شرح فروع کافی ملا خلیل

الجزء ۳

۳۰۳

كتاب العتق وفيه التدبير والكتابة   كتاب الإقرار   كتاب الإيمان

شرح ملا خليل بر فروع كافي

كتاب الدواجن

قال فمن ربكما يا موسى
قال ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدى

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] رقاب المؤمنین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته الطاهرین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی
[illegible] مور شد بضایی شرح کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنه وباتمام رسید
[illegible] کتاب التوحید وکتاب الحجه وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعا وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة
[illegible] کتاب الجنایز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح
[illegible] کتاب العقیقه وکتاب الطلاق شروع نمود در شرح کتاب بیستم از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که جزء کتاب کافیست بتاریخ روز شنبه
بیست و چهارم شهر جمادی الآخره سال هزار و هفتاد و هفت هجری وعلی الله التوکل اصل کتاب العتق والتدبیر والکتابة شرح
العتق بکسر عین بی نقطه وسکون تاء دو نقطه در بالا مصدر یا اسم مصدر باب ضرب آزادی و مراد اینجا آزاد کردنست مطرزی در مغرب گفته
که و قد یقام العتق مقام الاعتاق التدبیر بدال بی نقطه و بار یک نقطه و را بی نقطه مصدر باب تفعیل وصیت بآزادی بنده الکتابة بکسر کاف
مصدر باب نصر نوشتن و مراد اینجا تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغی معین است باعتبار اینکه غالبا در آن قسط الشهور معتبر میباشد
پس هر کدام از بنده و مولی آنرا مینویسند غالبا برای حساب نگاه داشتن یعنی این کتاب احادیث متعلقه بآزاد کردن بنده و وصیت
بآزادی بنده و تعلیق آزادی بنده بر دادن مبلغی است درین کتاب نوزده بابست اول باب ما لا یجوز ملکه من القرابات دوم باب انه
لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز وجل سیوم باب انه لا عتق قبل ملک چهارم باب الشرط فی العتق پنجم باب ثواب العتق وفضله ششم باب
عتق الصغیر والشیخ الکبیر واهل الزمانات هفتم باب کتاب العتق هشتم باب عتق ولد الزنا والذمی والمشرک والمستضعف نهم باب
المملوک بین شرکاء یعتق احدهم نصیبه او یبیع دهم باب المدبر یازدهم باب المکاتب دوازدهم باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر
سیزدهم باب المملوک یعتق وله مال چهاردهم باب عتق السکران والمجنون والمکره پانزدهم باب امهات الاولاد شانزدهم باب نوادر
هفدهم باب الولاء لمن اعتق هیجدهم باب نوزدهم باب الاباق باب اول اصل باب ما لا یجوز ملکه من القرابات شرح استعمال ما
با وجود امکان مستعمل در غیر ذوی العقول میشود باعتبار اینست که مراد صفت است مثل فانکحوا ما طاب لکم من النساء الملک بفتح میم
وکسر میم وسکون لام مصدر باب ضرب در تصرف تمام خود در آوردن چیزی القرابات بفتح قاف وتخفیف را بی نقطه و بای یک نقطه
جمع قرابه خویشان نزدیک و اصل قرابه مصدر باب حسن و علم است و مستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه و قول جوهری که
والعامه تقول هو قرابتی وهم قراباتی و قول صاحب قاموس که و لا تقل قرابتی لغواست یعنی این بابیست در بیان صنفی است که جایز نیست
مالک شدن آن از جمله اصناف خویشان نزدیک درین باب هفت حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا ملک الرجل والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک ابن اخیه وعمه ویملک اخاه وعمه وخاله من
الرضاعة شرح والدیه بصیغه تثنیه است عتقوا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ذکر عتق والدین و اخت و عمه و خاله بعنوان مثالست

ومقصود عتق پدر و هر زنیست که جایز نباشد او را جماع آن زن مثل دختر او و دختر برادر او و دختر خواهر او بقرینه آنچه می آید در حدیث
آخر این باب ابن اخیه بفتح همزه و کسر خاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین است و میتواند بود که بضم همزه و سکون خاء و تاء دو نقطه
در بالا باشد ضمیر عمه دو جا راجع بالرجل است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون مالک شود مرد پدر
و مادر خود را یا خواهر خود را یا عمه خود را یا خاله خود را مثلا آزاد میشوند و مرد مالک میشود پسر برادر خود را و عموی خود را و مرد مالک میشود
برادر خود و عموی خود و خالوی خود از شیر خوردن را شاید که ترک ذکر برادر نسبی و خالوی نسبی و مانند آنها برای اشارت باشد بکراهت
مالک شدن ایشان باشد دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یملک الرجل والده ولا والدته ولا
عمته ولا خالته ویملک اخاه وغیره من ذی قرابته من الرجال شرح قرابه بفتح قاف اینجا بمعنی مصدر است یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مالک نمیشود مرد پدر خود را و غیر او را از جمله صاحبان خویشاوندی او از جمله مردان سیوم
اصل عن ابی حمزة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ما تملک من قرابتها فقال کل احد الا خمسة اباها وامها
وابنها وابنتها وزوجها شرح قرابه بفتح قاف اینجا مصدر مستعمل در معنی اسم فاعل است یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که زن چه چیز را مالک میشود از جمله خویشاوندان نزدیک خود پس امام گفت که هر کس را مگر پنج
کس پدرش را و مادرش را و پسرش را و دخترش را و شوهرش را چهارم اصل عن عبید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اذا ملک الرجل والدیه او اخته او عمته او خالته عتقوا ویملک ابن اخیه وعمه وخاله ویملک اخاه وعمه و
خاله من الرضاعة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن الحلبی وابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام
فی امرأة ارضعت ابن جاریتها قال تعتقه شرح روایتست از عبید الله بن علی حلبی و از عبد الله بن سنان که پرسیدن از امام جعفر
صادق علیه السلم در زنی که شیر داد بشروط مقرره پسر کنیز خود را امام گفت که آن زن آزاد میکند آن پسر را ششم اصل عن عبد الرحمن
ابن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یتخذ اباه او امه او اخاه او اخته عبیدا فقال اما الاخت
فقد عتقت حین یملکها واما الاخ فیسترقه واما الابوان فقد عتقا حین یملکهما قال وسألته عن المرأة
ترضع عبدها اتتخذه عبدا قال تعتقه وهی کارهة شرح روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مرد که فرا میگیرد پدرش را یا مادرش را یا خواهرش را بنده پس امام گفت که اما خواهر پس بتحقیق آزاد شده در
وقتی که مالک میشود او را و اما برادر پس بنده خود میکند او را و اما پدر و مادر پس بتحقیق آزاد شده اند در وقتی که مالک میشود ایشان را
راوی گفت که و پرسیدم امام را از زن که شیر دهد بشروط مقرره غلام خود را آیا فرا میگیرد او را بنده امام گفت که آزاد میکند
او را بر حالی که ناخواهنده باشد مراد اینست که حاکم جبر میکند آن زن را بر آزاد کردن او هفتم اصل عن عبید بن زرارة
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یملک الرجل من ذوی قرابته قال لا یملک والده ولا والدته ولا اخته ولا ابنة
اخیه ولا عمته ولا خالته ویملک ما سوی ذلک من الرجال من ذوی قرابته ولا یملک امه من الرضاعة شرح روایتست
از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آنچه مالک میشود مرد از جمله صاحبان خویشاوندی او امام
گفت که مالک نمیشود پدرش را و نه مادرش را و نه خواهرش را و نه دختر برادرش را و نه دختر خواهرش را و نه عمه اش را و نه خاله اش را

و مالک میشود و آنچه را که غیر اینهاست از جمله مردان از جمله صاحبان خویشاوندی و مالک نمیشود مادرش را از شیر خوردن باب
دوم اصل باب انه لا یکون عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل شرح این باب بیان اینست که صحیح نمیباشد آزاد کردنی مگر آزاد
کردنی که اراده کرده شود بآن راه الله عز و جل و درین باب دو حدیث است اول اصل عن هشام بن سالم و حماد و ابن اذینة
و ابن بکیر و غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا عتق الا ما ارید به وجه الله تعالی شرح این ظاهر است
از شرح عنوان این باب دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا عتق الا ما طلب به وجه الله شرح این نیز
ظاهر است باب سیوم اصل باب انه لا عتق الا بعد ملک شرح این باب بیان اینست که شان اینست که صحیح نیست آزاد
کردنی پیش از مالک شدنی و درین باب دو حدیث است اول اصل عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا طلاق قبل نکاح و لا عتق قبل ملک شرح مضمون این گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب انه لا
رضاع بعد فطام که باب نودم است و در کتاب الطلاق در حدیث سیوم باب انه لا طلاق قبل نکاح که باب ششم است یعنی روایت
از منصور بن حازم بجای بی‌نقطه و کسر زای بانقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صحیح نیست
طلاقی پیش از عقد نکاح و صحیح نیست آزاد کردنی پیش از مالک شدنی دوم اصل عن مسمع ابی سیار عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا عتق الا بعد ملک شرح این ظاهر است باب چهارم اصل باب الشرط
فی العتق شرح این باب بیان شرط کردن چیزی در آزاد کردنست و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن عبد الرحمن عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اوصی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال ان ابا نیزر و رباحا و جبیرا اعتقوا علی ان
یعملوا فی المال خمس سنین شرح ابو نیزر بفتح نون و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح زای بانقطه و رای بی‌نقطه و رباح بفتح رای
بی‌نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف و حای بی‌نقطه و جبیر بضم جیم و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقطه غلامان
امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند صاحب معجم البلدان گفته که نیزر بفتح النون و یاء مثناة من تحت و زای مفتوحة و راء مهملة
و هو فیعل من النزارة و هو القلیل او من النزر و هو الالحاح فی السؤال و سمهودی در کتاب خلاصة الوفا گفته که عین ابی نیزر
بفتح نون و سکون المثناة تحت و فتح الزای ثم راء ابن النجاشی الذی هاجر الیه المسلمون شراه علی بن ابی طالب و اعتقه و رغب
فی الاسلام فجاء صغیرا الی النبی صلی الله علیه و سلم و کان مع فاطمة و ولدها و کان یقوم لعلی رضی الله عنه علی هذه العین و هی من
صدقته علی ینبع مراد بمال زراعت و مانند آنست موافق آنچه می‌آید در کتاب الوصایا در حدیث هشتم باب صدقات
النبی صلی الله علیه و آله تا آخر که باب سی چهارم است یعنی روایت از عبد الرحمن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
وصیت کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که بدرستی که ابو نیزر و رباح و جبیر بعد از من آزاد شده بشرطی اینکه کار
کنند در مال من پنج سال دوم اصل عن یعقوب بن شعیب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اعتق جاریة
و شرط علیها ان تخدمه خمس سنین فابقت ثم مات الرجل فوجدها ورثته ألهم ان یستخدموها قال لا
شرح ابقت بای یک نقطه و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است و صاحب قاموس گفته که ابق العبد
کسمع و ضرب و منع یعنی روایت از یعقوب بن شعیب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که

آزاد کرد کنیز خود را و شرط کرد بر کنیز آنکه خدمت کند او را در پنج سال پس کنیز گریخت بعد از آن و فات یافت آن مرد پس
یافتند کنیز را وارثان او آیا جایز است برای ایشان اینکه خدمت فرمایند آن کنیز را امام گفت که نه سیوم اصل
عن اسحق بن عمار و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یعتق مملوکه و یزوجه ابنته و یشترط
علیه ان هو اغارها ان یرده فی الرق قال له شرطه شرح ان در اول بکسر همزه و شرطیه است و در دوم بفتح همزه و مصدریه
و مصدر مفعول لیشترط است و ابن جمله قایم مقام جزای شرطست بنوعی از مسامحه اغار بغین بانقطه و الف منقلب
از یا و رای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست الاغارة بغیرت انداختن و مراد اینجا برشک انداختن
بسبب کنیز و مانند آنست موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب صد و چهل و ششم که باب غیرة
النساء است یعنی روایت از اسحق بن عمار و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که
آزاد میکند غلامش را و تزویج میکند باو دخترش را و شرط میکند بر غلام اگر او برشک فرماید دختر را اینکه برگرداند
غلام را در بندگی امام گفت که برای آن مرد است شرط او و مراد اینست که این شرط صحیح است چهارم اصل عن محمد بن مسلم
عن احدهما علیهما السلام فی الرجل یقول لعبده اعتقتک علی ان ازوجک ابنتی فان تزوجت علیها او
تسریت فعلیک مائة دینار فاعتقه علی ذلک فتسری او تزوج قال للمولاه علیه شرطه شرح روایت از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در مردی که میگوید غلامش را که آزاد میکنم ترا بشرط اینکه تزویج کنم بتو دخترم را پس
اگر جفت گیری بر سر او یا کنیز خاصه گیری پس بر تو باشد صد دینار طلا پس آزاد کرد او را بر آن شرط پس غلام کنیز خاصه گرفت یا جفت
گرفت امام گفت که برای مالک اوست بر او شرط مالک باب پنجم اصل باب ثواب العتق و فضله شرح این باب بیان ثواب
آزاد کردن و شرف آنست و درین باب چهار حدیث است اول اصل عن الحلبی و معویة بن عمار و حفص بن البختری عن
ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یعتق المملوک قال ان الله یعتق بکل عضو منه عضوا من النار قال و
یستحب للرجل ان یتقرب عشیة عرفة و یوم عرفة بالعتق و الصدقة شرح روایت از عبید الله بن علی حلبی و معویة بن
عمار و حفص بن بختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای بانقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
اینکه او سخن گفت در مردی که آزاد میکند غلام را گفت که بدرستی که الله تعالی آزاد میکند بهر عضوی از آن غلام عضوی را از آتش
امام گفت که و مستحب است برای مرد اینکه نزدیکی جوید بدرگاه الله تعالی در آخر روز عرفه که نهم ذی الحجه است و در سایر روز عرفه
بآزاد کردن بنده و بتصدق دوم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد عن ابیه رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
اعتق مؤمنا اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار فان کانت انثی اعتق الله بکل عضوین منها عضوا
منه من النار لان المرأة نصف الرجل شرح اسم ابی البلاد یحیی بن سلیم است و او از راویان امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام است یعنی روایت از ابراهیم بن ابو البلاد بکسر بای یک نقطه از پدرش نسبت داد حدیث را با امامی که
روایت از اوست امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که آزاد کند غلامی مؤمن را آزاد میکند الله تعالی

هر عضوی از آن غلام عضوی را از آتش دوزخ پس اگر باشد ماده آزاد میکند الله تعالی هر دو عضو از و عضوی را از آزاد
کننده از آتش دوزخ زیرا که زن برابر نصف مرد است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که اگر آزاد کننده نیز زن
باشد بجای هر عضوی عضوی از او آزاد شود موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم مولد امیر المومنین
صلوات الله علیه **چهارم اصل** عَنْ بَشِيرٍ النَّبَّالِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ أَعْتَقَ نَسَمَةً صَالِحَةً
كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا مَكَانَ كُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النَّارِ **شرح** نبال بفتح نون و تشدید با بی نقطه است النسمه بفتح نون
و فتح سین بی نقطه قدر مشترک میان زن و مرد و مراد اینجا مرد است بقرینه حدیث سابق و بقرینه ارجاع ضمیر مذکر در منه
بآن با وجود ارجاع ضمیر مونث در بها بآن نظیر ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع بمن در آیت سوره هود مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا کفر بفا و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التکفیر بغایت پوشانیدن
و مراد اینجا دور کردنست عنه متعلق بکفر است و ضمیر راجع بمن موصوله است با در بها برای سببیت است و ضمیر راجع
بنسمه صالحه است باعتبار لفظ مکان منصوب است من در منه برای تبعیض است و ضمیر راجع بنسمه است باعتبار معنی و ظرف صفه
عضوا است عضوا مفعول به کفر است من در من النار تبعیضیه است و ظرف صفه عضوا است و این مبنی بر تشبیه بار تخصی
صاحب اعضا است که هر عضوش مجسم شده از گناهی که صادر شده از عضوی مناسب آن از جمله اعضای شخصی که
گناه کار است پس این کلام راجع میشود بانکه اعتاق نسمه صالحه موجب تکفیر جمیع سیئات است **یعنی** روایت است
از بشیر تیرگر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که آزاد کند بنده مومنی را برای راه الله عز و جل
دور میکند الله تعالی بسبب آن بنده بجای هر عضوی از جمله اعضای آن نسمه عضوی را از جمله اعضای آتش دوزخ
باب ششم اصل باب عِتْقِ الصَّغِيرِ وَالشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَأَهْلِ الزَّمَانَاتِ شرح الزمانه بفتح زای با نقطه آفت مستمر **یعنی** این
باب بیان آزاد کردن بنده کوچک سال و پیر بزرگ سال و اهل آفتها است در این باب حدیث **اوّل اصل**
عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْتِقُ غُلَاماً صَغِيراً أَوْ شَيْخاً كَبِيراً
أَوْ مَنْ بِهِ زَمَانَةٌ وَلَا حِيلَةَ لَهُ فَقَالَ مَنْ أَعْتَقَ مَمْلُوكاً لَا حِيلَةَ لَهُ فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهُ حَتَّى يَسْتَغْنِيَ عَنْهُ وَكَذَلِكَ كَانَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْعَلُ إِذَا أَعْتَقَ الصِّغَارَ وَمَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ **شرح** الحیله بکسر حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین تدبیر کسب معاش **یعنی** روایت است از حسن بن محبوب گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلم و پرسیدم او را از مرد
که آزاد میکند پسری کوچک سال را یا پیری بزرگ سال را یا کسی را که با او ست آفتی و نیست تدبیر کسب معاشی برای او پس رستی
که واجب است برای آزاد کننده اینکه نفقه دهد او را تا اکه بی نیاز شود از او و چنان بود امیر المومنین علیه السلم که میکرد چون
آزاد میکرد کوچک سالان را و کسی را که نبود تدبیر کسب معاشی برای او **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ يُعْتِقُهُ الرَّجُلُ قَالَ نَعَمْ قَدْ أَعْتَقَ عَلِيٌّ وِلْدَاناً كَثِيراً **شرح** الولدان بکسر واو و سکون لام جمع
ولد بفتح واو و فتح لام پسران **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که پرسیدم

لوجه الله عز و جل

متن
۴

امام را از پسر که آیا آزاد میکند او را مرد امام گفت که آری بیان این آنکه بتحقیق آزاد کرد علی علیه السلم پسران بسیار را **سوم**
اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النَّسَمَةِ فَقَالَ أَعْتِقْ مَنْ أَغْنَى نَفْسَهُ **شرح** روایت است
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از بنده که آزاد کرده میشود پس امام گفت که آزاد کن کسی را
که بی نیاز کند خودش را بتدبیر کسب معاش مراد صورتیست که آزاد کننده التزام نفقه او نکند **باب هفتم اصل باب كِتَابِ الْعِتْقِ شرح**
این باب بیان مکتوب آزاد کردنست در این باب دو حدیثست **اوّل اصل** عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ غُلَامٍ أَعْتَقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا
مَا أَعْتَقَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَعْتَقَ غُلَامَهُ السِّنْدِيَّ فُلَاناً عَلَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَعَلَى أَنَّهُ يُوَالِي أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَيَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَيُحِلُّ
حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُؤْمِنُ بِرُسُلِ اللَّهِ وَيُقِرُّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ أَعْتَقَهُ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا يُرِيدُ بِهِ جَزَاءً
وَلَا شُكُوراً وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ سَبِيلٌ إِلَّا بِخَيْرٍ شَهِدَ فُلَانٌ **شرح** ما مصدریه است سند بکسر سین و سکون نون و دال بی نقطه
بلادیست نزدیک هند ضمیر انه هر دو جا راجع بفلان است اولیا جمع ولی بفتح واو و کسر لام و تشدید یا جمع که اولی بتصرفند در
مردمان از خودشان و مراد امامان عالمان بجمیع احکام الله تعالی است که معصومان و منصوبان از جانب الله تعالی و رسولش اند
از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و مراد باعدا الله مدعیان امامت از پیش خود است مثل خلفای ثلثه و امثال ایشان
شکور بضم شین مصدر باب نصر است الا برای استثنای متصل است با در بخیر برای سببیت است الخیر بفتح خای بانقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین بهتر و اینجا عبارتست از آزادی که بهتر از بندگیست و باعث وجوب حقوق میشود مثل حجة الاسلام و ادای زکوة
و خمس و حضور جمعه جامعه شرائط و مانند آنها **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان از غلامی که آزاد کرد او را امام جعفر صادق علیه السلم
که این صورت اعتاق جعفر بن محمد است آزاد کرد غلام سندی خود فلان را بنا بر اینکه آن غلام گواهی میدهد که نیست مستحق عبادتی
مگر الله تنهائی او نیست شریکی مر او را و اینکه محمد بنده او و رسول او ست و اینکه بر انگیختن مردمان بعد از مردن حقست و اینکه بهشت
حقست و اینکه آتش جهنم حقست و بنا بر اینکه آن غلام امام خود میشمرد امامان الله تعالی را و بیزار میشود از دشمنان الله تعالی
و حلال میشمرد حلال الله تعالی را و حرام میشمرد حرام الله تعالی را و میگرود برسولان الله تعالی باین معنی که تصدیق میکند باینکه هیچ زمانی خالی
از شریعت رسولی نبوده و نخواهد بود تا انقراض دنیا و اقرار میکند بانچه آمد از نزد الله تعالی نمیخواهد از غلام بسبب آن آزاد کردن
پاداشتی را و نه شکر گذاردنی را و نیست برای کسی بر آن غلام راه گفتگوئی مگر بسبب بهتری گواه شد بر این آزاد کردن فلان
دوم اصل عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ قَرَأْتُ عِتْقَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ هَذَا مَا أَعْتَقَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَعْتَقَ فُلَاناً
غُلَامَهُ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا يُرِيدُ مِنْهُ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً عَلَى أَنْ يُقِيمَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَيَحُجَّ الْبَيْتَ وَيَصُومَ شَهْرَ
رَمَضَانَ وَيَتَوَالَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَيَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ شَهِدَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ثَلَاثَةٌ **شرح** روایت است از
ابرهیم بن ابی البلاد گفت که خواندم آزاد نامه امام جعفر صادق علیه السلم را پس ناگاه آن این بود که این صورت اعتاق جعفر بن محمد است
آزاد کرد فلان غلام خود را برای راه الله تعالی نمیخواهد از آن غلام پاداشتی را و نه شکر گزاردنی را بر شرط اینکه غلام برپای دارد نماز را
و دهد زکوة را و حج کند کعبه را و روزه دارد ماه رمضان را و امام خود شمرد امامان الله تعالی را و بیزار شود از دشمنان الله تعالی گوا

شده بر این آزاد کردن فلان و فلان سه کس **باب هشتم اصل باب عتق ولد الزنا والذمی والمشرک والمستضعف**
شرح اگر کافر حربی جماع کند با کافره حربیه بر خلاف آیین دین خودش فرزندا و ولد الزنا خواهد بود و چون آن فرزند اسیر شود
مملوکست و اگر مسلمانی غلامی و کنیزی داشته باشد و با یکدیگر زنا کنند فرزند ایشان ولد الزنا و مملوکست مراد بذمی کسیست
که دین ترسا یا دین جهود یا دین گبر دارد و بسبب اخلال بشرایط ذمه اسیر و مملوک شده مشرک بمعنی بت پرست است خواه
بت از سنگ و چوب مانند آنها و خواه امام ضلالت مثل خلفای ثلثه و مراد اینجا ناصب است بقرینه مقابل آن با مستضعف
و معنی ناصب مخالف شیعه امامیه است از روی تغافل از حجت و برهان مثل محکمات قرآن و گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث اول باب فی قوله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف که باب صد و هفتاد و هشتم است که فرضه العبادة لله ولرسوله و
الجحود بالنبی صلی الله علیه وآله وما جاء به و مراد بمستضعف مخالف شیعه امامیه است با غفلت از حجت و برهان **بدانکه** در ذکر مشرک
در این عنوان با وجود عدم ذکر آن در احادیث این باب نوعی از اشارتست بانکه عتق ناصب مرخص فیه نیست در احادیث ائمه
علیهم السلام بخلاف عتق ولد الزنا و ذمی و مستضعف بنا بر انکه ناصب بدتر از ایشانست موافق آنچه گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث آخر باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب والیهودی والنصرانی والناصب که باب هفتم است و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله
تعالی در تهذیب باب العتق واحکامه گفته که محمد بن احمد بن یحیی عن عبد الله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن سیف بن عمیرة قال
سألت اباعبد الله علیه السلم ایجوز للمسلم ان یعتق مملوکا مشرکا قال لا و لا ینافی هذا الخبر ما رواه محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن
احمد بن محمد عن ابن محبوب عن الحسن بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا علیه الصلوة والسلم اعتق عبدا له نصرانیا فاسلم
حین اعتقه لانه علیه السلم انما اعتقه لعلم بانه اذا اعتقه یسلم فامّا من لم یعلم ذلک منه فلا یجوز له عتق الکافر حسب ما تضمنه الاول و این
محل تأمل است و عتق فاسق می آید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب نوادر است و می آید در حدیث نهم باب شانزدهم
که لا یجوز لکم ان تعتقوا الا عارفا و بیان میشود **یعنی** این باب بیان آزاد کردن ولد الزنا و اهل ذمت و ناصب و مستضعف است
در این باب سه حدیثست **اول اصل** عن الحسن بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا صلوات الله علیه اعتق
عبدا له نصرانیا فاسلم حین اعتقه **شرح** روایتست از حسن بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که
علی صلوات الله علیه آزاد کرد غلامی از خود را که ترسا بود پس مسلمان شد وقتی که آزاد کرد او را **دوم اصل** عن سعید بن یسار
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا بأس بان یعتق ولد الزنا **شرح** روایتست از سعید بن یسار بفتح یا و دو نقطه در پایین و
سین بی نقطه و را بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروایی بانکه آزاد کرده شود ولد الزنا **سیوم اصل**
عن الحلبی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الرقبة تعتق من المستضعفین قال نعم **شرح** روایتست از عبید الله بن
علی حلبی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا بنده آزاد کرده میشود از جمله مستضعفان گفت کاری **باب نهم**
اصل باب المملوک بین الشرکاء یعتق احدهم نصیبه او یبیع **شرح** یعتق بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یبیع بتا و
دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست الاتباع الزام و ان دو مفعول دارد
مفعول اول ضمیر مستتر راجع باحدهم است و مفعول دوم ضمیر محذوف است بتقدیر تبیعه و ان ضمیر راجع بمصدر یعتق است

موافق آنچه می آید در حدیث سیوم این باب و بیان میشود **یعنی** این باب بیان غلامیست که میان چند شریکست آزاد میکند بعض
ایشان حصه خود را یا لازم کرده میشود باو آزاد کردن حصه خود در این باب شش حدیثست **اول اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سألته عن المملوک بین شرکاء فیعتق احدهم نصیبه قال ان ذلک فساد علی اصحابه فلا یستطیعون
بیعه ولا مؤاجرته قال یقوم قیمة فیجعل علی الذی اعتقه عقوبة وانما جعل ذلک علیه لما افسده **شرح** فساد بفتح
فا اسم مصدر باب افعالست فا در فلا برای بیانست یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقویم تعدیل چیزی
قیمة با ضمیر است و در بعضی نسخ بی ضمیر است و بر هر تقدیر اول مرفوع و نایب فاعلست و بر تقدیر دوم منصوب و تمیز نسبت است
و حاصل هر دو یکیست تجعل بصیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بقیمة است و نایب فاعلست علی الذی
مفعول دوم است عقوبة اسم مصدر باب مفاعلست و منصوب و مفعول له است مشار الیه ذلک قیمة است یا عقوبة است
و تذکیر باعتبار مذکور است یا باعتبار مصدر یا مصدریه است **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم
امام را از مملوک که میان شریکانست پس آزاد میکند یکی از ایشان حصه خود را امام گفت که بدرستی که آن آزاد کردن تباه کردنست
بر شریکان خود چه استطاعت ندارند فروختن او را و نه بکرایه دادن او را مراد اینست که این قسم غلامی فرمان بردار نمیباشد
غالبا پس خریدار و بکرایه گیرنده نمیدارد غالبا امام گفت که تعدیل کرده میشود بهای آن غلام پس گردانیده میشود بر آنکه آزاد
کرد او را **بدانکه** این منافات ندارد با انکه اگر غلام تباه نشود یا شریک راضی شود ببقای حصه خود بر رقیت حصه شریک باقی
ماند در ملک او و مناسب این گذشت در کتاب النکاح در بعض احادیث باب نکاح المرأة بعضها حر و بعضها رق که باب
صد و بیست و سیوم است **دوم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن رجلین کان بینهما عبد
فاعتق احدهما نصیبه فقال ان کان مضارا کلف ان یعتقه کله والا استسعی العبد فی النصف الآخر
شرح المضار بضاد با نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب مفاعله ضرر کننده و مراد اینجا کسیست که باختیار
آزاد کرده باشد و این احتراز است از کسی که غلام پدر او باشد و پدر شریکش باشد **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او پرسیده شد از دو مرد که بود مشترک میان ایشان غلامی پس آزاد کرد یکی از آن دو حصه خود را پس امام
گفت که اگر باشد ضرر رساننده تکلیف کرده میشود بانکه آزاد کند غلام را همگی غلام و اگر ضرر رساننده نباشد سعی فرموده
میشود آن غلام در آن نصف دیگر **سیوم اصل** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال من کان شریکا فی عبد
او امة قلیل او کثیر فاعتق حصته ولم یبعه فلیشتره من صاحبه فیعتقه کله وان لم یکن له سعة من مال
نظر قیمته یوم اعتق ثم یسعی العبد فی حساب ما بقی حتی یعتق **شرح** قلیل مجرور و صفت یا بدل عبد است و بنا بر اول
مراد کم بها است و بنا بر دوم مراد حصه کم است اعتق دو جا بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و دوم اتبعه بتا دو نقطه در بالا و با
یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است و مفعول اول است
و نایب فاعل است و ضمیر بارز راجع بمصدر اعتق است و مفعول دوم است و اتباع مانند الزام دو مفعول میدارد مثل واتبعوا فی هذه الدنیا
لعنة و این احترازیست از صورتی که پسر مثلا شریک شود در پدر یا در مادر پس اعتاق حصه او لازم شود او را و در نسخ کافی لم یبعه

بی تا ر دو نقطه در بالاست و آن از غلط کاتبان می‌نماید مگر آنکه بسکون با ر یک نقطه وضم عین بی نقطه بصیغه معلوم معتل اللام و اوی باب نصر باشد و ضمیر مستتر راجع بمصدر اعتق باشد و ضمیر بارز راجع بمن موصوله باشد صاحب قاموس گفته که نُبعاه بعواقره و اصابه منه و احتمال سابق مناسبتر است بعنوان این باب و در تهذیب لمسعاة است و آن ظاهر است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که کسی که بود شریک در غلامی یا کنیزی کم بها یا بسیار بها پس آزاد کرد حصهٔ خود را بر حالی که ملزم نشده بود بآزاد کردن پس باید که بخرد باقی آن مملوک را از شریک خود پس آزاد کند آن مملوک را بهمگی اش و اگر نباشد آن آزاد کننده را فراخ دستی از مال کامل کرده میشود قیمت مملوک در روزی که آزاد کرد و بعد از آن سعی میکند آن غلام مثلاً در مبلغ بهای آنچه باقی ماند تا آنکه غلام آزاد شود **چهارم اصل** وباسناده عن ابی جعفر علیه السلم قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله علیه والہ فی عبد کان بین رجلین فحرر احدهما نصیبه وهو صغیر وامسک الاخر نصفه حتی کبر الذی حرر نصفه قال یقوم قیمته یوم حرر الاول وامر المحرر ان یسعی فی نصف الذی لم یحرر حتی یقضیه **شرح** حرر جا بحاء بی نقطه و دو را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر هو راجع باحدهما است و ذکر تحریر صغیر نصف خود را مبنی بر نوعی از مجاز است مانند استعمال رجل در صغیر و مراد ملزم بودن صغیر بآزادی حصهٔ اوست بسبب قرابت مثل آنکه آن غلام پدر آن صغیر باشد پس این منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث سیوم باب یازدهم که باب امهات الاولاد است کبر از باب علم و حسن میتواند بود ضمیر مستتر در قال و امر راجع بامیر المؤمنین است علیه السلم محرر بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است **یعنی** در روایت بسند حدیث سابق از امام محمد باقر علیه السلم که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غلامی که بود میان دو مرد پس آزاد کرد یکی از آن دو حصهٔ خود را بر حالی که آن آزاد کننده کوچک است و نگاه داشت مرد دیگر نصف خود را تا آنکه بزرگ شد آنکه آزاد کرد نصف خود را گفت علیه السلم که تعدیل کرده میشود بهای غلام در روزی که آزاد کرد مرد اول و امر کرد علیه السلم آن غلام آزاد کرده شده را بآنکه سعی کند در نصف خود که آزاد کرده نشده تا آنکه ادا کند بهای آن نصف را **پنجم اصل** عن سماعة قال سألته عن المملوک بین شرکاء فیعتق احدهم نصیبه فقال هذا فساد علی اصحابه یقوم قیمته ویضمن الثمن الذی اعتقه لانه افسده علی اصحابه **شرح** یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بمملوکست قیمة منصوب و تمیز نسبت است لیضمن بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و مجهول باب تفعیل میتواند بود و بر هر تقدیر الثمن منصوبست **یعنی** روایتست از سماعه بفتح سین که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از مملوکی که باشد میان شریکان پس آزاد میکند یکی از ایشان حصهٔ خود را پس امام گفت که این تباه کردنست بر شریکانش تعدیل کرده میشود باعتبار قیمت و ضامن میشود بها را آنکه آزاد کرد آن مملوک را بر شریکان خود موافق آنچه گذشت در حدیث اول این باب **ششم اصل** عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قوم ورثوا عبدا جمیعا فاعتق بعضهم نصیبه منه کیف یصنع بالذی اعتق نصیبه هل یؤخذ بما بقی قال نعم یؤخذ بما بقی منه بقیمته یوم اعتق

عتق

٦

شرح روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلم را از جمعی که میراث گرفتند غلامی را بهمگی پس آزاد کرد بعض ایشان حصهٔ خود را آیا گرفتار کرده میشود بآنچه باقیماند امام گفت آری گرفتار کرده میشود بآنچه باقیماند از آن مملوک بقیمت آن باقیمانده در روزی که آزاد کرد **باب نهم اصل باب المدبر شرح** این باب بیان بنده ایست که تدبیر کرده شده است باینمعنی که مالکش وصیت کرده که بعد از وفات من آزاد باشد و در این باب ده حدیث است **اول اصل** عن الوشاء قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن الرجل یدبر المملوک وهو حسن الحال ثم یحتاج الی ان یبیعه قال نعم اذا احتاج الی ذلک **شرح** روایتست از حسن بن علی نقاش جامه گفت که پرسیدم از امام رضا علیه السلم را از مرد که تدبیر میکند مملوک را بر حالی که او خوشحالست بعد از آن نیازمند میشود آیا جایز است او را آنکه فروشد مملوک را امام گفت که آری چون محتاج شود بسوی آن **دوم اصل** عن معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المدبر فقال هو بمنزلة الوصیة یرجع فیما شاء منها **شرح** در امثال این یرجع از فعل متعدیست و فی زایده است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب و مراد جواز رجعت نیست بلکه مراد صحت رجعت است چنانچه می‌آید در شرح حدیث دهم این باب **یعنی** روایتست از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بنده تدبیر کرده شده امام گفت که تدبیر در مرتبه وصیت است بر میگرداند آنچه خواست از جمله وصیت آنرا **سیوم اصل** عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المدبر اهو من الثلث قال نعم وللموصی ان یرجع فی وصیته اوصی فی صحة او مرض **شرح** روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از بنده مدبر که آیا او از جمله ثلث مال است امام گفت که آری و صحیح است برای وصیت کننده آنکه برگرداند وصیت خود را خواه وصیت کرده باشد در تندرستی یا بیماری **چهارم اصل** عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال سألته عن رجل دبر جاریته وهی حبلی فقال ان کان علم بحبل الجاریة فما فی بطنها بمنزلتها وان کان لم یعلم فما فی بطنها رق **شرح** حبل بفتح حا و فتح با مصدر باب علم است رق بکسر را بی نقطه و تشدید قاف است **یعنی** روایتست از حسن بن علی نقاش جامه از امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که تدبیر کرد کنیزش را بر حالی که آن کنیز آبستن است پس امام گفت که اگر باشد که دانا شده باشد بآبستنی کنیز پس آنچه در شکم کنیز است مثل او مدبر است و اگر باشد که ندانسته باشد پس آنچه در شکم اوست بنده است **پنجم اصل** عن عثمان بن عیسی الکلابی عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال سألته عن امرأة دبرت جاریة لها فولدت الجاریة جاریة نفیسة فلم تدر المرأة المولودة مدبرة ام غیر مدبرة فقال لی متی کان الحبل بالمدبرة اقبل ان دبرت او بعد ما دبرت فقلت لست ادری ولکن اجبنی فیهما جمیعا فقال ان کانت المرأة دبرت وبها حبل ولم تذکر ما فی بطنها فالجاریة مدبرة والمولودة رق وان کان انما حدث الحبل بعد التدبیر فالولد مدبر فی تدبیر امه **شرح** دبرت در اول و چهارم بصیغه معلوم است و در دوم و سیوم بصیغه مجهول و معلوم میتواند بود لم تذکر معنی لم تعلم است بقرینه حدیث سابق **یعنی** روایتست از عثمان بن عیسی کلابی

بکسر کاف و بای یکنقطه از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زنی که تدبیر کرد کنیزی از خود را پس زاید آن کنیز دختری را پس ندانست آن زن که آیا آن دختر مدبّره است یا غیر مدبّره است پس امام گفت مرا که کی بود آبستنی آن کنیز مدبّره آیا پیش از آنکه مدبّره شد یا بعد از آنکه مدبّره شد پس گفتم که نمیدانم و لیکن جواب ده مرا در هر دو صورت بهمی پس امام گفت که اگر باشد زن که تدبیر کرده باشد بر حالی که با اوست آبستنی و ندانستا زا که در شکم اوست پس کنیز مدبّره است و دخترش بنده است و اگر باشد که جز این نیست که بهم رسید آبستنی بعد از تدبیر پس فرزند مدبّره است در ضمن تدبیر مادرش

ششم اصل عَنْ اَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ مَمْلُوكَةً ثُمَّ زَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ آخَرَ فَوَلَدَتْ مِنْهُ اَوْلَادًا ثُمَّ مَاتَ زَوْجُهَا وَتَرَكَ اَوْلَادَهُ مِنْهَا قَالَ اَوْلَادُهُ مِنْهَا كَهَيْئَتِهَا فَاِذَا مَاتَ الَّذِي دَبَّرَ اُمَّهُمْ فَهُمْ اَحْرَارٌ قُلْتُ لَا يَجُوزُ لِلَّذِي دَبَّرَ اُمَّهُمْ اَنْ يَرُدَّ فِي تَدْبِيرِهِ اِذَا احْتَاجَ قَالَ نَعَمْ شرح ظاهر من رجل آخر موافق آنچه می آید در فقره آینده که من الزوج الحر اینست که آن شوهر آزاد باشد و این مبنی بر یکی از دو احتمالست اول اینکه مراد برجل آخر مدبری دیگر باشد که تدبیر او را مردی دیگر کرده دختر او با عتبار این باشد که بعد از ولادت اولاد مولای او فوت شده باشد پس تدبیر اولاد بالمناصفه خواهد بود پس کیستها با عتبار نصف خواهد بود دوم اینکه در صورت آزادی شوهر اگر شرط کنند رقیت اولاد را صحیح باشد و بنابراین حدیث تخصیص میکند احادیثی را که گذشت در کتاب النکاح در باب الولد اذا کان احد ابویه مملوکا و الآخر حرا که باب صد و سی و ششم است و شیخ زین الدین در شرح شرایع در کتاب التدبیر و المکاتبة و الاستیلاد بعد از نقل این روایت بنا بر احتمال دوم نهاده و گفته که و یمکن القدح فی الروایة من حیث اشتمالها علی کون ابیهم حرا و هو یوجب تبعیتهم له فیها و حملها علی اشتراط الرقیة قد تقدم فی النکاح ما یدل علی ضعفه برد بر آن یکنقطه و تشدید دال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و فی زایده است مثل آیت سوره هود و قال ارکبوا فیها یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد کنیز خود را بعد از آن تزویج کرد او را بمردی دیگر پس زایید از او فرزندان بعد از آن مرد شوهرش و واگذاشت فرزندانش را از آن کنیز امام گفت که فرزندانش از آن کنیز مثل آن کنیزند در تدبیر پس چون میرد کسی که تدبیر کرد مادر ایشانرا پس ایشان آزادند گفتم امام را که آیا جایز است برای کسی که تدبیر کرد مادر ایشانرا اینکه برگرداند تدبیر خود را چون نیازمند شود امام گفت که آری

اصل قُلْتُ اَرَاَيْتَ اِنْ مَاتَتْ اُمُّهُمْ بَعْدَ مَا مَاتَ الزَّوْجُ وَبَقِيَ اَوْلَادُهَا مِنَ الزَّوْجِ الْحُرِّ اَيَجُوزُ لِسَيِّدِهَا اَنْ يَبِيعَ اَوْلَادَهَا وَيَرْجِعَ عَلَيْهِمْ فِي التَّدْبِيرِ قَالَ لَا اِنَّمَا كَانَ لَهُ اَنْ يَرْجِعَ فِي تَدْبِيرِ اُمِّهِمْ اِذَا احْتَاجَ وَرَضِيَتْ هِيَ بِذَلِكَ شرح ارایت بهمزه استفهام و صیغه مخاطب بمعنی اخبرنی است ما مصدریه است یبیع بای یکنقطه و یای دو نقطه در پایین و عین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است واو در و یرجع برای عطف تفسیر است یرجع بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا خود است از رجع بمعنی برگردانیدن پس بمعنی برد است و فی زایده است چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه شاید که جواز عدم بیع اولاد بمعنی عدم جواز بیع زیاد بر نصف باشد یا مبنی بر وجوب سعی

در قیمت نصف باقی باشد بنا بر احتمال اول از دو احتمال که گذشت در شرح فقره سابقه پس حاجت نیست باینکه این حدیث تخصیص کند عمومات داله بر صحت رجوع از تدبیر را و شیخ زین الدین در شرح شرایع چون بنا بر احتمال دوم نهاده چاره نیافته بغیر از آنکه یا تخصیص کند یا قدح در روایت کند که مذکور شد در شرح فقره سابقه با وجود اعتراف بصحت این حدیث و بیان حقیقت مراد بآن عمومات ظاهر میشود از آنچه می آید در شرح حدیث دهم این باب واو در و رضیت برای عطف انفراد است پس تقدیر واو ارضیت است و مراد تقسیم است و حاصل اینست که جواز برگردانیدن تدبیر بیکی از دو شرط است اول اینکه مولی محتاج شود بقیمتش و آنچه سائل پرسیده در صورت عدم احتیاج است دوم اینکه کنیز راضی شود ببرگردانیدن تدبیر موافق آنچه شیخ طوسی رحمه الله تعالی در استبصار در کتاب العتق در باب جواز بیع المدبر ذکر کرده که عن اسحق بن عمار قال قلت لابی ابرهیم علیه السلم الرجل یعتق مملوکه عن دبر ثم یحتاج الی ثمنه قال یبیعه قلت فان کان عن ثمنه غنیا قال ان رضی المملوک و میتواند بود که اشتراط رضای کنیز در صورتی باشد که تدبیر بعنوان وجوب باشد پس این تخصیص کند مدلول کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی را در کتاب انتصار در کتاب التدبیر که گفته و مما انفردت الامامیة به ان یقولوا یبیع المدبر فقالوا ان کان ذلک التدبیر تطوعا و تبرعا دبیعه علی کل حال فی دین و غیر دین لما یجوز له الرجوع فی وصیته و ان کان تدبیره عن وجوب لم یجز بیعه و معنی ذلک ان یکون قد نذر مثلا ان بری من مرضه او قدم غایبه ان یدبر عبده فیفعل ذلک واجبا لا تبرعا و ما وجدنا احدا من الفقهاء یفصل هذا التفصیل تا آخر مرادش فقهای مخالفانست یعنی گفتم که خبر ده مرا که اگر میرد مادر ایشان بعد از آنکه مرد شوهر و باقی ماندند فرزندان او از شوهر آزاد آیا جایز است برای مالک کنیز اینکه فروشد فرزندان آن کنیز را و برگرداند بقصد ضرر بر ایشان تدبیر را امام گفت که نه بیان این اینکه جز این نیست که جایز بود برای مالک اینکه برگرداند تدبیر مادر ایشانرا چون نیازمند شود و کنیز راضی شود بآن برگردانیدن

هفتم اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ الْمُدَبَّرُ مَمْلُوكٌ وَلِمَوْلَاهُ اَنْ يَرْجِعَ فِي تَدْبِيرِهِ اِنْ شَاءَ بَاعَهُ وَاِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَاِنْ شَاءَ اَمْهَرَهُ قَالَ وَاِنْ تَرَكَهُ سَيِّدُهُ عَلَى التَّدْبِيرِ وَلَمْ يُحْدِثْ فِيهِ حَدَثًا حَتَّى يَمُوتَ سَيِّدُهُ فَاِنَّ الْمُدَبَّرَ حُرٌّ اِذَا مَاتَ سَيِّدُهُ وَهُوَ مِنَ الثُّلُثِ اِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ اَوْصَى بِوَصِيَّةٍ ثُمَّ بَدَا لَهُ بَعْدُ فَغَيَّرَهَا قَبْلَ مَوْتِهِ وَاِنْ هُوَ تَرَكَهَا وَلَمْ يُغَيِّرْهَا حَتَّى يَمُوتَ اَخَذَ بِهَا شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تدبیر کرده شده مملوک و صحیح است برای مالکش اینکه برگرداند تدبیر خود را بیان این آنکه اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد می بخشد او را و اگر خواهد مهر میکند او را امام گفت که اگر واگذارد او را مالکش بر تدبیر و احداث نکند در او کاری تازه را تا آنکه میرد مالکش پس بدرستی که آن تدبیر کننده آزاد است چون میرد مالکش و از ثلث مال است جز این نیست که آن مالک در مرتبه مردیست که وصیت کرده بوصیتی بعد از آن پشیمان شد بعد از آن وصیت پس تغییر داد آنرا پیش از مردن خود و اگر او واگذارد وصیت را و تغییر ندهد آنرا تا آنکه میرد عمل کرده میشود بآن وصیت

هشتم اصل عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ علیه السلم عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ تَاجِرًا مُوسِرًا فَاشْتَرَى الْمُدَبَّرُ جَارِيَةً بِاَمْرِ مَوْلَاهُ فَوَلَدَتْ مِنْهُ اَوْلَادًا ثُمَّ اِنَّ الْمُدَبَّرَ مَاتَ قَبْلَ سَيِّدِهِ قَالَ فَقَالَ اَرَى جَمِيعَ مَا تَرَكَ الْمُدَبَّرُ مِنْ مَالٍ اَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ لِلَّذِي دَبَّرَهُ وَاَرَى اَنَّ اُمَّ وَلَدِهِ لِلَّذِي دَبَّرَهُ وَاَرَى اَنَّ وُلْدَهَا مُدَبَّرُونَ كَهَيْئَةِ اَبِيهِمْ فَاِذَا مَاتَ الَّذِي دَبَّرَ اَبَاهُمْ فَهُمْ اَحْرَارٌ شرح روایتست از برید بضم بای یکنقطه و فتح رای بینقطه ابن معویه عجلی

بکسر عین و سکون جیم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد غلامی از خود را که تاجر مالدار بود پس خرید آن تدبیر
کرده شده کنیزی را بفرمان مالک خود پس کنیز زایید از آن غلام فرزندانی را بعد از آن بدرستی که آن تدبیر کرده شده مرد پیش
از مالکش راوی گفت که پس امام گفت که می بینیم اینرا که جمیع آنچه واگذاشت آن تدبیر کرده شده از مالی یا متاعی پس
آن برای کسیست که تدبیر کرد او را و می بینیم اینرا که کنیز خاصه غلام برای کسیست که تدبیر کرد او را و می بینیم اینرا که فرزندان آن کنیز
تدبیر کرده شده کانند مثل پدر ایشان پس چون بمیرد کسی که تدبیر کرد پدر ایشانرا پس ایشان آزادانند نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ مَمْلُوكاً لَهُ ثُمَّ احْتَاجَ إِلَى ثَمَنِهِ فَقَالَ هُوَ مَمْلُوكُهُ إِنْ شَاءَ بَاعَهُ وَإِنْ شَاءَ
أَعْتَقَهُ وَإِنْ شَاءَ أَمْسَكَهُ حَتَّى يَمُوتَ فَإِذَا مَاتَ السَّيِّدُ فَهُوَ حُرٌّ مِنْ ثُلُثِهِ شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که تدبیر کرد غلامی از خود را بعد از آن نیازمند شد سوی بهای او پس امام گفت که او غلام اوست
اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد آزاد میکند او را و اگر خواهد نگاه میدارد او را تا آنکه میرد پس چون میرد مالک پس او آزاد است
از ثلث مال مالک دهم اصل عَنْ يُونُسَ فِي الْمُدَبَّرِ وَالْمُدَبَّرَةِ يُبَاعَانِ يَبِيعُهُمَا صَاحِبُهُمَا فِي حَيَاتِهِ فَإِذَا مَاتَ فَقَدْ عَتَقَا
لِأَنَّ التَّدْبِيرَ عِدَةٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ لَازِمٍ فَإِذَا مَاتَ كَانَ الْمُدَبَّرُ مِنْ ثُلُثِهِ الَّذِي يَتْرُكُ وَفَرْجُهَا حَلَالٌ لِمَوْلَاهَا
الَّذِي دَبَّرَهَا وَلِلْمُشْتَرِي إِذَا اشْتَرَاهَا حَلَالٌ بِشِرَائِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ شرح جمله یباعان قید المدبر والمدبره نیست بلکه اخبار از جواز بیع
مدبر و مدبره است یا اخبار از ممضی بودن بیع مدبر و مدبره است و بنابر اول مراد جواز بیع منفعت مدبر و مدبره است با وجود
عدم ابطال تدبیر چنانچه شیخ طوسی در استبصار در کتاب العتق در باب جواز بیع المدبر قایل بان شده و در تهذیب نیز
در باب التدبیر قایل بآن شده پس فاذا مات فقد عتقا بر تقدیر تحقیق بیع است و بنابر دوم مراد بیع عین مدبر و مدبره است
و ممضی بودن آن دو قسم است اول آنکه در صورت احتیاج یا راضی شدن مدبر و مدبره باشد پس حرام نخواهد بود چنانچه گذشت در
شرح حدیث ششم این باب دوم اینکه در صورت عدم احتیاج و عدم رضا باشد و ممضی بودن منافات نداشته باشد با حرام
بودن در عقود و ایقاعات مثل ممضی بودن بیع در وقت ندا برای نماز که مذکور است در آیت سوره جمعه که ذَرُوا الْبَيْعَ و بر
این محمولست عمومات داله بر صحت رجوع از تدبیر مثل حدیث دوم این باب پس فاذا مات فقد عتقا بر تقدیر عدم تحقیق بیع خواهد
بود و جمله یبیعها استیناف بیانی یباعان است و در اینجا در آن دو احتمال هست عتقا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
لان تعلیل است برای جواز بیع یا برای ممضی بودن بیع عده بکسر عین بینقطه و تخفیف دال بینقطه مصدر معتل الفاء وادی آن
ضرب است و مراد اینست که تدبیر از جمله افراد عتق نیست بلکه تمهید مقدمه عتق است و این اشارتست باینکه ابطال تدبیر حاجت
و برضا حرامست زیرا که وفا بوعده واجبست بامثال آیت سوره الصف یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا
عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بنابر اینکه شامل خلف وعده نیز باشد و لیس بشیء واجب برای توضیح سابقش است و مراد اینست
که اگر بر کسی واجب شود عتق رقبه برای کفاره که مذکور است در قرآن تدبیر مجزی نیست برای او یعنی روایتست از یونس بن عبد
الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است در غلام تدبیر کرده شده و کنیز تدبیر کرده شده اینکه جایز است که فروخته
شود منفعت ایشان بیان این اکه جایز است که فروشد منفعت ایشانرا مالک ایشان در زندگی خود پس چون میرد پس تحقیق

آزاد میشوند زیرا که تدبیر وعده ایست و نیست چیزی که واجب باشد در کفاره پس چون صاحب میرد میشود غلام تدبیر کرده شده
مثلا از جمله ثلث مال او که میگذارد و آنرا و فرج کنیز تدبیر کرده شده حلالست برای صاحب او که تدبیر کرد او را و برای خریدار چون بخرد او را
حلالست بسبب خریدن او پیش از مردن مالک باب یازدهم اصل باب المکاتب شرح مکاتب بکسر و فتح تا در دو نقطه در بالا میتواند
بود و بنابر اول اسم مفعول و مصدر میمی باب مفاعله میتواند بود المکاتبه هم قلم شدن کسی را و مراد اینجا تعلیق آزادی کسی بر دادن مالیست
و تسمیه آن بمکاتبه باعتبار اینست که غالب در آن قسط شهور مثلا میباشد و غالب در قسط اینست که دهنده و گیرنده مینویسند آنرا
تا غلط نشود یعنی این باب بیان بنده ایست که آزادی آن معلق بر دادن مالیست در این باب هفده حدیثست اول اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ
بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي كَاتَبْتُ جَارِيَةً لِأَيْتَامٍ لَنَا وَاشْتَرَطْتُ عَلَيْهَا إِنْ هِيَ عَجَزَتْ
فَهِيَ رَدٌّ فِي الرِّقِّ وَأَنَا فِي حِلٍّ مِمَّا أَخَذْتُ مِنْكِ قَالَ فَقَالَ لَكَ شَرْطُكَ وَسَيُقَالُ لَكَ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ
يُعْتَقُ مِنَ الْمُكَاتَبِ بِقَدْرِ مَا أَدَّى مِنْ مُكَاتَبَتِهِ فَقُلْ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ الِاشْتِرَاطِ فَلَمَّا
اشْتَرَطَ النَّاسُ كَانَ لَهُمْ شَرْطُهُمْ شرح وهب بفتح واو و سکون و فتح هاست رد بفتح را و تشدید دال مصدر بمعنی اسم
مفعولست حل بکسر حا بینقطه و تشدید لامست منک بکسر کاف از قبیل تغلیب حال محکی بر حال حکایتست بر عکس ضمیر عاید
سابقه است مکاتبه بتقدیر مال مکاتبه است یعنی روایتست از معویه بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم
امام را که بدرستی که من مکاتبت کردم کنیزی را از یتیمانی که ماراست و شرط کردم بر آن کنیز که اگر او ناتوان شود از ادای تمام مال او
برگردانیده شده باشد در بندگی و من در حلیت باشم از آنچه گرفتم از تو راوی گفت که پس امام گفت که برای تست شرط تو و
زود گفته میشود ترا که بدرستی که علی علیه السلم بود که میگفت که آزاد میشود از جمله مکاتب بقدر آنچه داد از جمله مال مکاتبه خود
پس بگو که جز این نیست که بود آن از جمله قول علی علیه السلم در صورتی که پیش از شرط باشد پس وقتی که شرط کردند مردمان شد
برای ایشان شرطهای ایشان اصل فَقُلْتُ مَا حَدُّ الْعَجْزِ فَقَالَ إِنَّ قُضَاتَنَا يَقُولُونَ إِنَّ عَجْزَ الْمُكَاتَبِ أَنْ يُؤَخِّرَ النَّجْمَ إِلَى النَّجْمِ
الْآخَرِ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ أَنْتَ قَالَ لَا وَلَا كَرَامَةَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يُؤَخِّرَ نَجْماً عَنْ أَجَلِهِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي
شَرْطِهِ شرح القضاة بضم قاف و تخفیف ضاد با نقطه قاضیان مراد اینجا قاضیان از جانب خلفای ضلالت است النجم بفتح نون
و سکون جیم قسط و آن حصه از مالیست که اوقات مقرر شده باشد برای دادن حصص آن یحول بحا بینقطه بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است التحویل محال شمردن چیزی را الحول بفتح حا بینقطه و سکون واو قدرت بر تصرف و آن مرفوع و نایب فاعلست
الکرامه بفتح کاف و تخفیف را بینقطه رفعت و مقصود نفی رفعت آن قاضیان یا آن مکاتبست یعنی پس گفتم که چیست
مرتبه عجز پس امام گفت که بدرستی که قاضیان شهر ما میگویند که عجز مکاتب اینست که تاخیر کند قسط را تا قسط دیگر تا آنکه محال شمرده
شود بر مکاتب قدرت بر دادن آن قسط غالبا راوی گفت که نه و نیست رفعتی آن قاضیان را یا این که نیست برای مکاتب
اینکه تاخیر کند قسطی را از وقتش چون باشد آن عدم تاخیر داخل در شرط او دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ الْمُكَاتَبُ لَا يَجُوزُ لَهُ عِتْقٌ وَلَا هِبَةٌ وَلَا نِكَاحٌ وَلَا شَهَادَةٌ وَلَا حَجٌّ حَتَّى يُؤَدِّيَ جَمِيعَ مَا عَلَيْهِ
إِذَا كَانَ مَوْلَاهُ قَدْ شَرَطَ عَلَيْهِ إِنْ عَجَزَ عَنْ نَجْمٍ مِنْ نُجُومِهِ فَهُوَ رَدٌّ فِي الرِّقِّ شرح الشهادة بفتح شین با نقطه مصدر باب علم

وحسن گواهی دادن و حاضر شدن و بنابر اول مراد اقرار بر خود است بالی نظر آیت سوره توبه شاهدین علی انفسهم بالکفر و
و مراد شهادت در طلاق و مانند آن نیست زیرا که عدم جواز آن مذهب مخالفانست چنانچه می آید در کتاب الشهادات
در بعض احادیث باب شهادة الممالیک که باب دوازدهم است و بنابر دوم مراد زیارتست بمعنی حاضر شدن در یکی از
مشاهد مشرفه مثل مدینه و نجف و کربلا **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت که مکاتب روا نیست
برای او آزاد کردنی و نه بخشیدنی و نه نکاحی و نه اقراری و نه حجی تا آنکه ده جمیع آنچه را که بر اوست چون باشد مالک او که تحقق
شرط کرده باشد بر او که اگر عاجز شود از قسطی از قسطهای او پس او برگردیده در بندگی **سیوم اصل** عن برید العجلی قال سألته
عن رجل کاتب عبده على الف درهم ولم يشترط عليه حين كاتبه ان هو عجز عن مكاتبته فهو رد في الرق
وان المكاتب ادى الى مولاه خمسمائة درهم ثم مات المكاتب وترك ابنا له مدركا **شرح** روایتست از برید عجلی
که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکاتبت کرد غلامی از خود را
بر هزار درهم و شرط نکرد بر غلام در وقتی که مکاتبت کرد او را که اگر او عاجز شود از مال مکاتبتش او پس او برگردیده شده در بندگی
بدرستی که آن مکاتب ادا سوی مالکش پانصد درهم را بعد از آن وفات یافت آن مکاتب و واگذاشت مالی را و واگذاشت
پسری از خود را که بالغ است **اصل** قال نصف ما ترك المكاتب من شيء فانه لمولاه الذي كاتبه والنصف الباقي
لابن المكاتب لان المكاتب مات ونصفه حر ونصفه عبد للذي كاتبه فابن المكاتب كهيئة ابيه نصفه حر و نصفه
عبد فان ادى الى الذي كاتب اباه ما بقي على ابيه فهو حر لا سبيل لاحد من الناس عليه **شرح** امام گفت که
آنچه گذاشت مکاتب هر چه باشد پس درستی که آن برای مالک اوست که مکاتبت کرد آنرا و نصف باقیمانده برای پسر
مکاتب است زیرا که مکاتب وفات یافت بر حالی که نصف او آزاد است و نصف او مملوکست برای کسی که مکاتبت کرد
او را پس پسر آن مکاتب مثل پدرش است نصف او آزاد است و نصف او مملوکست پس اگر ادا سوی کسی که مکاتبت کرد
پدرش را پس او آزاد است نیست راه گفتگویی برای یکی از مردمان بر او **چهارم اصل** عن الحسين بن خالد عن الصادق
صلوات الله عليه قال سئل عن رجل كاتب امة له فقالت الامة ما اديت من مكاتبتي فانا به حرة على
حساب ذلك فقال لها نعم فادت بعض مكاتبتها وجامعها مولاها بعد ذلك قال ان كان استكرهها
على ذلك ضرب من الحد بقدر ما ادت من مكاتبتها ودرئ عنه من الحد بقدر ما بقي له من مكاتبتها
وان كانت تابعته كانت شريكته في الحد ضربت مثل ما يضرب **شرح** روایتست از حسین بن خالد از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه گفت که امام پرسیده شد از مردی که مکاتبت کرد کنیزی از خود را پس گفت آن کنیز که آیا آنچه
ادا کنم از مال مکاتبت خود پس من بسبب آن آزادم بر حساب آن پس گفت کنیز را که آری پس کنیز ادا بعض مال مکاتبت
خود را و جماع کرد او را مالکش بعد از آن امام گفت که اگر باشد که جبر کرده باشد کنیز را بر آن عمل زده میشود از جمله صد تازیانه
بقدر آنچه کنیز داده از جمله مال مکاتبت خود و باز دفع کرده باشد میشود از او از جمله صد تازیانه بقدر آنچه باقیمانده برای
او از جمله مال مکاتبت کنیز و اگر باشد که کنیز موافقت کرده باشد او را شد انباز او در حد بیان این آنکه کنیز زده شد از جمله صد

مثل آنچه مالکش زده میشود **پنجم اصل** عن ابان عمن اخبره عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المكاتب قال
يجوز عليه ما اشترطت عليه **شرح** روایتست از ابان از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از مکاتب گفت که گذرانیده میشود بر او آنچه شرط کردی بر او **ششم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام
قال ان المكاتب اذا ادى شيئا اعتق بقدر ما ادى الا ان يشترط مواليه ان عجز فهو مردود فلهم شرطهم **شرح**
روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که مکاتب چون ادا چیزی آزاد کرده شد بقدر آنچه ادا کرد
مگر آنکه شرط کنند مالکان او که اگر عاجز شود پس او برگردانیده شده است پس برای ایشانست شرط ایشان **هفتم اصل** عن
محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن قول الله عز وجل وآتوهم من مال الله الذي آتاكم قال الذي
اضمرت ان تكاتبه عليه لا تقول اكاتبه بخمسة آلاف واترك له الفا ولكن انظر الى الذي اضمرت عليه فاعطه و
عن قوله فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيرا قال الخير ان علمت ان عنده مالا **شرح** در سوره نور چنین است والذین یبتغون
مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا وآتوهم من مال الله الذی آتاکم اضمرت بصیغه متکلم است تقول نیز بصیغه مخاطب
است ضمیر اکاتبه و ضمیر له مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال محکی است و مقصود سد باب حیلت و مکر است الخیر مرفوع و مبتدا
و بمعنی بهتر است ان بکسر همزه است وان علمت تا آخر خبر مبتدا است باعتبار مضمونش و مقصود نیست که تفسیر خیر در این آیت
بصلاح و رشد و تفسیر آن بقدرت بر کسب مال مانند آنها مرجوح است زیرا که آنها مظنون میباشد و معلوم نمیشود ما را
و تفسیر خیر بمال موافقست با آیت سوره بقره کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترك خيرا الوصية مراد بعلم بودن مال نزد بنده
علم بانیست که آن بنده کسب مالی کرد هر چند که آن مال مملوک بنده نشده باشد و مملوک مالکش باشد زیرا که این علم موجب
ظن است بانکه آن غلام قادر بر کسب مال خواهد شد بعد از مکاتبت **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره نور که و بدهید مکاتبان تمام را از مال الله مالی که داد شما
امام گفت که آن مالیست که در دل گرفتی بی حیلت و مکر اینکه مکاتبت کنی بنده را بنابر آن بیان این آنکه نمیگویی که مکاتبت میکنم
به پنجهزار درهم چهار هزار درهم اصل و یکهزار درهم حیلت و وامیگذارم برای او هزار درهم حیلت را بقصد ثواب عمل باین آیت و لیکن
نظر کن سوی مالی که در دل گرفتی بنابر آن پس بده آن مکاتب را از آن مال و پرسیدم امام را از قول او که پس مکاتبت کنید آن
بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را امام گفت که بهتر در تفسیر این آیت آنست که اگر دانی اینرا که نزد مکاتب است مالی **هشتم اصل**
عن معاوية بن وهب قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن مكاتبة ادت ثلثي مكاتبتها وقد شرط عليها
ان عجزت فهي رد في الرق ونحن في حل مما اخذنا منها وقد اجتمع عليها نجمان قال ترد ويطيب لهم
ما اخذوا وقال ليس لها ان تؤخر النجم بعد حله شهرا واحدا الا باذنهم **شرح** شرط بصیغه مجهول باب نصر و ضرب
است رد مصدر بمعنی اسم مفعول است الحل بکسر حا و تشدید لام مصدر باب ضرب گشادن و رسیدن وقت وعده دین و اول
مراد است در اول و دوم مراد است در دوم ترد بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر است یطیب بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است شهرا ظرف تؤخر است و این اشارتست بانکه گاهی بی اجتماع دو نجم نیز رد میشود موافق آنچه گذشت در حد

اوّل این باب یعنی روایتست از معویة بن وهب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کنیز مکاتبه که داده دو ثلث
مال مکاتبه خود را وتحقیق شرط کرده شده بود بر او که اگر عاجز شود پس او مردود باشد در بندگی و مادر کشاد باشیم از انکه کرفتیم
از او وتحقیق فراهم آمد بر او دو قسط امام گفت که ان کنیز برگردانیده میشود و پاکیزه میشود برای مالکان آنچه گرفتند و امام گفت
که روا نیست برای ان کنیز انکه تاخیر کند قسط را بعد از رسیدن وقت وعده آن یکماه مگر برخصت مالکان نهم اصل
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی المکاتب یؤدّی بعض مکاتبته فقال انّ النّاس کانوا لا یشترطون وهم
الیوم یشترطون والمسلمون عند شروطهم فان کان شرط علیه ان عجز رجع وان لم یشترط علیه لم یرجع
شرح ان عجز جملهٔ جزائیه است و در بعض نسخ فان عجز است رجع بصیغهٔ معلوم لازم ومجهول متعدی میتواند بود و بر این قیاس است
لم یرجع یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در مکاتب که میدهد بعض مال مکاتبهٔ خود را پس امام گفت که
بدرستی که مردمان بودند که شرط نمیکردند و ایشان در این روزگار شرط میکنند و مسلمانان نزد شرطهای خود ند یعنی
که محافظت آنها میکنند مانند محافظت لشکر علم خود را اگر آن شرطها مخالف کتاب الله نباشد چنانچه گذشت در کتاب
المعیشة در حدیث اول باب الشرط والخیار فی البیع که باب هفتادم است پس اگر باشد که شرط کرده شده باشد بر مکاتب
اگر عاجز شود بر میگردد و اگر شرط کرده نشده باشد بر او بر نمیگردد بر تقدیر عجز ن اصل وفی قول الله عزّ وجلّ فکاتبوهم
ان علمتم فیهم خیرا قال کاتبوهم ان علمتم لهم مالا قال وقال فی المکاتب یشترط علیه مولاه الّا یتزوّج الّا
باذن منه حتّی یؤدّی مکاتبته قال ینبغی له الّا یتزوّج الّا باذن منه انّ له شرطه ش در تفسیر قول الله
عزّ وجلّ در سورهٔ نور که پس مکاتبت کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را امام گفت که مکاتبت کنید ایشان را اگر دانید
برای ایشان مال را بیان این شد در شرح حدیث هفتم این باب راوی گفت که و امام سخن گفت در مکاتب که شرط میکند بر او
مالکش و اینکه جفت نگیرد مگر برخصتی از جانب مالک تا آنکه دهد مال مکاتبهٔ خود را امام گفت که سزاوار است برای آن
مکاتب انکه جفت نگیرد مگر برخصتی از جانب مالک بدرستی که برای مالک است شرط مالک مخفی نماند که در بعض افراد
مکاتب احتیاج باین شرط نیست چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب دهم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه
السلام فی قول الله عزّ وجلّ ان علمتم فیهم خیرا قال ان علمتم لهم دینا ومالا شرح الدین بکسر دال منقطه فرمان برداری
در اوامر ونواهی یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عزّ وجلّ در سورهٔ نور که اگر دانید در
ایشان خیر را گفت که اگر دانید برای ایشان دینی را و مالی را اشارتست بانکه مالدار بی دین در حکم بی مالست یازدهم
اصل عن زرعة عن سماعة قال سألته علیه السلام عن العبد یکاتبه مولاه وهو یعلم ان لیس له قلیل ولا
کثیر قال یکاتبه وان کان یسأل النّاس ولا یمنعه المکاتبة من اجل ان لیس له مال فانّ الله
یرزق العباد بعضهم من بعض والمؤمن معان ویقال والمحسن معان شرح ان در اول و سیم بفتح همزه
و سکون نون مخففه از مثقله است وضمیر شان مقدر است و در دوم بکسر همزه شرطیه وصلیه است تقدیم نفی قلیل بر
نفی کثیر خلاف مقتضای ظاهر است زیرا که نفی قلیل لازم دارد نفی کثیر را ولهذا در کلام امام عدول از آن شده سؤال

فان

تا عبارتست از طلب مال مضاربه و مانند آن پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم ونهم و دهم این باب و مناسب این
می آید در حدیث دهم باب شانزدهم لا یمنعه مرفوع ومجزوم میتواند بود والمکاتبة منصوب ومفعول دوم است المؤمن معان اشارتست
بآیت سورهٔ طلاق ومن یتّق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ویقال کلام زرعه است ومقصود دیت که در
روایت راوی دیگر از امام علیه السلام باین لفظ است وحاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از زرعه بضم زای با نقطه
وسکون رای بی نقطه از سماعه بفتح سین بی نقطه وتخفیف میم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
گفت که پرسیدم امام را علیه السلام از غلام که مکاتبه میکند او را مالکش و مالکش میداند نیز که شان اینست که نیست
ان غلام را مال کم ونه بسیار امام گفت که مکاتبت میکند او را هر چند که آن غلام باشد که طلب کند از مردمان و باز نمیدارد از آن
غلام مکاتبت را سبب انکه شان اینست که نیست او را مالی چه بدرستی که الله تعالی روزی میدهد بندگان را بعض ایشان را از بعضی
ومؤمن مدد کرده شده است از جانب الله تعالی وگفته میشود که و نیکوکار مدد کرده شده است دوازدهم اصل عن معویة
بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام انّه قال فی رجل کاتب علی نفسه وماله وله امة وقد شرط علیه
ان لا یتزوّج فاعتق الامة وتزوّجها قال لا یصلح له ان یحدث فی ماله الّا الاکلة من الطّعام و
نکاحه فاسد مردود قیل فانّ سیّده علم بنکاحه ولم یقل شیئا قال اذا صمت حین یعلم ذلک فقد
اقرّ قیل فانّ المکاتب عتق افتری ان یجدّد النّکاح او یمضی علی النّکاح الاوّل قال یمضی علی نکاحه
ش این حدیث گذشت در کتاب النکاح در حدیث ششم باب المملوک یتزوّج بغیر اذن مولاه که باب صد و نوزدهم است
رجل عبارتست از غلام ومفعولش محذوفست بتقدیر کاتب سیّده و در بعض نسخ کتاب النکاح رجل کاتب عبده است
چنانچه گذشت و بنا بر آن رجل عبارتست از صاحب غلام مکاتبه غلام مالکش را بر خودش ومالش عبارتست از انکه در عقد
مکاتبت قرار یافته باشد انکه آنچه در تصرّف غلام است از غلام باشد وغلام آزاد باشد بعد از انکه مبلغی معین دهد
شرط بصیغهٔ مجهولست فاعتق بصیغهٔ معلوم باب افعالست الاکلة بضم همزه وسکون کاف مقدار سیر شدن از طعام یعنی
روایتست از معویة بن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او گفت در غلامی که مکاتبت کرد مالکش را بر خودش
ومالش واو راست کنیزی وتحقیق شرط کرده شد بر او انکه جفت نگیرد پس آزاد کرد آن کنیز را وجفت خود کرد او را امام
گفت که خوب نمیشود برای آن غلام انکه احداث کند در مال خود چیزی را مگر قدر سیر شدن از خوراک ونکاح او تباه برگردانیده
شده است گفته شد امام را که پس بدرستی که مالکش خبردار شد بنکاح او ونگفت چیزی چگونه میشود امام گفت که چون
ساکت شود وقتی که داند آنرا پس تحقیق راضی شده گفته شد امام را پس بدرستی که آن غلام مکاتب آزاد شد آیا پس
می بینیم نیز که تجدید کند آن نکاح را یا نیز که رود بر آن نکاح سابق امام گفت که میرود بر نکاح خود سیزدهم اصل عن
سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل کان له اب مملوک وکانت لابیه امرأة
مکاتبة قد ادّت بعض ما علیها فقال لها ابن العبد هل لک ان اعینک علی مکاتبتک حتّی تؤدّی ما علیک
بشرط ان لا یکون لک الخیار علی ابی اذا انت ملکت نفسک قالت نعم فاعطاها فی مکاتبتها علی ان لا

يَكُونُ لَهَا الْخِيَارُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا مَلَكَتْ قَالَ لَا يَكُونُ لَهَا الْخِيَارُ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ يُؤَدِّي بصيغهٔ مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است اختیار داشتن کنیز بعد از آزاد شدن در فسخ نکاح زوج مملوک گذشت در کتاب النکاح
در بعض احادیث باب الامة یکون تحت المملوک فتعتق تا آخر که باب صد و بیست و هفتم است روایتست از سلیمان بن
خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که بود او را پدری مملوک و بود پدرش را زنی مکاتبه که تحقیق
داده بود بعض آنچه را که بر اوست پس گفت آن زن را پسر آن غلام که آیا میخواهی که مدد کنم ترا بر مال مکاتبه تو تا داده شود آنچه بر تست بشرط
اینکه نباشد برای تو اختیار فسخ نکاح بر پدر من چون تو صاحب کنی خود را پس زن گفت که آری پس چیزی داد آن زن را در مکاتبه آن
بنابر اینکه نباشد برای زن اختیار فسخ نکاح بر آن غلام بعد از آنکه صاحب کند خودش را امام گفت که نمیباشد برای آن زن اختیار
فسخ نکاح بیان این آنکه مسلمانان نزد شرطهای خودند چهاردهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ أَعْتَقَ نِصْفَ جَارِيَتِهِ ثُمَّ إِنَّهُ كَاتَبَهَا عَلَى النِّصْفِ الْآخَرِ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ فَلْيَشْتَرِطْ عَلَيْهَا أَنَّهَا إِذَا
عَجَزَتْ عَنْ نُجُومِهَا فَإِنَّهَا تُرَدُّ فِي الرِّقِّ فِي نِصْفِ رَقَبَتِهَا قَالَ فَإِنْ شَاءَ كَانَ لَهُ فِي الْخِدْمَةِ يَوْمٌ وَلَهَا يَوْمٌ
وَإِنْ لَمْ يُكَاتِبْهَا قُلْتُ فَلَهَا أَنْ تَتَزَوَّجَ فِي تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَا حَتَّى تُؤَدِّيَ جَمِيعَ مَا عَلَيْهَا فِي نِصْفِ رَقَبَتِهَا
اعتق بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب افعالست فلیشترط بسکون لام بصیغهٔ امر غایب معلوم باب افتعالست و امر اینجا برای
اباحتست فاء در فان شاء برای تفریعست زیرا که جواز اشتراط دلالت میکند بر جواز استرقاق نصف باقیمانده بی مکاتبت
و ان وصلیه است و بنابر اینست که حکم صورت مکاتبت صریح شده در سابق پس آن ظاهر تر است از صورت عدم مکاتبت
یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که آزاد کرده شد نصف کنیز او بعد از آن بدرستی که
او مکاتبت کرد آن کنیز را بر نصف دیگر بعد از آن آزاد شدن نصف راوی گفت که پس امام گفت که پس باید که شرط کند بر کنیز این را
که آن کنیز اگر توانا نشود از نجومش پس بدرستی که او برگردانیده شود در بندگی در نصف کردن خود امام گفت که پس اگر مرد خواهد
میباشد برای او در خدمت کنیز روزانه شبی هر چند که مکاتبت کرده باشد آن کنیز را و عجز آن کنیز ظاهر نشده باشد گفتم که پس آیا جایز است
برای آن کنیز اینکه شوهر کند در آن حال که بعض او آزاد و بعض او بنده است امام گفت که نه تا آنکه دهد جمیع آنچه را که بر اوست بر تقدیر مکاتبت
در نصف کردن و ... عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَاتَبَ مَمْلُوكَهُ فَقَالَ
بَعْدَ مَا كَاتَبَهُ هَبْ لِي بَعْضًا وَأُعَجِّلُ لَكَ مَكَانَ مُكَاتَبَتِي أَيَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ إِذَا كَانَ هِبَةً فَلَا بَأْسَ وَإِنْ قَالَ حُطَّ عَنِّي
وَأُعَجِّلُ لَكَ فَلَا يَصْلُحُ شرح هب بفتح ها و سکون با بی نقطه بصیغهٔ امر معتل الفاء باب ضربست که نقل بباب منع شده برای
حرف حلق با وجود آنکه حرف حلق لام الفعل نیست و این از نوادر است فاعجل در اول بفاست و در دوم بواو است و در بعض
نسخ در اول نیز بواو است و بر هر تقدیر منصوبست بتقدیر ان و فاء در اول بهتر است زیرا که فرق میان فاء و واو اینست که فاء برای
سببیت است و دلالت میکند بر وقوع دو معامله یکی هبه و دیگری تعجیل و واو برای جمعیت است پس دلالت میکند بر وقوع
یک معامله پس هبه در حقیقت خود نخواهد بود بلکه از قبیل اسقاط بعض حق در مقابل تعجیل خواهد بود و آن نوعی از ربا میشود مکان
بفتح میم منصوب بظرفیت است و مقصود اینست که مکاتبت را برطرف کنم و بجای آن تعجیل کنم بنابر اینکه مکاتبت در صورت

دین موجل نباشد و الا حاجت بنوشتن طرفین نخواهد بود حط بضم حاء بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغهٔ
امر باب نصر است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که مکاتبت کرد
غلامش را پس غلام گفت بعد از آنکه مکاتبت کرد او را که بخشش کن برای من بعضی را پس باعث این شود که تعجیل کنم برای تو بجای مکاتبت
آیا حلال میشود آن امام گفت که چون باشد بخشیدن پس نیست پروائی و اگر غلام گوید که اسقاط کن از من بعضی را تا تعجیل کنم برای تو پس
خوب نمیشود زیرا که این یک معامله است و ملحق برباست بدانکه میتواند بود که این محمول بر کراهت باشد بقرینهٔ آنچه گذشت در کتاب المعیشة
در حدیث سیوم و چهارم باب الصلح که باب صد و بیست و سیوم است شانزدهم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي مُكَاتَبَةٍ يَطَؤُهَا مَوْلَاهَا فَتَحْمِلُ قَالَ يَرُدُّ عَلَيْهَا مَهْرَ مِثْلِهَا وَتَسْعَى فِي
قِيمَتِهَا فَإِنْ عَجَزَتْ فَهِيَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ شرح ثبوت مهر المثل مبنی بر اینست که وطی مکاتبه جایز نیست و این منافات ندارد
با آنکه صد داشته باشد زیرا که ظاهر فان عجزت تا آخر اینست که این در مکاتبه مشروطه است پس منافات ندارد با حدیث چهارم
این باب و تفصیل مکاتبه غیر مشروطه می آید در کتاب الحدود در حدیث سیوم باب الرجل یاتی الجاریه و لغیره فیها شرک و الرجل یاتی
مکاتبه که باب پانزدهم است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین علیه السلام سخن گفت در
در کنیزی مکاتبه که جماع میکند او را مالکش پس آبستن میشود گفت که مالک بر میگرداند بر او مهر مثل او را و آن کنیز سعی میکند در دادن
مال مکاتبه خود پس اگر آن کنیز عاجز شود پس او داخل کنیزان خاصه است مراد اینست که آن فرزند و لداز نیست چنانچه گذشت
در کتاب النکاح در آخر ابواب هفدهم اصل عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ قَالَ تَضَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ
وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ فَقُلْتُ كَمْ فَقَالَ وَضَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَمْلُوكٍ أَلْفًا مِنْ سِتَّةِ آلَافٍ شرح در نسخ
التی است و صفهٔ نجوم است و آن از غلط کاتبان است مینماید زیرا که ظاهر اینست که الذی باشد و مفعول تضع باشد تزید
در اول بی نقطه از باب افتعالست و در دوم بزای با نقطه از باب ضربست تنقصه بنون و قاف و صاد بی نقطه از باب نصر
یا باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر بارز راجع بالذی است و او برای عطف بر ترید است بعطف تفسیری لا زایده برای
تاکید نفی در لم تکن است تزید بتقدیر تزیده است و ضمیر مقدر راجع بالذی است فوق منصوب بظرفیت است و این برای
سد باب مکر و حیلت است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از علا بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام
و الف ممدوده ابن فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت در قول الله عز و جل در سوره نور
که پس مکاتبت کنید آن بندگان را اگر دانید در ایشان خیر را و دهید ایشان را از مال الله آنچه داد شما را امام گفت در تفسیر
و آتوهم که و امیگذاری از مکاتب از جملهٔ قسطهای او آنچه را که نبودی که اراده کنی در وقت عقد مکاتبت این را که کم کنی آن را و نه که
زیاد کنی آن را در بالای آنچه در دل تست که گنجایش دارد پس گفتم که چند است آنچه واگذاشته میشود پس امام گفت که واگذاشت
امام محمد باقر علیه السلام از غلامی مکاتب هزار درهم را از جملهٔ شش هزار درهم که مال مکاتبات آن غلام بود باب ... دوازدهم اصل
... الْمَمْلُوكُ إِذَا عَمِيَ أَوْ جُذِمَ أَوْ نُكِّلَ فَهُوَ حُرٌّ شرح عمی بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب علم است جذم بجیم و ذال با نقطه بصیغهٔ

ماضی غایب مجهول مجرد است نکل بنون بصیغه مجهول باب تفعیل است به نایب فاعلت و با برای سببیت است التنکیل منع کردن کسی را
و مراد اینجا عذابیست که باعث منع دیگران شود مثل بریدن دست کسی یعنی این باب بیان اینست که بنده چون کور شود یا
صاحب خوره شود یا عذابی کرده شود که باعث عبرت دیگران شود پس او آزاد است در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کُلُّ عَبْدٍ مُثِّلَ بِهِ فَهُوَ حُرٌّ شرح مثل با ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول
باب تفعیل است التمثیل تنکیل یعنی روایتست از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر غلامی که
تنکیل کرده شود با او پس او آزاد است دوم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اِذَا عَمِیَ الْمَمْلُوکُ فَلَا رِقَّ عَلَیْهِ وَالْعَبْدُ اِذَا جُذِمَ فَلَا رِقَّ عَلَیْهِ شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون کور شود بنده پس نیست بندگی بر او و غلام چون صاحب خوره شود پس
نیست بندگی بر او سیوم اصل عَنْ اِسْمٰعِیلَ الْجُعْفِیِّ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا عَمِیَ الْمَمْلُوکُ اَعْتَقَهُ صَاحِبُهُ
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ اَنْ یُمْسِکَهُ شرح روایتست از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه و فا از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که چون کور شود بنده آزاد میکند او را صاحبش و نیست برای صاحبش اینکه در بندگی نگاه دارد او را چهارم اصل عَنْ
حَمَّادِ بْنِ عُثْمٰنَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا عَمِیَ الْمَمْلُوکُ فَقَدْ عَتَقَ شرح عتق بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب
است و باقی ظاهر است باب سیزدهم اصل باب الْمَمْلُوکِ یُعْتَقُ وَلَهُ مَالٌ شرح این باب بیان بنده ایست که آزاد کرده میشود
بر حالی که او را مالی است در این باب پنج حدیث است اول اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ اَرَادَ اَنْ یُعْتِقَ مَمْلُوکًا لَهُ وَقَدْ کَانَ مَوْلَاهُ یَاْخُذُ مِنْهُ ضَرِیبَةً فَرَضَهَا عَلَیْهِ فِی کُلِّ سَنَةٍ وَرَضِیَ بِذٰلِکَ
الْمَمْلُوکُ فَاَصَابَ الْمَمْلُوکُ فِی تِجَارَتِهِ مَالًا سِوٰی مَا کَانَ یُعْطِی مَوْلَاهُ مِنَ الضَّرِیبَةِ قَالَ فَقَالَ اِذَا اَدَّی اِلٰی
سَیِّدِهِ مَا کَانَ فَرَضَ عَلَیْهِ فَمَا اکْتَسَبَ بَعْدَ الْفَرِیضَةِ فَهُوَ لِلْمَمْلُوکِ ثُمَّ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلَیْسَ قَدْ
فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی الْعِبَادِ فَرَایِضَ فَاِذَا اَدَّوْهَا اِلَیْهِ لَمْ یَسْاَلْهُمْ عَمَّا سِوَاهَا شرح این حدیث می آید در کتاب المواریث
در حدیث اول باب لا السائبة که باب شصت و سیوم است و در شرح آن بیان میشود که عبد ماذون است در تصرف در
فاضل ضریبه بسبب شرط مالک و وجوب وفا بشروط پس اگر آن عبد بمیرد و فرزندی از او داشته باشد فاضل ضریبه
برمیگردد سوی مالک عبد و این منافات ندارد با اینکه اگر آن عبد آزاد شود فاضل ضریبه ملکت او شود یا نشود باید
که در تصرف او باشد تا روز مردنش و اینجا میگوییم که رجل عبارتست از مرد آزاد یا عبارتست از مردی مملوک و بنا بر اول
مولاه عبارتست از رجل و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع بمملوکا است و لام در للمملوک برای ملکیت و برای انتفاع میتواند بود
و بنا بر دوم مولاه عبارت از مالک رجل است و ضمیر مولاه و ضمیر منه راجع برجل است و لام در للمملوک برای انتفاع است
الضریبه بفتح ضاد با نقطه و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه مقرری فرض بفا و را بی‌نقطه و ضاد با
نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را از مردی که اراده کرد اینرا که آزاد کند غلامی از خود را و بتحقیق بود مالکش که میگرفت از آن غلام مقرری را که تعیین کرده بود

آنرا بر آن غلام در هر سالی و راضی شده بود بآن مالک و راضی شده بود بآن غلام غلام دریافت در تجارت خود مالی را سوای آنچه بود که
میداد بمالکش که مقرری است راوی گفت که پس امام گفت که چون غلام داد سوی مالکش آنچه را که بود که تعیین کرده بود
بر آن غلام پس آنچه غلام کسب کرد بعد از مقرری پس آن برای غلام است اگر آزاد شود بعد از آن در بیان نظیر این گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که آیا نیست شان اینکه بتحقیق فرض کرد الله عز و جل بر بندگان فریضه چند را مثل نماز پنج وقت
و روزه ماه رمضان پس چون بندگان دهند آنها را سوی او نمیرسد ایشان را آنچه غیر آنهاست اصل قُلْتُ لَهُ فَلِلْمَمْلُوکِ
اَنْ یَتَصَدَّقَ مِمَّا اکْتَسَبَ وَیُعْتِقَ بَعْدَ الْفَرِیضَةِ الَّتِی کَانَ یُؤَدِّیهَا اِلٰی سَیِّدِهِ قَالَ نَعَمْ وَاَجْرُ ذٰلِکَ لَهُ قُلْتُ فَاِنْ
اَعْتَقَ مَمْلُوکًا مِمَّا اکْتَسَبَ سِوَی الْفَرِیضَةِ لِمَنْ یَکُونُ وَلَاءُ الْمُعْتَقِ قَالَ فَقَالَ یَذْهَبُ فَیَتَوَالٰی اِلٰی مَنْ اَحَبَّ فَاِذَا
ضَمِنَ جَرِیرَتَهُ وَعَقْلَهُ کَانَ مَوْلَاهُ وَوَرِثَهُ قُلْتُ لَهُ اَلَیْسَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ الْوَلَاءُ لِمَنْ اَعْتَقَ قَالَ
فَقَالَ هٰذَا سَائِبَةٌ لَا یَکُونُ وَلَاؤُهُ لِعَبْدٍ مِثْلِهِ شرح الولاء بفتح واو و تخفیف لام و الف ممدوده مصدر باب حسب بکسر سین یکی
که باعث میراث بردن شود التوالی مصدر باب تفاعل پیوسته کردن خود بکسی که وارث تواند شد ضمن بضاد با نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است الجریره بفتح جیم و کسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و را بی‌نقطه گناهی که باعث تاوان در دنیا شود مثل زخم زدن کسی و ضمان جریره کسی عبارتست از التزام حفظ او
از ارتکاب جریره بقدر وسع العقل بفتح عین بی‌نقطه و سکون قاف تاوان جریره السائبه بسین بی‌نقطه و الف و کسر همزه و با
یک نقطه حیوان سر خود تا برای تانیث نیست بلکه برای علم اسمیت بر وصفیت است یعنی گفتم امام را که آیا پس جایز است
برای آن غلام پیش از آنکه آزاد شود اینکه تصدق کند از آنچه بهم رساند و بنده آزاد کند بعد از مقرری که بود که میداد آنرا
سوی مالک خود امام گفت که آری و ثواب آن تصدق و بنده آزاد کردن برای غلام است گفتم که پس اگر پیش از آنکه آزاد
شود آزاد کند بنده را از آنچه بهم رساند سوای مقرری برای کی میباشد ولاء آن آزاد کرده شده راوی گفت که پس امام گفت که
آن غلام میرود پس پیوسته میشود سوی کسی که خواست پس چون آنکس ضامن شود گناه آن آزاد کرده شده را و تاوان گناه
او را میشود صاحب ولاء او و وارث میشود او را گفتم امام را که آیا نیست شان اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ولاء
آزاد کرده شده برای کسی است که آزاد کرد راوی گفت که پس امام گفت که این آزاد کرده شده بسر خود است نمیباشد
ولای او برای غلامی مثل او و مراد اینست که قول رسول الله در صورتیست که اصل ولاء ثابت باشد و آزاد کننده و غیر او نزاع داشته
باشند در ولاء چنانچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب الامة یکون تحت المملوک فتعتق تا آخر که باب صد و بیست
هفتم است سیوم اصل قُلْتُ فَاِنْ ضَمِنَ الْعَبْدُ الَّذِی اَعْتَقَهُ جَرِیرَتَهُ وَحَدَثَهُ اَیَلْزَمُهُ ذٰلِکَ وَیَکُونُ مَوْلَاهُ وَیَرِثُهُ
قَالَ فَقَالَ لَا یَجُوزُ ذٰلِکَ وَلَا یَرِثُ عَبْدٌ حُرًّا شرح الحدث بفتح حا بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و ثا سه نقطه کار ناشایسته و عطف
آن از قبیل عطف تفسیر است یعنی گفتم پس اگر ضامن شود غلامی که آزاد کرد او را جریره او را و حدث او را آیا لازم میشود آن غلام را
آن ضمان و میباشد صاحب ولاء او و وارث میشود او را راوی گفت که پس امام گفت که گذرا نمیشود آن ضمان و وارث
نمیشود غلامی آزادی را دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا کَانَ لِلرَّجُلِ مَمْلُوکٌ فَاَعْتَقَهُ وَهُوَ

يعلم ان له مالا ولم يكن استثنى السيد المال حين اعتقه فهو للعبد شرح روايت از زراره از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه چون مكاتبت كرد مرد غلامش را و آزاد كرد او را بر حالى كه آن مرد ميدانست اينكه آن غلام راست مالى و نبود كه استثنا كرده باشد مالكت آن مال را در وقتى كه آزاد كرد او را پس آن مال از غلام است سيوم اصل عن زرارة عن احدهما عليهما السلم فى رجل اعتق عبدا له وله مال لمن مال العبد قال ان كان علم ان له مالا تبعه ماله والا فهو للمعتق شرح روايت از زراره از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم در مردى كه آزاد كرد غلامى از خود را و آن غلام راست مالى براى كيست مال آن غلام امام كفت كه اگر باشد كه دانسته باشد اينكه غلام راست مالى تابع غلام ميشود مال غلام و اگر ندانسته باشد پس آن مال آزاد كننده است چهارم اصل عن زرارة قال سالت ابا جعفر عليه السلم عن رجل اعتق عبدا له وللعبد مال لمن المال فقال ان كان يعلم ان له مالا تبعه ماله والا فهو له شرح روايت از زراره كفت كه پرسيدم امام محمد باقر عليه السلم را از مردى كه آزاد كرد غلامى از خود را و غلام راست مالى كه براى كيست آن مال پس امام كفت كه اگر باشد كه ميدانسته باشد اينكه غلام راست مالى تابع ميشود غلام را مالش و اگر ندانسته باشد پس آن مال از اوست [illegible] اصل عن ابى جرير قال سالت ابا الحسن عليه السلم عن رجل قال لمملوكه انت حر ولى مالك قال لا يبدا بالحرية قبل المال يقول لى مالك وانت حر برضا المملوك فان ذلك احب الى شرح ابو جرير قراسم او زكريا بن ادريس است و او از راويان امام موسى كاظم و امام رضا عليهما السلم است يعنى روايت از ابو جرير بفتح جيم و كسر را بى‌نقط و سكون يا دو نقطه در پايين و را بى‌نقط كفت كه پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلم يا امام رضا عليه السلم را از مردى كه كفت غلامش را كه تو آزادى و از منست مال تو امام كفت كه ابتدا نميكند بآزادى پيش از مال ميكويد كه از منست مال تو و تو آزادى بخوشنودى غلام اين خوشتر است نزد من

باب چهاردهم اصل باب السكران والمجنون والمكره شرح اين باب بيان آزاد كردن مست و ديوانه و مجبور است در اين باب چهار حديث است اول اصل عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلم قال سالته عن عتق المكره فقال ليس عتقه بعتق شرح روايت از زراره از امام محمد باقر عليه السلم كفت كه پرسيدم امام را از آزاد كردن مجبور پس كفت كه نيست آزاد كردن او آزاد كردن صحيح دوم اصل عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلم قال سالته عن المعتوهة الذاهبة العقل ايجوز بيعها وصدقتها قال لا وعن طلاق السكران وعتقه قال لا يجوز

شرح مضمون اين كذشت در كتاب الطلاق در حديث چهارم باب طلاق المعتوه تا آخر كه باب پنجاه و دوم است و حديث سيوم باب طلاق السكران كه باب پنجاه و سيوم است المعتوه بعين بى‌نقط و تا دو نقطه در بالا و ها بصيغه اسم مفعول مجرد سفيه و مجنون و ذكر الذاهبة العقل براى بيان اينست كه مراد اينجا معنى دوم است يعنى روايت از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه پرسيدم امام را از زن بيخرد كه خرد از او رفته كه آيا كذرا ميشود فروختن او و تصدق او امام كفت كه نه و پرسيدم از طلاق مست و آزاد كردن او كفت كه كذرا نميشود سيوم اصل عن عمر بن اذينة عن زرارة او قال ومحمد بن مسلم وبريد بن معوية وفضيل واسمعيل الازرق ومعمر بن يحيى عن ابى جعفر وابى عبد الله عليهما السلم ان المدله ليس عتقه عتقا شرح المدله بدال بى‌نقط و ها بصيغه اسم مفعول از تفعيل بيخرد يعنى روايت

از عمر بن اذينه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و نون از زراره يا عمر كفت كه از محمد بن مسلم و بريد بضم با و يا بى‌نقط بن معاويه و فضيل و اسمعيل ازرق بفتح همزه و سكون زاى با نقطه و فتح را بى‌نقط و معمر بفتح ميم و سكون عين بى‌نقط و تخفيف ميم دوم مفتوحه و را بى‌نقط ابن يحيى از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلم اينكه مجنون نيست آزاد كردن او آزاد كردن صحيح چهارم اصل عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلم قال لا يجوز عتق السكران شرح روايت از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه كذرا نميشود آزاد كردن مست باب پانزدهم اصل باب امهات الاولاد شرح اين باب بيان كنيزانيست كه مادران فرزندانند در اين باب شش حديث است اول اصل عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلم قال سالته عن ام الولد قال امة تباع وتورث وتوهب وحدها حد الامة شرح روايت از زراره از امام محمد باقر عليه السلم كفت كه پرسيدم امام را از كنيزى كه مادر فرزند است آيا بمحض آن آزاد ميشود يا هنوز كنيز است امام كفت كه هنوز كنيز است بيان اين آنكه كاهى فروخته ميشود بتفصيلى كه مى آيد در حديث پنجم اين باب و كاهى ميراث كرفته ميشود و كاهى بخشيده ميشود بنا بر تفصيلى كه مى آيد در حديث ششم اين باب يا در صورتى كه بفرزندش بخشيده شود در مقابل بخششهاى ديكر بفرزندان ديكر و مرتبه او مرتبه كنيز است دوم اصل عن عمر بن يزيد عن ابى الحسن عليه السلم قال سالته عن ام الولد تباع فى الدين قال نعم فى ثمن رقبتها شرح روايت از عمر بن يزيد از امام موسى كاظم عليه السلم كفت كه پرسيدم امام را از كنيز مادر فرزند كه آيا فروخته ميشود براى اداى دين بفتح دال امام كفت كه آرى براى بهاى كردن آن كنيز اشارتست باينكه براى دين ديكر فروخته نميشود با وجود فرزندش چنانچه مى آيد در حديث پنجم اين باب سيوم اصل عن محمد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلم قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه ايما رجل ترك سرية لها ولد او فى بطنها ولد او لا ولد لها فان اعتقها ربها عتقت وان لم يعتقها حتى توفى فقد سبق فيها كتاب الله وكتاب الله احق فان كان لها ولد وترك مالا جعلت فى نصيب ولدها شرح اى مرفوع و مبتداست و مضافست ما زايده ميان مضاف و مضاف اليه است السرية بضم سين بى‌نقط و تشديد را بى‌نقط مكسوره و تشديد يا دو نقطه در پايين كنيز خاصه فان اعتقها تا آخر خبر مبتدا عتقت بصيغه معلوم باب ضرب است كتاب الله عبارتست از آيات مواريث و مراد اينست كه آن كنيز داخل ميراث ميشود روايت از محمد بن قيس از امام محمد باقر عليه السلم كفت كه كفت امير المؤمنين صلوات الله عليه هر كدام مردى كه واكذاشت كنيزى خاصه را كه او راست فرزندى يا در شكم اوست فرزندى يا نيست فرزندى او را پس اگر آزاد كرده باشد او را مالكش آزاد شد و اگر آزاد نكرده باشد او را تا آنكه وفات يافته باشد پس تحقيق پيشى كرفته در آن كنيز كتاب الله و كتاب الله سزاوارتر است به پيروى پس اگر باشد آن كنيز را فرزندى و مالكش واكذاشته باشد مالى ديكر را كه وفا كند بحصص وارثان ديكر كردانيده ميشود آن كنيز در حصه فرزندش و بآن اعتبار آزاد ميشود [illegible] اصل قال وقضى امير المؤمنين صلوات الله عليه فى رجل ترك جارية وقد ولدت منه ابنة وهى صغيرة غير انها تبين الكلام فاعتقت امها فخاصم فيها موالى الجارية فاجاز عتقها

للاُتُمّ شرح تبین بایکنقطه و یاء دو نقطه در یا بین بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعّل بحذف یکی از دو تا
تفعیل یا باب افعال است البیان و التبین و التبیین و الابانة فهمیدن و فهمانیدن و هر دو اینجا مناسبست
یعنی امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مردی که واگذاشت کنیزی را و بتحقیق زاییده بود آن
کنیز از آن مرد دختری را و آن دختر کوچکست لیکن تا اینقدر هست که میفهمد سخن را پس آزاد کرد آن دختر مادرش را
پس نزاع کردند در آن کنیز وارثان پدر آن دختر پس گذراند آزاد کردن آن دختر را برای مادر و مراد اینست که اگر قیمت
کنیز زیاد باشد از قدر حصه آن دختر و آن دختر را مالی باشد که وفا بزیادتی کند لازم نیست سعی کنیز برای آزادی
خود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب المملوک بین شرکاء یعتق احدهم نصیبه و تبیع که باب نهم است چهارم
اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً يَطَأُهَا فَوَلَدَتْ لَهُ وَلَداً
فَمَاتَ وَلَدُهَا قَالَ إِنْ شَاؤُوا بَاعُوهَا فِي الدَّيْنِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى مَوْلَاهَا مِنْ ثَمَنِهَا وَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ قُوِّمَتْ
عَلَى وَلَدِهَا مِنْ نَصِيبِهِ شرح مفهوم فی الدین تا آخر اینست که اگر دین نباشد یا در غیر بهای کنیز باشد نمیفروشند
کنیز را و این محمول بر کراهت است یا محمول بر تعلیم تقیه است زیرا که مذهب مخالفان این کنیز آزادست و حرام است
فروختن آن کنیز یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید کنیزی را که جماع کند او را پس زایید
برای آنمرد فرزندی را پس مرد فرزند کنیز پیش از مردن آنمرد امام گفت که اگر خواهند وارثان آنمرد میفروشند آن
کنیز را در دینی که میباشد بر مالک کنیز از بهای آن کنیز و اگر باشد برای آن کنیز فرزندی بها کرده میشود بر فرزندش از حصه
آن فرزند و آزاد میشود پنجم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قَالَ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَسْأَلُكَ قَالَ سَلْ قُلْتُ لِمَ بَاعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ قَالَ فِي فَكَاكِ رِقَابِهِنَّ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ
قَالَ أَيُّمَا رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً فَأَوْلَدَهَا ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّ ثَمَنَهَا وَلَمْ يَدَعْ مِنَ الْمَالِ مَا يُؤَدِّي عَنْهُ أُخِذَ
وَلَدُهَا مِنْهَا وَبِيعَتْ فَأُدِّيَ ثَمَنُهَا قُلْتُ فَيُبَعْنَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ دَيْنٍ قَالَ لَا شرح اسألك تقدیر
ا رید ان اسالک است یا تقدیر استفهام است الفکاک بفتح و کسر فا و تخفیف کاف آنچه بآن چیزی از گرو بدر آید و مراد اینجا
بهای چیزیست زیرا که بآن منتقل میشود مبیع از کسی بسوی دیگری ثم برای تعجب است یا برای تراخی زمانست یؤدی
بصیغه مجهول و معلوم باب تفعیل میتواند بود و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر عنه راجع برجل است
و بنا بر دوم از قبیل اسناد مجازیست در نسخ ولدها منها بود و ضمیر مؤنث است و ظاهر اینست که اول ضمیر
مذکر باشد و آن ضمیر عاید بمبتدا باشد و میتواند بود که دوم ضمیر مذکر باشد و واو در و بیعت برای عطف انسحاب است
زیرا که اگر برای عطف انفراد باشد معطوف نیز محتاج بعاید مبتدا خواهد بود و ادی بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی
روایتست از عمر بن یزید گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را یا گفت که امام موسی کاظم علیه السلم را که میخواهم که سؤال
کنم ترا امام گفت که سؤال کن گفتم که چرا فروخت امیر المؤمنین علیه السلم کنیزان مادران فرزندان را امام گفت که برای بهای
گردنهای ایشان گفتم که و چگونه است این امام گفت که هر کدام مردی که خرید کنیزی را پس زایانید آن کنیز را با وجود آنکه ندا

بود بهای از او گذشت از جمله مال آنچه را که داده شود از جانب آنمرد گرفته شد فرزند آنمرد از آن کنیز و فروخته شد آن کنیز پس داده شد
بهای آن کنیز گفتم که آیا پس فروخته میشوند آن کنیزان برای آنچه غیر آن باشد از دینی امام گفت که نه ششم اصل عَنْ يُونُسَ فِي أُمِّ وَلَدٍ لَيْسَ
لَهَا وَلَدٌ مَاتَ وَلَدُهَا وَمَاتَ عَنْهَا صَاحِبُهَا وَلَمْ يُعْتِقْهَا هَلْ يَحِلُّ لِأَحَدٍ تَزْوِيجُهَا قَالَ لَا هِيَ أَمَةٌ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ تَزْوِيجُهَا
إِلَّا بِعِتْقٍ مِنَ الْوَرَثَةِ فَإِنْ كَانَ لَهَا وَلَدٌ وَلَيْسَ عَلَى الْمَيِّتِ دَيْنٌ فَهِيَ لِلْوَلَدِ وَإِذَا مَلَكَهَا الْوَلَدُ فَقَدْ عَتَقَتْ بِمِلْكِ
وَلَدِهَا لَهَا وَإِنْ كَانَتْ بَيْنَ شُرَكَاءَ فَقَدْ عَتَقَتْ مِنْ نَصِيبِ وَلَدِهَا وَتُسْتَسْعَى فِي بَقِيَّةِ ثَمَنِهَا شرح یونس بن
عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است و معتمد علیه است ضمیر مستتر در قال راجع بیونس و راجع بامام میتواند
بود دین بفتح دال عبارتست از فکاک رقبه کنیز چنانچه بیان شد در حدیث سابق یا عبارتست اعم از آن و دینی که مستوعب
ترکه باشد بنا بر اینکه در صورت دین مستوعب مال میت منتقل بورثه نشود چنانچه می آید در حدیث اول باب اقرار بعض الورثة
بدین یعنی روایتست از یونس در کنیز مادر فرزند که نیست او را فرزندی وفات یافته فرزندش و وفات یافته از سر او مالکش
بر حالی که آزاد نکرده او را آیا حلال میشود برای کسی تزویج آن کنیز گفت که نه بیان این آنکه او کنیز است حلال نمیشود برای کسی تزویج
او مگر با آزاد کردنی از جانب وارثان پس اگر باشد آن کنیز را فرزندی بر حالی که نیست بر میت دینی که مانع آزادی او شود
پس او از آن فرزندست و چون مالک شد او را آن فرزند پس بتحقیق آزاد شد بسبب مالک شدن فرزند او را و اگر آن کنیز
باشد میان شریکان مراد صورتیست که حصه فرزند او وفا نکند ببهای او پس بتحقیق آن کنیز آزاد میشود از حصه فرزند او
و سعی فرموده میشود در باقی مانده بهای او باب شانزدهم اصل باب نوادر شرح این باب احادیث متفرقه است در این باب
پانزده حدیثست اول اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ
عَنْ رَجُلٍ بَاعَ مِنْ رَجُلٍ جَارِيَةً بِكْراً إِلَى سَنَةٍ فَلَمَّا قَبَضَهَا الْمُشْتَرِي أَعْتَقَهَا مِنَ الْغَدِ وَتَزَوَّجَهَا
وَجَعَلَ مَهْرَهَا عِتْقَهَا ثُمَّ مَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ كَانَ لِلَّذِي اشْتَرَاهَا إِلَى
سَنَةٍ مَالٌ أَوْ عُقْدَةٌ تُحِيطُ بِقَضَاءِ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ فِي رَقَبَتِهَا فَإِنَّ عِتْقَهُ وَنِكَاحَهُ جَائِزٌ شرح العقد
بضم عین منقوطه و سکون قاف و دال منقوطه زمین زراعت و مانند آن که ساکن باشد پس مراد بمال مالیست که متحرک باشد
مثل درهم و دینار و حیوان و جامه یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیده شد امام جعفر
صادق علیه السلم بر حالی که حاضر بودم من از مردی که فروخت بمردی کنیزی بکر را نسیه تا یکسال پس وقتی که قبض کرد آن کنیز را خریدار
آزاد کرد او را در فردای آن روز و جفت خود کرد او را و گردانید مهر او را آزاد کردن او و بعد از آن وفات یافت بعد از جفت
کردن بیکماه پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اگر باشد برای کسی که خرید او را نسیه تا یکسال مالی متحرک یا مالی ساکن که وفا
کند با خوردن آنچه بر اوست از دین بسبب گردن آن کنیز پس بدرستی که آزاد کردن او و نکاح او صحیح است شرح قلت
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلَّذِي اشْتَرَاهَا فَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا مَالٌ وَلَا عُقْدَةٌ يَوْمَ مَاتَ تُحِيطُ بِقَضَاءِ مَا عَلَيْهِ مِنَ
الدَّيْنِ بِرَقَبَتِهَا فَإِنَّ عِتْقَهُ وَنِكَاحَهُ بَاطِلٌ لِأَنَّهُ أَعْتَقَ مَا لَا يَمْلِكُ وَأَرَى أَنَّهَا رِقٌّ لِمَوْلَاهَا الْأَوَّلِ قِيلَ
لَهُ فَإِنْ كَانَتْ عَلِقَتْ مِنَ الَّذِي أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا مَا حَالُ الَّذِي فِي بَطْنِهَا فَقَالَ الَّذِي فِي بَطْنِهَا مَعَ أُمِّهِ

كهيئتها شرح يوم منصوب و مضاف بجمله است و ذكر يوم مات با وجود آنكه مقتضاى ظاهر اين بود كه گويد كه يوم اشترى
يا گويد كه يوم اعتقها و تزوجها اشارت باينست كه مال اعقده در يوم موت قايم مقام مال اعقده در يوم اشترا ميشود
و تلافى ميكند و قرينه آنچه گفتيم اينست كه لانه اعتق ما لا يملك اشارتست بآيت سوره نسا يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا
اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و بيان شد در كتاب المعيشة در حديث دوم باب بيستم كه باب قضاء
الدين است علقت بصيغه ماضى غايبه معلوم باب علم است يعنى امام گفت كه داكر باشد براى آنكه خريدار كنيز را پس آزاد
كرد او را و جفت خود كرد او را مالى متحرك و نه مالى ساكن در روزى كه وفات يافت كه وفا كند باخر كردن آنچه بر اوست از دين
بسبب گردن كنيز پس درستى كه هر يك از آزاد كردن او و نكاح او فاسد است زيرا كه او آزاد كرد آنچه را كه مالك نميشود آنرا
و مينم كران كنيز بنده است براى مالك اول او گفته شد امام را كه پس اگر باشد كه آبستن شده باشد از آنكه آزاد كرد او را و جفت
خود كرد او را چيست حال فرزندى كه در شكم اوست پس امام گفت كه فرزندى كه در شكم اوست با مادرش است مانند مادر در آن
در بنده بودن براى مالك اول [illegible] عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر عليه السلام فى المملوك يعطى الرجل مالا
ليشتريه فيعتقه قال لا يصلح له ذلك شرح ضمير له راجع بمملوك و راجع برجل ميتواند بود يعنى روايتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر عليه السلام در غلامى كه ميدهد مردى را مالى براى آنكه بخرد آن غلام را پس آزاد كند او را گفت كه خوب نميشود براى آن
غلام آن عمل [illegible] كه اين منافات ندارد با آنچه گذشت در حديث اول باب المملوك يعتق و له مال كه باب سيزدهم است كه
غلام مالك فاضل ضريبه ميشود و اعتاق از آن ميكند زيرا كه ميتواند بود كه اين مخصوص صورتى باشد كه مالكش جاهل باشد بنوعى
بقرينه فيعتقه زيرا كه اعتاق در غير آن صورت لغو است و ايضا ميتواند بود كه اين مخصوص صورتى باشد كه آن مال غير فاضل ضريبه باشد
[illegible] عن ابراهيم الكرخى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام ان هشام بن اديم سألنى ان اسألك عن رجل جعل
لعبده العتق ان حدث بسيده حدث الموت فمات السيد و عليه تحرير رقبة واجبة فى كفارة ايجزى
عن الميت عتق العبد الذى كان السيد جعل له العتق بعد موته فى تحرير الرقبة التى كانت على الميت فقال
لا شرح اديم بضم همزه و فتح دال بى نقطه و سكون ياى دو نقطه در پايين و ميم است و در بعض نسخ بجاى ميم نونست و اول از
اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام است يعنى روايتست از ابراهيم كرخى گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه درستى
كه هشام بن اديم طلب كرد از من اينرا كه بپرسم ترا از مردى كه گردانيد براى غلام خود آزادى را اگر حادث شود بمالكش حادثه
مرگ پس وفات يافت آن مالك و بر اوست آزاد كردن بنده كه واجبست در كفاره آيا كافى ميشود از آن وفات يافته
آزاد كردن غلامى كه بود مالك كه گردانيد براى او آزادى را بعد از مردن خود در آزاد كردن بنده كه بود بر آن مرده پس امام گفت
كه نه [illegible] عن بكر بن محمد عن ابى عبد الله عليه السلام قال ساله رجل و انا حاضر فقال يكون لى الغلام
فيشرب الخمر و يدخل فى هذه الامور المكروهة فاريد عتقه فعتقه احب اليك ام ابيعه و اتصدق
بثمنه فقال ان العتق فى بعض الزمان افضل و فى بعض الزمان الصدقة افضل فاذا كان الناس
حسنة حالهم فالعتق افضل و اذا كانوا شديدة حالهم فالصدقة افضل و بيع هذا احب الى اذا كان

بهذه الحال شرح اعتقه و در نظيرش تقدير ان مصدريه است پس منصوب و مرفوع ميتواند بود يعنى روايتست از بكر بن محمد
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پرسيد امام را مردى در حالى كه من حاضر بودم با نيز وش كه گفت كه ميباشد مرا غلام
پس مى آشامد خمر را و داخل ميشود در اين اعمال قبيحه مثل قمار پس اراده ميكنم آزاد كردن او را آيا اينكه آزاد كنم او را محبوبتر است
سوى تو يا اينكه بفروشم او را و تصدق كنم بهاى او را پس امام گفت كه بدرستى كه آزاد كردن در بعض زمان فاضلتر است و
در بعض زمان تصدق فاضلتر است با نيز وش كه چون باشند مردمان خوشحال باعتبار مال و دنيا پس آزاد كردن فاضلتر است
و چون باشند بد حال پس تصدق فاضلتر است و فروختن اين غلام محبوبتر است سوى من چون باشد با اين حال يعنى
هر چند كه مردمان خوشحال باشند خامس متن عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
كان على بن ابى طالب صلوات الله عليه يقول الناس كلهم احرار الا من اقر على نفسه بالعبودية و هو
مدرك من عبد او امة و من شهد عليه بالرق صغيرا كان او كبيرا شرح روايتست از عبد الله بن سنان
گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه بود على بن ابى طالب صلوات الله عليه كه ميگفت كه جميع مردمان آزادند
در ظاهر مگر كسى كه اقرار كرد بر خودش به بندگى در حالى كه او بالغ باشد از غلام يا كنيز و كسى كه گواهى داده شد بر او به بندگى خواه كوچك باشد
يا بزرگ مؤلف مثل اين مى آيد در كتاب القضايا و الاحكام در حديث اول باب هيجدهم كه باب آخر است و منافات
نيست ميان اين حديث و آنچه گذشت در كتاب المعيشة در حديث سيزدهم باب شراء الرقيق كه باب نود و سيوم است
كه چون شخصى در تصرف مالكانه ديگرى باشد دعوى حريت او مسموع نيست مگر ببينه زيرا كه مراد بالناس كلهم ما عداى شخصى است
كه معلوم باشد كه در تصرف مالكانه ديگريست بقرينه و من شهد عليه بالرق بنا بر اينكه تصرف مالكانه مستند شهادت است
و الا ابواب شهادات مسدود ميشود پس اگر تصرف مالكانه معلوم باشد احتياج بشهادت نيست ششم [illegible] عن
بعض اصحابنا قال دخل ابن ابى سعيد المكارى على ابى الحسن الرضا عليه السلام فقال له ابلغ الله من قدرك
ان تدعى ما ادعى ابوك فقال له ما لك اطفأ الله نورك و ادخل الفقر بيتك اما علمت ان الله تبارك
و تعالى اوحى الى عمران عليه السلام انى واهب لك ذكرا فوهب له مريم و وهب لمريم عيسى عليه السلام
فعيسى من مريم و مريم من عيسى و مريم و عيسى شىء واحد و انا من ابى و ابى منى و انا و ابى شىء واحد
شرح حسين بن ابى سعيد از روساى واقفيه است مكارى بضم ميم و تخفيف كاف و تخفيف يا است همزه براى استفهام
انكاريست بلغ بصيغه ماضى غايب معلوم باب تفعيل است من زايده است باعتبار اينكه استفهام انكارى در حكم نفى است
ان بفتح همزه و سكون نون مصدريه است و مصدر مفعول دوم بلغ است تدعى بتشديد دال بى نقطه بصيغه مضارع مخاطب
معلوم باب افتعالست اوحى الى عمران اشارتست بآيت سوره آل عمران اذ قالت امرأة عمران و بيان شد در كتاب الحجة
در حديث اول باب صد و بيست و پنجم كه باب فى انه اذا قيل فى الرجل شىء فلم يكن فيه و كان فى ولده او ولد ولده فانه هو الذى قيل
فيه است يعنى روايتست از بعض ياران ما گفت كه داخل شد پسر ابو سعيد مكارى بر امام رضا عليه السلام پس گفت امام را
كه آيا رسانيده الله تعالى قدر ترا باينكه دعوى كنى امامتى را كه دعوى كرد پدر تو پس امام گفت او را كه چيست ترا خاموش كناد الله

نوزنرا و داخل کناد تنکدستی را در خانه تو یا بدان نستی ابن را که الله تبارک وتعالی وحی کرد سوی عمران پدر مریم که بدرستی که
من بخشنده ام ترا پسری پس بخشید او را مریم و بخشید مریم را عیسی علیه السلم پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی است و مریم
و عیسی یک چیزند و من از پدر خودم و پدرم از منست و من و پدرم یک چیزیم مراد اینست که هر کدام جاری مجرای دیگریست پس
مستبعد نیست دعوی من فقال له ابن ابی سعید و اسئلك عن مسئلة فقال لا اخالك تقبلها ولا تعدّ امنّی و
لست من غنمی و لکن هاتها فقال له رجل قال عند موته کل مملوك لی قدیم فهو حرّ لوجه الله قال نعم انّ
الله عزّ وجلّ یقول فی کتابه حتی عاد کالعرجون القدیم فما کان من مما لیکه اتی له ستة اشهر
فهو قدیم حرّ قال فخرج من عنده وافتقر حتی مات و لم یکن عنده مبیت لیلة لعنه الله شرح
اخالك بکسر و فتح همزه و خا با نقطه و ضم لام و ضمیر مخاطب بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل العین وادی باب علم
غنم بفتح غین با نقطه و فتح نون عبارتست از پیروان هاتها بکسر تا و دو نقطه در بالا مرکب است از اسم فعل بمعنی بیار و ضمیر
راجع بمسئله قدیم مجرور یا مرفوع صفت المبیت بفتح میم و کسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا دو نقطه در
بالا مصدر باب ضرب شب بروز آوردن و مراد اینجا قوتست و از ابیت بکسر با و سکون یا نیز میتوانند صاحب
قاموس گفته کالبیته بالکسر القوت کالبیت لعنه الله جمله انشائیه و خبریه میتواند بود یعنی پس گفت امام را پسر ابو سعید که
و ایا سؤال کنم ترا از مسئله پس امام گفت که گمان نمیبرم ترا که قبول کنی و دور از من نیستی از جمله پیروان من و لیکن بیار آنرا پس
گفت که مردی گفت نزد مردن خود که هر مملوکی از من که کهنه باشد پس او آزاد است برای رضای الله تعالی چگونه میشود امام
گفت که آری میدانم بدرستی که الله عزوجل میگوید در کتاب خود در سوره یس که تا آنکه برگشت مانند چوب خوشه خرما
که کهنه است پس هرچه باشد از مملوکان او که آمده باشد برای او شش ماه پس او کهنه است آزاد است راوی گفت که پس
ابن ابی سعید بیرون رفت از نزد امام و تنگدست شد تا آنکه مرد و نبود نزد او نفقه یک شب لعنت کناد او را الله تعالی
شرح عن عبد الله بن الفضل الهاشمی عن ابیه رفعه قال قضی امیر المؤمنین علیه السلم فی
رجل نکح ولیدة رجل اعتق ربّها اوّل ولد تلده فولدت توأما فقال اعتق کلاهما شرح فضل بن
عیسی هاشمی از راویان امام جعفر صادق علیه السلم است رجل اول عبارتست از غلام الولیده بفتح واو و کسر لام کنیز
رجل دوم عبارتست از مالك ربها عبارتست از رجل دوم یعنی روایتست از عبدالله بن فضل هاشمی از پدرش نسبت داد حدیث را بامامی که
روایت از اوست امام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین علیه السلم در مردی که جفت خود کرد کنیز مردی را که آزاد کرد صاحب
کنیز اول فرزندیرا که زاید او را پس زایید توأم را با نیروش که گفت آزاد کرده شد هر دو بنا بر آنکه هر کدام اولست
باعتباری و دوم است باعتباری دیگر زیرا که موخر در خروج از شکم مادر مقدم است در انعقاد نطفه در شکم چنانچه
گذشت در حدیث آخر کتاب العقیقه سیوم اصل عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه اسأله عن المملوك
یحضره الموت فیعتقه مولاه فی تلك الساعة فیخرج من الدنیا حرّا فهل للمولی فی ذلك اجر
او یترکه فیکون له اجره اذا مات و هو مملوك فکتب یترك العبد مملوکا فی حال موته فهو اجر

لمولاه و هذا عتق فی هذه الساعة لیس بنافع له شرح روایتست از علی بن مهزیار که راوی امام رضا و امام محمد تقی
و امام علی نقی علیهم السلم است گفت که نوشتم سوی امام میپرسیدم او را از غلام که حاضر میشود او را مرگ پس آزاد
میکند او را صاحبش در آن ساعت پس بیرون میرود از دنیا آزاد آیا برای صاحب است در آن ثوابی یا وا
میگذارد غلام را پس میباشد برای صاحب عوض او چون میمیرد بر حالی که او غلام است پس امام نوشت که وا
میگذارد آن غلام را مملوک در وقت مردنش پس آن باعث عوضی است برای صاحبش و این آزاد کردن نیست
در این ساعت که نبود نفع رساننده برای غلام یا برای صاحب نهم اصل عن ناجیة قال رأیت رجلا
عند ابی عبد الله علیه السلم فقال له جعلت فداك انّی اعتقت خادما لی و هو ذا اطلب شراء خادم
منذ سنین فما اقدر علیها فقال ما فعلت الخادم قال حیّة قال ردّها فی مملوکیتها ما
اغنی الله من عتق احدکم تعتقون الیوم یکون علینا غدا لا یجوز لکم ان تعتقوا الا عارفا شرح
ناجیه بنون و الف و کسر جیم و تخفیف یا دو نقطه در پایین است خادم بمعنی کنیز است هو ضمیر شان است و مبتداست
ذا خبر مبتداست و در حکم جمله است زیرا که اشارتست بجمله که مذکور است بعد از آن شرا بکسر شین با نقطه و تخفیف
را بی نقطه و الف مقصوره یا ممدوده است ما در دوم استفهامیه است فعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب منع است الخادم مرفوع و فاعل است ردّ بضم را و تشدید دال بصیغه امر باب نصر است ما اغنی
صیغه تعجب است الله منصوبست من متعلق باغنی است تعتقون بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم باب
افعال بتقدیر ان مصدریه است پس اهمال و اعمال جایز است و مصدر مبتداست الیوم منصوب بظرفیت
است یکون خبر مبتداست و ضمیر مستتر راجع بخبر تعتقون است و مقصود اینست که اعتاق کنیز در وقت تسلط
خلفای ضلالت گاهی باعث این میشود که یکی از نواصب او را شوهر کند و فرزند ناصب بهم رساند و با ما دشمنی کند لا یجوز
بجیم و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا متکلم مع الغیر باب تفعیل ماخوذ است از جواز بمعنی
گذرانی مطلق عارف بمعنی غلامیست که از شیعه امامیه باشد حاصل اینست که غلام و کنیز که اسیر شده باشند
بی اذن امام در وقت تسلط ظالمان مال ملک امام مفترض الطاعة است و ایشان اذن داده اند برای شیعه امامیه
در بعض تصرفات مطلقا مثل اعتاق غلامی که از شیعه امامیه باشد و رخصت داده اند در بعض تصرفات بشرط
آنکه موقوف باشد باین معنی که اگر ایشان خواهند رد توانند کرد و ما نحن فیه از قسم دوم است و بنا بر این تقریر
منافات ندارد این حدیث با آنچه گذشت در حدیث اول سیوم باب هشتم و آنچه می آید در کتاب الوصایا در
حدیث پنج و دهم باب من اوصی بعتق تا آخر که باب دوازدهم است یعنی روایتست از ناجیه گفت که دیدم
مردی را نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را که قربانت شوم بدرستی که من آزاد کردم کنیزی از خود در
و شان اینست که طلب میکنم خریدن کنیزی را از چند سال پس قادر نمیشوم بر کنیز پس امام گفت که چه شد آن کنیز گفت
که زنده است امام گفت که برگردان آن کنیز را در مملوکیت او چه بی نیاز است الله از آزاد کردن یکی از شما اعتاق شما

امر و نمیشود و ضرر بر ما فرداکند رای مطلق نمیشود در رای تمام انیکه اعتاق کنند مگر غلامی را که شناسا بمذهب حق باشد دهم
اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسی علیه السلام قال سالته عن رجل علیه عتق رقبة و
ان یعتق نسمة ایهما افضل ان یعتق شیخا کبیرا او شابا اجرد قال اعتق من اغنی نفسه
الشیخ الکبیر الضعیف افضل من الشاب الاجرد شرح الرقبة بفتح را بنقطه و فتح قاف و با یکنقطه بنده
و کردن لسمه بفتح نون و فتح سین بی نقطه بنده و آدمی ضمیر ایهما راجع با بعد است الاجرد بفتح همزه و سکون جیم و فتح
را بنقطه و دال بی نقطه ساده اعتق بصیغه امر و صیغه ماضی باب افعال میتواند بود یعنی روایتست از علی بن جعفر
از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که بر اوست آزاد کردن بنده و اراده کرد که آزاد
کند بنده را کدام از آن دو فاضلتر است انیکه آزاد کند پیر بزرگ سال را یا جوانی ساده را امام گفت که آزاد کن کسی را که بی نیاز
کرد خودش را خواه پیر و خواه جوان و بر تقدیر مساوات در اغنا نفس آزاد کردن پیر ناتوان فاضلتر است از آزاد کردن
جوان ساده یازدهم اصل عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه قال لا یجوز فی العتاق الاعمی والمقعد ویجوز الاشل والاعرج شرح اسم ابو البختری وهب بن وهب
العتاق بفتح عین منقط مصدر باب ضرب آزادی و مراد اینجا آزاد کردنست نظیر انچه گذشت در شرح کتاب العتق ظاهر
انچه گذشت در احادیث باب ان المملوک اذا عمی او جذم او نکل به فهو حر اینست که مجزی نبودن عتق اعمی در کفاره باعتبار این باشد
که او آزاد است و بنابر آن ذکر اعمی و مقعد بعنوان مثال خواهد بود المقعد بضم میم و سکون قاف و فتح عین منقط و دال منقط
زمین گیر یعنی روایتست از ابو البختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که
کفایت نمیشود در آزاد کردن کور و زمین گیر و کفایت میشود چلاق و لنگ دوازدهم اصل عن بعض الاعین عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من کان مؤمنا فقد عتق بعد سبع سنین اعتقه صاحبه او لم یعتقه ولا تحل خدمته
من کان مؤمنا بعد سبع سنین شرح مراد بمؤمن اینجا مجتنب از کبیره است از جمله شیعه امامیه یعنی روایتست
از بعض اولاد اعین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر بنده که بود مؤمن پس بتحقیق آزاد شد بعد از هفت سال خواه
آزاد کرده باشد او را مالکش یا آزاد نکرده باشد او را و حلال نمیشود خدمت بنده که بود مؤمن بعد از هفت سال و انچه
مشهور اینست که این محمول بر کراهتست سیزدهم اصل عن معویة بن میسرة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن الرجل یبیع عبده بنقصان من ثمنه لیعتق فقال له العبد فیما بینهما لک علی کذا وکذا
اتأخذه منه قال تأخذه منه عفوا ویسأله ایاه فی عفوه فان ابی فلیدعه شرح لیعتق بکسر لام و صیغه
مضارع غایب مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بعبد است و مراد اینست که خریدار برای آزاد کردن میخرد فیما بینهما
عبارتست از انکه در پنهان و بی اطلاع خریدار این گفتگو شده العفو بفتح عین بی نقطه و سکون فا بخشش غیر لازم ضمیر ایاه راجع بکذا
وکذا است فلیدعه بسکون لام و فتح یا و فتح دال و سکون عین است یعنی روایتست از معویه بن میسره بفتح میم و سکون
یا دو نقطه در پایین و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه و را بنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مرد

کنیزی

که میفروشد غلامش را بنقصان از بهای غلام برای اینکه آزاد کرده شود پس گفت آنمرد را غلام در انچه میان آنمرد و غلام است
که تراست بر من چنین و چنین درهم مثلا آیا آنمرد میگیرد آنرا بعد از آزادی امام گفت که میگیرد آنرا از غلام بر حالی که بخشش غیر
لازم است و طلب میکند از غلام آنرا در بخشش غیر لازم غلام پس اگر غلام امتناع کند پس باید که واگذارد غلام را چهارم اصل
عن یونس قال فی رجل کان له عدة ممالیک فقال ایکم علمنی آیة من کتاب الله عز وجل فهو حر فعلمه واحد
منهم ثم مات المولی ولم یدر ایهم الذی علمه انه یستخرج بالقرعة قال ولا یجوز ان یستخرجه احد الا
الامام لان علی القرعة کلاما ودعاء لا یعلمه غیره شرح روایتست از یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا
علیهما السلم است گفت در مردی که بود او را چند غلام پس گفت که هر کدام شما که تعلیم کرد مرا آیتی از کتاب الله عز وجل پس او
آزاد است پس تعلیم کرد او را یکی از آن غلامان بعد از آن وفات یافت صاحب و دانسته نشد که کدام ایشانست که تعلیم کرد
او را که بدرستی که آن غلام بیرون آورده میشود بقرعه یونس گفت که و کفایت نمیشود اینکه بیرون آورد آن غلام را کسی مگر امام زیرا که امام
راست بر قرعه سخن و دعائی که نمیداند آنرا غیر امام میتواند بود که این شرط در صورت حضور امام باشد موافق ظاهر انچه گذشت در کتاب
النکاح در حدیث دوم باب السراری تقع علیها غیر واحد فی طهر که باب صد و سی و چهارم است و انچه می آید در کتاب المواریث در بعض
احادیث باب پنجاه و دوم که باب آخر فیه و در آن بیان میشود کلام و دعا بر واثبه اعلم پانزدهم اصل عن ابی مخلد السراج قال
قال ابو عبد الله علیه السلام لاسمعیل حقیبة وللحارث النصری اطلبوا لی جاریة من هذا الذی تسمی کذبانوجة
تکون مع ام فروة فدلونا علی جاریة رجل من السراجین قد ولدت له ابنا ومات ولدها فاخبروه بخبرها
فامرهم فاشتروها وکان اسمها رسالة فحول اسمها وسماها سلمی وزوجها سالما مولاه فهی ام حسین بن
سالم شرح مخلد بفتح میم و سکون خا بانقط و فتح لام و دال منقط است یا بضم میم و فتح خا و تشدید لام مفتوحه است سراج بفتح
سین بی نقطه و تشدید را بنقطه و جیم است در اول کتاب روضه اسمعیل بن مخلد السراج مذکور است حقیبه بفتح حا بی نقطه و کسر قاف
و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه لقب اسمعیل است و در اصل بمعنی خرجین کوچک است که با سوار اسب میباشد برای
هرچه ضرور تر است نصری بفتح نون و سکون صاد بی نقطه است مشار الیه هذا صنف است کدبانوجه بفتح کاف و سکون ذال منقط
و با یکنقطه والف و ضم نون و سکون واو و جیم معرب کدبانوست بمعنی زن میانه سال ام فروة بفتح فا و سکون را منقط زوجه
امام علیه السلم بوده فدلونا بضم لام مشدده کلام ابی مخلد است که همراه آن دو کس بوده و ضمیر جمع راجع بمردمانست ضمیر جمع در اخبروه
راجع بر فقاست فاشتروها بفتح راست رساله بکسر راست سلمی بفتح سین بنقطه و سکون لام و الف است یعنی روایتست از ابو مخلد
زین ساز گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم اسمعیل حقیبه را و حارث نصری را که طلب کنید برای من کنیزی را از این قسمی که نامیده میشود
کدبانوجه باشد با ام فروه پس راهنمائی کردند ما را بر کنیز مردی از زین سازان که بتحقیق زاییده بود برای آنمرد پسر را و مرده بود پسر
کنیز پس خبر دادند امام را بقصه آن کنیز پس امر کرد ایشان را پس خریدند آن کنیز را و بود نام کنیز رساله پس گردانید نام او را و نامید او را
سلمی و تزویج کرد او را بسالم غلام خود پس آن کنیز مادر حسین بن سالم است باب بیستم اصل باب الولاء لمن اعتق شرح مثل
عنوان این باب در بعض احادیث این باب می آید در اواخر کتاب المواریث الولاء بفتح واو والف ممدوده مصدر باب حسب ربطی

که باعث میراث بردن شود و اعتق بصیغهٔ معلوم باب افعالست یعنی این باب بیان اینست که ولاء بندهٔ آزاد کرده شده برای کسی است
که آزاد کرد و در این باب پنج حدیثست اول اصل عن الحلبي ومحمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه
وآله الولاء لمن أعتق شرح این ظاهرست از شرح عنوان این باب دوم اصل عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا
عبد الله عليه السلام عن الرجل إذا أعتق أله أن يضع نفسه حيث شاء ويتولى من أحب فقال إذا أعتق
فهو مولى للذي أعتقه وإذا أعتق فجعل سائبة فله أن يضع نفسه حيث شاء ويتولى من شاء شرح
اعتق سه جا بصیغهٔ مجهول باب افعالست مراد باعتاق اینجا اعتاق تطوع است از کسی که مملوک نباشد فا برای تعقیب است
جعل بصیغهٔ مجهول باب منع است و این اشارتست بقسمی از سایبه و آن اینست که آزاد کننده او بری کند خود را از ضمان جریرهٔ
او چنانچه می‌آید در کتاب المواریث در حدیث ششم باب ولاء السائبه و قسمی از سایبه مذکور شد در حدیث اول باب المملوک
یعتق وله مال که باب سیزدهم است و اقسام آن می‌آید در کتاب المواریث در احادیث باب ولاء السائبه و باب بعد از آن
که آخر ابوابست یعنی روایتست از اسمعیل بن فضل بفتح فا و سکون ضاد بانقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از غلام چون آزاد کرده شود آیا برای اوست اینکه گذارد خودش را در هر جا که خواهد و ولی و وارث خود گرداند هر کرا که دوست
دارد پس امام گفت که غلام چون آزاد کرده شود و بآزاد کردن اکتفا شود پس او مولی است برای کسی که آزاد کرد او را
و چون آزاد کرده شود پس گردانیده شود سر خود پس برای غلام است اینکه گذارد خود را هر جا که خواهد و ولی و وارث خود کند
هر کرا که خواهد سیوم اصل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في حديث بريرة أن النبي صلى الله عليه وآله قال
لعائشة أعتقي فإن الولاء لمن أعتق شرح بریرة بضم بای یک نقطه و فتح رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه
است و حکایتش گذشت در کتاب النکاح در باب الامة تکون تحت المملوک فتعتق که باب صد و بیست و هفتم است یعنی
روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در حکایت بریرة اینکه نبی صلی الله علیه وآله گفت عائشه را که آزاد کن بریره را
چه بدرستی که ولاء از کسی است که آزاد کرد چهارم اصل عن عيص بن القاسم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قالت عائشة
لرسول الله صلى الله عليه وآله إن أهل بريرة اشترطوا ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الولاء
لمن أعتق شرح از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت عائشه رسول الله صلی الله علیه وآله را که بدرستی که فروشندگان بریره بر من شرط کردند برای خودشان ولاء
بریره را پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ولاء برای کسی است که آزاد کرد پنجم اصل عن أبي الصباح الكناني عن
أبي عبد الله عليه السلام في امرأة أعتقت رجلا لمن ولاؤه ولمن ميراثه قال للذي أعتقه إلا أن يكون له
وارث غيرها شرح روایتست از ابو الصباح کنانی بکسر کاف و دو نون از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که آزاد کرد
غلامی را برای کیست ولاء او و برای کیست میراث او گفت که برای کسی است که آزاد کرد او را مگر اینکه باشد برای غلام وارثی
غیر آن زن مثل پسر و برادر باب هیجدهم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان که مناسب باب سابق است و در این باب پنج
حدیثست اول اصل عن الحسن بن مسلم قال حدثتني عمتي قالت إني لجالسة بفناء الكعبة إذ أقبل أبو عبد الله عليه السلام

فلما رآني مال إلي فسلم علي ثم قال لي ما يجلسك هاهنا فقلت أنتظر مولى لنا قالت فقال لي أعتقتموه
قلت لا ولكن أعتقنا أباه فقال ليس ذاك المولى لكم هذا أخوكم وابن عمكم إنما المولى الذي جرت عليه
النعمة فإذا جرت على أبيه وجده فهو ابن عمك وأخوك شرح الفنا بکسر فا و تخفیف نون و الف ممدوده
فضای پیش در خانه یجلسک بجای بی نقطه و بای یک نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است و در بعض نسخ بجیم و لام
از باب افعالست المولی بفتح میم و فتح لام کسی که نعمت آزاد کردن جاری بر او شده باشد یعنی روایتست از حسن بن مسلم گفت
که خبر داد مرا عمهٔ من گفت که بدرستی که من نشسته بودم در پیش در کعبه که رو آورد امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که دید مرا متوجه
شد بسوی من پس سلام کرد بر من بعد از آن گفت مرا که چه چیز وا میدارد ترا اینجا پس گفتم که انتظار میکشم مولایی از ما را عمه گفت
که پس امام گفت مرا که آیا آزاد کردید او را گفتم که نه ولیکن آزاد کردیم پدرش را پس امام گفت که نیست اینمرد مولای شما این مانند
برادر شماست جز این نیست که مولی کسی است که جاری شد بر او نعمت آزاد کردن پس چون نعمت آزاد کردن جاری شود بر پدرش
یا جدش پس او مانند پسر عموی تست و مانند برادر تست دوم اصل عن عبد الله بن جندب عن رفاعة عن أبي جعفر
عليه السلام قال إنما المولى الجليب العتيق وابنه عربي وابن ابنه من أنفسهم شرح الجليب بفتح جیم و کسر
لام و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه فعیل بمعنی مفعول کشیده شده از جایی بجایی و اینجا عبارتست از مملوک
مراد بعربی کسی است که اصیل باشد یعنی که نعمت آزاد شدن بر او جاری نشده باشد ضمیر انفسهم راجع بآزاد کنندگان جد است
و مراد اینست که مانند خویشان ایشانست یعنی روایتست از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال بی نقطه و بای
یک نقطه بالا میبرد حدیث را بسوی امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که جز این نیست که مولی مملوکیست که آزاد شده باشد و پسر او
اصیل است و پسر پسر او مانند کسی است که از جملهٔ خودشان باشد سیوم اصل عن بكر بن محمد الأزدي قال دخلت على
أبي عبد الله عليه السلام ومعي علي بن عبد العزيز فقال لي من هذا فقلت مولى لنا فقال أعتقتموه أو أباه
فقلت بل أباه فقال ليس هذا مولاك هذا أخوك وابن عمك وإنما المولى الذي جرت عليه النعمة فإذا
جرت على أبيه فهو أخوك وابن عمك شرح روایتست از بکر بفتح بای یک نقطه و سکون کاف ابن محمد ازدی بفتح همزه و سکون
زای بانقطه و دال بی نقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام و با من بود علی بن عبد العزیز پس امام گفت مرا که کیست
این مرد پس گفتم که مولاییست از ما پس امام گفت که آیا آزاد کردید او را یا پدرش را پس گفتم که بلکه پدرش را پس امام گفت که نیست
اینمرد مولای تو این مانند برادر تو و پسر عموی تست و جز این نیست که مولی کسی است که جاری شد بر او نعمت آزاد کردن پس
چون نعمت آزاد کردن جاری شود بر پدرش پس او مانند برادر تو و پسر عموی تست چهارم اصل بكر بن محمد عن كثيرة
قالت مر بي أبو عبد الله عليه السلام وأنا في المسجد الحرام أنتظر مولى لنا فقال يا أم عثمان ما يقعدك هاهنا
قلت أنتظر مولى لنا فقال أعتقتموه قلت لا فقال أعتقتم أباه قلت لا أعتقنا جدته فقال ليس هذا مولاكم
بل هذا أخوكم شرح کثیره بفتح کاف و کسر ثای سه نقطه است و در بعض نسخ بضم جیم و فتح واو است و در بعض نسخ بضم بای یک نقطه و فتح
کاف است یعنی روایت کرد بکر بن محمد از کثیره گفت که گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام و من در مسجد حرام انتظار میکشیدم

مولای از ما را پس امام گفت که آیا آزاد کرد پدر او را گفتم که نه پس امام گفت که آیا آزاد کرد پدر پدرش را گفتم که نه آزاد کرده

جدش را پس امام گفت که نیست این مرد مولای شما بلکه این مرد مانند برادر شماست **پنجم اصل** عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ **شرح** الصحبة بضم صاد بی‌نقطه و سکون حاء بی‌نقطه

و با یک‌نقطه مصدر باب علم معاشرت القرابة بفتح قاف و تخفیف را بی‌نقطه خویشاوندی **یعنی** روایتست از حسین بن

علوان بضم عین بی‌نقطه و سکون لام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که معاشرت بیست سال مانند خویشاوندیست

باب نوزدهم بابُ الاباق شرح اباق بکسر همزه و تخفیف بای یک‌نقطه مصدر باب علم و ضرب است **یعنی** این باب در

گریختن بنده است در این باب ده حدیثست **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَقْبَلُ

اللَّهُ لَهُمْ صَلَوٰةً أَحَدُهُمُ الْعَبْدُ الْآبِقُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَى مَوَالِيهِ **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم

گفت که سه کس قبول نمیکند الله تعالی برای ایشان نماز را یکی از ایشان غلام گریخته است تا آنکه برگردد سوی مالکانش و ذکر بقیه در

کتاب النکاح در حدیث پنجم باب حق الزوج علی المرئة که باب صد و چهل و هشتم است **دوم اصل** عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ يَتَخَوَّفُ إِبَاقَ مَمْلُوكِهِ أَوْ يَكُونُ الْمَمْلُوكُ قَدْ أَبَقَ أَيُقَيِّدُهُ أَوْ يَجْعَلُ

فِي رَقَبَتِهِ رَايَةً فَقَالَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ بَعِيرٍ يُخَافُ شِرَادُهُ فَإِذَا خِفْتَ ذَلِكَ فَاسْتَوْثِقْ مِنْهُ وَلَكِنْ أَشْبِعْهُ

وَاكْسُهُ قُلْتُ وَكَمْ شِبْعُهُ قَالَ أَمَّا نَحْنُ فَنَرْزُقُ عِيَالَنَا مُدَّيْنِ مِنْ تَمْرٍ **شرح** ضمیر انه راجع بزید است رجل مرفوع و

مبتداست یقیده از باب تفعیل است الرایة برا بی‌نقطه و الف منقلب از یا و یا دو نقطه در پایین غل آهنین که بر گردن

غلام گریزپا میگذارند تخاف بخای بانقطه و الف منقلب از واو بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم است شراد بکسر و فتح

شین بانقطه و را بی‌نقطه مصدر باب نصر است اشبعه بصیغه امر باب افعالست اکسه بضم سین بی‌نقطه بصیغه امر معتل اللام

واوی باب نصر است الشبع بکسر شین بانقطه و سکون و فتح بای یک‌نقطه مقداری از خوراک که کافی باشد در سیر کردن المد بضم میم

و تشدید دال بی‌نقطه آنچه دو دست کشیده متصل بیکدیگر را پر کند و آن چهار یک صاع است **یعنی** روایتست از زید پسر فرقد

از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه او پرسید امام را که مردی میترسد از گریختن مملوکش یا میباشد مملوک او که بتحقیق گریخته

آیا بند میکند او را یا میگرداند در گردن مملوک غل آهنین را پس امام گفت که جز این نیست که آن مملوک مانند شتریست که

میترسی از گریختن او پس چون ترسی از آن پس خاطر جمع کن از او و لیکن سیر کن او را و جامه بپوشان او را گفتم که چه مقدار است

سیری او امام گفت که اما ما پس روزیانه میدهیم عیالها را دو مد از خرما **سیوم اصل** عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَدْ أَبَقَ مِنْهُ مَمْلُوكُهُ يَجُوزُ أَنْ يُعْتِقَهُ فِي كَفَّارَةِ الْيَمِينِ وَالظِّهَارِ

قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ مَا لَمْ يُعْرَفْ مِنْهُ مَوْتًا قَالَ أَبُو هَاشِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ سَأَلَنِي نَصْرُ بْنُ عَامِرٍ الْقُمِّيُّ أَنْ أَسْأَلَهُ

عَنْ ذَلِكَ **شرح** روایتست از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است گفت که پرسیدم امام علی نقی علیه السلم را از مردی

که بتحقیق گریخت از او مملوک او آیا جایز است اینکه آزاد کند او را در کفاره قسم یا کفاره ظهار مثلا امام گفت که نیست

باکی بآن چند انکه نشناخته باشد از آن مملوک مردنی را گفت ابو هاشم رضی الله عنه که و بود که طلب کرده بود از من نصر بفتح نون

وسکون صاد بی‌نقطه ابن عامر قمی که بپرسم امام را از آن **سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ

سَأَلْتُ عَنْ جَارِيَةٍ مُدَبَّرَةٍ أَبَقَتْ مِنْ سَيِّدِهَا سِنِينَ ثُمَّ جَاءَتْ بَعْدَ مَا مَاتَ سَيِّدُهَا بِأَوْلَادٍ

وَمَتَاعٍ كَثِيرٍ وَشَهِدَ لَهَا شَاهِدَانِ أَنَّ سَيِّدَهَا قَدْ كَانَ دَبَّرَهَا فِي حَيَاتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْبَقَ قَالَ فَقَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَى أَنَّهَا وَجَمِيعَ مَا مَعَهَا لِلْوَرَثَةِ قُلْتُ لَا تُعْتَقُ مِنْ ثُلُثِ سَيِّدِهَا قَالَ لَا إِنَّهَا أَبَقَتْ

أَبَقَتْ عَاصِيَةً لِلَّهِ وَلِسَيِّدِهَا فَأَبْطَلَ الْإِبَاقُ التَّدْبِيرَ **شرح** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم

گفت که پرسیدم امام را از کنیزی مدبره که گریخت از مالکش چند سال بعد از آن آمد بعد از آنکه متوفی شد مالکش با فرزندان

و متاعی بسیار و گواهی دادند برای آن کنیز دو گواه با آنکه مالکش بتحقیق بود که تدبیر کرده بود او را در زندگی خودش

از آنکه کنیز گریزد راوی گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که می‌بینم که آن کنیز و جمیع آنچه با او ست برای وارثان

مالکست گفتم که آیا آزاد نمیشود از ثلث مال مالکش امام گفت که نه بدرستی که آن کنیز گریخت بر حالی که عصیان کننده

بود الله تعالی را و مالکش را پس تباه کرد گریختن تدبیر را **چهارم اصل** عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ فِي جُعْلِ الْآبِقِ الْمُسْلِمُ يَرُدُّ عَلَى الْمُسْلِمِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَخَذَ آبِقًا فَأَبَقَ

مِنْهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ **شرح** الجعل بضم جیم و سکون عین بی‌نقطه مزدی که قرار داده شود برای علی الآبق بهمزه و الف و کسر بای

یک‌نقطه بنده گریخته و آن مجرور و مضاف الیه است المسلم هر دو جا بصیغه اسم فاعل باب افعالست و اول مرفوع و مبتداست

و عبارتست از مالک بنده گریخته و دوم عبارتست از آورنده بنده گریخته و این جمله مفعول قال است یرد براء بی‌نقطه و تشدید

دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و خبر مبتداست و ضمیر مستتر راجع بالمسلم اولست و مفعولش

محذوفست بتقدیر یرده و ضمیر محذوف راجع بجعل است **یعنی** روایتست از غیاث بکسر غین بانقطه و یای دو نقطه در پایین

و ثای سه نقطه ابن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه گفت در مزد قرار یافته برای گریخته

که مسلمان برمیگرداند آنرا بر مسلمان یعنی که میدهد آن مزد را و گفت امیر المؤمنین علیه السلم در مردی که گرفت گریخته‌ای را

پس گریخت از او نیز گفت که نیست بر آن مرد چیزی و تفصیلی که می‌آید در حدیث هشتم این باب **پنجم اصل** عَنْ بَعْضِ

أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَمْلُوكُ إِذَا هَرَبَ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ مِصْرِهِ لَمْ يَكُنْ آبِقًا

شرح روایتست از بعض یاران ما نسبت حدیث را که روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مملوک چون

رو پنهان کرد و بیرون نرفت از شهرش نشد گریخته که حکمش مذکور شد در حدیث اول این باب شاید که مراد صورتی باشد

که اثرش معلوم باشد و عذری داشته باشد و الله اعلم **ششم اصل** عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ عَبْدًا آبِقًا فَأَخَذَهُ فَأَفْلَتَ مِنْهُ الْعَبْدُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ قُلْتُ فَأَصَابَ

جَارِيَةً قَدْ سُرِقَتْ مِنْ جَارٍ لَهُ فَأَخَذَهَا لِيَأْتِيَهُ بِهَا فَنَفَقَتْ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ **شرح** افلت بفا و تای دو نقطه

در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست نفقت بنون و فا و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است

یعنی روایتست از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که برخورد غلام گریخته را پس گرفت

اورا ورها شد از او آن غلام امام گفت که نیست بر او چیزی تفصیلی که می آید در حدیث آینده پس بر خورد کنیز را که
تحقیق دزدیده شده بود از همسایه که او راست پس گرفت آن کنیز را تا آورد نزد همسایه او را پس آن کنیز تلف شد
امام گفت که نیست بر آن مرد چیزی ششم متن عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه اختصم الیه فی رجل اخذ عبداً ابقاً فکان معه ثم هرب منه قال یحلف بالله الذی لا اله
الا هو ما سلبه ثیابه ولا شیء مما کان علیه ولا باعه ولا داهن فی ارساله فاذا حلف بریء من الضمان
شرح اختصم بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الیه نایب فاعل است یحلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
است و ضمیر مستتر راجع بر جل است ثیابه منصوب مفعول دوم است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
انکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه خصومت کرده شد سوی او در مردی که گرفت غلامی گریخته را پس آن غلام بود با آنمرد بعد از آن
گریخت از او گفت که آنمرد قسم میخورد بالله که نیست سخنی عبادتی مکر او که نزبود از آن غلام جامهای او را و نه چیزی از آنچه بود بر غلام
مثل انگشتر و نفروخت غلام را و نکرد سهل انکاری در رها کردن غلام پس چون قسم خورد بری میشود از ضامنی نهم متن عن
علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن جعل الآبق والضالة قال لا بأس به شرح الضاله بضاد
با نقطه و تشدید لام راه گم کرده یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام
از مزدی که قرار یافته برای آوردن بنده گریخته و راه گم کرده امام گفت که نیست پروایی با آنمرد دهم متن عن محمد بن
قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی الاباق عهدة شرح العهده بضم عین بی نقطه و سکون ها و دال بی نقطه
تاوان درک یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست در گریختن غلام گریخته شده تاوان
درکی بر فروشنده زیرا که گریز پایی گاهی حادث میشود در غلام نزد مالک دوم بیان این شد در کتاب المعیشة در حدیث
هفدهم باب من یشتری الرقیق فیظهر به عیب که باب نود و پنجم است اصل تم کتاب العتق بتوفیق الله تعالی
ویتلوه کتاب الصید ان شاء الله والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
وآله اجمعین شرح این از ملحقات کاتبان است یعنی بانجام رسید کتاب العتق بتوفیق الله تعالی و لاحق میشود آنرا کتاب الصید
ان شاء الله تعالی و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر حیوانست و درود و تحیت بر بهترین مخلوقین او محمد و آل او

بهمکی ۵ قد فرغ الفقیر المحتاج الی غفران ربه خلیل بن الغازی القزوینی
عفا الله تعالی عنه وعن والدیه وعن اسرته من املاء شرح کتاب العتق
یوم الاحد السابع والعشرین من رجب سنة سبع
وسبعین والف هجریه حامداً مصلیاً مسلماً
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی افضل المرسلین محمد وعترته الطاهرین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما
بالنبی والوصی مامور شد بصافی شرح کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنه وبانجام رسید
شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة
وکتاب الطهارة وکتاب الحیض وکتاب الجنائز وکتاب الصلوة وکتاب الزکوة وکتاب الصیام وکتاب الحج وکتاب
الجهاد وکتاب المعیشة وکتاب النکاح وکتاب العقیقة وکتاب الطلاق وکتاب العتق والتدبیر والکتابة شروع نمود
در شرح کتاب بیست ویکم از جمله سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزو کتاب کافیست بتاریخ سه شنبه بیست ونهم رجب
المرجب سال هزار وهفتاد وهفت هجری وعلی الله التوکل اصل کتاب الصید شرح الصید بفتح صاد بی نقط وسکون یا
دو نقطه در پایین ودال بی نقطه شکار وشکار کردن وبنا بر دوم مصدر باب ضرب وعلم است یعنی این کتاب احادیث
متعلقه بشکار است در این کتاب هفده بابست اول باب صید الکلب والفهد دوم باب صید البزاة والصقور وغیر ذلک
سیوم باب صید کلب المجوس واهل الذمة چهارم باب الصید بالسلاح پنجم باب المعراض ششم باب ما یقتل الحجر والبندق
هفتم باب الصید بالحبالة هشتم باب الرجل یرمی الصید فیصیبه فیقع فی ماء او یتدهده من جبل نهم باب الرجل یرمی الصید
فیخطی ویصیب غیره دهم باب صید اللیل یازدهم باب صید السمک دوازدهم باب آخر منه سیزدهم باب الجراد چهاردهم
باب صید الطیور الاهلیة پانزدهم باب الخطاف شانزدهم باب الهدهد والصرد هفدهم باب القبرة باب اول
اصل باب صید الکلب والفهد شرح فهد بفتح فا وسکون ها ودال بی نقطه است یعنی این باب بیان شکار سگ و
یوز است در این باب بیست حدیثست اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی کتاب علی علیه
صلوات الله علیه فی قول الله عز وجل وما علمتم من الجوارح مکلبین قال هی الکلاب شرح کتاب علی عبارتست
از جامعه که بیان شد در کتاب الحجة در بعض احادیث باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة تا آخر که باب چهلم است در
در سوره مائده چنین است یسألونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما
علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب ما در ما علمتم شرطیه وموصوله محض
میتواند بود وبنا بر اول مبتداست وفکلوا خبر مبتداست وبنا بر دوم معطوفست بر الطیبات بتقدیر وصید ما علمتم من
برای تبعیض است الجوارح جمع جارحه حیوانات کسب کننده معاش برای صاحب آنها واین احترازست از حیواناتی که جرح
آنها بیش از دخل آنهاست یا برای طلب لهوست موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هشتم ویازدهم
باب صلوة الملاحین والمکارین واصحاب الصید تا آخر که باب هشتادم است مکلبین حال از فاعل علمتم است التکلیب
مهارت در گیرنده کردن سگ شکار را واین احترازست از تعلیم سگی که قابل تعلیم نیست مثل اکثر کلاب کردیه که مذکور میشود در حدیث

یازدهم این باب واین از قبیل ذکر ملزوم واراده لازم است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب سیوم وایضا احترازست
از تعلیم غیر سگ واز تعلیم سگ برای معرکه گیری ورقاصی سگ ومانند آن که اینها تعلیم ابلیس است پس جمله تعلمونهن استیناف
بیانی مکلبین است ضمیر راجع بجوارح است یا راجع با علمتم است وتانیث باعتبار اینست که داخل جوارح است پس راجع ضمیر جمع
مونث در تعلمونهن ودر امسکن آن جانورست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات
الله علیه در قول الله عز وجل در سوره مائده که وآنچه تعلیم کردید شما از جمله حیوانات کسب کننده بر حالی که ماهران در تعلیم سگ شکار کننده
باشید گفت که الجوارح سگانند دوم اصل عن محمد بن مسلم وغیر واحد عنهما علیهما السلام جمیعا انهما قالا
فی الکلب یرسله الرجل ویسمی قالا ان اخذه فادرکت ذکوته فذکه وان ادرکته وقد قتله واکل منه
فکل ما بقی ولا ترون ما یرون فی الکلب شرح ذکاة بفتح ذال با نقط وتخفیف کاف والف منقلب از واو وتاء تانیث
وگاهی بجای آن همزه میباشد اسم مصدر باب تفعیل است التذکیه پاکیزه کردن حیوان برای خوردن آن خواه بذبح باشد
وخواه بغیر آن لا ترون بفتح تاء دو نقطه در بالا وفتح راء بی نقطه وضم واو وتشدید نون مفتوحه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم
مهموز العین ومعتل اللام باب منع مؤکد بنون تاکید ثقیله است ما یرون بفتح یاء دو نقطه در پایین وفتح راء بی نقطه
وسکون واو وتخفیف نون مفتوحه بصیغه جمع مذکر غایب معلوم باب منع است وضمیر جمع راجع بمخالفین است که
میگویند که چون سگ از شکار خورد آن شکار حرام میشود بیضاوی از مخالفان در تفسیر فکلوا مما امسکن علیکم گفته که
وهو ما لم یوکل منه لقوله علیه السلام لعدی بن حاتم وان اکل منه فلا تاکل انما امسک علی نفسه والیه ذهب اکثر الفقهاء و
قال بعضهم لا یشترط ذلک فی سباع الطیر لان تادیبها الی هذا الحد متعذر وقال آخرون لا یشترط مطلقا وبیان بطلان
خیال مخالفان می آید در شرح حدیث ششم این باب وشیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب نهایه گفته که واذا سمی صاحبه
عند ارساله فقتل واکل منه الکلب فان کان معتادا الاکل ما یصیده لم یجز اکل ما بقی وان لم یکن معتادا وکان ذلک شاذا
منه جاز اکله وشاید که این مبنی بر دعوی ایشان باشد که عادت بخوردن منافات دارد با معلم بودن والله اعلم یعنی
روایتست از محمد بن مسلم وچند کس دیگر از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام بهمین که آن دو امام حق گفتند در
سگ که سر میدهد آنرا مرد وبسم الله میگوید گفتند که اگر سگ گرفت شکار را پس دریافتی تذکیه آن شکار را پس تذکیه
کن آنرا واگر دریافتی شکار را بر حالی که بتحقیق سگ کشته آنرا وخورده از آن پس بخور آنچه را که باقیمانده از شکار واعتقاد
مکنید البته آنچه را که مخالفان اعتقاد میکنند در سگ سیوم اصل عن سالم الاشل قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الکلب یمسک علی صیده وقد اکل منه قال لا باس بما اکل وهو لک حلال شرح علی بتشدید یاء مفتوحه است صیده
منصوبست واو در وقد حالیه است ما در بما مصدریه است یعنی روایتست از سالم اشل بفتح همزه وفتح شین با نقطه وتشدید
لام گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از سگ که نگاه میدارد بر من شکارش را بر حالی که بتحقیق خورده از آن
امام گفت که نیست پروایی بسبب خوردن سگ وآن شکار برای تو حلالست چهارم اصل عن ابی عبیدة الحذاء
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یسرح کلبه المعلم ویسمی اذا سرحه فقال یاکل مما امسک

عَلَيْهِ فَإِذَا أَدْرَكَهُ قَبْلَ قَتْلِهِ ذَكَّاهُ وَإِنْ وَجَدَ مَعَهُ كَلْباً غَيْرَ مُعَلَّمٍ فَلَا يَأْكُلْ مِنْهُ فَقُلْتُ فَالْفَهْدُ قَالَ
إِذَا أَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ قُلْتُ أَلَيْسَ الْفَهْدُ بِمَنْزِلَةِ الْكَلْبِ فَقَالَ لَا لَيْسَ شَيْءٌ مُكَلَّبٌ إِلَّا الْكَلْبُ
شرح یسرح بسین بی‌نقط و را بی‌نقط و حا بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع یا باب تفعیل است مکلب
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل مرفوع و صفت شیء است الکلب منصوب مستثنی مفرغ است و مراد اینست که لفظ
مکلبین در آیت سوره مائده دلالت براین میکند که فهد مانند کلب نیست یعنی روایتست از ابو عبیده بضم
عین بی‌نقط و فتح با یک نقطه که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که می‌رهاند سگش را
که تعلیم کرده شده است و بسم الله میگوید چون سرمیدهد آنرا پس امام گفت که میخورد از جمله آنچه سگ نگاهداشت
بر او و چون دریافت آنرا پیش از کشتن آن ذبح میکند آنرا و اگر یافت با آن شکار سگی غیر تعلیم کرده شده را
پس باید که نخورد از آن اگر کشته باشد پس گفتم پس یوز چگونه است امام گفت که چون دریافتی ذبح شکار آنرا
پس بخور گفتم که آیا نیست یوز در مرتبه سگ پس امام گفت مرا که نیست چیزی که سگ تعلیم کرده شده است مگر
سگ پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا قَتَلَتْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ
وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فَكُلُوا مِنْ صَيْدِهِنَّ وَمَا قَتَلَتِ الْكِلَابُ الَّتِي لَمْ تُعَلِّمُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ
تُدْرِكُوهُ فَلَا تَطْعَمُوهُ شرح ما شرطیه و موصوله میتواند بود قتلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است ظاهر
اینست که من الجوارح مکلبین قایم مقام فاعل قتلت باشد و مراد این باشد که کشته باشد آنچه مفهوم است از قول
الله تعالی در سوره مائده که من الجوارح مکلبین و آن کلاب معلم است فلا تطعموه بصیغه نهی باب علم است یعنی
روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او گفت که آنچه کشت آنرا آنچه تعلیم کردید آنرا از جمله
جانوران کسب کنندگان معاش در حالی که شما گیرنده کنندگان سگ شکار باشید و یاد کرده شد نام الله
عز و جل بر آن پس بخورید از شکار آن سگان و آنچه کشتند آنرا سگانی که تعلیم کردید آنها را پیش از آنکه دریابید
آنرا پس مخورید آنرا ششم اصل حَدَّثَنِي حَكَمُ بْنُ حَكِيمٍ الصَّيْرَفِيُّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ
فِي الْكَلْبِ يَصِيدُ الصَّيْدَ فَيَقْتُلُهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ إِذَا قَتَلَهُ وَأَكَلَ
مِنْهُ فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ فَلَا تَأْكُلْهُ فَقَالَ كُلْ أَوَلَيْسَ قَدْ جَامَعُوكُمْ عَلَى أَنَّ قَتْلَهُ ذَكَاتُهُ قَالَ
قُلْتُ بَلَى شرح یصید بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الصید منصوب و مفعول به است در تهذیب
و استبصار بعد از فیقتله و پیش از قال لفظ فیاکل منه هست و بنا بر آن ظاهر اینست که ضمیر باکله راجع بصید باشد
و مصدر مضاف بمفعول باشد نه اینکه ضمیر راجع بکلب باشد و مصدر مضاف بفاعل باشد اولیس همزه استفهام انکاری
و فتح واو عاطفه است و معطوف علیه آن محذوفست و مراد اینست که اوله بر بطلان سخن مخالفان اینجا بسیار است
مثل آنچه بیان میشود در شرح حدیث هشتم این باب و این یکی از جمله آنهاست ضمیر قتله و ضمیر ذکاته راجع بکلب است و مصدر
مضاف بفاعل است یا راجع بصید است و مصدر مضاف بمفعولست یعنی حکایت کرد مرا حکم بفتح حا و فتح کاف

وبأكل منه

ابن

ابن حکیم بضم حا و فتح کاف یا بفتح حا و کسر کاف صراف گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در سگ
که میگیرد شکار را پس میکشد آنرا و میخورد از آن امام گفت که نیست پروایی بسبب خوردن آن شکار را وی گفت که
گفتم که بدرستی که مخالفان میگویند که سگ چون کشت شکار را و خورد از آن پس جز این نیست که نگاهداشته
شکار را بر خودش پس مخور آن شکار را پس امام گفت که بخور آیا و نیست اینکه بتحقیق مخالفان موافقت کردند با شما
بر اینکه کشتن آن سگ شکار را تذکیه آن سگ است شکار را راوی گفت که گفتم بلی موافقت کردند اصل قَالَ
فَمَا يَقُولُونَ فِي شَاةٍ ذَبَحَهَا رَجُلٌ أَذَكَّاهَا قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَإِنَّ السَّبُعَ جَاءَ بَعْدَ مَا ذَكَّاهَا فَأَكَلَ بَعْضَهَا
أَيُؤْكَلُ الْبَقِيَّةُ فَإِذَا أَجَابُوكَ إِلَى هَذَا فَقُلْ لَهُمْ كَيْفَ تَقُولُونَ إِذَا ذَكَّى ذَلِكَ فَأَكَلَ مِنْهُ لَمْ تَأْكُلُوا وَإِذَا ذَكَّى
هَذَا وَأَكَلَ أَكَلْتُمْ شرح ما در اول استفهامیه است و در دوم مصدریه است یقولون در اول بصیغه غیبت است و در
دوم بصیغه خطابست اذکاها همزه استفهام و صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مشارالیه ذلک کلب
است مشارالیه هذا رجل است و ضمیر مستتر در اکل در دوم راجع بسبع است یعنی امام گفت که پس مخالفان چه
میگویند در گوسفندی که ذبح کرد آنرا مردی آیا تذکیه کرده آن گوسفند را راوی گفت که گفتم که آری امام گفت که پس
بدرستی که درنده آمد بعد از آنکه آن مرد تذکیه کرد آن گوسفند را پس خورد بعض آن گوسفند را آیا خورده میشود باقیمانده آن
گوسفند پس چون مخالفان جواب گویند ترا سوی اینکه خورده میشود پس بگو ایشان را که چگونه میگویید که چون تذکیه کند
آن سگ پس خورد از آن تذکیه کرده شده نمیخورید باقیمانده را و چون تذکیه کند این مرد و درنده خورد میخورید حاصل
اینست که خوردن لاحق ابطال تذکیه سابق نمیکند هفتم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ رَجُلٍ أَرْسَلَ كَلْبَهُ فَأَدْرَكَهُ وَقَدْ قَتَلَ قَالَ كُلْ وَإِنْ أَكَلَ شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بشکار سرداد سگش را پس دریافت سگ را در حالی که بتحقیق کشته بود شکار
امام گفت که بخور هرچند که سگ از آن خورده باشد هشتم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يُرْسِلُ الْكَلْبَ عَلَى الصَّيْدِ فَيَأْخُذُهُ وَلَا يَكُونُ مَعَهُ سِكِّينٌ يُذَكِّيهِ بِهَا
أَيَدَعُهُ حَتَّى يَقْتُلَهُ وَيَأْكُلَ مِنْهُ قَالَ لَا بَأْسَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَلَا يَنْبَغِي
أَنْ يَأْكُلَ مِمَّا قَتَلَ الْفَهْدُ شرح یاکل در اول مرفوع است بعطف بر یدعه یعنی روایتست از جمیل بن دراج بضم
دال بی‌نقط و تشدید را بی‌نقط و جیم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که سرمیدهد سگ را
بر شکار پس سگ میگیرد آنرا و نمیباشد با آن مرد کاردی که تذکیه کند شکار را با آن آیا وا میگذارد سگ را تا آنکه بکشد
شکار را و میخورد از آن شکار را امام گفت که نیست پروایی بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره مائده که پس بخورید
از آنچه آن سگان نگاه داشتند بر شما و سزاوار نمیشود اینکه خورد از آنچه کشت یوز بدانکه این اشارتست باینکه امسک
بمعنی نگاه داشتن است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی رد است نظیر آیت سوره احزاب أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
پس افاده میکند که سگ شکاری شکار را برای خوردن خود میگیرد و نخوردن سگ شکاری بعض شکار را یا کل

شکار را از قبیل ردّ آنست بر صاحب سگ و این دلالت میکند بر آنکه هر شکار که سگ شکاری از کشته باشد
حلالست هر چند که بعض آنرا خورده باشد و بیرون رفتن صورتی که کارد حاضر باشد و ادراک ذکاة شکار
تواند کرد از قاعده کلیه علیحده منافات ندارد با حجت بودن آن قاعده در باقیمانده نهم اصل
عَنْ اَبِي بَكْرٍ الحَضْرَمِيِّ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَيْدِ البُزَاةِ وَالصُّقُورَةِ وَالكَلْبِ
وَالفَهْدِ فَقَالَ لَا تَأْكُلْ صَيْدَ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمُوهُ اِلَّا الكَلْبَ المُكَلَّبَ قُلْتُ فَاِنْ قَتَلَهُ
قَالَ كُلْ لِاَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ فَكُلُوا مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ
وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ شرح البزاة بضم بای یکنقطه و تخفیف زای با نقطه و الف و تاء تانیث جمع بازی بوزن
فاعل باز با الصقوره بضم صاد بی نقطه و ضم قاف و سکون واو و رای بی نقطه جمع صَقْر بفتح صاد و سکون قاف
چرغها ما موصوله است و منصوبست محلا بدلیت صید یا باستثنا از صید الکلب و در دوم مجرور است
بدلیت هذه یا منصوبست باستثنا از هذه المکلّب بصیغه اسم مفعول باب تفعیل سگ شکار آموخته
یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی بفتح حای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح رای بی نقطه گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از شکار بازها و چرغها و سگ و یوز پس امام گفت که مخور شکار هیچ از اینها مگر آنچه
تذکیه کردید او را مگر سگ شکار آموخته گفتم که پس اگر سگ شکار آموخته کشت شکار را چگونه میشود امام گفت
که بخور چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره مائده که و آنچه تعلیم کردید از جمله جانوران کسب کننده در حالی که
تعلیم کنندگان سگان باشید شکار را تا قول او که پس بخورید از آنچه امساک کردند بر شما و مذکور کنید نام الله تعالی
را بر آن دهم اصل عَنْ سَعِيدِ بْنِ المُسَيِّبِ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ كُلْ مِمَّا اَمْسَكَ الكَلْبُ
وَاِنْ اَكَلَ ثُلُثَيْهِ شرح روایتست از سعید بن مسیّب بسین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره
و مفتوحه و بای یکنقطه گفت که شنیدم از سلمان میگفت که بخور از آنچه امساک کرد سگ شکاری هر چند که خورده
باشد دو ثلث آنرا [illegible] عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الكِلَابُ الكُرْدِيَّةُ اِذَا
عُلِّمَتْ فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ السَّلُوقِيَّةِ شرح کرد بضم کاف و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه جمعی معروفند که گوسفند
بسیار میدارند و سگان ایشان پاسبان گله گوسفند میباشند و قابل تعلیم شکار نمیباشند غالبا مطرزی
در مغرب گفته الکلب الکردی منسوب الی الکرد و هم جیل من الناس لهم خصوصیة فی اللصوصیة و کلابهم موصوفة
بطول الشعر و کثرته و لیس فیها من امارات کلاب الصیادین بل هی من کوادنها و لما عرف محمد بالاخبار و الاختبار
انها لیست من کلاب الصید و سمع فی الاسود انه شیطان اشق ای لا یفطن ظن ان صیدهما لا یحل فخصهما بالذکر
حیث قال الکلب الکردی و الاسود سوار فی الاصطیاد بهما سلوقی بفتح سین بی نقطه و تخفیف لام مضمومه
و سکون واو و قاف موضعیست از یمن و سگ تازی که شکاری میباشد در اصل از آنجاست یعنی روایتست
از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سگان پاسبان گله مثلا چون شکار آموخته شود اینها

در مرتبه شکارهای تازیست دوازدهم اصل عَنْ سَالِمٍ الاَشَلِّ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَيْدِ
الكَلْبِ المُعَلَّمِ قَدْ اَكَلَ مِنْ صَيْدِهِ فَقَالَ كُلْ مِنْهُ شرح روایتست از سالم اشل گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از شکار سگ شکار آموخته که بتحقیق آن سگ خورد از شکارش پس امام گفت که بخور از آن
شکار سیزدهم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
اَرْسَلَ كَلْبَهُ فَاَخَذَ صَيْدًا فَاَكَلَ مِنْهُ اٰكُلُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَالَ كُلْ مِنْ اَكْلِ الكَلْبِ اِذَا سَمَّيْتَ عَلَيْهِ
فَاِنْ كُنْتَ نَاسِيًا فَكُلْ مِنْهُ اَيْضًا وَكُلْ فَضْلَهُ شرح اکل در اول و سیوم بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر است و در دوم بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است یعنی روایتست
از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که بشکار سر داد سگش را پس گرفت
شکاری را پس سگ خورد از آن شکار که آیا میخورم از زیاد مانده آن سگ پس امام گفت که بخور از آنچه خورد سگ
چون بسم الله گفتی بر آن پس اگر باشی فراموش کار بسم الله پس بخور از آن نیز و بخور زیاد مانده سگ را چهاردهم اصل
عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ فِي صَيْدِ الكَلْبِ اِنْ اَرْسَلَهُ الرَّجُلُ وَسَمّٰى فَلْيَاْكُلْ كُلَّ مَا
اَمْسَكَ عَلَيْهِ وَاِنْ قَتَلَ وَاِنْ اَكَلَ فَكُلْ مَا بَقِيَ وَاِنْ كَانَ غَيْرَ مُعَلَّمٍ يُعَلِّمُهُ فِي سَاعَتِهِ ثُمَّ يُرْسِلُهُ فَيَاْكُلُ مِنْهُ
فَاِنَّهُ مُعَلَّمٌ فَاَمَّا خِلَافُ الكِلَابِ مِمَّا يَصِيدُ الفَهْدُ وَالصَّقْرُ وَاَشْبَاهُ ذٰلِكَ فَلَا يَاْكُلْ مِنْ صَيْدِهِ
اِلَّا مَا اَدْرَكَتْ ذَكَاتَهُ لِاَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مُكَلِّبِينَ فَمَا كَانَ خِلَافَ الكَلْبِ فَلَيْسَ صَيْدُهُ مِمَّا يُؤْكَلُ
اِلَّا اَنْ تُدْرِكَ ذَكَاتَهُ شرح وان در اول وصلیه است و در دوم و سیوم شرطیه است فکل ما بقی بضم کاف و تشدید لام
مفتوحه بتقدیر فلیاکل کل ما بقی است ما بضم کاف و سکون لام است الفهد مرفوع و عطف بیان یا بدل خلاف است
فلا یاکل بصیغه مضارع غایب است و ضمیر مستتر راجع بالرجل است یا بصیغه نهی مخاطب است ادرکت بصیغه ماضی غایبه
مجهول است تدرک مضارع غایبه مجهولست یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت در
شکار سگ که اگر سر داد سگ را مرد و بسم الله گفت پس باید که خورد هر چه را که سگ نگاهداشت برا و هر چند که
کشته باشد او را و اگر سگ خورده باشد پس باید که خورد هر چه را که باقیمانده و اگر سگ باشد غیر شکار آموخته می
آموزاند آنرا هما نوقت بعد از آن بشکار سر میدهد او را پس میخورد از آن شکار چه بدرستی که آن سگ شکار
آموخته است پس اما غیر سگ از جمله آنچه صید میکند که یوز است و چرغ است و مانندهای آنست پس نخورد
از شکار آن مگر آنچه دریافته شده باشد ذبح آن زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره مائده که در حالی که سگ را
شکار آموزندگان باشید پس هر چه باشد غیر سگ پس نیست شکار آن از جمله آنچه خورده میشود مگر اگر دریافته شود
ذبح آن پانزدهم اصل عَنِ الحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ عَنْ صَيْدِ البَازِيِّ وَالكَلْبِ
اِذَا صَادَ وَقَدْ قَتَلَ صَيْدَهُ وَاَكَلَ مِنْهُ اٰكُلُ فَضْلَهُمَا اَمْ لَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّا مَا قَتَلَتْهُ الطَّيْرُ
فَلَا تَاْكُلْهُ اِلَّا اَنْ تُذَكِّيَهُ وَاَمَّا مَا قَتَلَهُ الكَلْبُ وَقَدْ ذَكَرْتَ اسْمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكُلْ وَاِنْ اَكَلَ مِنْهُ

شرح آکل بهمزه والف بتقدیر استفهام است الابرای استثنای منقطع است مگر انکه قتلت از قبیل مجاز مشارفه باشد روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از شکار باز و چرغ چون شکار کرد و بتحقیق کشت شکار پس آیا خورد از آن که آیا میخوریم زیاد مانده آن دو را یا نه پس گفت امام علیه السلم که اما آنچه کشتند آنرا مرغان پس مخور آنرا مگر انکه ذبح کنی آنرا و اما آنچه کشت از سگ و بتحقیق مذکور کردی اسم الله عز و جل را پس بخور هر چند که سگ خورده باشد از آن شانزدهم اصل عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ كَلْبٍ أَفْلَتَ وَلَمْ يُرْسِلْهُ صَاحِبُهُ فَصَادَ فَأَدْرَكَهُ صَاحِبُهُ وَقَدْ قَتَلَهُ أَيَأْكُلُ مِنْهُ فَقَالَ لَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَادَ وَسَمَّى فَلْيَأْكُلْ وَإِنْ صَادَ وَلَمْ يُسَمِّ فَلَا يَأْكُلْ وَهَذَا مِمَّا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ شرح افلت بفا و تا و دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست ضمیر مستتر در صاد راجع بسگ و راجع بصاحب سگ میتواند بود و بنا بر اول ظاهر اینست که اگر سگ خود بخود رها شود و بعد از آن صاحبش بسم الله گوید مانند رها کردن صاحب باشد ضمیر مستتر در سمی راجع بصاحب سگ است واو در و هذا حالیه است و مقصود اینست که با وجود انکه این داخل ما علمتم است جایز نیست خوردن شکارش یعنی روایتست از قاسم بن سلیمان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سگی که خود بخود رها شده و سر نداده از اصاحبش بر حالی که بتحقیق کشته بود شکار را آیا میخورد صاحبش میخورد از آن شکار پس امام گفت که نه و گفت امام علیه السلم که چون سگ شکار کند بر حالی که بتحقیق صاحبش بسم الله گفته باشد پس باید که صاحبش خورد و اگر سگ شکار کند و صاحبش بسم الله نگفته باشد پس باید که نخورد بر حالی که این سگ از جمله جانورانیست که تعلیم کردید از جمله جانوران کسب معاش کننده بر حالی که شما شکار آموزندگان سگید هفدهم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُرْسِلُ الْكَلْبَ وَأُسَمِّي عَلَيْهِ فَيَصِيدُهُ وَلَيْسَ مَعِي مَا أُذَكِّيهِ بِهِ فَقَالَ دَعْهُ حَتَّى يَقْتُلَهُ وَكُلْ شرح روایتست از جمیل بن دراج گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که شکار میدهم سگ را و بسم الله میگویم بر آن پس شکار میکند و نیست با من چیزی که تذکیه کنم شکار را با آن پس امام گفت که بگذار تا انکه کشد شکار را و بخور بیان این شد در حدیث هشتم این باب هجدهم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرْسَلَ الرَّجُلُ كَلْبَهُ وَنَسِيَ أَنْ يُسَمِّيَهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ ذَبَحَ وَنَسِيَ أَنْ يُسَمِّيَ وَكَذَلِكَ إِذَا رَمَى بِالسَّهْمِ وَنَسِيَ أَنْ يُسَمِّيَ شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون سر داد مرد سگش را و فراموش کرد گفتن بسم الله را پس او مانند کسی است که ذبح کرد گوسفند را مثلا و فراموش کرد گفتن بسم الله را و همچنانست چون انداخت تیر را و فراموش کرد گفتن اسم الله را مراد اینست که خوردن آن دو شکار حلالست مانند خوردن آن گوسفند نوزدهم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ أَرْسَلُوا كِلَابَهُمْ وَهِيَ مُعَلَّمَةٌ كُلُّهَا وَقَدْ سَمَّوْا

علیها

عَلَيْهَا فَلَمَّا أَنْ مَضَتِ الْكِلَابُ دَخَلَ فِيهَا كَلْبٌ غَرِيبٌ لَمْ يَعْرِفُوا لَهُ صَاحِباً فَاشْتَرَكْنَ جَمِيعاً فِي الصَّيْدِ فَقَالَ لَا تَأْكُلْ مِنْهُ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي أَخَذَهُ مُعَلَّمٌ أَمْ لَا شرح کلما مرفوع و تاکید هی است ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردانی که سر دادند سگان خود را و آنها شکار آموخته اند همگی آنها و بتحقیق بسم الله گفتند بر آن سگان پس چون که رفتند آن سگان داخل شد در آنها سگ بیگانه که نشناختند برای آن سگ صاحبی را پس شریک شدند آن سگان همگی در کشتن آن شکار پس امام گفت که مخور از آن شکار زیرا که تو نمیدانی که گرفت آن شکار را سگی شکار آموخته یا نه بیستم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ الْبَهِيمُ لَا يُؤْكَلُ صَيْدُهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِقَتْلِهِ مناسب این می آید در کتاب الدواجن در حدیث هفتم باب الکلاب که باب دوازدهم است البهیم بفتح بای یکنقطه و کسر ها و سکون یا و دو نقطه در پایین یکرنگ یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که سگ سیاه یکرنگ خورده نمیشود شکار آن زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد بکشتن آن باب در بیان صید البزاة و الصقور و نحو ذلک شرح بیان بزاة و صقور گذشت در شرح حدیث نهم باب سابق یعنی این باب بیان شکار بازها و چرغها و غیر آنها از مرغانست در این باب یازده حدیثست اول اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يُفْتِي وَكَانَ يَتَّقِي وَنَحْنُ نَخَافُ فِي صَيْدِ الْبُزَاةِ وَالصُّقُورِ فَأَمَّا الْآنَ فَإِنَّا لَا نَخَافُ وَلَا يَحِلُّ صَيْدُهَا إِلَّا أَنْ تُدْرَكَ ذَكَاتُهُ فَإِنَّهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ فِي الْكِلَابِ شرح واو در و نحن حالیه است فی صید متعلق بنخاف است الآن منصوب بظرفیت است و عبارتست از زمان ضعف دولت بنی امیه بسبب محاربه در میان ایشان و بنی العباس چنانچه ظاهر میشود از حدیث هشتم این باب و میتواند بود که عبارت باشد از ابتدای زمان دولت بنی العباس باشد ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست و مستثنای مفرغ است تدرک بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعالست فی الکلاب متعلق بقال است یعنی روایتست از حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بود که پدرم علیه السلم که فتوی میداد در مسائل حلال و حرام و بود که تقیه میکرد بر حالی که ما میترسیدیم در شکار بازها و چرغها پس در این زمان پس بدرستی که ما نمیترسیم حلال نمیشود شکار بازها و چرغها در وقتی مگر وقتی که دریافته شود تذکیه آن چه بدرستی که شان اینست که در کتاب علی علیه السلم است انکه گفت الله عز و جل در سوره مائده و ما علمتم من الجوارح مکلبین را در سگان دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَرْسَلْتَ بَازاً أَوْ صَقْراً أَوْ عُقَاباً فَلَا تَأْكُلْ حَتَّى تُدْرِكَهُ فَتُذَكِّيَهُ وَإِنْ قَتَلَ فَلَا تَأْكُلْ شرح بازاً باسقاط لام الفعل است عقاب بضم عین و تخفیف قاف پیش قبل بصیغه معلوم است ذکر و ان قتل فلا تاکل برای دفع توهم اینست که کشتن باز مثلا در صورتی که کارد حاضر نباشد حکم کشتن کلب داشته باشد که بیان شد در حدیث هشتم باب سابق یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون شکار سر دادی باز را یا چرغ را یا عقاب را پس مخور مگر انکه دریابی آنرا پس تذکیه کنی آنرا و اگر کشد پس مخور سیوم اصل

البهیم مر

عَنْ عَبْدِ اللهِ بنِ سُلَيمانَ قالَ سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ اَرْسَلَ كَلْبَهُ وَصَقْرَهُ فَقالَ
اَمّا الصَّقْرُ فَلا تَاْكُلْ مِنْ صَيْدِهِ حَتّى تُدْرِكَ ذَكاتَهُ وَاَمَّا الكَلْبُ فَكُلْ مِنْهُ اِذا ذَكَرْتَ اسْمَ اللهِ
عَلَيْهِ اَكَلَ الكَلْبُ مِنْهُ اَوْ لَمْ يَاْكُلْ شرح روایت از عبدالله بن سلیمان گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که بشکار سر داد سگش را و چرغش را پس امام گفت که اما چرغ پس مخور از شکارش مگر آنکه دریابی تذکیه آنرا
و اما سگ پس بخور از شکارش چون مذکور کردی نام الله را بر آن خواه خورده باشد سگ از آن یا نخورده باشد
چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اَنَّهُ كَرِهَ صَيْدَ البازي اِلّا ما اَدْرَكَ ذَكاتَهُ
شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مثل کره الیکم الکفر یا از باب علم است ادرک بصیغه مجهول غایب است
و در بعض نسخ بصیغه غایبه است یعنی روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او تقبیح کرد خوردن
شکار باز را مگر آنچه دریافته شد تذکیه آن پنجم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحمنِ بنِ اَبي عَبْدِ اللهِ قالَ سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ اَرْسَلَ بازِيَهُ اَوْ كَلْبَهُ فَاَخَذَ صَيْدًا وَاَكَلَ مِنْهُ اَكَلَ مِنْ فَضْلِهِما فَقالَ اَمّا قَتَلَ البازي
فَلا تَاْكُلْ مِنْهُ اِلّا اَنْ تَذْبَحَهُ شرح روایت از عبدالرحمن بن ابی عبدالله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که بشکار سر داد بازش یا سگش را پس گرفت شکاری را و خورد از آن آیا بخورم از زیاد مانده آنها پس
امام گفت که آنچه کشت باز پس مخور از آن مگر آنکه ذبح کنی آنرا بیان مثل این استثنا گذشت در شرح حدیث یازدهم
باب سابق ششم اصل عَنْ اَبي العَبّاسِ عَنْ اَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ البازي وَالصَّقْرِ
قالَ لا تَاْكُلْ ما قَتَلَ البازي وَالصَّقْرُ وَلا تَاْكُلْ ما قَتَلَ سِباعُ الطَّيْرِ شرح اسم ابو العباس فضل بن عبدالملک است
السباع بکسر سین جمع سبع بفتح سین و ضم و فتح و سکون با در مکان طیر جمع طایر است یعنی روایت از ابی العباس
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شکار باز و چرغ گفت که مخور آنچه را که کشت باز و چرغ و مخور
آنچه را که کشتند درندگان مرغان هفتم اصل عَنْ اَبي عُبَيْدَةَ الحَذّاءِ قالَ قُلْتُ لِاَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ما
تَقُولُ في البازي وَالصَّقْرِ وَالعُقابِ فَقالَ اِنْ اَدْرَكْتَ ذَكاتَهُ فَكُلْ مِنْهُ وَاِنْ لَمْ تُدْرِكْ ذَكاتَهُ
فَلا تَاْكُلْ شرح روایت از ابو عبیده کفشگر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در شکار باز و چرغ
و عقاب پس امام گفت که اگر دریافتی تذکیه آن شکار را پس بخور از آن و اگر در نیافتی تذکیه آن شکار را پس مخور هشتم اصل
عَنْ اَبانِ بنِ تَغْلِبَ قالَ سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ كانَ اَبي عَلَيْهِ السَّلامُ يُفْتي في زَمَنِ بَني اُمَيَّةَ
اَنَّ ما قَتَلَ البازي وَالصَّقْرُ فَهُوَ حَلالٌ وَكانَ يَتَّقيهِمْ وَاَنا لا اَتَّقيهِمْ وَهُوَ حَرامٌ ما قَتَلَ شرح ما موصوله و تاکید
هو است برای مبالغه در دفع توهم اینکه هر شکار آن حرام باشد قتل در دوم بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود یعنی روایت
از ابان بفتح همزه و تخفیف بای یکنقطه ابن تغلب بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون غین بانقطه و کسر لام و بای یکنقطه گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود پدرم علیه السلم که فتوی میداد در زمان بنی امیه اینکه آنچه کشت او را باز و چرغ
پس آن حلالست و بود که تقیه میکرد از بنی امیه و من تقیه نمیکنم از ایشان و آن حرام است آنچه کشت نهم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ

بنِ سِنانٍ قالَ سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ صَيْدِ البازي اِذا صادَ وَقَتَلَ وَاَكَلَ مِنْهُ اَكَلَ مِنْ فَضْلِهِ
اَمْ لا فَقالَ اَمّا ما اَكَلَتِ الطَّيْرُ فَلا تَاْكُلْ اِلّا اَنْ تُذَكِّيَهُ شرح اما بتخفیف و تشدید میم میتواند بود اکلت
مبنی بر اینست که گاهی اکل بعضی بی قتل میباشد یعنی روایت از عبدالله بن سنان بکسر سین گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از شکار باز چون شکار کرد و خورد از آن که آیا بخورم از زیاد مانده آن یا نه پس امام
گفت که آگاه باش آنچه خوردند بعض از مرغان پس مخور مگر آنکه تذکیه کنی آنرا دهم اصل عَنْ لَيْثٍ المُرادي قالَ
سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الصُّقُورِ وَالبُزاةِ وَعَنْ صَيْدِها فَقالَ كُلْ ما لَمْ يَقْتُلْنَ اِذا اَدْرَكْتَ
ذَكاتَهُ وَخَيْرُ الذَّكاةِ اِذا كانَتِ العَيْنُ تَطْرِفُ وَالرِّجْلُ تَرْكُضُ وَالذَّنَبُ يَتَحَرَّكُ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ
لَيْسَتِ الصُّقُورُ وَالبُزاةُ فِي القُرْآنِ شرح اذا در اول شرطیه است و در دوم بمعنی وقت است و طرف خبر مبتدا است
تطرف بطای بی نقطه و رای بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است الطرف بفتح طا و سکون را حرکت
دو پلک چشم در حیوان علامت موت است ترکض برای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب
نصر است الرکض بفتح را و سکون کاف حرکت پا برای زدن است تا آخر مبنی بر اینست که جوارح در سوره مائده بمعنی
کواسب است و چرغ چرغها و بازها زیاد بر وصل اینها میباشد غالبا چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق یا مبنی
بر اینست که حلال بودن شکار اینها در قرآن نیست بنا بر لفظ مکلبین که بیان شد در شرح حدیث چهارم باب سابق
یعنی روایت از لیث بفتح لام و سکون یای دو نقطه در پایین و ثای سه نقطه مرادی گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از چرغها و بازها و از شکار آنها پس گفت که بخور آنچه را که آنها نکشتند چون دریافتی تذکیه آنرا
و بهتر تذکیه در وقتی است که باشد چشم که بیکدیگر میرسد و باشد دو پا که کشد و باشد که جنبیده باشد و گفت امام علیه السلم
که نیست چرغها و بازها در قران در سوره مائده یازدهم اصل عَنِ الفُضَيْلِ بنِ عَبْدِ المَلِكِ قالَ لا تَاْكُلْ ما قَتَلَتْ
سِباعُ الطَّيْرِ شرح فضیل بن عبدالملک راوی امام جعفر صادق علیه السلم است و کنایی دارد و باقی ظاهر است از
شرح حدیث ششم این باب باب سیوم اصل باب صید کلب المجوس واهل الذمة شرح این باب بیان شکار سگ
کافرست و در میان یهود و نصاری است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ سُلَيْمانَ بنِ خالِدٍ قالَ
سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ كَلْبِ المَجُوسيِّ يَاْخُذُهُ الرَّجُلُ المُسْلِمُ فَيُسَمّي حينَ يُرْسِلُهُ اَيَاْكُلُ مِمّا
اَمْسَكَ عَلَيْهِ قالَ نَعَمْ لِاَنَّهُ مُكَلَّبٌ وَقَدْ ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ شرح یاخذه بهمزه و خای بانقطه و ذال با نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است و مراد با خذ اینجا بفرمان درآوردن است و از آن ماخوذ است مستاخذ بصیغه اسم فاعل
باب استفعال و موتخذ بصیغه اسم فاعل باب افتعال فرمان بردار صاحب قاموس گفته که المستاخذ المطاطی رأسه
من وجع والمستکین الخاضع و در این اشارتست بتفسیر آیت سوره مائده وما علمتم من الجوارح مکلبین یا بکر میطلب
در ما علمتم مسلمانند پس تعلیم غیر مسلمان اعتبار ندارد و از این ظاهر میشود که منافات نیست میان این حدیث و حدیث
آینده ذکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است ضمیر علیه راجع بما امسک است یعنی روایت از سلیمان

بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سگ کبر که تعلیم میکند آنرا مرد مسلمان پس بسم الله میگوید در وقتی که بشکار سر میدهد آنرا آیا میخورد از آنچه نگاه داشته براو امام گفت که آری زیرا که آن مرد در تعلیم سگ است و تحقیق که ذکر کرده نام الله را بر آن دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ سِيَابَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَسْتَعِيرُ كَلْبَ الْمَجُوسِيِّ فَأَصِيدُ بِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَأْكُلْ مِنْ صَيْدِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلَّمَهُ مُسْلِمٌ فَتَعَلَّمَهُ شرح علّمه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر راجع بکلب است علّمه مسلم اشارتست بانکه مخاطبین در آیت سوره مائده که وما علّمتم من الجوارح مسلمانانند پس صید کلبی که مسلمان تعلیم نکرده باشد حرام است فتعلّمه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّلست و ضمیر مستتر راجع بکلب است و ضمیر بارز رجع بمصدر اصیدست این اشارتست بتفسیر مکلّبین که بمعنی ماهران در تعلیم کلب است و این لازم دارد اینرا که آن کلب متعلّم شده باشد پس از قبیل ذکر ملزوم و اراده لازم است و مخفی نماند که در کتاب استبصار این لفظ نیست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن سیابه بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و بای یکنقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من بعاریت میگیرم سگ گبر را پس شکار میکنم بان پس گفت امام علیه السلم که مخور از شکار آن سگ اگر کشته باشد مگر آنکه باشد که یاد داده باشد آن سگ را مسلمانی پس آن سگ یاد گرفته باشد شکار کردن را سیوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَلْبُ الْمَجُوسِيِّ لَا تَأْكُلْ صَيْدَهُ إِلَّا أَنْ يَأْخُذَهُ الْمُسْلِمُ فَيُعَلِّمَهُ وَيُرْسِلَهُ وَكَذٰلِكَ الْبَازِيُّ وَكِلَابُ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَبُزَاتُهُمْ حَلَالٌ لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَأْكُلُوا صَيْدَهَا شرح اخذ اینجا بمعنی فرا گرفتن است یا بمعنی تعلیم است و بنا بر اول فیعلّم برای تعقیب است و بنا بر دوم برای بیانست و یرسله اشارتست بانکه اگر مسلمان تعلیم کرده باشد و غیر مسلمان ارسال کرده باشد صیدش حلال نمیشود زیرا که غیر مسلمان در وقت ارسال بسم الله نمیگوید کاف در کذلک برای تمثیل نیست بلکه برای تشبیه است و مراد اینست که صید باز مجوسی حلال نیست هر چند که ادراک ذبح آن شود مگر آنکه مسلمان آن باز را مالک شود کلاب مرفوع و مبتداست و مراد بیان فرقست میان مجوسی و میان یهودی و نصرانی بانکه صید کلب و باز یهودی و نصرانی حلالست برای مسلمان اگر رعایت کند اداب هر کدام را بخلاف صید کلب و باز مجوسی هر چند که مسلمان رعایت کند آداب آنرا مثل ادراک کند ذبح شکار باز مجوسی را و بسم الله گوید یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت سگ گبر مخور شکار آنرا مگر آنکه فرا گیرد آنرا مسلمان پس تعلیم کند آنرا و بشکار سر دهد آنرا و مانند آنست باز مجوسی و سگان یهود و نصاری و بازهای ایشان حلالست برای مسلمانان آنکه بخورند شکار ایشانرا بشروط مقرره مخفی نماند که حرام بودن صید نصاری العرب می‌آید در کتاب الذبایح در حدیث چهارم آخر ابواب باب چهارم اصل باب الصيد بالسلاح شرح السلاح بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف لام و حای بی‌نقطه یراق جنگ مثل شمشیر و تیر و نیزه یعنی این بابِ بیان شکار کردن بیراق است و در این باب دوازده حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلْ مِنَ

الصيد

الصَّيْدِ مَا قَتَلَ السَّيْفُ وَالسَّهْمُ وَالرُّمْحُ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَيْدٍ صِيدَ فَتَوَزَّعَهُ الْقَوْمُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح صید در اول بفتح صاد و سکون یا و بتنوینست صید در دوم بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است فتوزعه بزای با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّل است التوزیع پاره پاره کردن چیزی برای حصه بردن از آن یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بخور از شکار آنچه را که کشت شمشیر و تیر و نیزه و پرسیده شد امام علیه السلم از شکاری که شکار کرده شد شمشیر مثلا پس پاره پاره کردند آنرا جماعت پیش از آنکه بمیرد پس امام گفت که نیست پروائی بآن دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَنْ جَرَحَ صَيْدًا بِسِلَاحٍ وَذَكَرَ اسْمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ثُمَّ بَقِيَ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ سَبُعٌ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ سِلَاحَهُ هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ فَلْيَأْكُلْ مِنْهُ إِنْ شَاءَ شرح روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که زخم زد شکاری را بیراقی و مذکور کرد اسم الله عز و جل را بران بعد از آن باقی ماند یکشبانه روز یا دو شبانه روز نخورد از آن درنده و بتحقیق دانست که یراق او آنست آنچه کشت آنرا پس باید که خورد از آن اگر خواهد اشارتست بانکه اگر درنده خورده باشد نمیباید خورد چنانچه می‌آید در حدیث پنجم این باب و وجه آن اینست که استصحاب مقتضی بقای حیوتست تا ورود اکل سبع پس ظاهر اینست که اکل سبع شریک شده باشد در کشتن و مثل آن باشد که کلب معلم و کلب مجهول الحال شریک شوند در کشتن که گذشت در حدیث نوزدهم باب اول و اشارت بآن میشود در شرح حدیث یازدهم این باب اصل وَقَالَ فِي أَيِّلٍ اصْطَادَهُ رَجُلٌ فَتَقَطَّعَهُ النَّاسُ وَالرَّجُلُ يَتْبَعُهُ أَفَتَرَاهُ نُهْبَةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ بِنُهْبَةٍ وَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ شرح ایّل بکسر همزه و تشدید یای دو نقطه در پایین مفتوحه و بفتح همزه و تشدید یای دو نقطه در پایین مکسوره بز کوهی که نر باشد اصطاده بصاد بی‌نقطه و طای بی‌نقطه منقلب از تا و الف و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست فتقطعه بقاف و طای بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّل است التقطع پاره پاره کردن برای حصه برداشتن مثل فتقطعوا امرهم یتبعه بیای دو نقطه در بالا و بای یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّل است التتبع بازیافت کردن جمیع اجزای چیزی نزد هر کس که باشد افتراه بهمزه استفهام و فتح فاست النهبة بضم نون و سکون ها و بای یکنقطه غارت شده که حرام میباشد چنانچه گذشت در کتاب المعیشة و در بعض احادیث باب القمار و النهبة که باب چهلم است یعنی و امام گفت در بز کوهی که شکار کرد آنرا مردی پس پاره پاره کردند آنرا مردمان برای خود و آنمرد بازیافت کرد آنرا پس می‌بینی آنرا غارت شده پس گفت امام علیه السلم که نیست غارت شده و نیست بآن پروائی مراد اینست که برای آن مردمان غارت شده و حرام بود و چون او استیفای حق خود کرد برای او حلالست سیوم اصل عَنْ حَرِيزٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّمِيَّةِ يَجِدُهَا صَاحِبُهَا فِي الْغَدِ أَيَأْكُلُ مِنْهُ فَقَالَ إِنْ عَلِمَ أَنَّ رَمْيَتَهُ هِيَ الَّتِي قَتَلَتْهُ فَلْيَأْكُلْ مِنْ ذٰلِكَ إِنْ كَانَ قَدْ سَمَّى شرح رمیه در اول بفتح رای بی‌نقطه و کسر میم و تشدید یای دو نقطه در پایین بمعنی شکار تیر خورده است و آن فعیله بمعنی مفعوله است و تا برای غلبه اسمیت است

پس جایز است ارجاع ضمیر مذکر در منه و در قتله بآن و در دوم بفتح را و سکون میم مصدر باب ضرب است
و تا برای وحدت است یعنی روایت است از حریز بفتح حا بی‌نقط و کسر را بی‌نقط و سکون یا دو نقطه
در پایین و زا با نقط گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم از شکاری تیر خورده که می‌یابد آنرا صاحبش
در فردا آیا میخورد از آن پس امام گفت که اگر داند اینکه تیر انداختن او آنست انچه کشت آن شکار را پس
باید که خورد از ان اگر باشد که بتحقیق بسم الله گفته باشد چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن
رجل رمى حمار وحش او ظبيا فاصابه ثم كان في طلبه فاصابه في الغد وسهمه فيه
فقال ان علم انه اصابه وان سهمه هو الذي قتله فليأكل منه والا فلا يأكل منه شرح
روایت از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی
که تیر انداخت خر گور را یا آهوی را پس زد آنرا بعد از آن آمد بود در طلب آن پس دریافت آنرا در فردا
در حالی که تیر او در آنست پس امام گفت که اگر آمد داند اینکه زد آن شکار را و اینکه تیر او آنست آنچه
کشت آنرا پس باید که خورد از آن خواه تیر در آن باشد و خواه نباشد و اگر نداند پس باید که نخورد از آن پنجم
اصل عن عيسى القمي قال قلت لابي عبد الله عليه السلم ارمي سهمي ولا ادري اسميت ام لم اسم
فقال كل لا بأس قال قلت ارمي ويغيب عني فاجد سهمي فيه فقال كل ما لم يؤكل منه وان
كان قد اكل منه فلا تاكل منه شرح روایت از عیسی قمی بضم قاف و تشدید میم گفت که گفتم امام جعفر
صادق علیه السلم را که می اندازم تیرم را و نمیدانم که آیا بسم الله گفتم یا نگفتم پس امام گفت که بخور نیست پروایی
مراد اینست که بر تقدیر فراموشی نیز حلالست راوی گفت که گفتم که تیر می اندازم و شکار غایب میشود از من
و می یابم تیرم را در آن پس امام گفت که بخور چند انکه خورده نشده باشد از آن و اگر باشد که بتحقیق خورده شده
باشد از آن پس مخور از آن بنابر اینکه شاید که درنده شریک در کشتن آن شده باشد موافق انچه گذشت در شرح
حدیث دوم این باب ششم اصل عن الحلبي قال سألت اباعبد الله عليه السلم عن الصيد يضربه
الرجل بالسيف او يطعنه بالرمح او يرميه بسهم فيقتله وقد سمى حين فعل ذلك فقال
كل لا بأس به شرح يطعنه بطا بی‌نقط و عین بی‌نقط و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع و نصر است
الطعن بفتح طا و سکون عین زدن نیزه یعنی روایت است از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از شکار که میزند آنرا بشمشیر یا طعن میکند آنرا بنیزه یا می اندازد آنرا بتیری پس میکشد آنرا و بتحقیق
بسم الله گفت وقتی که کرد آنرا پس امام گفت که بخور نیست پروایی بآن هفتم اصل عن سليمان
بن خالد قال سألت اباعبد الله عليه السلم عن الرمية يجدها صاحبها أيأكلها قال
ان كان يعلم ان رميته هي التي قتلته فليأكل شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب
هشتم اصل عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلم قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه

في

في صيد وجد فيه سهم وهو ميت لا يدرى من قتله قال لا تطعمه شرح لا تطعمه بصیغه نهی حاضر
باب علم است یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در شکاری که یافته شد در آن تیری و آن مرده است معلوم نمیشود که که کشت آنرا گفت که مخور آنرا
نهم اصل عن محمد الحلبي قال سألته عليه السلم عن الرجل يرمي الصيد فيصرعه فيبتدره
القوم فيقطعونه فقال كله شرح محمد بن علی حلبی راوی امام محمد باقر علیه السلم است فیصرعه بصاد بی‌نقط و
را بی‌نقط و عین بی‌نقط از باب منع است فیبتدره بیا یکنقطه و دال بی‌نقط و را بی‌نقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افتعالست الابتدار شتاب گرفتن جهت ضمیر منصوب راجع بصید است فیقطعونه
از باب تفعیل است یعنی روایت است از محمد حلبی گفت که پرسیدم امام علیه السلم را از مرد که تیر می اندازد شکار
را پس می افکند آنرا پس شتاب میکنند آنرا جماعت پس پاره پاره میکنند آنرا پس امام گفت که بخور آنرا
دهم اصل عن زرارة عن ابي جعفر عبد الله عليه السلم قال اذا رميته فوجدته وليس به
اثر غير السهم وترى انه لم يقتله غير سهمك فكل غاب عنك او لم يغب عنك شرح اثر
بفتح همزه و فتح ثا سه نقطه مضافست لم یغب بکسر غین با نقطه است یعنی روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که چون تیر انداختی پس یافتی شکار را بر حالی که نیست در آن نشان غیر تیر و می بینی اینکه نشان اینست که نکشته آنرا
غیر تیر تو پس بخور خواه غایب شده باشد از تو یا غایب نشده باشد از تو یازدهم اصل عن سماعة بن مهران قال
سألت اباعبد الله عليه السلم عن الرجل يرمي الصيد وهو على الجبل فيخرقه السهم حتى يخرج من
من الجانب الآخر قال كله قال فان وقع في ماء او تدهده من الجبل فمات فلا تأكله شرح فیخرقه
بخا با نقط و را بی‌نقط و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است یخرج مرفوعست تدهده بدو دال
بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعلل است یعنی روایت است از سماعة بن مهران بکسر میم گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از مرد که تیر می اندازد شکار را بر حالی که آن بر کوه است پس میشکافد شکار را تیر تا اینکه بیرون میرود
از پهلوی دیگر امام گفت که بخور آنرا امام گفت پس اگر افتاد در آبی یا غلطید از کوه پس مرد پس مخور آنرا اشارتست باینکه
شرکت محلل و غیر محلل در قتل صید باعث حرام بودن صید است چنانچه گذشت در حدیث نوزدهم باب اول
و این منافات ندارد با اینکه محلل اگر منفرد میبود کافی میبود در قتل چنانچه ظاهر میشود از انچه می آید در کتاب الذبایح
در حدیث چهارم باب صفة الذبح والنحر که باب سیوم است دوازدهم اصل عن رجل رفعه قال قال ابو
عبد الله عليه السلم لا يرمى الصيد بشيء هو اكبر منه شرح روایت از مردی نسبت حدیث را گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که انداخته نمیشود شکار بسلاحی که آن بزرگتر از شکار باشد مثل زدن کنجشک نیزه باب پنجم
اصل باب المعراض شرح المعراض بکسر میم و سکون عین بی‌نقط و را بی‌نقط و الف و ضاد با نقط تیری بی پر این باب بیان
تیر بی پر است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن زرارة واسمعيل الجعفي انهما سألا اباجعفر عليه السلم

عما قتل المعراض قال لا بأس اذا کان هو مرماتک او صنعته لذلک شرح ذکر هو برای حصر است و مراد
اینست که غیر آن تیری نداشته باشی المرماة بکسر میم و سکون را بی نقطه و الف و تاء تانیث آلت تیر زدن صنعة
بفتح صاد بی نقطه و سکون نون مرفوع و مبتدا است یا بصیغه ماضی مخاطب باب منع است و بر هر تقدیر اشارتست
بانکه تیر بی پر دو قسم است اول آنچه دو طرفش باریکتر از میانش است و البته آن بی پر میباشد و ساخت آن
برای کار فرمودن پهلوی آنست دوم آنچه پر او کنده شده یا هنوز پر نکرده اند و شکار بقسم اول حلالست هر چند که تیر
بردار حاضر باشد و شکار بقسم دوم حلال نیست مگر آنکه تیر بردار حاضر نباشد یعنی روایتست از زراره و اسمعیل جعفی
بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا اینکه ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلم را از شکاری که کشت آنرا تیر بی پر امام
گفت که نیست پروایی چون باشد همان تیر تو یا ساخت آن برای بی پر کار فرمودن باشد [illegible] عن الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عما صرع المعراض من الصید فقال ان لم یکن له نبل غیر المعراض
و ذکر اسم الله عز و جل فلیأکل ما قتل قلت و ان کان له نبل غیره قال لا شرح مراد بمعراض اینجا تیر بی پر است
که قابل پر است بقرینه حدیث سابق النبل بفتح و سکون یا تیر و جوهری گفته که النبل السهام العربیه و هی مونثة لا واحد
لها من لفظها و قد جمعوها علی نبال و انبال و مراد درینجا عربیه قابل پر است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه امام پرسیده شد از آنچه می افکند از تیر بی پر قابل پر از جمله شکار پس امام گفت که اگر نباشد او را تیری
غیر تیر بی پر و بسم الله گوید بر آن پس باید که خورد آنچه را که کشت گفتم که اگر باشد او را تیری غیر آن چگونه میشود امام
گفت که نخورد سیوم اصل عن ابی عبیدة عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا رمیت بالمعراض
فخرق فکل و ان لم یخرق و اعترض فلا تأکل شرح مراد بمعراض اینجا تیر بی پر قابل پر است یعنی روایتست
از ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون تیر انداختی تیر بی پر قابل پر پس شکافت پس بخور و اگر نشکافت
و بپهلو بشکار رسید پس نخور چهارم اصل عن الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الصید یرمیه الرجل
بسهم فیصیبه معترضا فیقتله و قد کان قد سمی حین رمی و لم تصبه الحدیدة فقال ان کان
السهم الذی اصابه هو الذی قتله فاذا رآه فلیأکل شرح مراد بسهم اینجا تیر با پر و پیکانست یعنی روایت
از حلبی که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شکاری که می اندازد آنرا مرد بتیری که پر و پیکان دارد پس میخورد
شکار را بپهلو پس میکشد شکار را و تحقیق بود که بسم الله گفت وقتی که انداخت و نمیخورد شکار را پیکان پس امام
گفت که اگر باشد تیری که بر خورد شکار را همان چیز که کشت شکار را پس چون ببیند شکار را پس باید که خورد پنجم اصل عن
الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الصید یصیبه السهم معترضا و لم یصبه بحدیده
و قد سمی حین رمی قال یأکله اذا اصابه و هو یراه و عن صید المعراض فقال ان لم یکن له نبل غیره و
کان قد سمی حین رمی فلیأکل منه و ان کان له نبل غیره فلا شرح بحدیده بضمیر راجع بسهم و بتاء وحدت
میتواند بود و هو یراه برای احتراز است از صورتی که جاهل باشد بانکه قاتل شکار منحصر است در تیر او پس مضمون این حدیث

ظاهر است از شرح حدیث سابق و حدیث دوم این باب. ششم اصل باب ما یقتل الحجر و البندق شرح البندق
بضم بای یک نقطه و سکون نون و ضم دال بی نقطه و تخفیف قاف گلوله که از گل میسوده غالبا و معرب فندق یعنی این
باب بیان شکاریست که میکشد آنرا سنگ و گلوله در این باب هفت حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی
عبد الله علیه السلم انه سئل عما قتل الحجر و البندق ایؤکل قال لا شرح روایتست از حلبی از امام
جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از شکاری که کشت او را سنگ فلاخن مثلا و گلوله کمان گروهه
آیا خورده میشود امام گفت که نه دوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عما قتل
الحجر و البندق ایؤکل منه قال لا شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سیوم اصل عن سلیمان بن خالد قال
سألت ابا عبد الله علیه السلم عما قتل الحجر و البندق ایؤکل منه قال لا شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل
عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عما قتل الحجر و البندق ایؤکل منه قال لا شرح این نیز ظاهر است
پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن قتل البندق و الحجر ایؤکل منه فقال
لا شرح مضمون این نیز ظاهر است ششم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلم انه کره الجلاهق
شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل و باب علم میتواند بود الجلاهق بضم جیم و تخفیف لام و الف و کسر ها
و تخفیف قاف کمان گروهه یعنی روایتست از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه
ابن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش شمرد شکار کمان گروهه را هفتم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یرمی بالبندق و الحجر فیقتل أفیأکل منه قال لا شرح روایتست از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که می اندازد گلوله را و سنگ را پس شکار را میکشد آیا پس میخورد از آن
امام گفت که نه باب هفتم اصل باب الصید بالحبالة شرح الحبالة بکسر حاء بی نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف و تخفیف
لام دام غیر ماهی یعنی این باب بیان شکار کردن بدام است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن قیس عن
ابی جعفر علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله ما اخذت الحبالة من صید فقطعت منه
یدا او رجلا فذروه فانه میت و کلوا ما ادرکتم حیا و ذکرتم اسم الله عز و جل علیه شرح المیت بفتح میم و
سکون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره مرده و مراد اینجا میت از مردار زیرا که مرده بدام مردار میباشد یعنی
روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنچه گرفت او را دام از شکار
پس برید از آن شکار دستی یا پایی را پس بگذارید آن مقطوع را چه بدرستی که آن مرده و مردار است و بخورید آنچه را که در یافتید
زنده و مذکور کردید اسم الله عز و جل را بر آن در وقت ذبح مراد باقیمانده است چنانچه بیان میشود در حدیث آینده
دوم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما اخذت الحبالة فقطعت منه
شیئا فهو میت و ما ادرکت من سایر جسده حیا فذکه ثم کل منه شرح روایتست از عبد الرحمن بن
ابو عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آنچه گرفت آنرا دام پس برید از آن چیزی را پس آن مقطوع مرده و مردار است

والجه در یافتی از باقیمانده بدن شکار زند پس ذبح کن آنرا بعد از آن بخور انرا آن سیوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ
اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اَخَذَتِ الْحِبَالَةُ فَقَطَعَتْ مِنْهُ شَیْئاً فَهُوَ مَیِّتٌ وَمَا
اَدْرَکْتَ مِنْ سَایِرِ جَسَدِهِ حَیّاً فَذَکِّهِ ثُمَّ کُلْ مِنْهُ شرح این موافق سابق است چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اَخَذَتِ الْحَبَائِلُ فَانْقَطَعَ مِنْهُ شَیْءٌ اَوْ مَاتَ فَهُوَ مَیْتَةٌ
شرح ضمیر فهو راجع بهر یک از شی و ضمیر مستتر در مات است المیته بفتح میم و سکون یا و دو نقطه در پایین و تا دو نقطه
در بالا مردار و بکسر میم نوعی از آن یعنی روایتست از عبداللّه بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
انچه گرفت آنرا دامها پس بریده شد از آن چیزی یا مرد پس هر یک از آن مقطوع و مرده مردار است پنجم اصل
عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اَخَذَتِ الْحَبَائِلُ فَقَطَعَتْ مِنْهُ شَیْئاً فَهُوَ مَیِّتٌ وَمَا اَدْرَکْتَ
سَایِرِ جَسَدِهِ حَیّاً فَذَکِّهِ ثُمَّ کُلْ مِنْهُ شرح این موافق حدیث سوم این باب است باب هشتم اصل باب الرجل یرمی الصید
فیصیبه فیقع فی الماء او یتدهده من جبل شرح یتدهده بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعلل است و تدهده بیان
شد در شرح حدیث یازدهم باب الصید بالسلاح که باب چهارم است یعنی این باب بیان مردیست که تیری انداز
شکار را پس بخورد آن شکار را پس آن شکاری افتد در آبی یا میغلطد از کوهی در این باب دو حدیثست اول اصل
عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَاْکُلْ مِنَ الصَّیْدِ اِذَا وَقَعَ فِی الْمَاءِ فَمَاتَ [illegible] روایتست
از خالد بن حجاج بفتح حاء بی نقط و تشدید جیم اول از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که مخور از شکار چون افتد
در آب پس مرد دوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ رَمَی صَیْداً
وَهُوَ عَلَی جَبَلٍ اَوْ حَائِطٍ فَیَخْرِقُ فِیهِ السَّهْمُ فَیَمُوتُ فَقَالَ کُلْ مِنْهُ فَاِنْ وَقَعَ فِی الْمَاءِ مِنْ رَمْیَتِکَ
وَمَاتَ فَلَا تَاْکُلْ مِنْهُ شرح ظاهر این است که بعد از فی الماء از قلم کاتب او تدهده من الجبل او الی بطن افتاده
باشد بقرینه عنوان این باب و بقرینه انچه گذشت در حدیث یازدهم باب الصید بالسلاح که باب چهارم است
یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مردی که تیر انداخت شکاری را
در حالیکه آن بر کوهی یا دیواری بود پس رخنه میکند در آن تیر پس میمیرد پس امام گفت که بخور از آن پس اگر افتاد در
آب از تیر انداختن تو و میرد پس مخور از آن باب نهم اصل باب الرجل یرمی الصید فیخطیه ویصیب غیره
شرح هر یک از یخطی و یصیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالرجل و
السهم مفهوم از کلام میتواند بود یعنی این باب بیان مردیست که تیر می اندازد شکاری را پس خطا میکند و میزند شکار
دیگر را در این باب یک حدیثست اصل عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَیْبٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ
رَجُلٍ سَمَّی وَرَمَی صَیْداً فَاَخْطَاَهُ وَاَصَابَ آخَرَ فَقَالَ یَاْکُلُ مِنْهُ شرح روایتست از عباد بفتح عین
بی نقط و تشدید بای یک نقطه و دال بی نقطه ابن صهیب بضم صاد بی نقطه و فتح ها و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بسم اللّه گفت و تیر انداخت شکاری را پس خطا کرد آنرا و زد

صید ل

۳۶

شکاری دیگر را پس امام گفت که میخورد از آن شکار باب دهم اصل باب صید اللیل شرح این باب بیان شکار
در شب است در این باب سه حدیثست اول اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِی نَصْرٍ قَالَ سَاَلْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ
عَنْ طُرُوقِ الطَّیْرِ بِاللَّیْلِ فِی وَکْرِهَا فَقَالَ لَا بَاْسَ بِذٰلِکَ شرح الطروق بضم طاء بی نقط و ضم راء بی نقط
و سکون واو و قاف مصدر باب نصر آمدن در شب و مراد اینجا شکار کردنست و مصدر مضاف بمفعول است
الوکر بفتح واو و سکون کاف و راء بی نقط آشیان یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از شکار کردن مرغان در شب در آشیان آنها پس امام گفت که نیست پروایی با آن
بدانکه مراد ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است که جزء لیل است حقیقة و وقت خواب مرغان نیست یا مراد
نفی حرمت است که منافات با کراهت ندارد موافق آنچه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه اللّه در کتاب نهایه گفته که و یکره
صید الوحش و الطیر باللیل و لیس بمحظور و یکره اخذ الفراخ من اعشاشهن پس منافات نیست میان این حدیث
و حدیث آینده دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا تَاْتُوا الْفِرَاخَ فِی اَعْشَاشِهَا وَلَا الطَّیْرَ فِی مَنَامِهِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا مَنَامُهُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ
اللَّیْلُ مَنَامُهُ لَا تَطْرُقْهُ فِی مَنَامِهِ حَتَّی یُصْبِحَ وَلَا تَاْتُوا الْفِرَاخَ فِی اَعْشَاشِهَا حَتَّی یُرِیشَ وَتَطِیرَ فَاِذَا طَارَ
فَاَوْتِرْ لَهُ قَوْسَکَ وَانْصِبْ لَهُ فَخَّکَ شرح الفراخ بکسر فاء و تخفیف راء بی نقط و الف و خاء با نقطه جمع فرخ بفتح فاء و
سکون راء جوجگان الاعشاش بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و دو شین با نقطه جمع عش بضم و فتح عین و تشدید
شین آشیانها المنام بفتح میم وقت خواب الاصباح مصدر باب افعال رسیدن بصبح و آن وقت طلوع
فجر است که جزء لیل است حقیقة و داخل سحر است چنانچه بیان شد در کتاب النکاح در شرح حدیث پنجم باب
اللواط که باب صد و هشتاد و ششم است ترلیش براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است تطیر نیز بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است انصب بنون و صاد بی نقطه
و باء یک نقطه بصیغه امر باب ضرب است الفخ بفتح فاء و تشدید خاء با نقطه چوب دام که در خاک پنهان میکنند
برای صید گنجشک و مانند آن یعنی روایتست از محمد بن عبد الرحمن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که میایید نزد جوجگان در آشیانهای آنها و میایید نزد مرغ در وقت مقرر برای
خواب آن پس گفت او را مردی که چیست وقت خواب آن ای رسول اللّه پس گفت که شب وقت خواب آنست
شکار مکن آنرا در وقت خواب آن تا اینکه بصبح رسد و میایید نزد جوجگان در آشیانهای آنها تا آنکه پر بهم رسانند و
پرواز کنند پس چون مرغ پرید پس حلقه کن برای او کمان خود را و وادار برای آن چوب دام خود را سیوم اصل
عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَهَی عَنْ اِتْیَانِ الطَّیْرِ بِاللَّیْلِ وَ
قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللَّیْلَ اَمَانٌ لَهَا شرح مراد بلیل عمده لیل است و آن از مغربست تا طلوع فجر بقرینه حدیث
سابق پس این حدیث منافات ندارد با حدیث اول این باب یعنی روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقط

و فتح میم دوم و عین بنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آمدن نزد
مرغان در شب پیش از فجر و گفت امام علیه السلم که بدرستی که آن جزو شب باعث امانست برای مرغان باب
یازدهم اصل باب صید السمک شرح صید مصدر باب ضرب است سمک بفتح سین و فتح میم است یعنی این
باب بیان شکار کردن ماهی است در این باب هیجده حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال سالته عن صید الحیتان وان لم یسم علیه فقال لا باس به شرح حیتان بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و تاء دو نقطه در بالا جمع حوت بضم حاء و سکون واو است و ان وصلیه است لم یسم بصیغه مضارع غایب
مجهول معتل اللام باب تفعیل است علیه نایب فاعلست ضمیر علیه و ضمیر به راجع بصید است یعنی روایتست از حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شکار کردن ماهیان هرچند که بسم الله گفته نشده باشد بر آن
پس امام گفت که نیست پروایی بآن دوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن صید
الحیتان وان لم یسم علیه فقال لا باس به شرح ضمیر مستتر در کان و بارز در ناخذه راجع بکل واحد از مفردات
حیتان است و این اشارتست بانکه اگر بعضی زنده و بعضی مرده باشد پیش از افتادن در دام و مجموع یکبار
شکار شود و مشتبه شود اجتناب از مجموع میباید کرد یا میباید فروخت بمستحل میته بتفصیلی که می اید در کتاب
الاطعمه در شرح حدیث اول باب اختلاط المیته بالذکی که باب دوازدهم است یا بقرعه امتیاز میباید داد و اگر مشتبه
نشود هر کدام حکمی علیحده دارد و حکم مرده بعد از افتادن در دام می آید در حدیث نهم و دهم و یازدهم این باب
ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست تاخذ بصیغه مخاطب و غایب میتواند بود و
باقی ظاهر موافق سابق است سوم اصل عن عبد الرحمن بن سیابة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن السمک یصاد ثم یجعل فی شیء ثم یعاد الی الماء فیموت فیه فقال لا تاکله شرح روایتست از عبد الرحمن بن
سیابه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ماهی که شکار کرده میشود و بعد از آن گذاشته میشود در چیزی
بعد از آن برگردانیده میشود بسوی آب پس میمیرد در آب پس امام گفت که مخور آنرا چهارم اصل عن ابی ایوب انه
سال ابا عبد الله علیه السلم عن رجل اصطاد سمکة فربطها بخیط وارسلها فی الماء فماتت
اتوکل قال لا شرح روایتست از ابو ایوب اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شکار کرد
یکماهی را پس بست آنرا برشته و سر داد آنرا در آب پس مرد که آیا خورده میشود امام گفت که نه نهم اصل عن
ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن صید المجوس للسمک حین یضربون بالشبک
وکذلک الیهودی فقال لا باس انما صید الحیتان اخذها شرح مجوس جمع مجوسی است شبک بضم
شین بانقطه و ضم باء یکنقطه مخفف جمع شبکه بفتح شین و فتح باست یهودی مفرد یهود است یعنی روایتست از
ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شکار کردن گبران ماهی را در وقتی که میزنند بدام و همچنین
یهود و همچنانست مرد یهود پس امام گفت که نیست پروایی جز این نیست که شکار کردن ماهیان گرفتن آنهاست

بامعنی که گفتن بسم الله لازم نیست و تفصیلی برای این می آید در حدیث ششم این باب ششم اصل عن سلیمان
بن خالد قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الحیتان التی یصیبها المجوسی فقال ان
علیا علیه السلم کان یقول الحیتان والجراد ذکی شرح جراد بفتح جیم و راء بی نقطه و الف و دال بی نقطه اسم
جنس است ذکی بفتح ذال بانقطه و کسر کاف و تشدید یا خبر الجراد است و دلالت میکند بر خبر الحیتان که مقدر است
یا خبر هر دو است باعتبار اینکه تانیث جمع غیر حقیقی است مثل ان رحمة الله قریب و میتواند بود که ذکی بضم ذال
و تشدید کاف و الف منقلب از واو جمع ذکی بمعنی پاکیزه کرده باشد و مراد اینست که احتیاج بذبح ندارد
پس گفتن بسم الله لازم نیست یعنی روایتست از سلیمان بن خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از ماهیهایی که شکار میکند آنها را گبر پس امام گفت که بدرستی که علی علیه السلم بود که میگفت که
ماهیان و ملخ پاکیزه است هفتم اصل عن سلمة ابی حفص عن ابی عبد الله علیه السلم ان علیا صلوات
الله علیه واله کان یقول فی صید السمکة اذا ادرکها الرجل وهی تضطرب وتضرب بیدیها
ویتحرک ذنبها وتطرف بعینها فهو ذکاتها شرح واو در اول حالیه است و در باقی بمعنی و است بید
جار حرف جر و فتح یاء دو نقطه در پایین و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است یا بضم باء
دو نقطه در پایین و فتح دال و تشدید یاء دو نقطه در پایین بصیغه مصغر ید است و در بعض نسخ بیدها بی یاء بعد از
دال است و بر هر تقدیر عبارتست از دو دستک که در لیست ماهی است و مانند دو بال برای مرغ است
بحرکت آنها در آب حرکت میکند تطرف از باب ضرب بیان شد در شرح حدیث دهم باب دوم ضمیر فهو
راجع بمصدر ادرکها است و در بعض نسخ فهی است و تانیث باعتبار خبر است یعنی روایتست از سلمه بفتح سین
بی نقطه و فتح لام که کنیت او ابو حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء و صاد بی نقطه است از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه علی صلوات الله علیه و آله بود که میگفت در شکار کردن یکماهی که چون دریافت آنرا مرد در حالی که آن اضطراب
میکند یا میزند بدو دستک خود یا بجنبد دمش یا بجنباند چشمش را پس آن تذکیه آن ماهیست هشتم اصل عن
عیسی بن عبد الله قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن صید المجوس قال لا باس اذا اعطوکها
احیاء والسمک ایضا والا فلا تجز شهادتهم الا ان تشهده انت شرح صید اینجا بمعنی شکارها
و افراد بنابر اینست که در اصل مصدر است پس ارجاع ضمیر مونث بآن و ذکر احیا بصیغه جمع جایز است
و در بعض نسخ بضمیر مذکر است و حیا بصیغه مفرد است و جواز گرفتن صید زنده مجوسی مبنی بر اینست که ممکن
که ایشان بدست یا بدام گرفته باشند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در احادیث باب سوم که باب صید
کلب المجوس و اهل الذمه است و السمک منصوب بعطف بر ضمیر منصوب در اعطوکها است الا در اول مرکب از
ان شرطیه و لا نافیه است و در دوم برای استثنای منقطع است و این کلام متعلق بسمک است لا تجز بکسر جیم و سکون
زای بانقطه بصیغه نهی معتل العین باب افعالست تشهده بتقدیر تشهده حیا است و ضمیر راجع بسمک است

یعنی روایتست از عیسی بن عبدالله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شکار ماهی گیران
مثل آهو و بز کوهی امام گفت که نیست پروائی چون دهند تو آنها را بر حالی که آنها زنده باشند و
ماهی را نیز و اگر ماهی زنده نباشد پس کند را مکن کو ماهی گیران را در آنکه زنده شکار کرده ایم مگر آنکه منی ماهی را
تو زنده در وقت شکار کردن ایشان بنا بر آنکه ایشان ماهی مرده را در آب حلال میشمرند نهم اصل عن
الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلم انه سئل عن صيد الحوس للحيتان حين يضربون عليها
بالشباك ويسمون بالشرك فقال لا باس بصيدهم انما صيد الحيتان اخذه شرح شباك بضم
شین با نقطه و تخفیف با یک نقطه است شرک بکسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه و بفتح شین و فتح را میتواند بود
و بنا بر اول ضمیر یسمون راجع بمجوس است و مراد بشرک شریک الله تعالی است در پرستش مثل آتش نزد گبران یا
مراد اشراکست و حاصل هر دو یکیست و بنا بر دوم ضمیر راجع باهل لغت است و مراد اینست که شباک را
شرک نیز مینامند اخذه بکسر همزه و سکون خا با نقطه و ذال با نقطه و تا تانیث مصدر برای نوعست و مراد
اینست که در وقت گرفتن و بیرون آوردن زنده باشد یا بفتح همزه و ضمیر غایب راجع بمفرد حیتان است
نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم این باب یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام پرسیده
شد از شکار کردن گبران ماهیها را وقتی که میزنند بر آنها دام و نام مینهند بشریک الله تعالی پس امام گفت که
نیست پروائی بشکار ایشان جز این نیست که شکار کردن ماهیها نوعی از گرفتن است اصل قال وسالته عن
الحظيرة من القصب تجعل في الماء يدخل فيها الحيتان فيموت بعضها فيها فقال لا بأس
به ان تلك الحظيرة انما جعلت ليصاد بها شرح الحظيرة بفتح حا بی نقطه و کسر ظا با نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و را بی نقطه حصار از نی یا چوب که مانع بیرون رفتن شود ظاهر ان تلك الحظيرة تا آخر و
ظاهر آنچه می آید در حدیث آینده که فیمتن اینست که حرام مرده پیش از وقوع در دام است موافق آنچه گذشت
در شرح حدیث دوم این باب و مرده بعد از وقوع در دام حرام نیست هر چند که تمیز نتوان کرد لیکن شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله تعالی در کتاب نهایه حمل کرده بر صورت عدم امکان تمیز گفته که واذا نصب الانسان شبكة في الماء يوما
وليلة او ما زاد على ذلك ثم قلعها وقد اجتمع فيها سمك كثير جاز له اكل جميعه وان كان يغلب على ظنه ان بعضه مات
في الماء لانه لا طريق له الى تميزه من غيره فان كان له طريق الى تميز ما مات في الماء مما لم يمت فيه لم يجز له اكل ما مات
فيه وكذلك ما يصاد في الحظاير ويجتمع فيه جاز اكل جميعه مع فقد التميز الطريق الى تميز الميت من الحي یعنی راوی
گفت که و پرسیدم امام را از حظیره از نی که گردانیده میشود در آب داخل میشود در آن ماهیها پس میمیرد
بعض آنها در آن حظیره پس امام گفت که نیست پروائی بآن بعض بدرستی که ان حظیره جز این نیست که گردانیده شده برای
اینکه شکار کرده شود بآن دهم اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلم في الرجل ينصب شبكة في الماء
ثم يرجع الى بيته ويتركها منصوبة وياتيها بعد ذلك وقد وقع فيها سمك فيمتن قال ما عملت

يده فلا باس باكل ما وقع فيها شرح منصب بنون و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است فیمتن بضم و فتح و کسر میم و سکون تا و دو نقطه در بالا و فتح نون بصیغه مضارع جمع مونث
غایبه معلوم معتل العین باب نصر و علم و ضرب است و ضمیر راجع بسمک است باعتبار اینکه جمع سمکه
است ما موصوله و خبر مبتدا محذوف و فیه بتقدیری که راجع بشبکه است و فا در فلا تفریعیه است یا ماشرطیه
است و فا جزائیه است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در مردی که وامیگذارد دامی را
در آب بعد از آن بر میگردد بسوی خانه خود و وامیگذارد آن دام را وا داشته شده و می آید نزد آن دام
بعد از آن بر حالی که افتاده اند در آن ماهیان پس میمیرند امام گفت که آن دام چیزیست که کرد آنرا دستش
پس نیست پروائی بخوردن آنچه افتاده در آن خواه مرده باشد بسبب آن دام و خواه زنده باشد یازدهم اصل
عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليهما السلم قال سالته عن سمكة وثبت من نهر
فوقعت على الجد من النهر فماتت هل يصلح اكلها فقال ان اخذتها قبل ان تموت ثم ماتت
فكلها وان ماتت من قبل ان تاخذها فلا تاكلها شرح وثبت بثا سه نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب ضرب است الجد بفتح و کسر جیم و تشدید دال بی نقطه کنار نهر یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش
امام موسی بن جعفر علیهما السلم گفت که پرسیدم امام را از ماهی که جست از نهری پس افتاد بر کنار از نهر پس مرد آیا
خوب میشود خوردن آن پس امام گفت که اگر یافتی آنرا پیش از آنکه میرد بعد از آن مرد پس بخور آنرا و اگر مرد پیش
از آنکه بگیری آنرا پس مخور آنرا دوازدهم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلم ان عليا صلوات
الله عليه سئل عن سمكة شق بطنها فوجد فيها سمكة فقال كلهما جميعا شرح روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی صلوات الله علیه پرسیده شد از ماهی که شکافته شد شکمش پس یافته شد
در آن ماهی پس گفت که بخور آن دو را همگی سیزدهم اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلم يقول لا باس بالسمك الذي يصيده المجوسي شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم و هشتم
این باب چهاردهم اصل عن ابان عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلم قال قلت رجل
اصطاد سمكة فوجد في جوفها سمكة فقال يوكلان جميعا شرح مضمون این موافق حدیث دوازدهم
این باب پانزدهم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله عليه السلم قال سمعت ابي عليه السلم يقول
اذا ضرب صاحب الشبكة بالشبكة فما اصاب فيها من حي او ميت فهو حلال ما خلا ما ليس
له قشر ولا يوكل الطافي من السمك شرح القشر بکسر قاف و سکون شین با نقطه و را بی نقطه پوست و اینجا عبارتست
از پوستی که خوردن آن متعارف نیست مثل فلوس ماهی الطافی بطا بی نقطه و الف و فا و تخفیف یا بر روی آب
افتاده و مراد اینجا ماهی مرده در آب پیش از وقوع در دام است یعنی روایتست از مسعده بفتح میم و سکون سین
بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف از امام جعفر صادق

علیه السلم گفت که شنیدم از پدرم علیه السلم میگفت که چون نزد صاحب دام بدام پس انچه دریافت آنرا در آن دام از ماهی زنده
یا مرده پس آن حلالست سوای انچه نیست او را فلوسی و خورده نمیشود مرده بر روی افتاده از جمله ماهی شانزدهم اصل
عَنْ اَیُّوبَ بْنِ اَعْیَنَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُوْلُ فِی حَیَّةٍ اِبْتَلَعَتْ سَمَكَةً
ثُمَّ طَرَحَتْهَا وَهِیَ حَیَّةٌ تَضْطَرِبُ اَفَآكُلُهَا فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلٰمُ اِنْ كَانَتْ فُلُوْسُهَا قَدْ تَسَلَّخَتْ فَلَا تَاْكُلْهَا وَاِنْ
كَانَتْ لَمْ تَتَسَلَّخْ فَكُلْهَا شرح تسلخت بسین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعلست التسلخ کنده شدن
پوست از چیزی یعنی روایتست از ایوب بن اعین بفتح یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم
امام را که قربانت شوم چه میگوئی در ماری که فرو برد ماهی را بعد از ان انداخت آنرا و آن ماهی زنده است اضطراب میکند آیا
پس بخورم آن ماهی را چون شکارش کنم پس گفت امام علیه السلم که اگر باشد پولکهای آن ماهی که تحقیق کنده شده باشد
پس بخور آنرا و اگر باشد که کنده نشده باشد پس بخور آنرا هفدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلٰمُ نَهٰی اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَنْ یَصِیْدَ الرَّجُلُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الصَّلٰوةِ وَكَانَ عَلَیْهِ
السَّلٰمُ یَمُرُّ بِالسَّمَّاكِیْنَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فَیَنْهَاهُمْ عَنْ اَنْ یَتَصَیَّدُوْا مِنَ السَّمَكِ یَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الصَّلٰوةِ روایتست
از سماعه بن مهران گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نهی کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اینکه شکار کند مرد در
روز جمعه پیش از نماز جمعه و بود امیر المؤمنین علیه السلم که گذر میکرد بماهی فروشان در روز جمعه پس نهی میکرد ایشانرا
از اینکه شکار کنند از ماهی در روز جمعه پیش از نماز هیجدهم اصل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ وَذَكَرَ الطَّافِیَ
وَمَا یَكْرَهُ النَّاسُ مِنْهُ فَقَالَ اِنَّمَا الطَّافِی مِنَ السَّمَكِ الْمَكْرُوْهُ وَهُوَ مَا یَتَغَیَّرُ رِیْحُهُ شرح واو عاطفه است
و معطوف علیها و کلامیست که اینجا منقول نشده ذکر بصیغه معلوم و مجهول باب نصر میتواند بود یکره بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم است الناس عبارتست از مخالفان المکروه مرفوع و صفت الطافی است و مراد الکروه عند الناس است
پس منافات ندارد با اینکه هر طافی حرام باشد موافق انچه گذشت در حدیث پانزدهم این باب یعنی روایتست از
کسی که ذکر کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام مذکور کرد ماهی بر روی آب افتاده را و آنچه را که ناخوش
میشمارند آنرا مخالفان از جمله آن ماهی پس امام گفت که جز این نیست که بر روی آب افتاده از جمله ماهی که ناخوش شمرده
شده مخالفانست آن چیزیست که گردیده بوی آن باب دوازدهم اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگر است از شکار
کردن ماهی در این باب سیزده حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ اَقْرَاَنِی اَبُوْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ شَیْئًا مِنْ كِتَابِ
عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فَاِذَا فِیْهِ اَنْهَاكُمْ عَنِ الْجِرِّیِّ وَالزِّمِّیْرِ وَالْمَارْمَاهِی وَالطَّافِی وَالطِّحَالِ قَالَ قُلْتُ یَرْحَمُكَ
اللّٰهُ اِنَّا نُؤْتٰی بِالسَّمَكِ لَیْسَ لَهُ قِشْرٌ فَقَالَ كُلْ مَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَمَا لَیْسَ لَهُ قِشْرٌ شرح اقرانی بقاف و را بی نقطه و
نون و یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست الاقراء خوانانیدن و مراد اینست که بمن نمود چیزی از کتاب را
برای اینکه انرا بخوانم و این منافات ندارد با انچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب الاشاره والنص علی ابی الحسن
الرضا علیه السلم که باب هفتاد و یکم است که وهو ینظر معی فی الجفر ولم ینظر فیه الا نبی او وصی نبی زیرا که نظر در جفر عبارتست از

نظر در جمیع انچه در جفر است کتاب علی عبارتست از جامعه که مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث اول باب جهلم که باب
فیه ذکر الصحیفه والجفر والجامعه ومصحف فاطمه علیها السلم الجری بکسر جیم و تشدید را بی نقطه مکسوره و تشدید
یا و گاهی بجای یا دو دو نقطه سه نقطه میباشد چنانچه ظاهر میشود در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب دوم بر وزن فعلی
مثل ذمی یا بر وزن فعیل از اوزان مبالغه مثل فسیق نوعی از ماهی که بی فلوس است صاحب قاموس از مخالفان
گفته که الجری بالکسر سمک طویل املس لا یاکله الیهود ولیس علیه فصوص و ابن اثیر از مخالفان در نهایه گفته و فی حدیث ابن عباس
انه سئل عن اکل الجری فقال انما هو شیء حرمه الیهود والجری بالکسر والتشدید نوع من السمک یشبه الحیه ویسمی بالفارسیه
مار ماهی الزمیر بکسر زای با نقطه و تشدید میم مکسوره و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه نوعی از ماهی که فلوس
ندارد و المار ماهی بالف و را بی نقطه مفتوحه یا مکسوره نوعی از ماهی که فلوس ندارد و آن معرب است ساکن الراست الطحال
بکسر طا بی نقطه و تخفیف حا بی نقطه سپرز نوتی بهمزه و تا دو نقطه در بالا و الف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم
باب ضرب است با برای تعدیه بمفعول دوم است یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که خوانانید مرا امام محمد باقر
علیه السلم چیزی از کتاب علی صلوات الله علیه پس ناگاه در آن بود که نهی میکنم شما را از خوردن جری و زمیر و مار ماهی
و ماهی مرده بر روی آب افتاده و سپرز راوی گفت که گفتم که رحمت کناد ترا الله تعالی بدرستی که ما داده میشویم ماهی
که نیست آنرا فلوسی پس امام گفت که بخور انچه را که از است فلوسی از جمله ماهی و انچه نیست آنرا فلوسی پس مخور انرا و تفصیلی
که می آید در حدیث آینده دوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الْحِیتَانُ
مَا یُؤْكَلُ مِنْهَا فَقَالَ مَا كَانَ لَهُ قِشْرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُوْلُ فِی الْكَنْعَتِ فَقَالَ لَا بَاْسَ بِاَكْلِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ
فَاِنَّهُ لَیْسَ لَهُ قِشْرٌ فَقَالَ لِی بَلٰی وَلٰكِنَّهَا سَمَكَةٌ سَیِّئَةُ الْخُلُقِ تَحْتَكُّ بِكُلِّ شَیْءٍ فَاِذَا نَظَرْتَ فِی اَصْلِ اُذُنِهَا وَجَدْتَ
لَهَا قِشْرًا شرح ما در اول و سیوم استفهامیه است و در دوم موصوله است الکنعت بفتح کاف و سکون نون و فتح
عین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا و گاهی بجای آن دال بی نقطه میباشد نوعی از ماهی که طول و عرض آن نزدیک بیکدیگر است
و شاید که تا یا دال زایده باشد برای الحاق بجعفر صاحب قاموس آنها را در باب تا و باب دال ذکر کرده و در باب
عین گفته کنع کمنع کنوعا انقبض و انضم بلی برای ابطال نفی است پس مراد اینست که پولک دارد فی الجمله و آن کافیست
پس قاعده کلیه منتقض نیست تحتک بحا بی نقطه و تشدید کاف بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افتعالست یعنی
روایتست از حماد بن عثمان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم ماهیها کدام خورده میشود از آنها
پس امام گفت که انچه باشد آنرا پولکی گفتم که قربانت شوم چه میگوئی در کنعت پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن
آن راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستی که شان اینست که نیست آنرا پولکی پس امام گفت مرا که بلکه هست ولیکن آن
ماهی بدخواست میباشد و بهر چیز و چون نگاه کنی بسوی بیخ گوشش بیابی برای آن پولکی سیوم اصل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْهُمَا
عَلَیْهِمَا السَّلٰمُ اَنَّ اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ كَانَ یَكْرَهُ الْجِرِّیْثَ وَقَالَ لَا تَاْكُلُوْا مِنَ السَّمَكِ اِلَّا شَیْئًا لَهُ فُلُوْسٌ
وَكَرِهَ الْمَارْمَاهِی شرح یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب علم است الجریث بکسر جیم و تشدید را بی نقطه

مکسوره و سکون یا و دو نقطه در پایین و تا سه نقطه نوعی از ماهی بی فلوس و آنرا جرّی نیز میگویند چنانچه بیان شد در
شرح حدیث اول این باب که از باب تفعیل یا باب علم است یعنی روایتست از کسی که ذکر کرد حدیث را از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه بود که ناخوش میکرد جرّیث را و
گفت که مخورید از جمله ماهی هر ماهی را که باشد آنرا پولکهایی و ناخوش کرد مار ماهی را چهارم اصل عن سماعة
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تاکلوا الجرّیث و لا المارماهی و لا طافیا و لا طحالا لانه بیت
الدم و مضغة الشیطان شرح مضغه بضاد با نقطه و عین با نقطه و ضمیر غایب بصیغه ماضی غایب
معلوم یا باب منع و نصر است یا بضم میم و سکون ضاد و تا ء تانیث است بمعنی خاییده شده و بنا بر اول الشیطان
مرفوع است و بنا بر دوم مجرور است و حاصل هر دو یکیست و دوم موافقتر است با آنچه ابن بابویه روایت
کرده در فقیه در باب الصید و الذبایح که فهو لقمة الشیطان و مراد اینست که هر که آنرا میخاید شیطان صفت است
یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخورید جرّیث را و نه مار ماهی را و نه روی آب افتاده
را و نه سپرز را زیرا که سپرز خانه خونست و خاییده آنرا شیطان پنجم اصل عن عمر بن حنظلة قال حملت
الربیثا یابسة فی صرّة فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلم فسالته عنها فقال کلها و قال
لها قشر شرح حملت بحا بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است الی تشدید یا ر مفتوحه است ربیثا
بکسر را بی نقطه و تشدید با ر یک نقطه مکسوره و سکون یا ر دو نقطه در پایین و ثا ر سه نقطه و الف ممدوده و مقصوره
در اصل باب نصر است بمعنی باز داشتن از کاری و مستعمل میشود بمعنی اسم فاعل و مراد اینجا ماهیهای خورد است
که آغشته میکرد میشود مانند گوشت کوفته باعتبار اینکه صید آنها و بعمل آوردن آنها او قات بسیار میخواهد پس باز میدارد
آدمی را از کارهای ضروری یابسة مرفوع و صفت است و در بعض نسخ حملت الربیثا است و بنا بر این حملت
بصیغه معلوم متکلم است و یابسة منصوب و حالست صره بضم صاد منقط و تشدید را بی نقطه است یعنی
روایتست از عمر بن حنظله گفت که آورده شد بسوی من ماهیهای خورد خشک در کیسه پس داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم پس پرسیدم او را از آنها پس گفت که بخور آنها را و گفت که آنها راست فلوس ششم اصل
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلی الله
علیه و اله بالکوفة یرکب بغلة رسول الله صلی الله علیه و اله ثم یمرّ بسوق الحیتان فیقول علیه السلم
لا تاکلوا و لا تبیعوا ما لم یکن من السمک قشر شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله در کوفه سوار میشد دلدل استر رسول الله صلی الله علیه
و اله را بعد از آن میگذشت ببازار ماهیها پس میگفت علیه السلم که مخورید و مفروشید آنچه را که نبوده آنرا از جمله
ماهی فلوسی هفتم اصل عن حنان بن سدیر قال سال العلاء بن کامل ابا عبد الله علیه السلم و انا حاضر
عن الجرّی فقال وجدنا فی کتاب علی علیه السلم اشیاء محرّمة من السمک فلا تقربنه ثم قال

ابو عبد الله علیه السلم ما لم یکن له قشر من السمک فلا تقربنه شرح لا تقربنه دو جا بصیغه نهی مخاطب معلوم
باب علم موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از حنان بفتح حا بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح
سین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه مکسوره گفت که پرسید علا بفتح عین منقط و تخفیف لام و الف ممدوده ابن
کامل امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من حاضر بودم از جرّی پس امام گفت که یافتیم در کتاب علی علیه السلم
چیزهای حرام کرده شده را از جمله ماهی پس نزدیک مشو البته جرّی را بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که آنچه نبوده آنرا فلوسی از جمله ماهی پس نزدیک مشو البته آنرا هشتم اصل حنان بن سدیر قال اهدی الفیض
بن المختار لابی عبد الله علیه السلم ربیثاء فادخلها الیه و انا عنده فنظر الیها و قال هذه
لها قشر فاکل منها و نحن نراه شرح روایت کرد حنان بن سدیر گفت که هدیه کرد فیض بفتح فا و سکون یا ر
دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه ابن مختار برای امام جعفر صادق علیه السلم ربیثا را پس داخل کرد آنرا بسوی امام بر حالی
که من نزد او بودم پس نگاه کرد بسوی آن و گفت که این آنراست فلوسی پس خورد از آن و ما میدیدیم آن خوردن را
نهم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اله
کان یرکب بغلة رسول الله صلی الله علیه و اله ثم یمرّ بسوق الحیتان فیقول الا لا تاکلوا و لا تبیعوا
ما لم یکن له قشر شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب دهم اصل عن سلیمان بن جعفر قال حدثنی
اسحق صاحب الحیتان قال خرجنا بسمک نتلقی به ابا الحسن الرضا علیه السلم و قد خرجنا من
المدینة و قد قدم هو من سفر له فقال ویحک یا فلان لعل معک سمکا فقلت نعم یا سیدی جعلت
فداك فقال انزلوا ثم قال لعله زهو قال قلت نعم فاریته فقال ارکبوا لا حاجة لنا فیه و الزهو سمك
لیس له قشر شرح صاحب الحیتان عبارتست از ماهی فروش نتلقی بقاف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب
افتعال جمله حالیه است مثل آیت سوره ن فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون فرق اینست که اینجا حال مقدره است
و در آیت حال محققه است ضمیر به راجع بمصدر خرجنا است یا راجع لسمک است قدم از باب علم است ویح بفتح
واو و سکون یا ر دو نقطه در پایین و حا بی نقطه منادی مضافست بمعنی تعجب فلان کنایتست از اسحق است انزلوا
بصیغه امر باب ضرب است زهو بفتح زای با نقطه و سکون هاست و الزهو تا آخر کلام سلیمان است یعنی روایتست
از سلیمان بن جعفر گفت که خبر داد مرا اسحق یار ماهیان گفت که بیرون رفتیم با ماهی بر حالی که قصد ما این بود که برخوریم
با آن امام رضا علیه السلم را و تحقیق بیرون رفته بودیم از مدینه و تحقیق آمده بود امام از سفری که او را بود پس امام گفت که
ای تعجب تو ای فلان شاید که با تو ماهی باشد پس گفتم که آری ای مهتر من قربانت شوم پس امام گفت که فرود آیید بعد از ان
امام گفت که شاید که آن ماهی زهو باشد اسحق گفت که گفتم که آری پس نمودم بامام آن ماهی را پس امام گفت که سوار شوید
نیست حاجتی ما را در آن ماهی و زهو ماهی است که نیست آنرا فلوسی یازدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی
الحسن علیه السلم قال لا یحل اکل الجرّی و اکل السلحفاة و لا السرطان قال و سالته عن اللحم یکون فی اصداف

البحر والفرات أيؤكل فقال ذاك لحم الضفادع لا يحل أكله شرح السلحفاة بضم وكسر سين منقط وفتح لام وسكون حاء بی‌نقط و فا و الف و تاء تأنیث لاک‌پشت السرطان بفتح سین بی‌نقط و فتح راء بی‌نقط و طاء منقط خرچنگ واو در والفرات برای عطف الشی است و مراد بحرین است که در آنجا آب دریای شور و آب دریای شیرین که از نهر فرات و دجله و امثال آنهاست مخلوط میگردد میشود الضفادع بفتح ضاد با نقطه و فا و الف و کسر دال بی‌نقط و عین بی‌نقط جمع ضفدع بفتح ضاد و سکون فا و فتح دال و ضم و کسر دال و بکسر ضاد و کسر دال بزغها که در آب میباشند و صدا میکنند یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که حلال نمیشود خوردن ماهی جرّی و خوردن لاک‌پشت و نه خرچنگ راوی گفت که و پرسیدم امام را از گوشتی که میباشد در صدفهای دریای شور و دریای شیرین که آیا خورده میشود پس امام گفت که این گوشت بزغهاست حلال نمیشود خوردن آن دوازدهم اصل عن الکلبی النسابة قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الجرّی فقال إن الله عزّ وجلّ مسخ طائفة من بنی إسرائیل فما أخذ منهم البحر فهو الجرّی والزمّیر والمارماهی وما سوی ذلک وما أخذ منهم البرّ فالقردة والوبر والورل وما سوی ذلک شرح این گذشت با اندک تغییری در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل بین دعوی المحق والمبطل فی أمر الإمامة که باب هشتادم است القردة بکسر قاف و فتح راء بی‌نقط و دال بی‌نقط جمع قرد بکسر قاف و سکون راء کپیان الوبر بفتح واو و سکون با یکنقط و راء بی‌نقط جانوری مانند گربه الورل بفتح واو و فتح راء بی‌نقط و تخفیف لام کرباسه و آن جانوریست مانند سوسمار یعنی روایتست از کلبی نسابه بفتح نون و تشدید سین بی‌نقط و الف و باء یکنقط گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جرّی پس امام گفت که بدرستی که الله عزّ و جلّ مسخ کرد جمعی را از بنی اسرائیل پس آنچه گرفت از جمله ایشان دریا پس آن جرّی و زمیر و مارماهی و غیر آنست و آنچه گرفت از جمله ایشان صحرا پس کپیان و وبر و ورل کرباسه و غیر آنست سیزدهم اصل عن یونس قال کتبت إلی الرضا علیه السلام السمک لا یکون له قشر أیؤکل فقال إن من السمک ما یکون له زعارة فیحتک بکل شیء فیذهب قشوره ولکن إذا اختلف طرفاه یعنی ذنبه ورأسه فکله شرح الزعارة بفتح زای با نقط و عین بی‌نقط و تخفیف و تشدید راء بی‌نقط مصدر باب علم بدخوئی یحتک بحاء بی‌نقط و تشدید کاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست یعنی ذنبه و رأسه کلام یونس بن عبد الرحمن است یعنی روایتست از یونس گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلام که ماهی گاه نمیباشد آنرا فلوسی آیا خورده میشود پس امام گفت که بدرستی که از جمله ماهی چیزیست که میباشد او را بدخوئی پس میسا‌ید بهر چیز پس میرود فلوس آن ولیکن چون مختلف شود در باریکی و کندی دو طرف آن میخواهد دمش را و سرش را پس بخور آنرا باب سیزدهم اصل باب الجراد شرح جراد بفتح جیم و تخفیف راء بی‌نقط و دال بی‌نقط است یعنی این باب بیان ملخ است در این باب سه حدیثست اول اصل عن مسعدة بن صدقة قال سئل أبو عبد الله علیه السلام عن أکل الجراد فقال لا بأس بأکله ثم قال علیه السلام إنه نثرة من

حوت فی البحر ثم قال علیه السلام إن علیاً علیه السلام قال إن السمک والجراد إذا أخرج من الماء فهو ذکی والأرض للجراد مصیدة وللسمک قد تکون أیضاً شرح النثرة بفتح نون و سکون ثاء سه نقطه و راء بی‌نقط عطسه و مراد اینست که اصل ملخ از بینی ماهی در آمده بسبب عطسه آن ماهی واو در والجراد نظیر واو در کل رجل و ضیعته است و فرق اینست که ضیعته احتمال نصب و رفع دارد و اول بنا بر اینکه واو بمعنی مع باشد و خبر مبتدا باشد و دوم بنا بر اینکه واو عاطفه باشد و خبر مبتدا مقدر باشد بعد از و ضیعته متقدر بر مقرونان بخلاف الجراد که بنا بر هر تقدیر مضموم است و مراد اینست که سمک مانند جراد است در اینکه گفتن بسم الله شرط نیست در حلال بودن صید آن جمله اذا اخرج تا آخر استیناف بیانی سابق است و ضمیر مستتر در خرج و ضمیر هو راجع بسمک است و بر این تقدیر منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب فضل ما بین صید البر والبحر تا آخر که باب صد و دوازدهم است جمله والارض تا آخر برای بیان ما به الامتیاز میان سمک و جراد است بعد از بیان ما به الاشتراک و حاصل فرق اینست که صید جراد مخصوص زمین است و صید سمک مخصوص زمین نیست المصیدة بفتح میم و کسر صاد بی‌نقط بصیغه اسم مکان باب ضرب برای کثرت شکارگاه یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از خوردن ملخ پس گفت که نیست پروائی بخوردن آن بعد از آن گفت امام علیه السلام که ملخ عطسه ایست از ماهی در دریا بعد از آن گفت که بدرستی که علی علیه السلام گفت که بدرستی که ماهی مانند ملخ است در اینکه بسم الله گفتن در حلال بودن صید آن شرط نیست بیان این اینکه ماهی چون زنده بیرون آمد از آب پس آن پاکیزه است و زمین برای ملخ شکارگاهست و برای ماهی گاه میباشد نیز در صورتی که ماهی بجستن در کنار نهر افتد چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب یازدهم که باب صید السمک است و بعضی میگویند که نوعی از ماهی در زمین تعیش میکند و آنرا سقنقور می‌نامند والله اعلم دوم اصل عن عمرو بن هرون الثقفی عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال أمیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله الجراد ذکی فکله فأما ما هلک فی البحر فلا تأکله شرح فأما ما هلک تا آخر اشارتست باینکه طوایف ملخ از صحرائی سوی صحرای دیگر پرواز میکنند و فرود می‌آیند و صید آنها در فرودآمدنگاه آنها مردمان میکنند و جایز است و گاهی از صحرا پرواز میکنند و در دریا فرود می‌آیند و میمیرند و باید که کسی قیاس نکند فرودآمدنگاه دریا را بر فرودآمدنگاه صحرا یعنی روایتست از عمرو بن هرون ثقفی بفتح ثاء سه نقطه و فتح قاف و فا و تشدید یاء از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که ملخ پاکیزه است پس بخور آنرا پس اما آنچه میرد در دریا پس مخور آنرا سیوم اصل عن علی بن جعفر عن أخیه أبی الحسن علیه السلام قال سألته عن الجراد نصیبه میتاً فی الصحراء أو فی الماء أیؤکل فقال لا تأکله قال وسألته علیه السلام عن الدبا من الجراد أیؤکل قال لا حتی یستقل بالطیران شرح الدبا بفتح دال بی‌نقط و تخفیف باء یکنقط و الف مقصوره منقلب از یاء بچه ملخ یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است

یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ملخ که برمیخوریم آنرا مرده
یا در صحرا یا در آب که آیا خورده میشود پس امام گفت که مخور آنرا راوی گفت که و پرسیدم امام را علیه السلم
از بچه از جمله ملخ که آیا خورده میشود امام گفت که نه تا آنکه بلند شود بسبب پریدن **باب چهاردهم اصل باب صید**
الطیور الاهلیة **شرح** این باب بیان شکار کردن مرغان انس گیرنده است خواه دو بال او بفرمان او باشد
مثل کبوتر و باز و جز و مانند آنها و خواه نباشد مثل مرغ خانگی در این باب شش حدیثست **اول اصل** عن احمد
محمد بن ابی نصر قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن رجل یصید الطیر یساوی دراهم
کثیرة و هو مستوی الجناحین و یعرف صاحبه او یجیئه فیطلبه من لا یتهمه قال
لا یحل له امساکه یرده علیه فقلت له فان هو صاد ما هو مالک الجناحین لا یعرف له طالبا
قال هو له **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از مردی که شکار میکند مرغ را
که می ارزد درهمهای بسیار و آن درست دو بال است و میشناسد صاحب آنمرغ را یا می آید نزد او و طلب میکند
آن مرغ را کسی که آنمرد تهمت دروغ نمیدارد آن کس را امام گفت که حلال نمیشود برای آنمرد نگاهداشتن
آنمرغ بر میگرداند آنمرغ را بر او پس گفتم امام را که پس آنمرد شکار کرد مرغی را که آن بفرمان خود دارد دو بال
خود را در حالی که نمیشناسد برای آنمرغ طلبکاری را چگونه میشود امام گفت که آنمرغ برای آنمرد است **دوم اصل**
عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا ملک الطائر جناحه فهو لمن اخذه **شرح**
روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون بفرمان خود کرد مرغ
بالش را پس آنمرغ برای کسی است که گرفت آنرا بتفصیلی که مذکور شد در حدیث سابق **سیوم اصل** عن محمد
بن الفضیل قال سألت ابا الحسن علیه السلم عن صید الحمام تساوی نصف درهم او درهما
فقال اذا عرفت صاحبه فرده علیه وان لم تعرف صاحبه و کان مستوی الجناحین یطیر
بهما فهو لک **شرح** روایتست از محمد بن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقط گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه
السلم را از شکار کردن کبوتر که می ارزد نصف درهم یا یک درهم پس امام گفت که چون شناختی صاحبش را
و بود آن کبوتر درست دو بال میپرید بآن پس آن از تست **چهارم اصل** عن اسمعیل بن جابر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قلت له جعلت فداک الطایر یقع علی الدار فیؤخذ احلال هو ام حرام
لمن اخذه فقال یا اسمعیل عاف ام غیر عاف قال قلت وما العافی قال المستوی جناحاه
المالک جناحیه یذهب حیث شاء قال هو لمن اخذه **شرح** عاف بعین بی نقط و کسر فا و تنوین بصیغه
اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر است بمعنی دراز شود و مستعمل شده اینجا بمعنی دراز پر و مراد اینست که پر
و بالش بریده نیست و چون در معنیهای دیگر مستعمل میشود راوی سوال کرد از مراد بآن **یعنی** روایتست از اسمعیل
بن جابر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که قربانت شوم مرغ فرود می آید بر سرا پس گرفته میشود آیا

حلالست آن یا حرام است برای کسی که گرفت آنرا پس امام گفت که ای اسمعیل آیا آن عافیست یا غیر عافیست راوی
گفت که گفتم که چیست معنی عافی امام گفت که مرغی که درست باشد بالش بفرمان خود دارد دو بال خود را میبرد هر جا
که خواسته باشد امام گفت که عافی برای کسی که گرفت آنرا حلالست بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول و سیوم این
باب **پنجم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم ان الطایر اذا
ملک جناحیه فهو صید و هو حلال لمن اخذه **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که بدرستی که مرغ چون بفرمان خود کرد دو بال خود را پس آن شکار است و آن
حلالست برای کسی که گرفت آنرا **ششم اصل** و باسناده ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال فی رجل ابصر
طائرا فتبعه حتی سقط علی شجرة فجاء رجل فاخذه فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه للعین ما رأت
و للید ما اخذت **شرح** ما در دو جا مصدریه است یا موصوله است و بر هر تقدیر مراد اینست که مرغ از مرد دوم است **یعنی**
و روایتست بسند حدیث سابق اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه سخن گفت در مردی که دید مرغی را پس از پی رفت آنرا تا آنکه فرود آمد
بر درختی پس آمد مردی پس گرفت آنرا پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که برای چشم است دیدنش و برای دست است
گرفتنش **باب یازدهم اصل باب الخطاف** **شرح** الخطاف بضم خا با نقط و تشدید طا بی نقط و الف و فا و آن مرغیست سیاه پشت سفید شکم که با من گردنش سرخ است **یعنی** این باب شکار کردن و ستوک است در این
باب سه حدیثست **اول اصل** عن داود الرقی قال بینا نحن قعود عند ابی عبد الله علیه السلم اذ مر رجل
بیده خطاف مذبوح فوثب الیه ابو عبد الله علیه السلم حتی اخذه من یده ثم دحا به الی الارض
فقال علیه السلم أعالمکم امرکم بهذا ام فقیهکم اخبرنی ابی عن جدی ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی
عن قتل الستة منها الخطاف فقال ان دورانه فی السماء اسفا لما فعل باهل بیت محمد صلی الله علیهم
و تسبیحه قراءة الحمد لله رب العالمین الا تری انه یقول و لا الضالین **شرح** بینا مضافست بجمله و الف
او از اشباع فتحه بهم رسیده اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای مفاجاتست دحا بدال بی نقط و حا بی نقط و الف منقلب از واو
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الدحو بفتح دال و سکون حا بسیار دور انداختن و از آن ماخوذ است دحو الارض
بمعنی گستردن آن زیرا که مشتمل است بر بسیار دور انداختن اطراف آن از یکدیگر با در به برای تقویت است ارض اینجا عبارتست
از زمین عمارت که در دور شهر ملبا شد اما اینجا بمعنی اباحت است باعتبار اشتمال بر اینکه اگر خواهی بکن ام منقطعه است بمعنی
بل و همزه استفهام مثل ما فی ما اری الهدهد ام کان من الغائبین فرق میان عالم و فقیه اینست که عالم اعم مطلق است از فقیه زیرا
که فقیه اعلم العلماست یا بمعنی عالم باحکام شرعیه است الستة عبارتست از نحله و نمله و ضفدع و صرد و هدهد و خطاف چنانچه در
استبصار در کتاب الصید در باب کراهیة لحم الخطاف و در کتاب خصال ابن بابویه در ضمن نقل این حدیث مفصل شده اسفا
بفتح همزه و فتح سین بی نقطه و فا مفعول له دورانه است لما بکسر لام و تخفیف میم است و ظرف خبر ان است فعل بصیغه ماضی
مجهول باب منع است تسبیحه عبارتست از خواندنش و اشارتست بآیت سوره بنی اسرائیل و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن

لا يفقهون تسبيحهم يعني روايتست از داود رقی بفتح را منقط و تشدید قاف گفت که میان اینکه ما نشسته بودیم نزد امام
جعفر صادق علیه السلم ناگاه گذشت مردی که در دست او بود پرستوکی مذبوح پس برجست سوی آن مرد امام جعفر
صادق علیه السلم تا آنکه گرفت آنرا از دست او بعد از آن دور انداخت آنرا سوی فضا پس گفت امام علیه السلم که آیا عالم
شما امر کرد شما را باین عمل یا فقیه شما امر کرد خبر داد که پدرم از جدم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از کشتن
شش جانور از جمله آنهاست پرستوک و امام گفت که دور زدن پرستوک در بالای سر از روی آزردگی
برای ظلمی است که کرده شد بخانواده محمد صلی الله علیهم و تسبیحش خواندن سوره الحمد لله رب العالمین است آیا نمی
بینیدش که میگوید و لا الضالین مراد اینست که آخر خواندنش شبیه است باین کلمه دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَوْصُوا بِالصَّنِينَاتِ خَيْراً يَعْنِي الْخُطَّافَ فَإِنَّهُنَّ
آنَسُ طَيْرِ النَّاسِ بِالنَّاسِ شرح استوصوا بضم صاد بی‌نقط بصیغه امر است یا بفتح صاد بصیغه ماضی و اخبار از انبیا
گذشته است ضنیات بضم ضاد با نقطه و فتح نون اول و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون جمع ضنیه است و آن مصغر
ضَنین بفتح ضاد و فتح نون اول بمعنی جانور دلیر است صاحب قاموس گفته که الضنین محرکه الشجاع استعمال
ضنیات در خطاف باعتبار اینست که کوچک است و آشیان خود را در سقف خانه‌های که آدمیان در آنجا زندگی
میکنند بنا میکند و نمیترسد و میتواند بود که بفتح ضاد با نقطه و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه جمع ضنیه
باشد بمعنی جانور لاغر اندام یعنی الخطاف کلام امام جعفر صادق علیه السلم است آنس بهمزه و الف و فتح نون افعل التفضیل
مرکب اضافیست و مراد مرغانیست که در آبادانی آشیان میسازند مثل گنجشک و کلاغ یعنی روایتست از محمد بن
جعفر از پدرش امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سفارش کنید بدلرکان خیر را میخواهم
پرستوک را مراد اینست که نهی کنید از شکار کردن آن چه بدرستی که انها انس گیرنده‌ترِ مرغان بمردمان بمردمانند
اصل ثُمَّ قَالَ وَتَدْرُونَ مَا تَقُولُ الصَّنِينَةُ إِذَا مَرَّتْ وَتَرَنَّمَتْ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ حَتَّى قَرَأَتْ أُمَّ الْكِتَابِ فَإِذَا كَانَ آخِرُ تَرَنُّمِهَا قَالَتْ وَلَا الضَّالِّينَ مَدَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا الضَّالِّينَ شرح مرّت بمیم و تشدید را منقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است و مراد آنست
که در اثنای پریدن خواندگی میکند و در بعض نسخ بجای میم حاء منقط است و مراد اینست که نازک کاری میکند در
خواندگی صاحب قاموس گفته که و هو اَحَرُّ حَنانُه ای ارق منه ترنمت برا منقط و نون بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب تفعل است الترنم خوشخوانی و در بعض نسخ بجای نون عین بانقطه است و مراد اینست که ختم آلوده
میشود بر مغضوب علیهم و لا الضالین که منکران حق ائمه معصومین اند و لا الضالین دوم مشتمل است در مبالغه در
مدسبت باوّل یعنی بعد از آن گفت که آیا و میدانید که چه میگوید دلیرک چون گذر کند و خوشخوانی کند میگوید این مضمونرا
که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله خواند سوره فاتحه را پس چون شود آخر خوشخوانی
آن میگوید که و لا الضالین مد داد بآن کلمه رسول الله صلی الله علیه و آله که و لا الضالین سیوم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَتْلِ الْخُطَّافِ أَوْ إِيذَائِهِنَّ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُقْتَلْنَ فَإِنِّي كُنْتُ
مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَآنِي وَأَنَا أُوذِيهِنَّ فَقَالَ لِي يَا بُنَيَّ لَا تَقْتُلْهُنَّ وَلَا تُؤْذِهِنَّ فَإِنَّهُنَّ
لَا يُؤْذِينَ شَيْئاً شرح او برای شک راویست لا تقتلن بصیغه مخاطب معلوم باب نصر موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است
یا بصیغه نفی یا نهی جمع مونث غایب مجهولست و حاصل همه یکیست و بر هر تقدیر ترک جواب بنا بر احتمال دوم
از قبیل اقتصار است بنا بر ظهور مراد لا یؤذین بکسر و فتح ذال با نقطه میتواند بود و بنا بر اول شیئا مفعول به است و
مراد اینست که ضرر نمیرسانند بحاصلی از باغات و زراعات و مانند آنها و بنا بر دوم شیئا قایم مقام مفعول مطلق است
مثل ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و نفی بمعنی نهی است یعنی روایتست از جمیل بن دراج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم را از کشتن پرستوک یا آزار کردن آنها در حرم پس گفت امام علیه السلم که مکش البته چه بدرستی که من بودم با علی بن
الحسین صلی الله علیه و آله پس دید مرا در حالی که من آزار میکردم آنها را پس گفت مرا که ای پسرکم مکش آنها را و آزار مکن آنها را چه بدرستی
که آنها آزار نمیکنند چیزی را باب شانزدهم اصل باب الهدهد و الصرد شرح الهدهد بضم ها و سکون دال منقط اول
تاج بسرک که از مرغ سلیمان نبی میباشد الصرد بضم صاد بی‌نقط و فتح را بی‌نقط و دال منقط ورکاک و آن مرغیست کوچک
اندام بزرگ سر که شکار گنجشک میکند و از اثر گنجشکی نر میباشد یعنی این باب بیان شکار کردن تاج بسرک و ورکاک است
در این باب سه حدیث اول اصل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كُلِّ جَنَاحِ
هُدْهُدٍ مَكْتُوبٌ بِالسُّرْيَانِيَّةِ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ شرح سریانیه بضم سین منقط و سکون را بی‌نقط و یاء دو
نقطه در پایین و الف و نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین لغت بنی اسرائیل است چنانچه گذشت در کتاب الحجه
در حدیث دوم باب سی و چهارم که باب ان الائمه علیهم السلم عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عز و جل
و انهم یعرفونها علی اختلاف السنتها است و در کتاب الصیام در حدیث هفتم آخر ابواب یعنی روایتست
از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلم گفت که در هر بال تاج بسرکی نوشته شده است
بلغت سریانیه که خانواده محمد بهتر مخلوقانند دوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْهُدْهُدِ وَ قَتْلِهِ وَ ذَبْحِهِ فَقَالَ لَا يُؤْذَى وَلَا يُذْبَحُ فَنِعْمَ الطَّيْرُ هُوَ یعنی روایتست از علی بن جعفر گفت
که پرسیدم برادرم امام موسی کاظم علیه السلم را از تاج بسرک در کشتن آن و بریدن حلق آن پس امام گفت که آن
آزار کرده میشود و حلق بریده نمیشود چه خوب مرغیست آن سیوم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَتْلِ الْهُدْهُدِ وَالصُّرَدِ وَالصَّوَّامِ
وَالنَّحْلَةِ شرح الصوام بفتح صاد منقط و تشدید واو قسم از صرد که شکار در شب میکند و روز در آشیان
میباشد و ذکر آن علیحده برای اهتمام است مثل فاکهة و رمان صاحب قاموس گفته که الصرد بضم الصاد و فتح
الراء طایر ضخم الراس یصطاد العصافیر او هو اول طایر صام لله تعالی و شارح لمعه گفته که الصوام بضم الصاد و تشدید
الواو قال فی التحریر انه طایر اغبر اللون طویل الرقبة اکثر ما یبیت فی النخل نخله بفتح نون و سکون حاء منقط است یعنی

روایت از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از کشتن تاج لبرک و
درکاک و مرغ بغایت روزه دار و ز بنور عسل باب بعد هم اصل باب القنبرة شرح القنبره بضم قاف
و سکون نون و ضم بای یکنقطه و رای منقطه چکاوک و از قبره بضم قاف و تشدید بای یکنقطه مفتوحه و رای منقطه
و ابو الملیح نیز میگویند و آن مرغیست برنگ گنجشک و بزرگتر از گنجشک و کاکل دارد و خوانندگی میکند در سحرها
در وقت طلوع فجر یعنی این باب بیان شکار کردن چکاوک است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن سلیمان
الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم عن ابیه عن جده علیهم السلم قال لا تاکلوا القنبرة و لا
تسبوها و لا تعطوها الصبیان یلعبون بها فانها کثیرة التسبیح لله تعالی و تسبیحها لعن
الله مبغضی آل محمد علیهم السلم شرح روایت از سلیمان جعفری از امام رضا از پدرش از جدش علیهم السلم گفت
که مخورید چکاوک را و دشنام مدهید او را و مدهید آنرا باطفال بر حالی که بازی کنند بآن چه بدرستی که آن بسیار
تسبیح است برای الله تعالی و تسبیح آن اینست که لعنت کناد الله تعالی دشمنان خانواده محمد علیهم السلم را دوم اصل
و باسناده قال کان علی بن الحسین علیه السلم یقول ما ازرع الزرع لطلب الفضل فیه و ما ازرعه
الا لیناله المعتر و ذو الحاجة و تنال القنبرة فیه خاصة من الطیر شرح ازرع بهای با نقط و رای منقطه
و عین منقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است الزرع بیاشیدن تخم الزرع اینجا منصوب و مفعول
ازرع است و مراد تخم است یا مفعول مطلق است و مراد معنی مصدر لیست المعتر بعین منقطه و تشدید رای
بینقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال نیازمند و کسی که بقصد عطا آمده باشد و تفسیر آن گذشت در کتاب الزکوة
در حدیث سیوم باب الحصاد و الجداد که باب چهل و پنجم است و در کتاب الحج در حدیث دوم باب الاکل من
الهدی تا آخر که باب صد و هشتاد و ششم است یعنی و بسند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که بود علی بن الحسین علیه السلم میگفت که نمیکارم کاشته را برای طلب زیادتی در آن و نمیکارم آنرا مگر برای اینکه در
یابد از ان فقیر و نیازمند و دریابد چکاوک از آن کاشته بر حالی که امتیاز داشته باشد از جمله مرغان سیوم اصل
عن سلیمان الجعفری قال سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلم یقول لا تقتلوا القنبرة و لا تاکلوا لحمها
فانها کثیرة التسبیح و تقول فی آخر تسبیحها لعن الله مبغضی آل محمد علیهم السلم شرح روایت
از سلیمان جعفری گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که مکشید چکاوک را و مخورید گوشت او را چه بدرستی
که آن بسیار تسبیح است و میگوید در آخر تسبیحش که لعنت کناد الله دشمنان آل محمد علیهم السلم را چهارم اصل عن سلیمان
بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال قال علی بن الحسین صلوات الله علیه القنزعة التی علی
راس القنبرة من مسحة سلیمان بن داود و ذلک ان الذکر اراد ان یسفد انثاه فامتنعت علیه
فقال لها ما تمتنعی ما ارید الا ان یخرج الله عز و جل منی نسمة تذکر به فاجابته الی ما طلب
شرح القنزعه بضم قاف و سکون نون و ضم و فتح زای با نقط و عین بینقط و بفتح قاف و فتح زای و کسر قاف و کسر

زای

زای کاکل لیسفد بسین بینقط و فا و دال منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و علم است النسمة بفتح نون
و فتح سین بینقط گوینده سخن مثل انسان تذکر بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بنسمه
است با زبه برای تعلیل است و ضمیر راجع باله عز و جل است و مراد اینست که ذکر الله کند بالهام او روایت
از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السلم گفت که گفت علی بن الحسین صلوات الله علیه که کاکلی که بر سر چکاوک
است بسبب دست مالیدن سلیمان بن داود است و آن اینست که نر خواست که جماع کند ماده خود را پس ماده
ابا کرد بر او پس گفت ماده را که ابا مکن نمیخواهم مگر اینرا که بیرون آورد الله عز و جل از من گوینده را که یاد الله عز و جل
کند بالهام او پس ماده قبول کرد سخن نر را میل سوی آنچه نر طلب کرد اصل فلما ارادت ان تبیض قال لها
این تریدین ان تبیض فقالت له لا ادری انحیه عن الطریق قال لها انی خائف ان یمر بک
مار الطریق و لکنی اری لک ان تبیض قرب الطریق فمن رآک قربه توهم انک تعرضین للقط
الحب من الطریق فاجابته الی ذلک و باضت و حضنت حتی اشرفت علی النقاب شرح تبیض
بتای یکنقطه و یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقط بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است لا ادری بسکون
دال منقط و کسر رای منقط و یا است انحیه بنون و حای بینقط و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم باب ضرب
یا باب تفعیل مقدر باستفهام است و مراد اینست که آیا کردانم آنرا از راه و گذارم آنرا در کنار راه که خارج از راه و
متصل براه است و مراد اینست که در جای بگذار که میان آن و میان راه فاصله باشد بقدری که راهگذار مطلع بر آن
نشود قرب بضم قاف و سکون را مصدر بمعنی اسم فاعل است و منصوبست بظرفیت تعرضین بعین منقط و ضاد با نقط
بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی است اللقط بفتح لام و سکون قاف و طای منقط مصدر باب
نصر برچیدن چیزی از زمین حضنت بحای منقط و ضاد با نقط و نون بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است
الحضن بکسر حا و سکون ضاد پرستاری مرغ تخم را برای جوجه کردن النقاب بفتح نون و قاف و بای یکنقطه مصدر باب
نصر سوراخ کردن یعنی پس وقتی که ماده خواست که تخم گذارد نر گفت او را که کجا میخواهی که تخم گذاری پس ماده گفت
که نمیدانم آیا کردانم گذاشتن تخم را از راه نر گفت او را که بدرستی که من میترسانم از اینکه گذر کند بتو راه گذر و لیکن
می بینم برای تو اینرا که تخم گذاری در نزدیکی راه پس هر که دید ترا در نزدیکی راه خیال کرد اینرا که تو می آیی برای چیدن دانه
از راه پس ماده قبول کرد سخن نر را میل سوی آن تخم گذاشتن در نزدیکی راه و پرستاری کرد تا آنکه مشرف شد بر سوراخ
کردن تخم برای بیرون آوردن جوجه اصل فبینا هما کذلک اذ طلع سلیمان بن داود علیهما السلم فی
جنوده و الطیر تظله فقالت له هذا سلیمان قد طلع علینا فی جنوده و لا آمن ان یحطمنا و یحطم
بیضنا فقال لها ان سلیمان علیه السلم لرجل رحیم بنا فهل عندک شیء هیاته لفراخک اذا نقبن
قالت نعم جرادة خباتها منک انتظر بها فراخی اذا نقبن فهل عندک انت شیء قال نعم عندی
تمرة خباتها منک لفراخی شرح فی بمعنی مع است واو در و الطیر حالیه است تظله از باب افعال است آمن

بصیغه متکلم باب علم است بحطم بحا بی‌نقط و طا بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
نقبن بنون و قاف و با یکنقط بصیغه ماضی جمع مؤنث غایبه معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ
کردن واول مبنی بر اینست که جوزکان بصلابت پشت منقار خود تخمها را سوراخ میکنند و دوم مبنی بر اینست
که ما در ان تخمها را سوراخ میکنند پس از قبیل اسناد مجازیست خبأتها بخا با نقط و با یکنقط و همزه
بصیغه ماضی متکلم معلوم باب منع است یعنی پس میان اینکه نر و ماده چنان بودند ناگاه نمایان شد سلیمان
بن داود علیهما السلام با لشکرهای خود بر حالی که مرغان سایه کرده بودند او را پس ماده گفت نر را که این سلیمان
است تحقیق نمایان شد بر ما با لشکرهای خود و ایمن نیستیم از اینکه شکنند ما را و شکنند تخمهای ما را پس نر گفت
او را که بدرستی که سلیمان هر آینه مردیست مهربان با ضعیفان پس آیا نزد تست چیزی که آماده کرده
باشی آنرا برای جوزکان خود چون سوراخ کنند ماده گفت که آری ملخی است که پنهان کردم آنرا از تو بر حالی
که انتظار میکشیدم بآن جوزکان خود را چون سوراخ کنند پس آیا نزد تو که تویی چیزیست نر گفت که آری نزد
منست خرمایی که پنهان کردم آنرا از تو برای جوزکان خود اصل قالت فخذ انت تمرتک واخذ انا
جرادتی ونعرض لسلیمان علیه السلام فنهدیهما له فانه رجل یحب الهدیة فاخذ التمرة
فی منقاره واخذت هی الجرادة فی رجلیها ثم تعرضا لسلیمان علیه السلام فلما راهما
وهو علی عرشه بسط یدیه لهما فاقبلا فوقع الذکر علی الیمین ووقعت الانثی علی الیسار
وسالهما عن حالهما فاخبراه فقبل هدیتهما وجنب جنده عنهما وعن بیضهما و
مسح علی راسیهما ودعا لهما بالبرکة فحدثت القنزعة علی راسیهما من مسح سلیمان علیه السلام
شرح نعرض بعین بی‌نقط و را بی‌نقط و ضاد با نقط بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب است نهدیهما
از باب افعالست تعرضا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است جنب بجیم و نون و با یکنقط بصیغه ماضی غایب
معلوم باب تفعیل است یعنی ماده گفت که پس بگیر تو خرمای خود را و میگیرم من ملخ خود را و ظاهر میشویم برای سلیمان
علیه السلام پس هدیه میکنیم آن دو را برای او چه بدرستی که او مردیست که دوست میدارد هدیه را پس نر گرفت
خرما را در منقارش و گرفت ماده ملخ را در دو پایش بعد از آن آمدند برای سلیمان علیه السلام پس وقتی که سلیمان
دید آن دو را بر حالی که او بر تخت خود بود پهن کرد دو دست خود برای آن دو پس آمدند پس نشست نر بر دست
راست و نشست ماده بر دست چپ و پرسید ایشانرا از حال ایشان پس خبر دادند او را پس قبول کرد هدیه
ایشانرا و دوری فرمود لشکر خود را از ایشان و از تخمهای ایشان و دست مالید بر سر ایشان و گفت برای
ایشان که خدا برکت دهد پس بهم رسید کاکل بر سر ایشان بسبب دست مالیدن سلیمان علیه السلام فرغ الفقیر
المحتاج خلیل بن الغازی القزوینی غفر الله ذنوبهما وعن امر تهما من املاء شرح کتاب الصید من الصافی شرح
الکافی فی یوم الخمیس آخر شهر شعبان المعظم سنه سبع وسبعین والف هجریه حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام
تم تم تم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد و آله اجمعين و بعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنهما مامور شد بصافي شرح کافي ابي جعفر محمد بن يعقوب ابن اسحق الرازي الكليني رضي الله تعالى عنه بزبان فارسي و باتمام رسيد شرح کتاب بيست و يک کتاب از جمله سي و سه يا سي و چهار کتاب که در کافي است شروع شود بعون الله تعالى تاريخ روز جمعه غره شهر رمضان سال هزار و هفتاد و هفت هجري در شرح کتاب بيست و دوم اصل كتاب الذبائح شرح ذبائح بفتح ذال با نقطه و باء يک نقطه و الف و کسر همزه و حاء بي نقطه جمع ذبيحه بفتح ذال و کسر با است و آن فعيله بمعني مفعول است ماخوذ است از ذبح بفتح ذال و سکون با که مصدر باب منع است بمعني گلو بريدن و گاهي مستعمل ميشود بعنوان مجاز در قدر مشترک ميان گلو بريدن و نحر بمعني فرو بردن کارد و مانند آن در گودال بالاي سينه مثل آنچه مي آيد در حديث هفتم باب سيوم و آنچه مي آيد در عنوان باب پنجم و گاهي مستعمل ميشود در اعم از آن نيز يعني اين کتاب احاديث متعلقه بمذبوحات است در اين کتاب پانزده باب است اول باب ما تذکى به الذبيحة دوم باب آخر منه في حال الاضطرار سيوم باب صفة الذبح و النحر چهارم باب الرجل يريد ان يذبح فيسبقه السكين فيقطع الرأس پنجم باب البعير و الثور يمتنعان من الذبح ششم باب الذبيحة تذبح من غير مذبحها هفتم باب ادراک الذكاة هشتم باب من ذبح لغير القبلة او ترک التسمية و الجنب يذبح نهم باب الاجنة التي تخرج من بطون الذبائح دهم باب النطيحة و المتردية و ما اكل السبع تدرک ذكاتها يازدهم باب الدم يقع في القدر دوازدهم باب الاوقات التي يكره فيها الذبح سيزدهم باب آخر چهاردهم باب ذبيحة الصبي و المرأة و الاعمى پانزدهم باب ذبائح اهل الكتاب باب اول اصل باب ما يذكى به الذبيحة شرح تذكى بذال با نقطه بصيغه مضارع غايبه يا غايب مجهول معتل اللام واوي باب تفعيل است التذكية پاکيزه کردن بمعني حلال کردن حيوان در وقت کشتن آن بادويه براي آلت است يعني اين باب بيان چيزيست که پاکيزه کرده ميشود بآن ذبيحه در اين باب چهار حديث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن الذبيحة بالليطة و بالمروة فقال لا ذكاة الا بحديدة شرح الليطة بکسر لام و سکون يا دو نقطه در پايين و طاء بي نقطه پوستي که تيز مي باشد المروه بفتح ميم و سکون راء بي نقطه سنگ تيز مثل سنگ آتش زنه ذكاة بفتح ذال با نقطه و تخفيف کاف و الف و تاء تانيث اسم مصدر باب تفعيل است الحديده بفتح حاء بي نقطه و کسر دال بي نقطه اول و تاء وحدت آلتي که از آهن ساخته شده باشد براي بريدن يا سوراخ کردن خواه آهن نرم که فولاد است و خواه آهن ماده يعني روايت است از محمد بن مسلم گفت که پرسيدم امام محمد باقر عليه السلام را از ذبح کرده شده بپوست ني تيز و بسنگ تيز پس امام گفت که

مست

نيست پاکيزه کردن ذبيحه مگر با آهني دوم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الذبيحة بالعود و الحجر و القصبة فقال قال علي صلوات الله عليه لا يصلح الذبح الا بالحديدة شرح روايت است از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که پرسيدم امام را از ذبح کرده شده بچوب و سنگ و ني پس امام گفت که گفت علي صلوات الله عليه که خوب نميشود ذبح مگر با آهن سيوم اصل عن ابي بكر الحضرمي عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال لا يؤكل ما لم يذبح بحديدة شرح روايت است از ابو بکر حضرمي بفتح حاء بي نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلام اينکه او گفت که خورده نميشود آنچه ذبح کرده نشده با آهن چهارم اصل عن سماعة بن مهران قال سألته عليه السلام عن الذكاة فقال لا يذكى الا بحديدة نهى عن ذلك امير المؤمنين صلوات الله عليه شرح روايت است از سماعه بفتح سين و تخفيف ميم ابن مهران بکسر ميم و سکون ها که راوي امام جعفر صادق و امام موسى كاظم عليهما السلم است گفت که پرسيدم امام عليه السلام را از پاکيزه کردن ذبيحه پس امام گفت که پاکيزه نميشود مگر با آهني نهي کرد از ذبح بغير آهن امير المؤمنين صلوات الله عليه باب دوم اصل باب آخر منه في حال الاضطرار شرح اين باب ديگر است از آنچه تذکيه بآن ميشود در حال اضطرار در اين باب سه حديث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام في الذبيحة بغير حديدة قال اذا اضطررت اليها فان لم تجد حديدة فاذبحها بحجر شرح اضطررت بضم طاء و کسر راء اول بصيغه ماضي مخاطب مجهول باب افتعال است يعني روايت است از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر عليه السلام در ذبيحه بغير آهني گفت که چون ناچار شوي سوي ذبح آن ذبيحه پس اگر نيافتي آهني را پس ذبح کن آن را بسنگي مثلا دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا ابراهيم عليه السلام عن المروة و القصبة و العود أيذبح بهن اذا لم يجدوا سكينا قال اذا فري الاوداج فلا بأس بذلك شرح فري بفاء و راء بي نقطه بصيغه ماضي غايب مجهول معلوم باب ضرب يا باب تفعيل است الاوداج بفتح همزه و سکون واو و دال بي نقطه و الف و جيم جمع ودج بفتح واو و فتح دال است و آن بمعني رگ گردن است و استعمال اوداج اينجا باعتبار تغليب است زيرا که عبارتست از چهار عضو مجوف که در گردن است اول راه نفس و آن قصبه شش است که منتهي ميشود در جانب سر بحنجره و آن در زير از قفاست نسبت به عضو ديگر دوم و سيوم دو رگ که در دو پهلوي عضو اول است و چهارم مري بفتح ميم و کسر راء بي نقطه و سکون يا و همزه و آن راه طعام و آب است و متصل بعضو اول است و بقفا نزديکتر است از سه عضو ديگر يعني روايت است از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بي نقطه و تشديد جيم اول گفت که پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلم را از سنگ و ني و چوب که آيا ذبح کرده ميشود بآنها چون نيابند کارد را امام گفت که چون بريده شود آن رگهاي چهارگانه پس نيست پروايي بآن سيوم اصل عن زيد الشحام قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل لم يكن بحضرته سكين أيذبح بقصبة فقال اذبح بالقصبة و بالحجر و بالعظم و بالعود اذا لم تصب الحديدة اذا قطع الحلقوم و خرج

اللّحمُ فَلا بأسَ شرح لم تصب بصاد منقطه و بار یکنقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم معتل العین باب افعالست قطع بصیغه مجهول و معلوم باب منع میتواند بود الحلقوم بضم حا بنقطه و سکون لام و ضم قاف گلو و آن مجموع مرکب از راه نفس و راه طعام و آبست و بریدن آن بی بریدن دو رگ که در دو پهلوی راه نفس است نمیباشد پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق و بعضی حلقوم را بمعنی راه نفس گرفته اند و دفع منافات بحمل این حدیث بر وقت ضرورت کرده اند والله اعلم یعنی روایتست از زید شحام به فروش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که نبود در جای حضور او کاردی آیا ذبح میکند بنی پس امام گفت که ذبح کن بنی و بسنگ و باستخوان و بچوب چون نیافتی آهن را چون بریده شد گلو و بیرون آمد خون پس نیست پروایی باب سیوم اصل باب صفة الذبح و النحر شرح الذبح بفتح ذال با نقطه و سکون با یکنقطه و حا بنقطه مصدر باب منع بریدن رگ برای کشتن النحر بفتح نون و سکون حا بنقطه و را بنقطه مصدر باب منع طعنه فرو بردن در بالای سینه حیوان یعنی این باب بیان چگونگی ذبح گاو و گوسفند و مرغ و مانند آنها و نحر شترست درین باب شش حدیث اول اصل عَنْ مُعٰوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ قالَ قالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اَلنَّحْرُ فِي اللَّبَّةِ وَ الذَّبْحُ فِي الْحَلْقِ شرح اللبه بفتح لام و تشدید با یکنقطه گو بالای سینه الحلق بفتح حا بنقطه و سکون لام و قاف گلو یعنی روایتست از معویة بن عمار که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که طعنه زدن برای تذکیه در گو بالای سینه است و بریدن رگ برای تذکیه در گلوست دوم اصل عَنْ صَفْوانَ قالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ ذَبْحِ الْبَقَرِ فِي الْمَنْحَرِ فَقالَ لِلْبَقَرِ الذَّبْحُ وَ ما نُحِرَ فَلَيْسَ بِذَكِيٍّ شرح ذبح در کلام سایل بمعنی شق است و در کلام امام بمعنی قطع اوداج است و درین جواب اشارتست بانکه ذبح بقره که مذکورست در سوره بقره در آیه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة و در فذبحوها و ما کادوا یفعلون بمعنی شق نیست بلکه بمعنی قطع اوداج است مطرزی در مغرب گفته که والذبح قطع الاوداج و ذلک للبقر و الغنم و نحوهما المنحر بمیم و سکون نون و فتح حا گو بالای سینه و سرزمینی که در آن نحر میشود و مراد اینجا بمعنی اولست نحر بصیغه مجهول باب منع است الذکی بفتح ذال با نقطه و تشدید یا فعیل بمعنی فاعل پاکیزه یعنی روایتست از صفوان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از شکافتن گاو در گو سینه پس امام گفت که برای گاو قطع اوداج است و هر گاو که نحر کرده شد پس نیست پاکیزه سیم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ اِنَّ اَهْلَ مَكَّةَ لا يَذْبَحُونَ الْبَقَرَ وَ اِنَّما يَنْحَرُونَ فِي اللَّبَّةِ فَما تَرىٰ فِي اَكْلِ لَحْمِها قالَ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ لا تَاْكُلْ اِلّا ما ذُبِحَ شرح بقر جمع بقره است و در ضمیر راجع بمثل این جمع تانیث و تذکیر جایزاست نظیر نخل خاویه و نخل منقعر نحرون بفتح جیم و ضم همزه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معتل الفا واوی باب منع است و در بعض نسخ بجای آن ینحرون بنون و حا بنقطه و را بنقطه است و حاصل هر دو یکیست خواندن این آیت درین مقام برای اشعار به وجه ست اول تغیر و ما کادوا یفعلون بانکه کار یهود نحر بقر بود و هرگز ذبح آن نمیکردند و درین واقعه مضطر بذبح شدند دوم تشبیه اهل مکه بیهود در امتناع از ذبح بقر و التزام نحر آن

یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که بدرستی که اهل مکه ذبح نمیکنند گاو را و جز این نیست که کارد میزنند در گو بالای سینه پس چه می بینی در خوردن گوشت آنها راوی گفت که پس گفت امام علیه السلم از سوره بقره که پس ذبح کردند آن گاو را و نزدیک نبودند که کنند امام گفت که مخور از آنها مگر آنچه را که مذبوح شده یعنی عَنْ حُمْرانَ بْنِ اَعْيَنَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الذَّبْحِ فَقالَ اِذا ذَبَحْتَ فَاَرْسِلْ وَ لا تَكْتِفْ وَ لا تَقْلِبِ السِّكِّينَ لِتُدْخِلَها مِنْ تَحْتِ الْحُلْقُومِ وَ تَقْطَعَهُ اِلَى الْفَوْقِ وَ الْاِرْسالُ لِلطَّيْرِ خاصَّةً فَاِنْ تَرَدّىٰ فِي جُبٍّ اَوْ وَهْدَةٍ مِنَ الْاَرْضِ فَلا تَاْكُلْهُ وَ لا تُطْعِمْهُ فَاِنَّكَ لا تَدْرِي التَّرَدِّي قَتَلَهُ اَوِ الذَّبْحُ شرح لا تکتف بتا دو نقطه در بالا و فا بصیغه نهی حاضر معلوم باب ضربست الکتف بفتح کاف و سکون تا دو بال مرغ را بیکدیگر پیوسته کردن در پشت آن لا تقلب بقاف و با یکنقطه بصیغه نهی حاضر معلوم باب ضربست لتدخلها بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست تانیث ضمیر مبنی بر جواز تانیث و تذکیر سکین است تحت و فوق اینجا عبارتست از تحت و فوق در وقت خوابانیدن برای ذبح و آن عکس تحت و فوق در وقت ایستادن گاو و گوسفند است فوق مبنی بر ضم و مجرور میتواند بود تردی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است جب بضم جیم و تشدید با یکنقطه است و هده بفتح واو و سکون ها و دال منقطه است لا تطعمه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از حمران بضم حا بنقطه و سکون میم ابن اعین بفتح همزه و سکون عین بنقطه و فتح یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از چگونگی ذبح پس امام گفت که چون ذبح کردی مرغ را پس سر ده و دو بالش را در پشت پیوسته مکن و برمگردان کارد را برای آنکه فرو بری آنرا در پایین گلو و ببری گلو را تا بالا و سر دادن برای مرغ است و بس پس اگر مذبوح افتد در چاهی یا گوی از زمین پس مخور آنرا و مخوران آنرا چه بدرستی که تو نمیدانی که آیا افتادن کشت آنرا یا ذبح مناسب این گذشت در کتاب الصید در حدیث نوزدهم باب اول و حدیث یازدهم باب چهارم اصل وَ اِنْ كانَ شَيْءٌ مِنَ الْغَنَمِ فَاَمْسِكْ صُوفَهُ اَوْ شَعْرَهُ وَ لا تُمْسِكَنَّ يَداً وَ لا رِجْلاً وَ اَمَّا الْبَقَرُ فَاعْقِلْها وَ اَطْلِقِ الذَّنَبَ وَ اَمَّا الْبَعِيرُ فَشُدَّ اَخْفافَهُ اِلىٰ آباطِهِ وَ اَطْلِقْ رِجْلَيْهِ وَ اِنْ اَفْلَتَكَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ وَ اَنْتَ تُرِيدُ ذَبْحَهُ اَوْ نَدَّ عَلَيْكَ فَارْمِهِ بِسَهْمِكَ فَاِذا هُوَ سَقَطَ فَذَكِّهِ بِمَنْزِلَةِ الصَّيْدِ شرح فامسک بصیغه امر باب افعالست لا تمسکن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب افعال مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است البقر منصوب و مرفوع میتواند بود فاعقلها بصیغه امر باب ضربست اطلق بصیغه امر باب افعالست شد بضم شین با نقطه و تشدید دال منقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصرست الاخفاف بفتح همزه و سکون خا با نقطه و دو فا جمع خف بضم خا و تشدید فا دو سر پای شتر و استعمال جمع در تثنیه جایزست خصوصا اینجا که مراد حوالی دو سر دست است الآباط بفتح همزه و الف و با یکنقطه و الف و طا بنقطه جمع ابط بکسر همزه و سکون و کسر با دو بیخ بغل و مراد بستن دو دست شتر بیکدیگر است در موضعی که باشد از جمله سر دو دست تا بیخ دو بغل و اگر مراد بستن سر دست به بیخ بغل میبود اخفاف و آباط بلفظ جمع مناسب نمیبود افلتک بفا و تا دو نقطه

در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب انفعالست ذبح بنون و تشدید دال منقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب
است علیک نایب فاعلست و علی برای اضرارست الذبح بفتح نون و تشدید دال کرختن شتر و مانند آن بمنزله
الصید اشارتست باینکه اگر در وقت تیر انداختن بسم الله گویند و ادراک زندگی آن بکند حلال است یعنی و اگر
باشد چیزی از گوسفند پس نگاهدار پشم آنرا اگر میش باشد یا موی آنرا اگر بز باشد و نگاه مدار البته دستی را و نه
پایی را و اما گاو پس ببند دست و پای آنرا و رها کن دم آنرا و اما شتر پس ببند حوالی دو سر دو دست آنرا تا جوار
دو پیج بغل آن و رها کن دو پای آنرا و اگر رها شود از تو چیزی از مرغان بر حالی که تو میخواهی ذبح آنرا یا گریخته شود
بر تو شتر و مانند آن پس بینداز بجانب آن تیر خود را پس چون ان افتد پس تذکیه کن آنرا اگر ادراک زندگیش
کردی مانند شکار نهم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الذَّبِيحَةِ فَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَقْبِلْ بِذَبِيحَتِكَ الْقِبْلَةَ وَلَا تَنْخَعْهَا حَتَّى تَمُوتَ وَلَا تَأْكُلْ مِنْ ذَبِيحَةٍ مَا لَمْ تَذْبَحْ مِنْ
مَذْبَحِهَا شرح استقبل بصیغه امرانست با در بذبیحتک برای تعدیه و بمعنی مع میتواند بود القبله منصوب است
لا تنخعها بنون و خا با نقطه و عین بی نقطه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب منع است النخع بفتح نون و سکون خا بریدن مغز
حرام که در مهره گردنست و آنرا نخاع بضم و فتح و کسر نون مینامند و مراد نهی از تجاوز حد ذبحست با نیرویش که
بعد از بریدن گلو مغز حرام نیز بریده شود ذبیحه با تنوین است ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست لم تذبح
بصیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است من بمعنی فی است مذبح بفتح میم و فتح با بصیغه اسم مکان باب منع است
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ذبیحه پس گفت امام علیه السلم که
برابر کن ذبیحه خود را بقبله و مبر مغز حرام گردن آنرا تا آنکه بمیرد و مخور از ذبیحه در وقتی که ذبح کرده نشده باشد در جای
ذبح آن مراد جای بریدن اوداج اربعه است و این اشارتست باینکه گاهی واقع میشود در بریدن سر رگ که پیش
از آنست و منتهی میشود بکمرهی که در گردنست پس اگر کارد در بالای گره که در جانب سر است واقع شود در غیر مذبح واقع
شده اگرچه گلو بریده شده ششم عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَنْخَعِ الذَّبِيحَةَ حَتَّى
تَمُوتَ فَإِذَا مَاتَتْ فَانْخَعْهَا یعنی روایتست از محمد حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مبر مغز
حرام گردن ذبیحه را تا آنکه بمیرد پس چون مرد پس ببر مغز حرام آنرا هفتم اصل عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لَا تَذْبَحِ الشَّاةَ عِنْدَ الشَّاةِ وَلَا الْجَزُورَ عِنْدَ
الْجَزُورِ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ شرح الجزور بفتح جیم و ضم زای با نقطه و سکون واو و را بی نقطه شتری که آماده برای کشتن
باشد و لا الجزور از قبیل مجاز مشاکلاست مثل علفته تبنا و ماء باردا زیرا که در جزور ذبح نیست حقیقه بلکه نحرست
یا مراد بذبح قدر مشترک میان گلو بریدن و نحرست موافق آنچه بیان شد در شرح عنوان کتاب یعنی روایتست
از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و ثا سه نقطه ابن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم
امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که ذبح مکن گوسفند را نزد گوسفند و نه شتر را نزد شتر در حالی که آن نگاه کند بسوی

انکه

انکه میشود هشتم اصل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ذُبِحَتْ وَسُلِخَتْ
أَوْ سُلِخَ شَيْءٌ مِنْهَا قَبْلَ أَنْ تَمُوتَ لَمْ يَحِلَّ أَكْلُهُ شرح ذبحت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است سلخت
بسین بی نقطه و خا با نقطه بصیغه مجهول باب منع و نصر است ضمیر اکله راجع بشیء منها است و مراد اینست که در هر
صورت هیچ چیز آن حلال نمیشود یعنی روایت کرد محمد بن یحیی بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام رضا علیه
السلم که چون ذبح کرده شد گوسفند و پوست کنده شد یا پوست کنده شد چیزی از آن پیش از آنکه بمیرد حلال
نشد خوردن چیزی از آن باب چهارم اصل باب الرجل يريد أن يذبح فيسبقه السكين فيقطع الرأس
شرح فیسبقه بسین بی نقطه و با و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و نصر است السکین
مرفوعست فیقطع بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بسکین و راجع برجل میتواند بود و حاصل
همه یکیست یعنی این بابِ بیان مردیست که میخواهد که ذبح کند و تجاوز از حد آن بکند پس پیشی میگیرد او را کارد پس جدا
میکند سر را در این باب سه حدیث است اول اصل عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ
ذَبَحَ فَسَبَقَهُ السِّكِّينُ فَقَطَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ هُوَ ذَكَاةٌ وَحِيَّةٌ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ شرح ضمیر هو راجع بذبح است
یا راجع بمرجع ضمیر راسه است و آن مذبوحست و بنا بر اول ذکاة که اسم مصدر باب تفعیل است بمعنی خود است و بنا بر
بر دوم مستعمل در معنی مفعولست و حیه بفتح واو و کسر حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین فعیله بمعنی فاعله از
ضرب است الواحی شتابان ضمیر اکله راجع بمذبوح است یا راجع برجل است و بنا بر اول مصدر مضاف بمفعولست
و بنا بر دوم مضاف بفاعلست یعنی روایتست از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه ابن یسار بفتح یا دو نقطه در پایین
و تخفیف سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مردی که ذبح کرد پس پیشی گرفت او را کارد پس جدا کرد
سر مذبوح را پس امام گفت که آن ذبح پاکیزه کردنی شتابانست نیست پروایی بخوردن آن مذبوح دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُسْلِمٍ ذَبَحَ شَاةً وَسَمَّى فَسَبَقَتْهُ السِّكِّينُ بِحِدَّتِهَا فَأَبَانَ الرَّأْسَ
فَقَالَ إِنْ خَرَجَ الدَّمُ فَكُلْ شرح ان خرج الدم بمعنی ان خرج الدم معتدلا است بقرینه آنچه می آید در حدیث دوم باب هفتم
و این اشارتست باینکه گاهی تندی بریدن مجموع گردن بحدی میرسد که خون آن مانند خون میته میشود در بیرون آمدن
یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از مسلمانی که ذبح کرد گوسفندی را و ذکر کرد اسم الله را
در وقت ذبح پس پیشی گرفت او را کارد بسبب تندی آن پس جدا کرد سر را پس امام گفت که اگر بیرون آمد خون پس بخور
سوم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَذْبَحُ فَتُسْرِعُ
السِّكِّينُ فَتُبِينُ الرَّأْسَ فَقَالَ الذَّكَاةُ الْوَحِيَّةُ لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ إِذَا لَمْ يَتَعَمَّدْ ذَلِكَ شرح تسرع و تبین بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب افعالست السکین مرفوع و الراس منصوبست الذکاة خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو یعنی روایتست از مسعده
بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که ذبح میکند پس شتابان میشود کارد

پس جدا میکند سر مذبوح را پس امام گفت که آن پاکیزه کردنیست تا بالست نیست پروایی بخوردن آن مذبوح چون
دانسته نکرده باشد آن عمل را باب نهم اصل باب البعیر والثور یمتنعان من الذبح شرح مراد بذبح قدر
مشترک میان کلو بریدن و نحر است موافق آنچه بیان شد در شرح عنوان کتاب یا ذکر ذبح بعنوان مثالست و
آن در نحر راست زیراکه در بعیر نحر میباشد یعنی این باب بیان شتر و گاو نر است که سر باز میزند از ذبح و در این
باب پنج حدیث اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا امتنع علیک بعیر و انت
ترید ان تنحره فانطلق منک فان خشیت ان یسبقک فضربته بسیف او طعنته برمح
بعد ان تسمی فکل الا ان تدرکه و لم یمت بعد فذکه شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون سر باز زند بر تو شتری بر حالی که تو میخواهی نحر کنی آن را پس رها شود از تو پس اگر ترسی که پیشی
گیرد ترا و ناپیدا شود پس زنی آن را بشمشیری یا طعن کنی آن را بنیزه بعد از آنکه ذکر اسم الله کنی پس بخور مگر آنکه یابی
آن را بر حالی که نمرده هنوز پس ذبح کن آن را دوم اصل عن عیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان ثورا بالکوفة ثار فبادر الناس الیه باسیافهم فضربوه فاتی امیر المؤمنین صلی الله علیه و
اله فسألوه فقال ذکاة وحیة و لحمه حلال شرح ثار بثا سه نقطه و الف و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است الثوران بفتح ثا و فتح واو از جا در آمدن و برکشی فاتی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست و
ضمیر مستتر راجع بخبران عمل است ذکاة خبر مبتدای محذوفست یعنی روایتست از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که گاو نری در کوفه برکشی
کرد پس دویدند مردمان سوی او با شمشیرهای خود پس زدند آن را پس خبر رسید سوی امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله پس
پرسیدند او را پس گفت که آن پاکیزه کردنیست تا بالست و گوشت آن گاو حلالست سیوم اصل عن محمد
الحلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلام فی ثور تعاصی فابتدره قوم باسیافهم و سموا فاتوا علیا
صلوات الله علیه فقال هذه ذکاة وحیة و لحمه حلال شرح تعاصی بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفاعل است برای مبالغه عصیان سموا بفتح میم مشدده است و مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن الفضل
عبد الملک و عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام ان قوما اتوا النبی صلی الله علیه
و اله فقالوا ان بقرة لنا غلبتنا و استصعبت علینا فضربناها بالسیف فامرهم باکلها
شرح روایتست از فضل بن عبد الملک و عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه جمعی آمدند در نبی
صلی الله علیه و آله پس گفتند که بدرستی که گاوی از ما عاجز کرد ما را و سرکشی کرد بر ما پس زدیم او را بشمشیر پس امر کرد ایشان را
بخوردن آن پنجم اصل عن اسمعیل الجعفی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام بعیر تردی فی بئر کیف ینحر
قال تدخل الحربة فتطعنه بها و تسمی و تاکل شرح تردی برا بی نقطه و دال بی نقطه و الف منقلب از یا بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است ینحر بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است تدخل بصیغه مضارع مخاطب معلوم

باب

باب افعالست تطعنه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است تسمی و تاکل بصیغه مخاطب معلوم است یعنی روایتست
از اسمعیل جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که شتری افتاد در چاهی
چگونه نحر کرده میشود امام گفت که داخل چاه میکنی حربه را مثل نیزه پس طعن میکنی آن را بآن حربه و بسم الله میگویی در
وقت طعن و میخوری باب ششم اصل باب البهیمة ... ... ان باب بیان ذبیحه است که ذبح کرده
میشود در غیر جای مقرر برای ذبح و در این باب یک حدیث است اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل
ضرب بسیفه جزورا او شاة فی غیر مذبحها و قد سمی حین ضرب فقال لا یصلح اکل ذبیحة لا
تذبح من مذبحها یعنی اذا تعمد لذلک و لم تکن حاله حال اضطرار فاما اذا اضطر الیها و استصعب
علیه ما یرید ان یذبح فلا باس بذلک شرح مذبح ماخوذ است از ذبح که قدر مشترکست میان گلو بریدن و
نحر موافق آنچه مذکور شد در شرح عنوان سابق یعنی تا آخر کلام راوی است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که زد بشمشیر خود شتری را یا گوسفندی را در غیر جای ذبح آن و بتحقیق بسم الله گفت در وقتی که زد پس امام
گفت که خوب نیست خوردن ذبیحه که ذبح کرده نمیشود در جای ذبح آن میخواهد که چون قصد کرده باشد برای آن
عمل و نباشد حال او حال بیچارگی پس اما چون مضطر شود سوی آن حال و سرکش شود بر او آنچه میخواهد که ذبح کند پس
نیست پروایی بآن عمل باب هفتم اصل باب ادراک الذکاة شرح این باب بیان دریافتن تذکیه حیوانست و در این
باب شش حدیثست اول اصل عن عبد الله بن سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی کتاب
علی صلوات الله علیه قال اذا طرفت العین او رکضت الرجل او تحرک الذنب و ادرکته فذکه
شرح روایتست از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه گفت که
چون حرکت کند پلک چشم یا حرکت کند پا یا حرکت کند دم و دریابی آن را پس تذکیه کن آن را دوم اصل عن الحسین بن
مسلم قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ جاءه محمد بن عبد السلام فقال له جعلت
فداک یقول لک جدی ان رجلا ضرب بقرة بفاس فسقطت ثم ذبحها فلم یرسل معه
بالجواب و دعا سعیدة مولاة ام فروة فقال لها ان محمدا اتانی برسالة منک فکرهت
ان ارسل الیک بالجواب معه ان کان الرجل الذی ذبح البقر حین ذبح خرج الدم معتدلا
فکلوا و اطعموا و ان کان خرج خروجا متثاقلا فلا تقربوه شرح جدی شاید که عبارت باشد از
عبد الرحمن بن نعیم از دی ام فروه مادر امام جعفر صادق علیه السلام است و زوج او نیز ام فروه نام داشته و دختر او نیز
آن نام داشته فقال لها بعنوان پیغام دادن است پس منک بفتح کاف است و مراد اینست که گفت سعیده را
که بگو جد محمد را که چنین و چنین الرجل مرفوع و اسم کان است الذی صفه الرجل است حین ظرف خرج است و مقدم
شده بر عامل و مضافست خرج بخا و را بی نقطه و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل خبر کان است
التخریج چیزی را خارج شمردن نظیر تحسین و تقبیح الدم منصوب و مفعول به خرج است معتدلا صفت مفعول مطلق محذوفست

بتقدير خود جامعتد لا بقرينه اينكه خود جا در شق دوم مذكور است ضمير مستتر در كان راجع بالرجل است شرح
اينجا از باب تفعيل است فلا تقربوه از باب علم است يعني روايتست از حسن بن مسلم گفت كه بودم نزد امام
جعفر صادق عليه السلم كه آمد نزد او محمد بن عبد السلام پس گفت امام را كه قربانت شوم ميگويد مرا جدم كه برادر سنّي
كه مردي زد گاوي را تيري پس گاو افتاد و بعد از آن ذبح كرد آن گاو را پس امام نفرستاد با محمد جواب مسئله را و
خواند سعيده كنيز ام فروه را پس پيغام رسان كرد او را كه بدرستي كه محمد آورد نزد من پيغامي از تو پس ناخوش داشتم
اينرا كه فرستم سوي تو جواب را با او اگر باشد مردي كه ذبح كرد آن گاو را در وقتي كه ذبح كرد با نيروش كه خارج
شمرد خون را خروجي متعارف در ذبح پس بخوريد و بخورانيد و اگر باشد با نيروش كه خارج شمرد خون را خروجي سنگين
پس نزديك مشويد آن گاو را سيوم اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
عليه السّلم قال في كتاب علي صلوات الله عليه اذا طرفت العين او ركضت الرجل او حرّك
الذنب فكل منه فقد ادركت ذكاته شرح اين ظاهر است از شرح حديث اول اين باب چهارم اصل
عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله عليه السّلم قال اذا شككت في حيوة شاة ورأيتها
تطرف عينها او تحرّك اذنيها او تمصع بذنبها فاذبحها فانها لك حلال شرح تطرف بصيغه
مضارع غايبه معلوم باب ضرب است عينها منصوبست تحرك از باب تفعيل است تمصع بصاد بي نقطه و
عين منقطه از باب منع است يعني روايتست از ابان بفتح همزه و تخفيف باء يكنقطه ابن تغلب بفتح تاء دو
نقطه در بالا و سكون غين با نقطه و كسر لام و باء يكنقطه از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه چون شك
كردي در زندگي گوسفندي و ديدي آنرا كه بر هم ميزند چشمش را يا حركت ميدهد دو گوشش را يا ميزند دمش پس
ذبح كن آنرا چه بدرستي كه آن ترا حلالست پنجم اصل عن محمد الحلبي عن ابي عبد الله عليه السّلم قال
سألته عن الذبيحة فقال اذا تحرّك الذنب او الطرف او الاذن فهو ذكي شرح طرف بفتح طا
و سكون راست يعني روايتست از محمد حلبي از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از ذبيحه پس
گفت كه چون حركت كرد دم يا چشم يا گوش پس آن پاكيزه است مراد اينست كه ميته نيست پس قابل ذبح است
ششم اصل عن رفاعة عن ابي عبد الله عليه السّلم انه قال في الشاة اذا طرفت عينها او حرّكت
ذنبها فهي ذكية شرح روايتست از رفاعه بكسر را و فا عين را بي نقطه از امام جعفر صادق عليه السلم انكه او گفت
در گوسفند كه چون بر هم زد چشمش را يا حركت داد دمش را پس آن پاكيزه و قابل ذبح است باب هشتم اصل باب
من ذبح بغير القبلة او ترك التسمية والجنب يذبح شرح اين باب بيان كسي است كه ذبح كرد سوي غير قبله يا ترك كرد
ذكر اسم الله را و بيان جنب كه ذبح كند در اين باب شش حديث اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر
عليه السّلم عن رجل ذبح ذبيحة فجهل ان يوجهها الى القبلة قال كل منها فقلت له فانه لم يوجهها
قال فلا تأكل منها ولا تأكل من ذبيحة ما لم يذكر اسم الله عليها وقال عليه السّلم اذا اردت ان

تذبح فاستقبل بذبيحتك القبلة شرح جهل بصيغه ماضي غايب معلوم باب علم است و مراد خطا كردن در جانب
قبله است و شايد كه شامل نسيان نيز باشد و شايد كه جهل مسئله را نيز شامل باشد بنا بر ظاهر آنچه مي آيد در بعض احاديث
آخر ابواب مثل الذبيحة بالاسم و مثل هو الاسم و مثل فانما هو الاسم زيرا كه ظاهر است كه يهود و نصاري توجيه ذبيحه سوي كعبه
نميكنند پس اگر جهل مسئله مانع باشد پس حصر مانع حلال بودن ذبيحه ايشان در ترك تسميه خوب نمينمايد لم يوجهها بصيغه مضارع
غايب معلوم باب تفعيل است و مراد تعمد است با وجود علم بمسئله يعني روايتست از محمد بن مسلم گفت كه پرسيدم امام
محمد باقر عليه السلم را از مردي كه ذبح كرد ذبيحه را پس خطا كرد در اينكه برابر كند آنرا سوي قبله امام گفت كه بخور از آن و مخور
از ذبيحه در وقتي كه مذكور نشد اسم الله عز و جل بر آن در وقت ذبح و گفت امام عليه السلم كه چون خواستي كه ذبح كني پس برابر
كن ذبيحه خود را بقبله دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السّلم عن الرجل يذبح ولا يسمّي
قال ان كان ناسيا فلا بأس اذا كان مسلما وكان يحسن ان يذبح ولا ينخع ولا يقطع الرقبة بعد
ما يذبح شرح روايتست از محمد بن مسلم گفت كه پرسيدم امام محمد باقر عليه السلم را از مرد كه ذبح ميكند و ذكر اسم الله نميكند امام گفت
كه اگر باشد فراموشكار پس نيست پروايي چون باشد مسلمان و باشد كه نيكو داند ذبح كردن را و نبرد مغز حرام را و نبرد گردن را
بعد از آنكه ذبح كند بريدن اوداج اربعه و پيش از مردن ذبيحه سيوم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السّلم قال
سُئل عن الذبيحة تذبح لغير القبلة قال لا بأس اذا لم يتعمّد وعن الرجل يذبح فينسى ان يسمّي أتؤكل
ذبيحته فقال نعم اذا كان لا يتّهم وكان يحسن الذبح قبل ذلك ولا ينخع ولا يكسر الرقبة حتّى
تبرد الذبيحة شرح روايتست از حلبي از امام جعفر صادق عليه السلم راوي گفت كه امام پرسيده شد از ذبيحه
كه ذبح كرده ميشود سوي غير قبله امام گفت كه نيست پروايي چون دانسته نكرده باشد و پرسيده شد از مرد كه ذبح ميكند
پس فراموش ميكند كه ذكر اسم الله كند آيا خورده ميشود ذبيحه او پس امام گفت كه آري چون باشد كه تهمت كرده نشده
نباشد بدروغ در دعوي فراموشي و باشد كه نيكو بجاي آورده باشد ذبح را پيش از آن واقعه و نبرد مغز حرام را و نشكند
مهره گردن را تا آنكه سرد شود ذبيحه چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السّلم عن ذبيحة ذبحت
لغير القبلة فقال كل ولا بأس بذلك ما لم يتعمّد قال وسألته عن رجل ذبح ولم يسمّ فقال ان كان ناسيا
فليسمّ حين يذكر ويقول بسم الله على اوّله وعلى آخره شرح ذبحت بصيغه ماضي غايبه مجهول ما يتكلم معلوم باب
منع است و بنا بر دوم بتقدير ذبحتها است ما مصدريه است و مصدر با يسطرف زمانست لم يتعمد بصيغه مضارع
غايب يا مخاطب معلوم باب تفعل است و بنا بر اول ضمير مستتر راجع بذابح است كه مفهوم است از سابق يعني روايتست از
محمد بن مسلم گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از ذبيحه كه ذبح كرده شد سوي غير قبله پس امام گفت كه بخور
و نيست پروايي آن در وقتي كه دانسته نكرده باشد آن عمل را راوي گفت كه و پرسيدم امام را عليه السلم از مردي كه ذبح
كرد و ذكر اسم الله نكرد پس امام گفت كه اگر باشد فراموشكار پس بايد كه ذكر اسم الله كند در وقتي كه بياد آورد و ميگويد
كه مدد ميجويم بنام الله بر اول ذبح و بر آخر ذبح پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن رجل ذبح فسبّح او كبّر

اَوْ هَلَّلَ اَوْ حَمِدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ هٰذَا كُلُّهُ مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا بَأْسَ شرح سبح وكبر وهلل بصيغه ماضى
غايب معلوم باب تفعيل است حمد از باب علم است الله منصوب بهر يكست از چهار فعل است بتنازع التسبيح تنزيه الله تعالى
از نقص وقبيح ومراد اينجا كفتن بسم السبوح ومانند آنست ومراد تكبير كفتن باسم الاكبر ومانند آنست ومراد تهليل كفتن
بسم الاحد ومانند آنست ومراد تحميد كفتن بسم المحمود ومانند آنست يعنى روايتست از محمد بن مسلم كفت كه پرسيدم امام
عليه السلم را از مردى كه ذبح كرد پس تسبيح كرد يا تكبير كرد يا تهليل كرد يا حمد كرد الله عز وجل را امام كفت كه اين همكى از نامهاى
الله عز وجل است ونيست پروايى بآن ششم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِهِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَا بَأْسَ اَنْ يَذْبَحَ الرَّجُلُ وَهُوَ جُنُبٌ شرح روايتست از محمد بن ابى عمير از بعض ياران او از امام جعفر صادق
عليه السلم كفت كه نيست پروايى با آنكه ذبح كند مرد در حالى كه او جنب باشد باب نهم اصل بَابُ الْاَجِنَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ
بُطُونِ الذَّبَائِحِ شرح الاجنه بفتح همزه وكسر جيم وتشديد نون جمع جنين بفتح جيم وكسر نون بچكان كه در شكم مادر اند تخرج
بصيغه مجهول باب افعال يا معلوم باب نصر است يعنى اين باب بيان بچكانست كه بيرون آورده ميشوند از شكمهاى
ذبايح در اين باب پنج حديثست اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْاَنْعَامِ فَقَالَ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ اُمِّهِ اِذَا اَشْعَرَ وَاَوْبَرَ فَذَكَاتُهُ ذَكَاةُ اُمِّهِ
فَذَلِكَ الَّذِي عَنَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ شرح در اول سوره مائده چنين است يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود احلت لكم
بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم غير محلى الصيد وانتم حرم ان الله يحكم ما يريد در اين آيت چند احتمالست از آنجمله كه موافقست با حديث
وآنچه كذشت در كتاب العقل در حديث چهاردهم باب اول كه والحج وضده نبذ الميثاق اينست كه عهده ايفاء بعقود
حج باشد با معرفت اينكه اصل وضع حج براى وصول مستطيعان مردمان بامام عالم بجميع احكام الهى وتفقه در دين است
چنانچه كذشت در كتاب الحج در احاديث باب اول ودر احاديث باب بقاء الامام كه باب دويست وچهاردهم است
وجمله احلت استيناف بيانى سابق باشد باعتبار قيد غير محلى الصيد وانتم حرم وبهيمه بمعنى پنهان در مو ومانند
آن باشد پس جنين اكر مو داشته باشد داخل بهيمه نيست والانعام جمع نعم بفتح نون وفتح وسكون عين بمعنى شتر
وكاو وكوسفند باشد وما يتلى عليكم عبارت باشد از آنچه بعد از اين آيت در سوره مائده است بانداك فاصله كه حرمت
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا اَكَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْاَزْلَامِ وغير محلى الصيد حال ضمير لكم باشد پس جمله احلت تا آخر افاده
تاكيد عدم جواز صيد در حال احرام كند ببيان اينكه اكر محرم صيد نكند در تنكى نمى افتد زيرا كه حلالست براى او بهيمه انعام
وآن بسيار است پس احلال وصيد را بسيار قبيح است اشعر بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعالست الاشعار
مو بهم رسانيدن وآن در بز وكاو است اوبر بيار كمنقط وراء بى نقط بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعالست الايبار
پشم بهم رسانيدن وآن در ميش وشتر است ذكاة مرفوع وخبر مبتدا است ومراد اينست كه اكر مرده بيرون آيد حلالست
واكر مضطرب بنزع خانض مبود معقد بركه ذكاة مراد صند آن مبود يعنى روايتست از محمد بن مسلم كفت كه پرسيدم امام

محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم را از قول الله عز وجل در سوره مائده كه حلال كرده شد براى شما بهيمه كاو وكوسفند
وشتر پس امام كفت كه جنين در شكم مادرش چون مودار شد وپشم دار شد پس ذكيه آن ذكيه مادر آنست پس آنست آنچه
خواست الله عز وجل بلفظ بهيمة الانعام دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا ذَبَحْتَ الذَّبِيحَةَ
فَوَجَدْتَ فِي بَطْنِهَا وَلَدًا تَامًّا فَكُلْ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ تَامًّا فَلَا تَأْكُلْ شرح تام آنست كه مودار يا پشم دار باشد بقرينه
حديث سابق يعنى روايتست از حلبى از امام جعفر صادق عليه السلم كفت كه چون ذبح كردى ذبيحه را پس يافتى در شكمش
بچه مرده را كه تام الخلقه باشد پس بخور واكر نباشد تام الخلقه پس مخور سيوم اصل عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَاَلْتُ
اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُوَارِ تُذَكَّى اُمُّهُ اَيُؤْكَلُ بِذَكَاتِهَا فَقَالَ اِذَا كَانَ تَمَامًا وَنَبَتَ عَلَيْهِ
الشَّعْرُ فَكُلْ شرح الحوار بضم وكسر حاء بى نقطه وتخفيف واو والف وراء بى نقطه بچه شتر مراد بشعر اينجا پشم است
يعنى روايتست از يعقوب بن شعيب كفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از بچه در شكم شتر كه ذكيه كرده ميشود
مادرش آيا خورده ميشود بذكيه مادرش پس امام كفت كه چون باشد تمام ورويده باشد بران مو پس بخور چهارم اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الشَّاةِ نَذْبَحُهَا وَفِي بَطْنِهَا وَلَدٌ وَقَدْ اَشْعَرَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَاتُهُ ذَكَاةُ
اُمِّهِ شرح روايتست از سماعه كه راوى امام جعفر صادق وامام موسى كاظم عليهما السلم است كفت كه پرسيدم امام را
از كوسفندى كه ذبح ميكنيم آنرا ودر شكمش بچه ايست وبتحقيق مودار شده پس كفت امام عليه السلم كه تذكيه آن تذكيه مادر
آنست پنجم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ فِي الْجَنِينِ اِذَا اَشْعَرَ فَكُلْ
وَاِلَّا فَلَا تَأْكُلْ يَعْنِي اِذَا لَمْ يُشْعِرْ شرح يعنى اذا لم يشعر كلام راويست براى تفسير آن باذا زيرا كه شق اول اذا دارد و
شق دوم مستبعد نيست يعنى روايتست از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه او كفت در بچه
در شكم كه چون مودار شد پس بخور واكر نشد پس مخور يعنى كه چون مودار نشد باب دهم اصل بَابُ النَّطِيحَةِ وَالْمُتَرَدِّيَةِ
وَمَا اَكَلَ السَّبُعُ تُدْرَكُ ذَكَاتُهَا شرح النطيحه بفتح نون وكسر طاء بى نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وحاء بى نقطه
فعيله بمعنى مفعوله باشد يعنى كوسفندى كه مشرف بر مردن بسبب شاخ خوردن باشد المترديه براء بى نقطه وياء دو نقطه
در پايين بصيغه اسم فاعل باب تفعل در چاه ومانند آن افتاده اكل بصيغه ماضى معلوم باب نصر مقدر اكله است يعنى اين
باب بيان كوسفند شاخ خورده وافتاده در چاه وآنچه خورد درنده كه دريافته شود ذكيه آنهاست در اين باب دو
حديثست اول اصل عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ النَّطِيحَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَمَا اَكَلَ
السَّبُعُ اِذَا اَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ شرح الوشاء بفتح واو وتشديد شين با نقطه والف ممدوده اسمش حسن بن على است ادركت
بصيغه مخاطب معلوم وغايبه مجهول ميتواند بود وتذكير ضمير ذكاته باعتبار تغليب ما اكل السبع است شرح روايتست از وشاء
كه كفت كه شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلم ميكفت كه شاخ خورده وافتاده در چاه وآنچه خورد درنده چون دريافتى تذكيه
آنرا پس بخور دوم اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَأْكُلْ مِنْ فَرِيسَةِ السَّبُعِ وَلَا الْمَوْقُوذَةِ
وَلَا الْمُتَرَدِّيَةِ اِلَّا اَنْ تُدْرِكَهُ حَيًّا فَتُذَكِّيَهُ شرح من تبعيض است بمعنى بعض باعتبار اينكه بعض ما اكل السبع مبتنا ببعد

دو دال نقطه

از رفتن بعضی دیگر الفریسة بفتح فا و کسر را و سکون یا و دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه فعیله بمعنی مفعول گوسفندی که آن را گرگ و مانند آن گرفته باشد الموقوذه بقاف و ذال بانقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر گوسفند سخت زده شده بچوب یا به بیماری تذکیر ضمیر تذکر که باعتبار ارجاع بمن است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخور بعض گوسفند گرفتار درنده را و نه سخت زده شده را و نه افتاده در چاه را مگر که دریابی آن را زنده پس تذکیه کنی آن را باب یازدهم اصل باب الدم یقع فی القدر شرح قدر بکسر قاف و سکون دال بی‌نقطه و را بی‌نقطه است یعنی این باب بیان خونست که می افتد در دیگ در این باب یک حدیث است اصل عن سعید الاعرج قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قدر فیها جزور وقع فیها مقدار اوقیة من دم ایؤکل فقال علیه السلم نعم لان النار تاکل الدم شرح الاوقیه بضم همزه و سکون واو و تشدید یا و دو نقطه در پایین هم وزن چهل درهم باعث سؤال نجس بودن هر خون نیست زیرا که بعض خون پاکست مثل خون ماهی چون نفس سائله ندارد و مثل خونی که در بدن ذبیحه محبوس ماند بعد از ذبح و بیرون آمدن خون متعارف آن بلکه باعث سؤال حرام بودن خوردن هر خونست بنا بر ظاهر عموم حرمت علیکم المیتة والدم بعضی میگویند که خون باقیمانده در گوشت ذبیحه حلال نیز هست و مثل این سؤال و جواب می آید در کتاب الاشربة در باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است یعنی روایت از سعید لنگ گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از دیگی که در آنست گوشت شتری افتاده در آن مقدار چهل درهم از خون آیا خورده میشود آن گوشت پس گفت امام علیه السلم که آری زیرا که آتش میخورد خون را مراد اینست که غلیان آب دیگ باعث انقلاب خون آب یا باعث صعود اجزای خون در بخار یا باعث استهلاک اجزای خون در آب مانند استهلاک اجزای ارضیه که در اکثر آبها میشود باب دوازدهم اصل باب الاوقات التی یکره فیها الذبح شرح این باب بیان اوقاتیست که مکروه است در آنها ذبح در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یکره الذبح واراقة الدماء یوم الجمعة قبل الصلوة الا عن ضرورة شرح روایت از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که ناخوش میداشت ذبح را و ریختن خونها را بنحو شتر یا بعضد یا بحجامت یا مانند آنها در روز جمعه پیش از نماز مگر از روی ضرورتی دوم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یامر غلمانه الا یذبحوا حتی یطلع الفجر فی نوادر الجمعة شرح نوادر الجمعة عبارتست از اجتماعهای عظیم که گاهی اتفاق می افتد مثل عروسیها و عزاها و آماده کردن ما یحتاج آنها زمانی بسیار میخواهد یعنی روایتست از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امام زین العابدین صلوات الله علیه که امر میکرد غلامان خود را بانکه ذبح نکنند در شب تا آنکه طلوع کند فجر در نادرهای اجتماع مردمان سوم اصل عن ابان بن تغلب قال سمعت علی بن الحسین علیه السلم وهو یقول لغلمانه لا تذبحوا حتی یطلع الفجر فان الله جعل اللیل سکنا لکل شیء قال قلت جعلت فداک فان خفنا فقال علیه السلم ان خفت

للوقت

الموت فاذبح شرح جعل اللیل سکنا در سوره انعام است السکن باعث راحت و رحمت یعنی روایتست از ابان بن تغلب گفت که شنیدم از امام زین العابدین علیه السلم در حالی که او میگفت غلامان را که ذبح مکنید تا آنکه طلوع کند فجر بدرستی که الله گردانیده شب را باعث راحت برای هر جانوری راوی گفت که گفتم که پس اگر ترسیم از ضرری چکنیم پس گفت امام علیه السلم که اگر ترسیدی از مردن ذبیحه پیش از طلوع فجر پس ذبح کن اگر گویی که ظاهر این حدیث اینست که ما بین طلوع فجر و طلوع شمس داخل نهار باشد حقیقه و این منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سوم است و در کتاب النکاح در شرح حدیث پنجم باب الدلالة که باب صد و هشتاد و ششم است گوییم که ظاهر این نیست بلکه عکس اینست و الا احتیاج بذکر حتی یطلع الفجر نمیبود و سکن بودن لیل لازم ندارد اینرا که باعتبار هر جزء آن باشد و متعارف و مشهور است که مردمان و حیوانات دیگر در اول شب ساکن میباشند باب سیزدهم اصل باب آخر شرح این بابی دیگر است در این باب دو حدیث است اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن ذبیحة المرجی والحروری فقال کل وقر واستقر حتی یکون ما یکون شرح المرجی براء بی‌نقطه و جیم و یا تاخیر کننده و مراد اینجا حشویست و او کسیست که امیر المومنین صلوات الله علیه را امام چهارم میشمرد و خلافت بنی امیه و بنی العباس را قبول دارد الحروری بفتح حاء بی‌نقطه و ضم راء بی‌نقطه و سکون واو و کسر راء بی‌نقطه و تشدید یا منسوب بحرورا بالف ممدوده و مقصوره و آن دهیست از کوفه که اول اجتماع طایفه از خوارج بر امیر المومنین آنجا بوده و مراد اینجا کسی است که مذهب آن خوارج دارد و تبرا از علی بن ابی طالب میکند موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است قر بکسر و فتح قاف و تشدید را بی‌نقطه مفتوحه یا مکسوره بصیغه امر باب ضرب و علم است الاستقرار طلب قرار گرفتن از دیگری و بغایت قرار گرفتن ما یکون عبارتست از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیهم یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از ذبیحه حشوی و خارجی پس امام گفت که بخور و قرار گیر و طلب قرار کن از همدینان خود تا آنکه شود آنچه میشود مراد حال تقیه و وقت ضرورتست چنانچه شیخ طوسی در استبصار در کتاب الصید والذبایح در باب ذبایح من نصب العداوة لآل محمد علیهم السلم بیان کرده پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب ذبح اهل الکتاب که باب پانزدهم است دوم اصل عن الفضیل وزرارة ومحمد بن مسلم انهم سالوا ابا جعفر علیه السلم عن شراء اللحم من الاسواق ولا یدری ما یصنع القصابون قال علیه السلم کل اذا کان ذلک فی اسواق المسلمین ولا تسال عنه شرح روایتست از فضیل بضم فا و فتح ضاد بانقطه و زرارة و محمد بن مسلم اینکه ایشان پرسیدند امام محمد باقر علیه السلم را از خریدن گوشت از اهل بازارها در حالی که دانسته نمیشود که چه میکنند قصابان که مذهب تجویز اکل ذبیحه یهود و نصاری دارند گفت امام علیه السلم که بخور هر گاه باشد آن گوشت در بازارهای مسلمانان و مپرس از آن گوشت باب چهاردهم اصل باب ذبیحة الصبی والمرأة والاعمی شرح این باب بیان ذبیحه نابالغ و زن و کور است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن محمد بن

مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذبيحة الصبي فقال اذا تحرك وكان له خمسة اشبار
واطاق الشفرة وعن ذبيحة المرأة فقال اذا كن نساء ليس معهن رجل فلتذبح اعقلهن و
لتذكر اسم الله عز وجل عليها شرح تحرك بجا مهمله ودرا مهمله بصيغه ماضی غايب معلوم باب تفعل
التحرك زيركی وچابکی ومراد اينجا خوب دانستن آداب ذبح است ومناسب اين صاحب قاموس گفته که گويند
الغلام الخفيف الذكی وگاهی تحرك بمعنی نزديک شدن به بلوغ مستعمل ميشود چنانچه بيان شد در کتاب النکاح
در شرح حديث چهل وششم باب نوادر که باب صد ودوم است شفره بضم شين با نقطه وسکون فا وراء
بی نقطه است اطاقت شفره عبارتست از قوت بر ذبح بمعنی چابکی در بريدن اوداج اربعه واين احتراز است
از صورتی که بسبب بی قوتی ومالیدن کارد بعضی اوداج اربعه بريده نشده باشد وذبيحه مرده باشد پيش
از بريدن همه آنها يعنی روايتست از محمد بن مسلم گفت که پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از ذبيحه
پسر نابالغ پس امام گفت که حلال است چون زيرک وچابک باشد ودانا باشد او را پنج وجب قد وقوت
داشته باشد کارد را که کار فرمايد وپرسيدم از ذبيحه زن چون حاضران باشند زنانی که نيست با
ايشان مردی امام گفت که ذبح ميکند خردمندتر ايشان وبايد که ذکر کند اسم الله را بر آن دوم اصل
عن مسعدة بن صدقة قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن ذبيحة الغلام قال اذا قوی
علی الذبح وكان يحسن ان يذبح وذكر اسم الله عليها فكل قال وسئل عن ذبيحة المرأة
فقال اذا كانت مسلمة فذكرت اسم الله عليها شرح قوت بر ذبح بمعنی چابکی در ذبح است چنانچه بيان
شد در شرح حديث سابق يحسن بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعالست يعنی روايتست از مسعدة
بن صدقه گفت که پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام از ذبيحه پسر نابالغ گفت که چون توانا شد بر ذبح
وبود که خوب ميداند آداب ذبح را وذکر کرد اسم الله را بر آن پس بخور راوی گفت که وامام پرسيده شد
از ذبيحه زن پس گفت که حلالست چون باشد مسلمان پس ذکر اسم الله کند بر آن سيوم اصل عن سليمان
بن خالد قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذبيحة الغلام والمرأة هل تؤكل فقال اذا كانت
المرأة مسلمة وذكرت اسم الله عز وجل علی ذبيحتها حلت ذبيحتها وكذلك الغلام اذا
قوی علی الذبيحة وذكر اسم الله جل وعز عليها وذلك اذا خيف فوت الذبيحة ولم يوجد
من يذبح غيرهما شرح روايتست از سليمان بن خالد گفت که پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از ذبيحه
پسر وزن که آيا خورده ميشود پس گفت که چون باشد زن مسلمان وذکر کند اسم الله عز وجل را بر ذبيحه خود حلال
ميشود ذبيحه او وچنانست پسر چون توانا شود بر ذبيحه وذکر کند اسم الله جل وعز را بر آن وآن در وقتيست که ترسيده
شود از تلف شدن ذبيحه ويافت نشود کسی که ذبح کند غير زن وپسر چهارم اصل عن احمد بن محمد عن بعض
اصحابه قال سأل المرزبان الرضا عليه السلام عن ذبيحة الصبي قبل ان يبلغ وذبيحة المرأة فقال

لا بأس بذبيحة الصبي والخصي والمرأة اذا اضطروا اليه شرح مرزبان بفتح ميم وسکون را بی نقطه
وضم زای با نقطه وتخفيف با يک نقطه است وآن در اصل معرب مرزبان بسکون زای با نقطه است بمعنی
سرکار زراعت اضطروا بضم همزه ساقط وضم طاست يعنی روايتست از احمد بن محمد از بعض ياران گفت
که پرسيد مرزبان امام رضا عليه السلام را از ذبيحه پسر پيش از آنکه بالغ شود وذبيحه زن پس امام گفت که نيست باکی
بذبيحه پسر وخواجه سرا وزن چون صاحبان ذبيحه ناچار شوند سوی آن پنجم اصل عن غير واحد رووه عنهما
جميعا عليهما السلام ان ذبيحة المرأة اذا اجادت الذبح وسمت فلا بأس باكله وكذلك
الصبي وكذلك الاعمی اذا سدد شرح روايتست از جمعی که روايت کردند حديث را از امام محمد باقر وامام
جعفر صادق عليهما السلام همگی اينکه ذبيحه زن چون خوب کند ذبح را وذکر کند اسم الله را پس نيست پروايی بخوردن
آن وچنانست پسر وچنانست کور چون راست کرده شود بجانب قبله ششم اصل عن ابرهيم بن ابي
البلاد قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذبيحة الخصي فقال لا بأس شرح ذکر اين حديث در
تحت عنوان اين باب باعتبار مناسبت ميان خصی ومراه است وباقی ظاهر است از شرح حديث چهارم
اين باب هفتم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال كانت لعلي بن الحسين صلوات الله عليه
جارية تذبح له اذا اراد شرح روايتست از حلبی از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که بود برای علی بن الحسين
صلوات الله عليه کنيزی که ذبح ميکرد برای او چون ميخواست هشتم اصل عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله
قال قال ابو عبد الله عليه السلام اذا بلغ الصبي خمسة اشبار اكلت ذبيحته شرح اکلت بصيغه
غايبه مجهول ومتکلم معلوم ميتواند بود يعنی روايتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که گفت امام جعفر صادق
عليه السلام که چون رسد پسر به پنج وجب قد خورده ميشود ذبيحه او بدانکه ممکنست جمع ميان اين احاديث بانکه خوردن
ذبيحه پسر وزن حلالست بی کراهت ليکن امر پسر وزن بذبح بغير ضرورت مکروهست مگر آنکه آن زن کنيز باشد باعتبار
اينکه ذبح باعث سختی دل ميشود چنانچه گذشت در کتاب المعيشة در حديث چهارم باب الصناعات که باب سی وسوم
است وآن در پسر وزن غير کنيز نامحمود است يا باعتبار اينکه در ذبح مشقت عظيم است وتکليف آن پسر را وزن غير
کنيز را ناخوش است بی ضرورت باب پانزدهم اصل باب ذبايح اهل الكتاب شرح اين باب بيان ذبايح کتابيان
مثل يهود ونصاری است در اين باب هفده حديث است اول اصل عن زيد الشحام عن ابي عبد الله عليه
السلام قال سئل عن ذبيحة الذمي فقال لا تأكله ان سمی وان لم يسم شرح روايتست از زيد شحام
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که امام پرسيده شد از ذبيحه اهل جزيه مثل يهود ونصاری پس گفت که مخور آن را اگر
ذکر اسم الله کند واگر نکند بدانکه اين مبنی بر اينست که لفظ الله بمعنی مستحق عبادتی است که معبود است وعهد مختلف ميشود
باختلاف اعتقادات ونزد اهل توحيد متعلق است بخالق آسمانها وزمين ونزد اهل شرک متعلق است بشريک زيرا
که آن مختلف فيه است وسعی اهل جهالت در توجه سوی مختلف بيشتر ميباشد از سعی در توجه سوی متفق عليه پس لفظ الله

مانند مشترک لفظی است میان اهل توحید و اهل اشراک و هر کدام از آن قصد معنی دیگر میکنند پس یهود
قصد عزیر یا پدر عزیر میکنند و اول بنابر آنست که پسر جای پدر را میگیرد و در سوره توبه چنین است وقالت
الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله و نصاری قصد مسیح میکنند موافق آیت سوره
مائده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح پس ذبیحه ذمی از اغلب در یا لم نذکر اسم الله علیه باعتقاد اهل التوحید
اگر گویی که این منافات دارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نهم باب العفو که
باب هفتاد و سیوم است که رسول الله صلی الله علیه و آله در خیبر از گوشت بریانی که یهودیه زهرآلود کرده
بود خورد گوییم که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ بوده چنانچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که فان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل القرآن
ناسخ و منسوخ و ایضا شاید که آن یهودیه منافقه بوده باشد و ایضا شاید که ذبح و مباشرت از اسلمان
کرده باشد دوم اصل عن الحسین بن المنذر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انا قوم نختلف
الی الجبل والطریق بعید بیننا وبین الجبل فراسخ فنشتری القطیع والاثنین والثلثة ویکون
فی القطیع الف وخمسمائة شاة والف وستمائة والف وسبعمائة شاة فتقع الشاة و
الاثنتان والثلثة فنسال الرعاة الذین یجیئون بها عن ادیانهم فیقولون نصاری قال
فقلت ای شیء قولک فی ذبیحة الیهود والنصاری فقال یا حسین الذبیحة بالاسم ولا
یؤمن علیها الا اهل التوحید شرح منذر بکسر ذال انقطاست با کسر همزه و تشدید نونست نختلف
بصیغه متکلم مع الغیر با غایبه معلوم باب افتعالست جبل بفتح جیم و فتح بای یکنقطه بمعنی کوهستانست بیننا خبر
مبتداست که مقدم شده فراسخ مرفوع و مبتداست و این جمله استیناف بیانی سابق است القطیع بفتح
قاف و کسر طاء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بینقطه گله گوسفند و مانند آن فتقع بقاف و
عین بینقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم معتل الفاء و اوی باب منع است الوقوع افتادن خواه از کوه
و خواه در چاه و خواه بمانند گی الرعاة بضم راء و تخفیف عین بینقطه جمع راعی شبانان یا در بهار برای تغذیه
است و ضمیر راجع بفاعل تقع یا فاعل تکون است نصاری تقدیر نحن نصاری است الذبیحة بالاسم
اشارتست بانکه شرط عمده در استحلال ذبیحه ذکر اسم الله است زیرا که آنست که صریحست در آیت سوره
انعام ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه بخلاف غیر آن از شروط یؤمن بصیغه مضارع غایب مجهول باب
علم است یعنی روایتست از حسین بن منذر که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما
جمعیتیم که آمد و رفت میکنیم در کوهستان و راه دور است میان ما و میان کوهستان چندین
فرسخ است پس میخریم یک گله و دو گله و سه گله را و میباشد در آن گله هزار و پانصد گوسفند و هزار و ششصد
و هزار و هفتصد گوسفند پس می افتد یک گوسفند و دو گوسفند و سه گوسفند پس میپرسیم شبانانی را که می آورند

اسمار

آنها را از کیشهای ایشان پس میگویند که ما ترسایانیم حسین گفت که پس گفتم که چه چیز است قول تو در ذبیحه یهود و نصاری
پس امام گفت که ای حسین حلال بودن ذبیحه بسبب نام الله است و این شمرده نمیشوند بر ذبیحه مگر اهل توحید بیان این شده در
شرح حدیث سابق بدانکه این صریحست در انکه یهود و نصاری مشرکانند پس عطف در آیت لم یکن الذین کفروا من اهل
الکتاب والمشرکین عطف انسی است نه انفراد سیوم اصل عن حنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الحسین
بن المنذر روی عنک انک قلت ان الذبیحة بالاسم ولا یؤمن علیها الا اهلها فقال انهم احدثوا فیها
شیئا لا اشتهیه قال حنان فسالت نصرانیا فقلت له ای شیء تقولون اذا ذبحتم فقال نقول باسم
المسیح شرح ضمیر اهلها راجع بکلمه توحیدست و آن لا اله الا الله است یا راجع بذبیحه است و حاصل هر دو یکیست و اول
موافق است با حدیث سابق ضمیر فیها راجع بکلمه بسم الله یا راجع بذبیحه است و بنابر اول مراد اینست که بسم الله میگویند
و باسم المسیح را قصد میکنند چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب و بنابر دوم مراد اینست که لفظ باسم المسیح میگویند
بجای لفظ بسم الله یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بینقطه و تخفیف نون گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که حسین بن منذر روایت کرد از تو اینکه تو گفتی که بدرستی که ذبیحه حلال میشود بالاسم و این شمرده نمیشود بر ذبیحه مگر اهل
کلمه توحید پس امام گفت که بدرستی که یهود و نصاری احداث کردند در کلمه بسم الله چیزی را که نمیخواهم آنرا گفت حنان که پس
پرسیدم ترسایی را با نیروش که گفتم او را که چه چیز میگویید چون ذبح کنید پس گفت که میگوییم که باسم المسیح چهارم اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سالته عن نصاری العرب اتؤکل ذبائحهم فقال کان علی
صلی الله علیه و آله ینهی عن ذبائحهم وصیدهم ومناکحتهم شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه
السلام گفت که پرسیدم امام را از ترسایان عرب که آیا خورده میشود ذبیحه ایشان پس امام گفت که بود علی صلی الله علیه و آله
که نهی میکرد از ذبایح ایشان و شکار ایشان و نکاح ایشان پنجم اصل عن سماعة عن ابی ابرهیم علیه السلام قال سالته
عن ذبیحة الیهودی والنصرانی فقال علیه السلام لا تقربوها شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم
امام را از ذبیحه جهود و ترسا پس گفت امام علیه السلام که نزدیک مشوید آنرا ششم اصل عن الحسین بن عبد الله قال قلت
لابی عبد الله علیه السلام انا نکون فی الجبل فنبعث الرعاة فی الغنم فربما عطبت الشاة او اصابها الشیء
فیذبحونها فناکلها فقال علیه السلام هی الذبیحة ولا یؤمن علیها الا مسلم شرح عطبت بعین بینقطه و طاء بینقطه
و بای یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است یعنی روایتست از حسین بن عبد الله که گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را که بدرستی که ما میباشیم در کوهستان پس میفرستیم شبانان را در گله جانب صحرا برای چرانیدن پس بسا که هلاکت
رسید گوسفند یا بر خورد او را چیزی مثل چوب یا سنگ پس ذبح میکنند آنرا پس میخوریم آنرا پس گفت امام علیه السلام که
آن ذبیحه است و این شمرده نمیشود بر آن مگر مسلمان هفتم اصل عن الحسین بن عبد الله قال اصطحب المعلی بن
خنیس وابن ابی یعفور فی سفر فاکل احدهما ذبیحة الیهود والنصاری وابی الآخر عن اکلها فاجتمعا
عند ابی عبد الله علیه السلام فاخبراه فقال ایکما الذی ابی قال انا قال احسنت شرح روایتست از

الحسین بن عبد الله گفت که رفیق یکدیگر شدند معلّی بن خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون و عبد الله بن ابی یعفور در
سفری پس خورد یکی از آن دو ذبیحهٔ یهود و نصاری را نظر بآنکه ایشان در گفتن بسم الله قصد خالق سموات
و ارض میکنند و اباکرد دیگری از خوردن آن بقصد نظر بآنکه ایشان قصد عزیر یا پدر عزیر یا مسیح میکنند پس فراهم
آمدند نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس خبر دادند او را پس امام گفت که کدام شما کسی است که اباکرد او گفت که من
امام گفت که نکوکردی ما یقول این اختلاف از قبیل اختلاف در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل اختلاف در محل
حکم شرعیست مثل اختلاف در اروش جنایات و قیم متلفات و قبله که عمل باجتهاد در آنها رواست و تحسین امام
یکی را دو احتمال دارد اول آنکه ظن دیگری خطاست دوم آنکه با وجود جواز عمل بظن در امثال این احوط و اولی اجتنابست
والله اعلم سیزدهم اصل عن الحسین بن الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال له رجل اصلحک الله ان لنا
جاراً قصاباً یجیء بیهودی فیذبح له حتی یشتری منه الیهود فقال لا تاکل من ذبیحته و لا تشتر منه
شرح احمسی بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه و تشدید یاء است یعنی روایتست از حسین احمسی از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که گفت امام را مردی که نگاه دارد ترا الله بدرستی که مارا است همسایه که قصابست می آورد جهودی را
پس ذبح میکند برای آن قصاب تا آنکه خرند از او جهودان پس امام گفت که مخور از ذبیحهٔ آن قصاب و مخر از او [illegible] عن
الحسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال هو الاسم فلا یؤمن علیه الا مسلم شرح روایتست از حسین
احمسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت که آن شرط عمده در حلال بودن ذبیحه اسم الله است پس امین
نمیشمرند بر آن مگر مسلمانرا دهم اصل عن قتیبة الاعشی قال سأل رجل ابا عبد الله علیه السلم و انا عنده
فقال له الغنم نرسل فیها الیهودی و النصرانی فتعرض فیها العارضة فیذبح فقال ابو عبد الله
علیه السلم لا تدخل ثمنها مالک و لا تاکلها فانما هو الاسم و لا یؤمن علیه الا مسلم فقال له الرجل قال الله
تعالی الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم فقال له ابو عبد الله علیه السلم
کان ابی صلوات الله علیه یقول انما هو الحبوب و اشباهها شرح قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا
و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اعشی بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و شین با نقطه و الف است یعنی
روایتست از قتیبهٔ شب کور که گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که من نزد او بودم پس گفت
امام را که گلهٔ گوسفند میفرستیم در آن جهود را و ترسا را پس عارض میشود در آن گله عارضه پس ذبح میکند آیا بخوریم
ذبیحهٔ او را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که داخل مکن بهای آنرا در مال خود و مخور آنرا چه جز این نیست که شرط
عمده در حلال بودن ذبیحه اسم الله است و امین شمرده نمیشود بر آن مگر مسلمانی پس گفت امام را آن مرد که گفت الله
تعالی در سورهٔ مائده که درین روزگار حلال کرده شد برای شما پاکیزها و خوراک جمعی که داده شدند کتاب سماوی
حلالست برای شما پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که بود پدرم صلوات الله علیه که میگفت که جز این نیست
که آن طعام حبوب و مانندهای حبوبست مثل خربزه و خیار و گوسفند زنده والله اعلم این آیت معرکهٔ مفسرین است و ظاهر

اینحدیث اینست که طعام اهل کتاب عبارتست از خوراکی از ایشان که حرام بودن آن معلوم نباشد از خارج مثل لحم خنزیر
و آنچه بدست خود ذبح کرده باشند از گوسفند مثلا خارج است از آن طعام اگر گویی که بنابراین طعام غیر اهل کتاب نیز حلالست
برای مسلمانان پس فایدهٔ ذکر اهل کتاب چیست گوییم که این آیت تتمه دارد و آن اینست که طعامکم حل لهم و در این
دو احتمالست احتمال اول آنکه واو اینجا حالیه باشد و بنابراین جواب این شبهه یکی از دو وجه است اول آنکه حلال
بودن طعام و مال غیر اهل کتاب بر مسلمان ظاهر است مطلقا و حلال بودن طعام و مال اهل کتاب مشروطست
بآنکه ایشان اخلال بشروط جزیه کنند و مال مسلمانرا غارت کنند و بر خود حلال شمرند دوم آنکه طعام اهل کتاب
دو قسم است یکی آنکه اهل کتاب مثلا از آزار مسلمان بر خود حلال نمیشمرند مثل ذبیحه دیگری آنچه مثل آزار مسلمان
بر خود حلال میشمرند مثل حبوب و اشباه حبوب پس جملهٔ حالیه برای احتراز است از استحلال قسم اول احتمال دوم آنکه
واو اینجا عاطفه باشد و بنابراین جواب این شبهه اینست که این آیت برای بیان عدم اختلاف اصل حکم توریه و انجیل
و قرآن در شروط ذبیحه است تا معلوم شود که اجتناب یهود و نصاری از ذبیحهٔ مسلمان بسبب احداث بدعت یهود
و نصاری در ذبیحه است باراده باسم المسیح از بسم الله مثلا موافق آیت سورهٔ مائده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو
المسیح پس معلوم شود که ذبیحهٔ ایشان حلال نیست بر مسلمان چنانچه می آید در حدیث شانزدهم این باب یازدهم اصل
قال اسمعیل بن جابر قال ابو عبد الله علیه السلم لا تاکل من ذبایح الیهود و النصاری و لا تاکل فی
آنیتهم شرح آنیه بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده است
و آن ظرف آبست و فارسی آن خنوره است مطرزی در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء و الجمع القلیل آنیة و الکثیر
الاوانی و نظیره سوار و اسوره و اساور و بنابر آنکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود نجاست ظرف آب ایشان
بسبب ملاقات ایشان برطوبت است و آن مستلزم نجاست امثال ظرف آش ایشانست بطریق اولی لیکن نهی از
اکل از آن مستلزم نهی از شرب از آن نیست والله اعلم یعنی گفت اسمعیل بن جابر که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که مخور از ذبایح جهودان و ترسایان و مخور در ختورکان ایشان اشارتست بآنکه ایشان نجس نجس کننده اند مثل سایر
مشرکان دوازدهم اصل عن قتیبة الاعشی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن ذبایح الیهود و النصاری
فقال الذبیحة اسم و لا یؤمن علی الاسم الا مسلم شرح این ظاهر است از شرح حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عن
اسمعیل بن جابر قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا تاکل ذبایحهم و لا تاکل فی آنیتهم یعنی اهل الکتاب
شرح روایتست از اسمعیل بن جابر که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مخور ذبایح ایشانرا و مخور در ظروف آب ایشان
میخواهد اهل کتاب را مثل یهود و نصاری چهاردهم اصل عن معویة بن وهب قال سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن ذبایح اهل الکتاب فقال لا بأس اذا ذکروا اسم الله عز و جل و لکنی اعنی منهم من یکون علی امر موسی
علیه السلم و عیسی علیه السلم شرح و لکنی استدراکست برای نفی توهم عدم باس بذبایح این اهل کتاب که احداث بدعت
کرده اند بتجویز عبادت عزیر یا پدر عزیر و عیسی و بلفظ الله که میگویند یکی از آنها را میخواهند پس مقصود اینست که کلام

من شرطیه است و صدق شرطیه منافات ندارد با عدم تحقق شرط و جزا در این زمان روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبایح اهل کتاب پس امام گفت که نیست پروایی که چون ذکر کنند نام الله عز و جل را ولیکن من نمیخواهم از جمله ایشان کسی را که باشند بر کار موسی علیه السلم و عیسی علیه السلم در اعتقاد شروط ذبح باینمعنی که بلفظ الله قصد غیر خالق آسمانها و زمین نکنند چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و دوم این باب عن حنان بن سدیر قال دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلم انا و ابی فقلنا له فدیناک ان لنا خلطاء من النصاری و انا ناتیهم فیذبحون لنا الدجاج و الفراخ و الجداء افناکلها قال فقال لا تاکلوها و لا تقربوها فانهم یقولون علی ذبائحهم ما لا احب لکم اکلها فدیناک بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الفدا بکسر فا و الف مقصوره و ممدوده رهانیدن کسی بدادن سربها برای او و التفدیة گفتن جعلت فداک و بر هر تقدیر مراد اینجا قربان شویم تراست خلطا بضم خا با نقطه و فتح لام و طا بی نقطه و الف ممدوده جمع خلیط بمعنی شریک است الدجاج بفتح و ضم و کسر دال بی نقطه و دو جیم جمع دجاجه مرغان خانگی خواه خروس و خواه ماکیان الفراخ بکسر فا و تخفیف را بی نقطه و خا با نقطه جمع فرخ بفتح فا و سکون را جوجگان الجداء بکسر جیم و تخفیف دال بی نقطه و الف ممدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون دال بزغالگان روایتست از حنان بن سدیر گفت که داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلم من و پدرم پس گفتیم او را که قربان شویم ترا بدرستی که ماراست شریکانی از ترسایان و بدرستی که ما می آییم نزد ایشان پس ذبح میکنند برای ما مرغان خانگی را و جوجگانرا و بزغالکانرا آیا پس میخوریم آنهارا راوی گفت که پس امام گفت که مخورید آنهارا بسبب حرام بودن آنها و نزدیک مشوید آنهارا بسبب نجاست آنها چه بدرستی که ایشان میگویند بر ذبایح خود آنچه را که دوست نمیدارم برای شما خوردن آنهارا بسبب آن قال فلما قدمنا الکوفة دعانا بعضهم فابینا ان نذهب فقال ما لکم کنتم تاتونا ثم ترکتموه الیوم قال فقلنا ان عالما لنا علیه السلم نهانا و زعم انکم تقولون علی ذبائحکم شیئا لا یحب لنا اکلها قال من هذا العالم هذا و الله اعلم الناس و اعلم من خلق الله صدق و الله انا نقول بسم المسیح علیه السلم تاتونا بتشدید و تخفیف نون میتواند بود موافق دو قرائت در آیه اتحاجونی اتامرونی راوی گفت که پس وقتی که آمدیم بکوفه خواند ما را بعض ترسایان پس ابا کردیم از آنکه رویم پس گفت که چیست شمارا بودید که می آمدید بضیافت ما بعد از آن ترک کردید آنرا در امروز راوی گفت که پس گفتیم که بدرستی که دانایی از ما علیه السلم نهی کرد ما را و دعوی کرد اینرا که شما میگویید بر ذبایح شما چیزیرا که بسبب آن دوست نمیدارد برای ما خوردن آنهارا گفت که کیست آن دانا این بخدا قسم که داناترین مردمانست و داناترین کسی که آفرید خدا راست گفت بخدا قسم بدرستی که ما هر آینه میگوییم بر ذبایح خود که بسم المسیح علیه السلم بیان دو احتمال در این گذشت در شرح حدیث سیوم این باب شانزدهم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال سألت

اباعبدالله

ذبایح

ابا عبد الله علیه السلم عن ذبیحة اهل الکتاب قال فقال و الله ما یاکلون ذبائحکم فکیف تاکلون ذبائحهم انما هو الاسم و لا یؤمن علیه الا مسلم ما یاکلون آخر اشارتست بآنچه گذشت در شرح حدیث نهم این باب در آیت سوره مائده و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم و حاصل آنست که در اصل شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیهم و علی اوصیائهم اختلافی نیست در شروط ذبیحه و در اینکه ذکر اسم الله یعنی اسم مستحق عبادت که خالق آسمانها است و زمین است شرط ذبیحه است پس ذبیحه هر کدام بر دیگران حلال است اگر باقی باشند بر مقتضای شریعت خود در ذبح لیکن یهود و نصاری احداث بدعت کردند در ذبیحه باینروش که اگر بسم الله گویند قصد معنی باسم عزیر یا باسم ابی عزیر یا باسم المسیح میکنند و قصد خالق آسمانها و زمین را منافی حلال بودن ذبیحه میشمرند و لهذا ذبیحه مسلمانانرا حلال نمیشمرند و این دلیل قاطع است بر اینکه ذبیحه یهود و نصاری بعد از احداث بدعت ایشان حرام است بر مسلمانان روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یارانش گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از ذبیحه اهل کتاب مثل یهود و نصاری راوی گفت که پس امام گفت که بخدا قسم که ایشان نمیخورند ذبایح شمارا پس چگونه شما میخورید ذبایح ایشانرا جز این نیست که شرط عمده حلال بودن ذبیحه ذکر اسم الله است و امین شمرده نمیشود بر آن مگر مسلمان عن قتیبة الاعشی عن ابی عبد الله علیه السلم قال رایت عنده رجلا یسأله فقال ان لی اخا یسلف فی الغنم فی الجبال یعطی الشیء مکان الشیء فقال ا لیس بطیبة من نفس اصحابه قال بلی قال فلا بأس مضمون این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث چهاردهم باب السلف فی الرقیق و غیره من الحیوان که باب نود و نهم است یسلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است فیعطی بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است الشیء در اول منصوبست و در دوم مجرور است بطیبة بحرف جر و کسر طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه منونست روایتست از قتیبه اعشی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که دیدم نزد امام مردیرا که میپرسید امامرا پس گفت که بدرستی که مراست برادری که بسلم میخرد گوسفندانرا در کوهستان پس داده میشود چیزی بجای چیزی یعنی شخصی که گوسفند را بسلم فروخته بصفتی معین گوسفند بآن صفت را نداد و بجای آن گوسفند بصفتی دیگر میدهد چگونه میشود پس امام گفت که آیا نیست بخوشنودی از دل صاحبانش گفت که بلی امام گفت که پس نیست پروایی قال فانه یکون له فیها الوکیل فیکون یهودیا فیقع فیها العارضة فیبیعها مذبوحة و یاتیه بثمنها و ربما ملحها فیاتیه بها مملوحة قال فقال ان اتاه بثمنها فلا یخالطه بماله و لا یحرکه و ان اتاه بها مملوحة فلا یاکلها فانما هو الاسم و لیس یؤمن علی الاسم الا مسلم گفت که پس بدرستی که میباشد برای برادرم در گوسفند وکیل پس میباشد یهودی پس می افتد در گوسفند عارضه پس میفروشد آنرا ذبح کرده شده و می آورد نزد او بهای آنرا و بسا که نمک زد آنرا پس می آورد آنرا نزد او نمک زده چگونه میشود راوی

گفت که پس امام گفت که اگر آورد نرد او بهای آنرا پس باید که آغشته بکند آنرا بمال خود و بجنباند آنرا بدست خود
واگر آورد کوسفندانرا نمک زده پس باید که احتیاب کند از خوردن آن چه جز این نیست که شرط عمده
در حلال بودن ذبیحه ذکر اسم الله است و نیست که امین شمرده شود بران اسم مگر مسلمان اصل فقال
لَهُ بَعْضُ مَنْ فِي الْبَيْتِ فَأَيْنَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَعَامُ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ
لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ فَقَالَ اِنَّ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ذَلِكَ الْحُبُوبُ وَمَا اَشْبَهَهَا ع
پس گفت امام را بعض انکه در خانه بود که پس کجاست قول الله عزّ و جلّ در سوره مائده که خوراک جمعی که
داده شدند کتاب حلالست برای شما و خوراک شما حلالست برای ایشان پس امام گفت که بدرستی
که پدرم علیه السلم بود که میگفت که آن طعام عبارتست از حبوب و انچه مانند حبوب باشد بیان
این مفصلا شد در شرح حدیث دهم ازین باب فرغ الحقیر
الفقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنهما وعن ابیهما
من املاء شرح کتاب الذبائح من الکافی فی یوم الخمیس
الرابع عشر من شهر رمضان سنه سبع وسبعین
والف هجریة حامدا مصلیا مسلّما
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام
بهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمة المبسوط علی بریته والصلوة علی سید خلیقته محمد وعترته وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن
الغازی القزوینی عفا الله تعالی عنه و اسرته مامور شد بصافی شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق
الرازی الکلینی رضی الله تعالی عنهم بزبان فارسی و بانجام رسید شرح بیست و دو کتاب از جمله سی و سه
یا سی و چهار کتاب که جزو کافیست شروع نمود بعون الله تعالی در شرح کتاب بیست و سیوم اصل
کتاب الاطعمة شرح این کتاب احادیث متعلقه بخوردنیهاست در این کتاب صد و سی و چهار بابست
اول باب علل التحریم دوم باب جامع فی الدواب التی لا یوکل لحمها سیوم باب آخر منه وفیه ما یعرف ما یوکل
من الطیر وما لا یوکل چهارم باب ما یعرف به البیض پنجم باب الحمل والجدی یرضعان من لبن الخنزیر ششم
باب لحوم الجلالات وبیضهن والشاة تشرب الخمر هفتم باب ما لا یوکل من الشاة وغیرها هشتم باب ما یقطع من الیات الضان
وما یقطع من الصید بنصفین نهم باب ما لا ینتفع به من المیتة وما ینتفع به منها دهم انه لا یحل لحم البهیمة التی تنکح یازدهم باب
فی لحم الفحل عند اغتلامه دوازدهم باب اختلاط المیتة بالذکی سیزدهم باب آخر منه چهاردهم باب الفارة تموت
فی الطعام والشراب پانزدهم باب اختلاط الحلال بغیره فی الشیء شانزدهم باب طعام اهل الذمة ومواکلتهم وآنیتهم
هفدهم باب ذکر الباغی والعادی هجدهم باب اکل الطین نوزدهم باب الاکل والشرب فی آنیة الذهب والفضة بیستم
باب کراهیة الاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر بیست و یکم باب کراهیة کثرة الاکل بیست و دوم باب من مشی الی طعام
لم یدع الیه بیست و سیوم باب الاکل متکئا بیست و چهارم باب الاکل بالیسار بیست و پنجم باب الاکل ماشیا
بیست و ششم باب اجتماع الایدی علی الطعام بیست و هفتم باب حرمة الطعام بیست و هشتم باب اجابة دعوة المسلم
بیست و نهم باب العرض سی ام باب انس الرجل فی منزل اخیه سی و یکم باب اکل الرجل فی منزل اخیه بغیر اذنه سی و دوم باب
سی و سیوم باب اخر فی التقدیر وان الطعام لا حساب له سی و چهارم باب الولایم سی و پنجم باب الرجل اذا دخل
بلدة فهو ضیف علی من بها من اخوانه سی و ششم باب ان الضیافة ثلثة ایام سی و هفتم باب کراهیة استخدام الضیف
سی و هشتم باب ان الضیف یاتی ورزقه معه سی و نهم باب حق الضیف واکرامه چهلم باب الاکل مع الضیف چهل و یکم
باب ان ابن آدم اجوف لا بد من الطعام چهل و دوم باب الغداء والعشاء چهل و سیوم باب فضل العشاء
وکراهیة ترکه چهل و چهارم باب الوضوء قبل الطعام وبعده چهل و پنجم باب صفة الوضوء قبل الطعام چهل و ششم باب
التمندل ومسح الوجه بعد الطعام چهل و هفتم باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام چهل و هشتم باب نوادر چهل و نهم باب
اکل ما یسقط من الخوان پنجاهم باب فضل الخبز پنجاه و یکم باب خبز الشعیر پنجاه و دوم باب خبز الارز پنجاه و سیوم باب السویق
وفضل سویق الحنطة پنجاه و چهارم باب سویق العدس پنجاه و پنجم باب فضل اللحم پنجاه و ششم باب ان من لم یاکل اللحم اربعین یوما

تغیر خلقه پنجاه و هفتم باب فضل لحم الضان علی المعز پنجاه و هشتم باب لحم البقر وشحومها پنجاه و نهم باب لحم الجزور والبخت
شصتم باب لحوم الطیر شصت و یکم باب لحوم الحمر الوحشیة شصت و دوم باب لحوم الجوامیس شصت و سیوم باب
کراهیة اکل لحم الغریض یعنی النی شصت و چهارم باب القدید شصت و پنجم باب فضل الذراع علی سائر الاعضاء
شصت و ششم باب الطبیخ شصت و هفتم باب الثرید شصت و هشتم باب الشواء والکباب والرؤس شصت و نهم
باب الهریسة هفتادم باب المثلثة والاحساء هفتاد و یکم باب الحلواء هفتاد و دوم باب الطعام الحار هفتاد و سیوم
باب نهک العظام هفتاد و چهارم باب السمک هفتاد و پنجم باب بیض الدجاج هفتاد و ششم باب فضل الملح هفتاد
و هفتم باب الخل والزیت هفتاد و هشتم باب الخل هفتاد و نهم باب المری هشتادم باب الزیت والزیتون هشتاد
و یکم باب العسل هشتاد و دوم باب السکر هشتاد و سیوم باب السمن هشتاد و چهارم باب الالبان هشتاد و پنجم باب
البان البقر هشتاد و ششم باب الماست هشتاد و هفتم باب البان الابل هشتاد و هشتم باب البان الاتن هشتاد و
نهم باب الجبن نودم باب الجبن والجوز نود و یکم ابواب الحبوب باب الارز نود و دوم باب الحمص نود و سیوم
باب العدس نود و چهارم باب الباقلاء واللوبیاء نود و پنجم باب الماش نود و ششم باب الجاورس نود و هفتم
باب التمر نود و هشتم باب الفواکه نود و نهم باب العنب صدم باب الزبیب صد و یکم باب الرمان صد و دوم باب
التفاح صد و سیوم باب السفرجل صد و چهارم باب التین صد و پنجم باب الکمثری صد و ششم باب الموز صد و هفتم
باب الغبیراء صد و هشتم باب البطیخ صد و نهم باب ما جاء فی الهندبا صد و دهم باب الباذروج صد و یازدهم
باب الکراث صد و دوازدهم باب الکرفس صد و سیزدهم باب الکزبرة صد و چهاردهم باب الفرفخ صد و پانزدهم
باب الخس صد و شانزدهم باب السداب صد و هفدهم باب الجرجیر صد و هجدهم باب السلق صد و نوزدهم
باب الکماة صد و بیستم باب القرع صد و بیست و یکم باب الفجل صد و بیست و دوم باب الجزر صد و بیست و سیوم
باب الشلجم صد و بیست و چهارم باب القثاء صد و بیست و پنجم باب الباذنجان صد و بیست و ششم
باب البصل صد و بیست و هفتم باب الثوم صد و بیست و هشتم باب الصعتر صد و بیست و نهم باب الخلال صد و سیم باب
رمی ما یدخل بین الاسنان صد و سی و یکم باب الاشنان والسعد صد و سی و دوم ... باب اول اصل باب علل التحریم شرح این باب
بیان سببهای حرام کردن خوراکهای حرام است در این باب یک حدیث است اصل عدة من اصحابنا عن سهل
بن زیاد وعلی بن ابرهیم عن ابیه جمیعا عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله عن بعض اصحابنا عن
ابی عبد الله علیه السلام وعدة من اصحابنا ایضا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن اسلم عن عبد
الرحمن بن سالم عن مفضل بن عمر قال قلت له اخبرنی جعلت فداک لم حرم الله تبارک وتعالی
الخمر والمیتة والدم ولحم الخنزیر شرح عدة بکسر عین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه در اول عبارتست از علی بن
محمد بن علان ومحمد بن ابی عبد الله ومحمد بن الحسن ومحمد بن عقیل الکلینی ودر دوم عبارتست از علی بن ابرهیم وعلی بن محمد بن عبد الله
بن اذینه واحمد بن عبد الله بن ابیه وعلی بن الحسن یعنی روایت کردند جماعتی از یاران ما از سهل بن زیاد وروایت کرد

علی بن ابرهیم از پدرش سهل بن ابرهیم از عمر بن عثمان از محمد بن عبد الله از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت
کرده‌اند جماعتی از یاران ما نیز از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن اسلم از عبد الرحمن بن سالم از مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد
با نقطه مفتوحه بن عمر هر کدام گفت که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا که بابت شوم چرا حرام کرد الله تبارک
و تعالی خمر را و حیوان مردار را و خون را و گوشت خوک را اصل فقال انّ الله سبحانه و تعالی لم یحرّم ذلک
علی عباده و احلّ لهم سواه من رغبة منه فیما حرّم علیهم و لا زهد فیما احلّ لهم و لکنه خلق
الخلق و علم عزّ و جلّ ما یقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحلّه لهم و اباحه تفضّلاً منه تبارک و تعالی
علیهم به لمصلحتهم و علم ما یضرّهم فنهاهم عنه و حرّمه علیهم ثمّ اباحه للمضطرّ و احلّه له فی الوقت
الذی لا یقوم بدنه الّا به فامره ان ینال منه بقدر البلغة لا غیر ذلک شرح و احلّ بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال عطفست بر مدخول لم من در من رغبة برای سببیت است و در بعض نسخ نیست و در آن نسخه رغبة و زهدا منصوبست
یقوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است نصر از باب نصر یا باب افعالست ثم اباحه تا اخر اشارتست بانقسام تکلیفات
الله تعالی بندگانش را بدو قسم اول آنچه بعنوان عزیمت است و آن در غیر محل ضرورت تقیه و مانند آنست دوم آنچه بعنوان
رخصت و اذن است و آن در محل ضرورت تقیه و مانند آنست البلغه بضم با یکنقطه و سکون لام و غین با نقطه آنچه از محل
هلاکت بکنار رساند یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله سبحانه و تعالی نیست اینکه حرام کرده باشد از بر بندگانش و
حلال کرده باشد برای ایشان غیر آنرا بسبب خواهشی از جانب او در آنچه حرام کرد بر ایشان و نه بسبب بی خواهشی
در آنچه حلال کرد برای ایشان و لیکن او آفرید آفریدگان را و دانست عزّ و جلّ آنچه را که راست بایستد بآن بدنهای ایشان و آنچه
که اصلاح کند ایشانرا پس حلال کرد آنرا برای ایشان و مباح کرد آنرا از روی تفضلی از جانب او تبارک و تعالی بر ایشان
بآن حلال برای مصلحت ایشان و دانست آنچه را که ضرر میکند ایشانرا پس نهی کرد ایشانرا از آن و حرام کرد آنرا بر ایشان بعد
از آن مباح کرد آنرا برای کسی که ناچار باشد و حلال کرد آنرا برای او در وقتی که نایستد بدن او مگر بآن پس امر کرد آن
ناچار را باینکه دریابد از آن بقدر رساننده بکنار از ورطه هلاکت نه بقدر زیاد از آن اصل ثمّ قال امّا المیتة
فانّه لا یدنیها احد الّا ضعف بدنه و نحل جسمه و ذهبت قوّته و انقطع نسله و لا یموت
آکل المیتة الّا فجاءة شرح یدنیها بدال بی نقطه و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الادمان پیوسته
کردن و اینجا عبارتست از کردن کاری بی مضایقه در غیر وقت ضرورت نیز موافق آنچه گذشت در کتاب الحج
در حدیث نهم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است ضعف بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن و نصر است
نحل بنون و حا بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و علم و نصر و حسن است فجاءة بضم فا و تخفیف جیم
و الف و همزه بمعنی ناگهانست و بضم و فتح فا و سکون جیم و همزه مصدر باب علم و منع بمعنی ناگهان آمدنست و بنا
بر اوّل منصوب بنیابت مفعول مطلق است بتقدیر موتاً فجاءة و بنا بر دوم منصوب بنیابت ظرف زمانست
بتقدیر وقت فجاءة الموت و جوهری اوّل را مصدر باب علم گرفته است یعنی بعد از آن امام گفت که امّا

حیوان

حیوان مردار پس بدرستی که شان اینست که پیوسته نمیکند خوردن آنرا کسی مگر اینکه سست شد بدن او و لاغر شد
مقدار او و رفت قوت او و بریده شد نسل او و نمیمیرد خورنده حیوان مردار بغیر ضرورت نیز مگر مردن ناگاه غالبا
اصل و امّا الدّم فانّه یورث آکله الماء الاصفر و یبخر الفم و ینتن الرّیح و یسیء الخلق و یورث
الکلب و القسوة فی القلب و قلّة الرّأفة و الرّحمة حتّی لا یؤمن ان یقتل ولده و والدیه و لا
یؤمن علی حمیمه و لا یؤمن علی من یصحبه شرح یورث بواو و را بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعالست آکله بهمزه و الف و کسر کاف منصوب و مفعول اول یورث است یابخر بهمزه و سکون کاف
مرفوع و فاعل است یبخر بیا یکنقطه و خا با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الفم
منصوب و مفعولست ینتن بنون و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الکلب بفتح کاف
و فتح لام و با یکنقطه مصدر باب علم تشنگی و فرمساقی و سختی و خوردن بسیاری بی سیر شدن و گزندگی و همه اینها
مناسب است القسوة بفتح قاف و سکون سین بی نقطه مصدر باب نصر سنگدلی الرأفة بفتح را بی نقطه و سکون
و فتح همزه و فا مصدر باب نصر و حسن و علم و نصر کمال مهربانی الرّحمة بفتح را بی نقطه و سکون و فتح حا بی نقطه مصدر باب
علم مهربانی لا یؤمن سه جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم مرفوعست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و مصدر نایب فاعلست و الدیه بصیغه تثنیه است و بصیغه مؤنث میتواند بود و نایب فاعل در لا یؤمن در دوم و
سیوم ضمیر مستتر راجع با آکله است حمیمه بفتح حا بی نقطه و کسر میم اول و تا تانیث عبارتست از زنی که محرم باشد مثل
مادر و خواهر و دختر عمه و خاله یصحبه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است مراد اینست که احتمال زنا با محارم
و لواطه با ذکور در او هست یعنی و اما خون پس بدرستی که آن میدهد خورنده خود آنرا زرداب شکم و گنده میکند دهن را
و گنده میکند بوی سایر بدن را و بد میکند خوی را و میدهد تشنگی را و سختی دل را و کمی کمال مهربانی و اصل مهربانی را
تا آنکه مامون نمیشود از اینکه او کشد فرزندش را و پدر و مادرش را و امان نمیشود بر زنی که محرم او باشد و مامون نمیشود
بر کسی که همراه او شود اصل و امّا لحم الخنزیر فانّ الله تبارک و تعالی مسخ قوماً فی صور شتّی شبه
الخنزیر و القرد و الدّبّ و ما کان من المسوخ ثمّ نهی عن اکل المثلة لکیلا ینتفع النّاس بها و لا یستخفّ
بعقوبته شرح المسخ بفتح میم و سکون سین بی نقطه و خا با نقطه مصدر باب منع زشت صورت کردن کسی را که
صورت خوب دارد صور بضم صاد و فتح واو و بی تنوین یا با تنوین است شتّی بفتح شین با نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا
و الف مضاف الیه یا صفت است و بر هر تقدیر جمع شتیت بفتح شین و کسر تا اول است بمعنی پراکنده شبه بکسر شین
با نقطه و سکون با یکنقطه و بفتح شین و فتح با بمعنی مثل است و آن مکسور و بدل یا عطف بیان شتّی است و چون شبه
و مثل کسب تعریف باضافه نمیکند میتواند بود که صفت باشد یا مرفوع است و آن خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی شبه
قرد بکسر قاف و سکون را بی نقطه و دال بی نقطه است دبّ بضم دال بی نقطه و تشدید با یکنقطه است و ما کان بتقدیر و
سایر ما کان است المسوخ بضم میم و ضم سین بی نقطه و سکون واو و خا با نقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین مسخ کرده شده

ضمیر اکل راجع بشبه یا بما کان است و حاصل هر دو یکیست المثلة بضم میم و سکون ثا و نقطه مصدر باب نصر تعذیبی که رسوا کننده است ولا یستخف بخا با نقطه و تشدید فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال منصوبست بیّن و اما گوشت خوک پس بدرستی که اللّه تبارک و تعالی مسخ کرد جمعی را در پیکرهای حیوانات متفرقه مثل خوک و کبی و خرس و سایر آنچه شد از جمله مسخ کرده شده ها بعد از آن نهی کرد از خوردن آن برای آن عذاب تا آنکه بهره مند نشوند مردمان بآن و سبکی کرده نشود بعذاب اللّه تعالی اص و امّا الخمر فانّه حرّمها لفعلها و فسادها و قال مدمن الخمر کعابد وثن تورثه الارتعاش و تذهب بنوره و تهدم مروّته و تحمله علی ان یجسر علی المحارم من سفک الدماء و رکوب الزنا و لا یؤمن اذا سکر ان یثب علی حرمه و هو لا یعقل ذلک و الخمر لا یزداد شاربها الا کل سوء

بیّن فعل بکسر فا و سکون عین بمعنی مفعولست و بفتح فا مصدر باب منع است نظیر ذبح و ذبح فساد بفتح فا مصدر باب نصر و ضرب و حسن است یا اسم مصدر باب افعالست و بر هر تقدیر اضافه در فعلها و فسادها مبنی بر تاثیر طبیعت نیست زیرا که برهان دالست بر بطلان آن بلکه مبنی بر اجراء عادت اللّه تعالی بتاثیر خودش در وقت شرب خمر است ضمیر قال راجع باللّه تعالی است و این اشارتست بتفسیر آیت سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان بنا بر آنکه رجس عبارت از خمر و میسر و ازلام باشد و من برای تبعیض مجازی باشد و افاده موافقت و مماثلت کند مثل انا من علی و علی منی و اوثان عبارت از انصاب باشد چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح حدیث دوم آخر ابواب مدمن بدال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست تورثه تا آخر خارج از مقول قول است و کلام امام است تهدم از باب ضرب است المروة بضم میم و ضم را بی نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب حسن انسانیت بجسر بجیم و سین و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است سکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الحرم بضم حا بی نقطه و ضم را بی نقطه جمع حریم یا جمع حرام است و بر هر تقدیر مراد مادر و خواهر و مانند آنها است لا یزداد بزای با نقطه و دال بی نقطه منقلب از تا افتعال و الف و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست الا زیاد بیشتر شدن شاربها مرفوع و فاعل است الا برای استثنای مفرغ است کل منصوب و تمیز نسبت فعل به شاربها است السوء بضم سین و سکون واو و همزه آفت بیّن و اما شراب انگور پس بدرستی که اللّه تعالی حرام کرد آنرا برای اثر آن و تباهی آن و گفت در حدیث قدسی که شراب خواره مانند عبادت کننده بتی است شراب میدهد شاربش را رعشه در اعضا و میبرد نور او را و خراب میکند آدمی گری او را و وا میدارد او را بر اینکه جرات کند بر حرامها که ریختن خونها است و ارتکاب زنا است و مامون نمیشود چون مست شود از اینکه جهد بر محرمهای خود در حالی که او نمیداند آنرا و شراب زیاد نمیشود آشامنده آن مگر باعتبار هر عیب و آفت

باب دوم و بیستم باب جامع فی الدواب التی لا تؤکل لحمها این بابیست جمع کننده فواید در بیان جانورانی که خورده نمیشود گوشت آنها در این باب شانزده حدیث است اول اص عن ابی هرون عن ابی سعید

الخدری انّه سئل ما تقول فی هذا السمک الذی یزعم اخواننا من اهل الکوفة انّه حرام فقال ابو سعید سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله الکوفة جمجمة العرب و رمح اللّه تبارک و تعالی و کنز الایمان فخذ عنهم شرح خدری بضم خا با نقطه و سکون دال بی نقطه و را بی نقطه منسوب است بخدره و آن قبیله ایست از اهل مدینه مشار الیه هذا السمک جریث است و آن جری است که بیان شد در کتاب الصید در حدیث اول باب آخر منه که باب دوازدهم است یزعم از باب نصر است اخواننا عبارتست از شیعه امامیه الجمجمة بضم جیم و سکون میم و ضم جیم دوم و تخفیف میم جای مغز سر که دماغ در آنجاست رمح اللّه با عنایت اینست که اکثر علمای کوفه از شیعه امامیه اند و چون کوفه دار هجرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس براهین و حجج ایشان میشکافند دل مخالفان را فخذ عنهم کلام ابو سعید است ظاهر اینست که در شب معراج جبرئیل احوال کوفه را برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله گفته باشد و مناسب این گذشت در کتاب الصلاة در حدیث اول باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة تا آخر که باب صد و دوم است بیّن روایتست از ابو هرون از ابو سعید خدری اینکه او پرسیده شد که چیست سخن تو در این ماهی که دعوی میکنند برادران ما از جمله اهل کوفه اینکه آن حرام است پس گفت ابو سعید که شنیدم از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که گفت که کوفه جای خلاصه عرب است و نیزه اللّه تبارک و تعالی است و گنج ایمانست پس فرا گیر از آن برادران اص اخبرنی انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکث بمکة یوما و لیلة یطوی ثمّ خرج و خرجت معه فمرّ برفقة جلوس یتغدّون فقالوا یا رسول اللّه الغداء فقال لهم افرجوا لنبیّکم فجلس علیه السلام بین رجلین و جلست و تناول رغیفا فصدع بنصفه ثمّ نظر الی ادمهم فقال ما ادمکم هذا فقالوا الجرّیث یا رسول اللّه فرمی بالکسرة من یده و قام شرح اخبرنی بخا با نقطه و با یک نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست ان بفتح و کسر همزه میتواند بود مکث بثا سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و حسن است مکه بمعنی مسجد مکه است و این واقعه در عمرة القضا یا در فتح مکه یا در حجة الوداع بوده یطوی بسکون طا بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب علم جمله حالیه است و بنا بر اول مراد اینست که دانسته گرسنه میبود تا حاجت بنقض وضو و شغل عبادت در مسجد الحرام منقطع نشود و میتواند بود که بحرف جر و فتح طا و فتح واو و الف ساقط بتنوین بصیغه مصدر باب علم باشد الرفقة بکسر و فتح و ضم را بی نقطه و سکون فا و قاف جمع یا اسم جمع رفیق همراهان جلوس بضم جیم جمع جالس صفت رفقه است یتغدون بغین با نقطه و فتح دال بی نقطه مشدده بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب تفعّل صفت دیگر رفقه است الغداء بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف ممدوده منصوب باغراء است بتقدیر احضر الغداء مثل الصلاة جامعة افرجوا بفا و را بی نقطه و جیم بصیغه امر باب افعالست صدع بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است بنصفه بنون و صاد بی نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است یا بحرف جر و فتح نون و سکون صاد بصیغه مصدر باب نصر است النصف فراکردن نیمه جزی و بنا بر دوم با برای ملابست است الادم بضم همزه و سکون دال بی نقطه نان خورش الجرّیث بکسر جیم و تشدید

رار بنقط مکسوره و سکون یار دو نقطه در پایین و تار سه نقطه نوعی از ماهی که ملوس ندارد الکسره بکسر کاف و سکون سین منقط و رار بنقط پاره جدا کرده شده از چیزی شکستن یعنی خبر میدهم ترا انکه رسول الله صلی الله علیه وآله درنگ کرد در مسجد الحرام در مکه یکروز و یکشب بر حالی که چیزی نمیخورد بعد از آن از مسجد بیرون آمد و بیرون آمدم با او پس گذشتیم بهم اهالی که نشستگان بودند چاشته میخوردند پس گفتند که ای رسول الله حاضر شو چاشته را پس گفت ایشان را که راه واکنید برای پیغمبر شما پس نشست علیه السلم میان دو مرد و نشستم و بر داشت کرده را پس شکست میگرفت نیمه از او بعد از آن نگاه کرد سوی نان خورش ایشان پس گفت که چیست این نانخورش شما پس گفتند که جریث است ای رسول الله پس انداخت پارچه نان را از دست خود و برخاست اصل قال ابو سعيد وتخلّفتُ بعده لانظر ما رأى الناس فاختلف الناس فيما بينهم فقالت طائفة حرّم رسول الله صلى الله عليه وآله الجريث وقالت طائفة لم يحرّمه ولكن عافه ولو كان حرّمه لنهانا عن اكله قال فحفظتُ مقالتهم وتبعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله جوادا حتى لحقته شرح تخلّفت بخار بانقطه و فا بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعل است ما در اول استفهامیه و خبر مبتدا است رای بفتح را و سکون همزه مرفوع و مبتدا است و مضاف است ما در فیما موصول است و عبارتست از سخن جزدنان عافه بعین بنقط و الف منقلب از یا و فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم است حفظت و تبعت و لحقته بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است جوادا بفتح جیم و تخفیف واو و الف و دال منقطه حال فاعل است بمعنی تند دویدن یعنی گفت ابو سعید که وا پس ماندم بعد از رفتن او برای انکه نگاه کنم که چیست دید آن مردمان پس اختلاف کردند آن مردمان در انچه واقع شد میان ایشان پس گفتند بعضی که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه وآله جریث را و گفتند بعضی که حرام نکرد آنرا و لیکن دوست نداشت آنرا و اگر میبود که حرام کرده باشد آنرا هر آینه نهی میکرد ما را از خوردن آن ابو سعید گفت که پس یاد نگاه داشتم سخن ایشان را و در پی رفتم رسول الله صلی الله علیه وآله را دوان دوان تا آنکه رسیدم باو اصل ثم غشينا رفقة اخرى يتغدّون فقالوا يا رسول الله الغداء فقال نعم افرجوا لنبيّكم فجلس بين رجلين وجلستُ معه فلمّا ان تناول كسرة نظر الى ادم القوم فقال ما ادمكم قالوا الضبّ يا رسول الله فرمى بالكسرة وقام شرح غشينا بغین با نقطه و شین با نقطه و یار دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب علم است ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بمدخول لما ضب بفتح ضاد با نقطه و تشدید بار کمنقط است یعنی بعد از آن دریافتیم همراهانی دیگر را که چاشته میخوردند پس گفتند که ای رسول الله حاضر شو چاشته را پس گفت که آری راه واکنید برای پیغمبر شما پس نشست میان دو مرد و نشستم با او پس وقتی که برداشت پاره نانرا هماندم نگاه کرد سوی نان خورش آن جماعت پس گفت که چیست نان خورش شما گفتند که سوسمار است ای رسول الله پس انداخت آن پاره نانرا و برخاست اصل قال ابو سعيد فتخلّفت بعده فاذا الناس فرقتان فقالت فرقة حرّمه رسول الله صلى الله عليه وآله من هنالك لم يأكله وقالت فرقة انّما عافه ولو

حرّمه لنهانا عن اكله قال ثمّ تبعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى لحقته شرح و گفت ابو سعید که پس وا پس ماندم بعد از رفتن او پس ناگاه آن مردمان دو فرقه بودند پس گفتند فرقه که حرام کرد سوسمار را رسول الله صلی الله علیه وآله پس بسبب این مقام نخورد آنرا و گفتند فرقه که جز این نیست که دوست نداشت آنرا و اگر حرام میکرد آنرا نهی میکرد ما را از خوردن آن گفت ابو سعید که بعد از آن از پی رفتم رسول الله صلی الله علیه وآله را تا آنکه رسیدم باو اصل فمررنا باصل الصفا وبها قدور تغلي فقالوا يا رسول الله لو عرّجت علينا حتّى تدرك قدورنا فقال لهم وما في قدوركم فقالوا حمر لنا كنّا نركبها فقامت فنتجناها فدنا رسول الله صلى الله عليه وآله من القدور فاكفاها برجله ثمّ انطلق جوادا شرح اصل الصفا عبارتست از بقعه در دامنه کوه صفا که جزو کوه ابو قبیس است واقع است پس تانیث ضمیر بها باعتبار بقعه است تغلی بغین بانقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب ضرب است لو برای تمنی است عرّجت بعین بی نقطه و رار منقطه و جیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب تفعیل است التعریج لنگ کردن و مراد اینجا ماندن بر سر چیزیست جوهری گفته که التعریج على الشيء الاقامة عليه يقال عرّج فلان على المنزل اذا حبس مطيّته عليه واقام تدرك بصیغه مضارع غایبه مخاطب معلوم باب افعالست الادراک رسیدن چیزی بحد کمال و دریافتن قدورنا مرفوع یا منصوبست حمر بضم حار بنقطه و ضم و سکون میم و رار بنقطه جمع حمار است اکفاها بهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست یعنی پس گذشتیم بدامنه صفا و در آنجا بود دیگهایی که میجوشید پس طباخان گفتند که ای رسول الله کاش درنگ کنی بر ما تا آنکه برسد دیگهای ما پس گفت ایشان را که چیست در دیگهای شما پس گفتند که خرانیست از ما که بودیم که سوار میشدیم آنها را پس مانده شدند پس ذبح کردیم آنها را پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه وآله بسبب دیگها پس سر نگون کرد آنها را بپای خود بعد از آن روانه شد تند اصل وتخلّفتُ بعده فقال بعضهم حرّم رسول الله صلى الله عليه وآله لحم الحمير وقال بعضهم كلّا انّما افرغ قدوركم حتّى لا تعودوا فتذبحوا دوابّكم شرح حمیر بفتح حار بنقطه و کسر میم و سکون یار دو نقطه در پایین و رار بنقطه جمع حمار است کلا بفتح کاف و تشدید لام است افرغ بفا و رار منقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست تعودوا بعین بنقطه و واو و دال بنقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعل بحذف یکتا است العود بفتح عین و سکون واو و التعود عادت کردن فا در فتذبحوا برای سببیت است و فعل منصوبست بتقدیر ان بعد از نفی دوابکم برای عموم است و مراد جمیع الاغان مخاطبانست یعنی وا پس ماندم بعد از او پس گفتند بعض ایشان که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه وآله گوشت این خرانرا و گفتند بعض ایشان که حاشا جز این نیست که ریخت دیگهای تا آنکه عادت نکنید پس کشید جمیع الاغان خود را اصل قال ابو سعيد فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله اليّ فلمّا جئته قال يا ابا سعيد ادع لي بلالا فلمّا جئته ببلال قال يا بلال اصعد ابا قبيس فنادِ عليه انّ رسول الله صلى الله عليه وآله حرّم الجرّي والضبّ والحمير الاهليّة شرح جرّی بکسر جیم و تشدید

را بنقطه و تشدید یا جرّیت است **متن** گفت ابو سعید که پس کس فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله سوی من پس وقتی که آمدن نزد او گفت ای ابو سعید بخوان برای من بلال را پس وقتی که آوردم بلال را گفت ای بلال بالا رو کوه ابو قبیس را پس فریاد کن بر بالای آن کوه که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرد جرّی را و سوسمار را و خوان ماهی را **اصل** الّا فاتّقوا الله جلّ و عزّ و لا تأکلوا من السّمک الّا ما کان له قشر و مع القشر فلوس فانّ الله تبارک و تعالی مسخ سبعمائة امّة عصوا الاوصیاء بعد الرّسل فاخذ اربعمائة منهم برّاً و ثلثمائة بحراً ثمّ تلا هذه الآیة فجعلناهم احادیث و مزّقناهم کلّ ممزّق **ش** این تتمه کلام رسول الله صلی الله علیه و آله یا کلام ابو سعید است و بنابر اول ثمّ تلا تا آخر کلام ابو سعید است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است و بنابر دوم کلام ابو هرون است و ضمیر مستتر راجع با بو سعید است الّا در اول بفتح همزه و تخفیف لام است و در دوم بکسر همزه و تشدید لام است در نسخ مع بفتح میم و فتح عین است و میتواند بود که از سهو کاتبان باشد و بجای آن معنی بفتح میم و سکون عین و نون و الف باید فان الله تبارک و تعالی تا آخر برای بیان اینست که هر ممسوخ حرام است و ازین لازم می آید که ضب نیز حرام باشد و ترک ذکر خر اینجا اشعار است بانکه حرام بودن آنها مخصوص است بوقت کمال حاجت برکوب آنها مثلا چنانچه می آید در حدیث دهم و یازدهم و سیزدهم این باب **بدانکه** در سوره سبا چنین است و جعلنا بینهم و بین القری الّتی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدّرنا فیها السّیر سیروا فیها لیالی و ایّاماً آمنین فقالوا ربّنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث و مزّقناهم کلّ ممزّق انّ فی ذلک لآیات لکلّ صبّار شکور و از جمع میان این احادیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و سوم باب صد و یازدهم که باب الذنوب است ظاهر میشود که آنچه گذشت تفسیر ظاهر است و آنچه در این حدیث است تفسیر باطن است باین روش که القری الّتی بارکنا فیها عبارت از اوصیاء عالمین بجمیع کتاب الهی و احکام او باشد و قری ظاهرة عبارت از محکمات کتاب الهی باشد که در آنها نهی از اجتهاد و پیروی ظن و اختلاف از روی ظن صریح شده و قاریان در شبها و روزها بر آن میگذرند بر حالی که ایمنند از تلبیس ابلیس و مباعده میان اسفار عبارت از تجویز اجتهاد و قیاس و افکار طویله دقیقه در طریق آنها باشد که جمیع اینها مخالف محکمات کتاب الهی است و باعث سرگردانی در بیابان ضلالت است و گردانیدن ایشان احادیث عبارت از مسخ ایشان باشد و باقی ظاهر است **یعنی** آگاه باشید پس پرهیز کنید از عذاب الله جلّ و عزّ و مخورید از ماهی مگر آنچه را که بود برای آن پوستی بر حالی که با آن پوست بود فلوسی چه بدرستی که الله تبارک و تعالی تبدیل صورت کرد هفتصد گروه را که مخالفت کردند اوصیا را بعد از رسولان با وجود قیام حجّت الهی بر ایشان موافق آیه سوره نساء رسلاً مبشّرین و منذرین لئلّا یکون للنّاس علی الله حجّة بعد الرّسل پس گرفتند چهارصد گروه از ایشان صحرا را و سیصد گروه دریا را بعد از آن خواند این آیه را از سوره سبا که پس گردانیدیم ایشان را سرگذشتها میان مردمان و متفرّق از یکدیگر کردیم ایشان را هر متفرّق کردنی بمعنی اینکه هر کدام ایشان بحال خود در ماند و مددکاری نداشت اصلا **دوم اصل** عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السّلام قال کلّ ذی ناب من

السباع

السّباع و مخلب من الطّیر حرام **شرح** النّاب بنون و الف و تخفیف بای یکنقطه دندانی که در پهلوی دهن سگ مانند آن میباشد السّباع بکسر سین بینقطه و تخفیف بای یکنقطه جمع سبع بفتح سین و ضم و فتح و سکون با درندگان المخلب بکسر میم و سکون خاء بانقطه و فتح لام و تخفیف بای یکنقطه چنگال درنده **یعنی** روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را بینقطه و فتح قاف و دال منقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر صاحب دندان پهلو از درندگان و صاحب چنگال از مرغان حرام است **سوم اصل** عن الحلبیّ عن ابی عبد الله علیه السّلام قال انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله قال کلّ ذی ناب من السّباع و مخلب من الطّیر حرام و قال علیه السّلام لا تأکل من السّباع شیئاً **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السّلام یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام ایحلّ اکل لحم الفیل فقال لا قلت و لم قال لانّه مثلة و قد حرّم الله عزّ و جلّ الامساخ و لحم ما مثّل به فی صورها **شرح** المثله بفتح میم و سکون و ضم ثاء سه نقطه و تاء تأنیث کسی که عذاب رسوا کننده بر او واقع شده و آن عذاب را مثله بضم میم و سکون ثاء مینامند چنانچه بیان شد در شرح حدیث باب سابق الامساخ بفتح همزه و سکون میم و سین بینقطه و الف و خاء بانقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین بمعنی ممسوخ مثل حمل بکسر حاء بینقطه و سکون میم و احتمال ما موصوله و مضاف الیها است مثّل بثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب تفعیل است به نایب فاعل است و ضمیر راجع بما موصوله است و تمثیل بخزی عبارتست از رسوا کردن بخزی باعتبار تقبیح صورت آن فی برای سببیت است و ظرف متعلق بمثّل است صورها بضم صاد و فتح واو و ضمیر راجع بامساخ است و این اشارتست بانکه جمعی از مردمان که معذّب شدند بمسخ منقرض شدند و این حیوانات شریک ایشانند در صورتها و باین اعتبار تمثیل متعلق باین حیوانات نیز شده **یعنی** روایتست از حسین بن خالد گفت که گفتم ابو الحسن علیه السلام را میخواهم موسی بن جعفر علیه السلام را که آیا حلال میشود خوردن گوشت فیل پس امام گفت که نه گفتم که چرا امام گفت زیرا که آن رسواست و بتحقیق حرام کرده الله عزّ و جلّ ممسوخانی را و گوشت آنچه را که رسوایی کرده شده بان بسبب صورتهای ممسوخان **پنجم اصل** عن الحلبیّ عن ابی عبد الله علیه السّلام قال سألته عن اکل الضّبّ فقال انّ الضّبّ و الفارة و القردة و الخنازیر مسوخ **شرح** مسوخ بضم میم و ضم سین بینقطه و سکون واو و خاء بانقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین بمعنی ممسوخ است مثل حمل بکسر حاء بینقطه و حمول **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردن سوسمار پس امام گفت که بدرستی که سوسمار و موش و کپیان و خوکان ممسوخانند مراد اینست که حرام است **ششم اصل** عن ابی سهل القرشیّ قال سألت ابا عبد الله علیه السّلام عن لحم الکلب فقال هو مسخ قلت هو حرام قال هو نجس اعیدها علیه ثلث مرّات کلّ ذلک یقول هو نجس **شرح** مسخ بکسر میم و سکون سین بینقطه و خاء بانقطه است بمعنی ممسوخ کل منصوب و مضاف است **یعنی** روایتست از ابی سهل قرشی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشت سگ پس امام گفت که سگ ممسوخ است گفتم که آیا آن حرام است امام گفت که آن نجس است تکرار میکردم آن کلمه را بر امام سه بار در هر بار میگفت

که آن نجس است مراد اینست که دو چیز در سگ باعث حرام بودنست یکی مسخ دیگری نجاست **سیزدهم** اصل عن
غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره اکل کل ذی حمة **شرح** کره بصیغه ماضی غایب
معلوم باب تفعیل یا باب علم است الحمة بضم حاء بینقط و تخفیف و تشدید میم و تاء تانیث که عوض لام الفعل
محذوفست زهر انچه در عقرب و مار و زنبور است ابن اثیر در نهایه گفته که الحمة بالتخفیف السم وقد تشدد
ویطلق علی ابرة العقرب للمجاورة لان السم منها یخرج واصلها حمو او حمی بوزن صرد والهاء فیها عوض من
الواو المحذوفة او الیاء **یعنی** روایتست از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه
نقطه ابن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او حرام شمرد خوردن صاحب زهر را **چهاردهم** اصل عن
علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الغراب الابقع والاسود ایحل اکلهما
فقال لا یحل اکل شیء من الغربان زاغ ولا غیره **شرح** غراب بضم غین با نقطه و تخفیف راء بینقط
معروفست و آن چند قسم است الابقع بفتح همزه و سکون باء یکنقطه و فتح قاف و عین بینقط مرغ دو رنگ
غربان بکسر غین و سکون راست زاغ بزای با نقطه و الف و غین با نقطه کلاغیست کوچک و آن سیاه میباشد و
ابلق میباشد و صاحب قاموس گفته که الزاغ غراب صغیر الی البیاض و آن مجرور و بدل شیء است غیره مجرور بعطف
بر زاغ است **یعنی** روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کلاغ
ابلق و کلاغ سیاه که آیا حلال میشود خوردن گوشت آنها پس امام گفت که حلال نمیشود خوردن چیزی از کلاغان زاغ
و نه غیر زاغ **پانزدهم** عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطاوس لا یحل اکله
ولا بیضه **شرح** طاوس بر وزن فاعول مرغیست معروف که در هند میباشد و رنگهای زیبا میدارد بیض بفتح
باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه و ضمیر غایب مجرور است بعطف بر ضمیر اکله و این موافق مذهب
کوفیین است مگر اینکه تکرار لا حکم اعاده جار داشته باشد **یعنی** روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است
از امام رضا علیه السلام گفت که طاوس حلال نمیشود خوردن آن و نه خوردن تخمهای آن **شانزدهم** اصل عن محمد
بن مسلم وزرارة عن ابی جعفر علیه السلام انهما سألاه عن لحوم الحمیر الاهلیة فقال نهی رسول
الله صلی الله علیه وآله عن اکلها فی ذلک الوقت لانها کانت حمولة الناس وانما الحرام
ما حرم الله عز وجل فی القرآن **شرح** الحمولة بفتح حاء بینقط و تخفیف میم مضمومه و سکون واو و تخفیف لام
مرکوب خواه باری دیگر بر آن باشد و خواه نباشد انما الحرام تا آخر برای بیان اینست که حرام بودن لحم حمیر
اهلیه مذکور نیست در مثبت در مصاحف از جمله قرآن خواه محکم و خواه متشابه و نه در ساقط از جمله قرآن که
مذکور شد در حدیث آخر کتاب فضل القرآن پس این حدیث منافات ندارد با حرام بودن مسوخات و
غربان و طاوس و مانند آنها با وجود آنکه حرام بودن آنها مذکور نیست صریحا در مثبت در مصاحف
از جمله قرآن مثل آیت سوره مائده حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة

والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق و ایضا الیوم احل لکم
الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم و آیت سورة انعام قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم
یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به و ایضا ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم
الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون و آیت سورة اعراف
ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم و زراره از امام محمد باقر علیه السلام اینکه ایشان
پرسیدند امام را از گوشتهای خران خانگی پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز
جنگ خیبر و جز این نیست که نهی کرد از خوردن آنها در آن وقت برای اینکه خران بودند محل سواری لشکر و جز این
نیست که حرام چیزیست که حرام کرده آن را الله عز و جل در قرآن **یازدهم** اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر
علیه السلام قال سمعته یقول ان المسلمین کانوا اجهدوا فی خیبر فاسرع المسلمون فی دوابهم فامرهم
رسول الله صلی الله علیه وآله باکفاء القدور ولم یقل انها حرام وکان ذلک ابقاء علی الدواب
شرح اجهدوا بالجیم و دال بینقط بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم یا مجهول باب افعالست الاجهاد صاحب مشقت
شدن و کسی را در مشقت انداختن و حاصل هر دو یکیست اسرع بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
دواب عبارتست از خران و لم یقل انها حرام منافات ندارد با انچه گذشت در حدیث اول این باب که ان
رسول الله صلی الله علیه و آله حرم الجری والضب والحمیر الاهلیة زیرا که آن در وقت دیگر بوده و در حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ میباشد چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب اختلاف
الحدیث که باب بیست و دوم است کان تامه یا ناقصه است و بنا بر اول ابقاء مفعول له است و بنا بر دوم
خبر کان است **یعنی** روایتست از ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که بدرستی
که مسلمانان بودند که تنگ معاش شدند در خیبر پس شتاب میکردند مسلمانان در کشتن الاغان خود پس امر کرد ایشان را
رسول الله صلی الله علیه و آله به سر نشیب کردن دیگها که مطبوخ شده بود در آنها گوشت خران بود و نگفت که آنها حرام است
و بود آن برای باقی داشتن بر الاغان **دوازدهم** اصل عن ابان بن تغلب عمن اخبره عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن لحوم الخیل فقال لا تاکل الا ان تصیبک ضرورة ولحوم الحمیر الاهلیة
فقال فی کتاب علی علیه السلام انه منع اکلها **شرح** ولحوم مجرور است بعطف بر لحوم انه بفتح همزه و ضمیر
شان است منع بصیغه ماضی مجهول مجرد است اکلها بهمزه و الف و کسر کاف مرفوع بنایب فاعلست و میتواند بود که بفتح همزه
و سکون کاف باشد و از قبیل اسناد مجازی باشد **یعنی** روایتست از ابان بفتح همزه و تخفیف باء یکنقطه ابن
تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و باء یکنقطه از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گوشتهای اسبان پس امام گفت که نخور مگر اینکه برخورد ترا اضطرار و رقی؟ و
پرسیدم از گوشتهای خران خانگی پس امام گفت که در کتاب علی علیه السلام اینست که منع کرده شد خوردن

کہ شان اینست

آنها از خوردن آنها اشارتست بقصهٔ خیبر و مکه که مذکور شد سیزدهم اصل عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لُحُومِ الْحَمِيرِ فَقَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَكْلِ الْخَيْلِ وَالْبِغَالِ فَقَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهَا فَلَا تَأْكُلُوهَا إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا شرح تضطروا بضم تا، دو نقطه در بالا بصیغهٔ مضارع جمع مذکر مخاطب مجهول باب افتعالست یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین منقط کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از کوشتهای خران پس کفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز خیبر راوی کفت که و پرسیدم امام را از خوردن اسبان و استران پس امام کفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها پس مخورید آنها را مکر اکه ناچار شوید سوی آنها اشارتست باینکه لحوم این دواب حلال و مکروهست موافق آنچه کذشت در کتاب الطهارة در حدیث چهارم باب ابوال الدواب و اروانها که باب سی و هفتم است که عن احدهما علیهما السلم فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی ولکن لیس مما جعله الله للاکل اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْفِيلُ مُسِخَ كَانَ مَلِكاً زَنَّاءً وَالذِّئْبُ مُسِخَ كَانَ أَعْرَابِيّاً دَيُّوثاً وَالْأَرْنَبُ مُسِخَتْ كَانَتِ امْرَأَةً تَخُونُ زَوْجَهَا وَلَا تَغْتَسِلُ مِنْ حَيْضِهَا وَالْوَطْوَاطُ مُسِخَ كَانَ يَسْرِقُ تُمُورَ النَّاسِ وَالْقِرَدَةُ وَالْخَنَازِيرُ قَوْمٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ شرح مسخ بکسر میم و سکون سین است بمعنی ممسوخ یا بصیغهٔ ماضی مجهول باب منع است ملک بفتح میم و کسر لام است زنا بفتح زای با نقط و تشدید نون و الف ممدوده است الدیوث بفتح دال منقطه و تشدید یا، دو نقطه در پایین و سکون واو و ثا، سه نقطه بمعنی قلتبان که در زنای زن شش الوطواط بفتح واو و سکون طا منقط اول شب پره و قسمی از پرستوک که در کوهها میباشد یعنی روایتست از محمد بن حسن اشعری از ابو الحسن امام رضا علیه السلم کفت که فیل مسخ کرده شده است بود پادشاهی بغایت زناکار و کرک مسخ کرده شده است بود عرب صحرانشینی دیوث و خرکوش مسخ کرده شده است بود زنی که خیانت میکرد شوهرش را و غسل نمیکرد از حیضش و شب پره مسخ کرده شده است بود دزد میدزدید خرماهای مردمان را و کپیان و خوکان جمعی بودند از بنی اسرائیل که تجاوز کردند از مقرر الهی در ترک شکار ماهی در روز شنبه چنانچه مذکورست در سورهٔ بقره و نسا و اعراف و نحل شرح وَالْجِرِّيثُ وَالضَّبُّ فِرْقَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُؤْمِنُوا حَتَّى نَزَلَتِ الْمَائِدَةُ عَلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَتَاهُوا فَوَقَعَتْ فِرْقَةٌ فِي الْبَحْرِ وَفِرْقَةٌ فِي الْبَرِّ وَالْفَأْرَةُ فَهِيَ الْفُوَيْسِقَةُ وَالْعَقْرَبُ كَانَ نَمَّاماً وَالدُّبُّ وَالْوَزَغُ وَالزُّنْبُورُ كَانَ لَحَّاماً يَسْرِقُ فِي الْمِيزَانِ شرح جریث بکسر جیم و تشدید را منقطه مکسوره و سکون یا، دو نقطه در پایین و ثا، سه نقطه قسمی از ماهی بی فلوس است مائده بهمزه منقلبه از یا بمعنی سفره یا طعام یا بمعنی طعام بر سفره است و نزول مائده مذکور است در سورهٔ مائده تاهوا بتا، دو نقطه در بالا و الف و ضم ها از باب ضرب است فاره بفتح فا و سکون همزه است الفویسقه بضم فا و فتح واو و سکون یا، دو نقطه در پایین و کسر سین منقط و قاف مصغر فاسقه زنی که فساد کننده است این اشارتست بآنست که موش زنی مفسده بوده النمام بفتح نون و تشدید میم اول سخن چنین

یعنی و جریث و سوسمار جمعی بودند از بنی اسرائیل که کرویدند در وقتی که فرود آمد سفره بر عیسی بن مریم علیهما السلم بعد از مسخ سرکردان شدند پس واقع شدند فرقهٔ ایشان در دریا و فرقه در صحرا و موش پس آنست فاسقک و عقرب بود سخن چین و هر یک از خرس و کربایه و زنبور بود کوشت فروشی که دزدی میکرد در ترازو پانزدهم اصل عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ قَالَ سُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْغُرَابِ الْأَبْقَعِ فَقَالَ إِنَّهُ لَا يُؤْكَلُ وَقَالَ وَمَنْ أَحَلَّ لَكَ الْأَسْوَدَ یعنی روایتست از ابو یحیی واسطی کفت که پرسیده شد امام رضا علیه السلم از کلاغ ابلق پس کفت که بدرستی که آن خورده نمیشود و امام کفت که و که حلال کرد برای تو کلاغ سیاه را مراد اینست که هر دو حرام است شانزدهم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الطَّاوُسُ مُسِخَ كَانَ رَجُلاً جَمِيلاً فَكَابَرَ امْرَأَةَ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ تُحِبُّهُ فَوَقَعَ بِهَا ثُمَّ رَاسَلَتْهُ بَعْدُ فَمَسَخَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاوُوسَيْنِ أُنْثَى وَذَكَراً وَلَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَلَا بَيْضُهُ شرح روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از ابی الحسن امام رضا علیه السلم کفت که طاوس ممسوخست بود مردی خوش رو و بود زن مردی مؤمن که دوست میداشت آن خوش رو را پس جماع کرد با آن زن بعد از آن آن زن به پیغام طلب میکرد او را پس مسخ کرد ایشان را الله عز و جل دو طاوس ماده و نر و خورده نمیشود کوشت طاوس و نه تخمهای آن [illegible] این باب دیکر است از مقصد باب سابق و در آنست آنچه شناخته میشود بآن آنچه خورده میشود از جمله مرغان و آنچه خورده نمیشود در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَأْكُولِ مِنَ الطَّيْرِ وَالْوَحْشِ فَقَالَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلَّ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَكُلَّ ذِي نَابٍ مِنَ الْوَحْشِ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ مِنَ السَّبُعِ فَقَالَ لِي يَا سَمَاعَةُ السَّبُعُ كُلُّهُ حَرَامٌ وَإِنْ كَانَ سَبُعاً لَا نَابَ لَهُ وَإِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا تَفْصِيلاً وَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُسُوخَ جَمِيعَهَا شرح طیر بفتح طا منقط و سکون یا جمع طایر است وحش بفتح واو و سکون حا اسم جنس یا جمع وحشی است مخلب بکسر میم و سکون خا با نقط و فتح لام و با یک نقط است ناب بنون و الف و با یک نقط عبارتست از نیش و آن دندان پهلوی پیش سک و مانند آنست الناس عبارتست از مخالفان که من السبع روایت کرده اند بجای من الوحش تفصیلا بفا و صاد منقط مفعول له است و مراد اینست که در کلامی که برای تمییز حلال از حرام باشد ذکر من السبع خوب نیست مسوخ بضم میم جمع مسخ بکسر میم و سکون سین است یعنی روایتست از سماعه بفتح سین و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون ها کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آنچه خورده میشود از جملهٔ مرغان و درندکان پس امام کفت که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله هر صاحب چنکال را از جملهٔ مرغان و هر صاحب نیش را از جملهٔ درندکان پس کفتم که بدرستی که مردمان میکویند که از جملهٔ درندکان پس امام کفت مرا که ای سماعه درنده همکیش حرام است هر چند که باشد درنده که نیش نباشد او را و جز این نیست که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله این سخن را برای تمییز و حرام کرد الله عز و جل و رسول او صلی الله علیه و آله ممسوخها را همکی آنها اصل فَكُلِ الْآنَ مِنْ طَيْرِ الْبَرِّ مَا كَانَتْ لَهُ حَوْصَلَةٌ وَمِنْ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ كَقَانِصَةِ الْحَمَامِ لَا مَعِدَةٌ

كَمِعْدَةِ الإنسانِ وكُلُّ ما صَفَّ وهُوَ ذُو مِخْلَبٍ فهو حرامٌ والصَّفيفُ كما يَطِيرُ البازي والصَّقْرُ والحِدَاةُ وما أشْبَهَ ذلكَ وكُلُّ ما دَفَّ فهو حلالٌ والحَوْصَلَةُ والقانِصَةُ يُمْتَحَنُ بِهِما مِنَ الطَّيْرِ ما لا يُعْرَفُ طَيَرانُهُ وكُلُّ طَيْرٍ مَجْهُولٍ شرح من در مرسه جا تبعیضیه است الحوصله بفتح حا منقوط وسکون واو وفتح صاد منقوط وتخفیف وتشدید لام سنکدان مرغان وآن محل هضم دانه است وبعد از چینه دان در مرغان صحرایی صاحب قاموس کفته والحوصل والحوصلاء والحوصلة وتشدد لامهما من الطیر کالمعدة للانسان القانضه بقاف والف وکسر نون وصاد منقوط چینه دان وآن در مرغ صحرایی غیر سنکدان است وپیش از آنست ودر مرغ آبی همانست پس هضم دانه مرغ آبی در چینه دانش میشود وحوصله علیحده ندارد کما نقله الحمام اشارتست بفرق میان مرغ صحرا ومرغ آب بانکه مرغ صحرا دو محل دانه دارد یکی حوصله ودیکری قانضه ومرغ آب یک محل دانه دارد وآن قانضه است المعدة بفتح میم وکسر وسکون عین بی‌نقط وکسر میم وسکون عین محل خوراک در بدن حیوان بی‌فاصله محلی دیکر وبی آنکه مانند کیسه باشد پس قانضه مانند معده است در آنکه اول خوراک در آن قرار میکیرد وممتاز است از معده در آنکه مانند کیسه است بخلاف معده زیراکه در پایین آن راه انحدار فضله است وبآن امتیاز اشارت شده که لا معدة کمعدة الانسان صاحب قاموس کفته والمعدة ککلمة وبالکسر موضع الطعام قبل انحداره الی الامعاء وهو لنا بمنزلة الکرش للاظلاف والاخفاف الجمع معد ککتف وعنب صف بصاد بی‌نقط وتشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الصفیف بفتح صاد وکسر فا اول مصدر باب نصر است داشتن مرغ دو بال خود را در وقت حرکت در هوا الحداة بکسر حا منقوط وفتح دال منقوط وهمزه موشکیر وآنرا کورکوره نیز میکویند دف بدال بی‌نقط وتشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الدفیف بفتح دال وکسر فا اول جنبانیدن مرغ دو بال را در وقت حرکت در هوا وکل ما دف فهو حلال اشارتست بآنکه هرچه دفیف دارد ومخلب دارد پس هرچه صفیف دارد ومخلب دارد پس ذکر وهو ذو مخلب برای توضیح است یمتحن بیا منقوط بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست لا یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است طیرانه بفتح طا وفتح یا دو نقطه در پایین است کل مرفوع ومضافست مجهول مجرور است یعنی پس نخورد انیز مانند از جمله مرغان صحرا آنچه را که باشد از آن سنکدانی واز جمله مرغ آب آنچه را که باشد او را چینه دانی مانند چینه دان کبوتران نه معده مانند معده آدمی وهرچه صفیف کرد غالبا وآن صاحب چنکالست پس آن حرامست وصفیف چنانست که میرد باز وچرغ وموشکیر وآنچه مانند اینهاست در آنکه غالبا راست میدارد دو بال را وهرچه غالبا دفیف کرد مثل کبوتر وکنجشک پس آن حلالست وسنکدان وچینه دان آزموده میشود بانها از جمله مرغان آنچه شناخته نمیشود بریدن آن که آیا صفیف غالبست در آن یا دفیف وهر مرغی که مجهول الحال باشد دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قالَ قُلْتُ لَهُ الطَّيْرُ ما يُؤْكَلُ مِنْهُ فَقالَ لا يُؤْكَلُ مِنْهُ ما لَمْ تَكُنْ لَهُ قانِصَةٌ شرح روایتست از عبدالله بن سنان بکسر سین بی‌نقط از امام جعفر صادق علیه السلام است کفت که کفتم امام را که مرغ کدام خورده میشود از جمله آن پس امام کفت که خورده نمیشود از جمله آنچه نباشد آنرا چینه دانی بدانکه منافات نیست میان این حدیث وحدیث سابق زیراکه قانضه در مرغ صحرا نیز باعث تمیز حلال از حرام میتواند بود وذکر حوصله در حدیث سابق برای فایده دیکر است وآن امتیاز میان مرغ حلال صحرا ومرغ حلال آبست چنانچه بیان شد در شرح آن سوم اصل عَنْ زُرارَةَ أنَّهُ قالَ واللهِ ما رَأيْتُ مِثْلَ أبي جَعْفَرٍ قَطُّ وَذلِكَ أنّي سَألْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ أصْلَحَكَ اللهُ ما يُؤْكَلُ مِنَ الطَّيْرِ فَقالَ كُلْ ما دَفَّ وَلا تَأْكُلْ ما صَفَّ قُلْتُ فَالْبَيْضُ في الآجامِ فَقالَ ما اسْتَوى طَرَفاهُ فَلا تَأْكُلْهُ وَما اخْتَلَفَ طَرَفاهُ فَكُلْ قُلْتُ فَطَيْرُ الماءِ قالَ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ فَكُلْ وَما لَمْ تَكُنْ لَهُ قانِصَةٌ فَلا تَأْكُلْ شرح روایتست از زراره آنکه او کفت که بخدا قسم که ندیدم مثل امام محمد باقر علیه السلام را هرکز وآن برای اینست که من پرسیدم او را با نیروش که کفتم او را که نکاه دارد ترا الله تعالی کدام خورده میشود از جمله مرغان پس امام کفت که بخور آنچه را که دفیف کرد غالبا ومخور آنچه را که صفیف کرد غالبا کفتم که پس تخمها در نیستانها چکونه است در وقتی که معلوم نباشد که از مرغ دفیف کننده است یا نه پس امام کفت که تخمی که برابر شد دو سرش در کندی وباریکی پس مخور آنرا وآنچه تفاوت کرد دو سرش پس بخور کفتم که پس مرغان آب چکونه است امام کفت که آنچه باشد آنرا چینه دانی پس بخور وآنچه نباشد آنرا چینه دانی پس مخور چهارم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قالَ كُلْ مِنَ الطَّيْرِ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ وَلا مِخْلَبَ لَهُ قالَ وَسَألْتُهُ عَنْ طَيْرِ الماءِ فَقالَ مِثْلَ ذلِكَ شرح ولا مخلب برای توضیح است نظیر آنچه کذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از مسعده بفتح میم وسکون سین بی‌نقط وفتح عین بی‌نقط ابن صدقه بفتح صاد وفتح دال از امام جعفر صادق علیه السلام امام کفت که بخور از جمله مرغان آنچه را که باشد او را چینه دانی ونیست چنکالی آنرا راوی کفت که و پرسیدم امام را از مرغان آب پس امام کفت که مثل مرغ صحرا است در آنکه اکر چینه دانی دارد حلالست والا فلا پنجم اصل عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أبي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قالَ كُلْ مِنَ الطَّيْرِ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ أوْ صِيصِيَةٌ أوْ حَوْصَلَةٌ شرح الصیصیه بکسر صاد بی‌نقط وسکون یا دو نقطه در پایین وکسر صاد بی‌نقط وتخفیف وتشدید یا دو نقطه در پایین سیخ خروس ومانند آن که در پای آن میباشد وآن در غیر مرغ صاحب قانصه نمیباشد پس مناط فرق میان حلال وحرام قانصه است وباقی علامت آنست یعنی روایتست از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بخور از جمله مرغان آنچه را که باشد او را چینه دانی یا سیخی یا سنکدانی ششم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أبي يَعْفُورٍ قالَ قُلْتُ لأبي عَبْدِ اللهِ عليه السلام إنّي أكُونُ في الآجامِ فَيَخْتَلِفُ عَلَيَّ الطَّيْرُ فَما آكُلُ مِنْهُ فَقالَ كُلْ ما دَفَّ وَلا تَأْكُلْ ما صَفَّ فَقُلْتُ إنّي أُوتى بِهِ مَذْبُوحاً فَقالَ كُلْ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ شرح الآجام بهمزه والف وجیم جمع اجم بضم همزه وضم جیم وتخفیف میم عبارتست از نیستانها یختلف بخا با نقطه وفا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست علیّ بتشدید یا دو نقطه در پایین مفتوحه است وتعدیه اختلاف بعلی بتضمین معنی ورود یا معنی اشتباه است ما استفهامیه وما فیه میتواند بود وتذکیر ضمیر منه وبه باعتبار اینست که طیر اینجا مستعمل شده در جنس طایر اکرچه کاهی مستعمل میشود در جمع طایر اوتی بضم همزه وسکون واو وتا دو نقطه در بالا والف بصیغه مضارع متکلم مجهول باب ضرب است وضمیر مستتر نایب

علیه السلام

فاعلت با در به برای تعدیه است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
که بدرستی که من میباشم در دهها پس مختلف میشود بر من مرغ شکار پس کدام را بخورم از آن پس امام گفت که بخور آنچه را که
دفیف کرد غالبا و مخور آنچه را که صفیف کرد غالبا پس گفتم که بدرستی که من داده میشوم آن مرغ بر حالی که مذبوح است پس
امام گفت که بخور آنچه را که باشد او را چینه دانی [illegible] بیض بفتح بای یکنقطه و سکون
یای دونقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جمع یا جمع بیضه است یعنی این باب بیان چیزیست که شناخته میشود با آن تخمهای
مرغان که کدام حلالست و کدام حرام و در این باب پنج حدیث اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ إِذَا دَخَلْتَ أَجَمَةً فَوَجَدْتَ بَيْضاً فَلَا تَأْكُلْ إِلَّا مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ شرح الاجمه بفتح همزه و تخفیف میم
بیشه درختان انبوه و نیستان یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که چون
داخل شدی بیشه را پس یافتی تخمهائی را پس مخور از آن مگر آنرا که مختلف باشد دو سر ش در کندی و باریکی دوم اصل
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَيْضُ فِي الْآجَامِ فَقَالَ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ فَلَا تَأْكُلْ وَمَا اخْتَلَفَ
طَرَفَاهُ فَكُلْ شرح البیض مرفوع و مبتدا ست فی الآجام خبر مبتدا است و مقصود اینست که نمیدانم که کدام حلالست
و کدام حرام است آجام بفتح همزه و الف و کسر همزه بی الف جمع اجمه بفتح همزه و فتح جیم و تخفیف میم و تا ر تانیث است
بتوسط جمع آن براجم بضم همزه و ضم جیم و براجم بفتح همزه و فتح جیم نظیر عنق و اعناق و جبل و جبال و میتواند بود که آجام همزه
جمع اجم بضم همزه و جمع جیم باشد بمعنی دهها موافق حدیث ششم باب سابق و موید این احتمال است حدیث آخر
این باب یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که تخمها در بیشهها میباشد پس امام گفت که
آنچه برابر شد دو سر ش پس مخور و آنچه مختلف شد دو سر ش پس بخور سوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ
قَالَ سَأَلْتُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ الْأَجَمَةَ فَيَجِدُ بِهَا بَيْضاً مُخْتَلِفاً لَا يَدْرِي بَيْضُ
مَا هُوَ أَبَيْضُ مَا يُكْرَهُ مِنَ الطَّيْرِ أَوْ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِيهِ عِلْماً لَا يَخْفَى انْظُرْ إِلَى كُلِّ بَيْضَةٍ تَعْرِفُ
رَأْسَهَا مِنْ أَسْفَلِهَا فَكُلْ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَدَعْهُ شرح بیض در اول مرفوع و مضافست و خبر مبتدا است و مقدم بر
مبتدا است ما استفهامیه و مضاف الیها است هو مبتدا است بیض در دوم مرفوع و خبر مبتدا محذوفست بتقدیر هو و استفهام
نیز مقدر است العلم بفتح عین و فتح لام نشانی که باعث تمیز شود یعنی روایتست از زراره از ابو الخطاب بفتح خا با نقطه
و تشدید طا بی نقطه که از مخالفانست گفت که پرسیدم او را میخواهد امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که داخل میشود بیشه را
پس می یابد در آن تخمهائی را که انواع مختلفه است نمیداند که تخمهای چیست آن آیا آن تخمهای چیزیست که حرام است از جمله
مرغان یا حلالست پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که در آن نشانیست که پنهان نمیشود نظر کن سوی هر تخمی که میشناسی
سر آنرا از پایین آن پس بخور و آنچه غیر آنست پس واگذار آنرا [illegible] عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كُلْ مِنَ الْبَيْضِ مَا لَمْ يَسْتَوِ رَأْسَاهُ وَقَالَ مَا كَانَ مِنْ بَيْضِ طَيْرِ الْمَاءِ مِثْلَ بَيْضِ الدَّجَاجِ
وَعَلَى خِلْقَتِهِ أَحَدُ رَأْسَيْهِ مُفَلْطَحٌ وَإِلَّا فَلَا تَأْكُلْ شرح ما در دوم موصوله و مفعول فعل محذوفست بتقدیر کل الملقه

مکرعار

بکسر خاء با نقطه و سکون لام و قاف آفرینش یعنی چگونگی آفریده شدن المفلطح بفا و طاء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل پهن کرده شده و در بعض نسخ مفرطح براء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب فعلل است بهمان معنی
یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بخور از تخمهای مرغان
آنچه را که برابر نباشد دو سر آن و امام گفت که بخور آنچه را که باشد از جمله تخمهای مرغان آب مانند تخمهای ماکیان بیان
این انکه یکی از دو سرش پهن کرده شده باشد و اگر نباشد چنان پس مخور پنجم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَكُونُ فِي الْآجَامِ فَيَخْتَلِفُ عَلَيَّ الْبَيْضُ فَمَا آكُلُ مِنْهُ فَقَالَ كُلْ مِنْهُ مَا اخْتَلَفَ
طَرَفَاهُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب باب نهم اصل باب الحمل و الجدی یرضعان من لبن
الخنزیر شرح حمل بفتح حاء بی نقطه و فتح میم است الجدی بفتح جیم و سکون دال بی نقطه بزغاله یرضعان بصیغه مجهول باب
افعال یا معلوم باب ضرب است یعنی این باب بیان بره و بزغاله است که شیر داده میشوند از شیر خوک ماده و در این
باب پنج حدیث اول اصل عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ عَنْ
جَدْيٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَةٍ حَتَّى كَبِرَ وَشَبَّ وَاشْتَدَّ عَظْمُهُ ثُمَّ إِنَّ رَجُلاً اسْتَفْحَلَهُ فِي غَنَمِهِ فَأَخْرَجَ
لَهُ نَسْلٌ فَقَالَ أَمَّا مَا عَرَفْتَ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرَبَنَّهُ وَأَمَّا مَا لَمْ تَعْرِفْهُ فَكُلْهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِّ
وَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ شرح رضع بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم است کبر بصیغه ماضی معلوم باب حسن است شب
بشین با نقطه و تشدید بای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است ان بکسر همزه است استفحل بفا و حاء بی نقطه بصیغه
ماضی باب استفعال ماخوذ است از فحل بفتح فا و سکون حا بمعنی گشن و آن حیوانیست نر که برای تخم در گله رها میشود اخرج
بصیغه ماضی مجهول باب افعالست ضمیر له راجع برجل است یا راجع بجدی است اما بفتح همزه و تشدید میم است فلا
تقربنه بصیغه نهی مخاطب معلوم باب علم نون تاکید ثقیله یا خفیفه است الجبن بضم جیم و ضم بای یکنقطه و تشدید نون
و بسکون و ضم با و تخفیف نون پنیر و می آید در شرح حدیث اول باب نهم که باب ما لا ینتفع به من المیتة و ما ینتفع به منها است
تحقیق وجه نجاست بعض پنیرهای بازار و اینکه تفتیش آن در کار نیست موافق آنچه می آید در باب الجبن که باب ششم و
نهم است یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه گفت که
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که من حاضر بودم نزد او از بزغاله که شیر خورد از ماده خوکی تا آنکه بزرگ شد
و جوان شد و سخت شد استخوانش بعد از آن بدرستی که مردی گشن کرد او را در گله گوسفند خود پس بیرون آورده شد
از برای او اولادی پس امام گفت که آنچه شناختی از اولاد آن بعینه در بازار مسلمانان پس نزدیک مشو البته آنرا و آنچه
نشناختی آنرا پس بخور آنرا و مانند پنیر است و مپرس از آن دوم اصل عَنْ بِشْرِ بْنِ مَسْلَمَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي جَدْيٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَةٍ ثُمَّ ضُرِبَ فِي الْغَنَمِ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِّ فَمَا عَرَفْتَ بِأَنَّهُ ضَرْبُهُ فَلَا تَأْكُلْهُ
وَمَا لَمْ تَعْرِفْهُ فَكُلْهُ شرح ضرب بصیغه ماضی معلوم مجرد است الضرب جستن نر بر ماده ضربه بفتح ضاد و سکون را
مرفوع و مضاف بضمیر غایب است و مراد حاصل ضرب آنست یعنی روایتست از بشر بکسر بای یکنقطه و سکون شین

بانقطه درا منقوط ابن مسلم بفتح میم وسکون سین منقوط وفتح لام از امام موسی کاظم علیه السلم در بزغاله که شیر خورد از ماده
خوکی بعد از آن حسبت بر ماده کانی در گله گوسفند امام گفت که آن مانند بیرست پس انچه شناختی بانیکه آن حاصل حسین
آن بزغاله است پس مخور آنرا وانچه نشناختی ازاپس بخور آنرا **سیوم اصل** عَنْ أَبِي حَمْزَةَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ
لَا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِ حَمَلٍ رَضَعَ مِنْ لَبَنِ خِنْزِيرَةٍ **شرح** ابو حمزه ثمالی از اصحاب امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلم است الرفع بالا بردن بمعنی نسبت حدیث سوی امام معصوم **یعنی**
روایتست از ابو حمزه بالا برد حدیث را گفت که امام گفت که مخور از گوشت بره که شیر خورده از شیر ماده خوکی
جهارم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ عَنَاقاً
حَتَّى فُطِمَتْ وَكَبِرَتْ وَضَرَبَهَا الْفَحْلُ ثُمَّ وَضَعَتْ أَيَجُوزُ أَنْ يُؤْكَلَ لَحْمُهَا وَلَبَنُهَا فَكَتَبَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِعْلٌ مَكْرُوهٌ وَلَا بَأْسَ بِهِ **شرح** احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلم
است العناق بفتح عین منقوط وتخفیف نون وقاف بزغاله ماده فطمت بفا وطار منقوط بصیغه ماضی غایبه
مجهول یا معلوم باب ضرب است **یعنی** روایتست از احمد بن محمد گفت که نوشتم سوی امام علیه السلم که شوم برهای
تو از هر بلایی زنی شیر داد بزغاله ماده را تا انکه بریده شد از شیر و بزرگ شد وزد آنرا گشن بعد از آن زایید آیا روا
میشود اینکه خورده شود گوشت آن وشیر آن پس نوشت امام علیه السلم که آن خوردن کاریست مکروه ونیست پروایی
بآن **بدانکه** ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب برای بیان اینست که حکم جدی وخریر سرایت نمیکند بغیر ایشان پس
ومراد پس قیاس نباید کرد **پنجم اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سُئِلَ
عَنْ حَمَلٍ غُذِّيَ بِلَبَنِ خِنْزِيرَةٍ فَقَالَ قَيِّدُوهُ وَاعْلِفُوهُ الْكُسْبَ وَالنَّوَى وَالشَّعِيرَ وَالْخُبْزَ
إِنْ كَانَ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ فَيُلْقَى عَلَى ضَرْعِ شَاةٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ
ثُمَّ يُؤْكَلُ لَحْمُهُ **شرح** غذی بغین بانقطه وذال بانقطه ویا منقلب از واو یا اصلیه بصیغه ماضی غایب مجهول باب
تفعیل است التغذیه خوراک دادن حیوانرا وخوردن حیوان خوراکی را ومراد اینجا معنی اولست بقرینه با در
بلبن مگر آنکه با برای تقویت باشد پس غذی بصیغه معلوم باب تفعیل وباب ضرب ونصر تواند بود قیدوه بقاف
ویا ردو نقطه در پایین ودال منقوط بصیغه امر باب تفعیل است التقیید بند کردن ومراد اینجا مانع شدن از
رفتن نزد خوک است اعلفوه بعین بینقط وفا بصیغه امر باب ضرب یا باب افعالست الکسب بضم کاف
وسکون سین بینقط وبا یکنقطه انچه باقی ماند از کنجد ومانند آن بعد از گرفتن روغن از آن النوی بفتح نون وواو
والف استخوان خرما سبعة ایام ظرف هر یک از اعلفوه و فیلقی است شاید که فرق میان این جواب وجوابی که
گذشت در حدیث اول این باب باعتبار این باشد که در انجا اشتداد عظم بود واینجا نیست **یعنی** روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المومنین پرسیده شد از بره که خوراک داده شد شیر ماده خوکی پس گفت که
بند کنید آنرا وعلف دهید آنرا کسب واستخوان خرما وجو ونان مثلا اگر باشد که بی نیاز شده باشد از شیر واگر نباشد

که بی نیاز شده باشد از شیر پس انداخته میشود بر پستان گوسفندی در هفت روزانه شب بعد از آن خورده میشود
گوشت آن **باب ششم اصل باب لحوم الجلالات وبیضهن والشاة تشرب الخمر شرح** الجلالات بفتح جیم
وتشدید لام اولست بیض بفتح با یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وضاد بانقطه جمع بیضه است یا اسم جنس
بیضه است وبنا بر اول غالب در ضمیر راجع بان تانیث است ومؤید احتمال اولست دو جز اول مقابل ان
بالحوم که جمع است دوم ذکر حدیث دهم در تحت عنوان این باب چنانچه بیان میشود تشرب بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم یا مجهول باب افعالست **یعنی** این باب بیان گوشتهای حیوانات مردارخوارست
وتخمهای آنها و گوسفندی که می آشامد خمر را در این باب دوازده حدیثست **اول اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَأْكُلُوا لُحُومَ الْجَلَّالَاتِ وَإِنْ أَصَابَكَ مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ **شرح** روایتست
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخورید گوشتهای مردارخوارها را واگر برخورد ترا بعض
عرق آنها پس بشو آنرا **دوم اصل** عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَشْرَبْ مِنْ
أَلْبَانِ الْإِبِلِ الْجَلَّالَةِ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ **شرح** روایتست از حفص بفتح حا بینقط وسکون
فا وصاد بینقط ابن بختری بفتح با یکنقطه وسکون خا بانقطه وفتح تا دو نقطه در بالا وراء بینقط وتشدید یا از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که میاشام از شیرهای شتران مردارخوار واگر برخورد ترا چیزی از عرق آنها پس بشو آنرا
سیوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّجَاجَةُ
الْجَلَّالَةُ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا حَتَّى تُقَيَّدَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَالْبَطَّةُ الْجَلَّالَةُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ وَالشَّاةُ الْجَلَّالَةُ عَشَرَةَ أَيَّامٍ
وَالْبَقَرَةُ الْجَلَّالَةُ عِشْرِينَ يَوْماً وَالنَّاقَةُ أَرْبَعِينَ يَوْماً **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که مرغ خانگی مردارخوار خورده نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود در سه
روزانه شب واردک مردارخوار را در پنج روزانه شب وگوسفند مردارخوار در ده روزانه شب وگاو مردارخوار
در بیست روزانه شب وشتر ماده مثلا در چهل روزانه شب **جهارم اصل** عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَاةٍ شَرِبَتْ خَمْراً حَتَّى سَكِرَتْ ثُمَّ ذُبِحَتْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَا يُؤْكَلُ مَا فِي بَطْنِهَا **شرح** روایتست
از زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلم در گوسفندی که آشامید خمر را تا آنکه مست شد بعد از آن ذبح کرده شد
بر آن حال گفت که خورده نمیشود انچه در شکم آنست مثل دل وجگر وشیردان ومانند آنها **پنجم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَاةٍ شَرِبَتْ بَوْلًا ثُمَّ ذُبِحَتْ قَالَ فَقَالَ يُغْسَلُ مَا فِي جَوْفِهَا ثُمَّ لَا بَأْسَ بِهِ وَكَذَلِكَ
إِذَا اعْتَلَفَتِ الْعَذِرَةَ مَا لَمْ تَكُنْ جَلَّالَةً وَالْجَلَّالَةُ هِيَ الَّتِي يَكُونُ ذَلِكَ غِذَاءَهَا **شرح** اعتلفت بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب افتعالست الغذاء بکسر غین بانقطه وذال بانقطه والف ممدوده وانچه جزو بدن شود از جمله خوراک
باین معنی که از تکرار خوردن آن گوشت روید واستخوان سخت شود ونظیر انچه گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب
حد الرضاع الذی یحرم که باب هشتاد وهشتم است **یعنی** روایتست از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلم در گوسفندی

که آشامید بولی را بعد از آن ذبح کرده شد راوی گفت که پس امام گفت که شسته میشود آنچه در شکم آنست بعد از آن
نیست پروائی بآن و همچنانست چون گوسفند خورد نجاست آدمی را چنداکه نباشد مردار خوار و مردار خوار
آنست که باشد مردار غذای آن شُشُم اصل عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
الْاِبِلُ الْجَلَّالَةُ اِذَا اَرَدْتَ نَحْرَهَا تُحْبَسُ الْبَعِیرُ اَرْبَعِینَ یَوْمًا وَالْبَقَرَةُ ثَلٰثِینَ یَوْمًا وَالشَّاةُ
عَشَرَةَ اَیَّامٍ شرح یعقوب بن یزید از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلم است ابل بکسر همزه و کسر بار
یکنقطه و تخفیف لام در اصل بمعنی گروهست و جمع آن اٰبابیل است لیک چون اکر دواب عرب گروه شتران است
مخصوص شده بآن نظیر مال که مستعمل میشود در شتران و صاحب قاموس گفته و ابابیل فرق جمع بلا واحد و ابل درین
حدیث مستعمل شده بمعنی اصلی و مراد گروه مرکب از شتر و گاو و گوسفند است پس ذکر نحرها بعنوان مثالست
ثلثین یوما منافات ندارد با عشرین یوما که گذشت در حدیث سوم این باب زیرا که زیادتی محمول بر استحباب است
یعنی روایتست از یعقوب بن یزید بالابر و حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گروه شتر و گاو
و گوسفند مردار خوار چون خواهی که نحر کنی مثلا آنها را بند میکنی شتر را در چهل روزانه شب و گاو را در سی روزانه و
گوسفند را در ده روزانه شب هفتم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَسْبَاطٍ عَمَّنْ رَوَاهُ فِی الْجَلَّالَاتِ قَالَ لَا بَأْسَ بِاَکْلِهِنَّ
اِذَا کُنَّ یَخْلِطْنَ شرح روی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است و بنابر اول ضمیر مستتر
راجع بمن موصوله است که عبارتست از امام علیه السلم و بنابر دوم راجع بعلی است و عاید محذوفست بتقدیر
عنه و بر هر تقدیر ضمیر قال راجع بمن است یخلطن بخا با نقط و طا بی نقط بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه معلوم
یا مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و بنابر اول مراد اینست که آمیخته کنند و غیر مردار نیز خورده باشند و
بنابر دوم مراد اینست که اگر مشتبه شوند بغیر مردار خوار احتراز از جمیع لازم نیست و تمیز بقرعه نیز لازم نیست یعنی
روایتست از علی بن اسباط از امامی که راوی کرد او را در مردار خوارها گفت که نیست پروائی بخوردن آنها چون باشند
که آمیخته کنند بغیر مردار هشتم اصل عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ الْاَشْعَرِیِّ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ عَنْ اَکْلِ لُحُومِ دَجَاجِ الدَّسَاکِرِ وَهُمْ لَا یَمْنَعُونَهَا مِنْ شَیْءٍ تَمُرُّ عَلَی الْعَذِرَةِ مُخَلًّی عَنْهَا وَعَنْ
اَکْلِ بَیْضِهِنَّ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ شرح سعد بفتح سین بی نقط و سکون عین بی نقط است اشعر بفتح همزه و سکون
شین با نقط و فتح عین بی نقط و را بی نقط پدر قبیله ایست دجاج بفتح دال بی نقط و تخفیف جیم اسم جنس یا جمع
دجاجه است و ارجاع ضمیر مفرد مونث و جمع مؤنث و مفرد مذکر بمثل این جایز است نظیر نخل خاویه در سوره الحاقه
و نخل منقعر در سوره قمر الدساکر بفتح دال بی نقط و تخفیف سین بی نقط و کسر کاف و را بی نقط جمع دسکره بفتح دال و
سکون سین و فتح کاف روستا ها ضمیر هم راجع بر روستائیانست مخلی بخا با نقط و الف ساقط بتنوین بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است عنها نایب فاعل است بیض بفتح با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه
اسم جنس یا جمع بیضه است یعنی روایتست از سعد بن سعد اشعری از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که پرسیدم

امام را از خوردن گوشتهای مرغان خانگی دهها و اهل دهها منع نمیکنند آنها را از چیزی بیان این آنکه آنها میگذرند
بر نجاست آدمی بر جائی که بیمانعند و پرسیدم از خوردن تخمهای آنها پس امام در جواب هردو گفت که نیست پروائی
بآن خوردن نهم اصل عَنِ السَّیَّارِیِّ عَنْ اَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ یُونُسَ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی السَّمَکِ الْجَلَّالِ
اَنَّهُ سَاَلَهُ عَنْهُ فَقَالَ یُنْتَظَرُ بِهِ یَوْمًا وَلَیْلَةً وَقَالَ السَّیَّارِیُّ اِنَّ هٰذَا لَا یَکُونُ اِلَّا بِالْبَصْرَةِ وَقَالَ فِی
الدَّجَاجِ تُحْبَسُ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ وَالْبَطَّةُ سَبْعَةَ اَیَّامٍ وَالشَّاةُ اَرْبَعَةَ عَشَرَ اَیَّامٍ یَوْمًا وَالْبَقَرَةُ ثَلٰثِینَ
یَوْمًا وَالْاِبِلُ اَرْبَعِینَ یَوْمًا ثُمَّ تُذْبَحُ شرح سیاری بفتح سین بی نقط و تشدید یار دو نقط در پایین و را بی نقط
و تشدید یار دوم احمد بن محمد بن سیار است جلال بفتح جیم و تشدید لام اولست و وجه بودن سمک جلال در بصره
اینست که آن در کنار شط العرب است و اثر جزر و مد دریا در آنجا ظاهر است و در وقت مد نهرهای بصره پر آب
میشود و در وقت مد کم آب میشود و سبب این مردمان نجاسات در آن نهرها میریزند تا در وقت برگشتن آب بیرون
رود و ماهیان آن نهرها از آنها میخورند و البطه و سه نظیر ش مجرور و مرفوع میتواند بود جمع میان سبعه و اربعه عشر و میان
خمسه که گذشت در حدیث سیوم این باب و عشره که گذشت در حدیث سیوم و ششم این باب بحمل سبعه و اربعه
عشر بر استحباب میتواند بود یعنی روایتست از سیاری از احمد بن فضل از یونس از امام رضا علیه السلم در ماهی
مردار خوار اینکه یونس پرسید امام را از آن پس امام گفت که انتظار کشیده میشود بآن ماهی در عوض که بی مردار باشد
در یکروز و یک شب و گفت سیاری که بدرستی که این ماهی مردار خوار نمیباشد مگر در بصره و امام گفت در مرغان
خانگی مردار خوار که بند کرده میشوند در سه روزانه شب و اردک در هفت روزانه شب و گوسفند در چهارده روزانه
شب و گاو در سی روزانه شب و شتران در چهل روزانه شب بعد از آن ذبح کرده میشوند دهم اصل عَنْ
اَبِی اِسْمٰعِیلَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ بَیْضِ الْغُرَابِ فَقَالَ لَا تَاْکُلْهُ شرح ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب مبنی بر اینست که لا تاکله بصیغه نهی مضارع مخاطب باب نصر است و ضمیر بارز راجع
بغراب است زیرا که غالب در ضمیر راجع به بیض تانیث است چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب پس افاده این
میکند که هر حیوانی که گوشت آن خورده نشود تخمهای آن حرام است و از این معلوم میشود که تخمهای جلالات
حرام است یعنی روایتست از ابو اسمعیل گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را از تخمهای کلاغ پس
گفت که نمیخوری کلاغ را پس چگونه جایز باشد خوردن تخمهای آن یازدهم اصل عَنْ بَسَّامٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ اَبِی
جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الْاِبِلِ الْجَلَّالَةِ قَالَ لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهَا وَلَا تُرْکَبُ اَرْبَعِینَ یَوْمًا شرح بسام بفتح بار یکنقطه و تشدید
سین بی نقط است اربعین یوما ظرف هر یک از دو فعل است یعنی روایتست از بسام صراف از امام محمد باقر علیه
السلم در شتران مردار خوار گفت که خورده نمیشود گوشت آنها و سواری کرده نمیشود در چهل روزانه شب دوازدهم
اصل عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ النَّاقَةُ الْجَلَّالَةُ
لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهَا وَلَا یُشْرَبُ لَبَنُهَا حَتّٰی تُغَذّٰی اَرْبَعِینَ یَوْمًا وَالْبَقَرَةُ الْجَلَّالَةُ لَا یُؤْکَلُ لَحْمُهَا وَلَا

يُتَرَّبُ لَبَنُهَا حَتّى تُغَذّى عَشَرَةَ اَيّامٍ وَالبَطَّةُ الجَلّالَةُ لا تُؤكَلُ لَحمُها حَتّى تُرَبَّطَ خَمسَةَ اَيّامٍ والدجاج ثلثة ايام

شرح تغذی همه جا بغین با نقطه و ذال با نقطه والف منقلب از واو بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر یا باب تفعیل است الغذو بفتح غین و سکون ذال و التغذیه بر یدن و مراد اینجا باز داشتن از خوردن مردار است جمع میان عشر و خمسه و میان اربعه عشر و سبعه گذشت در شرح حدیث نهم این باب یعنی روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که شتر ماده مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه بریده شود در چهل روزانه شب و گاو ماده مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه بریده شود در سی شبانه روز و گوسفند مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه بریده شود در ده شبانه روز و اردک مردار خوار خورده نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود در پنج روزانه شب و مرغ خانگی در سه روزانه شب باب ششم اصل باب ما لا یوکل من الشاة وغیرها شرح این باب بیان چیزیست که خورده نمیشود از جمله گوسفند و غیر آن بدانکه اختلاف عدد در بعض احادیث این باب باعتبار اختلاف اقتضا مقام است اهتمام را بذکر آنچه تساهل در آن میشده و ما لا یوکل اعم از حرام و مکروه است بقرینه حدیث آخر این باب و مجموع آنچه در احادیث این باب است شانزده چیز یا هفده چیز است بنا بر احتمالی که مذکور میشود در شرح حدیث چهارم این باب در توضیح مع العروق و در کتب فقهیه ذات الاشاجع نیز مذکور است و آن پی و مانند آنست که در پنج طلف گوسفند و گاو میباشد در این باب شش حدیث است اول اصل عَن اِبرٰهيمَ بنِ عَبدِ الحَميدِ عَن اَبِي الحَسَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلَمُ قالَ حُرِّمَ مِنَ الشّاةِ سَبعَةُ اَشياءَ الدَّمُ وَالخُصيَتانِ وَالقَضيبُ وَالمَثانَةُ وَالغُدَدُ وَالطِّحالُ وَالمَرارَةُ شرح حرم بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا معلوم باب حسن است الغدد بضم غین با نقطه و فتح دال بی نقطه اول جمع غده بضم غین و تشدید دال که بها خواه در میان مغز سر و خواه در غیر آن طحال بکسر طا بی نقطه و حا بی نقطه است المراره بفتح میم و تخفیف را بی نقطه زهره که در غیر شتر و شترمرغ میباشد در پهلوی جگر یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که حرام کرده شد از جمله گوسفند هفت چیز خون و دو خایه و آلت و بول دان و گرهها و سپرز و زهره دوم اصل عَن اَبي يَحيَى الواسِطيِّ رَفَعَهُ قالَ مَرَّ اَميرُ المُؤمِنينَ عَلَيهِ السَّلَمُ بِالقَصّابينَ فَنَهاهُم عَن بَيعِ سَبعَةِ اَشياءَ مِنَ الشّاةِ نَهاهُم عَن بَيعِ الدَّمِ وَالغُدَدِ وَآذانِ الفُؤادِ وَالطِّحالِ وَالنُّخاعِ وَالخُصىٰ وَالقَضيبِ فَقالَ لَهُ بَعضُ القَصّابينَ يا اَميرَ المُؤمِنينَ مَا الكَبِدُ وَالطِّحالُ اِلّا سَواءٌ فَقالَ لَهُ كَذَبتَ يا لُكَعُ ائتُوني بِتَورَينِ مِن ماءٍ اُنَبِّئكَ بِخِلافِ ما بَينَهُما شرح ابویحیی واسطی راوی امام رضا علیه السلم است پس ضمیر مستتر در قال راجع بامام رضا علیه السلم است و راجع بابویحیی میتواند بود آذان بفتح همزه والف جمع اُذن بضم همزه و سکون ذال است و مستعمل شده بمعنی تثنیه نخاع بضم و فتح و کسر نون و خا با نقطه و عین بی نقطه است الخصی بضم و کسر خا با نقطه و سکون صاد بی نقطه

و یا خایه و جمعش بضم خا و فتح صاد و الف است کبد بفتح کاف و کسر و سکون با یک نقطه و دال بی نقطه و بکسر کاف و سکون با است سوا بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده منصوب و مستثنی مفرغ است کذبت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است لکع بضم لام و تخفیف کاف مفتوحه و عین بی نقطه است التور بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون واو و را بی نقطه ظرف آب که سرش فراخ باشد انبئک بنون و با یک نقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال یا باب تفعیل مرفوع است ما زائده است میان مضاف و مضاف الیه پس بینهما مجرور است نظیر شقاق بینهما یعنی روایتست از ابویحیی واسطی نسبت بامام داد حدیث را امام گفت که گذشت امیر المومنین علیه السلم بقصابان پس نهی کرد ایشان را از فروختن خون و گرهها و گوشهای دل و سپرز و حرام مغز و خایه و آلت پس گفت او را بعض قصابان که ای امیر المومنین نیست جگر و سپرز مگر برابر پس گفت او را که دروغ گفتی ای احمق بیارید نزد من دو ظرف آب را پر از آب خبردار میکنم ترا بمخالفت میان این دو اصل فَاُتِيَ بِكَبِدٍ وَطِحالٍ وَتَورَينِ مِن ماءٍ فَقالَ عَلَيهِ السَّلَمُ شُقُّوا الطِّحالَ مِن وَسَطِهِ وَشُقُّوا الكَبِدَ مِن وَسَطِهِ ثُمَّ اَمَرَ عَلَيهِ السَّلَمُ فَمَرَسا فِي الماءِ جَميعًا فَابيَضَّتِ الكَبِدُ وَلَم يَنقُص شَيءٌ مِنها وَلَم يَبيَضَّ الطِّحالُ وَخَرَجَ ما فيهِ كُلُّهُ وَصارَ دَمًا كُلُّهُ وَبَقِيَ جِلدُهُ وَعُروقُهُ فَقالَ لَهُ هٰذا خِلافُ ما بَينَهُما هٰذا لَحمٌ وَهٰذا دَمٌ شرح فاتی بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و نایب فاعلش ضمیر مستتر است یا باب فاعلش کبد است شقوا هر دو جا بضم شین با نقطه و تشدید قاف مضمومه بصیغه امر باب نصر است مرسا را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی تثنیه غایب مجهول باب نصر است المرس در آب آغشته کردن دارو و مانند آن ابیضت بباء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و تشدید صاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعلال است تانیث و تذکیر در کبد جایز است یعنی پس آورده شد نزد او جگری و سپرزی و دو ظرف از آب پس گفت علیه السلم که بشکافید سپرز را در میانش و بشکافید جگر را در میانش بعد از آن امر کرد علیه السلم پس بدست مالیده شدند در آب همگی پس مایل بسفیدی شد جگر و کم نشد چیزی از آن و مایل بسفیدی نشد سپرز و بیرون رفت آنچه در آن بود همگی آن و باقی ماند پوستی و رگهائی پس گفت آن قصاب را که این مخالفت میان آن دو هست بیان این آنکه این گوشت است و این خونست سیوم اصل عَن بَعضِ اَصحابِنا عَن اَبي عَبدِ اللّٰهِ عَلَيهِ السَّلَمُ قالَ لا يُؤكَلُ مِنَ الشّاةِ عَشَرَةُ اَشياءَ الفَرثُ وَالدَّمُ وَالطِّحالُ وَالنُّخاعُ وَالعِلباءُ وَالغُدَدُ وَالقَضيبُ وَالاُنثَيانِ وَالحَياءُ وَالمَرارَةُ شرح فرث بفتح فا و سکون را بی نقطه و ثا سه نقطه است العلبا بکسر عین بی نقطه و سکون لام و با یک نقطه والف ممدوده پی زرد که از کله رویده تا نزدیک دنبه و بتدریج باریک شده و آن در میان مغز حرام و پوست پشت است و اول آن دو شاخ است در پهلوی یکدیگر انثیان بضم همزه و سکون نون و فتح ثا سه نقطه است و یا دو نقطه در پایین است الحیا بفتح حا بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین والف ممدوده و مقصوره فرج شتر و گاو و گوسفند و درندگان و جوهری حیا را ممدوده گفته و تفسیر برحم ناقه کرده یعنی روایت

از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که خورده نمیشود از کوسفند ده چیز سرکین و خون
و سپرز و حرام مغز و پی زرد و کرهها و آلت و دو خایه و فرج و زهره چهارم اصل عن اسمعیل
بن مرار عنهم علیهم السلم قال لا یؤکل مما یکون من الابل والبقر والغنم وغیر ذلک مما لحمه حلال
الفرج بما فیه ظاهره و باطنه والقضیب والبیضتان والمشیمة وهی موضع الولد والطحال
لانه دم والغدد مع العروق والمخ الذی یکون فی الصلب والمرارة والحدق والخرزة
التی تکون فی الدماغ والدم شرح اسمعیل بن مرار بفتح میم و تشدید را بنقطه اول راوی یونس بن عبد
الرحمن است و او راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است ضمیر قال راجع باسمعیل است یا راجع
بامام است و حاصل هر دو یکیست من در مما در اول تبعیضیه است و در من الابل ابتدائیه است یکون تامه
است بمعنی یحصل من در مما در دوم تبعیضیه است یا بیانیه است الفرج مرفوع و نایب فاعل یؤکل است با در بما
بمعنی مع است ظاهره مجرور و بدل است مشیمه بفتح میم و کسر شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین است
مع العروق اشارتست بفرق میان حرام بودن طحال و حرام بودن غدد با یکه عروق طحال حرام نیست زیرا
که آن خون نیست و باین اشارت شده نیز بقول امام علیه السلم که لانه دم و عروق غدد حرام است مانند سایر
غدد و میتواند بود که مراد رکهای کوشت باشد و تغییر سیاق برای اشارت بکراهت آنها باشد موافق
ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب السلق که باب صد و بیست و یکم است صاحب لمعه کفته که و یکره الکلا و ذنا
القلب والعروق مخ بضم میم و تشدید خا با نقطه عبارتست از مغز صلب بضم صاد بی نقطه و سکون لام
و با یکنقطه عبارتست از استخوان مهره پشت و مخ صلب عبارتست از مغزی سفید که آنرا مغز حرام مینامند
الحدق بفتح حا بی نقطه و فتح دال بی نقطه و تخفیف قاف جمع حدقه سیاهیهای چشمها الخرزة بفتح خا با نقطه
و فتح را بی نقطه و زای با نقطه مهره و مراد کره کوچک است دماغ بکسر دال بی نقطه و تخفیف میم و غین با نقطه
است یعنی روایتست از اسمعیل بن مرار از ائمه علیهم السلم کفت که خورده نمیشود از جمله آنچه بهم میرسد از
شتران و کاوان و کوسفندان و غیر آنها از جمله آنچه کوشت ان حلالست فرج با آنچه در آنست خواه پرورش
و خواه درونش و آلت و دو خایه و زهدان و آن جای فرزند است و سپرز زیرا که آن خونست و کرهها
با رکها و مغزی که میباشد در مهره پشت و زهره و سیاهیهای چشمها و مهره که میباشد در مغز سر و خون پنجم اصل
عن سمیع عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم اذا اشتری احدکم لحما
فلیخرج منه الغدد فانه یحرک عرق الجذام شرح ضمیر فانه راجع بلحم است و ظاهر این است که میش
از طبخ اخراج غدد باید کرد تا غدد خورده برطرف شود یعنی روایتست از سمیع از امام جعفر صادق علیه السلم کفت
که کفت امیر المؤمنین علیه السلم که چون خرید یکی از شما کوشتی را پس باید که بیرون کند کرهها را زیرا که آن کوشت میجنباند
رک خوره را ششم اصل عن بعض اصحابنا انه کره الکلیتین وقال انهما مجمع البول شرح بعض

اصحابنا میتواند بود که عبارت از بعض سفرا باشد و ضمیر انه راجع بصاحب الزمان علیه صلوات الرحمن باشد الکلیة
بضم کاف و سکون لام و یا دو نقطه در پایین کرده و آن کوشتی سرخ است که دو شاخ است یعنی روایتست
از بعض یاران ما اینکه امام ناخوش داشت دو کرده را و کفت که جز این نیست که آنها موضع اجتماع بول است
باب ششم اصل باب ما یقطع من الیات الضان و ما یقطع من الصید بضعفین شرح ما دو جا موصوله
است یقطع دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است من در اول ابتدائیه یا بیانیه است و در دوم
تبعیضیه است الیات بفتح همزه و سکون لام و یا دو نقطه در پایین جمع الیه بفتح همزه و سکون لام بمعنی دنبه آن
الضان بفتح ضاد با نقطه و سکون و فتح همزه جمع ضائن میشان خواه نر و خواه ماده یعنی این باب بیان چیزیست که
بریده میشود از دنبهای کوسفندان و آنچه بریده میشود از جمله شکار بدو نیم در این باب هفت حدیثست اول
اصل عن الکاهلی قال سال رجل ابا عبد الله علیه السلم وانا عنده عن قطع الیات الغنم فقال
لا باس بقطعها اذا کنت تصلح بها مالک ثم قال ان فی کتاب علی علیه السلم ان ما قطع منها
میت لا ینتفع به شرح بها بمعنی بقطعها است مالک مرکب است از مال و ضمیر و با مرکب است از اسم موصول
و حرف جر و ضمیر و بر هر تقدیر عبارتست از کوسفندانی که سببی از اسباب بریدن دنبهای آنها باعث
صلاح حال آنها میشود من در منها ابتدائیه و بیانیه میتواند بود و با برای اول ضمیر راجع بالیات و راجع بغنم میتواند بود
و با برای دوم راجع بالیات است یعنی روایتست از کاهلی کفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را
در حالی که من نزد او بودم از بریدن دنبهای کوسفندان پس امام کفت که نیست پروائی بریدن آنها چون باشی
که اصلاح کنی ببریدن آنها مال خود را بعد از آن امام کفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلم اینکه آنچه بریده شود
از آنها مردار است بیان این آنکه بهره برده نمیشود با آن دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
انه قال فی الیات الضان تقطع وهی احیاء انها میتة شرح میته بفتح میم و تشدید و تخفیف یا دو
نقطه در پایین مکسوره و تا دو نقطه در بالا و تا تانیث است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم اینکه او کفت در دنبهای میشها که بریده میشود در حالی که آن میشها زنده باشند که بدرستی که آن دنبها مردار
هااست سیوم اصل عن الحسن بن علی قال سالت ابا الحسن علیه السلم فقلت جعلت فداک
ان اهل الجبل یثقل عندهم الیات الغنم فیقطعونها فقال حرام هی فقلت جعلت فداک
فنصطبح بها فقال اما علمت انه یصیب الید والثوب وهو حرام شرح جبل بفتح جیم و فتح با یکنقطه
عبارتست از کوهستان مثل کردستان و مثل عراق عجم یثقل بثا سه نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب یا
غایبه معلوم باب حسن است فنصطبح بصاد بی نقطه و طا بی نقطه منقلبه از تا افتعال و با یکنقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع
متکلم معلوم یا غایب مجهول باب افتعال بتقدیر استفهام است ضمیر انه و ضمیر هو راجع است باصطباح و واو
حالیه است مراد اینست که آن اصطباح منفک نمیشود از نجاست دست و جامه در وقت نماز غالباً

پس حرام است متن روایت از حسن بن علی گفت که پرسیدم امام علی نقی علیه السلام را یا امام رضا علیه السلام را با بیرون
از گفتم که قربانت شوم بدرستی که اهل کوهستان سنگین میشوند نزد ایشان دنبهای گوسفندان پس میبرند آنها را
پس امام گفت که حرام و نجس است آنها پس گفتم که قربانت شوم آیا پس چراغ روشن کنیم با آنها پس امام گفت که آیا
ندانستی که آن چراغ روشن کردن درمی‌یابد دست را و جامه را بر حالی که آن حرام است چهارم اسن عن اسحق
بن عمّار عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجلٍ ضرب غزالا بسیفه حتّی ابانه ایأکله قال نعم یأکل
ممّا یلی الرّأس ویدع الذّنب شرح روایت از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که زد
آهو بره را بشمشیرش تا آنکه جدا کرد آنرا آیا میخورد آنرا امام گفت که آری میخورد از آنچه در جانب سر است و وامیگذارد
جانب دم را تفصیل این می‌آید در حدیث آینده پنجم اسن عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له ربّما رمیت بالمعراض فاقتل فقال اذا قطعه جدلین فارم باصغرهما وکل
الاکبر وان اعتدلا فکلهما شرح المعراض بکسر میم و سکون عین بی‌نقط و را بی‌نقط و الف و ضاد با نقط آلت
تعریض یعنی بریدن پوست سر ذکر کودک صاحب قاموس گفته که والمعرض کمحدث خاتن الصبی پس مراد بمعراض
اینجا تیغ است که مانند تیغ حجام است و مراد بری بمعراض تند زدن با آنست اقتل بقاف و با یک نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افتعالست و ضمیر مستتر راجع بمعراض است الاقبال رو آوردن و مراد اینجا بیرون آمدن
از جانبی دیگر است الجدل بفتح و کسر جیم و سکون دال بی‌نقط عضو علیحده و مراد اینجا قطعه ایست از بدن که جدا شده
باشد کلهما بسکون لام و تشدید لام مفتوحه میتواند بود و با برا اول بصیغه امر است و با بر دوم مفعولست یعنی
روایت از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که بسا که تند زدم شکار را بتیغ تند
پس بیرون آمد از جانبی دیگر پس امام گفت که چون برید شکار را دو حصه جدا کانه پس بینداز کوچکتر آن دو را
و بخور بزرگتر را و اگر برابر یکدیگر شدند پس بخور هر دو را ششم اسن عن بعض اصحابنا رفعه فی الظّبی
وحمار الوحش یعترضان بالسّیف فیقدّان فقال لا بأس باکلهما ما لم یتحرّک احد النّصفین
فان تحرّک احدهما فلا تأکل الآخر لانّه میتة شرح یعترضان بعین بی‌نقط و را بی‌نقط و ضاد با نقط
بصیغه مضارع تثنیه غایبه مجهول باب افتعالست الاعتراض زدن شمشیر بر پهلوی جانور برای بریدن جانب عرض
آن یقدّان بقاف و تشدید دال بی‌نقط بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول باب نصر است القدّ بفتح قاف و تشدید
دال بریدن یکبارگی شرح روایت از بعض یاران ما نسبت بامام داده حدیثرا در آهو و خر گور که بر پهلو زده میشوند
بشمشیر پس یکبارگی بریده میشوند پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن دو حصه چندانکه حرکت نکرده باشد
یکی از دو نیم پس اگر حرکت کرد یکی از آن دو نیم پس مخور دیگر را زیرا که آن مردار است هفتم اسن عن غیاث
بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرّجل یضرب الصّید فیقدّه نصفین قال یأکلهما
جمیعا وان ضربه فابان منه عضوا لم یأکل منه ما ابانه واکل سائره شرح روایت از

غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد که میزند شکار را پس یکبارگی میبرد آنرا دو نیم امام
گفت که میخورد آن دو را بهمگی و اگر زد شکار را پس جدا کرد از آن عضوی را مثل یا دست میخورد از جمله آن
شکار آنچه را که جدا کرد آنرا او میخورد باقی آنرا باب ما ینتفع به من المیتة وما لا ینتفع به منها
ینتفع دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست من دو جا تبعیضیه است یعنی این باب بیان
چیزیست که بهره برده میشود با آن از جمله جانور مردار و چیزی که بهره برده نمیشود با آن از جمله جانور مردار
در این باب هفت حدیث است اول اسن عن ابی حمزة الثّمالی قال کنت جالسا فی مسجد الرّسول
صلّی الله علیه وآله اذ اقبل رجل فسلّم فقال من انت یا عبد الله قلت رجل من اهل
الکوفة فقلت ما حاجتک فقال لی اتعرف ابا جعفر محمّد بن علیّ علیه السلام فقلت نعم فما
حاجتک الیه قال هیّأت له اربعین مسئلة اسأله عنها فما کان من حقّ اخذته وما
کان من باطل ترکته شرح روایت از ابو حمزه ثمالی بضم ثا سه نقطه و تخفیف میم گفت که بودم نشسته
در مدینه در مسجد رسول صلی الله علیه و آله وقتی که آمد مردی پس سلام کرد پس گفت که چه کسی تو ای بنده خدا گفتم
که مردی از اهل کوفه پس گفتم که چیست حاجت تو پس گفت مرا که آیا میشناسی ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام
پس گفتم که آری پس چیست حاجت تو سوی او گفت که آماده کردم برای وی چهل مسئله که سؤال کنم او را از آنها پس
هر چه باشد از حق فرا گیرم آنرا و هر چه باشد از باطل واگذارم آنرا اسن قال ابو حمزة فقلت له هل تعرف
ما بین الحقّ والباطل فقال لی یا اهل الکوفة انتم قوم ما تطاقون اذا رأیت ابا جعفر فاخبرنی
فما انقطع کلامه حتّی اقبل ابو جعفر علیه السلام وحوله اهل خراسان وغیرهم یسألونه عن
مناسک الحجّ فمضی حتّی جلس مجلسه وجلس الرّجل قریبا منه شرح تطاقون بطا بی‌نقط و الف منقلب
از واو و قاف بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مجهول باب افعالست الاطاقة توانا شدن مراد اینست که کسی
طاقت دفع گفتگوی شما ندارد و شما غالب میشوید بر دیگران بسخنوری یعنی گفت ابو حمزه که پس گفتم او را که آیا
میشناسی فرق میان حق و باطل را گفت که آری پس گفتم او را که پس چیست حاجت تو سوی ابو جعفر چون با آنکه
میشناسی فرق میان حق و باطل را پس گفت مرا که ای اهل کوفه شما جمعید که کسی توانائی بر شما ندارد چون دیدی
ابو جعفر را پس خبر دار کن مرا پس بریده نشد سخن آن مرد تا آنکه رو آورد ابو جعفر علیه السلام بر حالی که در دور او بودند اهل
خراسان و غیر ایشان میپرسیدند او را از آداب و افعال حج پس ابو جعفر رفت تا آنکه نشست در جای مقرر او
و نشست آن مرد نزدیک نسبت با او اسن قال ابو حمزة فجلست حیث اسمع الکلام وحوله عالم
من النّاس فلمّا قضی حوائجهم وانصرفوا التفت الی الرّجل فقال له من انت قال انا قتادة
بن دعامة البصریّ فقال له ابو جعفر علیه السلام انت فقیه اهل البصرة قال نعم شرح عالم بفتح لام است
بمعنی جماعت بسیار حوائج بهمزه مکسوره منقلبه از یا منقلبه از واو است برای کراهت اجتماع سه حرف علّه قتاده بفتح

قاف و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف و دال منقطه است دعامه بکسر دال منقطه و تخفیف عین منقطه است
بصری بکسر با یکنقطه منسوب است ببصره بفتح با یعنی گفت ابو حمزه که پس نشسته بودم در جائی که میشنوم سخن را و در
دور ابو جعفر بود جماعتی بسیار از مردمان پس وقتی که آخر کرد حاجتهای ایشان را و برگشتند رو کرد بسوی
آنمرد پس گفت او را که چه کسی تو گفت که من قتاده بن دعامه بصری ام پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام
که آیا تو مفتی اهل بصره گفت که آری اصل فقال له ابو جعفر علیه السلام ویحک یا قتادة ان الله
جل و عز خلق خلقا من خلقه فجعلهم حججا على خلقه فهم اوتاد فى ارضه قوام بامره نجباء
فى علمه اصطفاهم قبل خلقه اظلة عن يمين عرشه قال فسكت قتادة طويلا ثم قال
اصلحك الله لقد جلست بين يدى الفقهاء و قدام ابن عباس فما اضطرب قلبى
قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك شرح ویحک بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین
و حاء بی نقطه و ضمیر مخاطب منادای مضافست بحذف حرف ندا و ویح بمعنی تعجب است و اضافه آن
بمخاطب باعتبار تعلق آن بحال مخاطب است زیرا که چون فتوی میدهد از روی ظن و بی آنکه حجة الله باشد و بی
آنکه حجة الله تعلیم او کرده باشد سزاوار تعجب بسیار از آنست اوتاد اشارتست بآیت سوره نبا و الجبال
اوتادا و مراد اینست که چنانچه کوهها میخهای زمین است باینمعنی که مانع حرکت زمین است بسبب احاطه
هوا و آب بر دور کوهها همچنان ائمه مانعانند از اختلال احوال اهل زمین و اگر یکی از ایشان در روی
زمین نباشد هیچیک از مردمان باقی نمیماند بچشم بر هم زدن قوام بضم قاف و تشدید واو است امر
اینجا بمعنی امارت و خلافت الهی است نجباء بضم نون و فتح جیم و با یکنقطه و الف ممدوده غیر منصرفست
الاظله بفتح همزه و کسر ظاء با نقطه و تشدید لام جمع ظلال بکسر ظاء و تخفیف لام که جمع ظل است سایه‌ها و مراد
اینجا نمونه‌هاست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب فیه نتف و جوامع من الروایة فى
الولایة که باب صد و هشتم است و در حدیث هفتم مولد النبى صلى الله عليه و آله و وفاته عن اسم است یمین بمعنی
جانب معانی عرش گذشت در کتاب التوحید در باب العرش و الکرسی که باب بیستم است و یمین عرش
عبارتست از اهل سعادت قدام بضم قاف و تشدید دال بی نقطه ما در ما اضطرب مصدریه است
و مصدر مفعول مطلق برای نوعیت یعنی پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب تو ای قتاده بدرستی
که الله عز و جل آفرید آفریدگانی را از جمله آفریدگان خود پس گردانید ایشان را حجتها و برهانها بر سایر آفریدگان
خود پس ایشان میخهااند در زمین او و ایستادگی کنندگانند بخلافت او و نجیبانند در علم او گزید ایشان را
پیش از سایر آفریدگان خود بر حالی که نمونه‌ها بودند در جانب راست عرش او و ابو حمزه گفت که پس خاموش
شد قتاده در زمانی دراز بعد از آن گفت که نگاهدارد ترا الله تعالی بخدا قسم که هر آینه بتحقیق نشستم در
پیش مفتیان و پیش عبدالله بن عباس پس مضطرب نشد دل من پیش هیچیک از ایشان مانند اضطرابی که در

پیش تو دارم بیان فقال له ابو جعفر عليه السلام ويحك اتدرى اين انت انت بين يدى بيوت اذن الله ان
ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو و الاصال رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر
الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة فانت ثم و نحن اولئك فقال له قتادة صدقت و الله جعلنى
الله فداك و الله ما هى بيوت حجارة و لا طين شرح انت بين يدى بیوت تا آخر اشارتست بآیت سوره
نور که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است ثم بفتح ثاء سه نقطه و
تشدید میم مفتوحه بمعنی آنجاست و خبر مبتداست یعنی پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب تو آیا میدانی که در کجائی تو
در اینوقت تو در پیش خانه‌های نور الهی که اذن داده الله تعالی که آنها بلند مرتبه کرده شود و بیاد آورده شود بسبب
آنها نام او که نور رب العالمین است تسبیح کنند برای او بسبب آنها در اوائل روزها و اواخر روزها مردانی که غافل
نمیکند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد الله تعالی و برپای داشتن نماز و دادن زکوة پس تو در آنجائی و ما آنجائیم
پس گفت او را قتاده که راست گفتی بخدا قسم گرداناد مرا الله تعالی سربهای تو بخدا قسم که نیست آنها خانه‌های سنگی
و نه گلی اصل قال قتادة اخبرنى عن الجبن قال فتبسم ابو جعفر عليه السلام قال رجعت مسائلك الى
هذا قال ضلت على فقال لا بأس به فقال انه ربما جعلت فيه انفحة الميت قال ليس بها بأس ان
الانفحة ليس لها عروق و لا فيها دم و لا لها عظم انما تخرج من بين فرث و دم شرح جبن بضم جیم و ضم باء
یکنقطه و تشدید نون و بسکون باء و تخفیف نونست رجعت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است مسائلک عبارتست
از جهل مسئله و این مبنی بر اینست که امام محمد باقر علیه السلام دانسته که این سؤال در اینوقت بخاطر قتاده رسیده و داخل
جهل مسئله نبوده ضلت بضاد با نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بجهل مسئله
است ضمیر به راجع بجبن است ضمیر انه برای شانست جعلت بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است الانفحة بکسر همزه
و سکون نون و فتح و کسر فا و تشدید و تخفیف حاء بی نقطه پنیرمایه و آن اجسامی منجمده متفرده است که در شیردان بره
و بزغاله میباشد پیش از آنکه علف خورد و مطرزی در مغرب گفته که الانفحة الجدى بکسر الهمزة و فتح الفاء و تخفیف الحاء و
تشدیدها و قد یقال منفحة و هو شىء یستخرج من بطن الجدى اصفر یعصر فى صوفة مبتلة فى اللبن فیغلظ کالجبن و لا یکون الا
لکل ذى کرش و یقال هى کرشة الا انه ما دام رضیعا سمى ذلك الشىء انفحة فاذا فطم و رعى فى العشب قیل استکرش اى صارت
الانفحة کرشا و گفته الکرش لذى الخف و الظلف و کل مجتر کالمعدة للانسان و این ناخوش است زیرا که شیردان غیر شکنبه است
و شکنبه مانند معده است و شیردان بجای قانصه مرغ صحرائی میباشد پیش از حوصله چنانچه بیان شد در شرح حدیث
اول باب سوم که باب آخر منه و فیه ما یعرف تا آخر است حاصل قول امام علیه السلام ان الانفحة تا آخر اینست که پنیرمایه بغیر
شیردانست و آن منجمد است مانند پوست بیرون تخم مرغ و جزو بدن بره و بزغاله نیست و از شیر مادر بهم رسیده
پس اگر ظاهر آن نجس شده باشد بملاقات مایع که در شیردان بره و بزغاله مرده میباشد تطهیر آن ممکن است پس
اگر شاهد شهادت دهد در خصوص پنیری که پنیرمایه آن از میته است و بی تطهیر در شیر داخل شده و آن پنیر شده

اجتناب از آن نیز میباید کرد و الا فلا کفت قتاده که خبر ده مرا از پنیر ابو حمزه کفت که پس لب خنده کرد
امام محمد باقر علیه السلم از کمال اضطراب دل قتاده و کفت که برکشت سوالهای تو سوی این سوال قتاده کفت
که ناپیدا شد آن سوالها از من پس امام کفت که نیست پروای بخوردن پنیر پس قتاده کفت که بدرستی که
شان اینست که بسا که داخل کرده شد در آن پنیر مایه بره و بزغاله مردار امام کفت که نیست بآن پنیرمایه پروا
پروایی بیان این انکه بدرستی که پنیرمایه نیست آنرا رکهایی و نیست در آن خونی و نیست از استخوانی جز
این نیست که بیرون می آید از میان سرکینی و خونی که در شکم مادر بره و بزغاله است مراد اینست که آن بیرون است
و شیر از میان سرکین و خون بیرون می آید موافق آیت سوره نحل و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین **اصل** ثُمَّ قَالَ وَاِنَّ الْاِنْفِحَةَ بِمَنْزِلَةِ دَجَاجَةٍ مَيْتَةٍ
خَرَجَتْ مِنْهَا بَيْضَةٌ فَهَلْ تَاْكُلُ تِلْكَ الْبَيْضَةَ فَقَالَ قَتَادَةُ لَا وَلَا اٰمُرُ بِاَكْلِهَا فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِمَ فَقَالَ لِاَنَّهَا مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ لَهُ فَاِنْ حُضِنَتْ تِلْكَ الْبَيْضَةُ فَخَرَجَتْ مِنْهَا دَجَاجَةٌ
اَتَاْكُلُهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَرَّمَ عَلَيْكَ الْبَيْضَةَ وَحَلَّلَ لَكَ الدَّجَاجَةَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَذَلِكَ
الْاِنْفِحَةُ مِثْلُ الْبَيْضَةِ فَاشْتَرِ الْجُبُنَّ مِنْ اَسْوَاقِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَسْاَلْ عَنْهُ اِلَّا اَنْ يَاْتِيَكَ مَنْ
يُخْبِرُكَ عَنْهُ **شرح** ثم دو جا برای تراخی در رتبه است و مراد اینست که این کلام بعد از فکر و عجز قتاده و
اعتراف او بصدق کلام امام صادر شد از امام بمنزله دجاجه مبنی بر تشبیه انفحه ببیضه و تشبیه بره و بزغاله مرده
بدجاجه مرده است نظیر و ما الناس الا کالدیار و اهلها حضنت بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و نون بصیغه ماضی
غایبه مجهول باب نصر است الحضن بکسر حا و سکون ضاد پر وردن مرغ تخم را برای جوجه بیرون آوردن ما در فما
برای استفهام انکاریست و مراد اینست که هر دلیل که دلالت میکند بر حلال بودن دجاجه دلالت میکند
بر حلال بودن بیضه نیز مثل مرفوع و بدل کذلک است که خبر مبتدا است الا برای استثنای متصل و منقطع
میتواند بود و بنا بر اول من موصوله عبارتست از خبر دهنده بی ثبوت شرعی و بنا بر دوم عبارتست از دو کواه
که مذکور میشود در حدیث دوم باب هشتاد و نهم که باب الجبن است **یعنی** بعد از آن امام کفت که و بدرستی که
پنیرمایه مانند تخم مرغ خانکی مرده است که بیرون آمد از آن تخمی پس آیا میخوری آن تخم را پس کفت قتاده که نمیخورم و امر نمیکنم
دیکری را بخوردن آن پس کفت او را امام محمد باقر علیه السلم که و چرا پس قتاده کفت زیرا که آن از مردار است امام کفت
او را که پس اکر پرورده شود آن تخم پس بیرون آید از آن مرغ خانکی آیا میخوری آن مرغ را قتاده کفت که آری امام کفت که
پس چه چیز حرام کرد بر تو تخم را و حلال کرد برای تو مرغ را بعد از آن کفت امام علیه السلم که پس چنانست پنیرمایه مانند آن
تخم است پس بخر پنیر را از بازارهای مسلمانان از دستهای نمازکذاران و مپرس از آن مکر اکر آید نزد تو کسی که خبر
دار کند ترا از آن باین معنی که چون ثابت شود نزد تو که آن پنیر را مسلمانان ساخته یا از پنیرمایه میته بی تطهیر آن
حاصل شده اجتناب کن از آن چنانچه بیان شد در شرح فقره سابقه **دوم اصل** عَنْ يُونُسَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

من ايدي المسلمين صح

قَالُوا خَمْسَةُ اَشْيَاءَ ذَكِيَّةٌ مِمَّا فِيهَا مَنَافِعُ الْخَلْقِ الْاِنْفِحَةُ وَالْبَيْضَةُ وَالصُّوفُ وَالشَّعْرُ وَالْوَبَرُ
وَلَا بَاْسَ بِاَكْلِ الْجُبُنِّ كُلِّهِ مِمَّا عَمِلَهُ مُسْلِمٌ اَوْ غَيْرُهُ **شرح** یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم
و امام رضا علیهم السلم است من در مما در اول برای سببیت است و ما مصدریه است و واحد ظرف شده
برای اینکه در آن رایحه فعل است کله بضم کاف و سکون لام و ضمیر راجع بجبن است من در مما در دوم برای
تبعیض است و ما عبارتست از پنیر بازار که مجهول الحال و مشکوک فیه است مراد بمسلم عمل کننده بحکم اسلام است
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب الجبن که باب هشتاد و نهم است او برای تقسیم است مثل اَسْلِمْ
الی مایه الف او بزیدون پس مراد اینست که بعض اقسام پنیر بازار معمول مسلم است و بعض آن معمول کافر است
و چون مشتبه است خوردن کل واحد از آنها جایز است چند انکه معلوم نشده موافق انچه کذشت در آخر حدیث
سابق و می آید در حدیث اول باب الجبن که باب هشتاد و نهم است **یعنی** روایت است از یونس از ائمه معصومین
علیهم السلم کفتند که پنج چیز از جانور حلال مردار شده پاکیزه است برای اینکه در آنهاست منفعتهای مردمان پنیر
مایه و تخم و پشم و مو که در بز و مانند آنست و پشم شتر و نیست پروای بخوردن پنیر بخور آنرا از جمله پنیر بازار که ساخته
انرا عمل کننده بحکم اسلام یا غیر او و تو نمیدانی **اصل** وَاِنَّمَا يُكْرَهُ اَنْ يُؤْكَلَ سِوَى الْاِنْفِحَةِ مِمَّا فِي اٰنِيَةِ الْمَجُوسِ
وَاَهْلِ الْكِتَابِ لِاَنَّهُمْ لَا يَتَوَقَّوْنَ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ **شرح** ظاهر اینست که این کلام یونس باشد
و مبنی باشد بر غفلت از انچه کفتیم در شرح او غیره و میتواند بود که و لا باس نیز تا آخر کلام یونس باشد و مراد ش باو
غیره تعمیم باشد و بر هر تقدیر خیال یونس اینست که مجوس و اهل کتاب نجاست اصلیه ندارند بلکه نجاست ایشان عارضی
است بسبب ملاقات خمر و مانند آن و شاید که این خیال ناشی شده باشد از امر ایشان باغتسال در بعض مواضع ضرورت
مثل انچه کذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوازدهم باب الرجل یغسل المرأة تا آخر که باب بیست و نهم است و از
انچه می آید در بعض احادیث باب شانزدهم که باب طعام اهل الذمه است و مواکلتهم و آنیتهم است یکره بصیغه مضارع
غایب مجهول باب علم است سوی بفتح سین بی نقطه و کسر واو و تشدید یا است بمعنی ساخته و اصلاح کرده شده مطرزی
در مغرب کفته که و غلام سوی مستوی الخلق لا داء به و لا عیب و آن مرفوع و مضاف است و سوی الانفحه عبارتست از پنیر
و دلمه و مانند آنها من در مما بیانیه است و ما موصوله است الآنیه بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یا و دو نقطه در پایین
جمع اناء بکسر همزه و الف ممدوده ظرفهای آب و مراد اینجا ظرفهایی است که استعمال آنها بر طوبات میشود مثل ظرف
لا یتوقون بواو و تشدید قاف مفتوحه بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل الفا و معتل اللام باب تفعل
است التوقی نکاه داشتن خود از چیزی **یعنی** و جز این نیست که ناخوش داشته میشود اینکه خورده شود ساخته
بغیر مایه که چیزیست که در ظرفهای آبی کبران و یهود و نصاری است برای اینکه ایشان نکاه نمیدارند خود را از مردار
و خون و شراب انکور **سوم اصل** عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَاَبِي يَسْاَلُهُ عَنِ اللَّبَنِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَالْبَيْضَةِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَاِنْفِحَةِ الْمَيْتَةِ فَقَالَ كُلُّ هٰذَا ذَكِيٌّ

قال فقلت له فشعر الخنزیر یعمل حبلا ویستقی به من البئر التی یشرب منها او یتوضؤ منها قال
لا بأس به وزاد فیه علی بن عقبة وعلی بن الحسن بن رباط قال والشعر والصوف کله ذکی
وفی روایة صفوان عن الحسین بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال الشعر والصوف
والوبر والریش وکل نابت لا یکون میتا شرح الذکی بفتح ذال با نقطه وکسر کاف وتشدید یاء ضد
نجس العین وضد میته وهر دو اینجا مناسب است بدانکه ذکی دو قسم است اول آنچه متنجس باشد بسببی
عارضی مثل شیر وتخم وپنیرمایه ومانند آنها که از بدن میته بیرون آید دوم آنچه متنجس نباشد ومتنجس دو قسم
است یکی آنکه قابل تطهیر نیست مثل شیر دیگری آنچه قابل تطهیر است مثل تخم وپنیرمایه چنانچه گذشت در
شرح حدیث اول این باب پس امثال این حدیث منافات ندارد با احادیث داله بر حرام بودن ونجاست شیر
میته چنانچه جمعی توهم کرده اند ومذکور است در شرح شرایع شیخ زین الدین زیرا که سؤال وجواب در امثال
این حدیث بسبب گفتگوی مخالفانست که قیاس کرده اند حرام ومیته بودن تخم وپنیرمایه را بر حرام ومیته بودن
شیر ومقصود از امثال این حدیث اینست که اصل ایشان فاسد است چه جای فرع ایشان که بیان شد
در حدیث اول این باب لا بأس مبنی بر اینست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود مگر با تغییر یا مبنی
بر اینست که آب ملاقات نکند با شعر خنزیر وبعضی میگویند که ما لا تحله الحیوة از نجس العین نجس نیست والله
اعلم ومثل این گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث دهم باب البئر وما یقع فیها که باب چهارم است
علی بن عقبه بضم عین وسکون قاف وبا یکنقطه راوی امام جعفر صادق علیه السلام است رباط بکسر رای
بی نقطه وتخفیف با یکنقطه والف وطای بی نقطه است یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر از حسین بن زراره
گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وپدرم میپرسید او را از شیری که از مردار باشد وتخمی که از مردار
بیرون آید وپنیرمایه مردار پس امام گفت که همگی این غیر نجس العین یا غیر میته است حسین گفت که پس گفتم
امام را که پس موی خوک ساخته میشود ریسمانی وآب کشیده میشود بآن از چاهی که آشامیده میشود از آن
چاه یا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت که نیست پروائی بآن آب وزیاد کرد در آن حدیث
علی بن عقبه وعلی بن الحسن بن رباط اینرا که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که موی وپشم همگی آن غیر نجس
العین یا غیر میته است ودر روایت صفوان بن یحیی از حسین بن زراره از امام جعفر صادق علیه السلام است
که امام گفت که موی وپشم گوسفند وپشم شتر وپر مرغ وهر روینده نمیباشد مردار هر چند که از جانور مردار باشد
اصل قال وسألته عن البیضة تخرج من بطن الدجاجة المیتة قال تأکلها شرح تخرج بصیغه
مضارع غایبه مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یعنی حسین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از تخم که بیرون آورده میشود از شکم مرغ خانگی مردار امام گفت که میخوری آنرا التفصیل این می آید
در حدیث پنجم این باب چهارم اصل عن حریز قال قال ابو عبد الله علیه السلام لزرارة ومحمد بن

مسلم اللبن واللباء والبیضة والشعر والصوف والقرن والناب والحافر وکل شیء یفصل
من الشاة والدابة فهو ذکی وان اخذته منها بعد ان تموت فاغسله وصل فیه شرح
اللبا بکسر لام وتخفیف با یکنقطه مفتوحه وهمزه آغوز وآنرا فله نیز میگویند وآن شیر که در اول زاییدن در
پستان مادر پیدا شد الناب بنون والف وتخفیف با یکنقطه دندان نیش که در پهلوی دهن شتر ومانند
آن پیدا شد ذکر وکل از قبیل تعمیم بعد التخصیص است یفصل بفا وصاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر وعلم است الفصل بفتح فا وسکون وفتح صاد بهم رسیدن بهره از چیزی مثل پشم وشیر ومانند
آنها از گوسفند زنده ذکر دابه اینجا از قبیل تعمیم بعد التخصیص است وشامل گاو وشتر وآهو ومانند آنهاست
فاغسله بصیغه امر باب ضرب است ومراد شستن پشم ومانند آنست با غبار آنکه چربی میته با آن میباشد
غالبا چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب یعنی روایتست از حریز بفتح حای بی نقطه وکسر رای بی نقطه
وسکون یای دو نقطه در پایین وزای با نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام زراره ومحمد بن مسلم را
که شیر وآغوز وتخم وموی وپشم وشاخ ودندان نیش وسم وهر چیزی که بهره برده میشود از گوسفند زنده یا مذبوح
وچرنده زنده یا مذبوح مثلا پس آن پاکیزه است واگر فرا گرفتی آنرا از چرنده بعد از مردار شدن آن پس
بشوی قابل شستن را مثل پشم ونماز گذار در لباسی که از آن باشد تتمه اصل عن غیاث بن ابراهیم
عن ابی عبد الله علیه السلام فی بیضة خرجت من است دجاجة میتة فقال ان کانت البیضة
اکتست الجلد الغلیظ فلا بأس بها شرح الاست بکسر همزه وسکون سین بی نقطه وتای دو نقطه در بالا
سوراخ دنبال جانور اکتست بسین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب افتعال است الجلد
الغلیظ عبارتست از پوستی که مانع شود از ملاقات مایعی که در درون تخم میباشد با میته یعنی روایتست از غیاث
بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام در تخمی که بیرون آمد از دبر مرغ خانگی که مردار است پس امام گفت که
اگر باشد آن تخم که پوشیده باشد پوست کنده را پس نیست پروائی بخوردن آن ششم اصل عن الفتح بن
یزید الجرجانی عن ابی الحسن علیه السلام قال کتبت الیه اسأله علیه السلام عن جلود المیتة التی
یؤکل لحمها ان ذکی فکتب لا ینتفع من المیتة باهاب ولا عصب وکل ما کان من
السخال من الصوف وان جز والشعر والوبر والانفحة والقرن ولا یتعدی الی غیرها
ان شاء الله شرح جرجان بضم جیم وسکون را بی نقطه وجیم دوم معرب گرگانست وآن استراباد است
ذکی بذال با نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا باب علم است وضمیر مستتر راجع بلحم است وتذکیه
عبارتست از قدر مشترک میان ذبح ونحر ودر بعض نسخ ذکیا است بجای ان ذکی وآن حال جلود است بنا
بر آنکه در فعیل بمعنی مفعول تأنیث وتذکیر مساویست وتذکیه عبارتست از دباغ بنا بر روایت مخالفان که ایما
اهاب دبغ فقد طهر ونمیتواند بود که حال لحمها باشد زیرا که آن بمعنی لو امتناعیه میباشد اما حال امتناعیه نمیباشد

لاینتفع بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست من در اول برای تبعیض است اهاب بکسر همزه و تخفیف
ها و الف و با یکنقطه بمعنی پوست است عصب بفتح عین بینقطه و فتح صاد بینقطه و با یکنقطه بمعنی
پی است و ذکر عصب با وجود انکه در سوال مذکور نیست برای اشارتست بلفظ حدیثی که مخالفان نیز
روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و اله که لا تنتفعوا باهاب و لا عصب و تخصیص ذکر اهاب و عصب
در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله برای اینست که در میان مردمان انتفاع بآن دو متعارف بوده در
آن زمان نه از باقی اجتناب میکرده اند کل بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است و مضاف و خبر
مبتدا محذوفست چنانچه بیان میشود ما موصوله است من در دوم نیز تبعیضیه است سحال بضم سین بینقطه
و تخفیف حا بینقطه و الف جمع یا اسم جنس سحاله بضم سین و تخفیف حا است نظیر نخل که جمع یا اسم
جنس نخله است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتم باب شتم و عبارتست از ریختها بمعنی چیزهایی که
ریخته میشود از روی چیزی مثل پشمها و موهایی که ریخته میشود از روی نطع اهاب خواه ببریدن و خواه
بدباغت من در سوم بیانیه است و برای بیان ما موصوله است واو در وان در بعض نسخ نیست
و نمیباید زیرا کان وصلیه است و جز بجیم و تشدید زای بانقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است
الجز بفتح جیم و تشدید زای بریدن بمقراض و مانند آن و ذکر وان جز اشارتست بانکه اگر صوف بدباغت
پاککندن ریخته شده باشد همین حکم دارد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این بابست و آن بطریق اولی است
چنانچه بیان میشود والشعر والوبر مجرور است بعطف بر الصوف و وصل وان جز در اینها نیز منظور است
والانفحه والقرن منصوب و مرفوع میتواند بود نظیر ضیعته در کل رجل و ضیعته و بنابر اول واو در والانفحه
بمعنی مع است و خبر مبتدا مقدر است پیش از واو و آن مقرون است و بنابر دوم واو در والانفحه
نیز عاطفه است و خبر مبتدا مقدر است بعد از والقرن و آن مقرونات است و حاصل هر دو یکیست
و مراد اینست که شعر و صوف و وبر مانند انفحه و قرن است در انکه اگر موضع تنجیس اینها سبب اتصال آنها بمیته
شسته شود پاک میشود و انتفاع بآنها جایز است و بیان وجوب شستن انفحه گذشت در شرح حدیث اول
این باب و لا یتعدی بصیغه مضارع غایب یا مخاطب معلوم معتل اللام باب تفعل است و بنابر اول ضمیر مستتر
راجع بحکم انفحه و قرن است و آن جواز انتفاع بعد از پاک شدن بشستن است ضمیر غیرها راجع بصوف و شعر
و وبر است و مراد اینست که نطع اهاب و شیر پستان میته حکم انفحه و قرن ندارد زیرا که اول داخل ما لا تحله الحیوة
نیست تا بشستن پاک شود و دوم قابل تطهیر نیست اگر گویی که وجه نجاست صوف میته مثلا در صورت دباغت
پاککندن ظاهر است و وجه نجاست آن در صورت بریدن بمقراض و مانند آن ظاهر نیست پس چرا نجس باشد
که ان وصلیه در این حدیث برای اشعار باین تفاوت است و دلالت نمیکند بر انکه در صورت بریدن
البته نجس است بلکه دلالت بر این میکند که در عرضه نجاست است پس چون نجس شود بسببی از اسباب مثل انکه

دست کسی که صوف را میبرد چرب شود بملاقات نطع اهاب و چربی از دست او سرایت بصوف بریده کند
تطهیر آن میتوان کرد پس انتفاع بآن باطل نمیشود مثل شاخ یعنی روایتست از فتح بن یزید جرجانی از امام رضا
علیه السلم گفت که نوشتم سوی امام میپرسیدم او را علیه السلم از پوستهای مرداری که خورده میشود گوشت آن
اگر پاکیزه کرده شود بذبح یا نحر پس نوشت که بهره برده نمیشود از مردار بپوستی و نه پی و هرچه باشد از جمله ریختها که
پشم گوسفند است اگرچه بریده شود و موست و پشم شتر است در حکم شیر مایه و شاخ است در انکه قابل تطهیر و انتفاع
است و این حکم تجاوز نمیکند سوی غیر صوف و شعر و وبر انشاء الله تعالی اصل عن علي بن المغيرة قال
قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك الميتة ينتفع منها بشيء فقال لا قلت بلغنا ان
رسول الله صلى الله عليه و اله مر بشاة ميتة فقال ما كان على اهل هذه الشاة اذا لم ينتفعوا
بلحمها ان ينتفعوا باهابها شرح مضمون اینحدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب اللباس الذی
یکره الصلوة فیه و ما لا یکره که باب شصتم است ابی در بعض نسخ کافی نیست و هر دو در کتب رجال مذکورند فقال
لا مبنی بر اینست که صوف و شعر و وبر و انفحه و قرن داخل میته نیست در حقیقت اگرچه گاهی از آن شمرده میشود و
آن نوعی از مجاز است زیرا که حیوة در آنها حلول نکرده پس آیت حرمت علیکم المیته شامل آنها نیست ما استفهامیه
و نافیه میتواند بود و بر هر تقدیر علی برای اضرار است و بنابر اول ان تقدیر فی ان است و بنابر دوم مصدر اسم
کان است و ظرف خبر است که مقدم شده یعنی روایتست از علی ابن ابی المغیره گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که قربانت شوم آیا مردار بهره برده میشود از آن بچیزی پس امام گفت که نه گفتم که رسید بما اینکه رسول الله
صلی الله علیه و آله گذشت بگوسفندی مرده پس گفت که چه چیز بود ضرر بر اهل این گوسفند چون بهره مند نشدند بگوشت آن در انکه بهره مند
شوند بپوست آن اصل فقال تلك شاة كانت لسودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه و اله
وكانت شاة مهزولة لا ينتفع بلحمها فتركوها حتى ماتت فقال رسول الله صلى الله عليه و اله ما
كان على اهلها اذا لم ينتفعوا بلحمها ان ينتفعوا باهابها اي تذكى شرح سوده بفتح سین بینقطه و سکون
واو و دال بینقطه مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب ما احل للنبی صلی الله علیه و اله من النساء که باب پنجاه و پنجم
است زمعه بفتح زای بانقطه و سکون میم و عین بینقطه است زوج مجرور است و آن مستعمل در مرد و زن میشود یعنی
پس امام گفت که آن گوسفندیست که بود از سوده بنت زمعه جفت نبی صلی الله علیه و آله و بود گوسفندی لاغر که بهره برده
نمیشد بگوشت آن پس واگذاشتند آنرا تا آنکه مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چه ضرر بود بر اهل آن چون بهره مند
نشدند بگوشت آن در انکه بهره مند شوند بپوست آن مراد اینست که تذکیه کرده شود برای پوست آن باب دهم
اصل باب انه لا تحل لحم البهيمة التي تنكح شرح این باب بیان اینست که حلال نمیشود گوشت ستوری
که جماع کرده شود از آدمی در این باب یک حدیث است اصل عن مسمع عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين
صلوات الله عليه سئل عن البهيمة التي تنكح فقال حرام لحمها و لبنها شرح روایتست از مسمع از امام

جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المومنین صلوات الله علیه رسیده شد از ستوری که جماع کرده میشود پس گفت که حرام است
گوشت آن و شیر شش **باب یازدهم اصل باب فی لحم الفحل عند اغتلامه شرح** الاغتلام بغین با نقطه مصدر باب
افتعال از جاد رآمدن جانور نر بسبب تندی شهوت آن در این باب یک حدیثست **اصل** عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اکل لحم الفحل وقت اغتلامه **شرح**
روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن
گوشت جانور نر در وقت تندی شهوت آن **باب دوازدهم اصل باب اختلاط المیتة بالذکی شرح** این
باب بیان آمیخته شدن گوشت مردار بگوشت پاکیزه کرده شده است در این باب دو حدیثست **اول اصل**
عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن رجل کانت له غنم و بقر و کان یدرک
الذکی منها فیعزله و یعزل المیتة ثم ان المیتة و الذکی اختلطا فکیف یصنع فقال یبیعه
ممن یستحل المیتة و یاکل ثمنه فانه لا باس به **شرح** یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
یعزل و جا بعین بی نقط و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است اختلاط میته و ذکی بانز وش
است که کسی دیگر از روی جهالت حلق میته را نیز بریده باشد یا بی حلق بریدن گوشت آنرا بیرون آورده باشد
ضمیر بارز در یبیعه راجع بذکی و راجع بمجموع میتواند بود و بنابر اول مراد انست که از جمله مشتبه بقدر ذکی میفروشد
و از فروختن باقی اجتناب میکند و بنابر دوم این حدیث تخصیص میکند آنچه را که گذشت در کتاب المعیشة در حدیث
دوم باب السحت که باب چهل و دوم است **یعنی** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم انکه او
پرسیده شد از مردی که بود او را گوسفندانی و گاوانی و بود که می یافت پاکیزه شده را از آنها پس جدا میکرد
آنرا و جدا میکرد مردار را بعد از آن بدرستی که مردار و پاکیزه کرده شده آمیخته شد پس چگونه میکند پس امام گفت
که میفروشد آنرا بکسی که حلال میشمرد مردار را و میخورد بهای آنرا چه بدرستی که شان اینست که نیست پروایی بآن
خوردن بها **دوم اصل** عن الحلبی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا اختلط الذکی و المیتة
باعه ممن یستحل المیتة و یاکل ثمنه **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سابق **باب سیزدهم اصل**
باب آخر منه شرح این بابی دیگر است از جمله اختلاط میته بذکی در این باب یک حدیثست **اصل** عن شعیب عن
ابی عبد الله علیه السلم فی رجل دخل قریة فاصاب بها لحما لم یدر اذکی هو ام میت قال یطرحه
علی النار فکل ما انقبض فهو ذکی و کل ما انبسط فهو میت **شرح** روایتست از شعیب از امام جعفر صادق
علیه السلم در مردی که داخل شد دهی را پس خورد در آن بگوشت گوسفند مثلا که نمیداند که آیا پاکیزه کرده شده است
آن یا مردار است امام گفت که می اندازد آنرا بر آتش پس هر چه درهم کشیده شد پس آن پاکیزه کرده شده است و
هر چه درهم کشیده نشد پس آن مردار است **باب چهاردهم اصل باب الفارة تموت فی الطعام و الشراب**
شرح این باب بیان موش است که میمیرد در خوردنی و آشامیدنی در این باب چهار حدیثست **اول اصل** عن زرارة

عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا وقعت الفارة فی السمن فماتت فیه فان کان جامدا فالقها
و ما یلیها و کل ما بقی و ان کان ذائبا فلا تاکله و استصبح به و الزیت مثل ذلک **شرح** روایتست
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چون افتد موشی در روغن گوسفند و گاو و پس مرد در آن اگر روغن
باشد بسته پس بینداز موش را و آنچه را که پیوسته بانست و بخور آنچه را که باقیماند و اگر باشد روان پس مخور آنرا
و چراغ روشن کن بآن و روغن زیتون مثل آنست در دو صورت ظاهر این اینست که فرقست میان روغن
متنجس و روغن میته که گذشت در حدیث سوم باب ما یقطع من الیات الضان تا آخر که باب بیستم است **دوم**
اصل عن معویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له جرذ مات فی سمن او زیت
او عسل فقال علیه السلم اما السمن و العسل فیؤخذ الجرذ و ما حوله و الزیت یستصبح به **شرح**
الجرذ بضم جیم و تخفیف را بی نقطه مفتوحه و ذال با نقطه کلاکوش و ان نوعی از موش است که بزرگست و در صحرا
میباشد **یعنی** روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را
که کلاکوشی مرد در روغن گوسفند یا گاو و یا در روغن زیتون یا در عسل پس گفت امام علیه السلم که اما روغن گوسفند
یا گاو و عسل پس گرفته میشود آن کلاکوش و آنچه پیوسته بانست و روغن زیتون چراغ روشن کرده میشود بآن این
مبنی بر غالب است که زیت روان میباشد و آنها بسته میباشند **سوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان امیر المؤمنین سئل عن قدر طبخت فاذا فی القدر فارة قال یهراق مرقها
و یغسل اللحم و یؤکل **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که امیر المومنین صلوات
الله علیه پرسیده شد از دیگی که پخته شد پس ناگاه در آن دیگ موشی است گفت که ریخته میشود شوربای آن و شسته
میشود گوشت و خورده میشود **چهارم اصل** عن سعید الاعرج قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الفارة
و الکلب یقع فی السمن و الزیت ثم یخرج منه حیا فقال لا باس باکله **شرح** و الکلب الخ کافی هست و در
تهذیب نیست و بنابر وجود بفتح کاف و کسر لام و با یک نقطه اینجا عبارتست از گربه باعتبار انکه در اصل بمعنی درنده
است و گربه درنده موش است و گذشت در کتاب الطهارة در حدیث چهارم باب بیستم که باب الوضوء من
سور الدواب تا آخر است که ان الهر سبع و سکون لام آن نیز جایز است مثل کتف و کتف اگر چه بنابر آن
اکثر استعمال آن در سگ است صاحب قاموس گفته که الکلب کل سبع عقور و غلب علی هذا النابح یا با
این ماخوذ است از کلبه بضم کاف و سکون لام بمعنی موی دو پهلوی بینی گربه و مانند آن و بر هر تقدیر الف لام الکلب
برای عهد خارجیست **یعنی** روایتست از سعید لنگ گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از موش
و درنده موش که می افتد در روغن گوسفند یا گاو و در روغن زیتون بعد از آن بیرون می آید از آن زنده پس امام
گفت که نیست پروایی بخوردن آن روغن این منافات ندارد با کراهت موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب
الطهارة در حدیث سوم باب الکلب یصیب الثوب تا آخر که باب سی و نهم است **باب پانزدهم اصل باب**

اختلاط الحلال بغیره فی الشیء شرح این باب بیان آمیخته شدن حلال بغیر حلال در چیزیست در این باب دو حدیثست

اول اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الجری یکون فی السفود مع السمک فقال یؤکل ما کان فوق الجری ویرمی ما سال علیه الجری شرح الجری بکسر جیم وتشدید رای بی نقطه وتشدید یا نوعی از ماهی بی فلوس است سفود بفتح سین بی نقطه وتشدید فا وسکون واو و دال بی نقطه است یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از جری که میباشد در سیخ کباب با ماهی حلال پس امام گفت که خورده میشود آنچه بود در بالای جری و انداخته میشود آنچه روان شد بر آن روغن جری اصل قال وسئل علیه السلام عن الطحال فی سفود مع اللحم وتحته خبز وهو الجوذاب ایؤکل ما تحته قال نعم یؤکل اللحم والجوذاب ویرمی بالطحال لان الطحال فی حجاب لا یسیل منه فان کان الطحال مثقوبا او مشقوقا فلا تاکل مما یسیل علیه الطحال شرح ضمیر هو راجع بخبز است جوذاب بضم جیم وسکون واو و ذال با نقطه والف وبای یک نقطه طعامیست که در پایین کباب بابین بریان گذاشته شود برای اینکه چربی آن تلف نشود خواه آن طعام نان باشد یا غیر نان باشد ماخوذ است از جذب بفتح جیم وسکون ذال با نقطه که مصدر باب ضرب است بمعنی کشیدن باعتبار اینکه آن طعام چربی را بخود میکشد و بعضی را اعتقاد اینست که مخصوص نانست وآن ظاهر شیخ شهید در دروس است و صاحب جواهر اللغه گفته که الجوذابه قیل هی ما یعلق علیه من الحیوانات شیء حتی یشوی و فارسیها زیر بریان پس مراد اینجا اینست که آن خبز روغن کباب را بخود می کشد فی حجاب منی بر اینست که سیخ بند طحال را سوراخ کرده و خودش را سوراخ نکرده ضمیر مستتر در لا یسیل راجع بطحال است و ضمیر منه راجع بحجاب است مثقوبا بثای سه نقطه و قاف و بای یک نقطه است مشقوقا بشین با نقطه و دو قافست یعنی عمار گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از سپرز که در سیخی است با گوشت و در پایین آن گوشت نانی و آن کشنده چربی بخود است که آیا خورده میشود آنچه در پایین سپرز است امام گفت که آری خورده میشود گوشت و آن نان و انداخته میشود سپرز زیرا که سپرز در غلافیست که روان نمیشود از آن غلاف پس اگر باشد سپرز سوراخ کرده شده بسیخ مثلا یا شکافته شده بکارد مثلا پس مخور از آنچه روان میشود بر آن سپرز دوم اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال سئل عن خنطة مجبوعة ذاب علیها شحم الخنزیر قال ان قدرت علی غسلها اکلت وان لم تقدر علی غسلها لم تؤکل وقیل تنبذه حتی تنبت شرح یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر قال راجع بیونس است قیل کلام یونس است واشارت باینکه در روایتی دیگر از ائمه علیهم السلام این تتمه نیز هست تنبذ ببای یک نقطه و ذال با نقطه و رای بی نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول از باب نصر یا باب تفعیل است تنبت بنون و بای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر منصوبست یعنی روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام گفت که امام پرسیده شد از گندمی

فراهم آورده شده در یکجا که گداخت بر سر آن پیه خوک امام گفت که اگر صاحبانش توانا شوند بر شستن آن خورده میشود و اگر توانا نشوند بر شستن آن خورده نمیشود و گفته شده که کاشته میشود تا روید و حاصل آن خورده شود باب شانزدهم اصل باب طعام اهل الذمه ومواکلتهم وآنیتهم شرح الآنیه بهمزه والف وکسر نون وتخفیف یای دو نقطه در پایین جمع اناء بکسر همزه والف ممدوده جاهای آب مثل کوزه و مراد اینجا ظرفهاییست که استعمال آنها با رطوبت میباشد مثل ظرف آش یعنی این باب بیان خوردنی یهود و نصاری و همکاسگی ایشان و ظرفهای با رطوبت ایشانست در این باب ده حدیثست اول اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن طعام اهل الکتاب وما یحل منه قال الحبوب شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردنی یهود و نصاری و آنچه حلال میشود از جمله آن برای مسلمان امام گفت که دانهاست مثل گندم و نخود و مانند آنها موافق این می آید در حدیث پنجم این باب دوم اصل عن سماعة قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طعام اهل الکتاب وما یحل منه قال الحبوب شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن عیص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن مواکلة الیهودی والنصرانی والمجوسی فقال ان کان طعامک وتوضا فلا باس به شرح ضمیر مستتر در کان راجع است بطعام که مفهوم است از مواکله من برای تبعیض است طعامک عبارتست از آنچه حلالست برای مسلمان و متنجس نشده بسبب ملاقات مشرک مثل حبوب و مثل تخم مرغ و در بعض نسخ بجای واو در و توضا فاست و آن بیانیه است توضا بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاست التوضؤ پاکیزه بودن و مراد اینجا اجتناب از مایع متنجس بملاقات مشرکست مثل آش و آش که گاهی با طعامهای دیگر در یک سفره میباشد یعنی روایتست از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین وصاد بی نقطه ابن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از همکاسگی جهود و ترسا و گبر پس امام گفت که اگر باشد از جمله طعامی که حلالست برای تو و اجتناب کنی از متنجس پس نیست پروایی بآن چهارم اصل عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قوم مسلمین یاکلون وحضرهم رجل مجوسی ایدعونه الی طعامهم فقال اما انا فلا اواکل المجوسی واکره ان احرم علیکم شیئا تصنعونه فی بلادکم شرح روایتست از عبد الله بن یحیی کاهلی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جمعی مسلمانان که طعام میخورند و حاضر شد نزد ایشان مردی گبر آیا میخوانند او را سوی طعامشان پس امام گفت که اما من پس همکاسگی نمیکنم گبر را و کراهت دارم این را که حرام کنم بر شما چیزی را که میکنید آنرا در شهرهای شما مراد اینست که آن جایز است بتفصیلی که مذکور شد در شرح حدیث سابق اما مکروهست و من اجتناب از آن میکنم پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن آنیة اهل الذمة والمجوس فقال لا تاکلوا فی آنیتهم ولا من طعامهم الذی یطبخون ولا فی آنیتهم التی یشربون فیها الخمر شرح ولا فی آنیتهم بمعنی ولا

تشربوا فی آنیتهم است نظیر علفته تبنا و ماء باردا بقرینه ذکر لا تاکلوا فی آنیتهم پیش ازین و ذکر شرب خمر بعنوان مثال میتواند بود و پس شاید که اکل لحم خنزیر نیز همین حکم داشته باشد و بر هر تقدیر در این کلام اشارتست باینکه آشامیدن آب در آنیه ایشان که در آنها شرب خمر نکرده اند مثلا جایز است و این مبنی بر اینست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از ظرفهای بارطوبت یهود و نصاری و گبران پس گفت که مخورید در ظرفهای بارطوبت ایشان و نه از طعام ایشان که میپزند خواه در ظرفهای ایشان و خواه در غیر آنها و آب میاشامید در ظرفهای با رطوبت ایشان که می آشامند در آنها خمر را ششم اصل عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ فَقَالَ الْحُبُوبُ وَالْبُقُولُ شرح روایتست از ابو الجارود گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره مائده که و خوردنی جمعی که داده شدند کتاب حلالست برای شما بر حالی که خوردنی شما حلال باشد برای ایشان پس گفت امام علیه السلم که دانها و ترهاست بیان این شد در کتاب الذبایح در شرح حدیث دهم باب یازدهم که باب ذبایح اهل الکتابست هفتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مُوَاكَلَةِ الْمَجُوسِيِّ فِي قَصْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَرْقُدُ مَعَهُ عَلَى فِرَاشٍ وَاحِدٍ وَأُصَافِحُهُ قَالَ لَا شرح وارقد برای منقط و قاف و دال بینقط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر بتقدیر و ان ارقد است بقرینه عطف بر مواکله پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بر این قیاس است اصافحه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش ابی الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از همکاسگی گبر در یک کاسه و از اینکه خوابم با او در یک خوابگاه و از اینکه مصافحه کنم او را امام گفت که روا نیست هشتم اصل عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُخَالِطُ الْمَجُوسَ فَآكُلُ مِنْ طَعَامِهِمْ فَقَالَ لَا شرح روایتست از هرون بن خارجه بخاء بانقطه و کسر راء بینقط و جیم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من شریک در تجارت میشوم گبران را پس آیا میخورم از طعام ایشان پس امام گفت که نه نهم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ فَقَالَ لَا تَأْكُلْهُ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا تَأْكُلْهُ وَلَا تَتْرُكْهُ تَقُولُ إِنَّهُ حَرَامٌ وَلَكِنْ تَتْرُكُهُ تَتَنَزَّهُ عَنْهُ إِنَّ فِي آنِيَتِهِمُ الْخَمْرَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ شرح مراد بطعام اینجا حبوب و بقول است که مذکور شد در حدیث پنجم این باب قید اینکه در ظروف اهل کتاب باشد لازم چهار جا نافیست و میتواند بود که در سه جای اول نهی باشد بخلاف چهارم بقرینه و لکن تترکه هنیئة بضم ها و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه و گاهی بجای همزه ها میباشد اندک زمانی تقول در دوم بصیغه مخاطب مرفوع است و حال ضمیر مرفوع در لا تترکه است

و عالمش مدخول لا است انه بکسر همزه و جمله مفعول تقول است یعنی روایتست از اسمعیل بن جابر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در خوردنی اهل کتاب پس امام گفت که مخوری آنرا بعد از آن خاموش شد در اندک زمانی بعد از آن گفت که مخوری آنرا بعد از آن خاموش شد در اندک زمانی بعد از آن گفت که مخوری آنرا و ترک میکنی آنرا بر حالی که گویی بدرستی که آن حرام است و لیکن ترک میکنی آنرا از روی پاکیزگی از آن تا بدرستی که در ظرفهای آب ایشان شراب انگور و گوشت خوک میباشد دهم اصل عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ كُنْتُ نَصْرَانِيّاً فَأَسْلَمْتُ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَكُونُ مَعَهُمْ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَآكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ فَقَالَ لِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَأْكُلُونَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ قُلْتُ لَا قَالَ لَا بَأْسَ شرح مضمون این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است مراد با کل اینجا خوردن حبوب و بقول است که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و مراد با نیهم ظرفهاییست که ایشان بملاقات آنها کرده اند بارطوبت اما خشک شده و در کتاب الایمان و الکفر قلت لا و لا یمسونه است و بیان شد ترک ذکر خمر مبنی بر اینست که چون ظرف خمر خشک شود نجس نمیکند حبوب و بقول را بخلاف ظرف لحم زیرا که چربی آن سرایت میکند یعنی روایتست از زکریا بن ابرهیم گفت که بودم ترسا پس مسلمان شدم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که خانواده من بر دین ترسایی اند پس میباشم با ایشان در یک خانه و میخورم از ظرفهای ایشان پس گفت مرا امام علیه السلم که آیا میخورند گوشت خوک را گفتم که بدست نمی آورند آنرا و نه غیر آنرا از گوشتها امام گفت که نیست پروایی باب هفدهم اصل باب ذکر الباغی و العادی شرح این باب بیان باغی و عادی است که مذکور است در آیت سوره بقره در این باب یک حدیث است اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ قَالَ الْبَاغِي الَّذِي يَخْرُجُ عَلَى الْإِمَامِ وَالْعَادِي الَّذِي يَقْطَعُ الطَّرِيقَ لَا تَحِلُّ لَهُ الْمَيْتَةُ شرح در سوره بقره چنین است انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم تفسیر باغی و عادی اینجا از قبیل تفسیر بمثال است بقرینه آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب صلوة الملاحین تا آخر که باب هشتادم است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تبارک و تعالی در سوره بقره که پس هر که بیچاره شد بر حالی که غیر باغی و نه عادی باشد امام گفت که باغی کسی است که خروج میکند بر امام حق و عادی کسی است که راهزنی میکند حلال نمیشود برای یکی از ایشان میته مثلا باب هیجدهم اصل باب اکل الطین شرح این باب بیان خوردن گل است در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ رَجُلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الطِّينُ حَرَامٌ كُلُّهُ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَمَنْ أَكَلَهُ ثُمَّ مَاتَ فِيهِ لَمْ أُصَلِّ عَلَيْهِ إِلَّا طِينَ الْقَبْرِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَمَنْ أَكَلَهُ لِشَهْوَةٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِ شِفَاءٌ شرح روایتست از ابو یحیی واسطی از مردی گفت که گفت امام

جعفر صادق علیه السلم که گل حرام است جمیع آن مانند گوشت خوک و هرکه خورد آنرا بعد از آن مرد در آن با نمیعنی که توبه کرد
یا با نمیعنی که آن هنوز در شکم اوست نماز نمیگذارم بر و مگر گل قبر امام حسین علیه السلم چه بدرستی که در آنست شفا از هر دردی
و هرکه خورد آنرا از روی خواهش بی قصد شفا نشد برای او در آن شفایی پس آن نیز برا و حرام است مثل سایر گلها دوم
اصل عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَكْلُ الطِّينِ يُوْرِثُ النِّفَاقَ شرح روایت است از طلحه بن
زید بفتح زای با نقطه و سکون یار دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوردن گل باعث میشود نفاق را
سوم اصل عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ انْهَمَكَ فِي أَكْلِ الطِّينِ
فَقَدْ شَرِكَ فِي دَمِ نَفْسِهِ شرح انهمک بصیغه ماضی غایب معلوم باب انفعال است ترک از باب علم است یعنی
روایت است از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم که علی علیه السلم گفت که هرکه بی پروا شد در خوردن گل پس بتحقیق
شریک شد با گل در خون خود پس چهارم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ
خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الطِّينِ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطِّينِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ شرح روایت است از هشام بن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل آفرید آدم علیه السلم را از گل پس حرام کرد خوردن گل را بر نسل او پنجم اصل عَنِ الْقَدَّاحِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فِي رَجُلٍ يَأْكُلُ الطِّينَ فَنَهَاهُ فَقَالَ
لَا تَأْكُلْ فَإِنْ أَكَلْتَهُ وَمِتَّ كُنْتَ قَدْ أَعَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ شرح قداح بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه و حاء بی نقطه
بمعنی تراشنده کاسه چوبین است یا بمعنی تراشنده تیر است یا بمعنی میل زننده در چشم برای آب گرفتن است و
اسم عبد الله بن میمون است جمله یاکل الطین نایب فاعل قیل است مت بضم میم و کسر میم و تشدید تار دو نقطه در بالای مفتوح
بصیغه ماضی مخاطب معلوم معتل العین باب نصر و علم و ضرب است یعنی روایت است از قداح از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفته شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در مردی که میخورد گل را پس نهی کرد آنمرد را با نیز دست کم گفت که مخور
پس اگر خوری آنرا و میری میباشی که بتحقیق مدد کرده باشی کشنده خود را بر کشتن خود ششم اصل عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ زِيَادِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ التَّمَنِّيَ عَمَلُ الْمُفْسِدَةِ وَأَكْثَرُ مَصَائِدِ
الشَّيْطَانِ أَكْلُ الطِّينِ وَهُوَ يُورِثُ السُّقْمَ فِي الْجَسَدِ وَيُهَيِّجُ الدَّاءَ وَمَنْ أَكَلَ طِيناً فَضَعُفَ عَنْ
قُوَّتِهِ الَّتِي كَانَتْ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَهُ وَضَعُفَ عَنِ الْعَمَلِ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَهُ حُوسِبَ عَلَى مَا بَيْنَ
قُوَّتِهِ وَضَعْفِهِ وَعُذِّبَ عَلَيْهِ شرح اکثر در نسخ با ر سه نقطه است و میتواند بود که با یک نقطه باشد و اول مبنی بر اینست
که بیشتر مردمان در آشامیدن آب گل آلود صریح بی ضرورت مساهله میکنند با وجود خوردن گل در طفولیت و دوم
مبنی بر اینست که خوردن گل باعث نفاق است و منافقان در درک اسفلند و معذب میشوند و بار المصائد
بفتح میم و صاد بی نقطه و کسر یار دو نقطه در پایین جمع مصید بکسر میم و سکون صاد بی نقطه و فتح یا و مصیده بفتح میم و کسر
صاد و سکون یا آلتهای شکار کردن مثل دامها و در بعض نسخ کاف است بجای صاد و آن جمع مکیده بفتح میم و کسر کاف
و سکون یا است بمعنی مکرها السقم بفتح سین بی نقطه و فتح قاف و بضم سین و سکون قاف ضد صحت یهیج بیار

دونقط

دونقط در پایین و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل یا باب ضرب است یعنی روایت است
از اسمعیل بن محمد از جدش زیاد بکسر زای با نقطه ابن ابی زیاد از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که آرزو کار
وسوسه شیطانست و بیشتر دامهای شیطان خوردن گل است و آن باعث میشود مرض در بدن را و برمی انگیزد درد
را و هرکه خورد گلی را پس سست شود از قوت او که بود پیش از آنکه خورد آنرا و سست شود از عبادت او که بود میکرد
پیش از آنکه خورد گل را حساب کرده میشود در روز قیامت بر تفاوت میان قوت او و سستی او و عذاب کرده میشود
بر آن تفاوت هفتم اصل عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا يَرْوِي النَّاسُ فِي
أَكْلِ الطِّينِ وَكَرَاهِيَتِهِ فَقَالَ إِنَّمَا ذَاكَ الْمَبْلُولُ وَذَاكَ الْمَدَرُ شرح ما موصوله و مبتدا است و عبارت
از حدیثی که در حرام بودن طین است یروی بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین واوی و معتل اللام یائی
باب ضرب است فی اکل خبر مبتدا است کراهیته بفتح کاف و تخفیف یار دو نقطه در پایین مجرور است و ضمیر
راجع با کل الطین است ذاک دو جا مبتدا است و مشار الیه او طین است المدر بفتح میم و فتح دال بی نقطه و رار
بی نقطه کلوخ و مراد اینجا خاک خشک است و چون طین در اصل معنی گل است راوی خیال کرده بود که خشک
و امام علیه السلم در جواب تعمیم کرده یعنی روایت است از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه و رار بی نقطه
ابن خلاد بفتح خار با نقطه و تشدید لام و دال بی نقطه از امام رضا علیه السلم گفت که گفتم امام را که آنچه روایت میکنند
مردمان در خوردن گل و ناخوش شمردن آنست پس امام گفت که جز این نیست که آن طین تر کرده شده است و
آن طین خاک خشک است مقصود اینست که مراد بطین در آن روایت قدر مشترک میان تر و خشک است
و مخصوص تر نیست هشتم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ مَنْ أَكَلَ الطِّينَ فَمَاتَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى نَفْسِهِ شرح روایت است از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرکه خورد گل را پس مرد پس بتحقیق مدد کرده کشنده خود را بر کشتن
خودش نهم اصل عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الطِّينِ فَقَالَ أَكْلُ الطِّينِ حَرَامٌ
مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ إِلَّا طِينَ الْحَائِرِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَمْناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ شرح
الحایر بحار بی نقطه و الف و کسر همزه و رار بی نقطه موضع قبر امام حسین علیه السلم از هر جانب هفتاد ذراع و اشرف آن
از هر جانب بیست و پنج ذراع است چنانچه گذشت در کتاب الحج در شرح حدیث پنجم و ششم آخر ابواب یعنی روایت است
از سعد بن سعد گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از گل پس گفت که خوردن گل حرام است مانند مردار و خون
و گوشت خوک مگر گل موضع قبر امام حسین علیه السلم چه بدرستی که در آنست شفایی از هر دردی و ایمنی از هر ترسی باب
نوزدهم اصل باب الاکل و الشرب فی آنیة الذهب و الفضة شرح این باب بیان خوردن و آشامیدن در
ظرفهای زر و سیم است در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ لَا تَأْكُلْ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ شرح روایت است از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه و سکون رار

بنقط و حاء بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخور در ظرفهای زر و سیم دوم اصل عن محمّد بن اسمعیل بن بزیع قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن آنیة الذهب والفضة فکرههما فقلت قد روی بعض اصحابنا انّه کان لابی الحسن علیه السلم مرآة ملبسة فضة فقال لا والحمد لله انما کانت لها حلقة من فضة وهی عندی ثم قال ان العباس حین عذر عمل له قضیب ملبس من فضة من نحو ما یعمل للصبیان تکون فضته نحوا من عشرة دراهم فامر به ابو الحسن علیه السلم فکسر شرح کرهها از باب تفعیل یا از باب علم است مراة بکسر میم و سکون را بی‌نقط و همزه و الف مرفوع است ملبسة بصیغه اسم مفعول از باب افعال است فضة منصوب و مفعول دوم ملبسة است عباس پسر امام موسی کاظم علیه السلم است گذشت در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلم که باب هفتاد و یکم است عذر بعین بی‌نقط و ذال با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است عمل بصیغه مجهول باب علم است القضیب بفتح قاف و کسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه چوب دستی درهم مسکوکی است از نقره که هم‌وزن چهل و هشت دانه جو میانه است روایت است از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح با یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از ظرفهای زر و سیم پس ناخوش شمرد آنها را پس گفتم که تحقیق روایت کرد بعض یاران ما این را که شان این است که بود برای امام موسی کاظم علیه السلم آینه که پوشانیده شده بود سیم پس امام گفت که نه والحمد لله جز این نیست که بود آن آینه را حلقه از سیم و آن آینه نزد من است بعد از آن امام گفت که به درستی که عباس در وقتی که ختنه کرده شد ساخته شد برای او چوب دستی که پوشانیده شده بود از سیم از جمله مانند آنچه ساخته میشود برای کودکان میباشد سیم آن تخمیناً نزدیک بوزن ده درهم پس امر کرد بآن چوب دستی امام موسی کاظم علیه السلم پس شکسته شد سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تأکل فی آنیة من فضة ولا فی آنیة مفضّضة شرح مفضض بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است بمعنی بسیم گرفته شده خواه بالمره و خواه بغیر آن یعنی روایت است از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مخور در ظرفهایی که از سیم است و نه در ظرفهایی که بسیم گرفته شده است چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انّه نهی عن آنیة الذهب والفضة شرح نهی بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و بنا بر دوم ضمیر انه برای شان است و بر هر تقدیر منهی عنه ساختن و استعمال و هر دو میتواند بود یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم اینکه او نهی کرد از ظرفهای زر و سیم پنجم اصل عن برید عن ابی عبد الله علیه السلم انّه کره الشرب فی الفضة والقدح المفضّضة وکذلک ان یدّهن فی مدهن مفضّض والمشط کذلک شرح قدح بفتح قاف و فتح دال بی‌نقط و حاء بی‌نقط است یدّهن بتشدید دال بی‌نقط که دوم منقلب از تاست بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و ظرف نایب فاعل است المدهن بضم

میم و سکون دال و ضم ها جای روغن مشط بفتح و ضم و کسر میم و سکون شین و تخفیف طا و بضم میم و ضم شین و تخفیف و تشدید طا است یعنی روایت است از برید بضم با یک نقطه و فتح را بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش شمرد آشامیدن را در ظرف سیم و در کاسه چوبین بسیم گرفته شده و همچنانست اینکه روغن بر خود مالیده شود در روغن‌دانی که بسیم گرفته شده باشد و شانه همچنانست ششم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال رأیت ابا عبد الله علیه السلم قد أتی بقدح من ماء فیه ضبّة من فضة فرأیته ینزعها باسنانه شرح اتی بصیغه مجهول باب ضرب است با برای تعدیه است الضبة بفتح ضاد با نقطه و تشدید با یک نقطه آهن‌پاره که بر روی در و مانند آن گرفته میشود و ینزعها بنون و زای با نقطه و عین بی‌نقطه از باب ضرب است یعنی روایت است از عمرو بن ابی المقدام بکسر میم و سکون قاف گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که به تحقیق آورده شد نزد او کاسه چوبینی از آبی که در آن بود آهن‌پاره از سیمی پس دیدم او را که میکند آن آهن‌پاره را به دندانهای خود هفتم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن موسی علیه السلم قال آنیة الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون شرح روایت است از موسی بن بکر از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که ظرفهای زر و سیم بهره جمعیت که یقین بوجود قیامت ندارند باب بیست و ششم اصل باب کراهیة الاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر شرح این باب بیان ناخوش شمردن خوردنست بر سفره که آشامیده میشود بر آن شراب انگوری مثلا در این باب دو حدیث است اول اصل عن هارون بن الجهم قال کنا مع ابی عبد الله علیه السلم بالحیرة حین قدم علی ابی جعفر المنصور فختن بعض القواد ابناً له وصنع طعاماً ودعا الناس وکان ابو عبد الله علیه السلم فیمن دعی فبینا هو علی المائدة یأکل ومعه عدة علی المائدة فاستسقی رجل منهم ماءً فأتی بقدح فیه شراب لهم شرح حیره بکسر حاء بی‌نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و را بی‌نقط شهریست نزدیک کوفه قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی ورود است القواد بضم قاف و تشدید واو و دال بی‌نقط جمع قائد سردارا لشکر که لشکر کشانند بنا بالف اشباع فتحه مضاف است بجمله فاء در فاستسقی از زیادتی کاتبان مینماید یعنی روایت است از هارون بن جهم بفتح جیم و سکون ها گفت که بودیم با امام جعفر صادق علیه السلم در حیره در وقتی که آمد و وارد شد بر منصور دوانیقی پس ختنه کرد بعض لشکرکشان پسری که او را بود و ساخت طعامی را و خواند مردمان را و بود امام جعفر صادق علیه السلم در جمعی که خوانده شده بودند پس میان اینکه امام بر سر سفره طعام میخورد و با او بودند جمعی بر سر سفره طلب آشامیدن کرد مردی از ایشان آبی را پس آورده شد نزد او قدحی که در آن بود شرابی مست کننده که ایشان را است اصل فلما ان صار القدح فی ید الرجل قام ابو عبد الله علیه السلم عن المائدة فسئل عن قیامه فقال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر وفی روایة اخری ملعون ملعون من جلس طائعاً علی مائدة یشرب علیها الخمر شرح ان بفتح همزه و سکون نون زائده است

برای تأکید اتصال جواب لما بمدخول لما یعنی پس همانم که کردید آن قدح در دست آمد برخواست امام جعفر صادق علیه السلم از سر سفره پس پرسیده شد از وجه برخواستن او پس گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ملعونست کسی که نشست بر سر سفره که آشامیده میشود بر سر آن سفره شراب انگور مثلا و در روایتی دیگر غیر روایت هرون بن جهم اینست که ملعونست ملعونست کسی که نشست برضا بر سر سفره که آشامیده میشود بر سر آن شراب انگور مثلا دوم اصل عَنْ جَرّاحٍ الْمَدائِنِیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلا یَأْکُلْ عَلی مائِدَةٍ یُشْرَبُ عَلَیْها الْخَمْرُ شرح مدائن بفتح میم و دال بی‌نقط و کسر همزه شهریست نزدیک کوفه و بغداد فلا یاکل بصیغه نهی و نفی میتواند بود یعنی روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید را بی‌نقط و حا بی‌نقط مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که باشد که گرود بالله تعالی و روز آخرت که روز حساب است پس باید که طعام نخورد بر سر سفره که آشامیده میشود بر سر آن شراب انگور مثلا باب بیست و یکم اصل باب کراهیة کثرة الاکل شرح این باب بیان ناخوش شمردن بسیاری خوردنست در این باب یازده حدیث اول اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ یَرْفَعُهُ قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فی کَلامٍ لَهُ سَتَکُونُ مِنْ بَعْدی سُمْنَةٌ یَأْکُلُ الْمُؤْمِنُ فی مِعًی واحِدٍ وَیَأْکُلُ الْکافِرُ فی سَبْعَةِ أَمْعاءٍ شرح عمرو بن شمر از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است السمنه بضم سین بی‌نقط و سکون میم و نون آنچه باعث فربهی شود و مثل بسیار خوردن ابن اثیر در نهایه گفته که فیه یکون فی آخر الزمان قوم یتسمنون ای یتکثرون بما لیس فیهم و یدعون ما لیس لهم من الشرف و قیل اراد جمعهم الاموال و قیل یحبون التوسع فی المأکل والمشرب و هی من اسباب السمن و منه الحدیث الآخر و یظهر فیهم السمن و فیه ویل للمسمنات یوم القیمة من فترة فی العظام ای اللاتی یستعملن السمنة و هو دواء تسمن به النساء و در بعض نسخ بی میم است و بنا بر آن بفتح سین و تخفیف نون و بضم سین و تشدید نون میتواند بود و بنا بر اول مراد سال قحط است و بنا بر دوم مراد طریقت زشت است مثل طریقت معویه المعی بکسر میم و تخفیف عین بی‌نقط و الف مقصوره منقلبه از یا و بفتح میم و سکون عین و یا روده الامعاء بفتح همزه و الف ممدوده روده‌ها شاید که مراد این باشد که آنچه در معده مومن قرار میگیرد در یک روده میگنجد و آنچه در معده کافر قرار میگیرد میگنجد بکر در هفت روده و کثرت اکل معویه مشهور است و ابن اثیر در نهایه گفته که فیه المومن یاکل فی معی واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء هذا مثل ضربه للمومن و زهده فی الدنیا والکافر و حرصه علیها و لیس معناه کثرة الاکل دون الاتساع فی الدنیا و لهذا قیل الرغب شوم لانه یحمل صاحبه علی اقتحام النار و قیل هو تخصیص للمومن و تحامی ما یجره الشبع من القسوة و طاعة الشهوة و وصف الکافر بکثرة الاکل اغلاظ علی المومن و تاکید لما رسم له و قیل هو خاص فی رجل بعینه کان یاکل کثیرا فاسلم فقل اکله یعنی روایتست از عمرو بن شمر نسبت میداد حدیث را سوی امامی که روایت از اوست امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله

از تخی

در تخی از او که زود میشود بعد از من سبب برای فربهی بیان این آنکه میخورد مومن در یک روده و میخورد کافر در هفت روده دوم اصل عَنْ اَبی بَصیرٍ عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ کَثْرَةُ الْاَکْلِ مَکْرُوهٌ شرح این ظاهر است سوم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِئْسَ الْعَوْنُ عَلَی الدّینِ قَلْبٌ نَخیبٌ وَبَطْنٌ رَغیبٌ وَنَعْظٌ شَدیدٌ شرح العون بفتح عین بی‌نقط و سکون واو مددکار و چون متعدی بعلی شود مراد مددکار دشمن است بر چیزی که دشمن فنای آن را میخواهد النخیب بفتح نون و کسر خا بانقط و سکون یا دو نقطه در پائین و با یک نقطه طمعکار یعنی اگر چون چیز خوبرا در نزد دیگری ببیند خواهد که انتزاع کند آن را از او و ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث ابی الدرداء بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب النخیب الجبان الذی لا فؤاد له و قیل الفاسد الفعل الرغیب بفتح را بی‌نقط و کسر غین بانقط و سکون یا دو نقطه در پائین و با یک نقطه فراخ و مراد اینجا عادت کرده به بسیار خوردنست النعظ بفتح نون و کسر و سکون عین بی‌نقط و ظا بانقط ذکر برخواستن یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بد مددیست شیطان را بر دین اسلام دل طمعکار و شکم فراخ و برخواستن سخت چهارم اصل عَنْ اَبی بَصیرٍ عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ لی یا اَبا مُحَمَّدٍ اِنَّ الْبَطْنَ لَیَطْغی مِنْ اَکْلِهِ وَاَقْرَبُ ما یَکُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ اِذا خَفَّ بَطْنُهُ وَاَبْغَضُ ما یَکُونُ الْعَبْدُ اِلَی اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ اِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ شرح لیطغی بفتح لام و طا بی‌نقط و غین بانقط و الف از باب منع است اقرب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول مبتدا است و بنا بر دوم معطوف بر البطن است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است یکون از افعال تامه است من صله اقرب است و من تفضیلیه نیست زیرا که افعل التفضیل اینجا مضافست اذا اسم است بمعنی وقت و خبر مبتدا است نظیر ید الله فوق ایدیهم یا معطوف بر خبر ان است و بر هر تقدیر مضاف محذوف است البغض چون مستعمل بالی شود بمعنی مبغوض‌تر است یعنی روایتست از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت مرا که ای ابو محمد بدرستی که شکم هر آینه سرکشی میکند از خوردنش و نزدیکتر بودن بنده نسبت بالله جل و عز در وقتیست که سبک باشد شکمش و مبغوض‌تر بودن سوی الله جل و عز در وقتیست که پر باشد شکمش پنجم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ قالَ اَبُو ذَرٍّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَطْوَلُکُمْ جُشاءً فِی الدُّنْیا اَطْوَلُکُمْ جُوعًا فِی الْآخِرَةِ اَوْ قالَ یَوْمَ الْقِیمَةِ شرح جشاء بضم جیم و تخفیف شین بانقط و الف ممدوده منصوب و تمیز است و از شک سکونی است و یوم مجرور و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت ابو ذر رحمة الله علیه که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که درازترشما باعتبار آروغ در دنیا درازترشما است باعتبار گرسنگی در آخرت یا امام گفت که در روز قیامت ششم اصل و باسناده عَنْ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰم قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا تَجَشَّأْتُمْ فَلا تَرْفَعُوا جُشاءَکُمْ اِلَی السَّماءِ شرح و بسند سابق روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون

آروغ کنید پس بر مدارید آروغ را سوی آسمان مراد اینست که آن قسمی از بیحیایی است سیم اصل عن عبد الله بن
سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاکل علی الشبع یورث البرص شرح روایت از عبد الله بن سنان
بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که خوردن بر سر سیری باعث میشود برص را هشتم اصل عن ابن
سنان عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل داء من التخمة ما خلا الحمی فانها ترد
ورودا شرح التخمه بضم تاء دو نقطه در بالا منقلبه از واو و فتح و سکون خاء با نقطه امتلاء معده از طعام یعنی روایتست
از ابن سنان از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر دردی از امتلاء است سوای تب چه
بدرستی که آن گاهی وارد میشود وارد شدنی بی آنکه از معده باشد مثل هوا از نشر نهم اصل عن صالح النیلی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل یبغض کثرة الاکل و قال ابو عبد الله علیه السلام لیس لابن
ادم بد من اکلة یقیم بها صلبه فاذا اکل احدکم طعاما فلیجعل ثلث بطنه للطعام و ثلث بطنه
للشراب و ثلثه للنفس و لا تسمنوا تسمن الخنازیر للذبح شرح نیل بکسر نون و سکون یاء دو نقطه در
پایین دهی است از کوفه و شهریست میان بغداد و واسط یبغض از باب افعالست اکلة بفتح همزه و سکون کاف
مصدر برای نوع است یقیم از باب افعال است لا تسمنوا بصیغه نهی باب تفعیل است لام در للذبح لام
عاقبت است مثل لدوا للموت ذبح بفتح ذال با نقطه است یعنی روایتست از صالح نیلی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که الله عز و جل دشمن میدارد بسیاری خوردن را و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست برای
فرزند آدم چاره از نوعی از خوردن که راست دارد بآن مهره پشت خود را پس چون خورد یکی از شما خوراکی را پس باید که
گرداند ثلث شکم خود را برای خوراک و ثلث شکم خود را برای آب و ثلث از برای نفس کشیدن و فربه مشوید فربه
شدن خوکان برای کشتن دهم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا شبع البطن طغی
شرح شبع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع علم است یعنی روایتست از ابو عبیده بضم عین از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که چون سیر شود شکم سرکشی میکند یازدهم اصل عن ابی الجارود قال قال ابو جعفر علیه السلام ما من شیء
ابغض الی الله عز و جل من بطن مملوء شرح ما مشابه بلیس است من زایده است برای تاکید عموم نفی ابغض منصوب
و خبر ما است یعنی روایتست از ابو الجارود بجیم و ضم راء بی نقطه و دال بی نقطه گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که
نیست هیچ چیز مبغوض تر سوی الله عز و جل از شکمی که پر کرده شده باشد از طعام باب بیست و دوم اصل باب من
مشی الی طعام لم یدع الیه شرح مشی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است لم یدع بصیغه مضارع غایب مجهول
معتل اللام باب نصر صفت طعام است یعنی این باب بیان کسی است که رفت سوی طعامی که خوانده نشده سوی
آن در این باب دو حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دعی احدکم الی الطعام
فلا یستتبعن ولده فانه ان فعل اکل حراما و دخل عاصیا شرح دعی بصیغه ماضی مجهول باب نصر است
فلا یستتبعن بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه نهی مضارع غایب معلوم باب استفعال مؤکد بنون

ثقیلا

الطبعه
٧٥

ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خوانده شود یکی از شما
سوی طعامی پس باید که همراه خود نبرد البته پسرش را چه جای دیگری چه بدرستی که او اگر کند میخورد حرام را و
داخل میشود در آن خانه بی رخصت چه جای پسرش دوم اصل عن الحسین بن احمد المنقری عن خاله قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اکل طعاما لم یدع الیه فانما اکل قطعة من النار
شرح منقر بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و راء بی نقطه پدر طایفه ایست از بنی تمیم قطعه بکسر قاف و سکون طاء
بی نقطه است یعنی روایتست از حسین بن احمد منقری از خالوی او گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که هر که خورد طعامی را که خوانده نشده سوی آن پس جز این نیست که خورد پاره از آتش جهنم را باب
بیست و سوم اصل باب الاکل متکئا شرح الاکل بهمزه و الف و کسر کاف بصیغه اسم فاعل باب نصر خورنده
متکئا بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه بصیغه
اسم فاعل معتل الفاء واوی و مهموز اللام باب افتعال حال از فاعل الاکل است چون بمعنی من اکل است الاتکاء
تکیه کردن برای خسته نشدن از طول درنگ و میتواند بود که الاکل بفتح همزه و سکون کاف مصدر باشد یعنی این
باب بیان کسی است که طعام خورد در حالی که تکیه کننده است در این باب ده حدیث است اول اصل عن زید الشحام
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه و اله متکئا منذ بعثه الله عز و
جل الی ان قبضه و کان یاکل اکلة العبد و یجلس جلسة العبد قلت و لم ذلک قال تواضعا
لله عز و جل شرح متکئا بیان شد در شرح عنوان این باب ابن اثیر در نهایه گفته که فیه لا آکل متکئا المتکئ فی
العربیه کل من استوی قاعدا علی وطاء متمکنا و العامة لا یعرف المتکئ الا من مال فی قعوده معتمدا علی احد شقیه
والتاء فیه بدل من الواو واصله من الوکاء و هو ما یشد به الکیس و غیره کانه اوکا مقعدته و شدها بالقعود علی الوطاء
الذی تحته و معنی الحدیث اذا اکلت لم اقعد متمکنا فعل من یرید الاستکثار منه و لکن آکل بلغة فیکون قعودی
له مستوفزا و من حمل الاتکاء علی المیل الی احد الشقین تاوله علی مذهب الطب فانه لا ینحدر فی مجاری الطعام
سهلا و لا یسیغه هنیئا و ربما تاذی به و صاحب قاموس گفته که و قوله صلی الله علیه و آله و سلم اما انا فلا آکل متکئا ای
جالسا جلوس المتمکن المتربع و نحوه من الهیئات المستدعیة لکثرة الاکل بل کان جلوسه للاکل مستوفزا مقعیا غیر متربع و لا
متمکن و لیس المراد المیل علی شق کما تظنه عوام الطلبة منذ بضم میم و سکون نون و ذال با نقطه مبنی بر ضم است و اسم
است و ظرف زمانست بمعنی ابتداء وقت و منصوبست محلا و مضافست بجمله بعثه باء یک نقطه و عین بی نقطه
و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و این اشارتست بانکه پیش از رسالت گاهی متکی میبوده
و شاید که در شریعت عیسی علیه السلام نهی از آن واقع نشده باشد ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و
مصدر با ما بعد ظرف زمانست قبضه بقاف و باء یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب
است اکله بکسر همزه و سکون کاف مصدر برای نوعست و منصوبست بمفعول مطلق است و مضافست و براین

قیاس است جلسة تواضعا مفعول له است و فعلش مقدر است یعنی روایتست از زید پیه فروش از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که نخورد رسول الله صلی الله علیه و آله بر حالی که تکیه کننده باشد در ابتدای وقتی که رسول کرد او را الله
عز و جل تا وقتی که گرفت او را از دنیا و بود که میخورد روش خوردن بنده وی نشست روش نشستن بنده
گفتم که و چراست آن امام گفت که سبب فروتنی برای الله عز و جل دوم اصل عن الحسن الصیقل قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول مرّت امرأة بذیّة برسول الله صلی الله علیه و آله و هو یاکل
و هو جالس علی الحضیض فقالت یا محمد انک لتاکل اکل العبد و تجلس جلوسه فقال لها
رسول الله صلی الله علیه و آله ای عبد و ای عبد اعبد منی قالت فناولنی لقمة من طعامک
فناولها فقالت لا و الله الا التی فی فیک فاخرج رسول الله صلی الله علیه و آله اللقمة من فیه
فناولها فاکلتها قال ابو عبد الله علیه السلم فما اصابها بذاء حتی فارقت الدنیا شرح صیقل
بفتح صاد بی‌نقط و سکون یاء دو نقط در پایین و فتح قاف است البذیه بفتح باء یکنقط و کسر ذال با نقط و تشدید
یاء دو نقط در پایین که در وی منقلب از واو است زنی که درشت سخن باشد ماخوذ است از بذاء بفتح باء و تخفیف
ذال با نقط و الف ممدوده مصدر باب نصر بمعنی درشت گفتن الحضیض بفتح حاء بی‌نقط و کسر ضاد با نقط و سکون
یاء دو نقط در پایین و ضاد با نقط دیگر پایین و مراد اینجا که بر بالای مسندی نبود چنانچه اکابر دنیا می‌نشینند
یا مراد اینست که در صدر خانه نبود فناولنی برای تفریع است زیرا که اکابر دنیا بدست خود لقمه بهر کس نمیدهند لا
منعقد بر لا اراده است بدانکه ظاهر فاخرج تا آخر اینست که حرام نباشد بر کسی خوردن آنچه آلوده بآب دهن دیگریست
چه جای آب دهن خود کسی که در بیرون دهن باشد اگرچه میتواند بود که آب دهن رسول الله صلی الله علیه و آله
مستثنی باشد و الله اعلم یعنی روایتست از حسن جلادهنده گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که گذشت زنی درشت سخن برسول الله صلی الله علیه و آله بر حالی که او چیزی میخورد و او نشسته بود بر پایین
پس گفت که ای محمد بدرستی که تو هر آینه میخوری خوردن بنده و می‌نشینی نشستن بنده پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستی که من بنده ام و کدام بنده بنده تر است از من زن گفت که پس ده مرا لقمه از
خوراک تو پس داد او را پس زن گفت که نمیخواهم بخدا قسم مگر آنرا که در دهن تست پس بیرون آورد رسول الله
صلی الله علیه و آله لقمه را از دهن خود پس داد او را پس زن خورد آن لقمه را گفت امام جعفر صادق علیه السلم که
پس برنخورد آن زن را درشت گفتنی تا آنکه جدا شد از دنیا سوم اصل عن هرون بن خارجة عن ابی
عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل اکل العبد و یجلس جلسة
العبد و یعلم انه عبد شرح یعلم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از
هرون بن خارجه بخاء با نقط و کسر راء بی‌نقط و جیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه و آله که میخورد خوردن بنده و می‌نشست روش نشستن بنده و اظهار میکرد اینرا که او بنده است چهارم

اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یاکل متکئا فقال لا و لا منبطحا
شرح یاکل بتقدیر استفهام است المنبطح بباء یکنقط و طاء بی‌نقط و حاء بی‌نقط بصیغه اسم فاعل باب انفعال
برو افتاده یعنی روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که آیا میخورد در حالی
که تکیه کننده باشد پس گفت که نه و نه بر حالی که برو افتاده باشد پنجم اصل عن الفضیل بن یسار قال کان
عباد البصری عند ابی عبد الله علیه السلم یاکل فوضع ابو عبد الله علیه السلم یده علی الارض
فقال له عباد اصلحک الله اما تعلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن هذا فرفع یده
فاکل ثم اعادها ایضا فقال له ایضا فرفعها ثم اکل فاعادها فقال له عباد ایضا فقال ابو عبد
الله علیه السلم لا و الله ما نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن هذا قط شرح عباد بفتح عین بی‌نقط و
تشدید باء یکنقط و دال بی‌نقط ابن صهیب از مخالفانست بصری بکسر باء یکنقط است یعنی روایتست از فضیل
بضم فاء و فتح ضاد با نقط ابن یسار بفتح یاء دو نقط در پایین و تخفیف سین بی‌نقط گفت که بود عباد بصری نزد امام
جعفر صادق علیه السلم چیزی میخورد پس گذاشت امام جعفر صادق علیه السلم دست خود را بر زمین پس گفت او را
عباد که نگاه دارد ترا الله تعالی آیا نمیدانی اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرد از این پس امام برداشت دست
خود را پس خورد بعد از آن برگردانید دست خود را نیز پس عباد گفت او را نیز پس امام برداشت دست خود را بعد
از آن خورد پس امام برگردانید دست خود را پس گفت او را عباد نیز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نه بخدا قسم
که نهی نکرد رسول الله صلی الله علیه و آله از این هرگز مراد اینست که گذاشتن دست بر زمین نوعی از فروتنی است و آنچه
منهی عنه است تکیه روش متکبرانست و از این ظاهر میشود که برداشتن دست برای این بوده که مهمان آزرده نشود
در باره اول و دوم ششم اصل عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و
آله یاکل اکل العبد و یجلس جلسة العبد و کان علیه السلم یاکل علی الحضیض و ینام علی الحضیض
شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب هفتم اصل عن ابی خدیجة قال سأل بشیر الدهان
ابا عبد الله علیه السلم و انا حاضر فقال هل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل متکئا علی یمینه
و علی یساره فقال ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل متکئا علی یمینه و علی یساره و لکن
کان یجلس جلسة العبد قلت و لم ذاک قال تواضعا لله عز و جل شرح بشیر بفتح باء یکنقط و کسر شین
با نقط است و دهان بفتح دال بی‌نقط و تشدید هاء است بمین و یسار بمعنی دو پهلوست پس این حدیث منافات ندارد
با حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از ابو خدیجه گفت که پرسید بشیر روغن فروش امام جعفر صادق علیه السلم را
بر حالی که من حاضر بودم با بیزورش که گفت که آیا بود رسول الله صلی الله علیه و آله که میخورد بر حالی که تکیه کننده باشد بر پهلوی
راست خود و بر پهلوی چپ خود پس امام گفت که نبود رسول الله صلی الله علیه و آله که میخورده باشد بر حالی که تکیه کننده
باشد بر پهلوی راست خود و نه بر پهلوی چپ خود و لیکن بود که می‌نشست روش نشستن بنده گفتم که و چراست

آن امام گفت که بسبب فروتنی برای اله عز و جل ششم اصل عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اَكَلَ نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَّكِئٌ مُنْذُ بَعَثَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ
يَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ وَنَحْنُ لَا نَسْتَطِيعُ اَنْ نَفْعَلَ شرح معلی بضم میم و فتح عین بنقط و تشدید
لام و الف است خنیس بضم خاء با نقط و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بنقط است یکره
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است لا نستطیع بطاء بنقط و یاء دو نقطه در پایین و عین بنقط
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است الاستطاعة وسعت در قدرت ان بفتح همزه و
سکون نون است نفعل بفاء و عین بنقط بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب منع است و مقصود
اینست که ما مثل او سلوک نمیتوانیم کرد بسبب تقیه زیرا که خلفای ضلالت آن سلوک را حمل بر سالوسی و
اراده خروج بر ایشان بسبب تشبه برسول اله صلی اله علیه و آله میکنند یعنی روایتست از معلی بن خنیس گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نخورد رسول اله صلی اله علیه و آله برحالی که او تکیه کننده باشد از ابتدای
زمانی که رسول کرد او را اله عز و جل و بود که ناخوش میداشت اینرا که مانند شود بپادشاهان و بنیاد نشست
و برخواست و ما استطاعت نداریم اینرا که کنیم آن سلوک را مراد اینست که ما گاهی تکیه میکنیم بسبب تقیه
نهم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ بْنِ اَبِي شُعْبَةَ قَالَ اَخْبَرَنِي اِبْنُ اَبِي اَيُّوبَ اَنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ
يَاْكُلُ مُتَرَبِّعًا قَالَ وَرَاَيْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاْكُلُ مُتَّكِئًا قَالَ وَقَالَ مَا اَكَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَّكِئٌ قَطُّ شرح اسم حلبی عبید اله بن علی بن ابی شعبه بضم شین با نقط و سکون عین
بنقط و باء یکنقط است پس ابو شعبه جد حلبی است ضمیر قال را اول و دوم و سوم راجع بحلبی است و در چهارم راجع
بامام جعفر صادق علیه السلام است المتربع براء بنقط و باء یکنقطه و عین بنقط بصیغه اسم فاعل باب تفعل
چهار زانو نشسته بمعنی دور کننده دو زانوی خود از یکدیگر در وقت نشستن بقدری که در میان آنها دو
زانوی دیگر گنجد برای اینکه سرین او بر زمین باشد پس گویا که چهار زانو دارد و آنها را پیش کرده یعنی روایتست از
حلبی ابن ابی شعبه گفت که خبر داد مرا پسر ابو ایوب اینکه امام جعفر صادق علیه السلام بود که چیزی میخورد برحالی
که چهار زانو نشسته بود حلبی گفت که و دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیزی میخورد برحالی که تکیه کننده بود
حلبی گفت که و امام گفت که چیزی نخورد رسول اله صلی اله علیه و آله برحالی که او تکیه کننده باشد هرگز مراد اینست
که تکیه کردن من بسبب تقیه است چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق دهم اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا جَلَسَ اَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسْ
جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَلَا يَضَعَنَّ اَحَدُكُمْ اِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْاُخْرَى وَيَتَرَبَّعْ فَاِنَّهَا جِلْسَةٌ يُبْغِضُهَا
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيُبْغِضُ صَاحِبَهَا شرح لا یضعن بضاد با نقط مفتوح و عین بنقط مفتوح و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه بصیغه نهی مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب منع است و تربع براء بنقط و باء یکنقط و عین

الاطعمه

بنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل منصوبست بتقدیر ان نظیر لا تاکل السمک و تشرب اللبن
و مراد اینست که جمع میان تربع و وضع یک پا بر بالای دیگری بغایت منهی عنه است و این احتراز است از
تربع بی وضع یکپا بر دیگری و از وضع یکپا بر دیگری بی تربع چنانچه گاهی در وقت نشستن دو زانو میباشد
مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب افتتاح الصلوة که تا آخر که باب بیستم است که ثم قعد
علی فخذه الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و در بعض نسخ و لا یتربع بحرف نفی است
و آن از غلط کاتبانست بنقط هر دو جا از باب افعال است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلی اله علیه و آله که چون نشست یکی از شما بر سر طعام پس باید که نشیند
نشستن بنده و باید که نگذارد البته یکی از شما یکی از دو پای خود را بر بالای دیگری و چهار زانو نشیند چه
بدرستی که آن نوعیست از نشستن که دشمن میدارد آنرا اله عز و جل و دشمن میدارد فاعل آنرا باب بیست و
چهارم اصل باب الاکل بالیسار شرح اکل بفتح همزه و سکون کاف یا بهمزه و الف و کسر کاف است الیسار بفتح
یاء دو نقط در پایین و تخفیف سین بنقط دست چپ و ترک علامت تانیث برای اینست که در اصل
مصدر باب ضرب است بمعنی سهولت و کسر یا جایز است بموافقت شمال یعنی این باب بیان خوردن بدست
چپ است در این باب سه حدیثست اول اصل عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ كَرِهَ
لِلرَّجُلِ اَنْ يَاْكُلَ اَوْ يَشْرَبَ بِشِمَالِهِ اَوْ يَتَنَاوَلَ بِهَا شرح کره از باب علم است شمال بکسر شین با نقط و
تخفیف میم بمعنی جانب چپ است و ارجاع ضمیر مونث بآن باعتبار اینست که مراد اینجا دست چپ است
یعنی روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید راء بنقط و حاء بنقط مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او
ناخوش شمرد برای مرد مثلا اینرا که خورد یا آشامد بدست چپ خود یا فرا گیرد خوردنی را یا آشامیدنی را بدست چپ
اگرچه بعد از آن در دست راست گذارد دوم اصل عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَاْكُلْ
بِالْيَسَارِ وَاَنْتَ تَسْتَطِيعُ شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مخور بدست
چپ برحالی که تو استطاعت خوردن بدست راست داشته باشی سوم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ اَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَاْكُلُ بِشِمَالِهِ اَوْ يَشْرَبُ بِشِمَالِهِ فَقَالَ لَا تَاْكُلْ بِالْيُسْرَى
وَاَنْتَ تَسْتَطِيعُ وَلَا تَتَنَاوَلْ بِهَا شَيْئًا شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
پرسیدم امام را از مردی که میخورد بدست چپ خود یا می آشامد بدست چپ خود پس امام گفت که مخور بدست چپ
برحالی که تو استطاعت داشته باشی و مگیر بآن چیزی را از خوردنی و آشامیدنی باب بیست و پنجم اصل باب
الاکل ماشیا شرح اکل بهمزه و الف و کسر کاف است یعنی این باب بیان کسی است که خورد برحالی که رونده است
در این باب دو حدیثست اول اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْغَدَاةِ وَمَعَهُ كِسْرَةٌ قَدْ غَمَسَهَا فِي اللَّبَنِ وَهُوَ يَاْكُلُ وَيَمْشِي وَبِلَالٌ

يُقِيمُ الصَّلوٰةَ فَصَلّىٰ بِالنّاسِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شرح الكِسرة بكسر كاف وسكون سين بی‌نقط و را بی‌نقط پارچه از نان خشک غمسها بغین با نقط و سین بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است بلال بکسر بای یک‌نقطه مؤذن بوده یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاقامة گفتن قد قامت الصلوة یا گفتن فقراتی که قد قامت الصلوة از جملهٔ آنهاست الصلوة منصوب و مفعول به است و مراد بقیام صلوة اعتدال و استقامتست و آن ضد اختلال بعض شروط صحت یا شروط کمال آنست فا در فصلی برای تعقیب بی‌تراخی است بدانکه ظاهر این است که اگر مؤذن فارغ شده باشد از اذان و پیشنماز هنوز نیامده باشد بسبب مانعی مؤذن اقامت را نیز میگوید و بعد از حضور پیشنماز اعادهٔ اقامت لازم نیست یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از خانه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از نماز صبح و با او بود پاره نانی که بتحقیق فرو برده بود آنرا در شیر و او میخورد و میرفت بر حالی که بلال اقامت میکرد صلوة را پس نماز صبح گذارد با مردمان صلی الله علیه و آله وسلم دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ العَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَمْشِي كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَفْعَلُ ذٰلِكَ شرح عرزمی بفتح عین بی‌نقط و سکون را بی‌نقط و فتح زای با نقط و تخفیف میم پدر طایفه از اهل کوفه است یعنی روایتست از عبد الرحمن عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که نیست پروائی باینکه خورد مرد بر حالی که او میرود بیان اینکه بود رسول الله صلی الله علیه و آله که میکرد آنرا مانند بندگان باب بیست و ششم اصل باب اجتماع الایدی علی الطعام شرح این باب بیان فراهم آمدن دستها بر طعام است در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ عِنَايَةِ بْنِ إِبْرٰهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّعَامُ الْوَاحِدُ يَكْفِي الِاثْنَيْنِ وَطَعَامُ الِاثْنَيْنِ يَكْفِي الثَّلَاثَةَ وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ يَكْفِي الْأَرْبَعَةَ شرح روایتست از غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله طعام مقرر برای یک کس کفایت میکند دو کس را و طعام دو کس کفایت میکند سه کس را و طعام سه کس کفایت میکند چهار کس را مراد اینست که طعام مقرر برای یک کس چهار کس اکتفا میتوانند کرد بسبب برکتی که در اجتماع ایدی بر طعام است و سه کس بهتر از چهار کس اکتفا میتوانند کرد و دو کس بهتر از سه کس اکتفا میتوانند کرد دوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّعَامُ إِذَا اجْتَمَعَ أَرْبَعُ خِصَالٍ فَقَدْ تَمَّ إِذَا كَانَ مِنْ حَلَالٍ وَكَثُرَتِ الْأَيْدِي وَسُمِّيَ فِي أَوَّلِهِ وَحُمِدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آخِرِهِ شرح جمع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است من برای سببیت است و مراد بحلال حلال موافق شریعت است کثرت بثای سه نقط و را بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن متعدی بر کثرت علیه است و مراد اینست که بجای جمعی ساخته شده باشد و این احتراز است از طعامی که برای خوردن یک کس مثلا ساخته شده باشد سمی بصیغه مجهول باب تفعیل است و ظرف نایب فاعل است حمد بصیغه مجهول باب علم است یعنی روایتست از

سکونی

سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله طعام چون جمع کرد چهار خصلت را پس بتحقیق کامل شده چون باشد بسبب کسبی حلال و بسیار شود بر آن دستها و بسم الله گفته شود در اولش و حمد کرده شود الله عز و جل در آخرش باب بیست و هفتم اصل باب حرمة الطعام شرح الحرمة بضم حاء بی‌نقط و سکون را و ضم و فتح را بی‌نقط عزیز بودن نزد الله تعالی یعنی این باب بیان عزت طعام است در این باب یک حدیث است اصل عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا عَذَّبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْمًا قَطُّ وَهُمْ يَأْكُلُونَ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَرْزُقَهُمْ شَيْئًا ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَفْرُغُوا مِنْهُ شرح ان بکسر همزه و فتح همزه میتواند بود و بنابر اول استیناف بیانی سابق است و بنابر دوم بتقدیر لان است و حاصل هر دو یکیست علیه حال مفعول یعذبهم است و ضمیر راجع بشیء است حتی برای انتها است و ظرف متعلق است بفعل محذوف که معلوم است از سابق بتقدیر اخر و این جمله استیناف بیانی سابق است یفرغوا بفا و را بی‌نقط و غین با نقط بصیغه مضارع معلوم باب نصر و منع و علم است ضمیر منه راجع بمصدر یاکلون است یعنی روایتست از ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقط از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عذاب نکرد الله عز و جل جماعتی را هرگز بر حالی که ایشان چیزی میخورده باشند بیان اینکه بدرستی که الله عز و جل کریمتر است از اینکه روزی کند ایشان را چیزی بعد از آن عذاب کند ایشان را بر حالی که بر سر آن چیز باشند بیان اینکه تاخیر میکند تا آنکه فارغ شوند از خوردن باب بیست و هشتم اصل باب اجابة دعوة المسلم شرح این باب بیان قبول خواندن مسلمان کسی را سوی طعام خود است در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ إِبْرٰهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا دَعَانِي إِلَى طَعَامِ ذِرَاعِ شَاةٍ لَأَجَبْتُهُ وَكَانَ ذٰلِكَ مِنَ الدِّينِ وَلَوْ أَنَّ مُشْرِكًا أَوْ مُنَافِقًا دَعَانِي إِلَى طَعَامِ جَزُورٍ مَا أَجَبْتُهُ وَكَانَ ذٰلِكَ مِنَ الدِّينِ أَبَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي زَبَدَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَطَعَامَهُمْ شرح نظیر این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الهدیة که باب بیست و هفتم است کرخ بفتح کاف و سکون را بی‌نقط و خا با نقط محلتی در بغداد است طعام با تنوین و بی‌تنوین میتواند بود و بنابر اول ذراع مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و جمله صفت طعام است و بنابر دوم ذراع مجرور و مضاف الیه است باضافه بیانیه الذراع بکسر دال با نقط و را بی‌نقط و عین بی‌نقط از بالای زانوی گوسفند و گاو است و آنرا سر دست میگویند الجزور بفتح جیم و ضم زای با نقط و را بی‌نقط شتری که برای کشتن آماده باشد و بهتر بودن آن باعتبار اینست که انتفاع یاران بیشتر از آن بیشتر است الزبد بضم زای با نقط و سکون بای یک‌نقطه و دال بی‌نقط عطا بمعنی مالی که بخشیده شود یعنی روایتست از ابراهیم کرخی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر میبود اینکه مؤمنی خواند مرا سوی طعامی که آن سر دست گوسفندی باشد هر آینه قبول میکردم خواندن او را و میبود آن قبول کردن از جملهٔ اعمال کیش اسلام که شریکست میان من و امت من و اگر میبود اینکه مشرکی صریح یا منافقی خواند مرا سوی طعامی که آن شتری باشد قبول نمیکردم خواندن او را

ومیبود آن قبول کردن از جملهٔ اعمال کیش اسلام بیان این که اباکرد الله عز و جل برای من عطای مشرکان صریح و منافقان
وطعام ایشان را دوم اصل عن اسحق بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من حق المسلم علی المسلم
ان یجیبه اذا دعاه شرح روایتست از اسحق بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بدرستی که از جملهٔ حق مسلمان بر مسلمان اینست که قبول کند خواندن ورا چون خواند او را سوی طعام
خود سوم اصل عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من الحقوق الواجبات للمؤمن
ان یجاب دعوته شرح روایتست از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که از جملهٔ
حقهای ثابته برای مومن بر دیگران اینست که قبول کرده شود خواندن او دیگرا از سوی طعام خود چهارم اصل عن
جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی الشاهد من امتی والغائب
ان یجیب دعوة المسلم ولو علی خمسة امیال فان ذلک من الدین شرح امیال جمع میل بکسر میم و سکون یاء
دو نقطه در پایین است و آن سه هزار و پانصد ذراع است و ثلث فرسخ است پس پنج میل یک فرسخ و دو ثلث فرسخ
است موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث سیوم باب حد المسیر الذی یقصر فیه الصلوة که باب هفتاد و
هفتم است یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش میکنم حاضرا
از جملهٔ امت من و غایب را باینکه قبول کند خواندن مسلمان را هر چند که خانهٔ آن مسلمان بر مسافت پنج میل باشد چه بدرستی
که آن قبول کردن از جملهٔ اعمال کیش اسلام است پنجم اصل عن معلی ابن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
من حق المسلم الواجب علی اخیه اجابة دعوته شرح روایتست از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه
السلم گفت که بدرستی که از جملهٔ حق مسلمان که ثابت است بر برادر مسلمان او قبول کردن خواندن اوست سوی
طعام خود ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجب فی الولیمة والختان ولا
تجب فی خفض الجواری شرح اجب بجیم و باء یکنقطه بصیغهٔ امر معتل العین باب افعالست ولیمه بفتح واو
و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین است ختان بکسر خاء با نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا اسم مصدر باب
ضرب و نصر است و ذکر این دو بعنوان مثال است لا تجب بجیم و باء یکنقطه بصیغهٔ نهی معتل العین باب افعالست
خفض بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و ضاد با نقطه مصدر باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که قبول دعوت کن در طعام عروسی و در طعام ختنه کردن پسران و مانند آنها و
قبول دعوت مکن در طعام بریدن دختران که بیان شد در کتاب العقیقه در احادیث باب خفض الجواری که باب
بیست و چهارم است باب بیست و نهم اصل باب العرض شرح العرض بفتح عین بی‌نقطه و ضاد با نقطه مصدر
باب ضرب اظهار آماده بودن طعام مثلا بر کسی برای اینکه اگر خواهد تناول نماید یعنی این باب بیان اظهار آماده
بودن طعام است در این باب دو حدیث است اول اصل عن داود بن عبد الله بن محمد الجعفری عن ابیه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی بعض مغازیه فمر به رکب وهو یصلی فوقفوا علی اصحاب

رسول الله صلی الله علیه و آله وسألوهم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ودعوا واثنوا وقالوا
لولا انا عجال لانتظرنا رسول الله صلی الله علیه و آله فاقرؤا منا السلام ومضوا شرح المغازی
بفتح میم و غین با نقطه والف و کسر زای با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع مغزا بفتح میم و سکون غین و زای
والف منقلب از واو مقاصد و مراد اینجا مواضعی است که برای مصلحتی آنجا باید رفت خواه بضیافت و خواه بسفر
و خواه بغیر آنها الرکب بفتح راء بی‌نقطه و سکون کاف و باء یکنقطه جمع راکب شتر سواران وقفوا بقاف و فاء
بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب است سألوا با راء دو نقطه در پایین و بهمزه میتواند بود دعوا بفتح دال بی‌نقطه
و فتح عین بی‌نقطه از باب نصر است اثنوا بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون از باب افعالست انا بفتح همزه
و تشدید نون اینست عجال بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف جیم و بضم عین و تشدید جیم میتواند بود فاقرؤا بصیغهٔ
امر باب افعالست یعنی روایتست از داود بن عبد الله بن محمد که از اولاد جعفر طیار است از پدرش اینکه
رسول الله صلی الله علیه و آله بود در بعض مقاصد او پس گذشتند با و شتر سوارانی در حالی که او نماز میگزارد پس
ایستادند بر سر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و پرسیدند یاران از احوال رسول الله صلی الله علیه و آله و دعای
سلامتی گفتند و ستایش کردند و گفتند که اگر نمیبود اینکه ما شتاب داریم هر آینه انتظار میکشیدیم رسول الله
صلی الله علیه و آله را تا فارغ شود از نماز پس برسانید او را از جانب ما سلام و رفتند ح فاقبل رسول الله
صلی الله علیه و آله مغضبا ثم قال لهم یقف علیکم الرکب یسألونکم عنی ویبلغونی السلام
ولا تعرضون علیهم الغداء لیعز علی قوم فیهم خلیلی جعفر ان یجوزوه حتی یتغدوا عنده
شرح اقبل بقاف و باء یکنقطه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعال است مغضبا بغین با نقطه و ضاد با نقطه و
باء یکنقطه بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال حالست یقف بقاف و فاء بصیغهٔ مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی
باب ضرب بتقدیر استفهام توبیخی است یبلغونی بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و تشدید
و تخفیف نون جایز است مثل دو قرائت در تامرونی در سورهٔ زمر غدا بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه و
الف ممدوده است لیعز بفتح لام و فتح یاء دو نقطه در پایین و کسر و فتح عین بی‌نقطه و تشدید زای با نقطه بصیغهٔ مضارع
غایب معلوم باب ضرب و علم مرفوعست و عزت چون متعدی بعلی شود بمعنی سخت آمدن و مشکل نمودنست فیهم
خبر مبتداست و این جمله صفت قوم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل لیعز است
یجوزوه بجیم و زای با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر جمع راجع برکب است و ضمیر مفرد راجع بجعفر
است حتی برای استثنا است یتغدوا بغین با نقطه و تشدید دال مفتوحه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل اللام باب
تفعل است و ضمیر راجع برکب است ضمیر عنده راجع بجعفر است و ظاهر این کلام اینست که جعفر طیار رحمه الله
تعالی با جمعی دیگر از یاران رسول الله در جای دیگر نزول کرده بودند و رکب بعد از گذشتن از یاران رسول الله صلی الله
علیه و آله بیاران جعفر نرسیده اند و یارانی که با جعفر بوده اند خالصتر بوده اند از یارانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله

بوده اند یعنی پس رو آورد رسول الله صلی الله علیه و آله خشمناک بعد از آن گفت یاران که آیا می ایستند بر سر شما شتر
سواران بعد از آن میپرسند شما را از احوال من و میرسانند مرا اسلام و شما عرض نمیکنید بر ایشان چاشته را
هر آینه دشوار میشود بر قومی که در ایشانست دوست در وغی من جعفر انکه آن شتر سواران کذرند از جعفر مکر
انکه چاشته خورند نزد جعفر عَنْ عِدَّةٍ رَفَعُوهُ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا دَخَلَ
عَلَيْكَ اَخُوكَ فَاَعْرِضْ عَلَيْهِ الطَّعَامَ فَاِنْ لَمْ يَاْكُلْ فَاَعْرِضْ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَاِنْ لَمْ يَشْرَبْ فَاَعْرِضْ
عَلَيْهِ الْوَضُوءَ شرح الوضوء بفتح واو و ضم ضاد با نقطه و سکون واو و همزه باعث پاکیزگی مثل شانه و مسواک
و خلال و آبی که بآن شسته میشود دست و یا پا برای دفع چرک پاکرد یعنی روایتست از جمعی که بالا برند
حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون داخل شود بر تو برادر مومن تو پس عرض کن بر او طعام
را پس اگر نخورد پس عرض کن بر او آب را پس اگر نیاشامد پس عرض کن بر او باعث پاکیزگی را باب سی ام
اصل باب انس الرجل فی منزل اخیه شرح الانس بضم همزه و سکون نون و سین بینقط و بفتح همزه و فتح نون
مصدر باب علم و ضرب و حسن آرام کرفتن بچیزی و اینجا عبارتست از خشنود شدن بانچه حاضر باشد از
خوردنی این باب بیان آرام کرفتن مرد است در خانه برادر مومنش بانچه حاضر است از خوردنی
در این باب شش حدیث اول اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ تَكْرِمَةِ الرَّجُلِ لِاَخِيهِ اَنْ يَقْبَلَ تُحْفَتَهُ وَاَنْ يُتْحِفَهُ بِمَا عِنْدَهُ
وَلَا يَتَكَلَّفُ لَهُ شَيْئًا وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا اُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ شرح التکرمة
بفتح تا ی دو نقطه در بالا و سکون کاف و کسر را ی بینقط مصدر باب تفعیل کرامی داشتن ان بفتح همزه
و سکون نونست یقبل بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است التحفه بضم تا ی دو نقطه در بالا و سکون
و فتح حا ی بینقط و فا پیش آورد بقصد تصرف کسی در آن خواه بضیافت و خواه بهدیه یتحفه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست الاتحاف پیش آورد دادن التکلف مصدر باب تفعل بهم رسانیدن چیزی
بدشواری و در سوره ص چنین است قل ما اسالکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین یعنی روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله تکریم مرد برای برادر مومن
اوست اینکه قبول کند پیش آورد او را و اینکه پیش آورد دهد او را بانچه حاضر است نزد او و بدشواری
بهم نرساند برای او چیزی را و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که من دوست نمیدارم اهل تکلف
در پیش آورد را دوم اصل عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَشِمُ
مِنْ اَخِيهِ وَمَا اَدْرِي اَيُّهُمَا اَعْجَبُ اَلَّذِي يُكَلِّفُ اَخَاهُ اِذَا دَخَلَ اَنْ يَتَكَلَّفَ لَهُ اَوِ الْمُتَكَلِّفُ
لِاَخِيهِ شرح الاحتشام بحا ی بینقط و شین با نقطه مصدر باب افتعال هراس داشتن از کسی یا ادری
مبنی بر جهل نیست بلکه برای بیان اینست که هر کدام بسیار عجیب است چنانچه گویا متناهی نیست تا توان

دانست

دانست که کدام زیاده بر دیگریست الذی بهمزه استفهام و الف منقلب از همزه است مثل الآن و قد
عصیت یا بتقدیر استفهام است یعنی روایتست از جمیل بفتح جیم ابن دراج بضم دال و تشدید را ر
بینقط و الف و جیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مومن هراس نمیدارد از برادر مومن خود و نمیدانم
که کدام دو کس عجیبتر است آیا آنکه تکلیف میکند برادر مومنش را چون داخل خانه او شود باینکه تکلف کند
برای او یا تکلف کننده برای برادر مومنش سوم اصل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ جَاءَنِي عَبْدُ اللهِ
بْنُ سِنَانٍ فَقَالَ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ قُلْتُ نَعَمْ فَبَعَثْتُ ابْنِي فَاَعْطَيْتُهُ دِرْهَمًا يَشْتَرِي
بِهِ لَحْمًا وَبَيْضًا فَقَالَ لِي اَيْنَ اَرْسَلْتَ ابْنَكَ فَاَخْبَرْتُهُ فَقَالَ رُدَّهُ رُدَّهُ عِنْدَكَ زَيْتٌ
قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَاتِهِ فَاِنِّي سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَلَكَ امْرُؤٌ احْتَقَرَ لِاَخِيهِ
مَا حَضَرَهُ وَهَلَكَ امْرُؤٌ احْتَقَرَ مِنْ اَخِيهِ مَا قَدَّمَ اِلَيْهِ شرح رده بضم را ی بینقط و تشدید دال بینقط
مفتوحه بصیغه امر باب نصر است عندک بتقدیر استفهام است هاته بالف و کسر تا ی دو نقطه در بالا مکسوره اسم امر
بضم و فتح را ی بینقط است قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از صفوان بن یحیی گفت که آمد
نزد من عبدالله بن سنان پس گفت که آیا نزد تست چیزی از خوردنی گفتم که آری پس فرستادم پسرم را پس دادم
او را درهمی تا خرد بآن گوشتی را و تخمهائی را برای نان خورش پس گفت مرا کجا فرستادی پسرت را پس خبر دادم او را
پس گفت که برگردان او را برگردان او را آیا نزد تست روغن زیتونی برای نان خورش گفتم که آری گفت که بیار آنرا چه بدرستی
که من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که تباه شد مردی که خوار شمرد برای برادر مومنش آنچه را که حاضر بود
نزد او از خوردنی و تباه شد مردی که خوار شمرد از برادر مومن خود آنچه را که پیش آورد بسوی او چهارم اصل عَنْ مُرَازِمِ
بْنِ حَكِيمٍ عَمَّنْ رَفَعَهُ اِلَيْهِ قَالَ اِنَّ الْحَارِثَ الْاَعْوَرَ اَتَى اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
اُحِبُّ اَنْ تُكْرِمَنِي بِاَنْ تَاْكُلَ عِنْدِي فَقَالَ لَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَلَى اَنْ لَا تَتَكَلَّفَ لِي شَيْئًا
فَدَخَلَ فَاَتَاهُ الْحَارِثُ بِكِسْرَةٍ فَجَعَلَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَاْكُلُ فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ اِنَّ مَعِي دَرَاهِمَ
وَاَظْهَرَهَا فَاِذَا هِيَ فِي كُمِّهِ فَاِنْ اَذِنْتَ لِي اشْتَرَيْتُ لَكَ شَيْئًا غَيْرَهَا فَقَالَ لَهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ مِمَّا فِي بَيْتِكَ شرح مرازم بضم میم و را ی بینقط و الف و کسر زای با نقطه راوی امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلم است حکیم بفتح حا ی بینقط و کسر کاف است ضمیر الیه راجع بمن موصولاست که عبارتست از امامی که روایت
از اوست پس ضمیر مستتر در رفعه راجع بمرازم است حارث بحا ی بینقط و الف و کسر را ی بینقط و ثا ی سه نقطه است اعور بفتح
همزه و سکون عین بینقط و فتح را ی بینقط است احب بحا ی بینقط و تشدید با ی یک نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
افعالست تکرمنی بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است علی در علی ان بنابراست و متعلق بفعل محذوفست
و مضاف مدخولش نیز محذوفست بتقدیر اکل عندک علی شرط ان و در کتب رجال در ترجمه حارث بجای این فقره چنین است
که لشرطان لا تدخر عنی شیئا مما فی بیتک و لا تکلف لی شیئا مما وراء بابک و از آن و تتمه آن ظاهر میشود که مشارالیه هذه

دراهم است و این مبنی بر اینست که چون کسی دعوت کند دیگری را میباید که اندک تکلف کند چنانچه می آید در حدیث
ششم این باب یعنی روایتست از مرازم بن حکیم از امامی که مرازم نسبت داد حدیث را بسوی او و امام گفت
که بدرستی که حارث محتشم آمد نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای امیرالمؤمنین دوست میدارم که عزیز
کنی مرا باینکه چیزی خوری در خانه من پس گفت او را امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که چیزی میخورم در خانه تو بنا بر شرط
اینکه زحمت نکشی برای من چیزی را که در خانه نداشته باشی و قرض کنی و داخل شد پس آورد نزد او حارث
چند پارچه نان را پس شروع کرد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میخورد پس گفت او را حارث که بدرستی که با منست
درهمهائی و حارث ظاهر کرد درهمها را پس ناگاه آنها در آستین حارث بود پس اگر رخصت دهی مرا بخرم
برای تو چیزی را غیر پارچهای نان پس گفت او را امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله که این درهمها از جمله چیزیست که در خانه
تست و قرض نمیکنی مراد اینست که رخصت دادم هفتم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لهلک المرء المسلم ان یستقل ما عنده للضیف شرح یهلک بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال یا باب ضرب متعدیست المرء منصوب و مفعولست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریاست و
مصدر فاعل یهلک است یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعالست یعنی
روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نابود میکند مرد مسلمانرا اینکه کم شمرد آنچه
را که نزد اوست برای میهمان مقصود نهی از قرض کردن برای میهمانیست و ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
باعتبار دلالت بر اینست که اگر ضیف استقلال کند ما حضر را هلاک اوست بطریق اولی هشتم اصل عن
هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اتاک اخوک فأته بما عندک واذا دعوته
فتکلف له شرح فأته بسکون همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفاء و معتل اللام باب ضرب است با در بما
برای تعدیه بمفعول دوم است یعنی روایتست از هشام بکسر ها و تخفیف شین با نقطه ابن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که چون آید نزد تو برادر مومن تو پس بیار نزد او آنچه را که حاضر است نزد تو و چون خوانی او را پس تکلف
کن برای او بقدری که باعث قرض نشود چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب باب سی و یکم اصل باب
اکل الرجل فی منزل اخیه بغیر اذنه شرح این باب بیان چیزی خوردن مرد در خانه برادر مومنش بی رخصت اوست در
این باب پنج حدیثست اول اصل عن محمد الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن هذه الایة
لیس علیکم جناح ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم الی آخر الایة قلت ما یعنی بقوله او صدیقکم
قال هو والله الرجل یدخل بیت صدیقه فیأکل بغیر اذنه شرح راوی این آیت را نقل بالمعنی کرده یا این
قرائتی غیر مشهوراست و در سوره نور چنین است لیس علی الاعمی حرج ولا علی المریض حرج ولا علی انفسکم ان تأکلوا
من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت
اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی گنجایش شامل بیوت

فرزند

فرزندان نیز هست موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشه در بعض احادیث باب الرجل یأخذ من مال ولده والولد
یأخذ من مال ابیه که باب چهل و هفتم است و در کتاب النکاح در حدیث سوم باب الرجل یرید ان یزوج ابنه و یرید
ابوه ان یزوجه جاریه حلالا آخر که باب پنجاه و هشتم است که انت و مالک لابیک یعنی روایتست از محمد حلبی گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از این آیت سوره نور که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید از خانهای
شما یا خانهای پدران شما تا آخر آیت گفتم که چه میخواهد بقول او که او صدیقکم امام گفت که آن بخدا قسم که مردیست که
داخل میشود در خانه دوست خود پس چیزی میخورد بی رخصت او دوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز وجل او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم قال هؤلاء الذین سمی الله عز وجل فی هذه الآیة
تأکل بغیر اذنهم من التمر والمأدوم وکذلک تطعم المرأة من منزل زوجها بغیر اذنه فاما ما خلا ذلک
من الطعام فلا شرح هؤلاء مبتداست الذین صفت مبتداست سمی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و مرفوع
و فاعل است تأکل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و جمله خبر مبتداست من در من التمر اسم است بمعنی بعض
و مراد قلیل است مثل یک خرما و دو خرما المأدوم بفتح میم و سکون همزه و ضم دال بی نقطه لقمه نان باعتبار اینکه مخلوط بنان خورش
میشود تطعم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعالست و اطعام زن یا دوم را بی رخصت شوهرش گذشت در کتاب
المعیشه در حدیث دوم باب الرجل یأخذ من مال امرأته تا آخر که باب چهل و هشتم است فاما ما خلا ذلک من الطعام فلا
محمول بر وقت عدم احتیاج است پس منافات ندارد با اینکه پدر اگر محتاج باشد از خانه پسر بقدر قوت تواند خورد موافق
آنچه گذشت در کتاب المعیشه در احادیث باب الرجل یأخذ من مال ولده تا آخر که باب چهل و هفتم است یعنی روایتست
از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره نور که یا خانهائی که صاحب شده باشید کلیدهای
آنها را مثل خانه یتیم که کلیدش در دست ولی او میباشد و خانه موکل که کلیدش در دست وکیل میباشد یا دوست شما امام
گفت که اینجماعتی که نام برد الله عز وجل در این آیت میخوری بی رخصت ایشان قلیل خرما را و لقمه نان را و چنان اطعام میکند
سائلانرا زن از خانه شوهرش بی رخصت او پس اما آنچه غیر آن باشد از جمله خوردنی پس نمیخوری سوم اصل عن جمیل
بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلم قال للمرأة ان تأکل وان تتصدق وللصدیق ان یأکل من منزل
اخیه ویتصدق شرح روایتست از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که جایز است
برای زن اینکه خورد و اینکه تصدق کند و برای دوست اینکه خورد در خانه برادر مومنش و تصدق کند بتفصیلی که گذشت در حدیث
سابق پس این دو حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب حق الزوج علی المرأة که باب
صد و چهل و هشتم است که ولا تصدق من بیته الا باذنه چهارم اصل عن زرارة قال سألت احدهما علیهما
السلم عن هذه الایة لیس علیکم جناح ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم الایة قال
لیس علیک جناح فیما اطعمت او اکلت مما ملکت مفاتحه ما لم تفسده شرح این نیز نقل آیت بالمعنی
یا قرائتی غیر مشهوراست چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از زراره گفت که پرسیدم

امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از این آیت سورهٔ نور که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید از خانهای
شما یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما میشناسی آیت را امام گفت که نیست بر تو حرجی در آنچه اطعام
کردی یا خوردی از خانهای که صاحب شدی کلیدهای آنها را چند اگر افساد نکرده باشی آنرا باسراف و مانند آن
پنجم اصل عن ابن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل او ما ملکتم
مفاتحه قال الرجل یکون له وکیل یقوم فی ماله فیاکل بغیر اذنه شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر
از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ نور که یا خانهایی که صاحب
شدید کلیدهای آنها را امام در بیان مثال این گفت که مرد میباشد او را وکیلی که ایستادگی میکند در مال او پس میخورد
بی رخصت او باب سی و دوم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان که مناسب باب سابق است در این باب شش
حدیث اول اصل عن هشام بن سالم قال دخلنا مع ابن ابی یعفور علی ابی عبد الله علیه السلام و نحن
جماعة فدعا بالغداء فتغدینا و تغدی معنا و کنت احدث القوم سنا فجعلت اقصر و انا اکل
فقال لی کل اما عرفت انه تعرف مودة الرجل لاخیه باکله من طعامه شرح احدث افعل التفضیل منصوبست
اقصر بقاف و صاد بی نقط و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب ضرب یا افعال یا تفعیل است القصر بفتح قاف
و سکون صاد و الاقتصار و التقصیر دست کوتاه کردن از کاری یعنی روایتست از هشام بن سالم گفت که داخل شدیم
با عبد الله بن ابی یعفور بر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که ما جماعتی بودیم پس امام طلب کرد چاشته را پس چاشت خوردیم
و امام چاشته خورد با ما و بودم تازه‌تر آن مردمان باعتبار سال پس شروع کردم دست کوتاه میکردم کاهی بر حالی
که من چیزی میخوردم پس امام گفت مرا که بخور آیا نشناختی اینرا که شان اینست که شناخته میشود دوستی مرد برای
برادر مومن او بخوردن او از طعام آن برادر دوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال اکلنا مع ابی عبد الله
علیه السلام فاتینا بقصعة من ارز فجعلنا نعذر فقال علیه السلام ما صنعتم شیئا ان اشدکم حبا لنا
احسنکم اکلا عندنا قال عبد الرحمن فرفعت کصنجة المائدة فاکلت فقال نعم الان شرح فاتینا
بضم همزه و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین است با برای تعدیه بمفعول دوم است ارز بضم و فتح
همزه و ضم را بی نقط و تشدید زای با نقطه است و کاهی بفتح همزه و ضم را و تخفیف زای و همزه و الف و ضم را و تخفیف
زای میباشد نعذر بعین بی نقط و ذال با نقطه و را بی نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب افعال یا باب تفعیل است
الاعذار و التعذیر کوتاهی کردن در کاری رفعت بفا و را بی نقطه و فا و عین بی نقط بصیغهٔ ماضی متکلم معلوم باب منع
است کاف برای تشبیه است صنجة المائدة بفتح صاد بی نقطه و سکون نون و جیم و تا وحدت عبارتست از قاشق
سفره و مراد اینست که بدست خود برداشتم از آن طعام بقدری که مانند قدری باشد که بقاشق سفره برداشته
میشود برای بخش کردن طعام و این مبنی بر تشبیه قاشق سفره است بیکی از دو صنج که از مس و مانند آن ساخته میشود و بر
یکدیگر زده میشود و آنرا سنج بکسر سین بی نقط و سکون نون و جیم نیز مینامند و این موافق بعض نسخ کافیست و شاید که این

لفظ

لفظ در اصل عجمی باشد و کاهی صحن بفتح صاد بی نقط و سکون حاء بی نقط و نون نیز مینامند صاحب قاموس در صاد و نون
و جیم گفته که الصنج شیء یتخذ من صفر یضرب احدهما بالآخر و در سین و نون و جیم گفته که و سلیمان بن معبد و الحافظ
ابو علی الحسین بن محمد بن ابی بکر و محمد بن عمر السنجیون بالکسر محدثون و در صاد و حا و نون گفته که و الصحن جوف الحافر و العس
العظیم و وسط الدار و طسیتان صغیران تضرب احدهما علی الاخری نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است
الان منصوب بظرف زمانست روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بی نقط و تشدید جیم اول گفت که چیزی
خوردیم با امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد نزد ما کاسه از طعام برنج پس شروع کردیم کوتاهی میکردیم در خوردن
پس گفت امام علیه السلام که نساختید کاری بدرستی که بهترین شما باعتبار دوستی برای ما نیکوترین شماست باعتبار چیزی خوردن
در خانهٔ ما گفت عبد الرحمن که پس تکه برداشتیم مانند قاشق سفره پس خوردیم پس امام گفت که خوبست الحال اصل ثم انشأ
یحدثنا ان رسول الله صلی الله علیه و آله اهدی الیه قصعة ارز من ناحیة الانصار فدعا سلمان و
المقداد و اباذر رحمهم الله فجعلوا یعذرون فی الاکل فقال ما صنعتم شیئا اشدکم حبا لنا احسنکم اکلا
عندنا فجعلوا یاکلون اکلا جیدا ثم قال ابو عبد الله علیه السلام رحمهم الله و رضی عنهم و صلی علیهم شرح انشأ
بنون و شین با نقطه و همزه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعالست یحدثنا از باب تفعیل است ان بفتح همزه و تشدید
نون و سکون نون میتواند بود و بنابر دوم مفسره است و رسول مرفوعست اهدی بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب افعالست
یعنی بعد از آن امام ابتدا کرد حکایت میگفت ما را که رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرده شد سوی او کاسه از طعام برنج از
جانب انصار پس خواند سلمان او مقداد را و ابوذر را رحمهم الله پس شروع کردند کوتاهی میکردند در خوردن پس گفت که نساختید
کاری بهترین شما باعتبار دوستی برای ما نیکوترین شماست باعتبار خوردن در خانهٔ ما پس شروع کردند میخوردند خوردنی
نیکو بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که رحمت کناد ایشانرا الله تعالی و راضی باد الله تعالی از ایشان و درود
کناد بر ایشان سوم اصل عن عیسی بن ابی منصور قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلام فجعل یلقی بین یدی
الشواء ثم قال یا عیسی انه یقال اعتبر حب الرجل باکله من طعام اخیه شرح یلقی بصیغهٔ مضارع غایب
معلوم باب افعالست یدی بتشدید یاء مفتوحه دوم است الشواء بکسر و ضم شین با نقطه و الف ممدوده گوشت بریان
اعتبر بصیغهٔ امر باب افتعالست باکله با حرف جر و فتح همزه و سکون کاف است یعنی روایتست از عیسی بن ابو منصور گفت
که چیزی خوردم در خانهٔ امام جعفر صادق علیه السلام پس شروع کرد می انداخت پیش من بریان بعد از آن گفت که ای
عیسی بدرستی که شان اینست که گفته میشود که آزمود کن دوستی مرد را بخوردن او از طعام برادر مومن او چهارم اصل
عن عبد الله بن سلیمان الصیرفی قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقدم الینا طعاما فیه
شواء و اشیاء بعده ثم جاء بقصعة فیها ارز فاکلت معه فقال کل قلت قد اکلت قال
کل فانه یعتبر حب الرجل لاخیه بانبساطه فی طعامه ثم حاز لی حوزا باصبعه من القصعة
فقال لی لتاکلن ذا بعد ما اکلت فاکلته شرح قدم بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است اشیاء

منصوب و غیر منصرفست یعتبر بصیغه مضارع غایب معلوم مجهول باب افتعالست حا زبحا ر بنقیط والف و زای با نقط
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحوز بفتح حا و سکون وا و جدا کردن حصه لنا کلن بفتح لام اول و دوم بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب نصر مؤکد بنون ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از عبدالله بن سلیمان گفت که بودم نزد
امام جعفر صادق علیه السلم پس پیش آورد نزد ما طعامی را که در آن بود بریان و چیزهای دیگر را بعد از آن طعام بعد از آن
آورد کاسه را که در آن بود طعام برنج پس خوردم با او پس گفت که بخور گفتم که بتحقیق خوردم گفت که بخور چه بدرستی که نشان
اینست که آزموده کرده میشود دوستی مرد برای برادر مؤمن او بشگفته بودن او در طعام آن برادر بعد از آن حصه جدا
کرد برای من جدا کردنی با انگشت خود از آن کاسه پس گفت مرا که هرآینه میخوری البته این را بعد از آن چه بتحقیق خوردی
پس خوردم آنرا پنجم اصل حدثنی عنبسة بن مصعب قال اتینا ابا عبدالله علیه السلم و هو یرید الخروج الی مکة
فامر بسفرة فوضعت بین ایدینا فقال کلوا فاکلنا فقال اتمّتم اتمّتم انه کان یقال اعتبر حبّ
الرجل باکله قال فاکلنا وقد ذهبت الحشمة شرح اتمّتم بهمزه و الف و ثا سه نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه
ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب مفاعلست المواثاة بدی کردن با کسی صاحب قاموس گفته که المواثی المخاصم حشمة
بکسر حا بنقیط و سکون شین با نقطه است یعنی حکایت کرد مرا عنبسه بفتح عین بنقط و سکون نون و فتح با بیک نقطه و سین
بنقیط ابن مصعب بضم میم و سکون صاد بنقیط و فتح عین بنقط و با بیک نقطه گفت که آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه
السلم در مدینه بر حالی که او اراده داشت رفتن بسوی مکه را پس امر کرد بسفره پس گذاشته شد در پیش ما پس گفت که بخورید
پس خوردیم پس گفت بدی کردید بدی کردید بدرستی که نشان اینست که بود که گفته میشد که آزمود کن دوستی جماعت
را بخوردن ایشان راوی گفت که پس خوردیم بر حالی که بتحقیق رفته بود شرم کردن ششم اصل عن ابی الربیع قال
دعا ابو عبدالله علیه السلم بطعام فاتی لهریسة وقال ادنوا فکلوا قال فاقبل القوم یقصرون فقال
علیه السلم کلوا فانما تستبین مودة الرجل لاخیه فی اکله قال فاقبلنا نغص انفسنا کما تغص
الابل شرح فاتی بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضربست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بامام و ظرف میتواند بود و بر هر
تقدیر با برای تعدیه بمفعول دوم است ادنوا بدال بنقط و ضم نون بصیغه امر معتل اللام باب نصر است اقبل بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعالست یقصرون بیان شد در شرح حدیث اول این باب تستبین با دو نقطه و یا دو نقطه در
پایین بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب استفعالست اقبلنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب افعالست
نغص بغین با نقطه و تشدید صاد بنقیط بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب افعالست الاغصاص گلوگیر کردن از
بزرگی لقمه و اغصاص النفس اینجا عبارتست از گذاشتن لقمه بزرگ در دهن مانند شتر انفسنا منصوبست
تغص در دوم بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب افعالست الابل مرفوع و نایب فاعلست یعنی روایتست از
ابو الربیع بفتح را بنقیط و کسر با بیک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و عین بنقیط گفت که طلب کرد امام جعفر صادق
علیه السلم طعامی را پس آورده شد هریسه و گفت که نزدیک شوید پس بخورید راوی گفت که پس روآوردند جماعت

کوتاهی

کوتاهی میکردند در خوردن پس گفت امام علیه السلم که بخورید چه جز این نیست که ظاهر میشود دوستی مرد برای برادر مؤمن او
در خوردن او راوی گفت که پس روآوردیم لواله میدیم خود ما را چنانچه لواله داده میشود شتران باب
سی و سوم اصل باب تقدیر فی المعیشه یعنی در بیان اندازه نگاه داشتن در طعام دادن و حساب شرح التقدیر بقاف و دال بنقیط و را بنقیط
مصدر باب تفعیل قرار دادن اندازه لایق حال در فراخی و تنگی ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است الحساب
بکسر حا بنقیط مصدر باب مفاعله یا به داشتن کسی را برای وارسیدن باندازه و چگونگی کار او با در برای
سببیت است و ضمیر راجع بطعام است یعنی این بابی دیگر است مناسب باب سابق در بیان اندازه قرار
دادن و در بیان اینکه طعام ضیافت و مانند آن نیست حساب روز قیامت بسبب این در این باب شش حدیث است اول
اصل عن بعض اصحابنا قال کان ابو عبدالله علیه السلم ربما اطعمنا الفرانی والاخبصة ثم
یطعم الخبز والزیت فقیل له لو دبّرت امرک حتی تعتدل فقال انما نتدبّر بامر الله عز وجل
فاذا وسّع علینا وسّعنا واذا اقتر قتّرنا شرح فرانی بفتح فا و تخفیف را بنقیط و الف و کسر نون و تشدید
یا جمع فرنی بضم فا و سکون را و کسر نون و تشدید یا است و آن طعامیست از برنج کوفته و شیر و شکر و کاهی نان
کماج را نیز فرنی مینامند و منسوبست بفرن و آن خانه ایست مستدیر که فرش آن سنگ است و در یک گوشه آن
آتش میسوزد و در آنجا نان پخته میشود و الاخبصه بفتح همزه و سکون خا با نقطه و کسر با بیک نقطه و صاد بنقیط جمع خبیص
بفتح خا و کسر با و آن طعامیست از خرما و روغن تم برای تراخی در زمانست و مراد بعد از زمان اطعام فرانی و اخبصه
است مثل اینکه چند روز گذشته باشد یطعم از باب افعالست لو برای تمنی است دبرت بدال بنقیط و با بیک نقطه
و را بنقیط بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب تفعیل است التدبیر قرار دادن چیزی بعاقبت اندیشی تعدل بصیغه
مضارع مخاطب معلوم یا غایب مجهول باب تفعیل است و در بعض نسخ بصیغه غایب معلوم باب افتعالست التدبّر
مصدر باب تفعّل فهمیدن حقیقت حال مثل آیت سوره مؤمنین افلم یدبّروا القول امر الله اشارتست باینکه الله تعالی
الله تعالی امساک را برای محمد و اوصیای او علیهم السلم نه پسندیده در آیت سوره حشر چنانچه بیان میشود در حدیث
اول باب آینده پس فا در فاذا برای تفریع است وسّع از باب تفعیل است و وسّعنا نیز از باب تفعیل است قتّر
بقاف و تا دو نقطه در بالا و را بنقیط نیز از باب تفعیل است یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که بود امام جعفر
صادق علیه السلم که بسا میخورانید ما را فرنیها و خبیصها بعد از آن میخورانید ما را نان و روغن زیتون پس گفته شد
او را که کاش تدبیر کنی کار خود را تا آنکه برابر کنی پس امام گفت که جز این نیست که میفهمیم حقیقت کار خود را بوسیله کار الله
عز و جل پس چون فراخ کرد بر ما معاش را فراخ میکنیم و چون تنگ گرفت تنگ میگیریم دوم اصل عن الحلبی عن
ابی عبدالله علیه السلم قال ثلثة اشیاء لا یحاسب علیهن المؤمن طعام یاکله وثوب یلبسه و
زوجة صالحة تعاونه ویحصن بها فرجه شرح تخصیص ذکر ثلثه اشیاء دلالت بالمفهوم میکند بر اینکه
در غیر این سه چیز از نعمتها حسابست هر چند که مباح باشد و این منافات ندارد با حدیث آینده و آنچه می آید در کتاب

الاشربه در حدیث سوم باب اول زیرا که حساب اینجا غیر سوال در آن دو حدیث است بنا بر آنکه مراد بحساب اینجا موازنه میان نعمتهای الله تعالی بر مومن و میان اعمال صالحه مومن است تا ظاهر شود بر مومن قدر تفضل الله تعالی بر او در ثواب حسنات او و در این موازنه سه چیز مذکور در این حدیث داخل نمیشود و باقی داخل میشود و سوال در آن دو حدیث مبنی بر سرزنش عاصی است بر عصیان و اتمام حجت بر او و در نسخ علیهن است و ظاهر علیها است اگر چه گاهی ذکر از غیر ذوی العقول حکم مونث میدارد و طعام مرفوع است بلیه از باب علم است یحصین از باب افعال یا باب تفعیل یا باب حسن است و بنا بر آخر فرج مرفوعست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه چیز حساب کرده نمیشود بر آنها مومن در روز قیامت طعامی که میخورد آنرا و جامه که میپوشد آنرا و زنی صالحه که مدد کند او را و نگاه دارد بوسیله او فرج خود را از نالایق مناسب این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث نوزدهم باب فضل فقراء المسلمین که باب صد و هفتم است سیم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ فَدَعَا بِطَعَامٍ مَا لَنَا عَهْدٌ بِمِثْلِهِ لَذَاذَةً وَطِيباً وَأُتِينَا بِتَمْرٍ نَنْظُرُ فِيهِ إِلَى وُجُوهِنَا مِنْ صَفَائِهِ وَحُسْنِهِ فَقَالَ رَجُلٌ لَتُسْأَلُنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ الَّذِي نُعِّمْتُمْ بِهِ عِنْدَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّغَكُمُوهُ ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ وَلَكِنْ يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح جماعة مرفوع و بدل ضمیر کنا ست موافق مذهب اخفش در جواز ابدال اسم ظاهر از ضمیر در بدل کل و موافق مذهب ابو علی و شیخ رضی در جواز ابدال نکره غیر موصوفه از معرفه اگر فایده جدیده رساند و جمعی در این دو مقام مخالفت کرده اند و بنا بر آن منصوبست و خبر دوم کنا است اللذاذة بفتح لام و تخفیف دو ذال با نقطه مصدر باب نصر موافق خواهش بودن چیزی برای کسی و آن منصوبست و تمیز است طیبا بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اتینا بصیغه مجهول باب ضرب است باء در بتمر برای تعدیه بمفعول دوم است ننظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است من در اول برای سببیت است و در دوم تفضیلیه است لتسئلن اشارتست بآیت سوره تکاثر ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ و نعیم مثل نعمت بکسر نون و سکون عین بمعنی باعث خوشی است نعمتم بنون و عین بی نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر و ضرب و علم یا مجهول باب تفعیل است النعم بفتح نون و سکون عین خوشی و التنعیم خوشی دادن فیسوغکموه بسین بی نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل منصوبست التسویغ حلال کردن و گوارا کردن و بنا بر اول فا برای بیانست و بنا بر دوم برای تعقیب است یسئلکم در اول منصوبست و در دوم مرفوع است ما در عما مصدریه است یعنی روایتست از ابو حمزه گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی پس طلب کرد طعامی را که ندیده بودیم مثل آنرا باعتبار لذت و پاکیزگی و آورده شد نزد ما خرمایی که نگاه میکردیم در آن بسوی روهای ما از صفای آن و لطافت آن پس گفت مردی که هر آینه پرسیده

میشوید البته در روز قیامت از این نعمتی که خوشی کردید بآن نزد پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل کریمتر و بزرگتر است از اینکه خوراند شما را طعامی با آن روش که حلال کند برای شما آن طعام را بعد از آن بپرسد شما را از آن طعام و لیکن میپرسد مخاطبان را از انعام او بر مخاطبان بمحمد صلی الله علیه و آله و بآل محمد علیهم السلام مراد اینست که مخاطبان در سوره الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر جمعیند که غافل شدند از شناخت حق محمد و اوصیای او بسبب خواهش تکاثر در اموال و اتباع تا آنکه رفتند بزیارت عوام و جاهلان برای بازی دادن ایشان تا تابع شوند مثل جمعی که در کعبه عهد بستند و صحیفه نوشتند بر اینکه اگر محمد میرد یا کشته شود اوصیا و اهل بیت او را تمکین نکنند و کردند آنچه کردند چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث بیست و هشتم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است و آن عوام و جاهلان دل مردگانند و مانند گورستانهااند چهارم اصل عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ فِي الطَّعَامِ سَرَفٌ شرح السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاء اسم مصدر باب افعال خرج کردن زیاد بر قدر لایق یعنی روایتست از شهاب بن عبد ربه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست در طعام اسرافی بدانکه در این دو احتمالست اول آنکه برای بیان این باشد که حاضر ساختن طعام زیاد بر قدر حاجت میهمان و مانند آن اسراف نیست زیرا که مستحق آن هم میرسد غالبا و دادن طعام حلال مجهول الحال را اهل اسراف نیست اگر صاحب طعام وسعت داشته باشد دوم آنکه برای نهی از اسراف در طعام و امر بتقدیر آن باشد و موید احتمال اولست آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب مولد الائمه علیهم السلام که باب نود و دوم است که و کان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر و اطاب و ایضا موید آنست آنچه می آید در حدیث اول باب آینده و الله اعلم پنجم اصل عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَاماً مَا أَكَلْتُ طَعَاماً قَطُّ أَنْظَفَ مِنْهُ وَلَا أَطْيَبَ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَكَ أَوْ قَالَ طَعَامَنَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ أَطْيَبَ مِنْهُ وَلَا أَنْظَفَ قَطُّ وَلَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا إِنَّمَا يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ شرح کابل بالف و ضم باء یک نقطه و تخفیف لام شهریست میان قندهار و مولتان طعامک او قال در بعض نسخ نیست یعنی روایتست از ابو خالد کابلی گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس طلب کرد چاشت را پس خوردم با او طعامی که نخورده بودم طعامی هرگز پاکیزه تر از آن و نه لطیفتر پس وقتی که فارغ شدیم از طعام گفت که ای ابو خالد چگونه دیدی طعامت را یا گفت که طعام ما را گفتم که قربانت شوم ندیدم لطیفتر از آن و نه پاکیزه تر هرگز و لیکن من بیاد آوردم آن آیت را در کتاب الله عز و جل در سوره تکاثر که بعد از آن هر آینه پرسیده میشوید در آن روز از نعمت پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که نه آنست که تو خیال کردی جز این نیست که میپرسد مخاطبان در آن آیت را از آنچه شما بر آنید از حق محمد و آل محمد بیان این شد در شرح حدیث سوم این باب ششم اصل عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْمَلْ طَعَاماً وَتَنَوَّقْ فِيهِ وَادْعُ عَلَيْهِ أَصْحَابَكَ شرح تنوق بنون

و قاف بصیغه امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی چیزی یعنی روایتست از شهاب بن عبد ربه که صاحب
مال بسیار بوده گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بساز طعامی را و مبالغه کن در خوبی آن و بخوان بر سر
آن یاران خود را باب سی و چهارم اصل باب الولائم شرح الولائم بفتح واو و کسر همزه جمع ولیمه بفتح واو و کسر لام
طعامهای عروسی و طعامهای ضیافت یعنی این باب بیان طعامهای عروسی است در این باب شش حدیث است اول
اصل عن بعض اصحابنا قال اولم ابو الحسن موسى صلوات الله عليه وليمة على بعض ولده فاطعم اهل المدينة
ثلثة ايام الفالوذجات في الجفان في المساجد والازقة فعابه بذلك بعض اهل المدينة
فبلغه عليه السلام ذلك شرح اولم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ولیمه منصوب و مفعول است و از قبیل مجاز
مشارفه است مثل من قتل قتيلا ولده بضم واو و سکون لام است فالوذج بفا و الف و ضم لام و سکون واو
و فتح ذال با نقطه و جیم معرب پالوده است و جمع باعتبار انواع است و اطعام آنها یا آنها بی اطعام طعامهای
دیگر که از گوشت و برنج و مانند آنها است نمیباشد و حلوای مرکب از عسل و روغن و عسل و آرد گندم را نیز فالوذج
میگویند الجفان بکسر جیم و تخفیف فا و الف و نون جمع جفنه بفتح جیم و سکون فا کاسها الازقه بفتح همزه و کسر زای
و دو قاف کوچها عابه بعین بی نقطه و الف و با یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه
ذلک در اول مصدر اطعم است و در دوم مصدر عابه است یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که
طعام عروسی کرد ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام صلوات الله علیه طعام عروسی را بنا بر بعض پسران او که داماد
میشد پس خورانید جمیع اهل مدینه را در سه روز پالوده در کاسها در مسجدها و کوچها پس سرزنش کرد او را بآن بعض
اهل مدینه پس رسید باو علیه السلام خبر آن سرزنش کردن اصل فقال ما آتى الله عز وجل نبيا من انبيائه
شيئا الا وقد اتى محمدا صلى الله عليه وآله مثله وزاده ما لم يؤتهم قال لسليمان عليه السلام هذا
عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وقال لمحمد صلى الله عليه وآله وما آتاكم الرسول
فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا شرح آتى همه جا بهمزه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
یعنی پس امام گفت که نداد الله عز و جل پیغمبری را از پیغمبران او چیزی از مکتوبی مگر در حالی که بتحقیق داد محمد را صلی الله
علیه و آله مثل آن و زیاد داد محمد را صلی الله علیه و آله آنچه نداد ایشان را گفت برای سلیمان علیه السلام در سوره ص
که این بخشش ما است پس بده یا نگاه دار بی باز خواست و گفت برای محمد صلی الله علیه و آله در سوره حشر که
آنچه داد شما را رسول پس فرا گیرید آنرا و آنچه نهی کرد شما را از آن پس خود را نگاه دارید مراد اینست که ذکر نهی
در مقابل ایتا موافق مقتضای ظاهر مقام نیست زیرا که مقابل ایتا امساک است و نهی مقابل امر است پس
عدول از مقتضای ظاهر مقام برای نکته ایست و آن اینست که نسبت امساک بمحمد نه باصلا و ایما
او مثل او نیند در عدم امساک و تفسیری دیگر برای این دو آیت که منافی این تفسیر ما است بیان شد در کتاب الحجه
در حدیث سیوم باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمه علیهم السلام که باب بیستم است و در بعض

احادیث

احادیث باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمه علیهم السلام فی امر الدین که باب پنجاه و دوم
است دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا تجب الدعوة الا في
اربع العرس والخرس والاياب والاعذار شرح تانیث اربع باعتبار خصلت و مانند آنست العرس
بضم عین بی نقطه و سین بی نقطه نکاح و آن مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هن یا مجرور و بدل تفصیل
اربع است واو سه جا برای عطف است الخرس بضم خا با نقطه و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه طعام
ولادت که عقیقه است مراد اینجا ولادتست الایاب بکسر همزه و یا دو نقطه در پایین منقلب از واو و با
یک نقطه مصدر مهموز الفا و معتل العین باب نصر است بقرار و رجوع از سفر و بنا بر اول مراد درخانه نو شدن است
ابن اثیر در نهایه گفته که جاء و آمن کل او و بای من کل آب و سفر و بنا بر دوم مراد بدعوت ضیافت زائران
است الاعذار بعین بی نقطه و ذال با نقطه و را بی نقطه مصدر باب افعال ختنه کردن پسر یعنی روایتست از هشام
بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که واجب نمیشود بر کس خواندن مردمان سوی خانه خود طعام
خود مگر در چهار خصلت آنها نکاح و ولادت و درخانه نو شدن و ختنه کردن پسر است سوم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الولیمة في اربع العرس
والخرس وهو المولود يعق عنه ويطعم والاعذار وهو ختان الغلام والاياب وهو
الرجل يدعو اخوانه اذا آب من غيبته وفي رواية اخرى او توكير وهو بناء الدار
شرح مراد بولیمه اینجا اعم از طعام عروسی است فی اربع بمعنی واجبة فی اربع است و بهمه آن چهار جا کلام
راویست پس میتواند بود که حاصل این دو روایت و حدیث سابق یکی باشد المولود بمعنی حال المولود است
الرجل بمعنی حال الرجل است توکیر بتا و واو و کاف و را بی نقطه مصدر باب تفعیل است ظاهرا و توکیر در روایت دیگر
اینست که در آن روایت همه جا بجای واو او باشد و الف لام نباشد و غیره بمعنی و نحو است و ضمیر
راجع ببنا است و مراد انتقال بخانه ساخته بخریدن آن یا استیجار آن یا مانند آنهاست یعنی روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طعام ضیافت واجب است
در چهار خصلت آنها نکاح و خرس و آن حال مولود است که عقیقه کرده میشود از جانب او و خورانیده
میشود و اعذار و آن ختنه کردن پسر است و ایاب است و آن حال مرد است که میخواند برادران مومن خود را
چون برگشت از سفرش و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونی است از امام جعفر صادق علیه السلام او توکیر است
بجای والایاب و آن ساختن سرای و مانند آنست چهارم اصل عن ابی ابرهیم علیه السلام قال نهى رسول
الله صلى الله عليه وآله عن طعام وليمة يخص بها الاغنياء ويترك الفقراء شرح روایتست از امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از طعام ضیافتی که مخصوص کرده میشوند بدعوت آن
مالداران و ترک کرده میشوند فقیران یا بمعنی که حصه از آن برای ایشان فرستاده نمیشود با وجود آنکه طلبیده نشده اند

[illegible] عن معویة بن عمار قال قال رجل لابی عبد الله علیه السلام انا نجد لطعام العرس رائحة
لیست برائحة غیره فقال له ما من عرس یکون ینحر فیه جزور او یذبح فیه بقرة
او شاة الا بعث الله تبارک وتعالی ملکا معه قیراط من مسک الجنة حتی یدیفه
فی طعامهم فتلک الرائحة التی تشم لذلک شرح قیراط بکسر قاف و سکون یا دو نقطه در پایین
ربع سدس دینار طلا است در مکه و توابع آن مسک بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه است یدیفه بدال بی‌نقطه
و یا دو نقطه در پایین و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل برای مبالغه است الدیف
بفتح دال و سکون یا حل کردن چیزی در آب و مانند آن ابن اثیر در نهایه در باب الدال مع الواو گفته که یقال
دفت الدواء و غیره اذا بللته بماء و خلطته فهو مدوف و یقال ایضا دفت بالیاء والواو و فیه اکثر و در باب
الدال مع الیا گفته که و یدیفون فیه من القطیعاء ای یخلطون والواو اکثر من الیاء و بر هر تقدیر منصوب و مرفوع
میتواند بود تشم بشین با نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و علم است لذلک خبر مبتدا
است یعنی روایتست از معویه بن عمار که گفت که گفت مردی امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما می
یابیم برای طعام عروسی بوئی که نیست بوی غیر آن پس امام گفت مر او را که نیست هیچ عروسی که نحر کرده شود
در ان شتری یا ذبح کرده شود در آن گاوی یا گوسفندی مگر آنکه فرستاده الله تبارک و تعالی فرشته را که با او
قیراطی از مشک بهشت برای اینکه حل کند آنرا در طعام ایشان پس آن بوی که میبوئی بسبب آنست میتواند
بود که این کنایت باشد از توفیق اهتمام اهل عروسی در تحصیل طعام پاکیزه و لطیف و خالی از عیب والله اعلم
سوم عن جعفر القلانسی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انا نتخذ الطعام
ونستجیده ونتنوق فیه ولا نجد له رائحة طعام العرس فقال ذلک لان طعام العرس
فیه تهب رائحة من الجنة لانه طعام اتخذ للحلال شرح نستجیده بجیم و یا دو نقطه در پایین
منقلبه از واو و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است نتنوق بنون و واو و قاف
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفعل است تهب بتشدید با یکنقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
الهبوب بضم ها تند شدن اتخذ بضم همزه وصل و تشدید تا دو نقطه در بالای مضمومه که اولش منقلب از همزه است و کسر خا
بانقطه و ذال بانقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعالست الحلال بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف لام مصدر باب نصر و ضرب
گشودن و ضد حرام و بر هر تقدیر عبارتست از نکاح باعتبار اینکه باعث خوشحالی و وسعت رزق و وجود اولاد و نجات
از وساوس شیطان والمهای عزوبت و مانند آنهاست و شایبه حرام در آن نیست یعنی روایتست از جعفر کلاه
فروش از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفتم امام را که بدرستی که ما میسازیم طعام را و مبالغه در خوبی آن میکنیم
و تکلف میکنیم در آن و نمی یابیم برای آن بوی طعام عروسی پس امام گفت که آن برای اینست که طعام عروسی تند و
شتابان میشود بوئی از بهشت زیرا که آن طعامیست که ساخته شده برای گشایش باب سی و پنجم اصل باب ان الرجل

الحمه

اذا دخل بلدة فهو ضیف علی من بها من اخوانه شرح این باب بیان اینست که مرد چون داخل شود شهری را پس او
مهمانست بر جمعی که در آن شهرند از برادران مومن او و در این باب دو حدیث است اول اصل عن الفضیل بن
یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخل رجل فی بلدة فهو
ضیف علی من بها من اخوانه واهل دینه حتی یرحل عنهم شرح یرحل برا بی‌نقطه و حا بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی
الله علیه وآله که چون داخل شد مردی در شهری پس او مهمانست بر هر که در آنست از برادرانش و اهل دینش تا آنکه بیرون
رود از شهر ایشان دوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول قال رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا دخل الرجل بلدة فهو ضیف علی من بها من اهل دینه حتی یرحل عنهم شرح این ظاهر است از شرح سابق
باب سی و ششم اصل باب ان الضیافة ثلثة ایام شرح این باب بیان اینست که مهمانی در سه روز است و در این باب دو
حدیث است اول اصل عن سلیمان بن حفص البصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
الضیف یلطف لیلتین فاذا کانت لیلة الثالثة فهو من اهل البیت یاکل ما ادرک شرح یلطف بطا بی‌نقطه
و فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست الالطاف نیکو داشتن کسی را و خورانیدن تحفه و مانند آن کانت تامه
تانیث است و در بعض نسخ بی تا است و بنا بر اول لیله مرفوع و فاعل است و بنا بر دوم ضمیر مستتر راجع بضیف است
و لیله منصوبست و بر هر تقدیر از افعال تامه است اضافه لیله بالثالثه باعتبار اینست که مراد بالثالثه الضیافة الثالثة است
و این اشارتست باینکه ضیافت در زیاده بر سه شبانه روز نمیباشد ادرک بدال بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بضیف یا بما است الادراک دریافتن و آماده شدن یعنی روایتست از سلیمان
بن حفص بفتح حا بی‌نقطه و سکون فا و صاد بی‌نقطه بصری بکسر با یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله که مهمان تحفه داده میشود در دو شبانه روز پس چون شد شبانه روز ضیافت سوم پس او از جمله اهل
خانه است میخورد آنچه را که دریافت مانند سایر اهل خانه دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الضیافة اول یوم والثانی والثالث وما بعد ذلک فانها صدقة
تصدق بها علیه قال ثم قال لا ینزلن احدکم علی اخیه حتی یؤثمه معه قیل یا رسول الله کیف یؤثمه قال
حتی لا یکون عنده ما ینفق علیه شرح اول و دو نظیرش منصوبست یصدق بتشدید صاد بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و در بعض نسخ بتا و تخفیف صاد است لا ینزلن بصیغه نهی باب ضرب
است یؤثمه بهمزه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست و ضمیر منصوب راجع باخیه است
ضمیر مستتر و ضمیر معه راجع باحدکم است و مراد اینست که چندان نماند که صاحب تقصیر کند در ظاهر میزبانرا در ملازمت مهمان
و خود گناهکار شود حتی بمعنی تقیم حتی است لا یکون منصوبست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ضیافت در اول روز و در شب دوم و در سیوم است و آنچه بعد

از آنست پس بدرستی که آن صدقه‌ایست که تصدق کرده میشود بآن بر میهمان مراد اینست که هرکه عار دارد از گرفتن صدقه
باید که بیرون رود امام گفت که بعد از آن رسول الله گفت که باید که فرود بیاید یکی از شما برادر مومن خود تا آنکه گناهکار کند
او را با خود گفته شد که ای رسول الله چگونه گناهکار میکند او را گفت که درنگ کند تا آنکه باشد نزد میزبان آنچه خرج کند بر او

باب سی و هفتم اصل باب کراهیة استخدام الضیف شرح کراهیه بفتح کاف و تخفیف را بی‌نقط و کسر ها و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین مصدر باب علم است اضافه هر دو جا اضافه مصدر بمفعول است یعنی این باب بیان ناخوش
داشتن خدمت فرمودن میهمانست در این باب سه حدیثست اول اصل عن ابن ابی یعفور قال رأیت
عند ابی عبد الله علیه السلام ضیفا فقام یوما فی بعض الحوائج فنهاه عن ذلک و قام بنفسه
الی تلک الحاجة و قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن ان یستخدم الضیف شرح روایتست از
عبد الله بن ابی یعفور که گفت که دیدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام میهمانی را پس میهمان برخاست در روزی از جمله
سه روز برای بعض حاجتها مثل آوردن کوزه آب یا سفره نان پس امام منع کرد او را از آن حرکت و برخاست
بخودی خود بسوی آن حاجت و گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از آنکه خدمت فرموده شود میهمان ظاهر این
اینست که تغافل کردن از خدمت میهمان حکم خدمت فرمودن او داشته باشد دوم اصل عن عبید بن ابی عبد الله
البغدادی عمن اخبره قال نزل بابی الحسن الرضا علیه السلام ضیف و کان جالسا عنده یحدثه
فی بعض اللیل فتغیر السراج فمد الرجل یده لیصلحه فزبره ابو الحسن علیه السلام ثم بادره بنفسه
فاصلحه ثم قال انا قوم لا نستخدم اضیافنا شرح زبره بزای بانقط و با یکنقط و را بی‌نقط بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر و ضرب است ضمیر منصوب در بادره راجع بسراج است یعنی روایتست از عبید بضم عین
بی‌نقط و فتح با یکنقط ابن ابی عبد الله بغدادی از کسی که خبر داد او را گفت که فرود آمد بامام رضا علیه السلام میهمانی
و بود نشسته نزد امام همزبانی میکرد با او در بعض شب پس دیگرگون شد چراغ پس دراز کرد آن مرد دست خود را
برای آنکه روشن کند چراغ را پس منع کرد او را امام رضا علیه السلام بعد از آن بشتاب دریافت چراغ را بخودی
خود و روشن کرد آن را بعد از آن گفت او را که بدرستی که ما جمعی ایم که خدمت نمی‌فرماییم میهمانان خود را سوم اصل
عن میسرة قال قال ابو جعفر علیه السلام ان من التضعیف ترک المکافاة و من الجفاء استخدام
الضیف فاذا نزل بکم الضیف فاعینوه و اذا رحل فلا تعینوه فانه من النذالة و زودوه
و طیبوا زاده فانه من السخاء شرح التضعیف بضاد بانقط و عین بی‌نقط و فا مصدر باب تفعیل است
کردن کسی را که دشمنی کرده باشد بدشنام و مانند آن الجفاء بفتح جیم و فا و الف ممدوده مصدر معتل اللام باب نصر
بیگانگی مثل ترک ضیافت رحل براء بی‌نقط و حاء بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است النذاله بفتح نون و
تخفیف ذال بانقط مصدر باب حسن بسیار خسیس بودن زودوه بزای بانقط و دال بی‌نقط بصیغه امر باب تفعیل است
طیبوا نیز از باب تفعل است یعنی روایتست از میسره بفتح میم و فتح سین گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی

که از جمله ضعیف کردن دشمن است ترک انتقام و از جمله ترک احسانست خدمت فرمودن میهمان پس چون فرود آید
بشما میهمان پس مدد کنید او را در بار فرو گرفتن و چون بار کند پس مدد مکنید او را زیرا که آن از لئیم بودن است
و توشه دهید او را چه بدرستی که آن از کرم است باب سی و هشتم باب ان الضیف یاتی رزقه معه شرح
این باب بیان اینست که میهمان می‌آید بر حالی که روزیش با اوست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن
سلیمان بن حفص البصری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الضیف
اذا جاء فنزل بالقوم جاء برزقه معه من السماء فاذا اکل غفر الله لهم بنزوله علیهم شرح روایتست از
سلیمان بن حفص بصری از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که میهمان چون
آید پس فرود آید بجماعت می‌آورد روزی خود را با خود از آسمان یعنی که الله تعالی برکت میدهد پس چون خورد با آن
جماعت می‌آمرزد الله تعالی برای ایشان گناهها از سبب فرود آمدن او بر ایشان دوم اصل عن موسی بن بکر
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال انما تنزل المعونة علی القوم علی قدر مؤونتهم و ان الضیف لینزل بالقوم
فینزل برزقه معه فی حجره شرح معونه بفتح میم و ضم عین بی‌نقط و سکون واو و نون الحجر بکسر حاء بی‌نقط و سکون جیم
و را بی‌نقط کنار و این کنایت از سرعت نزول برکت یعنی روایتست از موسی بن بکر بفتح با یکنقط و سکون کاف
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که جز این نیست که فرود می‌آید از جانب الله تعالی بر خانواده بقدر خرج لازم و بدرستی
که میهمان هر آینه فرود می‌آورد روزی خود را با خود در کنار خود سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ما من ضیف حل بقوم الا و رزقه فی حجره شرح حل بحاء بی‌نقط و تشدید لام بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که نیست هیچ میهمانی که فرود آمد بجماعتی مگر بر حالی که روزی او در کنار اوست چهارم اصل عن محمد بن قیس
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر اصحابنا قوما فقلت و الله ما اتغدی و لا اتعشی الا و معی منهم
اثنان او ثلاثة و اقل و اکثر فقال علیه السلام فضلهم علیک اکثر من فضلک علیهم قلت جعلت فداک
کیف ذا و انا اطعمهم طعامی و انفق علیهم من مالی و یخدمهم خادمی فقال اذا دخلوا علیک دخلوا
من الله عز و جل بالرزق الکثیر و اذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث نهم باب اطعام المؤمن که باب هشتاد و ششم است و بیان شد که هم از باب نصر و ضرب است
من الله حال رزق است که مقدم شده بر آن و آن منظور است در بالمغفرة نیز با در بالرزق برای سببیت مجازی و برای ملابست
و برای تعدیه میتواند بود و در بالمغفرة برای سببیت مجازی است یعنی روایتست از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون
یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مذکور کردند یاران ما جمعی را از فقرای مومنان پس گفتم
که بخدا قسم که چاشته و شام نمیخورم مگر بر حالی که با منست از آن فقرا دو کس یا سه کس و کمتر و بیشتر پس گفت امام علیه السلام
که احسان ایشان بر تو بیشتر است از احسان تو بر ایشان گفتم که قربانت شوم چگونه است این و حال آنکه من

میخورانم ایشانرا خوردنی خود و خرج میکنیم برایشان از مال خود و خدمت میکنند ایشانرا خدمتکاران من پس امام
گفت که چون داخل شوند بر تو داخل میشوند از جانب الله عز و جل بعد از روزی بسیار که زیادی آن برای تو
میماند و چون بیرون روند بیرون میروند بعد از آمرزش گناهان برای تو باب سی و نهم اصل باب حق الضیف
والکرامه شرح این باب بیان حق مهمان و بیان گرامی داشتن مهمانست در این باب سه حدیثست اول اصل
عن اسحق بن عبد العزیز و جمیل و زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما علم رسول الله صلی الله
علیه و آله فاطمة علیها السلام ان قال لها یا فاطمة من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه
شرح ما در لما مصدریه است و ظرف خبر مبتداست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مبتداست
یعنی روایتست از اسحق بن عبد العزیز و جمیل بفتح جیم و زراره از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که از جمله تعلیم
رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلم راست اینکه گفت او را که ای فاطمه هر که بود میگرویده بالله تعالی و روز
بازپسین پس باید که گرامی دارد مهمانش را دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علم رسول
الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه شرح ما در لما
اینجا موصوله است و ظرف خبر مبتداست و عاید موصول مقدر است تقدیر لما یاه جمله من کان یؤمن مبتداست
باعتبار مضمونش پس در حکم مفرد است نظیر اسالک بلا اله الا الله یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که از جمله خبریست که تعلیم کرد رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلم را اینکه هر که بود که میگرویده بالله تعالی و روز
بازپسین پس باید که گرامی دارد مهمانش را سوم اصل عن سلیمان بن حفص عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من حق الضیفان ان یکرم و ان یعد له الخلال شرح یکرم و یعد
بتشدید دال بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست خلال بکسر خاء بانقط و تخفیف لام معروفست یعنی روایتست
از سلیمان بن حفص از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که از جمله حق مهمان
است اینکه گرامی داشته شود و اینکه آماده کرده شود برای او خلال باب چهلم اصل باب الاکل مع الضیف
شرح این باب بیان چیزی خوردن با مهمانست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اکل مع القوم اول من یضع یده مع
القوم و آخر من یرفعها لان یاکل القوم شرح اول و آخر منصوب و خبر کان است و جمله شرط واسطه میان اجزاء
جمله جزا شده یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح بفتح قاف و تشدید دال از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله چون چیزی میخورد با میهمانان اول کسی که میگذاشت دست خود را بر طعام با
میهمانان و آخر کسی که بر میداشت دست از طعام برای اینکه چیزی خورند میهمانان دوم اصل عن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اکل مع قوم طعاما کان اول من یضع یده و
آخر من یرفعها لیاکل القوم شرح این ظاهر است از شرح سابق فرق اینست که اینجا جمله مرکبه از شرط و جزا خبر کان اول آن

بخلاف سابق سوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الزائر
اذا زار المزور فاکل معه القی عنه الحشمة و اذا لم یاکل معه ینقبض قلیلا شرح القی بصیغه مجهول
باب افعالست حشمه بکسر حاء بی‌نقطه و سکون شین با نقطه است ینقبض بقاف و باء یک نقطه و ضاد بانقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب انفعال یا باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بزائر است قلیلا صفه مفعول مطلق
محذوفست یعنی روایتست از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام که میگفت که بدرستی
که زایر چون زیارت کند زیارت کرده شده را پس چیزی خورد با زایر انداخته میشود از زایر شرم و هراس و چون
نخورد با زایر آن زایر گرفته و دست کوتاه میشود اندکی چهارم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام
ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا اتاه الضیف اکل معه و لم یرفع یده من الخوان حتی یرفع
الضیف شرح الخوان بضم و کسر خاء بانقط معرب خوان آنکه طعام بر آن گذاشته و خورده میشود مثل سفره یعنی روایتست
از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود که چون می‌آمد نزد او میهمان میخورد
با او و بر نمیداشت دست خود را از خوان تا وقتی که بردارد میهمان باب چهل و یکم اصل باب ان ابن آدم اجوف
لا بد له من الطعام شرح این باب بیان اینست که فرزند آدم درون تهیست نیست چاره او را از خوردنی در این باب
هفت حدیثست اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سأله الابرش الکلبی عن قول الله
عز و جل یوم تبدل الارض غیر الارض قال تبدل خبزة نقیة یاکل الناس منها حتی یفرغ من
الحساب قال الابرش الکلبی ان الناس یومئذ لفی شغل عن الاکل فقال ابو جعفر علیه السلام
فی النار لا یشتغلون عن اکل الضریع و شرب الحمیم و هم فی العذاب فکیف یشتغلون عنه فی
الحساب شرح ابرش بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح راء بی‌نقطه و شین بانقطه است کلب بفتح کاف و سکون لام
و باء یک نقطه پدر قبیله الیست النقیه بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین سفید از جمله خوردنی و آرد میده
که بغایت سفید میباشد یفرغ بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم باب نصر و منع و علم است و بنابر اول من
الحساب نایب فاعل است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بالله تعالی فاعلست الشغل بفتح و ضم شین و سکون
غین بانقط مصدر باب منع باز داشتن از کاری و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و عبارتست از حساب
یشتغلون دو جا بصیغه معلوم باب افتعالست الضریع مذکور است در آیت سوره غاشیه که لیس لهم طعام
الا من ضریع و ظاهر لا یشتغلون عن اکل الضریع اینست که ضریع و زقوم که مذکور است در سوره حاقه عبارت
از یک چیز باشد باعتبار اینکه چون کسی آنرا در دهن گذارد زاری و تضرع میکند از بدمزگی و فرو برنده خورنده خود است
از کمال آز آنمانند شیطان که گفت که لاحتنکن ذریته الا قلیلا چنانچه در سوره بنی اسرائیل است و تا چند بار دهن
از آن آتش نشود اثرش بطرف نمیشود حمیم مذکور است در سوره انعام و یونس و ص و محمد و رحمن و صافات
و واقعه و حاقه و نبا و آن عبارتست از حمیمی روان بغایت گرم مثل مس گداخته تنوین عذاب برای تعظیم است

ودر بعض نسخ بالف لام است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم کفت که پرسیدم امام را ازین کلی از قول الله
عز وجل در سوره ابراهیم که در روزی که منقلب میشود زمین بغیر زمین امام کفت که منقلب میشود بنانی سفید که میخورند
مردمان ازان تا فراغ از حساب کفت ابرش کلی که بدرستی که مردمان در آنروز هر آینه در حسابی باز دارنده از خوردند
پس کفت امام محمد باقر علیه السلم که ایشان در آتش جهنم باز نمی ایستند از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم و حال آنکه ایشان
در عذابی عظیمند پس چکونه باز می ایستند از خوردن در حساب دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام
قَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ ابْنَ آدَمَ أَجْوَفَ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم کفت که بدرستی
که الله عز وجل آفرید فرزند آدم را درون تهی سوم اصل عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ
إِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى الْخُبْزِ شرح خبز بضم خا با نقطه و سکون با یکنقطه و زای با نقطه با بفتح خا و سکون یا دو نقطه در
پایین و را بی نقطه است و بنا بر اول کرمان بعنوان مثالست یا بعنوان اکتفا بعمده است در اکثر بلاد و بنا بر دوم مراد
طعام است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد
بی نقطه و کسر با یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که جز این نیست که بنیاد کرده شده بدن آدمی بر نان مثلا چهارم
اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ قَالَ
تُبَدَّلُ خُبْزَةً نَقِيَّةً يَأْكُلُ مِنْهَا النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ الْحِسَابِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ إِنَّهُمْ لَفِي شُغُلٍ يَوْمَئِذٍ
عَنِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ ابْنَ آدَمَ أَجْوَفَ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ
أَهُمْ أَشَدُّ شُغُلاً يَوْمَئِذٍ أَمْ فِي النَّارِ قَدِ اسْتَغَاثُوا وَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ
كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ شرح روایتست از زراره کفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول
الله عز وجل در سوره ابرهیم در روزی که منقلب میشود زمین بغیر زمین امام کفت که منقلب میشود بنانی سفید که میخورند ازان
مردمان تا آنکه فارغ شوند از حساب پس کفت او را کوینده که بدرستی که ایشان هر آینه در باز دارنده اند در آنروز از خوردن
و آشامیدن پس امام کفت که بدرستی که الله عز وجل آفرید فرزند آدم را درون تهی و نیست چاره او را از خوردنی و آشامیدنی
آیا ایشان سخت ترند با عتبار باز دارنده در آنروز یا در آتش جهنم بتحقیق طلب باران کردند از تشنگی و الله عز وجل میکوید در سوره
کهف که اکر طلب باران کنند باران داده میشوند بآبی مانند مس کداخته بریان میکند روها را بد آشامیدنیست این کذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث شانزدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و شصت و سیوم است پنجم
اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ
السَّلَام رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَقَالَ سَأَلَ الطَّعَامَ شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از کسی که مذکور
کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در حکایت از موسی علیه السلم در سوره قصص که ای صاحب
کل اختیار من بدرستی که من برای آنچه فرو فرستادی سوی من از خیری نیازمندم پس امام کفت که طلب کرد خوردنی را
اشارتست باینکه این حسن طلب طعام است در ضمن شکر نعمتی که فرو فرستاده شده سوی او و آن هدایت صراط مستقیم

دلوازم

دلوازم آنست چنانچه کذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوازدهم باب چهل و هفتم که باب النکر است ششم اصل
عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُ فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَائِضَ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ ابو البختری بفتح با یکنقطه
و سکون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه در بالا و تخفیف را بی نقطه و تشدید یا وهب بن وهب راوی امام جعفر صادق
علیه السلم است خبز بضم خا با نقطه و سکون با یکنقطه و زای با نقطه است و اکر بفتح خا و سکون یا دو نقطه در پایین
و را بی نقطه میبود بمعنی طعام میبود چنانچه کذشت در شرح سابق یعنی روایتست از ابو البختری نسبت داد حدیث را
بامام امام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خداوندا برکت ده برای ما در نان و تفریق مکن میان ما و میان نان
چه اکر نمیبود نان روزه نمیداشتیم و نماز نمیکزاردیم و بجا نمی آوردیم فرایض صاحب کل اختیار ما را عز وجل این
مبنی بر حال غالب اهل بلاد است هفتم اصل عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِنَّمَا بُنِيَ الْجَسَدُ
عَلَى الْخُبْزِ شرح این موافق حدیث سوم این باب است باب چهل و دوم اصل باب الغداء والعشاء شرح غدا بفتح
غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده است یعنی این باب بیان چاشت و شام است در این باب دو حدیث
است اول اصل عَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ لَهُ مُنَادٍ يُنَادِي كُلَّ غَدَاةٍ
مِنْ مَنْزِلِهِ عَلَى فَرْسَخٍ أَلَا مَنْ أَرَادَ الْغَدَاءَ فَلْيَأْتِ إِلَى مَنْزِلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَام وَإِذَا أَمْسَى يُنَادِي أَلَا
مَنْ أَرَادَ الْعَشَاءَ فَلْيَأْتِ إِلَى مَنْزِلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَام شرح اسم میثمی بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح ثا
سه نقطه محمد بن الحسن است موافق آنچه کذشت در کتاب الحجه در حدیث نهم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول
الله صلی الله علیه و آله تا آخر است یا احمد بن الحسن است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام
که باب چهل و هفتم است علی فرسخ متعلق بینادی است و مراد اینست که آواز او چنان بلند بود که بر سر یکفرسخ از همه جوانب
منزل یعقوب واقع میشد الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه است یعنی روایتست از میثمی از امام جعفر صادق
علیه السلم کفت که بدرستی که یعقوب علیه السلم بود او را فریاد کننده که فریاد میکرد در هر اول روزی از منزل او بر یکفرسخ
که آکاه باشید هر که اراده کرد چاشت را پس باید که آید سوی منزل یعقوب علیه السلم و چون بآخر روز میرسید فریاد میکرد
که آکاه باشید هر که اراده کرد شام را پس باید که آید سوی منزل یعقوب علیه السلم مضمون این و با عشای کذشت در کتاب
العشرة در حدیث چهارم باب حق الجوار که باب بیست و چهارم است دوم اصل عَنِ ابْنِ أَخِي شِهَابِ بْنِ عَبْدِ
رَبِّهِ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالتُّخَمِ فَقَالَ لِي تَغَدَّ وَتَعَشَّ وَلَا
تَأْكُلْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ أَمَا سَمِعْتَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً
شرح ابن اخی شهاب بن عبد ربه اسمش اسمعیل بن عبد الخالق است ما موصوله و مفعول شکوت است القی بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب علم است التخم بضم تا دو نقطه در بالا و فتح خا با نقطه و تخفیف میم جمع تخمه بضم تا و فتح خا درد های ناکوارائی طعام
تغد بتشدید دال بی نقطه مفتوحه و تعش بتشدید شین با نقطه مفتوحه بصیغه امر باب تفعلت عشی مستعمل میشود بمعنی آخر روز

که پیش از غروب آفتابست مستعمل میشود بمعنی اعم از آن و بنابر اول منافات نیست میان این و آنچه می آید در حدیث
اول باب آینده زیرا که این در بهشت است و آنچه می آید در دنیاست یعنی روایتست از پسر برادر شهاب بن عبد
ربه گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم آنچه را که بر میخورم از کوفتها و دردهای ناگوارائی
طعام پس گفت مرا که چاشته بخور و شام بخور و مخور در میان آن دو چیزی را چه بدرستی که در آنست فساد بدن آیا
نشنیدی از الله عز و جل که میگوید در سورهٔ مریم که برای اهل جنات عدن است روزی ایشان در آنها در اول روز
و آخر روز **باب چهل و سوم اصل باب بفضل العشاء وکراهیة ترکه** شرح این باب بیان فضیلت شام و ناخوش
داشتن ترک آنست در این باب دوازده حدیثست **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشَاءُ الْأَنْبِيَاءِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ فَلَا تَدَعُوهُ فَإِنَّ تَرْكَ الْعَشَاءِ خَرَابٌ
لِلْبَدَنِ **شرح** العتمه بفتح عین بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا غایب شدن شفق از جانب مغرب که منتهای وقت
فضیلت نماز مغرب است و نماز خفتن را نیز عتمه مینامند و مناسب این بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب
ظاهر فاء در فلا تدعوه اینست که خطاب با محمد بن مسلم و امثال او از پیران باشد و ضمیر منصوب راجع بعشاء بعد
عتمه باشد موافق حدیث سوم و چهارم و ششم و نهم این باب و در بعض نسخ بجای ضمیر منصوب العشاء است
و شاید که الف لام آن برای عهد خارجی باشد پس حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که شام پیغمبران در غیر وقت ضرورت بعد از غایب شدن
شفق مغربست پس وا مگذارید شما پیران شام بعد از غروب شفق را چه بدرستی که واگذاشتن شام بعد از غروب
شفق باعث ویرانی بدنست برای پیران **دوم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
أَصْلُ خَرَابِ الْبَدَنِ تَرْكُ الْعَشَاءِ **شرح** روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مایهٔ
ویرانی بدن ترک شامست **سوم اصل** عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَرْكُ الْعَشَاءِ
مَهْرَمَةٌ وَيَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا أَسَنَّ أَلَّا يَبِيتَ إِلَّا وَجَوْفُهُ مِنَ الطَّعَامِ مُمْتَلِئٌ **شرح** المهرمه بفتح میم و سکون
ها و فتح راء بی‌نقطه بصیغهٔ اسم مکان برای کثرت محل پیر شدن زود اسن بسین بی‌نقطه و تشدید نون بصیغهٔ ماضی
غایب معلوم باب افعالست **یعنی** روایتست از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ترک شام
باعث زود پیر شدنست و سزاوارست برای مرد چون سالدار شد اینکه شب را نگذراند مگر در حالی که درون
او از طعام پر باشد بامعنی که شایبهٔ گرسنگی با او نباشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در احادیث باب کراهیة
کثرة الاکل که باب بیست و یکم است زیرا که مراد در آنها تجاوز از حد است **چهارم اصل** عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا اكْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلَا يَدَعْ أَنْ يَأْكُلَ بِاللَّيْلِ شَيْئاً فَإِنَّهُ أَهْدَى لِلنَّوْمِ
وَأَطْيَبُ لِلنَّكْهَةِ **شرح** اهدی بدال بی‌نقطه و الف منقلب از همزه افعل التفضیل است بمعنی آرمیده‌تر لازم و جار آن
تعدیه است و نسبت آرمیدگی بخواب از قبیل اسناد مجازیست مثل جد جده یا عبارتست از زود آمدن و استقرار

خواب النکهه بفتح نون و سکون کاف بوی دهن و نسبت خوشبو شدن بوی دهن از قبیل اسناد مجازیست **یعنی** روایتست
از سعید بن جناح بفتح جیم و تخفیف نون و حاء بی‌نقطه از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که چون دو موشد مرد
پس باید که وانگذارد اینرا که خورد در شب چیزی را چه بدرستی که آن خوردن ساکن کننده‌ترست خوابرا و خوشبو
کننده‌ترست بوی دهن **پنجم اصل** عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَدَعُ
الْعَشَاءَ وَلَوْ بِكَعْكَةٍ وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ قُوَّةٌ لِلْجِسْمِ قَالَ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ وَصَالِحٌ لِلْجِمَاعِ **شرح**
الکعکه بفتح کاف و سکون عین بی‌نقطه و تاء وحدت یکنان خشک باتش خشک شده که قرص آن کوچک میباشد
غالبا و آن معرب کاکست **یعنی** روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیارست گفت که بود امام رضا
علیه السلم یا امام موسی کاظم علیه السلم که وانمیگذاشت شام را هر چند که بیک نان کاک باشد و بود که میگفت امام
علیه السلم که بدرستی که شام باعث قوتست برای بدن راوی گفت که و نمیدانم امام را مگر آنکه گفت نیز اینکه خوبست
برای جماع **ششم اصل** عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا خَيْرَ لِمَنْ دَخَلَ فِي
السِّنِّ أَنْ يَبِيتَ خَفِيفاً بَلْ يَبِيتُ مُمْتَلِئاً خَيْرٌ لَهُ **شرح** بل برای اضرابست از منفی پس برای تاکید نفی است
یبیت بتقدیر ان بیتست پس منصوب و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایتست از ولید بن صبیح گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست بهتر برای کسی که سالدار شد اینکه شب را گذراند سبک معده بلکه اینکه
شب را گذراند پر معده بهترست برای او **هفتم اصل** عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ قَالَ تَعَشَّيْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْعَشَاءُ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ عَشَاءُ النَّبِيِّينَ **شرح** العشا در اول و سوم بفتح عین است
و عبارتست از شام و در دوم بکسر عین است و عبارتست از غروب آفتاب و آن دو قسم است اول آنچه بی غروب
اثر آفتاب باشد که شفق است دوم آنچه با غروب اثر آفتاب نیز باشد و قید الآخرة احترازست از قسم اول و تانیث
باعتبار اینست که مضاف محذوفست بتقدیر صلوة العشاء است و مبنی بر اینست که جمعی که در مساجد نماز جماعت
میگزارند نماز خفتن را بعد از غروب شفق بفاصله میگزارند پس فرصت شام خوردن در میان نماز شام و نماز
خفتن ندارند پس این منافات ندارد با اینکه برای منفرد یا جمعی که در خانهٔ خود نماز جماعت گزارند بهتر این باشد که
نماز خفتن را تاخیر کنند و شام را پیش از آن خورند موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث دوم
باب الخشوع فی الصلوة وکراهیة العبث که باب شانزدهم است که بعد از نماز خفتن نشستن و گفتگو کردن
خوب نیست **یعنی** روایتست از زیاد بکسر زاء بی‌نقطه ابن ابو الحلال بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف لام گفت که شام
خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که شام بعد از نماز عشاء دوم شام پیغمبرانست **هشتم اصل** عَنْ
جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَرَكَ الْعَشَاءَ لَيْلَةَ السَّبْتِ وَلَيْلَةَ
الْأَحَدِ مُتَوَالِيَتَيْنِ ذَهَبَتْ عَنْهُ قُوَّتُهُ فَلَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً **شرح** روایتست از جمیل بن
دراج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که ترک کرد شام را در شب شنبه و شب

یکشبه بی وربی رفت از او قوت او پس بر نگشت سوی او در چهل روز از شب نهم اصل عن ذریح عن ابی عبد الله علیه السلام قال الشیخ لا یدع العشاء ولو بلقمة شرح روایتست از ذریح بفتح ذال با نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که پیر نمیکذارد شام را هر چند که یک لقمه باشد دهم اصل عن علی بن ابی علی اللهبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما یقول اطباءکم فی عشاء اللیل قلت انهم ینهونا عنه قال لکنی امرکم به شرح لهب بکسر لام و سکون ها و باء یکنقطه طایفه ایست از ازد و لهب بفتح لام و فتح ها و باء یکنقطه قبیله ایست ینهونا بفتح ها و تخفیف نون بحذف نون اعراب برای التقاء ساکنین است یعنی روایتست از علی بن ابی علی لهبی از امام جعفر صادق علیه السلم امام کفت که چه میکویند طبیبان شما در شام شب کفتم که بدرستی که ایشان نهی میکنند ما را از آن مراد اینست که میکویند شام را در عصر میباید خورد امام کفت ولیکن من امر میکنم شما را بآن یازدهم اصل عن رجل ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال طعام اللیل انفع من طعام النهار شرح روایتست از مردی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم امام کفت که شام شب نافع تر است از شام روز دوازدهم اصل عن بعض الاهوازیین عن الرضا علیه السلام قال ان فی الجسد عرقا یقال له العشاء فاذا ترک الرجل العشاء لم یزل یدعو علیه ذلک العرق الی ان یصبح یقول اجاعک الله کما اجعتنی و اظماک کما اظماتنی فلا یدعن احدکم العشاء ولو بلقمة من خبز او شربة من ماء شرح اهواز بفتح همزه و سکون ها و زای با نقطه موضعیست پیوسته بکدیکر میان بصره و صفهان عرق بکسر عین و سکون را و قافست یعنی روایتست از بعض اهوازیان از امام رضا علیه السلم کفت که امام کفت که بدرستی که در بدن است رکی که کفته میشود آنرا شام باعتبار آنکه احتیاج آن بشام بیشتر است از احتیاج سایر اجزای بدن پس چون ترک کند مرد شام را پیوسته نفرین میکند بر او آن رک تا آنکه بصباح رسد بیان این آنکه میکوید بزبان حال که کرسنه کناد ترا الله تعالی چنانچه کرسنه کردی مرا و تشنه کناد ترا چنانچه تشنه کردی مرا پس باید که وا نکذارد یکی از شما شام را هر چند که بیک لقمه از نانی یا جرعه از آبی باشد باب چهل و چهارم اصل باب الوضوء قبل الطعام و بعده شرح الوضوء بضم و فتح واو و ضم ضاد شستن دست و مانند آن و آبی که بآن شسته میشود یعنی این باب بیان شستن دست و مانند آنست پیش از خوردن طعام و بعد از آن در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال من غسل یده قبل الطعام و بعده عاش فی سعة و عوفی من بلوی فی جسده شرح السعة بفتح و کسر سین و تخفیف عین مصدر معتل الفاء واوی است بمعنی فراخی عوفی بصیغه ماضی غایب مجهول باب مفاعله است المعافاة رها کردن از آفت بلوی بفتح باء یکنقطه و سکون لام و الف مقصوره است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که هر که بشوید دست خود را پیش از خوردن طعام و بعد از آن زندکانی کرد در فراخی و رها کرده شد از آفت در بدنش دوم اصل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال یا ابا حمزة الوضوء قبل الطعام و بعده یذهبان

العق

الفقر قلت بابی انت و امی یذهبان بالفقر فقال نعم یذهبان به شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلم کفت که امام کفت که ای ابو حمزه دست شستن پیش از طعام و بعد از آن میبرند تنکدستی را کفتم که پدر و مادرم فدای تو باد آیا میبرند تنکدستی را پس امام کفت که آری میبرند آنرا سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الیدین قبل الطعام و بعده زیادة فی العمر و اماطة للغمر عن الثیاب و یجلو البصر شرح اماطه بطاء بی نقطه مصدر معتل العین یائی باب افعال است الغمر بفتح غین با نقطه و فتح میم و رای بی نقطه چرکنی یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المؤمنین علیه السلم که شستن دو دست پیش از خوردن طعام و بعد از آن باعث زیادتی در عمر است و دور کردنست چرکنی را از جامها و روشن میکند چشم را چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضا عند حضور طعامه شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که هر که خوشحال کند او را آنکه بسیار شود برکت خانه او پس باید که دست بشوید نزد حاضر شدن طعام پنجم اصل عن ابی عوف البجلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء قبل الطعام و بعده یزیدان فی الرزق و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اوله ینفی الفقر و آخره ینفی الهم شرح روایتست از ابو عوف بفتح عین بی نقطه و سکون واو و فا بجلی بفتح باء یکنقطه و فتح جیم کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت که دست شستن پیش از خوردن طعام و بعد از آن زیاد میکند روزی را و روایت کرده شد آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله کفت که اولش بر طرف میکند تنکدستی را و آخرش بر طرف میکند غم را باب چهل و پنجم اصل باب صفة الوضوء فی الطعام شرح فی برای سببیت است یعنی این باب بیان چکونکی دست شستن برای طعام است در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن عجلان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الوضوء قبل الطعام یبدا صاحب البیت لئلا یحتشم احد فاذا فرغ من الطعام بدا بمن علی یمین البیت حرا کان او عبدا و قال و فی حدیث آخر یغسل اولا رب البیت یده ثم یبدا بمن علی یمینه و اذا رفع الطعام بدا بمن علی یسار صاحب المنزل و یکون آخر من یغسل یده صاحب المنزل لانه اولی بالصبر علی الغمر شرح الوضوء بضم واو منصوب و مفعول به است و مقدم شده است بر عاملش قبل منصوب و حال الوضوء است بدا بباء یکنقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است صاحب مرفوع و فاعل است فرغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب نصر و منع و علم است و بر هر تقدیر دوم من الطعام نایب فاعل است و بر هر تقدیر فراغ صاحب خانه بعد از فراغ دیکرانست بدا بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و فاعل ضمیر مستتر راجع بصاحب است و از قبیل اسناد مجازیست زیرا که بامر اوست و در بعض نسخ بدی بصیغه مجهولست یمین البیت عبارتست از جانب راست کسی که از در خانه بدرون می آید برای آوردن آب وضو و در بعض نسخ یمین الباب است بهمین معنی پس آن یسار صاحب بیت خواهد بود

بنابراین که او در صدر مجلس نشسته باشد پس حاصل هر دو روایت یکی است آخر منصوب یا مرفوع است صاحب
مرفوع یا منصوبست یعنی روایتست از محمد بن عجلان بفتح عین بی‌نقطه و سکون جیم از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دست شستن را پیش از طعام ابتدا میکند صاحب خانه برای آنکه شرم نکند کسی پس چون فارغ شود
از طعام ابتدا میکند بکسی که بر جانب راست خانه است خواه آزاد باشد و خواه بنده راوی گفت که در حدیثی
دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم آمده است که میشوید در اول صاحب خانه دست خود را بعد از آن ابتدا میکند
بکسی که بر دست راست اوست و چون برداشته شود طعام ابتدا میکند بکسی که بر جانب چپ صاحب
منزلست و میباشد آخر کسی که میشوید دست خود را صاحب منزل زیرا که او سزاوارتر است بشکیبایی بر آلودگی
دست دوم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ
تَحْسُنْ أَخْلَاقُكُمْ شرح انا بمعنی ظرفیست که آب دست شستن در آن ریخته میشود تحسن بصیغه مضارع
غایبه یا غایب معلوم مجرد است یا بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است و بر هر تقدیر مجزومست و بنا
بر اول اخلاقکم مرفوع و فاعل است و بنا بر آخر فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر اغسلواست و اخلاقکم منصوبست
یعنی روایتست از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بشویید دستهای خود را در یکظرف تا
نیکو شود خوبهای شما بیان این می آید در شرح حدیث آینده سوم اصل عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ قَالَ
لَمَّا تَغَدَّى عِنْدِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِيءَ بِالطَّسْتِ بُدِئَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي صَدْرِ
الْمَجْلِسِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْدَأْ بِمَنْ عَلَى يَمِينِكَ فَلَمَّا أَنْ تَوَضَّأَ وَاحِدٌ أَرَادَ الْغُلَامُ أَنْ يَرْفَعَ الطَّسْتَ
فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعْهَا وَاغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ فِيهَا شرح حکایت آمدن امام موسی کاظم علیه السلم
بخانه فضل بن یونس و چاشته خوردن در آنجا مشهور بوده و مذکورست در کتب رجال الطست بفتح طاء
بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا معرب طشت بشین با نقطه صاحب قاموس گفته که الطست
الطس ابدل من احدی السینین تاء و حکی بالشین المعجمة یعنی که عبارتست از همین بیت و بیان شد در شرح
حدیث اول ان با بان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال جواب لما بمدخول لما رفع
طست عبارتست از بیرون بردن برای ریختن خالی کردن و برگردانیدن و این عمل در شستن پیش از طعام
متعارف نیست بلکه در شستن بعد از طعام متعارفست برای آنکه دستها آلوده میباشد و شستن دست
و ریختن آن آب در آب آلوده نزد متکبران عیب است تانیث ضمیر دعها و فیها باعتبار ارجاع بماره است
یعنی روایتست از فضل بن یونس گفت که در وقتی که چاشته خورد در خانه من امام موسی کاظم علیه السلم و
آورده شد ظرف پس ابتدا کرده شد با مام علیه السلم و بود در صدر مجلس پس گفت امام علیه السلم غلام را که
ابتدا کن بکسی که بر دست راست تست در وقت درون آمدن تو پس چون همانکه دست شست یک
کس اراده کرد غلام اینکه بردارد طشت را برای ریختن پس گفت او را امام موسی کاظم علیه السلم که واگذار آن که

آبرا و بشویید دستهای شما را در آن باب چهل و ششم اصل باب التمندل و مسح الوجه بعد الوضوء شرح مندل بمیم زائد
و نون و دال بی‌نقطه مصدر ملحق بباب تفعلل است یعنی این باب بیان دست خشک کردن بدستمال و دست مالیدن
بر رو بعد از دست شستن است و در این باب پنج حدیثست اول اصل عَنْ رَجُلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِذَا غَسَلْتَ يَدَكَ لِلطَّعَامِ فَلَا تَمْسَحْ يَدَكَ بِالْمِنْدِيلِ فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ الْبَرَكَةُ فِي الطَّعَامِ مَا دَامَتِ النَّدَاوَةُ
فِي الْيَدِ شرح المندیل بکسر و فتح میم زایده و سکون نون و کسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین دستمال آراده بفتح
نونست یعنی روایتست از مردی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون شستی دست خود را برای آنکه طعام
خوری پس مال دست خود را بدستمال زیرا که شان اینست که پیوسته برکت در طعام است چندانکه تری در دست باشد
دوم اصل عَنْ مُرَازِمٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَضَّأَ قَبْلَ الطَّعَامِ لَمْ يَمَسَّ الْمِنْدِيلَ وَإِذَا تَوَضَّأَ بَعْدَ
الطَّعَامِ مَسَّ الْمِنْدِيلَ شرح مرازم بضم میم و راء بی‌نقطه و کسر زای با نقطه است لم یمس بفتح میم و تشدید سین مفتوحه است
یعنی روایتست از مرازم گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که چون دست می‌شست پیش از طعام دست نمیمالید
دستمال را و چون دست می‌شست بعد از طعام دست میمالید دستمال را سوم اصل عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَمْسَحَ الرَّجُلُ يَدَهُ بِالْمِنْدِيلِ وَفِيهَا شَيْءٌ مِنَ الطَّعَامِ تَعْظِيمًا لِلطَّعَامِ حَتَّى يَمُصَّهَا
أَوْ يَكُونَ إِلَى جَنْبِهِ صَبِيٌّ يَمُصُّهَا شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم و فیها شیء من الطعام مبنی بر اینست که دو نوع
دستمال متعارف بوده یکی برای برطرف کردن چربی از دست پیش از شستن با دیگری برای خشک کردن دست بعد
از شستن با آب یمصها بتشدید صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و نصر در اول منصوبست و در دوم مرفوعست
المص بفتح میم مکیدن یعنی روایتست از زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام ناخوش داشت اینرا که پاک کند
مرد دست خود را بدستمال بر حالی که در دست باشد چیزی از خوردنی برای تعظیم خوردنی که مبادا که ضایع شود تا آنکه بمکد دست
خود را یا باشد در پهلوی او کودکی که بمکد دست او را چهارم اصل عَنْ عُقْبَةَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَسْحُ
الْوَجْهِ بَعْدَ الْوُضُوءِ يَذْهَبُ بِالْكَلَفِ وَيَزِيدُ فِي الرِّزْقِ شرح در بعض نسخ عن ابرهیم بن عقبه است الکلف بفتح
کاف و فتح لام تیرگی متفرق در رو یعنی روایتست از عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و باء یکنقطه بسند مرفوع حدیث را
سوی امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که دست مالیدن بر رو بعد از شستن میبرد لکه تیره رو را و زیاد میکند در روزی
پنجم اصل عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ الرَّمَدَ فَقَالَ لِي أَوَتُرِيدُ الطَّرِيفَ
ثُمَّ قَالَ لِي إِذَا غَسَلْتَ يَدَكَ بَعْدَ الطَّعَامِ فَامْسَحْ حَاجِبَيْكَ وَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُحْسِنِ
الْمُجْمِلِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَمَا رَمِدَتْ عَيْنِي بَعْدَ ذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شرح الرمد بفتح
راء بی‌نقطه و فتح میم و دال بی‌نقطه مصدر باب علم بدرد آمدن چشم اوترید بهمزه استفهام و واو عاطفه بر مقدر است مراد
اینست که آیا درمان میخواهی و چنین درمانی میخواهی الطریف بفتح طاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه و فاء تازه خوش آینده محسن و
نظیرش بصیغه اسم فاعل باب افعالست یعنی روایتست از مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد با نقطه مفتوحه

گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس شکایت کردم سوی او به درد آمدن چشم را پس گفت مرا که آیا و میخواهی
درمان تازه عجیب را بعد از آن گفت مرا چون شستی دست خود را بعد از خوردن پس دست بمال و ابروی خود را و بگو سه
بار سپاس اله را است که نیکوکار است زیباکننده است نعمت دهنده است عطا دهنده ابتدائیست را و گفت
که پس کردم آن را پس درد نیامد چشم من بعد از آن و سپاس اله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است باب
چهل و هفتم اصل باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام شرح این باب بیان بسم اله گفتن و الحمد لله گفتن و دعا بر
طعام است در این باب بیست و پنج حدیث است اول اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ إِذَا وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ حَفَّتْهَا أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَکٍ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللّٰهِ
قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ بَارَکَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ فِی طَعَامِکُمْ ثُمَّ یَقُولُونَ لِلشَّیْطَانِ اخْرُجْ یَا فَاسِقُ لَا سُلْطَانَ
لَکَ عَلَیْهِمْ فَإِذَا فَرَغُوا فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ قَوْمٌ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ فَأَدَّوْا شُکْرَ رَبِّهِمْ وَإِذَا لَمْ یُسَمُّوا
قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ لِلشَّیْطَانِ ادْنُ یَا فَاسِقُ فَکُلْ مَعَهُمْ فَإِذَا رُفِعَتِ الْمَائِدَةُ وَلَمْ یَذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهَا قَالَتِ
الْمَلَائِکَةُ قَوْمٌ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ فَنَسُوا رَبَّهُمْ جَلَّ وَعَزَّ شرح مائده عبارتست از خوان طعام خواه دستارخوان باشد
و خواه از چوب باشد و خواه غیر آنها حفتها بحاء بی‌نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الحف
بفتح حا فرو گرفتن چیزی را از جانبهای آن الفلام العبد برای عهد ذهنیست و اشارتست بآنکه گفتن یکی کافیست
از گفتن دیگران چنانچه می آید در حدیث نهم این باب بارک اله جمله خبریه و دعائیه میتواند بود قوم خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هولاء ادّ و بتشدید دال بی‌نقطه مفتوحه است لم یسموا بتشدید میم مضمومه از باب تفعیل است فکل معهم عبارتست
از بی برکت شدن طعام فنسوا بفتح نون و ضم سین بی‌نقطه از معتل اللام باب علم است یعنی روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول اله صلی اله علیه و آله چون گذاشته شود خوان طعام فرو میگیرند آن را
چهار هزار فرشته پس چون گوید بنده که بسم اله میگویند فرشتگان که برکت کرد اله بر شما در طعام شما بعد از آن میگویند
شیطان را که بیرون رو ای سرکش نیست زوری ترا بر ایشان پس چون فارغ شوند پس گویند که الحمد لله میگویند فرشتگان
که اینها جمعیند که انعام کرد اله بر ایشان پس بجا آوردند شکر صاحب کل اختیار شان را و چون بسم اله نگویند میگویند فرشتگان
شیطان را که نزدیک شو ای سرکش پس بخور با ایشان پس چون برداشته شود خوان و مذکور نکنند نام اله را بر آن میگویند فرشتگان
که اینها جمعیند که انعام کرد صاحب کل اختیار شان را جل و عز دوم اصل عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

اله بر ایشان پس فراموش کردند می

قَالَ إِذَا وُضِعَ الْخِوَانُ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ وَإِذَا أَکَلْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ عَلَی أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ وَإِذَا رُفِعَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
شرح با در بسم اله برای استعانت است بتقدیر استعین بسم اله و ظرف در علی اوله منصوب حال اسم است چون
مفعول بواسطه حرف جر است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون گذاشته شود
خوان طعام پس بگو که بسم اله و چون خوری بگو که بسم اله علی اوله و آخره و چون خوان برداشته شود پس بگو که الحمد لله
سوم اصل عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَبِی صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ أَتَاهُ أَخُوهُ عَبْدُ اللّٰهِ

المه

بْنُ عَلِیٍّ یَسْتَأْذِنُ لِعَمْرِو بْنِ عُبَیْدٍ وَوَاصِلٍ وَبَشِیرٍ الرَّحَّالِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا جَلَسُوا قَالَ لَهَا إِنَّ مِنْ شَیْءٍ
إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ یَنْتَهِی إِلَیْهِ فَجِیءَ بِالْخِوَانِ فَوُضِعَ فَقَالُوا فِیمَا بَیْنَهُمْ قَدْ وَاللّٰهِ اسْتَمْکَنَّا مِنْهُ شرح یستاذن
بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال مرفوع و جمله حالیه است و ضمیر مستتر راجع بعبد اله است بشیر بضم با
یکنقطه و فتح شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه مصغر بشر بکسر با و سکون شین است و او و دو
رفیقش از روسای معتزله اند الرحال بفتح را بی‌نقطه و تشدید حای بی‌نقطه پالان دوز برای شتر اذن بصیغه معلوم مجهول
باب علم است الحد بفتح حای بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه تمیز چیزی از چیزی و مراد اینجا قرارداد شرعیست برای چیزی
باعتبار آنکه نیک آن چیز متمیز میشود از بد آن بسبب آن قرارداد ینتهی بنون بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است
و ضمیر مستتر راجع بشیء است الانتهاء رسیدن ضمیر الیه راجع بحد است و مقصود اینست که هر یک از نماز و روزه و
امثال آنها نیک و بد دارد و قراردادهای شرعیه برای تمیز نیک و بد آنها هست و آن قراردادها بسیار دور و
مشکل نیست که آن افعال بآن قراردادها نرسد پس شما غافل میشوید و خود را گرفتار عذاب جهنم میکنید بسبب بطلان
نماز و روزه و سایر اعمال شما فقالوا فیما بینهم عبارتست از نگاه بیکدیگر و رمز و ایما جمله قسم واسطه شده میان قد و
مدخولش استمکنا بتشدید نون بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب استفعالست الاستمکان بمانع شدن از چیزی
بمعنی قدرت تامه بر غالب شدن بر آن چیز ضمیر منه راجع بامام علیه السلم است خیال ایشان این بوده که طعام خوردن
قراردادی ندارد چون از عبادات مشهوره نیست یعنی روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه
السلم گفت که بدرستی که پدرم صلوات اله علیه آمد نزد او برادرش عبد اله بن علی رخصت میطلبید برای عمرو بن عبید
و واصل بن عطا و بشیر پالان دوز پس پدرم رخصت داد برای ایشان پس در وقتی که نشستند پدرم گفت که نیست
هیچ چیزی مگر بر حالی که آن راست قراردادی که میرسد سوی آن قرارداد بآسانی پس آورده شد خوان طعام پس گذاشته
شد پس معتزله گفتند در آنچه میان خودشان بود از رمز و ایما که بتحقیق بخدا قسم که راه اعتراض و غالب شدن بر او یافتیم اصل
فَقَالُوا لَهُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ هَذَا الْخِوَانُ مِنَ الشَّیْءِ فَقَالَ نَعَمْ قَالُوا فَمَا حَدُّهُ قَالَ حَدُّهُ إِذَا وُضِعَ قِیلَ بِسْمِ اللّٰهِ
وَإِذَا رُفِعَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَیَأْکُلُ کُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا بَیْنَ یَدَیْهِ وَلَا یَتَنَاوَلُ مِنْ قُدَّامِ الْآخَرِ شَیْئاً شرح یاکل بتقدیر
ان یاکل است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و آن معطوفست بر مضمون جمله سابقه که در حکم مفرد است و خبر مبتدا است
و بر این قیاس است لا یتناول یعنی پس معتزله گفتند او را که ای ابو جعفر آیا این خوان از جمله شیء است پس امام گفت که
آری گفتند که پس چیست قرارداد آن پدرم گفت که قرارداد آن مثل اینست که چون گذاشته شود گفته شود که بسم اله
و چون برداشته شود گفته شود که الحمد لله و خورد هر شخصی از آنچه در پیش اوست و برندارد از پیش دیگری چیزی را چهارم
اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا وُضِعَ الْغَدَاءُ وَالْعَشَاءُ فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ
فَإِنَّ الشَّیْطَانَ لَعَنَهُ اللّٰهُ یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اخْرُجُوا فَلَیْسَ هَاهُنَا عَشَاءٌ وَلَا مَبِیتٌ وَإِذَا نَسِیَ أَنْ
یُسَمِّیَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ تَعَالَوْا فَإِنَّ لَکُمْ هَاهُنَا عَشَاءً وَمَبِیتاً شرح واذا بکسر همزه و ذال با نقطه و الف است

و در بعض نسخ وان است نسی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است
و مفعول اول محذوف است بتقدیر نسّاک ان مصدریه است و مصدر مفعول دوم است نسّی بصیغه مخاطب
معلوم باب تفعیل است و میتواند بود که نسی بصیغه مجهول باب علم باشد و مصدر نایب فاعل باشد یسمّی
بصیغه غایب مجهول باشد و ضمیر مستتر راجع باسم باشد تعالوا بفتح لام بصیغه امر معتل اللام باب تفاعل است
یعنی روایتست از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون گذاشته شود چاشته و شام پس
بگو که بسم الله چه بدرستی که شیطان لعنه الله میگوید یاران خود را که بیرون روید چه نیست اینجا شام و نه شب بروز
آوردنی و چون از یاد برد آنرا که بسم الله گوئی میگوید یاران خود را که بیائید چه بدرستی که برای شما است اینجا شام
و شب بروز آوردنی **نهم اصل** عَنْ غِیَاثِ بْنِ اِبْرٰهِیمَ عَنْ اَبِی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ
الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ مَنْ اَكَلَ طَعَامًا فَلْیَذْكُرِ اسْمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْهِ فَاِنْ نَسِیَ فَذَكَرَ اسْمَ
اللّٰهِ مِنْ بَعْدُ تَقَیَّا الشَّیْطَانُ لَعَنَهُ اللّٰهُ مَا كَانَ اَكَلَ وَاسْتَقَلَّ الرَّجُلُ الطَّعَامَ **شرح** بعد بفتح با
و سکون عین مبنی بر ضم است تقیّا بقاف و یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّل است استقلّ
بقاف و یاء یکنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست و در بعض نسخ بقاف و تشدید لام است و آن
مناسب نمینماید **یعنی** روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین
صلوات الله علیه که هر که خورد طعامی را پس باید که مذکور کند اسم الله عز و جل را بر آن پس اگر فراموش کند پس مذکور کند
اسم الله را بعد از آن قی میکند شیطان لعنه الله آنچه را که بود که خورده بود و از سر میگیرد آنمرد خوردن طعام را
باینمعنی که آنچه در سابق خورد و محسوب نبود محسوب میشود باعتبار برکت و نفع **دهم اصل** عَنْ كُلَیْبٍ الْاَسَدِیِّ
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ اِذَا اَرَادَ اَنْ یَطْعَمَ طَعَامًا فَاَهْوَى بِیَدِهِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ غَفَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قَبْلَ اَنْ تَصِلَ اللُّقْمَةُ اِلَى فِیهِ **شرح** کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است یطعم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است اهوی بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعالست الاهواء دراز شدن با در بیده برای تعدیه است **یعنی** روایتست از کلیب اسدی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که بدرستی که مرد مسلمان چون خواهد که خورد طعامی را پس دراز کند دست خود را برای برداشتن لقمه پس گوید که بسم الله
والحمد لله رب العالمین می آمرزد الله عز و جل گناهان او را پیش از آنکه رسد لقمه بسوی دهن او **یازدهم اصل** عَنْ اَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ
الْمِیثَمِیِّ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ
مَا اَحْسَنَ مَا تَبْتَلِینَا سُبْحَانَكَ مَا اَكْثَرَ مَا تُعْطِینَا سُبْحَانَكَ مَا اَحْسَنَ مَا تُعَافِینَا اَللّٰهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیْنَا
وَعَلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ **شرح** میثمی بیان شد در شرح حدیث اول باب الغدار
والعشا که باب چهل و دوم است سبحانک منصوب بمفعول مطلق فعل محذوف است ما احسن در دو جا و نظیرش صیغه تعجب
است ما در دوم و در نظیرش مصدریه است تبتلینا بباء یکنقطه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب

معلوم باب افتعالست فرق میان مومن و مسلم اینجا اینست که مومن کبیره نمیکند اصلا و مسلم اعم است از آن و از کسی
که کبیره کند بی اصرار **یعنی** روایتست از احمد بن حسن میثمی نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون گذاشته میشد خوان در پیش او میگفت که ای تنزیه لایق تو خداوندا چه نیکوست
نعمت دادن تو ما را ای تنزیه لایق تو چه بسیار است بخشش تو ما را ای تنزیه لایق تو چه نیکوست رهانیدن تو ما را از آفت
و مرض خداوندا فراخ کن بر ما و بر تنگدستان مردان مومن و زنان مومن و مردان مسلمان و زنان مسلمان **نهم اصل**
عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اِذَا حَضَرَتِ الْمَائِدَةُ وَسَمَّى رَجُلٌ
مِنْهُمْ اَجْزَاَ عَنْهُمْ اَجْمَعِینَ **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
که چون حاضر شود خوان طعام و بسم الله گوید یکی از جماعت حاضران کافی میشود از ایشان همگی **دهم اصل** عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ
اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا طَعِمَ عِنْدَ اَهْلِ بَیْتٍ قَالَ لَهُمْ طَعِمَ عِنْدَكُمُ
الصَّائِمُونَ وَاَكَلَ طَعَامَكُمُ الْاَبْرَارُ وَصَلَّتْ عَلَیْكُمُ الْمَلَائِكَةُ الْاَخْیَارُ **شرح** طعم هر دو جا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
علم است و دوم از جمله دعائیه است شاید که فرق میان طعم و اکل این باشد که اول بعد از امتداد زمان گرسنگی باشد مثل
خوردن روزه دار و دوم اعم باشد **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه و آله که چون چیزی میخورد نزد خانه واده میگفت ایشانرا که خورند نزد شما روزه داران و خورند طعام شما را نیکوکاران
و درود کنند بر شما فرشتگان بهتران **یازدهم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَكَلْتَ الطَّعَامَ
فَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فِی اَوَّلِهِ وَآخِرِهِ فَاِنَّ الْعَبْدَ اِذَا سَمَّى قَبْلَ اَنْ یَاْكُلَ لَمْ یَاْكُلْ مَعَهُ الشَّیْطَانُ وَاِذَا لَمْ یُسَمِّ
اَكَلَ مَعَهُ الشَّیْطَانُ فَاِذَا سَمَّى بَعْدَ مَا یَاْكُلُ وَاَكَلَ الشَّیْطَانُ مَعَهُ تَقَیَّاَ الشَّیْطَانُ مَا اَكَلَ **شرح** فی متعلق
بقل است و مراد اینست که اگر در اول فراموش کرده باشی در آخر بگو بعد منصوب و مضافست با مصدریه است **یعنی**
روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون خوری طعام را پس بگو بسم الله را در اولش و در آخرش چه بدرستی
که بنده چون بسم الله گوید پیش از آنکه خورد نمیخورد با او شیطان و چون بسم الله نگوید میخورد با او شیطان پس چون بسم الله گوید
بعد از آنکه خورد و خورده باشد شیطان با او قی میکند شیطان آنچه را که خورده **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِی یَحْیَى الصَّنْعَانِیِّ عَنْ
اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اِذَا وُضِعَ الطَّعَامُ بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَ اللّٰهُمَّ هٰذَا
مِنْ مَنِّكَ وَفَضْلِكَ وَعَطَائِكَ فَبَارِكْ لَنَا فِیهِ وَسَوِّغْنَاهُ وَارْزُقْنَا خَلَفًا اِذَا اَكَلْنَاهُ وَرُبَّ مُحْتَاجٍ اِلَیْهِ
رَزَقْتَ فَاَحْسَنْتَ اللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِینَ فَاِذَا رُفِعَ الْخِوَانُ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی حَمَلَنَا فِی الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَرَزَقَنَا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِیلًا **شرح** صنعانی بفتح صاد بی نقطه و سکون نون
و عین منقوط و الف و نون منقلبه از همزه منسوب بشهریست از یمن و همزه منسوب بدیهیست نزد دروازه دمشق منک بفتح میم
و تشدید نون است فضلک بفتح فا و سکون ضاد با نقطه است سوغنا بسین بی نقطه و غین با نقطه بصیغه امر باب تفعیل است
خلفا بفتح خاء با نقطه و فتح لام و فا است ضمیر اکلناه راجع بهذا است رب بضم را و تشدید باء یکنقطه مفتوحا اسم است

نزد کوفیین و برای تکثیر است و مبتداست و مضاف است الی یا فاعل است رزقت بصیغه مخاطب معلوم باب
نصر بتقدیر رزقته است و اگر رب محلا منصوب باشد احتیاج بتقدیر نیست حملنا تا آخر اشارتست بآیت سوره
بنی اسرائیل یعنی روایتست از ابو یحیی صنعانی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود علی بن الحسین علیهما السلم
که چون گذاشته میشد طعام در پیش او میگفت که خداوندا این از کرم تو و تفضل تو و دهش تست پس برکت
ده برای ما در آن و گوارا کن ما را آن و روزی ده ما را عوض چون خوریم آنرا و بسی محتاج الیه روزی کردی آنرا پس
نیکویی کردی خداوندا و بگردان ما را از شکرگزاران نعمت پس چون بر داشته میشد خوان میگفت که سپاس
اله راست که سوار کرد ما را در صحرا و در دریا و روزی کرد ما را از پاکیزها و ترجیح داد ما را بر بسیاری از آنکه آفرید ترجیحی
سیزدهم اصل عن جرّاح المدائنی قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذکر اسم الله عزّ وجلّ علی الطعام
فاذا فرغت فقل الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم شرح روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید را بی‌نقطه و حا
بی‌نقطه مدائنی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مذکور کن نام اله عزّ وجل را بر طعام پس چون فارغ شوی پس
بگو که سپاس اله راست آنکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود چهاردهم اصل عن عبد الرحمن العرزمی عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من ذکر اسم الله عزّ وجلّ عند طعام او
شراب فی اوّله وحمد الله فی آخره لم یسئل عن نعیم ذلک الطعام ابدا شرح روایتست از عبد الرحمن
عرزمی بفتح عین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و فتح زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
اله علیه که هر که مذکور کرد اسم اله عزّ وجل را نزد خوردنی یا آشامیدنی در اولش و حمد کرد اله را در آخرش پرسیده نمیشود
از راحت آن خوردنی مثلا هرگز موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث ششم این باب پانزدهم اصل عن رجل عن
ابی جعفر علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رفعت المائدة قال اللهم اکثرت واطبت
وبارکت فاشبعت وارویت الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم شرح روایتست از مردی از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که بود رسول اله صلی اله علیه و آله که چون بر داشته میشد خوان طعام میگفت که خداوندا بسیار دادی
و پاکیزه کردی و برکت دادی پس سیر کردی و سیراب کردی سپاس اله راست آنکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود
شانزدهم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابی علیه السلم یقول الحمد لله الذی
اشبعنا فی جائعین وارونا فی ظامئین وآوانا فی ضائعین وحملنا فی راجلین وآمننا فی
خائفین واخدمنا فی عانین شرح ظامئین بظاء با نقطه و کسر میم و همزه است عانین بعین بی‌نقطه و الف و کسر
نون و سکون یا دو نقطه در پایین از اصل عانیین بوده و یا بوده یکی افتاده یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بود پدرم علیه السلم که میگفت که سپاس اله راست آنکه سیر کرد ما را در میان گرسنگان و سیراب
کرد ما را در میان تشنگان و جا داد ما را در میان بی‌سامانان و سوار کرد ما را در میان پیادگان و ایمن کرد ما را در میان
ترسناکان و خدمتکار داد ما را در میان رنجبرانی هفدهم اصل عن عبید بن زرارة قال اکلت مع ابی

عبد الله علیه السلم طعاما فما احصی کم مرّة قال الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه شرح احصی بحا بی‌نقطه
و صاد بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعالست الاحصاء دانستن شمار چیزی کم استفهامیه است مرة
منصوب و تمیز است اشتهیه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعالست و ضمیر غایب راجع بطعام است یعنی
روایتست از عبید بن زراره گفت که خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم طعامی را پس نمیدانم شمار آنرا که چند بار
گفت که سپاس اله راست آنکه گردانید مرا با نیروئی که اشتها دارم طعام را یعنی که آفتی و مرضی ندارم هیجدهم
اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمنت
لمن یسمّی علی طعامه الّا یشتکی منه فقال له ابن الکوّاء یا امیر المؤمنین لقد اکلت البارحة
طعاما فسمّیت علیه وآذانی فقال لعلّک اکلت الوانا فسمّیت علی بعضها ولم تسمّ علی بعض
یا لکع شرح ضمنت بضاد با نقطه و نون بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است عبد اله بن الکوا بفتح کاف و تشدید
واو و الف ممدوده از خارجیان نهروان است البارحة بباء یک نقطه و کسر را بی‌نقطه و حا بی‌نقطه شب گذشته لکع
بضم لام و فتح کاف و تخفیف عین بی‌نقطه است بمعنی احمق یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را بی‌نقطه
و فتح قاف و دال بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات اله علیه که ضامن شدم برای
کسی که بسم اله گوید بر طعامش اینکه آزار نکشد از آن پس گفت او را پسر کوا که ای امیر المؤمنین هر آینه بتحقیق خوردم
دوش طعامی را پس بسم اله گفتم بر آن و آزار کرد مرا پس امیر المؤمنین صلوات اله علیه گفت که شاید تو خورده باشی
چند رنگ را پس بسم اله گفته باشی بر بعض آنها و بسم اله نگفته باشی بر بعضی ای کودن این مبنی بر علم او بوقع است
یا بعنوان مثال است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده و حدیث بعد از آن نوزدهم اصل عن مسمع قال
شکوت ما القی من اذی الطعام الی ابی عبد الله علیه السلم اذا اکلته فقال لم تسمّ قلت انّی لاسمّی
وانّه لیضرّنی فقال لی اذا قطعت التسمیة بالکلام ثمّ عدت الی الطعام تسمّی قلت لا قال فمن
ههنا یضرّک اما لو انّک اذا عدت الی الطعام سمّیت ما ضرّک شرح مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه
و فتح میم دوم و عین است القی بقاف و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است من بیانیه است الاذی
بفتح همزه و ذال با نقطه و الف اسم مصدر باب افعال آزار کردن و آن مضاف بفاعل است الی متعلق بشکوت است
اذا در اول بمعنی حین است و معمول اذی است و مراد اینست که زود آزار میکند مخفی نماند که تاخیر معمول اذی از معمول
شکوت رکیک است لیضرنی از باب نصر است تسمّی بصیغه مخاطب بتقدیر استفهام است اما بفتح همزه و تخفیف
میم است یعنی روایتست گفت که شکایت کردم آنچه را که بر میخورم از آزار کردن طعام سوی امام جعفر صادق علیه السلم
در وقتی که خوردم آنرا پس امام گفت که بسم اله نگفتی گفتم که بدرستی که من هر آینه بسم اله میگویم و بدرستی که آن هر آینه
آزار میکند مرا پس گفت مرا که چون بریدی بسم اله گفتن را بهم زبانی بعد از آن برگشتی سوی خوردن طعام آیا بسم اله میگوئی
گفتم که نه گفت که پس از اینجا آزار میکند ترا آگاه باش اگر بهبود آنکه چون برگردی سوی خوردن طعام بسم اله گوئی آزار نمیکرد

سیزدهم عن داود بن فرقد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف اسمی علی الطعام قال فقال اذا اختلفت الانیة فسم علی کل اناء قلت فان نسیت ان اسمی قال تقول بسم الله علی اوله و اخره شرح آنیه جمع انا است یعنی روایتست از داود بن فرقد گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چگونه بسم الله میگویم بر طعام راوی گفت که پس امام گفت که چون متعدد شود ظرفهای طعام بر سر سفره پس بسم الله بگو بر هر ظرفی که شروع در خوردن از آن میکنی گفتم که پس اگر فراموش کرده باشم اینکه بسم الله گویم چه میگویم امام گفت که میگوئی بسم الله علی اوله و آخره

چهاردهم عن یونس بن ظبیان قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فحضر وقت العشاء فذهبت اقوم فقال اجلس یا ابا عبد الله فجلست حتی وضع الخوان فسمی حین وضع فلما فرغ قال الحمد لله هذا منک و من محمد صلی الله علیه و آله شرح ذهبت بصیغه متکلم است اقوم مرفوعست من بکسر میم و تشدید نون با کسر میم و سکون نونست و من محمد صلی الله علیه و آله باعتبار آنست که وجود این امت طفیلی اوست یا باعتبار اینست که او پدر ائمه علیهم السلام است یعنی روایتست از یونس بن ظبیان گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس حاضر شد وقت شام پس رفتم که برخیزم پس امام گفت که بنشین ای ابو عبد الله پس نشستم تا اینکه گذاشته شد خوان طعام پس امام بسم الله گفت وقتی که گذاشته شد پس وقتی که امام فارغ شد گفت که سپاس الله راست این نعمت تست و نعمت محمد صلی الله علیه و آله است

بیست و دوم اصل عن ابن بکیر قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فاطعمنا ثم رفعنا ایدینا فقلنا الحمد لله فقال ابو عبد الله علیه السلام هذا منک و من محمد صلی الله علیه و آله اللهم لک الحمد صل الله علی محمد و علی اهل بیته شرح فا در فقال اشارتست باینکه دست برداشتن صاحب خانه از طعام بعد از دست برداشتن دیگرانست یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طعام داد ما را بعد از آن برداشتیم دستهای ما را از طعام پس گفتیم که الحمد لله پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این نعمت تست و نعمت محمد صلی الله علیه و آله است تراست سپاس درود کناد الله بر محمد و بر خانواده او

بیست و سوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذکروا الله عز و جل علی الطعام و لا تلغطوا فانه نعمة من نعم الله و رزق من رزقه یجب علیکم فیه شکره و ذکره و حمده شرح لا تلغطوا بسکون لام و فتح غین با نقطه و طاء بی نقطه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم باب منع یا باب افعالست اللغط بفتح لام و سکون غین و الالغاط سخن بیفایده گفتن و آن سخن را لغط بفتح لام و فتح غین میگویند یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ذکر کنید الله عز و جل را بر طعام و سخن غیر ضروری مگوئید چه بدرستی که طعام نعمتی است از نعمتهای الله و روزی است از روزیهای او واجب است بر شما در آن شکر او و ذکر او و حمد او

بیست و چهارم اصل عن رجل قال اکل ابو عبد الله علیه السلام بلحم فبرد ثم اتی به من بعد فقال الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه ثم قال النعمة فی العافیة افضل من النعمة علی القدرة شرح امر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است برد بباء یکنقطه و رای بی نقطه و دال

منقط

منقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بلحم است البرد بفتح باء و سکون را ریزه ریزه کردن التبرید ضعیف کردن و خنک کردن اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام آ باء در به برای تعدیه بمفعول دوم است و ضمیر راجع بلحم است من بکسر میم و سکون نون بمعنی فی است بعد مبنی بر ضم است و اشارتست بانکه خادم دیر آورد آنرا القدرة توانائی و مراد اینجا فراخ دستی و مالداریست یا مراد حکومت و شوکت است یعنی روایتست از مردی گفت که امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بگوشتی پس ریز ریزه کرده شد مانند براده بعد از آن داده شد آن گوشت در بعد از آن پس امام گفت که سپاس الله راست اگر گردانید مرا بنحوی که اشتها دارم آن گوشت را بانمعنی که آفتی و مرضی ندارم بعد از آن امام گفت که نعمت در تندرستی بهتر و گواراتر است از نعمت بر مالداری

بیست و پنجم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من رجل یجمع عیاله و یضع مائدة و یسمی و یسمون فی اول الطعام و یحمدون الله عز و جل فی آخره فترفع المائدة حتی یغفر لهم شرح روایتست از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ مردی که جمع کند عیال خود را و گذارد خوان طعامی را و بسم الله گوید و عیال نیز بسم الله گویند در اول طعام و حمد کنند الله عز و جل را در آخر آن پس برداشته شود خوان مگر اینکه می آمرزد گناهان را برای ایشان باب چهل و ششم اصل باب نوادر شرح این باب بیان مضمونهای تازه است در این باب بیست و یک حدیثست اول اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تاکلوا من راس الثرید و کلوا من جوانبه فان البرکة فی راسه شرح الثرید بفتح ثاء سه نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و دال بی نقطه نان ریزه کرده شده و فراهم آورده شده در ظرفی برای ریختن آب گوشت و مانند آن بر سر آن طعامیست متعارف و عجم ترید بفتح تاء دو نقطه در بالا میگویند یعنی روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که مخورید اول بار از سر ترید و بخورید اول بار از اطراف آن چه بدرستی که برکت در سر آنست

دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه سئل عن سفرة وجدت فی الطریق مطروحة کثیر لحمها و خبزها و بیضها و جبنها و فیها سکین فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقوم ما فیها و یؤکل لانه یفسد و لیس له بقاء فان جاء طالبها غرموا له الثمن قیل یا امیر المؤمنین لا یدری سفرة مسلم او سفرة مجوسی فقال هم فی سعة حتی یعلموا شرح مطروحة منصوب بر حال از نایب فاعل وجدت است یا مفعول دوم وجدت است و بنا بر اول فی الطریق مفعول دوم است و بنا بر دوم ظرف لغو و متعلق بمطروحة است کثیر مرفوع و با تنوین و خبر مقدم بر مبتدا است یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است ما فیها عبارتست از غیر کارد و مانند آن یفسد بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و حسن است غرموا بغین با نقطه و

و را بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب علم است لا یدری بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است سفره
بتقدیر استفهام است هم نه سفره مبنی بر قاعده‌ایست که مذکور میشود در حدیث اول باب الجبن که باب
هشتاد و نهم است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المومنین صلوات الله
علیه پرسیده شد از سفره که یافته شد بر راه بر حالی که انداخته شده است بسیار است گوشت آن و
نان آن و تخمهای آن و پنیر آن و در آنست کاردی پس گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که بها کرده میشود آنچه در
آنست و خورده میشود زیرا که آن تباه میشود و قیمت آنرا بقای پس اگر آید جوینده آن تاوان میکشند برای او
آن بها را گفته شد که ای امیر المومنین معلوم نمیشود که آیا آن سفره مسلمانی است یا سفره گبریست پس گفت که
ایشان در فراخی و رخصت اند مگر آنکه دانند که از گبر است مراد اینست که اگر دانند اجتناب از گوشت و پنیر
و تنجس آنها میکنند سیوم اصل عن ابن القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اذا اكل احدكم فليأكل مما يليه يعني روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه
السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون خورد یکی از شما پس باید که بخورد از آنچه در پیش اوست چهارم
اصل عن عمرو بن جميع عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يلطع القصعة
ويقول من لطع قصعة فكأنما تصدق بمثلها شرح یلطع بطاء بی‌نقط و عین بی‌نقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم و منع است اللطع بفتح لام و سکون طا لیسیدن خواه با انگشت و خواه بزبان یعنی روایتست
از عمرو بن جمیع بفتح جیم و کسر میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که میلیسید کاسه را و میگفت
که هر که بلیسد کاسه را پس چنانست که تصدق کرده باشد بطعامی که در مثل آن کاسه گنجد پنجم اصل علي بن محمد رفعه قال
كان امير المؤمنين صلى الله عليه وآله يستاك عرضا ويأكل هرتا وقال الهرت ان يأكل باصابعه
اجمع شرح یستاک بسین بی‌نقط و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست عرضا بفتح عین بی‌نقط
و سکون را بی‌نقط و ضاد بانقط مصدر باب ضرب است بمعنی رفتن در پهنای چیزی و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست
و حال فاعل یستاک است و مراد اینست که مسواک را در راه عرض دندان میمالید نه در طول آن الهرت بفتح ها و فتح
را بی‌نقط و تا دو نقطه در بالا فراخ دهن بودن و مصدر اینجا نیز بمعنی اسم فاعل است و مراد اینست که در وقت
چیزی خوردن لقمه بزرگ بر میداشت برای اینکه زمان خوردنش کوتاه‌تر باشد پس در وقت گذاشتن در دهن
دهن را فراخ میکرد پس تفسیر آن بخوردن بجمیع انگشتان از قبیل تفسیر بلازم است مخفی نماند که کوچک برداشتن لقمه
شعار متکبرانست و تطویل زمان خوردن شعار بیکارانست و میتواند بود که این نوع خوردن در خانه برادر مومن
میشده باشد برای شاد کردن او و موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب سی و دوم یعنی روایت کرد علی بن
محمد بالا برد حدیث را سوی امامی که روایت از اوست امام گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه وآله که مسواک میکرد
پهنا رونده و چیزی میخورد دهن فراخ و امام گفت که هرت کنایت از اینست که چیزی خورد با انگشتان خود همگی ششم اصل

عن ابی خدیجه

عن ابي خديجة عن ابي عبد الله عليه السلام انه كان يجلس جلسة العبد ويضع يده على الارض ويأكل
بثلاث اصابع وان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأكل هكذا ليس كما يفعل الجبارون يأكل احدهم
باصبعيه شرح جلسه بکسر جیم است اصبع بکسر و ضم و فتح همزه و سکون صاد بانقط و فتح و کسر و ضم با بی‌نقط مونث و
مذکر مستعمل میشود یعنی روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام بود که می‌نشست بر سر
سفره بنوع نشستن بنده و میگذاشت دست خود را بر زمین و چیزی میخورد به سه انگشت و اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود
که چیزی میخورد چنین نیست چنانچه میکنند متکبران بیان این آنکه یکی از ایشان چیزی بخورد به دو انگشت خود مراد خوردن نان
و امثال آنست که با انگشتان نمی‌چسبد پس ثلث اصابع در این حدیث منافات ندارد با اصابعه اجمع در حدیث سابق زیرا
که آن در چیزهائیست که در دیگ پخته میشود و با انگشتان میچسبد ششم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اكل احدكم طعاما فمص اصابعه التي اكل بها قال الله عز وجل بارك الله
فيك شرح بارک الله جمله خبریه و انشائیه میتواند بود یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که چون خورد یکی از شما طعامی را پس مکید انگشتان خود را که چیزی خورد با آنها گفت الله عز وجل که
برکت کرد الله در تو هفتم اصل عن ياسر الخادم قال اكل الغلمان يوما فاكهة ولم يستقصوا اكلها ورموا
بها فقال لهم ابو الحسن عليه السلام سبحان الله ان كنتم استغنيتم فان اناسا لم يستغنوا اطعموه من
يحتاج اليه شرح لم یستقصوا بسکون قاف و صاد بی‌نقط مضمومه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب استفعالست
اکلها منصوبست و رموا بفتح میم است لم یستغنوا بضم نون است یعنی روایتست از یاسر بیا دو نقطه در پایین و کسر سین
بی‌نقط و را بی‌نقط خادم امام رضا علیه السلام گفت که خوردند غلامان روزی میوه را و تمام نکردند خوردن آنرا و انداختند بقیه
آنرا پس گفت ایشانرا امام رضا علیه السلام از روی تعجب که سبحان الله اگر باشید که مستغنی باشید پس بدرستی که مردمانی
مستغنی نیستند بخورانید آنرا بکسی که حاجت دارد بسوی آن از فقرا نهم اصل عن سماعة بن مهران قال سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن الصلاة تحضر وقد وضع الطعام قال ان كان في اول الوقت فابدأ بالطعام
وان كان قد مضى من الوقت شيء وتخاف ان يفوتك فتعيد الصلاة فابدأ بالصلاة شرح روایتست
از سماعه بن مهران بکسر میم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نماز که حاضر میشود در حالی که بتحقیق گذاشته شد
طعام امام گفت که اگر باشد در اول وقت ابتدا میکنی بخوردن طعام و اگر باشد که بتحقیق گذشته باشد از وقت چیزی
و میترسی که فوت شود از تو پس اعاده کنی نماز را پس ابتدا کن بنماز دهم اصل عن ياسر الخادم ونادر جميعا قالا
قال لنا ابو الحسن عليه السلام ان قمت على رؤوسكم وانتم تأكلون فلا تقوموا حتى تفرغوا ولربما دعا بعضنا
فيقال له هم يأكلون فيقول دعهم حتى يفرغوا شرح روایتست از یاسر خادم و نادر بنون و کسر دال بی‌نقط و را بی‌نقط
همگی گفتند که گفت ما را امام رضا علیه السلام که اگر ایستاده باشم بر سرهای شما بر حالی که شما چیزی میخورید پس برمخیزید تا آنکه فارغ
شوید و بسی که خواند بعض ما خادمان را پس گفته میشد او را که خادمان چیزی میخورند پس میگفت که بگذار ایشانرا تا آنکه فارغ شوند یازدهم

اصل وروی عن نادر الخادم قال کان ابو الحسن علیه السلام اذا اکل احدنا لا یستخدمه حتی یفرغ من طعامه شرح وروایت کرده شد از نادر خادم گفت که بود امام رضا علیه السلم که چون چیزی میخورد یکی از ما خدمت نمیفرمود او را تا اینکه فارغ شود از خوردنش دوازدهم اصل وروی نادر الخادم قال کان ابو الحسن علیه السلام یضع جوزینجة علی الاخری ویناولنی شرح نادر جوزینجه برای وحدت است الجوزینج بفتح جیم وسکون واو وکسر زای بانقطه وسکون یاء دونقطه در پایین ونون وجیم وگاهی بجای جیم دوقاف میباشد معرب گوزینه نان کردکانی وآن نانست که مغز گردکان کوفته یا نا کوفته داخل آردوآن کرده اند برای اینکه با پنیر خورده شود پس ظاهر انیست که درمیان آن دو نان پنیر بوده یعنی وروایت کرد نادر خادم گفت که بود امام رضا علیه السلم که میگذاشت گوزینه را بر دیگری ومیداد مرا که بخورم مراد اینست که در وقتی که خود چیزی میخورد انتظار نمیفرمود مرا تا فارغ شدن او از خوردن وشاید که این تخصیص برای این باشد که آب آوردن برای دست شستن یعد از برداشتن سفره خدمت نادر بوده باشد سیزدهم اصل عن سلیمان الجعفری قال کان ابو الحسن علیه السلام ربما اتی بالمائدة فاراد بعض القوم ان یغسل یده فیقول من کانت یده نظیفة فلا بأس ان یأکل من غیر ان یغسل یده شرح ظاهر انیست که بجای قال در دوم کان باید وما موافق ظاهر شرح میکنیم اتی بتاء دونقطه در بالا بصیغه ماضی غایب مجهول از باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بامام است باء در بالمائده برای تعدیه بمفعول دوم است یعنی روایت است از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است گفت که بود امام رضا علیه السلم که بسی که آورده میشد نزد او خوان طعام پس اراده میکرد بعض حاضران که شوید دست خود را پس امام میگفت که هر که باشد دست او پاکیزه بوضوی نماز شلا پس نیست پروایی با آنکه چیزی خورد بی آنکه شوید دست خود را چهاردهم اصل عن بزیع بن عمرو بن بزیع قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام وهو یاکل خلا وزیتا فی قصعة سوداء مکتوب فی وسطها بصفرة قل هو الله احد فقال لی ادن یا بزیع فدنوت فاکلت معه ثم حسا من الماء ثلث حسیات حین لم یبق من الخبز شیء ثم ناولنیها فحسوت البقیة شرح بزیع هردو جا بفتح باء یکنقطه وکسر زای بانقطه وسکون یاء دونقطه در پایین وعین بینقطه است ادن بضم همزه وسکون دال بینقطه وضم نون است حسا بحاء بینقطه وسین بینقطه والف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحسو بفتح حاء وسکون سین برکشیدن شوربا حسیات بفتح حاء وفتح سین ویاء دونقطه در پایین است یعنی روایتست از بزیع بن عمرو بن بزیع گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم واو میخورد سرکه وروغن زیتون را در کاسه سیاه که نوشته بود درمیانش بزردی قل هو الله احد پس گفت مرا که نزدیک شو ای بزیع پس نزدیک شدم پس خوردم با او بعد از آن برکشید از آن شوربا سه برکشیدن وقتی که نماند از نان چیزی بعد از آن داد بمن کاسه را پس برکشیدم باقیمانده را پانزدهم اصل عن معمر بن خلاد قال سمعت الرضا علیه السلام یقول من اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء فلیتناوله ومن اکل فی الصحراء او خارجا فلیترکه للطائر او السبع شرح روایتست از معمر بضم میم وفتح عین بینقطه وتشدید میم مفتوحه وراء بینقطه ابن خلاد بفتح خاء بانقطه وتشدید لام وذال بینقطه گفت که شنیدم از

امام رضا علیه السلم که هر که خورد در منزلش طعامی را پس افتد از آن چیزی پس باید که بردارد آنرا وهر که خورد در صحرا یا در کوه پس باید که واگذارد آن افتاده برای مرغی یا درنده مثل سگ شانزدهم اصل عن حماد بن عثمان قال اولم اسمعیل فقال له ابو عبدالله علیه السلام علیک بالمساکین فاشبعهم فان الله عز وجل یقول وما یبدئ الباطل وما یعید شرح اولم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست علیک اسم فعل است بمعنی ادرک باء در بالمساکین برای تقویت تعدیه بمفعول است اشبعهم بصیغه امر باب افعالست ما نافیه است یا برای استفهام انکار الابدار فایده رسانیدن در اول کار مثل فایده رسانیدن در دنیا الباطل خواهش نفس که مذکور است در سوره نازعات که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی مثل خواهش همصحبتی اغنیا ومثل خواهش بروی طمن الاعاده فایده رسانیده در آخر کار مثل فایده رسانیدن در روز قیامت یعنی روایتست از حماد بفتح حاء بینقطه وتشدید میم ابن عثمان گفت که طعام عروسی داد اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که خوب در باب مسکینان پس سیر کن ایشان را چه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره سبا که وفایده در اول کار نمیرساند خواهش نفس وفایده در آخر کار نمیرساند هفدهم اصل عن محمد بن الفضیل رفعه عنهم علیهم السلام قالوا کان النبی صلی الله علیه واله اذا اکل لقم من بین عینیه واذا شرب سقی من علی یمینه شرح محمد بن فضیل بضم فاء وفتح ضاد بانقطه وسکون یاء دونقطه در پایین راوی امام جعفر صادق وامام موسی کاظم وامام رضا علیهم السلم است پس ضمیر عنهم وقالوا راجع بآن سه امام است وظرف متعلق بمحذوف است تقدیر روی اکل از باب نصر است لقم بقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلقیم لقمه دادن کسی را ولقمه در دهن گذاشتن کسی را من دو جا بفتح میم وموصوله است من بین عینیه عبارتست از کسی که در برابر او نشسته ولقمه دادن باو برای تلافی دور نشستن او است شرب از باب علم است سقی از باب ضرب است یعنی روایتست از محمد بن فضیل نسبت داد حدیث را بیان این آنکه روایت کرد از ائمه علیهم السلم گفتند که بود نبی صلی الله علیه واله که چون چیزی میخورد لقمه میداد کسی را که برابر دو چشم او بود وچون می آشامید می آشامانید کسی را که بر جانب راست او بود هیجدهم اصل عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه واله لا تؤووا منادیل الغمر فی البیت فانه مربض للشیطان شرح یعقوب بن سالم راوی امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلم است لا تؤووا بسکون همزه وضم واو اول بصیغه نهی مهموز الفاء ومعتل العین واوی ومعتل اللام یائی جمع مذکر مخاطب معلوم باب افعالست الایواء جا دادن منادیل بکسر وفتح میم زائده است الغمر بفتح غین بانقطه وفتح میم وراء بینقطه چرکنی دست از خوردن گوشت ومانند آن مندیل الغمر عبارتست از آنچه بعد از خوردن طعام وپیش از دست شستن بدست مالیده میشود برای برطرف کردن چربی از دست چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب چهل وششم که باب التمندل است وآن غالبا کهنه رکو ومانند آن میباشد که بیرون انداخته میشود یا اعم است از دستمال پیش از دست شستن ودستمال بعد از آن چون بسیار چرکن شده باشد المربض بفتح میم وسکون راء بینقطه وکسر باء یکنقطه وضاد بانقطه بصیغه اسم مکان باب ضرب

خوانکاه کوسفند یعنی روایتست از علی بن اسباط از عموی او یعقوب بن سالم نسبت داده حدیث را با مامی که روایت از
امام کرده که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که جا مدهید دستمال چرکین را در خانه زیرا که آن خوابگاهست برای شیطان
مراد اینست که آن بد بو و بسیار چرکین میباشد و ملائکه از آنها دوری میکنند و شیطان آنها را دوست میدارد نوزدهم
اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَطْرِفُوا اَهَالِیَکُمْ
فِی کُلِّ جُمُعَةٍ بِشَیْءٍ مِنَ الْفَاکِهَةِ وَاللَّحْمِ حَتَّی یَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ شرح اطرفوا بطا بی‌نقط و را منقط و فا بصیغه
امر باب افعالست ماخوذ است از طرفه بضم طا و سکون را بمعنی تازه الاطراف دادن چیزی تازه بکسی را یعنی روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که تازه دهید عیالان خود را در هر روز جمعه
بچیزی از میوه و گوشت مثلا تا شاد شوند بآمدن روز جمعه بیستم عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ بَنَی مَسْکَنًا فَلْیَذْبَحْ کَبْشًا سَمِینًا وَلْیُطْعِمْ لَحْمَهُ الْمَسَاکِینَ ثُمَّ لْیَقُلْ
اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی مَرَدَةَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالشَّیَاطِینِ وَبَارِکْ لِی بِنُزُلِی اِلَّا اُعْطِیَ مَا سَاَلَ شرح
فلیذبح بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و لیطعم بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع
غایب معلوم معتل العین باب نصر است ادحر بدال منقط و حا منقط و را بی‌نقط بصیغه امر باب منع است المردة
بفتح میم و فتح را بی‌نقط و دال بی‌نقط جمع مارد بمعنی دلیران در معنی لغت حکم آلهی و الشیاطین بفتح نون از قبیل ذکر عام
بعد از خاص ست و شامل شیاطین جن و انس ست بنزالی با حرف جر و ضم نون و تشدید زای با نقط و الف و ضمیر متکلم است
النزال جمع نازل فرود آیندگان و مراد اینجا میهمانانست الا بکسر همزه و تشدید لام برای استثنا از محذوفست بتقدیر ما فعل
و این جمله استیناف بیانی سابقست اعطی بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعالست یعنی روایتست از سکونی از
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت نبی صلی الله علیه وآله که هر که بنیاد کرد منزلی را پس باید که ذبح کند قوچی فربه را و باید
که خوراند گوشت آن را بمسکینان بعد از آن باید که گوید که خدایا دفع کن از من بغایت دلیران جنیان و انسیان را
و گمراه کنندگان را و برکت ده برای من بسبب میهمانان من مگر آنکه مکر داند آنچه را که مذکور شد مگر آنکه داده شد هر چه طلب
کرد بیست و یکم اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِی نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا اَکَلْتَ شَیْئًا فَاسْتَلْقِ عَلَی
قَفَاکَ وَضَعْ رِجْلَکَ الْیُمْنَی عَلَی الْیُسْرَی شرح استلق بسکون لام و کسر قاف بصیغه امر معتل اللام باب استفعالست
الاستلقا افتادن بر پشت ضع بفتح ضاد با نقط و سکون عین بی‌نقط بصیغه امر معتل الفا از واوی باب منع است یعنی
روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلم که گفت که چون خوردی چیزی را پس بخواب بر پشت تو و بگذار پای راست
ترا بر پای چپ باب چهل و نهم اصل باب الاکل مما یسقط من الخوان شرح خوان بضم و کسر خا با نقط و تخفیف واو معرب
خانست خواه دستارخان باشد و خواه خان چوبین باشد و خواه غیر آنها باشد و در بعض نسخ بجای آن الفتات
بضم فا و دو تا دو نقطه در بالاست بمعنی ریزه که ریخته شود از چیزی و من برای اول من ابتدائیه است و من دوم تبعیضیه
است یعنی این باب بیان خوردن چیزیست که می افتد از خان طعام در وقت چیزی خوردن و در این باب نه حدیثست

اول اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ کُلُوا مَا یَسْقُطُ
مِنَ الْخِوَانِ فَاِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ بِاِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَسْتَشْفِیَ بِهِ شرح روایتست از
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بخورید آنچه را که می افتد از خان چه بدرستی
که آن باعث شفاست از هر دردی باذن الله عز و جل برای کسی که اراده کرد این که طلب شفا کند از الله تعالی بوسیله
خوردن آن بتفصیلی که گذشت در حدیث یازدهم باب سابق دوم عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ قَالَ تَعَشَّیْتُ مَعَ
اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَتَمَةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ عَشَائِهِ حَمِدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ هٰذَا عَشَائِی وَعَشَاءُ
اٰبَائِی فَلَمَّا رُفِعَ الْخِوَانُ تَقَمَّمَ مَا سَقَطَ مِنْهُ ثُمَّ اَلْقَاهُ فِی فِیهِ شرح العتمه بفتح عین بی‌نقط و فتح تا دو نقطه
در بالا زمانی که بعد از غروب شفق مغربی است عشا بفتح عین و الف ممدوده است عشائی و عشاء آبائی اشارتست بانکه
انبیا در این وقت شام میخورده اند موافق آنچه گذشت در حدیث اول و هفتم باب فضل العشاء و کراهیة ترکه باب
چهل و سیوم است تقمم بقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التقمم تمام برچیدن آنچه جاروب کرده یعنی
روایتست از داود بن کثیر بفتح کاف و کسر ثا سه نقطه گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم در خفتن پس وقتی
که فارغ شد از شام خود حمد کرد الله عز و جل را و گفت که این شام من و شام پدران منست پس وقتی که برداشته شد
خان چوب برچید آنچه را که افتاده بود از آن خان بعد از آن انداخت آن را در دهن خود سیوم اصل عَنْ اِبْرٰهِیمَ بْنِ
عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ صَالِحٍ الْخَثْعَمِیِّ قَالَ شَکَوْتُ اِلَی اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَجَعَ الْخَاصِرَةِ فَقَالَ
عَلَیْکَ بِمَا یَسْقُطُ مِنَ الْخِوَانِ فَکُلْهُ فَفَعَلْتُ ذٰلِکَ فَذَهَبَ عَنِّی قَالَ اِبْرٰهِیمُ قَدْ کُنْتُ وَجَدْتُ ذٰلِکَ
فِی الْجَانِبِ الْاَیْمَنِ وَالْاَیْسَرِ فَاَخَذْتُ ذٰلِکَ فَانْتَفَعْتُ بِهِ شرح الخاصره بخا با نقط و کسر صاد بی‌نقط و را بی‌نقط
تهیگاه یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از عبد الله بن صالح خثعمی بفتح خا با نقط و سکون ثا سه نقطه و فتح عین
بی‌نقط و تخفیف میم گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم درد تهیگاه را پس امام گفت که خوب در یاب
آنچه را که می افتد از خان طعام پس بخور آن را پس کردم آن را که فرمود پس رفت از من گفت ابرهیم که تحقیق بودم که یافتم آن درد
تهیگاه را در جانب راست و جانب چپ پس گرفتم آن را پس فایده یافتم بآن چهارم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ
عَنْ اَبِیهِ قَالَ اَکَلْنَا عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رُفِعَ الْخِوَانُ لَقَطَ مَا وَقَعَ مِنْهُ فَاَکَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَنَا اِنَّهُ
یَنْفِی الْفَقْرَ وَیُکْثِرُ الْوَلَدَ شرح لقط بقاف و طا بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از حسن بن
معویة بن وهب بفتح واو و سکون ها از پدرش گفت که چیزی خوردیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس وقتی که برداشته شد
خان برچید آنچه را که افتاده بود از خان پس خورد آن را بعد از آن گفت ما را که بدرستی که آن برطرف میکند تنگدستی را و
بسیار میکند فرزند را پنجم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ وَجَدَ کِسْرَةً فَاَکَلَهَا
کَانَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَمَنْ وَجَدَهَا فِی قَذَرٍ فَغَسَلَهَا ثُمَّ رَفَعَهَا کَانَتْ لَهُ سَبْعُونَ حَسَنَةً شرح عمرو بن
جمیع بفتح جیم و کسر میم راوی امام جعفر صادق علیه السلم است کسره بکسر کاف و سکون سین بی‌نقط است حسنه در اول

مرنوعست و در دوم منصوبست القذر بفتح قاف وسکون و کسر وضم ذال با نقطه و را منقوطه نجس رفعها را منقوطه
وفا و عین منقوطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الرفع بفتح را وسکون فا بالا بردن و تعظیم و بر هر تقدیر
عبارتست از خوردن و میتواند بود که بغین با نقطه از باب تفعیل باشد و ماخوذ باشد از رفغ بفتح را وسکون فا بمعنی طعام
نرم و بر این تقدیر ترفیغ عبارتست از نرم کردن و غایبدن یعنی روایتست از عمرو بن جمیع گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که هر که یافت پاره نانی پس خورد از ازا شد برای او حسنه و هر که یافت آنرا در نجسی پس شست آنرا بعد
از آن بالا برد آنرا سوی دهن خود شد برای او هفتاد حسنه ششم اصل عن عمرو بن جمیع عن ابی عبد الله علیه السلام
قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی عائشة فرای کسرة کاد ان یطاها فاخذها و اکلها
ثم قال یا حمیراء اکرمی جوار نعم الله علیک فانها لم تنفر من قوم فکادت تعود الیهم شرح حمیرا
بضم حا منقوطه و فتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و را منقوطه و الف ممدوده مصغر حمرا بفتح حا و سکون میم است
و آن مونث احمر است بمعنی جنگ کننده بی سلاح چنانچه عائشه در جنگ جمل کرد اکرمی بصیغه امر باب افعالست جوار
بکسر جیم مصدر باب مفاعلست و مضاف بفاعل است لم تنفر بنون و فا و را منقوطه بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب نصر و ضربست فکادت عطف بر منفی است یعنی روایتست از عمرو بن جمیع از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عائشه پس دید پاره نانی را که نزدیک بود که پا بر سر گذارد آنرا
پس برداشت آنرا و خورد آنرا بعد از آن گفت که ای حمیرا قدر بدان همسایگی نعمتهای الله را بر تو چه بدرستی
که آنها نیست اینکه گریخته باشد از جمعی پس نزدیک شده باشد که برگردد سوی ایشان هفتم اصل عن ابرهیم
بن مهزم عن ابی الحسن علیه السلام قال شکی رجل الی ابی عبد الله علیه السلام ما یلقی من وجع الخاصرة
فقال ما یمنعک من اکل ما یقع من الخوان شرح روایتست از ابرهیم بن مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی سوی امام جعفر صادق علیه السلام آنچه را که برمیخورد از درد تهیگاه
پس امام گفت که چه مانع میشود ترا از خوردن آنچه می افتد از خوان هشتم اصل عن معمر بن خلاد قال سمعت
ابا الحسن علیه السلام یقول من اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء فلیتناوله و من اکل فی الصحراء
او خارجا فلیترکه للطیر و السبع شرح این موافق حدیث یازدهم باب سابق است نهم اصل عن عبد الله
الارجانی قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام و هو یاکل فرایته یتتبع مثل السمسم من الطعام
ما سقط من الخوان فقلت جعلت فداک تتبع هذا فقال یا عبد الله هذا رزقک فلا
تدعه اما ان فیه شفاء من کل داء شرح ارجان بفتح همزه و تشدید را منقوطه مفتوحه و جیم و نون معرب
ارگانست و آن اسم دو موضعست یکی در حوالی شیراز و یکی در حوالی یزد یتتبع بتا دو نقطه در بالا و بای یکنقطه
و عین منقوطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است سمسم بکسر دو سین منقوطه و سکون میم اول است ما موصوله
و بدل الطعام است تتبع بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است بحذف یکتا و مقدر استفهام استبعادی است

یعنی

یعنی روایتست از عبد الله ارجانی گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که او چیزی میخورد پس دیدم او را
که بر میچید مثل کنجد را از جمله طعام آنچه افتاده بود از خوان پس گفتم که قربانت شوم آیا بر میچینی مثل این را پس گفت که ای
عبد الله این روزی تست باین معنی که دیگری از آن منتفع نمیشود اگر بر نچینی پس و امگذار آنرا آگاه باش بدرستی که در آنست
شفائی از هر دردی باب پنجاهم اصل باب فضل الخبز شرح الخبز بضم خا با نقطه و سکون با یکنقطه و زای
با نقطه قدر مشترک میان نان گندم و جو و برنج و گاورس و مانند آنها یعنی این باب بیان فضیلت نان است در
این باب چهارده حدیث است اول اصل عن عمرو بن شمر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انی
لالحسن اصابعی من الادم حتی اخاف ان یری خادمی فیری ان ذلک من التجشع
و لیس ذلک کذلک ان قوما افرغت علیهم النعمة و هم اهل الثرثار فعمدوا الی مخ الحنطة
فجعلوه خبزا هجاء و جعلوا ینجون به صبیانهم حتی اجتمع من ذلک جبل عظیم شرح
لالحس بفتح لام تاکید و فتح همزه و سکون لام دوم و فتح حا منقوطه و فتح سین منقوطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب علم
است الادم بضم همزه و ضم دال منقوطه جمع ادام بکسر همزه مثل کتاب و کتب نان خورشها و بضم همزه و سکون دال نان خورش
فیری بضم یا دو نقطه در پایین و را منقوطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعال آن
بمعنی ظن و میتواند بود که بفتح یا از باب منع باشد بهمین معنی التجشع بجیم و شین با نقطه و عین منقوطه مصدر باب تفعل
بکمال حرص از غت بفا و را منقوطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعال است نعمه بکسر نونست ثرثار
بفتح دو ثا سه نقطه و سکون را منقوطه اول نهریست که آب آن بسیار است و اسم موضعی است و سیع میان سنجار
و تکریت عمدوا بعین منقوطه و دال منقوطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است مخ بضم میم و تشدید خا با نقطه
است الهجا بکسر ها و تخفیف جیم و الف ممدوده لفظی که مرکب از دو حرف نباشد و همشکل انرا هجا میگویند و مراد
اینجا نان بسیار کوچکیست که همشکل سنگ استنجا است ینجون بنون و جیم بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم
معتل اللام واوی باب تفعیل است التنجیه پاک کردن بر کسی از غایط یعنی روایتست از عمرو بن شمر گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که من هر آینه میلیسم البته انگشتان خود را از نان خورشها تا اینکه میترسم
از اینکه ببیند مرا خدمتکار من پس گمان کند که آن از کمال حرص است و نیست آن همچنان میان این اینکه بدرستی که قومی
ریخته شد بر ایشان نعمت و ایشان اهل نهر ثرثار بودند پس قصد کردند سوی مغز گندم پس گردانیدند آنرا نان بسیار کوچک
و شروع کردند پاک میکردند بآن نان کودکان خود را تا اینکه فراهم آمد از آن نان کوهی بزرگ اصل قال فمر بهم رجل صالح
و اذا امراة و هی تفعل ذلک بصبی لها فقال و یحکم اتقوا الله عز و جل و لا تغیروا ما بکم من نعمة
فقالت له کانک تخوفنا بالجوع اما ما دام ثرثارنا یجری فانا لا نخاف الجوع قال فاسف
الله عز و جل فاضعف لهم الثرثار و حبس عنهم قطر السماء و نبات الارض قال فاحتاجوا
الی ذلک الجبل و انه کان یقسم بینهم بالمیزان شرح و یحکم بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین ندای

و فتح حا منقوطه

مضافست بحذف حرف ندا و ویح بمعنی تعجب است و مراد اینست که میباید که مردمان تعجب کنند از حال شما لا تغیروا اشارت

بمضمون آیت سورهٔ انفال ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم و قریب باین در سورهٔ

رعد هست و ازین ظاهر میشود که ما بانفسهم عبارت از همان نعمت است و مراد اینست که نعمت ارزانی و مانند آن

برطرف نمیشود از میان قومی مگر آنکه ایشان باعث برطرف شدن آن شوند باعمال قبیحه با در بالرجوع برای تقویت

تعدیه بمفعول دوم است امانفتح همزه و تشدید میم است اسف بفتح همزه و سین بی‌نقط و فا بصیغهٔ ماضی غایب

معلوم باب علم است بقیتم بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی امام گفت که

پس گذشت با ایشان مردی صالح و ناگاه در میان ایشان زنی بود و او میکرد از آنکه دکی که او را بود پس آن مرد

گفت که ای تعجب شما پرهیز کنید از غضب الله عز و جل و تغیر مدهید آنچه را که با شماست از نعمتی پس آن زن

گفت او را که گویا که تو میترسانی ما را از گرسنگی بسیار اما چند آنکه نهر ثرثار ما روان میشود پس بدرستی که ما

نمیترسیم از گرسنگی امام گفت که پس غضب کرد الله عز و جل پس ضعیف کرد برای ایشان نهر ثرثار را و باز داشت

از ایشان باران ابر را و گیاه زمین را امام گفت که پس نیازمند شدند سوی آن کوه و بدرستی که آن کوه بود که

بخش کرده میشد میان ایشان بترازو و مراد اینست که پاسبانان نگاه داشتند از اندیشه آنکه مبادا که جمعی بی

اندازه برند و دیگران از گرسنگی میرند دوم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم

قال قال النبی صلی الله علیه و آله اکرموا الخبز فانه قد عمل فیه ما بین العرش الی الارض و الارض و

ما فیها من کثیر من خلقه ثم قال لمن حوله الا اخبرکم قالوا بلی یا رسول الله فداک الاباء و

الامهات شرح عمل بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا معلوم باب علم است ما بین العرش الی الارض عبارتست

از آنچه در میان سطح محدب آسمان بلندتر و سطح محدب زمین است و این نوعی از مجاز است زیرا که الله تعالی مکانی

نیست تا در فوق آنها تخت پادشاهی باشد باعتبار حقیقت ضمیر فیها راجع بارض است من در اول بیانیه است و

برای بیان ما فیها است یا برای سابق بران نیز هست من در دوم تبعیضیه است الا بهمزهٔ استفهام و لا نافیه است

یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که گرامی دارید

نان را چه بدرستی که بتحقیق کار فرموده شده در آن باذن الهی آنچه میان تخت پادشاهی الله تعالی است تا زمین و کار فرموده

شده در آن زمین و آنچه در میان زمین است که بسیار است از جمله مخلوقات الله تعالی بعد از آن گفت جمعی را که در

دور او بودند که آیا خبر دار کنم شما را گفتند بلی خبر دار کن ای رسول الله پدر های تو بادا پدران و مادران اصل فقال

انه کان نبی فیمن کان قبلکم یقال له دانیال و انه اعطی صاحب معبر رغیفا لکی یعبر به فرمی

صاحب المعبر بالرغیف و قال ما اصنع بالخبز هذا الخبز عندنا قد یداس بالارجل فلما

رای ذلک منه دانیال رفع یده الی السماء ثم قال اللهم اکرم الخبز فقد رایت یا رب ما صنع

هذا العبد و ما قال شرح دانیال بکسر نون غیر منصرفست المعبر بکسر میم و سکون عین بی‌نقط و فتح بای یکنقطه و را بی‌نقط

کلّی

کشتی و مانند آن که آلت عبور از نهرست یعبر بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است با در به برای تعدیه است

با در بالرغیف برای تقویت تعدیه است یداس بدال بی‌نقط و الف و سین بی‌نقط بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصر است

یعنی پس گفت که بدرستی که شان اینست که بود پیغمبری در جمعی که بودند پیش از شما گفته میشد او را دانیال و بدرستی

که او داد صاحب کشتی را گرده برای اینکه گذراند او را پس دور انداخت صاحب آن کشتی آن گرده را و گفت که

چکنم با نان این نان نزد ما گاهی لگد زده میشود به پاها پس وقتی که دید آنرا از او دانیال برداشت دست خود را سوی

آسمان بعد از آن گفت خداوندا گرامی کن نان را چه بتحقیق دیدی ای صاحب کل اختیار من آنچه را که کرد این بنده

و آنچه را که گفت اصل قال فاوحی الله عز و جل الی القطر ان احتبس و اوحی الی الارض ان کونی طبقا

کالفخار قال فلم یمطروا حتی انه بلغ من امرهم ان بعضهم اکل بعضا فلما بلغ منهم ما اراد الله عز

و جل من ذلک قالت امراة لاخری و لهما ولدان یا فلانة تعالی حتی ناکل انا و انت الیوم ولدی

و اذا کان غدا اکلنا ولدک قالت لها نعم فاکلتاه شرح الایحا رسانیدن سخن سوی کسی ایحا سوی قطر

و ارض نوعی از مجاز است مثل و اوحی ربک الی النحل و مراد جاری کردن قضا و قدر خود در آنها بر و دی است ان

در اول و دوم بفتح همزه و سکون نون مفسره است احتبس بحای بی‌نقط و بای یکنقطه و سین بی‌نقط بصیغهٔ امر باب افتعالست

الطبق بفتح طا بی‌نقط و فتح بای یکنقطه و قاف پوسته بمعنی آنچه اجزای آن پیوسته بیکدیگر باشد و فرج در میان آنها نباشد

پس چیزی از آن نفوذ نمیکند و گیاه در آن نمیروید الفخار بفتح فا و تشدید خا با نقطه و الف و را بی‌نقط سفال مثل

سبو و کوزه که گیاه از آنها نفوذ نمیکند لم یمطروا بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصر است انه بکسر و فتح همزه

میتواند بود و بلغ بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر است من در من امرهم بکسر میم اسم است بمعنی بعض و فاعل بلغ است

ان بفتح همزه و تشدید نون فاعل بلغ است من در منهم حرف جر است و ابتدائیه است ما موصوله و فاعل بلغ است

من در من ذلک حرف جر است و تبعیضیه یا بیانیه است و مشار الیه ذلک اکرام خبز است و مراد اینست که قحط

رسید بجایی که هر نوع بلایی بر سر ایشان آورد و هیچ نوعی را فرو گذاشت نکرد پس گویا که از ایشان گذشته چنانچه

میگویند که بلغ من زید الداهیة و میگویند که قتل زید القوم عن آخرهم تعالی بفتح تا و دو نقطه در بالا و عین بی‌نقط و الف

و فتح لام و سکون لام بصیغهٔ امر مخاطبه معتل اللام باب تفاعل است التعالی بکسر لام آمدن ناکل بصیغهٔ مضارع متکلم

مع الغیر معلوم باب نصر منصوبست ضمیر مستتر در کان راجع بکوع است غدا منصوب بظرفیت است و ظرف خبر

کان است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست

یعنی گفت که پس تشنا بان کرد الله عز و جل سوی باران که بند شو و شتابان کرد سوی زمین که باش پیوسته مانند سفال

گفت که پس باران داده نشدند تا آنکه بدرستی که شان اینست که رسید بعض کار ایشان باینکه بعض ایشان خورد بعضی

دیگر را پس وقتی که رسید و گذشت از ایشان آنچه اراده کرد آنرا الله عز و جل از جملهٔ آن تنگی گفت زنی زنی دیگر را

بر حالی که ایشانرا بود دو پسر که ای فلانه بیا تا خوریم من و تو در امروز پسر مرا و چون شود گرسنگی در فردا خوریم پسر ترا

آن زن دیگر گفت او را که خوبست پس خوردند آن دو زن پسر زن اول را اصل فلما ان جاعتا من بعد
ذا ودت الاخری علی اکل ولدها فامتنعت علیها فقالت لها بینی وبینک نبی الله فاختصما
الی دانیال فقال لهما وقد بلغ الامر الی ما اری قالتا نعم یا نبی الله واشتد شرح
ان بفتح همزه وسکون نون زایده برای تاکید اتصال جواب لما بدخول لما است من بمعنی فی است بعد مبنی بر ضم
است راودت بار منقوط ودال منقوط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب مفاعله است المراودة گفتگو در میان
الاخری مفعولست وقد مقدر استفهام استبعادیست نعم بفتح نون وفتح عین وسکون میم است اشتد
مجرور بفتحه است یعنی پس در همان وقت که گرسنه شدند در زمان بعد از آن خوردن گفتگو کرد زن اول زن دیگر
را بر سر خوردن پسر زن دیگر پس زن دیگر ابا و امتناع کرد بر زن اول پس زن اول گفت او را که حاکم میان من
و میان تو پیغمبر خداست پس داوری بردند سوی دانیال پس گفت آن دو زن را که آیا در رسید کار سوی انچه می بینم در
شما گفتند او را که آری ای پیغمبر خدا و سخت از آن اصل قال فرفع یده الی السماء فقال اللهم عد علینا
بفضل رحمتک ولا تعاقب الاطفال ومن فیه خیر بذنب صاحب المعبر واضرابه
لنعمتک قال فامر الله عز وجل السماء ان امطری علی الارض وامر الارض ان انبتی
لخلقی ما قد فاتهم من خیرک فانی قد رحمتهم بالطفل الصغیر شرح عد بضم عین منقوط وسکون دال
منقوط بصیغه امر معتل العین باب نصر است العود بفتح عین وسکون واو برگشتن با در بفضل برای تعدیه است
فضل رحمتک عبارتست از زیادی آنچه بیشتر میداده بقدر آنچه در یکی یاد کرده من موصوله است خیر دو جا بفتح خای
با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین است اضرابه بفتح همزه مجرور است لام در لنعمتک برای سببیت است
و ظرف متعلق بذنب است مراد اینست که نعمت تو باعث عصیان ایشان شده دو جا مفرد است امطری
از باب نصر است انبتی از باب افعالست یعنی گفت که پس دانیال برداشت دست خود را سوی آسمان
پس گفت که خداوند ابر گردان بر ما فضل رحمت ترا وعقاب مکن کودکان را و کسی را که در او است خوبی
بگناه صاحب کشتی و امثال او بسبب نعمت تو گفت که پس امر کرد الله عز وجل ابر را که باران بر زمین و امر کرد
زمین را که برویان برای مخلوقان من آنچه را که بتحقیق فوت شد از ایشان از جمله برکت تو چه بدرستی که من بتحقیق
رحم کردم ایشان را بسبب کودک کوچک سوم اصل عن آبان بن تغلب قال قال ابو عبد الله
علیه السلام لا یوضع الرغیف تحت القصعة شرح روایتست از ابان بن تغلب بفتح تاء دو نقطه
در بالا وسکون غین با نقطه وکسر لام و باء یک نقطه مفتوحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گذاشته
نمیشود گرده مثلا در پایین کاسه طعام چهارم اصل عن علی بن اسباط عن بعض اصحابه قال
قال ابو عبد الله علیه السلام اکرموا الخبز قیل وما اکرامه قال اذا وضع لا ینتظر به غیره شرح
روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه وسکون سین منقوط و باء یک نقطه وطاء منقوط از بعض یارانش گفت

که گفت

که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گرامی دارید نان را گفته شد که چیست گرامی داشتن آن گفت که مثل آنکه چون گذاشته
شود انتظار کشیده نشود بآن غیر آن مراد اینست که شروع در خوردن آن میباید کرد پیش از گذاشتن ناخورش پنجم
اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اکرموا الخبز فقیل یا رسول الله وما
اکرامه قال اذا وضع لم ینتظر به غیره وقال رسول الله صلی الله علیه وآله ومن کرامته ان لا یوطأ ولا یقطع
شرح الکرامه بفتح کاف وتخفیف راء منقوط عزیز بودن یوطأ بواو وطاء منقوط وهمزه بصیغه مضارع غایب مجهول ما لم یسم فاعله است
یقطع بصیغه مضارع غایب مجهول ما لم یسم فاعله است یعنی روایتست از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را باما که روایت
از اوست امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گرامی دارید نان را پس گفته شد که ای رسول الله چیست گرامی داشتن
آن گفت که مثل آنکه چون گذاشته شود انتظار کشیده نشود بآن غیر آن و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله گرامی
بودن نان اینست که پا بر سرش گذاشته نشود و بریده نشود بکارد مثلا تفصیلی که می آید در حدیث دهم این باب ششم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایاکم ان تشموا الخبز کما تشمه
السباع فان الخبز مبارک ارسل الله عز وجل له السماء مدرارا وله انبت الله المرعی وبه صلیتم
وبه صمتم وبه حججتم بیت ربکم شرح ان تشموا بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم باب علم ونصر است و بو کردن
نان که نهی است از بخوردن نان متوهم ضرر رسیدی در نان دو توهم ضرر مشتمل است بر توهم شوم بودن مبارک بفتح را بمعنی
پر ضرر است سما اینجا بمعنی باران است مدرارا اشارتست بآیت سوره هود و سوره نوح که یرسل السماء علیکم مدرارا بمعنی
کثیر الخیر والبرکه است ماخوذ است از در بفتح دال و تشدید را که مصدر باب ضرب است بمعنی نفع رسانیدن تقدیم ظرف
در له انبت اشارتست بانکه اصل خیر و برکت نان است و باقی طفیلی آنست مرعی بفتح میم وفتح عین عبارتست از گیاه
و جو و مانند آنها که نان میشود باعتبار آنکه چراگاه حیوانات میشود و بعد از ظهور سنبل و بعد از چیدن سنبل و گاه میشود باعتبار
از گیاه مطلق باعتبار آنکه همه طفیلی نانست تقدیم ظرف در به نیز باعتبار عمده بودنست یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که دور کنید از خود اینرا که بو کنید نان را چنانچه بو میکنند آنرا درندگان
مثل گرگ و شیر و نمیخورند چه بدرستی که نان بسیار است بیان این آنکه فرستاد الله عز وجل برای آن باران از ابر حالی که بغایت
نفع رساننده است و برای نان رویانید الله تعالی چراگاه را و بوسیله نان نماز گزاردید و بوسیله نان روزه داشتید و بوسیله نان
حج کردید خانه صاحب کل اختیار شما را هفتم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اتیتم
بالخبز واللحم فابدؤوا بالخبز فسدوا به خلال الجوع ثم کلوا اللحم شرح اتیتم بضم همزه وکسر تاء دو نقطه در بالا وسکون
یاء دو نقطه در پایین است باء در بالخبز در اول برای تعدیه بمفعول دوم است فابدؤا بصیغه امر باب منع است سدوا بضم سین
منقوط مضمومه وتشدید دال منقوط مضمومه است الخلال بکسر خاء با نقطه وتخفیف لام جمع خلل بفتح خاء وفتح لام رخنها یعنی و باین سند
امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون داده شوید نان و گوشت پس ابتدا کنید بنان پس ببندید بنان رخنهای گرسنگی را
بعد از آن بخورید گوشت را این مبنی بر اینست که تقدیم خوردن نان و ته بندی آن نافعتر است برای بدن و موافقتر است

بتعظیم نان و وافر است کر سنگی را هشتم اصل عن یعقوب بن یقطین قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه واله صغروا رغفانکم فان مع کل رغیف برکة شرح صغروا بصیغه امر باب تفعیل است الرغفان بضم را منقوطه و سکون غین با نقطه و فا و الف و نون جمع رغیف بفتح را و کسر غین گردها یعنی روایتست از یعقوب بن یقطین گفت که گفت ابو الحسن امام رضا علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که کوچک کنید گردهای شمارا چه بدرستی که با هر گرده ایست برکتی نهم اصل و قال یعقوب بن یقطین رایت ابا الحسن علیه السلام یعنی الرضا علیه السلام یکسر الرغیف الی فوق شرح یکسر بسین منقط و را منقوط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است فوق با تنوین است و مراد اینست که موضع شکست در جانب بالا میشد پس دو طرف که در دو دست در جانب پایین میشد و این قسم شکستن بهتر از عکس است باعتبار انکه ریزه نان در این کمتر بزمین می افتد یعنی و گفت یعقوب بن یقطین که دیدم ابو الحسن علیه السلام را میخواهد امام رضا علیه السلام را کمی شکست گرده را سوی بالا دهم اصل عن السیاری عن ابی علی بن راشد رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا لم یکن له ادم قطع الخبز بالسکین السیاری رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال لا ادنی الادم قطع الخبز بالسکین شرح سیاری بفتح سین و تشدید یا دو نقطه در پایین و الف و را منقوطه احمد بن محمد بن سیار راوی امام حسن عسکری علیه السلام است ابو علی بن راشد وکیل امام علی نقی علیه السلام بوده ادم بضم همزه و ضم دال و سکون بی نقطه میتواند بود و بنابر اول مفرد است بمعنی ادام بکسر همزه و بنا بر دوم جمع ادام است یعنی روایتست از سیاری از ابو علی بن راشد نسبت داد حدیث را برواست از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون نبودی او را نان خورشی میبرید نان را بکارد سیاری نسبت داد حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که کمتر نان خورشها بریدن نانست بکارد مخفی نماند که ایحدیث که محل بد و حدیث میشود تخصیص میکند حدیث پنجم و حدیث سیزدهم و چهاردهم این باب را بصورتی که نان خورشی باشد یازدهم اصل عن الفضل بن یونس قال تغدی عندی ابو الحسن علیه السلام فجیء بقصعة وتحتها خبز فقال اکرموا الخبز ان لا یکون تحتها وقال للغلام ان یخرج الرغیف من تحت القصعة شرح روایتست از فضل بن یونس گفت که چاشت خورد نزد من امام موسی کاظم علیه السلام پس آورده شد کاسه بر حالی که در پایین آن بود نانی پس امام گفت که گرامی دارید نان را باینکه نباشد در پایین کاسه و گفت مر غلام را باینکه بیرون کند گرده را از پایین کاسه دوازدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان یوضع الرغیف تحت القصعة شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام ناخوش داشت اینرا که گذاشته شود گرده در پایین کاسه سیزدهم اصل عن ادریس بن یوسف عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا تقطعوا الخبز بالسکین ولکن اکسروه بالید ولیکسر لکم خالفوا العجم شرح ولیکسر بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر نایب

فاعلست و راجع بخبز است و مراد اینست که سفارش کنید که گرده کوچک کنند تا احتیاج بشکستن کمتر شود خالفوا بخا با نقطه و کسر لام و فا بصیغه امر باب مفاعله است عجم در انزمان کبران بوده اند و دار الملک ایشان مداین بوده و بزرگان ایشان گرده را بکارد میبریده اند و پنجه کشهای بزرگ میپخته اند و ناچار بریدن ظرفها میگذاشته اند یعنی روایتست از ادریس بن یوسف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که مبرید نانرا بکارد و لیکن بشکنید آنرا بدست و باید که شکسته شود برای شما پیش از اراده خوردن شما مخالفت کنید گبران را در این روش شما چهاردهم اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال لا تقطعوا الخبز بالسکین و لکن اکسروه بالید خالفوا العجم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب بیست و یکم اصل باب خبز الشعیر شرح این باب بیان نان جو است و در این باب یک حدیث است اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال فضل خبز الشعیر علی البر کفضلنا علی الناس و ما من نبی الا و قد دعا لاکل الشعیر و بارک علیه و ما دخل جوفا الا و اخرج کل داء فیه و هو قوت الانبیاء و طعام الابرار ابی الله تعالی ان یجعل قوت انبیائه الا شعیرا شرح بر بضم با یکنقطه و تشدید را منقوطه است لاکل بکسر لام و همزه و الف و کسر کاف است القوت بضم قاف و سکون واو و تا دو نقطه در بالا خوراکی کم از قدر ضروری میسر باشد چنانچه عادت پیغمبران بوده پس طعام اعم از قوت است یعنی روایتست از یونس از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که رجحان نان جو بر نان گندم مانند رجحان ماست بر سایر مردمان و نبود هیچ پیغمبری مگر بر حالی که استغفار کرد برای خورنده نان جو و طلب برکت کرد برای او و نان جو داخل نشد درونی را مگر بر حالی که بیرون کرد هر درد را که در آنست و نان جو خوراکی کم پیغمبرانست و خوراک نیکوکارانست ابا کرد الله تعالی از اینکه گرداند خوراک کم پیغمبران خود را مگر نان جو شاید که این باعتبار روزی باشد که مهمان نباشند و مهمان نداشته باشند والله اعلم باب بیست و دوم اصل باب خبز الارز شرح این باب بیان نان برنج است و در این باب سه حدیثست اول اصل عن یونس عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه قال ما دخل جوف المسلول شیء انفع له من خبز الارز شرح المسلول بفتح میم و سکون سین منقط آفت زده شده بسل بکسر سین و تشدید لام و آن جراحتی است در شش یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از ابو الحسن امام رضا علیه السلام اینکه امام گفت که داخل نشد درون صاحب سل را چیزی که نافعتر باشد برای او از نان برنج دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله علیه السلام اطعموا المبطون خبز الارز فما دخل جوف المسلول شیء انفع منه اما انه یدبغ المعدة و یسل الداء سلا شرح اطعموا بصیغه امر باب افعالست المبطون بفتح میم و سکون با یکنقطه و ضم طا منقطه آفت زده شده ببطن بفتح با و فتح طا و آن درد درونست خواه بسل و خواه باسهال و خواه بغیر آنها فا در فما برای بیانست باعتبار اینکه علاج سل مشکلتر است یدبغ بدال منقط و با یکنقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و منع است معده بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین است یسل بسین منقط و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است

سل بفتح سین بیرون کشیدن چیزی بهمواری یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بخورانید صاحب درد درون را نان برنج بیان این آنکه داخل نشد درون صاحب سل را چیزی نافعتر از نان برنج آگاه باشید بدرستی که نان برنج دباغت میکند معده را و بیرون میکشد درد را بیرون کشیدنی سوم اصل عَنْ یَحْیَى بْنِ أَبِي رَافِعٍ وَغَيْرِهِ يَرْفَعُونَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يَبْقَى فِي الْجَوْفِ مِنْ غُدْوَةٍ إِلَى اللَّيْلِ إِلَّا خُبْزُ الْأُرْزِ شرح یبقى بیاء یکنقطه و قاف و الف منقلبه از یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است غدوه بضم غین بانقط و سکون دال منقط است خبز مرفوع و فاعل یبقى است یعنی روایتست از یحیی بن ابی رافع و غیر او نسبت میدادند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست باقی ماند در درون از اول روز تا شب بجز نان برنج مراد اینست که قوت آن بیشتر باقی میماند از قوت غیر آن باب بیست و سوم ... باب الاسوقه و نفعهم ... شرح الاسوقه بفتح همزه و سکون سین منقط و کسر واو و قاف جمع سویق بفتح سین و کسر واو پست ها و آن کوفته باآسیاب کرده شده حبوب برشته کرده شده است در لسن الخط است و ظاهر آنچه می آید در حدیث چهاردهم این باب اینست که الشعیر باید و میتواند بود که مبنی بر این باشد که اصل جو از گندم است چنانچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب المعارضة فی الطعام که باب هشتادم است یعنی این باب بیان پستها و فضیلت پست جو است که از گندم حاصل شد در این باب چهارده حدیثست اول ... عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نِعْمَ الْقُوتُ السَّوِيقُ إِنْ كُنْتَ جَائِعاً أَمْسَكَ وَإِنْ كُنْتَ شَبْعَاناً هَضَمَ طَعَامَكَ شرح امسک بسین منقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست شبعان بفتح شین بانقط و سکون باء یکنقطه و عین منقطست هضم بضاد بانقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضربست یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از ابو الحسن امام رضا علیه السلم امام گفت که خوب خوراکی است پست بیان این آنکه اگر باشی گرسنه نگاه میدارد از شر گرسنگی و اگر باشی سیر هضم میکند خوراک ترا دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّوِيقُ فَقَالَ إِنَّمَا عُمِلَ بِالْوَحْيِ شرح روایتست از عبد اله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح و ضم دال منقط و باء یکنقطه و کسر صیم و فتح دال از بعض یارانش گفت که مذکور شد نزد امام جعفر صادق علیه السلم پست پس امام گفت که جز این نیست که ساخته شد بوحی مراد اینست که ابتدای آن بامر اله تعالی شده پس مبارکست سوم اصل عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَيَشُدُّ الْعَظْمَ شرح ینبت بنون و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یشد بشین بانقط و تشدید دال منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از بکر بفتح باء و سکون کاف ابن محمد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پست میرویاند گوشت را و سخت میکند استخوان را چهارم اصل عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ طَعَامُ الْمُرْسَلِينَ أَوْ قَالَ النَّبِيِّينَ شرح روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء منقط

الفع ...

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پست خوراک رسولانست یا گفت که پیغمبرانست پنجم اصل عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّمَا أُنْزِلَ السَّوِيقُ بِالْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ شرح روایتست از جندب بن عبد اله از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که جز این نیست که فرود آورده شد پست بوسیله وحی از آسمان ششم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ الْجَافُّ يَذْهَبُ بِالْبَيَاضِ شرح الجاف بجیم و تشدید فاء خشک و این احترازست از پست آمیخته بچیزی که رطوبت داشته باشد یا بچیزی مطلقا بیاض عبارتست از قدر مشترک میان برص و بهق سفید و فرق میان آن دو اینست که برص فرو رفته و براق میباشد و چون سوزنی در آن فرو برند خون ظاهر میشود و نه خوناب بخلاف بهق سفید یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوردن پست خشک میبرد لکه سفید را هفتم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ شُرْبُ السَّوِيقِ بِالزَّيْتِ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَيَشُدُّ الْعَظْمَ وَيُرِقُّ الْبَشَرَةَ وَيَزِيدُ فِي الْبَاءَةِ شرح يرق بیاء منقط و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الباءة بباء یکنقطه و الف و همزه و تاء تانیث جماع یعنی روایتست از عبد اله بن مسکان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که آشامیدن پست با روغن زیتون میرویاند گوشت را و سخت میکند استخوان را و نازک میکند پوست را و زیاد میکند در قوت جماع هشتم اصل عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثُ رَاحَاتِ سَوِيقٍ جَافٍّ عَلَى الرِّيقِ تُنَشِّفُ الْمِرَّةَ وَالْبَلْغَمَ حَتَّى لَا تَكَادُ تَدَعُ شَيْئاً شرح قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است الاعشى بفتح همزه و سکون عین منقط و شین بانقط و الف شبکور راحات براء منقط و حاء منقط جمع راحه است بمعنی کف دست و مراد اینجا مقدار پستی که کف دست را پر کند و آن مضاف و الیه مضافست سویق با تنوین است ریق بکسر راء منقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و قافست تنشف بنون و شین بانقط و فاء بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل برای مبالغه یا باب نصر و علم است التنشیف بغایت کشیدن رطوبت بخود المره بکسر میم و تشدید راء منقط خلط صفرا یعنی روایتست از قتیبه اعشی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه کف پست خشک بر ناشتا بغایت بخود میکشد صفرا را و بلغم را تا آنکه نزدیک نمیشود که گذارد چیزی از آنها را در معده نهم اصل عَنِ النَّضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّوِيقُ إِذَا غَسَلْتَهُ سَبْعَ غَسَلَاتٍ وَقَلَبْتَهُ مِنْ إِنَاءٍ إِلَى إِنَاءٍ آخَرَ فَهُوَ يَذْهَبُ بِالْحُمَّى وَيُنْزِلُ الْقُوَّةَ فِي السَّاقَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ شرح نضر بفتح نون و سکون ضاد بانقط و راء منقط است قرواش بکسر قاف و سکون راء منقط و واو و الف و شین بانقط است شاید که مراد بسویق اینجا سویق جو باشد موافق آنچه می آید در شرح حدیث چهاردهم این باب غسلته بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است غسلات بفتح غین بانقط و فتح سین است قلبته بقاف و باء یکنقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است مراد اینست که بعد از هر غسله قلب واقع شود پس قلب نیز هفت بار خواهد بود ینزل از باب افعال است

به انکه شستن سویق برای اینست که اکر خاشاک و ریک و مانند آنها داخل آن شده باشد در وقت کوفتن یا
آسیا کردن و مانند آنها جدا شود و طریق شستن سویق هفت بار دو قسم است قسم اول اینکه آنرا در کیسه
مثقالی مثلا کنند و سر کیسه را محکم ببندند و آن کیسه را در ظرفی که آب داشته باشد کذارند و دست مالند و چون
آب فی الجمله غلیظ شود آن آب را در ظرفی دیکر ریزند و در ظرف اول که کیسه در آنست آبی تازه ریزند و دست
مالند تا آن آب نیز فی الجمله غلیظ شود آن آب را نیز در ظرف دوم ریزند و همچنین کنند تا هفت بار پس در کیسه غیر خاشاک
و ریک و مانند آنها چیزی نماند قسم دوم اینکه سویق را در ظرفی که آب داشته باشد ریزند و بر هم زنند و بعد از آن
باهستکی جنبانند تا لای آن در ته نشیند و بالای آنرا که خوب صاف شده در ظرفی دیکر ریزند و در ظرف اول
آبی تازه ریزند و همان عمل کنند تا هفت بار چنانچه برنج شوران و مانند آنرا سنکشو میکنند و در این قسم از خاشاک
پاک نمیشود یعنی روایتست از نضر بن قرواش کفت که کفت امام موسی کاظم علیه السلم که پست چون شوئی آنرا
هفت شستن و هر بار کردانی آنرا از ظرفی سوی ظرفی دیکر پس آن پست که دو حالتست زایل میکند تب را
و نیرومی آورد قوت را در دو ساق و دو پا دهم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَمُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ يَهْضِمُ الرُّؤُوسَ شرح الروس بضم را منقط و همزه و سکون واو و سین منقط جمع رأس
بفتح را و سکون همزه کلهای کوسفند و کاو و شتر ذکر رؤس باعتبار اینست که سویق کله را زودتر از غیر کله هضم
میکند یا باعتبار اینست که هضم کله مشکل است پس هرگاه سویق هضم کند هضم غیر کله بطریق اولی میکند یعنی
روایتست از حماد بن عثمان و محمد بن سوقه بضم سین منقط و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت که پست هضم میکند کلهها را یازدهم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
السَّوِيقُ يَجْرُدُ الْمِرَّةَ وَالْبَلْغَمَ مِنَ الْمَعِدَةِ جَرْداً وَيَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ شرح
یجرد بجیم و را منقط و دال منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الجرد بفتح جیم و سکون را زایل
کردن چیزی از ظاهر چیزی دیکر یعنی روایتست از یحیی بن مساور بضم میم و سین منقط و کسر واو و را منقط از امام
جعفر صادق علیه السلم کفت که سویق زایل میکند خلط صفرا را و بلغم را از معده زایل کردنی عظیم و دفع میکند
هفتاد نوع از جمله انواع بلا را دوازدهم اصل عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ شَرِبَ
السَّوِيقَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً امْتَلَأَ كَتِفَاهُ قُوَّةً شرح استعمال شرب در سویق خشک باعتبار اینست
که خوردنی را شرب میکویند خواه خشک باشد خواه تر قوت شانه کنایتست از قوت بازو چون از
شانه بیرون آمده یعنی روایتست از خیثمه بفتح خا با نقطه و سکون یا ر دو نقطه در پایین و فتح ثا سه نقطه کفت
که کفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که خورد پست را در چهل صباح پر شود دو شانه او از قوت سیزدهم اصل
عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى
الْمَدِينَةِ لَا تَسْقُوا أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ السَّوِيقَ بِالسُّكَّرِ فَإِنَّهُ رَدِيٌّ لِلرِّجَالِ وَفَسَّرَهُ السَّيَّارِيُّ عَنْ

عبدالله

الهمه

عُبَيْدِ اللَّهِ أَنَّهُ يُكْرَهُ لِلرِّجَالِ لِأَنَّهُ يَقْطَعُ النِّكَاحَ مِنْ شِدَّةِ بَرْدِهِ مَعَ السُّكَّرِ شرح لا تسقوا بسکون سین منقط
و ضم قاف بصیغه نهی معتل اللام باب ضرب است السکر بفتح سین منقط و تخفیف کاف مفتوحه شکر شدت برودت این
سویق مبنی بر اینست که آنچه منجر ده سویق جو بوده اکرچه آن باعتقاد راویست یعنی روایتست از سیاری از عبید الله
بضم عین منقط و فتح با ر یک نقطه و سکون یا ر دو نقطه در پایین ابن ابو عبد الله کفت که نوشت امام رضا علیه السلم از خراسان
سوی مدینه که میاشامانید ابو جعفر دوم امام محمد تقی علیه السلم را پست با شکر چه بدرستی که آن بدست برای مردان و تفسیر
کرد آنرا سیاری از جانب عبید الله که آن مکروهست برای مردان برای اینکه میبرد قوت جماع را بسبب سختی خنکی آن
با شکر چهاردهم اصل عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ قَالَ مَرِضَ بَعْضُ رُفَقَائِنَا بِمَكَّةَ وَبُرْسِمَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ لِيَ اسْقِهِ سَوِيقَ الشَّعِيرِ فَإِنَّهُ يُعَافَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ غِذَاءٌ فِي جَوْفِ
الْمَرِيضِ قَالَ فَمَا سَقَيْنَاهُ السَّوِيقَ إِلَّا يَوْمَيْنِ أَوْ قَالَ مَرَّتَيْنِ حَتَّى عُوفِيَ صَاحِبُنَا شرح برسم با ر یک نقطه و
را منقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب فعلله ماخوذ است از برسام بکسر با و سکون را و آن ورمی است که عارض میشود
حجابی را که میان جکر و معده است و باعث هذیان میشود اسقه بصیغه امر است باب ضرب است و این اشارتست
بانکه آن سویق را در آب باید داد موافق آنچه کذشت در حدیث نهم این باب یعافی بعین منقط و فا بصیغه مضارع
غایب مجهول باب مفاعله است و ضمیر مستتر در آن و ضمیر فانه راجع ببعض است یا بصیغه معلوم است و دو ضمیر
راجع بسویق است و نوعی از مجاز است یعنی روایتست از سیف خرما فروش کفت که بیمار شد بعض رفیقان ما
در مکه و آفت زده شد برسام پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس خبردار کردم او را پس کفت مرا که بیاشامان
او را پست جو چه بدرستی که او رهانیده از مرض میشود ان شاء الله تعالی و آن غذای عظیم نافع است در درون بیمار راوی
کفت که پس نیاشامانیدیم او را پست مکر در دو روز یا کفت که دو بار مکر اینکه رهانیده از مرض شد یار ما باب پنجاه و چهارم اصل
باب سویق العدس شرح عدس بفتح عین منقط و فتح دال منقط بمعنی نخود مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث دوم
و سوم باب الحمص که باب نود و دوم است و بمعنی مرجمک مستعمل میشود چنانچه می آید در باب العدس که باب بعد از آنست
و ظاهر ذکر حدیث سوم در تحت عنوان این باب اینست که مراد اینجا نخود باشد زیرا که سویق مطلق منصرف بسویق نخود میشود و چون
سویق مرجمک بسیار نامتعارفست مکر اینکه در آن زمان در مردم سویق مرجمک متعارف بوده بوده باشد و الف لام السویق در حدیث
سوم برای عهد خارجی باشد والله اعلم یعنی این باب بیان پست عدس است در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ مُوسَى رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ سَوِيقُ الْعَدَسِ يَقْطَعُ الْعَطَشَ وَيُقَوِّي الْمَعِدَةَ وَفِيهِ
شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً وَيُطْفِئُ الصَّفْرَاءَ وَيُبَرِّدُ الْجَوْفَ وَكَانَ إِذَا سَافَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُفَارِقُهُ وَكَانَ
يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا هَاجَ الدَّمُ بِأَحَدٍ مِنْ حَشَمِهِ قَالَ لَهُ اشْرَبْ مِنْ سَوِيقِ الْعَدَسِ فَإِنَّهُ يُسَكِّنُ مِنْ هَيَجَانِ
الدَّمِ وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ شرح العطش بفتح عین منقط و فتح طا منقط و شین با نقطه مرضی که باعث آشامیدن آب بسیار
میشود و آنرا عطاش بضم عین بی میامند یطفی بطا منقط و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاطفا بزود

نشانیدن زبانه آتش منطفئه بنون وطاء با نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر مستتر
در لایفارقه راجع بسویق و ضمیر بارز راجع بامام است یا عکس است الحشم بفتح حاء منقط و فتح شین با نقطه تا بعان
نقطه قال الله در کلام راوی در نسخ هست و نا خوش طبیعت باید لیکن از باب تفعیل است من اسم است بمعنی بعض و مفعول
لیکن است یعنی روایت است از محمد بن موسی نسبت داد حدیث را سوی امام بیان این آنکه روایت کرد از امام جعفر صادق
علیه السلام آنکه امام گفت که پست عدس میبرد تشنگی را و قوت میدهد معده را و در آن است شفای از هفتاد درد و فرو
مینشاند حدت صفرا را و پاک میکند درونرا و بود که چون سفر میکرد امام علیه السلم جدا نمیشد از او و بود که میگفت
امام علیه السلم چون زیادتی میکرد خون در یکی از تابعان او که بیاشام از پست عدس چه بدرستی که آن ساکن میکند
بعض زیادتی خون را و فرو مینشاند گرمی را دوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ اِنَّ جَارِيَةً لَنَا اَصَابَهَا الْحَيْضُ
وَكَانَ لَا يَنْقَطِعُ عَنْهَا حَتّٰى اَشْرَفَتْ عَلَى الْمَوْتِ فَاَمَرَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ تُسْقٰى سَوِيقَ الْعَدَسِ
فَسُقِيَتْ فَانْقَطَعَ عَنْهَا وَعُوفِيَتْ شرح تسقی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است سویق منصوب و
مفعول دوم است یعنی روایت است از علی بن مهزیار بفتح میم و سکون ها و کسر زای با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین
و راء بی نقطه گفت که بدرستی که دختری از ما بر خورد او را آمدن حیض و بود که بریده نمیشد از او تا آنکه نزدیک بمردن
شد پس امر کرد امام محمد تقی علیه السلم بآنکه آشامانیده شود پست عدس پس آشامانیده شد پس بریده شد خون از او
و رها کرده شد از آفت سوم اصل عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ مَرْوٍ قَالَ بَعَثْنَا اِلَيْنَا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عِنْدَنَا
يَطْلُبُ السَّوِيقَ فَبَعَثْنَا اِلَيْهِ بِسَوِيقٍ مَلْتُوتٍ فَرَدَّهُ وَبَعَثَ اِلَيَّ اَنَّ السَّوِيقَ اِذَا شُرِبَ عَلَى الرِّيقِ
وَهُوَ جَافٌّ اَطْفَاَ الْحَرَارَةَ وَسَكَّنَ الْمِرَّةَ وَاِذَا لُتَّ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ شرح مرو بفتح میم و سکون راء بی نقطه و واو
شهریست در منتهای خراسان در راه بلخ و آن دار الملک مأمون بوده و امام رضا علیه السلم مدتی آنجا بوده الملتوت
بتاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب نصر است ترکرده شده بعسل و مانند آن الی بحرف جر و ضمیر متکلم است
ان بفتح و کسر همزه میتواند بود یعنی روایت از مردی از اهل مرو گفت که پیغام فرستاد بسوی امام رضا علیه السلم برحالی که
او نزد ما در مرو بود و میطلبید پست را پس پس فرستادیم سوی او پستی ترکرده شده پس واپس فرستاد از او پیغام فرستاد
سوی من که پست چون خورده شود بر ناشتا بر حالی که آن خشک باشد فرو مینشاند گرمی را و ساکن میکند صفرا را
و چون ترکرده شود نمیکند آنرا باب پنجاه و پنجم اصل باب فضل اللحم مزج این باب رجحان گوشت است و در این
باب نه حدیثست اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَيِّدِ الْاِدَامِ
فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ فَقَالَ اللَّحْمُ اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ شرح
ادام بکسر همزه است لحم مجرور بعطف بر اکواب است که در سابق آیات است استشهاد باین آیت مبنی بر اینست که من
در مما برای تبعیض باشد و یشتهون عبارت از لحم مطلق باشد یعنی روایت است از عبد الله بن سنان که پرسیدیم گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بهترین نان خورش در دنیا و در آخرت پس گفت که گوشت است آیا نشنیدی قول

الله عز و جل را در سوره واقعه که و طواف میکنند بر اهل جنت پیرانی با گوشت مرغانی از جمله آنچه میخواهند میان بهتر گوشت
گوشت مرغان می آید در حدیث اول باب شصتم که باب لحوم الطیر است دوم اصل عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ
الْعَلَوِيِّ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّحْمُ
سَيِّدُ الطَّعَامِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شرح روایت است از عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از جدش از علی صلوات
الله علیه گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گوشت بهتر خوردنی است در دنیا و آخرت سوم اصل عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ رَفَعَهُ اِلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدُ اِدَامِ الْجَنَّةِ
اللَّحْمُ شرح روایت است از علی بن ریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین نسبت داد حدیث را سوی امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتر نان خورش اهل جنت گوشت است چهارم اصل
عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَيِّدُ الطَّعَامِ اللَّحْمُ شرح این ظاهر است پنجم اصل عَنْ عَبْدِ
الْاَعْلٰى مَوْلٰى آلِ سَامٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّا نُرْوٰى عِنْدَنَا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يُبْغِضُ الْبَيْتَ اللَّحِمَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبُوا اِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَيْتُ الَّذِي يَغْتَابُونَ فِيهِ النَّاسَ وَيَاْكُلُونَ لُحُومَهُمْ وَقَدْ كَانَ اَبِي لَحِمًا وَلَقَدْ مَاتَ يَوْمَ مَاتَ وَ
فِي كُمِّ اُمِّ وَلَدِهِ ثَلَاثُونَ دِرْهَمًا لِلَّحْمِ شرح نروی بصیغه متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل است التروی کسی را راوی کردن
و مراد اینجا نقل کلام برای کسی است تا روایت کند برای دیگران یبغض بیاء دو نقطه و غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال است اللحم بفتح لام و کسر حاء بی نقطه جای خوردن گوشت بسیار و خورنده گوشت بسیار
کذبوا از باب ضرب است و راست گفتن در حدیث باعتبار لفظ منافات ندارد با دروغ گفتن در آن باعتبار قصد معنی
چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده موافق آنچه در اوایل نهج البلاغة است که و من کلام له فی الخوارج لما سمع قولهم لا حکم الا لله
کلمة حق یراد بها باطل و یاکلون لحومهم اشاره است بآیت سوره حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتا لحما بفتح لام و کسر حاء بمعنی خورنده گوشت بسیار است و این دلالت بر این میکند که خانه او جای خوردن گوشت بسیار
بوده یعنی روایت است از عبد الاعلی ملازم آل سام بسین بی نقطه و تخفیف میم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که
که بدرستی که ما راوی کرده میشویم در شهر ما از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه او گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی دشمن
میدارد خانه را که جای خوردن گوشت بسیار باشد پس گفت امام علیه السلم که مخالفان در این روایت دروغ گفتند جز این
نیست که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خانه را که غیبت میکنند در آن مردمان را و میخورند گوشتهای ایشان را و تحقیق بود پدرم
خورنده گوشت بسیار و هر آینه بتحقیق مرد در روزی که مرد برحالی که در آستین کنیز خاصه او بود سی درهم برای خریدن
گوشت ششم اصل عَنْ مِسْمَعٍ اَبِي سَيَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ اِنَّ مَنْ قِبَلَنَا يَرْوُونَ
اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْبَيْتَ اللَّحِمَ فَقَالَ صَدَقُوا وَلَيْسَ حَيْثُ ذَهَبُوا اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْبَيْتَ
الَّذِي تُؤْكَلُ فِيهِ لُحُومُ النَّاسِ شرح روایت است از مسمع ابو سیار بفتح سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق

علیه السلم انکه مردی کفت او را که بدرستی که جمعی نزد ما یند روایت میکنند اینکه الله عز و جل دشمن میدارد خانه را که جای
خوردن کوشت بسیار است پس امام کفت که راست کفتند در روایت لفظ و نیست آن لفظ انچه که ایشان فهمند
بیان این که بدرستی که الله عز و جل دشمن میدارد خانه را که خورده میشود در آن کوشتهای مردمان هفتم اصل عن
الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله لحما یحب
اللحم شرح لحم دو جا بکسر حا راست و میتواند بود که در دوم بسکون حا باشد یعنی روایتست از حسین بن ابو العلا
بفتح عین بی نقط و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله
خورنده کوشت بسیار و دوست میداشت خورنده کوشت بسیار را هشتم اصل عن الحسین بن هرون عن
ابی عبد الله علیه السلم قال ترک ابو جعفر علیه السلم ثلثین درهما للحم یوم توفی و کان رجلا لحما
شرح این ظاهر است از شرح حدیث هفتم این باب نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه و اله انا معاشر قریش قوم لحمون شرح معاشر منصوب باختصاص است و عبارت
از بنی هاشم از جمله قریش یا عبارتست از قبایل قریش مطلقا یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق
علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ما کروههای قریش جمعی خورندکان کوشت بسیاریم باب پنجاه و
ششم اصل باب ان من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه شرح این باب بیان اینست که هر که نخورد کوشت را
چهل روز و شب دکرکون میشود خوی او و مثل انکه خیالات فاسده در دماغ او جا میکند و آنها را معرفت نام میکند
مانند صاحب برسام و در این باب سه حدیثست اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اللحم ینبت اللحم و من ترک اللحم اربعین یوما ساء خلقه و من ساء خلقه فاذنوا فی
اذنه شرح فاذنوا بهمزه و ذال با نقط و نون بصیغه امر باب تفعیل است التاذین کفتن اذان که مشتمل است بر
شهادتین و این اشارتست باینکه ترک کوشت در چهل روز چنانچه شعار بعض اهل ضلالت است باعث خیالات
که منافات دارد با شهادتین یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که خوردن کوشت
میرویاند کوشت بدن را باینمعنی که باعث استقامت مزاج میشود و هر که ترک کردن خوردن کوشت را در چهل روز و
شب بد شد خوی او و هر که بد شد خوی او پس اذان کوئید در کوش او دوم اصل عن الحسین بن خالد قال قلت
لابی الحسن الرضا علیه السلم ان الناس یقولون ان من لم یاکل اللحم ثلثة ایام ساء خلقه فقال
کذبوا و لکن من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه و بدنه و ذلک لانتقال النطفة فی مقدار
اربعین یوما شرح انتقال نطفه در رحم ما در کذشت در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب سیم که باب بدو خلق الانسان
و تقلبه فی بطن امه است شاید که تعلیل با نتقال نطفه اشارت باشد بتفسیر آیت سوره اعراف و واعدنا موسی ثلثین
لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة یعنی روایتست از حسین بن خالد کفت که کفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را
که بدرستی که مردمان میکویند که بدرستی که هر که نخورد کوشت را در سه روز و شب بد میشود خوی او پس امام کفت که دروغ کفتند

ولیکن هر که نخورد کوشت را در چهل روز و شب دکرکون میشود خوی او و بدن او و آن برای دکرکون شدن نطفه
است در مقدار چهل روز و شب سوم اصل عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال رسول الله صلی الله علیه و اله من اتی علیه اربعون یوما و لم یاکل اللحم فلیستقرض علی الله عز و جل
و لیاکله شرح روایتست از ابو اسامه زید بیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که وارد شد بر او چهل روز و شب و نخورد کوشت را بسبب تنکدستی پس باید که قرض کیرد برای الله عز و
جل و باید که خورد کوشت را مراد اینست که در انوقت معذور است در قرض کرفتن و الله عز و جل ضامن ادای آنست
باب پنجاه و هفتم اصل باب فضل لحم الضان علی المعز شرح الضان بفتح ضاد با نقط و سکون و فتح همزه جمع ضائن
بر وزن فاعل میشها المعز بفتح میم و سکون و فتح عین بی نقط و زای با نقط جمع ماعز بر وزن فاعل بزها یعنی این باب
بیان رجحان کوشت میشها بر کوشت بزهاست در این باب سه حدیثست اول اصل علی بن محمد عن سهل بن زیاد
عن بعض اصحابنا عن محمد بن اسمعیل قال ذکرنا اللحمان عند ابی الحسن الرضا علیه السلم فقلت ما
لحم باطیب من لحم الماعز قال فنظر الی ابو الحسن علیه السلم و قال لو خلق الله عز و جل مضغة هی
اطیب من الضان لفدی بها اسمعیل صلی الله علیه و اله شرح الظاهر محمد بن اسمعیل کلام مصنف است
لحمان بضم لام و سکون حا راست المضغة بضم میم و سکون ضاد با نقط و عین با نقط پاره کوشت باعتبار انکه
خاییده میشود ظاهر روایات مختلفاست در انکه ذبیح اسحق است یا اسمعیل و راجح بیان میشود در شرح حدیث سیوم این
باب یعنی روایت کرد علی بن محمد از سهل بن زیاد از بعض یاران ما کلان دارم او را که محمد بن اسمعیل باشد کفت که مذکور
کردیم کوشتها را نزد ابو الحسن امام رضا علیه السلم پس کفتم که نیست کوشتی پاکیزه تر از کوشت بز را وی کفت که پس نکاه
کرد سوی من امام رضا علیه السلم و کفت که اکر می آفرید الله عز و جل پاره کوشتی را که آن پاکیزه تر باشد از کوشت میشان
هر آینه سر بها میکرد بآن اسمعیل را صلی الله علیه و آله دوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن علیه السلم
ان اهل مکة لا یاکلون لحم الضان فقال و لم قلت انهم یقولون انه یهیج بهم المرة السوداء و الصداع   ع
و الاوجاع فقال لی یا سعد فقلت لبیک قال لو علم الله عز و جل شیئا اکرم من الضان لفدی به
اسمعیل علیه السلم شرح السوداء در بعض نسخ نیست و بر بنا بر آن مراد بالمرة شاید که صفرا باشد یعنی روایتست از
سعد بن سعد کفت که کفتم امام رضا علیه السلم را که بدرستی که خانه واده من نمیخورند کوشت میشها را پس امام کفت که چرا
کفتم که بدرستی که ایشان میکویند که بدرستی که آن کوشت بر می انکیزاند در ایشان خلط سودا را و درد سر را و دردها را
پس امام کفت مرا که ای سعد پس کفتم که لبیک امام کفت که اکر میدانست الله عز و جل چیزی را کرامیتر از میش هر آینه سر بها
میکرد بآن اسمعیل علیه السلم را سوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم ان اهل
مکة یاکلون لحم الماعز و لا یاکلون لحم الضان قال و لم قلت یقولون انه لحم یهیج المرار فقال علیه السلم
لو علم الله عز و جل خیرا من الضان لفدی به اسحق هکذا جاء فی الحدیث شرح اسحق منصوب

ومفعول فدی است واین اشارتست بآیت سوره صافات که وفدیناه بذبح عظیم بنا برانکه آن قوچ بوده هکذا
جار فی الحدیث کلام مصنف است والف لام برای عهد خارجیست وعبارتست از حدیث صحیح که مذکور شد
در خطبه مصنف بقول او که بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلم تا آخر ومراد اینست که ذبیح بودن اسحق وارد
شده در روایت صحیحه که بتصدیق سفرای ناحیه مقدسه رسیده پس ذکر حدیث اول و دوم دران باب برای
تمهید بیان عدم صحت آنهاست خصوصا حدیث دوم زیرا که آن واین حدیث نقل یکواقعه شخصیست ومیتواند
بود که بعض احادیث که موهم ذبیح بودن اسمعیل است مؤول باشد مثل آنکه اسمعیل در حدیث اول و دوم این
مرفوع وفاعل باشد واشارت باین باشد که اسمعیل هرگز بز را قربان نکرده ومبنی باشد بر سهو راوی باشد مثل آنکه
در حدیث اول این باب بان اسمعیل آمده وراوی اسقاط یا این کرده باشد وتصلیه از جانب کاتبان باشد ومصنف
ذکر اظنه محمد بن اسمعیل برای اشعار باین کرده باشد وبیان این مبحث شد در کتاب الحج در شرح ذیل حدیث چهارم
باب حج ابرهیم واسمعیل وبنائهما البیت ومن ولی البیت بعدهما علیهما السلم که باب هفتم است یعنی روایتست
از سعد بن سعد گفت که گفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را که بدرستی که خانه وادۀ من میخورند گوشت بز را ومیخورند
گوشت میش را امام گفت که وچرا گفتم که میگویند که بدرستی که آن گوشتی است که بر می‌انگیزاند خلطهای فاسد را
پس گفت امام علیه السلم که اگر میدانست الله عز وجل بهتر را از میش هر آینه میداد بآن اسحق را چنین آمده در حدیث
صحیح باب نهم باده وشتم اصل باب لحم البقر وشحومها شرح بقر بفتح با وفتح قاف جمع یا اسم جنس بقره است
شحوم جمع شحم بمعنی چربیه است ومخصوص به پیه نیست یعنی این باب بیان گوشت گاو وچربیهای گاو است
دراین باب هفت حدیث است اول اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال ان بنی اسرائیل
شکوا الی موسی علیه السلم ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله عز وجل فاوحی الله عز وجل
الیه مرهم باکل لحم البقر بالسلق شرح شکوا بتخفیف کاف مفتوح است ما موصوله ومفعول شکوا است یلقون
بفتح قاف بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب علم است بیاض عبارتست از قدر مشترک میان برص وبهق
سفیدیست راجع الیه ذلک ما موصوله است مر بضم میم وسکون را امر است السلق بکسر سین مهمله وسکون لام وقاف
چغندر خواه بیخ باشد وخواه برگ واین منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث چهارم باب السلق که باب صد و
بیست ویکم است در نهی از خوردن بیخ چغندر بسبب آنکه باعث سودا است زیرا که سودا ضد بیاض است وعلاج
آفت بضد میباشد پس آنحدیث مخصص این حدیث است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی
که بنی اسرائیل شکایت بردند سوی موسی علیه السلم آنچه را که بر میخوردند از آنکه سفیدی پس موسی شکایت برد آنرا سوی الله عز وجل
پس شتابان کرد الله عز وجل سوی موسی که امر کن ایشانرا بخوردن گوشت گاو با چغندر بیان این میشود در شرح حدیث
سوم این باب دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلم قال مرق لحم البقر
یذهب بالبیاض شرح روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی‌نقط وتشدید بای یکنقطه وحای بی‌نقطه کنانی بکسر کاف

ودونون

و دونون از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شوربای گوشت گاو میبرد رنگ سفیدی را سوم اصل عن اسمعیل
بن ابی زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم قال البان البقر دواء وسمونها شفاء ولحومها داء
شرح فرق میان دوا وشفا اینست که مبالغه در شفا بیشتر است از دوا زیرا که دوا گاهی باعث شفا میشود
وگاهی نمیشود خواه باعث استعداد شفا شود وخواه نشود بسبب مانعی یعنی روایتست از اسمعیل بن ابی زیاد
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شیرهای گاوها دوا است وروغنهای گاوها شفا است وگوشتهای گاوها درد
است باین معنی که آنها باعث سودا است وسودا مضر است پس منافات ندارد با آنکه دوای بیاض باشد یا بمعنی
آنکه دوای بیاض است شوربای گوشت گاو است که مذکور شد در حدیث سابق ومی‌آید در حدیث هفتم این
باب نه خود پیش چهارم اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول اللحم ینبت اللحم
ومن ادخل جوفه لقمة شحم اخرجت مثلها من الداء شرح ادخل بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعال است جوفه منصوبست لقمه منصوب ومضافست بسوی شحم اینجا چربیه است که چون گداخته شود روغن
میشود واین مطلق محمول است بر مقید چنانچه بیان میشود در حدیث ششم این باب اخرجت بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب افعال است بتقدیر اخرجت من جوفه مثلها منصوبست یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که شنیدم از
امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که گوشت میرویاند گوشت را وهر که داخل کرد در شکم خود لقمه از چربیه را بیرون
میکند از شکم او مثل آن لقمه را از جمله درد پنجم اصل عن محمد بن سوقة عن ابی علیه السلم قال من اکل لقمة
شحم اخرجت مثلها من الداء شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق ششم اصل عن احمد بن
ابی عبد الله عن بعض اصحابه عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک الشحمة
التی تخرج مثلها من الداء ای شحمة قال هی شحمة البقر وما سالنی بها زرارة عنها احد
قبلک شرح با در بها برای تعدیه است وضمیر راجع بحدیث است زراره منصوب ومفعول دوم است یعنی روایتست
از احمد بن ابی عبد الله از بعض یاران خود رسانید حدیث را بزراره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت
شوم آن چربیه که بیرون میکند مثل خود را از جمله درد کدام چربیه است آن گفت که آن چربیه گاو است ونپرسید
مرا ای زراره از آن کسی پیش از تو هفتم اصل عن یحیی بن مساور عن ابی ابرهیم علیه السلم قال السویق
ومرق لحم البقر یذهبان بالوضح شرح الوضح بفتح واو وفتح ضاد با نقطه وحای بی‌نقطه لکه سفیدی یعنی
روایتست از یحیی بن مساور بکسر واو از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پست وشوربای گوشت گاوها میبرند لکه سفیدی را
باب صد وپنجاه ونهم اصل باب لحم الجزور والبخت شرح الجزور بفتح جیم وضم زای با نقطه وسکون واو ورای
بی‌نقطه شتری که آماده کشتن شده در نسخ والبخت بواو است وظاهر اینست که بجای آن من البخت بمن
تبعیضیه باید زیرا که دراین باب حدیث جزور علیحده نیست البخت بضم بای یکنقطه وسکون خای با نقطه وتای دو نقطه در
بالا جمع بختی شتران دوکوهان وبختی معرب بقدی بقاف ودال بی‌نقطه است یعنی این باب بیان گوشت کشته از

بلغ بدرس

جمع شتران دو کوهانست در این باب دو حدیث اول اصل عن داود الرقی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسئله عن لحوم البخت والبانها فقال لا باس شرح روایتست از داود رقی بفتح را بی نقط و تشدید قاف گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم میپرسیدم او را از گوشتهای شتران دو کوهان و شیرهای آنها پس گفت که نیست پروایی دوم اصل عن داود الرقی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ان رجلا من اصحاب ابی الخطاب نهانی عن اکل البخت وعن اکل لحوم الحمام المسرول فقال ابو عبد الله علیه السلام لا باس برکوب البخت وشرب البانها واکل لحوم الحمام المسرول شرح ابو الخطاب محمد بن مقلاص ملعون و غالی بوده دعوی الوهیت برای امام جعفر صادق علیه السلم میکرده و خود را پیغمبر او میشمرده و منع مخالفتها با او میکرده و عوام را تابع خود میکرده در آنها الحمام بفتح حاء بی نقط و تخفیف میم جمع حمامه کبوتران المسرول بضم میم و فتح سین بی نقط و سکون راء بی نقط و فتح واو و تخفیف لام پر پا در نسخ برکوب است و ظاهر اینست که آن از تبدیل کاتبان یا بعض راویان باشد و بجای آن بلحوم باید و بنا بر آنچه در نسخ هست میتوان گفت که اکتفا بذکر رکوب و شرب البان در بخت با وجود آنکه اول در سؤال مذکور نیست اصلا و دوم مذکور نیست ظاهرا اشارتست باینکه حلال بودن البان مسلم است نزد اصحاب ابی الخطاب مانند حلال بودن رکوب پس هرچه البانش حلال باشد گوشتش حلالست البته یا اشارتست بممنوع بودن قربان کردن آنها در منی چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث هفدهم باب صد و هشتاد و یکم که باب ما یستحب من الهدی و ما یجوز منه و ما لا یجوز است در تفسیر آیت سوره انعام و من الابل اثنین یا اشارتست بمکروه بودن اکل لحم بخت مطلقا نظر آنچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب البان الاتن که باب هشتاد و هشتم است و ما موافق ظاهر شرح میکنیم یعنی روایتست از داود رقی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که قربانت شوم بدرستی که مردی از یاران ابو الخطاب نهی کرد مرا از خوردن شتران دو کوهان و از خوردن گوشتهای کبوتران پر پا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست پروایی بخوردن گوشتهای شتران دو کوهان و آشامیدن شیرهای آنها و خوردن گوشتهای کبوتران پر پا باب شصتم اصل باب لحوم الطیر شرح این باب بیان گوشتهای مرغانست در این باب شش حدیث اول اصل عن عمرو بن عثمان رفعه قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الاوز جاموس الطیر والدجاج خنزیر الطیر والدراج حبش الطیر واین انت عن فرخین ناهضین ربتهما امراة من ربیعة یفضل قوتها شرح الاوز بکسر همزه و فتح واو و تشدید زای با نقطه قدر مشترک میان غاز و اردک و آن را وز با اسقاط همزه نیز میگویند جاموس بجیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین بی نقط معرب گاومیش است و نسبت آن دو با عتبار موافقت در طعم است یا باعتبار اینست که گاومیش نیز بسیار در آب و لای میرود و نسبت میان دجاج و خنزیر باعتبار موافقت در طعم است پس منافات با حلال بودن دجاج و حرام بودن خنزیر ندارد یا باعتبار نجاست خوارگیست الدراج بضم دال بی نقط و تشدید راء بی نقط و الف و جیم تذرو یا مرغی مانند تذرو الحبش بضم حاء بی نقط و ضم باء یک نقطه و سین بی نقط جمع حبشی بفتح حاء و کسر باء و سکون یاء دو نقطه در پایین حبشیان پروار مانند حبشیان که بسته میشوند برای اینکه گوشت

ایشان لذیذتر و پاکیزه‌تر شود و این اشارتست باینکه گوشت دراج لذیذتر است و پاکیزه‌تر است از گوشت مرغان دیگر و این مانند تا آخر بمنزله استثنا است از و الدراج خنزیر الطیر میان اینکه آن در بعض اقسام دجاج است و الدراج حبش الطیر میان اینکه بعض دجاج اطیب از دراج است و این اشارتست بانچه نقل میشود که مرغان بریان که برای رسول الله هدیه آورده بودند و آن چون بسیار نفیس بوده گفته که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی و امیر المؤمنین علیه السلم حاضر شده و آن دو مرغ خانگی پرورده بوده که زنی از ربیعه هدیه آورده بود فرخین بفتح فاء و سکون راء بی نقط و فتح خاء با نقطه است ناهضین بنون و الف و کسر هاء و فتح ضاد با نقطه است ربتهما براء بی نقط و تشدید باء یک نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است ربیعه بفتح راء بی نقط و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقط اسم پدر چند طایفه است از آنجمله در بنی تمیم است یعنی روایتست از عمرو بن عثمان نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست امام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که مرغ آبی گاومیش مرغانست و مرغ خانگی خوک مرغانست و تذرو میشان پرواری مرغانست و کجایی تو از دو جوجه نوخاسته که پرورد آنها را از جوزکی زنی از طایفه ربیعه با فیما بنده خوراک خود دوم اصل عن السیاری رفعه قال انه ذکر اللحمان بین یدی عمر فقال عمر ان اطیب اللحمان لحم الدجاج فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه کلا ان ذلک خنازیر الطیر وان اطیب اللحمان لحم فرخ قد نهض او کاد ینهض شرح روایتست از سیاری نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از اوست امام گفت بدرستی که شان اینست که مذکور شد گوشتها نزد عمر پس گفت عمر خطاب که بدرستی که پاکیزه‌تر گوشتها گوشت مرغ خانگی است پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاشا بدرستی که آن مرغان خانگی خوکان مرغانند و بدرستی که پاکیزه‌تر گوشتها گوشت جوجه مرغ خانگی است که تحقیق نوخاسته شده باشد یا نزدیک باشد که نوخاسته شود سوم اصل السیاری عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله من سره ان یقل غیظه فلیاکل لحم الدراج شرح روایت کرد سیاری از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که خوشحال کند او را اینکه کم شود خشم او پس باید که خورد گوشت تذرو را مراد اینست که آن باعث خوشخویی میشود چهارم اصل عن محمد بن حکیم عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اطعموا المحموم لحم القباج فانه یقوی الساقین ویطرد الحمی طردا شرح قباج بکسر قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و جیم جمع قبج بفتح قاف و سکون باء معرب کبک است یطرد از باب نصر است خورانیدن گوشت کبک بمحموم شاید که مفید باشد بزمان طول حمی و نحو آن و خوردن حیوانی و شاید که در اوایل تب خوردن اندکی از آن نافع باشد یعنی روایتست از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بخورانید تب دار را گوشت کبکان چه بدرستی که آن قوی میکند دو ساق را و دفع میکند تب را نوعی از دفع پنجم اصل عن علی بن مهزیار قال تغدیت مع ابی جعفر علیه السلام فاتی بقطاة فقال انه مبارک وکان ابی علیه السلام یعجبه وکان یقول اطعموه صاحب الیرقان یشوی له فانه ینفعه شرح اتی بصیغه مجهول معلوم باب ضرب است القطاة

بفتح قاف و تخفیف طاء منقطه و الف و تاء وحدت یکی مرغ سنگخوار مذکر ضمیر انه باعتبار طایر است از جمله مبارک بودن
آن اینست که هزاران از آن یک گله میشوند و ضرر در زراعت نمیکنند یعجبه بعین بی نقطه و جیم و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بطایر است و ضمیر بارز راجع بابی است یا عکس است الاعجاب خوش آمدن کسی را
و خوش آینده شمردن چیزی را ضمیر مستتر در کان راجع بابی است الیرقان بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح راء بی نقطه و قاف
مرضی که باعث زردی ظاهر بدن میشود و گاهی باعث سیاهی نیز میشود و یشوی بشین با نقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب جمله حالیه است یعنی روایتست از علی بن مهزیار گفت که چاشته خوردم با امام محمد تقی علیه السلم پس
آورده شد سنگخواری پس امام گفت که بدرستی که آن برکت داده شده است و بود پدرم امام رضا علیه السلم که خوش
می آمد او را و بود که میگفت که بخورانید از آن صاحب یرقان بر حالی که بریان کرده شود برای او چه بدرستی که آن فایده میرساند
او را شتم اصل عن نشیط بن صالح قال سمعت ابا الحسن الاول علیه السلم یقول لا اری باکل الحباری
باسا و انه جید للبواسیر و وجع الظهر و هو مما یعین علی کثرة الجماع شرح نشیط بفتح نون و کسر شین با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه است الحباری بضم حاء بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف و راء بی نقطه و الف
مقصوره شوات بضم شین با نقطه و تخفیف واو و تاء دو نقطه در بالا و آنرا هوبره بضم ها و فتح باء یک نقطه نیز میگویند و الف آن
برای تانیث نیست زیرا که در مذکر و مونث یکسانست لیک غیر منصرفست بسبب تشبیه بالف تانیث نظر اسقاط موصوف
موصوف بسبب تشبیه بمضاف مثل جاء زید بن عمرو یعنی روایتست از نشیط بن صالح گفت که شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلم میگفت که نمی بینم بخوردن شوات پروایی و بدرستی که آن خوبست برای بواسیر و درد پشت و آن از جمله چیزهاست
که مددکار است بر بسیاری جماع باب شصت و یکم اصل باب لحوم الحمر الوحشیه شرح حمر بضم حاء بی نقطه
و ضم و سکون میم جمع حمار است یعنی این باب بیان گوشتهای خرگور است در این باب یک حدیثست اصل عن نصر بن
محمد قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسئاله عن لحوم حمر الوحشیه فکتب علیه السلم یجوز اکله لوحشیته
و ترکه عندی افضل شرح حمر مضافست الوحش بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه حیوان صحرا اضافه حمر
بوحش از قبیل اضافه خاص بعام بوجهی و عام بخاص بوجهی دیگر است مثل خاتم فضه تذکیر ضمیر اکله و لوحشیته و ترکه باعتبار رجوع
بمفرد حمر است لوحشیته اشارتست بانچه گذشت در حدیث اول و دوم از دهم و سیزدهم باب جامع فی الدواب التی
لا یوکل لحمها که باب دوم است که نهی از خوردن حمار اهلی باعتبار اینست که حاجت بآن میشود در سواری و بار کردن
و با سکه آن مانع در حمار وحشی نیست زیرا که رام نمیشود بتعلیم عندی در بعض نسخ نیست و بر تقدیر وجود اشارتست
بانکه صید حمار وحش بغایت مشکل است و اکثر صید آن از اکابر است مثل خلفای بنی عباس و ایشان اغلال الشرط
جواز صید میکرده اند در شهری که امام آنجا حاضر بوده پس صیاد آن حرام بوده و در این صورت اجتناب از ان مشتبهات است
یعنی روایتست از نصر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه ابن محمد گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلم میپرسیدم او را از
گوشتهای خران از جمله حیوان صحرا پس نوشت علیه السلم که جایز است خوردن خر صحرایی برای وحشی بودن آن و ترک آن نزد من

الحمه

بهتر است باب شصت و دوم اصل باب لحوم الجوامیس شرح این باب بیان گوشتهای گاومیشهاست در این
دو حدیثست اول اصل عن عبد الله بن جندب قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول لا باس باکل لحوم
الجوامیس و شرب البانها و اکل سمونها شرح روایتست از عبد الله بن جندب گفت که شنیدم از امام موسی
کاظم علیه السلم میگفت که نیست پروایی بخوردن گوشتهای گاومیشها و آشامیدن شیرهای آنها و خوردن روغنهای
آنها دوم اصل عن عبد الله بن جندب قال سالت ابا الحسن علیه السلم عن لحوم الجوامیس و البانها
فقال لا باس بهما شرح این ظاهر است از شرح سابق باب شصت و سوم اصل باب کراهیة اکل اللحم الغریض
یعنی النی شرح الغریض بفتح غین با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه تازه النی بکسر نون
و تشدید یاء دو نقطه در پایین گوشت خام و مراد اینجا گوشتی است که پخته نشده اصلا نه بآفتاب و نه بآتش و نه بمانند آنها
یعنی النی برای تفسیر لفظ اول این باب و دفع توهم اینست که مراد تازه پخته شده باشد یعنی این باب بیان ناخوش شمردن
خوردن گوشت تازه است میخواهد گوشت خام را در این باب دو حدیثست اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن ان یوکل اللحم غریضا و قال انما تاکله السباع و
لکن حتی تغیره الشمس او النار شرح و لکن بسکون نون برای استدراک دفع توهم اینست که مراد بغریض
ناتمام پخته باشد و ذکر شمس و نار بعنوان مثالست زیرا که تغیر آن بآب گرم که از زمین میجوشد ممکن است و ایضا بنمک
ممکن است چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله
علیه و آله نهی کرد از اینکه خورده شود گوشت بر حالی که خام باشد و گفت که جز این نیست که میخورند آنرا درندگان و لیک
صبر باید کرد تا اینکه دگرگون کند آنرا فی الجمله آفتاب یا آتش مثلا دوم اصل عن هشام بن سالم قال سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن اکل اللحم النی فقال هذا طعام السباع شرح روایتست از هشام بن سالم گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از خوردن گوشت خام پس گفت که این خوراک درندگانست باب شصت و چهارم اصل
باب القدید شرح القدید بفتح قاف و کسر دال بی نقطه اول و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه فعیل بمعنی مفعول بریده
شده بدرازی و اینجا عبارتست از گوشت خشک شده و آنرا قاق مینامند یعنی این باب بیان گوشت قاق است در
این باب سه حدیثست اول اصل عن عطیة اخی ابی العرام قال قلت لابی جعفر علیه السلم ان اصحاب المغیرة
ینهون عن اکل القدید الذی لم تمسه النار فقال لا باس باکله شرح عطیه بفتح عین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین است ابی العرام بضم و فتح عین بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و تخفیف میم است و در بعض نسخ ابی المغرا بفتح میم
و سکون غین با نقطه و راء بی نقطه و الف مقصوره یا ممدوده است و او حمید بن مثنی است و اول موافق کتب رجالست
مغیره بضم میم و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه ابن سعید از داعیان محمد بن عبد الله بن حسن بوده که
مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث سیزدهم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامه که باب هشتادم است و دروغ
بر امام محمد باقر علیه السلم می بسته یعنی روایتست از عطیه برادر ابو العرام گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی که یاران

منغیره نهی میکنند از خوردن گوشت قاقی که در نیافته باشد انرا آتش پس امام گفت که نیست پروایی بخوردن آن بیان
وجه این شد در حدیث اول باب سابق دوم اصل عنه رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اللحم
یُقَدَّدُ وَیُذَرُّ عَلَیْهِ الْمِلْحُ وَیُجَفَّفُ فِی الظِّلِّ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِاَکْلِهِ اِنَّ الْمِلْحَ قَدْ غَیَّرَهُ شرح یقدد
بقاف و دو دال منقط بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقدید پاره پاره کردن بدرازی
یذر بذال با نقطه و تشدید را منقط بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است یجفف بجیم و دو فا بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است یعنی روایتست از عطیه نسبت داد حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفتم امام را که بدرستی که گوشت ورق ورق کرده میشود و پاشیده میشود بر آن نمک و خشک
کرده میشود در سایه پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن زیرا که این نمک بتحقیق دگرگون میکند آنرا مراد انست
که آن نیز نوعی از پختن است پس مانند پختن بآفتاب یا آتش است که مذکور شد در حدیث اول باب سابق سوم اصل
عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه قال کان یقول ما اکلت طعاما ابقی و لا
اهیج للداء من اللحم الیابس شرح ابقی بباء یک نقطه و قاف و الف بصیغه افعل التفضیل است بمعنی دیرهضم تر
اهیج بها و دو نقطه در پایین و جیم بصیغه افعل التفضیل است بمعنی برانگیخته تر لام در للداء برای تعدیه است یعنی
القدید کلام راوست یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی صلوات الله علیه راوی گفت که امام بود که
میگفت که نخوردم خوراکی را دیرهضم تر و نه برانگیخته کننده تر درد را از گوشت خشک میخواهد قاق را چهارم اصل
عنه عن ابی الحسن علیه السلم انه کان یقول القدید لحم سوء لانه یسترخی فی المعدة و یهیج کل داء
و لا ینفع من شیء بل یضره شرح لحم مضاف و سوء بفتح سین منقط و سکون واو و همزه مصدر باب نصر است
بمعنی آزار کردن و در بعض نسخ بجای آن سیئ است و بنابران لحم موصوف است و مراد انست که نفع نمیرساند
یسترخی برا منقط و خا با نقطه و یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاسترخاء فروافتاده شدن
و مراد اینجا ماندگیست بمعنی دیرهضم شدن یهیج از باب تفعیل است نفی عبارت از ناملایم طبع است پس تعدیه
نفع بمن برای تضمین معنی ابعاد است یضر از باب نصر یا باب افعال است و ضرر رسانیدن قدید ناملایم را عبارتست
از تقویت آن ناملایم یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی علیه السلم اینکه او بود که میگفت که قاق گوشت
آزار کردنست زیرا که مانده میشود در معده و بر انگیخته میکند هر دردی را که ساکن شده باشد و فایده نمیرساند و دور
نمیکند از ناملایمی بلکه ضرر میرساند آنرا پنجم اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن بعض اصحابه رفعه قال قال
ابو عبد الله علیه السلم شیئان صالحان لم یدخلا جوفا فاسدا قط الا اصلحاه و شیئان
فاسدان لم یدخلا جوفا صالحا قط الا افسداه فالصالحان الرمان و الماء الفاتر و الفاسدان
الجبن و القدید شرح شیئان مبتداست فا برای بیانست صالحان خبر مبتداست جمله لم یدخلا استیناف بیانی
سابق است یا صالحان صفه مبتداست و جمله خبر مبتداست الفاتر بفا و کسر تا و دو نقطه در بالا و را منقط آب معتدل

یعنی القدید ه

اطعمه

در گرمی و سردی بدانکه نفع و ضرر چیزها مختلف میشود باختلاف مواضع و طبایع و اوقات و شروط مثلا میتواند
بود که مقصود در این حدیث بیان افساد جمع میان جبن و قدید باشد و این منافات ندارد با اینکه جبن اگر بی قدید
خورده شود نافع باشد در اکثر طبایع چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم و سوم باب الجبن که باب شانزدهم
نهم است و در شرح بعض احادیث باب نوزدهم که باب الجبن و الجوز است و بنابراین تنافی نیست میان احادیث
وارده در مدح چیزی و میان احادیث وارده در ذم همان چیز یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از بعض
یارانش نسبت داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دو چیز نیکانند هیچ گاه داخل نشدند
درونی نابکار را هرگز مگر اینکه نیک کردند آنرا و دو چیز نابکارانند هیچ گاه داخل نشدند درونی نیک را هرگز
مگر اینکه نابکار کردند آنرا اما نیکان آنار و آب معتدلند و نابکاران پنیر و گوشت قاقند ششم اصل
قال و روی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ثلث یهدمن البدن و ربما قتلن اکل القدید الغاب
و دخول الحمام علی البطنة و نکاح العجائز و زاد فیه ابو اسحق النهاوندی و غشیان النساء
علی الامتلاء شرح ضمیر قال راوی راجع باحمد بن محمد بن خالد است یهدمن بدال منقط بصیغه مضارع جمع مونث
غایبه معلوم باب نصر یا باب تفعیل برای مبالغه است اکل مرفوع و بدل تفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوف
بتقدیر من الغاب بغین با نقطه و الف و تشدید با یک نقطه گوشت بد بو البطنه بکسر با یک نقطه و سکون طا منقط
و نون پری معده از طعام نهاوندی بفتح و کسر و ضم نون و فتح واو و سکون نون و دال منقط شهریست نزدیک
همدان غشیان بفتح غین با نقطه و فتح شین با نقطه است یعنی احمد گفت که و روایت کرده شد از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که سه خصلت شکست میدهند بدن را و بسا که میکشند خوردن قاق بد بو و داخل شدن حمام بر پری
معده و جماع پیرزنان و زیاد کرد در آن حدیث ابو اسحق نهاوندی اینرا که و جماع زنان بر پری معده این مبنی
بر اینست که اربع بجای ثلث روایت کرده شده نیز هفتم اصل عنه عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد
الله علیه السلم ثلث لا یوکلن و هن یسمن و ثلث یوکلن و یهزلن و اثنان ینفعان من کل شیء و
لا یضران من شیء و اثنان یضران من کل شیء و لا ینفعان من شیء فاما اللواتی لا یوکلن و
یسمن فاستشعار الکتان و الطیب و النورة و اما اللواتی یوکلن و یهزلن فاللحم الیابس
و الجبن و الطلع و فی حدیث آخر الجوز و الکسب شرح تانیث ثلث و تذکیر اثنان اشارتست باینکه
در ثلث عادت و خصلت منظور است بخلاف اثنان یسمن بفتح سین منقط و کسر میم مشدده و تشدید نون مفتوحه
است یهزلن بزای با نقطه بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است من در اول و دوم
و سوم و چهارم باعتبار تضمین معنی ابعاد است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب شیء در اول عبارتست
از ناملایم طبع و در دوم عبارتست از ملایم طبع و بر این قیاس است باقی الاستشعار بشین با نقطه و عین منقط و را
منقط مصدر باب استفعال پیراهن خود کردن چیزی را و الطیب بکسر طا و سکون یا دو نقطه در پایین مرفوعست الطلع

بفتح طاء بی‌نقطه و سکون لام و عین بی‌نقطه شکوفه درخت خرما و فی حدیث آخر الجوز و الکسب کلام احمد بن محمد بن خالد است
و مراد اینست که آن بجای الجبن و الطلع است در روایت بعضی دیگر از جمله یاران از امام جعفر صادق علیه السلام
الکسب بضم کاف و سکون سین بی‌نقطه و باء یک نقطه فشرده یعنی آنچه روغن آنرا گرفته باشند از جمله بادام و گردکان
و مانند آنها یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از بعض یاران نسبت داده حدیث را گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که سه خصلت خورده نمی‌شوند و آنها فربه میکنند بدن را و سه خصلت خورده میشوند و لاغر میکنند بدن را
و دو چیز نفع میکنند از هر ناملایمی و ضرر نمیرسانند از هیچ ملایمی و دو چیز ضرر میرسانند از هر ملایمی و نفع نمیکنند از هیچ
ناملایمی پس اما آنها که خورده نمیشوند و فربه میکنند پس پیراهن خود کردن کتانست و خوشبوییست و نوره است
و اما آنها که خورده میشوند و لاغر میکنند پس گوشت خشک است و پنیر است و شکوفه درخت خرماست و در حدیث
دیگر کلامی از امام جعفر صادق علیه السلام گردکان و فشرده است بجای پنیر و شکوفه اصل وَاللَّذانِ يَنْفَعانِ مِنْ
كُلِّ شَيْءٍ وَلا يَضُرّانِ مِنْ شَيْءٍ فَالْماءُ الْفاتِرُ وَالرُّمّانُ وَاللَّذانِ يَضُرّانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلا يَنْفَعانِ
مِنْ شَيْءٍ فَاللَّحْمُ الْيابِسُ وَالْجُبْنُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ ثُمَّ قُلْتَ يُهْزِلْنَ وَقُلْتَ هٰهُنا يَضُرّانِ فَقالَ
أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْهُزالَ مِنَ الْمَضَرَّةِ شرح ثَمّ بفتح ثاء سه نقطه و تشدید میم مفتوح برای اشارت بمکان بعید است
الهزال بضم ها و تخفیف زای با نقطه مصدر مجهول از باب نصر لاغری حاصل اعتراض اینست که از جمع میان این دو کلام
لازم می‌آید که هر کدام از لحم یابس و جبن یا لحم یابس و جبن لاغر کننده باشد و ایضا ضرر کند هر چیز را و مفهوم این دو کلام
منافیست و حاصل جواب اینست که تنافی این دو مفهوم در صورتیست که در صورت حکم بتهزیل ضمیمه داشته باشد یا
لاغری از جمله ضرر نباشد و در ما نحن فیه ضمیمه دارد و آن طلع است یا هر کدام از جوز و کسب است و معلوم است که
لاغری از جمله مضرتست یعنی و آن دو چیز که نفع میرسانند از هر ناملایمی و ضرر نمیرسانند از هیچ ملایمی پس آب معتدل و
انار اند و آن دو چیز که ضرر میرسانند از هر ملایمی و نفع نمیرسانند از هیچ ناملایمی پس گوشت خشک و پنیر اند گفتم که قربانت
شوم در آنجا گفتی که لاغر میکنند و گفتی در اینجا که ضرر میرسانند هر چیز را پس امام گفت که آیا ندانستی که لاغری از جمله ضرر است
باب شصت و پنجم اصل باب فضل الذراع علی سائر الاعضاء شرح الذراع بکسر ذال با نقطه و تخفیف راء بی‌نقطه
و الف و عین بی‌نقطه سر دست که در حیوانات بجای بازوست یعنی این باب بیان رجحان سر دست است بر باقی عضوها
در این باب حدیثست اول اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيّانِ رَفَعَهُ قالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لِمَ كانَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحِبُّ الذِّراعَ أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِأَعْضاءِ الشّاةِ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ
قَرَّبَ قُرْباناً عَلَى الْأَنْبِياءِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ فَسَمّى لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عُضْواً عُضْواً وَسَمّى لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الذِّراعَ فَمِنْ ثَمَّ كانَ عَلَيْهِ السَّلامُ يُحِبُّها وَيَشْتَهِيها وَيُفَضِّلُها شرح اکثر منصوب و صفت مفعول
مطلق محذوفست بتقدیر حبا یعنی روایتست از علی بن ریان بفتح راء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین نسبت داد حدیث را
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چرا بود رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست میداشت سر دست را دوست داشتنی

جز

بیشتر از دوست داشتن او عضوهای دیگر گوسفند را پس گفت امام علیه السلام که بدرستی که آدم علیه السلام قربان کرد قربانی
را بر پیغمبران صاحب شریعت علیحده از جمله اولاد او با بیرون کرد نام برد برای هر پیغمبری از اولاد او عضوی عضوی را
و نام برد برای رسول الله صلی الله علیه و آله سر دست را پس از اینجاست که بود علیه السلام که دوست میداشت آنرا و میل
میکرد آنرا و ترجیح میداد آنرا مراد اینست که پسر دوست میدارد آنچه را که پدر برای او اختیار کند خصوصا چنین
پسری و چنان پدری دوم اصل عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ يُعْجِبُهُ الذِّراعُ شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که خوش می
آمد او را سر دست سوم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ذِراعٍ وَكانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحِبُّ الذِّراعَ وَالْكَتِفَ وَيَكْرَهُ الْوَرِكَ لِقُرْبِها
مِنَ الْمَبالِ شرح حکایت این یهودیه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث نهم باب العفو که باب پنجاه سوم است
یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زهر داد زن یهودیه در خیبر نبی را صلی الله
علیه و آله در سر دستی و بود نبی صلی الله علیه و آله که دوست میداشت سر دست را و شانه را و ناخوش میداشت ران را برای
نزدیکی آن نسبت بمحل بول باب شصت و ششم اصل باب الطبیخ شرح الطبیخ بفتح طاء بی‌نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و خاء با نقطه پخته شده در دیگ و مانند آن ماخوذ است از طبخ بفتح طا و سکون با مصدر باب نصر
و منع بمعنی پختن یعنی این باب بیان پخته شده در دیگ و مانند آنست در این باب هشت حدیثست اول اصل عَنْ هِشامِ بْنِ
سالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ اللَّحْمُ مَعَ اللَّبَنِ مَرَقُ الْأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ شرح باء در باللبن برای مصاحبت
است و مراد آبیست که گوشت در آن پخته شده باشد و شیر داخل آن شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گوشت پخته شده با شیر شوربای پیغمبران علیهم السلام است دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِذا ضَعُفَ الْمُسْلِمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ
بِاللَّبَنِ شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که چون سست
شود بدن مسلمان پس باید که خورد گوشت پخته را با شیر سوم اصل عَنْ زِيادِ بْنِ أَبِي الْحَلالِ قالَ تَغَدَّيْتُ مَعَ أَبِي
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِلَحْمٍ بِلَبَنٍ فَقالَ هٰذا مَرَقُ الْأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ شرح روایتست از زیاد بن ابی الحلال بفتح
حاء بی‌نقطه و تخفیف لام گفت که چاشت خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام بگوشتی با شیری پس امام گفت که این شوربای پیغمبران
است علیهم السلام چهارم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ شَكا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِياءِ
إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الضَّعْفَ فَقِيلَ لَهُ اطْبُخِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ فَإِنَّهُما يَشُدّانِ الْجِسْمَ فَقُلْتُ هِيَ الْمَضِيرَةُ فَقالَ
لا وَلٰكِنِ اللَّحْمُ بِاللَّبَنِ الْحَلِيبِ شرح ضمیر هی راجع باللحم باللبن است و تانیث باعتبار خبر است المضیره بفتح میم و کسر ضاد
با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه گوشت پخته شده در دوغ یا ماست که ترش میباشد نسبت بشیر
الحلیب بفتح حاء بی‌نقطه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شیر تازه یعنی روایتست از عبد الله بن سنان

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران سوی اله عز و جل سستی بدن ایس گفته شد او را که بپز گوشت را با شیر پس بدرستی که آن دو قوت میدهند بدن ایس گفتم که آن آش دوغ باماست است پس امام گفت که نه ولیک گوشت است با شیر تازه **پنجم اصل** عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ اِنَّ اَحَبَّ الطَّعَامِ كَانَ اِلَىٰ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّارِدِبَاجُ **شرح** ناردباج بنون و الف و کسر و فتح را منقط و با یکنقط و الف و جیم معرب ناربا بسکون را بی جیم است و آن گوشت پخته با آب انار است **یعنی** روایتست از یونس بن یعقوب که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است گفت که بدرستی که محبوبتر طعام بود سوی رسول اله صلی اله علیه و آله ناربا **ششم اصل** عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ اَرْسَلْنَا اِلَىٰ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَدِيْرَةٍ فِيْهَا نَارِدِبَاجُ فَاَكَلَ مِنْهَا ثُمَّ قَالَ اِحْبِسُوْا بَاقِيَهَا عَلَيَّ فَاُتِيَ بِهَا مَرَّتَيْنِ اَوْ ثَلٰثًا ثُمَّ اِنَّ الْغُلَامَ صَبَّ فِيْهَا مَاءً فَاَتَاهُ بِهَا فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ اَفْسَدْتَهَا عَلَيَّ **شرح** ارسلت بصیغه ماضی مجهول یا متکلم معلوم باب افعال است با در بقدیرة زایده برای تقویت تعدیه است القدیره بضم قاف و فتح دال منقط و سکون یای دونقط در پایین و را منقط و تا وحدت دیگ کوچک احبسوا بصیغه امر باب ضرب است علی در جابجا بمعنی یا مفتوح است **یعنی** روایتست از یونس بن یعقوب گفت که فرستاده شد سوی امام جعفر صادق علیه السلم دیگی کوچک که در آن بود ناربا پس خورد از آن بعد از آن گفت که نگاه دارید باقی آنرا بر من پس داده شد آن دو بار یا سه بار بعد از آن غلام ریخت در آن دیگ آبی را پس داد او را آن پس امام گفت که ای نجیب تو تباه کردی آنرا بر من **هفتم اصل** عَنْ اَبِي بَصِيْرٍ قَالَ كَانَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعْجِبُهُ الزَّبِيْبِيَّةُ **شرح** الزبیبیه بفتح زای با نقط و کسر بای یکنقط و سکون یای دونقط در پایین و کسر بای یکنقط دوم و تشدید یای دونقط در پایین و تای تانیث مویزبا و آن گوشت پخته در آب مویز است **یعنی** روایت از ابو بصیر گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلم که خوش می آمد او را مویزبا **هشتم اصل** عَنِ السَّكُوْنِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْاَلْوَانُ يُعَظِّمْنَ الْبَطْنَ وَيُحَدِّرْنَ الْاَلْيَتَيْنِ **شرح** الالوان بفتح همزه و سکون لام جمع لون بفتح لام و سکون واو انواع طبیخ و میتواند بود که مراد بیشاره باشد که بیان میشود در شرح حدیث اول باب آینده یعظمن بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب تفعیل است یحدرن بحا بی نقط و دال منقط و را منقط بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب نصر و ضرب است الحدر بفتح حا و سکون دال از بالا بپایین آوردن و مراد اینجا لاغر کردنست الالیه بفتح همزه و سکون لام و یای دونقط در پایین و تای تانیث سرین **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلی اله علیه و آله که خوردن انواع طبیخ در سر یک سفره بزرگ میکند شکم را و لاغر میکند دو سرین را **باب شصت و هفتم اصل باب الثرید** **شرح** ثرید بفتح ثای سه نقط معرب ترید بفتح تای دونقط در بالاست و مراد ترید گوشت است **یعنی** این باب بیان ترید گوشت است در این باب ده حدیث است **اول اصل** عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ اَكَلْتُ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاُتِيَ بِلَوْنٍ فَقَالَ كُلْ مِنْ هٰذَا فَاَمَّا اَنَا فَمَا شَيْءٌ اَحَبَّ اِلَيَّ مِنَ

الثَّرِيْدِ وَلَوَدِدْتُ اَنَّ الْاِسْفِينَاجَاتِ حُرِمَتْ **شرح** فا در فاتی برای بیان و تفصیل است اتی بصیغه مجهول باب ضرب است با در بلون برای تعدیه است و نایب فاعل ظرف است یا نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بامام است و لون عبارتست از نوعی از طبیخ که غیر ترید بوده و پیشتر آورده شده بوده و بعد از آن ترید آورده میشده و امام علیه السلم از آن نخورده و انتظار ترید میکشیده و ددت بدو دال منقط بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است اسفاناجات بکسر همزه و سکون سین بی نقط و فا و الف و نون و الف دوم و جیم جمع اسفاناج است بمعنی بیشاره و آن طبیخی است که پیش از طبیخ دیگر آورده میشود بر سر سفره برای اینکه اول آنرا خورند و ثانیا طبیخ دیگر خورند ماخوذ است از سفنجه بفتح سین و سکون فا و فتح نون و جیم که مصدر باب فعلله است بمعنی تعجیل در دادن چیزی صاحب قاموس گفته که سفنج له سفنجه عجل له نقده و اسفاناجات را بیشارجات بکسر بای یکنقط و سکون یای دونقط در پایین و شین با نقط و الف و فتح را منقط و جیم و فیشفارجات بکسر فا و سکون یای دونقط در پایین و فتح و کسر شین با نقط و فا و الف و فتح را منقط و جیم نیز میگویند و آنها معرب بیشاره است ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث علی علیه السلم البیشارجات تعظم البطن قیل اراد به ما یقدم الی الضیف قبل الطعام و هی معربة و یقال لها الفیشفارجات بعد این مخفی نماند که در محاسن برقی این حدیث مفضل بن عمر مذکور است و در آن فیشفارجات بدل فا است حرمت بحای بانقط و را منقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است الحرم بفتح حا و سکون را ترک صاحب قاموس گفته الحرم البارد و التارک **یعنی** روایتست از مفضل بن عمر گفت که چیزی خوردم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس نیز وقتیکه پیش آورده شد نوعی از طبیخ پس امام گفت که بخور از این پس اما من پس نیست چیزی محبوبتر سوی من از ترید و هر آینه دوست داشتم اینرا که بیشارها ترک کرده شود در عادت **دوم اصل** عَنِ السَّكُوْنِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَوَّلُ مَنْ لَوَّنَ اِبْرٰهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّرِيْدَ هَاشِمٌ **شرح** لون بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلوین حاضر کردن چند نوع از طبیخ نزد میهمانان برای اینکه هر کس آنچه را که دوست دارد از آن بخورد هشم بشین با نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الهشم بفتح ها و سکون شین شکستن نان برای ترید و مانند آن **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی اله علیه و آله که اول کسی که چند رنگ طبیخ حاضر کرد برای میهمانان ابرهیم علیه السلم بود و اول کسی که شکست نان ترید را هاشم بود **سوم اصل** عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْاَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِاُمَّتِيْ فِي الثَّرْدِ وَالثَّرِيْدِ قَالَ جَعْفَرٌ الثَّرْدُ مَا صَغُرَ وَالثَّرِيْدُ مَا كَبُرَ **شرح** الثرد بفتح ثای سه نقط و سکون را منقط و دال منقط مصدر باب نصر پاره پاره کردن نان و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول مستعمل شده برای مبالغه پس دلالت میکند بر اینکه پارهای آن کوچکتر است **یعنی** روایتست از جعفر بن محمد اشعری از عبد اله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی اله علیه و آله که خداوندا برکت ده برای امت من در ثرد و در ثرید گفت جعفر که ثرد تریدیست که ریزه باشد و ثرید تریدیست

که درشت باشد چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال الثرید طعام العرب شرح
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ترید خوراک عرب است بنابر آنکه اول کسی که ساخته او را هاشم است
و او از عرب است پنجم اصل عن سلمة بن محرز قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام علیک بالثرید فانی
لم اجد شیئا اوفق منه شرح سلمه بفتح سین بی نقط و فتح لام است محرز بضم میم و سکون حای بی نقط و کسر رای بی نقط
و زای با نقط است علیک اسم فعل است بمعنی ادرک با برای تقویت تعدیه است یعنی روایتست از سلمة بن محرز
که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که دریاب ترید گوشت را چه بدرستی که من نیافتم چیزی را موافقتر از آن برای بدن
ششم اصل عن ابی اسامة زید الشحام قال دخلت علی سیدی ابی عبد الله علیه السلام و هو یاکل
سکباجا بلحم البقر شرح السکباج بکسر سین بی نقط و سکون کاف و بای یکنقطه و الف و جیم ترید گوشت که با سرکه است
و آن معرب سرکه با است یعنی روایتست از ابو اسامه زید پیه فروش گفت که داخل شدم بر مهتر من امام جعفر صادق
علیه السلام و او میخورد سرکه بائی بگوشت گاو را هفتم اصل عن اسمعیل بن جابر قال کنت عند ابی
عبد الله علیه السلام فدعا بالمائدة فاتی بثرید و لحم فدعا بزیت فصبه علی اللحم فاکلت
معه و رواه زرارة شرح روایتست از اسمعیل بن جابر گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پس طلبید خوان طعام را پس آورده شد ترید و گوشت پس طلبید روغن زیتونی را پس ریخت او را بر گوشت
پس خوردم با او و روایت کرد آنرا زراره نیز هشتم اصل عن بعض اصحابه رفعه قال قال النبی صلی الله
علیه و آله الثرید برکة شرح شاید که عن بعض اصحابه کلام مصنف باشد و ضمیر راجع بامام غایب علیه و علی آبائه
صلوات الرحمن باشد و اصحابه عبارت از سفراء باشد و میتواند بود که ضمیر اصحابه راجع بامام جعفر صادق علیه السلام
باشد که مذکور است در سابق برکت بودن ترید گوشت باعتبار اینست که باعث قوت بسیار برای بدن میشود
و خرج بسیار ندارد یعنی روایتست از بعض یاران نسبت داد حدیث را امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله
که ترید گوشت برکت است نهم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله لا تاکلوا من راس الثرید و کلوا من جوانبه فان البرکة فی راسه شرح این گذشت
در حدیث اول باب نوادر که باب چهل و هشتم است دهم اصل عن الشعیری عن ابی عبد الله علیه السلام قال
اطفئوا نائرة الضغائن باللحم و الثرید شرح شعیری بفتح شین با نقط و کسر عین بی نقط سکونی است و اسمش
اسمعیل بن ابی زیاد است اطفئوا بطای بی نقط و فا و همزه بصیغه امر باب افعالست النائره بنون و الف و کسر همزه
آتشمان بمعنی آنچه مانند آتش است مثل عداوت و جنگ الضغائن بفتح ضاد با نقط و غین با نقط و الف و کسر همزه
جمع ضغینه بفتح ضاد و کسر غین و سکون یای دو نقطه در پائین و نون کینها یعنی روایتست از شعیری از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که فرو نشانید آتشمان کینها بخوردن گوشت و ترید گوشت باب شصت و ششم اصل
باب الشواء و الکباب و الرؤس شرح شواء بکسر و ضم شین با نقط و الف ممدوده است کباب بفتح کاف و

دو بار یکنقطه معروف است رؤس بضم را و ضم همزه و سکون واو است یعنی این باب بیان گوشت بریان و گوشت
کباب و کله است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الاصبغ بن نباتة قال دخلت علی امیر المؤمنین
علیه السلام و بین یدیه شواء فقال لی ادن فکل فقلت یا امیر المؤمنین هذا لی ضار فقال
لی ادن اعلمک کلمات لا یضرک معهن شیء مما تخاف قل بسم الله خیر الاسماء ملء الارض
و السماء الرحمن الرحیم الذی لا یضر مع اسمه شیء و لا داء تغد معنا شرح شاید که امیر المؤمنین علیه
السلام آن بریان را برای دیگران آورده باشد و خود نمیخورده باشد موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب الخل و الزیت
که باب شصت و هفتم است یا خوردن امیر المؤمنین علیه السلام گوشت بریان را پیش از سقط شدن عثمان باشد پس منافات
ندارد با آنچه منقولست در خوراک او و بعد از آن اعلمک بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل مرفوع و مجزوم میتواند
بود نیز از باب نصر طلب افعال میتواند بود خیر مجرور و صفت اسم است ملء بکسر میم و سکون لام و همزه مجرور و صفت
دیگر اسم است و مضاف است الرحمن مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و ضمیر راجع بالله است تغد
بغین با نقط و تشدید دال بی نقط مفتوحه بصیغه امر معتل اللام باب تفعل است یعنی روایتست از اصبغ بفتح همزه
و سکون صاد بی نقط و فتح بای یکنقطه و غین با نقط ابن نباته بضم نون و تخفیف بای یکنقطه و الف و تای دو نقطه در بالا
گفت که داخل شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام و در پیش او بود گوشت بریانی پس گفت مرا که نزدیک بیا پس بخور پس گفتم
که ای امیر المؤمنین این مرا ضرر کننده است پس گفت مرا که نزدیک بیا تعلیم میکنم ترا چند کلمه که ضرر نمیکند ترا با آنها چیزی
از جمله آنچه میترسی بگو که مدد میجویم بنام خدا که بهتر نامهاست پری زمین و آسمان است باین معنی که هر مخلوقی مسخر است
بآن نام که رب العالمین است او است رحمن و رحیم که ضرر نمیکند با نام او چیزی و نه دردی چاشته بخور با ما دوم اصل
عن موسی بن بکر قال اشتکیت بالمدینة شکاة ضعفت معها فاتیت ابا الحسن الاول علیه السلام
فقال لی اریک ضعیفا قلت نعم فقال لی کل الکباب فاکلته فبرئت شرح اشتکیت بشین با نقط
و یای دو نقطه در پائین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افتعالست شکاة بکسر شین با نقط و تخفیف کاف و الف و تای
تانیث منصوب و مفعول مطلق است ضعفت بصیغه متکلم باب نصر و حسن است برئت بیای یکنقطه و رای بی نقط بصیغه
ماضی متکلم معلوم باب علم است یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که بیمار شدم در مدینه بیماری که بی قوت شدم با آن
باین معنی که نقاهت آن دراز کشید پس آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت مرا که می بینم ترا بی قوت گفتم که آری پس
گفت مرا که بخور گوشت کباب را پس خوردم از آن پس صحیح شدم سوم اصل عن موسی بن بکر قال قال لی ابو الحسن
علیه السلام ما لی اریک مصفرا قلت وعک اصابنی فقال لی کل اللحم فاکلته ثم رآنی بعد جمعة
و انا علی حالی مصفرا فقال لی الم آمرک باکل اللحم قلت ما اکلت غیره منذ امرتنی فقال لی و
کیف تاکله قلت طبیخا فقال لا کله کبابا فاکلته ثم ارسل الی فدعانی بعد جمعة و اذا الدم
قد عاد فی وجهی فقال لی الآن نعم شرح ما لی ترکیبیست از ما استفهامیه و لام حرف جر و ضمیر متکلم و بمعنی

مستعمل شده مصفر بضم میم وسکون صاد منقطه وفتح فا وتشدید را بینقطه اسم فاعل باب افعلال است الوعک بفتح واو وسکون عین بینقطه تب سخت الم امرک بهمزه استفهام انکاری ولم نافیه همزه والف وضم میم وسکون را بینقطه است لا نا هیه است ومدخولش محذوفست بتقدیر لا تاکله طبیخ کله بضم کاف وسکون لام جمع علیه است نظیر احتمالی در لا اتهم سوم القیمه الآن منصوبست نعم بکسر نون وسکون عین وفتح میم فعل مدح است یعنی روایتست از موسی بن بکر که گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلم که چیست مرا که می بینم ترا زرد گفتم که تبی سخت بر خورد مرا پس امام گفت مرا که بخور گوشت را پس خوردم از بعد از آن دیدم بعد از یکهفته ومن بر حال خود بودم زرد پس گفت مرا که آیا امر نکردم ترا بخوردن گوشت گفتم که نخوردم غیر گوشت را از وقتی که امر کردی مرا پس امام گفت که وچگونه میخوردی آنرا گفتم که پخته در دیک پس امام گفت که نخور آنرا کباب بعد از آن امام کس فرستاد سوی من پس خواند مرا بعد از یکهفته پس ناگاه خون بتحقیق برگشته بود در روی من پس امام گفت مرا که این وقت خوبست چهارم اصل عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ اَكْلُ الْكَبَابِ يَذْهَبُ بِالْحُمّٰى شرح الحمی بضم حا بینقطه وتشدید میم والف منقلبه از یا لام الفعل یا زایده تب وبضم حا وسکون میم ویا دو نقطه در پا بمعنی اثب وبکسر حا وتخفیف میم والف پرهیز وهرسه اینجا محتمل است وبنابر اول مضاف مقدر است ومراد نقاهت است که اثر تبیست وپرهیز در آن میباشد پس حاصل این حدیث وحدیث سابق یکی است یعنی روایتست از حسین بن حنظله بفتح حا بینقطه وسکون نون وفتح ظا با نقطه از امام محمد باقر علیه یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که خوردن گوشت کباب میبرد اثر تب را پنجم اصل عَنْ دُرُسْتٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ الرُّؤُوسُ مِنَ الشَّاءِ فَقَالَ الرَّأْسُ مَوْضِعُ الذَّكَاةِ وَاَقْرَبُ مِنَ الْمَرْعٰى وَاَبْعَدُ مِنَ الْاَذٰى شرح روس بضم را بینقطه وضم همزه وسکون واو وسین بینقطه جمع راس بفتح را وسکون همزه است الشاء بشین با نقطه والف منقلبه از واو وهمزه منقلبه از ها جمع شاة بتا تانیث گوسفندان واصل مفردش شاهه بها وتا تانیث بوده ها محذوف شده وتا تانیث قایم مقام آن شده مرعی بفتح میم وسکون را وعین بینقطه والف است الاذی بفتح همزه وتخفیف ذال با نقطه والف ناخوش مثل سرگین وبول یعنی روایتست از درست بضم دال بینقطه وضم را بینقطه وسکون سین بینقطه وتا دو نقطه در بالا از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که مذکور کردیم کلها را از جمله گوسفندان پس امام گفت که کله جای تذکیه وذبح است ونزدیکتر است نسبت بگیاه وچراگاه ودورتر است از سرگین باب شصت ونهم اصل باب الهریسة شرح هریسه ماخوذست از هرس بفتح ها وسکون را که مصدر باب نصر است بمعنی نهایت کوفتن ومراد طبیخی است بغایت نرم که مرکب است از گوشت ودانه خواه گندم وخواه جو وخواه عدس وخواه غیر آنها چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم این باب ودر حدیث اول باب الحاورس که باب نود وششم است یعنی این باب بیان هریسه است در این باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ صَالِحِ بْنِ

رَزِيْنٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَلَيْكُمْ بِالْهَرِيْسَةِ فَاِنَّهَا تُنَشِّطُ لِلْعِبَادَةِ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا وَهِيَ مِنَ الْمَائِدَةِ الَّتِي اُنْزِلَتْ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شرح تنشط بنون وشین با نقطه وطا بینقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب تفعیل است وی من المائده تا آخر اشارتست بآنچه می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایتست از صالح بن رزین بفتح را بینقطه وکسر زای با نقطه وسکون یا دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که در باید هریسه را چه بدرستی که آن نشاط میدهد برای عبادت در چهل روز واین شب وآن از خوانیست که فرو آورده شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله دوم اصل عَنْ دُرُسْتِ بْنِ اَبِي مَنْصُوْرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْاَنْبِيَاءِ شَكٰى اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الضَّعْفَ وَقِلَّةَ الْجِمَاعِ فَاَمَرَهُ بِاَكْلِ الْهَرِيْسَةِ شرح روایتست از درست بن ابی منصور از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد سوی الله عز وجل سستی بدن او وکمی قوت جماع را پس امر کرد او را بخوردن هریسه سوم اصل وَفِي حَدِيْثٍ اٰخَرَ رَفَعَهُ اِلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شَكَا اِلٰى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَ الظَّهْرِ فَاَمَرَهُ بِاَكْلِ الْحَبِّ بِاللَّحْمِ يَعْنِي الْهَرِيْسَةَ شرح ودر حدیث دیگر که درست بن ابی منصور نسبت داد آنرا سوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله شکایت کرد سوی صاحب کل اختیار خود عز وجل درد پشت را پس امر کرد او را بخوردن دانه با گوشت میخواهد هریسه را چهارم اصل عَنْ اَبِي بَصِيْرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَهْدٰى اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ هَرِيْسَةً مِنْ هَرَائِسِ الْجَنَّةِ غُرِسَتْ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَفَرَكَهَا الْحُوْرُ الْعِيْنُ فَاَكَلَهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ فَزَادَ فِي قُوَّتِهِ بِضْعَ اَرْبَعِيْنَ رَجُلًا وَذٰلِكَ شَيْءٌ اَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَسُرَّ بِهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ شرح اهدی بدال بینقطه والف منقلبه از یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاهداء هدیه کردن واین کلام اشارتست بآنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث چهل ویکم باب نوادر که باب صد ونودم است غرست بغین با نقطه ورا بینقطه وسین بینقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است الریاض بکسر را جمع روضه بفتح را سبزه زارها که با آبست فرکها بفا ورا بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الفرک جدا کردن پوست از دانه فزاد بزای با نقطه والف منقلبه از یا ودال بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است وفعل لازم است وبضع مرفوع وفاعل است یا متعدیست وضمیر مستتر راجع باله تعالی است وبضع منصوب ومفعول به است ودر بعض نسخ فرادت است وبنابر آن ضمیر مستتر راجع بهریسه است واز قبیل اسناد مجازی است البضع بفتح با یکنقطه وسکون ضاد با نقطه وعین بینقطه مصدر باب نصر جماع یسر بسین بینقطه وتشدید را بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که الله تبارک وتعالی هدیه کرد سوی رسول الله صلی الله علیه وآله هریسه از جمله هریسهای بهشت

عزوآله

که کاشته شده بود و دانه آن در سبزه زارهای بهشت و پوست کنده بودند دانه آنرا حور عین پس فرو آمد آنرا رسول الله صلی الله
پس زیاد شد در قوت او قدر جماع چهل مرد و آن چیزی بود که اراده کرد الله عز و جل که خوشحال کند بآن پیغمبر خود را صلی الله
علیه و آله چون دلگیر شده بود از سخن یهودی و عددی که مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث چهل و یکم باب صد و نودم که باب
نوادر است باب هفتادم اصل باب المثلثة والاحساء شرح مثلثه بضم میم و ثای سه نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است
بمعنی آنچه سه حصه برابر شده باشد و مراد بآن سه کانه است که بیان میشود در شرح حدیث اول این باب الاحساء بفتح
همزه و سکون حای بی نقطه و سین بی نقطه و الف ممدوده جمع حسو بفتح حا و ضم سین و تشدید واو مثل اعداد و عدو
آشی که مخفف آش است بمعنی طبخی که بقاشق آشامیده میشود یعنی این باب بیان سه کانه کرده شده و آشهاست
در این باب سه حدیث است اول اصل عن یحیی بن ابرهیم بن ابی البلاد عن ابیه عن الولید بن صبیح قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ای شیء نطعم عیالک فی الشتاء قلت اللحم فاذا لم یکن اللحم فالزیت
والسمن قال فما یمنعک عن هذا الکرکور فانه اهون شیء فی الجسد یعنی المثلثة قال و
اخبرنی بعض اصحابنا ان المثلثة یؤخذ قفیز ارز و قفیز حمص و قفیز باقلاء او غیره من
الحبوب ثم ترض جمیعا و تطبخ شرح ای بفتح همزه و تشدید یا منصوب و مضاف است نطعم بصیغه مضارع
مخاطب معلوم باب افعالست شتا بکسر شین با نقطه و یای دو نقطه در بالا و الف ممدوده است اللحم در اول منصوبست
و در دوم مرفوع است فالزیت والسمن منصوبست الکرکور بضم کاف و سکون رای بی نقطه و ضم کاف دوم و سکون
واو و رای بی نقطه دوم فراهم آورده شده از چیزهای مختلف ماخوذ است از کرکره بفتح دو کاف که مصدر باب فعلال است
بمعنی فراهم آوردن یعنی المثلثة کلام ولید است قال اخبرنی کلام ابرهیم است و ضمیر مستتر راجع بابی البلاد است المثلثة در
دوم بتقدیر صنعة المثلثة است یؤخذ بتقدیر ان یؤخذ است پس منصوب و مرفوع میتواند بود قفیز پیمانه ایست آن
مرفوع و مضاف است حمص بکسر حای بی نقطه و تشدید میم مکسوره و مفتوحه و صاد بی نقطه است باقلاء بیای یکنقطه و
الف و کسر قاف و تخفیف لام و الف ممدوده و مقصوره و بتشدید لام و الف مقصوره معرب باقلا بسکون قاف
والف مقصوره است غیره مجرور است و ضمیر راجع بباقلاست و تذکیر باعتبار قفیز است ترض برای بی نقطه و تشدید
ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایبه مجهول باب نصر منصوب یا مرفوع است یعنی روایتست از یحیی بن ابرهیم بن ابی البلاد
بکسر بای یکنقطه از پدرش از ولید بن صبیح بفتح صاد بی نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کدام نانخورش
را میخورانی بعیال تو در زمستان گفتم که گوشت را پس اگر نباشد گوشت پس روغن زیتون را و روغن گوسفند و گاو را
امام گفت پس چه چیز مانع میشود ترا از این مجموعه چه بدرستی که آن آسانتر و گواراتر چیزیست در بدن امام میخواهد سه کانه
را ابو البلاد گفت که و خبر داد مرا بعض یاران ما که ساختن سه کانه اینست که گرفته شود یک پیمانه برنج و یک پیمانه نخود و یک
پیمانه باقلا یا غیر آن از جمله دانها مثل مرجمک بعد از آن کوفته شود بهمگی و پخته شود دوم اصل عن بعض اصحابنا
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان التلبین یجلو القلب الحزین کما یجلو الاصابع العرق من الجبین

شرح تلبین بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون لام و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پائین تلبینه است که بیان میشود در حدیث
آینده یجلو و جا بجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الجلا بکسر جیم و الف ممدوده صاف کردن چیزی
از کدورت و بردن کدورت از چیزی اول مراد است در اول و دوم مراد است در دوم تشبیه باعتبار سهولت است
یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که آش شیر صاف میکند دل اندوهگین
را چنانچه میبرد انگشتان عرق را از پیشانی سوم اصل وروی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی
صلی الله علیه و آله لو اغنی عن الموت شیء لاغنت التلبینة قیل یا رسول الله و ما التلبینة
قال الحسو باللبن الحسو باللبن و کررها ثلثا شرح اغنی بغین با نقطه و نون و الف منقلب از یا بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعال است الاغناء پایدار کردن کسی را ماخوذ است از غنی بکسر غین و نون و الف مقصوره که مصدر
باب علم است بمعنی پایدار بودن صاحب قاموس گفته که و کرضی اقام و عاش پس تعدیه آن بعن باعتبار تضمین معنی
تبعید است الحسو بفتح حای بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه مضمومه و تشدید واو بصیغه فعول بمعنی مفعول آش که بیان شد
در شرح عنوان این باب یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله
که اگر پایدار و دور میکرد کسی را از مرگ چیزی هر آینه پایدار و دور میکرد تلبینه گفته شد که ای رسول الله و چیست تلبینه
گفت که آش با شیر آش با شیر و تکرار کرد این کلمه را سه بار بدانکه در این باب غیر تلبینه آشی مذکور نیست پس میتواند بود که ذکر
مصنف در عنوان این باب احساء بلفظ جمع برای اشارت بوجه تکرار سه بار در این حدیث باشد و آن اینست که آش
شیر سه قسم است اول آش شیر حلیب دوم آش ماست سوم آش کشک و دوغ باب هفتاد و یکم اصل باب الحلواء
شرح الحلوا بفتح حای بی نقطه و سکون لام و الف ممدوده معروفست یعنی این باب بیان حلواست در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن احمد بن هرون بن موفق المدینی عن ابیه قال بعث الی الماضی علیه السلام یوما فاکلت
عنده و اکثر من الحلواء فقلت ما اکثر هذه الحلواء فقال علیه السلام انا و شیعتنا خلقنا
من الحلاوة فنحن نحب الحلواء شرح موفق بضم میم و فتح واو و تشدید فای مفتوحه و قاف است مدینی بفتح میم
و کسر دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و نون منسوبست بغیر مدینه نبی صلی الله علیه و آله مثل بغداد که مدینه منصور
دوانیقی است صاحب قاموس گفته که والمدینة الامة و بلا لام امراة و ستة عشر بلدا و گفته که والنسبة الی مدینة النبی صلی الله
علیه و آله مدنی و الی مدینة المنصور و اصفهان و غیرهما مدینی اکثر بثای سه نقطه و رای بی نقطه در اول بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است و در دوم داخل صیغه تعجب است پس هذه الحلواء منصوبست
و شیعتنا منصوبست بعطف بر ضمیر متکلم مع الغیر یعنی روایتست از احمد بن هرون بن موفق مدینی از پدرش گفت که
کس فرستاد بسوی من امام موسی کاظم علیه السلام در روزی پس چیزی خوردم نزد او و امام بسیار خورد از حلوا پس
گفتم که چه بسیار است این حلوا که خوردی پس گفت امام علیه السلام که بدرستی که ما و شیعه ما آفریده شدیم از شیرینی پس
ما دوست میداریم حلوا را دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال من لم یرد منّا الحلواء اذا دخل

شرح من در منا برای تبعیض و برای ابتدا میتواند بود و بنا بر اول ظرف مستقر و حال ضمیر مستتر در طم برد است و بنا بر دوم ظرف لغو و متعلق بطم برداست یعنی روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که دوست نداشت از جمله منسوبان باسلام حلوا را دوست داشت شراب مست کننده را غالبا سوم اصل عن عبد الاعلی قال اکلت مع ابی عبد الله علیه السلم یوما فاتی بدجاجة محشوة خبیصا ففککناها واکلناها شرح الخبیص بفتح خا با نقط وکسر با یکنقط وسکون یا دو نقط در پایین وصاد بی نقط حلوایی که از خرما و روغن است ففککناها بفا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب نصر است یعنی روایت است از عبد الاعلی گفت که چیزی خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم در روزی پس آورده شد مرغ خانگی که پر کرده شده بود از خرما و روغن پس من و امام گشودیم آنرا و خوردیم آنرا چهارم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلم قال کنا بالمدینة فارسل الینا اصنعوا لنا فالوذج واقلوا فارسلنا الیه فی قصعة صغیرة شرح بیان فالوذج گذشت در شرح حدیث اول باب الولایم که باب سی و چهارم است اقلوا بکسر قاف وتشدید لام مضموم بصیغه امر باب افعالست یعنی روایت است از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلم یونس گفت که بودیم ما اهل کوفه در مدینه پس امام پیغام فرستاد سوی ما که بسازید برای ما پالوده را و اندک کنید پس فرستادیم سوی امام در کاسه کوچکی باب هفتاد و دوم اصل باب الطعام الحار شرح مراد بحار اینست که گرمی آن دست و دهان را گزد یعنی این باب بیان طعام گرم است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اقروا الحار حتی یبرد فان رسول الله صلی الله علیه وآله قرب الیه طعام فقال اقروه حتی یبرد ما کان الله عز وجل لیطعمنا النار والبرکة فی البارد شرح اقروا بقاف وتشدید را بی نقط بصیغه امر باب افعال است یبرد بیا یکنقط و را بی نقط و دال بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن است قرب بقاف و را بی نقط و با یکنقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است لام مکسوره در لیطعمنا زایده برای تاکید نفی است یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحال خود گذارید طعام بسیار گرم را تا سرد شود فی الجمله بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله نزدیک کرده شد سوی او طعامی بسیار گرم پس گفت که بحال خود گذارید آنرا تا سرد شود فی الجمله نبود الله عز وجل برای اینکه خوراند ما را آتش و برکت در سرد است دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان النبی صلی الله علیه وآله اتی بطعام حار جدا فقال ما کان الله عز وجل لیطعمنا النار اقروه حتی یبرد ویمکن فانه طعام ممحوق البرکة وللشیطان فیه نصیب شرح جدا بکسر جیم وتشدید دال بی نقط صفت مفعول مطلق محذوف است بتقدیر حرارة جدا و آن ضد هزل است و مراد بجد اینست چنانچه گویا که مرتبه کمتر از آن هزل است و حرارت نیست یمکن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الامکان قادر کردن یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم

گفت

گفت بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله داده شد طعامی گرم بکمال پس گفت که نبود الله عز وجل برای اینکه خوراند ما را آتش بحال خود گذارید آنرا تا اندک سرد شود و قادر کند خورنده را بر خوردن آن چه بدرستی که این طعامیست که برطرف کرده شده برکت است و برای شیطان در آن حصه ایست سوم اصل عن محمد بن حکیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطعام الحار غیر ذی برکة شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی النبی صلی الله علیه وآله بطعام حار فقال ان الله عز وجل لم یطعمنا النار نحوه حتی یبرد شرح نحوه بنون وتشدید حا بی نقط مضموم بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است یعنی روایت است از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داده شد نبی صلی الله علیه وآله طعامی بسیار گرم پس گفت بدرستی که الله عز وجل نخورانید ما را آتش در جانبی گذارید آنرا تا سرد شود اندکی پس واگذاشته شد تا سرد شد اندکی پنجم اصل عن سلیمان بن خالد قال حضرت عشاء ابی عبد الله علیه السلم فی الصیف واتی بخوان علیه خبز واتی بقصعة ثرید ولحم فقال هلم الی هذا الطعام فدنوت فوضع یده فیه ورفعها وهو یقول علیه السلم استجیر بالله من النار اعوذ بالله من النار اعوذ بالله من النار هذا ما لا نصبر علیه فکیف النار هذا ما لا نقوی علیه فکیف النار هذا ما لا نطیقه فکیف النار قال وکان علیه السلم یکرر ذلک حتی امکن الطعام فاکل واکلت معه شرح عشاء بفتح عین و الف ممدوده است هلم بفتح ها وضم لام وتشدید میم مفتوح اسم فعل است بمعنی بیا امکن بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست یعنی روایت است از سلیمان بن خالد گفت که حاضر شدم شام امام جعفر صادق علیه السلم را در تابستان و آورده شد خانی که بر آن بود نانی و آورده شد کاسه ثریدی و گوشتی پس گفت که بیا سوی این طعام پس نزدیک شدم پس گذاشت دست خود را در آن و برداشت دست را و او میگفت علیه السلم که پناه میجویم بالله از آتش پناه میگیرم بالله از آتش پناه میگیرم بالله از آتش این چیزیست که صبر نمیکنیم بر آن پس چگونه است آتش این چیزیست که توانایی نداریم بر آن پس چگونه است آتش این چیزیست که تاب نداریم از او پس چگونه است آتش و بود امام علیه السلم که تکرار میکرد این قسم سخن را تا آنکه توانا کرد طعام ما را بر خوردنش پس خورد و خوردم با او باب هفتاد و سوم اصل باب نهک العظام شرح نهک بفتح نون و سکون ها مصدر باب منع کردن جمیع آنچه میتوان گرفت از چیزی یعنی این باب بیان مبالغه در گرفتن گوشت از استخوانهاست در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن الهیثم عن ابیه قال صنع لنا ابو حمزة طعاما ونحن جماعة فلما حضرنا رای رجلا ینهک عظما فصاح به وقال لا تفعل فانی سمعت علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول لا تنهکوا العظام فان فیها للجن نصیبا وان فعلتم ذهب من البیت ما هو خیر من ذلک شرح حمزه بفتح و سکون را میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر است و راجع بطعام است یا راجع بابو حمزه است و ضمیر بارز مفعول است و بنا بر دوم ضمیر بارز فاعل است و مفعول مقدر است و آن الطعام است

یعنی روایتست از محمد بن هیثم بفتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح تاء سه نقطه و تخفیف میم از پدرش گفت
که ساخت برای ما ابو حمزه طعامی را و ما جماعتی بودیم پس وقتی که طعام حاضر شد نزد ما دید مردی را که بسیار پاک میکرد
استخوانی را پس فریاد زد با و او گفت که مکن چه بدرستی که من شنیدم از امام زین العابدین صلوات الله علیه میگفت که بسیار
مکنید استخوانها را چه بدرستی که در آنها برای جنیان نصیبی است و اگر کنید میرود از خانه آنچه بهتر است از آن شاید که
این مبنی بر تشبیه غلامان و نوکران بجنیان باشد و مراد این باشد اگر چنین شود استیفای حظ خود میکنند و از خانه شما
چیزی میدزدند والله اعلم باب هشتاد و چهارم اصل باب السمک شرح سمک بفتح سین و فتح میم اسم جنس ماهی است
یعنی این باب بیان ماهی است در این باب ده حدیث است اول اصل عَنْ مَوْلًى لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَعَا بِتَمْرٍ
فَأَكَلَهُ ثُمَّ قَالَ مَا بِي شَهْوَةٌ وَلَكِنِّي أَكَلْتُ سَمَكاً ثُمَّ قَالَ مَنْ بَاتَ وَفِي جَوْفِهِ سَمَكٌ لَمْ يُتْبِعْهُ بِتَمَرَاتٍ أَوْ
عَسَلٍ لَمْ يَزَلْ عِرْقُ الْفَالِجِ يَضْرِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يُصْبِحَ شرح روایتست از چاکری برای امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که امام طلب کرد خرما را پس خورد آنرا بعد از آن گفت که نیست با من میلی بخرما و لیکن من خوردم ماهی را بعد از آن
امام که هر که شب کند را نید بر حالی که در درون او ماهیست که تابع نکرد آن ماهی را بچند خرما یا عسلی پیوسته رگ فالج میزند
بر او تا آنکه بصباح رسد مراد اینست که ماهی بمصلح باعث حرکت و قوت رگ فالج میشود دوم اصل عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله إِذَا أَكَلَ السَّمَكَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ
لَنَا وَأَبْدِلْنَا بِهِ خَيْراً مِنْهُ شرح می آید در حدیث اول باب الالبان که باب هشتاد و چهارم است اینکه در غیر لبن این قسم
دعا میکرده پس شاید که ذکر خصوص در این حدیث باعتبار مرجح بودن آن باشد یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله چون میخورد ماهی را میگفت که خداوندا برکت ده ما را در آن و عوض
ده ما را بجای آن بهتر از آن سوم اصل عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْماً يَا مُعَتِّبُ اطْلُبْ لِي
حِيتَاناً طَرِيَّةً فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَحْتَجِمَ فَطَلَبْتُهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِهَا فَقَالَ لِي يَا مُعَتِّبُ سَكِّبْ لَنَا
شَطْرَهَا وَاشْوِ لَنَا شَطْرَهَا فَتَغَدَّى مِنْهَا وَتَعَشَّى أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح معتب بضم میم و فتح عین
بینقط و کسر و تشدید تاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه است حیتان بکسر حاء بینقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء
دو نقطه در بالا جمع حوت است سکبج بسین بینقط و باء یکنقطه و جیم بصیغه امر باب فعللاست ماخوذ است از سکباج
که بیان شد در شرح حدیث ششم باب شصت و هفتم که باب الثرید است یعنی روایتست از معتب گفت که گفت امام
موسی کاظم علیه السلم در روزی که ای معتب طلب کن برای من ماهیهای تازه را چه بدرستی که من میخواهم که حجامت
کنم پس طلب کردم آنها را بعد از آن آوردم نزد او آنها را پس گفت مرا که ای معتب سکبا کن برای من نصف آنها را
و بریان کن برای من نصف آنها را پس چاشت خورد از آنها و شام خورد امام موسی کاظم علیه السلم چهارم اصل عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالسَّمَكِ فَإِنَّكَ إِنْ أَكَلْتَهُ بِغَيْرِ خُبْزٍ
أَجْزَأَكَ وَإِنْ أَكَلْتَهُ بِخُبْزٍ أَمْرَأَكَ شرح اجزاک بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است

امراک

المعه
۱۱۸

امراک براء بینقط و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الامرا گوارا شدن و این اشارتست باینکه
خوردن نان فی نفسه باعث سده میشود و ماهی یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید گفت که شنیدم از امام موسی
کاظم علیه السلم میگفت که در یابید ماهی را چه بدرستی که تو اگر خوری آنرا بی نان کافی میشود و سیر میکند و اگر خوری
آنرا با نان گوارا میشود ترا پنجم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ بْنِ الْيَسَعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا تُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ فَإِنَّهُ يُذِيبُ الْجَسَدَ شرح لا تدمنوا
بدال بینقط و نون بصیغه نهی باب افعالست یذیب بذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال است یعنی روایتست از مسعده بفتح میم و سکون سین بینقط و فتح عین بینقط و دال بینقط
ابن صدقه بفتح صاد بینقط و فتح دال بینقط و قاف ابن الیسع بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بینقط و عین
بینقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که عادت مکنید خوردن ماهی را چه
بدرستی که آن میگدازد و لاغر میکند بدن را ششم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ أَكْلُ الْحِيتَانِ يُذِيبُ الْجَسَدَ شرح این ظاهر است از شرح سابق هفتم اصل عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذِيبُ الْجَسَدَ شرح روایتست از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلم
گفت که ماهی تازه میگدازد بدن را هشتم اصل عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى رَفَعَهُ قَالَ السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذِيبُ
شَحْمَ الْعَيْنَيْنِ شرح روایتست از عثمان بن عیسی که راوی امام موسی کاظم علیه السلم است یا امام رضا علیه السلم نسبت
داد حدیث را بامامی که روایت از او است امام گفت که ماهی تازه میگدازد پیه چشم را نهم اصل عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذِيبُ شَحْمَ الْعَيْنَيْنِ شرح این ظاهر است از شرح سابق دهم
اصل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْكُو إِلَيْهِ دَماً وَصَفْرَاءَ فَقَالَ
إِذَا احْتَجَمْتُ هَاجَتِ الصَّفْرَاءُ وَإِذَا أَخَّرْتُ الْحِجَامَةَ أَضَرَّ بِيَ الدَّمُ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ احْتَجِمْ وَكُلْ عَلَى أَثَرِ الْحِجَامَةِ سَمَكاً طَرِيّاً كَبَاباً قَالَ فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ بِعَيْنِهَا فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
احْتَجِمْ وَكُلْ عَلَى أَثَرِ الْحِجَامَةِ سَمَكاً طَرِيّاً كَبَاباً بِمَاءٍ وَمِلْحٍ قَالَ فَاسْتَعْمَلْتُ ذَلِكَ فَكُنْتُ فِي عَافِيَةٍ
وَصَارَ غِذَائِي شرح حجامت بکسر حاء بینقط است اثر بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه و بفتح همزه و فتح ثاء و راء بینقط است
غذا بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده است بمعنی خورش یا بفتح غین با نقطه و دال بینقط و الف ممدوده است
بمعنی چاشت یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت که نوشت بعض یاران ما سوی امام حسن عسکری علیه السلم شکایت میکرد
سوی او خونی و صفرائی را با یکدیگر که گفت که چون حجامت کنم غلبه میکند صفرا و چون تاخیر کنم حجامت را ضرر میرساند بمن خون
پس چه میبینی در آن پس نوشت امام علیه السلم که حجامت کن و بخور بر پی حجامت ماهی تازه کباب را گفت که پس برگردانیدم
بر امام همان مسئله را مراد اینست که نوشتم که عمل بآن کردم و فایده ندیدم پس چه میبینی پس نوشت امام علیه السلم که حجامت
کن و بخور بر پی حجامت ماهی تازه که کباب شده باشد با آب و نمک گفت که پس بعمل آوردم آنرا پس شدم در عافیتی از

ضرر کرده بخورش من باب بیست و پنجم اصل باب بیض الدجاج شرح بیض بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جنس یا جمع بیضه است دجاج بفتح دال بی نقطه و تخفیف دو جیم اسم جنس یا جمع دجاجه است یعنی این باب بیان تخم مرغ خانگیست در باب هفت حدیثست اول اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن جعفر بن محمد بن حکیم عن یونس عن مرازم قال ذکر ابو عبد الله علیه السلام البیض فقال اما انه خفیف یذهب بقرم اللحم قال و رواه محمد بن اسمعیل بن بزیع عن جعفر بن محمد بن حکیم عن مرازم و زاد فیه و لیست له غائلة اللحم شرح الخفیف بفتح خای با نقطه و دو فا سبک و مراد اینجا آسانست باعتبار خریدن و پختن و خوردن نسبت بگوشت غالبا القرم بفتح قاف و فتح رای بی نقطه اشتیاق گوشت ضمیر قال اینجا راجع باحمد بن محمد بن خالدست و ضمیر زاد راجع بمحمد بن اسمعیل بن بزیع است الغائلة بغین با نقطه و الف و کسر همزه آزار یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد بن حکیم بفتح حای کسر کاف از یونس از مرازم بضم میم و رای بی نقطه و کسر زای با نقطه گفت که مذکور کرد امام جعفر صادق علیه السلم تخم مرغ خانگی را پس گفت که آگاه باش بدرستی که آن آسانست میبرد اشتیاق گوشت را احمد گفت که و روایت کرد آنرا محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح بای یکنقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از جعفر بن محمد بن حکیم از مرازم و زیاده کرد در آن اینرا که و نیست در آن تخم ضرر گوشت که در بعض بدنها میباشد دوم اصل عن عمر بن ابی حسنة الجمال قال شکوت الی ابی الحسن علیه السلام قلة الولد فقال لی استغفر الله و کل البیض بالبصل شرح استغفر الله اشارتست بآیات سورهٔ نوح فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و آیت سوره هود و یا قوم استغفروا ربکم تا آخر یعنی روایتست از عمر بن ابو حسنه بفتح حای بی نقطه و فتح سین بی نقطه و نون ساربان گفت که شکایت کردم سوی امام موسی کاظم علیه السلم کمی فرزند را پس گفت مرا که استغفار کن الله را و بخور تخم مرغ خانگی را با پیاز سوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا نبی من الانبیاء علیهم السلام الی الله عز و جل قلة النسل فقال کل اللحم بالبیض شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران علیهم السلم سوی الله عز و جل کمی اولاد را پس گفت که بخور گوشت را با تخم مرغ خانگی چهارم اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کثرة اکل البیض تزید فی الولد شرح روایتست از موسی بن بکر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که بسیاری خوردن تخم مرغ خانگی زیاد میکند در فرزند پنجم اصل عن محمد بن عیسی عن ابیه عن جده قیس بن عبد العزیز عن ابی عبد الله علیه السلام قال مخ البیض خفیف و البیاض ثقیل شرح مخ بضم میم و تشدید خای با نقطه است خفیف اینجا بمعنی زود هضم است و آن در نیمبرشت مشهورست یعنی روایتست از محمد بن عیسی از پدرش از جدش قیس بفتح قاف و سکون یای دو نقطه در پایین ابن عبد العزیز از امام جعفر

صادق علیه السلم گفت که زردی تخم مرغ خانگی سبک است و سفیدی آن سنگین است ششم اصل عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الدجاجة تکون فی المنزل و لیس معها دیک تعتلف من الکناسة و غیرها و تبیض من غیر ان یرکبها الدیک فما تقول فی اکله فقال ان البیض اذا کان مما یؤکل لحمه فلا بأس باکله و هو حلال شرح دیک بکسر دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین است کناسه بضم کاف و تخفیف نون و الف و سین بی نقطه است یرکبها از باب علم است مما یؤکل لحمه احتراز است از مرغ نجاست خوار فلا بأس باکله اشارتست بآنکه انتفاع بتخم دو قسم است یکی سکر صاف کردن و مانند آن و دیگری خوردن آن یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مرغی خانگی میباشد در منزل و نیست با آن خروسی دانه میخورد از خاکروبه و غیر آن و تخم میکند بی آنکه بالا رود از او خروس پس چه میگویی در خوردن آن تخم پس امام گفت مرا که بدرستی که تخم چون باشد از مرغی که خورده میشود گوشت آن پس نیست پروایی بآن تخم و بخوردن آن تخم و آن حلالست هفتم اصل عن داود بن فرقد قال سألنا ابا عبد الله علیه السلام عن الشاة و البقرة ربما درت اللبن من غیر ان یضربها الفحل و الدجاجة ربما باضت من غیر ان یرکبها الدیکة قال فقال علیه السلام کل هذا حلال طیب لک کل شیء یؤکل لحمه فجمیع ما کان منه من لبن او بیض او انفحة فکل هذا حلال طیب و ربما یکون هذا من ضربة الفحل و یبطئ و کل هذا حلال شرح درت بدال بی نقطه و تشدید رای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بهریک از شاة و بقره است اللبن منصوب مفعول درت است و الدجاجة مجرور بعطف بر الشاة است دیکه بکسر دال بی نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین جمع دیک است کل همه جا بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتداست جمله کل شیء استیناف بیانی سابق است جمله فجمیع ما کان منه مرکب است از مبتدا و خبر و این جمله خبر کل شیء است پس جمیع مرفوع و مبتداست و مضافست بموصول کان ما خوذ است از کون بمعنی ساختن و ضمیر مستتر راجع بکل شیء است و از قبیل اسناد مجازیست زیرا که الله تعالی است سازنده حقیقی آن و عاید موصول محذوفست و آن ضمیر منصوبست بتقدیر کانه صاحب قاموس گفته و کنت الغزل غزلته منه خبر جمیع است و من برای تبعیض مجازیست و مراد تابع بودن است مثل یا علی انت منی و انا منک و ضمیر منه راجع بلحمه است و مراد اینست که هرچه ساخته حیوانیست که گوشت آن حلال است تابع گوشت آن حیوانست در حلال بودن خواه بوسیله جستن نر بر ماده باشد و خواه بوسیله آن نباشد من در من لبن برای بیان موصولست انفحة بیان شد در شرح حدیث اول باب ما لا ینتفع به من المیتة و ما ینتفع به منها که باب نهم است و ذکر انفحه اینجا برای که معلوم است که تولد آن در بدن بره و بزغاله بسبب جستن نر بر بره و بزغاله نیست فا در فکل برای تفریع است مشار الیه هذا در دوم و در سوم و در چهارم عین مشار الیه در اول است پس انفحه داخل مشار الیه نیست بدانکه اینجا دو احتمال دیگر هست اول آنکه جمیع منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر فادرک جمیع یا بتقدیر فکل جمیع و این جمله خبر مبتدا باشد و کان از افعال ناقصه باشد و منه خبر کان باشد دوم آنکه جمیع مرفوع و مبتدا باشد و کان از افعال ناقصه باشد و منه خبر کان باشد فکل هذا تکرار و تاکید جمیع ما کان باشد و حلال خبر جمیع باشد و بنابر احتمال آخر انفحه داخل مشار الیه هذا در دوم است جمله و ربما یکون تا آخر برای بیان

اینست که گاهی اشتباه در همقام میباشد من بکسر میم برای سببیت است ضربه بفتح ضاد با نقطه و سکون را بی نقط و بار یکنقطه و تا روحدت مجرور و مضافست بیطی بار یکنقطه و طا بی نقط و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم آب افعال معطوف بر یکون است و ذکر و کل بذا حلال برای تاکید تصریح باینست که اگر نه ضرب فحل واقع شده باشد نیز حلال است یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را بی نقط و فتح قاف و دال بی نقط گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلم را از گوسفند ماده و گاو ماده که بسا که داد شیر را بی آنکه زنند ان را گشن و ازما گیان که بسا که تخم گرد بی آنکه بالار و ند آنرا خروسان راوی گفت که پس گفت امام علیه السلم که همه این شیر و تخم حلال پاکیزه است برای تو بیان این آنکه هر حیوانی که خورده میشود گوشت آن پس جمیع آنچه ساخته از تابع گوشتست خواه شیر باشد یا تخم باشد یا پنیر مایه باشد پس همان شیر و تخم حلال پاکیزه است و بسا که میباشد این شیر و تخم بوسیله زدن گشن و دیر می آید هر دو قسم این شیر و تخم حلالست باب شصت و ششم اصل باب فضل الملح شرح این باب بیان رجحان نمکست در این باب ده حدیثست عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ افْتَتِحْ بِالْمِلْحِ فِي طَعَامِكَ وَاخْتِمْ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ مَنِ افْتَتَحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ وَخَتَمَ بِالْمِلْحِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَيْسَرُهَا الْجُذَامُ شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلم را که ای علی آغاز کن نمک در خوراک تو و انجام کن نمک چه بدرستی که هر که آغاز کند در خوراک خود نمک و انجام کند نمک دفع میکند الله از او هفتاد نوع از انواع بلا که آسانتر آنها خوره است دوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ افْتَتِحْ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ وَاخْتِمْ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ مَنِ افْتَتَحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ وَخَتَمَ بِالْمِلْحِ عُوفِيَ مِنِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ مِنْهُ الْجُذَامُ وَالْجُنُونُ وَالْبَرَصُ شرح روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله علی صلوات الله علیه را که ابتدا کن خوراک ترا بنمک و ختم کن بنمک چه بدرستی که شان اینست که هر که ابتدا کرد خوراک خود را بنمک و ختم کرد بنمک رها کرده شد از هفتاد و دو قسم از اقسام بلا از انجمله است خوره و دیوانگی و لکه پیسی منافات نیست میان این و سابق زیرا که بعضی اقسام سابق منقسم است بدو قسم یا به قسم سوم اصل عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي الْمِلْحِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً أَوْ قَالَ مِنْ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْأَوْجَاعِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا تَدَاوَوْا إِلَّا بِهِ شرح اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقط و فا است تداووا بفتح واو اولست تداوی بنمک دو قسم است اول ابتدا و ختم بنمک در خوراک پیش از ورود بلا برای دفع بلا دوم استعمال نمک بعد از ورود بلا مثل آنچه می آید در حدیث هشتم و نهم و دهم این باب یعنی روایتست از سعد گفت شکر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که در نمک است شفایی از هفتاد درد یا گفت از هفتاد قسم از اقسام دردها بعد از آن گفت امام علیه السلم که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است علاج نمیکردند مگر بنمک [illegible] عن

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْدَءُوا بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ طَعَامِكُمْ فَلَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ لَاخْتَارُوهُ عَلَى التِّرْيَاقِ الْمُجَرَّبِ شرح الدریاق بکسر دال بی نقط و سکون را بی نقط و یا دو نقط در پایین و الف و قاف و گاهی بجای دال تا دو نقط در بالای مکسوره میباشد معرب تریاک بکسر تا دو نقط در بالا و کاف هر دوائی که استعمالش باعث صحت بیمار وقت شود و نوعی از دوا که آنرا تریاق فاروق میگویند یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که ابتدا کنید نمک در اول خوراک شما چه اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است هر آینه رجحان میدادند آنرا بر تریاک تجربه کرده شده مراد آنست که گذشت در شرح حدیث سابق پنجم اصل عَنِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يُخْصِبُ خِوَانٌ لَا مِلْحَ عَلَيْهِ وَأَصَحُّ لِلْبَدَنِ أَنْ يُبْدَأَ بِهِ فِي أَوَّلِ الطَّعَامِ شرح لا یخصب بخا با نقطه و صاد بی نقطه و بار یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و نصر و افعال ماخوذ است از خصب بکسر خا و سکون صاد بمعنی برکت در معاش اصح بصیغه افعل التفضیل مرفوع و مبتداست لام در للبدن برای تعدیه است ان یبدأ بفتح همزه و سکون نون و صیغه مضارع غایب مجهول ها منع خبر مبتداست یعنی روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است از امام موسی کاظم علیه السلم که صاحب برکت نمیشود خوانی که نیست نمک بران و صحیح کننده تر بدن را اینست که ابتدا کرده شود نمک در اول خوراک بامعنی که اکتفا با آخر نشود ششم اصل عَنْ فَرْوَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ مُرْ قَوْمَكَ يَفْتَتِحُوا بِالْمِلْحِ وَيَخْتِمُوا بِهِ وَإِلَّا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ شرح روایتست از فروه بفتح فا و سکون را بی نقط از امام محمد باقر علیه السلم گفت که وحی کرد الله عز و جل سوی موسی بن عمران علیه السلم که امر کن امت خود را که ابتدا کنند بنمک و ختم کنند بنمک در خوراک و اگر نکنند پس باید که سرزنش نکنند در وقت گرفتار شدن بلا مگر خودشان را هفتم اصل عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ لَنَا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ الْإِدَامِ أَجْزَأُ فَقَالَ بَعْضُنَا اللَّحْمُ وَقَالَ بَعْضُنَا الزَّيْتُ وَقَالَ بَعْضُنَا اللَّبَنُ فَقَالَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَلِ الْمِلْحُ وَلَقَدْ خَرَجْنَا إِلَى نُزْهَةٍ لَنَا وَنَسِيَ الْغِلْمَانُ الْمِلْحَ فَذَبَحُوا لَنَا شَاةً مِنْ أَسْمَنِ مَا يَكُونُ فَمَا انْتَفَعْنَا بِشَيْءٍ حَتَّى انْصَرَفْنَا شرح ای بفتح همزه و تشدید یا مرفوع و مبتداست و مضافست ادام بکسر همزه است اجری بجا بی نقط و را بی نقط و الف بصیغه افعل التفضیل خبر مبتداست النزهه بفتح نون و کسر زای با نقطه بستانی که خوش آینده و سیرگاه است یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی محمود گفت که گفت ما را امام رضا علیه السلم که کدام نانخورش سزاوارتر بمعنی ضرورتر است پس گفت بعض ما که گوشت و گفت بعض ما که روغن زیتون و گفت بعض ما که شیر پس گفت خودش علیه السلم که نه بلکه نمک و هر آینه بیرون رفتیم سوی سیرگاهی که مار است و فراموش کردند غلامان نمک را پس ذبح کردند برای ما گوسفندی را از جمله فربه تر آنچه میباشد پس بهره نبردیم بچیزی از آن تا آنکه برگشتیم [illegible] عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ ذَرَّ عَلَى أَوَّلِ لُقْمَةٍ مِنْ طَعَامِهِ الْمِلْحَ ذَهَبَ عَنْهُ بِنَمَشِ الْوَجْهِ شرح یعقوب بن یزید راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است ذر بذال با نقطه و تشدید را بی نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است النمش بفتح نون و فتح میم و شین

[illegible]

بانقط لکهای کوچک مثل نقطه یعنی روایتست از یعقوب بن یزید نسبت وا دحدیث را سوی امامی کروایت از او
امام گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که پاشید بر اول لقمه از خوراک خود نمک را برود آن نمک از او لکهای رو
راخنی نقطها را نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ اِنَّ الْعَقْرَبَ لَسَعَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَعَنَكِ
اللّٰهُ فَمَا تُبَالِینَ مُؤْمِنًا اٰذَیْتِ اَمْ كَافِرًا ثُمَّ دَعَا بِالْمِلْحِ فَدَلَكَهُ فَهَدَتْ ثُمَّ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَوْ یَعْلَمُ
النَّاسُ مَا فِی الْمِلْحِ مَا بَغَوْا مَعَهُ دِرْیَاقًا شرح نزدیک بصدر این گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب ما یجوز
للمحرم قتله تا آخر که باب لود و مفتم است لسعت بسین منقطه و عین منقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است
و در بعض نسخ بدال منقطه و غین با نقطه است لعنک بکسر کاف مؤمنا بتقدیر استفهام تسویه است آذیت بهمزه
والف و ذال با نقطه و کسر تا از باب افعالست هدت بتشدید دال منقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب نصر است الهد
بفتح ها شکستن و ضمیر مستتر راجع بلسعه است بغوا با بای یک نقطه و فتح غین با نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم
معتل اللام باب ضرب است یعنی روایت از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت
که بدرستی که عقرب گزید رسول الله صلی الله علیه و آله را پس گفت که دور کناد ترا الله چه پروا نداری که آیا مؤمن را گزیدی
یا کافر را بعد از آن طلب کرد نمک را پس مالید از آن پس شکسته شد آن گزیدن بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلم
که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است طلب نمیکردند با وجود آن تریاکی را دهم اصل عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ
شُعَیْبٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَدَغَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَقْرَبٌ فَنَفَضَهَا وَقَالَ
لَعَنَكِ اللّٰهُ فَمَا یَسْلَمُ مِنْكِ مُؤْمِنٌ وَلَا كَافِرٌ ثُمَّ دَعَا بِالْمِلْحِ فَوَضَعَهُ عَلَی مَوْضِعِ اللَّدْغَةِ ثُمَّ عَصَرَهُ بِاِبْهَامِهِ
حَتَّی ذَابَ ثُمَّ قَالَ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی الْمِلْحِ مَا احْتَاجُوا مَعَهُ اِلَی تِرْیَاقٍ شرح روایتست از یعقوب بن شعیب
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گزید رسول الله صلی الله علیه و آله را عقربی پس فشاند عقرب را و گفت که دور کناد ترا
الله چه چیز زخم نمیشود از تو مؤمنی و نه کافری بعد از آن طلب کرد نمک را پس گذاشت آنرا بر جای گزیدن بعد از ان فشرد
نمک را بشست خود تا اینکه گداخته شد بعد از آن گفت که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است نیاز مند نمیشدند
با وجود آن سوی تریاکی باب هفتاد و هفتم اصل باب الخل و الزیت شرح این باب بیان سرکه و روغن زیتون است
در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِیحٍ قَالَ كُنْتُ اُفْطِرُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ وَمَعَ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ
عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ اَوَّلُ مَا یُؤْتَی بِهِ قَصْعَةٌ مِنْ ثَرِیدٍ خَلٍّ وَزَیْتٍ فَكَانَ مَا یَتَنَاوَلُ
مِنْهَا ثَلَاثَ لُقَمٍ ثُمَّ یُؤْتَی بِالْجَفْنَةِ شرح الجفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ یعنی روایتست از خالد بن نجیح بفتح
و کسر جیم و سکون یا و دو نقطه در پایین و حا منقطه گفت که بودم که افطار میکردم با امام جعفر صادق و با امام موسی کاظم علیهما
السلم در ماه رمضان پس بود اول آنچه آورده میشد کاسه از ترید سرکه و روغن زیتون پس بود آنچه میخورد از آن کاسه سه لقمه
بعد از آن آورده میشد کاسه بزرگ طعام متعارفی دوم اصل عَنْ سَلَّامَةَ الْقَلَانِسِیِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تَكَلَّمْتُ قَالَ لِی مَا لِی اَسْمَعُ كَلَامَكَ قَدْ ضَعُفَ قُلْتُ قَدْ سَقَطَ فَمِی قَالَ فَكَاَنَّهُ شَقَّ عَلَیْهِ

ذلک

ذٰلِكَ ثُمَّ قَالَ فَاَیَّ شَیْءٍ تَاْكُلُ قُلْتُ اٰكُلُ مَا كَانَ فِی الْبَیْتِ فَقَالَ عَلَیْكَ بِالثَّرِیدِ فَاِنَّ فِیهِ بَرَكَةً فَاِنْ لَمْ
یَكُنِ اللَّحْمُ فَالْخَلُّ وَالزَّیْتُ شرح ضعف کلام عبارتست از شکستگی سخن بسبب دندانی موافق آنچه می آید در حدیث
پنجم باب هشتاد و سوم که باب السمن است یا عبارتست از سستی آواز بسبب کم خوراکی یا بسبب زم شدن طعام
در دهان الفم بفتح و ضم و کسر فا و تخفیف و تشدید میم دهان و مراد اینجا دندانهای دهانست یعنی روایتست از سلامه
بفتح سین منقطه و تخفیف لام کلاه فروش گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس وقتی که سخن گفتم گفت
مرا که چرا میشنوم سخن ترا که تحقیق سست شده گفتم که تحقیق افتاده دندانهای من راوی گفت که پس گویا که شان امیت
که مشکل آمد بر او آن سستی سخن بعد از آن گفت که پس کدام چیز را میخوری گفتم که میخورم آنچه را که در خانه باشد پس
گفت که در باب ترید را چه بدرستی که در آنست برکتی یا منفعتی که بی دندان آنرا خوب میتواند خورد و قوت میدهد
پس اگر نباشد گوشتی برای ترید پس سرکه و روغن زیتون قایم مقام گوشت میشود در ترید سوم اصل عَنْ زَیْدِ بْنِ
الْحَسَنِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ كَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَشْبَهَ النَّاسِ
طِعْمَةً بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ كَانَ یَاْكُلُ الْخُبْزَ وَالْخَلَّ وَالزَّیْتَ وَیُطْعِمُ النَّاسَ الْخُبْزَ وَاللَّحْمَ شرح
الطعمه بکسر طا منقطه و سکون عین منقطه مصدر نوعی باب علم است خوردن یعنی روایتست از زید بن حسن گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه مانندتر مردمان باعتبار روش خوردن
برسول الله صلی الله علیه و آله بیان این اینکه بود که میخورد نان و سرکه و روغن زیتون را و میخورانید مردمان را نان و گوشت چهارم
اصل عَنْ عَجْلَانَ قَالَ تَعَشَّیْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَعْدَ عَتَمَةٍ فَاُتِیَ بِخَلٍّ وَزَیْتٍ وَلَحْمٍ
بَارِدٍ فَجَعَلَ یَنْتِفُ اللَّحْمَ فَیُطْعِمُنِیهِ وَیَاْكُلُ هُوَ الْخَلَّ وَالزَّیْتَ وَیَدَعُ اللَّحْمَ فَقَالَ اِنَّ هٰذَا طَعَامُنَا
وَطَعَامُ الْاَنْبِیَاءِ شرح ینتف بنون و تا دو نقطه در بالا و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است النتف بفتح نون و سکون تا و التنتیف کندن چیزی از چیزی دیگر یعنی روایتست از عجلان بفتح
عین و سکون جیم گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم بعد از خفتن و عادت او این بود که شام میخورد
بعد از خفتن پس آورده شد سرکه و روغن زیتون و گوشتی سرد پس شروع کرد میکند گوشت را پس میخورانید بمن آنرا
و میخورد خودش سرکه و روغن زیتون را و وا میگذاشت گوشت را پس گفت بدرستی که این سرکه و روغن خوراک
ماست و خوراک پیغمبرانست پنجم اصل عَنْ عَبْدِ الْاَعْلَی قَالَ اَكَلْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا جَارِیَةُ
ائْتِینَا بِطَعَامِنَا الْمَعْرُوفِ فَاُتِیَ بِقَصْعَةٍ فِیهَا خَلٌّ وَزَیْتٌ فَاَكَلْنَا شرح ائتینا بکسر همزه و سکون یا دو نقطه
در پایین منقلبه از همزه و کسر تا دو نقطه در بالا و سکون یا دو نقطه در پایین دوم و ضمیر متکلم مع الغیر بصیغه امر مخاطبه
مهموز الفا و معتل اللام باب ضرب است با در بطعام برای تعدیه مفعول دوم است یعنی روایتست از عبد الاعلی
گفت که چیزی خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم با برویش که گفت که ای کنیز بیار نزد ما خوراک ما را که مقرر است
پس آورده شد کاسه که در آن بود سرکه و روغن زیتون پس خوردیم ششم اصل عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

وَكَانَ یَتَعَشَّی بَعْدَ عَتَمَةٍ م

علیه السلم قال کان احب الاصباغ الی رسول الله صلی الله علیه و آله الخل والزیت وقال هو طعام
الانبیاء شرح الاصباغ بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه و غین با نقطه جمع صبغ بکسر صاد و سکون با
نانخورشها ضمیر هو راجع است بقدر مشترک میان خل و زیت و تقدیم خل مشعر است بترجیح آن موافق انچه
می آید در حدیث ششم باب آینده ترجمه روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود محبوبتر نانخورشها
سوی رسول الله صلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون و امام گفت که آن خوراک پیغمبرانست وبهذا الاسناد
قال قال امیر المومنین علیه السلم ما افتقر اهل بیت یأتدمون بالخل والزیت وذلک ادم الانبیاء
ما افتقر جمله دعائیه و خبریه میتواند بود یأتدمون بهمزه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال موید احتمال اولست ادم
بضم همزه و سکون دال بمعنی ادام بکسر همزه است و باین سند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت امیر المومنین علیه السلم که تنگدست نشوند خانه واده که نانخورش میکنند سرکه و روغن زیتون و آن نانخورش
پیغمبرانست عن محمد بن علی الحلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الطعام فقال علیک
بالخل والزیت فانه مری وان علیا علیه السلم کان یکثر اکله وانی اکثر اکله وانه مری ء افراد
ضمیر فانه باعتبار آنچه مرکبست که قسمی از نانخورش است مری بفتح میم و کسر را بی نقطه و سکون یا و همزه است
یکثر و اکثر بصیغه مضارع معلوم باب افعال است روایتست از محمد بن علی حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلم از خوراک پس گفت که دریاب سرکه و روغن زیتون را چه بدرستی که آن گواراست و بدرستی که علی علیه السلم
بود که بسیار میکرد خوردن آنرا و بدرستی که من بسیار میکنم خوردن آنرا و بدرستی که آن گواراست عن علی
بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کان امیر المؤمنین
علیه السلم یأکل الخل والزیت ویجعل نفقته تحت طنفسته ضمیر نفقته راجع بمجموع خل و زیت است
و مراد بنفقه آن دراهمی است که برای خریدن آن مقرر شده باشد طنفسه بفتح طا بی نقطه و سکون نون و فتح فا و سین بی نقطه
و کسر طا و کسر و فتح فا و بضم طا و ضم فا نوعی از فرش است روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه از عمش یعقوب
بن سالم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود امیر المومنین علیه السلم که میخورد سرکه و روغن زیتون را
و میگذاشت خرجی آنرا در پایین فرش خود که بر آن نشسته بود تا حاضر باشد

این باب بیان سرکه است در این باب دوازده حدیث است عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله الی ام سلمة فقربت الیه کسرا فقال
هل عندک ادام فقالت لا یا رسول الله ما عندی الا خل فقال صلی الله علیه و آله نعم الادام
الخل شرح قربت از باب تفعیل است الکسر بکسر کاف و فتح سین بی نقطه و را بی نقطه جمع کسره بکسر کاف و سکون سین
پاره های نان ما اقفر بقاف و فا و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال جمله خبریه است و میتواند بود که دعائیه
باشد الاقفار خالی از برکت بودن و ابن اثیر در نهایه گفته که فیه ما اقفر بیت فیه خل ای ما خلا من الادام ولا عدم اهله الادم

ما اقفر بیت فیه الخل

والقفار

الطعام بلا ادم واقفر الرجل اذا اکل الخبز وحده من القفر وهی الارض الخالیة التی لا ماء بها یعنی روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله سوی ام سلمه پس نزدیک کرد سوی او چند پاره نان
پس گفت که آیا نزد تست نانخورشی پس ام سلمه گفت که نه ای رسول الله نیست نزد من مگر سرکه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خوب
نانخورشی است سرکه بی برکت نیست خانه که در آنست سرکه دوم اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الخل یشد العقل شرح یشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الشد
بفتح شین تقویت یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرکه قوت میدهد خرد مندیرا ٣
عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ما اقفر بیت فیه خل تقدم قول رسول
الله صلی الله علیه و آله ذلک مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب عن محمد بن علی
الهمدانی ان رجلا کان عند الرضا علیه السلم بخراسان فقدمت الیه مائدة فیها خل و ملح فافتتح علیه
السلم بالخل فقال الرجل جعلت فداک امرتنا ان نفتتح بالملح فقال هذا مثل هذا یعنی الخل وان الخل
یشد الذهن و یزید فی العقل شرح همدانی بسکون میم و دال بی نقطه یا بفتح میم و ذال با نقطه است قدمت بصیغه مجهول
باب تفعیل است ضمیر الیه راجع بامام و راجع بآن هر دو میتواند و حاصل هر دو یکیست یعنی الخل کلام راویست برای تفسیر هذا اول
و مقصود امام نیست که امام تشبیه کرد سرکه را بنمک برای تنبیه بر اینکه بهتر در ابتدا نمک است مگر اینکه مقصود ابطال سخن اهل طب
از جمله اطبا و تابعان ایشان باشد که میگویند که ابتدا بسرکه مضعف فهم و خرد مندیست پس در اینوقت ابتدا بسرکه بهتر است نظیر آنچه
مشهور است که تمندل بعد از وضوی نماز مکروهست مگر اینکه مقصود ابطال سخن مخالفانی باشد که میگویند که آب وضو نجس است بر
این قیاس است اختتام بنمک و اختتام بسرکه پس منافات نیست میان بعضی احادیث این باب که در مدح افتتاح یا اختتام بسرکه است
و در میان بعضی احادیث باب الملح که باب هفتاد و ششم است یعنی روایتست از محمد بن علی همدانی اینکه مردی بود نزد امام
رضا علیه السلم در خراسان پس پیش آورده شد سوی او خوانی که بر آن بود سرکه و نمک پس ابتدا کرد امام علیه السلم بسرکه پس گفت آن مرد که
قربانت شوم شما ائمه بدی امر کردید ما را باینکه ابتدا کنیم بنمک امام گفت که این مثل اینست یعنی سرکه را که مثل نمک است و بدرستی
که سرکه قوت میدهد فهم را و زیاد میکند در خرد مندی عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلم قال انا
لنبدأ بالخل عندنا کما تبدؤن بالملح عندکم وان الخل لیشد العقل روایتست از اسمعیل بن جابر که از اهل
کوفه است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که ما ابتدا میکنیم بسرکه در شهر ما چنانچه شما ابتدا میکنید بنمک در شهر شما و
بدرستی که سرکه هر آینه قوت میدهد خرد مندیرا ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان احب الاصباغ
الی رسول الله صلی الله علیه و آله الخل شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم باب سابق هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم نعم الادام الخل یکسر المرة ویطفی الصفراء ویحیی القلب
شرح یکسر بکسر سین بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است المرة بکسر میم و تشدید را بی نقطه تندی ذهن و مراد
اینجا دوار است و آنرا جز بره میناسد و آن منافی عقل و فهم است یطفی بطا بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب

افعالست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که خوب نانخورشی است سرکه میکشد جرثومه را و فرو مینشاند تندی خلط صفرا را و زنده میکند دل را انفطانت که واسطات میان جرثومه و بلاهت ششم اصل عن حنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکر عنده خل الخمر فقال علیه السلم انه لیقتل دواب البطن و یشد الفم شرح خل الخمر عبارتست از آب انگور که خمر شده باشد و بعد از آن بعلاجی سرکه شده باشد یا عبارتست از سرکه انگور مطلقا و اضافه باعتبار اینست که لفظ خمر حقیقت است در مسکری که از انگور باشد و در غیر آن حقیقت نیست چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب اصل تحریم الخمر که باب سیزدهم است دواب البطن عبارتست از کرمهای معده و فم عبارتست از دندانها موافق انچه گذشت در حدیث دوم باب سابق یعنی روایتست از حنان بفتح حاء منقطه و تخفیف نون از پدرش سدیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور شد نزد امام سرکه خمر پس گفت علیه السلم که بدرستی که آن هر آینه میکشد جیوانات شکم را و قوت میدهد دندانها را هفتم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال خل الخمر یشد اللثة و یقتل دواب البطن و یشد العقل شرح اللثة بکسر لام و تخفیف ثاء سه نقطه و تاء تانیث که بجای لام الفعل محذوفست و آن یاء دو نقطه در پایین است بیخ دندانها یعنی روایتست از سماعة از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سرکه خمر قوت میدهد بیخ دندانها را و میکشد جیوانات شکم را و قوت میدهد خرد مند را هشتم اصل عن محمد و احمد ابنی عمر بن موسی عن ابیهما رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال الاصطباغ بالخل یقطع شهوة الزنا شرح روایتست از محمد و احمد پسران عمر بن موسی از پدرشان نسبت داده حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نانخورش کردن بسرکه میبرد اشتهای زنا را نهم اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال علیک بخل الخمر فاغمس فیه فانه لا یبقی فی جوفک دابة الا قتلها شرح اغمس بغین با نقطه و سین منقطه بصیغه امر باب ضرب است و مفعولش محذوفست بتقدیر الخبز الغمس بفتح غین و سکون میم فرو بردن چیزی در آب و مانند آن لا یبقی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب علم است و بنا بر اول ضمیر فانه راجع بخل الخمر است و [illegible] منصوبست و بنا بر دوم ضمیر برای شانست و دابة مرفوع است یعنی روایتست از سفیان بضم سین منقطه و سکون [illegible] بسمط بکسر سین منقطه و سکون میم و طاء منقطه از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که در یاب سرکه خمر را پس تمام فرو بر نان را در آن چه بدرستی که آن نمیگذارد در درون تو جیوانی را مگر اینکه میکشد آنرا دوازدهم اصل عن سلیمان الدیلمی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان بنی اسرائیل کانوا یستفتحون بالخل و یختمون به و نحن نستفتح بالملح و نختم بالخل شرح روایتست از سلیمان دیلمی بفتح دال منقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح لام و تخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که بنی اسرائیل بودند که ابتدا میکردند بسرکه و ختم میکردند بسرکه برای ابطال سخن عوام در ابتدا و ختم و ما ابتدا میکنیم بنمک که بهتر است و ختم میکنیم بسرکه برای اهتمام بابطال سخن عوام در ختم بیان امثال این شد در شرح حدیث چهارم این باب باب هفتاد و نهم اصل باب المری شرح المری بضم میم و تشدید و تخفیف راء منقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین

عن آبیه

ازکلم

المعه
١٢٣

آبکامه و آن ترشی است مانند سرکه و ماده آن خمیرست و آن غیر کامه است که مانند ماست است اگرچه ماده آن نیز خمیرست و عرب اول را مارکامخ بفتح میم و خاء با نقطه مینامند چنانچه می آید در کتاب الاشربه در حدیث اول باب الاوانی یکون فیها الخمر تا آخر که باب سی و سیوم است و دوم را کامخ مینامند جوهری گفته المری الذی یوتدم به کانه منسوب الی المرارة والعامة یخففه وانشد فی ابو الغوث وام مثوای لباخیه وعندها المری والکامخ یعنی این باب بیان آبکامه است در این باب یکحدیث است اصل عن محمد بن احمد بن ابی محمود عن ابیه رفعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان یوسف علیه السلم لما کان فی السجن شکا الی ربه عز و جل اکل الخبز وحده و سأل اداما یاتدم به وقد کان کثر عنده قطع الخبز الیابس فامره ان یاخذ الخبز و یجعله فی خابیة و یصب علیه الماء والملح فصار مریا و جعل یاتدم به علیه السلم شرح الخابیة بخاء با نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه خم یعنی روایتست از محمد بن احمد بن ابی محمود از پدرش نسبت داده حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که یوسف علیه السلم در وقتی که بود در زندان شکایت کرد سوی صاحب کل اختیارش عز و جل خوردن نان تنها را و طلب کرد نانخورشی را که نانخورش کند بآن و بتحقیق بود که بسیار شده بود نزد او پارهای نان خشک پس صاحب کل اختیارش امر کرد او را باینکه فرا گیرد آن نان را و کرد اندآنرا در خمی و ریزد بر آن آب و نمک را پس گردید آبکامه پس شروع کرد نانخورش میکرد بآن یوسف علیه السلم باب هشتادم اصل باب الزیت والزیتون شرح این باب بیان روغن زیتون و زیتونست در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کلوا الزیت وادهنوا بالزیت فانه من شجرة مبارکة شرح ادهنوا بتشدید دال منقطه که دومش منقلب از تاء افتعالست و کسر هاء و ضم نون بصیغه امر باب افتعالست یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بخورید روغن زیتون را و چرب کنید خود را بروغن زیتون چه بدرستی که آن از درختی است مبارک چنانچه مذکورست [illegible] اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلم قال کان مما اوصی به آدم علیه السلم الی هبة الله ابنه ان کل الزیتون فانه من شجرة مبارکة شرح ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است زیرا که ایصا متضمن معنی قولست یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بود از جمله انچه سفارش کرد بآن آدم علیه السلم سوی وصی خود هبة الله پسر او اینکه بخور زیتون را چه بدرستی که آن از درختی مبارکست سوم اصل عن اسحق بن عمار او غیره قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انهم یقولون ان الزیتون یهیج الریاح فقال ان الزیتون یطرد الریاح شرح یهیج بیاء دو نقطه در پایین و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا افعال یا باب ضربست یطرد بطاء منقطه و راء منقطه و دال منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست حاصل جواب اینست که خروج بادها بعد از خوردن زیتون علامت احداث زیتون بادها را نیست بلکه علامت اخراج زیتون بادها راست یعنی روایتست از اسحق بن عمار یا غیر او گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی

که مردمان میگویند که بدرستی که زیتون بر می انگیزد باد ها را پس امام گفت که بدرستی که زیتون دفع میکند باد ها را چهارم

اصل عن ابی داود النخعی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ادهنوا

بالزیت وائتدموا به فانه دهنة الاخیار وادام المصطفین مسحت بالقدس مرتین بورکت

مقبلة وبورکت مدبرة لا یضر معها داء شرح وائتدموا بسکون همزه فاء الفعل وحذف همزه وصل

بصیغه امر باب افتعال است وکتابتش بصورت یا میان صورت همزه وتا افتعال است الدهنة بضم دال منقط

وسکون ها ونون طایفه از جمله روغن ادام بکسر همزه است مصطفین بفتح فا وفتح نون است مسحت بسین بی نقط

وحا بی نقط بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است وضمیر مستتر راجع بدهنه است واین جمله استیناف بیانی

سابق است المسح بفتح میم وسکون سین مالیدن چیزی را بروغن ومانند آن القدس بضم قاف وسکون وضم دال بی نقط

وسین منقط پاکیزگی جمله بورکت تا آخر استینافست برای بیان مرتین مقبله بقاف وبای یکنقطه بصیغه اسم فاعل

باب افعال منصوب وحال ضمیر بورکت است وبراین قیاست مدبره که بدال منقط وبای یکنقطه ورای بی نقط است

اقبال زیت عبارتست از مالیده شدن یا خورده شدن بضعف اول از جمله آنچه مالیده میشود یا خورده میشود از جمله زیت

یا عبارتست از ماندن زیت در ظاهر بدن یا در معده در بضعف اول زمان ماندن زیت پس ادبار زیت باعتبار بضعف

دوم است جمله لا یضر معها داء استینافست برای بیان استیناف سابق ومقصود اینست که چند اگر جزئی از اجزاء

زیت در بدن است ضرر درد منتفع است هر چند که آن جزء اقل قلیل باشد ومیتواند بود که مرتین باعتبار این باشد

زیتون از شجره مبارکه است موافق آیت سوره نور وزیت خلاصه وصافی بتولست وبنا براین اقبال زیت عبارت

از خروج زیت از زیتون ومیتواند بود که مرتین باعتبار این باشد که مدح زیتون مذکورست در قرآن دو بار یکی در سوره

نور ودیگری در سوره تین یعنی روایتست از ابو داود نخعی بفتح نون وفتح خا با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که

گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چرب کنید خود را بروغن زیتون ونانخورش کنید بآن بدرستی که آن روغن

نیکانست ونانخورش گزیدگانست بیان این که مالیده شده بپاکیزگی دو بار بیان این که برکت داده شده بر حالی

که رو آورنده است وبرکت داده شده بر حالی که رو گردانیده است بیان این که ضرر نمیرساند در زمان وجود

روغن زیتون در بدن دردی باین معنی که دردی عارض نمیشود غالبا پنجم اصل عن ابرهیم بن محمد الزارع البصری

عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکرنا عنده الزیت فقال الرجل یجلب الریاح فقال

لا بل یطرد الریاح شرح ضمیر قال راجع بابرهیم است پس رجل داخل سند حدیث نیست یجلب بجیم وبای یکنقطه بصیغه

مضارع غایب معلوم باب نصر وضرب است روایتست از ابرهیم بن محمد بزرگر بصری بکسر بای یکنقطه از مردی از

امام جعفر صادق علیه السلام ابرهیم گفت که مذکور کردیم نزد امام زیتون را پس گفت آن مرد که میکشد باد ها را پس امام گفت

که نه بلکه دفع میکند باد ها را ششم اصل عن عبد المؤمن الانصاری عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول

الله صلی الله علیه وآله الزیت دهن الابرار وادام الاخیار بورک فیه مقبلا وبورک فیه مدبرا انغمس

فی القدس مرتین شرح الابرار بفتح همزه وسکون بای یکنقطه ودو رای منقط جمع بر بفتح با وتشدید رای منقط راستکویان

وفرمان برداران یعنی روایتست از عبد المؤمن انصاری از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که روغن

زیتون روغن راستگویانست ونانخورش نیکانست برکت داده شد در آن بر حالی که رو آورنده است وبرکت داده شد

در آن بر حالی که رو گردانده است وفرو رفته در پاکیزگی دو بار بیان این ظاهرست از شرح حدیث چهارم این باب هفتم اصل

عن عبد الله بن جعفر رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الزیتون یزید فی الماء شرح روایتست از

عبد الله بن جعفر نسبت داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که زیتون زیاد میکند در آب منی باب بیست ودوم

یکم اصل باب العسل شرح این باب بیان عسل است در این باب پنج حدیثست اول اصل عن محمد بن سوقة عن

ابی عبد الله علیه السلام قال ما استشفی الناس بمثل العسل شرح روایتست از محمد بن سوقه بضم سین بی نقط وسکون

واو وقاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که طلب شفا نکردند مردمان بچیزی که مثل عسل باشد باعتبار آنکه شفا در

آن مذکورست در قرآن در سوره نحل بخلاف شفا در غیر آن یا باعتبار تجربه کثرت نفع آن دوم اصل عن محمد بن مسلم

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علی علیه السلام لعق العسل شفاء من کل داء قال الله عز

وجل یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس وهو مع قراءة القرآن ومضغ اللبان

یذیب البلغم شرح اللعق بفتح لام وسکون عین بی نقط وقاف مصدر باب علم لیسیدن اللبان بضم لام وتخفیف با

یکنقطه کندر که بیان شد در کتاب العقیقه در شرح حدیث ششم باب ما یستحب ان تطعم الحبلی والنفساء که باب بیست ودوم است

یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام که لیسیدن عسل

باعث شفاست از هر دردی گفت الله عز وجل در سوره نحل که بیرون می آید از درونهای نحل آشامیدنی که مختلف است

رنگهای آن در آنست شفای عظیم برای مردمان وعسل با خواندن قرآن وخاییدن کندر میگدازد بلغم را سوم اصل عن

هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یعجبه العسل شرح روایتست

از هشام بن سالم است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که خوش می آمد او را عسل چهارم اصل

عن سکین عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه وآله یاکل العسل ویقول آیات من القرآن

ومضغ اللبان یذیب البلغم شرح روایتست از سکین بضم سین بی نقط وتخفیف کاف مفتوحه از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه وآله که میخورد عسل را ومیگفت که خواندن چند آیت از قرآن وخاییدن کندر میگدازد

بلغم را پنجم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال ما استشفی مریض بمثل العسل شرح روایتست

از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که طلب شفا نکرد بیماری بچیزی که مثل عسل باشد بیان این شد در شرح حدیث

اول این باب [illegible] سکر بضم سین بی نقط وتشدید کاف مفتوحه ورای منقط

معرب شکر است یعنی این باب بیان سکرست در این باب یازده حدیثست اول اصل عن موسی بن بکر قال کان ابو

الحسن الاول علیه السلام کثیرا ما یاکل السکر عند النوم [illegible] روایتست از موسی بن بکر گفت که بود امام موسی کاظم علیه السلام

که زسیاری اوقات میخورد وسکر را در نزد خوابیدن دوم اصل عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَئِنْ كَانَ الْجُبْنُ يَضُرُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَنْفَعُ فَإِنَّ السُّكَّرَ يَنْفَعُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَضُرُّ مِنْ شَيْءٍ

شرح لئن بفتح لام وکسر همزه وسکون نون برای تحقیق وقوع شرطی است که غریب است واستدراک آن بجا امیباشد وبیان مثل این شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب اول ودر کتاب الحج در حدیث دوم باب حج ابرهیم تا آخر که باب هفتم است ودر حدیث اول باب فضل المقام بالمدینه تا آخر که باب دویست ونوزدهم است بیغرار باب نصر وباب افعال میتواند بود ومن در امثال این بیان شد در شرح حدیث چهارم وهفتم باب القدیده که باب بیست وچهارم است حاصل اینست که طبیعتها اختلافی عظیم دارد در خوردن پنیر چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم وسیوم باب الجبن که باب نودم است وبعض طبیعتها که پنیر مضرست در آن مطلقا مثل طبیعت امام جعفر صادق علیه السلم شکر نافع است مطلقا وانتفاع آن طبیعت بشکر بیشتر است از انتفاع طبیعتهایی که پنیر ملایم آنهاست بشکر روایتست از عبد العزیز عبدی بفتح عین بی‌نقطه وسکون بای یک‌نقطه ودال بی‌نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر آینه اگر چه پنیر ضرر میکند در طبع من مثلا از هر ملایمی ونفع نمیرساند از هیچ ناملایمی پس بدرستی که شکر نفع میرساند در طبع مثلا از هر ناملایمی وضرر نمیرساند از هیچ ملایمی سیوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ شَاكٍ فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ عَنِ الْمُبَارَكِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْمُبَارَكُ قَالَ السُّكَّرُ قُلْتُ أَيُّ السُّكَّرِ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ سُلَيْمَانِيُّكُمْ هَذَا شرح در بعض نسخ ان رجلا است بجای انی رجل وبنا بر اصل ضمیر غایب در ان مومنی برآمینست که خطاب با بعض اصحابنا است شاک بتخفیف کاف مکسوره وتنوین بصیغه اسم فاعل معتل اللام باب نصر است بمعنی کسی که بیماری بسیار میکند ای بفتح همزه وتشدید یا مرفوع ومضافست سلیمانی بضم سین وفتح لام عبارتست از قندی که مستطیل مخروطی در قالب ریخته میشود ووجه تسمیه بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از بعض یاران ما نسبت داد حدیث را گفت که شکایت کرد مردی سوی امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که من مردیم که بسیار بیمار میشوم پس امام گفت مرا که کجاست او که دور افتاده از خوراک مبارک پس گفتم که قربانت شوم وچیست خوراک مبارک گفت که شکرست گفتم که کدام شکرست قربانت شوم امام گفت که سلیمانی شماست که حاضرست در این شهر یا این مجلس چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قَالَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السُّكَّرُ الطَّبَرْزَدُ يَأْكُلُ الْبَلْغَمَ أَكْلًا شرح الطبرزد بفتح طای بی‌نقطه وفتح بای یک‌نقطه وسکون رای بی‌نقطه وفتح زای بانقطه ودال بی‌نقطه نبات وآن شکریست که جوشانیده میشود بر وجهی که بسیار صلب وشفاف شود وبعد از سرد شدن وقتی از آن دو شیشه ریخته میشود وجوهری وصاحب قاموس این را در باب ذال بانقطه ذکر کرده اند وگفته اند که بجای ذال گاهی لام وگاهی نون میباشد وهر سه معربست وصاحب کنز اللغه در دال بی‌نقطه گفته که الطبرزد شکر وقند سفید یعنی روایتست از محمد بن سهل از امام رضا علیه السلم یا محمد گفت که روایتست از بعض یاران ما از امام رضا علیه السلم

گفت که شکری که نباتست میخورد وبلغم را خوردنی عظیم پنجم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَجَعَ فَقَالَ لِي إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَكُلْ سُكَّرَتَيْنِ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَبَرَأْتُ فَخَبَّرْتُ بَعْضَ الْمُتَطَبِّبِينَ وَكَانَ أَفْرَهَ أَهْلِ بِلَادِهِ فَقَالَ مِنْ أَيْنَ عَرَفَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا هَذَا مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِنَا أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ كُتُبٍ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ أَصَابَهُ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ شرح اویت بهمزه ویای دونقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است فراش بکسر فاست سکرتین عبارتست از دو قرص نبات که بقدری معین باشد چنانچه ظاهر میشود در حدیث یازدهم این باب برات بباء یک‌نقطه ورای بی‌نقطه وهمزه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب نصر ومنع است خبرت از باب تفعیل است المتطبب بطای بی‌نقطه ودو بای یک‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل ماهر در علم طب افره بفا ورای بی‌نقطه وها بصیغه افعل التفضیل است اما بفتح همزه وتخفیف میم است یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم درد اعضا را پس گفت مرا که چون جا گرفتی سوی خوابگاه تو پس بخور دو قرص نبات را راوی گفت که پس کردم آن را پس بی آزار شدم پس خبر دادم بعض ماهران طب را وبود داناترین اهل بلاد خود پس گفت که از کجا شناخت امام جعفر صادق علیه السلم این را این از جمله محفوظ علم ماست آگاه باش بدرستی که او صاحب کتابهاست پس سزاوار اینست که باشد که دریافته باشد این را در بعض کتابهای خود ششم اصل عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ كُنَّا نَتَعَشَّى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي إِذَا دَخَلْتَ الْخِزَانَةَ فَاطْلُبْ لِي سُكَّرَتَيْنِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ ثَمَّ شَيْءٌ فَقَالَ ادْخُلْ وَيْحَكَ قَالَ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُ سُكَّرَتَيْنِ فَأَتَيْتُهُ بِهِمَا شرح الخزانه بکسر خای بانقطه وتخفیف زای بانقطه ونون پسینه خانه که برای حفظ متاع چیزها ساخته میشود وانبار مخزن بفتح میم وفتح زای نیز میباشد ثم بفتح ثای سه نقطه وتشدید میم است یعنی روایتست از معتب گفت که در وقتی که شام خورد امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرا که چون داخل شوی پسینه را پس طلب کن برای من دو قرص نبات را برای خوردن در خوابگاه پس گفتم که قربانت شوم نیست در آنجا چیزی که میخواهی پس گفت که داخل شو ای تعجب تو معتب گفت که پس داخل شدم پس یافتم دو قرص نبات را پس دادم باو آنها را هفتم عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ الْوَبَاءَ فَقَالَ لَهُ وَأَيْنَ أَنْتَ عَنِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ قَالَ قُلْتُ وَمَا الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ فَقَالَ سُلَيْمَانِيُّكُمْ هَذَا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَوَّلَ مَنِ اتَّخَذَ السُّكَّرَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح الوبا بفتح واو وفتح بای یک‌نقطه والف وهمزه مرضی که بسیار شود در مردمان ومراد اینجا مرضی در بسیار از اوقات است برای کسی ضمیر قال اینجا راجع بابن ابی عمیر است اتخذ بتشدید تای دو نقطه در باب افتعال واصل منقلب از همزه است وخای بانقطه وذال بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الف لام السکر برای عهد خارجیست واشارتست بقند که بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت داد حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم ابن ابی عمیر گفت که شکایت کرد سوی امام مردی کثرت بیمار شدن را پس امام گفت

او را که و کجایی تو که دور افتادی از پاکیزه مبارک ابن ابی عمیر گفت گفتم که وصیت پاکیزه مبارک پس امام گفت که شکر سلیمانی شماست که حاضر و مشهورست ابن ابی عمیر گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که اول کسی که ساخت قند را سلیمان بن داود علیه السلم است هشتم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السّلم قَالَ لَوْ اَنَّ رَجُلاً عِنْدَهُ اَلْفُ دِرْهَمٍ لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُهَا ثُمَّ اشْتَرَى بِهَا سُكَّراً لَمْ يَكُنْ مُسْرِفاً شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر می بود مردی اینکه نزد او باشد هزار درهم بر حالی که نباشد نزد او غیر آنها بعد از آن خرد بآنها شکر را نمی بود اسراف کننده مراد اینست که چون شکر مبارکست غیر آن نیز برای او بهم میرسد غالبا و اگر بهم نرسد و محتاج بغیر و حصن شود نفع میکند غالبا و آنچه خورده برای او میماند نهم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ بَشِيرٍ النَّبَّالِ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم لِاَبِی يَا بَشِيرُ بِاَيِّ شَيْءٍ تُدَاوُونَ مَرْضَاكُمْ فَقَالَ بِهٰذِهِ الْاَدْوِيَةِ الْمِرَارِ فَقَالَ لَهُ اِذَا مَرِضَ اَحَدُكُمْ فَخُذِ السُّكَّرَ الْاَبْيَضَ فَدُقَّهُ وَصُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ الْبَارِدَ وَاسْقِهِ اِيَّاهُ اِنَّ الَّذِی جَعَلَ الشِّفَاءَ فِی الْمَرَارَةِ قَادِرٌ اَنْ يَجْعَلَهُ فِی الْحَلَاوَةِ شرح نبال بفتح نون و تشدید بای یکنقطه تداوون بدال منقطه و دو واو بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معتل العین و معتل اللام باب مفاعله است المرار بکسر میم و دو را منقطه جمع مر بضم میم و تشدید را المخاطب سنا و صبر و حنظل لا بتقدیر لا تفعل است مرض از باب علم است السکر الابیض عبارت از قند سفیدست فدقه بدال منقطه و تشدید قاف بصیغه امر باب نصر است صب بصاد منقطه و تشدید بای یکنقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصرست اسقه بصیغه امر معتل اللام باب ضرب یا باب افعال است المراره بفتح میم تلخی یعنی روایتست از یحیی بن بشیر بفتح بای یکنقطه و کسر شین با نقطه تیر گر که از اهل کوفه است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم پدر مرا که ای بشیر بکدام چیز معالجه میکنید بیماران شما را پس پدرم گفت که باین دواهای تلخ که مشهورست پس امام گفت او را که هرگاه بیمار شود یکی از شما پس بگیر قند سفید را پس بکوب آنرا و بریز بر آن آب سرد را و بیاشامان او را آن آب بدرستی که کسی که گردانیده شفا را در تلخی قادرست اینکه گرداند شفا را در شیرینی دهم اصل عَنْ يَاسِرٍ عَنِ الرِّضَا علیه السّلم قَالَ السُّكَّرُ الطَّبَرْزَدُ يَاْكُلُ الْبَلْغَمَ اَكْلاً شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم این باب یازدهم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ اَحَمَّ بَعْضُ اَهْلِنَا فَوَصَفَ لَهُ الْمُتَطَبِّبُونَ الْغَافِثَ فَسَقَيْنَاهُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ اِلَى اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السّلم فَقَالَ مَا جَعَلَ اللّٰهُ فِی شَيْءٍ مِنَ الْمُرِّ شِفَاءً خُذْ سُكَّرَةً وَنِصْفاً فَصَيِّرْهَا فِی اِنَاءٍ وَصُبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ حَتَّى يَغْمُرَهَا وَضَعْ عَلَيْهَا حَدِيدَةً وَنَجِّمْهَا مِنْ اَوَّلِ اللَّيْلِ فَاِذَا اَصْبَحْتَ فَامْرُسْهَا بِيَدِكَ وَاسْقِهِ شرح قریب بمضمون این حدیث مذکورست در کتاب الروضه انذکی پیش از حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیامه حم در نسخ بحا منقطه و تشدید میم بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر یا ضرب است بمعنی اینکه آفت زده شد بتب و اگر بجیم باشد بمعنی این خواهد بود که آفت زده شد بجام بفتح جیم و آن بی حرکت شدن اعضا است بسبب تعب سخت بعد از عادت براحت غافث بغین با نقطه و الف و کسر فا و ثا سه نقطه یا تا دو نقطه در بالا گیاهی است

بسیار تلخ و بعض اطبا از او در استسقا نافع میشمرند و در صحاح و قاموس و امثال آنها ذکور نیست و صاحب کنز اللغه در ثا سه نقطه گفته که دارویی است گرم و خشک و در تا دو نقطه بالا گفته که غافت گلی است لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یکوجب بود و کوتاهتر و گل و شاخ و ورق وی همه تلخ بود و تحفه از صاحب منهاج آورده که غافت حشیشی است که ورق آن بورق شهدانج میماند و مایل بسیاهی است الف لام المر اکر برای جنس است مراد اینست که در آن مرض مخصوص که بعض اهل ما داشته هیچ چیز تلخ باعث شفا نمیشود و اگر برای عهد خارجیست اشارتست بغافت چون تلخ است در هر تقدیر منافات ندارد با اینکه در کاسنی مثلا شفا باشد موافق ظاهر آنچه گذشت در حدیث نهم این باب ظاهر سکره و نصفا اینست که نبات بقدری معین قرص قرص کرده باشند و هر کدام آنها را سکره میگفته باشند نظیر آنچه در این زمان میسازند و آنرا آب نبات مینامند یغمرها بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر بارز راجع بسکره است ضع بفتح ضاد با نقطه و سکون عین بی نقطه بصیغه امر معتل الفا باب منع است حدیده بضم حا بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و تا و دال بی نقطه دوم و تا وحدت تصغیر حد بفتح حا و تشدید دال است که بمعنی حاجز میان دو چیز است و اینجا عبارتست از چوبکی باریک و مانند آن که بر بالای ظرفی که در آن آب و مانند آنست گذاشته میشود برای دفع کراهت مکشوف بالکلیه بودن سر ظرف آب نظیر اینکه کسی در صحرا نماز کند چوبی در پیش خود نصب میکند برای رفع کراهت گذرنده در پیش چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در احادیث باب بالسترة المصلی ممن یمر بین یدیه که باب چهاردهم است ابن اثیر در نهایه گفته که فیه خمروا الانار واوکوا السقاء و التخمیر التغطیه و منه الحدیث انه اتی باناء من لبن فقال هلا خمرته ولو بعود تعرضه علیه نجمها بنون و جیم بصیغه امر باب تفعیل است التنجیم گذاشتن چیزی در برابر ستارگان یعنی که در پایین سقف نباشد امرسها براء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه امر باب نصرست و ضمیر بارز راجع بسکره است المرس بفتح میم و سکون را در آب آغشتن دارو یعنی روایتست از بعض یاران ما گفت که آفت زده بحمی یا بجام شد بعض منسوبان ما پس بیان کردند برای او ماهران در طب غافت را پس آشامانیدیم او را پس فایده ندید بآن شکایت کردم آنرا بسوی امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت که نگردانیده الله تعالی در چیزی از چیز تلخ شفایی را برای آن مرض بگیر یک قرص نبات و نصف قرص را پس بگردان آنرا در ظرفی و بریز بر سر آن قرص آب را تا اینکه بپوشاند آب قرص را و بگذار بر سر آن حاجزی را و در برابر آسمان گذار آن قرص را از اول شب پس چون بصبح رسیدی پس آغشته در آب کن آن قرص را بدست خود و بیاشامان آن بیمار را اصل وَاِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ فَصَيِّرْ سُكَّرَتَيْنِ وَنِصْفاً وَنَجِّمْهَا كَمَا فَعَلْتَ وَاسْقِهِ وَاِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّالِثَةُ فَخُذْ ثَلَاثَ سُكَّرَاتٍ وَنِصْفاً وَنَجِّمْهُنَّ مِثْلَ ذٰلِكَ قَالَ فَفَعَلْتُ فَشَفَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَرِيضَنَا شرح و چون شود شب دوم پس بگردان در ظرفی دو قرص را و نصف قرصی را و در برابر آسمان گذار آنرا چنانچه کردی در شب اول و بیاشامان آن بیمار را و چون شود شب سوم پس بگیر سه قرص و نصف قرصی را و در برابر آسمان گذار آنها را مثل آنچه مذکور شد راوی گفت که پس کردم پس شفا داد الله عز و جل بیمار ما را باب هشتاد و سوم اصل باب السمن شرح السمن بفتح سین بی نقطه

وسکون میم روغنی که از شیر کاو وگوسفند ومانند آنها گرفته شود یعنی این باب بیان روغن گوسفند وگاو ومانند آنهاست
در این باب شش حدیث است اول اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَیْهِ سُمُونُ الْبَقَرِ شِفَاءٌ شرح این ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث سوم باب لحم البقر وشحومها که باب بیست
وهشتم است دوم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
السَّمْنُ دَوَاءٌ وَهُوَ فِی الصَّیْفِ خَیْرٌ مِنْهُ فِی الشِّتَاءِ وَمَا دَخَلَ جَوْفاً مِثْلُهُ شرح روایت است از سکونی از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سمن دوا است وآن در تابستان بهتر است
از آن در زمستان وداخل نشود شکمی را مثل سمن در شیوع وعموم نفع آن از جمله با نخورشها سوم اصل عَنِ الْمُطَّلِبِ
بْنِ زِیَادٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ نِعْمَ الْاِدَامُ السَّمْنُ شرح روایت است از مطلب بضم میم وتشدید طاء
بی نقطه مفتوحه وکسر لام ابن زیاد بکسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نانخورشی است سمن چهارم
اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ خَمْسِینَ سَنَةً فَلَا یَبِیتَنَّ وَ
فِی جَوْفِهِ شَیْءٌ مِنَ السَّمْنِ شرح روایت است از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون رسید مرد
به پنجاه سال پس شب نگذراند البته بر حالی که در شکم او چیزی از سمن باشد مراد این است که سمن برای جوانان بهتر است
از آن برای پیران چنانچه می آید در حدیث آینده وبرای پیران نیز سمن در چاشته بهتر است از آن در شام پنجم اصل
عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَکَلَّمَهُ شَیْخٌ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ لَهُ مَا لِی
اَرَی کَلَامَکَ مُتَغَیِّراً فَقَالَ لَهُ سَقَطَتْ مَقَادِیمُ فَمِی فَنَقَصَ کَلَامِی فَقَالَ لَهُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
وَاَنَا اَیْضاً قَدْ سَقَطَ بَعْضُ اَسْنَانِی حَتَّی اِنَّهُ لَیُوَسْوِسُ لِیَ الشَّیْطَانُ فَیَقُولُ اِذَا ذَهَبَتِ الْبَقِیَّةُ
فَبِاَیِّ شَیْءٍ تَاْکُلُ فَاَقُولُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ثُمَّ قَالَ عَلَیْکَ بِالثَّرِیدِ فَاِنَّهُ صَالِحٌ وَاجْتَنِبِ السَّمْنَ
فَاِنَّهُ لَا یُلَائِمُ الشَّیْخَ شرح ظاهر لا یلائم الشیخ با ملاحظه حدیث سابق این است که پنجاه ساله شیخ است یعنی روایت است
از حماد بن عثمان گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس سخن گفت با او پیری از اهل عراق که کوفه وبصره وتوابع
آنهاست پس امام گفت او را که چرا میبینم سخن ترا دگرگون پس پیر گفت امام را که افتاد دندانهای پیش دهن من پس
ناقص شد سخن من پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که من نیز تحقیق افتاد بعض دندانهای من تا آنکه هر آینه
وسوسه میکند برای من شیطان با یزوش که میگوید که چون رود باقیمانده پس بکدام چیز میخوری پس میگویم که نیست
نجی عزم از کاری ونه قوت عزم بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی بعد از آن امام گفت که در یاب ترید گوشت را
چه بدرستی که آن موافق است واجتناب کن از سمن چه بدرستی که آن موافق نیست پیر را ششم اصل عَنْ اَبِی حَفْصٍ
الْاَبَّارِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّمْنُ مَا دَخَلَ جَوْفاً مِثْلُهُ وَاِنِّی لَاَکْرَهُهُ لِلشَّیْخِ شرح الابار بفتح
همزه وتشدید بای یک نقطه ورای بی نقطه سوزنگر شیخ بفتح شین با نقطه وفتح وسکون یای دو نقطه در اینجا میتواند بود وجایز
اول مصدر باب ضرب است بمعنی پیری یعنی روایت است از ابو حفص سوزنگر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سمن داخل

نشد

نشد شکمی را مثل آن وبدرستی که من ناخوش میدارم آنرا برای پیر باب بیست وچهارم اصل باب الالبان شرح این باب
بیان شیرهاست در این باب نه حدیث است اول اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَاْکُلُ طَعَاماً وَلَا یَشْرَبُ شَرَاباً اِلَّا قَالَ اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیهِ وَ
اَبْدِلْنَا بِهِ خَیْراً مِنْهُ اِلَّا اللَّبَنَ فَاِنَّهُ کَانَ یَقُولُ اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیهِ وَزِدْنَا مِنْهُ شرح ابدلنا بای یک نقطه
ودال بی نقطه بصیغه امر باب افعال است با در به برای بدلیت است پس بمعنی فی موضع است مثل آیت سوره
سبا وبدلناهم بجنتیهم جنتین یعنی روایت است از عبد الله بن سلیمان از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نبود رسول الله
صلی الله علیه وآله که خورد خوراکی را ونه آشامیدنی را مگر آنکه میگفت که خداوندا برکت ده برای ما در آن وعوض
ده ما را بجای آن بهتر از آن مگر شیر چه بدرستی که او بود که میگفت که خداوندا برکت ده برای ما در آن وزیاده ده ما را
از آن دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَبَنُ الشَّاةِ السَّوْدَاءِ خَیْرٌ مِنْ لَبَنِ
حَمْرَاوَیْنِ وَلَبَنُ الْبَقَرَةِ الْحَمْرَاءِ خَیْرٌ مِنْ لَبَنِ سَوْدَاوَیْنِ شرح حمراوین بواو منقلبه از همزه تثنیه حمراء است
که عبارت است از گوسفند سفید با اعتبار آنکه در وقت بزرگی سرخ میباشد یعنی روایت است از محمد بن قیس از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که شیر یک گوسفند سیاه بهتر است باعتبار برکت از شیر دو گوسفند سرخ وشیر یک گاو سرخ بهتر است
باعتبار برکت از شیر دو گاو سیاه سوم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذَا شَرِبَ اللَّبَنَ قَالَ اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیهِ وَزِدْنَا مِنْهُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول
این باب چهارم اصل عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ اِنِّی اَکَلْتُ لَبَناً فَضَرَّنِی قَالَ
فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَکَلْتَهُ مَعَ غَیْرِهِ فَضَرَّکَ الَّذِی اَکَلْتَهُ فَظَنَنْتَ اَنَّ ذٰلِکَ مِنَ اللَّبَنِ شرح روایت است
از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام را مردی که بدرستی که من خوردم شیر را
پس ضرر کرد مرا راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نه بخدا قسم که ضرر نمیکند شیری هرگز ولیکن تو خوردی
آنرا با غیر آن پس ضرر کرد ترا آنچه خوردی از این جهت گمان کردی که آن ضرر از شیر است پنجم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَیْسَ اَحَدٌ یَغَصُّ بِشُرْبِ اللَّبَنِ لِاَنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ لَبَناً خَالِصاً سَائِغاً لِلشَّارِبِینَ شرح یغص بغین با نقطه وتشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع معلوم
معلوم باب علم است الغصص بفتح غین وفتح صاد اول گلوگیر شدن الخالص خالی از شایبه ضرر کننده السائغ روان
در گلو بسهولت یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که نیست کسی
بر روش که گلوگیر شود به آشامیدن شیر زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره نحل شیری بیغش روان بسهولت برای آشامندگان
ششم اصل عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِیحٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّبَنُ طَعَامُ الْمُرْسَلِینَ شرح روایت است از خالد
بن نجیح بفتح نون وکسر جیم وحاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شیر خوراک رسولان الله تعالی است هفتم
اصل عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الْاَصْبَهَانِیِّ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَاَنَا اَسْمَعُ جُعِلْتُ

فداك انى اجد الضعف فى بدنى فقال له عليك باللبن فانه ينبت اللحم ويشد العظم شرح روايتست
از ابو الحسن اصبهانى بكسر همزه وسكون صاد منقوطه وفتح باء يكنقطه كه بجاى آن فاء ميباشد ونون گفت كه بودم
نزد امام جعفر صادق عليه السلم پس گفت او را مردى برجالى كه من ميشنيدم كه قربانت شوم بدرستى كه من مى يابم
سستى را در بدن خود پس امام گفت او را كه در ياب شير را چه بدرستى كه آن مى رویاند گوشت را وسخت ميكند
استخوان را سيم اصل عمن ذكره عن ابى الحسن الاول عليه السلم قال من تغير عليه ماء الظهر فانه ينفع له
اللبن الحليب والعسل شرح ماء الظهر عبارتست از منى وتغير آن عبارتست از نقصانى كه باعث ضرر شود
مثل خجالت بسبب عدم بهره دادن زوجه وتعديه تغير بعلى بتضمين معنى اضرارست يعنى روايتست از كسى كه مذكور
كرد حديث را از امام موسى كاظم عليه السلم گفت كه هر كه دگرگون شد برا و آب پشت پس بدرستى كه شان اينست
كه نفع ميرساند براى او شير تازه دوشيده وعسل چهارم اصل عن ابى بصير قال اكلنا مع ابى عبد الله
عليه السلم فاتانا بلحم جزور فظننت انه من بدنته فاكلنا ثم اتينا بعس من لبن فشرب
منه ثم قال لى اشرب يا ابا محمد فذقته فقلت جعلت فداك لبن فقال انها الفطرة ثم
اتينا بتمر فاكلنا شرح فاتانا بصيغه ماضى غايب معلوم باب ضرب است وضمير مستتر راجع بامام است
فا در فظننت براى تفريع است باعتبار اينكه بدست خود آوردن قرينه است من در اول براى تبعيض است
بدنته بفتح باء يكنقطه وفتح دال منقوطه وفتح نون وتاء دو نقطه در بالا وضمير راجع بامام است اتينا دو جا بصيغه
مجهول باب ضرب است العس بضم عين بى نقطه وتشديد سين بى نقطه كاسه چوبين بزرگ شرب از باب علم است
ذقته بضم ذال با نقطه وسكون قاف بصيغه ماضى متكلم معلوم معتل العين باب نصر است لبن خبر مبتداى محذوف
بتقدير هذا ومراد اينست كه شير خالص است وشيرينى ندارد وضمير انها راجع بلبن خالص است وتانيث باعتبار
خبر است الفطرة بكسر فا وسكون طاء بى نقطه وراء بى نقطه آنچه آدمى بر آن مخلوق ميشود واين اشارتست بانكه
آدمى در اول ولادت شير خالص ميخورد پس آن موافقترست براى بدن وآوردن خرما بسبب حسن طلب است
يعنى روايتست از ابو بصير كه كنيت ديگر او ابو محمد است گفت كه چيزى خورديم در منى با امام جعفر صادق عليه السلم
با نيروستش كه بدست خود آورد گوشت شتر را پس گمان كردم كه آن گوشت از جمله شتر قربانى خودش است پس
خورديم بعد از آن آورده شد نزد ما كاسه چوبينى بزرگ از شيرى پس امام آشاميد از آن بعد از آن مرا گفت كه
بياشام اى ابو محمد پس چشيدم آنرا پس گفتم كه قربانت شوم اين شيرى تنهاست پس امام گفت بدرستى كه آن چيز
اولست بعد از آن آورده شد نزد ما خرما پس خورديم باب هشتاد وپنجم اصل باب البان البقر شرح اين باب
بيان شيرهاى گاو است در اين باب سه حديث است اول اصل عن السكونى عن ابى عبد الله عليه السلم قال
قال امير المؤمنين صلى الله عليه واله البان البقر دواء شرح اين ظاهرست از آنچه گذشت در حديث
سيوم باب لحم البقر وشحومها كه باب پنجاه وهشتم است دوم اصل عن يحيى بن ابرهيم بن ابى البلاد عن

ابيه

ابيه عن جده قال شكوت الى ابى جعفر عليه السلم ذربا وجدته فقال لى ما يمنعك من شرب
البان البقر وقال اشربتها قط فقلت لا نعم مرارا فقال كيف وجدتها فقلت وجدتها تدبغ المعدة
وتكسوا الكليتين الشحم وتشهى الطعام فقال لى لو كانت ايام لخرجت انا وانت الى ينبع
حتى نشرب شرح الذرب بفتح ذال با نقطه وفتح راء بى نقطه وباء يكنقطه مصدر باب علم ضعف معده وبيمارى
دور ودراز وجدته بجيم ودال منقطه بصيغه ماضى متكلم معلوم معتل الفاء باب ضرب است تدبغ بدال منقطه
وباء يكنقطه وغين با نقطه بصيغه مضارع غايبه معلوم باب نصر وضرب ومنع است تكسوا بسين منقطه وواو بصيغه
مضارع غايبه معلوم باب نصرست كليه بضم كاف وسكون لام وياء دو نقطه در پايين است تشهى از باب تفعيل است
ينبع بفتح ياء دو نقطه در پايين وسكون نون وضم باء يكنقطه وعين بى نقطه دهيست بسيار آب وعلف از نواحى
مدينه يعنى روايتست از يحيى بن ابرهيم بن ابى البلاد از پدرش از جدش گفت كه شكايت كردم سوى امام محمد باقر
عليه السلم ضعف معده را كه يافتم آنرا در خود پس امام گفت مرا كه چه چيز مانع ميشود ترا از آشاميدن شيرهاى گاو
وامام گفت مرا كه آيا آشاميدى آنها را هرگز پس گفتم او را كه آرى چند بار پس گفت كه چگونه يافتى آنها را پس گفتم كه
يافتم آنها را كه دباغت ميكند معده را وميپوشاند وگرده را پيه وباعث اشتهاى طعام ميشود پس گفت مرا كه اگر ميبود
روزگار شيرگاو هر آينه بيرون ميرفتيم من وتو سوى ينبع تا آشاميم آنرا سوم اصل عن زرارة عن احدهما عليهما
السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله عليكم بالبان البقر فانها تخلط من كل الشجر شرح ضمير فانها
راجع بالبان است تخلط بتاء نقطه وطاء بى نقطه بصيغه مضارع غايبه مجهول باب ضرب است الخلط بفتح خاء وسكون
لام آميخته كردن كل بضم كاف وتشديد لام است الشجر بفتح وضم سين بى نقطه وسكون حاء بى نقطه وراء بى نقطه وفتح
وفتح حاء شش مخلوط شدن شيرگاو باشش عبارتست از تقويت آن شش را وحفظ شش از مرض سل كه علاج پذير
نميباشد غالبا در اكثر نسخ من است بجاى مع والشجر بفتح شين با نقطه وفتح جيم وآن مناسب اين مقام نيست يعنى روايتست
از زراره از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلم گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه واله كه در يابيد شيرهاى
گاو را چه بدرستى كه آن شيرها آميخته كرده ميشود با جميع شش باب هشتاد وششم اصل باب الماست شرح ماست
بكسر سين معرب ماست بسكون سين است يعنى اين باب بيان ماست است در اين باب يك حديث است اصل محمد بن يحيى
رفعه الى ابى الحسن عليه السلم قال من اراد اكل الماست ولا يضره فليصب عليه الهاضوم قلت له
وما الهاضوم قال النانخواه شرح ولا يضره مرفوع ومنصوب ميتواند بود وبنابر اول واو حاليه است يا عاطفه است
بتقدير ان مصدريه واهمالش وبنابر دوم عاطفه است بتقدير ان مصدريه واعمالش وبراين دو تقدير اكل معطوف
عليه است فليصب بسكون لام وصاد منقطه وتشديد باء يكنقطه بصيغه امر غايب معلوم باب نصر است الهاضوم
بضم ضاد با نقطه بصيغه مبالغه اسم فاعل باب ضرب بغايت هضم كننده وانيجا عبارتست از زيان كه آنرا نانخواه
نون والف وفتح نون دوم وخاء با نقطه والف وهاء نيز ميناميد وكتابت صورت واو ميان خاء والف بسم الخط

است و آن معرب ست یعنی روایت کرد محمد بن یحیی نسبت داده شیرا سوی امام علی نقی علیه السلام گفت که هر گاه اراده کرد خوردن ماست را بر حالی که ضرر نکند او را پس باید که ریزد بر آن سعایت هضم کننده را گفتم او را که و چیست سعایت هضم کننده گفت که زنیان باب هشتاد و هفتم اصل باب البان الابل شرح این باب بیان شیرهای شتر است در این باب دو حدیث است اول اصل عن الجعفري قال سمعت ابا الحسن موسى عليه السلام يقول ابوال الابل خير من البانها ويجعل الله عز وجل الشفاء في البانها شرح جعفری سلیمان بن جعفر است که از اولاد جعفر طیار است بهتر بودن ابوال ابل از البان ابل بوجهی منافات ندارد با بهتر بودن البان ابل از ابوال ابل بوجهی دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده و ایضا منافات ندارد با حرام بودن بول مطلقا زیرا که حلال بودن ابوال ابل بعنوان رخصت در وقت اضطرار ست برای دفع مرض استسقا و حرام بودن بول مطلقا بعنوان عزیمت است نظیر آیت سوره مائده حرمت عليكم الميتة تا قول او که فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم و دفع منافات میان این و آنچه می آید در کتاب الاشربه در بعض احادیث باب من اضطر الى الخمر للدواء تا آخر که باب بیست و سیوم است میشود در شرح آن ان شاء الله تعالی یعنی روایت است از جعفری گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بولهای شتران بهتر است گاهی از شیرهای شتران و گاهی میکرداند الله عز و جل شفا را در شیرهای شتران دوم اصل عن موسى بن عبد الله بن الحسن قال سمعت اشياخنا يقولون البان اللقاح شفاء من كل داء وعاهة ولصاحب البطن ابوالها شرح موسی بن عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام راوی امام جعفر صادق علیه السلام است و احوال او گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في امر الامامة که باب هشتادم است اللقاح بکسر لام و تخفیف قاف و الف و حاء بی نقطه و نون مصدر باب حسن شکم بزرگ بودن بسبب استسقا یا سوء القنیه که مقدمه استسقا است و در بعض نسخ الربو بضم راء بی نقطه و ضم باء یک نقطه و تشدید واو و مصدر باب نصر است بمعنی بر آمدن شکم و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از موسی بن عبد الله بن الحسن گفت که شنیدم از بزرگان ما میگفتند که شیرهای شتران باعث شفا است از هر دردی و آفتی و برای صاحب بزرگی شکم بولهای شتران است باینمعنی که علاج آن منحصر است در بولهای شتران یا باینمعنی که در علاج آن بولهای شتران بهتر است از شیرهای آنها و از این ظاهر میشود که بولهای آنها بهتر است از شیرهای آنها باعتباری و عکس است باعتباری دیگر باب هشتاد و هشتم اصل باب البان الاتن شرح الاتن بضم همزه و ضم و سکون تاء دو نقطه در بالا و تخفیف نون و بهمزه و الف و ضم تاء جمع اتان بفتح همزه و تخفیف تاء خران ماده یعنی این باب بیان شیرهای خران است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن العيص بن القاسم عن ابي عبد الله عليه السلام قال تغديت معه فقال لي اتدري ما هذا قلت لا قال هذا شيراز الاتن اتخذناه لمريض لنا فان احببت ان تاكل منه فكل شرح الشيراز بکسر شین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه

در پایین و راء بی نقطه و الف و زاء با نقطه ماست سوزنه شکل است ازشت باشکه بگرده بودن گوشت خر برای حاجت برکوب و بار کردن آنست پس شیر خر مکروه نیست یعنی روایت است از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چاشت خوردم با امام پس گفت مرا که آیا میدانی که چیست این گفتم که نه گفت که این ماست سوزنه خران ماده است ساختیم آنرا برای بیماری از ما پس اگر دوست داری که خوری از آن پس بخور دوم اصل عن يحيى بن عبد الله قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فاتينا بسكرجات فاشار بيده نحو واحدة منهن وقال هذا شيراز الاتن اتخذناه لعليل عندنا فمن شاء فلياكل ومن شاء فليدع شرح السكرجة بضم یا فتح سین بی نقطه و سکون کاف و فتح راء بی نقطه و تخفیف جیم معرب اسکوره بضم همزه و سکون سین و ضم کاف و سکون واو و فتح راء پیاله ماست خوری یعنی روایت است از یحیی بن عبد الله گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد نزد ما پیالهای ماست خوری پس اشاره کرد بدست خود بجانب یکی از آنها و گفت که این ماست سوزنه خران ماده است ساختیم آنرا برای بیماری که نزد ما ست پس هر که خواهد پس باید که خورد و هر که خواهد پس باید که واگذارد سوم اصل عن عيص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن شرب البان الاتن فقال اشربها شرح روایت است از عیص بن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آشامیدن شیرهای خران ماده پس گفت که بیاشام آنها را مراد نفی کراهت است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن ابي مريم الانصاري عن ابي جعفر عليه السلام قال سالته عن شرب البان الاتن فقال لي لا باس بها شرح این ظاهر است از شرح سابق باب هشتاد و نهم اصل باب الجبن شرح جبن بضم جیم و ضم باء یک نقطه و تشدید و تخفیف نون و بسکون باء و تخفیف نون است یعنی این باب بیان پنیر است در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبيد الله بن سليمان بن يحيى قال سالت ابا جعفر عليه السلام عن الجبن فقال لي لقد سالتني عن طعام يعجبني ثم اعطى الغلام درهما فقال يا غلام ابتع لنا جبنا ودعا بالغداء فتغدينا معه واتي بالجبن فاكل واكلنا فلما فرغنا من الغداء قلت له ما تقول في الجبن فقال لي اولم ترني اكلته قلت بلى ولكني احب ان اسمعه منك فقال ساخبرك عن الجبن وغيره كل ما كان فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه شرح روایت است از عبید الله بن سلیمان بن یحیی گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از پنیر پس گفت مرا که هر آینه بتحقیق پرسیدی مرا از خوراکی که خوش می آید مرا بعد از آن داد غلام را درهمی پس گفت که ای غلام بخر برای ما پنیر را و طلب کرد چاشت را پس چاشت خوردیم با او و آورده شد پنیر پس خورد و خوردیم پس وقتی که فارغ شدیم از چاشت گفتم امام را که چه میگویی در پنیر پس امام گفت مرا که آیا ندیدی مرا که خوردم آنرا گفتم که بلی دیدم و لیکن من دوست میدارم اینکه بشنوم حکم آنرا از تو پس امام گفت که زود خبردار میکنم ترا از پنیر و غیر آن هر چه که باشد در آن قسمی حلال و قسمی حرام پس آن برای تو حلال است تا وقتی که شناسی حرام را بخصوصه پس واگذار آنرا مقصود سائل از مبالغه در سوال از وجه حلال بودن پنیر است

جون مخالفان مضایقه در حلال بودن آن میکنند باعتبار انکه بعض آن پنیرمایه میته بی آکشیدن ساخته میشود حاصل
جواب امام اینست که اگر آن باین سبب حرام شود لازم می آید که جمیع چیزهای بازار حرام باشد زیرا که مثل این سبب
در جمیع آنها جاریست و این خلاف اجماع مسلمانانست دوم اصل عن عبد الله بن سليمان بن يحيى عن ابى
عبد الله عليه السلام في الجبن قال كل شيء لك حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان عندك ان
فيه ميتة شرح شی عبارتست از جبن است ظاهر شاهدان اینست که اصل عدالت باشد تا وقتی که خلافش ظاهر شود
فیه میته یعنی نجاسه میته است زیرا که پنیرمایه میته از قبیل میته نیست بلکه متنجس بمیته است و بشستن پاک میشود چون محتاج است
واگر شسته نشده باشد پنیر را نجس میکند چنانچه کذشت در شرح حدیث اول باب نهم اگر گویی که حصر مفهوم از حتی
منافات دارد با آنچه کذشت در حدیث دوم باب نهم زیرا که معمول غیر مسلمان لازم نیست که نجاست داشته
باشد گوییم که دفع منافات یکی از سه وجه است اول آنکه مراد مسلم در حدیث دوم باب نهم عمل کننده بحکم اسلام
باشد و معمول کافر حقیقی مفروغ عنه و خارج از مبحث باشد دوم آنکه ذکر میته اینجا بعنوان مثال باشد سوم آنکه ذکر
میته اینجا از قبیل مماشاة با مخالفان باشد زیرا که ایشان وجه حرمت هر پنیر بازار را منحصر در نجاست میته میشمرند یعنی
روایتست از عبد الله بن سلیمان بن یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام در پنیر گفت که هر پنیر بازار برای تو حلالست تا
آنکه آیند نزد تو دو گواه که گواهی دهند نزد تو که در آن پنیر نجاست میته است سوم اصل عن محمد بن الفضل النيسابوري
عن بعض رجاله عن ابي عبد الله عليه السلام قال سأله رجل عن الجبن فقال داء لا دواء فيه فلما كان
بالعشي دخل الرجل على ابي عبد الله عليه السلام فنظر الى الجبن على الخوان فقال جعلت فداك
سألتك بالغداة عن الجبن فقلت لي انه الداء الذي لا دواء فيه والساعة اراه على الخوان
قال فقال له هو ضار بالغداة نافع بالعشي ويزيد في ماء الظهر وروى ان مضرة الجبن
في قشره شرح نیسابور بفتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و ضم باء یک نقطه و سکون واو و راء
بی نقطه معرب نشابور بکسر نون و شین با نقطه است بدانکه عشی بفتح عین بی نقطه و کسر شین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین بمعنی آخر روزست و آن پس از غروب آفتابست و غداة وقت چاشته و وقت شام انبیا و اوصیاست
چنانچه کذشت در حدیث اول و هفتم و دهم باب فضل العشاء تا آخر که باب چهل و سیوم است و در حدیث دوم
باب اکل ما یسقط من الخوان که باب چهل و نهم است پس قول امام که داء لا دواء فیه منافات ندارد با آنچه کذشت
در حدیث اول این باب که لقد سألتنی عن طعام یعجبنی تا آخر زیرا که اختلاف طبایع در خوردن پنیر بمرتبه ایست که بعض مردمان
در سر سفره که پنیر در آن باشد چیزی نمیتوانند خورد بلکه بر سر آن سفره نمیتوانند نشست و اگر بعلت چیزی از پنیر به دهن
ایشان رود بیمار میشوند و بعضی دیگر محظوظ و منتفع میشوند از پنیر در حدیث اول امام محمد باقر علیه السلام خبر از حال خود داده و در
این حدیث امام جعفر صادق علیه السلام خبر از حال خود داده و نظیر این می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة در حدیث دوم
باب دهن الحیری که باب پنجاه و نهم است چون عشی وقت شام خوردن ائمه علیهم السلام نیست بلکه وقت شام ایشان بعد از

خفتن است پس عشی وقت سفره آوردن برای وارد و صادر است و اکثر مردمان محظوظ و بهره مند اند از پنیر پس امام در آن وقت
خبر از حال اکثر مردمان داده و از حال خود ساکت شده و قبول ظاهر بعضی روایات که معارض اینست و در کافی مذکور
نیست محل اشکال است مثل روایت برقی در کتاب محاسن که سأل رجل ابا عبد الله علیه السلام عن الجبن فقال ان اکله لیعجبنی
ثم دعا به فاکله و روی تا آخر کلام بعض راویان است در این روایت و اشارتست بانکه انتفاع اکثر مردمان از پنیر در غیر پوست
پنیرست و ضرری برای ایشان در غیر پوست پنیر نیست اصلا و پوست پنیر در پنیر خیکی عبارتست از آنچه متصل بخیکست و
رنگ و مزه آن تغیر یافته و در پنیر قالبی عبارتست از ظاهر آن که زرد و خشک شده و مزه آن تغیر یافته یعنی روایتست
از محمد بن فضل نشابوری از بعض شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از پنیر در وقت چاشته
امام گفت که دردیست که نیست درمانی در آن پس وقتی که شد در آخر روز داخل شد آن مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام پس
نگاه کرد سوی پنیر بر سر خوان پس آن مرد گفت که قربانت شوم پرسیدم ترا در وقت چاشته از پنیر پس گفتی مرا که آن دردیست که نیست
درمانی در آن و در این ساعت میبینم آنرا بر سر خوان راوی گفت که پس امام گفت او را که پنیر ضرر کننده است در وقت چاشته
باعتبار طبیعت من نفع رساننده است در وقت عصر و زیاد میکند در آب پشت که آب منیست باعتبار طبیعت اکثر مردمان
و روایت کرده شد آنکه ضرر پنیر در پوست آنست باب نود دوم اصل باب الجبن والجوز شرح این باب بیان پنیر و گردکانست
در این باب سه حدیث است اول اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
اكل الجوز في شدة الحر يهيج الحر في الجوف ويهيج القروح في الجسد واكله في الشتاء يسخن الكليتين و
يدفع البرد شرح یهیج بیاء دو نقطه در پایین و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب لازم و متعدی یا باب تفعیل است
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خوردن گردکان در
تابستان بر می انگیزاند گرمی را در اندرون و بر می انگیزاند دملها را بر ظاهر بدن و خوردن گردکان در زمستان
گرم میکند دو گرده را و دفع میکند ضرر سرما را دوم اصل عن عبد العزيز العبدي قال قال ابو عبد الله
عليه السلام الجبن والجوز اذا اجتمعا في كل واحد منهما شفاء وان افترقا كان في كل واحد منهما
داء شرح روایتست از عبد العزیز عبدی بفتح عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و دال بی نقطه گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که پنیر و گردکان چون جمع شوند در هر یک از آنها شفاییست و اگر جدا از یکدیگر شوند میباشد در هر یک
از آنها دردی مراد اینست که در بعض طبیعتها و در بعض اوقات هر کدام باعث دردیست اگر جدا باشد و باجتماع دفع
آن میشود نظیر آنچه کذشت در شرح حدیث سوم باب سابق مراد اینست که گردکان دفع ضرر پوست پنیر که مذکور شد در
ذیل حدیث سوم باب سابق میکند و پوست پنیر دفع ضرر گردکان میکند در وقتی که گردکان مضر باشد پس منافات ندارد
با مدح گردکان در زمستان که در حدیث سابق است و مدح پنیر که در حدیث اول باب سابق است سوم اصل عن
عبيد بن زرارة عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الجوز والجبن اذا اجتمعا كانا دواء واذا
افترقا كانا داء شرح مضمون آن ظاهرست از شرح حدیث سابق باب نود و یکم اصل ابواب الحبوب باب الارز

شرح اینها که شش باب است بابهای بیان دانهاست این باب بیان برنج است در این باب هفت حدیث اول
اصل عن یونس بن یعقوب قال قال ابو عبدالله علیه السلام ما اتانا من ناحیتکم شیء احبّ
الیّ من الارز والبنفسج انّی اشتکیت وجعی ذلک الشدید فالهمت اکل الارز فامرت به
فغسل وجفّف ثمّ قلی وطحن وجعل لی منه سفوف بزیت وطبیخ اتحسّاه فاذهب الله عزّ وجلّ
عنّی بذلک الوجع شرح یونس بن یعقوب از اهل کوفه است ناحیتکم عبارتست از عراق عرب است احبّ مرفوع
وصفت شیء است بنفسج بفتح با یکنقطه و فتح نون و سکون فا و فتح سین بینقطه و جیم معرب بنفشه است و اینجا
عبارتست از روغن بنفشه موافق آنچه می آید در کتاب الزیّ والتجمّل والمروّة در حدیث اول باب دهن البنفسج که باب
پنجاه و هشتم است وجعی مفعول مطلق اشتکیت است ذلک صفت وجعی است الشدید منصوب و صفت
ذلک است شاید که آن وجع درد درون باشد مثل سل موافق آنچه گذشت در احادیث باب پنجاه و دوم که باب
خبز الارز است الهمت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب افعالست الالهام انداختن الله تعالی چیزی را در دل کسی تحدیث
و مانند آن در وقت حاجت و آن غیر وحی مخصوص انبیا است غسل بصیغه مجهول باب ضرب است جفف بصیغه
مجهول باب تفعیل است قلی بقاف بصیغه مجهول باب ضرب است طحن بطا بینقطه و حا بینقطه بصیغه مجهول باب
منع است جعل بصیغه مجهول باب منع است السفوف بفتح سین بینقطه و ضم فا و اول بصیغه فعول بمعنی مفعول باب
علم دوائی که مثل آرد باشد و خشک خورده شود و مراد اینجا اعم از خشک است بقرینه ذکر بزیت و طبیخ مرفوع و
عطف بر سفوفست و واو برای تقسیم است اتحسّاه بحا بینقطه و سین بینقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
تفعل صفت طبیخ است با در بذلک برای تقویت تعدیه است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که نمی آید نزد ما از جانب شما چیزی که محبوب تر باشد بسوی من از برنج و روغن بنفشه و بدرستی
که من دردمند شدم دردمندی که آن سخت بود پس ملهم شدم بخوردن برنج پس امر کردم خادم را برنج پس شسته شد
و خشک کرده شد و بعد از آن برشته کرده شد و آسیا کرده شد و گردانیده شد برای من سفوفی آمیخته بروغن
زیتون و طعامی پخته که آشامم آنرا بقاشق مثلا پس برطرف کرد الله عز و جل از من بالکلیه آن درد را دوم اصل عن
زرارة قال رایت دایة ابی الحسن موسی علیه السلام تلقمه الارز وتضربه علیه فغمّنی ما رایته فدخلت
علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی احسبک غمّک ما رایت من دایة ابی الحسن موسی علیه السلام
قلت نعم جعلت فداک فقال لی نعم الطعام الارز یوسّع الامعاء ویقطع البواسیر وانّا
لنغبط اهل العراق باکلهم الارز والبسر فانّهما یوسّعان الامعاء ویقطعان البواسیر شرح دایه
بفتح دال بینقطه و سکون همزه و یا دو نقطه در پایین بمعنی دایه بالف است و آن زنیست که نگاهداری میکند کودک را
و غیرها در آن کودک است ماخوذ است از دای بفتح دال و سکون همزه که مصدر باب منع است بمعنی بازی دادن چون
دایه کودک را بابازیچه مشغول میکند تا گریه نکند زمخشری در اساس گفته که دهی دایتای حاضنة دون امه تلقمه از باب

افعالست

افعالست لنغبط بغین با نقطه و با یکنقطه و طا بینقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب ضرب و علم است الغبطة
بکسر غین و سکون با صاحب نعمت بهتر شمردن کسی را البسر بضم با یکنقطه و سکون سین بینقطه و را بینقطه خرمائی که
که هنوز رطب نشده و مراد اینجا نوعی از بسر است که بهتر است از آن در وقتی که رطب شود و آن نوع بسر در غیر عراق
نمی باشد و مثال نحویان که هذا بسرا اطیب منه رطبا در آن نوع وارد است و میتواند بود که مراد خرمای خشک باشد
و آن خرمائیست که خشک میشود در درخت بی آنکه رطب شود و آنرا بسر میگویند یعنی روایتست از زراره گفت
که دیدم دایه ابوالحسن موسی علیه السلام را که میخورانید او را طعام برنج و میزد او را بر سر آن چون مضایقه در خوردن میکرد
پس غمناک کرد مرا آنچه دیدم آنرا از دایه پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا که پندارم ترا
که غمناک کرد ترا آنچه دیدی از دایه ابوالحسن موسی علیه السلام گفتم او را که آری قربانت شوم پس امام گفت مرا که خوب
خوراکیست برنج فراخ میکند روده ها را و میبرد بواسیر را و بدرستی که ما هر آینه صاحب نعمت میشمریم اهل عراق را
بخوردن ایشان برنج را و بسر را چه بدرستی که آن دو فراخ میکنند روده ها را و میبرند بواسیر را سوم اصل عن
محمد بن الفیض قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فجاءه رجل فقال له انّ ابنتی قد ذبلت وبها
البطن فقال ما یمنعک من الارز بالشحم خذ حجارا اربعا او خمسا فاطرحها تحت النار واجعل
الارز فی القدر واطبخه حتّی یدرک وخذ شحم کلی طریّا فاذا بلغ الارز فاطرح الشحم فی قصعة
مع الحجار وکبّ علیها قصعة اخری ثمّ حرّکها تحریکا جیّدا واضبطها کی لا یخرج بخاره
فاذا ذاب الشحم فاجعله فی الارز ثمّ تحسّاه شرح ذبلت بذال با نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب نصر و حسن است البطن بفتح با یکنقطه و فتح طا بینقطه مرض شکم مثل اسهال الحجار بکسر حا بینقطه و تخفیف جیم
و الف و را بینقطه جمع حجاره سنگها و اگر جمع حجر بفتح حا و فتح جیم میبود اربعة او خمسة میبود بجای اربعا او خمسا اطرحها
بطا بینقطه و را بینقطه و حا بینقطه بصیغه امر باب منع یا باب افتعال است تحت بتا حرف جر و فتح جیم و سکون
نون و با یکنقطه است و در بعض نسخ تحت بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون حا بینقطه و تا دوم است و بنا بر اول
مراد بنار آتش افروخته است و بنا بر دوم مراد اخگر است و مقصود اینست که چنان کن که اخگر محیط بآنها شود
اطبخه بصیغه امر باب نصر و منع است یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست و ضمیر مستتر راجع
بارز است الادراک رسیدن بحد کمال کلی بضم کاف و فتح لام و الف منقلبه از یا و ساقط تنوین جمع کلیه بضم کاف
و سکون لام و یا دو نقطه در پایین است طریا بفتح طا بینقطه و کسر را بینقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین صفت
شحم است کب بضم کاف و تشدید با یکنقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است الکب بفتح کاف
سرنشیب کردن چیزی را جیدا بفتح جیم و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره و دال بینقطه بمعنی متوسط میان افراط و
تفریط است در شدت و ضعف اضبطها بضاد با نقطه و با یکنقطه و طا بینقطه بصیغه امر باب نصر است تحسّاه
بفتح حا بینقطه و تشدید سین بینقطه و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل بحذف یکی از دو تا است

وضمیر مستتر راجع بامتی است التحسی آشامیدن آش بقاشق و مانند آن یعنی روایتست از محمد بن فیض بفتح فاو سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه کفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس آمد نزد او مردی پس کفت او را که بدرستی که دختر من کاهیده و با او ست اسهال پس امام کفت که چه چیز مانع میشود ترا از برنج با پیه فرا کیر سنکهایی را چهار سنک یا پنج سنک را پس بینداز آنهارا در پهلوی آتش و بکردان برنج را در دیکی و بپز آن برنج را تا آنکه برسد و فرا کیر پیه چند کرده را که تازه باشد پس چون رسید آن برنج پس بینداز آن پیه را در کاسه با آن سنکها و سرنشیب کن بر سر آن کاسه کاسهٔ دیکر را بعد از آن بجنبان کاسه پایین را جنبانیدنی خوب و نکاهدار کاسه بالا را تا آنکه بیرون نرود بخار پیه پس چون کداخت آن پیه پس بکردان آنرا در آن برنج پخته بعد از آن دختر می آشامد آن آش برنج را چهارم اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ اَخْبَرَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ نِعْمَ الطَّعَامُ الْاَرُزُّ وَاِنَّا لَنَدَّخِرُهُ لِمَرْضَانَا شرح ندخر بسکون نون اول با نقطه و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب منع است الذخر بضم ذال و سکون خاء نکاهداشتن چیزی برای وقت حاجت و اکر بتشدید دال بی نقطه یا با نقطه و کسر خاء از باب افتعال باشد بمعنی نکاهداشتن آن برای خود است مثل آیت سوره آل عمران و ما تدخرون که بتشدید دال بی نقطه است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از عثمن بن عیسی از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم که خوب خوراکیست برنج و بدرستی که ما هر آینه ذخیره میکنیم آنرا برای بیماران ما پنجم اصل عَنْهُ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِيسَى عَمَّنْ اَخْبَرَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ نِعْمَ الطَّعَامُ الْاَرُزُّ وَاِنَّا لَنُدَاوِي بِهِ مَرْضَانَا شرح ضمیر عنه راجع باحمد است و این ظاهرست از شرح حدیث سابق ششم اصل عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ قَالَ شَكَوْتُ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام وَجَعَ بَطْنِي فَقَالَ لِي خُذِ الْاَرُزَّ فَاغْسِلْهُ ثُمَّ جَفِّفْهُ فِي الظِّلِّ ثُمَّ رُضَّهُ وَخُذْ مِنْهُ فِي كُلِّ غَدَاةٍ مِلْءَ الرَّاحَةِ وَزَادَ فِيهِ اِسْحَاقُ الْجَرِيرِيُّ تَقْلِيهِ قَلِيلاً وَزْنَ اُوقِيَّةٍ وَاشْرَبْهُ شرح ضمیر عنه راجع باحمد است رضه بضم راء بی نقطه و تشدید ضاد با نقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است الرض بفتح را کوفتن الملاء بکسر میم و سکون لام و همزه و رسم الخط آن اینست که بصورت الف نباشد قدر پری چیزی الراحه براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه کو کف دست و زاد تا آخر کلام احمد است و مقصود اینست که این حدیث را اسحق جریری نیز روایت کرد از خالد بن نجیح و زیاد کرد بعد از فی الظل و پیش از ثم این را که تقلیه قلیلا وزن اوقیه و در آخر حدیث این را که واشربه تقلیه بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است قلیلا صفت مفعول مطلق محذوفست اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید و تخفیف یاء دو نقطه در پایین هفت مثقال شرعی یا چهل درهم شرعی است استعمال شرب در دوا هر چند که خشک باشد متعارفست یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از عثمن بن عیسی از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم کفت که شکایت کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلم درد شکم خود را

بر

پس کفت مرا که فرا کیر برنج را پس بشو آنرا بعد از آن خشک کن آنرا در سایه بعد از آن بکوب آنرا و بکیر از آن در هر اول روزی قدر پری کف دست تو و زیاد کرد در آن حدیث اسحق جریری بفتح جیم و کسر دو راء بی نقطه این را که برشته میکنی آنرا اندکی بوزن یک اوقیه و این را که و بیاشام آنرا هفتم اصل عَنْ حُمْرَانَ قَالَ كَانَ بِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام وَجَعُ الْبَطْنِ فَاَمَرَ اَنْ يُطْبَخَ لَهُ الْاَرُزُّ وَيُجْعَلَ عَلَيْهِ السُّمَّاقُ فَاَكَلَ فَبَرَاَ شرح سماق بضم سین بی نقطه و تشدید میم و الف و قاف دانه ایست ترش طعم که از آن طعام میپزند و آن معروفست یعنی روایتست از حمران بضم میم حاء بی نقطه و سکون میم کفت که بود با امام جعفر صادق علیه السلم درد شکم پس امر کرد باینکه پخته شود برای او برنج و کردانیده شود بر سر آن سماق پس خورد آنرا پس بی آزار شد باب نود و دوم اصل باب الحمص شرح حمص بکسر حاء بی نقطه و تشدید میم مکسوره و مفتوحه و صاد بی نقطه است یعنی این باب بیان نخودست در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ نَادِرٍ الْخَادِمِ قَالَ كَانَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام يَاْكُلُ الْحِمَّصَ الْمَطْبُوخَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ شرح روایتست از نادر بنون خادم کفت که بود امام رضا علیه السلم که میخورد نخود پخته را پیش از طعام و بعد از طعام اشارتست باینکه بعضی بتقدیم و تاخیر آنرا منع میکنند صاحب قاموس کفته که نافع ملین مدر یزید فی المنی و الشهوة و الدم مقو للبدن و الذکر شرطان لا یوکل قبل الطعام و لا بعده بل فی وسطه و شاید که فرق باشد میان پخته و میان برشته دوم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام اِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اِنَّ الْعَدَسَ بَارَكَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ نَبِيّاً فَقَالَ هُوَ الَّذِي تُسَمُّونَهُ عِنْدَكُمُ الْحِمَّصَ وَنَحْنُ نُسَمِّيهِ الْعَدَسَ شرح روایتست از معویه بن عمار کوفی کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردمان روایت میکنند که نبی صلی الله علیه و آله کفت که بدرستی که عدس برکت کرده بر آن هفتاد پیغمبر پس امام کفت که آن همانست که نام میبرید آنرا در نزد شما که عراق است حمص و ما اهل حجاز نام میبریم آنرا عدس سایل خیال کرده که مراد بعدس مرجمکست و جواب اینست که مراد نخود است سوم اصل عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا عَافَى اَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَام نَظَرَ اِلَى بَنِي اِسْرَائِيلَ قَدِ ازْدَرَعَتْ فَرَفَعَ طَرْفَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اِلٰهِي وَسَيِّدِي عَبْدُكَ اَيُّوبُ الْمُبْتَلَى عَافَيْتَهُ وَلَمْ يَزْدَرِعْ شَيْئاً وَهٰذَا لِبَنِي اِسْرَائِيلَ زَرْعٌ فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ يَا اَيُّوبُ خُذْ مِنْ سُبْحَتِكَ كَفّاً فَابْذُرْهُ وَكَانَتْ سُبْحَتُهُ فِيهَا مِلْحٌ فَاَخَذَ اَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَام كَفّاً مِنْهَا فَبَذَرَهُ فَخَرَجَ هٰذَا الْعَدَسُ وَاَنْتُمْ تُسَمُّونَهُ الْحِمَّصَ وَنَحْنُ نُسَمِّيهِ الْعَدَسَ شرح رفاعه بکسر راء بی نقطه و فاء و عین بی نقطه ابن موسی از اهل کوفه است ضمیر مستتر در نظر راجع بایوب است ازدرعت بزای با نقطه و دال بی نقطه منقلبه از تاء افتعال و راء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعالست الازدراع زراعت کردن برای خود الطرف بفتح طاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و فاء چشم عبدک منصوب و مرفوع میتواند بود و ایوب عطف بیان عبدک است مبتلی بصیغه اسم مفعول باب افتعالست هذا مبتداست و مشار الیه آن شانست جملهٔ لبنی اسرائیل زرع خبر مبتداست السبحه بضم سین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و حاء بی نقطه آنچه برای حفظ عدد تسبیح و مانند آن آماده میباشد کفا بفتح کاف و تشدید فاء است یا بضم کاف و تشدید فاء است و دوم جمع اولست و اول مستعمل میشود

بمعنی آنچه در کید هست گشاده و کشیده گنجد و در آنچه در کیشت گنجد فا بذره بجار یکنقطه و ذال با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است ملح بضم میم و سکون لام و حا بی‌نقطه جمع ملح بکسر میم و سکون لام اینجا عبارتست از پارهای سنگ نمک که شکل نخود بوده و ظاهر ذکر این است که آنها را لحم نخود کرده باشند بسنگهای دیگر را یعنی روایتست از راوی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی در وقتی که عافیت داد ایوب را علیه السلم نگاه کرد سوی سائر بنی اسرائیل که بتحقیق زراعت کرده بودند برای خود پس برداشت چشم خود را سوی آسمان و گفت که ای معبود من و صاحب اختیار من بنده تو ایوب گرفتار بلا عافیت دادی او را و زراعت نکرده برای خود چیزی را و اینک برای بنی اسرائیل است زراعتی پس وحی کرد الله عز و جل که ای ایوب فرا گیر از جمله سنگهای تسبیح تو قدر دستی را پس زراعت کن آن را و بود سنگهای تسبیح او با نمک و آنچه در آنها بود سنگهای پس فرا گرفت ایوب علیه السلم قدر دستی را از آنها پس زراعت کرد آن را پس بیرون آمد این عدس و شما اهل عراق نام میبرید آن را حمص و ما اهل حجاز نام میبریم آن را عدس مراد نخود است **چهارم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا صلوات الله علیه قال الحمص جید لوجع الظهر و کان یدعو به قبل الطعام و بعده **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نخود خوبست برای درد پشت و بود امام که طلب میکرد نخود را پیش از طعام و بعد از طعام **باب نود و سوم اصل باب العدس شرح** این باب بیان مرجمک است در این باب چهار حدیث **اول اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم اکل العدس یرق القلب و یسرع الدمعة **شرح** یرق براء بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یسرع بسین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و عین بی‌نقطه از باب افعال و متعدیست دمعه بفتح دال و سکون میم است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که خوردن مرجمک نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک چشم را در وقت عبادت الله تعالی **دوم اصل** عن فرات بن احنف ان بعض بنی اسرائیل شکا الی الله عز و جل قسوة القلب و قلة الدمعة فاوحی الله عز و جل الیه کل العدس فاکل العدس فرق قلبه و جرت دمعته **شرح** ان در اول بفتح همزه و تشدید نون مفتوح است و در دوم بسکون نونست و مفسره است قسوه بفتح قاف و سکون سین بی‌نقطه است و قلة الدمعة از قبیل عطف تفسیر است **یعنی** روایتست از فرات بضم فا و تخفیف را بی‌نقطه و الف و تا دو نقطه در بالا ابن احنف بفتح همزه و سکون حا بی‌نقطه و فتح نون و فا که راوی امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم است که بعض بنی اسرائیل شکایت کرد سوی الله عز و جل سختی دل را و کمی قطره اشک را پس وحی کرد الله عز و جل سوی او که بخور مرجمک را پس نازک شد دل او و روان شد قطره اشک چشم او **سوم اصل** عن عبد الرحمن بن زید عن ابی عبد الله علیه السلم قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه و آله قساوة القلب فقال له علیک بالعدس فانه یرق القلب و یسرع الدمعة **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن زید بفتح زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله سختی دل را

پس گفت او را که در باب مرجمک را چه بدرستی که آن نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را **چهارم اصل** عن محمد بن نهیک قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلم مرقة بعدس فقلت جعلت فداک ان هؤلاء یقولون ان العدس قدس علیه ثمانون نبیا قال کذبوا لا و الله و لا عشرون نبیا و روی انه یرق القلب و یسرع الدمعة **شرح** روایتست از محمد بن فیض گفت که خوردم نزد امام جعفر صادق علیه السلم شوربایی را با مرجمک پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که آن مردمان مخالف میگویند که بدرستی که مرجمک طلب پاکی و برکت کردند بر آن هشتاد پیغمبر امام گفت که دروغ گفتند بخدا قسم و نه بیست پیغمبر و روایت کرده شد از رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه مرجمک نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را **باب نود و چهارم اصل باب الباقلاء و اللوبیاء شرح** باقلاء بکسر قاف و تخفیف لام و الف ممدوده و بتخفیف و تشدید لام و الف مقصوره معرب باقلا بسکون قاف و تخفیف لام و الف مقصوره است لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر بای یکنقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده است **یعنی** این باب بیان باقلا و سیاه چشمک است در این باب چهار حدیث **اول اصل** عن محمد بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال اکل الباقلاء یمخ الساقین و یزید فی الدماغ و یولد الدم الطری **شرح** یمخ بدو خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است دماغ بکسر دال از باب تفعیل است طری بفتح طاء بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه و تشدید یا است **یعنی** روایتست از محمد بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوردن باقلا پر مغز میکند استخوان ساقها را و زیاد میکند در مغز سر و باعث بهم رسیدن خون تازه و صاف میشود **دوم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا صلوات الله علیه قال اکل الباقلاء یمخ الساقین و یولد الدم الطری **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن صالح بن عقبة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کلوا الباقلاء بقشره فانه یدبغ المعدة **شرح** روایتست از صالح بن عقبه بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و با یکنقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بخورید باقلا را با پوستش بدرستی که پوستش یا مرکب از پوست و مغز باعث میکند معده را **چهارم اصل** عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال اللوبیاء تطرد الریاح المستبطنة **شرح** تطرد بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است مستبطنه بباء یکنقطه و طاء بی‌نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب استفعال است **یعنی** روایتست از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سیاه چشمک دفع میکند بادها را که جا گرفته در تجویفهای اعضا **باب نود و پنجم اصل باب الماش شرح** این باب بیان ماش است در این باب یک حدیث **اصل** عن بعض اصحابنا قال شکا رجل الی ابی الحسن علیه السلم البهق فامره ان یطبخ الماش و یتحساه و یجعله فی طعامه **شرح** بهق بفتح بای یکنقطه و فتح ها و قاف لکه‌ایست در ظاهر بدن و آن دو قسم است سفید و سیاه و سفیدش براق نباشد و فرو رفته نیز نباشد صاحب قاموس گفته که البهق بحرکة بیاض رقیق فی ظاهر البشرة لسوء مزاج العضو الی البرودة و غلبة البلغم علی الدم و الاسود یعتری الجلد الی السواد بمخالطة المرة السوداء و الدم **یعنی** روایتست از بعض یاران ما گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام موسی کاظم علیه السلم

بهق را پس امر کرد او را بانیکه بپزد ماش را و آش امد آش آنرا و کرد اند ماش را در طعام خود **باب نود و هشتم اصل باب الجاورس** شرح این باب بیان کاورس است در این باب دو حدیث **اول اصل** عن ایّوب بن نوح قال حدّثنی من اکل مع ابی الحسن الاوّل علیه السّلم هریسة بالجاورس فقال اما انّه طعام لیس فیه ثقل ولا له غائلة وانّه اعجبنی فامرت ان یتّخذ لی وهو باللّبن انفع والین فی المعدة **شرح** ضمیر مستتر در فقال راجع بامام است و معطوف بفا بر فاصله کاهی حالی از عاید میباشد **یعنی** روایتست از ایوب بن نوح گفت که حکایت کرد مرا کسی که خورد با امام موسی کاظم علیه السلم هریسه را با کاورس پس امام گفت که آگاه باش بدرستی که آن خوراکیست که نیست در آن سنگینی و نیست آنرا فسادی و بدرستی که آن خوش آمد مرا پس امر کردم بانکه ساخته شود برای من طعام کاورس با شیر نافعترست و نرمترست در معده **دوم** عن عبد الرّحمن بن کثیر قال مرضت بالمدینة فانطلق بطنی فوصف لی ابو عبد الله علیه السّلم فامرنی ان اخذ سویق الجاورس واشربه بماء الکمّون ففعلت فامسک بطنی وعوفیت **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن کثیر گفت که بیمار شدم در مدینه پس روان شد شکم من پس بیان دوا کرد برای من امام جعفر صادق علیه السلم و امر کرد مرا بانکه سازم پست کاورس را و آشام آنرا با آب زیره پس کردم پس بند کرد شکم مرا و عافیت داده شدم **باب نود و نهم اصل باب التمر** شرح این باب بیان خرماست در این باب نوزده حدیثست و توضیح برای حدیث دوازدهم در ذیل آنست **اول اصل** عن میسّر بن عبد العزیز عن ابیه عن ابی جعفر علیه السّلم فی قول الله عزّ وجلّ فلینظر ایّها ازکی طعاما فلیأتکم برزق منه قال ازکی طعاما التمر **شرح** ازکی طعاما التمر یعنی ازکی الطعام التمر است و این نوع تعبیر برای موافقت لفظ قرآن متعارفست **یعنی** روایتست از میسر بضم میم و فتح یا دو نقط در پایین و تشدید سین بی نقط مفتوحه بن عبد العزیز از پدرش از امام محمد باقر علیه السلم یا امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره کهف که پس باید که نگاه کند که کدام اهل شهر پاکیزه است باعتبار خوراک پس باید که آورد نزد شما روزی را از آن امام گفت که پاکیزه ترانواع خوراک خرماست باعتبار اینکه دورتر غذاهاست از آلوده شدن بنجس چون پخته و ساخته آدمیان نیست و قرینه در این آیت براد بازکی پاکیزه تر باعتبار نوع است اینست که امتیاز میان افراد یکنوع بمحض نظر دیدن و چشیدن بسیار غالبا خصوصا برای کسی که گریزان باشد و حال خود را پنهان کند **دوم اصل** عن عنبسة بن بجاد عن ابی عبد الله علیه السّلم قال ما قدّم الی رسول الله صلّی الله علیه وآله طعام فیه تمر الّا بدأ بالتّمر **شرح** قدم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است **یعنی** روایتست از عنبسه بفتح عین بی نقط و سکون نون و فتح با یکنقطه و سین بی نقط ابن بجاد بکسر با یکنقطه و جیم و الف و دال بی نقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پیش آورده نشد سوی رسول الله صلی الله علیه وآله خوراکی که در آن خرما باشد مگر اینکه ابتدا کرد در خوردن بخرما **سوم اصل** عن حنان بن سدیر عن ابیه قال کان علیّ بن الحسین صلوات الله علیه یحبّ ان یری الرّجل تمریّا لحبّ رسول الله صلّی الله علیه وآله التّمر **شرح** از حنان بن سدیر از پدرش گفت که بود امام زین العابدین صلوات الله علیه که دوست میداشت

که ببیند مرد را غبت در خرما بسبب دوست داشتن رسول الله صلی الله علیه وآله خرما را **چهارم اصل** عن عقبة بن بشیر عن ابی جعفر علیه السّلم قال دخلنا علیه فاستدعی بتمر فاکلنا ثمّ ازددنا منه ثمّ قال قال رسول الله صلّی الله علیه وآله انّی احبّ الرّجل او قال یعجبنی الرّجل اذا کان تمریّا **شرح** ازددنا بزای بی نقط و دال بی نقطه از باب افتعال و دال بی نقط دوم بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم معتل العین باب افتعال است الازدیاد تناول زیاد از قدر متعارف **یعنی** روایتست از عقبه بن بشیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که داخل شدیم بر امام پس طلب کرد خرما پس خوردیم بعد از آن زیاد خوردیم از آن بعد از آن امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که من دوست میدارم مرد را یا امام در این حکایت گفت که خوش می آید مرا مرد چون باشد راغب در خرما **پنجم اصل** عن ابن ابی عمیر عن رجل عن ابی عبد الله علیه السّلم قال خیر تموركم البرنیّ یذهب بالدّاء ولا داء فیه ویذهب بالاعیاء ولا ضرر له ویشبع ویذهب بالبلغم ومع کلّ تمرة حسنة وفی روایة اخری الهنیء والمریء ویذهب بالاعیاء ویشبع **شرح** برنی بفتح با یکنقطه و سکون را بی نقط و نون و تشدید یا نوعی از خرماست صاحب قاموس گفته که البرنی تمر معروف اصله برنیک ای الحمل الجید اعیاء بکسر همزه و سکون عین بی نقط و یا دو نقط در پایین و الف ممدوده مصدر باب افعالست یشبع هر دو جا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و فی روایة اخری کلام ابن ابی عمیرست هنیء بنون و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است مریء برا بی نقط و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایتست از محمد بن ابی عمیر از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که بهتر خرماهای شما اهل بغداد برنی است میبرد درد را و نیست درد در وی در آن و میبرد ماندگی را و نیست ضرری از او سیر میکند و میبرد بلغم را و با هر یک خرمای آن حسنه ایست و در روایتی دیگر غیر روایت آنمرد اینست که خوش خوراک میباشد و گوارا و عاقبت بخیر میباشد و میبرد ماندگی را و سیر میکند **ششم اصل** عن سلیمان بن جعفر الجعفریّ قال دخلت علی ابی الحسن الرّضا علیه السّلم وبین یدیه تمر برنیّ وهو مجدّ فی اکله یاکله بشهوة فقال لی یا سلیمان ادن فکل فدنوت منه واکلت معه وانا اقول له جعلت فداک انّی اراک تاکل هذا التّمر بشهوة فقال نعم انّی لاحبّه **شرح** مجد بکسر جیم و تشدید دال بی نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال است ادن بسکون دال بی نقط و ضم نون بصیغه معتل اللام باب نصر است ضمیر منه راجع بتمرست و راجع بامام میتواند بود **یعنی** روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است گفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام رضا علیه السلم بر حالی که در پیش او بود خرمای برنی و او صاحب جد بود در خوردن آن میخورد آنرا بکمال رغبت پس گفت مرا که ای سلیمان نزدیک بیا پس بخور پس نزدیک شدم نسبت بآن و خوردم با او بر حالی که من میگفتم او را که قربانت شوم بدرستی که من می بینم ترا که میخوری این خرما را بکمال رغبت پس امام گفت که آری بدرستی که من هر آینه دوست میدارم آنرا **اصل** قال قلت ولم ذاک قال لانّ رسول الله صلّی الله علیه وآله کان تمریّا وکان علیّ علیه السّلم تمریّا وکان الحسن علیه السّلم تمریّا وکان ابو عبد الله الحسین علیه السّلم تمریّا وکان

زين العابدين عليه السلام تمريا وكان ابو جعفر عليه السلام تمريا وكان ابو عبد الله عليه السلام تمريا وكان
ابي عليه السلام تمريا فانا تمري وشيعتنا يحبون التمر لانهم خلقوا من طينتنا واعداؤنا يا
سليمان يحبون المسكر لانهم خلقوا من مارج من نار شرح مسكر عبارتست از خمر که مخ است يا اعم
از آنست لانهم خلقوا من مارج من نار اشارتست بآيت سوره رحمن که وخلق الجان من مارج من نار ودر اين اشارتست
بانکه جان بصيغه اسم فاعل باب نصر است وماخوذ است از جن بفتح جيم بمعنی پوشانيدن وعبارتست از اعداء
ائمه هدی عليهم السلام باعتبار انکه حق را ميپوشانند ومارج بصيغه اسم فاعل باب نصر بمعنی خلط کننده است ومسکر
وآتش شريکند در اينکه خلط ميکنند اما مسکر باعتبار اينکه باعث عدم تميز ميان معقول ونامعقول ميشود واما آتش
باعتبار اينکه هر چيز را که ميسوزاند برنگ خاکستر ميکند وامتياز را برطرف ميکند غالبا يعنی سليمان گفت که گفتم که
چراست اين دوست داشتن گفت زيراکه رسول الله صلی الله عليه وآله بود راغب خرما وبود علی عليه السلام راغب
خرما وبود امام حسن عليه السلام راغب خرما وبود ابو عبد الله الحسين عليه السلام راغب خرما وبود امام زين العابدين
عليه السلام راغب خرما وبود ابو جعفر عليه السلام راغب خرما وبود امام جعفر صادق عليه السلام راغب خرما وبود پدرم
عليه السلام راغب خرما پس من راغب خرمام وشيعه ما دوست ميدارند خرما را زيراکه ايشان آفريده شده اند از
سرشت ما ودشمنان ما ای سليمان دوست ميدارند مست کننده را زيراکه ايشان آفريده شده اند از خلط
کننده از جمله آتش هفتم اصل عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال التمر البرني يشبع ويهنئ و
يمرئ وهو الدواء ولا داء له يذهب بالعياء ومع كل تمرة حسنة شرح العياء بفتح عين بنقط
وتخفيف يا ردو نقطه در پايين والف ممدوده دردی که علاج پذير نباشد غالبا يعنی روايتست از زراره از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت که خرمای برنی سير ميکند وخوش خوراک ميباشد وگوارا ميباشد وآن درمانست
دردی آنرا ميبرد دردی درمان را وباهر يک خرمای آن حسنه است هشتم اصل عن علاء بن رزين قال قال لي
ابو عبد الله عليه السلام يا علاء هل تدري ما اول شجرة نبتت على وجه الارض قلت الله ورسوله
وابن رسوله اعلم قال انها العجوة فما خلص فهو العجوة وما كان غير ذلك فانما هو من
الاشباه شرح عجوه بفتح عين بنقط وسکون جيم نوعيست از درخت خرما وخرمای آن درخت يعنی روايتست
از علاء بفتح عين وتخفيف لام والف ممدوده ابن رزين بفتح را بنقط وکسر زای با نقط گفت که گفت مرا
امام جعفر صادق عليه السلام که ای علاء آيا ميدانی که چيست اول درختی که روييد بر روی زمين گفتم که الله ورسولش
وپسر رسولش داناترند گفت که بدرستی که آن درخت عجوه است پس آنچه خالص از عيب شد پس آن عجوه است
وآنچه باشد غير خالص پس جز اين نيست که آن از جمله مانندهای عجوه است وعجوه نيست قريب باين گذشت در کتاب
الحجه در حديث ششم باب انه ليس شيء من الحق في ايدي الناس تا آخر که باب صدم است واين منافات ندارد
بانکه اصل آنها نيز از عجوه باشد موافق آنچه می آيد در حديث دوازدهم اين باب نظر بانکه اصل جو از گندم است چنانچه

گذشت

گذشت در کتاب المعيشه در حديث اول باب المعارضة في الطعام که باب هشتادم است نهم اصل عن
الفضيل عن ابي جعفر عليه السلام قال انزل الله عز وجل العجوة والعتيق من السماء قلت
وما العتيق قال الفحل شرح العتيق بفتح عين بنقط وکسر تا ردو نقطه در بالا وسکون يا ردو نقطه در پايين
وقاف برگزيده از هر جنس که باشد سما بمعنی مرتفع است واينجا عبارتست از بهشت آدم باعتبار اينکه اگر
چه بر روی زمين بوده چنانچه گذشت در کتاب الجنايز در حديث دوم باب نود وسيوم که باب بی عنوان
وپيش از باب الاطفال است ليکن مرتفع بوده بدلالت امثال آيت سوره بقره وقلنا اهبطوا الفحل بفتح
فا وسکون حا بنقط نر از هر جنس که باشد ومراد اينجا درخت خرماييست که نرست ودر نجابت مناسب
درخت عجوه است که ماده است صاحب قاموس گفته که والعتيق فحل من النخل لا تنفض نخلته يعنی روايتست
از فضيل بضم فا وفتح ضاد با نقط از امام محمد باقر عليه السلام گفت که فرو فرستاد الله عز وجل درخت عجوه
را ودرخت برگزيده را از بالا گفتم که وچيست برگزيده گفت درخت نر که برای عجوه ميبايد دهم اصل
عن ابي خديجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال العجوة ام التمر وهي التي انزلها الله عز وجل لادم
عليه السلام من الجنة شرح ام بمعنی اصل است يعنی روايتست از ابو خديجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت که عجوه مادر واصل خرماست وآن همانست که فرو فرستاد آنرا الله عز وجل برای آدم عليه السلام از بهشت يازدهم
اصل عن ابي خديجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال العجوة ام التمر وهي التي انزلها الله عز وجل من
الجنة لادم وهو قول الله عز وجل ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها قال
يعني العجوة شرح نزول اين آيت در قصه يهود بنی النضير است که عهد رسول الله صلی الله عليه وآله را شکستند واو ايشان را
اخراج کرد از اوطان ايشان بعد از غالب شدن بر ايشان بجهاد وقطع بعض اشجار ايشان ودر اين آيت چند احتمالست
که مناسب اين حديث است اينست که رسول الله صلی الله عليه وآله بريده بعض درختان خرمای ايشان را که غير عجوه بوده وواگذاشته
بعض ايشان را که عجوه بوده بسبب اينکه هر يک از سلسله ما دران عجوه نيز عجوه بوده تا عجوه که از بهشت الله تعالی فرو فرستاد
پس من برای بيان ماست لينه عبارتست از نخله واو برای تقسيم است وعلی بنايه است وبرای تعليل است واصولها
عبارتست از سلسله ما دران عجوه که در ديار بنی النضير بوده يعنی روايتست از ابو خديجه از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت که عجوه مادر خرماست وآن همانست که فرو فرستاد آنرا الله عز وجل از بهشت برای آدم وآن مضمون قول
الله عز وجل است در سوره حشر که آنچه بريد که نخله است يا واگذاشتيد آنرا بر جا بسبب ملاحظه مادران آن امام گفت که ميخواهد
متروکه ها بر اصولش عجوه را دوازدهم اصل عن معمر بن خلاد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال كانت نخلة
مريم عليها السلام العجوة ونزلت في كانون ونزل مع آدم عليه السلام العتيق والعجوة ومنهما تفرق
انواع النخل شرح نخله مريم اشارتست بحکايتی که مذکورست در سوره مريم که فاجاءها المخاض الى جذع النخلة تا آخر وضمير
ونزلت راجع بمريم است وکانون از جمله ماههای رومیست ودر زمستانست ودر آن فصل رطب آوردن درخت

خرما خارق عادتست جوهری گفته که کانون الاول و کانون الآخر شهران فی قلب الشتاء بلغة اهل الروم عتیق بیان
شد در حدیث نهم این باب ضمیر منها راجع بعجوه است و اشارتست بآنکه فرزند خواه نر باشد و خواه ماده از
ماده بیرون می آید و بعض آنها موافق خصلت پدر و مادر اول میباشد پس عجوه و عتیق میشوند و بعضی ضد آن
خصلت میدارند پس در ان انواع مختلفه میباشد در خوبی و بدی نظیر آنچه مشاهد است در فرزندان آدم و حوا یعنی
روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه ابن خلاد بفتح خا با نقطه و تشدید لام از ابو الحسن
امام رضا علیه السلم گفت که بود نخله مریم علیها السلم عجوه و مریم فرود آمد نزد آن نخله در ماه کانون و فرود آمد با آدم
علیه السلم عتیق و عجوه و از عجوه پراکنده شد انواع درختان خرما نوزدهم اصل عَنْ اَبِي خَدِيجَةَ قَالَ اَخَذْنَا
مِنَ الْمَدِينَةِ نَوَى الْعَجْوَةِ فَغَرَسَهُ صَاحِبٌ لَنَا فِي بُسْتَانٍ فَخَرَجَ مِنْهُ السُّكَّرُ وَالْهِيرُونُ وَ
الشَّهْرِيزُ وَالصَّرَفَانُ وَكُلُّ ضَرْبٍ مِنَ التَّمْرِ شرح النوی بفتح نون و تخفیف واو و الف جمع یا اسم جنس
نواة استخوانهای خرما و تذکیر و تانیث در ضمیر راجع بمثل این جمع جایزست سکر بضم سین بی نقطه و تشدید کاف
مفتوحه و را بی نقطه نوعیست از خرما هیرون بفتح ها و سکون یا دو نقطه در پایین و ضم را بی نقطه و سکون
واو نوعی دیگرست شهریز بضم و کسر شین با نقطه و بی نقطه و سکون ها و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و
زای با نقطه نوعی دیگرست صرفان بفتح صاد بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا نوعی دیگرست و آن عجوه است بلغة اهل
مدینه چنانچه می آید در حدیث چهاردهم این باب و ابن اثیر در نهایه گفته که هو ضرب من اجود التمر و اوزنه و صاحب
قاموس گفته که تمر رزین صلب المضاغ یعد هاذوو العیالات و الاجراء و العبید لجراءتها و هو الصیحانی و من
امثالهم صرفانة ربعیة تصرم بالصیف و تؤکل بالشتاء یعنی روایتست از ابو خدیجه گفت که گرفتیم از مدینه استخوانهای
عجوه را پس کاشت آنها را رفیقی که ما را بود در باغی از باغهای کوفه پس بیرون آمد از آن سکر و هیرون و شهریز
و صرفان و هر نوعی از خرما سیزدهم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّرَفَانُ
سَيِّدُ تُمُورِكُمْ شرح هشام بن حکم در کوفه متولد شده و در بغداد میبوده و سوی واسط تجارت میکرده یعنی روایتست
از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که صرفان مهتر خرماهای شماست چهاردهم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا
قَالَ لَمَّا قَدِمَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحِيرَةَ رَكِبَ دَابَّتَهُ وَمَضَى اِلَى الْخَوَرْنَقِ وَنَزَلَ فَاسْتَظَلَّ
بِظِلِّ دَابَّتِهِ وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ اَسْوَدُ وَثَمَّ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ قَدِ اشْتَرَى نَخْلًا فَقَالَ لِلْغُلَامِ مَنْ هَذَا
فَقَالَ لَهُ هَذَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ بِطَبَقٍ ضَخْمٍ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح قدم بصیغه ماضی
معلوم باب علم است حیره بکسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه شهریست نزدیک کوفه رکب از
باب علم است خورنق بفتح خا با نقطه و تخفیف واو مفتوحه و سکون را بی نقطه و فتح نون و قاف نهریست نزد یک
کوفه و قصریست مشهور در توابع کوفه و شاید که رفتن آن جانب برای غسل و زیارت امیر المومنین علیه السلم باشد یعنی
روایتست از بعض یاران ما گفت که در وقتی که آمد امام جعفر صادق علیه السلم بحیره سوار شد ستور خود را و رفت

سوی خورنق و فرود آمد پس سایه نشین شد بسایه ستور خود و با او بود غلامی از او که سیاه بود و در آنجا بود مردی
از اهل کوفه که بتحقیق خریده بود خرماهای درختان را پس آن مرد گفت غلام را که کیست این پس غلام گفت او را که این جعفر
بن محمدست علیه السلم پس آن مرد آورد طبقی بزرگ را از اقسام خرما پس گذاشت آن طبق را در پیش امام علیه السلم
اصل فَقَالَ لِلرَّجُلِ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا الْبَرْنِيُّ فَقَالَ هَذَا شِفَاءٌ وَنَظَرَ اِلَى السَّابِرِيِّ فَقَالَ مَا هَذَا
فَقَالَ السَّابِرِيُّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا عِنْدَنَا الْبِيضُ وَقَالَ لِلْمُشَانِ مَا هَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ الْمُشَانُ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا عِنْدَنَا اُمُّ جِرْذَانٍ وَنَظَرَ اِلَى الصَّرَفَانِ فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ الصَّرَفَانُ
فَقَالَ هُوَ عِنْدَنَا الْعَجْوَةُ وَفِيهِ شِفَاءٌ شرح مشار الیه هذا مجموع خرماییست که در طبق است برنی بیان شد در شرح
حدیث پنجم این باب و این جواب مبنی بر آنست که اکثر آن برنی بوده و باقی در حکم معدوم است سابری بسین بی نقطه
و الف و کسر با یک نقطه و را بی نقطه و تشدید یا نوعی از خرماست که پاکیزه و لطیف است بیض بکسر با یک نقطه و
سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است مشان بضم و کسر میم و تخفیف شین با نقطه نوعی است از خرما و
از اموشان نیز مینامند ام جرذان بضم همزه و تشدید میم و کسر جیم و سکون را بی نقطه و ذال با نقطه است و آن در
اصل بمعنی مادر نوعی از موشان است بنابرآنکه جرذان جمع جرذ بضم جیم و فتح راست و آن قسمی از موش است
یعنی پس امام گفت آن مرد را که چیست نام این پس گفت که این برنی است پس امام گفت که در آنست شفا و نگاه کرد
سوی سابری پس گفت که چیست نام این پس آن مرد گفت که سابری است پس گفت امام علیه السلم که نام این در مدینه
بیض است و امام گفت برای مشان که چیست نام این پس گفت آن مرد که مشان است پس گفت امام علیه السلم که نام
این در مدینه ام جرذان است و نظر کرد سوی صرفان پس گفت که چیست نام این پس گفت آن مرد که صرفانست پس
امام گفت که نام آن در مدینه عجوه است و در آنست شفا پانزدهم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التُّمُورُ عِنْدَهُ فَقَالَ الْوَاحِدُ عِنْدَكُمْ اَطْيَبُ مِنَ الْوَاحِدِ عِنْدَنَا وَالْجَمِيعُ عِنْدَنَا
اَطْيَبُ مِنَ الْجَمِيعِ عِنْدَكُمْ شرح شاید که مراد بواحد برنی باشد که بیان شد در شرح حدیث دوم باب الارز که باب
نود و یکم است و میتواند بود که مراد بواحد مشان باشد موافق آنچه می آید در حدیث پنجم باب العنب که باب نود و نهم است
مراد بجمیع مجموع من حیث المجموع است یا مراد سایر انواع است یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه
السلم گفت که مذکور کردم خرماهای عراق را نزد امام پس امام گفت که یک نوع خرما نزد شما اهل عراق پاکیزه ترست
از آن یک نوع نزد ما و جمیع خرماها نزد ما پاکیزه ترست از جمیع خرماهای نزد شما شانزدهم اصل عَنْ اَبِي سُلَيْمَانَ الْحَمَّارِ
قَالَ كُنَّا عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَنَا بِمَضِيرَةٍ وَبِطَعَامٍ بَعْدَهَا ثُمَّ اُتِيَ بِقِنَاعٍ مِنْ رُطَبٍ
عَلَيْهِ اَلْوَانٌ فَجَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاْخُذُ بِيَدِهِ الْوَاحِدَةَ بَعْدَ الْوَاحِدَةِ فَيَقُولُ اَيَّ شَيْءٍ تُسَمُّونَ هَذِهِ
فَنَقُولُ كَذَا وَكَذَا حَتَّى اَخَذَ وَاحِدَةً فَقَالَ مَا تُسَمُّونَ هَذِهِ فَقُلْنَا الْمُشَانَ فَقَالَ نَحْنُ نُسَمِّيهَا
اُمَّ جِرْذَانٍ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اُتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَاَكَلَ مِنْهَا وَدَعَا لَهَا فَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ نَخْلٍ

آحمل منها شرح ابو سلیمان داود بن سلیمان کوفیست حمار بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید میم و را بی‌نقطه است المضیرة بفتح
میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی‌نقطه تمغیل آش دوغ آتی بصیغه مجهول و معلوم باب ضرب
میتواند بود القناع بکسر قاف و تخفیف نون و عین بی‌نقطه طبق بافته از شاخهای درخت خرمای بفتح همزه و
تشدید یا مفعول دوم یسمّون است که مقدم شده المشان منصوبست آتی در دوم بصیغه مجهول باب ضرب
است احمل بحاء بی‌نقطه بصیغه افعل التفضیل است یعنی روایتست از ابو سلیمان حمار که گفت که بودیم نزد
امام جعفر صادق علیه السلم پس آورد نزد ما دوغبا و طعامی را بعد از دوغبا بعد از آن آورده شد طبقی از رطب
که بر آن بود چند نوع پس شروع کرد امام علیه السلم میگرفت بدست خود یکی را بعد از یکی پس میگفت که چه نام
میبرید اینرا در عراق پس میگفتیم که چنین و چنین تا آنکه گرفت یکی را پس گفت که چه نام میبرید اینرا پس گفتیم که مشان پس
امام گفت که ما نام میبریم آنرا ام جرذان بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده شد نزد او چیزی از آن پس
خورد از آن و دعای برکت کرد برای آن پس نیست چیزی از درختان خرما بار آورتر از درخت آن هفدهم اصل
عن عمار الساباطی قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم فاتی برطب فجعل یاکل منه و یشرب
الماء و یناولنی الاناء فاکره ان اردّه فاشرب حتی فعل ذلک مرارا قال فقلت انی کنت صاحب
بلغم فشکوت الی اهرن طبیب الحجاج فقال لی الک بستان قلت نعم قال فیه نخل قلت نعم فقال
عُدّ علی ما فیه فعددت حتی بلغت الهبرون شرح اهرن بفتح همزه و سکون ها و فتح را بی‌نقطه و تخفیف
نون مضمومه است طبیب مجرور است نخل جمع نخله است عدّ بضم عین بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه مفتوحه و مکسوره و
مضمومه بصیغه امر باب نصر است هبرون بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی روایتست از عمار
ساباطی که گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم آورده شد رطبی پس امام شروع کرد میخورد از آن و می آشامید
آب را و میداد بمن ظرف آب را پس من ناخوش میداشتم اینرا که رد کنم آنرا پس می آشامیدم تا آنکه امام کرد اینرا چند بار
عمار گفت که پس گفتم امام را که بدرستی که من بودم صاحب بلغم پس شکایت کردم سوی اهرن که طبیب حجاج بود
پس گفت مرا که آیا تراست باغی گفتم که آری گفت که در آنست درختان خرمای گفتم که آری پس اهرن گفت مرا
که شمار بر من آنچه را که در آن بستانست پس شمردم تا آنکه رسیدم بهبرون اصل فقال لی کل منه سبع تمرات
حین ترید ان تنام و لا تشرب الماء ففعلت فکنت ارید ان ابصق فلا اقدر علی ذلک
فشکوت الیه ذلک فقال لی اشرب الماء قلیلا و امسک حتی یعتدل طبعک ففعلت
فقال ابو عبد الله علیه السلم اما انا فلولا الماء ما بالیت ان لا اذوقه شرح ابصق بای یک نقطه و صاد بی‌نقطه
و قاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است البصق بفتح با و سکون صاد خیو افکندن امسک بسین بی‌نقطه
بصیغه امر باب افعالست الامساک خودداری از کاری و مراد اینجا خودداری از آشامیدن آب با دو قدر ضرورت
است خواه در آن وقت و خواه در غیر آن وقت زیرا که تولد بلغم از آنست الا بفتح همزه و تشدید لام مرکب است

ازان

از ان ناصبه و لا زائده یعنی پس اهرن گفت مرا که بخور از هبرون هفت دانه خرما در وقتی که میخواهی که خواب کنی و میاشام
آب را بر آنها پس کردم پس بودم که میخواستم که آب دهن اندازم پس توانا نمیشدم بر آن بسبب کمال تشنگی و خشکی دهن
پس شکایت کردم سوی اهرن گفت مرا که بیاشام آب را اندکی و خود را نگاهدار از آشامیدن آب بغیر ضرورت
تا آنکه معتدل شود مزاج تو پس کردم پس امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اما من پس اگر نمیبود لذت آشامیدن آب
پروا نمیداشتم از آنکه بچشم خرما را مراد اینست که طبع من بلغمی نیست و خرما را برای این میخورم که میل آب بهمرسانم
هیجدهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اکل فی کل یوم سبع تمرات
عجوة علی الریق من تمر العالیة لم یضره سم و لا سحر و لا شیطان شرح تمرات مضاف الیه و صفت
ریق بکسر را بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و قافست عالیه بعین بی‌نقطه و کسر لام و تخفیف یا دو نقطه در پایین
عبارتست از دهها که در جانب بلند دهای مدینه است از جمله دهها حوالی مدینه که نزدیکتر دهای مدینه است و
ابن اثیر در نهایه گفته که العالیة و العوالی اماکن باعلی اراضی المدینة و النسبة الیها علوی علی غیر قیاس و ادناها من المدینة
علی اربعة امیال و ابعدها من جهة نجد ثمانیة لم یضره از باب نصر یا باب افعالست السم بفتح سین بی‌نقطه و تشدید میم زهر
السحر بکسر سین بی‌نقطه و سکون حا بی‌نقطه و را بی‌نقطه مصدر باب منع چشم بندی بمعنی وا نمودن خلاف واقع بکاری
عجیب برای تصدیق بیننده گان بانکه موافق واقع است و مانند معجزه انبیاست و آن قسمی از دروغ است و کفرست
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خورد در هر روزی هفت دانه خرمای
عجوه در حالی که بر ناشتا باشد از خرمای حوالی مدینه ضرر نمیکند او را زهری و نه سحری و نه شیطانی مراد اینست که صاحب
فطانت و فهم مستقیم میشود غالبا و آن وسیله احتراز از استعمال زهر و از رسیدن از سحر و بازی خوردن از شیطان
میباشد غالبا نوزدهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اکل سبع تمرات
عجوة عند منامه قتلن الدیدان من بطنه شرح الدیدان بکسر دال بی‌نقطه اول و سکون یا دو نقطه در پایین جمع
دوده بضم دال اول و سکون واو کرمها یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که
خورد هفت دانه خرمای عجوه را نزد خوابیدنش میکشد آنها کرمها را از شکم او باب نود و هشتم اصل باب الفواکه شرح این
باب بیان میوهاست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن احمد بن یحیی الطحان عمن حدثه عن ابی
عبد الله علیه السلم قال خمس من فواکه الجنة فی الدنیا الرمان الاملیسی و التفاح الشیسقان و
السفرجل و العنب الرازقی و الرطب المشان شرح من فواکه صفت خمس است فی الدنیا خبر مبتداست الاملیسی بکسر همزه
و سکون میم و کسر لام و سکون یا دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه و تشدید یا انار بیدانه شیسقان بکسر شین با نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و فتح و ضم سین بی‌نقطه و تخفیف قاف و الف و نونست و شیخ طوسی در امالی گفته که و التفاح
الشیسقانی یعنی الشامی الرازقی براء بی‌نقطه و الف و کسر زای با نقطه و تخفیف قاف و تشدید یا انگور بیدانه مثل کشمش
مشان گذشت در شرح حدیث یازدهم باب سابق یعنی روایتست از احمد بن یحیی آسیابان از کسی که خبر داد او را از امام

جعفر صادق علیه السلم گفت که پنج فاکهه از جمله فواکه بهشت در دنیاست انار بیدانه و سیب شامی و به و انگور بیدآ ورطب مشان دوم اصل عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مُفَضَّلٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَارُودِ یُحَدِّثُ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَرْبَعَةٌ نَزَلَتْ مِنَ الْجَنَّةِ الْعِنَبُ الرَّازِقِیُّ وَالرُّطَبُ الْمُشَانُ وَالرُّمَّانُ الْاِمْلِیسِیُّ وَالتُّفَّاحُ الشِّیسَقَانُ شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ کَانَ یَکْرَهُ تَقْشِیرَ الثَّمَرَةِ شرح التقشیر بقاف و شین با نقط و را بی‌نقط مصدر باب تفعیل کندن پوست ثمره عبارتست از هر درختی یعنی میوه درخت مثل سیب و انگور و امرود و کراهت تقشیر هر درختی منافات ندارد با عدم کراهت کندن غلاف گردکان و بادام و مانند آنها پس بعد از آن تقشیر باید کرد و ایضا منافات ندارد با آنچه می‌آید در حدیث اول و سیوم باب الموز که باب صد و هشتم است زیرا که خورانیدن کودک مثل خوردن خود نیست و ایضا منافات ندارد با عدم کراهت کندن پوست هندوانه و خربزه و امثال آنها که داخل هر درختی نیست یعنی روایتست از عبداله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام بود که ناخوش میداشت پوست کندن هر درختی را چهارم اصل عَنْ فُرَاتِ بْنِ اَحْنَفَ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ لِکُلِّ ثَمَرَةٍ سَمًّا فَاِذَا اَتَیْتُمْ بِهَا فَمَسُّوهَا بِالْمَاءِ اَوِ اغْمِسُوهَا فِی الْمَاءِ یَعْنِی اغْسِلُوهَا شرح مسوها بفتح میم و تشدید سین بی‌نقط مضموم بصیغه امر باب علم است با در بالماء برای تعدیه بمفعول دوم است اغمسوها بغین با نقط و سین بی‌نقط بصیغه امر باب ضرب است یعنی اغسلوها برای تفسیر قدر مشترک میان دو شق است زیرا که هر کدام شستن است اگرچه اول ضعیف است نسبت بدوم یعنی روایتست از فرات بن احنف گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که با هر هر درختی زهریست پس چون داده شدید آن پس بمالید آنرا با آب یا فرو برید آنرا در آب امام میخواهد اینرا که بشوئید آنرا هر قسم که باشد باب نود و نهم اصل باب العنب شرح عنب بکسر عین و فتح نونست یعنی این باب بیان انگورست در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَمَّنْ رَاَی اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَاْکُلُ الْخُبْزَ بِالْعِنَبِ شرح روایتست از معروف بن خربوذ بفتح خا با نقط و تشدید را بی‌نقط مفتوحه و ضم با یکنقط و سکون واو و ذال با نقط از کسی که دید امیر المومنین صلی اله علیه و آله که میخورد نانرا با انگور دوم اصل عَنْ مُوسَی بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا حَسَرَ الْمَاءُ عَنْ عِظَامِ الْمَوْتَی فَرَاَی ذٰلِکَ نُوحٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ جَزِعَ جَزَعًا شَدِیدًا وَاغْتَمَّ لِذٰلِکَ فَاَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ هٰذَا عَمَلُکَ بِنَفْسِکَ اَنْتَ دَعَوْتَ عَلَیْهِمْ فَقَالَ یَا رَبِّ اِنِّی اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوبُ اِلَیْکَ فَاَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ اَنْ کُلِ الْعِنَبَ الْاَسْوَدَ لِیَذْهَبَ غَمُّکَ شرح حسر کار بی‌نقط و سین بی‌نقط و را بی‌نقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر و ضرب است الحسر بفتح حا و سکون سین برطرف کردن حجاب از روی چیزی جزع بجیم و زای با نقط و عین بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم و فتح زای بیتابی

کردن عملک بمعنی اثر عملک است و این کلام از قبیل خوشنود کردنست زیرا که جزع و اغتمام نوح بسبب رقت جنسیت نظیر قول یونس که انی کنت من الظالمین و بیان شد در کتاب العقیقه در شرح حدیث دهم باب الدعاء فی طلب الولد که باب چهارم است پس میتواند بود که استغفار و توبه نوح بسبب پشیمانی از نفرین نباشد بلکه بسبب پشیمانی از بی‌تابی باشد نظیر ان ابنی من اهلی که مجاب شد که انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم چنانچه مذکورست در سوره هود بدانکه از جمله سفاهتها و تحریفهای یهود اینست که در توریه داخل کرده اند اینرا که اله تعالی پشیمان شد از طوفان و شرط کرد که دیگر طوفان نکند چنانچه سموئل مغربی در کتاب تحقیق الابحاث بملل الثلث نقل کرده یعنی روایتست از موسی بن علاء بفتح عین بی‌نقط و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در وقتی که برطرف کرده شد آب طوفان از استخوانهای مردگان کفار پس دید آنرا نوح علیه السلم بیتابی کرد بیتابی سخت و غمناک شد برای آن پس وحی کرد اله عز و جل سوی نوح که این اثر کار تست با خودت تو نفرین کردی برایشان که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا پس نوح گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من استغفار میکنم ترا و بازگشت میکنم سوی تو پس وحی کرد اله عز و جل سوی نوح که بخور انگور سیاه را تا برطرف شود غم تو سوم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ یُعْجِبُهُ الْعِنَبُ وَکَانَ یَوْمًا صَائِمًا فَلَمَّا اَفْطَرَ کَانَ اَوَّلَ مَا جَاءَ الْعِنَبُ اَتَتْهُ اُمُّ وَلَدٍ لَهُ بِعُنْقُودِ عِنَبٍ فَوَضَعَتْهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَجَاءَهُ سَائِلٌ فَدَفَعَهُ اِلَیْهِ فَدَسَّتْ اُمُّ وَلَدِهِ اِلَی السَّائِلِ فَاشْتَرَتْهُ مِنْهُ ثُمَّ اَتَتْ بِهِ فَوَضَعَتْهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَجَاءَ سَائِلٌ آخَرُ فَاَعْطَاهُ اِیَّاهُ فَفَعَلَتْ اُمُّ الْوَلَدِ کَذٰلِکَ ثُمَّ اَتَتْهُ بِهِ فَوَضَعَتْهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَجَاءَ سَائِلٌ آخَرُ فَاَعْطَاهُ فَفَعَلَتْ اُمُّ الْوَلَدِ مِثْلَ ذٰلِکَ فَلَمَّا کَانَ فِی الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ اَکَلَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ شرح افطر بمعنی اراد الافطار است در نسخ کان بی واو است و ظاهر اینست که واو از قلم کاتبان افتاده باشد و حالیه باشد بتقدیر قد پس جمله اتته جواب لما باشد و بنا بر این ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر افطر است و اول منصوب و ظرف زمانست بتقدیر فی اول و ظرف منصوبست محلا و خبر کانست و ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و ما یب ظرف زمانست العنب مرفوع و فاعل جاء است عنقود بضم عین بی‌نقط و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال بی‌نقط مضافست بدال بی‌نقط و تشدید سین بی‌نقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الدس پنهان کردن و تعدیه آن بالی بتضمین معنی دفع ثمن است یعنی روایتست از هشام بن سالم گفت که بود علی بن الحسین صلوات اله علیه که خوش می‌آمد او را انگور و بود در روزی روزه پس در وقتی که افطار کرد در حالی که تحقیق بود در اول زمان آمدن انگور آورد نزد او کنیز خاصه از او خوشه انگوری را پس گذاشت آنرا در پیش او پس آمد نزد او سائلی پس داد آن خوشه انگور را سوی سائل پس پنهان کرده بها داد کنیز خاصه او سوی آن سائل پس خرید خوشه انگور را از آن سائل بعد از آن آورد نزد امام آن خوشه انگور را پس گذاشت از پیش او پس آمد سائلی دیگر پس داد آن سائل را آن خوشه پس کرد آن کنیز خاصه همچنان بعد از آن آورد نزد او آن خوشه را پس گذاشت آنرا در پیش او پس آمد سائل دیگر پس داد آنرا پس کرد آن کنیز خاصه مثل آنرا پس در وقتی که شد در بار چهارم گذاشتن خورد آنرا امام علیه السلم چهارم اصل عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ

انّهٗ قال شکا نبیٌّ من الانبیاء الی الله عزّ وجلّ الغمّ فامره الله عزّ وجلّ باکل العنب شرح روایتست از بکر بن محمد بن صالح النسبت حد بزار روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران سوی الله عز و جل غم را پس امر کرد الله عز و جل بخوردن انگور پنجم اصل عن ابی الحسن الرسّان قال کنت ادعی جمالاً فی طریق الخورنق فنصرت بقوم قادمین فقلت لبعض من معهم فقلت من هؤلاء فقال جعفر بن محمد علیهما السّلم وعبد الله بن الحسن قدم بهما علی المنصور قال فسألت عنهم من بعد فقیل لی انّهم نزلوا بالحیرة فبکرت لاسلّم علیهم شرح رسان بفتح را بی نقط و تشدید سین بی نقط است جمالا بکسر جیم و تخفیف میم است خورنق بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب نود و هفتم که باب التمر است نصرت از باب حسن است ملت بکسر میم است احوال عبد الله بن الحسن و پسرش محمد مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب التفصیل بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است قدم بصیغه ماضی غایب مجهول باب علم است با در بهما برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است و تعدیه قدم بعلی بتضمین معنی وفود و ورود است بعد مبنی بر ضم است حیره بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب نود و هفتم بکرت از باب تفعیل است یعنی روایتست از ابو الحسن رسن فروش گفت که بودم میچرانیدم شترانی را که مرا بود در راه خورنق پس دیدم قومی را که آینده گان بودند پس میل کردم سوی بعضی از آنکه با ایشان بود پس گفتم که کیانند ایشان پس گفت که جعفر بن محمد علیهما السلم است و عبد الله بن الحسن که آورده شده اند بر منصور دوانیقی راوی گفت که پس پرسیدم از ایشان بعد از آن پس گفته شد مرا که بدرستی که ایشان فرود آمدند در شهر حیره پس در اول روز رفتم برای اینکه سلام کنم بر ایشان اصل فدخلت فاذا اقدامهم سلال فیها رطب قد اهدیت الیهم من الکوفة فکشفت قدّامهم فمدّ یده جعفر بن محمد علیه السّلم فاکل وقال لی کل ثمّ قال لعبد الله بن الحسن یا ابا محمد ما تری ما احسن هذا الرطب ثمّ التفت الی جعفر بن محمد علیهما السّلم فقال لی یا اهل الکوفة فضّلتم علی الناس فی المطعم بثلثة سمکتکم هذا البنانی وعنبکم هذا الرازقی ورطبکم هذا المشان شرح قدامهم دو جا بضم قاف و تشدید دال منقط منصوب بظرفیت است و ظرف در اول خبر مبتداست که مقدم شده السلال بکسر سین منقط جمع سله بفتح سین و تشدید لام ظرفیا که در آنها تحفه گذارند مثل جعبها و مثل طبقها اهدیت بدال منقط و یار دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بسلال است کشفت بصیغه مجهول باب ضرب است ما در ما تری استفهامیه است و برای تعجب است ما احسن صیغه تعجب است الرطب منصوبست فضّلتم بصیغه مجهول باب تفعیل است مطعم بفتح میم و فتح عین بمعنی طعام است سمکتکم مجرور و بدل تفصیل ثلثه است هذا عطف بیان سمکتکم است ظاهر ذکر هذا در سه جا اینست که در آن سلال این سه جنس بوده است بنانی بفتح بای یک نقطه تخفیف نون اول و دوم و تشدید یا نوعی از ماهیست و آن منسوبست ببنان که مفرد ست و گاهی منسوب میشود بجمع بنان و آن بن بضم با و تشدید نونست صاحب قاموس گفته که والبنّی کغنی ضرب من السمک و در کیلان نوعی از ماهیست که بهتر انواع ماهیهای آنجاست و آنرا نیان ماهی گویند بار دو نقطه

در بالا و تخفیف یار دو نقطه در پایین بنا میدند یعنی پس داخل شدم پس ناگاه در پیش ایشان بود چون سله در آنها بود رطبی که تحقیق هدیه کرده شده بود سوی ایشان از کوفه پس سر گشوده شد در پیش ایشان پس دراز کرد دست خود را جعفر بن محمد علیه السلم پس خورد و گفت مرا که بخور بعد از آن گفت عبد الله بن حسن را که ای ابو محمد چه میبینی چه خوبست این رطب بعد از آن رو کرد سوی من جعفر بن محمد علیهما السلم پس گفت مرا که ای اهل کوفه ترجیح داده شده اید بر سایر مردمان در خوراک بسه چیز ماهی شما این بنانی و انگور شما این رازقی و رطب شما این مشان شش دخل ابو عکاشة بن محصن الاسدی علی ابی جعفر علیه السّلم فقدّم الیه عنبا وقال له حبّة حبّة یاکل الشیخ الکبیر والصبیّ الصغیر وثلثة واربعة یاکل من یظنّ انّه لا یشبع وکُل حبّتین حبّتین فانّه مستحبّ

شرح مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول مولد ابی الحسن موسی علیه السلم در نسخ اینجا ابو او ست و لی بر انست که ابن بنون باید موافق کتاب الحجة عکاشه بضم عین منقط و تشدید و تخفیف کاف والف و شین با نقطه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است محصن بکسر میم و سکون حار منقط و فتح صاد منقط و نون است موافق النهایه ابن اثیر در جامع الاصول گفته اسدی بفتح همزه و فتح سین منقط و دال منقط است قدم بصیغه معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع باباست حبة دو جا منصوبست لا یشبع از باب علم است اکل بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است و در بعض نسخ بجای آن کُل یعنی داخل شد پسر عکاشة بن محصن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلم پس پیش آورد سوی او انگوری را و گفت او را که یکدانه یکدانه میخورد پیر کهن سال و کودک کوچک و سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که پندارد که سیر نمیشود و من میخورم دو دو دانه دو دانه چه بدرستی که آن مستحب است باب صدم اصل باب الزبیب

شرح این باب بیان مویز است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السّلم قال قال امیر المؤمنین علیه السّلم من اصطبح باحدی وعشرین زبیبة حمراء لم یمرض الّا مرض الموت انشاء الله شرح اصطبح بصاد منقط و طار منقلبه از تار افتعال و با یکنقط و حار منقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است لم یمرض بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الّا برای استثنا مفرغ است مرض منصوب و مفعول مطلق است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که هر که ناشتا کند در اول روز به بیست و یک مویز سرخ مثل مویز کشمش بیمار نمیشود مگر بیماری مردن اگر خواهد الله تعالی مراد اینست که دفع امراض میکند غالبا بدانکه عدد زبیب بحساب ابجد بیست و یکست دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السّلم قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه والاحدی وعشرین زبیبة حمراء فی کلّ یوم علی الرّیق تدفع جمیع الامراض الّا مرض الموت شرح الریق بکسر رار منقط و سکون یار دو نقط در پایین و قاف ناشتا و مضمون این موافق سابق است سوم اصل حدّثنی رجل من اهل مصر عن ابی عبد الله علیه السّلم قال الزبیب یشدّ العصب ویذهب بالنصب ویطیّب النفس شرح یشد بشین با نقطه و تشدید دال منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است النصب بفتح نون و فتح صاد منقط و بار یکنقط مصدر باب علم بمعنی ماندگی یطیب از باب تفعیل یا باب افعال یا باب ضربست نفس بفتح نون و فتح

فاراست یعنی خبر داد مرا مردی از اهل مصر از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که مویز محکم میکند پی را و میبرد
ماندگی را و خوشبو میکند نفس را چهارم اصل عن فلانٍ المصری عن ابی عبد الله علیه السلم قال الزبیب
الطائفی یشدّ العصب و یذهب بالنصب و یطیّب النفس شرح فلان بضم فا عبارتست از کسی که نامش
مجهولست طائف بنقط و الف و کسر همزه و فا موضعیست در شرقی مکه که در آن دههای بسیار و انگورهای خوب میباشد
مثل ازقی که مانند کشمش است و نخلی که سفید و کشیده است مانند یزدانی قزوین و مکعب بضم میم و فتح کاف و سکون
عین بنقط و فتح با یکنقط و را بنقط که سفید و مدور است و دانهای آن اختلاف بسیار دارد در بزرگی و کوچکی
در یکخوشه و آن لطیفتر انواع انگور آنجاست و بیاضی که سفید و کشیده است و بزرگتر از نخلی است و سوادی که سیاه است
و بشکل بیاضی است یعنی روایتست از فلان مصری از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که مویز طائفی محکم میکند
پی را و میبرد ماندگی را و خوشبو میکند نفس را باب صد و یکم اصل باب الرمان شرح این بابیست در انار است
و در این باب هیجده حدیث است اول اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
علیکم بالرمان فانه لم یاکله جائع الا اجزاه و لا شبعان الا امراه شرح علیکم اسم فعل است مبنی و رکوا
با در بالرمان برای تقویت تعدیه است اجزاه بجیم و زای بانقط و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع برمان است و ضمیر بارز راجع بجائع است شبعان بفتح شین بانقط و سکون با یکنقط و عین بینقط با نون است
امراه برا بینقط و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع برمان است و ضمیر بارز راجع بشبعان است
یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که دریابید انار را چه بدرستی
که شان اینست نخورد آنرا گرسنه مگر آنکه کفایت کرد او را و نه سیری مگر آنکه گوارا شد او را با وجود آنکه خوردن بعد از
سیر شدن مظنه ضررست دوم اصل عن مسعدة بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم قال
الفاکهة مائة و عشرون لونا سیدها الرمان شرح روایتست از مسعده بفتح میم و سکون سین بینقط
و فتح عین بینقط و دال بینقط ابن زیاد بکسر زای بانقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میوه صد و بیست قسم
است بهتر آنها انار است سوم اصل عن عمر بن ابان الکلبی قال سمعت ابا جعفر و ابا عبد الله علیهما السلم
یقولان ما علی وجه الارض ثمرة کانت احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله من الرمان و کان
و الله اذا اکلها احب ان لا یشرکه فیها احد شرح ضمیر مونث در اکلها و فیها راجع برمانه بتاء وحدت است
که در ضمن رمانست لا یشرکه از باب علم است و این مشعرست باینکه یکدانه از هر اناری از بهشت است چنانچه می آید
در حدیث پنجم این باب و باینکه اگر دیگری اراده شرکت با او میکرده باشد انار دیگر را بخصوص او میکرده باشد تا
موافق حدیث نهم این باب باشد یعنی روایتست از عمر بن ابان کلبی گفت که شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
السلم میگفتند که نیست بر روی زمین میوه که بوده باشد محبوبتر بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از انار و بود بخدا قسم که
چون میخورد انار را دوست میداشت که شریک نشود او را در آن یک انار کسی چهارم اصل عن ابرهیم بن عبد

الحمید عن ابی الحسن علیه السلم قال لما اوصی آدم علیه السلم هبة الله ان قال له علیک بالرمان فانک
ان اکلته و انت جائع اجزاک و ان اکلته و انت شبعان امرأک شرح من در لما تبعیضیه است
و ظرف خبر مقدم بر مبتدا است هبة الله پسر بیواسطه آدم و وصی او بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم باب
ان الائمة علیهم السلم ورثوا علم النبی تا آخر که باب سی و سوم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر
مبتدا است یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که از جمله آنچه سفارش کرد بان آدم
علیه السلم وصی خود هبة الله را اینست که گفت او را که دریاب انار را چه بدرستی که تو اگر خوری آنرا بر حالی که تو
گرسنه باشی کفایت میکند ترا و اگر خوری آنرا بر حالی که تو سیر باشی گوارا میشود ترا پنجم اصل عن حماد بن عثمان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من شیء اشارک فیه ابغض الیّ من الرمان و ما من رمانة الا
و فیها حبة من الجنة فاذا اکلها الکافر بعث الله عز و جل الیه ملکا فانتزعها منه شرح اشارک
بصیغه مضارع متکلم مجهول باب مفاعله بتقدیر ان اشارک است پس منصوب و مرفوع میتواند بود و بدل
اشتمال شیء است ابغض منصوب است من الرمان بتقدیر ان اشارک فی الرمان است و مقصود اینکه مشارکت
در رمان ابغض است از مشارکت در غیر رمان و این نوعی از مجازست نظیر اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا بقرینه حدیث
آینده یعنی روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ چیزی اینکه شریک شود مرا در آن مبغوضتر
بسوی من از شریک شدن کسی مرا در انار و نیست هیچ یک انار مگر بر حالی که در آنست دانه از بهشت پس چون اراده خوردن
آن کند کافر میفرستد الله عز و جل بسوی آن کافر فرشته را پس میرباید آن دانه را از آن کافر ششم اصل عن مفضّل قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ما من طعام اکله الا و انا اشتهی ان اشارک فیه او قال یشرکنی
فیه انسان الا الرمان فانه لیس من رمانة الا و فیها حبة من الجنة شرح آکل بهمزه و الف است اشارک
بفتح راست یشرکنی منصوبست الرمان منصوبست یعنی روایتست از مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد بانقط مفتوحه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست هیچ خوراکی که میخورم آنرا مگر آنکه بر حالی که من میل دارم بآن
که شریک کرده شوم در آن یا گفت که شریک شود مرا در آن انسانی مگر انار چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ
اناری مگر بر حالی که در آنست دانه از بهشت هفتم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان امیر المومنین
صلوات الله علیه اذا اکل الرمان بسط تحته مندیلا فسئل عن ذلک فقال ان فیه حبات من الجنة
فقیل له ان الیهود و النصاری و من سواهم یاکلونه فقال اذا کان ذلک بعث الله عز و جل الیه ملکا
فانتزعها منه لکیلا یاکلها شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المومنین صلوات
الله علیه که چون میخورد انار را میگسترانید در پایین آن دستمالی را پس پرسیده شد از سبب آن پس گفت که بدرستی که در
جنس انار است دانهای از بهشت بعد دانه ها پس گفته شد او را که بدرستی که جهودان و ترسایان و کسی که غیر ایشان باشند
از جمله مخالفان شیعه امامیه میخورند انار را پس امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که چون باشد آن خوردن مخالف انار را میفرستد

الله عز و جل سوی آن انار فرشته را پس میرباید آن دانه را از آن انار برای اینکه مخالف نخورد آن دانه را هشتم اصل
عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل حبة من رمان امرضت شیطان
الوسوسة اربعین یوما شرح ذکر من میان حبه و رمان مشعر است باینکه حبه با وجود آنکه نکره است و در
سیاق نفی نیست برای عموم است مثل الجرخرما و عده و میتواند بود که حبه بضمیر باشد و اضافه افاده عموم کند امرضت
برا بی‌نقط و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بحبه یا کوره انکس است پس عاید
علیحده برای مبتدا لازم نیست شیطان منصوب و مضافست یعنی روایتست از منصور بن حازم بحا بی‌نقط و کسر
زی با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خورد هر دانه را از اناری بیمار کرد آن دانه خورده او شیطانی را
که کار او وسوسه در دلهاست در چهل روز و شب نهم اصل عن یزید بن عبد الملک النوفلی قال دخلت علی
ابی عبد الله علیه السلام و فی یده رمانة فقال یا معتب اعطه رمانة فانی لم اشرک فی شیء ابغض
الی من ان اشرک فی رمانة ثم احتجم و امرنی ان احتجم فاحتجمت ثم دعا برمانة اخری ثم قال یا
یزید ایما مؤمن اکل رمانة حتی یستوفیها اذهب الله عز و جل الشیطان عن انارة قلبه
اربعین صباحا شرح معتب بضم میم و فتح عین بی‌نقط و تشدید تا، دو نقطه در بالای مکسوره و با یکنقطه غلام
امام جعفر صادق علیه السلم بوده اشرک بصیغه متکلم معلوم و مجهول از باب افعال میتواند بود و بیان لم اشرک فی شیء ابغض
تا آخر گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ایما مرکبست از ای بفتح همزه و تشدید یا، دو نقطه در پایین که مرفوع و
مبتداست و مضافست و ما که زایده است میان مضاف و مضاف الیه الانارة بکسر همزه و نون و الف و
را بی‌نقط مصدر باب افعال روشن کردن و اینجا عبارتست از تقویت الله تعالی ایمان را است یعنی روایتست
از عبد الملک نوفلی بفتح نون و فتح فا گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق بر حالی که در دست او بود اناری
پس گفت خادم خود را که ای معتب بده او را اناری چه بدرستی که من شریک نکردم کسی را در چیزی که مبغوض‌تر باشد
سوی من از آنکه شریک کنم کسی را در یک انار بعد از آن امام حجامت کرد و امر کرد مرا که حجامت کنم پس حجامت
کردم بعد از آن طلب کرد اناری دیگر را بعد از آن گفت که ای یزید هر مؤمنی که خورد یک انار را تا آنکه تمام کند
آن را میبرد الله عز و جل شیطان را از روشن کردن دل او در چهل صباح اصل و من اکل اثنتین اذهب الله عز و جل
الشیطان عن انارة قلبه مائة یوم و من اکل ثلاثا حتی یستوفیها اذهب الله عز و جل الشیطان
عن انارة قلبه سنة لم یذنب و من لم یذنب دخل الجنة شرح بعد از اثنین در نسخ حتی یستوفیها نیست و لم
یذنب از باب افعالست یعنی و هر که خورد دو انار را با تمام میبرد الله عز و جل شیطان را از روشن کردن دل او در صد
روز و شب و هر که خورد سه انار را تا آنکه تمام کند آنها را میبرد الله عز و جل شیطان را از روشن کردن دل او در یکسال
قمری گناه نمیکند و هر که گناه نکند داخل میشود بهشت را بی انتظار دهم اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالرمان الحلو فکلوه فانه لیست من حبة تقع فی معدة مؤمن الا

ابادت داء و اطفات شیطان الوسوسة عنه شرح ابادت بباء یکنقطه و الف منقلب از یا و دال بی‌نقط
بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعالست اطفات بطا بی‌نقط و فا و همزه نیز از باب افعالست یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که دریابید انار شیرین را پس بخورید
آن را چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچ دانه از آن که قرار گیرد در معده مؤمنی مگر آنکه میبرد دردی از او و دور
میسازد شعله شیطان وسوسه را از آن مؤمن یازدهم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سمعته یقول من اکل رمانة علی الریق انارت قلبه اربعین یوما شرح روایتست از
هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که شنیدم از امام میگفت که هر که خورد یک انار را ب
ناشتا روشن میکند آن انار دل او را در چهل روز و شب دوازدهم اصل عن صالح بن عقبة قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول کلوا الرمان بشحمه فانه یدبغ المعدة و یزید فی الذهن شرح شحم بفتح
شین با نقطه و سکون حا بی‌نقط و ضمیر راجع برمان عبارتست از پرده نازک که فاصله است در میان گونه‌های
صاحب قاموس در معانی شحم گفته که و من الرمان الرقیق الذی بین ظهرانی الحب یعنی روایتست از صالح بن عقبه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بخورید انار را با پرده نازک آن چه بدرستی که آن پرده
یا مرکب از انار و پرده دباغت میکند معده را و زیاد میکند در فهم سیزدهم اصل عن ابن القداح عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کلوا الرمان المز بشحمه فانه دباغ للمعدة شرح المز بضم میم و تشدید زای با نقطه
متوسط میان ترش و شیرین دباغ بکسر دال بی‌نقط و تخفیف با راست یا بفتح دال و تشدید با راست و بنا بر اول
ضمیر فانه راجع بمصدر کلوا است و بنا بر دوم راجع بشحمه است یا راجع بمجموع است یعنی روایتست از عبد الله بن
میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بخورید انار ترش و شیرین را با پرده نازک آن چه بدرستی که آن
دباغت است برای معده چهاردهم اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر الرمان
الحلو فقال المز اصلح فی البطن شرح روایتست از ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد بی‌نقط و کسر با یکنقط
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور شد انار شیرین پس امام گفت که انار ترش و شیرین بهتر است در شکم
شاید که باعتبار بعض مزاجها باشد پانزدهم اصل عن یزید بن عبد الملک قال سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول من اکل رمانة انارت قلبه و من انار الله قلبه بعد الشیطان عنه قلت ای الرمان
جعلت فداک فقال سورانیکم هذا شرح سورانی بضم سین بی‌نقط و سکون واو و را بی‌نقط و الف و نون
منسوبست بسورا بالف ممدوده و مقصوره و آن موضعیست از توابع بغداد صاحب قاموس گفته که و سوری
کطوبی موضع بالعراق و هو بلد السریانیین و موضع من اعمال بغداد و قد یمد یعنی روایتست از یزید بن عبد الملک
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که خورد اناری را روشن میکند دل او را باذن الله تعالی
و هر که روشن کند الله تعالی دل او را دور میشود شیطان از او گفتم که کدام انار قربانت شوم گفت که انار سورانی شما

که حاضر است مراد اینست که هر اناری که حاضر باشد مثل این انار **شانزدهم اصل** عن زیاد بن مروان القندی قال سمعت ابا الحسن الاول علیه السلام یقول من اکل رمانة یوم الجمعة علی الریق نورت قلبه اربعین صباحا فان اکل رمانتین فثمانین یوما فان اکل ثلاثا فمائة وعشرین یوما و طردت عنه وسوسة الشیطان ومن طردت عنه وسوسة الشیطان لم یعص الله عز وجل و من لم یعص الله ادخله الله الجنة **شرح** نورت بزنه و را منقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است فثمانین یوما و نظیرش منافات ندارد با انچه گذشت در حدیث نهم این باب زیرا که آنچه گذشت بعد از اناره است و این پیش از اناره است طردت بطا بی نقطه و را بی نقطه و دال منقط در اول بصیغه معلوم یا مجهول باب نصر و در دوم بصیغه مجهول است روایتست از زیاد بن مروان قندی بفتح قاف و سکون نون و دال منقط گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که هر که خورد انار را در روز جمعه بر ناشتا روشن میکند آن انار دل او را در چهل روز پس اگر خورد دو انار را پس هشتاد روز پس اگر خورد سه انار را پس صد و بیست روز و دور میکند از او وسوسه شیطان را و هر که دور کرده شود از او وسوسه شیطان عصیان نمیکند اله عز و جل را و هر که عصیان نکند اله تعالی را داخل میکند او را اله تعالی در بهشت **هفدهم اصل** عن عمر بن ابرهیم عن الخراسانی قال اکل الرمان الحلو یزید فی ماء الرجل و یحسن الولد **شرح** عمر بضم عین و فتح میم بی واو است در بعض نسخ و بفتح عین و سکون میم و صورت واو است در بعضی دیگر شاید که خراسانی عبارت از امام رضا علیه السلم باشد **یعنی** روایتست از عمر بن ابرهیم از ساکن خراسان گفت که خوردن انار شیرین زیاد میکند در آب پشت مرد و نیکو میکند فرزند را **هیجدهم اصل** عن زیاد عن ابی الحسن علیه السلم صلوات الله علیه قال دخان شجرة الرمان ینفی الهوام **شرح** الهوام بفتح ها و تخفیف واو و تشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانوران کوچک که از زمین بیرون می آیند و آنها را حشرات الارض مینامند و تشدید واو و تخفیف میم نیز **یعنی** روایتست از زیاد از امام موسی کاظم صلوات اله علیه گفت که دود درخت انار دفع میکند حشرات الارض را **باب صد و دوم اصل باب التفاح** **شرح** این باب بیان سیب است در این باب دوازده حدیثست **اول اصل** عن اسمعیل بن جابر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول التفاح یجلوا المعدة **شرح** روایتست از اسمعیل بن جابر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که سیب جلا میدهد معده را از کدورتها **دوم اصل** عن الجعفری قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلم یقول التفاح ینفع من خصال عدة من السم و السحر و اللمم یعرض من اهل الارض و البلغم الغالب و لیس شیء اسرع منه منفعة **شرح** تعدیه نفع بمن بتضمین معنی ابعاد است خصال با تنوین است عدة بکسر عین و تشدید دال صفت خصال است بیان سحر شد در شرح حدیث سیزدهم باب النشرة باب نود و سیوم است اللمم بفتح لام و فتح میم اول آلودگی بگناه که بسبب وسوسه شیاطین انس یا شیاطین جن بهم رسد **یعنی** روایتست از سلیمان بن جعفر جعفری گفت که شنیدم از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که سیب نفع میرساند و دور میکند از خصلتهای چند از زهر و سحر و

والودکی بگناهی که عارض شود از جانب شیاطین انس و بلغم غالب و نیست چیزی شتابانتر از سیب باعتبار منفعت **سوم اصل** عن درست بن ابی منصور قال بعثنی المفضل بن عمر الی ابی عبد الله علیه السلم بلطف فدخلت علیه فی یوم صائف و قدامه طبق فیها تفاح اخضر فوالله ان صبرت اذ قلت له جعلت فداک اتاکل من هذا و الناس یکرهونه فقال علیه السلم کانی لم ازل بعر فی و عکت فی لیلتی هذه فبعثت فاتیت به فاکلته و هو یقلع الحمی و یسکن الحرارة فقدمت فاصبت اهلی محمومین فاطعمتهم فاقلعت الحمی عنهم **شرح** اللطف بفتح لام و فتح طا بی نقطه و فا جمع لطفه بفتح لام و فتح طا هدیها الصائف بصاد بی نقطه و الف و کسر همزه و فا زمان گرم ان صبرت بکسر همزه و سکون نون مرکب است از حرف شرط و صیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب و بمعنی لم اصبر است و جواب قسم است مثل والله لو فعلت کذا بمعنی والله لم افعل کذا اذ بکسر همزه و سکون ذال ظرف زمانست و مضافست بجمله و در بعض نسخ ان مصدریه است و بنا بر آن مصدر نایب ظرف زمانست و حاصل هر دو یکی است کانه قایم مقام مفعول مطلق است و ضمیر راجع بامام است یعرفنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام است و مقصود اینست که چنان مهربانانه سخن گفت که گویا که او همیشه مرا میشناخته با وجود اینکه روز اول آشنایی بود و عکت بعین بی نقطه بصیغه ماضی متکلم مجهول ثلاثی مجرد است اتیت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب ضرب است با در به برای تعدیه بمفعول دوم است یسکن از باب تفعیل است قدمت از باب علم است اقلعت بقاف و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعالست الاقلاع باز داشتن خود از چیزی الحمی مرفوعست بتعدیه باو فاعلست **یعنی** روایتست از درست بضم دال منقط و ضم را بی نقطه و سکون سین بی نقطه و تا دو نقطه در بالا ابن ابو منصور گفت که فرستاد مرا مفضل بن عمر سوی امام جعفر صادق علیه السلم با تحفه چند پس داخل شدم بر امام در روزی گرم و در پیش او بود طبقی که در آن بود سیب سبز یعنی نارسیده پس بخدا قسم اگر صبر کرده باشم در وقتی که گفتم او را که قربانت شوم آیا این میخوری از این و حال اینکه مردمان ناخوش میدارند آنرا پس گفت امام علیه السلم مرا مانند اینکه او پیوسته میشناخته مرا که تب کردم در این شب من پس فرستادم برای آوردن سیب سبز پس داده شدم سیب سبز پس خوردم آنرا و آن بر طرف بالکلیه میکند تب را و فرو می نشاند حرارت را پس آمدم پس دریافتم عیال خود را تب داران پس خورانیدم ایشان را سیب سبز پس بر طرف بالکلیه شد تب از ایشان **چهارم اصل** عن زیاد القندی قال دخلت المدینة و معی اخی سیف فاصاب الناس رعاف فکان الرجل اذا رعف یومین مات فرجعت الی المنزل فاذا سیف یرعف رعافا شدیدا فدخلت علی ابی الحسن علیه السلم فقال یا زیاد اطعم سیفا التفاح فاطعمته ایاه فبرأ **شرح** الرعاف بضم را بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر معلوم و مجهول باب نصر و منع و علم و معلوم باب حسن آمدن خون از بینی **یعنی** روایتست از زیاد قندی گفت که داخل شدم مدینه را و با من بود برادرم سیف پس رسید بمردمان رعافی پس بود مرد که چون صاحب رعاف میشد در دو روز میمرد پس برگشتم سوی جایی که فرود آمده بودم در شهر

پس ناگاه سیف رعاف بیکرد رعافی سخت پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس امام گفت کای زیاد بخوران سیف را سیب پس صحت یافت پنجم اصل عَنْ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ اَصَابَ النَّاسَ وَبَاءٌ بِمَکَّةَ فَکَتَبْتُ اِلَی اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَکَتَبَ اِلَیَّ کُلِ التُّفَّاحَ شرح الو با بفتح واو و تخفیف با یکنقطه و همزه و گاهی بشل از همزه الف میباشد طاعون و مرضی که شایع باشد یعنی روایت از زیاد بن مروان گفت که برخورد مردم را طاعون در مکه پس نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم پس نوشت سوی من که بخور سیب را ششم اصل عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ قَالَ رَعَفْتُ سَنَةً بِالْمَدِینَةِ فَسَاَلَ اَصْحَابُنَا اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ شَیْءٍ یُمْسِکُ الرُّعَافَ فَقَالَ لَهُمُ اسْقُوهُ سَوِیقَ التُّفَّاحِ فَسَقَوْنِی فَانْقَطَعَ عَنِّی الرُّعَافُ شرح یمسک بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است اسقوه بضم قاف بصیغه امر معتل اللام باب ضرب است و استعمال سقی در خورانیدن دوا هر چند که خشک باشد متعارفست سوِیق بفتح قاف است یعنی روایت از عبد الله بن بکیر گفت که رعاف کردم در سالی در مدینه پس پرسیدند یاران ما امام جعفر صادق علیه السلم را از چیزی که بند کند رعاف را پس گفت ایشان را که بخورانید او را پست سیب پس خورانیدند مرا پس بریده شد از من رعاف هفتم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ اِلَی اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اَعْرِفُ لِلسُّمُومِ دَوَاءً اَنْفَعَ مِنْ سَوِیقِ التُّفَّاحِ شرح السموم بضم سین بینقطه و ضم میم اول جمع سم بفتح و کسر و ضم سین و تشدید میم زهر ها و بفتح سین باد بغایت گرم یعنی روایت از بعض یاران ما نسبت داد حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که نمیشناسم برای دفع ضرر سموم دوایی را سودمندتر از پست سیب هشتم اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ کَانَ اِذَا لُسِعَ اِنْسَانٌ مِنْ اَهْلِ الدَّارِ حَیَّةٌ اَوْ عَقْرَبٌ قَالَ اسْقُوهُ سَوِیقَ التُّفَّاحِ شرح در نسخ یزید بیا دو نقطه در پایین و گزای بانقط است و ظاهر اینست که بجای آن زیدی بیا و فتح زای با نقطه باشد و احمد زیدی از راویان امام رضا علیه السلم باشد لسع بسین بینقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن زید گفت که بود امام که چون میگزید کسی را از اهل سرا ماری یا عقربی میگفت که بخورانید او را پست سیب نهم اصل عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُکِرَ لَهُ الْحُمَّی فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّا اَهْلَ بَیْتٍ لَا نَتَدَاوَی اِلَّا بِاِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ یُصَبُّ عَلَیْنَا وَاَکْلِ التُّفَّاحِ شرح اهل منصوب باختصاص و بعطف بیان میتواند بود و تنوین بیت برای تعظیم است لا نتداوی بدال بنقطه و فتح واو بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفاعل است یصب بصاد بینقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر جمله حالیه است یا صفت است بنا بر اینکه الف لام الماء برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است گذشت در شرح حدیث سیزدهم باب التمر که باب نود و هفتم است که طبع امام بلغمی نبوده پس این منافات ندارد با اینکه برخود ریختن آب سرد در تب بلغمی ضرر کند یعنی روایت از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که مذکور شد برای امام تب پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که ما اهل بیت علاج نمیکنیم مگر بریختن آب سرد بر جایی که ریخته شود بر ما و بخوردن

در فوع بخربت مر

سیب دهم اصل عَنْ یُونُسَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی التُّفَّاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ اِلَّا بِهِ شرح روایتست از یونس بن عبد الرحمن از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در سیب است علاج نمیکردند بیماران خود را مگر بآن چاپکه منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث سوم باب فضل الملح که باب هفتاد و ششم است زیرا این بعد از ورود مرض است و آنچه گذشت قبل از ورود مرض است چنانچه بیان شد در شرح آن یازدهم اصل قَالَ وَرَوَی بَعْضُهُمْ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَطْعِمُوا مَحْمُومِیکُمُ التُّفَّاحَ فَمَا مِنْ شَیْءٍ اَنْفَعُ مِنَ التُّفَّاحِ شرح یونس گفت که روایت کرد بعض راویان حدیث از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بخورانید تب داران شما را سیب چه نیست چیزی سودمندتر از سیب دوازدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ قَالَ کُلُوا التُّفَّاحَ فَاِنَّهُ یَدْبَغُ الْمَعِدَةَ شرح یدبغ بدال بینقطه و با یکنقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و منع است و در بعض نسخ بجای آن نضوح بفتح نون و ضم ضاد با نقطه و سکون حاء بینقطه است و این نوعی از خوشبویی است یعنی روایتست از سماعه بکسر میم و سکون سین بینقطه و فتح میم دوم و عین بینقطه ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که بخورید سیب را چه بدرستی که آن دباغت میکند معده را باب صد و سوم اصل باب السفرجل شرح سفرجل بفتح سین بینقطه و فتح فا و سکون را بینقطه و فتح جیم و تخفیف لام است یعنی این باب بیان به است در این باب هفت حدیث است اول اصل عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَکْلُ السَّفَرْجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعِیفِ وَیُطَیِّبُ الْمَعِدَةَ وَیُذَکِّی الْفُؤَادَ وَیُشَجِّعُ الْجَبَانَ شرح یطیب از باب تفعیل یا باب افعال یا باب ضرب است یذکی بذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب تفعیل یا باب افعال است فؤاد بضم فا و همزه است یشجع از باب تفعیل است جبان بفتح جیم و تخفیف با یکنقطه است یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که خوردن به قوت است برای دل ضعیف و خوشبو میکند معده را و زیرک و فهیم میکند دل را و دلیر میکند بد دل را دوم اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ جَعْفَرُ بْنُ اَبِی طَالِبٍ عِنْدَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاُهْدِیَ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَفَرْجَلٌ فَقَطَعَ مِنْهُ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قِطْعَةً وَنَاوَلَهَا جَعْفَرًا فَاَبَی اَنْ یَاْکُلَهَا فَقَالَ خُذْهَا وَکُلْهَا فَاِنَّهَا تُذَکِّی الْقَلْبَ وَتُشَجِّعُ الْجَبَانَ وَفِی رِوَایَةٍ اُخْرَی کُلْ فَاِنَّهُ یُصَفِّی اللَّوْنَ وَیُحَسِّنُ الْوَلَدَ شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود جعفر بن ابی طالب نزد نبی صلی الله علیه و آله پس هدیه کرده شد بسوی نبی صلی الله علیه و آله بهی پس پاره کرد از آن نبی صلی الله علیه و آله پاره را و داد آن را بجعفر پس ابا کرد از اینکه خورد آن را پس گفت که بگیر آن را و بخور آن را چه بدرستی که آن تند

نم میکند دلرا و دلیر میکند بد دلرا و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونی است اینست که بخور آنرا چه بدرستی که
به صاف میکند رنگ رو را و خوش شکل میکند فرزند را سوم اصل عن معلی بن محمد رفعه عن ابی
عبد الله علیه السلم قال من اکل سفرجلة علی الریق طاب ماؤه وحسن ولده شرح روایت
از معلی بن محمد بالا برد سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خورد بهی را بر ناشتا
پاکیزه میشود آب منی او و نیکو میشود فرزند او اگر جماع کند چهارم اصل عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن
عمه حمزة بن بزیع عن ابی ابرهیم صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لجعفر یا جعفر کل السفرجل فانه یقوی القلب ویشجع الجبان شرح روایتست از محمد بن اسمعیل بن
بزیع بفتح بای یکنقط وکسر زای بانقط وسکون یای دو نقط در پایین و عین منقط از عمش حمزه بن بزیع از امام
موسی کاظم صلوات الله علیه که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جعفر طیار را که ای جعفر بخور به را چه بدرستی
که آن قوت میدهد دلرا و دلیر میکند بد دلرا پنجم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من اکل سفرجلة انطق الله عز وجل الحکمة علی لسانه اربعین صباحا شرح انطاق
حکمت بر زبان کسی عبارتست از اجرای حق صریح مثل محکمات قرآن بر زبان و چنانچه گویا کردن سخن او نیز سخن میگوید
نظیر آیت سوره مومنین ولدینا کتاب ینطق بالحق و آیت سوره جاثیه هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق یعنی
روایتست از جمیل بفتح جیم وکسر میم ابن دراج بضم دال منقط وتشدید رای منقط والف وجیم از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که هر که خورد بهی را گویا میکند الله عز وجل سخن حق را بر زبان او در چهل روز ششم اصل عمن
ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما بعث الله عز وجل نبیا الا ومعه رائحة السفرجل
شرح روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نفرستاد الله عز وجل
پیغمبری مگر در حالی که با او بوی به هفتم اصل عن سفیان بن عیینة قال سمعت جعفر بن محمد علیهما
السلم یقول السفرجل یذهب بهم الحزین کما تذهب الید بعرق الجبین شرح روایتست
از سفیان بن عیینه بضم عین بی‌نقط وفتح یای دو نقط در پایین اول وسکون دوم ونون گفت که شنیدم از
جعفر بن محمد علیهما السلم میگفت که به میبرد غم اندوهناک را چنانچه میبرد دست عرق پیشانی را باب صد و
چهارم اصل باب التین شرح تین بکسر تای دو نقط در بالا وسکون یای دو نقط در پایین است یعنی این
باب بیان انجیرست در این باب یک حدیثست اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا
علیه السلم قال التین یذهب بالبخر ویشد الفم والعظم وینبت الشعر ویذهب بالداء
ولا یحتاج معه الی دواء وقال علیه السلم التین اشبه شیء بنبات الجنة شرح البخر بفتح
یکنقط وفتح خای بانقط ورای بی‌نقط مصدر باب علم گنده دهن شدن فم عبارت از دندانهاست موافق
آنچه گذشت در حدیث دوم باب الخل والزیت که باب شصت و هفتم است یحتاج بصیغه مجهولست یعنی روایت

از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلم که انجیر میبرد گنده دهنی را و محکم میکند دندانها را و استخوان را و میرویاند
موی را و میبرد درد را و حاجت نمیشود با آن سوی دوایی و گفت امام علیه السلم که انجیر مانندترین چیزیست بروینده بهشت
باب صد و پنجم اصل باب الکمثری شرح کمثری بضم کاف وتشدید میم مفتوحه وسکون ثای سه نقطه ورای بی‌نقط والف است
یعنی این باب بیان امرودست در این باب دو حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال کلوا
الکمثری فانه یجلو القلب ویسکن اوجاع الجوف باذن الله تعالی شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که بخورید امرود را چه بدرستی که آن جلا میدهد دلرا و تسکین میکند دردهای درون را باذن الله تعالی دوم اصل
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکمثری یدبغ المعدة ویقویها هو والسفرجل سواء
وهو علی الشبع انفع منه علی الریق ومن اصابه طخاء فلیاکله یعنی علی الطعام شرح شبع بکسر شین بانقط وفتح
بای یکنقط وبفتح شین وسکون با نیز مصدر باب علم است الطخاء بفتح طای بی‌نقط وتخفیف خای بانقط والف وهمزه منقلبه از یا
سوزش دل و مراد اینجا سوزشی است که از ثقل طعام بهم رسیده باشد و اینست مراد بقول او که یعنی علی الطعام زیرا که
علی بمعنی باء است و مراد اینست که بسبب طعام باشد یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که امرود دباغت میکند معده را و قوت میدهد معده را آن و به مثل یکدیگرست و آن بر سیری سودمندترست
از آن بر ناشتا و هر که بر خورد او را سوزش دلی پس باید که خورد امرود را میخواهد سوزشی را که بسبب طعام بهم رسیده باشد
باب صد و ششم اصل باب الاجاص شرح اجاص بکسر همزه وتشدید جیم والف وصاد منقط است یعنی این باب بیان
آلوست در این باب یک حدیثست اصل عن زیاد القندی قال دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلم وبین یدیه
تور ماء فیه اجاص اسود فی ابانه فقال انه هاجت بی حرارة وان الاجاص الطری یطفی الحرارة و
یسکن الصفراء وان الیابس منه یسکن الدم ویسل الداء الدوی شرح التور بفتح تای دو نقط در بالا و سکون
واو ورای بی‌نقط جام الجوری هاء مجرور و مضاف الیه است الابان بکسر همزه وتشدید بای یکنقط والف هنگام رسیدن چیزی
طری بفتح طای منقط وکسر رای بی‌نقط وتشدید یاست یطفی بطای بی‌نقط وفا وهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال است یسل بسین بی‌نقط وتشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعالست السل بفتح سین والاسلال
بیرون کشیدن بهمواری الدوی بفتح دال منقط وکسر واو ویاء وهمزه دردناک و وصف داء بدوی برای مبالغه است نظیر
جد جده یعنی روایتست از زیاد قندی گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم و در پیش او بود جام آبی که در آن بود آلوی
سیاه در هنگام رسیدنش پس امام گفت که بدرستی که شان اینست که انگیخته شد بمن حرارتی و بدرستی که آلوی تازه فرو مینشاند حرارت
را و تسکین میکند صفرا را و بدرستی که خشک آن از جمله آلوت تسکین میکند خون را و بیرون میکشد درد بزرگ دردناک را باب صد و
هفتم اصل باب الاترج شرح اترج بضم همزه وسکون تای دو نقط در بالا وضم رای بی‌نقط وتشدید جیم است یعنی این باب
بیان ترنج است در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی بصیر قال کان عندی ضیف فتشهی اترجا بعسل
فاطعمته واکلت معه ثم مضیت الی ابی عبد الله علیه السلم واذا المائدة بین یدیه فقال لی ادن فکل

فقلت انی اکلت قبل ان آتیک اترجا بعسل و انا اجد ثقله لانی اکثرت منه فقال یا غلام انطلق
الی الجاریة فقل لها ابعثی الینا بحرف رغیف یابس من الذی نجففه فی التنور فاتی به فقال
لی کل من هذا الخبز الیابس فانه یهضم الاترج فاکلته ثم قمت فکانی لم آکل شیئا شرح نجففه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعل است تجففه بصیغه متکلم مع الغیر باب تفعیل است تنور بفتح تاء دو نقطه در بالا و تشدید
نون مضمومه است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که بود نزد من مهمانی پس میل کردم ترنج را با عسل پس خورانیدم
او را و خوردم با او بعد از آن رفتم سوی امام جعفر صادق ع ناگاه سفره در پیش او بود پس گفت مرا که نزدیک شو
پس بخور گفتم که بدرستی که من خوردم پیش از آنکه آیم نزد تو ترنج را با عسل و من می یابم ثقل آنرا زیرا که من بسیار خوردم
از آن پس امام گفت که ای غلام روانه شو سوی کنیز پس بگو او را که بفرست سوی ما کنار گرده خشک را از جمله آنچه
خشک میکنیم آنرا در تنور مراد نان دو آتشه است پس غلام آورد آنرا پس امام گفت مرا که بخور از این نان خشک
چه بدرستی که آن هضم میکند ترنج را پس خوردم آنرا بعد از آن برخواستم پس گویا که من نخورده بودم چیزی را دوم اصل
عن عبد الله بن ابرهیم الجعفری عن ابی عبد الله علیه السلم قال بای شیء یامرکم اطباؤکم فی الاترج
فقلت یامروننا ان ناکله قبل الطعام فقال علیه السلم فانی امرکم به بعد الطعام شرح روایتست
از عبد الله بن ابرهیم که از اولاد جعفر طیار است از امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که بکدام چیز امر میکنند شما را طبیبان
شما در ترنج پس گفتم که امر میکنند ما را بانکه خوریم آنرا پیش از طعام پس گفت امام علیه السلم که پس بدرستی که من امر میکنم
شما را بخوردن آن بعد از طعام سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال کلوا الاترج بعد
الطعام فان آل محمد علیهم السلم یفعلون کذلک شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که بخورید ترنج را بعد از طعام چه بدرستی که آل محمد علیهم السلم میکنند آنرا چهارم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر
عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال الخبز الیابس یهضم الاترج شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از
ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که نان خشک هضم میکند ترنج را شاید که مراد نان دو آتشه باشد چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابرهیم بن عمر الیمانی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انهم یزعمون
ان الاترج علی الریق اجود ما یکون فقال ابو عبد الله علیه السلم ان کان قبل الطعام خیر فهو
بعد الطعام خیر و خیر شرح الاترج بتقدیر کون الاترج است بقرینه اینکه ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است
و ضمیر مستتر راجع با ترج است خیر در اول بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و ظاهر اینست که خیرا منصوب باید زیرا که ضمیر
مستتر در کان راجع با ترج است و مقصود اینست که خوردن ترنج پیش از طعام در اکثر طبیعتها خوبست و اگر در طبیعتی
خوب باشد خوردن آن بعد از طعام در آن طبیعت نیز خوبترست یعنی روایتست از ابرهیم بن عمر یمنی گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که طبیبان دعوی میکنند که بودن ترنج بر ناشتا بهتر بودن آنست پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلم که اگر باشد ترنج که پیش از طعام گزیده شود در طبیعتی پس ترنج بعد از طعام خوبتر و خوبتر است در آن

طبیعت

طبیعت ششم اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم ان رسول الله صلی
الله علیه و آله کان یعجبه النظر الی الاترج الاخضر و التفاح الاحمر شرح روایتست از سلیمان بن جعفر
که از اولاد جعفر طیار است از ابو الحسن امام رضا علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود که خوش می آمد او را نگاه بسوی
ترنج سبز و سیب سرخ باب صد و هشتم اصل باب الموز شرح موز بفتح میم و سکون واو و زای با نقطه میوه ایست
معروف که شبیه است بخیار در شکل و شبیه است بسمنو در طعم یعنی این باب بیان موزست در این باب سه حدیثست
اول اصل عن یحیی بن موسی الصنعانی قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم بمنی و ابو جعفر
الثانی علیه السلم علی فخذه و هو یقشر له موزا و یطعمه شرح صنعانی بفتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین
بی نقطه و الف و نون منسوبست بصنعاء بالف ممدوده و آن شهریست در یمن یقشر بصیغه غایب معلوم باب
نصر و ضرب یا باب تفعیل است یعنی روایتست از یحیی بن موسی صنعانی گفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام
رضا علیه السلم در منی و امام محمد تقی علیه السلم بر ران او بود و او پوست میکند برای او موز را و میخورانید او را دوم اصل
عن ابی اسامة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم فقرب الی موزا فاکلته شرح روایتست از
ابو اسامه بضم همزه و سین بی نقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس نزدیک آورد سوی من موز را
پس خوردم آنرا سوم اصل عن یحیی الصنعانی قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم و هو بمکة
و هو یقشر موزا و یطعمه ابا جعفر علیه السلم فقلت له جعلت فداک هذا المولود المبارک قال
نعم یا یحیی هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام مثله مولود اعظم برکة علی شیعتنا منه شرح
مثله منصوبست حال مولود است که مرفوع است و نایب فاعلست بنابر آنکه مثل کسب تعریف باضافه نمیکند تا جائز
تقدیم حال بر صاحب حالی که نکره باشد مثل رمیت علی الغصن طائرا و مقصود اینست که از ابتدای اسلام تا امروز ما
برای شیعه امامیه که مثل ابو جعفر باشد در سن ابتدای امامت متولد نشده و این منافات ندارد با آنکه سن صاحب
الزمان صلوات الله علیه در ابتدای امامت کمتر از سن ابو جعفر علیه السلم باشد چنانچه مفهوم میشود از آنچه گذشت در کتاب
الحجه در کلام مصنف در مولد ابی الحسن الرضا علیه السلم و در کلام مصنف در مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلم
که سن ابو جعفر در ابتدای امامت هفت سال و کسری بوده و در کلام مصنف در مولد الصاحب علیه السلم که سن صاحب
الزمان در ابتدای امامت پنج سال بوده نفی اعظم عبارتست از نفی مثل نیز در متعارف مانند لیس فی البلد افضل من زید
بمعنی زید افضل هذا البلد یعنی روایتست از یحیی صنعانی گفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام رضا علیه السلم و او در مکه
بود و او پوست میکند موز را و میخورانید او را بر امام محمد تقی علیه السلم پس گفتم او را که قربانت شوم اینست آن مولود
مبارک که وعده میکردی امام گفت که آری ای یحیی اینست مولودی که زاده نشده در اسلام بر حالی که مثل او باشد در
سن مولودی که بزرگتر باشد باعتبار برکت بر شیعه ما از او باب صد و نهم اصل باب الغبیراء شرح غبیرا بضم غین بی نقطه
و فتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه و الف ممدوده است یعنی این باب بیان سنجدست در این باب

بمدشبت اصـ عن ابن بکیر انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول فی العبیراء ان اللحم ینبت
اللحم وجلده ینبت الجلد وعظمه ینبت العظم ومع ذلک فانه یسخن الکلیتین و
یدبغ المعدة وهو امان من البواسیر والتقطیر ویقوی الساقین ویقمع عرق الجذام
شرح لحم عبارتست از سفید مانند آردکه درمیان پوست واستخوانست وتذکیر ضمیر باعتبار اینست که تانیث
غیر محض لفظ است نظیران رحمة الله قریب من المحسنین چنانچه جوهری گفته وشیخ رضی در شرح کافیه در بحث حال
قریب گفته که از قبیل تشبیه فعیل بمعنی فاعل بفعیل بمعنی مفعولست وبعضی میگویند که حذف تا در قریب برای
فرق میان قرب بمعنی نزدیک در مسافت وقریب بمعنی خویش است کلیتین بضم کاف وسکون لام است
یدبغ از باب نصر وضرب ومنع است التقطیر بقاف وطاء بنقطه دراء بنقطه آمدن بول بی اختیار یقمع
بقاف وعین بنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر که او شنید
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت درسنجد که بدرستی که گوشت آن میرویاند گوشت را وپوست
آن میرویاند پوست را واستخوان او میرویاند استخوان را وبا آن منافع پس بدرستی که گرم میکند دو گرده را
وباعث میکند معده را وآن امانست از بواسیر وسلس البول وقوی میکند دو ساق را ومغلوب میکند
رگ خوره را باب صد ودوم اصل باب البطیخ شرح بطیخ بکسر باء بنقطه وتشدید طاء بنقطه مکسوره وسکون
یاء دو نقطه در پایین وخاء بانقطه است یعنی این باب بیان خربزه است در این باب پنج حدیثست
اول اصـ عن یاسر الخادم عن الرضا علیه السلام قال البطیخ علی الریق یورث الفالج نعوذ بالله منه
شرح الفالج بفاء والف وکسر لام وجیم بی حس وحرکت شدن بعض اعضا واکثر آن در نصف بدن میباشد
یعنی روایتست از یاسر خادم از امام رضا علیه السلام گفت که خوردن خربزه بر ناشتا باعث فالج میشود
پناه میگیریم بخدا از فالج دوم اصـ عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله
صلی الله علیه وآله یاکل الرطب بالخربز شرح خربز بکسر خاء بانقطه وسکون راء بنقطه وکسر باء بیکنقطه
وزای بانقطه است یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی
علیه وآله که میخورد رطب را با خربزه سوم اصـ عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول
الله صلی الله علیه وآله یاکل البطیخ بالتمر شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصـ عن ابن
القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یعجبه الرطب بالخربز شرح
روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که خوش می
آمد او را رطب با خربزه پنجم اصـ عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اکل النبی صلی
الله علیه واله البطیخ بالسکر واکل علیه السلام البطیخ بالرطب شرح روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم
علیه السلم گفت که خورد نبی صلی الله علیه وآله خربزه را با شکر وخورد علیه السلم خربزه را با رطب باب صد وسیوم اصل

باب البقول شرح بقول بضم باء بیکنقطه وضم قاف جمع بقل بفتح باء وسکون قافست یعنی این باب بیان تره هاست در
این باب دو حدیثست اول اصـ عن موفق المدنی عن ابیه عن جده قال بعث الی الماضی علیه السلام یوما فاجلسنی
للغداء فلما جاؤا بالمائدة لم یکن علیها بقل فامسک یده ثم قال للغلام اما علمت انی لا اکل
علی مائدة لیس فیها خضرة فاتنی بالخضر فذهب الغلام فجاء بالبقل فالقاه علی المائدة فمد یده
علیه السلام حینئذ واکل شرح الخضر بضم خاء بانقطه وسکون وفتح ضاد بانقطه جمع خضره بضم خاء وسکون ضاد سبزیها
مثل کاسنی ونعناع وگندنا منافات نیست میان این حدیث وانچه گذشت در حدیث چهارم باب بنجاهم که باب فضل خبز
است زیرا که میتواند بود که انچه گذشت در صورتی باشد که قصد تادیب بآن نباشد والیضا میتواند بود که در این ماده
خبز نباشد یا امساک ید بعد از تناول اندکی از خبز باشد یعنی روایتست از موفق مدنی از پدرش از جدش گفت که
فرستاد سوی من ابو الحسن اول امام موسی کاظم علیه السلم در روزی پس نشانید مرا برای چاشت پس وقتی که خادمان
آوردند سفره را نبود بر سر آن تره پس باز داشت دست خود را بعد از آن گفت غلام را که آیا ندانستی اینرا که من
چیزی نمیخورم بر سر سفره که نیست در آن سبزیی پس بیار نزد من سبز بیار را راوی گفت که پس رفت غلام پس آورد
تره را پس انداخت انرا بر سر سفره پس دراز کرد دست خود را امام علیه السلم در آن هنگام وچیزی خورد دوم
اصـ عن حنان قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام علی المائدة فمال علی البقل وامتنعت انا
منه لعلة کانت بی فالتفت الی وقال یا حنان اما علمت ان امیر المؤمنین صلی الله علیه لم
یؤت بطبق الا وعلیه بقل قلت ولم جعلت فداک قال لان قلوب المؤمنین خضرة وهی
تحن الی اشکالها شرح خضرة بفتح خاء بانقطه وکسر ضاد بانقطه است تحن بحاء بنقطه وتشدید نون بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بنقطه وتخفیف نون گفت که بودم نزد
با امام جعفر صادق علیه السلم بر سر سفره پس میل کرد بر تره وباز داشتم من خود را از آن برای آزاری که بود با من
پس التفات کرد سوی من وگفت که ای حنان آیا ندانستی اینرا که امیر المومنین صلی الله علیه آورده نشد نزد او طبقی
مگر بر حالی که بر سر آن بود تره گفتم که وچرا چنین بود تربانت شوم گفت که برای اینکه دلهای مومنان سبز هاست
وآنها رغبت میکنند سوی هم صفتهای خودشان باب صد وسیزدهم اصل باب ما جاء فی الهندباء شرح
الهندبا بکسر ها وسکون نون وفتح وکسر دال بنقطه وتخفیف باء بیکنقطه والف مقصوره وممدوده کاسنی یعنی این
باب بیان خبریست که آمده در کاسنی از جانب ائمه هدی علیهم السلم در این باب ده حدیثست اول اصـ عن المثنی
الولید عن ابی عبد الله علیه السلام قال من بات وفی جوفه سبع ورقات من الهندباء امن من
القولنج لیلته تلک ان شاء الله شرح القولنج بضم قاف وسکون واو وفتح لام وسکون نون وجیم وبفتح و
وضم قاف وکسر لام دردی در روده که با آن عسر خروج غایط وباد میباشد یعنی روایتست از مثنی بفتح میم وفتح ثاء
بنقطه وتشدید نون والغا ان ولید بفتح واو وکسر لام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که شب گذراند بر

حالی که در درون او باشد مفت برگ کاسنی ایمن میشود از قولنج در آن شب و ان شاء الله دوم اصل عن خالد بن
محمد عن جده سفیان بن السمط عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب ان یکثر ماله
وولده فلیکثر اکل الهندباء شرح یکثر از باب حسن است در نسخ ماله اینجا در حدیث آینده بلام است
واگر بجای آن همزه میبود موافق حدیث ششم این باب میبود فلیکثر بسکون لام بصیغه امر غایب باب افعال است
یعنی روایت است از خالد بن محمد از جدش سفیان بن سمط بکسر سین بی نقطه و سکون میم و طاء بی نقطه از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که هرکه دوست دارد که بسیار شود مالش و فرزندش پس باید که بسیار کند خوردن کاسنی را
سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب ان یکثر ماله وولده فلیدمن
اکل الهندباء شرح فلیدمن بسکون لام و دال بی نقطه بصیغه امر غایب باب افعال است یعنی روایت است از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هرکه دوست دارد که بسیار شود مالش و فرزندش پس باید که عادت
خود کند خوردن کاسنی را چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم البقل الهندباء
ولیس من ورقة الا وعلیها قطرة من الجنة فکلوها ولا تنفضوها عند اکلها قال وکان
ابی علیه السلام ینهانا ان ننفضه اذا اکلناه شرح من زایده است برای تاکید عموم ورقه تقدیر ورقة منها است
لا تنفضوها بنون و فا و ضاد با نقطه بصیغه نهی باب نصر است النفض بفتح نون و سکون فا افشاندن چیزی
برای برطرف شدن آنچه بر روی آنست و مراد اینجا افشاندن هندبا است که شسته شده برای برطرف کردن
روی آن و چیزی از آن آب بر روی آن مانده و نهی از افشاندن بنابر اینست که آب روی آن قایم مقام قطره
بهشت شده و باعث اینست که تلخی کاسنی کمتر باشد در ذائقه ان ننفضه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب
نصر است و تذکیر ضمیر راجع بهندبا جایز است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب صد و نهم که باب الغبیراء است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوب تره ایست کاسنی و نیست هیچ برگی
از آن مگر بر حالی که بر آن برگ است قطره از بهشت پس بخورید آن برگ را و میفشانید آنرا نزد خوردنش امام
گفت که و بود پدرم علیه السلم که نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون میخوردیم آنرا پنجم اصل عن
زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال الهندباء سید البقول شرح شاید که مراد بقول در اینجا و در
حدیث هفتم این باب ترهایی باشد که نا خورش کردن آنها متعارف باشد پس منافات ندارد با آنچه
می آید در بعض احادیث باب الکراث که باب صد و چهاردهم است و ایضا رجحان چیزی بر جمیع غیر آن باعتباری
منافات ندارد با رجحان چیزی دیگر بر جمیع غیر آن باعتباری دیگر پس این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث
اول باب الفرفخ که باب صد و هفدهم است یعنی روایت است از زیاد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
کاسنی سید مهتر ترهاست ششم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال علیک بالهندباء
فانه یزید فی الماء ویحسن الولد وهو حار لین یزید فی الولد الذکور شرح یحسن از باب تفعیل یا

افعال است ولد در اول بفتح واو و فتح لام است یا در اول و دوم بضم واو و سکون لام است لین بفتح لام
و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و تسکین یا بمعنی نرم است و مراد اینجا معتدل الحرارة است موافق
حدیث آینده یا مراد نرم کننده شکم است یا مراد رطب ضد یابس است الذکور بضم ذال و ضم کاف جمع ذکر
منصوب و مفعول به است یا مجرور و صفت ولد است یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دریاب کاسنی را چه بدرستی که آن زیاد میکند در آب منی و نیکو میکند فرزند را و آن گرم و نرم است
می افزاید در فرزندان نرینگان را هفتم اصل عن محمد بن الفضیل قال تغدیت مع ابی عبد الله علیه السلام
وعلی الخوان بقل ومعنا شیخ فجعل یتنکب الهندباء فقال ابو عبد الله علیه السلام اما
انکم تزعمون ان الهندباء باردة ولیست کذلک ولکنها معتدلة وفضلها علی البقول
کفضلنا علی الناس شرح روایت است از محمد بن فضیل گفت که چاشت خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم و بر
خوان بود تره و با ما بود پیری پس شروع کرد اجتناب میکرد از خوردن کاسنی پس گفت امام جعفر صادق که
آگاه باشید بدرستی که شما گمان میکنید که کاسنی سرد است و نیست چنان و لیکن آن میانه است و رجحان
آن بر سایر ترها مانند رجحان ما بر سایر مردمانست هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین علیه السلام کلوا الهندباء فما من صباح الا وینزل علیها قطرة
من الجنة فاذا اکلتموها فلا تنفضوها قال وقال ابو عبد الله علیه السلام کان ابی علیه السلام
ینهانا ان ننفضها اذا اکلناها شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
امیر المومنین علیه السلم که بخورید کاسنی را چه نیست هیچ اول روزی مگر بر حالی که فرود می آید بر کاسنی قطره از
بهشت پس چون خورید از این میفشانید آنرا ابو بصیر گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بود پدرم
که نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون خوریم آنرا بیان این شد در شرح حدیث چهارم این باب
نهم اصل عن محمد بن اسمعیل قال سمعت الرضا علیه السلام یقول اکل الهندباء شفاء من کل
داء ما من داء فی جوف ابن ادم الا قمعه الهندباء وقال ودعا به یوما لبعض الحشم
وکان یاخذه الحمی والصداع فامر ان یدق ویصیره علی قرطاس ویصب علیه دهن
البنفسج ووضعه علی راسه ثم قال انه یذهب بالحمی وینفع من الصداع ویذهب به
شرح ضمیر مستتر در دعا و در امر و در وضعه راجع با امام است یا سوم راجع بعض است الحشم بفتح حاء بی نقطه و فتح
شین با نقطه و تخفیف میم خواص ملازمان یدق بدال بی نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر
است و ضمیر مستتر راجع بعض است یصیره از باب تفعیل است بصیغه صاد بی نقطه و تشدید یاء یک نقطه از باب
نصر است یعنی روایت است از محمد بن اسمعیل گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که خوردن کاسنی
باعث شفا است از هر دردی بیان این آنکه نیست هیچ دردی در درون فرزند آدم مگر آنکه مغلوب میکند آنرا

کاسنی راوی گفت که د امام طلب کرد کاسنی را در روزی برای بعض خواص خود و بود که میگرفت او را
و در دسر امر کرد با نیکه کوفته کنند آنرا و گردانند آنرا بر سر کاغذی و ریزد بر آن روغن بنفشه را و گذاشت
آنرا بر سر او و بعد از آن امام گفت که بدرستی که کاسنی میبرد تب را و فایده میرساند و دور میکند از درد
سر و میبرد آنرا دهم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَقْلَةُ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْهِنْدَبَاءُ وَبَقْلَةُ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ الْبَاذَرُوجُ وَبَقْلَةُ فَاطِمَةَ
عَلَيْهَا السَّلَامُ الْفَرْفَخُ شرح باذروج ببای یکنقطه و الف و فتح ذال بانقطه و ضم رای بینقطه و سکون واو و جیم
در اختیارات بدیعی گفته که نوعی از ریحان کوهی است در دامن کوهها باشد و صاحب کتاب محاسن آداب
تفسیر آن بباد رنجبویه کرده الفرفخ بفتح فا و سکون رای بینقطه و فتح فای دوم و خای بانقطه خرفه یعنی روایتست از بعض از
ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که تره رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار میخورده کاسنی است و تره امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله بسیار میخورده باذروج است و تره فاطمه علیها السلم که بسیار میخورده خرفه است مراد اینست که
هرکدام اینها ذائقه و مزاج یکی موافقتر بوده باب صد و سیزدهم اصل باب الباذروج شرح این باب بیان
باذروج است که بیان شد در شرح حدیث آخر باب سابق در این باب چهار حدیثست اول اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ
اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُعْجِبُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ مِنَ الْبُقُولِ الْحَوْكُ شرح الحوک بفتح حای بینقطه و سکون واو باذروج و گاهی خرفه را نیز حوک میگویند
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بود که خوش می
آمد رسول الله را صلی الله علیه و آله از جمله ترهها باذروج دوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ كَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُعْجِبُهُ الْبَاذَرُوجُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق
سوم اصل عَنْ اَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ حَضَرَ مَعَ اَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَائِدَةَ فَدَعَا
بِالْبَاذَرُوجِ وَقَالَ اِنِّي اُحِبُّ اَنْ اَسْتَفْتِحَ بِهِ الطَّعَامَ فَاِنَّهُ يَفْتَحُ السُّدَدَ وَيُشَهِّي الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ
بِالسُّلِّ وَمَا اُبَالِي اِذَا اَنَا افْتَتَحْتُ بِهِ مَا اَكَلْتُ بَعْدَهُ مِنَ الطَّعَامِ فَاِنِّي لَا اَخَافُ دَاءً وَلَا غَائِلَةً
شرح یفتح بفا و تای دو نقطه در بالا و حای بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است السدد بضم سین بینقطه
و فتح دال بینقطه اول جمع سده بضم سین و تشدید دال بستگیها در رودهها و مانند اینها یشهی بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است الطعام منصوب و مفعول به است یعنی روایتست از ایوب بن نوح گفت که خبر داد مرا
کسی که حاضر شد با امام موسی کاظم علیه السلم سفره چاشت را پس امام طلب کرد باذروج را و گفت که بدرستی که من دوست
میدارم که ابتدا کنم بباذروج خوراک را چه بدرستی که آن میگشاید بستگیها را و اشتهای طعام می آورد و میبرد سل را
و پروا نمیکنم چون من ابتدا کرده باشم بعد از آن از جمله خوراک چه بدرستی که من نمیترسم از دردی و نه مفسده در آن هنگام
اصل قَالَ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الْغَدَاءِ دَعَا بِالْخِلَالِ فَرَاَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ وَرَقَهُ عَلَى الْمَائِدَةِ وَيَاْكُلُهُ وَيُنَاوِلُ بَعْضَهُ

مِنْهُ وَهُوَ يَقُولُ اَخْتِمْ طَعَامَكَ بِهِ فَاِنَّهُ يُمْرِئُ مَا قَبْلُ كَمَا يُشَهِّي مَا بَعْدُ وَيَذْهَبُ بِالثِّقَلِ وَيُطَيِّبُ
الْجُشَاءَ وَالنَّكْهَةَ شرح یمری بتای دو نقطه در بالا و بای یکنقطه و عین بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است اختم بخای بانقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه امر باب ضرب است یمری برای بینقطه و همزه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست قبل و بعد مبنی بر ضم است یطیب از باب تفعیل است الجشاء بضم جیم و تخفیف شین بانقطه و الف
و همزه باد گلو النکهة بفتح نون و سکون کاف نفس دهن یعنی راوی گفت که پس در وقتی که فارغ شدیم از چاشت امام طلب
کرد باذروج را نیز و دیدم امام را که پیروی میکرد برگ باذروج را بر سر سفره و میخورد آنرا و میگفت که ختم کن خوراک خود را
بآن چه بدرستی که آن گوارا میکند آنچه را که پیش از آن خورده شده چنانچه اشتهای آورد آنچه را که بعد از آن خورده میشود
و میبرد سنگینی معده را و خوشبو میکند باد گلو را و نفس دهن را چهارم اصل عَنْ اَشْكِيبِ بْنِ عَبْدَةَ الْهَمْدَانِيِّ
بِاِسْنَادٍ لَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحَوْكُ بَقْلَةُ الْاَنْبِيَاءِ اَمَا اِنَّ فِيهِ ثَمَانَ خِصَالٍ يُمْرِئُ وَ
يَفْتَحُ السُّدَدَ وَيُطَيِّبُ الْجُشَاءَ وَالنَّكْهَةَ وَيُشَهِّي الطَّعَامَ وَيَسُلُّ الدَّاءَ وَهُوَ اَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ
اِذَا اسْتَقَرَّ فِي جَوْفِ الْاِنْسَانِ قَمَعَ الدَّاءَ كُلَّهُ شرح روایتست از اشکیب بکسر همزه و سکون شین بانقطه و کسر
کاف و سکون های دو نقطه در پایین و بای یکنقطه ابن عبده بفتح عین بینقطه و سکون و فتح بای یکنقطه همدانی بفتح ها و سکون
میم و دال بینقطه سندی که او راست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که باذروج تره پیغمبرانست آگاه باش
بدرستی که در آنست هشت خصلت اول گوارا میکند طعام را دوم میگشاید بستگیها را و سوم خوشبو میکند باد
گلو را [illegible] خوشبو میکند نفس را [illegible] اشتهای آورد [illegible] بیرون میکشد درد را [illegible] آن باعث ایمنی است
از خوره [illegible] چون قرار گیرد در درون آدمی مغلوب میکند دردها همگی آن باب [illegible]
الکراث شرح کراث بضم کاف و تشدید رای بینقطه و الف و تای سه نقطه است یعنی این باب بیان کند نام است در این
باب هشت حدیثست اول اصل عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ اشْتَكَى غُلَامٌ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَاَلَ عَنْهُ فَقِيلَ بِهِ
طُحَالٌ فَقَالَ اَطْعِمُوهُ الْكُرَّاثَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ فَاَطْعَمْنَاهُ فَقَعَدَ الدَّمُ ثُمَّ بَرَاَ شرح الطحال بفتح طای بینقطه و تخفیف
حای بینقطه مصدر باب علم ورم طحال بکسر طا بمعنی سپرز قعد بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع
بغلام است الدم منصوب و مفعول قعد است متضمن معنی اخرج نظیر قول شاعر و گوشت آن اکل کمیت تفکر او مقصود
اینست که بجای غایط از او خون بیرون آمد برا بای یکنقطه و رای بینقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است
یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که دردمند شد غلامی از امام موسی کاظم علیه السلم پس امام پرسید از او پس گفته شد
که با او است ورم سپرز پس امام گفت که بخورانید او را کندنا در سه روز پس خورانیدیم او را پس نشست خون بعد از آن
صحیح شد دوم اصل عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ رَاَى اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاْكُلُ الْكُرَّاثَ مِنَ الْمَشَارَةِ وَيَغْسِلُهُ
بِالْمَاءِ وَيَاْكُلُهُ شرح المشارة بفتح میم و تخفیف شین بانقطه و الف منقلبه از واو و تخفیف رای بینقطه کردی زمین زراعت
و آن قطعه ایست از زمین که جدا کرده شده بمرز برای کاشتن چیزی علیحده مثلا یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که خبر داد

مرا کسی که دید امام موسی کاظم علیه السلم را که میخورد کندنا را از کردوی کندنا و میشست آنرا باب و میخورد آنرا سوم
اصل عن یونس بن یعقوب قال رأیت ابا الحسن علیه السلم یقطع الکراث باصوله فیغسله بالماء
ویاکله شرح روایتست از یونس بن یعقوب که گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که میبرید کندنا را با بیخهای
آن پس میشست آنرا باب و میخورد آنرا چهارم اصل عن فرات بن احنف قال سئل ابو عبد الله علیه
السلم عن الکراث فقال کله فان فیه اربع خصال یطیب النکهة ویطرد الریاح ویقطع
البواسیر وهو امان من الجذام لمن ادمن علیه شرح روایتست از فرات بن احنف گفت که پرسیده
شد امام جعفر صادق علیه السلم از کندنا پس گفت که بخور آنرا چه بدرستی که در آنست چهار خصلت خوشبو میکند
نفس دهن را یا یعنی که گند دهن را میبرد و دفع میکند بادها را و میبرد بواسیر را و آن ایمنی است از خوره برای
کسی که مداومت کرد بر آن پنجم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن محمد بن عیسی او غیره عن عبد
الرحمن عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکرت البقول عند رسول الله صلی الله
علیه واله فقال کلوا الکراث فان مثله فی البقول کمثل الخبز فی سائر الطعام او قال الادام الشک
من محمد بن یعقوب شرح المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه حال و صفت غریبه و قال الادام یعنی امینست که یا
بجای البقول گفت که الادام پس الادام مجرورست و این تا آخر کلام مصنفست که شک را نسبت بخود
داده یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله برقی از محمد بن عیسی یا غیر او از عبد الرحمن از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که مذکور شد تره ها نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که بخورید کندنا را چه بدرستی که حال آن در
میان تره ها مانند حال نانست در سایر خوراک یا بجای البقول گفت که الادام بکسر همزه بمعنی نانخورش شک از محمد
یعقوبست ششم اصل عنه عن داود بن ابی داود عن رجل رای ابا الحسن علیه السلم بخراسان
یاکل الکراث من البستان کما هو فقیل له ان فیه السماد فقال علیه السلم لا یعلق به منه شیء
وهو جید للبواسیر شرح کما هو ای بمعنی با شسته است کاف بمعنی علی است ما موصوله است هو مبتدا است
و راجع بکراث است خبرش محذوفست بتقدیر علیه و ضمیر علیه راجع بما موصوله است ابن هشام در مغنی اللبیب
در بیان اینکه کاف گاهی برای استعلا میباشد گفته که قیل فی کن کما انت ان المعنی علی ما انت علیه السماد بفتح سین
بی نقطه و تخفیف میم و الف و دال بی نقطه زور زمین مثل خاکستر و سرگین لا یعلق بعین و قاف بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است ضمیر مو در دوم راجع بکندنا است یا راجع بکندناهای ناشسته است یعنی روایتست از احمد
بن ابی عبد الله از داود بن ابی داود از مردی که دید امام رضا علیه السلم را در خراسان که میخورد کندنا را از بستان چنانچه
آنست پس گفته شد او را که بدرستی که در آنست زور پس گفت امام علیه السلم که نمی چسبد کندنا از جمله زور چیزی و کندنا خوب است
برای بواسیر هفتم اصل عنه عن بعض اصحابه عن حنان بن سدیر قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلم علی
المائدة فقال لی یا حنان لم تاکل الکراث قلت لما جاء عنکم من الروایة فی الهندباء فقال وما

فقلت علی الهندباء م

الذی

مطلع

الذی جاء عنا قلت انه یقطر علیه من الجنة فی کل یوم قطرة قال فقال علی الکراث اذن سبع
قطرات قلت فکیف آکله قال اقطع اصوله واقذف برؤوسه شرح ملت بکسر میم و سکون لام است
تعدیه میل بعلی بتضمین معنی اکباب است و مراد اینست که کاسنی را بسیار میخوردم و غیر آنرا از سبزیها نمیخوردم من
بیانیه است انه بفتح همزه و ضمیر شان خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو انه یقطر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر یا مجهول است تقطیر یا باب نصر است قطره مرفوع است اذن بکسر همزه و فتح ذال
با نقطه و سکون نون بمعنی در این هنگام است سبع مرفوع است آکله بهمزه و الف و ضم کاف بصیغه متکلم است
با بفتح همزه و سکون کاف بصیغه مصدرست اقطع بصیغه امر باب منع است و قطع اصول بمعنی بریدن بعض
چیزیست که سفید است و در خاک پنهانست پس مراد اینست که قلع مکن اقذف بصیغه امر باب ضرب است
یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله از بعض یاران از حنان بن سدیر گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم
بر سر سفره پس میل کردم در روش بیشتر بر کاسنی پس امام گفت مرا که ای حنان چرا نمیخوری کندنا را گفتم برای آنچه
آمد از جانب شما از روایت در کاسنی پس گفت که و چیست آنچه آمد از جانب ما گفتم که آن اینست که شان اینست
که میچکد بر کاسنی از بهشت در هر روزی قطره راوی گفت که پس امام گفت که بر کندنا در این هنگام که عمل بقول ما
میکنی میچکد هفت قطره گفتم که پس چگونه میخورم کندنا را امام گفت که ببر بیخهای آنرا و بینداز سرهای آنرا مراد اینست
که بیخ آنرا که سفید است نیز بخور و سر آنرا بخور هشتم اصل عنه عن بعض اصحابه رفعه قال کان امیر المؤمنین
صلی الله علیه واله یاکل الکراث بالملح الجریش شرح الجریش بفتح جیم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و شین با نقطه نیم کوب یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله از بعض یاران او نسبت داد حدیث را بامامی که
گفت که بود امیر المؤمنین صلی الله علیه که میخورد کندنا را با نمک نیم کوب باب صد و یازدهم اصل باب الکرفس
شرح کرفس بفتح کاف و فتح راء بی نقطه و سکون فاء و سین بی نقطه نوعیست از سبزی که معروفست و در فارسی کرفس
بسکون سین بی نقطه و باء یک نقطه و کرفش بسکون فاء و شین با نقطه و گاهی میگویند یعنی این بابیان کرفس است در این
دو حدیث اول اصل عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم علیکم بالکرفس فانه طعام الیاس والیسع ویوشع بن نون شرح روایتست از حماد بن زکریا از
امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که دریابید کرفس را چه بدرستی که آن خوراک
سه پیغمبرست اول الیاس بکسر همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و الف و سین بی نقطه و دوم الیسع بفتح یاء دو نقطه
در پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه و سوم یوشع بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون واو و فتح شین با نقطه و عین بی نقطه
ابن نون بضم نون اول و سکون واو دوم اصل عن نادر الخادم قال ذکر ابو الحسن علیه السلم الکرفس فقال
انتم تشتهونه ولیس من دابة الا وهی تحتک به شرح دابه عبارتست از هوام که مذکور شد در حدیث سیزدهم باب
الرمان که باب صد و یکم است یا اعم از آنست تحتک بحاء بی نقطه و نون بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افتعال است [illegible]

برگردانیدن یعنی روایتست از نادر خادم گفت که مذکور کرد امام رضا علیه السلم کرسب را پس گفت که شما آدمیان
میخواهید از او نیست هیچ جنبنده از حشرات الارض مگر به حالی که آن برگردانیده میشود سبب گرسب است
که آنها میگریزند بسبب آن پس این فایده نیز دارد برای شما باب صد و شانزدهم اصل باب الکزبره شرح
کزبره بضم کاف و سکون زای با نقطه و ضم و فتح بای یکنقطه و رای بی نقطه است یعنی این باب بیان کشنیز است
در این باب یک حدیث است اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال اکل
التفاح والکزبرة یورث النسیان شرح روایت از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات الله علیه
گفت که خوردن سیب و کشنیز می آورد فراموشی را شاید که مراد سیب ترش باشد یا مراد خوردن آن دو با یکدیگر باشد
باب صد و هفدهم اصل باب الفرفخ شرح فرفخ بفتح دو فا و سکون رای بی نقطه و خای با نقطه است یعنی این باب
بیان خرفه است در این باب دو حدیث است اول اصل عن فرات بن احنف قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول لیس علی وجه الارض بقلة اشرف ولا انفع من الفرفخ وهو بقلة فاطمة علیها
السلم ثم قال لعن الله بنی امیة هم سموها بقلة الحمقاء بغضا لنا وعداوة لفاطمة صلی الله
علیها شرح روایتست از فرات بن احنف گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست
بر روی زمین سبزی شریفتر و نه سودمندتر از خرفه و آن سبزی فاطمه علیها السلم است بعد از آن امام گفت
که لعنت کناد الله تعالی بنی امیه را ایشان نام نهادند خرفه را سبزی زن بی عقل بسبب ستیزه برای ما و دشمنی
برای فاطمه صلی الله علیها مراد اینست که یک نام آن البقلة الحمقاء است که مرکب توصیفی است چنانچه می آید در
حدیث آینده و بنی امیه اسقاط الف لام اول کردند تا مرکب اضافی شود دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی
عبد الله علیه السلم قال وطئ رسول الله صلی الله علیه وآله الرمضاء فاحرقته فوطئ علی
الرجلة وهی البقلة الحمقاء فسکن عنه حر الرمضاء فدعا لها وکان یحبها علیه السلم
ویقول من بقلة ما ابرکها شرح وطی بطای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الرمضاء
بفتح رای بی نقطه و سکون میم و ضاد با نقطه و الف ممدوده ریگ بسیار گرم از تابش آفتاب الرجلة بکسر رای بی نقطه
و سکون جیم خرفه وجه توصیف البقلة بالحمقاء در مشهور اینست که با وجود کثرت منافع آن در هر سر راه می
کاشتن میرود پس گویا که قدر خود نمیداند من برای تبعیض است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی بقلة
بفتح بای یکنقطه و سکون قاف و ضمیر راجع برسول الله از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است نظیر تاویله که گذشت
در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب اول با تانیث ضمیر هست بی تنوین است و بتقدیر بقلتی است و در
بعض نسخ بقلها بی تاء تانیث و با ضمیر مونث راجع بفاطمه علیها السلم است ما ابرکها بصیغه تعجب است
روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پا نهاد رسول الله صلی الله علیه وآله بر ریگ
بسیار گرم را پس سوزانید او را پس پا نهاد بر خرفه و آن تره ایست که کم خود است پس ساکن شد از او گرمی ریگ گرم پس

دعا کرد برای خرفه و بود که دوست میداشت خرفه را علیه السلام و میگفت که آن از جمله سبزی او ست چه صاحب برکت
و نفع است باب صد و هجدهم اصل باب الخس شرح خس بفتح خای با نقطه و تشدید سین بی نقطه است یعنی این باب
بیان کاهوست در این باب یک حدیث است اصل عن ابی حفص الابار عن ابی عبد الله علیه السلم قال علیکم
بالخس فانه یصفی الدم شرح حفص بفتح حای بی نقطه و سکون فا و صاد بی نقطه است ابار بفتح همزه و تشدید بای یکنقطه
والف و رای بی نقطه است یصفی از باب تفعیل است یعنی روایتست از ابو حفص مذکور از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که در یابید کاهو را چه بدرستی که آن صاف میکند خون را باب صد و نوزدهم اصل باب السذاب شرح
سذاب بفتح سین بی نقطه و ذال با نقطه و بای یکنقطه تره ایست معروف و فارسی آن سداب بدال بی نقطه است
یعنی این باب بیان سدابست در این باب دو حدیث است اول اصل عن رجل عن ابی الحسن علیه السلم قال السذاب
یزید فی العقل شرح روایتست از مردی از امام موسی کاظم علیه یا امام رضا علیهما السلم گفت که سداب می افزاید در
عقل دوم اصل عن محمد بن موسی عن علی بن الحسن الهمدانی عن محمد بن عمرو بن ابرهیم عن ابی جعفر
او عن ابی الحسن علیهما السلم الوهم من محمد بن موسی قال ذکر السذاب فقال اما ان فیه منافع
زیادة فی العقل وتوفیر فی الدماغ غیر انه ینتن ماء الظهر وروی انه جید لوجع الاذن
شرح ذکر بصیغه ماضی غایب مجهول یا معلوم باب نصر است السذاب مرفوع یا منصوبست زیادة مرفوع و خبر مبتدای
محذوف است بتقدیر هی دماغ بکسر دال است غیر منصوب و مضاف است و برای استثنای منقطع است انه در او
بفتح همزه است ینتن بنون و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است مراد بماء الظهر آب منی است
و روی تا آخر کلام علی بن الحسن است و مراد اینست که در روایت غیر محمد بن عمرو بن ابرهیم بیش از غیر انه تا آخر این منفعت
نیز مذکور است پس اخبار از جمع بسبب خیر شده پس ظاهر اینست که انه در دوم بکسر همزه باشد و بنا بر روایت اولی اخبار
از جمع با ثنتین شده باعتبار اینکه هر کدام از اثنین متضمن منافع بسیار است یا ذکر اثنین بعنوان مثال است
روایتست از محمد بن موسی از علی بن حسن همدانی بسکون میم و دال بی نقطه یا بفتح میم و ذال با نقطه از محمد بن عمرو بن ابراهیم
از امام محمد باقر یا امام موسی کاظم علیهما السلم شک از محمد بن موسی است راوی گفت که مذکور شد سداب پس امام
گفت که آگاه باش بدرستی که در آنست منافعی افزون در عقل است و بسیار کردن در دماغ است لیکن اینقدر
هست که گنده میکند آب پشت را و روایت کرده شده که بدرستی که سداب خوب است برای درد گوش باب صد و
بیستم اصل باب الجرجیر شرح جرجیر بکسر جیم و سکون رای بی نقطه و کسر جیم دوم و سکون یای دو نقطه در پایین و رای
بی نقطه دوم است یعنی این باب بیان تره تیزکست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن حماد بن زکریا عن
ابی عبد الله علیه السلم قال ما تملأ رجل من الجرجیر بعد ان یصلی العشاء الآخرة فبات تلک
اللیلة الا ونفسه تنازعه الی الجذام شرح تملا بهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است عشا بکسر عین
والف ممدوده است الیه منصوبست منازعه بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب مفاعله است

تعدیه نزاع بالی بتضمین معنی میل است یعنی روایتست از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که نیست اینکه پیر شده باشد مردی از تره تیزک بعد از آنکه گزارد نماز خفتن را پس شب گذرانیده باشد در آن
شب مگر بر حالی که طبع او نزاع میکند او را و میل میکند سوی خوره دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من اکل الجرجیر باللیل ضرب علیه عرق الجذام من انفه وبات ینزف الدم
شرح باء در باللیل بمعنی فی است ضرب بصیغه ماضی غایب معلوم مجرد است عرق مرفوع و فاعل است من برای
ابتداست یا برای تبعیض است و بنا بر اول مراد اینست که شروع در ضرب میکند از بینی او و بعد از آن در سایر
اعضا میکند و بنا بر دوم مراد اینست که آن عرق از جمله بینی اوست ضمیر مستتر در بات راجع بمن موصوله است
ینزف بیاء حرف جر و ضم نون و سکون زای با نقطه و فا است و باء برای مصاحبت است النزف اسم مصدر
باب ضرب خشک شدن آب چاه و مانند آن و خشک کردن آب چاه و مانند آن الدم مجرور و مضاف الیه است
و این اشارتست بآنکه خوره بسبب کثرت سودا و انتشار آن در اعضا و فساد مزاج اعضا بسبب سودا میباشد
و سودا سرد و خشک است و خون گرم و ترست پس اگر خون خشک شود سودا غالب میشود و باعث خوره میشود
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خورد تره تیزک را در شب میزند برو رگ خوره
از بینی او و شب میگذراند با خشک شدن خون بدن او سوم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن البقل الهندباء والباذروج والجرجیر فقال الهندباء والباذروج لنا و
الجرجیر لبنی امیة شرح باذروج بیان شد در شرح حدیث دهم باب ما جاء فی الهندباء که باب صد و دوازدهم است
یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام را از تره کاسنی و باذروج و تره تیزک
پس گفت که کاسنی و باذروج از ماست و تره تیزک از بنی امیه است چهارم اصل عن موفق مولی ابی الحسن
علیه السلام قال کان مولای ابو الحسن علیه السلام اذا امر بشیء من البقل یأمر بالاکثار منه ومن الجرجیر
فیشتری له وکان یقول علیه السلام ما احمق بعض الناس یقولون انه ینبت فی واد فی جهنم
والله عز وجل یقول وقودها الناس والحجارة فکیف ینبت البقل شرح الشراء بکسر شین با نقطه و
تخفیف را بی نقطه و الف ممدوده و مقصوره مصدر باب ضرب خریدن و فروختن و مراد اینجا معنی اولست
و من الجرجیر بجای و الجرجیر است و ذکر من برای محافظت جواز عطف بر ضمیر مجرور است و مقصود اینست که
امر میکرد بخریدن هر نوع از سبزی حتی جرجیر و شاید که خریدن جرجیر برای این باشد که جمعی از مخالفان در مجلس او حاضر
میشده باشند و ایشان رغبت میکرده باشند در آن یا برای این باشد که باطل کند قول بعض الناس را که از احرام
میشمرند بخیال فاسد فیشتری بصیغه غایب مجهول و صیغه متکلم مع الغیر معلوم میتواند بود ما احمق صیغه تعجب نیست زیرا
که صیغه تعجب بنا کرده نمیشود از عیوب و الوان و سایر امور خلقیه که صفت آن در مذکر افعل است و در مؤنث فعلاء
بالف ممدوده است پس ما نافیه است و احمق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعیل است التحمیق احمق شمردن کسی را و بعض

منصوب

مطاعم

منصوب مفعول است و ضمیر یقولون راجع ببعض است باعتبار معنی و جمله حالیه است و مقصود اینست که قول آنکه
جرجیر در وادی جهنم میروید بر دو وجه است اول اینکه مراد این باشد که آن محبوب بنی امیه است و ایشان از اهل
مواضع خود میکارند پس گویا که در وادی جهنم میروید موافق آیت سوره توبه و عنکبوت وان جهنم لمحیطة بالکافرین
دوم اینکه مراد حقیقت باشد و وجه اول علامت حمق نیست با وجود اینکه مضمون این آیت حق است در
این آیت چند احتمالست از انجمله اینکه مراد این باشد که آتش جهنم وقود ندارد اصلا بخلاف آتشهای دنیا بلکه
سبب افروختگی آن بت پرستیهای مردمانست پیش از آنکه مردمان و بتان ایشان داخل شوند بقرینه اعدت
للکافرین زیرا که آن پیش از دخول کافران در آن آتش است یعنی روایتست از موفق بتشدید فا مفتوحه غلام
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بود صاحب من امام موسی کاظم علیه السلام که چون امر میکرد بخریدن تره امر میکرد
بسیار خریدن از آن و از تره تیزک پس خریده میشد برای او و بود که میگفت علیه السلام که صاحب حماقت
میشمرم بعض مردمان را بر حالی که میگویند که تره تیزک میروید در دره در جهنم با وجود اینکه الله عز وجل در وصف آتش
جهنم میگوید در سوره بقره و سوره تحریم که افروزینه آن مردمان و سنگهاست پس چگونه میروید تره مراد اینست
که پس قول آن بعض باعتبار حقیقت نیست باب صد و بیست و یکم اصل باب السلق شرح سلق بکسر سین بی نقطه و
سکون لام و قاف است یعنی این باب بیان چغندر است و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن الحسن بن علی
بن ابی عثمان رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل رفع عن الیهود الجذام باکلهم
السلق وقلعهم العروق شرح رفع برای منقط است و در بعض نسخ بدال منقط است مراد بعروق رگهایست
که در گوشت میباشد و یهود آنها را حرام میشمرند و ظاهر این حدیث اینست که مکروه باشد موافق آنچه مذکور شد در
شرح حدیث چهارم باب ما لا یؤکل من الشاة و غیرها که باب هفتم است و میتواند بود که مراد رگهای جذام باشد
موافق آنچه می آید در حدیث پنجم این باب یا مراد بیخهای چغندر باشد باین معنی که آنها را نخورده اند یعنی روایتست
از حسن بن علی بن ابی عثمان بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بدرستی که الله عز و جل
برداشت از جهودان خوره را بخوردن ایشان چغندر را و کندن ایشان رگها را دوم اصل عن صفوان
بن یحیی عن ابی الحسن علیه السلام قال نعم البقل السلق شرح روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام
گفت که خوب تره ایست چغندر سوم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام ان بنی اسرائیل شکوا
الی موسی علیه السلام ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله سبحانه وتعالی فاوحی الله عز
وجل الیه ان مرهم باکل لحم البقر بالسلق شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب لحم البقر و شحومها
که باب پنجاه و هشتم است چهارم اصل عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه قال
اطعموا مرضاکم السلق یعنی ورقه فان فیه شفاء ولا داء معه ولا غائلة له ویهدئ
نوم المریض واجتنبوا اصله فانه یهیج السوداء شرح یهدی بدال منقط و همزه بصیغه مضارع

معلوم باب افعالست الاهداء آرمیده گردن و مستمر کردن یعنی روایتست از محمد بن عیسی از ابو الحسن امام رضا علیه السلم
انکه او گفت که بخورانید بیماران تمام را چغندر منحواهد برگ چغندر را چه بدرستی که در آنست شفایی نیست دردی با آن
و نیست مفسده آنرا و آرمیده میکند خواب بیمار را و اجتناب کنید از بیخ چغندر چه بدرستی که آن بر می انگیزاند سودا را
پنجم اصل عن بعض الحصینیین عن ابی الحسن علیه السلام ان السلق یقمع عرق الجذام وما دخل جوف
المبرسم مثل ورق السلق شرح حصینین بفتح حاء بی نقطه و کسر ضاد با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون
خلافه بضم حاء بی نقطه و صاد بی نقطه گفته ابن منذر بضم میم و سکون و کسر ذال بی نقطه و راء بی نقطه گفته ابو ساسان بردوسین
بی نقطه انصاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده صاحب قاموس تابعی گفته و صاحب رایت امیر المومنین علیه السلم بوده
شاید که راوی بعض اولاد او باشد المبرسم بصیغه اسم مفعول باب فعلله آفت زده شده برسام که بیان شد در شرح حدیث چهاردهم
باب الاسوقه و فصل سویق الحنطه که باب پنجاه و سوم است یعنی روایتست از بعض اولاد حصینین از امام رضا علیه السلم یا امام موسی
کاظم علیه السلم انکه چغندر میبرد رگ خوره را و داخل نشده شکم صاحب برسام را مثل برگ چغندر در منفعت باب صد و بیست و
دوم اصل باب الکماه شرح الکماه بفتح کاف و سکون میم و همزه و تاء تانیث دنبلان و آن چیزیست که اشکل بیخ شلغم میباشد و
گیاه ندارد و در ریگستان در سال بسیاری باران بهم میرسد در زیر زمین و روی زمین را بلند میکند و از آن جای آن معلوم
میشود و طعم کباب آن مانند طعم کباب گوشت بره است صاحب قاموس گفته که الکموبات معروف الجمع اکمو و کماه او هی اسم
للجمع او هی للواحد والکمو للجمع او هی تکون واحده وجمعا یعنی این باب بیان دنبلانست در این باب دو حدیثست اول اصل عن
اسامه بنت ابی العاص بن الربیع و امها زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت اتانی امیر
المومنین علی علیه السلم فی شهر رمضان فاتی بعشاء و تمر و کماه فاکل علیه السلم و کان یحب الکماه
شرح امامه بضم همزه و تخفیف دو میم زوجه امیر المومنین صلوات الله علیه بوده و گذشت در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم
باب نوادر که باب صد و نود و دوم است و امها مرفوع و مبتداست زینب مرفوع و خبر مبتداست بنت صفت زینب است
و این جمله معترضه است ضمیر مستتر در قالت راجع با امامه است اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر نایب فاعل راجع
با امیر المومنین علیه السلم است عشاء بفتح عین است و تمر از قبیل عطف خاص بر عام است یعنی روایتست از امامه دختر ابی
العاص بن ربیع و مادرش زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است امامه گفت که آمد نزد من امیر المومنین علی علیه السلم در ماه
رمضان پس داده شد شام و خرما و دنبلان پس خورد علیه السلم و بود که دوست میداشت دنبلان را دوم اصل عن
عبد الرحمن بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الکماه من المن والمن
من الجنه وماؤها شفاء للعین شرح المن بفتح میم و تشدید نون خوراک خداداد و آن خوراکیست که بی آزار کاشتن
و آب دادن حاصل شود مثل ترنجبین و گزنگبین و من المن اشارتست بآیت سوره بقره و انزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من
طیبات ما رزقناکم یعنی روایتست از عبد الرحمن بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که دنبلان از جمله خوراک خداداد است و خوراک خداداد از بهشت است و آب دنبلان باعث شفا است برای چشم

باب صد و بیست و سوم اصل باب القرع شرح قرع بفتح قاف و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه است یعنی این
باب بیان کدو است در این باب هفت حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم ان
امیر المومنین صلوات الله علیه سئل عن القرع یذبح فقال القرع لیس یذکی فکلوه ولا تذکوه
ولا یستهوینکم الشیطان لعنه الله شرح یذکی بذال با نقطه و الف مقلوبه از یاء منقلبه از واو بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است لا یستهوینکم بسکون ها و کسر واو و فتح یای دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله مفتوحه
یا خفیفه ساکنه بصیغه نهی غایب معلوم باب استفعالست الاستهواء واداشتن کسی را بر هوی یعنی خود رایی و پیروی
خواهش نفس که مذکورست در آیت سوره نازعات و نهی النفس عن الهوی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر
صادق علیه السلم انکه امیر المومنین صلوات الله علیه پرسیده شد از کدو که آیا ذبح کرده میشود چون سر و کردن دارد
پس گفت که کدو نیست که تذکیه کرده شود پس بخورید آنرا و ذبح مکنید آنرا و باید که بر هوا و هوس و اندارد البته شما را شیطان
لعنه الله دوم اصل و باسناده عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان النبی صلی الله علیه و آله یعجبه الدباء
فی القدور و هو القرع شرح دبا بضم دال بی نقطه و تشدید بای یک نقطه که عین الفعل و لام الفعل است و الف ممدوده است
ضمیر هو راجع بدبا است و تذکیر باعتبار خبرست یا باعتبار معنی است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب الغبیراء یعنی
و بسند حدیث سابق روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که خوش می آمد او را دبا
در دیگها و دبا کدو است سوم اصل عن عبد الله بن میمون القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان النبی
صلی الله علیه و آله یعجبه الدباء و یلتقطه من الصحفه شرح یلتقطه بقاف و طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعالست الصحفه بفتح صاد بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و فا کاسه میانه که قدری در آن گنجد که بجکلس سیر
کند و بزرگتر از اجفنه میباشد یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود
نبی صلی الله علیه و آله که خوش می آمد او را کدو و بر میچید آنرا از کاسه چهارم اصل عن الحسین بن حنظله عن
احدهما علیهما السلم قال الدباء یزید فی الدماغ شرح روایتست از حسین بن حنظله بفتح حاء بی نقطه و سکون
نون و ظاء با نقطه از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که کدو می افزاید در دماغ پنجم اصل عن موسی بن بکر
قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول الدباء یزید فی العقل شرح این ظاهر است از شرح سابق ششم اصل
عن السیاری رفعه قال کان النبی صلی الله علیه و آله یعجبه الدباء و کان یامر نساءه اذا طبخن
قدرا ان یکثرن فیها من الدباء و هو القرع شرح سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
احمد بن محمد بن سیار است یامر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و مامور به اینجا محذوفست و در آن دو احتمالست
اول انکه معین نباشد پس یامر جاری مجرای غیر متعدی بحرف جر باشد و مراد این باشد که اختیار تعیین طعام دیگ
را بزنان وا نمیگذاشت بلکه خود در روز برو ز تعیین میکرد و مفاد یا اجرای طعام را دوم انکه اکثار ازدبا باشد که
دلالت میکند بر آن جمله جزائیه و آن یکثرن فیها من الدبا است یکثرن بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب

افعالست ضمیر فیها راجع بقدر است چون مونث سماعی است و بعضی میگویند که تذکیر آن نیز جایز است یعنی روایتست
از سیاری بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که خوش می آمد
او را دبا و بود که امر میکرد زنان خود را بان اینکه چون میپختند دیگی را بسیار میکردند در آن و یک از دبا
و آن کدو ست هفتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال کان فیما اوصی به
رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام ان قال یا علی علیک بالدباء فکله فانه یزید فی الدماغ
و العقل شرح روایتست از بعض یاران ما از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بود در آنچه سفارش کرد بان
رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلم را اینکه او گفت او را که ای علی دریاب کدو را پس بخور آنرا چه بدرستی که آن
می افزاید در دماغ و عقل باب صد و بیست و چهارم اصل باب الفجل شرح فجل بضم فا و سکون و ضم جیم است یعنی
این باب بیان ترب است در این باب سه حدیثست اول اصل عن حنان قال کنت مع ابی عبد الله علیه
السلم علی المائدة فناولنی فجلة فقال یا حنان کل الفجل فان فیه ثلث خصال ورقه یطرد الریاح
و لبه یسهل البول و اصوله یقطع البلغم شرح ورقه بفتح واو و فتح راء منقوطه و قاف و ضمیر غایب است
یطرد از باب نصر است لبه بضم لام و تشدید باء یک نقطه و ضمیر غایب است اللب مغز بادام و گردکان و مانند آنها
و مراد اینجا مغز بیخ ترب است که برده و آن برده است از جمله بیخ ترب مانند اینکه سفیدی تخم مرغ برده و زردی
آنست و آن در بیخ تربی که بزرگ و مدور باشد ظاهر میشود اصوله عبارتست از مرکب از مغز و پوست بیخ
ترب و در بعض نسخ اصله بلفظ مفرد است یعنی روایتست از حنان گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلم
بر سر سفره پس داد مرا یک ترب پس گفت که ای حنان بخور ترب را چه بدرستی که در آنست سه خصلت اول
اینکه برگ آن دفع میکند بادها را از بدن و دوم اینکه مغز بیخ آن آسان میکند خروج بول را و سوم اینکه بیخهای
آن میبرد بلغم را دوم اصل و فی روایة اخری و ورقه یمرئ شرح یمرئ براء منقوط و همزه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعالست یعنی و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم اینست که برگ ترب گوارا میکند
طعام را سوم اصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلم قال الفجل یقطع البلغم و لبه یهضم و ورقه
یحدر البول حدرا شرح یهضم از باب ضرب است یحدر بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و راء منقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر و ضرب است الحدر بفتح حاء و سکون دال فرود آوردن از بالا به پایین یعنی روایتست از درست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ترب میبرد بلغم را و مغز آن هضم میکند طعام را و برگ آن فرود می آورد بول را
نوعی از فرود آوردن باب صد و بیست و پنجم اصل باب الجزر شرح جزر بفتح جیم و فتح زای با نقطه و راء بی نقطه است
یعنی این باب بیان گزر است در این باب سه حدیثست اول اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اکل الجزر یسخن الکلیتین و یقیم الذکر شرح روایتست از داود بن فرقد بفتح فاء و سکون راء منقط و
فتح قاف و دال منقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بیخ گزر گرم میکند دو گرده را و بر پا میکند آلت مردی را دوم اصل

عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله علیه السلم الجزر امان من القولنج و البواسیر و یعین
علی الجماع شرح روایتست از بعض یاران ما گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گزر باعث ایمنی است
از قولنج و بواسیر و مدد میکند مرد را بر جماع سوم اصل عن داود بن فرقد قال سمعت ابا الحسن علیه السلم
یقول اکل الجزر یسخن الکلیتین و یقیم قال فقلت جعلت فداك کیف آکله و لیس لی اسنان قال
فقل للجاریة تسلقه فکله شرح آکله بهمزه و الف و ضم کاف است تسلقه بتاء حرف جر و فتح سین منقط و سکون لام و
قاف است با صیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایتست از داود بن فرقد گفت که شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلم میگفت که خوردن گزر گرم میکند دو گرده را و بر پا میکند آلت مردی را راوی گفت که پس گفتم امام را که قربانت
شوم چگونه بخورم آنرا و حال آنکه نیست مرا دندانها راوی که پس امام گفت مر کنیز را پختن آن و بخور آنرا
باب صد و بیست و ششم اصل باب الشلجم شرح شلجم بفتح شین با نقطه و بی نقطه و سکون لام و فتح جیم و تخفیف
یعنی این باب بیان شلغم است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن علی بن مسیب قال قال العبد الصالح
علیه السلم علیك باللفت فکله یعنی الشلجم فانه لیس من احد الا و له عرق من الجذام و اللفت یذیبه
شرح مسیب بضم میم و فتح سین منقط و تشدید یاء دو نقطه در پایین مفتوحه و مکسوره و باء یک نقطه است لفت
بکسر لام و سکون فاء و تاء دو نقطه در بالاست یعنی روایتست از علی بن مسیب گفت که گفت امام موسی کاظم
علیه السلم که دریاب لفت را پس بخور آنرا میخواهد شلغم را چه بدرستی که شان اینست که نیست هیچیک مگر بر حالی
که او راست رگی از خوره و لفت میگدازد آن رگ را دوم اصل عن عبد العزیز المهتدی رفعه
قال ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم شرح روایتست از عبد العزیز بن مهتدی
بکسر دال منقط بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که نیست هیچکس مگر بر حالی که در وست
رگی از خوره پس بگدازید آنرا بخوردن شلغم سوم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن او ابی عبد الله
علیهما السلم قال ما من احد الا و به عرق من جذام فاذیبوه بالشلجم شرح این ظاهر است از شرح
سابق چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال علیکم بالشلجم فکلوه و ادیموا اکله و
اکتموه الا عن اهله فما من احد الا و به عرق من الجذام فاذیبوه باکله شرح ادیموا دال بی نقطه و یاء دو
نقطه در پایین بصیغه امر باب افعالست اکتموه تاء دو نقطه در بالا بصیغه امر باب نصر است و ضمیر منصوب راجع
بمصدر ادیموا است و امر بکتمان برای اینست که مردمان جاهل آنرا حمل میکنند بر خست طبع چون شلغم کم بها است
یا حمل میکنند بر علاج واقعه بعد از وقوع یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که دریابید شلغم را پس بخورید آنرا و پیوسته کنید خوردن آنرا و پنهان کنید آنرا از هر کس مگر از اهل آن چه نیست
هیچیک مگر بر حالی که با او ست رگی از خوره پس بگدازید آنرا بخوردن شلغم باب صد و بیست و هفتم اصل باب
القثاء شرح قثا بکسر قاف و تشدید تاء سه نقطه و الف و همزه لام الفعل است یعنی این باب بیان خیارت در این باب

و و حدیث اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل
القثاء بالملح شرح روایت از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه و آله که میخورد خیار را با نمک دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا
اکلتم القثاء فکلوه من اسفله فانه اعظم لبرکته شرح اسفل عبارتست از آنچه بعد از اندام متصل است
لام در لبرکته برای تعدیه است یعنی روایت از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون
خورید خیار را پس بخورید آنرا از پایین آن چه بدرستی که آن قسم خوردن بزرگ کننده ترست برکت خیار را باب
صد و بست و هشتم اصل باب الباذنجان شرح باذنجان بباء منقطه و الف و فتح ذال با نقطه و سکون نون معرب
بادنجان بکسر دال منقطه است یعنی این باب بیان بادنجان است در این باب سه حدیث اول اصل عن جعفر بن
یحیی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم قال کلوا الباذنجان فانه یذهب الداء و لا داء له شرح روایت
از جعفر بن یحیی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بخورید بادنجان را چه بدرستی که آن میبرد درد را و نیست
دردی برای آن دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو الحسن الثالث علیه السلم لبعض قهارمته استکثروا
لنا من الباذنجان فانه حار فی وقت الحرارة و بارد فی وقت البرودة معتدل فی
الاوقات کلها جید علی کل حال شرح القهارمة بفتح قاف و تخفیف ها و الف و کسر را منقطه و تخفیف
میم جمع قهرمان بفتح قاف و سکون ها و فتح را سرکاران خواه وکیل خرج باشند و خواه موکل بر زراعت و مانند
آن باشند ابن اثیر در نهایه گفته که هو الخازن و الوکیل الحافظ لما تحت یده و القائم بامور الرجل بلغة الفرس
وقت الحرارة عبارتست از وقت مطلوب بودن حرارت و آن وقت غالب شدن برودت و بلغم است
در بدن و این بر قیاس است و وقت البرودة معتدل ای مشتمل بر اجزای حاره و اجزای بارده بالسویه است بر وجهی
که هیچکدام مغلوب دیگری نشده و اطبا آنرا مرکب القوی مینامند یعنی روایت از بعض یاران ما گفت که
گفت امام علی نقی علیه السلم بعض سرکاران خود را که بسیار کنید برای ما از بادنجان چه بدرستی که آن گرمست
در وقتی که گرمی مطلوبست و سردست در وقتی که سردی مطلوبست معتدلست در جمیع اوقات خوبست بر
هر حالی سوم اصل عن عبد الرحمن الهاشمی قال قال لبعض موالیه اقل لنا من البصل و اکثر لنا
من الباذنجان فقال له مستفهما الباذنجان قال نعم الباذنجان جامع الطعم منفی الداء
صالح للطبیعة منصف فی احواله صالح للشیخ و الشاب معتدل فی حرارته و برودته
حار فی مکان البرودة بارد فی مکان الحرارة شرح عبد الرحمن بن کثیر هاشمی شاید که این روایت را از
امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم کرده باشد اقل بکسر قاف و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر باب افعالست
مستفهما بکسر ها حالست الباذنجان در دوم بتقدیر استفهامست یا بهمزه و الفاست و بر هر تقدیر مکسورست
نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیقست الباذنجان در سوم مرفوع است جامع الطعم یا بمعنی آ

ک

مطاعم

که طعم او جمع کرده شیرینی و تلخی را و یا به اعتبار نوعی از دو واشده مانند جلاب و لیکن مکروه ذائقه نیست
منفی بتشدید یا بصیغه اسم مفعول باب ضربست منصف بصیغه اسم فاعل باب ضربست بمعنی معتدل
کننده است مکان البرودة عبارتست از بدنی که برودت بر آن غالب شده و بر این قیاس است مکان
الحرارة یعنی روایت از عبد الرحمن هاشمی گفت که امام گفت بعض ملازمان خود را که کم کن برای ما از پیاز
و بسیار کن برای ما از بادنجان پس آن ملازم گفت امام را بر حالی که استفهام تعجبی میکرد که آیا بادنجان پس امام
گفت که آری بیان این آنکه بادنجان جمع کننده مزه است برطرف کرده شده دردست موافقست برای
مزاج آدمی معتدل کننده است در حالات خود موافقست برای پیر و جوان میانه است در گرمیش و سردیش
گرمست در جای برودت سردست در جای حرارت باب صد و بیست و نهم اصل باب البصل شرح

بصل

بصل بفتح بای یکنقطه و فتح صاد بینقطه و تخفیف لام است یعنی این باب بیان پیازست در این باب پنج حدیث
اول اصل عن عبد الله بن محمد الجعفی قال ذکر ابو عبد الله علیه السلم البصل فقال یطیب النکهة
و یذهب بالبلغم و یزید فی الجماع شرح جعفی بضم جیم و سکون عین بینقطه و فا و تشدید یا در طائفه ایست
از یمن و لفظ منسوب و منسوب الیه در آن یکیست یعنی روایت از عبد الله بن محمد جعفی گفت که مذکور کرد امام جعفر
صادق علیه السلم پیاز را پس گفت که خوشبو میکند دهن را یعنی بوی دهن را برطرف میکند و میبرد بلغم را و می
افزاید در قوت جماع دوم اصل عن جابر قال قال ابو عبد الله علیه السلم البصل یذهب بالنصب
و یشد العصب و یزید فی الخطاء و یزید فی الماء و یذهب بالحمی شرح النصب بفتح نون و
فتح صاد منقطه و بای یکنقطه رنج سفر و مانند آن الخطا بفتح خای منقطه و طای با نقطه و الف منقلبه از واو بهره مندی
از روزی و مانند آن یعنی روایت از جابر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پیاز میبرد رنج را و محکم
میکند پی را و می افزاید در بهره مندی و می افزاید در آب منی و میبرد تب را سوم اصل عن الحسن بن علی الکسلان
عن میسر بیاع الزطی و کان خاله قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کلوا البصل فان
فیه ثلث خصال یطیب النکهة و یشد اللثة و یزید فی الماء و الجماع شرح زطی بضم زای
با نقطه و تشدید طای منقطه منسوب است بزط و آن معرب جت بفتح جیم و تخفیف تای دو نقطه در بالا بمعنی روستایی
و صحرانشین هند که غلامان و کنیزان هندی از ایشان میباشند غالبا اللثة بکسر لام و تخفیف ثای سه نقطه و تای
تانیث که عوض لام الفعل محذوف است و آن یا ی دو نقطه در پایین است گوشت بیخ دندانها یعنی روایت از
حسن بن علی کسلان بفتح کاف و سکون سین بینقطه از میسر بضم میم و فتح یای دو نقطه در پایین و تشدید سین بینقطه مفتوحه
فروشنده غلام و کنیز هندی و بود خالوی حسن گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بخورید
پیاز را چه بدرستی که در آنست سه خصلت خوشبو میکند نفس دهن را و محکم میکند گوشت بیخ دندانها را و می افزاید
در آب منی و قوت جماع چهارم اصل عن درست عن ابی عبد الله علیه السلم قال البصل یطیب الفم

وتشدّ الظهر وتوقّ البشرة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پیاز خوشبو میکند دهن را و محکم میکند پشت و نازک و نرم میکند پوست بدن را پنجم اصل عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا دخلتم بلدا فکلوا من بصلها یطرد عنکم وباها شرح یطرد بطاء بی‌نقط و راء بی‌نقط و دال بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب نصر مجزوم است الوباء بفتح واو و فتح باء یک نقطه و همزه و با الف و همزه ناسازگاری هوای موضعی یعنی روایتست از عبد الرحمن بن زید بن اسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون در سفر داخل شوید منزلها ای را پس بخورید از پیاز آنجا تا دفع کند از شما ناسازگاری هواهای آنجا را باب صد و سی ام اصل باب الثوم شرح ثوم بضم ثاء سه نقطه و سکون واو یعنی این باب بیان سیر است در این باب سه حدیث اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن اکل الثوم فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عنه لریحه فقال من اکل هذه البقلة الخبیثة فلا یقرب مسجدنا فاما من اکله ولم یأت المسجد فلا بأس شرح لا یقرب بصیغه نهی باب علم است ظاهر مسجدنا اینست که نهی مخصوص قرب مسجد رسول الله باشد چون رسول الله بسیار متأذی میشده از خوردن آن و از بوی آن چون مخالف مزاجش بوده و تعظیم او در حیوة و ممات یکسانست پس الف لام المسجد اینجا و در حدیث آینده برای عهد خارجی خواهد بود و حدیث سوم این باب مؤید اینست و میتواند بود که مخصوص نباشد و الله اعلم یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردن سیر پس امام گفت که جز این نیست که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از آن برای بوی آن با نیروش که گفت هر که خورد این تره ناخوش را پس باید که نزدیک نشود مسجد ما را پس اما کسی که خورد آنرا و نیاید بآن مسجد پس نیست پروائی مراد اینست که استعمال خبیثه اینجا موافق نیست با استعمال خبائث در سوره اعراف یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث بلکه مراد ناخوش باعتبار مزاج قابل آن کلامست دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن اکل الثوم والبصل والکراث فقال لا بأس باکلها نیّا وفی القدور ولا بأس بان یتداوی بالثوم ولکن اذا اکل ذلک احدکم فلا یخرج الی المسجد شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از خوردن سیر و پیاز و گندنا پس امام گفت که نیست پروائی بخوردن آن بر حالی که خام باشند و بر حالی که در دیگها باشند و نیست پروائی باینکه دوا کرده شود بخوردن سیر ولیکن چون خورد یکی از شما سیر را پس باید که از خانه بیرون نرود بسوی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله سوم اصل عن الحسن الزیات قال لما ان قضیت نسکی مررت بالمدینة فسألت عن ابی جعفر علیه السلام فقالوا هو بینبع فأتیت ینبع فقال لی یا حسن اتیتنی الی ههنا قلت نعم جعلت

فداک

فداک کرهت ان اخرج ولا اراک فقال انی اکلت من هذه البقلة یعنی الثوم فاردت ان اتنحی عن مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است نسکی بضم نون و ضم سین اتنحی بنون و حاء بی‌نقط و الف منقلبه از یاء منقلبه از واو بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل است یعنی روایتست از حسن روغن زیتون فروش گفت که در وقتی که تمام کردم افعال عمره یا حج خود را گذشتیم بمدینه پس پرسیدم مردمان را از امام محمد باقر علیه السلام پس گفتند که او در ینبع است پس آمدم ینبع پس گفت مرا که ای حسن آمدی نزد من تا اینجا گفتم که آری قربانت شوم خواستم که بیرون روم سوی کوفه و نه بینم ترا پس امام گفت که بدرستی که من بیرون رفتم آن تره را یعنی سیر را پس خواستم که دور شوم از مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله ظاهر این اینست که دور شدن از مسجد منبع مطلوب نباشد باب صد و سی و یکم اصل باب الصعتر شرح صعتر بفتح صاد بی‌نقطه و گاهی بجای آن سین بی‌نقط میباشد و سکون عین بی‌نقط و فتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف راء بی‌نقط است و فارسی آن سیسنبر است یعنی این باب بیان سعتر است در این باب دو حدیث اول اصل عن زیاد القندی عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کان دواء امیر المؤمنین صلوات الله علیه الصعتر وکان یقول انه یصیر للمعدة خملا کخمل القطیفة شرح یصیر بصاد بی‌نقط و یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بصعتر است و مراد اینست که باعث خمل میشود و آن علامت قوت معده است الخمل بفتح خاء با نقط و سکون میم پرزه جامه و مانند آن و آن جامه را المخمل بضم میم و فتح میم دوم میگویند یعنی روایتست از زیاد قندی از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که بود در زمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله سعتر و بود که میگفت که بدرستی که سعتر میگرداند برای معده پرزی مانند پرز قطیفه دوم اصل عن بعض الواسطیین عن ابی الحسن علیه السلام انه شکا الیه الرطوبة فامره ان یستف الصعتر علی الریق شرح یستف بسین بی‌نقط و تشدید فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست الاستفاف خوردن درمان خشک کوفته و آن درمان را سفوف بفتح میمانند یعنی روایتست از بعض اهل واسط از امام موسی کاظم علیه السلام اینکه آنمرد شکایت کرد بسوی امام از رطوبت معده پس امام امر کرد او را باینکه سفوف کند سعتر را بر ناشتا باب صد و سی و دوم اصل باب الخلال شرح الخلال بکسر خاء با نقط و تخفیف لام چوبی که بآن میان دندانها را پاک کنند یعنی این بابست در بیان چوب میان دندان پاک کنست در این باب دوازده حدیث اول اصل عن هشام بن سالم قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزل علی جبرئیل علیه السلام بالخلال شرح روایتست از هشام بن سالم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرود آورد بر من جبرئیل علیه السلام خلال را یعنی امر کرد مرا بخلال کردن دوم اصل عن ابی جمیلة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام نزل جبرئیل علی رسول الله

صلی الله علیه وآله بالسواک والخلال والحجامة شرح السواک بکسر سین منقطه وتخفیف واو مسواک حجامت بکسر
حاء بی نقطه وجیم است یعنی روایتست از ابو حمیله که گفت که مرا امام جعفر صادق علیه السلم که فرود آورد جبرئیل
بر رسول الله صلی الله علیه وآله مسواک را وخلال را وحجامت را استحباب حجامت اطفال بعد از چهار ماهگی در رهرهای
یکبار گذشت در کتاب العقیقه در حدیث هفتم آخر ابواب وشاید که مخصوص سن طفولیت باشد چنانچه ظاهر است
از حدیث نهم باب الرمان که باب صد ویکم است سوم اصل عن وهب بن عبد ربه قال رأیت ابا عبد
الله علیه السلم یتخلل فنظرت الیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یتخلل وهو یطیب الفم
شرح روایتست از وهب بفتح واو وسکون ها وباء یک نقطه ابن عبد ربه که گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلم
را که خلال میکرد پس نگاه کردم سوی او از روی تعجب پس امام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بود که
خلال میکرد واین خوشبو میکند دهن را چهارم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ناول النبی
صلی الله علیه وآله جعفر بن ابی طالب خلالاً فقال له یا جعفر تخلل فانه مصلحة للفم او قال للثة
ومجلبة للرزق شرح ضمیر انه راجع بمصدر تخلل است مصلحة بفتح میم وسکون صاد بی نقطه وفتح لام بصیغه اسم مکان
برای کثرت است مثل مأسده یا بکسر میم بصیغه اسم آلت برای مبالغه در صفت است مثل مفضال بمعنی کثیر الفضل
ومشکاة بمعنی کثیر الشکایه چنانچه گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث پنجم باب ان الائمه علیهم السلم نور الله عز وجل
که باب سیزدهم است وبر هر تقدیر ماخوذ است از صلاح که اسم اصلاح است نظیر فساد در آیت سوره بقره که ان
الله لا یحب الفساد که اسم افساد است وحاصل هر دو یکیست وبر این قیاس است مجلبه بفتح میم وسکون جیم وفتح لام
وباء یک نقطه او از سک رجل است وضمیر قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلم است لثه بکسر لام وتخفیف ثاء سه نقطه
بیان شد در شرح حدیث سوم باب بیست ونهم یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
داد نبی صلی الله علیه وآله جعفر بن ابی طالب را خلالی پس گفت او را که ای جعفر خلال کن چه بدرستی که خلال کردن جای
اصلاح بسیار است برای دهن یا گفت برای گوشت بیخ دندانها وجای کشیدن بسیار است برای روزی پنجم اصل
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله تخللوا فانه مصلحة للثة
وللنواجذ شرح النواجذ بفتح نون وتخفیف واو والف وکسر جیم وذال با نقطه جمع ناجذ بکسر جیم دندانها یعنی روایتست
از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که خلال کنید زیرا که خلال
جای صلاح بسیار است برای گوشت بیخ دندانها وبرای دندانها ششم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله تخللوا فانه ینقی الفم ومصلحة للثة شرح ینقی بنون وقاف بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التنقیه پاکیزه کردن باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق هفتم اصل عن
یعقوب بن شعیب عمن اخبره ان ابا الحسن علیه السلم اتی بخلال من الاخلة المهیاة وهو فی
منزل الفضل بن یونس فاخذ منه شظیة ورمی بالباقی شرح اخله بفتح همزه وکسر خاء با نقطه وتشدید لام

جمع خلال است المهیاة بیاء دو نقطه در پایین وهمزه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل تراشیده شده بصورتی و
آماده کرده شده برای میهمانان الحاق تاء تانیث برای افاده معنی جمعیت عکس نخل ونخله حکایت چاشته
خوردن امام موسی کاظم علیه السلم در خانه فضل بن یونس گذشت در حدیث سوم باب صفة الوضوء فی الطعام
که باب چهل وپنجم است الشظیه بفتح شین با نقطه وکسر ظاء با نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین پاره کوچک
که جدا کرده میشود از چوبی بزرگ یعنی روایتست از یعقوب بن شعیب از کسی که خبر داد او را که امام موسی کاظم علیه
السلم داده شد خلالی از خلالهایی که صورت داده شده بود بر حالی که امام در خانه فضل بن یونس بود
پس گرفت از آن خلال پاره را وانداخت باقی آن خلال را هشتم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی
الحسن علیه السلم قال لا تخللوا بعود الریحان ولا بقضیب الرمان فانهما یهیجان عرق
الجذام شرح العود بضم عین وسکون واو ودال منقطه چوب الریحان بفتح راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین
وحاء بی نقطه گیاه خوشبو صاحب قاموس گفته که الریحان نبت معروف طیب الرایحه او کل نبت کذلک او اطرافه
او ورقه عود الریحان عبارتست از ساق ریحان خشک شده القضیب بفتح قاف وکسر ضاد با نقطه وسکون یاء
دو نقطه در پایین وباء یک نقطه چوب باریک که از درخت باشد مثل شاخ درخت یهیجان از باب تفعیل یا باب
افعالست یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که خلال مکنید بچوب ریحان
ونه بچوب باریک درخت انار چه بدرستی که آنها بر می انگیزند رگ خوره را نهم اصل عمن ذکره عن ابی عبد
الله علیه السلم قال من تخلل بالقصب لم یقض له حاجة ستة ایام شرح قصب بفتح قاف وفتح صاد
بی نقطه وباء یک نقطه است لم یقض بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام باب ضرب است یعنی روایتست از
کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خلال کند بنی روا کرده نمیشود برای او حاجتی
در شش روز دهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان
یتخلل بالقصب والریحان شرح یتخلل بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است باقی ظاهر است از شرح سابق
یازدهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان النبی صلی الله علیه وآله یتخلل
بکل ما اصاب ما خلا الخوص والقصب شرح الخوص بضم خاء با نقطه وسکون واو وصاد بی نقطه برگ درخت خرما
وآن منصوبست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود نبی صلی الله علیه وآله که خلال
میکرد بهره برخورد سوای برگ درخت خرما ونی منافات نیست میان این وحدیث هشتم این باب زیرا که احتمال خوره
در نبی صلی الله علیه وآله نبوده دوازدهم اصل عن بعض من رواه عن ابی عبد الله علیه السلم قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وآله عن التخلل بالرمان والآس والقصب وقال هن یحرکن عرق الاکلة شرح
الآس بهمزه والف وتخفیف سین منقطه درخت مورد الاکله بهمزه والف وکسر کاف وتخفیف لام خوره یعنی
روایتست از بعض ائمه روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه

و آنکه مردمان را از خلال کردن بچوب انار و درخت مورد و نی و گفت که بدرستی که آنها بر می انگیزانند رگ
خوره را باب صد و سی سوم اصل باب رمی ما یدخل بین الاسنان شرح این باب بیان بیرون انداختن
طعامیست که داخل میشود در میان دندانها در این باب چهار حدیثست اول اصل عن اسحق بن جریر
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اللحم الذی یکون فی الاسنان فقال اما ما کان فی مقدم
الفم فکله و اما ما کان فی الاضراس فاطرحه شرح الاسنان بفتح همزه و سکون سین منقط و نون جمع
سن بکسر سین و تشدید نون دندانها مقدم الفم عبارتست از جائی که خارجست از دندانها در جانب پوست رو
و لب و برای بیرون آوردن چیزی از آنجا احتیاج بخلال نیست بلکه زبان یا انگشت کافیست الاضراس
بفتح همزه و سکون ضاد با نقط و را بی نقط و سین منقط جمع ضرس بکسر ضاد و سکون را دندانهای کاواک
باین معنی که پیوسته بیکدیگر نیست و مراد بفی الاضراس بین الاضراس است یعنی روایتست از اسحق بن جریر
بفتح جیم و کسر را بی نقط اول و سکون یا دو نقط در پایین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
گوشتی که میباشد در دندانها پس امام گفت که اما آنچه باشد در پیش دهن که بیرون از دندانهاست پس بخور
آنرا و اما آنچه باشد در میان دندانهای کاواک پس بینداز آنرا دوم اصل عن ابن سنان عن ابی عبد
الله علیه السلام قال ما یکون علی اللثة فکله و ازدرده و ما یکون بین الاسنان فارم به شرح اللثة
بکسر لام و تخفیف ثا سه نقطه است ازدرده بزای با نقط و دال منقط منقلبه از تای افتعال و را بی نقط و دال
بی نقط بصیغه امر باب افتعالست الازدراد فرو بردن چیزی در گلو بی خاییدن آن است و گوشت بن یعنی روایتست
از ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه میباشد بر روی گوشت بیخ دندانها پس بخور آنرا
و بلع کن آنرا و آنچه میباشد در میان دندانها پس بینداز آنرا سوم اصل عن الفضل بن یونس قال تغدی
عندی ابو الحسن علیه السلام فلما ان فرغ من الطعام اتی بالخلال فقلت جعلت فداک
ما حد هذا الخلال فقال یا فضل کلما بقی فی فیک فما ادرت علیه لسانک فکله و ما
استکن فاخرجه بالخلال و انت فیه بالخیار ان شئت طرحته و ان شئت اکلته
شرح ادرت بدال بی نقط و را منقط بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعالست فکله اشارتست بانکه انداختن
آن نوعی از اسرافست استکن بتشدید نون مفتوحه بصیغه ماضی غایب معلوم مضاعف باب استفعالست
الاستکنان در پرده شدن و مراد اینجا ماندن در میان دندانهاست ظاهر فاخرجه بالخلال اینست که اگر
اخراج آن بزبان کند حکم قسم دوم داشته باشد تخییر میان دو چیز منافات ندارد با استحباب یکی و کراهت
دیگری یعنی روایتست از فضل بن یونس گفت که چاشته خورد نزد من امام موسی کاظم علیه السلام پس همان وقت که
فارغ شد از طعام داده شد خلال پس گفتم که قربانت شوم چیست قرار داد این خلال پس گفت که ای فضل
هر آنچه باقی ماند در دهن تو پس آنچه گردانیدی بر آن زبان ترا باین معنی که بیرون آوری آنرا بزبان چون در بیرون

دندانها بود پس بخور آنرا و آنچه در میان دندانها فرو رفت پس بیرون آور آنرا بخلال و تو در آن با اختیاری
اگر خواهی بینداز آنرا و اگر خواهی میخوری آنرا چهارم اصل عن احمد بن محمد رفعه الی ابی عبد الله علیه
السلام قال لا یزدردن احدکم ما یتخلل به فانه یکون منه الدبیلة شرح با در به بمعنی لام تعلیل است
یا برای آلت است و بنا بر اول مراد بما یتخلل به طعامیست که بخلال بیرون می آید و بنا بر دوم مراد خلال است
الدبیلة بضم دال بی نقط و فتح با یک نقط و سکون یاء دو نقط در پایین آفت در ونی جوهری گفته که والدبیلة الداهیة
و هی مصغره للتکبیر و صاحب قاموس گفته که و کجهینة الداهیة و دار فی الجوف کالدبلة بالضم والفتح و ابن اثیر در
نهایه گفته که الدبیلة هی خراج و دمل کبیر یظهر فی الجوف فتقتل صاحبها غالبا و هی تصغیر دبلة و کل شیء اجتمع فقد
دبل و مطرزی در مغرب گفته که والدبیلة دار فی البطن من فساد یجتمع فیه و نووی در شرح کتاب مسلم در باب صفات
المنافقین گفته که و اما الدبیلة فبدال مهملة ثم باء موحدة مفتوحة و قد فسرها فی الحدیث بسراج من نار من در منه
برای سببیتست یعنی روایتست از احمد بن محمد بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه گفت که
امام گفت که باید که فرو نبرد یکی از شما آنچه را که خلال میکند برای آن چه بدرستی که میباشد بسبب آن آفت درونی
باب صد و سی و چهارم اصل باب التخلال والاشنان اشنان بضم همزه و سکون شین با نقط و دو نون
نیخ گیاهیست و بآن جامها شویند برای برطرف کردن چرک سعد بضم سین منقط و سکون عین منقط و دال
بی نقط بیخ گیاهیست و خوشبوست و معروفست و صاحب اختیارات گفته و سعد را بترکی تبلاق خوانند
یعنی این باب بیان اشنان و سعداست در این باب پنج حدیثست اول اصل عن احمد بن یزید عن ابی
الحسن الاول علیه السلام قال اکل الاشنان یبخر الفم شرح یبخر با یک نقط و خا با نقط و را بی نقط بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از احمد بن یزید بفتح یا دو نقط در پایین از امام موسی
کاظم علیه السلام گفت که خوردن اشنان بدبو میکند دهن را دوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی
الحسن علیه السلام انا نأکل الاشنان فقال کان ابو الحسن علیه السلام اذا توضأ ضم شفتیه و
فیه خصال تکره انه یورث السل و یذهب بماء الظهر و یوهی الرکبتین فقلت
فالطین فقال اکل الطین حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر الا طین قبر الحسین
علیه السلام فان فیه شفاء من کل داء و لکن لا تکثر منه و فیه امان من کل خوف شرح توضأ
بمعنی شستن رو با شنانست ضمیر فیه راجع بمصدر نأکل است یا راجع باشنانست یوهی بواو و یا بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعالست و در بعض نسخ نوشته بجای یوهی و معنی هر دو یکیست مضمون نقلت
فالطین تا آخر گذشت در حدیث اول و نهم باب اکل الطین که باب هیجدهم است فالطین مرفوعست بتقدیر
فکیف الطین یا منصوبست بتقدیر افنأکل الطین لا تکثر بصیغه نهی مخاطب معلوم یا نفی غایب مجهول باب افعالست
یعنی روایتست از سعد بن سعد گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که ما میخوریم اشنان را پس گفت که بود امام

موسی کاظم علیه السلم که چون روی شست با شنان موسته میکرد دولت خود را و در خوردن اشنان چند خصلتست
که نا خوش شمرده میشود میبرد آب پشت را وسست میکند دو زانو را پس گفتم که پس چگونه است گل پس گفت که خوردن گل
حرام است مثل خوردن مردار و خون و گوشت خوک مگر گل قبر امام حسین علیه السلم چه بدرستی که در آنست شفای از هر
دردی و لیک بسیار مخور از آن و در آنست ایمنی از هر ترسی سوم اصل عن رجل عن ابی الحسن الاول علیه السلم
قال من استنجی بالسعد بعد الغائط وغسل به فمه بعد الطعام لم تصبه علة فی فیه ولم
یخف شیئا من ارياح البواسير شرح استنجی بسعد بمعنی داخل کردن سعد در آب استنجاست بروشی که آب
مضاف نشود و میتواند بود که سعد بجای احجار باشد لم تصبه تا آخر نشر بعکس ترتیب لفست یعنی روایتست از
مردی از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که هر که استنجا کند بسعد بعد از غائط و شوید بسعد دهن خود را بعد از طعام
برنمیخورد او را علتی در دهنش و نمیترسد چیزی را از جمله بادهای بواسیر چهارم اصل عن الفضل بن عثمان
عن ابی عزیز المرادی قال وهو خال امی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اتخذوا
فی اسنانکم السعد فانه یطیب الفم ویزید فی الجماع شرح روایتست از فضل بن عثمان از
ابن عزیز مرادی فضل گفت که او خالوی مادر منست ابن عزیز گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه
السلم میگفت که فراگیرید در دندانهای شما سعد کوفته را چه بدرستی که آن خوشبو میکند دهن را و می افزاید
در قوت جماع حکایت اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال اکلنی العباس بن موسی فامر
فوجی فی فنزعت اسنانی فلم اقدر ان امضغ الطعام فرایت ابی فی المنام و
معه شیخ لا اعرفه فقال ابی رحمک الله سلم علیه فقلت یا ابه من هذا فقال هذا
ابو شیبة الخراسانی قال فسلمت علیه فقال لی مالی اراک هکذا قال قلت ان الفاسق
العباس بن موسی امر بی فوجئ فی فنزعت اسنانی فقال لی شدها بالسعد
فاصبحت فتمضمضت بالسعد فسکنت اسنانی شرح عباس بن موسی شاید که برادرزاده
منصور دوانیقی باشد و برادر عیسی بن موسی باشد که گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفدهم باب هشتادم
که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است و دیگری مذکور شد در شرح حدیث دوم
باب الاکل والشرب فی آنیة الذهب والفضة که باب نوزدهم است فامر دو جا بصیغه معلوم است فوجی
بجیم و همزه بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است الوجی بفتح واو و سکون جیم زدن بمشت و مانند آن
النزع بنون و زای با نقطه و دو عین بی نقطه مصدر باب تفعل است حرکت کردن امضغ بضاد با نقطه
و غین با نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر و منع است رحمک اله بکاف ضمیر مخاطبست و در
بعض نسخ بجای کاف ضمیر غایبست و بنا بر اول جزو کلام پدرست و بنا بر دوم جزو کلام پسرست و در بعض
نسخ ابن جزو نیست ابو شیبه بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه و در کتب رجال ابو شیبه

فزاری از اصحاب امام محمد باقر علیه السلم مذکورست بی باء حرف جر و ضمیر متکلم است یعنی روایتست از ابرهیم
بن ابی البلاد که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است گفت که گرفت مرا
عباس بن موسی پس امر کرد پس مشت زده شد دهن من پس حرکت کرد دندانهای من پس توانا نشدم بر
اینکه بخایم طعام را پس دیدم پدرم را در خواب و با او بود پیری که نمی شناختم او را پس گفت پدرم که رحمت
کناد ترا اله سلام کن بر او پس گفتم که ای پدرم کیست این پس پدرم گفت که این ابو شیبه خراسانی است
ابرهیم گفت پس سلام کردم بر او پس گفت مرا که چرا می بینم ترا چنین شکسته حال ابرهیم گفت که گفتم که بدرستی
که فاسق عباس بن موسی امر کرد بمن پس مشت زده شد دهن من پس حرکت کرد دندانهای من پس آن پیر گفت
مرا که محکم کن آنها را بسعد پس بصبح رسیدم پس مضمضه کردم بسعد پس ساکن و محکم شد دندانهای من پنجم اصل
عن ابی ولاد قال رایت ابا الحسن الاول علیه السلم فی الحجر وهو قاعد ومعه عدة من اهل
بیته فسمعته یقول ضربت علی اسنانی فاخذت السعد فدلکت به اسنانی فنفعنی
ذلک وسکنت عنی شرح حجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم معروفست در جانب میزاب کعبه ضربت ماضی غایبه
مجهول مجردست و ضمیر مستتر در آن و در سکنت راجع بنزله یا بلیه یا داهیه یا مانند آنهاست که بقرینه مقام معلوم
بوده یعنی روایتست از ابو ولاد بفتح واو و تشدید لام و الف و دال بی نقطه گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلم
را در حجر و او نشسته بود و با او بود جماعتی از اهل بیت او پس شنیدم از او میگفت که زده شد زکام بر دندانهای
من پس گرفتم سعد را پس مالیدم با آن دندانهای خود را پس نفع کرد مرا آن و فرو نشست از من اصل
تم کتاب الاطعمة ویتلوه ان شاء الله کتاب الاشربة شرح این از الحاقات کاتبان مینماید
یعنی بانجام رسید کتاب الاطعمه و لاحق آن میشود ان شاء اله کتاب الاشربه ٥ فرغ الشارح الفقیر الی عفو ربه

الغنی خلیل بن الغازی القزوینی عفا اله تعالی عنهما وعن ابویهما
فی یوم الاحد الثالث من شهر محرم الحرام سنه ثمان وسبعین والالف
هجریه حامدا مصلیا مسلما
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

[illegible] غطفان [illegible]

[illegible] الناجي [illegible]

[illegible] العبدي [illegible]

[illegible] القشب [illegible] الثالث [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلم على محمد واوصيائه اجمعين وبعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنهما مامور شد بصافي شرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الرازي رضي الله تعالى عنهم بزبان فارسي وبانجام رسيد شرح بيست وسه كتاب از جمله سي وسه يا سي وچهار كتاب كافي شروع نمود بتاريخ سه شنبه ششم محرم الحرام سال هزار وهفتاد وهشت هجري بتوفيق الله تعالى در شرح كتاب بيست و

چهارم **اصل كتاب الاشربه شرح** اشربه بفتح همزه وسكون شين با نقطه وكسر را بي نقطه وبا يك نقطه جمع شراب است **يعني** اين كتاب مشتمل بر ابواب احاديث متعلقه بانواع آشاميدنيهاست در اين كتاب سي وهفت بابست **اول** باب فضل الماء **دوم** باب آخر منه **سوم** باب كثرة شرب الماء **چهارم** باب شرب الماء من قيام والشرب في نفس واحد **پنجم** باب القول على شرب الماء **ششم** باب الاواني **هفتم** باب فضل ماء زمزم وماء الميزاب **هشتم** باب ماء السماء **نهم** باب فضل ماء الفرات **دهم** باب المياه المنهي عنها **يازدهم** باب النوادر **دوازدهم** ابواب الانبذة باب ما يتخذ منه الخمر **سيزدهم** باب اصل تحريم الخمر **چهاردهم** باب ان الخمر لم تزل محرمة **پانزدهم** باب شارب الخمر **شانزدهم** باب آخر منه **هفدهم** باب ان الخمر راس كل اثم وشر **هجدهم** باب مدمن الخمر **نوزدهم** باب آخر منه **بيستم** باب تحريم الخمر في الكتاب **بيست ويكم** باب ان رسول الله صلى الله عليه وآله حرم كل مسكر قليله وكثيره **بيست ودوم** باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر **بيست وسوم** باب من اضطر الى الخمر للدواء او للعطش او للتقية **بيست وچهارم** باب النبيذ **بيست وپنجم** باب الظروف **بيست وششم** باب العصير **بيست وهفتم** باب العصير الذي قد مسته النار **بيست وهشتم** باب الطلاء **بيست ونهم** باب المسكر يقطر منه في الطعام **سيم** باب الفقاع **سي ويكم** باب صفة الشراب الحلال **سي ودوم** باب في الاشربة ايضا **سي وسوم** باب الاواني يكون فيها الخمر ثم يجعل فيها الخل او يشرب بها **سي وچهارم** باب الخمر تجعل خلا **سي وپنجم** باب نوادر **سي وششم** باب الغناء **سي وهفتم** باب النرد والشطرنج **باب اول اصل باب فضل الماء شرح** اين باب بيان رجحان آبست در اين باب شش حديث است **اول اصل** عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْمَاءُ سَيِّدُ الشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ **شرح** روايت است از عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن ابي طالب از پدرش از جدش گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه آب بهتر آشاميدنيست در دنيا وآخرت **دوم اصل** عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَذَكَرَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ اَحَبَّ اِلَيْنَا مِنَ الْآبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ **شرح** ذكر بصيغه ماضي غايب معلوم با نفير

جمله حاليه است بتقدير وقد ذكر وضمير مستتر راجع بامام است اللهم تا آخر مفعول يقول است **يعني** روايت است از عبيد بن زراره كه گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت بر حالي كه بتحقيق ياد كرد رسول الله صلى الله عليه وآله را كه خداوندا بدرستي كه تو ميداني كه او محبوبتر است سوي ما از پدران ومادران وآب خنك ترجيح آب خنك بر آب غير خنك باعتبار لذت منافات ندارد با ترجيح آب گرم در نفع چنانچه گذشت در كتاب الاطعمه در حديث سي وهفتم باب القديد كه باب شصت وچهارم است **سوم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَوَّلَ مَا يَسْاَلُ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ الْعِبَادَ اَنْ يَقُولَ لَهُمْ اَوَلَمْ اُرْوِكَ مِنْ عَذْبِ الْفُرَاتِ **شرح** اول مرفوع ومبتدا است ما مصدريه است ومصدر مضاف اليه است سوال الله تعالى دو قسم است اول آنچه در مقام بيان انعام خودش است بر كافر براي اتمام حجت برا ومثل آيت سوره بلد الم نجعل له عينين ولسانا وشفتين وآيت سوره تكاثر ثم لتسالن يومئذ عن النعيم دوم آنچه در مقام حساب وموازنه ميان اعمال صالحه وقبيحه است براي جزاي عمل پس اين حديث منافات ندارد با آنچه گذشت در كتاب الاطعمه در حديث سيوم باب آخر في التقدير ان الطعام لا حساب له كه باب سي وسوم است كه الله تعالى سوال ميكند مؤمن را از آنچه مباح كرده زيرا كه سوال در اين حديث از قسم اول است ودر حق كافر است ودر آنچه گذشت از قسم دوم است ودر حق مومن است ان يقول خبر مبتدا است ودر بعض نسخ ان ناصبه نيست ويقول مرفوع است پس اول منصوب وناييب ظرف زمانست اولم اروك همزه استفهام انكاري وواو عاطفه بر مقدر است وآن نعمتهاي سابقه بر مشروبات است مثل چشم وگوش وطعام پس اول بمعني اول در مشروبات است العذب بفتح عين بي نقطه وسكون ذال با نقطه وبا يك نقطه خوشمزه خواه از طعام وخواه از شراب الفرات بضم فا وتخفيف را بي نقطه والف وتا دو نقطه در بالا آب خوشگوار **يعني** روايت است از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاي بي نقطه وتشديد جيم اول از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه اول سوال الله جل ذكره بنده را اينست كه آيا اين نبود كه سيراب كردم ترا از خوشمزه آب خوشگوار **چهارم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدُ شَرَابِ الْجَنَّةِ الْمَاءُ **شرح** روايت است از علي بن ريان بفتح را بي نقطه وتشديد يا دو نقطه در زير ابن صلت بفتح صاد بي نقطه وسكون لام وتا دو نقطه در بالا نسبت داد حديث را گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه بهتر آشاميدني بهشت آبست ودر بعض نسخ در اينجا حديثي ديگر موافق حديث اول اين بابست **پنجم اصل** عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ اَخْبَرَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ مَنْ تَلَذَّذَ بِالْمَاءِ فِي الدُّنْيَا لَذَّذَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اَشْرِبَةِ الْجَنَّةِ **شرح** روايت است از حسن بن علي بن فضال بفتح فا وتشديد ضاد با نقطه از كسي كه خبر داد او را از امام جعفر صادق عليه السلم اينكه او گفت كه هر كه لذت برد از آب در دنيا يعني كه قدر

آنرا شناخت شکرگزاری صاحب لذت میکند او را الله عز و جل از آشامیدنیهای بهشت ششم اصل
عن الحسين بن علوان قال سأل رجل ابا عبد الله عليه السلام عن طعم الماء فقال سل تفقها
ولا تسأل تعنتا طعم الماء طعم الحيوة شرح تفقها مفعول له است یا حالست و بنا بر دوم معنی
معنی اسم فاعلست التعنت بعین بی‌نقطه و نون و تا دو نقطه در بالا مصدر باب تفعل طلب لغزش
کسی در جواب یعنی روایتست از حسین بن علوان بضم عین بی‌نقطه و سکون لام گفت که پرسید مردی امام
جعفر صادق علیه السلم را از مزه آب پس امام گفت که سوال کن برای دانش خود و سوال مکن برای طلب
لغزش مسئول مزه آب مانند مزه زندگیست مراد اینست که بی‌نظیرست مانند لذت زندگی باب دوم
اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگرست از تتمه باب سابق باینمعنی که متعلق بآبست دراین باب چهار
حدیث اول اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله مصوا الماء مصا ولا تعبوه عبا فانه يوجد منه الكباد شرح مصوا بضم و فتح
میم و تشدید صاد بی‌نقطه مضموم بصیغه امر باب نصر و علم است المص بفتح میم مکیدن آن آشامیدن آب
و مانند آنست بآهستگی لا تعبوه بضم عین بی‌نقطه و تشدید بای یکنقطه مضموم بصیغه نهی باب نصرات العب
بفتح عین بشتاب آشامیدن الکباد بضم کاف و تخفیف بای یکنقطه و دال بی‌نقطه درد جگر و شاید که شامل تشنگی جگر
نیز باشد صاحب قاموس در باب عین بی‌نقطه و فصل نون گفته که والرشف انقع ای اقطع للعطش نصرت
فی ترک العجلة یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بمکید آبرا مکیدنی و بشتاب میاشامید آنرا شتابی در آشامیدن چه بدرستیکه شان اینست
که گاهی بهم میرسد از آن درد جگر دوم اصل عن ابن ابی طیفور المتطبب قال دخلت على ابي الحسن
الماضي عليه السلام فنهيته عن شرب الماء فقال عليه السلام وما بأس بالماء وهو يدير
الطعام في المعدة ويسكن الغضب ويزيد في اللب ويطفئ المرارة شرح المتطبب بطا
بی‌نقطه و دو بای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل ماهر در علم طب بعض اطبا نهی از شرب آب میکنند غیر بیمار
را نیز برای حفظ صحت و بجای آب گلاب و عرق بیدمشک و مانند آنها میفرمایند ما اسم استفهام است یا
حرف نفی است و بنا بر اول برای استفهام انکاریست و مبتداست و بأس با تنوین خبر مبتداست یا عکس است
و بالماء صفت بأس است و بنا بر دوم بأس اسم ما مشابه بلیس است و بالماء خبر آنست و بر هر تقدیر جمله و هو
حالیه است یدیر بدال بی‌نقطه و بای یکنقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است معده
بکسر میم و سکون عین و بفتح میم و کسر عین است لیسکن از باب تفعیل است اللب بضم لام و تشدید بای یکنقطه است
یطفی بطا بی‌نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست المرارة بفتح میم و تخفیف دو را
بی‌نقطه مصدر باب نصر و علم تلخی و مراد اینجا خلط صفراست که بغایت تلخست و چون در معده ریخته

مرود

شود دهن تلخ میشود یعنی روایتست از ابن ابی طیفور متطبب گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم
نهی کردم او را از آشامیدن آب پس گفت امام علیه السلم که چه ضرری که بسبب آبست و حال آنکه عاقبت بخیر میکند
طعام را در معده و فرو مینشاند خشم را و می‌افزاید در عقل و خاموش میکند آتش صفرا را سوم اصل عن ابي داود
المسترق عمن حدثه قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ عابثني فاكل واقبل يشرب عليه الماء فقلت
له جعلت فداك لو امسكت عن الماء فقال انما اكل التمر لاستطيب عليه الماء شرح المسترق براء بی‌نقطه
و تشدید قاف بصیغه اسم فاعل باب استفعال صاحب خلق خوب چنانکه گویا که غلام بسیار منجرد و در کتب رجال
در ترجمه سلیمان بن سفیان مسترق چنین است که انما سمی المسترق لانه کان راویه لشعر السید وکان یستخفه الناس
لانشاد ما یسترق ای یرق على افئدتهم وكان يسمى المنشد یشرب از باب علم است لو برای تمنی است امسکت
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب افعالست اکل بهمزه و الف و ضم کافست لاستطیب بکسر لام و طا بی‌نقطه و
یا دو نقطه در پایین و بای یکنقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعالست یعنی روایتست از ابو داود
خوشخوا از کسی که خبر داد او را گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس طلب کرد خرمایی را پس خورد و شروع
کرد در آشامیدن بر سر آن آب پس گفتم او را که قربانت شوم کاش نگاهداری خود را از آب مرادش اینست که آب از
از پی شیرینی ضرر دارد پس امام گفت که جز این نیست که بعد از میل آب میخورم خرما را برای اینکه خوش لذت یابم
بر سر آن آبرا از دیگر با مضمون گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث مقدم باب التمر که باب نود و هفتم است
چهارم اصل عن یاسر قال ابو الحسن عليه السلام عجبا لمن اكل مثل ذا واشار بيده ولم يشرب عليه
الماء كيف لا تنشق معدته شرح عجبا منادی است بحذف حرف ندا و بعضی میگویند که مفعول مطلق فعل
محذوفست مقدر بعجبت عجبا و اشار بیده کلام راویست که در میان کلام امام درآمده و مراد اینست که دو دست
خود را بهم کرد برای تعیین مشار الیه ذا و بیان آنکه مراد مثل ذا مقداریست از طعام است که دو دست بهم آنرا پر کند نظیر
آنچه می‌آید در حدیث سوم باب آینده یعنی روایتست از یاسر یا بدو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی‌نقطه و را
بی‌نقطه که گفت امام رضا علیه السلم که ای تعجب برای کسی که خورد مثل این و امام اشارت کرد بدست خود و نیاشامید
بر سر آن آبرا که چگونه که شکافته نمیشود معده او و مراد اینست که آشامیدن آب بعد از طعام بسیار ضرورتست باب
سیوم اصل باب کثرة شرب الماء شرح این باب بیان بسیاری آشامیدن آبست و در این باب چهار حدیث است اول
اصل عن هشام بن الحكم قال قال ابو الحسن عليه السلام ان شرب الماء البارد اكثر تلذذا شرح اکثر بثا سه نقطه
و را بی‌نقطه بصیغه افعل التفضیل مرفوع و خبر انست و مضافست تلذذا بدو ذال بانقطه بصیغه مصدر باب تفعل
مجرورست یعنی روایتست از هشام بن الحکم که گفت امام موسی کاظم علیه السلم که بدرستیکه آشامیدن آب
خنک بیشتر لذت بردنی است مراد اینست که کثرت شرب آب بارد مکروه نیست دوم اصل عن احمد بن عمر الحلبي
قال قال ابو عبد الله عليه السلام وهو يوصي رجلا فقال له اقل شرب الماء فانه يمد كل داء واجتنب

الدّواءَ مَا احتَمَلَ بَدَنُكَ الدّاءَ شرح واو در وهو حالیه است اقل بفتح همزه وکسر قاف وتشدید لام مفتوحه بصیغه

امر باب افعال است شرب منصوب ومفعول به است بمد بتشدید دال منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب

افعال است الامداد کشانیدن زمان چیزی وتقویت چیزی ودر این اشارتست باینکه کثرت شرب برای صاحب

دارمکروهست چون باعث طول مدت دار میشود وبخلاف صحیح پس این منافات ندارد با حدیث سابق زیراکه آن

در صحیح است اجتنب بجیم ونون وبا یکنقطه بصیغه امر باب افتعالست ما مصدریه است ومصدر نایب

ظرف زمانست احتمل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست بدنک مرفوع وفاعلست الداء منصوب ومفعول

به است یعنی روایتست از احمد بن عمر حلبی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم برحالیکه او سفارش میکرد

مردیراکه بیمار بود پس امام گفت او راکه کم کن آشامیدن آب را چه بدرستی که آب زیاد بر قدر حاجت میکشاند

زمان هر درد را وپرهیز کن از درمان چندانکه تاب دارد بدن تو در دراد مراد اینست که ترک علاج در غیر وقت

ضرورت بهترست سوم اصل عَن یَاسِرٍ الخَادِمِ عَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِ قَالَ لَا بَأسَ بِکَثرَةِ شُربِ

المَاءِ عَلَی الطَّعَامِ وَلَا تُکثِر مِنهُ عَلَی غَیرِهِ وَقَالَ لَو أَنَّ رَجُلاً أَکَلَ مِثلَ ذَا وَجَمَعَ یَدَیهِ

کِلتَیهِمَا لَم یَضُمَّهُمَا وَلَم یُفَرِّقهُمَا ثُمَّ لَم یَشرَب عَلَیهِ المَاءَ کَانَ یَنشَقُّ مَعِدَتُهُ شرح لا تکثر بصیغه نهی مخاطب

معلوم یا نفی غایب مجهول باب افعالست غیره عبارتست از آنچه غذای بدن نمیشود مثل اکثر میوها یا عبارتست

از ناشتا وماننده آن بداکه لو اینجا دو احتمال دارد اول اینکه برای تمنی باشد دوم اینکه شرطیه باشد وبر هر تقدیر

کان از افعال ناقصه است وضمیر مستتر اسمش است وراجع برجل است ینشق بصیغه مضارع غایبه معلوم باب انفعال

معدته فاعل است واین جمله خبر کان است وبنا بر احتمال اول جمله کان ینشق معدته استیناف بیانی سابق است

وجواب سوال مقدرست وبنا بر احتمال دوم جمله جزائیه است ومراد اینست که او عادت کرده بود باینکه معده

شکافته شود وباوجود آن زنده ماند واین نوع کلام در مقام تعجب متعارفست پس بر تقدیر مضمون این موافق

حدیث چهارم باب سابق است یعنی روایتست از یاسر خادم از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نیست روایی

بسیاری آشامیدن آب بر سر غذای بدن وبسیار مکن از آشامیدن آب بر غیر غذای بدن وامام گفت که

کاش میدیدی اینراکه مردی خورده باشد مثل اینرا وامام فراهم آورد دو دست خود را بهمگی آنها کرد آنها را

وجدا از یکدیگر کرد آنها را بعد از آن نیاشامیده باشد بر سر آن آب را بیان اینکه میشود که شکافته شود معده او

چهارم اصل عَن بَعضِ أَصحَابِنَا عَن أَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تُکثِر مِن شُربِ المَاءِ فَإِنَّهُ مَادَّةٌ

لِکُلِّ دَاءٍ شرح روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بسیار مکن از آشامیدن آب

چه بدرستی که آن مددکارست برای هر دردی بیان این شد در شرح حدیث دوم این باب باب چهارم اصل

باب شرب الماء من قیام والشرب بنفس واحد شرح این باب بیان آشامیدن آبست وقت ایستادن وآشامیدن

در یک نفس است در این باب سه حدیث است اول اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَن أَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ شُربُ المَاءِ

مِن قِیَامٍ بِالنَّهَارِ أَقوَی وَأَصَحُّ لِلبَدَنِ شرح سکونی بفتح سین منقطه اسمعیل بن ابی زیاد است لام در للبدن

برای تعدیه است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامیدن آب در وقت ایستادن

در روز قوی کننده ترست وصحیح کننده ترست بدن را دوم اصل عَن مُحَمَّدِ بنِ أَحمَدَ بنِ أَبِی مَحمُودٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبدِ اللهِ

عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ شُربُ المَاءِ مِن قِیَامٍ بِالنَّهَارِ یُمرِئُ الطَّعَامَ وَشُربُ المَاءِ مِن قِیَامٍ بِاللَّیلِ یُورِثُ المَاءَ

الأَصفَرَ شرح روایتست از محمد بن احمد بن ابی محمود بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم امام گفت که آشامیدن

آب در وقت ایستادن در روز گوارا میکند طعام را وآشامیدن آب در وقت ایستادن در شب باعث میشود

زرد آبرا سوم اصل عَن أَبِی هَاشِمٍ بنِ یَحیَی المَدَائِنِیِّ عَن أَبِی عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ قَامَ أَمِیرُ المُؤمِنِینَ

صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِ إِلَی إِدَاوَةٍ فَشَرِبَ مِنهَا وَهُوَ قَائِمٌ شرح الاداوه بکسر همزه وتخفیف دال منقطه والف واو

ظرف آبی که برای وضو وماننده آن آماده شده است وآنرا مطهره بکسر وفتح میم وفتح ها میگویند یعنی روایتست از ابو هاشم

بن یحیی مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که برخاست امیر المومنین صلوات الله علیه سوی مطهره پس آشامید

از آن برحالیکه او ایستاده بود در روز چهارم اصل عَن عَبدِ الرَّحمَنِ بنِ الحَجَّاجِ قَالَ کُنتُ عِندَ أَبِی عَبدِ اللهِ

عَلَیهِ السَّلَامُ إِذ دَخَلَ عَلَیهِ عَبدُ المَلِکِ القُمِّیُّ فَقَالَ لَهُ أَصلَحَکَ اللهُ أَشرَبُ المَاءَ وَأَنَا قَائِمٌ فَقَالَ لَهُ إِن

شِئتَ قَالَ فَأَشرَبُ بِنَفَسٍ وَاحِدٍ حَتَّی أَروَی قَالَ إِن شِئتَ قَالَ أَفَأَسجُدُ وَیَدِی فِی ثَوبِی قَالَ

إِن شِئتَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ إِنِّی وَاللهِ مَا مِن هَذَا وَشِبهِهِ أَخَافُ عَلَیکُم شرح اشرب بصیغه

مضارع متکلم معلوم باب علم مقدر باستفهام است با همزه والف است مثل آیت سوره یونس الآن وقد عصیت

قبل ان شئت مقدر ترتب قال تا ان شئت است اروی براء منقطه والف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است

مضمون افاسجد تا آخر گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب الرجل یصلی وهو متلثم تا آخر که باب ششصت و

دوم است من هذا متعلق باخاف است وتقدیم ظرف برای حصر اضافیست وخطاب در علیکم با اهل قم است

واشارتست بامثال جلافتهایی که بعض جاهلان اهل قم با دعبل خزاعی در غصب جامه امام رضا علیه السلم کردند بقصد

تبرک [illegible] روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم در وقتی که داخل شد بر او

عبد الملک قمی پس گفت امام را که نگاهدارد ترا الله تعالی آیا آشامم آبرا برحالیکه من ایستاده ام پس امام گفت

او راکه اگر خواهی عبد الملک گفت که پس آیا آشامم بیک نفس تا سیراب شوم امام گفت که اگر خواهی عبد الملک گفت

که پس آیا سجده کنم در نماز برحالیکه دست من در جامه پنهان باشد امام گفت که اگر خواهی بعد از آن گفت امام جعفر

علیه السلم که بدرستی که من بخدا قسم که نه از این وماننده این میترسم بر شما ای اهل قم پنجم اصل عَن عَمرِو بنِ أَبِی المِقدَامِ

قَالَ کُنتُ عِندَ أَبِی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَا وَأَبِی فَأُتِیَ بِقَدَحٍ مِن خَزَفٍ فِیهِ مَاءٌ فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ

نَاوَلَ أَبِی فَشَرِبَ مِنهُ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ نَاوَلَنِیهِ فَشَرِبتُ مِنهُ وَأَنَا قَائِمٌ شرح روایتست از عمرو بفتح عین ابن

ابی المقدام بکسر میم وسکون قاف ودال منقطه گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم من وپدرم پس امام داده شد

قدحی از سفال که در آن بود آبی پس امام آشامید بر حالی که او ایستاده بود بعد از آن داد آنرا به پدرم پس آشامید
از آن بر حالی که او ایستاده بود بعد از آن داد بمن آنرا پس آشامیدم از آن بر حالی که من ایستاده بودم
ششم اصل عن حاتم بن اسمعیل المدینی عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه واله کان یشرب الماء وهو قائم ثم تشرب من فضل وضوءه قائما ثم التفت الی
الحسین فقال یا بنی انی رایت جدک رسول الله صلی الله علیه واله صنع هکذا شرح روایتست
از حاتم بحاء بی نقطه والف وفتح تاء دو نقطه در بالا ابن اسمعیل مدینی بفتح میم وکسر دال وسکون یاء دو نقطه در پایین
ونون از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود که می آشامید آب را بر حالی که او ایستاده
بود بعد از آن در روزی آشامید از باقی مانده وضوء خود بر حالی که ایستاده بود بعد از آن روآورد بسوی
امام حسین علیه السلم پس گفت که ای پسرکم بدرستی که من دیدم جد تو رسول الله صلی الله علیه وآله را که کرد چنین یعنی
که ایستاده از بقیه آب وضوی خود آشامید برای برکت وقوت هفتم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ثلثة انفاس فی الشرب افضل من نفس واحد شرح روایتست از عبد الله بن علی حلبی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه نفس در آشامیدن آب فاضلتر است از یک نفس هشتم اصل عن
معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ثلثة انفاس افضل من نفس واحد شرح مضمون
این موافق ما سبقست نهم اصل عن شیخ من اهل المدینة قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن
الرجل یشرب الماء فلا یقطع نفسه حتی یروی قال فقال علیه السلم وهل اللذة الا ذاک
قلت فانهم یقولون انه شرب الهیم قال فقال کذبوا انما شرب الهیم ما لم یذکر اسم الله عز وجل
علیه شرح الهیم بکسر ها وسکون یاء دو نقطه در پایین شتران تشنه شرب الهیم اشارتست بآیت سوره واقعه یعنی
روایتست از پیری از اهل مدینه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که آشامید آب را پس
نمیبرید نفس خود را تا آنکه سیراب شود راوی گفت که پس گفت امام علیه السلم که وآیا لذت هست مگر این یعنی
که این کمال لذت است وجایزست اگرچه مکروه باشد باعتباری دیگر چنانچه مذکور شد در حدیث اول باب دوم
گفتم که پس بدرستی که مخالفان میگویند که بدرستی که آن مانند آشامیدن شتران تشنه است که مذموم است در
سوره واقعه راوی گفت که پس امام گفت که دروغ گفتند جز این نیست که مانند آشامیدن شتران تشنه آشامیدن
که مذکور نشود اسم الله عز وجل بر آن باب پنجم اصل باب القول عند شرب الماء شرح این باب بیان سخن نزد آشامیدن
آب است در این باب چهار حدیث اول اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول ان الرجل لیشرب الشربة من الماء فیدخله الله عز وجل بها الجنة قلت وکیف
ذالک یا ابن رسول الله قال ان الرجل یشرب الماء فیقطعه ثم ینحی الاناء وهو یشتهیه
فیحمد الله عز وجل ثم یعود فیشرب ثم ینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله عز وجل ثم یعود فیشرب

فیوجب الله عز وجل له بذلک الجنة شرح سنان بکسر سین بی نقطه وتخفیف نونست لیشرب بفتح لام از باب
علم است الشربة بضم شین با نقطه وسکون راء بی نقطه مقداری از آب که یک کس را سیراب کند یعنی بنون وحاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است یحمد از باب علم است ضمیر فیه راجع بانا است یا راجع بماء است
وحاصل هر دو یکیست ترک ذکر حمد در سیوم بنا بر ظهورست مثل ترک تسمیه در سه جا ومضمون این حدیث گذشت در
کتاب الایمان والکفر در حدیث شانزدهم باب الشکر که باب چهل وششم است ودر آن تسمیه در اول وحمد در
سوم نیز مذکور بود یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که
مرد هر آینه می آشامد شربت از آب را پس داخل میکند او را الله عز وجل بسبب آن شربت در بهشت گفتم که وچگونه
است این ای پسر رسول الله گفت که بدرستی که مرد می آشامد آب را پس میبرد آنرا بعد از آن از لب جدا میکند ظرف آب را
بر حالی که او میخواهد آب را پس حمد میکند الله عز وجل را بعد از آن میگردد در ظرف آب پس می آشامد بعد از آن از لب
جدا میکند آب را بر حالی که او میخواهد آب را پس حمد میکند الله عز وجل را بعد از آن بر میگردد پس می آشامد پس واجب
میکند الله عز وجل برای او بسبب آن عمل بهشت را دوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کان رسول الله صلی الله علیه واله اذا شرب الماء قال الحمد لله الذی سقانا عذبا زلالا و
لم یسقنا ملحا اجاجا ولم یؤاخذنا بذنوبنا شرح الزلال بضم زای با نقطه وتخفیف دو لام آب صاف
الاجاج بضم همزه وتخفیف دو جیم آب آغشته تیره لم یسقنا تا آخر اشارتست باینکه قدرت داشت وکرد
یا باینکه ما مستحق آن بودیم باعمال خود واو عفو کرد ووجه استعاره ذنوب انبیا واوصیا بیان شد در کتاب
التوحید در شرح حدیث سوم باب بیست وششم که باب المشیة والارادة است یعنی روایتست از عبد الله
بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که چون می آشامید آب را میگفت
که حمد الله راست آنکه آشامانید ما را آبی خوش مزه صاف ونیاشامانید ما را آب شور تیره وگرفت وگیر نکرد ما را بگناهان
ما سوم اصل عن بنت عمر بن یزید عن ابیها عمر عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا شرب احدکم الماء فقال
بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم شرب فقال بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله ثم شرب فقال
بسم الله ثم قطعه فقال الحمد لله سبح ذلک الماء له ما دام فی بطنه الی ان یخرج شرح روایتست از
دختر عمر بن یزید بفتح یاء دو نقطه در پایین از پدرش عمر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون آشامید یکی از
شما آب را بیرون کشید که گوید که بسم الله بعد از آن برد آن را پس گوید که الحمد لله بعد از آن آشامد باز پس گوید که بسم الله
بعد از آن برد آنرا پس گوید که الحمد لله بعد از آن آشامد باز پس گوید که بسم الله بعد از آن برد آنرا پس گوید که الحمد لله
تسبیح میکند آن آب برای او چندانکه در شکم اوست تا آنکه بیرون آید چهارم اصل علی بن محمد رفعه قال قال
ابو عبد الله علیه السلم اذا اردت ان تشرب الماء باللیل فحرک الاناء وقل یا ماء ماء زمزم
وماء فرات یقرئانک السلم شرح حرک بصیغه امر باب تفعیل است یقرئانک بقاف وراء بی نقطه وهمزه بصیغه

مضارع غایب مثنی معلوم باب افعالست یعنی روایت کرد علی بن محمد بالا بردن سند تا آنکه گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که چون اراده کنی که آشامی آب را در شب پس بجنبان ظرف آب را و بگو ای آب
آب چاه زمزم و آب رود فرات میخوانانند ترا سلام باب بیست و ششم اصل باب الاوانی شرح اوانی بهمزه و
تخفیف واو و الف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع آنیه بهمزه و الف منقلبه از همزه و کسر نون
و یاء است نظیر ضوارب و ضاربه و آنیه جمع اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف و همزه منقلبه از یاء است
مثل اکسیه و کساء پس اوانی جمع الجمع است و اناء در اصل بمعنی ظرف آبخوریست و گاهی مستعمل میشود در ظرف
آب و در ظرف مطلقا مطرزی در مغرب گفته که الاناء وعاء الماء والجمع القلیل آنیة والکثیر الاوانی یعنی
این باب بیان ظرفهای آبخوریست در این باب نه حدیثست اول اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد
الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یشرب فی الاقداح الشامیة یجاء بها من
الشام و تهدی الیه صلی الله علیه وآله شرح الاقداح بفتح همزه و سکون قاف و فتح و دال منقط و الف و حاء
بی نقط جمع قدح بفتح قاف و فتح دال ظرفهای آبخوری که سر آنها فراخ باشد و دو کس را سیراب کند بیان یجاء
اقداح شامیه می آید در شرح حدیث ششم این باب یجاء بجیم و الف و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب مجرد است
و ضمیر مستتر راجع برسول الله است و نایب فاعل است با در بها برای تعدیه بمفعول دوم است تهدی بدال
منقط و الف منقلبه از یا بصیغه مضارع غایبه مجهول باب افعالست و ضمیر مستتر راجع باقداح است یعنی
روایتست از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که آب می آشامید
در قدحهای شامیه آورده میشد نزد او آنها از شام و هدیه کرده میشد بسوی او صلی الله علیه وآله دوم اصل
عن عمرو بن ابی المقدام قال رأیت ابا جعفر علیه السلام وهو یشرب فی قدح من خزف شرح الخزف
بفتح خاء با نقط و فتح زاء با نقط و فاء ظرفی که از گل ساخته شده باشد و با آتش بسیار پخته شده باشد یعنی
روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او آب می آشامید در قدحی از
خزفی سوم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی الشرب فی آنیة الذهب
ولا الفضة شرح روایتست از سماعه بفتح سین منقط و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون ها و راء
منقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سزاوار نیست آشامیدن در ظرفهای آبخوری زر و نه سیم چهارم
اصل عن یونس بن یعقوب عن اخیه یوسف قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فی الحجر
فاستسقی ماء فاتی بقدح من صفر فقال رجل ان عباد بن کثیر یکره الشرب فی
الصفر فقال لا بأس وقال علیه السلام للرجل الا سألته اذهب هو ام فضة شرح حجر بکسر حاء بی نقط
و سکون جیم است الصفر بضم صاد بی نقط و سکون فاء و راء بی نقط روی که مرکب است از مس و غیر مس و آن
غیر اگر قلعی است آن مرکب جام است و اگر روح توتیا ست آن مرکب برنج است و اگر سرب است آن

مرکب

صاد ب

مرکب مفرغ است جوهری گفته که الصفر بالضم الذی یعمل منه الاوانی و ظاهر است که جام باشد و صاحب
قاموس گفته که والصفر بالضم من النحاس و ظاهر اینست اعم از هر سه قسم است عباد بفتح عین بی نقط و تشدید باء
یکنقط و الف و دال منقط ابن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه بصری از زنادقه است یکره بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم یا باب تفعیل است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است یعنی روایتست از
یونس بن یعقوب از برادرش یوسف گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در حجر پس طلب آشامیدن
کرد آبی را پس داده شد قدحی از روی پس گفت مردی که بدرستی که عباد بن کثیر ناخوش میدارد آشامیدن را
در روی پس امام گفت که نیست پروایی و گفت امام علیه السلام آن مرد را که چرا نپرسیدی عباد را که آیا زر است
روی یا سیم است پنجم اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه لا تشربوا الماء من ثلمة الاناء ولا من عروته فان الشیطان یقعد
علی العروة والثلمة شرح الثلمه بضم ثاء سه نقطه و سکون لام رخنه که در لب قدح و مانند آن میباشد
از شکستگی عروه بضم عین بی نقط و سکون راء بی نقط دسته است یقعد شیطان بر آن دو جا شاید که عبارت از
ناپاکیزگی آنها باشد غالبا یعنی روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میاشامید آب را از رخنه ظرف آبخوری و نه از دسته آن چه بدرستی که شیطان
می نشیند بر دسته و رخنه ششم اصل عن سالم بن مکرم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابی
لعمرو بن عبید و بشیر الرحال و واصل فی حدیث ولا یشرب من اذن الکوز ولا من
کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیطان شرح سخن امام با این سه کس که از رؤسای معتزله اند گذشت در
کتاب الاطعمة در حدیث سوم باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام که باب چهل و هفتم است یعنی روایتست
از سالم بن مکرم بضم میم و سکون کاف و فتح راء بی نقط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت پدرم عمرو بن
عبید و بشیر رحال و واصل را در حدیثی که و آشامیده نمیشود از گوش کوزه که دسته آنست و نه از شکست کوزه
اگر باشد در آن چه بدرستی که آن جای آبخوردن شیطانست هفتم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله
علیه السلام قال مر النبی صلی الله علیه وآله بقوم یشربون الماء بافواههم فی غزوة تبوک فقال
النبی صلی الله علیه وآله اشربوا بایدیکم فانها من خیر آنیتکم شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گذشت نبی صلی الله علیه وآله بجماعتی که می آشامیدند آب را بدهنهای خودشان
در جنگ تبوک پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که بیاشامید بدستهای شما چه بدرستی که آنها از جمله بهترین ظرفهای
آبخوری شماست هشتم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه و
آله یعجبه ان یشرب فی قدح الشامی وکان یقول علیه السلام هو انظف آنیتکم شرح یعجبه بعین بی نقط
و جیم و باء یکنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست ان یشرب بصیغه معلوم باب علم انظف افعلست

بنون و فطار با نقطه ذفا بصیغه افعل التفضیل است بمعنی پاکیزه تر و شاید که وجه آن این باشد که چرک بر نمیدارد و صلا
مانند کاسه چینی چون سنگ بخت است و شیشه که بر آن کشیده میشود بسیار محکم است یعنی روایتست از طلحه بن زید
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که خوش می آمد او را اینکه آشامد در قدح شامی و بود که میگفت
علیه السلم که قدح شامی پاکیزه تر ظرفهای آبخوری شماست نهم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَسْبَاطٍ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَیْهِ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ ذُکِرَ مِصْرُ فَقَالَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لَا تَاْکُلُوا فِی فَخَّارِهَا وَ لَا تَغْسِلُوا رُؤُسَکُمْ
بِطِینِهَا فَاِنَّهُ یَذْهَبُ بِالْغَیْرَةِ وَ یُوَرِّثُ الدِّیَاثَةَ شرح ذکر بصیغه معلوم یا مجهول باب نصر جمله حالیه است بتقدیر قد
الفخار بفتح فا و تشدید خا با نقطه و الف و را بی نقطه کلیچه ضمیر فانه راجع بطین مصر است خواه فخار باشد و خواه
گل سرشویی باشد الغیرة بفتح عین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه مصدر باب علم رشک کردن بمعنی
محافظت زن خود و مانند آن از رسوایی الدیاثة بکسر دال بی نقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و ثا سه نقطه
مصدر باب ضرب ضد غیرت یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه و الف و طا
بی نقطه از ابو الحسن رضا صلوات الله علیه گفت که شنیدم از امام میگفت در حالی که بتحقیق یاد میکرد مصر را پس گفت که
گفت نبی صلی الله علیه و آله که چیزی مخورید در ظرف کلیچه مصر و مشویید سرهای خود را بگل مصر چه بدرستی که آن میبرد غیرت را
و می آورد ضد غیرت را باب هفتم اصل باب فضل ماء زمزم و ماء المیزاب شرح این باب بیان رجحان آب چاه
زمزم و آب ناودان کعبه است و در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَتْ زَمْزَمُ اَشَدَّ بَیَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ اَحْلَی مِنَ الشَّهْدِ وَ کَانَتْ سَائِحَةً فَبَغَتْ عَلَی الْمِیَاهِ
فَاَغَارَهَا اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ اَجْرَی عَلَیْهَا عَیْناً مِنْ صَبِرٍ شرح اغار بغین با نقطه و الف مقلوب از واو و را بی نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب افعال صبر بفتح صاد و کسر و سکون با یک نقطه دارو است تلخ یعنی روایتست از علی بن عقبه از کسی که
مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود زمزم سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و بود روان بر روی
زمین پس زیاده روی کرد بر سایر آبها پس آب چاه کرد او را خدای عز و جل برنگ آبهای چاههای دیگر و روان کرد بر آن
چشمه را از صبری هدایه از آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول دوم باب حج ابرهیم تا آخر که باب هفتم است که
آب زمزم روان نشد بر روی زمین بسبب ریختن هاجر خاک را بر دور آن ظاهر میشود که امثال این نوعی از مجاز است
مراد این است که فضل زمزم بمرتبه ایست که اگر نه این میبود که مرجع خلایق روی زمین است و مردمان آب آنرا میبرند باطراف
روی زمین بقصد تبرک و استشفا پس ترجیح میدادند آنرا بر سایر آبهای روی زمین سفیدتر میبود از شیر و شیرین تر میبود
از عسل و روان میبود و اگر چنین میبود ابتلا و اختبار در تکلیف حج کم میشد مثل اینکه کعبه از زمرد سبز و یا قوت سرخ میبود
چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالکعبة که باب دوم است دوم اصل
وَ بِاِسْنَادِهِ ذُکِرَتْ زَمْزَمُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اَجْرَی عَلَیْهَا عَیْنٌ مِنْ تَحْتِ الْحَجَرِ فَاِذَا غَلَبَ
مَاءُ الْعَیْنِ عَذُبَ مَاءُ زَمْزَمَ شرح حجر بفتح حا و فتح جیم است غلب بصیغه معلوم باب ضرب است عذب بصیغه معلوم

باب

باب حسن است یعنی و بسند حدیث سابق راوی گفت که مذکور شد زمزم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت
که روان کرده شده بر زمزم چشمه از پایین حجر اسود و بسبب آن غالب شود آب آن چشمه بر آب چشمه صبر خوشمزه میشود
آب زمزم سوم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ مَاءُ زَمْزَمَ خَیْرُ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ وَ شَرُّ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتَ الَّذِی بِحَضْرَمَوْتَ
تَرِدُهُ هَامُ الْکُفَّارِ بِاللَّیْلِ شرح برهوت گذشت در کتاب الجنایز در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب فی ارواح
الکفار که باب نود و دوم است صاحب قاموس گفته که و برهوت بتحریک و بالضم بئر او واد الهام بالف
و تخفیف میم جمع هامه بران و مرغان سیاه و مراد اینجا پیشوایانست یا مراد ارواح است حضرموت بفتح حا بی نقطه
و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه و فتح و ضم میم و سکون واو و تا دو نقطه در بالا اسم شهریست در یمن یعنی روایتست از
عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که آب زمزم بهتر آبیست
که بر روی زمین است و بدتر آبی بر روی زمین آب برهوت است که در حضرموت است وارد میشوند آنرا پیشوایان کفار
در شب چهارم اصل عَنْ اِسْمٰعِیلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ
کُلِّ دَاءٍ وَ اَظُنُّهُ قَالَ کَائِناً مَا کَانَ شرح روایتست از اسمعیل بن جابر بجیم و کسر با یک نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت که آب زمزم شفا است از هر دردی و گمان دارم امام را که گفت بر حالی که درد باشد آنچه باشد
مقصود تاکید تعمیم درد است پنجم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَیْهِ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَاءُ زَمْزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ شرح روایتست از عبد الله بن میمون
قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که آب زمزم درمانست از هر دردی
که آشامیده شد برای آن ششم اصل عَنْ صَارِمٍ قَالَ اشْتَکَی رَجُلٌ مِنْ اِخْوَانِنَا بِمَکَّةَ حَتَّی سَقَطَ لِلْمَوْتِ فَلَقِیتُ
اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی الطَّرِیقِ فَقَالَ یَا صَارِمُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ قَالَ تَرَکْتُهُ بِالْمَوْتِ جُعِلْتُ فِدَاکَ
فَقَالَ اَمَا لَوْ کُنْتُ مَکَانَکَ لَسَقَیْتُهُ مِنْ مَاءِ الْمِیزَابِ فَطَلَبْنَا عِنْدَ کُلِّ اَحَدٍ فَلَمْ نَجِدْهُ فَبَیْنَا نَحْنُ
کَذٰلِکَ اِذَا ارْتَفَعَتْ سَحَابَةٌ ثُمَّ اَرْعَدَتْ وَ اَبْرَقَتْ وَ اَمْطَرَتْ فَجِئْتُ اِلَی بَعْضِ مَنْ فِی الْمَسْجِدِ فَاَعْطَیْتُهُ
دِرْهَماً وَ اَخَذْتُ قَدَحَهُ وَ اَخَذْتُ مِنْ مَاءِ الْمِیزَابِ فَاَتَیْتُهُ بِهِ وَ سَقَیْتُهُ مِنْهُ وَ لَمْ اَبْرَحْ مِنْ
عِنْدِهِ حَتَّی شَرِبَ سَوِیقاً وَ صَحَّ وَ بَرَاَ شرح روایتست از صارم بصاد بی نقطه و الف و را بی نقطه گفت که بیمار
شد مردی از برادران مومن ما در مکه تا آنکه افتاد برای مردن پس برخوردم امام جعفر صادق علیه السلم را در راه پس گفت
که ای صارم چه کرد فلان کس گفتم که واگذاشتم او را در مردن قربانت شوم پس گفت که آگاه باش اگر میبودم بجای تو
هر آینه می آشامانیدم او را از آب ناودان کعبه پس طلب کردیم نزد هر کسی که میسر شد پس نیافتیم آب ناودان را پس در میان
اینکه ما چنان بودیم ناگاه بلند شد ابری بعد از آن غرید و برق نمود و بارانید پس آمدم سوی بعض آنکه در مسجد الحرام
بود پس دادم او را درهمی و گرفتم قدح او را و گرفتم از آب ناودان پس آوردم نزد بیمار آن آب را و آشامانیدم او را

ازآن آب و زنده بودم از نزد او تا آنکه خورد دستی را و خوب شد و صحیح شد باب هشتم اصل باب السماء شرح
این باب بیان آب ابر است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سمعت اباجعفر
علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی و انزلنا من السماء ماء مبارکا
قال لیس من ماء فی الارض الا و قد خالطه ماء السماء شرح در نسخ انزلنا از باب افعال است
و در سوره ق نزلنا از باب تفعیل است شرح روایت است از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در قول الله تعالی در سوره ق که و فرو آوردیم از ابر آبی برکت داده شده را
گفت که نیست هیچ آبی در زمین مگر بر حالی که بتحقیق آمیخته شده آنرا آب ابر مراد اینست که از جمله برکت آب ابر اینست
که چون اندکی از آن داخل آبهای چشمه و کاریز و چاه و مانند آنها شود آن آبها بسیار فراوان میشود چنانچه مجرب
است که چون باران میبارد آن آبها زیاد میشود و چون نمیبارد کم میشود با وجود آنکه از آب باران بآن آبها
بسیار کم میرسد و این بتصریح قدرت الله تعالی است موافق آیت زمر الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه
ینابیع فی الارض تا آخر دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه اشربوا ماء السماء فانه یطهر البدن و یدفع الاسقام قال الله عز و جل و ینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به
الاقدام شرح روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بیاشامید
آب ابر را چه بدرستی که آن پاک میکند بدن را و دفع میکند بیماریها را بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره انفال
که فرو می آورد بر شما از ابر آبی را برای اینکه پاک کند شما را بآن و برطرف کند از شما اثر وسوسه شیطان را و برای
اینکه استوار کند دلهای شما را و ثابت کند بوسیله آن قدمهای شما را بر زوال اسقام سوم اصل عن علی بن اسباط
عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال البرد لا یوکل لان الله عز و جل یقول یصیب به من یشاء شرح
لا یوکل اشارتست بآنکه آشامیدن آب تگرگ مکروه نیست زیرا که آزار مترتب بر انجماد آنست در سوره نور چنین آمده است
و ینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عمن یشاء شرح روایت است از علی بن اسباط از
پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که تگرگ خورده نمیشود زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره نور که آزار میکند
الله تعالی بتگرگ کسی را که خواهد آزارش را باب نهم اصل باب فضل ماء الفرات شرح این باب بیان رجحان آب
رود فرات است و در این باب شش حدیث است اول اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما احال
احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت و قال علیه السلام ما سقی اهل الکوفة ماء الفرات
الا لامر ما و قال یصب فیه میزابان من الجنة شرح احال بکسر همزه و حاء بی نقطه و الف منقلبه از یا و تخفیف لام
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است و فتح همزه آن جایز است در بعض لغات و این از نوادر است تحنک بحاء
بی نقطه و نون بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و تحنک مطاوع تحنیک است که مصدر باب تفعیل است

بمعنی مالیدن چیزی بکام دهن طفل استحباب تحنیک مولود گذشت در کتاب العقیقه در حدیث سوم و چهارم باب
ما یفعل بالمولود تا آخر که باب بیست و دوم است اهل منصوب است باختصاص یا بعطف بیان ما نافیه است سقی بسین
بی نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب است اهل مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب و مفعول دوم است
ما برای ابهام و تعظیم است و مراد بامر ما اینست که شیعه ما تحنیک کنند اطفال خود را در وقت ولادت بآب فرات
تا توفیق محبت محمد و آل محمد علیهم السلام یابند یصب بصاد بی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است
بیان خروج آب فرات از جنت و تعیین آن جنت گذشت در کتاب الجنائز در حدیث اول باب نهم و سیوم
که باب بی عنوان و پیش از باب الاطفال است یعنی روایت است از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه
السلام امام گفت که گمان نمیبرم کسی را که کام او در وقت ولادت مالیده شده باشد بآب رود فرات مگر آنکه دوست
داشته ما اهل البیت را در سن تمیز و گفت امام علیه السلام گفت که آشامانیده نشدند اهل کوفه آب رود فرات مگر برای
کاری عظیم و امام گفت که ریخته میشود در رود فرات دو ناودان از بهشت دوم اصل عن بعض اصحابنا عن
ابی عبدالله علیه السلام قال تدفق فی الفرات کل یوم دفقات من الجنة شرح تدفق بدال بی نقطه و فاء و
قاف بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب نصر و ضرب است الدفق بفتح دال و سکون فاء ریختن آب تندی
کل منصوب است دفقات بکسر دال بی نقطه و فتح و کسر فاء و تشدید قاف مرفوع و نایب فاعل است الدفق روان شتاب روایت است
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تندی ریخته میشود در رود فرات در هر روزی آبهای
تند روان از بهشت سوم اصل عن الحسین بن سعید رفعه قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهرکم هذا
یصب فیه میزابان من میازیب الجنة قال و قال ابو عبدالله علیه السلام لو کان بیننا و بینه امیال لاتیناه
نستشفی به شرح حسین بن سعید راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است امیال جمع میل است
و سه میل یک فرسخ است یعنی روایت است از حسین بن سعید و نسبت داد حدیث را با مامی که روایت از او است امام گفت که
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کوفه که این نهر شما میخواست آب فرات را ریخته میشود در آن دو ناودان از ناودانهای
بهشت امام گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر میبود میان ما و میان نهر فرات چند میل هر آینه می آمدیم نزد آن
بر حالی که طلب شفا کنیم بآن [illegible] عن علی بن الحسین رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام بینکم و بین الفرات
فاخبرته فقال لو کنت عنده لاحببت ان اتیه طرفی النهار [illegible] روایت است از علی بن حسین بن عبدربه
بالا برد سند حدیث را بشخصی از اهل عراق گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چند میل است میان شما و میان فرات
پس خبر دادم او را پس امام گفت که اگر میبودم نزدیک فرات هر آینه دوست میداشتم اینکه آیم نزد آن در دو طرف روز
[illegible] عن غیر واحد رفعوه الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال اما ان اهل الکوفة لو حنکوا اولادهم
بماء الفرات لکانوا شیعة لنا شرح روایت است از چند کس بالا بردند سند حدیث را با امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
که آگاه باشید بدرستی که اهل کوفه اگر میمالیدند کام اولاد خود را بآب فرات هر آینه جمیع آن اولاد میشدند پیروان برای ما

یعنی ماء الفرات م

عن حکیم بن جبیر قال سمعت سیدنا علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول ان ملکا
یهبط من السماء فی کل لیلة معه ثلثة مثاقیل مسکا من مسک الجنة فیطرحها فی الفرات وما
من نهر فی شرق الارض ولا غربها اعظم برکة منه شرح روایتست از حکیم بفتح حا وکسر کاف ابن جبیر
بضم جیم وفتح با که گفت که شنیدم از مهتر ما علی بن الحسین صلوات الله علیهما میگفت که بدرستی که فرشته فرود
می آید از آسمان در هر شبی با او سه مثقال مشک از مشک بهشت پس می اندازد آنها را در نهر فرات و نیست
هیچ نهری در شرق زمین نسبت بکعبه ونه در مغرب زمین بزرگتر باعتبار برکت از نهر فرات
باب المیاه المنهی عنها شرح این باب بیان آبهاییست که نهی از آنها وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام در
این باب چهار حدیث اول اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وآله عن الاستشفاء بالحمات وهی العیون الحارة التی تکون فی الجبال التی
یوجد فیها رائحة الکبریت فانها من فیح جهنم شرح الاستشفا طلب صحت بجری بسبب برکت آنجز
پس نهی از استشفا بحمه منافات ندارد با جواز طلب صحت بآن باعتبار درمان مرض بضد مثل اینکه اگر کسی بغایت
تشنه باشد و دفع تشنگی خود بحمه و مانند آن کند استشفا نکرده حمات بفتح حا بی نقطه وتشدید میم جمع حمه است و
هی العیون تا آخر کلام مسعده است و در تفسیر اهل لغه برای حمه ذکر جبال ورایحه کبریت نیست جوهری گفته که الحمه
العین الحارة یستشفی بها الاعلاء والمرضی وفی الحدیث العالم کالحمه ومیتواند بود که کلام امام باشد و ذکر جبال
بعنوان بیان غالب افراد باشد و دعوی اینکه بعض آنها بوی زاج دارد و بوی کبریت ندارد ثابت نیست الفیح
بفتح فا وسکون یا دو نقطه در پایین وحا بی نقطه جوشیدن دیگ و مانند آن از کمال گرمی و در بعض نسخ بجای
او واو است و بهمان معنی است نزد صاحب قاموس بخلاف جوهری مطرزی در مغرب گفته که فیح جهنم شدة حرها
وبنا براین من برای سببیت است و بنا بر سابق میتواند بود که مصدر بمعنی اسم فاعل باشد و من برای تبعیض باشد یعنی
روایتست از مسعده بفتح میم وسکون سین بی نقطه وفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه وفتح دال بی نقطه
وقاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از طلب شفا بحمات و آنها چشمهای گرم
که میباشند در کوهها که یافته میشود از آنها بوی کبریت چه بدرستی که آنها از جوش جهنم است دوم اصل عن عبدالله
بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان نوحا علیه السلام لما کان فی ایام الطوفان دعا المیاه کلها
فاجابته الا ماء الکبریت والماء المر فلعنهما شرح روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که نوح علیه السلام در وقتی که بود در روزگار طوفان خواند آبها را همگی آنها پس اطاعت کردند او را
مگر آبی که از آن بوی کبریت می آید و آب تلخ پس لعنت کرد آن دو آبرا امثال این نوعی از مجازست و مراد اینست
که این دو آب بی برکت است پس استشفا بآنها خوب نیست چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق سوم اصل محمد بن
یحیی عن حمدان بن سلیمان النیسابوری عن محمد بن یحیی بن زکریا وعدة من اصحابنا عن احمد بن

ابی عبدالله عن ابیه جمیعا عن محمد بن سنان عن ابی الجارود عن ابی سعید عقیصا التیمی قال
مررت بالحسن والحسین صلوات الله علیهما وهما فی الفرات مستنقعان فی ازارین فقلت لهما
یا ابنی رسول الله صلی الله علیکما افسدتما الازارین فقالا لی یا ابا سعید فسادنا للازارین احب
الینا من فساد الدین ان للماء اهلا وسکانا کسکان الارض شرح وعده مرفوعست وعطفست بر
محمد بن یحیی جمیعا عبارتست از محمد بن یحیی بن زکریا وابی عبدالله که کنیت محمد بن خالد برقیست عقیصا بفتح عین
بی نقطه وکسر قاف وسکون یا دو نقطه در پایین وصاد بی نقطه والف مقصوره اسم یا لقب ابو سعیدست تیمی بفتح تا دو
نقطه در بالا وسکون یا دو نقطه در پایین وکسر میم است المستنقع بنون وقاف وعین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب
استفعال در آب نشسته الفساد بفتح فا تباه شدن وتباه کردن وبنا بر اول مصدر باب نصرست وبنا بر دوم
اسم مصدر باب افعالست ودر بعض نسخ فسادنا للازارین است یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از حمدان بن
سلیمان نیشابوری از محمد بن یحیی بن زکریا وروایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن ابی عبدالله از پدرش همگی از
محمد بن سنان از ابو الجارود واز ابو سعید عقیصا تیمی گفت که گذشتم بامام حسن وامام حسین صلوات الله علیهما بجایی که ایشان
در نهر فرات نشستگان در دو لنگ پس گفتم ایشانرا که ای دو پسر رسول الله در دو لنگ دانسته شما تباه کردید دو لنگ را
بالودگی کل نهر پس گفتند مرا که ای ابو سعید تباه شدن دو لنگ محبوبترست سوی ما از تباه شدن کیش یعنی ترک عمل بحکمی
از احکام شریعت بدرستی که برای آب اهل وساکنانی هستند مانند ساکنان زمین که خانها و مانند آنهاست مراد اینست
که آبرا متصرفانی ومیورانی میباشند وغالب اینست که نظر ایشان بجای پوشیده نمی افتد چنانچه تو دانستی که ما از اردایم
وهر کدام ما ازبا دیگریست اصل ثم قال الی این ترید فقلت الی هذا الماء فقال وما هذا الماء فقلت ارید
دواءه اشرب منه لعلة بی ارجو ان یخف له الجسد ویسهل البطن فقال اما تحسب ان الله عز
وجل جعل فی شیء قد لعنه شفاء قلت ولم ذاک فقال لان الله تبارک وتعالی لما آسفه قوم نوح
فتح السماء بماء منهمر واوحی الی الارض فاستصعب علیه عیون منها فلعنها وجعلها ملحا اجاجا
شرح هذا الماء اشارتست بآب دریای تلخ که میان آن وکوفه یکفرسخ بوده است تقریبا وآن دریا دراین سالها خشک شده
ونجف اشرف در کنار آن دریا بوده مادر ما هذا الماء استفهامیه است ومراد اینست که بچه کار می آید این آب الدوا بکسر
دال بی نقطه وتخفیف واو والف وهمزه منقلب از یا مصدر باب مفاعله علاج ومصدر اینجا مضاف بفاعلست ومراد
اینست که میخواهم که آن آب مرا معالجه کند برکت خود واین استشفا بآن آبست ودوا بفتح دال بمعنی چیزیست که معالجه
بآن میشود اشرب بصیغه متکلم باب علم استیناف بیانی سابق است ودر بعض نسخ من هذا الماء المر است بجای منه
یخف بخا بی نقطه وتشدید فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است ذکر لام در له بجای با اشعارست باینکه آن
آب صاحب برکت است ومحض آلت نیست الجسد مرفوع وفاعلست یسهل بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول
باب افعالست وبنا بر اول ضمیر مستتر راجع بهذا الماء است والبطن منصوبست وبنا بر دوم البطن مرفوع ونایب فاعلست

فاستعصت

ما نحسب بفتح و کسر سین میتواند بود و اسفه بهمزه و الف از باب افعالست و بیان حقیقت اسفاه تعالی گذشت در کتاب
التوحید در حدیث ششم باب النوادر که باب بیست و سوم است فتح السماء بماء منهمر اشارتست بآیت سورهٔ قمر
فاستصعب بصاد منقوط و عین منقوط و بای منقوط بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست و در بعض نسخ
فاستعصت بعین منقوط و صاد منقوط بصیغه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب استفعالست و حاصل هر دو
یکیست و مبنی بر نوعی از مجازست و بر هر تقدیر فا از زیادتی کاتبان مینماید یعنی بعد از آن گفت که سوی کجا اراده داری
پس گفتم که سوی این آب دریا پس گفتند که و چیست این آب دریا پس گفتم که میخواهم معالجه آنرا بیان این که می آشامم
از آن برای کوفتی که با منست امید دارم که سبک شود برای آن آب بدن و نرم کند شکم را پس گفتند که گمان نداریم
که الله عزّ و جلّ گردانیده باشد در چیزی که بتحقیق لعن کرده باشد آنرا شفائی گفتم که و چراست این ملعون بودن پس
گفتند برای اینکه الله تبارک و تعالی در وقتی که غضبناک کرد ما او را قوم نوح گشود ابر را با آب ریزان و وحی کرد سوی
زمین برای جوشیدن آب سرکشی کرد بر او چند چشمه از جملهٔ زمین پس لعن کرد آنها را و گردانید آنها را شور تلخ
اصل وَفِي رِوَايَةِ حِمْدَانِ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّهُمَا قَالَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا أَبَا سَعِيدٍ تَأْتِي مَاءً يُنْكِرُ وِلَايَتَنَا
فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَكُونُ طَيِّباً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَ وِلَايَتَنَا عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ وِلَايَتَنَا
عَذُبَ وَطَابَ وَمَا جَحَدَ وِلَايَتَنَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُرّاً أَوْ مِلْحاً أُجَاجاً یوم عبارتست از روز
و شب و ثلث مرات عبارتست از آنچه در وقت نماز صبح است و آنچه در وقت نماز ظهر و عصرست و آنچه در وقت
نماز شام و خفتن است و انکار آب دریا امامت اهل البیت را در آن سه وقت عبارتست از اینکه مسافران دریا
جمع میان ظهر و عصر و جمع میان شام و خفتن میکنند و مع هذا نماز را ناقص میکنند پس جمعی که بضرورت شرعیه مسافرت
دریا میکنند احکام ما را اطاعت میکنند موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث چهارم باب رکوب البحر للتجارة
که باب صد و بیست و یکم است یکون طیبا جملهٔ حالیه معترضه است و در بعض نسخ نیست یعنی و در روایت حمدان بن سلیمان
این زیادتی هست که ایشان گفتند علیهما السلام که ای ابو سعید میروی نزد آبی که منکر میشود امامت ما را در هر روز و شب
سه بار بر حالی که باشد معالج تو بدرستی که الله عزّ و جلّ وا نمود و کرد امامت ما را بر آبها پس آنچه قبول کرد امامت ما را
خوش مزه و پاکیزه شد و آنچه منکر شد امامت ما را و آن آبهای دریاست گردانید او را الله تعالی عزّ و جلّ تلخ و شور تلخ چهارم
اصل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْرَهُ أَنْ يَتَدَاوَى بِالْمَاءِ الْمُرِّ وَبِمَاءِ
الْكِبْرِيتِ وَكَانَ يَقُولُ إِنَّ نُوحاً عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا كَانَ الطُّوفَانُ دَعَا الْمِيَاهَ فَأَجَابَتْهُ كُلُّهَا إِلَّا الْمَاءَ الْمُرَّ
وَمَاءَ الْكِبْرِيتِ فَدَعَا عَلَيْهِمَا وَلَعَنَهُمَا شرح این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب باب یازدهم اصل باب
النوادر شرح این باب بیان مضمونهای تازه است در این باب شش حدیثست اول اصل عَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَنْفَجِرُ الْعُيُونُ مِنْ تَحْتِ الْكَعْبَةِ شرح عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و فتح زای با نقطه
و تخفیف میم اسمش عبد الرحمن بن محمد است یعنی روایتست از عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او گفت که روان

شد چشمها از پایین کعبه در وقت طوفان نوح یا مطلقا دوم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ حَوْضِ
زَمْزَمَ فَأَتَانِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي لَا تَشْرَبْ مِنْ هَذَا الْمَاءِ يَا أَبَا حَمْزَةَ فَإِنَّ هَذَا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ
وَهَذَا لَا يَشْتَرِكُ فِيهِ إِلَّا الْإِنْسُ قَالَ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَوْلِهِ وَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ عَلِمَ هَذَا قَالَ ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ الرَّجُلِ لِي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْجِنِّ أَرَادَ إِرْشَادَكَ شرح
حوض زمزم عبارتست از حوضی که در بیرون چاه زمزم ساخته شده برای اینکه مردمان بآسانی آب از آنجا بردارند
و چاه زمزم را بعنوان تغلیب حوض مینامند موافق آنچه مذکورست در کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث آدم
علیه السلام مع الشجرة که انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب و هاشم المطعم فی یوم السغب مشار الیه هذا در سیوم آب دلو چاه
زمزم است و مراد اینست که آشامیدن از آب دلو که نکرست بهترست از آشامیدن از آب ریخته در حوض که دست
میزند در آن کسی که نمیشناسی او را و تجویز میکنی که ناصبی باشد بخلاف آب دلو که باختیارتست و شریک نمیکنی در آن
مجهول الحال را پس شاید که مراد بجن اینجا آدمیان مجهول الحال باشد و مراد بانس آدمیان شناخته بایمان باشد علم بصیغه
معلوم مجردست هذا در چهارم مفعول و فاعل میتواند بود یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی بضم ثای سه نقطه و تخفیف میم
گفت که بودم نزد حوض زمزم پس آمد نزد من مردی پس گفت مرا که میاشام از این آب ای ابو حمزه چه بدرستی که این
شریک میشوند در آن جنیان و انسیان و این آب که تازه بیرون آید از چاه شریک نمیشوند در آن مگر انسیان
ابو حمزه گفت که پس تعجب کردم از سخن او و با خود گفتم که از کجا دانست این را ابو حمزه گفت که بعد از آن گفتم امام محمد باقر
علیه السلام را آنچه بود از سخن آن مرد پس گفت امام علیه السلام بدرستی که او مردی از جن بود اراده کرد راهنمائی ترا سوم
اصل عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَاءُ نِيلِ مِصْرَ يُمِيتُ الْقُلُوبَ
شرح یمیت در نسخ بیاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و اگر بتاء
سه نقطه از باب ضرب باشد مناسبتر مینماید با حدیث پنجم این باب المیت بفتح میم و سکون یاء نرم کردن یعنی روایتست
از یعقوب بن یزید بسند مرفوع تا امام که روایتست از او است امام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که
آب نیل مصر میمیراند دلها را مقصود مذمت اهل مصرست نظیر آنچه گذشت در حدیث نهم باب ششم که باب الاوانی است
چهارم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ فَقَالَ يَعْنِي مَاءَ الْعَقِيقِ شرح روایتست
از سلیمان بن جعفر گفت که سخن گفت امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزّ و جلّ در سورهٔ مؤمنین که و فرود آوردیم
از ابر آبی را بتقدیری پس ساکن کردیم آنرا در زمین و بدرستی که ما بر روان کردن آنرا هر آینه قادریم پس امام گفت که
میخواهد آب عقیق را مثلا پنجم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهْرَانِ مُؤْمِنَانِ
وَنَهْرَانِ كَافِرَانِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَالْفُرَاتُ وَنِيلُ مِصْرَ وَأَمَّا الْكَافِرَانِ فَدِجْلَةُ وَنَهْرُ بَلْخَ شرح اطلاق مؤمن
و کافر بر نهر از قبیل تشبیه است مثل زید اسد فرات و نیل مصر کم آزارند باین معنی که مردمان در آن دو نهر کم غرق میشوند پس

مانند دو مرد خوشخو بینه و خوش خویی علامت ایمانست و دجله بغداد و نهر بلخ بسیار آزارند پس مانند دو مرد بد
خو یند و بدخویی علامت کفرست یعنی روایتست از عبد الله بن ابراهیم مداینی از امام رضا علیه السلام گفت که
او نهر مومنند و دو نهر کافرند پس اما دو نهر مومن پس فرات و نیل مصرست و اما دو نهر کافر پس دجله و نهر بلخ است
عَنْ داوُدَ الرَّقّی قالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبی عَبْدِ اللهِ علیه السّلام اِذِ اسْتَسْقَی الْماءَ فَلَمّا شَرِبَهُ
رَأَیْتُهُ قَدِ اسْتَعْبَرَ وَاغْرَوْرَقَتْ عَیْناهُ بِدُمُوعِهِ ثُمَّ قالَ لی یا داوُدُ لَعَنَ اللهُ قاتِلَ الْحُسَیْنِ
صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَما مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْماءَ فَذَکَرَ الْحُسَیْنَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَاَهْلَ بَیْتِهِ وَلَعَنَ قاتِلَهُ
اِلّا کَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِائَةَ اَلْفِ حَسَنَةٍ وَحَطَّ عَنْهُ مِائَةَ اَلْفِ سَیِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ اَلْفِ
دَرَجَةٍ وَکَاَنَّما اَعْتَقَ مِائَةَ اَلْفِ نَسَمَةٍ وَحَشَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثَلِجَ الْفُؤادِ رقه بفتح
را منقوط و تشدید قاف اسم چند موضع است صاحب قاموس گفته که والرقه کل ارض الی جنب واد ینبسط
الماء علیها ایام المد ثم ینضب الجمع رقاق و بلد علی الفرات واسطه دیار ربیعه و اخری غربی بغداد و قریة
اسفل منها بفرسخ و بلد بقوهستان و موصعان آخران از کسر همزه و سکون ذال با نقطه مکسوره با تنقاسا کنین
است استعبر بعین بنقطه و با رکینقط و را بنقیط بصیغه ماضی غایب معلوم باب استفعالست و ضمیر مستتر
راجع بامام است اغرورقت بغین با نقطه و را بنقیط و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعیعال است
عیناه فاعل است قاتل اسم جنس است و شامل کثیر بهست ترب از ارباب علم است و اهل مصدر عطف
بر الحسین و عبارتست از حاضران کربلا از جمله اهل بیت او حط بحا بنقط و تشدید طا بنقط بصیغه ماضی
غایب معلوم باب نصر است الثلج بفتح ثا سه نقط و کسر لام و جیم بصیغه صفه مشبهه باب علم خنک و خنکی دل
عبارتست از اطمینان و کمال خوشحالی بسبب انتقام از دشمنان و ظالمان یعنی روایتست از داود رقی گفت
که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که طلب کرد آب را پس در وقتی که آشامید آنرا دیدم او را که تحقیق
آب چشم کرد و پر آب شد دو چشم او با اشکهای او بعد از آن گفت مرا که ای داود لعنت کناد الله کشنده امام
حسین صلوات الله علیه را و نیست هیچ بنده که آشامید آب را پس یاد کرد امام حسین صلوات الله علیه را و خانه وادهٔ او را
و لعنت کرد کشنده او را مگر آنکه نوشت الله عز و جل برای او صد هزار حسنه را و برطرف کرد از او صد هزار سیئه را
و بلند کرد برای او صد هزار درجه را و چنانست که آزاد کرده باشد صد هزار بنده را و حشر میکند او را الله عز و جل
در روز قیامت در حالی که خنک دلست باب [illegible]
انبذه بفتح همزه و سکون نون و کسر با رکنقط و ذال با نقط جمع نبیذ بفتح نون و کسر با رکینقط و سکون یا و دو نقط
در پایین است و آن فعیل بمعنی مفعولست بمعنی افکنده شده در آب و مانند آن در مدتی برای اینکه تغیری در آن
بهم رسد خواه مست کننده شود و آن نبیذ حرامست و خواه مست کننده نشود و آن نبیذ حلالست پس خمر انگور
نبیذ نیست و ذکر آن در این ابواب طفیلی است بنا بر آنکه خمر انگوری افکندن چیزی در آن مست کننده میشود بخلاف

بعران چنانکه گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و یکم در کلام یونس تتخذ بتشدید تا و دو نقطه در بالا کاولش
مشعلست همزه است و خا با نقط و ذال با نقط بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست خمر اینجا عبارتست از
مست کننده که آشامیده میشود یعنی این چهارده باب بابهای بیان نبیذهاست این باب بیان چیزیست که ساخته میشود
از آن خمر در این باب سه حدیث است عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجّاجِ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ علیه السّلام قالَ قالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةٍ الْعَصیرُ مِنَ الْکَرْمِ وَالنَّقیعُ مِنَ الزَّبیبِ وَالْبِتْعُ مِنَ الْعَسَلِ
وَالْمِزْرُ مِنَ الشَّعیرِ وَالنَّبیذُ مِنَ التَّمْرِ مراد بخمر اینجا قدر مشترک میان خمر عسل و خمر الحاقیست و بیان آنها میشود
در شرح عنوان باب آینده الکرم بفتح کاف و سکون را منقط انگور نقیع بفتح نون و کسر قاف و سکون یا و دو نقط در
پایین و عین بنقط است بتع بکسر با رکینقط و سکون و فتح تا و دو نقطه در بالا و عین منقط است مزر بکسر میم و سکون زای
با نقط و را منقط است ذکر شعیر اینجا بعنوان مثالست پس گندم و ذرت و جاورس و مانند آنها داخل اینقسمست
روایتست از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خمر پنج نوع و از پنج چیزست
اول عصیر از انگورست و دوم نقیع از مویزست و سوم بتع از عسل است و چهارم مزر از جو و مانند آنست و پنجم نبیذ از
خرماست عَنِ الْحَسَنِ الْحَضْرَمیِّ عَمَّنْ اَخْبَرَهُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ قالَ الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةِ
اَشْیاءَ مِنَ التَّمْرِ وَالزَّبیبِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعیرِ وَالْعَسَلِ مراد بخمر اینجا خمر الحاقیست که بیان میشود در شرح
عنوان باب آینده و جایزست اینکه هر کدام از حنطه و شعیر قسمی علیحده شمرده شود و اینکه مجموع اینها یکقسم شمرده شود پس
این حدیث منافات ندارد با حدیث سابق یعنی روایتست از حسن حضرمی بفتح حا بنقیط و سکون ضاد با نقط و فتح را منقط
و تخفیف میم از کسی که خبر داد او را از علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که خمر الحاقی از پنج چیزست از خرماست و از مویزست و
از گندم است و از جو و مانند آنست و از عسل است عَنْ عَلِیِّ بْنِ اِسْحاقَ الْهاشِمیِّ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ علیه السّلام قالَ
قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةٍ الْعَصیرُ مِنَ الْکَرْمِ وَالنَّقیعُ مِنَ الزَّبیبِ وَالْبِتْعُ مِنَ الْعَسَلِ
وَالْمِزْرُ مِنَ الشَّعیرِ وَالنَّبیذُ مِنَ التَّمْرِ این موافق حدیث اول این بابست باب [illegible]
این باب بیان ابتدای حرام کردن خمرست مقصود بیان اینست که ابتدای تحریم خمر تحریم خمر عنبست و بعد از آن
تحریم خمر تمر ملحق بآن شده و بعد از آن تحریم سایر انواع خمر ملحق بآنها شده لفظ خمر در لغت عرب حقیقت است در
خمر اصلی و آن شیره انگور مست کننده است و مجاز مشهورست در خمر الحاقی مثل آنچه از خرما یا مویز یا جو یا مانند آنها باشد
و مؤید اینست آنچه گذشت در کتاب النکاح در باب صد و نود و یکم در کلام یونس و آنچه می آید در حدیث سوم باب نود و
که باب سی و پنجم است که اقاعیل الخمر تعلو علی کل ذنب کما یعلو شجرها علی کل الشجر و مطرزی در مغرب در تفسیر خمر گفته که
هی التی من ماء العنب اذا غلی و اشتد و قذف بالزبد ای رماه و ازاله فانکشف عنه و سکن و بعضی میگویند که لفظ خمر
در لغت عرب حقیقت است در اعم از خمر انگور صاحب قاموس گفته که الخمر ما اسکر من عصیر العنب او عام کالخمرة و ما بالمدینة
خمر عنب و ما کان شرابهم الا البسر و التمر و بطلان این استدلال ظاهر میشود از آنچه می آید در احادیث باب بیست و دوم

که باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما یفعل فعل الخمر فهو حرام است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی الربیع
الشامی قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن اصل الخمر کیف کان بدء حلالها وحرامها ومتی
اتخذ الخمر فقال ان آدم علیه السلام لما اهبط من الجنة اشتهی من ثمارها فانزل الله عز وجل علیه
قضیبین من عنب فغرسهما فلما ان اورقا واثمرا وبلغا جاء ابلیس لعنه الله فحاط علیهما حائطا
فقال آدم علیه السلام ما حالک یا ملعون فقال ابلیس انهما لی فقال کذبت شرح اصل الخمر عبارتست از
اول چیزی که خمر از آن بهم رسید البدء بفتح بای یکنقطه وسکون دال بی نقطه و واو و بضم با وضم دال وتشدید واو و بقلب
واو در وهمزه مصدر معتل اللام باب نصر پیدا شدن ضمیر حلالها وحرامها راجع باصل است و تانیث باعتبار
مضاف الیه است واضافه در حلالها وحرامها از قبیل اضافه فرع سوی اصل است اتخذ بصیغه ماضی غایب مجهول
باب افتعالست اهبط بهای یکنقطه وطای بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است و در بعض نسخ هبط
بصیغه معلوم باب ضرب است و بیان جنت آدم گذشت در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب نود و سوم
که باب بعنوان و پیش از باب الاطفال است القضیب بفتح قاف وکسر ضاد بانقطه وسکون یای دو نقطه در پایین
و بای یکنقطه شاخ باریک بریده شده از درخت من برای استثناست حاط بحای بی نقطه والف منقلب از واو وطای بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحوط خرامیدن در رفتار و در نسخ بجای بی نقطه وطای بی نقطه است
وآن تصحیف مینماید مگر آنکه حائطا بحای بی نقطه وکسر همزه وطای بی نقطه حال بوده باشد الحوط پاسبانی کردن کذبت
بصیغه مخاطب باب ضرب است یعنی روایتست از ابی الربیع شامی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از اصل خمر که چگونه بود پیدا شدن حلال آن وحرام آن و در چه وقت ساخته شد خمر پس امام گفت که بدرستی که آدم
علیه السلام در وقتی که فرود آورده شد از بهشت میل کرد از میوه های بهشت پس فرود آورد الله عز وجل برای او دو
شاخ را برای انگوری پس کاشت آنها را پس در همانوقت که برگ آوردند ومیوه آوردند و رسیدند بکمال میوه
آمد ابلیس لعنه الله پس خرامید بر دور آنها بر حالی که پاسبانی بود پس گفت آدم علیه السلام که چیست حال تو ای ملعون
پس گفت ابلیس که بدرستی که آنها از منست پس آدم گفت او را که دروغ گفتی اصل فرضیا بینهما بروح القدس
فلما انتهیا الیه قص علیه آدم قصته فاخذ روح القدس ضغثا من نار ورمی به علیهما
والعنب فی اغصانهما حتی ظن آدم علیه السلام انه لم یبق منهما شیء وظن ابلیس لعنه الله
مثل ذلک قال فدخلت النار حیث دخلت وقد ذهب منهما ثلثاهما وبقی الثلث فقال
الروح اما ما ذهب منهما فحظ ابلیس لعنه الله وما بقی فلک یا آدم شرح روح القدس بضم قاف
وضم دال مذکور است در دو آیت سوره بقره ودر آیت سوره مائده ودر آیت سوره نحل الضغث بکسر ضاد بانقطه
وسکون غین بانقطه وثای سه نقطه دسته از گیاه خشک وتر من نار یا بمعنی است که آتش در مجموع آن از درخته
الاغصان بفتح همزه وسکون غین بانقطه وصاد بی نقطه جمع غصن بضم غین وسکون صاد شاخهایی که از اطراف تنه درخت

برون آمده لم یبق بفتح قاف است مثل منصوبست یعنی پس راضی شدند در میان خودشان بجبرئیل که محاکمه کند پس در وقتی که
رسیدند سوی جبرئیل خواندند برا و آدم سرگذشت خود را پس گرفت جبرئیل دسته را از آتش و انداخت آنرا بر آن دو
تاک بر حالی که انگور بر شاخهای آن دو تاک بود تا آنکه گمان کرد آدم علیه السلام اینرا که شان اینست که باقی نماند از آن
دو تاک چیزی و گمان کرد ابلیس لعنه الله مثل آنرا امام گفت که پس داخل شد آتش در جائی که داخل شد و بتحقیق رفت
از آن دو تاک دو ثلث آنها و باقیماند یکثلث پس گفت جبرئیل که اما آنچه رفت از آن دو تاک پس نصیب ابلیس است
لعنه الله و آنچه باقیماند پس از تست ای آدم مراد اینست که آتش داخل شد در دانهای انگور آن دو تاک و برطرف
کرد دو ثلث آب آن دانها را پس احتمال خمر اصلی شدن از آنها برطرف شد زیرا که خمر مویز الحال نیست و چنانکه
از آن دو ثلث چیزی باقی بوده باشد و مشتعل بیرگ و مانند آن نشده باشد احتمال شرکت ابلیس در آن هست دوم
اصل عن ابرهیم عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عز وجل لما اهبط آدم علیه السلام امره بالحرث
والزرع وطرح الیه غرسا من غروس الجنة فاعطاه النخل والاعناب والزیتون والرمان
فغرسها لتکون لعقبه وذریته فاکل هو من ثمارها شرح الحرث بفتح حای بی نقطه وسکون رای بی نقطه
وثای سه نقطه کاشتن درخت الزرع بفتح زای بانقطه وسکون رای بی نقطه وعین بی نقطه فشاندن تخم در زمین و تفسیر
آنها گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سوم باب شصتم که باب ان الامام عهد من الله تا آخر است و در کتاب
المعیشة در شرح باب صد و پنجاه و ششم که باب ضمان ما یفسد البهایم من الحرث والزرع است الغرس بفتح غین
بانقطه وسکون رای بی نقطه درخت کاشته شده و کاشتن درخت و بابرد دوم مصدر باب ضرب است من
غروس الجنة اشارتست بآنکه آن یکدرخت مشتمل بوده بر انواع درختان میوه باعتبار شاخهای بسیار آن پس فا
در فاعطاه برای تفریع است جمع در نخل و اعناب و افراد در زیتون و رمان موافق آیت سوره انعام اشارتست
بآنکه در آن یکدرخت چند شاخ برای خرما بوده و چند شاخ برای انگور بوده و یکشاخ برای انار بوده ضمیر
منصوب در فغرسها راجع بنخل و اعناب و زیتون و رمانست و این اشارتست بآنکه شاخهای آن درخت
را از یکدیگر جدا کرد و هر کدام را نهالی کرد برای آنکه درخت هر میوه علیحده باشد لیکون اشارتست بآنکه مردمان
روی زمین متفرق شوند و بعض میوه ها در بعض بلاد حاصل نمیشود و ایضا بعض میوه ها موافق ذائقه و مزاج بعض مردمان
نمیباشد پس تفریق کاشتن آن شاخها بهترست برای مصلحت نسل و اولاد آدم یعنی روایتست از ابرهیم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل در وقتی که فرود آورد از بهشت آدم را امر کرد او را بکاشتن درخت
و فشاندن تخم و انداخت سوی او درختی را از درختهای بهشت پس داد او را درختان خرما و درختان انگور و درخت
زیتون و درخت انار پس آدم کاشت آنها را علیحده تا باشند برای نسل او و اولاد او پس خورد او از میوه های آن درختان
اصل فقال له ابلیس لعنه الله یا آدم ما هذا الغرس الذی لم اکن اعرفه فی الارض وقد کنت فیها قبلک
ائذن لی آکل منها فابی آدم علیه السلام ان یدعه فجاء ابلیس عند آخر عمر آدم وقال لحواء انه قد اجهدنی

الجوع والعطش فقالت له حواء فما الذی ترید قال اریدان تذیقنی من هذه الثمار فقالت حواء علیها السلام ان آدم علیه السلام عهد الیّ ان لا اطعمک شیئا من هذا الغرس لانه من الجنة ولا ینبغی لک
ان تاکل منها فقال لها فاعصری فی کفی شیئا منه فابت علیه اذن بکسر همزه وسکون با، و نقط در باب
منقلب از همزه و فتح ذال با نقطه بصیغهٔ امر باب علم است آکل بهمزه و الف بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب نصر مجزوم
است یعنی پس گفت او را ابلیس لعنه الله که ای آدم چیست این کاشتن که نبودم که شناسم آن را در زمین و بتحقیق بودم
در زمین پیش از تو رخصت ده مرا که خورم از آن درختان پس ابا کرد آدم علیه السلم از اینکه رخصت دهد او را
پس آمد ابلیس نزد آخر عمر آدم که پیر شده بود و گفت حوا را که بدرستی که شان اینست که بتحقیق بیتاب کرده مرا گرسنگی
و تشنگی پس گفت او را حوا که پس چیست آنچه میخواهی گفت که میخواهم این را که چشانی مرا از این میوه‌ها پس گفت او را حوا
علیه السلم که بدرستی که آدم علیه السلم سفارش کرد سوی من اینرا که نخورانم ترا چیزی از این کاشته زیرا که آن از بهشت
است و سزاوار نیست ترا اینکه خوری از بهشت چیزی پس گفت حوا را که پس بفشر در دست من چیزی از آن پس
ابا کرد برا و ابلیس فقال ذرینی امصه ولا اکله فاخذت عنقودا من عنب فاعطته فمصه ولم
یاکل منه لما کانت حواء قد اکدت علیه فلما ذهب بعضه جذبته حواء من فیه فاوحی
الله تبارک وتعالی الی آدم علیه السلام ان العنب قد مصه عدوی وعدوک ابلیس لعنه الله
وقد حرمت علیک من عصیره الخمر ما خالطه نفس ابلیس فحرمت الخمر لان عدو الله ابلیس مکر بحواء
حتی مص العنبة ولو اکلها لحرمت الکرمة من اولها الی آخرها وجمیع ثمرها وما یخرج منها
امصه بفتح و ضم میم و تشدید صاد منقط مفتوحه از باب علم و نصر است و مجزوم است تقدیرا و لا اکل مجزوم و منصوب
میتواند بود و عنقود بضم عین منقط و سکون نون و ضم قاف و دال منقط است ما در لما مصدریه است اکدت
بصیغهٔ ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است و باء بعض عنقود عبارتست از اینکه دو ثلث آب انگور را مکید بحیله اینکه
این داخل نزاست و داخل اکل نیست پس آدم سفارش در منع از این نکرده ... امثال این مکر و حیلت او لاراز
ابلیس سر زده و بعد از آن اهل ربا و مانعان زکوة و خمس ازو یاد گرفته اند نظیر آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم
باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است که اول من قاس ابلیس است و اهل آن مکرها غافلند از آیت سوره بقره که
الذین یاکلون الربا و بیان شد در کتاب المعیشه در شرح حدیث سوم باب الربا که باب بیست و یکم است و غافلند از
امثال آیت سوره نحل که افامن الذین مکروا السیئات تا آخر و ان بفتح و کسر همزه و تشدید نون و بفتح همزه و سکون نون میتواند
و بنا بر سوم مفسره است و العنب مرفوع است و بنا بر باقی العنب منصوب است حرمت در اول بصیغهٔ متکلم معلوم
باب تفعیل است من تبعیضیه است عصیره بضمیر غایب راجع بعنب است الخمر منصوب و مفعول حرمت است ما محذوف
است و مصدریه مفعول له است ضمیر خالطه راجع بخمر است و تذکیر آن باعتبار آنست المخالطه آمیخته شدن النفس بفتح نون
و فتح فا و سین منقط جرعه یعنی آنچه آشامیده شده باشد و مراد بنفس ابلیس دو ثلث عصیر است که ابلیس انبار آشامیده

بوده فحرمت تا آخر کلام امام است و ثمه و حی نیست حرمت در دوم و سیوم بصیغهٔ غایبه مجهول باب تفعیل است
تا در العنبة برای وحدت است باعتبار اینکه مخوشه بوده اکلها بهمزه بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر
منصوب راجع بالعنبة است کرمه بفتح کاف و سکون را بی نقط و تا، تانیث عبارتست از تاک انگور یا عبارتست از
انگور و بنا بر اول مراد حرام بودن غرس آن و انتفاع بآنست بدانکه در این فقره تصریحست باینکه تحریم خمر در شریعت
آدم علیه السلم نیز بوده و موافق این می آید در احادیث باب آینده و توهم منافات میشود میان این و آنچه گذشت
در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بعنوان است که در شریعت آدم حرامی غیر شرک نبوده
و همچنین در صدر شرایع باقیه و وقع توهم منافات باینست که بعض افعال مستلزم شرک میباشد غالبا یا کلیا و بعض
مردمان غافل میشوند از آن مثل تفرق با اختلاف از روی ظن و موافق اینست آنچه می آید در حدیث نهم باب پانزدهم
و در حدیث چهارم باب هفدهم و بعض احادیث باب هجدهم و باین باطل میشود قول مخالفان که میگویند که خمر در بعض
شرایع سابقه حرام نبوده یعنی پس ابلیس گفت که بگذار مرا که مکم انگور را و نخورم آن را پس حوا از تاک گرفته خوشه را از انگوری
پس داد با ابلیس آن را پس مکید آن را و نخورد از آن برای اینکه بود حوا که بتحقیق تاکید کرده بود بر ابلیس در ترک خوردن بسبب سفارش
آدم پس در وقتی که رفت بعض انگور کشید خوشه را حوا از دهن ابلیس پس وحی کرد الله تبارک و تعالی سوی آدم علیه السلم که انگور
بتحقیق مکیده او را دشمن من و دشمن تو ابلیس لعنه الله و بتحقیق حرام کردم بر تو از جمله فشرده انگور خمر را برای اینکه آمیخته شد خمر را
جرعه ابلیس پس حرام کرده شد خمر برای اینکه دشمن الله ابلیس حیلت و مکر کرد با حوا تا اینکه مکید انگور را و اگر میخورد آن خوشه را
هر آینه حرام کرده میشد تاک انگور از اول تا آخرش جمیع میوه آن تاک و آنچه بیرون آید از آن تاک اصل ثم الله قالت
لحواء علیها السلم لو امصصتنی شیئا من التمر کما امصصتنی من العنب فاعطته تمرة فمصها وکانت
العنبة والتمرة اشد رائحة وازکی من المسک الاذفر واحلی من العسل فلما مصها عدو الله
ابلیس لعنه الله ذهبت رائحتهما وانتقصت حلاوتهما ... لو برای تمنی است الاذکی بذال با نقطه بصیغهٔ
افعل التفضیل خالص تر در بوی خوش الاذفر بذال با نقطه و فا و را بی نقطه بصیغهٔ صفت مشبهه بغایت خوشبو یعنی بعد از آن
بدرستی که ابلیس گفت حوا را علیها السلم که کاش بمکانی مرا چیزی از خرما چنانچه مکانیدی مرا از انگور پس داد با و یک خرما را پس
مکید آن را و بود آن انگور و آن خرما هر دو باعتبار بو و خالص تر از مشک بغایت خوشبو و شیرین تر از عسل پس در وقتی که
مکید آنها را دشمن الله ابلیس لعنه الله رفت بوی آنها و کم شد شیرینی آنها ... قال ابو عبد الله علیه السلام ثم ان ابلیس
لعنه الله ذهب بعد وفاة آدم علیه السلام فبال فی اصل الکرمة والنخلة فجری الماء فی عودهما ببول
عدو الله فمن ثم یختمر العنب والتمر فحرم الله عز وجل علی ذریة آدم علیه السلام کل مسکر لان الماء جری
ببول عدو الله فی النخل والعنب وصار کل مختمر خمرا لان الماء اختمر فی النخلة والکرمة من رائحة
بول عدو الله ابلیس لعنه الله ... عود بضم عین منقط و سکون واو و دال منقط در دو معنی مستعمل میشود اول چوب
مطلقا خواه صلابت داشته باشد مثل درخت امرود و درخت شفتالو و خواه رخاوت داشته باشد مثل درخت

انگور و درخت خرما دوم آنچه می‌آید صلابت دارد از چوب و میوه‌ها مثل درخت زیتون و درخت انار پس درخت
خرما و درخت انگور که تجویف بسیار دارد و عود نیست و آن تجویفها برای جریان آبست و لهذا چون تاک
تازه بریده را در آتش گذارند آب از آن بیرون می‌آید فجری الماء فی عوده همان اشارتست باینکه پیش از بول ابلیس
درخت خرما و تاک انگور مانند درختهای دیگر صلب بوده و بسبب بول ابلیس صلابت آنها برطرف شد و مجاری
آب در آنها بسیار بهم رسید پس مانند شد بساق گندم و جو و مانند آنها که تجویف بسیار دارد برای جریان آب
در آنها یا در بول برای سببیت است الاختمار بخاء با نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب افتعال خمر شدن و در
تجویف چیزی داخل شدن و مراد معنی اول است در فمن ثم یختمر العنب والتمر و این اشارتست باینکه اگر جریان آب
در تجویفهای درخت آنها نمیبود آنها خمر نمیشد مثل اینکه امرود و شفتالو مانند اینها خمر نمیشود فحرم الله عز و جل تا آخر
برای بیان اینست که تحریم مسکرات دیگر حادث شده بعد از تحریم خمر عنب و خمر تمر بسبب اینکه آنها مانند خمر
عنب و خمر تمرست در اسکار و خمر عنب و خمر تمر حرام است بسبب بول ابلیس و این کلام از قبیل استدلال برهانی
یا بقیاس فقهی نیست بلکه برای بیان سر حکمت تحریم است و برای دفع استبعادست و حاصل کل مختمر اشارتست
بقاعده کلیه در آنچه خمر از آن ساخته میشود و آن اینست که هر حاصلی که از نباتات حاصل شود و نبات آن انگیر
باشد بسبب رخاوت مثل درخت انگور و درخت خرما و بوته گندم و بوته جو و بوته ذرت و امثال آنها خمر
میشود و هر حاصلی از نباتات که نبات آن انگیر نباشد بسبب صلابت مثل درخت سیب و به و انار و زیتون پس
خمر نمیشود پس مختمر بضم میم اول و فتح میم دوم بصیغه اسم مکان باب افتعالست و ماخوذ است از اختمار بمعنی دوم
و مضاف محذوفست بتقدیر حاصل مختمر زیرا که آنچه خمر میشود حاصل درخت خرما و انگور و حاصل بوته گندم و جو است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بعد از آن بدرستی که ابلیس لعنه الله رفت بعد از وفات آدم علیه السلام پس بول
کرد در بیخ تاک انگور و بیخ درخت خرما پس جاری شد آب در چوب آنها باین معنی که رخاوت بهم رسانید و انگیر شد
بسبب بول دشمن الله پس از آنجاست که خمر میشود انگور و خرما باین معنی که اگر درخت آنها انگیر نمیبود اینها خمر نمیشد پس
از آن حرام کرد الله عز و جل بر اولاد آدم علیه السلام هر مست کننده را برای اینکه آب جاری شد بسبب بول دشمن الله
در درخت خرما و درخت انگور و گردید هر حاصل درخت انگیر خمر برای اینکه آب قرار گرفت در تجویف درخت
خرما و تاک انگور بسبب بوی بول دشمن الله ابلیس لعنه الله حاصل اینست که درخت خرما و تاک انگور بسبب بوی
بول ابلیس مانند درختان پوچ و پوسیده شده و آن باعث این شد که آن دو درخت انگیر شد و آن باعث این
شد که حاصل آنها خمر میشده باشد بخلاف حاصل درختان صلب که خمر شدن چیزی از آن اگر ممکن باشد بغایت الغایة
نادرست و النادر کالمعدوم سوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال لما هبط نوح علیه السلام
من السفينة غرس غرسا و كان فيما غرس عليه السلام الحبلة ثم رجع الى اهله فجاء ابليس لعنه الله
فقلعها ثم ان نوحا عليه السلام عاد الى غرسه فوجده على حاله و وجد الحبلة قد قلعت و وجد

ابلیس

ابلیس لعنه الله عندها فاتاه جبرئيل عليه السلام فاخبره ان ابليس لعنه الله قلعها شرح غرسا از
باب ضرب است غرسا مصدر بمعنی اسم مفعولست و مراد انواع مغروسست و افراد باعتبار اینست که در اصل
مصدرست الحبلة بضم حاء بی‌نقطه و سکون باء یکنقطه و بفتح حاء و فتح با تاک انگور و آن مرفوع است فقلعها از باب
منع یا از باب تفعیل است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در وقتی که فرود آمد نوح علیه
السلام از کشتی کاشت انواع کاشتنی را و بود در میان آنچه کاشت نوح علیه السلام تاک انگور بعد از آن برگشت سوی
منزل و اهل خود پس آمد ابلیس لعنه الله پس از بیخ کند آنرا بعد از آن بدرستی که نوح برگشت سوی انواع درخت کاشته
خود پس یافت آنرا بر حال خود و یافت تاک را که تحقیق کنده شده بود و یافت ابلیس لعنه الله را نزد آن پس آمد نزد
او جبرئیل علیه السلام پس خبر داد او را باینکه ابلیس لعنه الله کند آنرا اصل فقال نوح عليه السلام لابليس لعنه الله ما
دعاك الى قلعها فوالله ما غرست غرسا احب الى منها فوالله لا ادعها حتى اغرسها فقال
ابليس لعنه الله و انا والله لا ادعها حتى اقلعها فقال له اجعل لى منها نصيبا فجعل له
الثلث فابى ان يرضى فجعل له النصف فابى ان يرضى و ابى نوح عليه السلام ان يزيده شرح احب
منصوب و صفت غرسا است یا مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و جمله صفت غرسا است یعنی پس
گفت نوح علیه السلام ابلیس را لعنه الله که چه چیز خوانده ترا سوی کندن آن پس بخدا قسم که نکاشتم کاشته را که محبوب‌تر باشد
سوی من از آن پس بخدا قسم که وا نمیگذارم آنرا تا آنکه کاشته کنم آنرا پس گفت ابلیس لعنه الله که و من بخدا قسم وا نمیگذارم
آنرا تا آنکه کنده کنم آنرا پس ابلیس گفت نوح را که بگردان برای من از آن نصیبی پس نوح گردانید برای ابلیس ثلث را
پس ابلیس ابا کرد از اینکه راضی شود پس نوح گردانید برای ابلیس نصف را پس ابلیس ابا کرد از اینکه راضی شود و ابا کرد نوح
علیه السلام از اینکه افزون از نصف دهد او را اصل فقال جبرئيل لنوح عليه السلام يا رسول الله احسن فان منك
الاحسان فعلم نوح عليه السلام انه قد جعل له عليها سلطانا فجعل نوح له الثلثين فقال ابو جعفر
عليه السلام فاذا اخذت عصيرا فاطبخه حتى يذهب الثلثان نصيب الشيطان فكل واشرب
شرح پس گفت جبرئیل نوح علیه السلام را که ای رسول الله نیکویی کن چه بدرستی که از جانب تست نیکویی کردن پس دانست نوح
علیه السلام اینرا که جبرئیل تحقیق گردانیده برای ابلیس بر تاک تسلطی را پس نوح گردانید برای ابلیس دو ثلث را پس گفت امام محمد
باقر علیه السلام که پس چون گرفتی فشرده انگور را پس بپز آنرا تا آنکه برود دو ثلث که حصه شیطانست پس بخور در ناخورش و بیاشام
در شربت چهارم اصل عن سعيد بن يسار عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان ابليس لعنه الله نازع نوحا
عليه السلام فى الكرم فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال ان له حقا فاعطه فاعطاه الثلث فلم يرض ابليس لعنه الله
ثم اعطاه النصف فلم يرض فطرح جبرئيل عليه السلام نارا فاحرقت الثلثين و بقى الثلث فقال ما احرقت النار
فهو نصيبه و ما بقى فهو لك يا نوح حلال شرح روایتست از سعید بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی‌نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که ابلیس لعنه الله نزاع کرد نوح علیه السلام را در تاک انگور پس آمد نزد نوح جبرئیل علیه السلام

رم

پس گفت نوح را بدرستی که برای ابلیس است حقی در تاک پس بده او را پس داد او را ثلث پس راضی نشد ابلیس لعنه الله بعد از آن
داد ابلیس را نصف پس ابلیس راضی نشد پس انداخت جبرئیل علیه السلم آتشی را پس آتش سوزانید دو ثلث را و باقیماند
یکثلث پس جبرئیل گفت که هرچه سوزانید این آتش پس آن حصه ابلیس است و آنچه باقیماند پس آن برای تو ای نوح
حلالست **بدانکه** اختلاف تقریر یکواقعه در این حدیث و حدیث سابق نظیر اختلاف تقریرات یکواقعه در حکایت
موسی و فرعون در سور قرآنیه است و حاصل همه یکیست [illegible]
باب بیان اینست که خمر در هر شریعتی از شش شریعت که شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابرهیم و شریعت موسی
و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است حرام کرده شده بوده و در این باب حدیثست **اول اصل**
عن ابرهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله
عز و جل انه اذا اکمل له دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما ان الدین انما یحول الی جهة
ثم اخری و لو کان ذلک جملة قطع بهم دون الدین **شرح** اکمل بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود و جمله ان الدین تا آخر
استیناف بیانی سابقست والدین مقدر بیان الدین است یحول بحاء منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل است و مفعولش محذوفست بتقدیر یحول الناس الجهه بکسر جیم جانب و مراد اینجا حکمی از احکام شریعتست و
تحویل سوی جهتی عبارتست از اخراج از جهل سوی علم بحکمی ذلک اشاره الیه ذلک یحول الیه است جمله بضم جیم و سکون میم منصوبست
و عبارتست از جمیع احکام شریعت قطع بقاف و طاء منقط و عین منقط بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع است
بهم نایب فاعل است صاحب قاموس گفته که قطع بزید کعنی فهو مقطوع به عجز عن سفره های سبکان او حیل بینه و بین
ما یؤمله **یعنی** روایتست از ابرهیم عمر یمانی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که نفرستاد الله عز و جل صاحب
شریعتی را هرگز مگر بر حالی که در علم الله عز و جل بود اینکه او چون کامل کند برای صاحب شریعت بیان شریعت او را
باشد در آن تحریم خمر و همیشه خمر حرام بوده بدرستی که بیان شریعت جز این نیست که میگردانند مردمانرا سوی جانبی
بعد از آن سوی جانبی دیگر و اگر میبود آنچه میگردانند مردمانرا سوی آن مجموعی عاجز میشدند آن مردمان تا رسیده بشریعت
حاصل اینست که حدوث هر شریعتی در وقت جاهلیت جهلا و عدم معرفت مردمان باحکام شریعتی از شرایع بوده
پس اگر بتدریج در تعلیم آداب شریعت حادثه نمیشد عاجز میشدند **دوم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم
قال ما بعث الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله تبارک و تعالی انه اذا اکمل له دینه کان فیه
تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما انما الدین یحول من جهة الی اخری و لو کان ذلک جملة قطع بهم
دون الدین **شرح** مضمون این موافق سابقست **سوم اصل** عن زرارة قال قال ابو عبد الله علیه السلم ما بعث
الله عز و جل نبیا قط الا و فی علم الله عز و جل انه اذا اکمل دینه کان فیه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراما
و انما ینقلون من خصلة الی خصلة و لو حمل ذلک علیهم جملة لقطع بهم دون الدین **شرح** الخصله بفتح خاء
با نقطه و سکون صاد منقط ادب و فضیلت حمل بحاء منقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است یا از باب تفعیل

برای

برای مبالغه است و مضمون باقی موافق سابقست **اصل** قال و قال ابو جعفر علیه السلم لیس احد ارفق من الله
عز و جل فمن رفقه تبارک و تعالی انه نقلهم من خصلة الی خصلة و لو حمل علیهم جملة لهلکوا **شرح** زراره
گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که نیست هیچکس هموارتر از الله عز و جل پس از جمله همواری و تبارک و تعالی اینست که او
در وقت تعلیم ادب نقل کرد مردمانرا از ادبی سوی ادبی دیگر و اگر بار میکرد بر ایشان مجموع را هر آینه عاجز بالکلیه میشدند
باب یازدهم اصل باب شارب الخمر شرح این باب بیان آشامنده خمرست و در این باب یازده حدیثست
عن ابی الربیع الشامی قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الخمر فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان
الله عز و جل بعثنی رحمة للعالمین و لامحق المعازف و المزامیر و امور الجاهلیة و الاوثان و
قال اقسم ربی ان لا یشرب عبد لی فی الدنیا خمرا الا سقیته مثل ما شرب منها من الحمیم یوم
القیمة معذبا او مغفورا له و لا یسقیها عبد لی صبیا صغیرا او مملوکا الا سقیته مثل ما
ما سقاه من الحمیم یوم القیمة معذبا او مغفورا له **شرح** اشارتست بآیت سوره انبیا که و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین لامحق بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بکسر لام و فتح لام میتواند بود و جار او منصوبست و جار
بر دوم مرفوعست و اشارتست باینکه رحمه حال ضمیر منصوبست موافق آیت سوره توبه و رحمة للذین آمنوا منکم المعازف
بفتح میم و عین منقط و الف و کسر زای با نقطه و فا جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای سازهایی که آواز آنها
بعمل دستاست مثل طنبور و عود و دایره و نقاره ماخوذست از عزف بفتح عین و سکون زای بمعنی آواز شیاطین
المزامیر بفتح میم و زای با نقطه و الف و کسر میم سازهایی که آواز آنها بدمیدنست مثل سرنا و نای و نی انبان و موسیقار
امور الجاهلیه یعنی سایر امور الجاهلیه است مثل شرب خمر و قمار و مانند آنها از لهوها که کار اهل جاهلیتست و نهی از آنها
در هر شریعتی شده اقسم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است لا یشرب از
از باب علم مرفوعست سقیته بصیغه ماضی برای تحقق وقوع است من الحمیم حال مثل است یا متعلق بسقیته است
موافق آنچه می آید در حدیث ششم این باب و الحمیم مذکورست در بسیاری از سور و آن عبارتست از آب بسیار گرم
که مثل مس گداخته است معذبا حال مقدره ضمیر منصوب در سقیته است بعد مبنی بر ضم است صغیرا بمعنی نادانست بقرینه
آنچه می آید در حدیث هفتم این باب ذکر مملوک بعنوان مثالست و مراد مغلوبست **یعنی** روایتست از ابو الربیع شامی
گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از خمر پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که
الله عز و جل فرستاد مرا برای رحمتی عالمیان را و برای اینکه برطرف کنم سازهای دستی را و سازهای دمیدنی را و سایر
کارهای لهو اهل جاهلیت را و بتان را و گفت که قسم خورده صاحب کل اختیار من که نمی آشامد بنده از من در
دنیا خمر را مگر اینکه آشامانیدم او را مثل آنچه آشامید از خمر بر حالی که از جمله حمیم باشد در روز قیامت بر حالی که معذب
باشد بعد از آن یا مغفور له باشد در کتابهای دیگر و نمی آشاماند خمر را بنده از من پسری نادان را یا مملوکی را مثل مگر اینکه آشامانیدم
او را مثل آنچه آشامانید او را بر حالی که از حمیم باشد در روز قیامت بر حالی که معذب باشد بعد از آن یا مغفور له باشد

دوم اصل عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من
شرب الخمر بعد ما حرمها الله عز وجل علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب ولا یشفع اذا
شفع ولا یصدق اذا حدث ولا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه بعد علمه فیه فلیس للذی ائتمنه
علی الله عز وجل ضمان ولا له اجر ولا خلف شرح مضمون بعض این گذشت در کتاب المعیشه در حدیث سیوم
باب صد و پنجاه و پنجم که باب آخر منه فی حفظ المال وکراهة الاضاعة است ما صدق ریاست حرمها الله عز وجل علی لسانی
اشارتست بانچه گذشت در احادیث باب سابق که احکام هر شریعتی بتدریج نازل میشده اهل با تنوین ای تنوین
میتواند بود و بنابر اول ان بتقدیر لان است و بر هر تقدیر یزوج بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است
لا یشفع بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است و آن و نظایرش مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول لا
نافیه است و نفی بمعنی نهی است و بنابر دوم زایده برای تکرار نفی سابقست و یشفع عطف بر یزوج است التشفیع
قبول شفاعت کسی شفع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است یصدق بصیغه مضارع غایب مجهول باب
تفعیل است حدث بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یؤتمن بهمزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افتعالست خلف بفتح خاء با نقطه و فتح لام است یعنی روایتست از ابو الربیع شامی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که آشامید خمر را بعد از انکه حرام کرد آنرا الله عز وجل ازرا در قرآن که بر زبان
من جاری شده پس نیست اهل برای اینکه زن داده شود چون زن خواهد و قبول کرده نمیشود شفاعت چون شفاعت
کند برای کسی و راستگو شمرده نمیشود چون سخن گوید و امین شمرده نمیشود بر امانتی پس هر کس که امین شمرد او را بر
الله عز وجل ضمان اینکه تلف نشود و نه او راست مزدی چون تلف شود و نه عوضی سوم اصل عن الحسین بن سدیر
عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال یأتی شارب الخمر یوم القیمة مسودا وجهه مدلعا
لسانه یسیل لعابه علی صدره وحق علی الله عز وجل ان یسقیه من بئر خبال قال قلت وما
بئر خبال قال بئر یسیل فیه صدید الزناة شرح مسودا بتشدید دال منقط بصیغه اسم فاعل باب افعلالست
یا بتشدید واو مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است و بر هر تقدیر وجهه مرفوع است مدلعا بدال منقط و عین
منقط بصیغه اسم فاعل باب افعالست الادلاع بیرون انداختن زبان لسانه منصوبست خبال بفتح خاء با نقطه و
تخفیف باء یکنقطه و الف و تخفیف لام مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب الغیبة والبهت
که باب صد و چهل و ششم است الصدید بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول چرک دمل مانند آن الزناة بضم زای
با نقطه و تخفیف نون و الف و تاء تانیث جمع زانی و زانیه زناکنندگان و مراد اینجا بصدید الزناة چرک فروج
زناکنندگانست و آن تفسیر خبال است یعنی روایتست از حسین بن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه از پدرش
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که می آید آشامنده خمر در روز قیامت بر حالی که سیاهست روی او بیرون انداخته
زبان خود را روان میشود لعاب دهن او بر سینه او و حق است بر الله عز وجل اینکه آشامانند او را از چاه خبال صدید

گفت که گفتم که و چیست چاه خبال امام گفت که چاهیست که روان میشود در آن چرک زناکنندگان چهارم اصل
عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله شارب الخمر لا تعاد اذا مرض ولا تشهد له جنازة ولا تزکوه اذا شهد ولا تزوجوه
اذا خطب ولا تأتمنوه علی امانة شرح یعاد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب نصر است مرض از باب علم است تشهد بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب علم است الجنازة بفتح جیم و تخفیف
نون و زای با نقطه جسد آدمی میت و بکسر جیم تابوتی که میت در آنست و بعضی عکس گفته اند روایتست از
محمد بن ابی عمیر از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که آشامنده
خمر زیارت کرده نمیشود چون بیمار شود و مشهود نمیشود برای او جنازه مراد اینست که اگر او میرد یا کسی از او
میرد باید که مؤمن حاضر نشود جنازه او را بقصد تعظیم او و راستگو نشمرید او را چون گواهی دهد و زن مدهید او را
چون زن خواهد و امین مشمرید او را بر امانتی پنجم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله شارب الخمر اذا مرض فلا تعودوه وان مات فلا تحضروه وان شهد
فلا تزکوه وان خطب فلا تزوجوه وان سألکم امانة فلا تأتمنوه شرح این ظاهرست از شرح
سابق ششم اصل عن عجلان ابی صالح قال قلت لابی عبد الله علیه السلام المولود یولد فنسقیه
من الخمر فقال لا من سقی مولودا مسکرا او قال مسکرا سقاه الله عز وجل من الحمیم وان غفر له
شرح روایتست از عجلان بفتح عین بی نقطه و سکون جیم ابو صالح گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کودک
زاده میشود پس آیا می آشامانیم او را از خمر پس امام گفت که نه بیان این انکه هر که آشامانید تازه زاده را خمری
یا امام گفت که مست کننده آشامانید ورا الله عز وجل می آشاماند او را از حمیم هر چند که آمرزد برای او گناهان دیگر را
هفتم اصل عن عجلان ابی صالح قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال الله عز وجل من شرب
مسکرا او سقاه صبیا لا یعقل سقیته من ماء الحمیم معذبا او مغفورا له ومن ترک
المسکر ابتغاء مرضاتی ادخلته الجنة وسقیته من الرحیق المختوم وفعلت به من الکرامة
ما افعل باولیائی شرح رحیق مختوم مذکورست در سوره مطففین یعنی روایتست از عجلان ابو صالح گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت الله عز وجل که هر که آشامید مست کننده را یا آشامانید
آنرا کودکی که نیک و بد را نمید اند آشامانیدم او را از آب حمیم بر حالی که معذب باشد یا مغفور له باشد در گناهان
دیگر و هر که واگذاشت آشامیدن مسکر را برای طلب خوشنودی من داخل کردم او را در بهشت و آشامانیدم او را
از خالص خمر بهشت که سر بمهر است و کردم با او از گرامی بودن انچه را که میکنم با نزدیکان خود هشتم اصل عن ابن
فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال شارب الخمر یأتی یوم القیمة مسودا
وجهه مائلا شفته مدلعا لسانه ینادی العطش العطش شرح شفته بفتح و کسر شین با نقطه

وفتح فا و تار دو نقطه در بالا منقلب از حار لام الفعل و ضمیر غایب مرفوعست و در بعض نسخ شد و کسر شین با نقطه و سکون دال بی‌نقطه و قاف و ضمیر است بمعنی کنج لب او و در بعض نسخ شقه بکسر شین با نقطه و تشدید قاف و ضمیرست بمعنی نصف روی او و العطش بفتح عین بی‌نقطه و فتح طار بی‌نقطه مصدر باب علم مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر حالی یا بتقدیر آنا مبتدای خبر محذوفست بتقدیر اجد فی و مانند آن و بر تقدیر دوم مقصود مبالغه است و میتواند بود که منصوب و مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدیر عطشت یا مفعول فعل محذوف باشد بتقدیر عالجوا یعنی روایتست از ابن فضال از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامنده خمر می‌آید در روز قیامت در حالی که سیاهست روی او و کجست لب او بیرون انداخته است زبان خود را و فریاد میزند که العطش العطش نهم اصل عن حماد بن بشیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من شرب الخمر بعد ان حرمها الله تعالی علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب و لا یصدق اذا حدث و لا یشفع اذا شفع و لا یؤتمن علی امانة فمن ائتمنه علی امانة فاکلها او ضیعها فلیس للذی ائتمنه علی الله عز و جل ان یاجره و لا یخلف علیه شرح ان یاجره بهمزه و جیم و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است الاجر بفتح همزه و سکون جیم مزد دادن لا یخلف بخا با نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب و مرفوع میتواند بود الاخلاف برگردانیدن عوض آنچه رفته بر کسی باقی ظاهرست از شرح حدیث نهم از باب اصل دهم قال ابو عبد الله علیه السلم انی اردت ان استبضع بضاعة الی الیمن فاتیت ابا جعفر علیه السلم فقلت له انی ارید ان استبضع فلانا فقال لی اما علمت انه یشرب الخمر فقلت قد بلغنی من المؤمنین انهم یقولون ذلک فقال لی صدقهم فان الله عز و جل یقول یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین شرح ظاهر اینست که در اینجا از کاتبان کافی سهوی شده باشد زیرا که همین قصه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب صد و پنجاه و پنجم که باب آخرست فی حفظ المال و کراهة الاضاعة است و در آنجا صاحب بضاعت اسمعیل بن ابی عبد الله بود و ناصح امام جعفر صادق علیه السلم بود و ممکن نیست که امام جعفر صادق علیه السلم بعد از نهی پدر این عمل که در تتمه حدیث مذکور میشود کرده باشد پس ظاهر است که و قال اسمعیل بن ابی عبد الله باشد بجای و قال ابو عبد الله و ایضا فاتیت ابی جعفر باشد بجای فاتیت ابا جعفر مگر آنکه ابو عبد الله کنیت اسمعیل نیز باشد نظیر آنکه ابو الحسن کنیت امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است و اسمعیل این سخن را با امام محمد باقر علیه السلم نیز گفته باشد و عمل بنصیحت نکرده باشد و ما موافق ظاهر شرح میکنیم و الله اعلم استبضع بباء یک نقطه و ضاد با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب استفعالست الاستبضاع جدا کردن مالی برای آنکه سرمایه تجارتی شود و سرمایه دادن کسی را و اول مرادست در اول و تعدیه آن بالی بتضمن ارسال بعنوان مضاربه است و دوم مرادست در دوم البضاعه بکسر بای یک نقطه سرمایه تجارت فاعل بلغنی ضمیر مستتر راجع بمصدر شرب

است یعنی و گفت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که من اراده کردم که جدا کنم و بفرستم سرمایه را بسوی یمن پس آمدم نزد پدرم امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم او را که بدرستی که من میخواهم که سرمایه دهم فلانکس را پس گفت مرا که آیا ندانستی اینرا که او می‌آشامد خمر را پس گفتم که بتحقیق رسید آن بمن از مؤمنان بدرستی که ایشان میگویند آنرا پس امام گفت مرا که تصدیق کن مؤمنان را چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره توبه که رسول الله میگرود بالله و باور میکند برای مؤمنان سخن ایشان را اصل ثم قال انک ان استبضعته فهلکت او ضاعت فلیس لک علی الله عز و جل ان یاجرک و لا یخلف علیک فاستبضعته فضیعها فدعوت الله عز و جل ان یاجرنی فقال ای بنی مه لیس لک علی الله ان یاجرک و لا یخلف علیک قال قلت له و لم شرح او از سکت راویست یا مبنی بر اینست که هلاک بمعنی بر طرف شدن بسبب خرج است و ضیاع بمعنی بر طرف شدن بمعنی گم کردن و مانند آنست موافق فاکلها او ضیعها که در صدر اینحدیث گذشت یخلف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوب و مرفوع میتواند بود ای بفتح همزه و سکون یا حرف ندا است مه بفتح میم و سکون ها اسم فعل است بمعنی اسکت یعنی بعد از آن پدرم گفت بدرستی که تو اگر سرمایه دادی او را پس هالک شد یا ضایع شد پس نیست ترا بر الله عز و جل اینکه مزد دهد ترا و نه اینکه عوض آورد بر تو پس مایه دادم پس ضایع کرد آنرا پس خواندم الله عز و جل را که مزد دهد مرا پس پدرم گفت که ای پسرک من ساکت باش نیست ترا بر الله اینکه مزد دهد ترا و نه اینکه عوض آورد بر تو اسمعیل گفت که گفتم او را که و چرا اصل فقال لی لان الله عز و جل یقول و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما فهل تعرف سفیها اسفه من شارب الخمر قال ثم قال علیه السلم لا یزال العبد فی فسحة من الله عز و جل حتی یشرب الخمر فاذا شربها خرق الله عز و جل عنه سرباله و کان ولیه و اخوه ابلیس لعنه الله و سمعه و بصره و یده و رجله یسوقه الی کل شر و یصرفه عن کل خیر شرح الفسحه بضم فا و سکون سین بی‌نقطه و حار بی‌نقطه وسعت و اینجا عبارتست از عدم احاطه خطیه کسی که مذکورست در آیت سوره بقره بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته السربال بکسر سین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و بای یک نقطه پیراهن که پرده آدمی است ابلیس منصوبست و سمعه و نظایرش مرفوع بعطف بر ولیه است یعنی پدرم گفت مرا که برای اینکه الله عز و جل میگوید در سوره نسا که و مدهید سفیهان از اموالی شما که گردانیده الله آنها را برای شما باعث برپا بودن پس آیا میشناسی کسی را که کم خردتر باشد از آشامنده خمر اسمعیل گفت که بعد از آن گفت پدرم علیه السلم که پیوسته بنده در فراخیست از جانب الله عز و جل تا آنکه آشامد خمر را پس چون آشامید آنرا پاره کرد الله عز و جل از او پرده او را و شد کارساز او و برادر او ابلیس لعنه الله و گوش او و چشم او و دست او و پای او میراند او را سوی هر بدی و روگردان میکند او را از هر نیکی موافق آنچه می‌آید در احادیث باب ان الخمر راس کل اثم و شر دهم اصل عن زید بن علی عن آبائه علیهم السلم اجمعین قال لعن رسول الله صلی الله علیه و آله الخمر و عاصرها و معتصرها و بایعها و مشتریها و ساقیها و آکل ثمنها و شاربها و حاملها و المحمول

الکین شرح روایتست از زید بن علی از پدرانش علیهم السلم اجمعین بامضمونی که روایت کرد از امام زین العابدین
از امام حسن از امیر المؤمنین کیفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله خمر را و فشرنده خمر را و کسی را که طلب
فشردن خمر میکند و فروشنده خمر را و خرنده خمر را و آشامنده خمر را و خورنده بهای خمر را و آشامنده
خمر را و آورنده خمر را بمجلس و مانند آن و کسی را که خمر آورده میشود بسوی او از اهل مجلس هرچند که نیاشامد یازدهم اصل
عن خضر الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلم قال من شرب النبیذ علی انه حلال خلد
فی النار و من شربه علی انه حرام عذب فی النار شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب مشعر است
بانکه نبیذ اینجا عبارتست از خمر که پنج قسم دارد چنانچه کذشت در بعض احادیث باب ما یتخذ منه الخمر و کاهی نبیذ
مستعمل میشود در خمر خرما چنانچه کذشت در بعض احادیث باب مذکور و کاهی مستعمل میشود در غیر این دو معنی چنانچه
می آید در باب النبیذ شرب نبیذ بر نهج اینکه حلالست عبارتست از شرب آن بی مضایقه و بی انقباض نفس و آن اصرار
در شرب آنست پس شرب نبیذ بر نهج اینکه حرام است عبارتست از شرب آن با مضایقه و انقباض نفس و این
حدیث ابطال قول معتزله و زیدیه میکند که میکویند که مرتکب کبیره بی اصرار نیز مخلد در نار است یعنی روایتست از
خضر بکسر خای با نقطه و سکون ضاد با نقطه و رای بی نقطه صراف از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که هر که آشامید
خمر را بر نهج اینکه آن حلالست مخلد شد در آتش جهنم و هر که آشامید از بر نهج اینکه آن حرامست معذب شد در آتش
جهنم اکر توبه نکند دوازدهم اصل عن زرارة و غیره عن ابی عبد الله علیه السلم قال شارب المسکر
لا عصمة بیننا و بینه شرح مسکر بصیغه اسم فاعل باب افعال اعم است از خمر زیرا که هر خمر مسکر است و
بعض مسکر خمر نیست مثل عرق سیب و بنک و مانند آنها العصمة بکسر عین بی نقطه و سکون صاد بی نقطه مصدر باب
ضرب نکاه داشتن کسی را از ضرر یعنی روایتست از زراره و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که آشامنده
مست کننده نیست نکاهداری میان او و میان ما مراد اینست که میان ما و او جنک مرحمت سیزدهم اصل
عن یزید بن ابی زیاد عن ابی جعفر علیه السلم قال من شرب المسکر و مات و فی جوفه منه شیء
لم یتب منه بعث من قبره مخبلا مائلا شدقه سائلا لعابه یدعو بالویل و الثبور
شرح واو در و فی جوفه حالیه است و اشارتست بحبل شبانه روز بعد از شرب موافق آنچه می آید در حدیث دوازدهم
باب آینده المخبل بخاء با نقطه و بای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحب خبل بفتح خا و سکون با و فتح با
بمعنی فساد اعضا رعشه و فالج و مانند آنها الشدق بکسر شین با نقطه و سکون دال بی نقطه و قاف کنج لب الویل
بفتح واو و سکون یای دو نقطه در پایین مرک ناکهان الثبور بضم ثای سه نقطه و ضم بای یکنقطه و سکون واو و رای
بی نقطه بی نصیب بودن از هر خوبی دعا بویل و ثبور بمعنی نفرین بر خود است بکفتن یا ویلی و یا ثبوری و آن از
کمال تنکی و آزار میباشد یعنی روایتست از یزید بفتح یای دو نقطه در پایین ابن ابی زیاد بکسر زای بی نقطه از
امام محمد باقر علیه السلم کفت که هر که آشامید مست کننده را و مرد بر حالی که در درون او باشد از آن چیزی توبه

نکرده باشد از آن برانکیخته میشود از قبرش بر حالی که صاحب رعشه است کج است کنج لب او روانست لعاب او
ندا میکند که ای مرک ناکهان من و ای بی نصیبی من چهاردهم اصل عن عمر بن ابان قال قال ابو عبد الله علیه السلم
من شرب مسکرا کان حقا علی الله عز و جل ان یسقیه من طینة خبال قلت و ما طینة خبال
فقال صدید فروج البغایا شرح البغایا بفتح بای یکنقطه و غین با نقطه و الف و یای دو نقطه در پایین و الف
مقصوره جمع بغیان و بغیه زنان و مردان زناکار یعنی روایتست از عمر بن ابان کفت که کفت امام جعفر
صادق علیه السلم که هر که آشامید مست کننده را شد لازم بر الله عز و جل که آشاماند او را از کل چاه خبال کفتم که
و چیست کل چاه خبال پس کفت که چرک فرجهای زناکاران که در جهنم میرود بسوی آن چاه مضمون کذشت در
حدیث سوم این باب پانزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لا اصلی علی غریق خمر شرح غریق خمر عبارتست از کرفتار بلای خمر بمعنی مصر بر شرب خمر بی توبه یعنی
روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نماز نمیکزارم بر فرو
رفته در خمر چون مرده باشد شانزدهم اصل عن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا یونس
ابلغ عطیة عنی انه من شرب جرعة من خمر لعنه الله عز و جل و ملائکته و رسله و
المؤمنون و ان شربها حتی یسکر منها نزع روح الایمان من جسده و رکبت فیه روح
سخیفة خبیثة ملعونة فیترک الصلوة فاذا ترک الصلوة عیرته الملائکة و قال
الله عز و جل لعبدی کفرت و عیرتک الملائکة سوءة لک عبدی شرح ابلغ بصیغه امر باب
باب افعالست عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین مردی بوده که شرب خمر
میکرده مومنون عبارتست از ائمه هدی موافق آنچه کذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم و چهارم و پنجم باب
عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمه علیهم السلم که باب صد و بیست و دوم است یا مراد اعم از اینهاست
یسکر بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است نزع بصیغه غایب مجهول باب ضرب است روح الایمان
کذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمه علیهم السلم که باب پنجاه و پنجم است
و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است رکبت بصیغه ماضی
غایبه مجهول باب تفعیل است عیرته بعین بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
تفعیل است سوءة بفتح سین و سکون واو و همزه منصوب بمنادای شبیه بمضافست بحذف حرف ندا یعنی
روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظای با نقطه و سکون بای یکنقطه و یای دو نقطه در پایین کفت که کفت امام جعفر صادق علیه
السلم که ای یونس برسان عطیه را از جانب من اینکه شان اینست که هر که آشامید جرعه از خمر را لعنت کرد او را الله عز و جل و ملائکه
او و رسولان او و ائمه هدی پس اکر آشامید خمر را تا آنکه مست شود از خمر کنده شد جان ایمان از بدن او و جا داده شد در بدن
او جانی سست زشت لعنت کرده شده پس ترک میکند نماز فریضه را پس چون ترک کرد نماز را سرزنش کردند او را ملائکه

وگفت الله عزوجل او را که ای بنده من کافر شدی و سرزنش کرده شد ترا اما که ای زشتی برای تو ای بنده من اصل ششم قال
ابو عبد الله علیه السلم سوءة سوءة کما تکون السوءة والله لتوبیخ الجلیل جل اسمه ساعة
واحدة اشد من عذاب الف عام قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلم ملعونین اینما ثقفوا اخذوا
وقتلوا تقتیلا ثم قال یا یونس ملعون ملعون من ترک امر الله عزوجل ان هو اخذ برا دمرته
وان اخذ بحرا غرقته بغضب الجلیل شرح سوءة دو جا بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مرفوع و خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هذه سوءة و مشار الیه هذه سوءة در قول الله تعالی است ظرف در محل صفت سوءة
دوم است و ما مصدریه است تکون بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب نصر از افعال تامه است السوءة
مرفوع و فاعلست و مقصود اینست که این سوءة مشتملست بر جمیع افراد سوءة که میباشد و این در مقام مبالغه
متعارفست نظیر زید جد الرجل یعنی اینکه رجال دیگر نسبت باو مانند هزل اند اشد من عذاب الف عام نظیر آیت سوره
توبه است که ورضوان من الله اکبر ملعونین منصوبست بدشنام و مفعول فعل محذوفست بتقدیر ذم یا ابعد یا مانند
اینها و عبارتست از شاربان خمر و اقتباس است از آیت سوره احزاب ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است اخذ بصیغه
ماضی غایب معلوم باب نصر است برا بفتح بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه مفعول اخذست دمرته بدال بی نقطه و رای بی نقطه
بصیغه ماضی متکلم باب تفعیل است التدمیر کشتن کسی را که هالک شوی غرقته بغین با نقطه و رای بی نقطه و قاف بصیغه ماضی
متکلم معلوم باب تفعیل است بغضب الجلیل با حرف جر و فتح عین با نقطه و فتح ضاد با نقطه و بای یک نقطه است و در
بعض نسخ بجای آن بغضب لغضب الجلیل غ اسم است و بنابر آن نغضب بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب علم است و جمله
استیناف بیانی سابق است یعنی بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که این زشتی است زشتی بخدا قسم که
هر آینه سرزنش رب جلیل جل اسمه در یکساعت سخت ترست از عذاب هزار سال راوی گفت که بعد از آن گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که مذمت کن ملعونان را که هر جا که یافته شوند گرفته میشوند و طلب قتل کرده میشود برای ایشان
نوعی از طلب قتل بعد از آن امام گفت که ای یونس ملعونست ملعونست کسی که ترک کرد فرمان الله عزوجل را بیان این
آنکه اگر او پیش گرفت راه صحرا نفرین هلاک میکنیم او را و اگر پیش گرفت راه دریا را نفرین غرق شدن میکنیم او را بسبب
غضب رب جلیل برا و هفدهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اهل الری فی الدنیا من
المسکر یموتون عطاشا ویحشرون عطاشا ویدخلون النار عطاشا شرح الری بکسر و فتح رای بی نقطه
و تشدید یا مصدر معتل العین واوی و معتل اللام یایی باب علم سیراب شدن و بکسر را اسم مصدر است عطاش بکسر
عین بی نقطه است یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که اهل سیراب شدن در دنیا
از مست کننده میمیرند بر حالی که تشنگانند و محشور میشوند بر حالی که تشنگانند و داخل میشوند آتش جهنم را بر حالی که تشنگانند
هیجدهم اصل عن الحسن بن علی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم مثله وزاد فیه ولو ان رجلا کحل
عینه بمیل من خمر کان حقیقا علی الله ان یکحله بمیل من نار شرح کحل بحای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم

باب

مشارب

باب نصر و منع است یعنی روایتست از حسن بن علی وشا از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم مثل حدیث سابق
و زیاد کرد در آن که اگر میبود اینکه مردی سرمه کند چشم خود را میلی از خمر میباید سزاوار و لازم بر الله تعالی اینکه سرمه کند او را
بمیلی از آتش جهنم نوزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لا ینال شفاعتی من استخف بصلاته ولا یرد علی الحوض لا والله لا ینال شفاعتی من شرب
المسکر ولا یرد علی الحوض لا والله شرح الاستخفاف سبکی کردن بچیزی و آن ضد اهتمام بچیزی است و مراد اینجا
ترک محافظت بر اوقات مقرره و حدود و شروط شرعیه است علی بتشدید یا مفتوحه است و الحوض منصوب بظرف
مکانست بقرینه آنچه می آید در حدیث هفتم باب آینده که لا یرد علینا الحوض و حوض عبارتست از حوض کوثر که معروفست
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در نمی یابد شفاعت
من کسی را که سبکی کرد بنماز خود و وارد نمیشود بر من در حوض کوثر نه بخدا قسم در نمی یابد شفاعت من کسی را که آشامید مست
کننده را و وارد نمیشود بر من در حوض کوثر نه بخدا قسم باب شانزدهم اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگرست که نسبت
دارد بباب سابق در این باب دوازده حدیثست اول اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلم قال من
شرب مسکرا انحبست صلاته اربعین یوما وان مات فی الاربعین مات میتة جاهلیة فان تاب
تاب الله علیه شرح انحبست بحای بی نقطه و بای یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب انفعالست میتة
بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین منصوبست بنا بر مفعول مطلق برای نوعست جاهلیة منصوب بصفت میتة است
و میتواند بود که میتة مضاف بجاهلیة باشد یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هر که آشامید مست کننده را بند میشود نماز او در چهل روز و شب یعنی که صعود بمحل قبول نمیکند و اگر مرد در آن
چهل روز و شب مرد نوعی از مردن که در اهل زمان جاهلیت که اکثر ایشان عمل بقول رسولان نکرده اند پس اگر
بازگشت کند بازگشت میکند الله تعالی برا و برحمت و قبول نماز دوم اصل عن داود بن الحصین عن ابی عبد
الله علیه السلم قال من شرب مسکرا لم تقبل منه صلاته اربعین یوما فان مات فی الاربعین مات
میتة جاهلیة وان تاب تاب الله علیه شرح حصین بفتح حای بی نقطه و کسر صاد بی نقطه است و مضمون این
ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عن سعید الاسکاف عن ابی جعفر علیه السلم قال من شرب
مسکرا لم تقبل منه صلاته اربعین یوما وان عاد سقاه الله من طینة خبال قلت وما طینة
خبال فقال علیه السلم ماء یخرج من فروج الزناة شرح روایتست از سعید اسکاف بکسر همزه از امام محمد باقر علیه
السلم گفت که هر که آشامید مست کننده را قبول کرده نشد از او نماز او در چهل روز و شب و اگر تکرار کرد آشامانید
او را الله تعالی از طینت خبال گفتم که چیست طینت خبال پس گفت امام علیه السلم که آبیست که بیرون می آید از فرجهای
زناکاران خبال مذکور شد در حدیث سوم و چهاردهم باب سابق چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما
علیهما السلم قال من شرب من الخمر شربة لم تقبل له صلاة اربعین یوما شرح شربة بضم شین و سکون

را بنقط است باقی ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من شرب الخمر لم یقبل الله له صلوة اربعین یوما شرح این نیز ظاهر است ششم
اصل عن الفضیل بن یسار عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لله عز و جل عند فطر کل لیلة من شهر
رمضان عتقاء یعتقهم من النار الا من افطر علی مسکر و من شرب مسکرا لم تحتسب له
صلوته اربعین صباحا فان مات فیها مات میتة جاهلیة شرح مضمون صدر این حدیث گذشت
در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب فضل شهر رمضان که باب دوم است فطر بکسر فا و سکون طا اسم مصدر
باب افتعالست الا بمعنی غیر است زیرا که عتقا عموم ندارد و لم تحتسب بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب
افتعالست یعنی روایتست از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه ابن یسار بفتح یا، دو نقطه در پایین و تخفیف سین
بی‌نقط از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز و جل راست نزد افطار هر شبی از ماه رمضان
آزادانی که آزاد میکند ایشان را از آتش جهنم غیر کسی که افطار کرد بر مست کننده و هر که آشامید مست کننده
را حساب کرده نشد برای او نماز او در چهل روزانه شب پس اگر مرد در آنها مرد نوعی از مردن که جاهلیت
هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی الحسن علیه السلام قال لما احتضر ابی علیه السلام قال لی یا بنی انه لا ینال
شفاعتنا من استخف بالصلوة و لا یرد علینا الحوض من ادمن هذه الاشربة فقلت
یا ابه و ای الاشربة فقال کل مسکر شرح احتضر بحا بی‌نقط و ضاد با نقط و را بی‌نقط بصیغه ماضی
غایب مجهول باب افتعالست الاحتضار حاضر شدن مرگ کسی را و مراد اینجا وقت وصیت است و این
سخن در وقت وصیت بتقریب اینست که امام در آن وقت شریک کرد برای تقیه در وصیت بعض فاسقان که
استخفاف بصلوة و شرب خمر از ایشان صادر میشد موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سیزدهم
و چهاردهم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن موسی علیه السلام که باب هفتادم است شفاعتنا منصوب
و مرفوع میتواند بود و الحوض منصوب و مفعول فیه است ابه بفتح همزه و فتح با و تخفیف و سکون ها است ای مرفوع
و منصوب میتواند بود و همچنین است کل یعنی روایتست از ابو بصیر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که در وقتی که
نزدیک مرگ شد پدرم گفت که ای پسرکم بدرستی که شان اینست که در نمی یابد شفاعت ما کسی را که سبکی کرد
بنماز و وارد نمیشود بر ما در حوض کوثر کسی که عادت کرد این شرابها را پس گفتم که ای پدرم و کدام شرابهاست
اینها پس گفت که هر مست کننده است هشتم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من شرب مسکرا لم تقبل منه صلوة اربعین یوما شرح
ظاهر است از شرح احادیث این باب نهم اصل عن عمرو بن شمر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من
شرب شربة خمر لم یقبل الله منه صلوته سبعا و من سکر لم تقبل منه صلوة اربعین صباحا
شرح روایتست از عمرو بن شمر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول

نکرده اند تعالی از او نمازش را در هفت شبانه روز و هر که مست شد قبول کرده نشد از او نمازی در چهل روزانه شب
بدانکه ممکنست دفع منافات میان این حدیث و امثال حدیث چهارم این باب بحمل این حدیث بر غیر مدمن خمر و حمل
امثال حدیث چهارم بر مدمن خمر دهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من شرب الخمر حتی یسکر لم یقبل الله عز و جل منه صلوة اربعین صباحا شرح
این ظاهر است از شرح حدیث سابق یازدهم اصل عن سلیمان ابن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من شرب شربة من خمر لم یقبل الله منه صلوة اربعین یوما شرح روایتست از سلیمان بن خالد از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که آشامید جرعه از خمر را قبول نکرده اند از او نماز را چهل روزانه شب دوازدهم اصل
عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام انا روینا عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من شرب
الخمر لم تحتسب له صلوته اربعین صباحا قال فقال قد صدقوا قلت و کیف لا تحتسب صلوته اربعین
صباحا لا اقل من ذلک و لا اکثر شرح روینا بصیغه مجهول باب تفعیل است تحتسب بصیغه مجهول باب افتعالست
یعنی روایتست از حسین بن خالد گفت که گفتم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را که بدرستی که ما راوی کرده شدیم
از نبی صلی الله علیه و آله اینکه او گفت که هر که آشامید خمر را حساب کرده نمیشود برای او نمازی در چهل روزانه شب راوی
گفت که پس امام گفت که راست گفتند گفتم که و چگونه حساب کرده نمیشود در چهل روزانه شب نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن اصل
فقال ان الله عز و جل قدر خلق الانسان فصیره نطفة اربعین یوما ثم نقلها فصیرها علقة
اربعین یوما ثم نقلها فصیرها مضغة اربعین یوما فهو اذا شرب الخمر بقیت فی مشاشه
اربعین یوما علی قدر انتقال خلقته قال ثم قال علیه السلام و کذلک جمیع غذائه اکله و شربه یبقی
فی مشاشه اربعین یوما شرح بیان مثل این شد در کتاب الاطعمه در حدیث دوم باب ان من لم یاکل اللحم اربعین
یوما تغیر خلقه که باب پنجاه و ششم است و انتقال نطفه مضغه و علقه گذشت در کتاب العقیقه در بعض
احادیث باب بدو خلق الانسان و تقلبه فی بطن امه که باب ششم است قدر از باب تفعیل یا از باب ضرب است فا
در فصیر برای بیان و تفصیل است المشاش بضم میم و تخفیف شین با نقطه اول طبیعت و اصل الغذا بکسر غین با نقطه
و ذال با نقطه و الف ممدوده آنچه جزو بدن شود از خوردنیها و آشامیدنیها و مقصود اینست که هر چه جزو بدن شود اثر
آن باقی میماند در مدت بقای صورت نوعیه نطفه و صورت نوعیه علقه و صورت نوعیه مضغه پس چهل روزانه شب
میقات مقرر رب است موافق آیت سوره اعراف فتم میقات ربه اربعین لیلة یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله عز
و جل باندازه قرار داد آفریدن آدمی را با بیرون کردانید آدمی را نطفه در چهل روزانه شب بعد از آن نقل کرد آن
نطفه را با بیرون کردانید او را خون بسته در چهل روزانه شب بعد از آن نقل کرد خون بسته را با بیرون کردانید او را
پاره گوشتی در چهل روزانه شب پس آدمی چون آشامید خمر را ماند در طبیعت او در چهل روزانه شب بر مقدار انتقال
آفرینش او راوی گفت که بعد از آن گفت امام علیه السلام که و همچنان جمیع آنچه جزو بدن آدمی میشود خواه خوردنی او باشد

وخواه آشامیدنی او باشد باقی میماند در طبیعت او در حصول ردیله شده او بقا اثر آنست باب ببفدهم اصل

باب ان الخمر رأس کل اثم و شر شرح این باب بیان اینست که خمر سر هر گناهی و فسادی ست در این باب ده حدیث ست

اول اصل عن اسمعیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله رجل فقال اصلحک الله شرب

الخمر شر ام ترک الصلوة فقال شرب الخمر ثم قال او تدری لم ذاک قال لا قال لانه یصیر فی حال لا یعرف

معها ربه شرح واو در او تدری برای عطف بر مقدرست و آن چیزیست که معلوم شده بجواب امام پس تقدیر

اتدری ان شرب الخمر شر من ترک الصلوة و تدری لم ذاک است عدم معرفت رب کنایتست از ارتکاب معصیت

حتی شرک و کفر پس آن بالاتر از هر معصیتست موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب نوادر که باب سی و پنجم است

یعنی روایتست از اسمعیل بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه و در بعض نسخ بار یکنقطه و تشدید

شین بانقطه است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسید امام را مردی با نیروش که گفت او را که نگاهدارد ترا

الله آیا آشامیدن خمر بدترست یا ترک نماز پس امام گفت که آشامیدن خمر بدترست بعد از آن امام گفت که آیا و میدانی

که چراست این آن مرد گفت که نه امام گفت که برای اینست که او مسکرد و در حالی که نمیشناسد با آن صاحب کل اختیار

خود را دوم اصل عن الحلبی عن زرارة و محمد بن مسلم و حمران بن اعین عن ابی جعفر و ابی عبد الله

علیهما السلم قال لا ان الخمر رأس کل اثم شرح روایتست از عبد الله بن علی حلبی و زراره و محمد بن مسلم و حمران بضم حاء

بی نقطه ابن اعین بفتح همزه و سکون عین و فتح یاء دو نقطه در پایین از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم

گفتند که خمر سر هر گناهیست سوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله ان الخمر رأس کل اثم شرح این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابی اسامة عن ابی

عبد الله علیه السلم قال الخمر ام الخبائث و مفتاح کل شر و مدمن الخمر کعابد وثن و ان الخمر رأس کل اثم و شاربها

مکذب بکتاب الله لو صدق کتاب الله حرم حرامه شرح روایتست از ابو اسامه زید بیع فروش از امام

جعفر صادق علیه السلم گفت که آشامیدن خمر کلید هر فسادیست و عادت کننده خمر مانند بت پرستست و بدرستی

که خمر سر هر گناهیست و آشامنده آن دروغ میشمرد کتاب الله را اگر راست میشمرد کتاب الله را حرام میشمرد حرام او را

اشارتست باینکه تصدیق که جزو ایمانست محض علم بصدق نیست بلکه گرویدن و گردن نهادنست و آن منافات

دارد با او مان خمر پنجم اصل عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل جعل للشر اقفالا

و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب شرح این گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب الکذب

که باب صد و سی و نهم است یعنی روایتست از کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که

که امام گفت که بدرستی که الله عز و جل گردانید برای فساد قفلهایی و گردانید کلیدهای آن قفلها را شراب مست

کننده ششم اصل عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلم قال ان الله عز و جل جعل للمعصیة بیتا

ثم جعل للبیت بابا ثم جعل للباب غلقا ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح المعصیة الخمر

شرح الغلق بفتح غین با نقطه و فتح لام و قاف بستن در یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق

علیهما السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل گردانید برای نافرمان برداری خانه بعد از آن گردانید برای آن خانه

دری بعد از آن گردانید برای آن در بستنی بعد از آن گردانید برای آن بستن کلید پس کلید نافرمان برداری

خمرست هفتم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد عن ابیه عن احدهما علیهما السلم قال ما عصی الله

عز و جل بشیء اشد من شرب المسکر ان احدهم لیدع الصلوة الفریضة و یثب علی امه و اخته

و ابنته و هو لا یعقل شرح اسم ابی البلاد بکسر بار یکنقطه یحیی بن سلیم یا یحیی بن سلیمان است اشد مجرور بفتحه و

مرفوع میتواند بود و بنا بر اول صفه شیء است و بنا بر دوم خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و جمله صفه شیء است

یثب بثاء سه نقطه مکسوره و تخفیف بار یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است

الوثوب جستن بر بر مایه و ماننده آن یعنی روایتست از ابرهیم بن ابی البلاد و از پدرش از امام محمد باقر یا امام جعفر

صادق علیهما السلم گفت که عصیان کرده نشد الله عز و جل بچیزی که سختتر باشد از آشامیدن مست کننده بدرستی

که یکی از شارابان هر آینه ترک میکند نماز فریضه را و میجهد بر مادرش و خواهرش و دخترش در حالی که عقل ندارد هشتم

اصل عن محمد بن الحسین رفعه قال قیل لامیر المؤمنین صلوات الله علیه انک تزعم ان شرب الخمر

اشد من الزنا و السرقة فقال علیه السلم نعم ان شارب الخمر اشد صاحب الزنا لعله لا یعدوه

الی غیره و ان شارب الخمر اذا شرب الخمر زنی و سرق و قتل النفس التی حرم الله عز و جل و ترک

الصلوة شرح روایتست از محمد بن حسین نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او ست امام گفت که گفته شد امیر المؤمنین

صلوات الله علیه را که آیا بدرستی که تو دعوی میکنی اینرا که آشامیدن خمر سختترست از زنا و از دزدی پس گفت علیه السلم که

آری بیان این آنکه بدرستی که زناکار شاید که او تجاوز نکند سوی غیر زنا و بدرستی که آشامنده خمر چون آشامد خمر را زنا میکند

و دزدی میکند و میکشد جانداری را که حرام گردانیده الله عز و جل و ترک میکند نماز را نهم اصل عن بعض اصحابنا

رفعه عن ابی عبد الله علیه السلم قال شرب الخمر مفتاح کل شر شرح این ظاهرست از شرح حدیث پنجم این

این باب باب بیستم اصل باب مدمن الخمر شرح الادمان مصدر باب افعال مستمر کردن چیزی را و مراد اینجا ادمان

بر چیزیست مبنی بر مضایقه بودن در ارتکاب آن هر چند که در یکبار باشد یعنی این باب بیان مستمر کننده شرب خمرست

در این باب ده حدیثست اول اصل عن عجلان ابی صالح قال قال ابو عبد الله علیه السلم من شرب المسکر

حتی یفنی عمره کان کمن عبد الاوثان و من ترک مسکرا مخافة من الله عز و جل ادخله الله

الجنة و سقاه من الرحیق المختوم شرح کمن عبد الاوثان اشارتست بآیت سوره حج فاجتنبوا الرجس من

الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم آخر ابواب یعنی روایتست از عجلان ابو صالح گفت که گفت امام جعفر

صادق علیه السلم که هر که آشامید مست کننده را تا آنکه بآخر رسید عمر او شد مانند کسی که پرستید بتان را و هر که ترک کرد

مست کننده را بسبب ترس از الله عز و جل داخل کرد او را الله عز و جل در بهشت و آشامانید او را از خمر خاصه بهشت

مر سبهر که مذکور است در سوره تطفیف دوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله مدمن الخمر یلقی الله عز وجل کعابد وثن شرح روایت از
زید بیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مستمر کننده خمر بر میخورد
الله عز وجل را مانند پرستنده بت سوم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال قال مدمن
الخمر یلقی الله عز وجل حین یلقاه کعابد وثن شرح این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل
عن عمرو بن عثمان قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول مدمن الخمر یلقی الله عز وجل
حین یلقاه کعابد وثن شرح این ظاهرست پنجم اصل عن عبدالله سنان عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله مدمن الخمر یلقی الله عز وجل یوم یلقاه
کافرا شرح روایت از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که مستمر کننده خمر بر میخورد الله عز وجل در روزی که بر میخورد او را که روز مرگ است بر حالی که منکر ربوبیت
الله تعالی است ششم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبدالله علیه السلام قال مدمن
الخمر یلقی الله تبارک وتعالی یوم یلقاه کعابد وثن شرح این ظاهرست هفتم اصل عن الحلبی
وزرارة ومحمد بن مسلم وحمران بن اعین عن ابی جعفر علیه وابی عبدالله علیهما السلام انهما
قالا مدمن الخمر کعابد وثن شرح این ظاهرست هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله مدمن الخمر کعابد وثن اذا هو مات وهو
مدمن علیه یلقی الله عز وجل حین یلقاه کعابد وثن شرح اذا هو مات تا آخر کلام امام جعفر صادق
علیه السلام است برای تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه وآله تعدیه مدمن بعلی بتضمین معنی اصرارست ضمیر علیه راجع
بخمرست وتذکیر آن جایزست ومقصود اینست که اگر مصر بر خمر توبه کند مانند عابد وثن نیست وبیان شرط
صحت توبه گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث سوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید
الامر علیه است یعنی روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که مستمر کننده خمر مانند پرستنده بتی است چون ومرد بر حالی که مصر باشد بر خمر بر میخورد الله عز وجل را
در وقتی که بر میخورد او را مانند پرستنده بتی نهم اصل عن محمد بن زاذویه قال کتبت الی ابی الحسن
علیه السلام اسأله عن شارب الخمر قال فکتب علیه السلام شارب الخمر کافر شرح زاد به بزای بانقط و
الف ودال منقطه که حرکت آن بالتقاء الساکنین است وکسر بای بکنقطه وسکون ها در اصل عجمی است در بعض
نسخ المسکر ست بجای الخمر ودر جا یعنی روایت از محمد بن زاذویه گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلام
می پرسیدم او را از شارب خمر را وی گفت که پس نوشت امام علیه السلام که شارب خمر کافرست دهم اصل عن
رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال مدمن الخمر کعابد وثن شرح این ظاهرست باب نوزدهم

صحیح

مثادب

اصل باب آخر منه شرح این بابی دیگرست که نسبت دارد بباب سابق ودر این باب سه حدیث است اول اصل
عن جارود قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول حدثنی ابی عن ابیه ان رسول الله
صلی الله علیه وآله قال مدمن الخمر کعابد وثن قال قلت وما المدمن قال الذی اذا وجدها
شربها شرح روایت از جارود بجیم والف وضم را بی نقطه وسکون واو ودال بی نقطه گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که مستمر کننده
خمر مانند پرستنده بتی است جارود گفت که گفتم امام را که وچیست معنی مستمر کننده گفت که کسی که چون یابد
خمر را آشامد آن را مراد ادمیصابقه است دوم اصل حدثنی ابو بصیر وابن ابی یعفور قالا سمعنا ابا
عبدالله علیه السلام یقول لیس مدمن الخمر الذی یشربها کل یوم ولکنه الموطن نفسه انه
اذا وجدها شربها شرح موطن بواو وطاء منقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است التوطین قرار دادن
یعنی خبر داد مرا ابو بصیر وعبدالله بن ابی یعفور گفتند که شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست
مستمر کننده خمر کسی که آشامد آن را در هر روزی ولیکن او قرار دهنده است دل خود را که او چون یابد خمر را
آشامد آن را مراد دمیصابقه است سوم اصل عن نعیم البصری عن ابی عبدالله علیه السلام قال مدمن
المسکر الذی اذا وجده شربه شرح روایت از نعیم بضم نون وفتح عین منقطه یا بفتح نون وکسر
عین منقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مستمر کننده مست کننده کسی است که چون یابد آن را آشامد
آن را باب بیستم اصل باب تحریم الخمر فی الکتاب شرح این باب بیان حرام کردن خمر در قرآنست در این باب
دو حدیث است اول اصل عن علی بن یقطین قال سأل المهدی اباالحسن علیه السلام عن الخمر هل هی
محرمة فی کتاب الله عز وجل فان الناس انما یعرفون النهی عنها ولا یعرفون التحریم لها
فقال له ابو الحسن علیه السلام بل هی محرمة فی کتاب الله عز وجل یا امیر المؤمنین فقال فی ای
موضع هی محرمة فی کتاب الله جل اسمه یا اباالحسن شرح روایت از علی بن یقطین گفت که
پرسید مهدی که از خلفای بنی عباس است وپسر منصور دوانیقی است امام موسی کاظم علیه السلام را از خمر
که آیا آن حرام کرده شده است در کتاب الله عز وجل چه بدرستی که مردمان جز این نیست که میشناسند در
کتاب الله عز وجل نهی از آن را که احتمال نهی تنزیه دارد ونمیشناسند حرام کردن برای آن پس گفت او را
امام موسی کاظم علیه السلام که بلکه خمر حرام کرده شده است در کتاب الله عز وجل ای فلان پس گفت که در
کدام جا خمر حرام کرده شده است در کتاب الله جل اسمه ای ابوالحسن اصل فقال قول الله عز وجل وعز
قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق فاما
قوله ما ظهر منها یعنی الزنا المعلن ونصب الرایات التی کانت ترفعها الفواحش للفواحش
فی الجاهلیة واما قوله عز وجل وما بطن یعنی ما نکح من الاباء فان الناس کانوا قبل

ان يبعث النبي صلى الله عليه وآله اذا كان للرجل زوجة ومات عنها تزوجها ابنه من بعده اذا لم تكن امه فحرم الله عز وجل ذلك شرح يعني در نسخ دو جا بصيغه مضارع بي فاست وظاهر فعني بها و بصيغه ماضي مينمايد ليكن يعني بتقدير فيقال فيه يعني است نظير فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم كه بتقدير فيقال لهم اكفرتم است ومثل اين كذشت در كتاب النكاح در حديث اول باب سي و هفتم كه باب فيما احله الله عز وجل من النساء است معنى يعني بنقط بصيغه اسم مفعول باب افعال است نكح بصيغه ماضي غايب مجهول باب ضرب ومنع است وضمير مستتر راجع بما است وما نكح بتقدير نكاح ما نكح است من در من الآباء ابتدائيه است ومستعمل شده بمعنى خلف مثل واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى يعني اگر عكس آنچه در اينجا نوشت كذشت در كتاب النكاح در حديث چهل و هفتم باب نوادر كه باب صد و نودم است وبيان دفع منافات شد بانيروش كه ظاهر بودن چيزي باعتباري منافات ندارد با باطن بودن آن باعتباري ديكر يعني پس امام كفت كه آن قول الله جل وعز است در سوره اعراف كه بكو كه چز اين نيست كه حرام كرد صاحب كل اختيار من بغايت رسوائيها را آنچه را كه ظاهر شد از جمله آنها وآنچه را كه باطن شد واثم را وكشتن بغير حق را پس اما قول او كه ما ظهر منها پس خواسته زناي آشكار كرده شده را و واداشتن علمهايي را كه بودند كه بلند ميكردند آنها را زنان زناكار براي زناها در زمان جاهليت واما قول او عز وجل كه وما بطن پس كفته ميشود در آن كه خواسته بآن نكاح آنچه كه نكاح كرده شد بعد از پدران زيرا كه مردمان بودند پيش از آنكه مبعوث شود نبي صلى الله عليه وآله كه چون ميبود براي مرد زني وميرد از سر آن زن جفت خود ميكرد آن زن را پسر آن مرد بعد از آن مرد چون نميبود مادر پس حرام كرد الله عز وجل آن نكاح را متن واما الاثم فانها الخمرة بعينها وقد قال الله عز وجل في موضع آخر يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس فاما الاثم في كتاب الله فهي الخمر والميسر واثمهما اكبر كما قال الله تعالى قال فقال المهدي يا علي بن يقطين هذه والله فتوى هاشمية قال فقلت له صدقت والله يا امير المؤمنين الحمد لله الذي لم يخرج هذا العلم منكم اهل البيت قال فوالله ما صبر المهدي ان قال لي صدقت يا رافضي شرح در فانها الخمرة باعتبار مراد در اين آيت است زيرا كه بقرينه مقابله مراد چيزي خواهد بود كه سر جميع آثام باشد وآن خمر است چنانچه كذشت در باب ان الخمر راس كل اثم وشر كه باب سيزدهم است وقول اينكه از قبيل تعميم بعد از تخصيص باشد بغايت ركيك است زيرا كه بعد از آن والبغي بغير الحق نيز مذكور است بعينها احتراز است از ساير آثام يا احتراز است از ساير اشربه مسكره واحتمال دوم موافق است با آنچه مي آيد در حديث دوم و پنجم باب آينده وكذشت در كتاب الحجة در حديث چهارم باب التفويض الى رسول الله صلى الله عليه وآله والى الائمة عليهم السلم كه باب پنجاه و دوم است تفسير ميسر مي آيد در بعض احاديث باب النرد والشطرنج كه آخر ابواب است فا در فاما براي تفريع است كتاب الله عبارتست از سوره بقره باعتبار اينكه اول سوره مدنيه است وسوره مدنيه از جمله كتابست باعتبار تغليظ در آنها بخلاف سوره مكيه كه اكثر آنها بيان آداب وحكمت است چنانچه كذشت در كتاب الايمان والكفر در حديث اول باب بي عنوان كه باب صد و دهم است فتوى

بضم

گفته ميشود در آن كه

بضم و فتح فا و غير منصرف است بالف تانيث يعني واما اثم در آيت سوره اعراف پس راستي كه آن خمر است بخصوصها وتحقيق كفت الله عز وجل در جاي ديكر كه سوره بقره است كه ميپرسند ترا از مي و بساط قمار بكو كه در آنهاست كناهي بزرك و منفعتهايي براي مردمان پس اما اثم در سوره بقره پس آن مي و بساط قمار است وكناه آن بزركتر است از نفع آنها چنانچه كفت الله تعالى در تتمه آيت سوره بقره علي بن يقطين كفت كه پس كفت مهدي كه اي علي بن يقطين اين بخدا قسم كه فتوايست كه مخصوص بني هاشم است علي بن يقطين كفت كه پس كفتم او را كه راست كفتي بخدا قسم اي فلان حمد الله را است كه بيرون نكرد اين علم را از شما خانه واده علي بن يقطين كفت كه پس بخدا قسم كه صبر نكرد مهدي تا اينكه كفت مرا كه راست كفتي اي رافضي مراد اينست كه دانست كه من بد قصد كردم و تصريح بآن كرد دوم اصل بعض اصحابنا مرسلا قال ان اول ما نزل في تحريم الخمر قول الله عز وجل يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما فلما نزلت هذه الآية احس القوم بتحريمها وتحريم الميسر وعلموا ان الاثم مما ينبغي اجتنابه ولا يحمل الله عز وجل عليهم من كل طريق لانه قال ومنافع للناس شرح بعض مرفوع و مبتدا است وعبارتست از يكي از سفراي صاحب الزمان عليه صلوات الرحمن مرسلا بصيغه اسم مفعول باب افعال حال ضمير مستتر در قال است كه راجع بمبتدا است ومقصود اينست كه او اين سخن را بعنوان پيغام از ناحيه مقدسه كفت احس بحا بي نقط و تشديد سين بي نقط بصيغه ماضي غايب معلوم باب افعال است القوم عبارتست از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله لا يحمل بيا بي نقط بصيغه مضارع غايب معلوم باب ضرب است الحمل بفتح حا وسكون ميم بند و آوردن بر دشمن در جنك و مراد اينجا سخت كيريست يعني بعض ياران ما در حالي كه رسول بود كفت كه بدرستي كه اول آنچه نازل شد در تحريم مي قول الله عز وجل بود در سوره بقره كه ميپرسند ترا از مي و بساط قمار بكو كه در آنهاست كناهي بزرك ومنفعتهايي براي مردمان وكناه آنها بزركتر است از نفع آنها پس وقتي كه نازل شد اين آيت ادراك كردند اصحاب بحرام كردن مي و حرام كردن بساط قمار و دانستند اينرا كه كناه از جمله چيزيست كه سزاوار ميشود اجتناب آن وحمله نمي آورد الله عز وجل بر ايشان در آن از هر راهي زيرا كه او كفت كه ومنافعي براي مردمان اصل ثم انزل الله عز وجل آية اخرى انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون فكانت هذه الآية اشد من الاولى واغلظ في التحريم ثم ثلث باية اخرى وكانت اغلظ من الآية الاولى والثانية واشد فقال عز وجل انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون فامر عز وجل باجتنابها وفسر عللها التي لها ومن اجلها حرمها شرح تفسير آيت انما الخمر والميسر تا آخر كذشت در كتاب الصلوة در شرح حديث پنجم باب الرجل يصلي في الثوب وهو غير طاهر تا آخر كه باب شصت و نهم است و در كتاب المعيشة در حديث دوم باب القمار والنهبة كه باب چهلم است ثم ثلث تا آخر دلالت ميكند بر اينكه آيت ثالثه متصل

آیت ثانیه نیست بلکه در سوره دیگرست که نزول آن متراخیست از نزول سوره که آیت ثانیه در آنست و جامعان
این مصحف غلط کرده اند در وصل آیت ثالثه بآیت ثانیه و این از جمله مکنون علم ائمه معصومین علیهم السلام است
که بخواص شیعه خود رسانیده اند لها ظرف مستقر و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی و این جمله مستأنفه مؤوله
است و واو در ومن برای عطف جمله بر جمله است ما لها ظرف لغو و متعلق بحرم است و واو برای عطف
مفرد بر مفردست بعطف تفسیر یعنی بعد از آن نازل کرد الله عز و جل آیتی دیگر را در سوره مائده که جز این نیست
که می و بساط قمار و بتان و تیرهای فال گیری نزد بتان نجس است بسبب عمل شیطان پس اجتناب کنید از آن
شاید که شما بمطلب خود رسید پس شد این آیت متأخر از آیت اولی و غلیظ در حرام کردن بعد از آن مکرر کرد تحریم
را بآیتی دیگر و سوم شد غلیظ از آیت اولی و ثانیه و متأخر پس گفت عز و جل در آیتی که در مصاحف مشهوره در
سوره مائده متصل بآیت ثانیه است که جز این نیست که میخواهد شیطان اینکه واقع سازد میان شما عداوت
و بغض را در می و بساط قمار و باز دارد شما را از یاد الله و از نماز پس آیا شما قبول میکنید نهی مرا پس امر کرد عز و جل
می و بیان کرد علتهای می را که آنها برای می است و سبب آنها حرام کرد می را اصل ثم بین الله عز و جل
تحریمها وکشفه فی الآیة الرابعة مع ما دل علیه فی هذه الآی المذکورة المتقدمة بقوله عز و
جل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وقال
عز وجل فی الآیة الاولی یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس ثم قال فی
الآیة الرابعة قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم فخبر عز وجل ان
الاثم فی الخمر وغیرها وانه حرام شرح ثم بین آخر دلالت میکند بر اینکه آیت رابعه در سوره مکیه نیست بلکه
در سوره مدنیه است که نزول آن متراخیست از نزول سوره که آیت ثالثه در آن بوده و جامعان این مصحف
خطا کرده اند در ادخال آیت رابعه در سوره اعراف که آنرا مکیه شمرده اند و این نیز از جمله مکنون علم ائمه معصومین
علیهم السلام است که بخواص شیعه خود رسانیده اند ما در ما دل مصدریه است دل بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است ضمیر علیه راجع بتحریمها است و میتواند بود که ما موصوله
باشد و ضمیر علیه راجع بما باشد آی بهمزه و الف و یاء دو نقطه در پایین جمع آیه است تکرار ذکر آیت اولی
و آیت رابعه بتأکید برای اظهار کمال تفاوت در تحریم در آیت اولی و تحریم در آیت رابعه است فاء در فخبر
برای بیان و تفصیل است خبر بخاء با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
برای مبالغه الاثم بمعنی کل الاثم است فی الخمر مرفوعست محلا و خبر ان است واو در وغیرها عاطفه است و غیر منصوب
بعطف بر اسم ان است یا مرفوع و مبتداست و بر هر تقدیر واو در وانه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه و ضمیر راجع
بغیرست و در محل آن نصب و رفع جایزست مثل مدخول واو در کل مدخل و صیغه که بیان شد در کتاب الاطعمة
در شرح حدیث ششم باب ما لا ینتفع به من المیتة تا آخر که باب نهم است بعد از آن بیان کرد الله عز و جل تحریم

ی را

می را و هویدا کرد تحریم می را در آیت چهارم با وجود آنکه راهنمایی کرده بود در این آیات ثلث مذکوره سابقه بقول
او عز و جل که بگو که جز این نیست که حرام کرده صاحب کل اختیار من بغایت رسوائیها را آنچه را که ظاهر شد از جمله
آنها و آنچه را که باطن شد و گناه را و کشتن کسی بغیر حق را و گفت عز و جل در آیت اولی که در سوره بقره است که
میپرسند ترا از می و بساط قمار بگو که در آنهاست گناهی بزرگ و منفعتهایی برای مردمان بعد از آن گفت
در آیت چهارم که بگو که جز این نیست که حرام کرده صاحب کل اختیار من بغایت رسوائیها را آنچه را که ظاهر شد از
جمله آنها و آنچه را که باطن شد و گناه را و کشتن کسی بغیر حق را پس خبردار کرد الله عز و جل اینکه همگی گناه در می است و
غیر می یا همین است که حرامست مراد اینست که در این آیت رابعه کمال مبالغه در تحریم می است چنانچه گویا
غیر می گناهی ندارد اصلا اصل وذلک ان الله عز وجل اذا اراد ان یفترض فریضة انزلها شیئاً
بعد شیء حتی یوطن الناس انفسهم علیها ویسکنوا الی امر الله عز وجل ونهیه فیها وکان
ذلک من الله جل وعز علی وجه التدبیر فیهم اصوب واقرب لهم الی الاخذ بها واقل لنفارهم
منها شرح و آن برای اینست که الله عز و جل چون اراده کرد اینکه فرض لازم کند فریضه را نازل میکند اجزای
بعد از چیزی تا اینکه قرار دهند مردمان دلهای خود را بر آن فریضه و ساکن و مطمئن شوند سوی امر الله عز و جل و نهی
او در آن فریضه و میباشد آن تدریج از الله جل و عز بر وجه تدبیر در مردمان درست تر و نزدیک کننده تر ایشان را
سوی عمل بآن فریضه و کم کننده تر نفرت ایشان را از آن فریضه بدانکه از جمله آیات داله بر تحریم خمر آیت سوره
حج است که فاجتنبوا الرجس من الاوثان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم آخر ابواب و شاید که امام علیه السلام
ترک استدلال بآن آیت کرده باشد برای تقیه زیرا که تحریم آن آیت بسیار غلیظ است و حکام بنی العباس از
شنیدن آن غضبناک میشده اند باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله حرم کل مسکر قلیله
وکثیره شرح این باب بیان اینست که رسول الله صلی الله علیه وآله حرام کرد بوحی الهی هر مست کننده را کمش را و بسیارش
را در این باب هفده حدیث است اول عن کلیب الصیداوی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول
خطب رسول الله صلی الله علیه وآله فقال فی خطبته کل مسکر حرام شرح صیدا بفتح صاد بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه و الف ممدوده شهریست در جبل عامل در کنار دریای شام و در نسبت
همزه آن منقلب بواو میشود یعنی روایتست از کلیب بضم کاف و تخفیف لام مفتوحه صیداوی که گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت در خطبه خود که هر مست کننده
حرامست دوم عن ابی الربیع الشامی قال قال ابو عبدالله علیه السلام ان الله عز وجل حرم
الخمر بعینها فقلیلها وکثیرها حرام کما حرم المیتة والدم ولحم الخنزیر وحرم رسول الله
صلی الله علیه وآله الشراب من کل مسکر وما حرمه رسول الله صلی الله علیه وآله فقد حرمه الله
عز وجل شرح قریب باین مضمون گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم که باب التفویض الی رسول الله

صلی الله علیه و آله و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است تحریم خمر بعینها احتراز است از تحریم خمر با عم معناش اینکه
بجای انما الخمر و المیسر گوید که انما المسکر و المیسر و ظاهر این حدیث آنست که لفظ خمر در لغت عرب حقیقت باشد در
شیرهٔ انگور مست کننده و مجاز مشهور باشد در اعم از آن چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اصل تحریم الخمر که
باب سیزدهم است حرم در کما حرم بصیغهٔ ماضی غایب مجهول یا معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از
ابی الربیع شامی که گفت که امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که الله عز و جل حرام کرد شراب انگور را بخصوص
آن پس کم آن و بسیار آن حرام است چنانچه حرام کرده شد مردار و خون و گوشت خوک و حرام کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله آشامیدنی را از هر مست کننده و آنچه حرام کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس تحقیق
حرام کرده آنرا الله عز و جل مراد اینست که تحریم رسول الله از روی ظن و خودرائی نیست بلکه از روی وحی در
قرآنست و عقول رعیت از استنباط آن از روی علم عاجز است اگرچه از ظن بآن باعتبار ظاهر قرآن
عاجز نیست موافق آنچه بیان میشود در شرح حدیث یازدهم باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر که باب بیست و
سوم است **سوم اصل** عن عطاء بن یسار عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کل مسکر حرام و کل مسکر خمر **شرح** روایتست از عطا بفتح عین مهمله و طا بی نقطه و الف ممدوده
ابن یسار بفتح یا دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست و هر مست کننده مانند خمر است **چهارم اصل** عن معویة بن
وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان رجلا من بنی عمی و هو رجل من صلحاء موالیک
امرنی ان اسالک عن النبیذ فاصفه لک فقال علیه السلم انا اصفه لک قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء
فرد بکفه مرتین لا لا **شرح** فاصفه مرفوع و منصوب میتواند بود و مقصود بیان اینست که اراده آشامیدن او
نبیذ را بقدری نیست که مست کند و مع هذا آب بسیار داخل آن میکند فما اسکر بعبارت تفریعیه است و در بعض
نسخ بواو است و بر تقدیر تقدیم کلام رسول الله نیست بلکه کلام امام است و بیان تفریع مفصل میشود در شرح
حدیث یازدهم این باب **یعنی** روایتست از معویه وهب بفتح واو و سکون و فتح ها گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردی از پسران عموی من و او مردیست از صالحان پیروان تو
امر کرد مرا باینکه سوال کنم ترا از شراب خرما پس بیان میکنم آنرا برای تو پس گفت امام علیه السلم که من بیان میکنم
آنرا برای تو گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است پس هرچه مست کند بسیارش پس
کمش حرامست راوی گفت که گفتم که آیا پس کم حرام حلال میکند آنرا بسیار آب پس رد کرد بدست خود دو بار
که نه نه مراد اینست که بزبان نگفت بلکه باشارت دست فهمانید که نه نه **پنجم اصل** عن الفضیل بن یسار
عن ابی جعفر علیه السلم قال سالته عن النبیذ فقال حرم الله جل و عز الخمر بعینها و حرم

رسول الله صلی الله علیه و آله من الاشربة کل مسکر **شرح** روایتست از فضیل بن یسار از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شراب خرما پس امام گفت که حرام کرد الله عز و جل شراب انگور را
بخصوص آن و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله آشامیدنیها هر مست کننده را **ششم اصل** عن کلیب
الاسدی قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن النبیذ فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
خطب الناس فقال فی خطبته ایها الناس الا ان کل مسکر حرام الا و ما اسکر کثیره فقلیله
حرام **شرح** الا و ما اسکر تا آخر تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام است موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم
این باب **یعنی** روایتست از کلیب اسدی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شراب خرما پس گفت
که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه گفت مردمان را پس گفت در خطبه خود که ای مردمان آگاه باشید بدرستی
که هر مست کننده حرامست آگاه باشید و هرچه مست کرد بسیارش پس کمش حرامست **هفتم اصل** عن
صفوان الجمال قال کنت مبتلی بالنبیذ معجبا به فقلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک
اصف لک النبیذ قال فقال لی بل انا اصفه لک قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر
حرام و ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقلت له هذا نبیذ السقایة بفناء الکعبة فقال لی لیس
هکذا کانت السقایة انما السقایة زمزم **شرح** مبتلی بمیم مضموم و با بی نقطه و الف ساقط بالتقاء الساکنین بسبب تنوین
بصیغهٔ اسم مفعول باب افتعالست معجبا بعین بی نقطه و جیم و با بی نقطه بصیغهٔ اسم مفعول باب افعالست و ما اسکر
تتمه کلام رسول الله است یا کلام امام است هذا مبتدا است و اشارتست بآنچه نزدیک باشد نبیذ خبر مبتدا است
و مضافست و مثل این کلام متعارفست در مقام اظهار کمال نزدیکی چیزی چنانچه گویا که بهر نزدیک که اشارت
کنی همانست السقایه بکسر و ضم سین آبگاه که برای آشامیدن مردمان مهیا شده باشد و این اشارتست بآیهٔ سورهٔ
توبه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله باعتبار دلالت بر اینکه تولیت سقایه حاج که در نزد کعبه است
ممدوح فی الجمله است و مشهور است که آن سقایه نبیذ داشته و مردمان در موسم حج از آن می آشامیده اند پس
دلالت میکند بر اینکه نبیذ حلال باشد و حاصل جواب امام اینست که نبیذ سقایه بمعنی دیگر است و غیر شراب خرمای
مست کننده است الفناء بکسر فا و نون و الف ممدوده پیشگاه خانه بمعنی فضای بیرون در خانه و اشارتست
باینکه سقایه در پهلوی چاه زمزم بوده و زمزم در پیشگاه در کعبه است اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست هکذا خبر کان
است که مقدم شده و اشارتست بنبیذ مسکر زمزم مرفوع و خبر مبتدا است و مراد اینست که آب زمزم چون اندک
سنگینی دارد در مزه آنرا تغییر میداده اند بانداختن شیرینی در آن تا مردمان رغبت در آشامیدن آن کنند و آن مسکر
نبوده **یعنی** روایتست از صفوان شتردار گفت که بودم گرفتار بشراب خرما فریفته بآن پس گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را که قربانت شوم بیان کنم برای تو شراب خرما را مرادش بیان اینست که اندکی می آشامم برای رطوبت دماغ
و بحد مستی نمیرسانم صفوان گفت که پس امام گفت مرا بلکه من بیان میکنم شراب خرما را برای تو گفت رسول الله صلی الله علیه

واله که هر مست کننده حرامست و هرچه مست کرد بسیارش پس کمش حرامست پس گفتم او را که این نبیذ سقایة
حاج است در پیشگاه کعبه پس چگونه حرام باشد پس امام گفت و اگر نیست شأن اینکه چنین بوده باشد سقایة
حاج جز این نیست که سقایة حاج چاه زمزم است که آبش محتاج بتغییر مزه است اصل اتدری اول من
غیّرها قلت لا قال العباس بن عبد المطلب کانت له حبلة اتدری ما الحبلة قلت لا قال الکرم
فکان ینقع الزبیب غدوة و یشربونه بالعشی و ینقعه بالعشی و یشربونه غدوة
یرید به ان یکسر غلظ الماء عن الناس و ان هؤلاء قد تعدّوا فلا تشربه و لا تقربه شرح
یکسر بسین بی‌نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه هؤلا فقهای مخالفانست
تعدوا بفتح دال بی‌نقطه مشدده است یعنی آیا پس میدانی اول کسی را که تغییر داد زمزم را در مزه بانداختن شیرینی در آن
گفتم که نه گفت که او عباس بن عبد المطلب است بود برای او حبله بفتح حاء بی‌نقطه و فتح باء یکنقطه آیا پس میدانی که چیست
معنی حبله گفتم که نه امام گفت که آن تاک انگور است پس بود که در آن زمزم میریخت مویز را در اول روز و مردمان می آشامیدند
آنرا در آخر روز باینمعنی که تا آخر روز اثر شیرینی آن باقی بود و از اول روز تا آخر روز آنرا می آشامیدند و میریخت
مویز را در آخر روز و مردمان می آشامیدند آنرا در اول فردا میخواست بآن عمل اینکه بشکند سنگینی مزه آب را
از مردمان حج گزار و بدرستی که این مفتیان مخالفان شیعه امامیه بتحقیق تجاوز کردند سوی نبیذ مست کننده
باعتبار اشتراک لفظی پس میاشام آنرا و نزدیک مشو الیه آنرا هشتم اصل عن سماعة قال سألته عن
التمر و الزبیب یطبخان للنبیذ فقال لا و قال کل مسکر حرام و قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کل ما اسکر کثیره فقلیله حرام و قال علیه السلم لا یصلح فی النبیذ الخمیرة و هی العکرة
یطبخان بطاء بی‌نقطه و باء یکنقطه و خاء بانقطه بصیغه مضارع تثنیه غایب مجهول باب نصر است و منع مقدر
استفهام است مراد بنبیذ اینجا نبیذ حلالست مثل نبیذ سقایه که گذشت در حدیث سابق و نهی از طبخ برای
اینست که طبخ برای این میباشد که زود مسکر شود چنانچه می آید در حدیث هفتم باب بیست و چهارم که باب النبیذ
و باین تقریب امام علیه السلم تحریم مسکر کرده و کلام رسول الله را در اینجا نقل کرده و بعد از آن مانند طبخ را نهی
کرده نقل کلام رسول الله اینجا بعینه است یا از قبیل نقل بالمعنی است موافق آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب
لا یصلح بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب منع و حسن است الصلاح بفتح صاد ضد فساد الخمیرة بفتح خاء بانقطه
و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه مایه که داخل خمر میکنند از جنس الخمیر برای اینکه زود برسد و شود
و فطیر نماند مثل آنچه در عجین داخل میکنند و آنرا خمیر مایه مینامند العکرة بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف کاف مفتوحه و
راء بی‌نقطه دردی نبیذ بمعنی آنچه از صاف کردن نبیذ باقی میماند از جرم خرما و مویز و مانند آنها و بتای تأنیث گذشت
در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است و می آید
در حدیث یازدهم این باب و حدیث دوم باب النبیذ که باب بیست و چهارم است و هی العکرة از قبیل تفسیر

مطلق

مطلق بمقید است باعتبار اینکه تحقق مطلق در اینمقام در ضمن این مقید است و منع از داخل خمیره در نبیذ برای
اینست که آن باعث اینست که زود مست کننده شود یعنی روایتست از سماعه که راوی امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که پرسیدم امام را از خرما و مویز که آیا پخته میشوند برای نبیذ حلال پس امام
گفت که نه و گفت که هر مست کننده حرامست و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرچه مست کرده
بسیارش پس کمش حرام است و گفت امام علیه السلم که خوب نمیشود در نبیذ حلال خمیرمایه و آن درد نبیذ صاف
کرده شده است نهم اصل عن الفضیل بن یسار قال ابتدأنی ابو عبد الله علیه السلم یوماً من غیر ان
اسأله فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام قال قلت اصلحک الله کله حرام
فقال نعم الجرعة منه حرام شرح روایتست از فضیل بن یسار گفت که ابتدا بسخن کرد با من امام جعفر صادق
علیه السلم در روزی بی آنکه من سؤال کنم او را با نیروش که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده
حرامست راوی گفت که گفتم که نگاهدارد او ترا الله همگی آن حرام است خواه بسیار و خواه کم پس امام گفت که
آری یکجرعه از آن نیز حرامست دهم اصل عن ابی الصباح الکنانی قال قال ابو عبد الله علیه السلم حرّم
الله الخمرة قلیلها و کثیرها کما حرّم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و حرّم النبی صلی الله
علیه و آله من الاشربة المسکرة و ما حرّم النبی صلی الله علیه و آله فقد حرّمه الله عز و جل و
قال و ما اسکر کثیره فقلیله حرام شرح خمره بتاء تأنیث و بی تاء حقیقت است در آب انگور مست کننده
المسکرة منصوبست یعنی روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه کنانی بکسر کاف و دو نون
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که حرام کرده الله مست کننده از جمله آب انگور را کمش را و بسیارش را
چنانچه حرام کرده مردار را و خون را و گوشت خوک را و حرام کرده نبی صلی الله علیه و آله از جمله آشامیدنیها مست کننده
را و آنچه حرام کرده نبی صلی الله علیه و آله پس بتحقیق حرام کرده آنرا الله عز و جل و امام گفت که هرچه مست کرد بسیارش
پس کمش نیز حرامست یازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال استأذنت لبعض اصحابنا علی
ابی عبد الله علیه السلم فسأله عن النبیذ فقال حلال فقال اصلحک الله انما سألتک عن
النبیذ الذی یجعل فیه العکر فیغلی حتی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلم قال رسول الله صلی
الله علیه و آله کل مسکر حرام شرح یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب منع است
یغلی بغین بانقطه و یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یسکر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از عبد الرحمن حجاج گفت که طلب رخصت کردم برای بعض یاران
ما بر امام جعفر صادق علیه السلم پس پرسید امام را از نبیذ پس امام گفت که حلالست پس گفت که نگاهدارد ترا الله
جز این نیست که پرسیدم ترا از نبیذی که داخل کرده میشود در آن درد نبیذ دیگر پس میجوشد تا آنکه مست کننده میشود
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست اصل

فقال الرجل اصلحك الله فانّ من عندنا بالعراق يقولون انّ رسول الله صلى الله عليه
واله انّما عنى بذلك القدح الّذى يسكر فقال ابو عبد الله عليه السلام انّ ما اسكر كثيره
فقليله حرام فقال له الرجل فاكسره بالماء فقال ابو عبد الله عليه السلام لا وما للماء يحلّل
الحرام اتّق الله عزّ وجلّ ولا تشربه شرح من بفتح ميم وسكون نون موصول است وعبارتست از فقهاى
مخالفان كه در بصره وكوفه بوده اند القدح منصوبست ومراد پياله آخر است كه باعث مستى ميشود بعد چند
پياله كه پيش از آنست چنانچه ظاهر ميشود از انچه مى آيد در حديث هشتم باب نوادر كه باب سى و پنجم است ان
ما اسكر كثيره فقليله حرام بمعنى اينست كه ان ما اسكر كثيره فقد اسكر قليله فقليله حرام واين اشارتست براى غلط
فقهاى مخالفان وتفصيل آن اينست كه مسكر اسم فاعلست وآن در قدر مشترك ميان ماضى و حال حقيقت است
و در مستقبل مجازست پس ذكر يسكر بقصد استقبال در تفسير آن معقول نيست بلكه اسكر بصيغه ماضى
ميبايد ونسبت اسكار بچيزى در زمان ماضى اگر بمعنى اينست كه شخص الخمر در زمان ماضى اسكار كرده پس
لازم مى آيد كه كثير مسكر نيز حرام نباشد واگر بمعنى اينست كه همقدر آن در زمان ماضى اسكار كرده پس هم
ثابت ميشود كه قليل مسكر نيز حرام باشد زيرا كه اسكار مجموع مركب از پنج جرعه مثلا محقق نميشود مگر انكه جرعه اخيره
اسكار كرده باشد يا باينكه كل واحد اسكار كرده باشد نظير اينكه اگر ده كس بيكدفعه كسى را چوب زده باشند
وكشته باشند كل واحد ايشان قاتلست بنابر اينكه هر كدام اگر چوب نميزد ديگران قاتل نميبود و برين تقدير
همقدر هر جرعه نيز در زمان ماضى اسكار كرده يعنى پس گفت آن مرد كه نگاهدارد ترا الله تعالى پس بدرستى كه
جمعى كه نزد ما اند در عراق كه بصره وكوفه است ميگويند كه بدرستى كه رسول الله صلى الله عليه واله خواهش نيست كه
خواسته مقدار قدحى را كه مست ميكند اگر آشاميده شود پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه بدرستى
كه آنچه مست كرد در زمان ماضى بسيارش پس مست كرد در زمان ماضى كمش پس كمش حرامست پس گفت
امام را آنمرد كه آيا پس ميشكنيم حرام بودن آنرا بداخل كردن آب در آن پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام
كه نه وچيست آب را كه حلال كند حرام را پرهيز كن از عذاب الله عزّ وجلّ ومياشام نبيد مسكر را نه بسيارش را
ونه كمش را دوازدهم اصل عن حنانٍ قال سمعتُ رجلاً يقول لابى عبد الله عليه السلام ما
تقول فى النبيذ فانّ ابا مريم يشربه ويزعم انّك امرته بشربه فقال معاذ الله
عزّ وجلّ ان اكون امرته بشرب مسكرٍ والله انّه لشىء ما اتّقيت فيه سلطاناً ولا
غيره قال رسول الله صلى الله عليه واله كلّ مسكرٍ حرام فما اسكر كثيره فقليله حرام
شرح يزعم بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است معاذ بفتح ميم وعين منقوط و ذال با نقطه مصدر ميمى باب
نصر است بمعنى پناه گرفتن و منصوب و منادى مضافست بحذف حرف ندا يا مفعول مطلق فعل محذوفست
بتقدير اعوذ صاحب قاموس گفته كه ومعاذ الله اى اعوذ بالله معاذا وكذا معاذة الله ان بتقدير من ان است امر بهمزه

والف

والف بصيغه مضارع متكلم معلوم باب نصر مرفوعست نفى تقيه امام در شرب مسكر مى آيد در بعض احاديث
احاديث باب بيست وسوم كه باب من اضطر الى الخمر للدواء او للعطش او للتقيه است وگذشت در كتاب الطهاره در
حديث دوم باب بيستم كه باب مسح الخفّ است فا در فما اسكر براى تفريع است واشارتست بدقيقه كه مذكور شد
در شرح حديث سابق يعنى روايتست از حنان بفتح حاء بى نقط وتخفيف نون گفت كه شنيدم از مردى ميگفت امام جعفر
صادق عليه السلام را كه چه ميگويى در نبيذ مسكر پس بدرستى كه ابو مريم مى آشامد آنرا و دعوى ميكند اينرا كه تو امر كردى بآشاميدن
نبيذ مسكر پس امام گفت كه اى پناه گرفتن بالله عزّ وجلّ از انكه باشم كه امر كنم بآشاميدن مسكرى بخدا قسم بدرستى
كه شرب مسكر هر آينه چيزيست كه تقيه نكردم در آن پادشاهى را ونه غير او را گفت رسول الله صلى الله عليه واله كه هر
كننده حرامست پس آنچه مست كرد در زمان ماضى بسيارش پس كمش حرامست سيزدهم اصل عن عمرو بن مروان
قال قلت لابى عبد الله عليه السلام انّ هؤلاء ربّما حضرت معهم العشاء فيجيئون بالنبيذ بعد
ذلك فان انا لم اشربه خفت ان يقولوا فلانىّ فكيف اصنع فقال اكسره بالماء قلت فاذا انا كسرته
بالماء اشربه قال لا شرح عشا بفتح عين والف ممدوده است فلانى عبارتست از رافضى يا جعفرى اكسر بصيغه امر
باب ضرب است يعنى روايتست از عمرو بن مروان گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بدرستى كه اين مخالفان
بسا كه حاضر شدم با ايشان شام را پس مى آورند نبيذ مسكر را بعد از ان پس اگر من نياشامم آنرا ميترسم كه گويند كه رافضى
است پس چگونه كنم پس امام گفت كه بشكن اسكار آنرا بآب گفتم كه پس چون من شكستم اسكار آنرا بآب در خانه خود آيا بياشامم آنرا
امام گفت كه نه چهاردهم اصل عن محمّد بن عبدة النيسابورى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام القدح
من النبيذ والقدح من الخمر سواء قلت فالحدّ فيهما سواء فقال سواء شرح روايتست از محمد بن عبده
بفتح عين بى نقط وسكون وفتح با يكنقطه ودال بى نقط نيشابورى گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه آيا قدح از نبيذ
مسكر وقدح از آب انگور مسكر برابرست در گناه پس امام گفت كه آرى برابرست گفتم كه پس حد در آنها برابرست پس امام گفت
كه برابرست مراد هشتاد تازيانه است يازدهم اصل عن عمر بن حنظلة قال قلت لابى عبد الله عليه السلام ما
تقول فى قدحٍ من المسكر يغلب عليه الماء حتّى تذهب عاديته ويذهب سكره فقال لا والله
ولا قطرة قطرت فى حبٍّ الّا اهريق ذلك الحبّ شرح العاديه بعين بى نقط والف وكسر دال بى نقط وتخفيف يا
دو نقطه در پايين ستمكارى السكر بضم وفتح سين وسكون كاف مستى لا در اول بتقدير لا تجوز نست واين در معنى تكرار لا دوم
است كه بر جمله اسميه داخل شده پس حاجت بتكرار ديگر نيست قطرة مرفوع ومبتداست قطرت بصيغه ماضى غايبه
معلوم باب نصر يا مجهول باب نصر يا ماضى تفعيل خبر مبتداست القطره بفتح قاف وسكون طا چكيدن و چكانيدن و التقطير
چكانيدن حبّ بضم حا وتشديد با يكنقطه است اهريق بضم همزه وسكون ها وكسر را بى نقط وسكون يا دو نقطه در پايين
و قاف بصيغه ماضى غايب مركب از دو مجهول باب افعالست يكى اهرق وديگرى اريق الاهراق والاراقه ريختن يعنى
روايتست از عمر بن حنظله گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چه ميگويى در قدحى از مسكر كه غالب شود بر آن آب تا آنكه

رود و سمکاری آن و ز و ودستی آن پس امام گفت که نه بخدا قسم و قطره چکید از آن در آب خمی مگر آنکه ریخته شد
آن آب خم شانزدهم اصل عن حنان بن سدیر عن یزید بن خلیفة وهو رجل من بنی الحارث
بن کعب قال سمعته یقول اتیت المدینة و زیاد بن عبد الله الحارثی علیها فاستأذنت
علی ابی عبد الله علیه السلام فدخلت علیه وسلمت علیه وتمکنت من مجلسی قال فقلت لابی عبد الله
علیه السلام انی رجل من بنی الحارث بن کعب قد هدانی الله عز وجل الی محبتکم ومودتکم اهل
البیت شرح روایتست از حنان بن سدیر از یزید بفتح یا دو نقطه در پایین ابن خلیفه بفتح خا با نقطه و حا و او مردیست
از بنی الحارث بن کعب که در کوفه میبوده اند حنان گفت که شنیدم از یزید میگفت که آمدم بمدینه و زیاد بن عبد الله حارثی
که از قبیله منست والی بود بر مدینه پس طلب رخصت کردم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شدم بر او و سلام کردم
بر او و قرار گرفتم در جای خود یزید گفت که پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که من مردیم از بنی الحارث بن کعب
و تحقیق راه نمود مرا الله عز و جل سوی دوستی شما و شوق شما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اصل قال فقال لی وکیف
اهتدیت الی مودتنا اهل البیت فوالله ان محبتنا فی بنی الحارث بن کعب لقلیل قال فقلت له
جعلت فداک ان لی غلاما خراسانیا وهو یعمل القصارة وله همشهریجین اربعة وهم یتداعون
کل جمعة لتقع الدعوة علی رجل رجل منهم فیصیب غلامی کل خمس جمع جمعة شرح القصاره بکسر قاف
و تخفیف صاد بی نقطه و را بی نقطه کازری همشهریجین بفتح ها و سکون میم و فتح شین با نقطه و سکون ها و کسر را بی نقطه
و سکون یا دو نقطه در پایین و جیم که در بعض لغات بجای ها دوم نسبت میباشد که مرفوع و نون علامت رفعست
یتداعون بدال بی نقطه و فتح عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع جمع مذکر غایب معتل اللام باب تفاعل است التداعی نوبت
قرار دادن جمعی دعوت و ضیافت یکدیگر را در میان خود جمعه در دوم مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی یزید گفت که
پس امام گفت مرا که و چگونه راه یافتی سوی شوق ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بخدا قسم که بدرستی که دوستی ما در بنی
الحارث بن کعب هر آینه کمست یزید گفت که پس گفتم امام را که قربانت شوم بدرستی که مراست غلامی خراسانی و او
کازری میکند و او راست برحالی که همشهری باشند چهار رفیق و ایشان نوبت ضیافت یکدیگر میکنند در هر روز جمعه
برای اینکه واقع شود ضیافت بر مردی از ایشان پس برمیخورد غلام در هر پنج روز جمعه یک روز جمعه اصل فیجعل لهم
النبیذ واللحم ثم اذا فرغوا من الطعام واللحم جاء باجانة فملأها نبیذا ثم جاء بمطهرة فاذا
ناول انسانا منهم قال له لا تشربه حتی تصلی علی محمد وآل محمد فاهتدیت الی مودتکم بهذا الغلام
شرح الاجانه بکسر همزه و تشدید جیم و الف و نون سبوی و آن ظرفیست فراخ مانند لگن و از سفالست و در آن
جامه شسته میشود المطهره بکسر میم و سکون طا بی نقطه و فتح ها و را بی نقطه ظرف آبخوری مثل قدح یعنی پس حاضر
میکند برای مهمانان نبیذ را و گوشت را بعد از آن چون فارغ میشوند از خوراک و گوشت می آورد سبوی را پس پر
میکند آن را از نبیذ بعد از آن می آورد قدحی را پس چون میدهد بشخصی از ایشان را میگوید او را که میاشام تا اگر کسی

که اللهم صل علی محمد و آل محمد پس راه یافتم سوی شوق شما بوسیلهٔ این غلام بدانکه چون توفیق الهی شامل حال کسی شود از
اهتمام غلام بگفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد مشغول میشود بکمال اهتمام الله تعالی آن باعتبار اینکه نماز معراج مومن است
و چند اینکه مومن در نماز است در عروج است تا وقتی که بمنتهای مطلب رسد و سلام گوید و منصرف شود و
معلوم است که منتهای فرایض نماز پیش از سلام انصراف گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد است پس از این
معلوم میشود که آل محمد افضل خلایقند بعد از محمد زیرا که اگر دیگری مثل ایشان میبود در قرب درگاه الهی شریک
ایشان میشد در صلوة و تحیه والسلام علی من اتبع الهدی اصل قال فقال لی استوص به خیرا واقرأه
منی السلام وقل له یقول لک جعفر بن محمد انظر شرابک هذا الذی تشربه فان کان یسکر
کثیره فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر حرام وقال ما اسکر
کثیره فقلیله حرام قال فجئت الی الکوفة واقرأت الغلام السلام من جعفر بن محمد علیه السلام
شرح استوص بواو و صاد بی نقطه بصیغهٔ امر معتل الفاء و معتل اللام باب استفعالست الاستیصاء قبول سفارش
کسی و عمل کردن بمقتضای آن سفارش مقصود اینست که قبول کن سفارش مرا آن غلام خیر را اقراء بقاف و را
بی نقطه و همزه بصیغهٔ امر باب منع است لا تقربن بنون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغهٔ نهی حاضر باب علم است ضمیر
مستتر در قال در سوم راجع برسول الله یا راجع بامام است و در بعض نسخ لفظ قال اینجا نیست و بنابر آن و ما اسکر
تا آخر کلام رسول الله است اقرأت در نسخ از باب افعالست و آن بمعنی قرأت از باب منع است یعنی یزید گفت
که پس امام گفت مرا که قبول سفارش من کن بآن غلام خیر را و بخوان او را از جانب من سلام و بگو او را که میگوید ترا
جعفر بن محمد که نظر کن نبیذت را اینکه می آشامی آن را پس اگر باشد که مست کند بسیار ش پس نزدیک مشو البته
کمش را نیز چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر مست کننده حرام است و گفت که هر چه مست کرد
بسیارش پس کمش حرام است بیان این شد در شرح حدیث یازدهم این باب یزید گفت که پس آمدم سوی کوفه و
خواندم غلام را سلام از جانب جعفر بن محمد علیه السلام اصل قال فبکی ثم قال لی اهتم بی جعفر بن محمد حتی
یقرئنی السلام قال قلت نعم وقد قال لی قل له انظر شرابک هذا الذی تشربه فان کان یسکر کثیره
فلا تقربن قلیله فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال کل مسکر حرام وما اسکر کثیره فقلیله
حرام وقد اوصانی بک فاذهب فانت حر لوجه الله قال فقال الغلام والله انه لشراب ما یدخل
جوفی ما بقیت فی الدنیا شرح اهتم بتقدیر استفهامست یقرئنی از باب افعالست و مرفوع و منصوب میتواند
بود مراد بشراب در الشراب مسکر مست جمله ما یدخل استیناف بیانی سابق است و میتواند بود که مراد بشراب آشامیدنی
باشد و جمله ما یدخل صفت شراب باشد یعنی یزید گفت که پس غلام گریه کرد بعد از آن گفت مرا که آیا اهتمام کرد بمن جعفر بن
محمد تا اینکه میخواند مرا سلام یزید گفت که گفتم که آری و بتحقیق گفت مرا که بگو غلام را که نظر کن نبیذت را اینکه می آشامی آن را
پس اگر باشد که مست کند بسیارش پس نزدیک مشو البته کمش را نیز چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر

مست کننده حرام است و آنچه مست کند بسیارش پس کمش حرام است و بتحقیق امام سفارش کرد مرا بتو پس رو پس تو آزادی برای راه رضای الله تعالی یزید گفت که پس گفت غلام که بخدا قسم که به درستی که آن نبیذ هر آینه مست کننده است بیان این آنکه داخل نمیشود درون مرا چند اگر باقی باشم در دنیا سیزدهم اصل عن كليب بن معوية قال كان ابو بصير واصحابه يشربون النبيذ يكسرونه بالماء فحدثت به ابا عبد الله عليه السلام فقال لي وكيف صار الماء يحلل المسكر مرهم لا يشربوا قليلا ولا كثيرا شرح روایتست از کلیب بضم کاف و فتح لام ابن معویه گفت که بود ابو بصیر و یارانش که می آشامیدند نبیذ مسکر را میشکستند اسکار آنرا بآب پس خبر دادم امام جعفر صادق علیه السلم را پس امام گفت مرا که وچگونه گردید آب بامیزش که حلال کند مست کننده را امر کن ایشان را که نیاشامند از نبیذ مسکر کم را و نه بسیار را اصل قلت انهم يذكرون ان الرضا من آل محمد يحله لهم فقال وكيف كان يحلون آل محمد المسكر وهم لا يشربون منه قليلا ولا كثيرا شرح این فقره در بعض نسخ کافی نیست و ترکش بهتر مینماید رضا اینجا بمعنی امامیست که مومنان بامامت او راضی اند یحلون آل محمد از قبیل اکلونی البراغیث است و حجت بیان باقی نیست اصل فقعلت فامسكوا عن شربه فاجتمعنا عند ابي عبد الله عليه السلام فقال له ابو بصير ان ذا جاءنا عنك بكذا وكذا فقال صدق يا ابا محمد ان الماء لا يحلل المسكر فلا تشربوا منه قليلا ولا كثيرا شرح پس کردم آنرا که امام فرمود پس نگاه داشتند خود را از آشامیدن نبیذ پس فراهم شدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام را ابو بصیر که به درستی که این مرد آورد نزد ما از جانب تو چنین و چنین پس امام گفت که راست گفت ای ابو بصیر محمد به درستی که آب حلال نمیکند مست کننده را پس میاشامید از آن کم را و نه بسیار را باب بیست و دوم اصل باب ان الخمر انما حرمت لفعلها فما فعل فعل الخمر فهو خمر شرح این باب بیان اینست که شیره انگور مست کننده جز این نیست که حرام کرده شده برای کار آن که مست کردنست پس هر چه کرد کار شیره انگور مست کننده را پس آن در حکم شیره انگور مست کننده است در حرام بودن در این باب چهار حدیث است اول اصل عن يعقوب بن يقطين عن اخيه علي بن يقطين عن ابي ابراهيم عليه السلام قال ان الله عز وجل لم يحرم الخمر لاسمها ولكن حرمها لعاقبتها فما فعل فعل الخمر فهو خمر شرح اسم بکسر همزه و سکون سین بی نقطه مأخوذ است از سمو بکسر سین و سکون میم بمعنی علامتی که بآن ممتاز شود جنسی از سایر اجناس مثل خرما و مراد تحریم برای اسم چیزی اینست که تحریم آن چیز شود بی تعلیل بصفتی که مشترک باشد میان آن چیز و غیر آن چیز پس تحریم میته و دم و لحم خنزیر در قرآن تحریم لاسمها است بخلاف تحریم خمر در قرآن که لصفتها است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست از یعقوب بن یقطین از برادرش علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که به درستی که الله عز و جل حرام نکرد در قرآن شیره انگور مست کننده را برای خصوصیت جنس آن و لیکن حرام کرد در قرآن آنرا برای صفت آن که مست کردنست پس هر چه کرد اثر شیره انگور مست کننده را پس آن در حکم شیره انگور مست کننده است در حرام بودن حاصل اینست که لفظ خمر حقیقت است در شیره انگور مست کننده و مجاز مشهور است در نبیذ مست کننده مثلا باعتبار اینکه شیره انگور

بی

مشارب

بی انضمام غیر جوشش میزند و کف بر می آورد و مست کننده میشود بخلاف غیر شیره انگور چنانچه گذشت در عنوان باب دوازدهم لیکن آن غیر در حکم شیره انگور است چون مست کننده شود دوم اصل عن الحسن بن علي بن يقطين عن اخيه الحسين بن علي بن يقطين عن ابيه علي بن يقطين عن ابي الحسن الماضي عليه السلام قال ان الله تبارك وتعالى لم يحرم الخمر لاسمها ولكن حرمها لعاقبتها فما كان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن بعض اصحابنا قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لم حرم الله الخمر فقال حرمها لفعلها وفسادها شرح روایتست از بعض یاران ما گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا حرام کرد الله شیره انگور مست کننده را پس امام گفت که حرام کرد شیره انگور مست کننده را بسبب اثرش و فسادش بدانکه این اشارتست بآیت سوره مائده انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر و گذشت در حدیث دوم باب بیستم چهارم اصل عن ابي الجارود قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن النبيذ اخمر هو فقال ما زاد على الترك جودة فهو خمر شرح زاد بزای بانقطه و الف و دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما است الزیاده افزون کردن و افزون شدن و مراد اینجا معنی اول است علی نائبه است جوده بفتح و ضم جیم و سکون واو و دال بی نقطه منصوب مفعول به زاد است و آن مصدر باب نصر است و ضد فساد است و مراد اینست که هر چه ترکش سبب ضد فساد شود یا بمعنی که فعلش سبب فساد شود مانند خمر است در حرام بودن و میتواند بود که مراد زیاده اینجا معنی دوم باشد و مراد ترک نگاه داشتن باشد و جوده تمیز باشد و مراد این باشد که هر مست کننده که کهنگی آن باعث بهتری آن شود خمر حقیقی است مثل شراب انگور و هر چه چنان نیست خمر حقیقی نیست مثل نبیذ اگر چه در حکم خمر باشد در حرام بودن لیکن این احتمال مناسب عنوان این باب نیست یعنی روایتست از ابو الجارود گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از نبیذ مست کننده که آیا مانند شیره انگور مست کننده است آن در حرام بودن پس امام گفت که آنچه افزون کردن باعتبار ترکش نیکوئی و استقامت حال را پس آن مانند شیره انگور مست کننده است در حرام بودن خواه نبیذ باشد و خواه غیر نبیذ باشد و غیر نبیذ خواه مشروب باشد و خواه ماکول باشد باب بیست و سوم اصل باب من اضطر الى الخمر للدواء او للعطش او للتقية شرح اضطر بضم طاء بی نقطه منقلبه از تاء افتعال و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال است الدواء بکسر دال بی نقطه و الف ممدوده مصدر باب مفاعله معالجه کردنست عطش بفتح عین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه مصدر باب علم است بدانکه حدیث مناسب عطش در این باب مذکور نیست و در تهذیب در اواخر کتاب الصید والذبائح چنین است که وعن الرجل اصابه عطش حتى خاف على نفسه فاصاب خمرا قال يشرب منه قوته پس میتواند بود که اینجا لفظ او العطش از کاتبان زیاد شده باشد یا اسقاط حدیثی شده باشد یعنی این باب بیان کسی است که ناچار شده سوی مست کننده برای معالجه کردن یا تشنگی یا برای نگاه داشتن خود از ضرر مخالفان در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابي بصير قال دخلت ام خالد

العبد یه علی ابی عبد الله علیه السلام وانا عنده فقالت جعلت فداك انه يعتريني قراقر في
بطني وقد وصف لي اطباء العراق النبيذ بالسويق وقد وقفت وعرفت كراهتك له
فاحببت ان اسألك عن ذلك فقال لها وما يمنعك من شربه شرح يعتريني بعين منقط و را منقط
و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام واوی باب افتعال است الاعترار فرو گرفتن چیزی را
القراقر بفتح قاف و را منقط و الف و کسر قاف دوم و را دوم جمع قرقره بفتح دو قاف و سکون رای اول
بادهایی که در شکم محبوس میشود و باعث درد بسیار میشود و قفت بقاف و فا بصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب
است یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است گفت که داخل شد ام خالد عبدیه بفتح عین منقط
و سکون با منقط و دال منقط بر امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من نزد او بودم پس گفت که قربانت شوم
بدرستی که شان اینست که فرو میگیرد مرا نفخها در شکم من و بتحقیق بیان کردند برای من طبیبان عراق نبید مست
کننده را بابست و بتحقیق اطلاع بهم رسانیدم و شناختم ناخوش شمردن تو نبید مست کننده را پس دوست
داشتم که سوال کنم ترا از آن پس امام گفت آن زن را که چه چیز باز میدارد ترا از آشامیدن نبید مست کننده
قالت قد قلدتك ديني فالقى الله عز وجل حين القاه فاخبره ان جعفر بن محمد امرني
ونهاني فقال يا ابا محمد الا تسمع الى هذه المرأة وهذه المسائل لا والله لا اذن لك في قطرة
منه فانما تندمين اذا بلغت نفسك ههنا واومى بيده الى حنجرته يقولها ثلثا افهمت
قالت نعم ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ما يبل الميل ينجس حبا من ماء يقولها ثلثا قلدتك
بقاف و دال منقط بصیغه ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است التقلید کسی را صاحب قلاده کردن و مراد اینجا
بگردن کسی انداختن نیک و بد چیزیست الا تسمع استفهام تعجبی است زیرا که زنی که غریب باشد و مسایل دینی
خود را در امر و نهی بهمگی حواله با امام مفترض الطاعه کند با وجود آنکه اکثر مردان و مردمان روی باین نمیکنند بسیار
عجیب است تعدیه تسمع بالی بتضمین معنی اصغا است هذه المسائل عبارتست از مسایل دین زن که تقلید
کرده با آنها امام را یا عبارتست از سوال و جواب که در اینجا مذکور شد آذن بهمزه و الف و فتح ذال با نقطه از باب
علم است تندمین بنون و دال منقط بصیغه مضارع مخاطبه معلوم باب علم است اومی براو و همزه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعال است و کتابت همزه آن بصورت یا و بنا بر جواز قلب همزه آن بالف است یقولها
ثلثا کلام راوی است و ضمیر راجع بجمله لا والله تا آخر است افهمت تتمه کلام امام است یبل بیا و بای منقط و تشدید
لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بمیل است ینجس بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعیل است حبا بضم حا منقط و تشدید بای منقط است اگر گویی که ظاهر اینست که آب قلیل ملاقی
نجاست نجس شود بی تغییر گوییم که این ظاهر مبنی بر اینست که مراد حب کمتر از کر باشد و این ملایم نیست با آنچه گذشت
در کتاب الطهارة در حدیث هشتم باب دوم که باب الماء الذی لا ینجسه شیء است که الکر من الماء نحو حبی هذا واشار

الحب من تلك الحباب التي تكون بالمدينة پس میتواند بود که نجس آب بمعنی ایجاب اجتناب از آشامیدن آن آب باشد
والله اعلم یعنی آن زن گفت که بتحقیق بگردن تو انداختم مسائل دین خود را پس بر میخورم الله عز وجل را در وقتی که بر میخورم
او را پس اخبار میکنم او را اینکه جعفر بن محمد امر کرد مرا بآنچه کردم و نهی کرد مرا از آنچه نکردم پس امام گفت که ای ابو محمد آیا
گوش نمی اندازی سوی این زن و این مسائل نه بخدا قسم که رخصت نمیدهم برای تو در قطره از نبید مست کننده
چه جز این نیست که پشیمان میشوی چون رسید جان تو اینجا و اشارت کرد بدست خود سوی حلق خود در حالی که
میگفت آن جمله را سه بار آیا فهمیدی آن زن گفت که آری بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آنچه تر
کند میل چشم را نجس میکند خمی از آب را در حالی که میگفت این کلمه را که ما یبل تا آخر است سه بار دوم عن عمر بن
اذينة قال كتبت الى ابي عبد الله عليه السلام اسأله عن الرجل ينعت له الدواء عن ريح البواسير
فيشربه بقدر اسكرجة من نبيذ صلب ليس يريد به اللذة انما يريد به الدواء فقال
لا ولا جرعة وقال ان الله عز وجل لم يجعل في شيء مما حرم شفاء ولا دواء ینعت بنون
و عین منقط و تا دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است دوا در اول بفتح و ضم و کسر دال
بمعنی درمانست من در اول برای سببیت است و در دوم برای تبعیض است ضمیر منصوب در یشربه راجع
بدوا است ظرف در بقدر منصوبست محلا و حال دوا است یا حال ضمیر منصوبست الاسکرجه بضم همزه و سکون
سین منقط و ضم کاف و سکون را منقط و جیم معرب اسکوره پیاله ماست خوری صلب بضم صاد منقط
و سکون لام و بای منقط بمعنی شدید است یا بمعنی خالص است و بر هر تقدیر عبارتست از مست کننده باعتبار
غالب میشود بر عقل و بعد از صاف کردن آشامیده میشود دوا در دوم بکسر دال است لا بتقدیر لا یشربه بقدر
اسکرجه است جرعه منصوبست دوا در سوم بکسر دال است فرق میان شفا و دوا اینست که اول باعتبار برء
و شرافت است و دوم اعم است یعنی روایتست از عمر بن اذینه بضم همزه و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در
پایین و نون گفت که نوشتم سوی امام جعفر صادق علیه السلام می پرسیدم او را از مردی که بیان کرده میشود
برای او درمان بسبب باد بواسیر پس می آشامد آن درمان را در حالی که بقدر پیاله است از نبید مست کننده و نیست
اینکه اراده کند بآن لذت را و جز این نیست که اراده میکند بآن معالجه را پس امام گفت که نمی آشامد آن را او نه
جرعه را و امام گفت که بدرستی که الله عز وجل قرار نداده در چیزی از جمله آنچه حرام کرده شفائی را و نه معالجه را
نفی گردانیدن الله تعالی شفا و دوا را در حرام بمعنی اینست که هرگز الله تعالی مضطر نمیکند مریضی را سوی آن و معالجه
را منحصر در آن نمیکند پس منافات ندارد با اینکه گاهی باعث صحت از مرض شود هر چند که استعمال آن نامشروع
باشد موافق آنچه در حدیث آینده است که و لیس یوافقنی الا شرب النبیذ سوم اصل عن علی بن اسباط قال
اخبرني ابي قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فقال له رجل ان بي جعلت فداك ارواح البواسير
وليس يوافقني الا شرب النبيذ قال فقال ما لك ولما حرم الله عز وجل ورسوله صلى الله عليه وآله

يقول ذلك ثلثاً عليك بهذا المريس الذي تمرسه بالليل وتشربه بالغداة وتمرسه بالغداة وتشربه بالعشي فقال له هذا ينفخ البطن قال له فادلك على ما هو انفع لك من هذا عليك بالدعاء فانه شفاء من كل داء قال فقلت له فقليله وكثيره حرام فقال نعم قليله وكثيره حرام **شرح** مريس بفتح ميم وكسر را بينقطه و سكون يا دو نقطه در پايين و سين بينقطه فعيل بمعنى مفعول از باب نصر است المرس بفتح ميم و سكون را خيسانيدن خرما و مانند آن در آب **يعني** روايتست از علي بن اسباط گفت كه خبر داد مرا پدرم گفت كه بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلم پس گفت او را مردي كه بدرستي كه با منست قرابت شوم بادهاي بواسير و نيست اينكه موافق باشد مرا چيزي مگر آشاميدن نبيذ مست كننده راوي گفت كه پس امام گفت كه چه كار است ترا و آنچه را كه حرام كرده اند عزوجل و رسول او صلى الله عليه وآله ميگفت امام براي او آنرا سه بار در باب اين خرماي خيسانيده شده را كه ميخيسانيد آنرا در شب و مي آشامي آنرا در اول روز و ميخيسانيد آنرا در اول روز و مي آشامي آنرا در آخر روز پس آنگاه گفت امام را كه اين باد دار ميكند شكم را امام گفت او را كه پس راهنمائي كنم ترا بر آنچه نافعترست براي تو از اين در باب دعا چه بدرستي كه آن باعث شفا است از هر دردي راوي گفت كه پس گفتم امام را كه پس آيا كم نبيذ و بسيار نبيذ حرام است پس امام گفت كه آري كمش و بسيارش حرام است **چهارم اصل** عن الحلبي قال سالت اباعبدالله عليه السلم عن دواء عجن بالخمر فقال لا والله ما احب ان انظر اليه فكيف اتداوى به انه بمنزلة شحم الخنزير او لحم الخنزير وان اناساً ليتداوون به **شرح** دوا بفتح دال است عجن بصيغه ماضي غايب مجهول باب نصر و ضرب است او از شك راويست و ميتواند بود كه كلام امام باشد يتداوون بفتح واو اول و سكون واو دوم است ضمير راجع بدوا معجون بخمر است يا راجع بشحم يا لحم است **يعني** روايت از حلبي گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلم را از دوائي كه تر كرده شده بخمر پس امام گفت كه بخدا قسم كه دوست نميدارم كه نگاه كنم سوي آن پس چگونه درمان ميطلبم بآن بدرستي كه آن مانند پيه خوك است يا گفت كه مانند گوشت خوكست و بدرستي كه مردماني از مخالفان ما هر آينه طلب درمان ميكنند بآن **پنجم اصل** عن ابي الجارود قال دخلت على ابي عبدالله عليه السلم ايام قدم العراق فقال لي ادخل على اسمعيل بن جعفر فانه شاك فانظر ما وجعه وصف لي شيئاً من وجعه الذي يجد قال فقمت من عنده فدخلت على اسمعيل فسالته عن وجعه الذي يجد فاخبرني به فوصفت له دواء فيه نبيذ فقال اسمعيل ان النبيذ حرام وانا اهل بيت لا نستشفي بالحرام **شرح** جر بضم حا بينقطه و تشديد را بينقطه پدر اديم بضم همزه و فتح دال بينقطه و سكون يا دو نقطه در پايين است ايام مضاف است بجمله قدم بصيغه ماضي غايب معلوم باب علم است و ضمير مستتر راجع بامام است در نسخ لي در دوم بضمير متكلم است پس لام براي تعليل است والا ظاهر له بضمير غايب است پس شيا عبارت از درمانست و من تعليليه است يجد بكسر و ضم جيم و دال بينقطه بصيغه مضارع

غايب معلوم معتل الفا و اوي باب ضرب و نصر است و اين نظير دار و اهل منصوب باختصاص و مرفوع بخبريت ميتواند بود لا نستشفي بصيغه متكلم مع الغير و غايب معلوم باب استفعال ميتواند بود **يعني** روايتست از ابن جر گفت كه داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلم در روزهائي كه آمد بعراق پس گفت مرا كه داخل شو بر پسرم اسمعيل بن جعفر چه بدرستي كه او بيمار است پس نظر كن كه چيست كوفت او و بيان كن براي خاطر من درماني را براي كوفت او كه مي يابد در خود راوي گفت كه پس برخواستم از نزد امام پس داخل شدم بر اسمعيل پس سوال كردم او را از كوفت او كه مي يابد در خود پس خبر داد مرا بآن پس بيان كردم براي او درماني را كه در آن بود نبيذ مست كننده پس گفت اسمعيل كه بدرستي كه نبيذ مست كننده حرام است و بدرستي كه ما خانواده طلب شفا نميكنيم بحرام **ششم اصل** عن معوية بن عمار قال سال رجل اباعبدالله عليه السلم عن دواء عجن بالخمر يكتحل منها فقال ابوعبدالله عليه السلم ما جعل الله في حرام شفاء **شرح** عجن بصيغه ماضي غايب مجهول باب نصر و ضرب است يكتحل بصيغه مضارع غايب مجهول باب افتعال بتقدير استفهام است ضمير منها راجع بخمر است **يعني** روايتست از معوية بن عمار گفت كه پرسيد مردي امام جعفر صادق عليه السلم از درماني كه تر كرده شده بمي كه آيا سرمه كشيده ميشود از آن پس گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه نگردانيده الله تعالى در حرامي شفائي را **هفتم اصل** عن رجل عن ابي عبدالله عليه السلم قال من اكتحل بميل من مسكر كحله الله بميل من نار **شرح** كحل از باب نصر و منع است **يعني** روايتست از مردي از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه هر كه سرمه كشيد بميلي از مست كننده سرمه كشيد او را الله تعالى بميلي از آتش جهنم **هشتم اصل** عن قايد بن طلحة انه سال اباعبدالله عليه السلم عن النبيذ يجعل في الدواء قال لا ينبغي لاحد ان يستشفي بالحرام **شرح** روايتست از قايد بقاف و در بعض نسخ بفاست و الف و همزه و دال بينقطه ابن طلحه اينكه او پرسيد امام جعفر صادق عليه السلم را از نبيذ مست كننده كه آيا داخل كرده ميشود در درمان امام گفت كه سزاوار نميشود براي كسي اينكه طلب شفا كند بحرام **نهم اصل** عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن عليه السلم قال سالته عن الكحل يعجن بالنبيذ ايصلح ذلك قال لا **شرح** روايتست از علي بن جعفر از برادرش امام موسى كاظم عليه السلم گفت كه پرسيدم امام را از سرمه كه تر كرده ميشود بنبيذ مست كننده آيا خوب ميشود آن امام گفت كه نه **دهم اصل** عن الحلبي قال سئل ابوعبدالله عليه السلم عن دواء عجن بخمر فقال ما احب ان انظر اليه ولا اشمه فكيف اتداوى به **شرح** اشمه بشين بانقطه و تشديد ميم بصيغه مضارع متكلم معلوم باب نصر و علم منصوب است **يعني** روايتست از حلبي گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلم از درماني كه تر كرده شود بمي پس امام گفت كه دوست نميدارم كه نگاه كنم سوي آن و نه اينكه بو كنم آنرا پس چگونه طلب درمان كنم بآن **يازدهم اصل** عن سعيد بن يسار قال قال ابوعبدالله عليه السلم ليس في شرب النبيذ تقية **شرح** روايتست از سعيد بن يسار گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه نيست در آشاميدن نبيذ مست كننده تقيه اگر گوئي كه اين منافات دارد با آنچه گذشت

در حدیث سیزدهم باب بیست و یکم گوییم که ممکنست که مقصود اینجا بیان این باشد که حجت حرام بودن هر مسکر متفق علیه است میان موافق و مخالف زیراکه آن نوعی از قیاس منصوص العلة است باعتبار اینکه حرمت خمر معلل شده در قرآن بایقاع عداوت و بغضاء و عمل شیطان و قیاس منصوص العلة حجت است نزد مخالفان مطلقا و حجت است نزد شیعه امامیه بشرط اینکه نبی یا یکی از اوصیای او علیهم السلم نص کرده باشند بر عدم مانع و معارض برای مقتضای قیاس منصوص العلة و عدم جواز تقیه در مقام احتجاج بنا بر اینکه موافق طبع مخالفانست و مخالفان صاحب اثرا از خود میشمردند و دوست میدارند منافات ندارد با وجوب تقیه در مقام جبر و الزام فی کلام در احتجاج دوازدهم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ أَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةً فَقَالَ ثَلَاثٌ لَا أَتَّقِي فِيهِنَّ أَحَداً شُرْبُ الْمُسْكِرِ وَ مَسْحُ الْخُفَّيْنِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ شرح مثل این گذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب بیستم که باب مسح الخف است و در ذیل آن چنین بود قال زرارة ولم یقل الواجب علیکم ان لاتتقوا فیهن احدا و بیان شد و گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب التقیه که باب نود و هفتم است که و التقیه فی کل شی الا فی النبیذ و المسح علی الخفین و بیان شد امسح بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع بتقدیر استفهام است تقیه منصوب و مفعول له است یعنی روایتست از زراره که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که در مجلس امام گفتم که آیا مسح کنم بر دو موزه برای تقیه پس امام گفت که سه خصلت تقیه نمیکنم در آنها کسی را آنها آشامیدن مست کننده و مسح دو موزه و تمتع در حج است مراد بیان عدم اضطرار امام سوی تقیه در آنهاست بقرینه آنچه گذشت در حدیث سیزدهم باب بیست و یکم یا مراد بیان وضوح حجت هر کدام از این سه مسئلات موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث سابق باب بیست و چهارم اصل باب النبیذ شرح این باب بیان نبیذ حلال و نبیذ حرام است در این باب هفت حدیثست اول اصل عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ فَإِنَّ أَبَا مَرْيَمَ يَشْرَبُهُ وَ يَزْعُمُ أَنَّكَ أَمَرْتَهُ بِشُرْبِهِ فَقَالَ صَدَقَ أَبُو مَرْيَمَ سَأَلَنِي عَنِ النَّبِيذِ فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ حَلَالٌ وَ لَمْ يَسْأَلْنِي عَنِ الْمُسْكِرِ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمُسْكِرَ مَا اتَّقَيْتُ فِيهِ أَحَداً سُلْطَاناً وَ لَا غَيْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ شرح قریب باین گذشت در حدیث دوازدهم باب بیست و یکم ما اسکر کثیره فقلیله حرام تتمه کلام رسول الله نیست و بیان معنی آن شد در شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم یعنی روایتست از حنان بن سدیر گفت که شنیدم از مردی میگفت امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگویی در نبیذ چه بدرستی که ابو مریم می آشامد آنرا و دعوی میکند اینرا که تو امر کردی او را باشامیدن آن اگر خواهد پس امام گفت که راست گفت ابو مریم پرسید مرا از نبیذ پس خبر دادم او را بانکه آن حلالست و نپرسید مرا از نبیذ مست کننده راوی گفت که بعد از آن گفت امام علیه السلم که بدرستی که نبیذ مست کننده تقیه نکردم در آن

کسی را پادشاهی را و نه غیر او را گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست و هر چه مست کند بسیارش پس کمش حرامست اصل فَقَالَ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا النَّبِيذُ الَّذِي أَذِنْتَ لِأَبِي مَرْيَمَ فِي شُرْبِهِ أَيُّ شَيْ‌ءٍ هُوَ فَقَالَ أَمَّا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ الْخَادِمَ فَيَجِي‌ءُ بِقَدَحٍ وَ يَجْعَلُ فِيهِ زَبِيباً وَ يَغْسِلُهُ غَسْلًا نَقِيّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ فِي إِنَاءٍ ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ مِثْلِهِ أَوْ أَرْبَعَةَ مَاءً ثُمَّ يَجْعَلُهُ بِاللَّيْلِ وَ يَشْرَبُهُ بِالنَّهَارِ وَ يَجْعَلُهُ بِالْغَدَاةِ وَ يَشْرَبُهُ بِالْعَشِيِّ وَ كَانَ يَأْمُرُ الْخَادِمَ بِغَسْلِ الْإِنَاءِ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ كَيْلَا يَغْتَلِمَ فَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ النَّبِيذَ فَهَذَا النَّبِيذُ شرح اذنت از باب علم است اما بفتح همزه و تشدید میم است و این اشارتست بانکه نبیذ حلال از غیر مویز نیز میباشد مثل خرما و انجیر خشک نقیا بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین پاکیزه و این از قبیل اسناد مجازیست ثلثه منصوب و مضافست مثله بضم میم و ضم ثاء سه نقطه و ضمیر غایب راجع بزبیب مجرور و مضاف الیه است و آن جمع مثال بمعنی مقدار است اربعة منصوب با تنوین است و بتقدیر اربعة مثله یا منصوب و تمیز است یغتلم بغین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال منصوبست یعنی پس گفت آن مرد که قربانت شوم این نبیذی که رخصت دادی ابو مریم را در آشامیدن آن چه چیز است آن پس امام گفت که اما پدرم علیه السلم پس بدرستی که او بود که میفرمود خدمتکار را پس می آورد قدحی را و میکرد در آن قدح قدری از مویز را و میشست آن مویز را شستنی پاکیزه بعد از آن میکرد آن مویز را در ظرفی بزرگ بعد از آن میریخت بر آن مویز سه مقدار آن مویز یا چهار مقدار آن آب بعد از آن میکرد آنرا در شب و می آشامید آنرا در روز و میکرد آنرا در اول روز و می آشامید آنرا در آخر روز و بود که میفرمود خدمتکار را بشستن آن ظرف بزرگ در هر سه روز از شب برای آنکه مست نشود پس اگر باشید که خواهید نبیذ حلال را پس اینست نبیذ حلال دوم اصل حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْبِلَادِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيذِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَقَالَ إِنَّهُ يُوضَعُ فِيهِ الْعَكَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ لَكِنِ انْبِذُوهُ غُدْوَةً وَ اشْرَبُوهُ بِالْعَشِيِّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا يُفْسِدُ بُطُونَنَا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْسَدُ لِبَطْنِكَ أَنْ تَشْرَبَ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ شرح عکر بفتح عین و فتح کاف بیان شد در شرح حدیث ششم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر تا آخر که باب بیست و یکم است انبذوه بصیغه امر باب نصر یا باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بنبیذ است افسد بصیغه افعل التفضیل مرفوع و خبر مقدم بر مبتدا است یا مبتدا است لام در لبطنک برای تعدیه است یعنی خبر داد مرا ایوب بن راشد گفت که شنیدم از ابو البلاد میپرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از نبیذ پس امام گفت که نیست پروایی با آن پس ابو البلاد گفت که بدرستی که شان اینست که گذاشته میشود در نبیذ دردی نبیذ دیگر برای اینکه مست کننده شود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بد آشامیدنیست آن و لیکن سازید نبیذ را در اول روز و بیاشامید آنرا در آخر روز ایوب گفت که گفتم که

قربانت شوم این قسم نبید فاسد میکند شکمهای ما را ایوب گفت که پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
که فاسد کننده ترست شکم ترا اینکه آشامی چیزیرا که حلال نیست برای تو سوم اصل عن الکلبی النسابة
قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن النبیذ فقال حلال قلت انا ننبذه فنطرح
فیه العکر و ما سوی ذلک فقال علیه السلم شه شه تلک الخمرة المنتنة قال قلت
جعلت فداک فای نبیذ تعنی فقال ان اهل المدینة شکوا الی النبی صلی الله علیه
وآله تغیر الماء و فساد طبایعهم فامرهم علیه السلم ان ینبذوا شرح این حدیث با ضمیمه
گذشت با اندک تفاوتی در کتاب الحجه در حدیث ششم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق
والمبطل فی امر الامامة است و بیان شد واو در و ما سوی ذلک برای تقسیم است و مراد اینست که گاهی
عکر را باعث غلیان نبید میکنیم و گاهی غیر عکر را باعث میکنیم مثل دانه که از بصره می آورند چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از کلبی نسابه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از نبید پس گفت که حلالست گفتم که بدرستیکه ما میسازیم نبید را پس می اندازیم در آن دردی نبید دیگر را و غیر
آنرا تا مست کننده شود پس گفت امام علیه السلم که بره بره آن خمر گندیده است کلبی گفت که گفتم که قربانت
شوم پس کدام نبید را میخواهی پس امام گفت که بدرستیکه اهل مدینه شکایت بردند سوی نبی صلی الله علیه وآله
بد مزگی آب و فساد مزاجهای ایشان پس امر کرد ایشانرا نبی علیه السلم باینکه نبید سازند اصل فکان الرجل
منهم یأمر خادمه ان ینبذ له فیعمد الی کف من تمر فیلقیه فی الشن فمنه شربه و
منه طهوره فقلت و کم کان عدد التمر الذی کان فی الکف فقال ما حمل الکف فقلت
واحدة او اثنتین فقال علیه السلم ربما کانت واحدة و ربما کانت اثنتین فقلت
وکم کان یسع الشن ماء فقال ما بین الاربعین الی الثمانین الی ما فوق ذلک قال
فقلت بالارطال فقال ارطال بمکیال العراق شرح پس بود مرد از ایشان که امر میکرد خدمتکار خود
را باینکه نبید سازد برای او پس آن خدمتکار قصد میکرد سوی دستی از خرمای پس می انداخت آنرا در
خیک پس از آن خیک بود آشامیدن او و از آن بود طهارت او پس گفتم که و چند بود عدد آن خرمایی
که بود در دست پس امام گفت عددی که برمیدارد آنرا دست گفتم که آیا بود یکدست یا دو دست
پس گفت امام علیه السلم که بسا که بود یکدست و بسا که بود دو دست پس گفتم که و چند بود که گنجایش
داشت آن خیک از آب پس امام گفت که آنچه میان چهل با هشتاد تا بالاتر از آنست راوی گفت
که پس گفتم که اینها رطلهاست پس گفت که رطلهاییست که به پیمانه عراقست بیان شد در کتاب الطهارة
در شرح حدیث ششم باب دوم که رطل عراقی نه یک صاعست و رطل مدنی شش یک صاعست و صاع
چهار مدست و مد مقداریست از جو و گندم و مانند آنها که در دو دست گشاده کشیده متصل بیکدیگر گنجد

وزیاد از آن گنجد چهارم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد عن ابیه قال کنت عند ابی جعفر علیه السلم
فقلت یا جاریة اسقینی ماء فقال لها اسقیه من نبیذی فجاءتنی بنبیذ مریس فی قدح
من صفر قال فقلت ان اهل الکوفة لا یرضون بهذا قال فما نبیذهم قلت یجعلون فیه القعوة قال
وما القعوة قلت الدازی فقال وما الدازی فقلت ثفل التمر قلت یضری به الاناء حتی یهدر النبیذ
فیغلی ثم یسکن فیشرب فقال هذا حرام شرح اسم ابو البلاد گذشت در شرح حدیث هفتم باب بعد هم مریس
بفتح میم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه مضاف الیه است و عبارتست از خرمای خیسانیده
شده در آب بیان قدح صفر گذشت در شرح حدیث اول و چهارم باب الاوانی که باب ششم است القعوة بفتح قاف
و سکون عین بی نقطه آنچه باعث جوشیدن و مست کنندگی نبید میشود و این لفظ بسیار غریبست زیرا که آنچه متعارفست
قمهوه بهار است بجای عین و الدازی بدال بی نقطه و الف و ذال با نقطه و یاء مشدده برای نسبت است و صاحب قاموس
گفته که الدازی شراب للعاق الثفل بضم ثاء سه نقطه و سکون فاء دردی چیزی که بعد از صاف کردن از آنچیز میماند یضری
بضاد با نقطه و راء بی نقطه و الف بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افعال یا معلوم باب علم است الاضراء عادت
فرمودن و الضراوة بفتح ضاد عادت کردن ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث علی انه نهی عن الشرب من الاناء الضاری
هو الذی ضری بالخمر و عود بها فاذا جعل فیه العصیر صار مسکرا و قال ثعلب الاناء الضاری ههنا هو السایل ای ینغص
الشرب علی شاربه پس مقصود اینست که ثفل نبید سابق در اناء گذاشته میشود تا وقت احداث نبیذی دیگر و در اول وقت
آن ثفل بیرون ریخته میشود و آب خرمای تازه در آن اناء ریخته میشود و آن عمل برای اینست که آن اناء خشک نشود
تا مبادا که نبید تازه دیر بجوش آید یهدر بهاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
الهدیر آواز جوشیدن و فاء برای بیانست یغلی بغین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست یسکن بنون
بصیغه معلوم باب نصر است و در بعض نسخ براء بی نقطه از باب افعالست یشرب بصیغه مجهول باب علم مرفوع است
یعنی روایتست از ابرهیم بن ابی البلاد از پدرش گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم پس گفتم که ای کنیز بیاشامان
مرا آبی پس امام گفت کنیز را که بیاشامان او را از نبید من پس کنیز آورد نزد من نبید خرمای خیسانیده شده را در قدحی
از روی راوی گفت که پس گفتم که بدرستیکه اهل کوفه راضی نمیشوند باین امام گفت که پس چیست نبید ایشان گفتم اما
که داخل میکنند در آن قعوه را امام گفت که و چیست قعوه گفتم که دازی است پس امام گفت که و چیست دازی
پس گفتم که دردی خرماست گفتم که عادت فرموده میشود بان ظرف نبید برای اینکه با واز آید نبید با نیروش که جوشد
بعد از آن ساکن میشود نبید پس آشامیده میشود پس امام گفت که این حرامست باعتبار اینکه مست کننده است
پنجم اصل عن ابرهیم بن ابی البلاد قال دخلت علی ابی جعفر بن الرضا علیهما السلم فقلت انی ارید ان
الصق بطنی ببطنک فقال ههنا یا ابا اسمعیل و کشف عن بطنه و حسرت عن بطنی و الصقت
بطنی ببطنه ثم اجلسنی و دعا بطبق فیه زبیب فاکلت ثم اخذ فی الحدیث فشکا الی معدته شرح روایتست

از ابرهیم بن ابی البلاد گفت که داخل شدم بر ابو جعفر پسر امام رضا علیهما السلام پس گفتم او را که بدرستی که من میخواهم که متصل کنم سکم خود را بشکم تو پس امام گفت که اینجا بجای اسمعیل پس کشود از شکم خود و متصل کردم شکم خود را بشکم او و بعد از آن نشانید مرا و طلب کرد طبقی را که در آن مویز بود پس خوردم بعد از آن شروع کرد در حکایت پس شکایت کرد بسوی من از معده خود اصل وعطشت فاستقیت ماء فقال یا جاریة اسقیه من نبیذی فجاءتنی بنبیذ مریس فی قدح من صفر فشربته فوجدته احلی من العسل فقلت له هذا الذی افسد معدتک قال فقال لی هذا تمر من صدقة النبی صلی الله علیه واله یؤخذ غدوة فیصب علیه الماء فتمرسه الجاریة واشربه علی اثر الطعام لسایر نهاری فاذا کان اللیل اخذته الجاریة فسقته اهل الدار شرح و تشنه شدم پس طلب آب آشامیدن کردم آبرا پس امام گفت که ای کنیز بیاشامان او را از نبیذ من پس کنیز آورد نزد من نبیذ خرمای خیسانیده شده را در قدحی از روی پس آشامیدم آنرا پس یافتم آنرا شیرین تر از عسل پس گفتم امام را که اینست آنچه فاسد کرده معده ترا او وی گفت که پس امام گفت مرا که این خرمائیست از نخلستان که صدقه نبی صلی الله علیه و آله است این خرما گرفته میشود در اول روز پس ریخته میشود بر سر آن آب پس میشستش و پاکیزه کردن آن از گرد و آلودگی پس از آن میخیسانند آنرا کنیز و من آشامم آنرا بر پی طعام در تمام روز خود پس چون شود شب میگیرد آنرا کنیز پس آشامانند آنرا اهل سرا اصل فقلت له ان اهل الکوفة لا یرضون بهذا فقال وما نبیذهم قال قلت یؤخذ التمر فینقی ویلقی علیه القعوة قال وما القعوة قلت الداذی قال وما الداذی قلت حب یؤتی به من البصرة فیلقی فی هذا النبیذ حتی یغلی و یسکن ثم یشرب فقال ذاک الحرام شرح پس گفتم امام را که بدرستی که اهل کوفه راضی نمیشوند باین پس امام گفت که وچیست نبیذ ایشان راوی گفت که گفتم که گرفته میشود خرما پس پاک کرده میشود یعنی شستن و انداخته میشود در آن قعوه امام گفت که وچیست قعوه گفتم که داذی است امام گفت که وچیست داذی گفتم که دانه ایست که آورده میشود از بصره پس انداخته میشود در این نبیذ برای آنکه جوش شود و ساکن شود بعد از آن آشامیده میشود پس امام گفت که این حرامست بدانکه منافات نیست میان این و سابق زیرا که قعوه و داذی بمعنی چیزیست که باعث جوشیدن و مست کنندگی نبیذ میشود و آن قدر مشترک میان ثفل خرما و دانه بصری و مانند آنهاست و این تفسیرها از قبیل تفسیر بمثالست چنانچه اشارت شد بان در شرح حدیث سوم این باب ششم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال استاذنت علی ابی عبد الله علیه السلام لبعض اصحابنا فسأله عن النبیذ فقال حلال فقال اصلحک الله انما سألت عن النبیذ الذی یجعل فیه العکرة فیغلی حتی یسکر فقال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه واله کل مسکر حرام شرح روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که طلب رخصت دخول کردم بر امام جعفر صادق علیه السلم برای بعض یاران ما پس پرسید امام را از نبیذ پس امام گفت که حلالست پس آنمرد گفت که نگاهدارد ترا الله جز این نیست که پرسیدم از نبیذی که داخل کرده میشود در آن دردی خرما پس جوش میشود تا آنکه مست کننده میشود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرامست هفتم اصل

عن

عن محمد بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال قدم علی رسول الله صلی الله علیه واله من الیمن قوم فسألوه عن معالم دینهم فاجابهم فخرج القوم باجمعهم فلما ساروا مرحلة قال بعضهم لبعض انسینا ان نسأل رسول الله صلی الله علیه واله عما هو اهم الینا ثم نزل القوم ثم بعثوا وفدا لهم فاتی الوفد رسول الله صلی الله علیه واله شرح المعالم بفتح میم و کسر لام جمع معلم بفتح میم و سکون عین و فتح لام مسائلی که آنها جاهای علم است و مراد بمعالم دینهم مسائلیست که جاهای علم دین است باین معنی که علم بآنها علم باحکام دین اسلامست مرحله بفتح میم و سکون را و فتح حای بی‌نقط است انسینا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول از باب افعالست یا مرکب از همزه استفهام تعجبی و صیغه معلوم باب علم است الوفد بفتح واو و سکون فا و دال بی‌نقط جمع وافد آینده کان نزد بزرگی برای پیغام آوردن یعنی روایتست از محمد بن جعفر از پدرش علیه السلم گفت که آمدند و وارد شدند بر رسول الله صلی الله علیه و آله از یمن جماعتی پس پرسیدند او را از معالم دین ایشان پس جواب داد ایشان را پس از مدینه بیرون رفتند آن جماعت همگی ایشان پس در وقتی که رفتند در مسافت یکوچ گفت بعض ایشان بعضی را که فراموش انیده شدیم اینکه سؤال کنیم رسول الله را صلی الله علیه و آله از آنچه آن ضرورتر است سوی ما بعد از آن فرود آمدند آن جماعت بعد از آن فرستادند پیغام آورندگانی را که برای ایشان بودند پس آمدند آن پیغام آورندگان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل فقالوا یا رسول الله ان القوم قد بعثوا بنا الیک یسئلونک عن النبیذ فقال رسول الله صلی الله علیه واله وما النبیذ صفوه لی فقالوا یؤخذ من التمر فینبذ فی اناء ثم یصب علیه الماء حتی یمتلی و یوقد تحته حتی ینطبخ فاذا انطبخ اخذوه فالقوه فی اناء آخر ثم صبوا علیه ماء ثم مرس ثم صفوه بثوب ثم یلقی فی اناء ثم یصب علیه من عکر ما کان قبلهم ثم یهدر و یغلی ثم یسکن علی عکره شرح با در بنا برای تقویت تعدیه است صفوه بکسر صاد بی‌نقط و تخفیف فا مضموم بصیغه امر معتل اللام و اوی از باب ضرب است و این سؤال از معنی بر اینست که نبیذ مشترک لفظی است میان آنچه حلالست و آنچه حرام است من در من التمر برای تبعیض است و ظرف نایب فاعلست و حاصل هر دو یکیست القوه بفتح قاف است مرس براء بی‌نقط و سین بی‌نقط بصیغه ماضی غایب مجهول از باب نصر است المرس بفتح میم و سکون را است مالیدن چیزی برای حاصل شدن آن صفوه دوم بفتح صاد بی‌نقط و تشدید فا مفتوحه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام از باب تفعیل است عکر بفتح عین و فتح کاف هر دو جا مفاتست یهدر و یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یسکن بنون از باب نصر است علی غایت است و ظرف متعلق بیهدر و بعد از آنست یعنی پس گفتند ای رسول الله بدرستی که آن جماعت تحقیق فرستادند ما را سوی تو برحالی که میپرسند ترا از نبیذ پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وچیست نبیذ بیان کنید آنرا برای من پس گفتند که گرفته میشود از خرما پس افکنده میشود در ظرفی بعد از آن ریخته میشود بر آن آب تا آنکه پر شود و افروخته میشود در پایین آن آتش تا آنکه پخته شود پس چون پخته شد گرفتند آنرا پس انداختند آنرا در ظرفی دیگر بعد از آن ریختند بر آن آبی را بعد از آن بدست مالیده شد بعد از آن صاف کردند آنرا بجامه بعد از آن انداخته میشود در ظرفی بعد از آن ریخته میشود بر آن از ثفل نبیذی که بود پیش از آن بعد از آن بآواز می آید و میجوشد بعد از آن آرام میگیرد بسبب ثفل آن که از نبیذ سابقست اصل فقال رسول الله صلی الله علیه واله یا هذا قد اکثرت

آیُسْکِرُ قالَ نَعَمْ قالَ کُلُّ مُسْکِرٍ حَرامٌ قالَ فَخَرَجَ الوَفْدُ حَتّیٰ انْتَهَوْا إِلیٰ أَصْحابِهِمْ فَأَخْبَرُوهُمْ بِما قالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقالَ القَوْمُ ارْجِعُوا بِنا إِلیٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتّیٰ نَسْأَلَهُ عَنْها شِفاهاً
وَلا یَکُونُ بَیْنَنا وَبَیْنَهُ سَفِیرٌ فَرَجَعَ القَوْمُ جَمِیعاً شرح شفاها بکسر شین بانقطه و تخفیف بصیغه مصدر باب
مفاعله منصوبست بر ظرف زمان سنت المشافهه رو برو شدن چنانکه گویا که لب بلب رسیده یعنی پس گفت رسول
صلی الله علیه و آله متکلم از جماعت وفد راکه ابرد حاضر تحقیق بسیار گفتی آیا مست میکند گفت که آری گفت که پس هر مست کننده
حرامست امام گفت که پس از مدینه بیرون رفتند آن وفد تا اینکه رسیدند سوی یاران شان پس خبر دادند ایشان را بانچه گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند آن جماعت ایشان را که برگردید با ما سوی رسول الله صلی الله علیه و آله تا اینکه سوال کنیم او را از آن
مسکر در وقت رو برو شدن و نباشد میان ما و میان او خبرآوری پس برگشتند آن جماعت همگی اصل فقالوا یا
رَسُولَ اللهِ إِنَّ أَرْضَنا أَرْضٌ دَوِیَّةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ نَعْمَلُ الزَّرْعَ وَلا نَقْوىٰ عَلَی العَمَلِ إِلّا بِالنَّبِیذِ فَقالَ
لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَیُسْکِرُ فَقالُوا نَعَمْ فَقالَ کُلُّ مُسْکِرٍ حَرامٌ وَحَقٌّ عَلَی اللهِ أَنْ یَسْقِیَ
شارِبَ کُلِّ مُسْکِرٍ مِنْ طِینَةِ خَبالٍ أَفَتَدْرُونَ ما طِینَةُ خَبالٍ قالُوا لا قالَ صَدِیدُ أَهْلِ النّارِ شرح
الدویه بفتح وضم دال بی‌نقطه و تخفیف واو مکسوره و تشدید یا و دو نقطه در پایین زمین ناموافق که در آن درد و بیماری
بسیار پیدا شود طینه خبال مذکور شد در حدیث چهاردهم باب شارب الخمر که باب یازدهم است و حدیث سوم باب
آخر که باب شانزدهم است یعنی پس گفتند که ای رسول الله بدرستی که زمین ما زمینی است ناموافق و ما جماعتیم که زراعت
میکنیم و توانا نمیشویم بر کار مگر بنبیذ پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که بیان کنید آن را برای من پس بیان کردند
آن را برای او چنانچه بیان کرد آن را یاران شان پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله که آیا پس مست میکند پس گفتند
که آری پس گفت که هر مست کننده حرامست و لازم است بر الله اینکه آشامانید آشامنده هر مست کننده را از گل چاه
خبال آیا پس میدانید که چیست گل چاه خبال گفتند که نه گفت که چرک اهل آتش جهنم است که روان میشود سوی آن چاه باب
بیست و پنجم اصل باب الظروف شرح این باب بیان ظرفهای خمر و نبیذهای مست کننده است در این باب سه حدیث
اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَیْهِمَا السَّلامُ قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ نَبِیذٍ قَدْ سَکَنَ غَلَیانُهُ فَقالَ قالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کُلُّ مُسْکِرٍ حَرامٌ قالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الظُّرُوفِ فَقالَ نَهیٰ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنِ الدُّبّاءِ
وَالمُزَفَّتِ وَزِدْتُمْ أَنْتُمُ الحَنْتَمَ یَعْنِی الغَضارَ وَالمُزَفَّتُ یَعْنِی الزِّفْتَ الَّذِی یَکُونُ فِی الزِّقِّ وَیُصَبُّ فِی الخَوابِی
لِیَکُونَ أَجْوَدَ لِلْخَمْرِ قالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الجِرارِ الخُضْرِ وَالرَّصاصِ فَقالَ لا بَأْسَ بِها شرح الغلیان بفتح غین بانقطه و
فتح لام مصدر باب ضرب جوشیدن سکون غلیان علامت اسکار است باعتبار اینکه در وقت غلیان فقاع است
و مسکر نیست چنانچه می آید در شرح حدیث باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب بیست و نهم است الدبا بضم دال بی‌نقطه
و تشدید با یکنقطه و الف و همزه کدو و آن مضاعف است نزد صاحب قاموس و معتل اللام است نزد جوهری و جمهور
اللام است نزد بعضی المزفت برای بانقطه و فا و تا و دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل خمی که قیر زده‌اند درون

فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله

آن مالیده شده باشد مطرزی در مغرب گفته که المزفت الوعاء المطلی بالزفت و هذا القار و هذا مما یحدث التغیر فی الشراب
سریعا حنتم بفتح حاء بی‌نقطه و سکون نون و فتح تا دو نقطه در بالا و تخفیف میم در دو معنی مستعمل میشود اول ظرفی که درون
آن شیشه اندوده شده باشد و پخته شده باشد برای اینکه جذب آنچه در او نشست بخود نکند دوم سبوئی که درون آن
بغیر روان مالیده شده باشد پس رنگ آن کبود شده باشد و زدتم انتم الحنتم با این معنی است که شما سبوهای حنتم را زیاد
کرده اید پس منهی عنه را زیاد کرده اند از قدر مقرر شرعی یعنی الغضار تا اللحم کلام راوی است برای تفسیر حنتم و مزفت و این عکس
ترتیب لغات است و مقصود دفع منافات میان این حدیث و حدیث سوم این باب است میان اینکه مراد بحنتم در این حدیث
معنی اول است و مراد در حدیث سوم معنی دوم است غضار بکسر غین بانقطه و تخفیف ضاد بانقطه و الف و را بی‌نقطه
فعال بمعنی مفعول است مثل کتاب که بمعنی مکتوب است و عبارت است از سبز کرده شده شیشه که مذکور شد در معنی اول
حنتم و ذکر سبزی باعتبار اینست که اکثر آن سبز میباشد یا در آن زمان غیر سبز نبوده و المزفت مرفوع است یعنی تقدیر
یعنی به است الزفت بکسر زای بانقطه و سکون فا و تا دو نقطه در بالا قیر روان و این از قبیل تفسیر مشتق منه در مقام تفسیر
مشتق است بنابر ظهور مراد الزق بکسر زای بانقطه و تشدید قاف خیک مو دار چنانچه متعارف است در خیکهایی که
برای قیر روان میشود و آورده میشود برای فروختن یصب بصاد بی‌نقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب نصر است الخوابی بفتح خاء بانقطه و تخفیف واو و الف و کسر با یکنقطه و تخفیف یا منقلبه از همزه جمع خابیه یا
منقلبه از همزه خم بالسکون بصیغه غایبه و غایب میتواند بود و جار اول ضمیر مستتر راجع بخوابی است و جار دوم راجع
بزفت است لام در للخمر برای تعدیه است و جار اول برای جل نیز میتواند بود الجرار بکسر جیم و تخفیف را بی‌نقطه اول جمع
جره بفتح جیم و تشدید را سبوها الخضر بضم خاء بانقطه و سکون ضاد بانقطه و را بی‌نقطه جمع اخضر یا جمع خضرا سبزها و مراد اینجا
سبز کرده شده ها بشیشه است الرصاص بفتح را بی‌نقطه و تخفیف صاد بی‌نقطه قد ظرفی میان قلعی و سرب یعنی روایت است
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که پرسیدم امام را از نبیذی که بتحقیق ساکن شده جوشیدن
آن پس امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام است راوی گفت که و پرسیدم امام را از ظرفهای
نبیذ مسکر که آیا بعد از خالی شدن از نبیذ و شسته شدن آنها به آب یکبار یا سه بار یا هفت بار استعمال آنها جایز است
یا نه پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از استعمال کدو و خم زفت مالیده شده چه جای خم بی زفت و زیاد
کردید شما و سبوهای حنتم را میخواهد امام بحنتم سبز کرده شده بشیشه را و مزفت میخواهد بآن زفتی را که میباشد در
خیک برای فروختن و ریخته میشود در خمها برای اینکه آن خمها نیکو کننده تر باشند خمر را راوی گفت که پرسیدم امام
را از سبوهای سبز کرده شده بشیشه و پرسیدم از رصاص که آیا استعمال آنها بعد از شستن بآب جایز است پس امام
گفت که نیست پروایی بآنها دوم اصل عَنْ جَرّاحٍ المَدائِنِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ أَنَّهُ مَنَعَ مِمّا یُسْکِرُ مِنَ الشَّرابِ
کُلِّهِ وَمَنَعَ النَّقِیرَ وَنَبِیذَ الدُّبّاءِ وَقالَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ما أَسْکَرَ کَثِیرُهُ فَقَلِیلُهُ حَرامٌ شرح منع
بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول مجرد است و جار اول ضمیر آن راجع بامام است و جار دوم ضمیر شان است نقیر بفتح نون و کسر

قاف و سکون یا و دو نقطه در پایین را منقطه بیان میشود در حدیث آینده والنقیر معنی نبیذ النقیر است و مراد آنست
که در ظرف چوبین باید و اگر نبیذ مسکر ساخته شده باشد دیگر در اینها نبیذ حلال نمیتوان ساخت هر چند که مکرر
شسته شده باشد بدانکه منافات نیست میان حدیث سابق و میان این حدیث و حدیث آینده زیرا که
ذکر دبا و مزفت در حدیث سابق بعنوان مثالست و مراد هر ظرفیست که جذب رطوبت بخود کند قال رسول
الله از قبیل نقل بالمعنی است بنا بر آنچه گذشت در شرح حدیث یازدهم باب بیست و یکم یعنی روایتست از جراح
بفتح جیم و تشدید را بی‌نقط و حاء بی‌نقط مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام که امام منع کرد از آنچه مست میکند از
آشامیدنی بهمه آن و منع کرد نبیذ حلال را در ظرف چوبین نبیذ حرام و نبیذ حلال را در کدو که ظرف نبیذ حرام شده باشد
و امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنچه مست کرد بسیار آن پس کم آن نیز حرام است سوم اصل عَنْ
أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ فَكُلُّ
مُسْكِرٍ حَرَامٌ فَقُلْتُ فَالظُّرُوفُ الَّتِي تُصْنَعُ فِيهَا مِنْهُ فَقَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الدُّبَّاءِ وَ
الْمُزَفَّتِ وَ الْحَنْتَمِ وَ النَّقِيرِ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ قَالَ الدُّبَّاءُ الْقَرْعُ وَ الْمُزَفَّتُ الدِّنَانُ وَ الْحَنْتَمُ جِرَارٌ خُضْرٌ وَ النَّقِيرُ
خَشَبٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْقُرُونَهَا حَتَّى يَصِيرَ لَهَا أَجْوَافٌ يَنْبِذُونَ فِيهَا شرح فا در فکل برای تفریع است
و این اشعارست بانکه نهی از ظروف نیز برای تنزیه نیست بلکه برای تحریم است بدانکه جمعی توهم تنزیه در آن کرده اند
بنا بر دو چیز اول قیاس نجاست خمر و نبیذ مسکر بر نجاست چیزهای دیگر و این قیاس باطلست دوم آنچه می آید در حدیث
اول باب سی و سوم و تقریر آن میشود در بر و نهی که دفع این توهم شود فالظروف بتقدیر استفهامست تصنع بتای
بی‌نقط و نون و عین بی‌نقط بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمسکرست من در منه برای
تبعیض است و ضمیر راجع بحرام است و ظرف خبر مبتداست الدنان بکسر دال بی‌نقط و تخفیف نون اول جمع دنّ
بفتح دال و تشدید نون خمها و مراد اینست که فرق میان مزفت و حنتم نیست مگر باعتبار انکه مزفت خم است و آن
بزرگست و حنتم سبوست و آن کوچکست و هر دو در مالیده شدن بزفت شریکند و این مبنی بر اینست که مراد بحنتم
اینجا معنی دوم است از دو معنی که گذشت در شرح حدیث اول این باب پس منافات نیست میان این دو حدیث
جرار جمع جره است و مضافست خضر بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و را بی‌نقط جمع اخضر است و آن مضاف الیه
است و عبارتست از شرابهای مست کننده که چون در ظرفی باشد که بزفت مالیده شده باشد سبز مینماید اگر
چه ظرف آنها کبودست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب و میتواند بود که خضر بمعنی کبود باشد چنانکه آسمان را
خضرا مینامند و آن کبودست و بجرار خضر میگویند و آن نیز کبودست و شیخ طوسی در تهذیب الجرار الزرق بضم
زای با نقطه و سکون را بی‌نقط و قاف روایت کرده بجای جرار خضر و حاصل همه یکیست خشب بضم خاء با نقطه
و ضم شین با نقطه و با یکنقطه جمع خشب بفتح خاء و فتح شین است و میگوید که آنها چوبهای درختانی بوده که نبیذ مسکر
در آنها موافق طبع اهل شرب میشده ینقرونها بنون و قاف و را بی‌نقط بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النقر

بفتح

بفتح نون و سکون قاف کاویدن چیزی برای اینکه میان خالی شود ینبذون از باب نصر است ضمیر فیها راجع باجواف
و خشب میتواند بود یعنی روایتست از ابو الربیع بفتح را بی‌نقط و کسر با یکنقطه شامی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از هر مست کننده پس هر مست کننده حرامست پس گفتم که آیا پس ظرفهایی
که ساخته میشود مسکر در آنها از جمله حرامست پس امام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از دبا و مزفت و
حنتم و نقیر گفتم که چیست معنی آنچه که مذکور شد امام گفت که دبا کدوست و مزفت خمهاییست که زفت بر آنها
مالیده شده و حنتم سبوهای شرابهاست که برنگ سبزست و نقیر چوبهاییست که بودند اهل جاهلیت که
میکاویدند آنها را تا شود برای آنها درونهایی که نبیذ میساختند در آنها باب بیست و ششم اصل باب العصیر
شرح این باب بیان شیره انگورست در این باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَحْرُمُ الْعَصِيرُ حَتَّى يَغْلِيَ شرح یحرم بصیغه مضارع غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب تفعیل است
یغلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضربست یعنی روایتست از حماد بفتح حاء بی‌نقط و تشدید میم ابن عثمان از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حرام نمیشود شیره انگور تا اگر جوش شد دوم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِشُرْبِ الْعَصِيرِ سِتَّةَ أَيَّامٍ قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ مَعْنَاهُ مَا لَمْ يَغْلِ شرح
روایتست از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عاصم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروایی با شامیدن شیره انگور
در شش روز و از شب گفت ابن ابی عمیر که معنی آن اینست که چند اگر جوشیده باشد مقصود اینست که شش روز و از شب
باعتبار هوای سردست موافق آنچه می آید در حدیث سوم باب صفة الشراب الحلال که باب سی و یکم است پس میتواند بود
که در هوای گرم روز و شب از آن جوش شد و معیار زمانیست که جوشیده باشد سوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ شُرْبِ الْعَصِيرِ فَقَالَ اشْرَبْهُ مَا لَمْ يَغْلِ فَإِذَا غَلَى فَلَا تَشْرَبْهُ قَالَ قُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْءٍ الْغَلَيَانُ قَالَ الْقَلْبُ شرح روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از آشامیدن شیره انگور پس گفت بیاشام آن را چند انگه نجوشید پس چون جوشید پس میاشام
آن را راوی گفت که گفتم که فدایت شوم کدام چیزست جوشیدن گفت که برگردانیدن بامعنی که بعض اجزا از پایین
بالا آید پس بعضی از بالا بپایین رفته خواهد بود چهارم اصل عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
إِذَا نَشَّ الْعَصِيرُ وَ غَلَى حَرُمَ شرح نش بنون و تشدید شین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضربست النشیش
آواز جوشیدن یعنی روایتست از ذریح بفتح ذال با نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون آواز
آمد شیره انگور و جوشید حرام شد باب بیست و هفتم اصل باب العصير الذي قد مسته النار شرح این باب بیان شیره
انگورست که تحقیق دریافت آن را آتش در این باب دو حدیثست اول اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ عَصِيرٍ أَصَابَتْهُ النَّارُ فَهُوَ حَرَامٌ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَ يَبْقَى ثُلُثُهُ شرح روایتست از عبد الله بن
سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر شیره انگوری که دریافت آن را آتش پس آن حرام است تا اگر رود دو ثلث

آن و باقیمانده که ثلث آن دوم اصل عن رجلٍ عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن العصیر یطبخ
بالنار حتی یغلی من ساعته أیشربه صاحبه قال اذا تغیّر عن حاله و غلی فلا خیر فیه حتی یذهب
ثلثاه و یبقی ثلثه شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از شیره انگور که پخته
میشود بآتش تا انکه بجوش در همان ساعت که آتش و بدآیا می آشامد آنرا صاحبش امام گفت که چون گردید سوی حرارت از
حالش که برودت بود و جوشید پس نیست خیری در آن تا انکه رود دو ثلث آن و باقیماند که ثلث آن باب بیست و ششم
اصل باب الطلاء شرح الطلاء بکسر طاء بی نقط و تخفیف لام و الف و همزه منقلب از یاء دوشاب انگور یعنی این باب بیان
دوشاب انگور است در این باب یازده حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول و قد سئل عن الطلاء فقال ان طبخ حتی یذهب منه اثنان و یبقی واحد فهو حلال و ما
کان دون ذلک فلیس فیه خیر شرح مشار الیه ذلک طبخ که مذکور است پس دون ذلک بامعنی است که طبخ آن
کمتر باشد از آن حد پس دوشاب زیادتر از ثلث خواهد بود یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از دوشاب پس گفت که اگر پخته شد تا انکه رود از آن دو حصه
و باقیماند یک حصه پس آن حلالست و انچه باشد پختن آن کمتر از انچه مذکور شد پس نیست در آن خیری دوم اصل عن عبد الله
بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان العصیر اذا طبخ حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه فهو حلال
شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا زاد الطلاء
علی الثلث فهو حرام شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون عین بی نقط و ضم فاء
و سکون واو و راء بی نقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون زیاد باشد دوشاب انگور بر ثلث شیره انگور پس آن
حرامست چهارم اصل عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یهدی الی البختج من غیر
اصحابنا فقال علیه السلام ان کان ممن یستحل المسکر فلا تشربه و ان کان ممن لا یستحل شربه فاقبله
او قال فاشربه شرح یهدی بدال بی نقط و با صیغه مضارع غایب مجهول باب افعالست الی بتشدید یاء مفتوحه است
البختج بضم باء یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و جیم معرب می پخته بفتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و
ضم باء عجمیه بمعنی دوشاب استحلال مسکر بمعنی تجویز آشامیدن کم نبیذ مست کند بحدی که مستی بیاورد چنانچه بیان شد در شرح حدیث
یازدهم باب بیست و یکم که باب ان رسول الله صلی الله علیه و اله حرم کل مسکر قلیله و کثیره است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرد هدیه میفرستند سوی من دوشاب انگور را از جمله غیر شیعه امامیه پس گفت امام
علیه السلم که اگر باشد از جمله انکه حلال میشمرد نبیذ مست کننده را پس میاشام آنرا و اگر باشد از جمله انکه حلال نمیشمرد آشامیدن
نبیذ مست کننده را پس قبول کن آنرا یا امام گفت که پس بیاشام آنرا پنجم اصل عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا کان یخضب الاناء فاشربه شرح یخضب بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چون باشد

دوشاب که رنگین کند ظرف را پس بیاشام آنرا اشارتست بمعیاری که بآن دانسته میشود ذهاب ثلثین بی حاجت
بمساحت ششم اصل عن معویة بن وهب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البختج فقال ان کان حلواً
یخضب الاناء و قال صاحبه قد ذهب ثلثاه و بقی الثلث فاشربه شرح واو در و قال بمعنی او است
یا ترک همزه از قلم کاتبانست و میتواند بود که برای دفع توهم آمیختن دوشاب رقیقی که کمتر از حد معتبر جوشیده است
با دوشابی غلیظ که زیادتر از حد جوشیده باشد زیرا که چنانچه ترقیق دوشاب بحد جوشیده میتوان کرد با آمیختن
آب همچنان تغلیظ دوشاب کمتر از حد جوشیده میتوان کرد یعنی روایتست از معویة بن وهب گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از دوشاب پس گفت که اگر باشد شیرین رنگین کند ظرف را با گوید صاحبش که بتحقیق
رفته دو ثلث آن و باقیمانده یک ثلث و من آب داخل آن کرده ام پس بیاشام آنرا هفتم اصل عن معویة بن عمار قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل من اهل المعرفة یأتینی بالبختج و یقول قد طبخ علی الثلث و
انا اعلم انه یشربه علی النصف أفأشربه بقوله و هو یشربه علی النصف فقال لا تشربه فقلت فرجل
من غیر اهل المعرفة ممن لا نعرفه یشربه علی الثلث و لا یستحله علی النصف یخبرنا ان عنده بختجاً
علی الثلث قد ذهب ثلثاه و بقی ثلثه نشرب منه قال نعم شرح در نسخ لا نعرفه بلاء نافیه و صیغه متکلم است
و مراد اینست که نمیدانیم که آیا مستضعف است یا ناصب است و الاظهر اینست که لا از زیادتی قلم کاتبان باشد که
انکه یشربه علی الثلث بمعنی لا یستحله علی النصف باشد و لا در لا یستحله علی النصف زایده برای تاکید نفی در لا نعرفه باشد یعنی
روایتست از معویة بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی از شیعه امامیه که می آورد نزد من دوشاب
انگور را و میگوید که بتحقیق پخته شد بر ثلث و من میدانم اینرا که وی آشامد دوشاب انگور جوشیده بر نصف را آیا پس بیاشامم
آن دوشاب انگور را بقول او و حال آنکه او می آشامد دوشاب انگور جوشیده بر نصف را پس امام گفت که میاشام آن
دوشاب را پس گفتم که مردی از غیر شیعه امامیه از جمله انکه نمی شناسیم او را می آشامد دوشاب انگور جوشیده بر ثلث را
و حلال نمیشمرد دوشاب انگور جوشیده بر نصف خبر میدهد ما را که نزد اوست دوشاب انگوری جوشیده بر ثلث
بتحقیق رفته دو ثلث آن و باقیمانده یک ثلث آن آیا آشامیم از آن دوشاب انگور امام گفت که آری هشتم اصل عن ابن
ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا شرب الرجل النبیذ المخمور فلا تجوز شهادته فی شیء من
الاشربة و لو کان یصف ما تصفون شرح المخمور بخاء با نقطه و راء بی نقط بصیغه اسم مفعول باب نصر و ضرب الکافر
شده در مدت بسیار برای اینکه مست کننده شود و این احترازست از نبیذ حلال که از اول روز تا آخر روزست یا از شب
تا اول روزست چنانچه گذشت در بعض احادیث باب بیست و چهارم که باب النبیذ است لا تجوز بصیغه نفی مضارع غایبه
معلوم باب نصر است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون آشامد مرد نبیذ و الکافر
شده را پس گذرا نمیشود گواهی او در چیزی از آشامیدنیها مثل دوشاب انگور و جوشیدنش بر ثلث هر چند میبود که بیان
میکرد مذهب حقی را که شما شیعه امامیه بیان میکنید نهم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال

اذا زاد الطلاء على الثلث اوقية فهو حرام شرح اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید
یاء دو نقطه در پایین چهل درهم است و آن منصوب و نایب مفعول مطلق است و ذکر آن بعنوان مثالست
بدانکه ذکر اوقیه اینجا موهم اینست که مراد بثلث درین باب ثلث باعتبار وزن باشد نه باعتبار مساحت
زیرا که اوقیه از قبیل مساحت نیست لیکن مقتضای حدیث آخر این باب که مشتمل است بر رطل و آن از
قبیل پیمانه است و آنچه می آید در احادیث باب صفة الشراب الحلال اینست که ثلث باعتبار مساحت منظور است
یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون زیاد شد دوشاب انگور
بر ثلث شیره انگور بقدر یک اوقیه پس آن دوشاب حرامست دهم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه
موسى ابي الحسن عليه السلم قال سألته عن الزبيب هل يصلح ان يطبخ حتى يخرج طعمه ثم يؤخذ ذلك
الماء فيطبخ حتى يذهب ثلثاه ويبقى الثلث ثم يرفع ويشرب منه السنة قال لا بأس به شرح
یخرج بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و مراد اینست که آبی که مویز در آن پخته میشود و شیرین شود و ذلک
الماء عبارتست از مجموع آبی که مویز در آن پخته شده و آبی که داخل مویز شده و آنرا بشکل انگور کرده و سائل احتمال
این داده که مویزی که بشکل انگور شده باشد حکم انگور داشته باشد در عصیر شدن و ایضا احتمال داده که اگر آبی از
خارج داخل عصیر انگور کنند و جوشانند باید که بقدر ثلث عصیر باقی ماند و قدر ثلث مجموع کافی نباشد یؤخذ و سه
نظیرش منصوبست یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مویز
که آیا خوب میشود که پخته شود تا آنکه بیرون آید شیرینی آن بعد از آن گرفته شود آن آب بیرونی و درونی مویز پس پخته شود
تا آنکه برود دو ثلث آن مجموع و باقی ماند یک ثلث آن مجموع بعد از آن برداشته شود از سر آتش و آشامیده شود از آن در
یکسال امام گفت که نیست پروایی بآن یازدهم اصل عن عقبة بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلم قال في
رجل اخذ عشرة ارطال من عصير العنب فصب عليه عشرين رطلا ماء ثم طبخها حتى
ذهب منه عشرون رطلا وبقي عشرة ارطال ايصلح شرب ذلك ام لا فقال ما طبخ على
ثلثه فهو حلال شرح رطل عراقی نیم صاعست و رطل مدنی ششیک صاعست و بر هر تقدیر ذکر رطل بعنوان
مثالست یعنی روایتست از عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و بای یک نقطه ابن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت در مردی که گرفت ده پیمانه را از شیره انگور پس ریخت بر آن بیست پیمانه آب بعد از آن پخت آنرا تا آنکه رفت
از آن بیست پیمانه و باقی ماند ده پیمانه آیا خوب میشود آشامیدن آن باقیمانده یا نه پس امام گفت که آنچه پخته شد بر ثلث
آن پس آن حلالست مراد اینست که آن باقیمانده که ده پیمانه است حلالست زیرا که از هر یک از شیره انگور و آب دو
ثلث رفته پس شیره انگور که در آن آبست حلالست مثل آنکه کسی در دوشاب انگوری دو برابر آنرا از آب داخل
کند باب بیست و نهم اصل باب المسكر يقطر منه في الطعام شرح یقطر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر است القطر بفتح قاف و سکون طاء چکیدن و این قرینه است بر آنکه مراد بمسکر مست کننده از

جز آشامیدنیست یعنی این باب بیان مست کننده است که بچکد از آن در طعام درین باب یکحدیث است اصل عن
زكريا بن آدم قال سألت ابا الحسن عليه السلم عن قطرة خمر او نبيذ مسكر قطرت في قدر فيها
لحم كثير ومرق كثير فقال عليه السلم يهراق المرق او تطعمه اهل الذمة او الكلاب واللحم اغسله
وكله قلت فان قطر فيها الدم فقال الدم تأكله النار ان شاء الله شرح یهراق بهاء بی نقطه و الف و قاف
بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال مرکب است از دو صیغه چنانچه بیان شد در شرح حدیث یازدهم باب
بیست و یکم تطعمه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست اهل الذمه ناظرست بخمر الکلاب ناظرست بنبیذ
باعتبار آنکه الف لام آن برای عهد خارجیست و عبارتست از مستحلان نبیذ مسکر از جمله مخالفان که مانند سگانند
بلکه کمترند و اللحم منصوب و ما اضمر عامله است الدم مبتدا و ما اضمر عامله میتواند بود بدانکه خون دو قسم است قسمی
پاکست مثل خون حیوانی که نفس سائله ندارد و مثل خونی که در بدن مذبوح محبوس مانده باشد بعد از بیرون آمدن خون
مقرر آن و قسمی نجس است و مراد اینجا قسم اولست و اکل نار خون را بمعنی افنای آن و قلت آن بخار است یا بمعنی مستهلک
کردن آن بجوشانیدنست مانند اندکی از خاک که در آب روان میباشد و باعث حرام بودن آب نمیشود و مثل این
سؤال و جواب گذشت در کتاب الذبائح در باب الدم یقع فی القدر که باب یازدهم است روایتست از زکریا
بن آدم گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از قطره شیره انگور مست کننده یا نبید مست کننده که چکید در دیگی که
در آنست گوشت بسیار و شوربای بسیار پس گفت امام علیه السلم که ریخته میشود آن شوربا یا میخورانی آنرا باهل ذمه
یا بان سگان و گوشت را بشو آنرا و بخور آنرا گفتم که پس اگر چکید در آن دیگ خون پاک پس امام گفت که خون میخورد
آنرا آتش انشاء الله اصل قلت خمر او نبيذ قطر في عجين او دم قال فقال فسد قلت ابيعه من
اليهود والنصارى وابين لهم فانهم يستحلون شربه قال نعم قلت والفقاع بتلك المنزلة اذا
قطر في شيء من ذلك قال اكره ان اكله اذا قطر في شيء من طعامي شرح مناسب این گذشت در کتاب
الاطعمه در باب اختلاط الیته بالذکی که باب دوازدهم است دم مرفوعست بعطف بر خمر الفقاع بضم فاء و تشدید قاف
و الف و عین بی نقطه غوره مویز نبیذ یعنی نبیذی که بجوش آمده باشد و کف کرده باشد و هنوز ساکن نشده باشد ماخوذ است
از فقع بمعنی دنبلان سفید نرم و وجه مناسبت سفیدی کف بالای فقاعست صاحب قاموس گفته که الفقع و
یکسر البیضاء الرخوة من الکماة و گفته که اگر آن هذا الذی یشرب سمی به لما یرتفع فی راسه من الزبد یعنی گفتم که پس خمر یا نبیذ که
چکید در آردی ترکرده شده یا خونی چکید راوی گفت که پس امام گفت که فاسد شد آن خمیر یعنی که خوردن آن
جایز نیست برای مسلمان گفتم که آیا فروشم آنرا بجهودان و ترسایان و اظهار کنم برای ایشان چه بدرستی که ایشان
حلال میشمرند شرب آنچه را که چکیده در آن امام گفت که آری گفتم که آیا و غوره نبیذ آن در این مرتبه است چون چکید
در چیزی از آنچه مذکور شد امام گفت که ناخوش دارم اینرا که خورم غوره نبیذ را چون چکد در چیزی از طعام من باب
سی ام اصل باب الفقاع شرح فقاع بیان شد در شرح حدیث آخر باب سابق یعنی این باب بیان غوره نبیذ است

در این باب یازده حدیث است اول اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام
عن الفقاع فقال هو خمر مجهول فلا تشربه یا سلیمان لو کان الدار لی او الحکم لقتلت بایعه ولجلدت
شاربه شرح خمر مجهول باین معنی است که حرامست مانند خمر لیکن چون مست کننده نیست مشتبه شده است حرام بودن
آن بر جاهلان نظیر قدر قلیل از مسکر که بیان شد در حدیث یازدهم باب بیست ویکم که باب ان رسول الله صلی الله علیه
وآله حرم کل مسکر قلیله وکثیره است او دراو الحکم از شک راویست جلدت بصیغه متکلم معلوم باب ضرب است
یعنی روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از غوره نبید
پس گفت که آن خمریست نامعلوم مخالفان پس میاشام آنرا ای سلیمان اگر میبود این مملکت از من هر آینه میکشتم فروشنده
آنرا و هر آینه تازیانه میزدم آشامنده آنرا دوم اصل عن عمار بن موسی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الفقاع فقال هو خمر شرح روایتست از عمار بن موسی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غوره نبید
پس گفت که آن مانند خمر انگورست در حرام بودن سوم اصل عن حسین القلانسی قال کتبت الی ابی الحسن
الماضی علیه السلام اسأله عن الفقاع فقال لا تقربه فانه من الخمر شرح روایتست از حسین کلاه فروش گفت که نوشتم
سوی امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم او را از غوره نبید پس گفت که نزدیک مشو آنرا چه بدرستی که آن قسمی از جمله اقسام
خمرست باینمعنی که از جمله ملحقات بخمر انگورست در حرام بودن چهارم اصل عن محمد بن سنان قال سالت ابا الحسن
الرضا علیه السلام عن الفقاع فقال هی الخمر بعینها شرح روایتست از محمد بن سنان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام
از غوره نبید پس گفت که آن مانند عین خمر انگورست مراد اینست که چنانچه اندکی از خمر انگور که مست نمیکند حرامست همچنان
غوره نبید حرامست اگرچه مست نمیکند پنجم اصل عن ابن فضال قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسأله عن الفقاع فکتب
ینهانی عنه شرح روایتست از حسن بن علی بن فضال گفت که نوشتم سوی امام رضا علیه السلام پرسیدم او را از غوره نبید
پس جواب نوشت برحالی که نهی میکرد مرا از آن ششم اصل عن زاذان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان لی
سلطانا علی اسواق المسلمین لرفعت عنهم هذه الخمیرة یعنی الفقاع شرح خمیره بضم خاء با نقطه وفتح میم وسکون
یاء دو نقطه در پایین تصغیر خمره است یعنی روایتست از زاذان بزای با نقطه والف ودال با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که امام گفت که اگر میبود اینکه مرا باشد تسلطی بر بازارهای مسلمانان هر آینه بر میداشتم از اهل بازارها این خمرک را میخواهد غوره
نبید را هفتم اصل عن ابی جمیلة البصری قال کنت مع یونس ببغداد فبینا انا امشی معه فی السوق اذ فتح
صاحب الفقاع فقاعه فاصاب ثوب یونس فرایته قد اغتم لذلک حتی زالت الشمس فقلت له الا
تصلی یا ابا محمد فقال لیس ارید ان اصلی حتی ارجع الی البیت فاغسل هذا الخمر من ثوبی فقلت له
هذا رای رایته او شیء ترویه فقال اخبرنی هشام بن الحکم انه سال ابا عبد الله علیه السلام عن الفقاع
فقال لا تشربه فانه خمر مجهول فاذا اصاب ثوبک فاغسله شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث
پانزدهم باب الرجل یصلی فی الثوب وهو غیر طاهر تا آخر که باب شصت ویکم است الف میا باشباع فتحه نون بهم رسیده واین

مضافست بجمواذ بکسر همزه وسکون ذال با نقطه برای مفاجاة است الا بتخفیف وتشدید لام میتواند بود وبنابر اول
مرکب از همزه استفهام ولای نافیه است وبنابر دوم حرف تحضیض است تصلی بصیغه متکلم مع الغیر وصیغه مخاطب
میتواند بود یعنی روایتست از ابو جمیله بفتح جیم وکسر میم بصری بکسر بای یکنقطه گفت که بودم با یونس بن عبد الرحمن
در بغداد پس میان اینکه من میرفتم با او در بازار ناگاه گشود فروشنده غوره نبید غوره نبید خود را پس رسید
جامه یونس را پس دیدم او را که بتحقیق غمناک شد برای آن تا اینکه منتصف النهار رسید آفتاب پس گفتم یونس را که
آیا نماز نمیگزاریم ای ابو محمد پس گفت که نیست اینکه اراده کنم اینکه نماز گزارم تا اینکه برگردم سوی خانه پس بشویم
این خمر را از جامه خود راوی گفت که پس گفتم او را که آیا این ظن تست یا چیزیست که روایت میکنی آنرا از امامی پس
یونس گفت که خبرداد مرا هشام بن الحکم اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از غوره نبید پس امام گفت که
میاشام آنرا چه بدرستی که آن خمریست نامعلوم پس چون برخورد جامه ترا پس بشو آنرا هشتم اصل عن الحسن بن
الجهم وابن فضال جمیعا قالا سألنا ابا الحسن علیه السلام عن الفقاع فقال حرام وهو خمر مجهول و
فیه حد شارب الخمر شرح روایتست از حسن بن جهم وحسن بن علی بن فضال همگی گفتند که پرسیدیم امام رضا علیه السلام
را از غوره نبید پس امام گفت که حرامست و آن خمریست نامعلوم مخالفان و در آنست حد آشامنده خمر انگور
که هشتاد تازیانه است نهم اصل عن الوشاء قال کتبت الیه یعنی الرضا علیه السلام اسأله عن الفقاع قال
فکتب حرام وهو خمر ومن شربه کان بمنزلة شارب الخمر قال وقال ابو الحسن الاخیر علیه السلام لو
ان الدار داری لقتلت بایعه ولجلدت شاربه وقال ابو الحسن الاخیر علیه السلام حده حد
شارب الخمر وقال علیه السلام هی خمیرة استصغرها الناس شرح وشا بفتح واو وتشدید شین با نقطه والف ممدوده
اسم حسن بن علی بن زیاد است یعنی روایتست از نقاش جامه گفت که نوشتم سوی امام میخواهد امام رضا علیه السلام
پرسیدم او را از غوره نبید راوی گفت که پس امام نوشت که حرامست و آن خمریست و هر که آشامید آنرا باشد در
مرتبه شارب خمر انگور راوی گفت که وگفت امام علی نقی علیه السلام که اگر میبود اینکه مملکت مملکت من باشد هر آینه میکشتم
فروشنده غوره نبید را وگفت امام علی نقی علیه السلام که حد شارب غوره نبید حد شارب خمر انگورست که هشتاد تازیانه
است وگفت امام علی نقی علیه السلام که آن نوعی از جمله انواع خمرست که کوچک شمردند آنرا این مردمان مخالف دهم
اصل عن سلیمان بن جعفر قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ما تقول فی شرب الفقاع فقال
خمر مجهول یا سلیمان فلا تشربه اما انه لو کان الحکم لی والدار لی لجلدت شاربه ولقتلت بایعه
شرح روایتست از سلیمان بن جعفر گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که چه میگویی در آشامیدن غوره نبید پس امام گفت
که آن خمریست نامعلوم مخالفان ای سلیمان پس میاشام آنرا آگاه باش بدرستی که شان اینست که اگر میبود حکومت از
من ومملکت از من هر آینه تازیانه میزدم آشامنده آنرا و هر آینه میکشتم فروشنده آنرا یازدهم اصل عن محمد بن
اسمعیل قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن شرب الفقاع فکرهه کراهة شدیدة شرح روایتست از

از محمد بن اسمعیل بن بزیع گفت که پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم را از آشامیدن غوره نبیذ پس با خوش داشت آنرا یا خوش داشتنی سخت دوازدهم اصل عن زکریا ابی یحیی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسأله عن الفقاع واصفه له فقال لا تشرب فاعدت علیه کل ذلک اصفه له کیف یعمل فقال لا تشربه ولا تراجعنی فیه شرح روایتست از زکریا کنیت او ابو یحیی است گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلم بر حالی که می پرسیدم او را از غوره نبیذ و بیان میکردم آنرا برای او که چنین و چنین ساخته میشود و مست کننده نیست پس امام گفت که میاشام آنرا و برمگردان سخن را با من در آن سیزدهم اصل عن عمار بن موسی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الفقاع فقال هو خمر شرح این ظاهر است از شرح گذشته چهاردهم اصل عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال کل مسکر حرام وکل مخمر حرام والفقاع حرام شرح مخمر بخا با نقطه و را بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال برای تعریض شیره انگور که بجوش آمده باشد اما هنوز غوره باشد و مست کننده نشده باشد پس نسبت مخمر بخمر مثل نسبت فقاع است بشد پس هر یک از مخمر و فقاع غوره مسکر است و مسکر دو قسم است یکی خمر انگور و دیگری نبیذ یعنی روایتست از حسن بن علی نقاش جاء از امام رضا صلوات الله علیه گفت که هر مست کننده حرامست و هر غوره خمر انگور حرامست و هر غوره نبیذ حرامست پانزدهم اصل عن ابن فضال قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسأله عن الفقاع فقال هو الخمر وفیه حد شارب الخمر شرح این ظاهر است از شرح گذشته باب سی و یکم اصل باب صفة الشراب الحلال شرح شراب حلال عبارتست از آشامیدنی که منافع نبیذ مست کننده از آن آید و مست کننده نباشد و منافع نبیذ مست کننده گذشت در بعض احادیث باب من اضطر الی الخمر للدواء او للعطش او للتقیة که باب بیست و سیوم است و باب بعد از آن یعنی این باب بیان چگونگی ساختن شراب حلالست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن عمار بن موسی الساباطی قال وصف لی ابو عبد الله علیه السلم المطبوخ کیف یطبخ حتی یصیر حلالا فقال لی علیه السلم خذ ربعا من زبیب وتنقیه وصب علیه اثنی عشر رطلا من ماء ثم انقعه لیلة فاذا کان ایام الصیف وخشیت ان ینش جعلته فی تنور مسجور قلیلا حتی لا ینش شرح ساباط بسین بی نقطه و با یک نقطه و طا بی نقطه موضعی است از مداین مطبوخ عبارتست از پخته مویز که منافع نبیذ مسکر داشته باشد یطبخ بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر و منع است ربع بضم را بی نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه عبارتست از صاع باعتبار اینکه قفیز چهار صاع است مطرزی در مغرب گفته کالربع الهاشمی هو الصاع لان القفیز اثنا عشر منا و بیان مقدار صاع شد در کتاب الصیام در شرح حدیث پنجم و هشتم باب الفطره که باب هفتاد و پنجم است بانزوش که چهار مد است و مد مقداری از جو و گندم و مانند آنهاست که دو دست گشیده متصل بیکدیگر را پر کند نقعه بنون و قاف و ضمیر غایب بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است رطل بفتح و کسر را بی نقطه و سکون طا بی نقطه عراقی نه یک صاعست و مدنی شش یک صاعست چنانچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث

هشتم

هشتم باب الفطرة انقعه بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه امر باب منع است ینش بنون و تشدید شین با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است تنور بتشدید نون مضموم است المسجور بسین بی نقطه و جیم و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر گرم کرده شده با آتش یعنی روایتست از عمار بن موسی ساباطی گفت که بیان کرد برای من امام جعفر صادق علیه السلم پخته مویز را که چگونه پخته میشود تا شود حلال با نزوش که گفت علیه السلم که بگیر صاعی از مویز را و پاکیزه کن آنرا و بریز بر آن مویز دوازده رطل از آبی بعد از آن بخیسان آنرا در شب پس چون باشد ایام تابستان و ترسی که بجوش آید بگذاری آنرا در تنوری گرم کرده شده با آتش اندکی تا بجوش نیاید اصل ثم تنزع الماء منه کله اذا اصبحت ثم تصب علیه من الماء بقدر ما یغمره ثم تغلیه حتی تذهب حلاوته ثم تنزع ماءه الآخر فتصب علیه الماء الاول ثم تکیله کله فتنظر کم الماء ثم تکیل ثلثه فتطرحه فی الاناء الذی ترید ان تطبخه فیه وتقدره وتجعل قدره قصبة او عودا فتحدها علی قدر منتهی الماء ثم تغلی الثلث الآخر حتی یذهب الماء الباقی ثم تغلیه بالنار ولا تزال تغلیه حتی یذهب الثلثان ویبقی الثلث شرح تنزع بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است اصبحت بصیغه مخاطب است بعد از حرف جر و فتح قاف و سکون دال بی نقطه است ما موصوله و مقابل الیهاست تغمره بغین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب راجع بما موصوله است الاغمار بسیار شمردن آب و مراد اینجا اینست که آب بحدی باشد که حلاوت مویز را تواند برد چون مویز در آن جوشد تغلیه بغین با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بآب یا راجع بمویز است و حاصل هر دو یکیست الآخر بهمزه و الف و کسر خا با نقطه است ضمیر علیه راجع بالماء الآخر است و در بعض نسخ تصبه علی است بجای تصب علیه و حاصل هر دو یکیست تکیله بیا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع بمجموع مرکب از آب اول و آب آخر است تنطرحه بطا بی نقطه و را بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است و ضمیر منصوب راجع بثلث است تقدره بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع بثلث است القدر بفتح قاف و سکون دال اندازه چیزی کردن قدره بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه و ضمیر راجع بثلث است القدر اندازه تحدها بحا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و ضمیر منصوب راجع بقصبه است بعنوان منع الست الحد نشان کردن برای تمیز منتهای چیزی علی قدر بفتح دالست بدانکه در نسخ تغلی بغین با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعالست و آن از سهو کاتبان کافی مینماید زیرا که ظاهر است که تا دو نقطه در بالا باید بجای غین و یا موافق ظاهر شرح سکنبم الاثمار جز یار از پی چیزی در آوردن و مراد اینجا تخمین آب باقیمانده است که دو ثلث است بر سر آبی که در دیگ ریخته شده و یک ثلث است الثلث منصوب و مفعول اول تتلی است الآخر بهمزه و الف و فتح خا منصوب و مفعول دوم تتلی است و عبارتست از دو ثلث که باقیمانده مراد

بد نماید باقی رفتن آن نیز در دیگ است یا مراد اینست که مقصود ازین عمل اینست که معلوم شود بان اندازه
که چه وقت دو ثلث آب رفته بجوشیدن و یک ثلث باقیمانده یعنی بعد از آن جدا میکنی آن آب را از آن مویز
همگی آن آب چون رسیدی بصبح بعد از آن میریزی بر سر آن مویز از آب تازه بقدر آنچه بسیار شمری از آن بعد
از آن میجوشانی آن را تا آنکه رود قشر بنی مویز بعد از آن جدا میکنی آب دوم را پس میریزی بر سر آن آب دوم آب اول را
بعد از آن پیمانه میکنی آن آب را به همگی آن پس نگاه میکنی که چند است آن آب بعد از آن پیمانه میکنی ثلث آن آب را پس میریزی
آن ثلث را در دیگی که میخواهی که طبخ کنی آن آب را در آن دیگ و اندازه میگیری آن ثلث را و میگردانی اندازه از برای
آن چوبی پس نشان میکنی آن نیز را برابر اندازه آخر آن آب که در دیگ است بعد از آن تابع آن ثلث میکنی آن آب
دیگر تا آنکه به یک رود آن آب باقیمانده نیز بعد از آن میجوشانی آن مجموع را بآتش و پیوسته میجوشانی آن را تا آنکه بر طرف
شود دو ثلث و باقیماند یک ثلث اصل ثُمَّ تَاْخُذُ لِكُلِّ رُبْعِ رِطْلاً مِنَ العَسَلِ فَتَغْلِيهِ حَتّى تَذْهَبَ رَغْوَةُ
العَسَلِ وَتَذْهَبَ غِشَاوَةُ العَسَلِ فِي المَطْبُوخِ ثُمَّ تَضْرِبُهُ بِعُودٍ ضَرْباً شَدِيداً حَتّى يَخْتَلِطَ وَ
اِنْ شِئْتَ اَنْ تُطَيِّبَهُ بِشَيْءٍ مِنْ زَعْفَرَانٍ اَوْ بِشَيْءٍ مِنْ زَنْجَبِيلٍ فَافْعَلْ ثُمَّ اشْرَبْهُ وَاِنْ اَحْبَبْتَ
اَنْ يَطُولَ مَكْثُهُ عِنْدَكَ فَرَوِّقْهُ شرح لکل ربع اشارتست بآنکه ذکر کم ربع در صدر الحدیث بعنوان مثالست
و از آن معلوم میشود حال پختن چند ربع مویز در یک دیگ و میتواند بود که مراد هر ربع مطبوخ باشد تغلیه بغین با نقطه
از باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بعسل است الرغوه بفتح و ضم و کسر را بی نقطه و سکون غین با نقطه کف
الغشاوه بفتح و ضم و کسر غین با نقطه و تخفیف شین با نقطه پرده چیزی و مراد اینجا موم است که پرده عسل است
در کندوج ظاهر اینست که اینجا از قلم کاتبان لفظ فتصفیه یا لفظ فتقطر جاافتاده باشد مثل ذلک المطبوخ چنانچه در حدیث
آینده مذکور میشود و ما موافق ظاهر شرح میکنیم تختلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست و ضمیر راجع بمطبوخ است
تطیبه از باب تفعیل است یطول بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر ما مخاطب باب تفعیل است مکثه بضم و کسر
فتح و کسر میم و سکون کاف و بفتح میم و فتح کاف و تاء سه نقطه است فروقه براء بی نقطه و قاف بصیغه امر باب تفعیل است
یعنی بعد از آن میگیری برای هر صاعی رطلی از عسل پس میجوشانی آن عسل را تا آنکه رود کف عسل و رود موم عسل پس
میریزی آن عسل را در آن مطبوخ بعد از آن میزنی آن را بچوبی زدنی سخت تا آمیخته شود و اگر خواهی که خوشبو یا خوشمزه کنی
آن را بچیزی از زعفران یا بچیزی از زنجبیل پس بکن بعد از آن بیاشام آن را و اگر خواهی که دراز شود درنگ آن نزد تو و فاسد نشود
پس صاف کن آن را دوم اصل عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ سُئِلَ عَنِ الزَّبِيبِ كَيْفَ طَبْخُهُ
حَتّى يُشْرَبَ حَلالاً فَقالَ تَاْخُذُ رُبْعاً مِنْ زَبِيبٍ فَتُنَقِّيهِ ثُمَّ تَطْرَحُ عَلَيْهِ اثْنَيْ عَشَرَ رِطْلاً مِنْ ماءٍ ثُمَّ
تَنْقَعُهُ لَيْلاً فَاِذا كانَ مِنَ الغَدِ نَزَعْتَ سُلافَتَهُ ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهِ مِنَ الماءِ قَدْرَ ما يَغْمُرُهُ ثُمَّ تَغْلِيهِ
بِالنّارِ غَلْيَةً ثُمَّ تَنْزِعُ ماءَهُ فَتَصُبُّهُ عَلَى الماءِ الاَوَّلِ شرح فتنقیه بنون و قاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است السلافه بضم سین بی نقطه و تخفیف لام و الف و فا آخر صاحب قاموس گفته که

وکتمانه

وکتمانه امراة من سهم والخمر کالسلاف و مراد اینجا آبیست که مویز در آن خیسانیده شده باعتبار اینکه منافع خمر از آن می آید
بعد از اتمام عمل چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب تغلیه بصیغه مخاطب باب افعالست چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سابق غلیه بفتح غین با نقطه و سکون لام و تاء وحدت مفعول مطلق است و مراد اندک جوشیدنست یعنی
روایتست از عمار ساباطی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از مویز که چگونه پخته میشود تا آنکه آشامیده
شود بر حالی که شراب حلال باشد باین معنی که منافع خمر از آن آید و حرام نباشد پس امام گفت که میگیری صاعی از مویز پس
پاکیزه میکنی آن را بعد از آن می اندازی بر آن دوازده رطل از آب بعد از آن میخیسانی آن را در یک شب پس چون شد در فردا
میگیری آب آن را بعد از آن میریزی بر آن از آب مقدار آنچه بسیار شمری آن را بعد از آن میجوشانی آن را بآتش جوشیدنی
بعد از آن میگیری آب آن را پس میریزی آن آب را بر سر آب اول اصل ثُمَّ تَطْرَحُهُ فِي اِناءٍ واحِدٍ جَمِيعاً ثُمَّ تُوقِدُ
تَحْتَهُ النّارَ حَتّى يَذْهَبَ ثُلُثاهُ وَيَبْقَى الثُّلُثُ وَتَحْتَهُ النّارُ ثُمَّ تَاْخُذُ رِطْلاً مِنْ عَسَلٍ فَتَغْلِيهِ بِالنّارِ غَلْيَةً
وَتَنْزِعُ رَغْوَتَهُ ثُمَّ تَطْرَحُهُ عَلَى المَطْبُوخِ ثُمَّ تَضْرِبُهُ حَتّى يَخْتَلِطَ بِهِ وَاطْرَحْ فِيهِ اِنْ شِئْتَ زَعْفَراناً وَاِنْ
شِئْتَ تُطَيِّبُهُ بِزَنْجَبِيلٍ هذا شرح واو در وتحته النار حالیه است و این احترازست از اینکه بعضی بلی جوشیدن
و بعضی ماندن و خشک شدن بر طرف شده باشد هذا بتقدیر خذ هذا است و این برای سفارش این عمل است
یعنی بعد از آن می اندازی آن آب را در دیگی همگی آن دو آب را بعد از آن می افروزی در پایین آن آتش را تا آنکه
رود دو ثلث آن و باقیماند یک ثلث بر حالی که در پایین آن باشد آتش بعد از آن میگیری رطلی از عسل پس میجوشانی
آن عسل را جوشیدنی و میگیری کفش را بعد از آن می اندازی آن را بر سر مطبوخ بعد از آن میزنی آن را تا آنکه آمیخته شود
مطبوخ و بینداز در آن اگر خواهی زعفرانی را و اگر خوشبو کن آن را بزنجبیل فراگیر این را اصل قالَ فَاِذا اَرَدْتَ اَنْ
تَقْسِمَهُ اَثْلاثاً لِتَطْبُخَهُ فَكِلْهُ بِشَيْءٍ واحِدٍ حَتّى تَعْلَمَ كَمْ هُوَ ثُمَّ اطْرَحْ عَلَيْهِ الاَوَّلَ فِي الاِناءِ الَّذِي تَغْلِيهِ
فِيهِ ثُمَّ تَجْعَلُ فِيهِ مِقْداراً وَحُدَّهُ حَيْثُ يَبْلُغُ الماءُ ثُمَّ اطْرَحِ الثُّلُثَ الآخَرَ ثُمَّ حُدَّهُ حَيْثُ يَبْلُغُ الماءُ
ثُمَّ اطْرَحِ الثُّلُثَ الاَخِيرَ ثُمَّ حُدَّهُ حَيْثُ يَبْلُغُ الآخِرُ ثُمَّ تُوقِدُ تَحْتَهُ بِنارٍ لَيِّنَةٍ حَتّى يَذْهَبَ ثُلُثاهُ
وَيَبْقَى ثُلُثُهُ شرح ضمیر مستتر در قال راجع بعمار است و این را استنباط کرده از حدیث سابق و این محل تامل است
زیرا که در حدیث سابق دلالت بر نشان کردن ثلث دوم و نشان کردن ثلث سوم نیست چنانچه بیان شد و ظاهر
نیست که نشان کردن ثلث لغو محض است و نشان کردن ثلث دوم مانند لغوست و ایضا ثلثا میباید بجای علیه الاول
و ایضا ثلث آخر میباید بجای الثلث الآخر یعنی راوی گفت که پس چون خواهی اینکه حصه کنی آن را سه ثلث برای اینکه بپزی آن را
پس پیمانه کن آن را بیک پیمانه تا دانی که چند است آن بعد از آن بینداز ثلثی را در ظرفی که میجوشانی آن را در آن بعد از آن میگردانی
در آن ثلث اندازه را و نشان کن آن اندازه را در جایی که میرسد آب بعد از آن بینداز آن ثلثی دیگر بعد از آن نشان کن
آن اندازه را در جایی که میرسد آب بعد از آن بینداز ثلث آخر را بعد از آن نشان کن آن اندازه را در جایی که میرسد آب
آخر بعد از آن می افروزی در پایین آن آتشی نرم تا آنکه رود دو ثلث آن و باقیماند ثلث آن سوم اصل عَنْ اِسْمَاعِيلَ بْنِ

الفضل الهاشمي قال شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام قراقر تصيبني في معدتي وقلة استمرائي
الطعام فقال لي لم لا تتخذ نبيذا نشربه نحن وهو يمري الطعام ويذهب بالقراقر والرياح
من البطن قال فقلت له صفه لي جعلت فداك شرح قراقر بيان شد در شرح حديث اول باب من اضطر الى الخمر
للدواء تا آخر كه باب بيست و سيوم است قلة منصوبست الاستمرا گوارا يافتن الطعام منصوبست يعني روايتست
از اسمعيل بن فضل هاشمي گفت كه شكايت كردم سوي امام جعفر صادق عليه السلام صداهاي شكم را كه بر ميخورد مرا در معده
من و كمي گوارا يافتن من طعام را پس امام گفت مرا كه چرا نميسازي نبيذ را كه مي آشاميم آنرا ما و آن گوارا ميكند طعام را
و بر طرف ميكند صداها و بادها را از شكم راوي گفت كه پس گفتم امام را كه بيان كن آن نبيذ را براي من قربانت شوم
اصل فقال لي تاخذ صاعا من زبيب فتنقي حبه وما فيه ثم تغسله بالماء غسلا جيدا ثم
تنقعه في مثله من الماء او ما يغمره ثم تتركه في الشتاء ثلثة ايام بلياليها وفي الصيف يوما و
ليلة فاذا اتى عليه ذلك القدر صفيته واخذت صفوته وجعلته في اناء واخذت مقداره
بعود ثم طبخته طبخا رفيقا حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه ثم تجعل عليه نصف رطل عسل
وتاخذ مقدار العسل ثم تطبخه طبخا رفيقا حتى يذهب تلك الزيادة شرح اين طريقي ديگر است
از براي پختن شراب حلال پس با حديث منافات ندارد باد و حديث سابق فتنقي بنون و فا و سكون يا دو نقطه
در پايين بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است حبه بكسر حا بانقط و تشديد با يك نقطه و ضمير راجع بزبيب
است و مراد ضايع از جمله موير است ما فيه عبارتست از خاشاك خوشه انگور و مانند آن كه با موير ميباشد غالبا
ضمير مثله راجع بموير است و مراد يك صاع است تغمره بغين بانقط و زا بي نقط بصيغه مضارع مخاطب معلوم
باب افعالست الاغمار بسيار شمردن آب مراد اينست كه زياد از مثل نيز خوبست صفيته بصيغه مخاطب باب
تفعيل است الصفوه بفتح و ضم و كسر صاد و سكون فا خالص و مراد اينجا آنست كه في نفس موير است مقداره
عبارتست از مقداري براي آن آب كه آن آب بعد از جوشيدن بايد كه بآن حد رسد و آن ثلث است و اگر
ديگ دهلي باشد اخذ مقدار مجموع آب نيز كافي ميباشد در معرفت مقدار ثلث رفيقا بفتح را بي نقط و كسر فا و
سكون يا دو نقطه در پايين و قاف است يعني پس امام گفت مرا كه ميگيري صاعي را از موير پس دور مي اندازي ضايع
موير را و آنچه را كه در موير ميباشد از خاشاك بعد از آن ميشويي آنرا باب شستني خوب بعد از آن ميخيساني آن
موير را در مثل آن از جمله آب يا بقدري از آب كه بسيار شمري آنرا بعد از آن وا ميگذاري آنرا در زمستان در سه
روز و سه شب و در تابستان در يك روز و يك شب پس چون آمد بر موير آن قدر از زمان صاف ميكني آنرا و ميگيري صاف
آنرا و ميگرداني آنرا در ديگي و ميگيري مقدار عمق آنرا بچوبي بعد از آن ميپزي آنرا پختني هموار تا اينكه رود دو ثلث آن
و باقي ماند يك ثلث آن بعد از آن ميگرداني بر آن نيم رطل عسل را و ميگيري مقدار عسل را در ديگ بچوبي بعد از آن
ميپزي آنرا پختني هموار تا اينكه رود آن زيادتي كه از ريختن عسل بهم رسيده بود اصل ثم تاخذ زنجبيلا وخولنجانا

دار صيني وزعفرانا وقرنفلا ومصطكى وتدقه وتجعله في خرقة رقيقة وتطرحه فيه وتغليه
معه غلية ثم تنزله فاذا برد صفيته واخذت منه على غدائك وعشائك قال ففعلت فذهب
عني ما كنت اجده وهو شراب طيب لا يتغير اذا بقي ان شاء الله شرح القرنفل بفتح قاف و فتح را بي نقط
و سكون نون و ضم فا و تخفيف لام ميخك مصطكى بفتح ميم و سكون صاد بي نقط و فتح طا بي نقط و تخفيف كاف و الف مقصوره
و ممدوده و بضم ميم و الف مقصوره است تدقه بدال بي نقط و قاف بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و ضمير
منصوب راجع بمجموع است تنزله بصيغه مخاطب باب افعالست غدا بفتح غين با نقط و دال بي نقط و الف ممدوده است
عشا بفتح عين بي نقط و شين با نقط و الف ممدوده است يعني بعد از آن زنجبيل و خولنجان و دارچيني و زعفران
و ميخك و دانه مصطكى را ميكوبي آنرا و ميگرداني آنرا در رگويي نازك و مي اندازي آنرا در مطبوخ و ميجوشاني مطبوخ را با آن
جوشيدني بعد از آن فرود مي آوري آنرا پس چون خنك شود صاف ميكني آنرا و تناول ميكني از آن بر سر چاشت تو و شام تو
راوي گفت كه پس كردم پس رفت از من آزاري كه مي يافتم آنرا و آن شرابيست پاكيزه خوشبو متغير نميشود چون بماند انشاء الله
اصل عن اسحق بن عمار قال شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام بعض الوجع وقلت ان الطبيب
وصف لي شرابا آخذ الزبيب واصب عليه الماء للواحد اثنين ثم اصب عليه العسل ثم اطبخه
حتى يذهب ثلثاه ويبقى الثلث فقال اليس حلوا قلت بلى قال اشربه ولم اخبره كم العسل
شرح آخذ بهمزه و الف بصيغه مضارع متكلم معلوم باب نصر بتقدير ان آخذ است پس مرفوع و منصوب ميتواند بود
اليس استفهام انكاريست حلوا بفتح حا بي نقط و سكون لام و الف ممدوده است و مراد اينست كه چون صاف كرده
نشود و جرم موير در آن ماند نيست از حلوا ميشود پس چرا آنرا شراب گفتي و بنابراين قول امام كه اشربه مبني بر اينست
كه خوردن دوا را شراب ميگويند اگرچه مايع نباشد يا مبني بر مماشاة است ظاهر ولم اخبره تا آخر اينست كه طبيب مقدار
عسل را نيز گفته باشد و اسحق آنرا با امام نقل كرده باشد از روي فراموشي يعني روايتست از اسحق بن عمار گفت كه شكايت
كردم سوي امام جعفر صادق عليه السلام بعضي آزار خود را و گفتم كه بدرستي كه طبيب بيان كرد براي من شربتي را اينرا كه فرا گيرم
موير را و بريزم بر سر آن آب را يك صاع موير مثلا دو صاع آب را بعد از آن بريزم بر سر آن عسل را بعد از آن بپزم آنرا تا اينكه
رود دو ثلث آب آن و باقي ماند يك ثلث پس امام گفت كه آيا نيست آن حلوا گفتم كه بلي امام گفت بياشام آنرا و خبر ندادم امام را
كه چند است عسل باب سي و دوم اصل باب في الاشربة ايضا شرح اين بابيست در بيان شرابهاي جوشيده حلال نيز
در اين باب سه حديث است اول اصل عن جعفر بن احمد المكفوف قال كتبت اليه يعني ابا الحسن الاول عليه السلام
اسأله عن السكنجبين والجلاب ورب التفاح ورب السفرجل ورب الرمان فكتب حلال
شرح الجلاب بضم جيم و تشديد لام و الف و با يك نقطه شيره شكر جوشيده صاف كرده شده و معرب گلاب يعني
روايتست از جعفر بن احمد كور گفت كه نوشتم سوي امام ميخواهد امام موسي كاظم عليه السلام را مي پرسيدم او را از سركنگبين
و شيره شكر و رب توت و رب سيب و رب به و رب انار پس نوشت كه حلالست دوم اصل عن جعفر بن احمد

المکفوف قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلم اسئله عن اشربة تکون قبلنا السکنجبین والجلاب
ورب التوت ورب الرمان ورب السفرجل ورب التفاح اذا کان الذی یبیعها غیر عارف
وهی تباع فی اسواقنا فکتب جایز لا باس بها شرح قبلنا بکسر قاف وفتح با یکنقطه مضروب بطرفیت
السکنجبین مجرور و بدل تفصیل اشربه است یعنی روایتست از جعفر بن احمد کور که گفت که نوشتم سوی امام موسی کاظم
علیه السلم پرسیدم او را از شرابهائی که میباشد در نزد ما مثل سرکه انگبین و شیره شکر و رب توت و رب انار و رب
به و رب سیب چون باشد کسی که میفروشد آنها را غیر شناسا بامامت ائمه های و آنها فروخته میشود در بازارهای ما
پس امام نوشت که جایزست نیست پروائی با آنها سوم اصل عن خلاد بن هشام قال کتبت الی ابی الحسن
علیه السلم جعلت فداک عندنا شراب یسمی المیبة نعمد الی السفرجل فنقشره و نلقیه فی الماء
ثم نعمد الی العصیر فنطبخه علی الثلث ثم ندق ذلک السفرجل و ناخذ ماءه ثم نعمد الی الماء
هذا المثلث و هذا السفرجل فنلقی فیه المسک و الافاوی و الزعفران و العسل فنطبخه حتی
تذهب ثلثاه و یبقی ثلثه ایحل شربه فکتب لا باس به ما لم یتغیر شرح در کتاب رجال ضبط نسخ
خار بانقطه ابن هشام بکسر ها و تخفیف شین با نقطه از راویان ابو الحسن ثالث علیه السلم است پس الحاق علامت تثنیه
بنوعی از تعظیم است میبه بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پائین و کسر با یکنقطه و سکون ها لفظ عجمی است نعمد
بعین منقطه و دال منقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است نقشره بقاف و شین با نقطه و راء منقطه
از باب نصر و تفعیل و ضرب است نطبخه در اول بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب افعال برای تعریض است و
مراد اینست که آنرا در دیگ میریزیم برای پختن آن بر ثلث و باین اعتبار است که آنرا مار هذا المثلث گفته زیرا
که هنوز مانند آبست و قصد تثلیث آن شده المثلث بصیغه اسم مفعول باب تفعیل برای آنچه جوشیده باشد
بقدری که ثلث آن مانده باشد ضمیر فیه راجع بمجموع مرکب از دو آبست افاوی بفتح همزه و تخفیف فا و الف و کسر واو و تشدید
یا دو نقطه در پائین که دو نقطه منقلب از یا است جمع افواه است و آن جمع فوه بضم فا و سکون واو است بمعنی ادویه
گرم مثل سعد و فلفل و بهمن و دارچینی و جوز بوا نطبخه در دوم بصیغه متکلم مع الغیر معلوم باب نصر و منع است مراد
بتغیر اینجا مست کننده شدن است بسبب جوشیدن از خود و ساکن شدن و شاید که محض جوشیدن از خود و منقطع
شدن آن نیز شامل باشد یعنی روایتست از خلاد بن هشام که گفت که نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلم که قربانت شوم
نزد ما شربتیست که نام برده میشود میبه بیان این آنکه قصد میکنیم سوی به پس پوست میکنیم آنرا و می اندازیم آنرا در آب بعد
از آن قصد میکنیم سوی آب انگور پس در دیگ میکنیم آنرا برای پختن آن بر ثلث بعد از آن میکوبیم آن به خیسیده را و میگیریم
آب آنرا بعد از آن قصد میکنیم سوی آب این مثلث و این به بعد از آمیخته کردن بیکدیگر پس می اندازیم در آن مشک را
و دارو های گرم را و زعفران و عسل را پس میپزیم آنرا تا اگر رود دو ثلث آن و ماند یک ثلث آن آیا حلال میشود آشامیدن
آن پس امام نوشت که نیست پروائی بآن چندانکه دگرگون نشده باشد باب سی و سوم اصل باب الاناء یکون فیها

مست

الخمر ثم یجعل فیه الخل و یشرب به یعنی اوانی بتخفیف یا بیان شد در شرح عنوان باب ششم بیان این باب بیان ظرفها
که میباشد در آنها خمر بعد از آن گردانیده میشود در آنها سرکه یا آب آشامیده میشود با آنها در این باب دو حدیث
اول اصل عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الدن یکون فیه الخمر هل یصلح
ان یکون فیه خل او ماء کامخ او زیتون قال اذا غسل فلا باس و عن الابریق یکون فیه خمر ایصلح
ان یکون فیه ماء قال اذا غسل فلا باس و قال فی قدح او اناء یشرب فیه الخمر قال یغسله ثلث مرات
سئل ایجزیه ان یصب فیه الماء قال لا یجزیه حتی یدلکه بیده و یغسله ثلث مرات شرح الدن بفتح
دال منقطه و تشدید نون خم ما مرفوع و مضافست کامخ بالف و فتح میم و تخفیف خار با نقطه است و مار کامخ بمعنی
آب کامه است و آن قسمی از ترشی است که از نان میسازند مثل آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث باب المری که
باب هفتاد و نهم است زیتون مجرور و مرفوع میتواند بود و بنابر اول مراد آبیست که از زیتون گرفته شده باشد و
بنابر دوم مراد روغن زیتون میتواند بود غسل بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب یا باب تفعیل برای مبالغه است
و بر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بمجرور راجع بدن میتواند بود و اول مبنی بر اینست که تذکیر خمر جایزست و غسل متعلق بخمر میشود
چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب الفقاع که باب سی ام است که فاغسل ثوبک من ثوبی و بر هر تقدیر منافات نیست
میان این حدیث و آنچه گذشت در شرح احادیث باب الظروف زیرا که شستن خم و خم مبنی بر ازاله عین خمر از خم است
و آن در صورتی ممکن است که خم مغضور باشد یا برا آنکه غیر مغضور جذب خمر بخود میکند و اجزای خمریه در باطن آن
میماند هر چند که خشک شده باشد و ازاله آنها با آب ممکن نیست و تتمه این حدیث که و قال فی قدح تا آخر شاهد
صدق این معنی است زیرا که اگر محض اجرای آب بر ظاهر خم کافی میبود حاجت نمیبود بغسل سه بار و حاجت نمیبود بدلک
در قدح مثلا که مغضور میباشد الابریق بکسر همزه و سکون با یکنقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین
و قاف لولهین و آن ظرف آبیست که لوله دارد خواه از مس و مانند آن باشد و آنرا آفتابه میگویند و خواه از غیر
آن باشد مراد بقدح اینجا ظرف آبخوری مغضورست و مراد با اناء ظرف آبخوری از روی و مانند آنست یدلکه بدال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ذکر دلک بعنوان مثالست و مقصود ازاله عین است
ثلث مرات متعلق بهر یک از دلک و غسل است یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که پرسیدم امام را از خم که میباشد در آن خمر آیا خوب میشود اینکه باشد در آن سرکه یا آنکامه یا آب زیتون
امام گفت که چون بر طرف کرده شود عین خمر بشستن سه بار و دست مالیدن پس نیست پروائی و پرسیدم از لولهین
که میباشد در آن خمر آیا خوب میشود اینکه باشد در آن آبی امام گفت که چون بر طرف کرده شود عین خمر بشستن سه بار
و آنچه جاری بجای دست مالیدنست مثل مالیدن چوب که رکو در سر داشته باشد پس نیست پروائی و امام گفت در
قدحی یا ظرفی آبی از روی مثلا که آشامیده میشود در آن خمر گفت که میشوید آنرا سه بار امام پرسیده شد که آیا کافی میشود او را
اینکه ریزد در آن آب را سه بار امام گفت که کافی نمیشود او را مگر اینکه مالد آنرا بدست خود مثلا و شوید آنرا سه بار دوم اصل

عن حفص الاعور قال قلت لابی عبدالله علیه السلم الدنّ یکون فیه الخمر ثم تجفف یجعل فیه الخل قال
نعم شرح الاعور بفتح همزه وسکون عین بی‌نقطه و را بی‌نقطه کج‌چشم و بغین با نقطه کسی که فرو رفتن او در معانی دقیقه
بیشتر باشد از دیگری تجفف بجیم بی‌نقطه و دو فا بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب تفعیل است وضمیر مستتر
راجع بخمر است التخفیف برطرف کردن چیزی بالکلیه و اینجا عبارتست از دست مالیدن و شستن بسیار خم مقصود
را چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یجعل بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع مقدر بر استفهامست بدانکه
بعضی توهم طهارت خمر کرده‌اند و شاید که تجفف را در این حدیث بجیم تصحیف کنند و طرح کنند احادیث کثیره داله بر
نجاست خمر را که موافق ظاهر قرآنست چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب الرجل یصلی فی
الثوب وهو غیر طاهر تا آخر که بابِ شصت یکم است و شیخ طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب در اواخر کتاب الصید
والذبایح در این حدیث تجفف بجیم خوانده است و گفته که قال محمد بن الحسن المراد به اذا جفف بعد ان یغسل ثلث مرات
وجوبا او سبع مرات استحبابا حسب ما قدمناه فاما قبل الغسل وان جفف فلا یجوز استعماله علی حال و این محل تامّلست
زیرا که بر تقدیر آنها تخفیف لغو مینماید والله اعلم یعنی روایتست از حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
را که خم میباشد در آن خمر بعد از آن برطرف کرده میشود نجاست خمر آن بالکلیه آیا گردانیده میشود در آن سرکه امام
گفت که آری باب سی و چهارم اصل باب الخمر یجعل خلا شرح این باب بیان خمر است که گردانیده میشود سرکه در
این باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن الخمر تصنع فیها الشیء
حتی تحمض قال اذا کان الذی صنع فیها هو الغالب علی ما صنع فیه فلا بأس به شرح یصنع بصاد
بی‌نقطه و نون و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است تحمض بحا بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب حسن و علم مرفوع و منصوب میتواند بود الذی عبارتست از خمر صنع بصیغه ماضی غایب مجهول باب
منع است وضمیر مستتر راجع بشیء است ضمیر فیها راجع بالذی است و تانیث باعتبار اینست که در خمر تذکیر و تانیث
جایز است ضمیر فصل است و راجع بالذی است پس الغالب منصوب و مرفوع میتواند بود و مراد بغالب اکثر باعتبار
مساحت است ما موصوله است و عبارت از شیء است صنع در دوم نیز بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است
وضمیر مستتر راجع بما است ضمیر فیه راجع بالذی است بدانکه آنچه در خمر گذاشته میشود برای اینکه خمر را سرکه کند نجس میشود
بسبب ملاقات خمر و این سه صورت دارد اول اینکه آنچیز کمتر از خمر باشد باعتبار مساحت و در این حدیث و در حدیث
چهارم این باب حکم بطهارت و حلال بودن آن شده و این مبنی بر اینست که اقل تابع اکثر میشود در طهارت بعد از
نجاست چون اکثر طاهر شود نظیر اینکه خم بسرکه شدن خمر پاک میشود و نظیر اینکه جرعه و دیگ نجس میشود و پیش از اینکه عصیر
بثلث رسد و بعد از آن پاک میشود دوم اینکه آنچیز اکثر از خمر باشد و حکم بنجاست آن شده بالمفهوم در این حدیث و
در حدیث چهارم این باب بنا بر اینکه اکثر تابع اقل نمیشود سوم اینکه مساوی یکدیگر باشند و ظاهر مفهوم حدیث
چهارم این باب طهارت آنست و جمع میان این دو مفهوم بطهارت با کراهت ممکن است و مؤید طهارت است

الطلاق حدیث در دوم و سوم این باب یعنی روایتست از ابوبصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از خمر که ساخته میشود و گذاشته میشود در آن چیزی تا اکثر ترش میشود امام گفت که چون باشد خمری که ساخته شد
آنچیز در آن تا خمر آن غالب بر چیزی که ساخته شد آنچیز در آن خمر پس نیست پروایی آن دوم اصل عن زرارة
عن ابی عبدالله علیه السلم قال سألته عن الخمر العتیقة تجعل خلا قال لا بأس شرح روایتست از زراره
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از خمر کهنه که گردانیده میشود سرکه گفت که نیست پروایی سوم
اصل عن عبید بن زرارة قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل یاخذ الخمر فیجعلها خلا
قال لا بأس شرح روایتست از عبید بن زراره گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که میگیرد خمر را
از مردمان پس سرکه میکند آنرا سرکه امام گفت که نیست پروایی چهارم اصل عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله
علیه السلم عن الخمر تجعل خلا قال لا بأس اذا لم یجعل فیها ما یغلبها شرح یغلبها بغین با نقطه و با یک نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضربست یعنی روایتست از ابوبصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از خمر که گردانیده میشود سرکه امام گفت که نیست پروایی چون گردانیده نشده باشد در آن خمر چیزی که اکثر از آن
خمر باشد بیان این شد در شرح حدیث اول این باب باب سی و پنجم اصل باب نوادر شرح این باب بیان احادیث
متفرقه است در این باب سه حدیثست اول اصل عن عثیمة قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم وعنده
نساؤه قال فشمّ رائحة النضوح فقال ما هذا قالوا النضوح یجعل فیه الضیاح فامر به فاهریق فی البالوعة
شرح عثیمه بفتح عین بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح تای سه نقطه و تخفیف میم است النضوح بفتح نون و ضم
ضاد با نقطه و سکون واو و حای بی‌نقطه گلابی که در آن عبیر و صندل و مشک و مانند آنها میکنند برای پاشیدن
و کنیزان در آن داخل میکنند برای چسبندگی و بعضی بجای کبیر آب خرما داخل میکنند و زنان آن زلفهای خود را شانه میکنند
چنانچه مذکور است در تهذیب شیخ طوسی رحمه الله تعالی در اواخر کتاب الصید والذبایح ضیاح بفتح صاد بی‌نقطه
و تشدید یای دو نقطه در پایین و الف و حای بی‌نقطه بمعنی آواز کننده است و اینجا عبارتست از فقاع باعتبار
اینکه او از جوشیدن از آن ظاهر میشود چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و چهارم که حتی یبدو البند
فیغلی و بیان شد یعنی روایتست از عثیمه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالیکه نزد او بودند
کنیزان و راوی گفت که پس امام بو کرد بوی نضوح را پس گفت که چیست این گفتند که این نضوحی است که گردانیده
میشود در آن فقاع پس امام امر کرد بآن پس ریخته شد در چاه آب شیب دوم اصل عن عمار بن موسی عن
ابی عبدالله علیه السلم قال سئل عن المائدة اذا شرب علیها الخمر او مسکر فقال علیه السلم حرمت
المائدة شرح روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده شد از سفره چون
آشامیده شود بر آن خمر انگور یا مسکری دیگر پس گفت علیه السلم که حرام شد آن سفره بمعنی که نشستن یا چیزی
خوردن بر سر آن سفره حرامست اگرچه بی شرب مسکر باشد اصل وسئل علیه السلم فان قام رجل علی مائدة

منضوبة باكل مما عليها ومع الرجل مسكر ولم يسق احداً ممن عليها بعد فقال لا حتى
يشرب عليها وان وضع بعد ما يشرب فالوذج فكل فانها مائدة اخرى يعني كل
الفالوذج شرح مناسب این گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب کراهیة الاكل علی مائدة يشرب
عليها الخمر که باب بیستم است فالوذج بیان شد در کتاب الاطعمه در شرح حدیث اول باب الولائم که باب
سی و چهارم است یعنی پرسیده شد امام علیه السلم که پس اگر درنگ کرد مردی بر سر سفره که چیده شده میخورد
از آنچه بر آن سفره چیده شده و با آن مرد مسکر است و نیاشامیده کسی را از جمله جماعتی که بر سر آن سفره اند
هنوز پس امام گفت که حرام نمیشود آن سفره تا آنکه آشامیده شود مسکر بر سر آن و اگر گذاشته بعد از آنکه مسکر
آشامیده شود و آخر شود پالوده شلاس بخورد چه بدرستی که آن سفره دیگر است میخواهد امام این را که بخور
آن پالوده را نه چیزهای را که در سر آن سفره بوده در وقت شرب مسکر سوم اصل عن احمد بن اسمعيل
الكاتب عن ابيه قال اقبل ابو جعفر عليه السلم من المسجد الحرام فنظر اليه قوم من قريش فقالوا
من هذا فقيل لهم امام اهل العراق فقال بعضهم لو بعثتم اليه بعضكم يسأله فاتاه شاب
منهم فقال له يا عم ما اكبر الكبائر قال شرب الخمر فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد اليه شرح روا
از احمد بن اسمعیل کاتب از پدرش گفت که آمد امام محمد باقر علیه السلم در مکه از مسجد حرام پس نگاه کردند سوی
او جمعی از قریش پس گفتند که کیست این پس گفته شد ایشان را که این امام اهل کوفه است پس گفت بعض ایشان که
کاش فرستید سوی او بعض شما را پرسد او را پس آمد او را جوانی از ایشان پس گفت امام را که ای عموی من چیست
بزرگتر گناهان کبیره امام گفت که شرب خمر است پس آن جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان را پس گفتند
او را که برگرد سوی او برای تکرار همان سؤال اصل فعاد اليه فقال له الم اقل لك يا ابن اخ شرب الخمر
فاتاهم فاخبرهم فقالوا له عد اليه فلم يزالوا حتى عاد اليه فسأله فقال له الم اقل لك يا ابن اخ
شرب الخمر ان شرب الخمر يدخل صاحبه في الزنا والسرقة وقتل النفس التي حرم الله عز وجل
وفي الشرك بالله عز وجل وافاعيل الخمر تعلوا على كل ذنب كما تعلو شجرها على كل الشجر
شرح الافاعيل جمع افعوله بضم همزه و سکون فا و ضم عین کارهای عجیب این کلام برای دفع تعجب سائلانست
چون شنیده بودند که اکبر کبایر شرک بالله است موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم و
بیست و سوم باب الكبائر که باب صد و دوازدهم است و حاصل دفع اینست که حکم با کبر ما اکبر کبایر است
بر دو وجه است اول اینکه باعتبار خود ش باشد قطع نظر کرده از آثارش و این صحیح نیست زیرا که شرک بلکه کذب
بدتر از آنست چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب الكذب که باب صد و سی ام
است که والكذب شر من الشراب دوم اینکه باعتبار آثارش باشد و این صحیح است زیرا که شرک بالله و کفر از
جمله آثار آنست و مراد اینجا وجه دوم است یعنی پس آن جوان برگشت سوی امام و سؤال کرد پس امام گفت

آمد نزد او

اورا

اورا آیا نگفتم ترا ای پسر برادر من که آن شرب خمر است پس آن جوان آمد نزد ایشان پس خبر داد ایشان را پس گفتند
او را که برگرد سوی او که خوب تحقیق شود پس پیوسته بودند با او برای تاکید برگشتن تا آنکه برگشت سوی امام
پس پرسید امام را پس امام گفت او را که آیا نگفتم ترا ای پسر برادر من که آن شرب خمر است بدرستی که شرب خمر
داخل میکند صاحبش را در زنا و دزدی و کشتن جانداری که حرام کرده آنرا الله عز و جل و در شرک بالله عز و جل
و کارهای عجیب خمر بالا میرود بر هر گناهی چنانچه بالا میرود درخت آن بر هر درخت چهارم اصل عن جابر
عن ابي جعفر عليه السلم قال لعن رسول الله صلى الله عليه واله في الخمر عشرة غارسها وحارسها
وبايعها ومشتريها وشاربها والاكل ثمنها وعاصرها وحاملها والمحمول اليه وساقيها شرح
تخصیص ذکر این ده باعتبار مناسبت مقامست و مقصود حصر نیست بقرینه آنچه گذشت در حدیث دهم باب شارب
الخمر که باب یازدهم است غارسها و نظایرش منصوب و مرفوع مبتدا اند بود و در نسخ الحوله بتاراست و ظاهر الحول بی
تاراست یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در خمر ده کس را اول
کسی را که تاک او را نشاند بقصد خمر دوم پاسبان آنرا سوم فروشنده آنرا چهارم خرنده آنرا پنجم آشامنده
آنرا ششم خورنده بهای آنرا هفتم فشرنده آنرا هشتم بردارنده آنرا نهم کسی که او برده میشود خمر سوی او دهم آشامانده
آنرا پنجم اصل عن حفص الاعور قال قلت لابي عبد الله عليه السلم اني اخذ الركوة فيقال اذا جعل فيها
الخمر وغسلت ثم جعل فيها البختج كان اطيب لها فناخذ الركوة فنجعل فيها الخمر فنخضخضه ثم
نصبه ونجعل فيها البختج فقال عليه السلم لا بأس شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است
و مراد با خذ اینجا خریدنست و در دوم برداشتن است الرکوه بفتح را بی نقطه و سکون کاف مطهره و آن ظرف آبیست که از
پوست است و خیک دوم نیست البختج بضم با یک نقطه و سکون خا با نقطه و فتح تا و نقطه در بالا و جیم دوشاب
انگور لام در لها برای تعدیه است نخضخضه بدو خا با نقطه و دو ضاد با نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم فعللا است
یعنی روایتست از حفص اعور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که من میخرم مطهره را پس گفته میشود که
بدرستی که شان اینست که چون کرده شود در آن خمر و شسته شود برای تطهیر بعد از آن کرده شود در آن دوشاب
میشود پاکیزه کننده تر آن مطهره را پس میداریم مطهره پس میکنیم در آن خمر را پس میجنبانیم آن خمر را بعد از آن میریزیم آن
خمر را و بعد از تطهیر میکنیم در آن مطهره دوشاب را پس گفت امام علیه السلم که نیست پروایی مراد اینست که آن مطهره
پاک میشود و آن عمل جایز است و صاحبش داخل ده کس که گذشت در حدیث سابق نیست ششم اصل عن مسعدة
مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله عليه السلم قال كان عند ابي قوم فاختلفوا في النبيذ فقال بعضهم
القدح الذي يسكر هو حرام دون ما قال بعضهم قليل ما اسكر وكثيره حرام فردوا الامر الى ابي عبد الله
عليه السلم فقال ابي ارايتم القسط لولا ما يطرح فيه اولا اكان يمتلي وكذلك القدح الاخر لولا الاول ما
اسكر قال ثم قال عليه السلم ان رسول الله صلى الله عليه واله قال من ادخل عرقا واحدا من عروقه قليل

مما اسکر کثیره عذبه الله عزوجل ذلک العرق بثلثمائة و ستین نوعاً من انواع العذاب شرح

القسط بکسر قاف و سکون سین بی‌نقط و طاء بی‌نقط پیمانه که بعضی صاع است یعنی بهره بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الآخر بکسر خاء بی‌نقط است و ذلک العرق تقدیر ذلک العرق منه است گذشت در کتاب الایمان

در حدیث سوم و چهارم باب التحمید و التمجید که باب بیست و هفتم است که مجموع عرق آدمی سیصد و شصت است نصفی متحرک است و نصفی ساکن یعنی روایت است از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بودند نزد پدرم

جمعی پس اختلاف کردند در نبیذ مست کننده پس بعضی از ایشان گفت که کم آنچه مست کرد و بسیارش حرام است

پس واگذاشتند آن کار را بسوی پدرم علیه السلم پس گفت پدرم که خبر دهید مرا که پیمانه اگر نمی‌بود و آنچه انداخته میشود

در آن در اول بار آیا میبود که پر شود و همچنانست پیاله آخرین اگر نمی‌بود پیاله اول مست نمیکرد و بیان این مفصلا

در شرح حدیث یازدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم کل مسکر تا آخر که باب بیست و یکم است امام گفت

که بعد از آن گفت پدرم علیه السلم که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که داخل کند در یکی از رگهای خود

کم آنچه را که مست کرد و بسیارش عذاب میکند الله عزوجل آن رگ را از جمله رگها سیصد و شصت نوع از جمله

انواع عذاب هفتم اصل عن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه

کره ان تستقی الدواب الخمر شرح روایتست از غیاث از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که

امیر المؤمنین صلوات الله علیه ناخوش داشت اینرا که آشامانیده شوند حیوانات خمر هشتم اصل عن ابن ابی عمیر عن

بعض رجاله عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من ترک الخمر لغیر الله عزوجل سقاه الله

من الرحیق المختوم قال قلت فیترکه لغیر الله قال نعم صیانة لنفسه شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر

از بعض شیوخش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شنیدم از امام میگفت که هر که ترک کرد خمر را برای غیر ثواب

الله عزوجل آشامانید او را الله تعالی از خمر خاص بهشت که سر بمهر است راوی گفت که گفتم که آیا پس ترک میکند خمر را

برای غیر ثواب الله امام گفت که آری نگاهداری خودش از عذاب جهنم حاصل اینست که در ترک خمر احتراز از عذاب

آخرت و ادراک ثواب آخرت هست و اگر کسی قصد اول کند دوم نیز در می‌یابد فی الجمله نهم اصل عن مهزم قال

سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من ترک الخمر صیانة لنفسه سقاه الله عزوجل من

الرحیق المختوم شرح این ظاهر است از شرح سابق **باب سی و ششم اصل باب الغناء** شرح چون شاربان خمر

خالی از غنا و قمار نمی‌باشند غالبا الحاق کرد بکتاب الاشربه این دو باب را بمناسبت غناء بکسر غین بانقطه و

تخفیف نون و الف و همزه منقلبه از یا در اصل بمعنی جرس است که حاجت سوی آن نیست و آنرا الغو و لهو نیز می‌نامند

مثل هر دو بمعنی آوازی که عمده مقصود از آن طرب و لذت شنونده باشد صاحب قاموس گفته که الغناء ککساء من

الصوت ما طرب به و آنچه ظاهر است از جمیع احادیث این باب در تحت این عنوان و از آنچه گذشت در کتاب

فضل القرآن در احادیث باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن که باب نهم است اینست که غناء عبارت باشد از

آوازی که مقصود از آن مانند مقصود از عود و بربط باشد و آن طرب و انتعاش طبع شنونده است بی

آنکه مقصود اصلی از آن بیان حق باعتبار معاد یا باعتبار تمیز آن از باطل باشد خواه آواز از گلوی آدمی باشد

و خواه از آلتی مثل عود و بربط باشد و خواه موافق قانون موسیقی باشد و خواه نباشد و خواه موزون باشد

مثل اکثر شعرهای لطیف دقیق و خواه موزون نباشد مثل اکثر قصه‌ها و درسها که در مجالس اهل بطالت خوانده

میشود و موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب صفة العلم تا آخر که باب سوم است که فقال

النبی صلی الله علیه و آله انما العلم ثلثة تا آخر و بیان شد و موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث پنجم مولد ابی الحسن

موسی علیه السلم که باب صد و سیزدهم است که و حلت النغمات فی دور الشیاطین و بیان شد و گاهی استعمال

میشود در قسمی که از گلوی آدمی باشد موافق حدیث دهم این باب و ظاهر آنچه می‌آید در کتاب الزی و التجمل و المروة

در حدیث چهارم باب بیست و نهم که باب نوادر است و گاهی مستعمل میشود در قسمی که موافق قانون موسیقی باشد

موافق ظاهر حدیث شانزدهم این باب یعنی این باب بیان آوازست و در این باب بیست و پنج حدیث است

اول اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عزوجل فاجتنبوا الرجس

من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال الغناء شرح الغناء تفسیر قول الزور است بیان میشود در شرح حدیث

دوم باب آینده یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عزوجل در سوره

حج که پس اجتناب کنید پلیدی از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را امام گفت که قول ناحق غناست دوم اصل

عن ابی اسامة عن ابی عبد الله علیه السلم قال الغناء عش النفاق شرح العش بضم عین بی‌نقط و تشدید

شین بانقطه آشیان مرغ و در بعض نسخ بجای شین دوم را بی‌نقط است بمعنی دیگ سوم روایتست از

از ابو اسامه که زید شحام است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که غنا آشیان مرغ نفاقست چهارم اصل

عن سماعة قال قال ابو عبد الله علیه السلم لما مات آدم صلی الله علیه شمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا

فی الارض فجعل ابلیس و قابیل المعازف و الملاهی شماتة بآدم صلی الله علیه فکل ما کان فی الارض

من هذا الضرب الذی یتلذذ به الناس فانما هو من ذاک شرح شمت بشین بانقطه و میم دو نقطه در بالا بصیغه

ماضی غایب معلوم باب علم است الشماتة بفتح شین خوشحال شدن بمصیبت دشمن ضمیر به راجع بآدم است فاجتمعا

فی الارض بمعنی است که باتفاق یکدیگر این خبر را بهر جای زمین که در آنجا کسی از اولاد آدم بود رسانیدند المعازف

بفتح میم و عین بی‌نقط و الف و کسر زای بانقطه و فاء جمع معزف بکسر میم و سکون عین و فتح زای الیهای عزف بفتح عین و

سکون زای بمعنی آواز شیطان و مراد اینجا سازهاست مثل عود و بربط و این اعم از معنی معازف است که گذشت

در شرح حدیث اول باب شارب الخمر که باب یازدهم است الملاهی بفتح میم و کسر ها و یاء منقلبه از واو جمع ملهی بکسر میم

و فتح ها و الف منقلبه از واو آلات لهو بمعنی غفلت از کار آمدنی مثل قمار و خوانندگی ضرب بمعنی قسم و بمعنی زدن

میتواند بود و بنابر اول شامل معازف و ملاهی است و بنابر دوم مخصوص معازف است من ذاک

تبعیضیه و تعلیلیه میتواند بود و مثال الذاک مصدر شمت است و مراد اینست که گناه اینها مانند گناه آنست
روایتست از سماعه که گفت که امام جعفر صادق علیه السلام که وقتی که وفات یافت آدم صلی الله
علیه شماتت کردند باو ابلیس و قابیل پس فراهم آمدند در کل روی زمین پس ساختند ابلیس و قابیل سازها و آلتهای
غفلت از حق را برای شماتت آدم صلی الله علیه پس هرچه باشد در کل روی زمین ازین قسم که لذت میبرند بآن
مردمان ابکار پس جز این نیست که آن ازین قبیل است مراد اینست که مانند شماتت بآدم علیه السلام است
در گناه چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول الغناء مما وعد
الله عز و جل علیه النار و تلا هذه الآیة ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین شرح نزدیک باین گذشت
در کتاب المعیشة در حدیث اول باب کسب المغنیة و شرائها که باب سی و هفتم است مما وعد الله عز و جل علیه النار
اشارتست بآنکه استماع غنا از جمله گناهان کبیره است موافق آنچه می آید در حدیث دهم این باب لهو الحدیث
از لغو که باعث غفلت از بکار آمدنیست موافق آنچه می آید در حدیث نهم این باب لام در لیضل برای تعلیل
مجازی است و آنرا لام عاقبت مینامند مثل لدوا للموت و ابنوا للخراب و میتواند بود که برای تعلیل حقیقی
باشد سبیل الله عبارتست از بکار آمدنی مثل آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب سوم که باب صفة
العلم و فضله و فضل العلماست که انما العلم ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام که میگفت که غنا از جمله
چیزیست که وعید کرده الله عز و جل بر آن آتش جهنم را و امام خواند این آیت را از سوره لقمان که از جمله مردمانست
کسی که میخرد آلت غفلت از حق را از جمله گفتگو برای آنکه گمراه کند مردمان را از حق که راه الله تعالی است بی دانشی
و فرا گیرد حق را خوار و بی اعتبار ایشان جمعیند که برای ایشانست عذابی خوار کننده اگر گوئی که لهو الحدیث اخص
از غناست و وعید برای اخص لازم ندارد وعید بر اعم را گوئیم که تعلیل وعید بر اخص بچیزی که مشترک باشد
میان آن و میان سایر افراد اعم ظاهرست در وعید بر اعم و اضلال از سبیل الله مشترکست میان جمیع افراد
غنا و این دعوی از کسی که داند بر اکه ظاهر عموم آیتی تخصیص و تأویل ندارد مقبولست پنجم اصل عن مهران بن
محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الغناء مما قال الله تعالی و من الناس من
یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله شرح این در بعض نسخ نیست و ظاهرست از شرح حدیث
سابق ششم اصل عن ابی الصباح عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل لا یشهدون
الزور قال الغناء شرح روایتست از ابو الصباح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که در قول الله عز
و جل در وصف عباد الرحمن در سوره فرقان که حاضر نمیشوند ناحق را امام گفت که زور غناست هفتم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انهاکم عن الزفن و المزمار

وعن

مشارب

۲

وعن الکوبات و الکبرات شرح الزفن بفتح زای با نقطه و سکون فا مصدر باب ضرب رقص المزمار بکسر میم و سکون
زای با نقطه و را بی نقطه نای و سرنا الکوبات بضم کاف و سکون واو و بای یک نقطه جمع کوبه نقارهای کوچک که بکمر و
میباشد و دهلهای کوچک که دور و میباشد و در بعضها الکبرات بفتح کاف و فتح بای یک نقطه و رای بی نقطه جمع کبر
بفتح کاف و فتح با نقارهای بزرگ و دهلهای بزرگ یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نهی میکنم شما را از رقص و نای و نقارهای کوچک و نقارهای بزرگ
هشتم اصل عن الوشاء قال سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الغناء فقال هو قول الله عز و جل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل
الله شرح مضمون این ظاهرست از حدیث چهارم این باب نهم اصل عن ابی ایوب الخزاز قال نزلنا المدینة
فأتینا ابا عبد الله علیه السلام فقال لنا این نزلتم قلنا علی فلان صاحب القیان فقال کونوا
کراما فوالله ما علمنا ما اراد به و ظننا انه یقول تفضلوا علیه فعدنا الیه فقلنا لا ندری ما
اردت بقولک کونوا کراما فقال اما سمعتم الله عز و جل یقول فی کتابه و اذا مروا باللغو مروا
کراما شرح خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه اول است القیان بکسر قاف و تخفیف یاء دو نقطه در پایین
جمع قینه بفتح قاف و سکون یا کنیزان سرودکن یا زنان سرودکن یعنی روایتست از ابی ایوب خزفروش گفت
که فرود آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت ما را که کجا فرود آمدید گفتیم که بر فلان صاحب کنیزان
سرودکن پس امام گفت که باشید کریمان پس ندانستیم که بعد از بیرون رفتن ندانستیم که چه اراده کرد بآن
کلام و گمان کردیم که او میگوید که تفضل کنید برو و بدادن مال پس برگشتیم سوی امام پس گفتیم که ما نمیدانیم
که چه اراده کردی بقول تو که باشید کریمان پس امام گفت که آیا نشنیدید از الله عز و جل میگوید در کتاب خود در وصف
عباد الرحمن در سوره فرقان که و چون بگذرند بچیزی که هرزه است گذرند بر حالی که کریمانند مراد اینست که
هرگز گوش نیندازد یا ملتفت شود بچیزی که هرزه است لئیم است و شما چنان میباشید دهم اصل عن مسعدة
بن زیاد قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له رجل بابی انت و امی اننی ادخل کنیفا
لی و لی جیران و عندهم جوار یتغنین و یضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا منی
لهن فقال لا تفعل فقال الرجل و الله ما آتیهن و انما هو سماع اسمعه باذنی فقال لله انت
اما سمعت الله عز و جل یقول ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا شرح
یتغنین بغین با نقطه و نون مشدده مفتوحه و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع جمع مؤنث غایب معلوم
باب تفعل است ما آتیهن بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر ها و تشدید نون
مفتوحه اشارتست بآنکه آمدن بخانه ایشان باعث رواج کار ایشان میشود و از افعال جوارح که مسؤول عنهااست
بخلاف آنچه من میکنم سماع بفتح سین مصدر برای نوعست یا بمعنی اسم مفعولست و ضمیر اول ضمیر هو راجع بعبارة

از آن مراد ست و ضمیر منصوب در اسمعه مفعول مطلق است و بنابر دوم ضمیر مذکور راجع بعباد از کنیز است و
ضمیر اسمعه مفعول له است لله انت برای تعجب از حال مخاطب است باعتبار اینکه افعال عجیبه صادر از او تعالی
میشود و در سوره بنی اسرائیل چنین است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا و بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث اول باب معذرهم که باب عفو است یعنی
روایت است از مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقط و فتح عین بی نقط و دال بی نقط ابن زیاد بکسر زای با نقط و یا دو
نقط در پایین گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی که فدای تو باد پدرم و مادرم
بدرستی که من داخل میشوم بیت الخلای را که از منست و مرا همسایگانی اند نزد ایشان کنیزانی که غنا میکنند
و میزنند بربط پس بسا که دراز کردم نشستن را برای گوش انداختن از من برای ایشان پس امام گفت که مکن
پس گفت آن مرد که بخدا قسم که نمی آیم نزد ایشان در خانه ایشان و جز این نیست که آنچه صادر میشود از من شنیدنیست
که میشنوم آن شنیدن بگوش خود پس امام گفت که عجب کسی تو آیا نشنیدی از الله عز و جل میگوید در سوره
بنی اسرائیل که بدرستی که گوش و چشم و دل جمیع امثال اینها از جوارح بود در شرایع انبیای اولو العزم سابق از
کاری که غیر معلوم الجواز باشد پرسیده شده و معذب پس در این شریعت بعد از قوت اسلام عود خواهد
کرد اصل فقال بلی والله لکانی لم اسمع بهذه الآیة من کتاب الله من عربی و لا من عجمی لا جرم
انی لا اعود ان شاء الله و انی لاستغفر الله فقال له قم فاغتسل و صل ما بدا لک فانک
کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک احمد الله و سله التوبة
من کل ما یکره فانه لا یکره الا کل قبیح و القبیح دعه لاهله فان لکل اهلا شرح لکانی بفتح لام و فتح
کاف و فتح همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم جواب قسم است با در بهذه برای تقویت تعدیه است الجرم بفتح جیم
و فتح را بی نقط و تخفیف میم جاره انی بفتح و کسر همزه میتواند بود و ابن هشام در توضیح در بیان مواضع جواز فتح
و کسر ان گفته که والتاسع ان تقع بعد لا جرم والغالب الفتح نحو لا جرم ان الله یعلم فالفتح عند سیبویه علی ان جرم
فعل ماض و ان وصلتها فاعل ای وجب ان الله یعلم و لا صلة و عند الفراء علی ان لا جرم بمنزلة لا رجل و معناهما
لا بد و من بعدهما مقدرة و الکسر علی ما حکاه الفراء من ان بعضهم ینزلها منزلة الیمین فیقول لا جرم لآتینک امر
عظیم اشارتست باینکه استماع غنا از جمله گناهان کبیره است موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم این باب
کان متوسط شده میان دو جزء صیغه تعجب برای نقل بزمان ماضی پس اسوء صیغه ماضی غایب معلوم باب
افعالست حالک منصوبست مت بضم و کسر میم و تشدید تا دو نقط در بالا مفتوحه است احمد صیغه امر
باب علم است التوبه بازگشت از چیزی و آن دو قسم است اول تجاوز الله تعالی از گناه کسی دوم پشیمانی
بنده از گناه خود و بنابر دوم سله التوبة بمعنی سله توفیق التوبة است یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب
علم است و مراد بکراهت اینجا آنست که مذکور است بعد از این آیت در آیت کل ذلک کان سیئه عند ربک

مکروها پس زیاد کردن کل در الا کل قبیح برای موافقت لفظ قرآنست و بنابر این تقریر منافاتی نیست میان حدیث
و میان امثال آیت توبه و لکن کره الله انبعاثهم و بیان امثال این شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول
باب بیست و پنجم که باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است یعنی پس آن مرد گفت که بلی
شنیده ام بخدا قسم که هر آینه گویا که من نشنیده ام این آیت را از هیچ قرآن از عربی و نه از عجمی نیست چاره از
اینکه من برنگردم سوی آن عمل ان شاء الله و بدرستی که من هر آینه استغفار میکنم الله را پس امام گفت او را که برخیز
پس غسل توبه کن و بگزار از نماز آنچه را که بخاطر رسید ترا چه بدرستی که تو بودی مستمر بر کاری بزرگ چه بد میبود
حال تو اگر میمردی بر آن عمل حمد کن الله را و طلب کن از او تجاوز را از هرچه کراهت میکند از آن در ذیل آن آیه
چه بدرستی که او کراهت نمیکند در اینجا مگر هر بدی را و بد را بگذار آن را برای اهلش چه بدرستی که برای هر یک از
نیک و بد هست اهلی که لایق به آنند یازدهم اصل عن عمران الزعفرانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلک النعمة بمزمار فقد کفرها و من اصیب بمصیبة
فجاء عند تلک المصیبة بنائحة فقد کفرها شرح مراد بنائحه اینجا زنیست که اکتفا بمحض نوحه نکند بلکه در
ضمن آن غنا میکرده باشد مثل اینکه سخنهای لغو میگفته باشد موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث ... باب
به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است که انما تحتاج المرأة فی المأتم الی النوح لتسیل دمعتها
و لا ینبغی لها ان تقول هجرا پس این حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب المعیشة در احادیث باب کسب
النائحة که باب سی و پنجم است یعنی روایتست از عمران زعفرانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که انعام کرد
الله تعالی برو بهتری پس آورد نزد آن نعمت مزمار پس بتحقیق نشناخت حق آن نعمت را و هر که گرفتار شد بمصیبتی عزیزی
پس آورد نزد آن مصیبت نوحه گری را پس بتحقیق نشناخته حق آن مصیبت را دوازدهم اصل عن عبد الاعلی
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الغناء و قلت انهم یزعمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله رخص
فی ان یقال جئناکم جئناکم حیونا حیونا نحییکم فقال کذبوا ان الله عز و جل یقول و ما خلقنا السماء
و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان مما یصف
رجل لم یحضر المجلس شرح ضمیر انهم راجع بمخالفانست که روایات عجیبه و اکاذیب غریبه برای رواج باطل کرده اند
مثل آنچه بخاری در کتاب خود نقل کرده در باب   که جمعی از بازیگران اهل حبشه بازیچه ساخته بودند
و او عایشه را بر داشته بود برای اینکه تماشا کند و در آخر گفت که سیر شدی یا حمیرا و شاید که فلان عبارت باشد از یکی
از محدثان مخالفان که داخل راویان امثال این ترانه است و از این قبیل است روایات مخالفان برای رواج بازیچه از ضلالت
در فتوی از روی ظن و تلون در احکام شرعیه از روی اجتهاد چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث دوازدهم
باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و شصت و سوم است در توضیح آیت سوره نحل و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب

تا آخر و شاید که لهو در این آیت عبارت از بازیچه اختلاف از روی ظن و اجتهاد باشد صنّاکم بکسر جیم و سکون همزه بصیغه
ماضی معتل العین و مهموز اللام باب ضرب است حیوناکم بفتح حاء بی‌نقط و تشدید یاء دو نقطه در پایین مضموم بصیغه ام
معتل العین و معتل اللام باب تفعیل است نحیکم بضم نون و فتح حاء بی‌نقط و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره مجزوم
است زجل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو و این کلام راویست یعنی روایتست از عبد الاعلی گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سرود و گفتم که بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله
رخصت داد در اینکه گفته شود صنّاکم صنّاکم حیونا حیونا نحیکم که سرودیست معروف میان عرب پس امام گفت که دروغ
گفتند بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره انبیاکه و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه را که در میان
این دوست برحالی که بازیگران باشیم اگر میخواستیم که فرا گیریم بازیچه را هر آینه فرا میگرفتیم آنرا از جانب ما اگر میبودیم
کارکنان بازیچه بلکه میگوییم حق را بر باطل پس تباه میکند دماغ باطل را پس ناگاه باطل مضمحل است و شما راست وای
بسبب آنچه بیان میکنید در مدح خود در رای و اجتهاد بازیچه است بعد از آن امام گفت که وای برای فلانست بسبب
آنچه بیان میکند او مردی بود که حاضر بود در آن مجلس شاید که او ابو حنیفه باشد که بازیچه اختلاف از روی ظن و اجتهاد
را رواج میداده و وصف آن میکرده و بنابراین شاید که حق عبارت از محکمات باشد و اختلاف از روی ظن باشد
و باطل عبارت از اجتهاد ظنی در دین باشد و وصف عبارت از مدح اجتهاد باشد و هرگاه بطلان آنها ظاهر شود
بطلان سایر لهوها ظاهر میشود بطریق اولی سیزدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ قَالَ هُوَ الْغِنَاءُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث
ششم این باب چهاردهم اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ شَيْطَاناً
يُقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِالْبَرْبَطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرِّجَالُ وَضَعَ
ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عُضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْخَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى
تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ شرح این گذشت در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب الغیرة که باب صد و هفتاد و هفتم است
قفندر بفتح قاف و فتح فاء و سکون نون و فتح دال بی‌نقط و راء بی‌نقط در اصل بمعنی بدصورتست ضرب بصیغه مجهول مجرد
جمله اذا ضرب تا آخر خبر انّ است بربط بفتح باء یکنقطه و سکون راء بی‌نقط و فتح باء یکنقطه دوم و طاء بی‌نقط معرب بربط
بکسر است بمعنی سینه اردک و مراد سازیست معروف که آنرا عود نیز مینامند بالبربط نایب فاعلست وضع بصیغه معلومست
کذا است شیطان هر عضو خود را بر مثل آن از آن مرد میگذارد فقط نیست بلکه بدفعاتست چنانچه ظاهر میشود در حدیث
هفدهم این باب یغار بفتح یاء و غین بانقطه و الف و راء بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم مرفوع است یعنی روایتست
از اسحق بن جریر بفتح جیم و کسر راء بی‌نقط اول گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که شیطانی
که گفته میشود او را قفندر چون زده شود در خانه مرد در چهل روز بربط و داخل شوند بر او مردان برای استماع یا برای
تعلم میگذارد آن شیطان هر عضو از خود را بر مثل آن عضو از صاحب آن خانه بعد از آن شیطان میدمد در او دمیدنی

پس آن مرد غیرت نمی ورزد بعد از آن نفخه تا آنکه جماع کرده میشوند زنان او و پس غیرت نمی ورزد پانزدهم اصل عَنْ زَيْدٍ
الشَّحَّامِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَ لَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَ لَا يَدْخُلُهُ
الْمَلَكُ شرح تؤمن بهمزه بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب علم است بجای به در بعض نسخ فیها است و هر دو
یکمعنی است الفجیعه بفتح فاء و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی‌نقط مرگ عزیزان و مانند آن و آن مرفوع و نایب
فاعلست یعنی روایتست از زید پیه فروش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که خانه سرود مامون نمیشود در آن
مصیبت و قبول کرده نمیشود در آن دعا که باعث دفع مصیبت میشود و داخل نمیشود آنرا فرشته که باعث برکت
میباشد شانزدهم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ
اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
شرح مجلس بجیم و سین بی‌نقط بصیغه اسم فاعل باب افعال یا اسم مکان باب ضرب است و بنابر اول مراد اینست که خریدار
بسیار دارد و باعث گرمی هنگامه است و بنابر دوم از قبیل مبالغه است باعتبار اینکه از بسکه هنگامه گرم کن است گویا
که خود نشستن هنگامه است من در مما برای تبعیض است و اشارتست باینکه بیان لهو الحدیث و عنا عموم و خصوص من وجه
است و این مبنی بر بعض استعمالات لفظ غنا است چنانچه گذشت در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از
حسن بن هرون گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که سرود نشانندهایست که نظر رحمت نمیکند الله
تعالی سوی اهل آن و آن از جمله چیزیست که گفته الله عز و جل در سوره لقمان که و از جمله مردمانست کسی که میخرد بازیچه گفتگو
برای اینکه گمراه کند مردمان را از حق بیان این شد در شرح حدیث چهارم این باب هفدهم اصل عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ
قَالَ مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بَرْبَطٌ أَرْبَعِينَ يَوْماً سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَاناً يُقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ فَلَا يَبْقَى عُضْوٌ
مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نُزِعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ وَ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ شرح مسترق
براء بی‌نقط مکسوره و تشدید قاف بیان شد در شرح حدیث سوم باب آنکه باب دوم است و روایت او از سفیان
بن مصعب از امام جعفر صادق علیه السلم میباشد نزع بنون و زای بانقطه و عین بی‌نقط بصیغه ماضی غایب مجهول
باب ضرب است لم یبال بیاء یکنقطه و کسر لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب مفاعله است یعنی روایتست
از ابو داود مسترق گفت در کتاب روایت خود که هر که زده شود در خانه او بربطی در چهل روز مسلط میکند الله تعالی
بر او شیطانی را که گفته میشود او را قفندر پس نمیماند عضوی از اعضای آنکس مگر اینکه آن شیطان مینشیند بر آن
بعضوی از خود که مثل آنست پس چون باشد چنان کنده میشود از آنکس لباس شرم و پروا نمیکند آنچه را که گوید از فحش
و مانند آن و نه آنچه را گفته شود در حق او از فحش و مانند آن هیجدهم اصل عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ سُئِلَ عَنِ الْغِنَاءِ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً اللَّهُ مُعْرِضٌ عَنْ أَهْلِهَا شرح روایتست از کسی که ذکر
کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام پرسیده شد از سرود برحالی که من حاضر بودم پس امام گفت
که داخل شوید خانهایی را که الله تعالی روگردانست از اهل آن خانها نوزدهم اصل عَنْ يَاسِرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ

الله علیه قال من نزّه نفسه عن الغناء فانّ فی الجنّة شجرة یأمر الله عزّ وجلّ الرّیاح ان تحرّکها فیسمع لها صوتاً لم یسمع مثله ومن لم یتنزّه عنه لم یسمعه شرح نزه بنون وزای بانقطه از باب تفعیل است یأمر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است ان تحرّکها بعقدیر بان است ونسبت تحریک بریاح از قبیل اسناد مجازیست پس امر نیز نوعی از مجاز است یسمع در اوّل وسوم بصیغه معلوم است ودر دوم بصیغه مجهول است لم یتنزّه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعّل است یعنی روایتست از یاسر از امام رضا صلوات الله علیه که گفت که هر که باز داشت خودش را از سرود پس بدرستی که در بهشت درختی است که امر میکند الله عزّ وجلّ بادها را با آنکه جنبانند آن درخت را پس میشنود برای آن درخت آوازی را که شنیده نشده مثل آن در دنیا وهر که باز نایستاد از سرود نمیشنود آواز آن درخت را بیستم اصل عن کلیب الصیداوی قال سمعت ابا عبد الله علیه السّلام یقول ضرب العیدان ینبت النّفاق فی القلب کما ینبت الماء الخضرة شرح العیدان بکسر عین منقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین ودال منقطه جمع عود چوبها ومراد اینجا سازهاست زیرا که اکثر آنها از چوبست یا مراد سازیست معروف بعود که آنرا بربط نیز میامند ینبت از باب افعالست الخضرة بضم خاء بانقطه وسکون ضاد بانقطه وراء منقطه سبزه یعنی روایتست از کلیب گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السّلام میگفت که زدن سازها میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب سبزه را بیست ویکم اصل عن موسی بن حبیب عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال لا یقدّس الله امّةً فیها بربط یقعقع ونایةٌ یفجّع شرح یقدّس بقاف ودال منقطه وسین منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التقدیس پاک شمردن از نالایق امّة منصوب ومرفوع میتواند بود وبنابر اوّل امّة مرفوع وبنابر دوم منصوبست یقعقع بدو قاف ودو عین منقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب فعلالست القعقعة آواز در آوردن جسمی که خشک است ابن اثیر در نهایه گفته فیه آخذ بحلقة الجنّة فاقعقعها ای احرّکها لتصوّت النّایة بنون والف ویاء دو نقطه در پایین ماهر در فنّ خود ومراد اینجا استاد دقیقه شناس فنّ موسیقی است یفجّع بفاء وجیم وعین منقطه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التفجیع بدرد آوردن مشهور در مدح خوانده امیست که بسیار بدرد وسوز میخواند ومراد اینست که خوش آواز وماهر در فنّ خواندن نیست یعنی روایتست از موسی بن حبیب بفتح حاء منقطه وکسر باء یکنقطه از علی بن الحسین صلوات الله علیهما گفت که پاک نشمرد الله تعالی گروهی که در ایشانست بربطی که بآواز در آورده میشود واستاد خواننده که بدرد می آورد بیست ودوم اصل عن جهم بن حمید قال قال لی ابو عبد الله علیه السّلام انّی کنت فظننت انّه قد عرف الموضع فقلت جعلت فداك انّی کنت مررت بفلان فاحتبسنی فدخلت الی داره ونظرت الی جواریه فقال ذاك مجلس لا ینظر الله عزّ وجلّ الی اهله امنت الله علی اهلك ومالك شرح انّی کنت در اوّل بفتح همزه وتشدید نون والف وصیغه متکلّم است ودر دوم بکسر همزه وتشدید نون مکسوره وضمیر متکلّم وصیغه متکلّم است

نظن

فظننت اشارتست بآنکه اگر میدانستم که او میداند جای دیگر را میگفتم که آن نیز راست باشد امنت بنون بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب علم بتقدیر استفهام توبیخی است الله منصوبست واین اشارتست بآیت سوره اعراف افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الّا القوم الخاسرون وآیت سوره ملک ءامنتم من فی السّماء ان یخسف بکم الارض یعنی روایتست از جهم بفتح جیم وسکون هاء ابن حمید بضم حاء منقطه وفتح میم وسکون یاء دو نقطه در پایین گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السّلام که کجا بودی پس گمان کردم که او تحقیق دانسته آنجا را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من بودم که گذشتم بفلان پس نگاه داشت مرا پس داخل شدم سوی سرای او ونگاه کردم سوی کنیزان سرودگوی او پس امام گفت که این مجلسی است که نظر رحمت نمیکند الله عزّ وجلّ سوی اهلش آیا ایمن شدی از الله تعالی را اهل تو ومال تو بیست وسوم اصل عن عنبسة عن ابی عبد الله علیه السّلام قال استماع اللهو والغناء ینبت النّفاق فی القلب کما ینبت الماء الزّرع شرح روایتست از عنبسه بفتح عین منقطه وسکون نون وفتح باء یکنقطه وسین منقطه از امام جعفر صادق علیه السّلام گفت که شنیدن بازیچه وسرود میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب زراعت را بیست وچهارم اصل عن الحسن بن علی بن یقطین عن ابی جعفر علیه السّلام قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان النّاطق یؤدّی عن الله عزّ وجلّ فقد عبد الله وان کان النّاطق یؤدّی عن الشّیطان فقد عبد الشّیطان شرح روایتست از حسن بن علی بن یقطین از امام محمّد تقی علیه السّلام گفت که هر که گوش انداخت سوی گوینده پس بتحقیق پرستیده او را پس اگر باشد آن گوینده که رساند از جانب الله عزّ وجلّ پس بتحقیق پرستیده الله تعالی را واگر باشد آن گوینده که رساند از جانب شیطان پس بتحقیق پرستیده شیطان را مراد اینست که شنیدن حقّ پرستش الله تعالی است که مذکورست در آیت سوره یس وان اعبدونی هذا صراط مستقیم وشنیدن لغو پرستش شیطانست که مذکورست در آیت سوره یس لا تعبدوا الشّیطان واقسام لغو مذکور شد در شرح عنوان این باب بیست وپنجم اصل عن یونس قال سألت الخراسانی صلوات الله علیه فقلت انّ العبّاسی ذکر انّك ترخّص فی الغناء فقال کذب الزّندیق ما هکذا قلت له سألنی عن الغناء فقلت انّ رجلاً اتی ابا جعفر علیه السّلام فسأله عن الغناء فقال یا فلان اذا میّز الله بین الحقّ والباطل فأنّی یکون الغناء فقال مع الباطل فقال قد حکمت شرح در بعض نسخ عباسی بیاء نسبت است ودر بعضی بیاء است وبنابر اوّل شاید که مراد مأمون باشد ونسبت زندقه بخلفاء عباسیه گذشت در کتاب الحجّة در حدیث دوم باب فیه ذکر الصّحیفة والجفر تا آخر که باب چهلم است وسعی مأمون در ترویج کتب زنادقه فلاسفه مثل کتب ارسطو بیشتر از دیگران بوده وبنابر دوم میتواند بود که مراد برادر امام رضا علیه السّلام باشد ومخالفتهای او با امام علیه السّلام مذکور شد در کتاب الحجّة در حدیث پانزدهم باب الاشارة والنّصّ علی ابی الحسن الرّضا علیه السّلام که باب هفتاد ویکم است بین الحقّ والباطل اشارتست بآیت سوره حجّ ذلك بانّ الله هو الحقّ وانّ ما یدعون من دونه هو الباطل ومراد اینست که هر چه بکار آمدنیست راه عبادت الله تعالی است وهر چه لغوست راه عبادت شیطانست وغنا داخل لغوست یعنی روایتست از

یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم ساکن خراسان امام رضا صلوات الله علیه را با بیرون که گفتم که بدرستی که
خلیفه عباسی ذکر کرد انیرا که تو رخصت میدهی در سرود پس امام گفت که دروغ گفت آن زندیق نه چنین
گفتم او را بیان این اینکه پرسید مرا از سرود پس گفتم او را که بدرستی که مردی آمد نزد امام محمد باقر علیه السلم پس
پرسید امام را از سرود پس امام گفت که ای فلان چون تمیز کند الله تعالی در روز قیامت میان بکار آمدنی
و بکار نیامدنی پس در کجا میباشد سرود پس آنمرد گفت که با بکار نیامدنی پس امام گفت که بتحقیق حکم کردی باینکه
سرود از جانب شیطانست زیراکه هر باطل از جانب اوست **باب سی وهفتم اصل باب النرد والشطرنج**
شرح این باب بیان نرد و شطرنج از جمله آلات قمارست در این باب هفده حدیثست **اول اصل** عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ
خَلَّادٍ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ قَالَ النَّرْدُ وَالشِّطْرَنْجُ وَالْاَرْبَعَةَ عَشَرَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ
وَكُلُّ مَا قُومِرَ عَلَیْهِ فَهُوَ مَیْسِرٌ **شرح** اربعه عشر عبارتست از تخته که در آن چهارده گودالست هفت در جانبی
و هفت در جانبی در پهلوی یکدیگر و آنرا منقله بفتح میم و سکون نون و فتح قاف مینامند و در آن گودالها سنگریزها
یا مانند آنها میباشد و از گودالی بگودالی نقل کرده میشود و در بازی مقصود اینست که اربعه عشر مثل نرد و شطرنج
باعتبار اینکه در منطوق میسر داخل است چون آن نیز قسمی از بساط قمارست فرق اینست که آن حادث شده بعد
از رسول الله صلی الله علیه واله بخلاف نرد و شطرنج و اما سایر اقسام آلات قمار پس داخل مفهوم میسرست و داخل
منطوقش نیست بنابر اینکه میسر که مذکورست در آیت سوره مائده که اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ
مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ بصیغه اسم مکان باب ضرب است **یعنی** روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم
مفتوحه و را بی نقطه ابن خلاد بفتح خا با نقطه و تشدید لام از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نرد و شطرنج
و اربعه عشر در یک مرتبه است و هرچه قمار کرده شود بر آن پس آن در حکم میسرست **دوم اصل** عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ
قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا
قَوْلَ الزُّورِ فَقَالَ الرِّجْسُ مِنَ الْاَوْثَانِ الشِّطْرَنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ **شرح** مشهور میان مفسران عامه آنست
که من ابتدائیه است و بیان مفرد جمع شده و ظاهر این حدیث اینست که من برای تبعیض مجازیست مثل من در اینجا
مذکورست در کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث آدم علیه السلم مع الشجره که فقال انه منی و انا منه فقال جبرئیل
و انا منکما یا محمد زیرا که مراد بیان موافقت و مماثلت است چنانچه در میان جزو و کل متشابه الاجزا میباشد
و اینجا میگوئیم که رجس بمعنی نجس است و عبارتست از خمر و میسر و ازلام و اوثان عبارتست از انصاب که
مذکورست در آیت سوره مائده یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ
فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ و من برای بیان مماثلت است در گناه موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث آخر باب الکبایر که باب صد و دوازدهم است که و شرب الخمر لان الله عز و جل نهی عنها کما نهی عن
عبادة الاوثان و موافق آنچه گذشت در بعض احادیث باب مدمن الخمر که باب هیجدهم است در باب بعد از آن

و اشارت بآن شد در کتاب الاطعمه در باب اول در شرح و قال من الخمر کعابد وثن و ذکر شطرنج در این حدیث بعنوان
مثالست و مبنی بر تفسیر میسر بشطرنج است موافق آنچه می آید در حدیث هشتم این باب و بیان میشود تفسیر قول الزور
بغنا شمول بر مسامحه است زیرا که زور بمعنی باطلست موافق آنچه گذشت در حدیث ششم باب سابق پس
قول الزور بعض افراد غناست چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در تفسیر غنا در شرح عنوان باب سابق **یعنی**
روایتست از زید شحام گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره حج که پس اجتناب
کنید پلیدی از قبیل اوثان را و اجتناب کنید قول ناحق را امام گفت که پلیدی از قبیل اوثان شطرنج است مثلا و قول ناحق
غناست **سوم اصل** عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
الشِّطْرَنْجُ وَالنَّرْدُ هُمَا الْمَیْسِرُ **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه گفت که شطرنج و نرد آن دو هست میسر که مذکورست در آیت سوره مائده که انما الخمر والمیسر مراد اینست که میسر بصیغه اسم مکان باب
ضرب است و در منطوق آن غیر بساط شطرنج و بساط نرد داخل نیست زیراکه غیر آن دو بساط نداشته در وقت نزول
این آیت در مدینه اگرچه بعد از آن حادث شده باشد و سایر آلات قمار داخل در مفهوم این آیت است پس منافات ندارد
با آنچه گذشت در حدیث اول این باب **چهارم اصل** عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الشِّطْرَنْجُ مِنَ الْبَاطِلِ **شرح**
روایتست از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شطرنج از جمله بکار نیامدنیست مراد اینست که از جمله
عبادت شیطانست موافق آیت حج ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل چنانچه گذشت در شرح حدیث
آخر باب سابق **پنجم اصل** عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی کُلِّ لَیْلَةٍ مِنْ شَهْرِ
رَمَضَانَ عُتَقَاءَ مِنَ النَّارِ اِلَّا مَنْ اَفْطَرَ عَلَی مُسْکِرٍ اَوْ مُشَاحِنٍ اَوْ صَاحِبِ شَاهَیْنِ قَالَ قُلْتُ وَاَیُّ
شَیْءٍ صَاحِبُ شَاهَیْنِ قَالَ الشِّطْرَنْجُ **شرح** مضمون صدر این گذشت در حدیث ششم باب آخر منه که باب سیزدهم
است الاسنی عشرست و لغت عتقاست و چون بصورت جمع است اعراب آن در مضاف الیه آن میباشد پس رفع
مشاحن بنابر محل عتقاست المشاحن بشین با نقطه و حا بی نقطه بصیغه اسم فاعل از باب مفاعله عداوت کننده مثل
کسی که اختلاف از روی ظن و تفرق در دین کند صاحب قاموس گفته که والمشاحن المذکور فی الحدیث صاحب البدعة التارک
للجماعة شاهین بفتح ها تثنیه شاه است که در اصل لفظ عجمی است الشطرنج تفسیر شاهین است و تفسیر صاحبش نیست و تسمیه شطرنج
بشاهین باعتبار اینست که دو کس صورت دو شاه و دو لشکر در خانهای آن که هشت در هشت میگذارند و طرح جنگ میان
آنها می اندازند و چون یک شاه مات شود صاحبش باخته مشهور است **یعنی** روایتست از عمر بن یزید از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل راست در هر شبی از ماه رمضان آزادانی از آتش جهنم که غیر کسی اند که افطار کرد
بر مست کننده یا کسی که اختلاف از روی ظن کند یا کسی که صاحب دو شاه باشد راوی گفت که گفتم که و چه چیزست صاحب
شاهین امام گفت که شاهین شطرنج است **ششم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الشِّطْرَنْجِ
وَعَنْ لُعْبَةِ شَبِیبٍ الَّتِی یُقَالُ لَهَا لُعْبَةُ الْاَمِیرِ وَعَنْ لُعْبَةِ الثَّلَاثِ فَقَالَ اَرَاَیْتَکَ اِذَا مَیَّزَ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

مع ایهما یکون قال قلت مع الباطل قال فلا خیر فیه شرح اللعب بضم لام و سکون عین منقط و با و نقطه
الخ بآن بازی کنند مثل آلات قمار شبیب بفتح شین با نقطه و کسر با یکنقطه اول و سکون یا دو نقطه در پایین
امیر حبی از خوارج بوده و آلت قماری وضع کرده بفکر خود ثلث بفتح ثا سه نقطه اول و تخفیف لام و الف بمعنی سه است
و لعبة الثلث عبارتست از سه درکه بیان میشود در شرح حدیث نهم این باب ارایتک بهمزه استفهام و صیغه ماضی
مخاطب معلوم منع و کاف خطاب مفتوح بمعنی اخبرنی است میز بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است الحق و الباطل اشارتست
بآیت سوره حج که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب ضمیر یکون و ضمیر فیه راجع بشطرنج است بعنوان مثال یعنی
روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام پرسیده شد از شطرنج و از آلت قمار شبیب که
گفته میشود از آلت قمار امیر و از آلت قمار سه درس امام گفت که خبر ده مرا که چون تمیز کرده شود میان حق و باطل
در روز قیامت با کدام آن دو میباشد راوی گفت که گفتم که با باطل امام گفت که پس نیست چیزی در آن هفتم اصل
عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل فاجتنبوا الرجس
من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال الرجس من الاوثان هو الشطرنج و قول الزور الغناء شرح
این موافق حدیث دوم این بابست هشتم اصل عن عبد الملک القمی قال کنت انا و ادریس اخی عند ابی
عبد الله علیه السلم فقال ادریس جعلنا الله فداک ما المیسر فقال ابو عبد الله علیه السلم هی الشطرنج
قال فقلت انا انهم یقولون انها النرد قال و النرد ایضا شرح میسر بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر
سین منقط بصیغه اسم مکان باب ضرب است پس بمعنی بساط قمار است و اگر بمعنی آلت قمار میبود بکسر میم و فتح سین میبود
و از آنچه گذشت در شرح حدیث اول و سوم این باب ظاهر میشود که نهی او لا متعلق بشطرنج و نردست که دو قسم بساط
قمارست و آلات قمار دیگر ملحق بآن شده تانیث ضمیر هی باعتبار ارجاع بعمده میسرست و حصر در شطرنج مبنی برانست که
استمرار انبساط آن بساط در مدتی مدید میباشد زیرا که آن قمار محتاج است بفکرهای دور و دراز از طرفین بخلاف بساط
نرد یعنی روایتست از عبد الملک قمی گفت که بودم من و ادریس برادرم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت ادریس
که گردانا د مارا الله تعالی سربهای تو چیست میسر که در آیت سوره مائده است که انما الخمر و المیسر گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که عمده آن شطرنج است عبد الملک گفت که پس گفتم من که بدرستی که مردمان میگویند که بدرستی که آن
نردست امام گفت که و نرد نیز داخل منطوق میسرست لیک شطرنج عمده تر از آنست نهم اصل عن الفضیل قال
سألت ابا جعفر علیه السلم عن هذه الاشیاء التی یلعب بها الناس النرد و الشطرنج حتی انتهیت
الی السدر فقال اذا میز الله بین الحق و الباطل فی ایهما تکون قلت مع الباطل قال فما لک و
للباطل شرح سدر بکسر و ضم سین منقط و تشدید دال بی نقط و را بی نقط آلت قمارست برای اطفال و آن معرب
سه درست ابن اثیر در نهایه گفته که و فی حدیث بعضهم قال رایت ابا هریره یلعب السدر السدر لعبة یقامر بها و
تکسر سینها و تضم و هی فارسیة معربة عن ثلثة ابواب و صاحب قاموس گفته که و کعتل لعبة للصبیان یعنی روایتست از

فضیل

حساب ۲۱۱

فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از این چیزهایی که قمار بازی میکنند بآنها مردمان
که نرد است و شطرنج است تا آنکه رسیدم بسوی سه در پس امام گفت که چون تمیز کند الله تعالی در روز قیامت
میان حق و باطل که مذکورست در آیت سوره حج در کدام آن دو میباشد آنها گفتم که با باطل امام گفت که
پس چکارست ترا و باطل را با یکدیگر دهم اصل عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلم
قال یغفر الله فی شهر رمضان الا لثلثة صاحب مسکر او صاحب شاهین او مشاحن
شرح صاحب مرفوع و خبر مبتدای محذوف است یا مجرور و بدل ثلثه است و باقی ظاهرست از شرح حدیث پنجم
این باب یازدهم اصل عن عبد الله بن جندب عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال الشطرنج
میسر و النرد میسر شرح روایتست از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال منقط از کسی که
خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شطرنج بساط قمارست و نرد بساط قمارست مراد اینست
که هر یک از آن دو داخل منطوق میسرست او لا چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب دوازدهم اصل عن حماد
بن عیسی قال دخل رجل من البصریین علی ابی الحسن الاول علیه السلم فقال له جعلت فداک انی
اقعد مع قوم یلعبون بالشطرنج و لست العب بها و لکن انظر فقال ما لک و لمجلس لا ینظر
الله الی اهله شرح روایتست از حماد بن عیسی گفت که داخل شد مردی از اهل بصره بر امام موسی کاظم علیه السلم
پس گفت او را که قربانت شوم بدرستی که من می نشینم با جمعی که بازی میکنند بشطرنج و نیستم که بازی کنم بآن
عمده میسر و لیک نگاه میکنم پس امام گفت که چه کارست ترا و مجلسی را که نظر رحمت نمیکند الله بسوی اهلش با یکدیگر
سیزدهم اصل عن مسعدة بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الشطرنج فقال
دعوا المجوسیة لاهلها لعنها الله شرح المجوسیة دین گبران و اشتن و آلت قماری که شعار گبرانست
و این اشارتست بآنکه اصل وضع شطرنج از گبران عجم بوده یعنی روایتست از مسعده بن زیاد از امام جعفر
صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از شطرنج پس گفت که بگذارید مجوسیت را برای اهلش لعنت کناد
آنرا الله چهاردهم اصل عن محمد بن علی بن جعفر عن الرضا علیه السلم قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلم
فقال یا ابا جعفر ما تقول فی الشطرنج التی یلعب بها الناس فقال اخبرنی ابی علی بن الحسین
عن الحسین بن علی عن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من کان ناطقا فکان منطقه بغیر ذکر الله عز و جل کان لاغیا و من کان صامتا فکان
صمته لغیر ذکر الله کان ساهیا ثم سکت فقام الرجل و انصرف شرح تانیث التی و ضمیر بها باعتبار
اینست که شطرنج آلت قمارست یعنی روایتست از محمد بن علی بن جعفر از امام رضا علیه السلم گفت که آمد مردی
سوی امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که ای ابو جعفر چه میگویی در شطرنجی که بازی میکنند بآن مردمان مراد ضعفای
بنی امیه و امثال ایشانست پس امام گفت که خبر داد مرا پدرم علی بن الحسین از حسین بن علی از امیر المؤمنین صلوات

الله علیهم اجمعین که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که باشد گوینده و باشد سخن گفتن او بغیر یاد الله جل وعز
شد هرزه گو و هر که باشد ساکت و باشد سکوت او بغیر برای غیر یاد الله شد غافل بعد از آن امام ساکت شد
برای صلوة وقت پس برخواست آنمرد و برگشت پانزدهم اصل عَنِ ابْنِ رِئَابٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي
عَبْدِ اللهِ عليه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الشِّطْرَنْجِ فَقَالَ الْمُقَلِّبُ لَهَا كَالْمُقَلِّبِ لَحْمَ
الْخِنْزِيرِ قُلْتُ مَا عَلَى مَنْ قَلَّبَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ قَالَ يَغْسِلُ يَدَهُ شرح رئاب بکسر را منقط وتخفیف همزه و الف
و با یکنقطه است مقلب بقاف و با یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است یعنی روایتست از علی بن رئاب گفت
که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم که قربانت شوم چه میگویی در شطرنج گفت که جنباننده آن مانند
جنباننده گوشت خوکست گفتم که چیست بر کسی که جنباند بدست خود گوشت خوک را گفت که میشوید دست خود را
مراد اینست که شطرنج و لحم خنزیر هر دو نجس است لیکن بر جنباننده لحم خنزیر شستن دست واجبست چون
نجاست آن سرایت کننده است بخلاف جنباننده شطرنج زیرا که نجاست آن سرایت کننده نیست اگرچه
شستن دست مستحب باشد و این منافات ندارد با کاف تشبیه در کالمقلب زیرا که مشبه به اقوی میباشد
و بیان نجاست آلات قمار و مانند آنها گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث پنجم باب نجاست ولم که باب
الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلا است شانزدهم اصل عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ الْمُطَّلِعُ فِي الشِّطْرَنْجِ كَالْمُطَّلِعِ فِي النَّارِ شرح مطلع بتشدید طا منقط مفتوح
کرده و مشتمل است از باب افتعال و کسر لام است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از ابو
الحسن امام رضا علیه السلام که مشرف و نگاه کننده در شطرنج مانند مشرف و نگاه کننده در آتش جهنم است هفدهم اصل
عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ نَهَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنِ اللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ
وَالنَّرْدِ شرح لعب بفتح لام و سکون و کسر عین و بکسر لام و سکون عین مصدر باب علم است یعنی روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از قمار بازی شطرنج و نرد اصل
تَمَّ كِتَابُ الْأَشْرِبَةِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَحْدَهُ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الزِّيِّ وَالتَّجَمُّلِ وَالْمُرُوَّةِ شرح این از الحاقات
کاتبانست یعنی تمام شد کتاب الاشربه و سپاس الله راست بتنهایی و در لاحق آن میشود کتاب الزی والتجمل
والمروة ٥ فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه وعن والدیه وعن اخیه من املاء شرح کتاب
الاشربة فی یوم السبت عشرین من شهر رمضان المبارک سنة ١١٠١
حامدا مستلما مصلیا ٥ هزاران درود و
هزاران سلام ٥ ز ما بر محمد و آلش تمام

م م

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلم على احسن خلق الله واحمدهم محمد وآله المعصومين اما بعد چون فقير حقير خليل بن الغازی القزوينی عفا الله عنهما بالنبی والوصی مامور شده بشرح كافی ابی جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق رازی كلينی بزبان فارسی وبانجام رسيده شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعا و كتاب فضل القران وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب الجنائز وكتاب الصلوة وكتاب الزكوة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب المعيشة وكتاب النكاح وكتاب العقيقة وكتاب الطلاق وكتاب العتق والتدبير والكتابة وكتاب الصيد وكتاب الذبايح وكتاب الاطعمة وكتاب الاشربة شروع نمود بتاريخ شنبه بيست و دوم شهر صفر سال هزار و هفتاد و شش هجری بعون الله تعالی در شرح كتاب بيست و پنجم اصل كتاب الزی والتجمل والمروة شرح الزی بكسر زای بانقطه وتشديد يا كه اولش منقلب از واوست طرز سلوك خواه زيبا و خواه زشت وخواه باعتبار لباس و خواه باعتبار خانه و خواه باعتبار غير آنها التجمل بجيم مصدر باب تفعل زيبا كردن زی خود المروة بضم ميم وضم رای بی‌نقطه وسكون واو و همزه كه گاهی منقلب بواو ميشود مصدر باب حسن مردی بمعنی زيبا كردن زی خود بروشی كه آدميانه باشد بامعنی كه خالی از افراط و تفريط و مانند آنها باشد و آن مذكور ميشود در حديث سوم باب اول و در حديث نهم باب بيست و نهم كه باب نوادرست و در حديث دوم باب پنجاه و هفتم كه باب كراهة ادمان الدهن است يعنی اين كتاب احاديث متعلقه بطرز سلوك و زيبا كردن طرز سلوك و آدميانه كردن طرز سلوك است در اين كتاب شصت و نه باب است اول باب التجمل واظهار النعمة دوم باب اللباس سوم باب كراهية الشهرة چهارم باب لبس البياض والقطن پنجم باب لبس المعصفر ششم باب لبس السواد هفتم باب الكتان هشتم باب لبس الصوف والشعر والوبر نهم باب لبس الخز دهم باب الوشی يازدهم باب لبس الحرير والديباج دوازدهم باب تشمير الثياب سيزدهم باب القول عند لبس الجديد چهاردهم باب لبس الخلقان پانزدهم باب العمايم شانزدهم باب القلانس هفدهم باب الاحتذاء هجدهم باب الوان النعل نوزدهم باب الخف بيستم باب السنة فی لبس الخف والنعل وخلعهما بيست و يكم باب الخواتيم بيست و دوم باب العقيق بيست و سوم باب الياقوت والزمرد بيست و چهارم باب الفيروزج بيست و پنجم باب الجزع اليمانی والبلور بيست و ششم باب نقش الخواتيم بيست و هفتم باب الحلی بيست و هشتم باب الفرش بيست و نهم باب نوادر سی ام باب الخضاب بالحناء سی و يكم باب السواد والوسمة سی و دوم باب جز الشعر وحلقه سی و چهارم باب اتخاذ الشعر والفرق سی و پنجم باب اللحية والشارب سی و ششم باب اخذ الشعر من الانف سی و هفتم باب التمشط سی و هشتم باب قص الاظفار سی و نهم باب جز الشيب ونتفه چهلم باب دفن الشعر والظفر چهل و يكم باب الكحل چهل و دوم باب السواك چهل و سوم باب الحمام چهل و چهارم باب غسل الراس چهل و پنجم باب النورة چهل و ششم

[margin:] [illegible]

باب

باب الابط چهل و هفتم باب الحناء بعد النورة چهل و هشتم باب الطيب چهل و نهم باب كراهة رد الطيب پنجاهم باب انواع الطيب پنجاه و يكم باب اصل الطيب پنجاه و دوم باب المسك پنجاه و سوم باب الغالية پنجاه و چهارم باب الخلوق پنجاه و پنجم باب البخور پنجاه و ششم باب الادهان پنجاه و هفتم باب كراهة ادمان الدهن پنجاه و هشتم باب دهن البنفسج پنجاه و نهم باب دهن الخيری شصتم باب دهن البان شصت و يكم باب دهن الزنبق شصت و دوم باب دهن الحل شصت و سوم باب الرياحين شصت و چهارم باب سعة المنزل شصت و پنجم باب تزويق البيوت شصت و ششم باب تشييد البناء شصت و هفتم باب تحجير السطوح شصت و هشتم باب نوادر شصت و نهم باب كراهية ان يبيت الانسان وحده والخصال المنهی عنها للعلة المخوفة باب اول اصل باب التجمل واظهار النعمة شرح واظهار النعم از قبيل عطف تفسيرست وظاهر حديث سوم اين باب اينست كه بجای اين باب اين لفظ والمروة بوده و از قلم كاتبان افتاده يعنی اين باب بيان فضيلت تجمل واظهار نعمت است در اين باب يازده حديث است اول اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَةٍ عَلَى عَبْدِهِ شرح يری بصيغه معلوم ومجهول ميتواند بود يعنی روايتست از ابو بصير كه راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت كه گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه بدرستی كه الله متصف بصفت كمالست دوست ميدارد اتصاف بصفت كمال را برای بندگانش و دوست ميدارد اينرا كه ببيند اثر نعمتهای او را بر بنده او اشارتست بآيت سوره والضحی واما بنعمة ربك فحدث دوم اصل عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ بِنِعْمَةٍ فَظَهَرَتْ عَلَيْهِ سُمِّيَ حَبِيبَ اللَّهِ مُحَدِّثاً بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَإِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَلَمْ تَظْهَرْ عَلَيْهِ سُمِّيَ بَغِيضَ اللَّهِ مُكَذِّباً بِنِعْمَةِ اللَّهِ شرح سمی بصيغه ماضی غايب مجهول باب تفعيل است وضمير مستتر راجع بعبدست ومفعول اولست ومفعول دوم محذوفست و دلالت بر آن ميكند جمله بعد از آن كه استيناف بيانيست و تقديرش اينست پس حبيب الله مرفوع و مبتداست و محدث بصيغه اسم فاعل باب تفعيل مرفوع وخبر مبتداست وبر اين قياس است تتمه حديث البغيض بفتح بای يك نقطه وكسر غين بانقطه وسكون يای دو نقطه در پايين وضاد بانقطه مبغوض و آن ضد محبوبست مراد بتكذيب اينجا ضد اقرارست و آن منافات ندارد با علم يعنی روايت كرد علی بن محمد بالا برد سند حديث را و روايت كرد از امام جعفر صادق عليه السلام امام گفت كه چون انعام كرد الله بر بنده بنعمتی پس ظاهر شد آن نعمت بر او نام نهاده شد بيان اين اگر گفته شد در ميان ملائكه محبوب الله مقرست بنعمة الله و چون انعام كرد الله بر بنده بنعمتی پس ظاهر نشد آن نعمت بر آن بنده نام نهاده شد بيان اين اگر گفته شد در ميان ملائكه مبغوض الله منكر و غير مقرست بنعمة الله سوم اصل عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ بَيَّاعِ الْقَلَانِسِ قَالَ مَرَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ قَدِ ارْتَفَعَ صَوْتُهُ عَلَى رَجُلٍ يَقْتَضِيهِ شَيْئاً يَسِيراً فَقَالَ بِكَمْ تُطَالِبُهُ فَقَالَ بِكَذَا وَكَذَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّهُ كَانَ يُقَالُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا مُرُوَّةَ لَهُ شرح ظاهر ذكر اين حديث در تحت عنوان اين باب مذكور شد در شرح عنوان اين باب لا دين لمن لا مروة له گذشت در كتاب العقل در حديث دوازدهم باب الدين بكسر دال بی‌نقطه وسكون يای دو نقطه در پايين فرمان برداری در احكام الله تعالی يعنی روايتست از سلمه بفتح سين بی‌نقطه و فتح لام ابن محرز بضم ميم وسكون

حا بنقط وکسر را بنقط و زای منقط فرو شنده کلاهها کفت که کذشت امام جعفر صادق علیه السلم بر مردی که تحقیق مبتلا شده بود آواز او بر مردی تقاضا میکرد او را و چیزی کم را که در ذمه او داشت پس امام کفت که بخند در سرم مطالبه سکیی او را پس کفت که بچنین و چنین پس کفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا نرسیده بتو انکه شان اینست که بود که کفته میشد در هر شریعتی از شرایع انبیا که نیست فرمان برداری برای کسی که نیست مروتی او را چهارم اصل عمن رواه

عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا انعم الله علی عبد بنعمة احب ان یراها علیه لانه جمیل یحب الجمال

شرح روایتست از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که چون انعام کرد اله بر بنده نعمتی دوست داشت که بیند آن نعمت را بر آن بنده زیرا که اله نیکو صفت است و دوست میدارد نیکو صفت بود را

پنجم اصل عن مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلم قال ابصر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا شعثا شعر راسه وسخة ثیابه سیئة حاله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من الدین المتعة شرح

شعثا صفه رجلا است و این از قبیل وصف بحال متعلق موصوفست الشعث بفتح شین بانقط و کسر و سکون عین بنقط و ثا رسه نقط ژولیده بمعنی موی بی سر انجام و غبار آلود شعر مرفوع و فاعل شعثا است المتعه بضم میم و سکون تا دو نقط در بالا و عین بنقط اسم مصدر باب تفعل بهره مند شدن بمال خود و مانند آن یعنی روایتست از مسمع بکسر میم و سکون سین بنقط و فتح میم دوم و عین بنقط ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که دید رسول اله صلی اله علیه و آله مردی را که ژولیده بود موی سر او و چرکن بود جامهای او و بد بود حال او باعتبار هیئت پس کفت رسول اله صلی اله علیه و آله که از جمله فرمان برداری اله تعالی است بهره مند شدن بمال خود در لباس و مانند آن

ششم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بئس العبد القاذورة شرح القاذورة بقاف و الف و ضم ذال بانقط و سکون واو و را بنقط کسی که از او نفرت کنند بسبب ناخوشی هیئت او یعنی و باین سند حدیث سابق امام کفت که کفت رسول اله صلی اله علیه و آله که بد بنده ایست کسی که ناخوش هیئت است هفتم اصل عن معویة بن وهب قال رآنی ابو عبد الله علیه السلم و انا احمل بقلا فقال انه یکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنیء فیجترأ علیه شرح این منافات ندارد با آنچه کذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دهم باب التواضع که باب پنجاه و نهم است زیرا که احوال حاملان و محمولها مختلف است السری بفتح سین بنقط و کسر را بنقط و شده یا که دو نقطش بسیار در زیر او دست مرد عزیز الدنیء بفتح دال بنقط و کسر نون و سکون یا و همزه که کاهی منقلب بیا میشود خسیس کم اعتبار فیجترأ بالجیم و را بنقط و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست منصوبست یعنی روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون و فتح ها کفت که دید مرا امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که من بر میداشتم سبزی را پس کفت که مکروه است برای مرد عزیز اینکه بر دارد چیز کم اعتبار را پس جرأت کرده شود بر او یعنی که مردمان جرأت طعن بر او کنند هشتم اصل عن عبد الاعلی مولی آل سام قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان الناس یروون ان لک مالا کثیرا فقال ما یسوءنی ذاک ان امیر المومنین علیه السلم مر ذات یوم علی ناس شتی من قریش

وعلیه قمیص مخرق فقالوا اصبح علی لا مال له فسمعها امیر المومنین علیه السلم شرح الشتی بفتح شین بانقط و تشدید تا دو نقط در بالا و الف جمع شتیت بفتح شین و کسر تا اول پراکنده کان المخرق بخا بانقط و را بنقط بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل پینه کرده شده اگر کویی که این منافات دارد با استحباب تجمل کویم که امیر المومنین علیه السلم خود جواب از این کفته و کذشت در کتاب الحجه در بعض احادیث باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم و الملبس اذا ولی الامر که باب صد و پنجم است و آن اینست که امام در زمان بسط ید در زی فقرا میباشد بخلاف رعیت و ایضا میتوان کفت که از جمله افضل انواع تجمل و اظهار نعمت ایثار فقرا و مساکین مومنان بر خود است در حاصل سالیانه حتی در قدر تفاوت میان لباس رفیع و لباس وضیع و هر کسی موافق با مرتبه میشود پس اگر کسی اینقدر را نکاه دارد و خود بهره مند از آن نشود مذموم است بخلاف کسی که آنرا بتصدق کند در زمانی که فقرا و مساکین مومنان بسیار باشند مثل زمان بسط ید امام حق بخلاف زمان بسط ید امام باطل که اکثر فقرا و مساکین مخالفند و مومن ایشان اقل قلیل است یعنی روایتست از عبد الاعلی تابع اولاد سام بفتح سین بنقط و الف و تخفیف میم کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردمان نقل میکنند که تراست مالی بسیار پس امام کفت که آزرده میکند مرا این نقل میان این که امیر المومنین علیه السلم کذشت در اثنای روزی بر مردمانی پراکنده کان از قبایل قریش و بر او بود پیراهنی پینه کرده شده پس کفتند که کردید علی با بر روش که نیست مالی او را پس شنید آن کلمه را امیر المومنین علیه السلم اصل فامر الذی یلی صدقته ان یجمع ثمره و لا یبعث الی انسان شیئا و ان یوفره ثم قال له بعه الاول فالاول و اجعلها دراهم ثم اجعلها حیث تجعل التمر فاکبسه معه حیث لا یری و قال للذی یقوم علیه اذا دعوت بالتمر فاصعد و انظر المال فاضربه برجلک کانک لا تعهد الدراهم حتی تنثرها شرح یلی بفتح یا دو نقط در پایین و کسر لام و سکون یا بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفا واوی و معتل اللام یایی باب حسب است صدقته منصوبست و ضمیر راجع با امیر المومنین علیه السلم است انسان عبارتست از مستحق صدقه که حصه مقرری از آن داشته بقدر استحقاق یوفره بواو و قاف و را بنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بالذی است و ضمیر بارز راجع بانسان است التوفر آرام دادن و مراد اینست که امر کرد والی صدقه را باینکه خاطر جمع کند هر کدام از مستحقان را باظهار اینکه حصه تو خواهد رسید بتو و تاخیر در دادن برای مصلحتی است الاول ثانی و جا منصوب بدل تفصیل ضمیر بارز در بعه است و مراد اینست که هر کدام از انواع خرما که پیشتر میرسد از پیشتر بفروش تا آخر خرمای صدقه ضمیر بارز در اجعلها در اول راجع بانواع تمر است و در دوم راجع بدراهم است حیث مبنی بر ضم است و مضاف بجمله است و برای ظرف مکانست و عبارتست از بستوهای که آنها را پر از خرما میکرده اند و مرا آنها میپوشانیده اند تخته و مانند آن در صفها از خانه حاضر میکرده اند برای وارد و صادر و اهل سوال و مانند ایشان تجعل بصیغه مخاطب معلوم و صیغه متکلم مع الغیر معلوم و صیغه غایب مجهول میتواند بود التمر منصوب یا مرفوع است و عبارتست از خرمایی که برای وارد و صادر و اهل سوال و مانند ایشان حاضر میشده چنانچه مذکور شد فاکبسه بای یکنقط و سین بنقط بصیغه امر باب ضربست

وضمیر بار راجع بظرف دراهم است الکبس بفتح کاف و سکون با پوشانیدن سر چاه و مانند آن ضمیر معه راجع بظرف تمراست حیث در دوم عبارتست از مکانی که ظرف دراهم در انجا که اشته میشود دری بصیغه متکلم مع الغیر معلوم یا غایب مجهول باب بنی است و مقصود آنست که ظرف دراهم را در میان ظرفهای خرما باید امکن یلکه بر سر راه بگذار تا اهل مجلس او را ببینند چون بر پهلو افتد و دراهم از آن ریخته شود الذی یقوم علیه عبارتست از خدمتکار مجلس وضمیر علیه راجع بامیر المؤمنین و راجع تمر میتواند بود فی صعده بصیغه امر باب علم است و مراد آنست که بر و بالای صفه کن ستونهای خرما و ستونی دراهم در آنجاست المال عبارت از دراهم است لا تعمد بعین منقط و دال منقط بصیغه نفی مضارع مخاطب معلوم باب نصر است العمد بفتح عین و سکون میم بقصد چیزی داشتن تنثر با نون و ثاء سه نقطه و راء منقط بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و ضرب است **یعنی** پس امر کرد کسی را که وا میرسید تصدق او را بانکه فراهم آورد خرمای او را و بفرستد سوی مستحق چیزی را و بانکه آرام دهد مستحق را بعد از آن گفت او را که بفروش خرما را او را پس او را و بگردان آن خرما را در همیانی بعد از آن بگذار آن درهم را در ستونی که میگذاری خرما را یا بمعنی که در یکی از ستونهایی که خرما در آنجا میگذاشتی خرما مکن و آنرا او از دراهم کن پس سر بپوشان آن ستون را یا باقی ستونها که ظرف خرماست در جایی که ببینیم و گفت کسی را که ایستادگی میکرد براو برای خدمت که چون طلب کنیم خرما را پس بالای صفه رو و نظر کن ستونی دراهم را پس بزن آنرا بپای خود تا بر پهلو افتد چنانچه گویا که تو قصد نکردی دراهم را تا اگه پراکنده کنی دراهم را بافتادن ستونی آن بر پهلو **اگر گویی** که این کید است و مناسب معصوم نیست **گوییم** که بعد از اطلاع بر حکایت ابرهیم علیه السلم در اصنام و حکایت یوسف علیه السلم در صواع و قول الله تعالی در سوره یوسف که کذلک کدنا لیوسف این استبعاد خوب نیست و مصلحتها در امثال این بسیار است والله اعلم **اصل** ثُمَّ بَعَثَ اِلَى رَجُلٍ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَدْعُوهُ ثُمَّ دَعَا بِالتَّمْرِ فَلَمَّا صَعِدَ يَنْزِلُ بِالتَّمْرِ ضَرَبَ بِرِجْلِهِ فَانْتَثَرَتِ الدَّرَاهِمُ فَقَالُوا مَا هٰذَا يَا اَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ هٰذَا مَالُ مَنْ لَا مَالَ لَهُ ثُمَّ اَمَرَ بِذٰلِكَ الْمَالِ فَقَالَ انْظُرُوا اَهْلَ كُلِّ بَيْتٍ كُنْتُ اَبْعَثُ اِلَيْهِمْ فَانْظُرُوا مَالَهُ وَابْعَثُوا اِلَيْهِ **شرح** من لا مال له عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم یا عبارتست از فقرا و مساکین و جار و ال لا مال له مبنی بر اعتقاد مخاطبانست و بنابر دوم مال من لا مال له از قبیل مجاز مشارفه است ما اسم مرکب از اسم استفهام و حرف جر و ضمیر راجع باهل است یا مرکب از مال و ضمیر است **یعنی** بعد از آن کس فرستاد سوی هر یک از آن مردمان قریش میخواند او را بعد از آن طلب کرد خرما را برای ضیافت آن جماعت پس وقتی که خدمتکار بالای صفه رفت که فرود آورد خرما را زد بپای خود ستونی دراهم را پس پراکنده شد دراهم بافتادن ستون بر پهلو پس آن جماعت قریش گفتند که چیست این ای ابوالحسن پس گفت که این مال کسی است که نیست مالی او را باعتقاد شما بعد از آن امر کرد وکلا را بآن مال پس گفت که نظر کنید اهل هر خانه را که بودم که میفرستادم سوی ایشان پس نظر کنید که چیست برای او و بفرستید سوی او **اصل** عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنِّي لَاَكْرَهُ لِلرَّجُلِ اَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ مِنَ اللّٰهِ نِعْمَةٌ فَلَا يُظْهِرُهَا **شرح** روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت با امام حدیث را که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی

کمن

که من هر آینه ناخوش میشمرم برای مرد اینرا که باشد براو از جانب الله نعمتی پس ظاهر نکند آن نعمت را نه باعتبار لباس خود و نه باعتبار تصدق بفقرا و مانند آن **اصل** عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لِيَتَزَيَّنْ اَحَدُكُمْ لِاَخِيهِ الْمُسْلِمِ كَمَا يَتَزَيَّنُ لِلْغَرِيبِ الَّذِي يُحِبُّ اَنْ يَرَاهُ فِي اَحْسَنِ الْهَيْئَةِ **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که باید که آراسته شود یکی از شما برای برادر مسلمان خود چنانچه آراسته میشود برای بیگانه که دوست میدارد اینرا که ببیند آن بیگانه او را در بهتر هیئت **یازدهم اصل** عَنْ اَبِي بَصِيرٍ قَالَ بَلَغَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ يَقُولَانِ لَيْسَ لِعَلِيٍّ مَالٌ قَالَ فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ فَاَمَرَ وُكَلَاءَهُ اَنْ يَجْمَعُوا غَلَّتَهُ حَتّٰى اِذَا حَالَ الْحَوْلُ اَتَوْهُ وَقَدْ جَمَعُوا مِنْ ثَمَنِ الْغَلَّةِ مِائَةَ اَلْفِ دِرْهَمٍ فَنُثِرَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَاَرْسَلَ اِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ فَاَتَيَاهُ فَقَالَ لَهُمَا هٰذَا الْمَالُ وَاللّٰهِ لِي لَيْسَ لِاَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ وَكَانَ عِنْدَهُمَا مُصَدَّقًا قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ وَهُمَا يَقُولَانِ اِنَّ لَكَ لَمَالًا **شرح** الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل زمین زراعت و مانند آن جمع غله عبارتست از تاخیر دادن آن بفقرا و مساکین و فروختن آن بقصد دادن قیمت آن بفقرا و مساکین بعد از زمانی نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق حال بحاء منقط والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر ما خوذ است از حول بفتح حا و سکون واو بمعنی سال است و اینجا عبارتست از زمانی که از انتقال شمس بمیزان تا انتقال دیگر آن بمیزانست پس مراد بغله اینجا حاصل شتویست که جو و گندم و نخود و ماش و مانند اینهاست و اول میزان عید مهرجان است و آنرا اول سال میگرفته اند برای اینکه در آن وقت شروع در دادن مرسومات لشکر و طایفه اهل استحقاق و سایر مقرریها میشده غالبا نثرت بنون و ثاء سه نقطه و راء منقط بصیغه ماضی غایبه مجهول باب نصر و ضرب است و در بعض نسخ نشرت بشین با نقطه از باب نصر است المصدق بصیغه اسم مفعول باب تفعیل راستگو شمرده شده **یعنی** روایتست از ابو بصیر که راوی امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلم است گفت که رسید بامیر المؤمنین صلوات الله علیه اینکه طلحه و زبیر میگویند که نیست برای علی مالی راوی گفت که پس مشکل آمد آن سخن براو زیرا که باعث عدم اطاعت بعض لشکر میشود بخیال اینکه لا علاج تصرف در بیت المال خواهد کرد پس امر کرد وکلای خود را بانکه فراهم آورند حاصل او را تا آنکه چون تمام شد آن سال که این سخن در آن واقع شده بود آمدند وکلا نزد او در حالی که بتحقیق فراهم آورده بودند از بهای حاصل صد هزار درهم را پس پراکنده کرده شد آنها در پیش امیر المؤمنین پس کس فرستاد سوی طلحه و زبیر پس آمدند نزد او پس گفت ایشان را که این مال بخدا قسم که از منست نیست برای هیچ یک دران چیزی و بود امیر المؤمنین نزد ایشان راستگو شمرده شده راوی گفت که پس بیرون رفتند از نزد او و ایشان میگفتند که بدرستی که برای اوست هر آینه مالی عظیم **دوازدهم اصل** عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ نَاسًا بِالْمَدِينَةِ قَالُوا لَيْسَ لِلْحَسَنِ مَالٌ فَبَعَثَ الْحَسَنُ اِلَى رَجُلٍ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ اَلْفَ دِرْهَمٍ وَاَرْسَلَ بِهَا اِلَى الْمُصَدِّقِ فَقَالَ هٰذِهِ صَدَقَةُ مَالِنَا فَقَالُوا مَا بَعَثَ الْحَسَنُ هٰذِهِ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ

الا دعیده مال شرح کاهی شخصی را مال بسیار میباشد و غایب میشود از او بسبب مضاربه و مانند آن و چون مدتی
مدید از آن گذرد مردمان خیال میکنند که تلف شده و صاحبش میداند که مال باقیست و در این صورت اگر بقدر زکوة
مال تجارت حاضر دارد میدهد و الا میتواند قرض کردن و دادن هر چند که الشخص امام حق غیر مبسوط الید باشد و وجوب
اصل دادن او زکوة را برای تقیه باشد پس این منافات ندارد با انچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب
ان الارض کلها للامام علیه السلم که باب صد و چهارم است و در آخر حدیث چهارم آخر ابواب که بر مال امام زکوة نیست
مصدق بصیغه اسم فاعل باب تفعیل بمعنی گیرنده صدقات بمعنی رساننده آنها بمستحقانست من تلقاء نفسه عبارتست از
اینکه بی طلب از جانب مصدق واقع شده و این دلالت میکند بر اینکه زکوة مال او بسیار زیاده بر این باشد و باقی را
خود بمستحقان میرسانیده باشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که مردمانی
در مدینه گفتند که نیست برای امام حسن علیه السلم مالی پس فرستاد امام حسن علیه السلم سوی مردی در مدینه پس قرض طلبید
از او هزار درهم را و فرستاد آنها را سوی گیرنده صدقات پس گفت که اینها زکوة مال ماست پس آن مردمان گفتند که
نفرستاد امام حسن علیه السلم اینها را از جانب خودش بی تقاضای دیگری مگر برحالی که نزد اوست مالی عظیم سیزدهم اصل
عن عبد الاعلی مولی آل سام قال ان علی بن الحسین علیهما السلم اشتدت حاله حتی تحدث بذلک
اهل المدینة فبلغه ذلک فتعین الف درهم و بعث بها الی صاحب المدینة و قال هذه صدقة
مالی شرح اشتداد حال بمعنی تنگدست شدنست و آن گاهی بسبب غایب بودن مال میباشد چنانچه گذشت در
حدیث سابق فتعین بعین منقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التعین گرفتن
مال بعنوان عینه که بیان شد در کتاب المعیشه در احادیث باب شانزدهم که باب العینه است و آن خریدن متاعی از کسی بهزار و
صد درهم نسیه و فروختن آن به بکری بهزار درهم نقد است مثلا مالی مرکب از دو کلمه و سه کلمه میتواند بود یعنی روایتست
از عبد الاعلی دخیل اولاد سام گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیهما السلم سخت شد حال او تا آنکه بکدیگر را خبر دادند باین
اهل مدینه پس رسید بامام علیه السلم آن گفتگو پس بعنوان عینه گرفت هزار درهم را و فرستاد آنها را سوی حاکم مدینه و
گفت اینها زکوة مال منست چهاردهم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل
یحب الجمال و التجمل و یبغض البؤس و التباؤس شرح البؤس بضم بای یکنقطه و سکون همزه و سین منقطه مصدر باب
علم تنگدستی منقوص بودن تنگدستی نزد الله تعالی باعتبار انست که باعث آن غالبا اسراف یا فسقی دیگر است که برکت را
برطرف میکند مثل اکل ربا که بیان شد در کتاب المعیشه در شرح حدیث سوم باب الربا که باب پنجاه و یکم است التباؤس
بفتح بای یکنقطه و تشدید همزه مضمومه مصدر باب تفعل تنگدستی نمودنست و در بعض نسخ التباؤس بالف و تخفیف
همزه مضمومه مصدر باب تفاعلست بمعنی برخود بستن تنگدستی یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد فراخ دستی را و اظهار فراخدستی را و دشمن میدارد تنگدستی را
و اظهار تنگدستی را پانزدهم اصل عن برید بن معویة قال قال ابو عبد الله علیه السلم لعبید بن زیاد اظهار

النعمة احب الی الله من صیانتها فایاک ان تتزین الا فی احسن زی قومک قال فما رای عبید
الا فی احسن زی قومه حتی مات شرح الصیانه بکسر صاد منقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و نون مصدر
باب نصر نگاه داشتن و مراد اینجا پنهان داشتن است ان بفتح همزه و سکون نونست تتزین بضم تای دو نقطه در
بالا و فتح زای منقطه و فتح یای دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه مضارع مخاطب مجهول
مهموز العین و معتل اللام باب منع است رای بضم رای منقطه و کسر همزه و یای است یعنی روایتست از برید بضم بای
یکنقطه و فتح رای منقطه ابن معویه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم عبید بن زیاد را که اظهار نعمت محبوبتر است
سوی الله از پنهان داشتن آن پس دور کن از خود کبر خود را و اینرا که دیده شوی البته مگر در بهتر هیئت قوم تو راوی گفت
که پس دیده نشد عبید مگر در بهتر هیئت قوم خود تا آنکه مرد این مبنی بر انست که مال او بیشتر از مال سایر قوم او بوده
یا اینکه قوم او تقصیر در اظهار نعمت میکرده اند باب دوم اصل باب اللباس شرح لباس بکسر لام و تخفیف بای منقطه آنست
یعنی این باب بیان پوششست در این باب شانزده حدیثست اول اصل عن سفیان بن السمط قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول الثوب النقی یکبت العدو شرح نقی بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء است
یکبت بیای یکنقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از سفیان
بن سمط بکسر سین منقطه و سکون میم و طاء منقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که جامه پاکیزه
شکست میدهد دشمن را دوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال لبس رسول الله صلی الله علیه و اله
الساج و الطاق و الخمائص شرح لبس بای یکنقطه از باب علم است الساج بسین منقطه و الف و تخفیف جیم
قسمی از لباس که تار آن از پنبه است و پود آن از پشم است و آنرا طیلسان مینامند و معنی آن چو خاست و الف
آن منقلب از واوست نزد صاحب قاموس و منقلب از یاست نزد ابن اثیر و منقلب از یاست نزد بعضی و میتواند
بود که زایده باشد و از معتل اللام باشد نظیر آیت سوره حج سواء العاکف فیه و الباد زیرا که ساجی بمعنی پوشاننده است
الطاق بطاء منقطه و الف و تخفیف قاف یکتا و مراد اینجا قسمی از جامه است که هر یک از تار و پودش پشم است
پس با دیگری جفت نشده الخمائص بفتح خاء با نقطه و تخفیف میم و الف و کسر همزه و صاد منقطه جمع خمیصه بفتح خاء
و کسر میم انواع جامه که تار آن ابریشم است و پود آن غیر ابریشم است خواه پشم و خواه پنبه و خواه غیر اینها موافق انچه
می آید در حدیث سیزدهم باب لبس الحریر و الدیباج که باب یازدهم است و انچه گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم
باب ما یلبس المحرم من الثیاب تا آخر که باب هشتاد و سوم است و در حدیث پنجم باب ما یجوز للمحرمة ان تلبسه تا آخر که باب
هشتاد و پنجم است و از انچه گفتیم ظاهر میشود نکته افراد ساج و طاق و جمع خمایص و صاحب قاموس گفته که و الخمیصه
کساء اسود مربع له علمان و ابن اثیر در نهایه گفته که هی ثوب خز او صوف معلم و قیل لا تسمی خمیصة الا ان یکون سوداء معلمة
و کانت من لباس الناس قدیما یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پوشید رسول الله صلی الله علیه و آله
چوخا و پشم اندر پشم را و انواع جامه تار ابریشم را سوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول

الله صلی الله علیه و آله من احدث ثوبا فلیحمد الله ... قلقل بسکون لام و نون و طاء بانقطه و فاء معجمه ... معلوم باشد تفصیل است یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که از شما جامه نو پوشد ... بهتر آن است که ...
چهارم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یکون للمؤمن عشرة اقمصة قال نعم قلت عشرون قال نعم قلت ثلثون قال نعم لیس هذا من السرف انما السرف ان تجعل ثوب صونک ثوب بذلتک یعنی ... الاقمصة بفتح همزه و سکون قاف و کسر میم و صاد بانقطه جمع قمیص بفتح قاف و کسر میم ... السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء ... باب افعال تباه کردن مال ... و صاحب ... باب لبس الخلقان ... جامه کهنه ... صون بفتح صاد و سکون واو ... جامه ... بذلت ... یعنی روایتست از اسحق بن عمار که گفت پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام ... گفتم که ... گفت آری نیست این از جمله تباه کردن مال چرا این نیست که تباه کردن مال آنست که گردانی جامه بیرونی خود را جامه درونی خود پنجم اصل عن الحسین بن ابی العلاء قال سمعت الرضا علیه السلام یقول کان علی بن الحسین علیهما السلام یلبس الجبة فی الصیف ... شش ... بانقطه و الف ممدوده است یعنی روایتست از حسن بن علی نقاش جامه گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام ... که بود علی بن الحسین علیهما السلام که می پوشید دو جامه را در تابستان ... هم بوزن ... ششم اصل عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال بعث امیر المؤمنین علیه السلام عبد الله بن العباس الی ابن الکوّاء و اصحابه و علیه قمیص رقیق و حلة فلما نظروا الیه قالوا یا ابن عباس انت خیرنا فی انفسنا و انت تلبس هذا اللباس فقال و هذا اول ما اخاصمکم فیه قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق و قال الله عز و جل خذوا زینتکم عند کل مسجد شرح ... ابن الکوّاء بفتح کاف و تشدید واو و الف ممدوده ... حلة بضم حاء بی نقطه و تشدید لام جامه ... و آستین آن کوتاه میباشد ... بسکون و تشدید یاء دو نقطه در پایین ... حالیست ... بر تصدیق کلام ... یعنی روایتست از یحیی بن ابی العلاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام عبد الله بن عباس را سوی ابن کوّاء ... در حالی که بر ابن عباس بود پیراهنی نازک ... گفتند که ای پسر عباس تو بهترین ... ابن عباس گفت که این اول چیزیست که مباحثه کنم

با شما در آن ... که حرام کرده ... و از سوره اعراف ... و الکفت ... آرایش ... کتاب الحج ... شرح ... ششم باب ... کتاب الایمان و الکفر ... هفتم ... سوم که باب ... از باب ... الاسلام است ... عن ... قال حملت الی ابی عبد الله علیه السلام ... جبة خز و طیلسان خز ... فقلت جعلت فداک علی جبة خز و طیلسانی هذا خز فما تقول فیه فقال و ما بأس بالخز قلت و سداه ابریسم قال و ما بأس بابریسم فقد اصیب الحسین صلوات الله علیه و علیه جبة خز شرح الجبة بضم جیم و تشدید باء ... جامه کوتاه ... آستین ... و الخز بفتح خاء بانقطه و تشدید زاء ... جامه که تار آن ابریشم است و پود آن ابریشم ... بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح و کسر و ضم لام و تخفیف سین بی نقطه جامه که تار آن ابریشم است و پود آن ابریشم است صاحب قاموس گفته که معرب است ... و یقال فی الشتم یا ابن الطیلسان ای انک اعجمی ... استفهامیست ... و سداه ... ابریسم بکسر همزه و سکون باء ... و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه معرب ابریشم است ... اصیب ... آنست که لباس جنگ و لباس غیر جنگ تفاوتی نداشته باشد در حکم یعنی روایتست از یوسف بن ابراهیم گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام ... بر او ... خفتان ... که بالای آن ... و این بالاپوش ... امام گفت که نیست ... که تار آن ابریشم است امام گفت که نیست ... با ابریشم ... کشته شد امام حسین صلوات الله علیه در حالی که بر او بود خفتان ...
اصل هفتم قال کان عبد الله بن العباس لما بعثه امیر المؤمنین علیه السلام الی الخوارج ... لبس افضل ثیابه و تطیب باطیب طیبه و رکب افضل مراکبه فخرج فواقفهم فقالوا یا ابن عباس بینا انت افضل الناس اذ اتیتنا فی لباس الجبابرة و مراکبهم فتلا علیهم هذه الآیة قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق فالبس و تجمل فان الله جمیل یحب الجمال و لیکن من حلال شرح ... بواو و قاف ... واقف ... کسی در برابر دیگری برای مباحثه یا برای جنگ ... مضاف ... النفس ... سکون ... بانقطه برای ... است ... تا آخر کلام امام علیه السلام است یعنی بعد از آن امام گفت که ... عبد الله بن عباس وقتی که فرستاد او را امیر المؤمنین علیه السلام سوی خوارج نهروان که مباحثه کند با ایشان پوشید بهتر جامهای خود را و بوی خوش بکار برد بهتر بوی خوش خود و سوار شد بهتر مرکبهای خود را پس بیرون رفت از لشکرگاه امیر المؤمنین ... با ایشان بمباحثه پس گفتند که ای پسر عباس در میان آنکه تو فاضلترین مردمانی ناگاه آمدی نزد ما در پوشش جباران و مرکبهای جباران پس ابن عباس خواند بر ایشان این آیت را از سوره اعراف که بگو که حرام

کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگان خود و پاکیزه‌ها را از جمله روزی پس موش آراسته کن خود را چه
به درستی که الله آراسته است دوست میدارد آراستگی را و باید که باشد از حلال هشتم اصل عن محمد بن علی
رفعه قال مر سفیان الثوری فی المسجد الحرام فرأی أبا عبد الله علیه السلام علیه ثیاب کثیرة القیمة
حسان فقال والله لآتینه ولأوبخنه فدنا منه فقال یا ابن رسول الله والله ما لبس
رسول الله صلی الله علیه وآله مثل هذا اللباس ولا علی ولا أحد من آبائك شرح قریب باین
حکایت گذشت در اول کتاب المعیشه یعنی روایت است از محمد بن علی نسبت داده حدیث را گفت که گذشت سفیان
ثوری که از صوفیه است در مسجد الحرام پس دید امام جعفر صادق علیه السلام را بر حالی که بر او بود جامهای بسیار
بهای خوش قماش پس سفیان گفت یاران خود را که بخدا قسم که هر آینه میروم و توبیخ و سرزنش میکنم البته او را پس
نزدیک شد نسبت با امام علیه السلام پس گفت که ای پسر رسول الله بخدا قسم که نپوشید رسول الله صلی الله علیه مثل این
پوشش را و نه علی و نه یکی از پدران تو اصل فقال له أبو عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه وآله
فی زمان قتر مقتر وکان یأخذ لقتره واقتاره وإن الدنیا بعد ذلک أرخت عزالیها
فأحق أهلها بها أبرارها ثم تلا قل من حرم زینة الله التی أخرج لعباده والطیبات
من الرزق ونحن أحق من أخذ منها ما أعطاه الله شرح زمان مضاف است قتر بفتح قاف و سکون
تاء دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی تنگی معاش مقتر بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول
باب افعال بمعنی صاحب تنگی معاش است و وصف قتر بمقتر برای مبالغه در تنگی معاش است نظیر لیل الیل یا نظیر
جد المجود ضمیر کان و ضمیر یأخذ راجع برسول الله صلی الله علیه وآله است تعدیه یأخذ باء بتضمین معنی عمل است ضمیر
قتره و اقتاره راجع بزمان و راجع برسول الله میتواند بود ارخت براء بی‌نقطه و خاء بانقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم
معتل اللام باب افعال است الارخاء سست کردن چیزی بند و انداختن آن العزالی بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف
زای بانقطه والف و کسر لام و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع عزلاء بفتح عین و سکون زای والف ممدوده
خرطومهای خیک و دلو و راویه که چون سست و آویخته شود آب از آنجا ریخته میشود و ارخت الدنیا عزالیها خود را
کنایه است از وفور نعمت الهی بسبب بارانهای رحمت متعالی و بیان تنگی زمان قبل از بعثت گذشت در کتاب
العقل در حدیث هفتم باب الرد الی الکتاب والسنه تا آخر که باب بیست و سوم است یعنی پس گفت او را امام
جعفر صادق علیه السلام که بود رسول الله صلی الله علیه وآله در زمان تنگی بغایت تنگی و بود که میگرفت و عمل میکرد بمقتضای
تنگی زمان و کمال تنگی آن و بدرستی که دنیا بعد از آن سست کرد راه ریختن آب خود را پس سزاوارتر اهل دنیا
بدنیا نیکوکاران دنیااند بعد از آن امام خواند از سوره اعراف که بگو که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد
برای بندگانش و پاکیزه‌ها را از روزی پس ما سزاوارتریم که گرفت از دنیا آنچه را که داد او را الله تعالی اصل عنه الی
بأن تنهی ما تری علی من ثوب إنما لبسته للناس ثم اجتذب ید سفیان فجرها إلیه ثم رفع الثوب

الأعلی وأخرج ثوبا تحت ذلک علی جلده غلیظا فقال هذا لبسته لنفسی غلیظا وما رأیته للناس ثم
جذب ثوبا علی سفیان أعلاه غلیظ خشن وداخل ذلک ثوب لین فقال لبست هذا الأعلی للناس و
لبست هذا لنفسك تسرها شرح غیر مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا
الجواب و بنابر دوم قایم مقام مستثنای منقطع است و بر هر تقدیر مضاف است آنی بفتح همزه و تشدید نون و ضمیر
متکلم است یعنی این جواب غیر امیست که من ای ثوری آنچه میبینی بر من از جامه جز این نیست که پوشیدم آنرا برای
مردمان بعد از آن امام کشید دست سفیان را پس کشید آنرا سوی بدن خود بعد از آن برداشت جامه بالاتر را و بیرون
آورد جامه را که در پایین آن بر پوست امام بود گنده بود پس امام گفت که این پایین را پوشیدم برای خودم گنده
و آنچه دیدی آنرا برای مردمانست بعد از آن امام کشید جامه را که بر سفیان بود بالای آن گنده ناهموار بود و آستر آن
جامه نرم بود پس امام گفت که تو پوشیدی این بالا را برای مردمان و پوشیدی این آستر را برای نفس تو که خوشحال کنی
آنرا اشارتست بآیت سوره نازعات ونهی النفس عن الهوی نهم اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا
عبد الله علیه السلام یقول بینا أنا فی الطواف فإذا رجل یجذب ثوبی وإذا عباد بن کثیر البصری
فقال یا جعفر تلبس مثل هذه الثیاب وأنت فی هذا الموضع مع المکان الذی أنت فیه من علی علیه السلام
فقلت فرقبی اشتریته بدینار وکان علی علیه السلام فی زمان یستقیم له ما لبس فیه ولو لبست مثل
ذلک اللباس فی زماننا لقال الناس هذا مراء مثل عباد شرح عباد بفتح عین بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه و الف
و دال بی‌نقطه از صوفیه است و میان ایشان و میان علمای اسلام همیشه نزاع بوده و مذکور شد در کتاب الحجه در حدیث
ششم باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمه تا آخر که باب صدم است نزاع او با امام علیه
السلام و در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة مذکور است که قال ابو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری
الصوفی ویحک یا عباد غرک ان عف بطنك وفرجك تا آخر فرقبی بضم فاء و سکون راء بی‌نقطه و ضم قاف و تخفیف
باء یک نقطه و یاء نسبت قسمی از جامه است صاحب قاموس گفته که فرقب کقنفذ موضع ومنه الثیاب الفرقبیة بالضم او
هی ثیاب بیض من کتان و ابن اثیر در نهایه گفته که فی حدیث اسلام عمر فأقبل شیخ علیه حبرة وثوب فرقبی هو ثوب
مصری ابیض من کتان قال الزمخشری الفرقبیة والثرقبیة ثیاب مصریة بیض من کتان وروی بقافین منسوبة الی قرقوب
مع حذف الواو فی النسب کسابری فی سابور و مراء بضم میم بصیغه اسم فاعل باب مفاعله است و در بعض نسخ یرائی
بصیغه مضارع غایب معلوم باب مفاعله است و بنابر اول مثل مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر دوم منصوب است
و مرفوع نمیتواند بود یعنی روایت است از عبد الله بن سنان بکسر سین گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که میان آنکه من در طواف کعبه بودم پس ناگاه مردی میکشید جامه مرا و ناگاه عباد بن کثیر بصری بود پس گفت که ای
جعفر آیا میپوشی مثل این جامها را و حال آنکه تو در این جایی با وجود مرتبه تو در آن نسبت بعلی علیه السلام پس گفتم که این
جامه فرقبی است خریدم آنرا بیک دینار طلا و بود علی علیه السلام در زمانی که راست میشد برای او آنچه پوشید در آن زمان

واگر میپوشیدم مثل آن لباس را در زمان ما هر آینه میگفتند مردمان خردمند که این سالوس است ریاکار است مثل عباد
دهم اصل عن اسحق بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یکون له عشرة اقمصة یراوح
بینها قال لا بأس شرح روایتست از اسحق بن عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرد که میباشد
او را ده پیراهن نوبت میکند میان آنها در پوشیدن امام گفت که نیست پروائی یازدهم اصل عن اسحق بن
عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلم یکون لی ثلثة اقمصة قال لا بأس فلم ازل حتی بلغت عشرة
قال الیس یودع بعضها بعضا قلت بلی ولو کنت انما البس واحدا کان اقل بقاء قال لا
بأس شرح یودع بواو و دال منقوط و عین منقوط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا تفعیل است الایداع
راحت فرمودن چیزی را التودیع نگاه داشتن جامه در صندوق و مانند آن یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میباشد برای من سه پیراهن امام گفت که نیست پروائی پس پیوسته گفتم تا آنکه رسیدم
بده پیراهن امام گفت که آیا نیست اینکه راحت میفرماید بعض آنها بعض دیگر را گفتم که بلی و اگر میبودم که میپوشیدم مگر یکی را
میبود دیرتر باعتبار داشت امام گفت که نیست پروائی دوازدهم اصل عن نوح بن شعیب عن بعض اصحابه
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الرجل المؤسر یتخذ الثیاب الکثیرة الجیاد والطیالسة
والقمص الکثیرة یصون بعضها بعضا یتجمل بها ایکون مسرفا قال لا لان الله عز وجل یقول
لینفق ذو سعة من سعته شرح المؤسر بواو منقلب از یا و سین بی نقط و را منقط بصیغه اسم فاعل باب افعال
فراخ دست طیالسة جمع طیلسانست که بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب قمص بضم قاف و ضم میم جمع قمیص
است یعنی روایتست از نوح بن شعیب از بعض یاران از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم او را
از مرد فراخ دست که فرا میگیرد برای خود جامهای بسیار زیبا را و بالاپوشها و پیراهنهای بسیار نگاه میدارد
بعض آنها بعض دیگر را آراسته میشود بآنها آیا میباشد مسرف امام گفت که نه زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره
طلاق که باید که خرج کند صاحب وسعت در مال از وسعت مال خود سیزدهم اصل عن ابن القداح قال کان ابو عبد
الله علیه السلم متکئا علی او قال علی ابی فلقیه عباد بن کثیر وعلیه ثیاب مرویة حسان فقال یا ابا عبد الله
انک من اهل بیت نبوة وکان ابوک وکان فما لهذه الثیاب المزینة علیک فلو لبست دون
هذه الثیاب شرح متکئا بضم میم و تشدید تا دو نقط در بالا مفتوحه که اولش منقلب از واوست و کسر کاف و
همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعالست مرویة بفتح میم و سکون را منقط و واو شهریست معروف در منتهای خراسان
و صاحب قاموس گفته که در فارس است کان ابوک وکان عبارت از اینست که امیر المؤمنین علیه السلم مدایح بسیار
داشت لو برای تمنی است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلم
تکیه کننده بر من یا گفت که بر پدرم پس برخورد او را عباد بن کثیر بصری و بر امام علیه السلم بود جامهای مرو که نیکو بود
پس عباد گفت که ای ابو عبد الله بدرستی که تو از خانواده نبوتی و بود پدرت و بود پس چکاره است این جامهای

آراسته کرده شده را بر تو پس کاش میپوشیدی پائینتر از این جامها را اصل فقال له ابو عبد الله علیه السلم
ویلک یا عباد من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق ان الله عز و
جل اذا انعم علی عبد بنعمة احب ان یراها علیه لیس به بأس ویلک یا عباد انما انا بضعة
من رسول الله صلی الله علیه وآله فلا تؤذنی وکان عباد یلبس ثوبین قطویین شرح ویلک منصوب
باضمار حرف ندا است الویل مرگ ناگهان البضعة بفتح بای یکنقطه و سکون ضاد بانقط و عین بی نقطه پاره از گوشت
و این اشارتست باینکه چنانچه جایز نیست کسی را که تعلیم رسول الله کند در احکام شرع جایز نیست کسی را اینکه تعلیم
من کند زیرا که آن آزار من و آزار رسول الله است قطویین بفتح قاف و فتح طای بی نقط و تخفیف واو و تشدید یای
دو نقطه در پایین مفتوحه و یا و نون تثنیه منسوبست بقطوان بفتح قاف و فتح طا و آن موضعی است در کوفه که جامهای
پشمین در آنجا بافته میشود و مراد اینجا جامه پشمین است مطلقا و در بعض نسخ بکسر قاف و سکون طای بی نقط و رای
منقط است و آن منسوبست بقطر بفتح قاف و فتح طا و آن موضعیست که جامها در انجا بافته میشود و در حوالی بحرین
است یعنی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که ای مرگ ناگهان تو ای عباد که حرام کرد زینت الله را که اخراج
کرد برای بندگانش و پاکیزها را از روزی بدرستی که الله عز و جل چون انعام کند بر بنده نعمتی را دوست میدارد که
بیند آن نعمت را بر او نیست با این لباس پروائی ای مرگ ناگهان تو ای عباد بدرستی که من پاره گوشتم از رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آزار مکن مرا و بود عباد که میپوشید دو جامه پشمین را چهاردهم اصل عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه النظیف من الثیاب یذهب الهم والحزن
وهو طهور للصلوة شرح الطهور بضم طا مصدر باب نصر پاکی یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که پاکیزه از جمله جامها بر طرف میکند غم و اندوه را و آن نوعی
برای نماز تطهیر وضو و غسل و تیمم پانزدهم اصل عن حماد بن عثمان قال کنت حاضرا عند ابی عبد الله علیه السلم
اذ قال له رجل اصلحک الله ذکرت ان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کان یلبس الخشن یلبس
القمیص باربعة دراهم وما اشبه ذلک ونری علیک اللباس الجید قال فقال له ان علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه کان یلبس ذلک فی زمان لا ینکر ولو لبس مثل ذلک الیوم لشهر به فخیر لباس
کل زمان لباس اهله غیر ان قائمنا اذا قام لبس لباس علی وسار بسیرته شرح این حدیث با ذکر
تغییری گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب سیرة الامام فی نفسه وفی المطعم والملبس اذا ولی الامر که باب صد و
نجم است غیر منصوب و قایم مقام مستثنای منقطع است یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت که بودم حاضر نزد امام
جعفر صادق علیه السلم وقتی که گفت او را مردی که نگاه دارد ترا الله گفتی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود که میپوشید
لباس درشت را میپوشید پیراهن را بقیمت چهار درهم و مانند آن و می بینیم بر تو لباس زیبا را او را گفت که پس امام
گفت او را که بدرستی که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بود که میپوشید آنرا در زمانی که بد نما نبود و اگر میپوشید مثل

ازآنامروز هرآینه مشهور میشد بآن بامعنی که بد نما میبود چنانچه می آید در باب آینده و مردمان مذمت میکردند
پس بهتر لباس هر زمانی لباس موافق لباس اهل آن زمانست لیکن این هست که قایم ما چون ایستد بکار امامت
میپوشد لباس علی را و سلوک میکند بسلوک علی اشارتست بانکه امام حق چون مستقل شود سلوک فقیرانه میکند
چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول شانزدهم اصل عمّن رَواهُ عن ابی عبدالله علیه السلام
قال لا بأس ان یکون للرجل عشرون قمیصًا شرح روایت از کسی که روایت کرد حدیث را از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست پروائی بانکه باشد برای مرد بیست پیراهن مثلا باب سوم اصل باب
کراهیة الشهرة شرح این باب بیان مکروه بودن مشهور شدن بسبب لباس بسیار فاخر یا بسیار دنی است
دراین باب چهار حدیث اول اصل عن ابی ایوب الخزاز عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله یبغض
شهرة اللباس شرح روایت از ابی ایوب خزاز گفت که بدرستی که الله دشمن میدارد مشهور شدن لباس را
دوم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال کفی بالمرء خزیًا ان یلبس ثوبًا یشهره او یرکب
دابة تشهره شرح کفی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضربست با در بالمرء زایده است و داخل مفعول شده
است الخزی بکسر خا با نقطه و سکون زای با نقطه و یا دو نقطه در پایین مصدر باب علم رسوائی خزیا منصوب
و تمیز ظرف زمانست مثل رایته قدوم الحاج یا تمیز است آن بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر
فاعل کفی است یلبس از باب علم است یشهره از باب منع یا باب تفعیل صفت ثوبا است یعنی روایتست از
مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کافی شد مرد را در رسوائی اینکه بپوشد جامه را که مشهور کند او را یا سوار
شود مرکبی را که مشهور کند او را سوم اصل عمّن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال الشهرة خیرها وشرها
فی النار شرح روایت از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شهرت بلباس
و مانند آن خوبش و بدش در آتش جهنم است با صاحبش چهارم اصل عن ابی سعید عن الحسین صلوات
الله علیه قال من لبس ثوبًا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبًا من النار شرح ابو سعید عقیصا التیمی
گذشت در کتاب الاشربة در حدیث سوم باب دهم که باب المیاه المنهی عنها است یعنی روایتست از ابو سعید
از امام حسین صلوات الله علیه گفت که هر که بپوشد جامه را که مشهور سازد او را میپوشاند او را الله در روز قیامت
جامه را از آتش جهنم باب چهارم اصل باب لبس البیاض والقطن شرح لبس بضم لام و سکون با مصدر باب علم است
یعنی این باب بیان پوشیدن جامه سفید و جامه پنبه است دراین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی القداح
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله البسوا البیاض فانه اطیب و اطهر
وکفنوا فیه موتاکم شرح اطیب یا خوشتر است از طیب بکسر طا و سکون یا که مصدر باب ضرب است بمعنی پاکیزگی
از عیب و نالایق مثل والطیبات من الرزق و این اشارتست بانکه رنگ کردن جامه در معرض نجس کردن آنست
غالبا یا بانکه مانند اسرافست اگرچه اسراف نیست یا بانکه گاهی باعث تکبر میشود والطهر بمعنی پاکتر از چرکینی است

باعتبار اینکه جامه سفید چرکتاب نیست پس کسی که آنرا میپوشد آنرا زود میشوید و چرکینی باعث نزدیکی شیطان و دوری
ملائکه است موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمة در حدیث هفدهم باب نوادر که باب چهل و هشتم است یعنی روایتست
از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بپوشید جامه سفید را
چه بدرستی که آن پاکیزه تر و پاکتر است و کفن کنید در جامه سفید مردگان خود را دوم اصل عن مثنی الحناط
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله البسوا البیاض فانه اطیب واطهر وکفنوا
فیه موتاکم شرح مثنی بضم میم و فتح ثا سه نقطه و تشدید نون و الف است حناط بفتح حا بی نقطه و تشدید نون و طا بی نقطه
است و باقی ظاهر است موافق سابق است سوم اصل عن صفوان الجمال قال حملت اباعبدالله علیه السلام
الحملة الثانیة الی الکوفة وابو جعفر المنصور بها فلما اشرف علی الهاشمیة مدینة ابی جعفر اخرج
رجله من غرز الرحل ثم نزل ودعا ببغلة شهباء ولبس ثیابا بیضا وکمة بیضاء فلما دخل
علیه قال له ابو جعفر لقد تشبهت بالانبیاء شرح الغرز بفتح غین با نقطه و سکون را بی نقطه و زای با نقطه رکاب
چرمین الرحل بفتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه پالان سواری شتر الشهباء بفتح شین با نقطه و سکون ها و با یک نقطه
والف ممدوده مؤنث اشهب سفید که موهای سیاه در آن باشد الکمة بضم کاف و تشدید میم نوعی از کلاه که مدور
و از پوستین نیست یعنی روایتست از صفوان شتردار گفت که بار کردم امام جعفر صادق علیه السلام را در بار کردن دوم
از مدینه سوی کوفه و منصور دوانیقی در کوفه بود پس وقتی که امام مشرف شد بر هاشمیه که شهر منصور دوانیقی است بیرون
آورد پای خود را از رکاب پالان شتر بعد از آن فرود آمد و طلب کرد استر سفید را و پوشید جامهای سفید را
و طاقیه سفید را پس وقتی که امام داخل شد بر دوانیقی گفت امام را دوانیقی که هرآینه بتحقیق خود را مانند کردی با نبیا در
لباس اصل فقال ابو عبدالله علیه السلام وانی تبعدنی من ابناء الانبیاء فقال لقد هممت ان ابعث
الی المدینة من یعقر نخلها ویسبی ذریتها فقال ولم ذاک یا امیر المؤمنین فقال رفع الیّ ان
مولاک المعلی بن خنیس یدعو الیک ویجمع لک الاموال فقال والله ما کان ولست ارضی منک
الا بالطلاق والعتاق والهدی والمشی شرح انی بفتح همزه و تشدید نون و الف برای استفهامست تبعدنی با
یک نقطه و عین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است من در اول بکسر و فتح میم مینواند بود و بنا بر دوم
برای استفهامست و تبعدنی بتقدیر تبعدنی من الانبیاست و ابنا مرفوع است هممت از باب نصر است ابعث از باب
منع است یعقر بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست العقر بریدن سر درخت خرما
که باعث خشک شدن آنست و عقر نخل کنایتست از قتل رجال عتاق بفتح عین مصدر باب ضربست هدی بفتح ها و سکون
دال اینجا عبارتست از نذر کردن جمیع اموال خود برای کعبه و مراد بمشی اینجا پیاده رفتن سوی کعبه است یعنی پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که و کجا دور میشمری مرا از پسران پیغمبران پس دوانیقی گفت که هرآینه بتحقیق قصد کردم که بفرستم سوی
مدینه کسی را که سر برد درختان خرمای آنرا و اسیر کند اولاد آنرا پس امام گفت که چراست این قصد ای فلان پس دوانیقی

گفت که مرفوع شد سوی من اینکه ملازم تو معلی بن خنیس میخواند مردمان را سوی تو و فراهم می آورد برای تو مالها را پس
امام گفت که بخدا قسم که نشد آنچه گفتی پس رد و انبقی گفت که نیستم که راضی شوم از تو مگر بقسم طلاق زنان و آزادی ملوکان
و هدی اموال برای کعبه و پیاده رفتن سوی کعبه اصل فقال آبالانداد من دون الله تأمرنی ان احلف انه
من لم یرض بالله فلیس من الله فی شیء فقال اتتفقه علی فقال وانّی تتعدلی من التفقه وانا
ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال فانی اجمع بینک و بین من سعی بک قال فافعل فجاء الرجل
الذی سعی به فقال له ابو عبدالله علیه السلام یا هذا شرح الانداد بفتح همزه و سکون نون و دو دال منقط جمع
ند بکسر نون و تشدید دال مثال و اینجا عبارتست از امثال الله تعالی یعنی چیزهایی که قسم بآنها خورند چنانچه قسم بالله تعالی
میخورند یا بمعنی روسای ضلالت که فتوی میدهند بجواز حلف بطلاق و عتاق و هدی و مشی و اهل جهالت پیروی
ایشان میکنند و باء اول با در بالانداد صله احلف است و باء دوم با برای سببیت است تتفقه تتفقه یعنی
بتضمین معنی رجحان است التفقه دعوی دانش در مسایل دین و آن در مکث برای تعدیه است و مراد بسعی کمک به کوبی
اوست نزد حاکم برای اینکه حاکم سعی فرماید او را بجانب خود برای تفتیش حال یا هذا بحرف ندا و فتح ها و تشدید
ذال بانقط و الف و همزه منقلب از یا بمعنی بسیار هذیان و نامعقول گو است یعنی پس امام گفت که آیا بشر کاری که
غیر اینست امر میکنی مرا با بکه قسم خورم بدرستی که شان اینست که هر که راضی نشد بالله در قسم پس نیست از الله در چیزی
از افعال خود یا بمعنی که بیگانه و عاصی الله است پس دوانیقی گفت که آیا دعوی رجحان در دانش مسایل دین میکنی بر
من پس امام گفت که و کجا دور میشمری مرا از این دعوی دانش و حال آنکه من پسر رسول الله صلی الله علیه و آله ام پس دوانیقی
گفت که بدرستی که من جمع میکنم میان تو و میان کسی که بدگوئی تو کرد امام گفت که پس بکن پس آمد مردی که بدگوئی
امام کرده بود پس گفت آنمرد را امام جعفر صادق علیه السلام که ای بسیار هذیان اصل فقال نعم والله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم لقد فعلت فقال ابو عبدالله علیه السلام ویلک تبجل الله
فیستحیی من تعذیبک ولکن قل برئت من حول الله وقوته والجئت الی حولی وقوتی فحلف بها
الرجل فلم یستتمها حتی وقع میتا فقال له ابو جعفر لا اصدق بعد هذا علیک ابدا واحسن
جائزته وردّه شرح نعم بفتح نون و فتح عین است عالم و دو نظیرش مجرور است فعلت بصیغه مخاطب معلوم با

و سکون میم و

تشدید است و ویلک منصوب باضمار حرف نداست تبجل بایک نقطه و جیم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل
است یستحیی بحاء منقط و بکسر یا است و در بعض نسخ بدو یا است و بر هر تقدیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب
استفعالست برئت بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم بتقدیر و الا برئت است و مراد اینست که بعد از الله فعلت
بگو این کلام را الحول بفتح حاء منقط سستی و کجی عزم کسی از کاری القوة درستی و راستی عزم کسی برای کاری
الجئت بجیم و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب افعال است با در بها بمعنی مع است و ضمیر راجع بتتمه است یعنی پس آنمرد
گفت که آری قسم باه آنکه نیست مستحق عبادتی مگر او دانای پنهان و آشکار است ندبیر کننده هر چیزیست مهربان بتو مهربان است

که هرآینه تحقیق کردی آنچه را که گفته ام پس گفت آنمرد را امام جعفر صادق علیه السلام که ای مرد تا کهان تو تعظیم میکنی الله را
پس شرم میکند از تعذیب تو لیکن بگو بعد از آنچه گفتی این تتمه را که اگر کرده باشی بیزار باشم از حول الله و قوتش
و ملحق باشم سوی حول خود و قوت خود پس قسم خورد با آن تتمه آنمرد پس تمام نکرد آن تتمه را تا آنکه افتاد مرده پس
گفت امام را دوانیقی که تصدیق نمیکنم بعد از این بر تو هرگز سخن بدگو را نزد او نیکو داد جایزه امام را و برگردانید
امام را سوی مدینه چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه
وآله البسوا ثیاب القطن فانها لباس رسول الله صلی الله علیه وآله وهو لباسنا شرح البسوا بصیغه امر
باب علم است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلی الله علیه
وآله که بپوشید جامهای پنبه را زیرا که آنها پوشش رسول الله صلی الله علیه وآله است و پنبه پوشش ماست باب پنجم اصل
باب لبس المعصفر شرح لبس بضم لام و سکون بای یکنقط مصدر باب علم است المعصفر بعین بی نقط و صاد بی نقط و فا
و را بی نقط بصیغه اسم مفعول باب فعلل رنگ کرده شده بعصفر بضم عین و سکون صاد و ضم فا بمعنی گل کاجره
و آن چیزیست مانند زعفران که رنگ زرد از آن بعمل می آورند و جامها را بآب آن اقسام رنگها میکنند و مراد اینجا
رنگ کرده شده است مطلقا پس شامل قرمزی و روناسی و نیلی و مانند آنها نیز هست یعنی این باب بیان پوشیدن
جامه رنگ کرده شده است در این باب سیزده حدیث است اول اصل عن الحکم بن عتیبة قال دخلت علی ابی
جعفر علیه السلام وهو فی بیت منجد وعلیه قمیص رطب وملحفة مصبوغة قد اثر الصبغ علی عاتقه
فجعلت انظر الی البیت وانظر الی هیئته فقال لی یا حکم ما تقول فی هذا فقلت وما عسیت
ان اقول وانا اراه علیک فاما عندنا فانما یفعله الشاب المرهق فقال یا حکم من حرم زینة
الله التی اخرج لعباده فاما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة وانا قریب العهد بالعرس و
بیتی البیت الذی تعرف شرح حکم بفتح حاء منقط و فتح کاف است عتیبه بضم عین بی نقط و فتح تاء دو نقط در بالا و
سکون یاء دو نقط در پایین و باء یکنقط است المنجد بنون و جیم و دال بی نقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آراسته
کرده شده بفرشهای خوب و بالشها و مانند آنها الرطب بفتح راء بی نقط و سکون طاء بی نقط و باء یکنقط تازه نرم الملحفه
بکسر میم و سکون لام و فتح حاء بی نقط و فا چادر الصبغ بکسر صاد بی نقط و سکون و فتح باء یکنقط و غین بانقط رنگ بمعنی
آنچه بآن چیزی را رنگین کنند العاتق بعین بی نقط و الف و کسر تاء دو نقط در بالا و قاف جای ردا از دوش و گردن
عسیت بصیغه متکلم است المرهق براء بی نقط و قاف بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب تفعیل نو بالغ شده یا
کسی که گمان جاهلی برد او باشد العرس بضم عین بی نقط و سکون راء بی نقط و سین بی نقط نکاح بمعنی دامادی یعنی
روایتست از حکم بن عتیبه گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او در خانه آراسته بود و بر او بود
پیراهنی نازک و چادری رنگ کرده شده که بتحقیق تاثیر کرده بود آن رنگ در گردن و دوش امام پس شروع کردم
بنگاه میکردم سوی خانه و نگاه میکردم سوی آراستگی او پس گفت مرا که ای حکم چه میگویی در این آراستگی پس گفتم که

چه توانم که کویم و حال آنکه من میبینم آنرا بر تو پس امام بر دمایس چرا این نیست که میکند آنرا جوان نورسیده پس امام
کفت که ای حکم که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندکانش پس اما این خانه که می بینی پس آن خانه زنست
و من نو داماد م و خانه من آن خانه ایست که میشناسی **دوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ بِلُبْسِ الْمُعَصْفَرِ **شرح** این ظاهرست از شرح عنوان باب **سوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ قَالَ رَأَيْتُ
عَلَى اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَوْبًا مُعَصْفَرًا فَقَالَ اِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنْ قُرَيْشٍ **شرح** روایتست از زراره
کفت که دیدم بر امام محمد باقر علیه السلم جامه رنک کرده شده را پس امام کفت که بدرستی که من جفت خود کردم
زنی را از قریش **چهارم اصل** عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِ نَهَانِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا اَقُولُ نَهَاكُمْ عَنْ لُبْسِ الْمُعَصْفَرِ الْمُفَدَّمِ **شرح** نهی در نهانی
بمعنی منع است بسبب غیر از رنکین شدن جامه او بخون مراد موافق آنچه می آید در حدیث هشتم و نهم باب تشمیر الثياب
که باب دوازدهم است و این قسم منع مخصوص امیر المومنین علیه السلم می آید در حدیث پنجم و ششم باب الخضاب
که باب سی ام است چه ولا اقول نهاکم معترضاست و بجای آن نکفت که ولم ینهکم برای اشارت باینکه این قسم نهی
برای شما نیست اکرچه نهی دیکر برای شما نیز باشد چنانچه می آید در حدیث آینده المفدم بفا و دال منقط بصیغه اسم
مفعول باب افعال سرخ بغایت سرخ و صاحب قاموس کفته والمفدم الثوب المشبع حمرة او ما حمرته غیر شدیدة
یعنی روایتست از عبد اللّه بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که کفت امیر المومنین صلوات
اللّه علیه که منع کرد مرا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و نمیکویم که منع کرد شما را از پوشیدن لباس سرخ بغایت سرخ
پنجم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُكْرَهُ الْمُفَدَّمُ اِلَّا لِلْعَرُوسِ **شرح** عروس مستعمل میشود در
هر یک از زن و مرد چون نو تزویج کرده باشند **یعنی** روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم کفت
که مکروهست جامه بغایت سرخ مکر برای عروس **ششم اصل** عَنْ حَجَّاجٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
اِنَّا نَلْبَسُ الْمُعَصْفَرَاتِ وَالْمُضَرَّجَاتِ **شرح** نلبس بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم یا باب افعال است
المضرجات بضاد با نقطه و را بی نقطه و جیم بصیغه جمع اسم مفعول باب تفعیل جامهای سرخ کرده شده **یعنی** روایتست
از حجاج بفتح جیم و تشدید را بی نقطه و حا بی نقطه مداینی بکسر همزه از امام محمد باقر علیه السلم کفت که بدرستی که ما
میپوشیم جامهای رنک کرده شده را و سرخ کرده شده را **هفتم اصل** عَنْ مَالِكِ بْنِ اَعْيَنَ قَالَ دَخَلْتُ
عَلَى اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ حَمْرَاءُ شَدِيدَةُ الْحُمْرَةِ فَتَبَسَّمْتُ حِينَ دَخَلْتُ فَقَالَ كَاَنِّي
اَعْلَمُ لِمَ ضَحِكْتَ ضَحِكْتَ مِنْ هٰذَا الثَّوْبِ الَّذِي هُوَ عَلَيَّ اِنَّ الثَّقَفِيَّةَ اَكْرَهَتْنِي عَلَيْهِ وَاَنَا اُحِبُّهَا
فَاَكْرَهَتْنِي عَلَى لُبْسِهَا ثُمَّ قَالَ اِنَّا لَا نُصَلِّي فِي هٰذَا وَلَا تُصَلُّوا فِي الْمُشْبَعِ الْمُضَرَّجِ قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ
وَقَدْ طَلَّقَهَا فَقَالَ سَمِعْتُهَا تَبَرَّاُ مِنْ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَلَمْ يَسَعْنِي اَنْ اُمْسِكَهَا وَهِيَ تَبَرَّاُ مِنْهُ **شرح**
ثقفیه بفتح تا سه نقطه و فتح قاف و فا و تشدید یا دو نقطه در پایین مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث سیزدهم

باب منا کحة النصاب والشکاک که باب بیست و هفتم است ضمیر علیه راجع بهذا الثوب است فاکرهتنی
برای بیانست لبسها بکسر لام و سکون با یکنقطه و سین بی نقطه و ضمیر راجع بثقفیه است بمعنی ملبوسها است و مراد
اینست که اکراه کرد مرا بر اینکه ملبوس من همرنک ملبوس او باشد موافق آنچه می آید در حدیث آخر باب المشبع بشین
با نقطه و با یکنقطه و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال سیر کرده شده از رنک تبرأ بتا یکنقطه و را بی نقطه
و همزه بصیغه غایبه معلوم باب علم یا باب تفعل بحذف یکتاست **یعنی** روایتست از مالک بن اعین بفتح همزه
و سکون عین بی نقطه و فتح یا دو نقطه در پایین کفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم و بر او بود چادری
سرخ بسیار سرخ پس لب خنده کردم وقتی که داخل شدم پس امام کفت که کویا من میدانم که چرا خنده کردی
خنده کردی ازین جامه که آن بر منست بدرستی که ثقفیه اکراه کرد مرا به همرنک لباس خودش بعد از آن امام
کفت که بدرستی که ما نماز نمیکزاریم درین جامه و شما نماز مکزارید در سیر رنک کرده شده که سرخ کرده شده
باشد راوی کفت که بعد از آن داخل شدم بر امام بر حالی که بتحقیق طلاق داده بود ثقفیه را پس امام کفت که
شنیدم از آن زن که بیزاری میکرد از علی صلوات اللّه علیه پس کنجایش نداشت مرا اینکه نکاه دارم او را بر حالی
که او بیزاری کند از علی **هشتم اصل** عَنْ اَبِي الْجَارُودِ قَالَ كَانَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُ الْمُعَصْفَرَ وَالْمُنَيَّرَ
شرح المنیر بضم میم و فتح نون و تشدید یا دو نقطه در پایین مفتوحه و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
و بفتح میم و کسر نون و سکون یا بصیغه اسم مفعول باب ضرب جامه علمدار مثل آنچه آراسته **یعنی** روایتست از
ابو الجارود کفت که بود امام محمد باقر علیه السلم که میپوشید جامه رنک کرده شده را و جامه علمدار را **نهم اصل**
عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ لَهُ مِلْحَفَةٌ
مُوَرَّسَةٌ يَلْبَسُهَا فِي اَهْلِهِ حَتّٰى تَرْدَعَ عَلٰى جَسَدِهِ قَالَ وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنَّا نَلْبَسُ الْمُعَصْفَرَ
فِي الْبَيْتِ **شرح** المورسة بواو و را بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل رنک کرده شده بورس بفتح واو
و سکون را بمعنی اسبرک و آن کیاهیست که جامه بآب آن زرد میشود تردع برا بی نقطه و دال و عین بی نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نفع منصوبست و ضمیر مستتر راجع بملحفه است الردع بفتح را و سکون دال بسیار خوشنما
شدن **یعنی** روایتست از عبد اللّه بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله
بود او را چادری زرد کرده شده باسبرک میپوشید آنرا در نزد زنانش برای آنکه بسیار خوشنما باشد بر بدن او
راوی کفت که و کفت امام محمد باقر علیه السلم که ما بودیم که میپوشیدیم جامه رنک کرده شده را در خانه زنان
دهم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صِبْغُنَا الْبَهْرَمَانُ وَصِبْغُ بَنِي اُمَيَّةَ الزَّعْفَرَانُ **شرح** البهرمان
بفتح با یکنقطه و سکون ها و فتح را بی نقطه و تخفیف میم عصفر که بیان شد در شرح عنوان باب **یعنی** روایتست از زراره
از امام محمد باقر علیه السلم کفت که رنک ما بهرمانست و رنک بنی امیه زعفرانست **یازدهم اصل** عَنْ يُونُسَ قَالَ
رَاَيْتُ عَلٰى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَيْلَسَانًا اَزْرَقَ **شرح** طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که

باب دوم است ازرق برای بانقط و رای بی‌نقط است یعنی روایتست از یونس بن عبدالرحمن گفت که دیدم برامام رضا علیه السلم بالاپوشی کبود رادوازدهم اصل عن محمد بن علی قال رأیت علی ابی الحسن علیه السلام ثوباً عدسیاً شرح عدس بفتح عین بی‌نقط و فتح دال بی‌نقط و سین بی‌نقط بمعنی نخود و بمعنی مرجمک مستعمل میشود چنانکه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث دوم و سوم باب الحمص که باب نود و دوم است و در باب العدس که باب بعد از آنست یعنی روایتست از محمد بن علی گفت که دیدم برامام رضا علیه السلم جامه نخودی را سیزدهم اصل عن الحسن الزیات البصری قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام انا و صاحب لی فاذا هو فی بیت منجد و علیه ملحفة وردیة و قد حف لحیته و اکتحل فسألناه عن مسائل فلما قمنا قال لی یا حسن قلت لبیک قال اذا کان غداً فأتنی انت و صاحبک فقلت نعم جعلت فداک فلما کان من الغد دخلت علیه فاذا هو فی بیت لیس فیه الا حصیر و اذا علیه قمیص غلیظ شرح زیات بفتح زای بانقط و تشدید یای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالاست بصری بکسر بای یکنقطه منسوب ببصره بفتح باست ورد به بفتح واو و سکون رای بی‌نقط و دال بی‌نقط و تشدید یای دو نقطه در پایین بمعنی گل سرخ است در نازکی و رنگ حف بحای بی‌نقط و تشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام است الحف بفتح حا وا رسیدن باطراف چیزی و مراد اینجا اصلاح است که گرفتن موهای جدا کانه از اطراف لحیه بمقراض لحیته بکسر لام و سکون حا منصوبست ضمیر مستتر در کان راجع بکار جاست غداً منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کان است من بمعنی فی است یعنی روایتست از حسن روغن زیتون فروش بصری گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم من و رفیقی که مرا بود پس ناگاه او در خانه آراسته بود و براو بود چادری همچو گل و بتحقیق اصلاح کرده بود محاسن خود را و سرمه کشیده بود و پس پرسیدیم از مسائلی پس وقتی که برخواستیم گفت مرا که ای حسن گفتم که لبیک گفت که چون شود فردا پس بیا نزد من تو و رفیق تو پس گفتم که آری قربانت شوم پس وقتی که شد در فردا داخل شدم براو و ناگاه او در خانه بود که نبود در آن مگر حصیری و ناگاه براو بود پیراهنی کنده اصل ثم اقبل علی صاحبی فقال یا اخا اهل البصرة انک دخلت علی امس و انا فی بیت المرأة و کان امس یومها و البیت بیتها و المتاع متاعها فتزینت لی علی ان اتزین لها کما تزینت لی فلا یدخل قلبک شیء فقال له صاحبی جعلت فداک قد کان والله دخل قلبی شیء فاما الآن فقد والله اذهب الله ما کان و علمت ان الحق فیما قلت شرح امس ... اول ظرف است و مبنی بر کسرست و در دوم مرفوع است و منون است و اسم کان است یومها منصوب و خبر کان است البیت مرفوع است متاعها منصوبست کما تزینت اشارتست بهمرنگی چنانچه مذکور شد در حدیث هفتم این باب در شرح فاکوهتی علی لبسها فلا یدخل بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر مجزوم است یعنی بعد از آن رو آورد برفیق من پس گفت که ای یار اهل بصره بدرستی که تو داخل شدی بر من در دیروز

ومن

و من در خانه زن بودم و بود دیروز روز نوبت آن زن و بود خانه خانه او و بود متاع خانه متاع او پس آن زن آراسته شد برای من بر شرط اینکه آراسته شوم برای او چنانچه آراسته شد برای من پس باید که داخل نشود در دل تو چیزی از شک پس گفت او را رفیق من که قربانت شوم بتحقیق بود بخدا قسم که داخل شده بود در دل من چیزی پس اما الحال پس بتحقیق بخدا قسم که برطرف کرد الله تعالی آنرا که بود و دانستم اینرا که حق در آنست که گفتی باب ششم اصل باب لبس السواد شرح این باب بیان پوشیدن جامه سیاه است درین باب سه حدیث است اول اصل عن احمد بن ابی عبدالله عن بعض اصحابه رفعه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکره السواد الا فی ثلث الخف و العمامة و الکساء شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ... و چهارم باب اللباس الذی یکره الصلوة فیه و ما لا یکره که باب ششم است الکساء بکسر کاف و تخفیف سین بی‌نقط و الف ممدوده گلیم و آن جامه ایست از پشم که ردا میشود و عبا میشود و سرپوش که بر سر عمامه یا کلاه پوشیده میشود و برای پوشانیدن عمامه و گردن و دوشها میشود یعنی روایتست از احمد بن ابو عبدالله از بعض یاران خویش بالا برد سند حدیث را گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که ناخوش میداشت سیاه را مگر در سه لباس موزه و عمامه و کسا دوم اصل عن حذیفة بن منصور قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلم بالحیرة فأتاه رسول ابی العباس الخلیفة یدعوه فدعا بممطر احد وجهیه اسود و الآخر ابیض فلبسه ثم قال ابو عبدالله علیه السلم اما انی البسه و انا اعلم انه لباس اهل النار شرح حیره بکسر حای بی‌نقط و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی‌نقط شهری بوده نزدیک کوفه ابی العباس سفاح اول خلفای بنی العباس است باعتباری و دوم است باعتباری دیگر که بآن اعتبار ابراهیم برادرش اول خلفاست الممطر بکسر میم اول و سکون میم دوم و فتح طای بی‌نقط و رای بی‌نقط لباس بارانی صاحب قاموس گفته الممطر و الممطرة ثوب صوف یتوقی به من المطر لباس اهل النار اشارتست باینکه سیاه لباس بنی العباس است یا باینکه مکروه مغلظ است و مؤید احتمال اولست حدیث آینده یعنی روایتست از حذیفه بن منصور گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم در حیره پس آمد فرستاده سفاح میخواند او را پس طلب کرد بارانی پشمین را که یکی از دو روی آن سیاه بود و دیگری سفید بود پس پوشید آنرا بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آگاه باش بدرستی که من میپوشم آنرا و من میدانم که آن لباس اهل آتش جهنم است مقصود اظهار تقیه است سوم اصل عن سلیمان بن رشید عن ابیه قال رأیت علی بن الحسین صلوات الله علیه و علیه دراعة سوداء و طیلسان ازرق شرح الدراعة بضم دال بی‌نقط و تشدید رای بی‌نقط و الف و عین بی‌نقط جامه بشکل زره است بامعنی که جیب آن تا سینه است و باقی آن پیش بسته است و آستین آن کوتاه است صاحب قاموس گفته که و المدرعة کمکنسة ثوب کالدراعة و لا یکون الا من صوف طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است یعنی روایتست از سلیمان بن رشید

از پدرش گفت که دیدم علی بن الحسین صلوات الله علیه را بر حالی که بر او بود دراعه سیاه و طیلسان کبود باب
هفتم اصل باب الکتان شرح این باب بیان جامه کتان است و در این باب یک حدیث است اصل عن علی بن
عقبة عن ابیه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الکتان من لباس الانبیاء و هو ینبت
اللحم شرح روایتست از علی بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه از پدرش گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که کتان از جمله پوشش پیغمبرانست و آن میرویاند گوشت بدن را مناسب این گذشت در
کتاب الاطعمه در حدیث هفتم باب القدید که باب شصت و چهارم است باب هشتم اصل باب لبس
الصوف والشعر والوبر شرح لبس بکسر لام بمعنی لباس است صوف عبارتست از پشم میش و بره شعر بفتح
شین و سکون و فتح عین عبارتست از موی بز و بزغاله الوبر بفتح واو و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه موی
نازک مثل خز که بیان میشود در احادیث باب آینده یعنی این باب بیان پوشیدن جامه پشم میش و موی
بز و موی نازکست و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا یلبس الصوف والشعر الا من علة شرح یلبس باء یک نقطه و سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب علم برای استمرار است من برای سببیت است العلة بکسر عین و تشدید لام مرض و مراد اینجا مرض
دلست یا ابتداع رهبانیه که مذکورست در آیت سوره حدید و رهبانیة ابتدعوها و بیان شد در کتاب العشرة
در شرح حدیث اول باب الاتکاء والاحتباء که باب بیست و دوم است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که پوشیده نمیشود جامه پشم و جامه موی بعنوان ترجیح آنها بر جامه پنبه چنانچه عادت منسوبان بصوفیت
مگر بسبب مرضی دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم عن امیر المؤمنین علیه السلم قال البسوا
الثیاب من القطن فانه لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و لباسنا و لم یکن یلبس الصوف والشعر الا
من علة شرح فانه لباس تا آخر بامعنی است که در اکثر اوقات آنرا میپوشید پس ضمیر یا بمعنی که ترغیب امه خود در آن
کرده اسم لم یکن ضمیر شان مستتر در آنست یلبس بصیغه مجهول باب علم است و مقصود حکایت حال اهل ابتداع رهبانیت
از نصاری است که مذکور شد در آیت سوره حدید و رهبانیة ابتدعوها یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
از امیر المؤمنین علیه السلم گفت که بپوشید جامه‌ها را از پنبه چه بدرستی که پنبه پوشش مقرر رسول الله است صلی الله علیه و آله و
پوشش مقرر ماست و نبود شان اینکه پوشیده شود بعنوان ترجیح جامه پشم و جامه مو مگر بسبب مرضی نفسانی که الحاد
و عدول از طریقت پیروان کتاب الهی است سوم اصل عن ابی تمامة قال قلت لابی جعفر الثانی علیه السلم ان بلادنا
بلاد باردة فما تقول فی لبس هذا الوبر فقال البس منها ما اکل و ضمن شرح در نسخ ابی تمام بفتح تاء دو نقطه در
و تخفیف میم اولست و میتواند بود که بضم تاء سه نقطه باشد لبس بضم لام و ضم باء یک نقطه جمع لباس است مثل کتب و کتاب
الوبر بفتح واو و فتح باء یک نقطه عبارتست از پشمی نازک که از آن لندره و سقرلاط و امثال آنها بافته و ساخته میشود البس امر باب
علم است ضمیر منها راجع بملبس است ما اکل بصیغه مجهول باب علم بمعنی ما اکل لحمه است ضمن بضاد با نقطه امر باب تفعیل التضمین

چیز را که اهدار جزی کردن مثل اینکه لندره را ابره و پوستین کنند چنانچه معروفست در بلاد سردسیر یعنی روایت
از ابو تمامه گفت که گفتم امام محمد تقی علیه السلم را که بدرستی که شهرهای شهرهای سردسیر است پس چه میگویی در لباسهای
پشم نازک پس امام گفت که بپوش از آنها آنچه را که ماکول اللحم باشد و ابره کن آنرا برای دفع سرما چهارم اصل عن محمد
بن الحسین بن کثیر الخزاز عن ابیه قال رایت ابا عبد الله علیه السلم و علیه قمیص غلیظ خشن تحت ثیابه
و فوقه جبة صوف و فوقها قمیص غلیظ فمسستها فقلت جعلت فداک ان الناس یکرهون
لباس الصوف فقال کلا کان ابی محمد بن علی یلبسها و کان علی بن الحسین صلوات الله علیه
یلبسها و کانوا علیهم السلم یلبسون اغلظ ثیابهم اذا قاموا الی الصلوة و نحن نفعل ذلک شرح جبه
بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است مسستها بسین بی نقطه از باب علم و نصر کلام تا آخر منافات
ندارد با حدیث اول و دوم این باب زیرا که مراد انکار حکم بکراهت آنست مطلقا هر چند که بی ابتداع رهبانیه
باشد استحباب پوشیدن اغلظ ثیاب در وقت نماز برای فروتنی شاید که مستنبط باشد از آیت سوره مؤمنون
والذین هم فی صلوتهم خاشعون و ظاهر قاموا الی الصلوة اینست که پوشیدن اغلظ ثیاب در خانه خود و مانند
آن همیشه باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث سوم و پنجم باب الغالیه که باب پنجاه و سیوم است
یعنی روایتست از محمد بن حسین بن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه و دال
از پدرش گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را بر حالی که بر او بود پیراهنی گنده درشت در پایین جامه‌های
او و در بالای آن جبه پشمی بود و در بالای آن پیراهنی گنده بود پس دست مالیدم آنها را پس گفتم که قربانت شوم
بدرستی که مردمان ناخوش میشمرند لباس پشم را پس امام گفت که حاشا بیان این اینکه بود پدرم محمد بن علی که میپوشید
جبه صوف را و بود علی بن الحسین صلوات الله که میپوشید جبه صوف را و بودند ائمه علیهم السلم که میپوشیدند گنده‌ترین
جامه‌های خود را چون برمیخواستند برای نماز و ما میکنیم آنرا مراد اینست که پوشیدن پیراهن گنده بر بالای جبه
نازک برای رعایت مستحب در وقت اراده نماز است پنجم اصل عن ابی جریر القمی قال سالت الرضا علیه السلم
عن الریش اذکی هو فقال کان ابی علیه السلم یتوسد الریش شرح الریش بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و شین با نقطه پر مرغ و مراد اینجا پر قو و مانند آنست که نوعی از وبر است و به این مناسبت این حدیث در
تحت عنوان این باب مذکور شده یتوسد بواو و سین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعل است التوسد تکیه گاه پشت خود یا سر خود کردن بالش را در وقت نشستن یا خوابیدن ظاهر اینست که این
سؤال و جواب برای پر قو باشد و حاصل جواب این باشد که لباس بافته از پر قو نمازی نیست آنچه جایز نیست بالش کردن
پر قو است یعنی روایتست از ابو جریر بفتح جیم و کسر راء بی نقطه اول قمی گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از پر قو
که آیا نمازیست لباس از آن پس امام گفت که بود پدرم علیه السلم که تکیه گاه خود میکرد پر قو را باب نهم اصل باب لبس الخز
شرح لبس بضم و کسر لام میتواند بود الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زای با نقطه جامه بافته که تار آن ابریشم است و پود

آن از وبر جانوریست که چهار دست و پا دارد و تعیش آن در آبست و پوست آن جانور را بز کاهی خز

مینامند یعنی این باب بیان پوشیدن خزاست در این باب ده حدیث است اول اصل عن زرارة قال

خرج ابو جعفر علیه السلام یصلی علی بعض اطفالهم وعلیه جبة خز صفراء ومطرف خز اصفر شرح مضمون

این گذشت در کتاب الجنائز در حدیث سوم باب غسل الاطفال تا آخر که باب مفتاد و سوم است المطرف بضم و کسر و

فتح میم و سکون طاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاجامه که در دو طرف آن دو علم است و مراد ابجار و است ابن اثیر

در نهایه گفته که المطرف بکسر المیم و فتحها وضمها الثوب الذی فی طرفیه علمان والمیم زایدة وصاحب قاموس گفته المطرف

کمکرم رداء من خز مربع ذو اعلام و شاید که مربع بتشدید باء یکنقطه بمعنی موجدار باشد یعنی روایتست از زراره گفت

که از خانه بیرون آمد امام محمد باقر علیه السلام نماز میگزارد در بعض اطفال اهل بیت خود و بر او بود جبه خزی زرد

و ردای خزی زرد دوم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال کان علی بن

الحسین صلی الله علیه واله یلبس الجبة الخز والمطرف الخز بخمسین دینارا شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی

نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که بود علی بن الحسین صلی الله علیه وآله که میپوشید جبه خز را به پنجاه دینار طلا و

ردای خز را به پنجاه دینار طلا سوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سأل ابا عبد الله علیه السلام رجل

وانا عنده عن جلود الخز فقال لیس بها بأس فقال الرجل جعلت فداك انها فی بلادی وانما

هی کلاب تخرج من الماء فقال ابو عبد الله علیه السلام اذا خرجت من الماء تعیش خارجة من الماء

فقال الرجل لا قال فلا بأس شرح مناسب این مضمون گذشت در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اللباس

الذی یکره الصلوة فیه وما لا یکره که باب شصتم است و از آن ظاهر میشود که خز مانند ماهی است در عدم حاجت

بدیح تخرج بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسید امام

جعفر صادق علیه السلم را مردی در حالی که من نزد او بودم از پوستهای خز پس امام گفت که نیست باکی بآنها پس آن

گفت آن مرد که قربانت شوم بدرستی که آنها در بلاد منست و جز این نیست که آنها سگانیند که بیرون می آیند از آب

پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا چون بیرون آیند از آب زندگانی میکنند در حالی که بیرون از آب باشند در مدتی

دراز پس گفت آن مرد که نه امام گفت که پس نیست باکی چهارم اصل عن الحسن بن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا

علیه السلام قال سمعته یقول کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یلبس فی الشتاء الخز والمطرف

الخز والقلنسوة الخز فیشتو فیه ویبیع المطرف فی الصیف ویتصدق بثمنه ثم یقول من حرم

زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق شرح مراد بخز در اول پوستین خزاست و در دوم

بافته خزاست و در سوم هر دو احتمال دارد فیشتو بسکون شین بانقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا و سکون واو بصیغه

مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بعلی بن الحسین علیهما السلم است ضمیر فیه راجع بخز مطلق است که

شامل دو قسم است روایتست از حسن بن علی نقاش جامه از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که شنیدم از امام که گفت

که بود علی بن الحسین صلوات الله علیهما که می پوشید در زمستان پوستین خز را و ردای خز را و کلاه خز را پس

زمستان را میگذرانید در خز و میفروخت ردا را در تابستان چه جای پوستین و کلاه و تصدق میکرد بهای

آن بعد از آن میگفت از سوره اعراف که حرام کرد آرایش الله را که بیرون آورد برای بندگانش و لذیذها را از

جمله روزی پنجم اصل عن ابی داود یوسف بن ابرهیم قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام وعلی قباء

خز وطیلسان خز وبطانته خز وطیلسان خز مرتفع فقلت ان علی ثوبا اکره لبسه فقال

وما هو قلت طیلسانی هذا قال وما بال الطیلسان قلت هو خز قال وما بال الخز قلت و

سداه ابریسم قال وما بال الابریسم قال لا یکره ان یکون سدی الثوب ابریسم ولا زره ولا

علمه انما یکره المصمت من الابریسم للرجال ولا یکره للنساء شرح البطانه بکسر باء یکنقطه و تخفیف

طاء بی نقطه و نون آستر جامه و جامه که در پایین جامه دیگر پوشیده شده باشد و نا پیدا باشد و هر دو اینجا مناسب است

مرتفع بکسر فاء مرفوع و صفت طیلسان است تخصیص ذکر طیلسان هذا باعتبار اینست که قیمت آن بلندتر بوده لا

یکره بصیغه نفی مضارع غایب مجهول یا نهی حاضر یا نفی مضارع متکلم مع الغیر باب علم است ابریسم مرفوع و اسم

یکون است که موخر شده از خبرش پس زره بکسر زای با نقطه و تشدید راء بی نقطه و علمه بفتح عین و فتح لام منصوبست

انما یکره بصیغه مضارع غایب مجهول یا متکلم مع الغیر معلوم باب علم است المصمت بصیغه اسم مفعول باب افعال

آنچه چیزی دیگر در آن نباشد خواه پنبه و خواه کتان و خواه پشم و خواه نقره و خواه غیر آنها یعنی روایتست از ابو داود

یوسف بن ابرهیم گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و بر من بود قبای خزی و آستر آن نیز خز بود و بر من

بود بالاپوش خزی بلند قیمت پس گفتم که بدرستی که بر منست جامه که ناخوش میدارم پوشیدن آنرا پس امام گفت

که و چیست آن گفتم که این بالاپوش من امام گفت که و چیست حال بالاپوش گفتم که آن خز است امام گفت که و چیست

حال خز گفتم که و تار آن ابریشم است امام گفت که و چیست حال ابریشم امام گفت که ناخوش شمرده میشود اینکه باشد

تار جامه ابریشم و نه تکمه آن و نه علم آن جز این نیست که ناخوش شمرده میشود میان پر از جمله ابریشم برای مردان

و ناخوش شمرده نمیشود برای زنان ششم اصل عن رجل عن ابی جعفر علیه السلام قال انا معاشر آل محمد

نلبس الخز والیمنة شرح الیمنه بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم و نون قسمی از برد یمنی که علمای آن حریر

محض است و می آید در حدیث اول باب شانزدهم که باب القلانس است یعنی روایتست از مردی از امام محمد باقر

علیه السلم گفت که ما گروهِ آل محمد میپوشیم جامه خز را و جامه را که تار و پود علمش ابریشم است هفتم عن سعد

بن سعد قال سألت الرضا علیه السلام عن جلود الخز فقال هو ذا نلبس الخز قلت جعلت فداك

الوبر فقال اذا حل وبره حل جلده شرح هو مبتدا است و راجع است مسئول عنه و ذا خبر مبتدا است و اشارتست

بافته خز که امام پوشیده بوده اذا حل وبره حل جلده اشارتست باینکه توهم حرام بودن پوست خز مبنی بر اینست

که خز از جمله کلاب باشد چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب و اگر داخل کلاب باشد و برش نیز حرام خواهد بود

پس حلال بودن و بر دلیل حلال بودن پوست است بدانکه ظاهر این ابطال میکند قول ابن بابویه را که ما لا تحله الحیوة از
نجس العین پاک نیست یعنی روایتست از سعد بن سعد گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلم را از پوستهای خز پس
امام گفت که آن اینست بیان این آنکه میپوشیم خز را گفتم که قربانت شوم این پشم خز نیست و سوال من از پوست
خز است پس امام گفت که چون حلال شد پشم خز حلال شد پوست خز هشتم اصل عن جعفر بن عیسی قال کتبت
الی ابی الحسن الرضا علیه السلم اسئله عن الدواب التی یعمل الخز من وبرها اسباع هی فکتب
لبس الخز الحسین بن علی و من بعده جدی صلوات الله علیهم شرح اسباع بهمزه استفهام سوالست
از آنکه خز از جمله کلاب باشد حقیقه یا از آنکه مثل گرگ و شیر باشد در حاجت بذبح و حاصل جواب نفی آنست یعنی
از جعفر بن عیسی گفت که نوشتم سوی ابو الحسن امام رضا علیه السلم میپرسیدم او را از جانورانی که ساخته میشود
جامه بافته خز از پشم آنها که آیا سگانند آنها حقیقه پس امام نوشت که پوشید خز را حسین بن علی و بعد از او جد من
امام جعفر صادق صلوات الله علیهم نهم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قتل الحسین بن علی
صلوات الله علیهما و علیه جبة خز دکناء فوجدوا فیها ثلثة و ستین من بین ضربة
بسیف او طعنة برمح او رمیة بسهم شرح دکناء بفتح دال منقط و سکون کاف و نون و الف ممدوده
مونث ادکن ما خوذست از دکنه بضم دال و سکون کاف که مصدر باب علم است بمعنی تیره رنگ شدن
مثل فعلی یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که شهید شد حسین بن علی صلوات الله علیهما بر
حالی که بر او بود جامه جبه خزی تیره رنگ پس یافتند در آن شصت و سه زخم را در میان زدنی بشمشیری یا طعنی
بنیزه یا انداختنی تیری دهم اصل عن حفص بن عمر ابی محمد مؤذن علی بن یقطین قال رأیت علی
ابی عبد الله علیه السلم و هو یصلی فی الروضة جبة خز سفرجلیة شرح روضه میان قبر و منبر
رسول الله صلی الله علیه و آله است چنانکه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب المنبر و الروضة و مقام النبی
صلی الله علیه و آله که باب دویست و هفدهم است یعنی روایتست از حفص بن عمر ابو محمد مؤذن علی بن یقطین
گفت که دیدم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که او نماز میگزارد در روضه خز زرد رنگ بهی بود باب دهم
اصل باب الوشی شرح وشی بفتح واو و سکون شین با نقطه در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی نقش کردن
جامه و اینجا مستعمل شده بمعنی اسم مفعول مطرزی در مغرب گفته الوشی خلط اللون باللون و منه وشی الثوب
اذا رقمه و نقشه و الوشی نوع من الثیاب الموشیة تسمیة بالمصدر یقال فلان یلبس الوشی و میتواند بود که وشی بفتح
واو و کسر شین و تشدید یا بر فعیل بمعنی مفعول باشد و ابن خلکان در تاریخ خود گفته که الوشاء الذی یتجر فی الوشی
و هو نوع من الثیاب المعمولة من الابریسم فیعرف به جماعة یعنی این باب بیان جامه نقش کرده شده مثل جیست است
خواه منگار و خواه با سمه و خواه نقش بافته در این باب سه حدیثست اول اصل عن یاسر قال قال لی ابو الحسن
علیه السلم اشتر لنفسک خزا و ان شئت فوشیا فقلت کل الوشی فقال و ما الوشی قلت ما لم یکن

فیه

الری و الجمل

فیه قطن یقولون انه حرام قال الیس ما فیه قطن شرح یاسر بیای دو نقطه در پایین و الف و کسر سین منقط و راء
بی نقطه خادم امام رضا علیه السلم است کل بتشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الوشی مر نوع و علت
و این جمله انشائیه است و نفرین است بمعنی مانده باد و خیر مبیناد وشی و مقصود مذمت وشی است و آن نوعی از
جامه است که نقش بافته دارد و اکثر آن ابریشم محض میباشد یا کل بضم کاف و تشدید لام منصوبست بفعل محذوف
و بتقدیر استفهامست بتقدیر اشتری کل و بنا بر این الوشی مجرورست و مضاف الیه است و احتمال اول مناسبتر است
بقول امام علیه السلم که ما الوشی الیس بهمزه استفهام و فتح لام و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه
یکنقطه بصیغه امر باب علم است و احتمال اول مناسبتر است با احتمال اول سابق و دوم با دوم و نسخ موافق
دوم است یعنی روایتست از یاسر گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلم که خریداری کن برای خودت جامه خز را
و اگر خواهی پس منقوشی را پس گفتم که مانده باد منقوش پس امام گفت که و چیست منقوش را گفتم که آنچه نشد در آن
پنبه مثلا میگویند که آن حرامست امام گفت که آیا نیست در بازار آنچه در آن پنبه باشد مثلا مراد اینست که منقوشی
که پنبه دارد در بازار حاضرست آنرا خریداری کن دوم اصل عن یونس بن یعقوب عن الحسین بن سالم العجلی
انه حمل الیه الوشی شرح یونس بن یعقوب از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلم است
ضمیر انه و ضمیر مستتر در حمل راجع بحسین است ضمیر الیه راجع با مام است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب از حسین
بن سالم عجلی بکسر عین و سکون جیم اینکه حسین برد سوی امام علیه السلم جامه منقوش را سوم اصل عن یونس بن
یعقوب قال حدثنی من اثق به انه رای علی جواری ابی الحسن موسی علیه السلم الوشی شرح روایتست
از یونس بن یعقوب گفت که خبر داد مرا کسی که وثوق دارم بقول او که دیده بر کنیزان ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم
جامه منقوش را باب یازدهم اصل باب لبس الحریر و الدیباج شرح حریر بفتح حاء منقط و کسر راء بی نقطه اول عبارت
از جامه که از ابریشم محض بافته شده و هر یک از تار و پود محضه است و دیباج بکسر دال منقط و سکون یای دو نقطه در
پایین و باء یکنقطه و الف و جیم معرب دیباست و آن جامه است که از ابریشم محض است بافته شده و هر یک
از تار و پود آن دو نخاست یعنی این باب بیان پوشیدن حریر و دیباست در این باب چهارده حدیثست
اول اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یلبس الرجل الحریر و الدیباج الا فی
الحرب شرح روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نپوشد مرد حریر و دیبا را مگر در
جنگ دوم اصل عن لیث المرادی قال قال ابو عبد الله علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کسا اسامة بن زید حلة حریر فخرج فیها فقال مهلا یا اسامة انما یلبسها من لا خلاق
له فاقسمها بین نسائک شرح کسا بسین بی نقط و الف منقلبه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است
الکسو پوشانیدن و بخشیدن پوشیدنی و مراد اینجا معنی دوم است الحله بضم حاء منقط و تشدید لام مرکب از
دو جامه که یکی لنگ و دیگری ردا تواند بود شد مهلا بفتح میم و سکون ها منصوب با غراء است بتقدیر الزم مهلا

بمعنی اینکه شعار خود کن هموار برا الحلاق بفتح خاء با نقط و تخفیف لام و الف و قاف نصیب از خوبی است و مولی
عبارت از مردست استمتعوا بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایت است از لیث بفتح لام و سکون یاء دو نقط
در پایین و ثاء سه نقط مرادی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه
و آله بخشید اسامه بن زید را حله حریری چرا این نیست که میپوشید از کسی که نیست نصیبی از خیر او را پس بخش کن
آن را میان زنان توضیح اصل عن سماعة بن مهران قال سألته اباعبدالله علیه السلم عن لباس
الحرير والديباج فقال اما في الحرب فلا بأس به وان كان فيه تماثيل شرح روایت است از سماعه بفتح
سین بی نقط و تخفیف میم بن مهران بکسر میم و سکون ها گفت که پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلم را از لباس
حریر و از دیبا پس امام گفت که اما در جنگ پس نیست پروایی با آن هر چند که باشد در یکی از آنها صورتها
عن اسمعيل بن فضيل عن ابي عبدالله عليه السلم قال لا يصلح للرجل ان يلبس الحرير الا
في الحرب شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق عن العباس بن هلال الشامي مولى
ابي الحسن عليه السلم عنه قال قلت جعلت فداك ما اعجب الى الناس من يأكل الجشب و
يلبس الخشن ويتخشع فقال اما علمت ان يوسف عليه السلم نبي ابن نبي كان يلبس اقبية الديباج
مزرورة بالذهب ويجلس في مجالس آل فرعون يحكم فلم يحتج الناس الى لباسه وانما احتاجوا
الى قسطه شرح ما اعجب بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال فعل تعجب است الاعجاب خوش آینده بودن آنی حرف
جرست و تعدیه اعجاب بالی بتضمن معنی محبوبیت است من موصول مفعول ما اعجب است و این کلام مبنی بر
اینست که امام رضا علیه السلم لباسهای بسیار فاخر میپوشیده و طعامهای بسیار لذیذ میخورده و در سال
بسیار رفیع میبوده برای مصلحت دفع ضرر از مومنان و این باعث این شده که عباس را بخاطر رسیده
که منع او کند الجشب بفتح جیم و سکون و کسر شین با نقط و با یک نقط طعام درشت مثل نان بی نان خورش الخشن بفتح
خاء با نقط و کسر شین با نقط جامه درشت مثل کرباس یتخشع بتاء با نقط و شین با نقط و عین بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم
باب تفعل است التخشع فروتنی کردن و اینجا عبارتست از ترک صحبت جبابره مثل مامون اما علمت تا آخر اشارتست
باینکه یوسف علیه السلم برای تقیه و دفع ضرر از اهل ایمان مرتکب غیر مباح بعنوان عزیمت شد پس اگر من برای دفع
ضرر مرتکب مباح بعنوان عزیمت شده باشم قصوری ندارد نبی آن را اول منصوب و تنوین عطف بیان یوسف است
ابن منصوب و صفت نبی است و مضاف نبی آخر دوم مجرور و با تنوین است کان تا آخر خبر ان است فرعون عبارتست
از پادشاه مصر و زمان فرعون یوسف مقدم بوده بر زمان فرعون موسی زیرا که فرعون موسی ولید بن مصعب
ریانست و ریان فرعون یوسف است فاء در فلم برای بیانست لباسه عبارتست از لباس خشن که شعار ایمان بوده
و این کلام مبنی بر اینست که اگر کسی ملجا شود بسوی ارتکاب یکی از دو قبیح بعنوان عزیمت مرتکب میشود از آنکه قبحش کمتر
باشد و یکی از دو قبیح در حکایت یوسف پوشیدن دیباج و ذهب است و دیگری تمکین ظالم از ظلم بر اهل ایمانست

یعنی روایت است از عباس بن هلال شامی در خیل امام رضا علیه السلم از امام رضا علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را که چه بسیار
خوش آینده است سوی مردمان کسی که میخورد خوراک درشت را و میپوشد لباس درشت را و فروتنی میکند
پس امام گفت که آیا ندانستی این را که یوسف علیه السلم که پیغمبر و پسر پیغمبر بود که میپوشید قباهای دیبا را برحالی که تکمه
کرده شده بود بطلا و می نشست در مجالس آل فرعون حکم میکرد میان خلایق بیان این آنکه محتاج نشدند مردمان
سوی لباس لایق او و جز این نیست که محتاج شدند سوی عدالت او در حکم اصل وانما يحتاج من الامام الى ان
اذا قال صدق واذا وعد انجز واذا حكم عدل ان الله لم يحرم طعاما ولا شرابا من حلال وانما
حرم الحرام قل او كثر وقد قال جل وعز من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات
من الرزق شرح یحتاج بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست و این کلام برای بیان اینست که لباس لایق
امام در جنب عدالت امام در حکم میان مردمان بغایت سهل است زیرا که بسیار محتاج الیه مومنان نیست پس
برای ضرورت در زمان عدم استقلال ترک آن واجب میتواند بود مثل اینکه یوسف علیه السلم عزیز مصر بود و در
تحت حکم ریان بود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب سیرة الامام في نفسه
في المطعم والملبس اذا ولي الامر که باب صد و پنجم است من برای ابتداست یا برای تبعیض است و بنا بر دوم من الامام
بتقدیر من احوال الامام است الی ان نایب فاعل علت ان به تا آخر برای بیان اینست که در من غیر مباح بفعل باید به خلاف
یوسف علیه السلم یعنی و جز این نیست که حاجت میشود از امام سوی اینکه چون گوید راست گوید و چون وعده کند وفا
کند و چون حکم کند عدالت کند بدرستی که الله تعالی حرام نکرد خوراکی و نه آشامیدنی را که از جمله حلال باشد و جز
این نیست که حرام کرد چیزی را که حرام باشد خواه کم باشد یا بسیار باشد و تحقیق گفت جل و عز در سوره اعراف که
که حرام کرد آرایش الله را که اخراج کرد برای بندگان خویش و لذیذها را از جمله روزی ششم اصل عن جراح المدائني
عن ابي عبدالله عليه السلم انه كره ان يلبس القميص المكفوف بالديباج ويكره لباس الحرير ولباس
القسي ويكره لباس الميثرة الحمراء فانها ميثرة ابليس شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در
حدیث بیست و هفتم باب اللباس الذي يكره الصلوة فيه و ما لا يكره که باب شصتم است کره بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم یا باب تفعیل است یلبس بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است مکفوف بدو فاء بصیغه اسم مفعول ماخوذ
از کفه بضم کاف و تشدید فاء بمعنی سجاف جامه یکره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التکره بسیار ناخوش
شمردن چیزی را القسي بفتح قاف و تشدید سین بی نقط و تشدید یاء منسوبست بقس بمعنی رئیس ترسایان در علم و اینجا عبارتست
از شاگرد قس یا منسوب قس و بنا بر اول اضافه در لباس القسي لامیه است و بنا بر دوم بیانیه است و بر هر تقدیر مقصود
نهی از لباس سیاه است که شعار قس و شاگردان اوست و ابن اثیر در نهایه گفته که فیه انه نهی عن لبس القسي هي ثياب من
كتان مخلوط بحرير يؤتى بها من مصر نسبت الى قرية على ساحل البحر قريبا من تنيس يقال لها القس بفتح القاف وبعض اهل
الحديث بكسرها وقيل اصل القسي القزي بالزاي منسوب الى القز وهو ضرب من الابريسم فابدل من الزاي سينا وقيل

هو منسوب الى القس وهو الضيع لبيا مصر و در كتاب الصلوة بجاى آن الوشى است المبنرة بكسر ميم و سكون ياى دو نقطه
در پايين منقلب از واو و فتح تاى سه نقطه و راى بى نقطه بالاپوش خواه براى آدمى و خواه براى زين و پالان و
خواه براى جامها و مانند آنها بيان اين مى آيد در كتاب الدواجن در شرح حديث چهارم باب آلات الدواب
كه باب سوم است يعنى روايت است از جراح مداينى از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او ناخوش شمرد اينرا كه
پوشيده شود زين مجاف كرده شده بديبا و بسيار ناخوش شمرد لباس حرير را و لباس سياه را و بسيار ناخوش
شمرد لباس بالاپوش سرخ را چه بدرستى كه آن بالاپوش با رعنان ابليس است هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر
عليه السلام قال لا يصلح لباس الحرير والديباج فاما بيعهما فلا بأس شرح روايت است از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر عليه السلام كه گفت كه خوب نمى شود لباس حرير و ديبا براى مردان و اما فروختن آنها پس نيست پروايى بآن
هشتم اصل عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله عليه السلام قال النساء يلبسن الحرير والديباج الا فى الاحرام
الاحرام شرح يلبسن بياى يكنقطه و سين بى نقطه و نون بصيغه مضارع جمع مونث غايبه معلوم باب علم است يا بى نون
بصيغه مضارع مفرد مذكر غايب معلوم باب علم است و اول باعتبار معنى است و دوم باعتبار لفظ است زيرا كه
نسا اسم جمع مراة است نظير آيت سوره يوسف وقال نسوة يعنى روايت است از بعض ياران ما از امام جعفر صادق
عليه السلام كه گفت كه زنان ميپوشند حرير را و ديبا را مگر در احرام حج يا عمره نهم اصل عن العباس بن موسى عن
ابيه قال سألته عن الابريسم والقز قال هما سواء شرح القز بفتح قاف و تشديد زاى با نقطه معرب كج يعنى
روايت است از عباس بن موسى از پدرش امام موسى كاظم عليه السلام كه گفت كه پرسيدم امام را از ابريشم و كج امام گفت
كه آن دو مثل يكديگر است دهم اصل عن عبيد بن زرارة عن ابى عبد الله عليه السلام قال لا بأس بلباس القز اذا كان
سداه او لحمته من قطن او كتان شرح السدى بضم سين بى نقطه و تخفيف دال بى نقطه و الف تار اللحمه بضم لام و سكون
حاى بى نقطه پود مع قطن او كتان مبنى بر اينست كه اگر با صوف يا شعر باشد ممنوع است چنانچه گذشت در حديث اول
و دوم باب ششم كه باب لبس الصوف والشعر والوبر است و اين مبنى بر اينست كه كج يافته ميشود زيرا كه در عرض
بسيار قيمتى ميباشد چنانچه گذشت در حديث دوم باب نهم كه باب لبس الخز است و كج بسيار كم قيمت ميباشد و
بر اين قياس است نقره يعنى روايت است از عبيد بضم عين بى نقطه و فتح باى يكنقطه ابن زراره از امام جعفر صادق عليه
السلام كه گفت كه نيست پروايى بلباس چون كج باشد تار يا پود در حالى كه با پنبه يا كتان باشد يازدهم اصل عن احمد
بن محمد بن ابى نصر قال سأل الحسين بن قياما ابا الحسن صلوات الله عليه عن الثوب الملحم بالقز والقطن
القز اكثر من النصف اتصلى فيه قال لا بأس قد كان لابى الحسن عليه السلام منه جبات شرح حسين بن قياما
بكسر قاف و تخفيف ياى دو نقطه در پايين و الف و تخفيف ميم و الف مقصوره راوى امام موسى كاظم عليه السلام بوده و از
واقفيه بوده الملحم بحاى بى نقطه بصيغه اسم مفعول باب افعال بافته شده يعنى روايت است از احمد بن محمد بن ابى نصر كه گفت كه
پرسيد حسين بن قياما امام رضا صلوات الله عليه را از جامه بافته شده بكج و پنبه در حالى كه كج زياد بر نصف باشد آيا نماز

گزارده

الوافى والجمل

گزارده ميشود در آن امام گفت كه نيست پروايى بتحقيق بود براى امام موسى كاظم عليه السلام از آن جبه دوازدهم
اصل عن سماعة عن ابى عبد الله عليه السلام قال لا ينبغى للمرأة ان تلبس الحرير المحض وهى محرمة فاما فى
الحر والبرد فلا بأس شرح روايت است از سماعه از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه سزاوار نيست براى زن اينكه
پوشد حرير محض را در حالى كه او احرام حج يا عمره دارد و پس اما براى دفع گرما و دفع سرما در وقت احرام پس نيست پروايى
سيزدهم اصل عن ابى الحسن الاحمسى عن ابى عبد الله عليه السلام قال سأله ابو سعيد عن الخميصة وانا عنده
سداها الابريسم أيلبسها وكان وجد البرد فامره ان يلبسها شرح مضمون اين گذشت در كتاب
الحج در حديث پنجم باب ما يجوز للمحرمة ان تلبسه تا آخر كه باب هشتاد و پنجم است الاحمسى بفتح همزه و سكون حاى بى نقطه
و فتح ميم و سين بى نقطه است خميصه بيان شد در شرح حديث دوم باب اللباس كه باب دوم است سداها الابريسم
كلام راويست و استيناف بيانى است تا آخر است أيلبسها بهمزه استفهام بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم از قبيل
تغليب حال حكايت بحال محكى است و ضمير مستتر راجع بابو سعيد است يعنى روايت است از ابو الحسن احمسى از امام جعفر
صادق عليه السلام كه گفت كه پرسيد امام را ابو سعيد از خميصه در حالى كه من نزد امام بودم بيان اينكه تار آن ابريشم است
كه آيا ابو سعيد بپوشد آنرا و بود ابو سعيد كه دريافته بود سرما را پس امر كرد ابو سعيد را باينكه بپوشد خميصه را چهاردهم
اصل عن اسمعيل بن الفضل عن ابى عبد الله عليه السلام فى الثوب يكون فيه الحرير فقال ان كان فيه خلط
فلا بأس شرح الخلط بكسر خاى با نقطه و سكون لام و طاى بى نقطه آميخته بغير جنس خود و اين احترازست از مصمت كه گذشت
در حديث پنجم باب نهم يعنى روايت است از اسمعيل بن فضل از امام جعفر صادق عليه السلام در جامه كه ميباشد در آن
ابريشم پس امام گفت كه اگر باشد در آن جامه آميختگى پس نيست پروايى باب دوازدهم اصل باب تشمير الثياب شرح
التشمير بشين با نقطه و راى بى نقطه مصدر باب تفعيل دور كردن دامن جامه از زمين خواه بكوتاه كردن آن باشد و خواه بغير
آن يعنى اين باب بيان بر داشتن دامن جامه است در اين باب سيزده حديث است اول اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابى عبد الله عليه السلام فى قول الله عز وجل وثيابك فطهر قال فشمر شرح روايت است از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق عليه السلام در تفسير قول الله عز وجل در سوره مدثر كه و جامهاى خود را پس پاك كن گفت كه پس دور
كن دامن آنها را از زمين دوم اصل عن معلى بن خنيس عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان عليا صلوات
الله عليه كان عندكم فاتى بنى ديوان فاشترى ثلثة اثواب بدينار القميص الى فوق الكعب والازار
الى نصف الساق والرداء من يديه الى ثدييه ومن خلفه الى اليتيه ثم رفع يده الى السماء فلم
يزل يحمد الله على ما كساه حتى دخل منزله ثم قال هذا اللباس الذى ينبغى للمسلمين ان يلبسوه
شرح معلى بضم ميم و فتح عين بى نقطه و تشديد لام و الف ابن خنيس بضم خاى با نقطه و فتح نون و سكون ياى دو نقطه در پايين
و سين بى نقطه از اهل كوفه است فاتى بصيغه معلوم است البنى بكسر و ضم باى يكنقطه و سكون نون و يا جمع بنيه بكسر و ضم باء و
سكون نون بنا كرده شدها الديوان بكسر و فتح دال بى نقطه و سكون ياى دو نقطه در پايين دفتر ضابط اموال پادشاه و مرا

بمعنی آلدّکوان بازاریست که ضابط خراج پادشاه نسق آن میکند پس دیوانیست و رعیتی نیست من بدیه در نسخ بفتح یار دو نقطه در پایین و فتح دال منقوطه و سکون یار دو نقطه در پایین است و ظاهر اینست که بین از قلم کاتبان افتاده باشد یا بجای آن قدامه بضم قاف و تشدید دال منقوطه و الف و میم باشد التّدی بفتح و کسر ثای سه نقطه و سکون دال منقوطه و یای نسبتان آلیته بفتح همزه و سکون لام و فتح یار دو نقطه در پایین و تار تانیث و ضمیر غایبت ما مصدریاست ضمیر قال راجع بعلی و صادق علیهما السلم میتواند بود یعنی روایتست از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه بود نزد شما در کوفه پس آمد ببازار دیوانی پس خرید سه جامه را بیکدینار طلا پیراهن را تا بالای قاب پا و لنگ را تا نصف ساق و ردا را در پیش او تا پستان و در پس سر او تا سرین و بعد از آن برداشت دست خود را بسوی آسمان پس پیوسته حمد میکرد الله را برانکه پوشانید او را جامها تا آنکه داخل شد منزل خود را بعد از آن علی صلوات الله علیه گفت که این لباسی است که سزاوارست برای مسلمانان آنکه بپوشند آنرا

اصل قال ابو عبد الله علیه السّلم ولکن لا نقدر ان نلبس هذا الیوم ولو فعلنا لقالوا مجنون ولقالوا مراءی والله عزّ و جلّ یقول وثیابک فطهّر قال وثیابک ارفعها لا تجرّها فاذا قام قائمنا کان هذا اللباس شرح مراءی باثبات یار ساکنه بعد از همزه است و در بعض نسخ و در بعضی دیگر باسقاط یاراست و این مبنی بر اختلاف در امثال اینست در حالت وقف ازهری در تصریح شرح توضیح گفته که فان کان المنقوص منونا او مجرورا جاز اثبات یائه فی الوقف لانها کانت ثابتة فی الاصل ولم یحدث ما یوجب حذفها وجاز حذفها فرقا بین الوصل والوقف ولکن الارجح من الوجهین مختلف فالارجح فی المنون الحذف عند سیبویه نحو هذا قاض ومررت بقاض ویجوز هذا قاضی ومررت بقاضی باثبات الیاء و رجحه یونس وبذلک قرا ابن کثیر ولکل قوم هادی وما عند الله باقی وما لهم من دونه من والی باثبات الیاء فیهن والارجح فی غیر المنون وهو المقرون بال الاثبات للیاء کهذا القاضی ومررت بالقاضی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ولیکن مسلمانان توانایی ندارند برانکه بپوشند در این روزگار و اگر کنیم هر آینه میگویند که دیوانه است و هر آینه میگویند که سالوس است و حال آنکه الله عزّ و جلّ میگوید در سوره مدثّر که و جامهای خود را پس پاک کن امام گفت در تفسیرش که و جامهای خود را بلند کن از زمین انها را مکش آنها را بر زمین پس چون برخیزد قائم ما میشود این لباس مسلمانان سوم اصل عن عبد الله بن هلال قال امرنی ابو عبد الله علیه السّلم ان اشتری له ازارا فقلت انّی لست اصیب الّا واسعا قال اقطع منه وکفّه ثم قال انّ ابی قال ما جاز الکعبین ففی النار شرح الازار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و رای بی نقطه لنگ کفّه بضم کاف و تشدید فاء مفتوحه و ضمیر غایب راجع بازار بصیغه امر باب نصر است الکف کناره دوختن یعنی روایتست از عبد الله بن هلال گفت که امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلم بانکه خریداری کنم برای او لنگی را پس گفتم که بدرستی که من نیستم که دریابم مگر فراخی را امام گفت که ببر بعضی از او و درز کن را انرا بعد از آن امام گفت که بدرستی که پدرم گفت که هر لباسی

که گذشت از دو قاب پا پس در آتش جهنم است چهارم اصل عن عبد الرحمن بن عثمان رجل من اهل الیمامة کان مع ابی الحسن علیه السّلم ایام حبس ببغداد قال قال ابو الحسن علیه السّلم انّ الله عزّ و جلّ قال لنبیّه صلّی الله علیه وآله وثیابک فطهّر وکانت ثیابه طاهرة وانّما امره بالتّشمیر شرح روایتست از عبد الرحمن بن عثمان مردی از اهل یمامه که بود با امام موسی کاظم علیه السلم در روزگاری که محبوس شد در بغداد گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلم که بدرستی که الله عزّ و جلّ گفته بنبی خود را صلی الله علیه و آله در سوره مدثّر که و جامهای ترا پس پاک کن و بود جامهای او پاک و جز این نیست که امر کرد او را بکوتاه کردن جامها پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السّلم انّ النّبیّ صلّی الله علیه وآله اوصی رجلا من بنی تمیم فقال له ایّاک واسبال الازار والقمیص فانّ ذلک من المخیلة والله لا یحبّ المخیلة شرح الاسبال بسین بی نقطه و بار یکنقطه مصدر باب افعال ضد تشمیر المخیلة بفتح میم و کسر خار با نقطه و سکون یار دو نقطه در پایین تکبر یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم آنکه نبی صلی الله علیه و آله سفارش کرد مردی را از بنی تمیم پس گفت او را که دور دار از بکید بکر خود را از آویختن لنگ و پیراهن را چه بدرستی که آن از جمله تکبرست و الله دوست نمیدارد تکبر را ششم اصل عن ابی حمزة رفعه قال نظر امیر المؤمنین علیه السّلم الی فتی مرخ ازاره فقال له یا فتی ارفع ازارک فانّه ابقی لثوبک وانقی لقلبک شرح مرخ برار منقوطه و خار با نقطه بصیغه اسم فاعل معتل اللام باب افعالست الارخار ضد تشمیر و در بعض نسخ مرخی بصیغه اسم مفعولست و بر هر تقدیر مجرور و تقدیری و صفت فتی است و بار اول ازاره منصوبست و بار دوم مرفوع است و بر هر تقدیر ضمیر فانه راجع بمصدر ارفع است ابقی و را اول بار یکنقطه است و در دوم نون است لام هر دو جا برای تعدیه است یعنی روایتست از ابو حمزه بالا برد سند حدیث را گفت که نگاه کرد امیر المومنین علیه السلم سوی جوانی که سست کرده بود دامن لنگ خود را پس گفت او را که ای جوان از زمین بردار دامن لنگ خود را چه بدرستی که آن نگاهدارنده ترست جامه ترا و پاک کننده ترست دل ترا هفتم اصل عن ابن القدّاح عن ابی عبد الله علیه السّلم قال کان امیر المؤمنین صلّی الله علیه وآله اذا لبس القمیص مدّ یده فاذا طلع علی اطراف الاصابع قطعه شرح روایتست از عبد الله بن میمون قدّاح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المومنین صلی الله علیه که چون میپوشید پیراهن را میکشید دست خود را پس چون زیاده میشد بر کنارهای انگشتان میبرید آنرا هشتم اصل عن الحسن الصّیقل قال قال ابو عبد الله علیه السّلم ترید اریک قمیص علیّ صلوات الله علیه الّذی ضرب فیه واریک دمه قال قلت نعم فدعا به وهو فی سفط فاخرجه ونشره فاذا هو قمیص کرابیس یشبه السّنبلانی واذا موضع الجیب الی الارض واذا اثر دم ابیض شبه اللبن شبه شطب السّیف قال هذا القمیص علیّ الّذی ضرب فیه وهذا اثر دمه فشبّرت بدنه فاذا هو ثلاثة اشبار وشبّرت اسفله فاذا هو اثنا عشر شبرا شرح مناسبت این حدیث و حدیث آینده

بعنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که وسعت دامن منافات با تشمیر دارد و ترید بصیغهٔ مضارع مخاطب
معلوم باب افعال بتقدیر استفهام است از یک هرد و جا بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب افعال بتقدیر
ان از یک است پس منصوب لفظی و مرفوع تقدیری میتواند بود السفط بفتح سین بی نقط و فتح فا و طا بی نقط
جامه دان کرا بیس مضاف الیه است لیشبه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال صفت قمیص است السنبلانی
بضم سین بی نقط و سکون نون و ضم با یک نقط و تخفیف لام و الف و نون نوعی از کرباس که منسوب است بسنبل
و آن موضعیست در روم ارض بمعنی اسفل چیزیست و مراد اینجا دامن است اثر مرفوع و مبتدا است و مضاف
ابیض مرفوع و خبر مبتدا است شبه هر دو جا بکسر شین با نقط و سکون با یک نقط و ها مرفوع و خبر دیگر مبتدا است
و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد بتقدیر موجود و رفع ابیض و شبه بوصفیت اثر باشد بنا بر اینکه شبه
تعریف باضافه نکند الشطب بکسر شین با نقط و سکون طا بی نقط و با یک نقط راهی که در میان شمشیر است که آن
رد و دم است پس در هر شمشیری دو شطب است و تشبیه بشطب سیف در درخشندگیست **یعنی** روایتست
از حسن جلا دهنده شمشیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا میخواهی که بنمایم ترا پیراهن علی صلوات
الله علیه که شمشیر زده شد در آن پیراهن و بنمایم ترا خون او را وی گفت که گفتم که آری پس طلب کرد آن پیراهن
را و آن در جامه دانی بود پس بیرون آورد آنرا و از تاه کشود آنرا پس ناگاه آن پیراهن کرباسها بود مانند بود
سنبلانی و ناگاه چاک گریبان تا دامن بود و ناگاه اثر خونی سفید بود مانند شیر بود مانند راه شمشیر بود امام
گفت که این پیراهن علی است که زده شده در آن و این اثر خون او است پس وجب کردم بدن پیراهن را
پس ناگاه آن سه وجب بود و وجب کردم دامن آنرا پس ناگاه آن دوازده وجب بود **دهم اصل** عن زرارة
بن اعین قال رایت قمیص علی علیه السلام الذی قتل فیه عند ابی جعفر علیه السلام فاذا اسفله اثنا
عشر شبرا و بدنه ثلثة اشبار و رایت فیه نضح دم **شرح** النضح بفتح نون و سکون ضاد با نقط و
حا بی نقط مصدر باب ضرب پاشیدن و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعولست و باقی ظاهر است از شرح سابق
دهم اصل عن سلمة بیاع القلانس قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام اذ دخل علیه ابو عبد الله علیه السلام
فقال ابو جعفر علیه السلام یا بنی الا تطهر قمیصک فذهب فظننا ان ثوبه قد اصابه شیء
فرجع فقال انه هکذا فقلنا جعلنا فداک ما لقمیصه فقال کان قمیصه طویلا فامرته
ان یقصره ان الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر **شرح** اذ ظرف زمانست یا برای مفاجاة است
انهن در نسخ بفتح همزه و کسر نون و فتح ها و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغهٔ امر معتل العین واوی یا یائی باب افعال است
و مشهور اینست که در مثل این عین الفعل عود میکند الا انا هه مرتفع کردن تقصره از باب ضرب یا باب تفعیل است
یعنی روایتست از سلمه فروشنده کلاهها گفت که بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم وقتی که داخل شد بر او امام
جعفر صادق علیه السلم پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که ای پسرک من آیا پاک نمیکنی پیراهن خود را پس امام جعفر صادق

علیه السلم رفت پس گمان کردیم که جامه او تحقیق برخورده از او چیزی نجاست پس امام جعفر صادق علیه السلم برگشت
پس امام محمد باقر علیه السلم گفت که مرتفع کن البته چنین پس گفتیم که قربان تو شویم چه بود پیراهن او را پس گفت که بود
پیراهن او دراز پس امر کردم او را که کوتاه کند آنرا بدرستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ مدثر که و جامهای
خود را پس تطهیر کن **یازدهم اصل** عن محمد بن مسلم قال نظر ابو عبد الله علیه السلام الی رجل قد لبس قمیصا
یصیب الارض فقال ما هذا الثوب بطاهر **شرح** ثوب منصوب مضافست بنا بر لغت اهل حجاز و مرفوع
و موصوف یا مضاف است بنا بر لغت بنی تمیم **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم گفت که نگاه کرد امام جعفر صادق
علیه السلم سوی مردی که بتحقیق پوشیده بود پیراهنی را که میخورد زمین را پس امام گفت که نیست این جامه مرد پاک
دوازدهم اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یجر ثوبه قال انی لاکره ان
یتشبه بالنساء **شرح** روایتست از سماعة بن مهران از امام جعفر صادق علیه السلم در مردی که میکشید بر زمین
جامهٔ خود را گفت که بدرستی که من هر آینه ناخوش میدارم اینرا که مانند شود به زنان **سیزدهم اصل** عن حذیفة بن
منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدعا باثواب فذرع منها الی خمس اذرع فقطعه
ثم شبر عرضه ستة اشبار ثم شقه و قال شدوا صنفیه و هدبوا طرفیه **شرح** اثواب بفتح همزه
و سکون ثا سه نقط و با یک نقط جمع ثوب عبارتست از جامهای که بر آن لنگ بافته شده بوده و بسیار طویل و عریض بوده
ذرع بذال با نقط و را بی نقط و عین بی نقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب منع است الذرع بفتح ذال و سکون را اندازه
گرفتن چیزی بذراع بکسر ذال و آن از آرنج تا سر انگشت میانین است و آن مونث است و تذکیرش جائز است و در هر کسی بقدر
یکقدم و سه ربع قدم او است موافق آنچه بیان شد در کتاب الصلوة در شرح حدیث هفتم باب پنجم من ذر منها اسم است
بمعنی بعض عمد بعین بی نقط و دال بی نقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر است ضمیر بارز در قطعه راجع بمن است که بمعنی بعض است
تقسیم طول جسم را قطع مینامند و تقسیم عرض جسم را شق مینامند شبر بشین با نقط و با یک نقط و را بی نقط بصیغهٔ ماضی غایب
معلوم باب نصر است شد و بضم شین با نقط و تشدید دال بی نقط بصیغهٔ امر باب نصر است صنفیه بکسر صاد بی نقط و سکون
نون و فتح فا و سکون یا دو نقط در پایین و ضمیر راجع با زار است و آن تثنیهٔ صنف است و عبارتست از دو سر لنگ
که ریشه میدارد و در نسخ بفتح صاد و کسر نون و فتح فا و یا دو نقط در بالا و ضمیر است و حاصل هر دو یکیست صاحب
قاموس گفته صنفة الثوب کفرحة و صنف و صنفة بکسرهما حاشیته ای جانب کان او جانبه الذی لا هدب له او الذی
فیه الهدب و ابن اثیر در نهایه گفته که صنفة الازار بکسر النون طرفه مما یلی طرته هدبوا بدال بی نقط و با یک نقط بصیغهٔ امر باب
تفعیل است التهدیب ریز انداختن طرفیه عبارتست از دو پهلوی لنگ که ریشه میدارد و مقصود اینست که طول
لنگ را پنج ذراع کنید و عرض لنگ را شش وجب کنید و عرض آنرا نه کنید و ریسمانی که بند ازار است در آن بگذرانید
و در پیش خود بهبندید پس ازار دو ته خواهد بود و دامنهٔ آن پنج ذراع خواهد بود و از بند ازار تا دامن دو وجب نیم
یا اندکی بیشتر خواهد بود و از زمین دور خواهد بود **یعنی** روایتست از حذیفة بن منصور گفت که بودم نزد امام جعفر

جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد جامهای را پس اندازه بذراع کرد بعض آنها را پس قصد کرد سوی پنج ذراع پس برید آنرا باین معنی که آنچه را که زیاد بر پنج ذراع بود در جانب طول جدا کرد و بعد از آن وجب کرد عرض آن با قیماند را پس شش وجب بعد از آن شکافت آنرا باین معنی که آنچه را که زیاد بر شش وجب بود در جانب عرض جدا کرد و گفت که ببرید دو سر لنگ را و بخته کنید دو پهلوی لنگ را **باب سیزدهم اصل باب القول عند لبس الجدید شرح** این باب بیان سخن در نزد پوشیدن جامه نو است در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یلبس الثوب الجدید قال یقول اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس **شرح** یمن بضم یاء دو نقطه در پایین و سکون میم مضاف الیه است تقی بضم تاء دو نقطه در بالا منقلبه از واو و فتح قاف و الف ساقط تنوین است حسن بضم حاء و سکون سین است **یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میپوشد جامه نو را امام گفت که میگوید که خداوندا بگردان آنرا جامه سعادت و تقوی و برکت خداوندا روزی کن مرا در آن نیکویی عبادت ترا و عمل بفرمان برداری ترا و بجا آوردن شکر نعمت ترا حمد الله را است اگر پوشانید مرا آنچه پنهان کنم بآن پنهان کردنی خود را و آراسته شوم بآن در میان مردمان **دوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله اذا لبست ثوبا جدیدا ان اقول الحمد لله الذی کسانی من اللباس ما اتجمل به فی الناس اللهم اجعله ثیاب برکة اسعی فیها لمرضاتک و اعمر فیها مساجدک و قال یا علی من قال ذلک لم یتقمصه حتی یغفر له **شرح** اسعی بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است مرضات بفتح میم مصدر میمی باب علم است اعمر بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر اشارت است بآیت سوره توبه انما یعمر مساجد الله من آمن تا آخر التقمص بقاف و صاد بی نقطه مصدر باب تفعل پوشیدن لباس خواه پیراهن و خواه غیر پیراهن و در بعض نسخ بجای لم یتقمصه حتی یغفر له حین است که لم ینصبه ثنیة **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله چون پوشم جامه نو را اینکه گویم حمد الله را است اگر پوشانید مرا از جمله لباس آنچه آراسته شوم بآن در میان مردمان خداوندا بگردان جامهای مرا جامهای برکت که سعی کنم در آنها برای رضای تو و آباد کنم در آنها مساجد ترا بعبادت پیوسته در آنها و گفت که ای علی هر که گوید آنرا نمیپوشد جامه را تا آنکه آمرزیده شود برای او گناهان او **سوم اصل** عن خالد الجوان قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول ینبغی لاحدکم اذا لبس الثوب الجدید ان یمر یده علیه و یقول الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس و اتزین به بینهم **شرح** صاحب ایضاح گفته که خالد بن نجیح بنون المفتوحة و الجیم و الحاء المهملة اخیرا الجوان بالجیم المفتوحة و الواو المشددة و النون اخیرا یمر بتشدید راء بی نقطه از باب افعال است **یعنی** روایت از خالد عطار گفت که شنیدم از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام

میگفت

الزی والتجمل

میگفت که بتحقیق سزاوار است برای یکی از شما چون پوشید جامه نو را اینکه بمالد دست خود را بر آن و گوید که حمد الله را است اگر پوشانید مرا آنچه پنهان کنم بآن پنهان کردنی خود را و آراسته شوم بآن در مردمان و صاحب آرایش شوم بآن در میان مردمان **چهارم اصل** عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قرأ انا انزلناه ثلثین و ثلثین مرة فی اناء جدید و رش به ثوبه الجدید اذا لبسه لم یزل یاکل فی سعة ما بقی منه سلک **شرح** سلک بفتح و کسر سین است سلک بکسر سین بی نقطه و سکون لام است **یعنی** روایت از چند کس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خواند سوره انا انزلناه را سی و دو بار در ظرف آبی که تازه باشد و پاشید آب آن جامه خود را که نو باشد چون پوشد آنرا پیوسته بخورد در روزی برادر فراخی چند انکه باقی باشد از آن جامه رشته **پنجم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا کسا الله عز و جل المؤمن ثوبا جدیدا فلیتوضأ و لیصل رکعتین یقرأ فیهما ام الکتاب و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر ثم لیحمد الله الذی ستر عورته و زینه فی الناس و لیکثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله فانه لا یعصی الله فیه و له بکل سلک فیه ملک یقدس له و یستغفر له و یترحم علیه **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون پوشانید الله عز و جل مومن را جامه نو پس باید که وضو سازد و باید که گذارد دو رکعت را بخواند در هر کدام آن دو رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی و سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از آن باید که حمد کند الله را که پوشانید پوشانیدنی ورا و آرایش داد او را در میان مردمان و باید که بسیار کند از گفتن لا حول و لا قوة الا بالله چه بدرستی که او عصیان میکند الله را در آن جامه و برای اوست بهر رشته که در آن جامه است فرشته که تقدیس میکند الله تعالی را برای او و استغفار میکند الله تعالی را برای او و طلب رحمت الله تعالی میکند را و **ششم اصل** عن عمر بن یزید قال اردنا الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فلبست ثیابی و نشرت طیلسانا جدیدا کنت معجبا به فنحمنی جمل فی بعض الطریق فنمزق من کل وجه فاغتممت لذلک فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فنظر الی الطیلسان فقال ما لی اراه منهتکا فاخبرته بالقصة **شرح** لبست از باب علم است نشرت بنون و شین با نقطه و راء بی نقطه از باب نصر یا باب تفعیل است النشر و التنشیر از تاه گشودن جامه و مانند آن طیلسان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب اللباس که باب دوم است معجبا بعین بی نقطه و جیم و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است الاعجاب خوش آمدن چیزی کسی را فنحمنی بزای با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است الزحم بفتح زاء و سکون حاء بی نقطه تنه دادن کسی را جمل بکسر حاء بی نقطه و سکون میم است فتمزق بزای با نقطه و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است منهتکا بتاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل باب انفعال است **یعنی** روایت است از عمر بن یزید گفت که اراده کردم داخل شدن بر امام جعفر صادق علیه السلام را پس پوشیدم جامهای خود را و از تاه گشودم بالا پوش نو را که بودم خوشحال از آن پس تنه داد مرا باری در اثنای راه پس پاره شد از هر جانبی پس غمگین شدم برای آن پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام

پس نگاه کرد سوی بالاپوش پس گفت که چرا می‌بینم ترا پاره پاره پس خبر دادم او را بسرگذشت اصل فقال یا عمر اذا البیت ثوبا جدیدا فقل لا اله الا الله محمد رسول الله تبرا من کل افقر واذا احببت شیئا فلا تکثر ذکره فان ذلک مما یهدک واذا کانت لک الی رجل حاجة فلا تشتمه من خلفه فان الله یوقع ذلک فی قلبه شرح تبرا با یکنقطه و را بی‌نقط و همزه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب علم مجزوم است لا تکثر بثا سه نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعالست مشار الیه مصدر تکثر است ما موصوله است یهدک بتخفیف دال بی‌نقط و کاف لام الفعل بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الهدک بفتح ها و سکون دال خراب کردن یا بتشدید دال و کاف ضمیر بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الهد بفتح ها شکستن و بغایت خراب کردن لا تشتمه بصیغه نهی مخاطب باب نصر و ضرب است ایقاع الله تعالی انرا در دل انکس عبارتست از نفرت و عداوت انکس نیز با مخاطب یعنی پس امام گفت که ای عمر چون پوشیدی جامه نو را پس بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله تا بری شوی از هر آفتی و چون دوست داشتی چیزی را پس بسیار مکن یاد آنرا چه بدرستی که آن بسیار یاد کردن از جمله چیزیست که خراب و نابود میکند آن محبوب را و چون باشد ترا سوی مردی حاجتی پس دشنام مده او را غایبانه او چه بدرستی که الله تعالی می‌اندازد آن بدی را در دل آن مرد باب یازدهم اصل باب لبس الخلقان شرح لبس بضم لام است خلقان بضم خا با نقطه و سکون لام و قاف جمع خلق بفتح خا و فتح لام است یعنی این باب بیان پوشیدن جامهای کهنه است در این باب سه حدیث اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی الاسراف هراقة فضل الاناء وابتذال ثوب الصون والقاء النوی شرح مضمون این گذشت در کتاب الزکوة در حدیث دهم باب کراهیة السرف والتقتیر که باب شصت و هفتم است های مکسوره در هراقه قایم مقام همزه باب افعال است الابتذال بابا یکنقطه و ذال با نقطه مصدر باب افتعال نگاه نداشتن الصون بفتح صاد بی‌نقط و سکون واو نگاهداشتن النوی بفتح نون و تخفیف واو جمع نواة استخوانهای خرما یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کمتر اسراف ریختن باقی مانده ظرف آبخوری و خانه دار کردن جامه بیرون برو و دور انداختن استخوانهای خرماست در موضع احتمال انتفاع آنها دوم اصل عن سلیمان بن صالح قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما ادنی ما یجیء من الاسراف قال ابتذالک ثوب صونک واهراقک فضل انائک واکلک التمر ورمیک بالنوی شرح واو در ورمیک برای انصاب است و باقی ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن الفضل بن کثیر المدائنی عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه بعض اصحابه فرای علیه قمیصا فیه قب قد رقعه فجعل ینظر الیه فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما لک تنظر فقال قب یلقی فی قمیصک قال فقال لی اضرب یدک فی هذا الکتاب واقرا ما فیه وکان بین یدیه کتاب او قریب منه فنظر الرجل فیه فاذا فیه لا ایمان لمن لا حیاء له ولا مال لمن لا تقدیر له ولا جدید لمن لا خلق له شرح القب

الادنى في البذل

بفتح قاف و تشدید با یکنقطه رکوبی که در گریبان پیراهن دوزند رقعه برا بی‌نقطه و قاف و عین بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع یا باب تفعیل است او برای شک فضل است میان بودن قریب منه و نبودن آن و بر تقدیر بودن صفت کتاب است یعنی روایتست از فضل بن کثیر با سه نقطه مدائنی از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داخل شد بر امام بعضی یارانش پس دید بر امام پیراهنی که در گریبان او رکوبی بود که تحقیق منه کرده بود آنرا پس شروع کرد نگاه میکرد سوی آن پیه پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم که چیست ترا که نگاه میکنی پس گفت که پیه یافته میشود در پیراهن تو را وی گفت که پس امام گفت مرا که بزن دست خود را سوی این کتاب و بخوان آنچه را که در آنست و بود در پیش امام کتابی یا نزدیک نسبت با امام پس نگاه کرد آنمرد در آن کتاب بود که نیست ایمان برای کسی که نیست شرم برای او و نیست مال برای کسی که نیست میانه روی برای او و نیست جامه نو برای کسی که نیست جامه کهنه برای او باب پانزدهم اصل باب العمائم شرح العمائم بفتح عین بی‌نقط و کسر همزه جمع عمامه بکسر عین و تخفیف میم اول جامهایی که بر سر پیچیده میشود یعنی این باب بیان عمامهاست در این باب هفت حدیث اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعمم ولم یتحنک فاصابه داء لا دواء له فلا یلومن الا نفسه شرح التعمم مصدر باب تفعل عمامه بر سر پیچیدن و عمامه بر سر گذاشتن و عمامه بر سر داشتن الاحتناک بحای بی‌نقط و نون مصدر باب افتعال گردانیدن عمامه بر پایین زنخ خود یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که عمامه بر سر پیچید و تحت الحنک نکرد پس رسید او را دردی که نیست درمانی آنرا پس باید که سرزنش نکند البته مگر خودش را دوم اصل عن ابی همام عن ابی الحسن علیه السلام قال فی قول الله عز وجل مسومین قال العمائم اعتم رسول الله صلی الله علیه واله فسدلها بین یدیه ومن خلفه واعتم جبرئیل فسدلها من بین یدیه ومن خلفه شرح ابو همام بفتح ها و تشدید میم اول اسمش اسمعیل بن همام است مسومین در قرارت عاصم و ابن کثیر بکسر واو مشدده است التسویم ارسال العمائم منصوب مفعول مسومین است جمله اعتم استیناف بیانی برای تقدیر مفعول است فسدلها سین بی‌نقط و دال بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب بمعنی ارسلها است یعنی روایتست از ابو همام از امام رضا علیه السلم گفت که در قول الله عز و جل در سوره آل عمران که بر حالی که بجز از فرشته فرود فرستنده گان باشند امام گفت که عمامها را یعنی این که عمامه بر سر پیچید رسول الله صلی الله علیه واله پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش خود و یکطرف عمامه را در پس خود و عمامه بر سر پیچید جبرئیل پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش خود و یکطرف عمامه را در پس خود و بیان این آیت شد در کتاب الحج در شرح حدیث اول باب دویست و بیست و نهم که باب زیارة قبر ابی عبد الله الحسین بن علی علیهما السلم است سوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال کانت علی الملئکة العمائم البیض المرسلة یوم بدر شرح البیض بکسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع بیضاء سفید مرسله بصیغه اسم مفعول باب افعالست و این حدیث نیز برای تفسیر آیت سوره آل عمرانست که گذشت در حدیث سابق یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بود

بر پیشکان عمامهای سفید فرو فرستاده شده در روز بدر چهارم اصل عن علی بن ابی علی اللهبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال عمّم رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً بیده فسدلها من بین یدیه وقصّرها من خلفه قدر اربع اصابع ثم قال ادبر فادبر ثم قال اقبل فاقبل فقال هکذا تیجان الملائکة شرح قصّرها از باب ضرب است تیجان بکسر تا دو نقطه در بالا وسکون یا دو نقطه در پایین وجیم جمع تاج است یعنی روایتست از علی بن ابی علی لهبی بفتح لام وفتح ها وبا یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عمامه دار کرد رسول الله صلی الله علیه وآله علی را بدست خود پس فرو فرستاد یکطرف عمامه را در پیش علی وکوتاه کرد یکطرف عمامه را در پس علی مقدار عرض چهار انگشت بعد از آن گفت که پشت بگردان پس پشت گردانید بعد از آن گفت که رو آور پس رو آورد پس گفت که چنین است تاجهای فرشتگان پنجم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله العمائم تیجان العرب وروی ان الطابقیة عمّة ابلیس شرح تاج در اصل اسم عصابه ایست که بجواهر زینت داده میشده وپادشاه بر سر میگذاشته ومستعمل میشود در آنچه اهل شرف بر سر خود گذارند در روز زینت وروی کلام امام وکلام راوی میتواند بود ومناسب اول اشارت بضعف این روایتست از رسول الله علیه وآله طابقیه بطا بی‌نقطه وفتح وکسر با یکنقطه وقاف وتشدید یا دو نقطه در پایین وتا تانیث است العمّة بکسر عین بی‌نقطه وتشدید میم اسم مصدر باب افتعال عمامه بر سر گذاشتن صاحب قاموس گفته که والطابق کهاجر وصاحب الآجر الکبیر کالطابوق والعضو ونصف الشاة وظرف یطبخ فیه معرب تابه الجمع طوابق وطوابیق والعمة الطابقیة هی الاقتعاط وگفته که واقتعط تعمم ولم یدر تحت حنکه وگفته که وحسن العمة بالکسر ای الاعتمام ومیتواند بود که طابقیه عبارت باشد از عمامه که پهن پیچیده شده باشد مانند آجر بزرگ روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که عمامها تاجهای عربست وروایت کرده شده اینکه طابقیه عمامه بستن ابلیس است ششم اصل عن علی بن الحکم رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال من خرج من منزله معتمّاً تحت حنکه یرید سفراً لم یصبه فی سفره سرق ولا حرق ولا مکروه شرح معتمّاً بتشدید میم بصیغه اسم فاعل باب افتعال است السرق بفتح سین بی‌نقطه وسکون وفتح وکسر را بی‌نقطه مصدر باب ضرب دزدیدن الحرق بفتح حا بی‌نقطه وسکون را بی‌نقطه مصدر باب ضرب سوزانیدن یعنی روایتست از علی بن حکم بفتح حا وفتح کاف بالا برد سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که بیرون آمد از منزل خود در حالی که عمامه بسته باشد زیر حنک خود را اراده میکند سفر برابر نخورد او را در سفرش دزدیدنی وسوزانیدنی ونه ناخوشی هفتم اصل عن عیسی بن حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعتمّ فلم یدر العمامة تحت حنکه فاصابه الم لا دواء له فلا یلومنّ الا نفسه شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب

باب شانزدهم اصل باب القلانس

شرح این باب بیان کلاههاست در این باب چهار حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یلبس

من القلانس الیمنیة والبیضاء والمضربة وذات الاذنین فی الحرب وکانت عمامته السحاب وکان له برنس یتبرنس به شرح یمنیه بضم یا دو نقطه در پایین وسکون میم ونون گذشت در حدیث ششم باب لبس الخز که باب نهم است صاحب قاموس گفته که والیمنة بالضم برد یمنی ابن اثیر گفته که وفیه انه علیه السلام کفن فی یمنة هی بضم الیاء ضرب من برود الیمن وظاهر اینست که مراد اینجا قسمی از کلاه باشد که متعارف اهل یمن است البیضاء بفتح با یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وضاد با نقطه والف ممدوده کلاه سفید المضربة بضاد با نقطه ورا بی‌نقطه وبا یکنقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل دوخته شده راه راه مثل بساط سوزنی وقبای قلمی مطرزی در مغرب گفته که ضرب الحاء والمضربة خاطها مع القطن ومنه بساط مضرب اذا کان مخیطاً ومراد اینجا کلاه دوخته شده از چند رنگ بقرینه حدیث آینده وبقرینه آنچه می‌آید در حدیث دوم باب نوادر که باب بیست ونهم است ذات الاذنین عبارت از کلاه دو گوشه که هر کدام برای پوشانیدن یکطرف روست فی الحرب متعلق باخیرست بقرینه حدیث آینده سحاب بفتح سین بی‌نقطه وتخفیف حا بی‌نقطه والف وبا یکنقطه گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله ومتاعه که باب سی وهشتم است وآن در اصل بمعنی ابرست وتسمیه عمامه روز جنگ بسحاب باعتبار شبه در رنگ ودر فیض ودر سایه انداختن بر سر موضعی است البرنس بضم با یکنقطه وسکون را بی‌نقطه وضم نون وسین بی‌نقطه جامه فروتنی وآن کنده ترجامهای صاحبش است که استحباب پوشیدن آن برای نماز گذشت در حدیث چهارم باب لبس الصوف که باب هشتم است ومویّد اینست آنچه گذشت در حدیث هشتم باب تشمیر الثیاب که باب دوازدهم است التبرنس مصدر باب تفعلل فروتنی کردن پوشیدن برنس ومانند آن وبرنس گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب النوادر که باب سیزدهم است ودر کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب العجب که باب صد وبیست وپنجم است وابن اثیر در نهایه گفته هو کل ثوب راسه منه ملتزق به من دراعة او جبة او ممطر او غیره سلکت وقال الجوهری هو قلنسوة طویلة کان النساک یلبسونها فی صدر الاسلام وهو من البرس بکسر الباء القطن والنون زایدة وقیل انه غیر عربی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که میپوشید از جمله کلاهها کلاه یمنی را وکلاه سفید را وکلاه دوخته راه راه وکلاه دو گوشه را در روز جنگ وبود عمامه او در روز جنگ سحاب وبود او را جامه فروتنی که فروتنی میکرد وپوشیدن آن دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یلبس قلنسوة بیضاء مضربة وکان یلبس فی الحرب قلنسوة لها اذنان شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل عن الحسین بن المختار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اعمل لی قلانس بیضاً ولا تکسّرها فان السیّد مثلی لا یلبس المکسّر شرح اعمل بصیغه امر باب علم است بیضاً بکسر با یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وضاد با نقطه وتنوین است لا تکسرها بسین بی‌نقطه ورا بی‌نقطه بصیغه نهی مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است الاکسار در عرضه شکستن درآوردن والتکسیر شکستن وچند حصه برابر یکدیگر کردن چیزی مثل عرقچین پنج ترک

دوازده ترک و بنابراول و دوم مراد فراخ کردن کلاهست بروشی که باید که دامن آن برگردانیده شود
یا برآن آویخته شود یعنی روایتست از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بساز برای
من کلاههای سفید را و درعرضه شکستن مکن آنها را چه بدرستی که مثل من پوشیده کلاهی را که در عرضه
شکستن باشد چهارم اصل عَنِ الحُسَیْنِ بْنِ المُخْتارِ قالَ قالَ ابوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اتَّخِذْ لی قَلَنْسُوَةً
وَلا تَجْعَلْها مُصْبَغَةً فانَّ السَّیِّدَ مِثْلی لا یَلْبَسُها یَعْنی لا تُکَسِّرْها شرح المصبغه بصاد بینقط
و بای یکنقط و غین با نقط بصیغه اسم مفعول باب افعال فراخ کرده شده صاحب قاموس گفته اصبغ النعمة اسبغها
لا یکسرها از باب افعال یا باب تفعیل است یعنی روایتست از حسین بن مختار گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که بساز برای من کلاهی را و مگردان آنرا فراخ چه بدرستی که مثل من پوشید آنرا امام میخواهد انرا که
در عرضه شکستن مکن آن کلاه را باب هفدهم اصل باب الاحتذاء شرح الاحتذاء بحاء منقط و ذال با نقط و
الف و همزه منقلبه از واو مصدر باب افتعال پوشیدن حذاء بکسر حاء منقط و تخفیف ذال ممدوده بمعنی پاپوش
خاکسا و مثل کفش عجمی و نعلین عربی یعنی این باب بیان پوشیدن پاپوش است در این باب پانزده حدیثست
اول اصل عَنْ ابی بَصیرٍ عَنْ ابی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قالَ امیرُ المُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ اسْتِجادَةُ الحِذاءِ
وِقایَةٌ لِلْبَدَنِ وَعَوْنٌ عَلَی الصَّلوةِ وَالطَّهُورِ شرح الاستجاده بجیم و الف منقلبه از واو و دال منقط مصدر
باب استفعال نیکو کردن چیزی را حذاء بیان شد و نیکو بودن حذاء اینست که احاطه بجمیع قدم کند و مانند نعل عربی
نباشد و رخنه در آن نباشد و این قسم حذاء مانند خفاست در دفع سیل که بیان میشود در حدیث دوم باب
الخف که باب نوزدهم است الوقایه بکسر واو و قاف و الف و یاء دو نقطه در پایین نگاهدارنده از ضرر
العون بفتح عین بینقط و سکون واو مددکار که باعث بر چیزی باشد طهور بضم طاء بینقط است یعنی روایتست
از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم خوب کردن پاپوش نگاهدارنده است
برای بدن و مددست بر نماز و پاکی دوم اصل عَنِ السَّکُونیِّ عَنْ ابی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ اوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ
النَّعْلَیْنِ ابْرهیمُ عَلَیْهِ السَّلامُ شرح نعل بفتح نون و سکون عین بمعنی پاپوش خاکسا واست خواه محیط بجمیع قدم باشد
و خواه نباشد یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اول کسی که فرا گرفت برای خود
نعلین را ابراهیم علیه السلم بود سوم اصل وَبِهذَا الاسْنادِ قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَالِهِ مَنِ اتَّخَذَ
نَعْلاً فَلْیَسْتَجِدْها شرح و بسند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که فرا گرفت برای خود نعلی را پس باید که نیکو کند آنرا چهارم اصل عَنْ قاسِمِ بْنِ یَحْیی عَنْ جَدِّهِ الحَسَنِ
بْنِ راشِدٍ عَنْ ابی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ قالَ امیرُ المُؤْمِنینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَالِهِ لا تَتَّخِذُوا المُلَسَّنَ فانَّها
حِذاءُ فِرْعَوْنَ وَهُوَ اوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ المُلَسَّنَ شرح لا تحتذوا بحاء منقط و ذال با نقط مضموم بصیغه نهی مثل الدم باب
افتعالست و در بعض نسخ لا تتخذوا بخاء با نقط بصیغه نهی مهموز الفاء باب افتعالست ملسن بضم میم و سکون لام و سین منقط

الرّی والجبل

جمع ملس بفتح همزه و سکون میم و فتح لام است و آن بمعنی هموارست و مراد اینجا نعلیست که میان آن باریک نیست
و تمام نعلی که میان پیش باریکست تخصّر بضم میم و فتح خاء با نقط و تشدید صاد بینقط مفتوحه و راء منقطاست چنانچه می آید
در حدیث ششم این باب شاید که فرعون عبارت از معویه یا دیگری از خلفای ضلالت باشد و گذشت در کتاب
الحج در حدیث اول باب فی قوله عزوجل سواء العاکف فیه والباد که باب بیست و ششم است انکه معویه فرعون
این امتست یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که نعل خود مکنید هموار پا را چه بدرستی که آنها نعل فرعونست و فرعون اول کسی است که
فرا گرفت برای خود نعلهای هموار را پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ابی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ انّی لَأَمْقُتُ الرَّجُلَ
لا اراهُ مُعَقِّبَ النَّعْلَیْنِ شرح لامقت بفتح لام و ضم قاف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب نصرست معقب بعین بینقط و قاف و باء یکنقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منصوب و مضافست
التعقیب وسیع کردن دنبال نعل بقدری که گنجایش پاشنه داشته باشد و این احترازست از نعل پاشنه باریک
پایی پاشنه ابن اثیر در نهایه گفته فیه ان نعله علیه السلم کانت معقبة مخصرة المعقبة التی لها عقب یعنی روایتست
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بدرستی که من هر آینه دشمن میدارم مردی را که نمی بینم او را که نعلین او جای
پاشنه داشته باشد ششم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ مِنْهالٍ قالَ کُنْتُ عِنْدَ ابی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ وَعَلَیَّ نَعْلٌ
مَمْسُوحَةٌ فَقالَ هذا حِذاءُ الیَهُودِ فَانْصَرَفَ مِنْهالٌ فَاخَذَ سِکّیناً فَخَصَّرَها بها شرح ضمیر قال راجع
برجل است یا راجع بمنهال است و بنابر دوم فانصرف منهال از قبیل التفاتست ممسوحه بسین منقط بمعنی
هموارست که بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب تخصّرها بخاء با نقط و صاد بینقط و راء بینقط از باب تفعیل
یعنی روایتست از مردی از منهال بکسر میم و سکون نون گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که بر من
بود نعلی هموار پس امام گفت که این نعل جهود انست پس برگشت منهال پس فرا گرفت کاردی پس میان باریک کرد
آن نعل را با آن هفتم اصل حَدَّثَنی اسْحقُ الحَذّاءُ قالَ ارْسَلَ الَیَّ ابوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ وَنَحْنُ بِمِنیً ایْتِنی
وَمَعَکَ کَیْفُکَ قالَ فَاتَیْتُهُ فی مِضْرَبَةٍ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیَّ وَاوْمَی الَیَّ بِیَدِهِ انِ اجْلِسْ فَجَلَسْتُ
شرح حذاء بفتح حاء بینقط و تشدید ذال با نقط و الف ممدوده است ایتنی بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر تاء
دو نقطه در بالا و نون و قایه است الکیف بکسر کاف و سکون نون و فاء ظرفی که اسباب دوزندگی مانند آن در آن
گذارند المضرب بکسر میم و سکون ضاد با نقط و فتح راء بینقط و باء یکنقط سراپرده بزرگ ان بفتح همزه و سکون نون
که کسرش بالتقاء ساکنین مفسره است یعنی خبر داد مرا اسحق نعلین دوز گفت که کس فرستاد سوی من امام جعفر صادق
علیه السلم بر حالی که ما در منی بودیم که بیا نزد من بر حالی که باشد ظرف اسباب دوزندگی تو را وی گفت که پس آمدم نزد او
در سراپرده بزرگ او پس سلام کردم بر او پس جواب سلام من داد و اشارت کرد سوی من بدست خود که بنشین پس
نشستم اصل ثُمَّ تَناوَلَ نَعْلاً جَدیداً فَرَمی بِها الَیَّ فَلَمّا ارَدْتُ انْ اذْهَبَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداکَ

لو وهبت لي هذه وكنت آخذ واعلها فرمى الي بالفرد الآخر وقال واحدة اى شئ تتفعلك

قال وكانت معقبة مخصرة لها قبالان وهاروش وقال هذا احذو النبي صلى الله عليه واله

شرح لو برای تمنی است وکنت بصیغه متکلم عطف بر وهبت است پس داخل متمنی است احذو بحا منقط و ذال

بانقط و سکون واو و بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است واحدة مرفوع و مبتداست ای منصوب و قائم

مقام مفعول مطلق تتفعلک است که مقدم شده و برای استفهام انکاریست و مقصود مبالغه در کمی نفع است

و اشارتست باینکه اندازه برداشتن در این مجلس نفعی آورد پس طلب بخشیدن برای نفعی دیگر است و آن نفع در یکی

متصور نیست معقبة و مخصرة بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است القبال بکسر قاف و تخفیف با منقط بند نعلین

که درمیان انگشت میانین و قبال آن میگذرد الروس بضم را منقط و ضم همزه و سکون واو و سین منقط جمع آس

بفتح راء و سکون همزه سرها و مراد اینجا چند حلقه است که در دو پهلو و در عقب نعل است برای گذرانیدن دو قبال

از آنها و بستن بکیده بکسر الحذو بفتح حا منقط و سکون ذال بانقط و واو اندازه نعلین و مانند آن یعنی بعد از آن

برداشت نعلی تو را پس انداخت آنرا سوی من برای اندازه برداشتن پس چون اراده کردم که روم گفتم که قربانت

شوم کاش بخشی برای من این نعل را و باشم که نعل دوزم باندازه آن پس انداخت سوی من تای دیگر را و گفت که

یکی کدام نفع میرساند ترا راوی گفت که و بود آن نعل پاشنه دار میان باریک آنرا بود دو قبال و آنرا بود دو روپای

و گفت که این اندازه ایست که نبی صلی الله علیه و اله برای نعلین قرار داده هشتم اصل عن محمد بن الفيض من تيم

الرباب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اني لأمقت الرجل ارى في رجله نعلا غير مخصرة

اما ان اول من عقبه حذو رسول الله صلى الله عليه واله فلان ثم قال ما تسمون هذا الحذو قلت

الممسوح قال هذا الممسوح شرح فیض بفتح فا و سکون یا دو نقط در پایین و ضاد بانقط است من بکسر میم و سکون

نون است تیم بفتح تا دو نقط در بالا و سکون یا دو نقط در پایین مضافست و آن اسم قبیله ایست رباب بضم را

منقط و تخفیف با یکنقط و الف و با یکنقط دوم اسم موضعیست که بعض قبیله تیم در آنجا بوده اند فلان عبارتست از

معویه یا عبارتست از عمر و بر هر تقدیر فرعون که مذکور شد در حدیث چهارم این باب عبارت از اوست ممسوح در اول

بحا منقط است و بیان شد در شرح حدیث ششم این باب در دوم بحا بانقط و منقط میتواند بود یعنی روایتست

از محمد بن فیض که از جمله طایفه تیم الرباب است گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که هر آینه

من دشمن میدارم مردی را که می بینم در پای او نعلی را که غیر میان باریکست آگاه باش بدرستی که اول کسی که تغییر داد اندازه

نعل رسول الله صلی الله علیه و آله را معویه است بعد از آن گفت که چه مینامید این اندازه غیر میان باریک را گفتم

که مالیده امام گفت که اسم لایق این ممسوح کرده شده است باعتبار آنکه بد شکل و خلاف سنت است نهم اصل عن

علي بن سويد قال نظر الي ابو الحسن عليه السلام وعلي نعلان ممسوحتان فاخذهما وقلبهما ثم قال اتريد

ان تهود قال قلت جعلت فداك اتيتما وهبهما الي انسان قال فلا باس شرح سوید بضم سین منقط

و فتح واو وست علیهما بقاف و با یکنقط از باب ضرب یا تفعیل است و مراد اینست که تحصیر آنها کرد یا مراد

اینست که گردانید از این رو بآن رو برای نگاه کردن هر دو جانب تهود بفتح تا دو نقط در بالا و فتح ها

و تشدید واو مفتوحه و دال منقط بحذف یکتاست یعنی روایتست از علی بن سوید گفت که نگاه کرد سوی من

امام موسی کاظم در حالی که بر من بود دو نعل مالیده پس گرفت آنها را و گردانید آنها را بعد از آن گفت مرا که آیا

میخواهی که مانند جهودان شوی راوی گفت که گفتم که قربانت شوم جز این نیست که بخشید آنها را بمن شخصی امام

گفت که پس نیست پروایی دهم اصل عن غير واحد عن ابي عبد الله عليه السلام انه كره عقد شراك

النعل وآخذ نعل احدهم فحل شراكها شرح الشراک بکسر شین بانقط و تخفیف را منقط بند نعلین

و آن اعم از قبالست که مذکور شد در حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از چند کس از امام جعفر صادق علیه

السلام که او ناخوش شمرد گره کردن بند نعلین را در وقتی که پا در آن نباشد و امام گرفت نعل یکی از یاران را پس

گشود بند آنرا یازدهم اصل عن غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي يطيل ذوايب

نعليه شرح الذوایب بفتح ذال بانقط و تخفیف واو و الف و کسر همزه و با یکنقط جمع ذوابه بضم ذال و تخفیف

همزه و الف و با یکنقط گیسوها و اینجا عبارتست از علاقه ها که آویخته میشود بر پا از جمله بندهای نعلین بعد از گره

زدن آنها یعنی روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدرم که دراز میکرد علاقه های

دو نعل خود را دوازدهم اصل عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام انه نظر الي نعل شراكها معقودة

فتناولها ابو عبد الله عليه السلام فحلها ثم قال لا تعقد شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق

علیه السلام که او نگاه کرد سوی نعلی که بند آن بسته بود پس برداشت آنرا امام جعفر صادق علیه السلام پس گشود گره آنرا

بعد از آن گفت صاحبش را که دیگر مکن آنرا سیزدهم اصل عن عبد الرحمن بن كثير قال كنا نمشي مع ابي عبد الله

عليه السلام فانقطع شسع نعله فاخرجت من كمي شسعا فاصلحت به نعله فضرب بيده على

كتفي الايسر وقال يا عبد الرحمن بن كثير من حمل مؤمنا على شسع حمله الله على ناقة دمكاء حين

يخرج من قبره حتى يقرع باب الجنة شرح الشسع بکسر شین بانقط و سکون سین منقط و عین منقط قبال که بیان

شد در شرح حدیث هفتم این باب الدمکاء بفتح دال منقط و سکون میم و الف ممدوده مونث ادمک تند و یقرع

بقاف و را منقط و عین منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع منصوبست یعنی روایتست از عبد الرحمن بن

کثیر بفتح کاف و کسر ثا سه نقط گفت که بودم که میرفتیم با امام جعفر صادق علیه السلام پس گسیخت بند نعل او پس بیرون

آوردم از آستین خود بند نعلی را پس اصلاح کردم بآن نعل خود را پس زد بدست خود بر دوش چپ من و گفت

که ای عبد الرحمن بن کثیر هر که سوار کند مومنی را بر بند نعلی سوار میکند او را الله بر ناقه که تند میدویده باشد در وقتی

که بیرون می آید از قبرش تا آنکه کوبد در بهشت را چهاردهم اصل عن يعقوب السراج قال كنا نمشي مع ابي

عبد الله عليه السلام وهو يريد ان يعزي ذا قرابة لمولود له فانقطع شسع نعل ابي عبد الله عليه السلام

تناول نعله من رجله ثم مشى حافياً فنظر اليه ابن ابي يعفور فخلع نعل نفسه من رجله وخلع
الشسع منها وناولنا ابا عبدالله عليه السلم فاعرض عنه كهيئة المغضب ثم ابى ان يقبله قال لا ان
صاحب المصيبة اولى بالصبر عليها فمشى حافيا حتى دخل على الرجل الذي اتاه ليعزيه
شرح حافيا بحاء بی نقط و کسر فا و یاء دو نقط در پایین اشارتست باخراج نعلی دیگر برای دفع کراهت مشی در نعل
واحده چنانچه می آید در حدیث چهارم و پنجم باب بستم مصیبت اینجا کسیکه من بدست یعنی روایتست از یعقوب
سراج گفت که بودیم که میرفتیم با امام جعفر صادق علیه السلم و او میخواست که تعزیه کند خویشی از او را بسبب فوت
فرزندی از آن خویش پس گسیخته شد نعل امام جعفر صادق علیه السلم پس برداشت نعل خود را از پای خود و بعد از آن
رفت پا برهنه پس نگاه کرد بسوی او عبدالله بن ابی یعفور پس کند نعل خود ش را از پای خود و کند بند را از آن و داد
آنرا با مام جعفر صادق علیه السلم پس امام رو گردانید از او مانند حال خشمناک بعد از آن ابا کرد از اینکه قبول کند
آن بند را بیان این انکه گفت که نه بدرستی که صاحب مصیبت سزاوار ترست بصبر بر آن مصیبت پس رفت
پا برهنه تا انکه داخل شد بر مردی که آمد نزد او برای اینکه تعزیه کند او را **یازدهم** عن عبدالرحمن بن
ابی عبدالله قال کنت مع ابی عبدالله علیه السلم فدخل علی رجل فخلع نعله ثم قال اخلعوا نعالکم
فان النعل اذا خلعت استراحت القدمان **شرح** روایتست از عبدالرحمن ابی عبدالله گفت که بودم
با امام جعفر صادق علیه السلم پس داخل شد بر مردی پس بیرون آورد نعل خود را در وقت نشستن بعد از آن
گفت یاران را که بیرون آورید نعلهای خود را چه بدرستی که نعل چون بیرون آورده شود در وقت نشستن
استراحت میکنند دو پا **باب بیست و هم اصل باب الوان النعل شرح** این باب بیان رنگهای پاپوش ها کسا و ایست
در این باب هفت حدیث **اول اصل** عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلم انه نظر الی بعض اصحابه
وعلیه نعل سوداء فقال ما لك وللنعل السوداء اما علمت انها تضر بالبصر وترخی الذکر
وهی باغلی الثمن من غیرها وما لبسها احد الا اختال فیها **شرح** تضر بضاد با نقط و تشدید را بی نقط
بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال یا باب نصرست ترخی را بی نقط و خا با نقط و یا بصیغه مضارع غایبه معلوم
باب افعالست اغلی بغین با نقط بصیغه افعل التفضیل است الثمن مرفوع و مجرور میتواند بود و جار او اول موافق الحجه
می آید در حدیث چهارم این باب اختال بخا با نقط و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است **یعنی** روایتست
از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او نگاه کرد بسوی بعض یارانش بر حالی که بر او بود
نعلی سیاه پس گفت که چیست ترا و نعل سیاه را آیا نمیدانستی که آن ضرر میرساند بدیده و سست میکند
ذکر را و آن بهای گرانترست بیان این انکه بهای آن از غیر آنست و نپوشید آنرا کسی مگر انکه تکبر کرد در آن **دوم**
اصل عن حنان بن سدیر قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم وفی رجلی نعل سوداء فقال
یا حنان ما لك وللسوداء اما علمت ان فیها ثلث خصال تضعف البصر وترخی الذکر وتورث

الرد والجدل

الهم قال فقلت فما البس من النعال قال علیك بالصفراء فان فیها ثلث خصال تجلو البصر و
تشد الذکر وتدرأ الهم وهی مع ذلك من لباس النبیین **شرح** تضعف از باب افعالست تجلو جیم از باب
نصرست تشد بشین با نقط و تشدید دال بی نقط از باب نصرست تدرا بدال بی نقط و رای بی نقط و همزه از باب منع
است **یعنی** روایتست از حنان بفتح حاء بی نقط و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقط و کسر دال بی نقط و سکون
یاء دو نقط در پایین و راء بی نقط گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که در پای من بود نعلی
سیاه پس گفت که ای حنان چیست ترا و نعل سیاه را با یکدیگر آیا ندانستی که در آنست سه خصلت ضعیف
میکند دیده را و سست میکند ذکر را و باعث میشود اندوه را راوی گفت که پس گفتم که پس چه رنگ بپوشم از جمله
نعلها امام گفت که در باب زرد را چه بدرستی که در آنست سه خصلت جلا میدهد دیده را و قایم میکند ذکر را و دفع میکند
اندوه را و آنها و جود اینکه انچه مذکور شد از جمله پوشش پیغمبرانست **سوم اصل** عن الفضل بن دکین عن سدیر
الصیرفی قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم وعلی نعل بیضاء فقال یا سدیر ما هذه النعل
اتخذتها علی علم قلت لا والله جعلت فداك فقال من دخل السوق قاصدا لنعل بیضاء لم تبلها
حتی یکتسب مالا من حیث لا یحتسب قال ابو نعیم اخبرنی سدیر انه لم یبل تلك النعل حتی اکتسب
مائة دینار من حیث لا یحتسب **شرح** اتخذتها بخاء بی نقط و ذال با نقط و یاء دو نقط در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم
باب افتعال بتقدیر استفهام است لم یبلها بفتح نون و سکون لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین باب علم است
و در بعض نسخ بسکون بای بی نقط و کسر لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب افعالست الابلاء کهنه کردن
و بر این قیاس است لم یبل قال ابو نعیم کلام فضل است **یعنی** روایتست از فضل بن دکین بضم دال بی نقط و فتح کاف
و سکون یاء دو نقط در پایین از سدیر صراف گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که بر من بود
نعلی سفید پس گفت که ای سدیر چیست این نعل آیا نعل خود کردی آنرا بنابر دانستگی گفتم که نه بخدا قسم قربانت شوم پس
امام گفت که هر که داخل شود بازار را بر حالی که جویای نعل سفیدست در یافت آنرا تا انکه کسب کند مالی را از جایی که
گمان ندارد گفت ابو نعیم بفتح نون که خبر داد مرا سدیر اینکه او در نیافت آن نعل را تا انکه کسب کرد صد دینار طلا از جایی
که گمان نداشت **چهارم اصل** عن عبید بن زرارة قال رآنی ابو عبدالله علیه السلم وعلی نعل سوداء
فقال یا عبید ما لك وللنعل السوداء اما علمت ان فیها ثلث خصال ترخی الذکر وتضعف
البصر وتورث الهم وهی اغلی ثمنا من غیرها وان الرجل لیلبسها وما یملك الا اهله وولده
فیبعثه الله جبارا **شرح** روایتست از عبید بن زراره گفت که دید مرا امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی که بر من
بود نعلی سیاه پس گفت ای عبید چیست ترا و نعل سیاه را با یکدیگر آیا ندانستی که در آنست سه خصلت سست میکند ذکر را
و ضعیف میکند دیده را و باعث میشود اندوه را و آن گران بها ترست از غیرش و بیان این شد در شرح حدیث اول
این باب و بدرستی که مرد هر آینه میپوشد آنرا بر حالی که صاحب نیست مگر زن و فرزندش را پس بر می انگیزد او را الله تعالی

هرو وهب ابن الوهب القرشی ضعیف

در روز قیامت بغایت سمکار پنجم اصل عَنْ اَبِی البَخْتَرِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قَالَ مَنْ لَبِسَ نَعْلاً صفراءَ کَانَ فِی سُرُورٍ حَتّی یُبْلِیَهَا شرح بختری بفتح با یکنقطه وسکون خا بانقطه وفتح تا دو نقطه در بالا وکسر را بینقطه وتشدید یا راست واسمش وهب بن وهب است یبلیها با یکنقطه ویا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست یعنی روایتست از ابی البختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که پوشید نعلی زرد را شد در خوشحالی تا اکه کهنه کند آنرا ششم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ جَابِرَ الجُعْفِی عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلم قَالَ مَنْ لَبِسَ نَعْلاً صَفْرَاءَ لَمْ یَزَلْ یَنْظُرُ فِی سُرُورٍ مَا دَامَتْ عَلَیْهِ لِاَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِیْنَ شرح بلغ با یکنقطه وغین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع معضل است با در به برای تعدیه است وضمیر راجع بسند حدیث جابر الجیم وکسر با یکنقطه منصوبست جعفی بضم جیم وسکون عین بینقطه وفا است فی بمعنی مع است فاقع بیان شد در شرح حدیث آینده یعنی روایتست از بعض یاران ما رسانید سند حدیث را بجابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که پوشید نعلی زرد را همواره نگاه میکند سوی آن نعل با خوشحالی چندانکه باقی باشد برا و زیرا که الله عز وجل میگوید در سوره بقره که زرد خالص از تیرگیست رنگش بیان این اکه خوشحال میکند نگاه کننده کان را هفتم اصل عن عَبْدِ المَلِکِ بْنِ بَحْرٍ صَاحِبِ اللُّؤْلُؤِ قَالَ مَنْ اَرَادَ لُبْسَ النَّعْلِ فَوَقَعَتْ لَهُ صَفْرَاءُ اِلَی البَیَاضِ لَمْ یَعْدَمْ مَالاً وَوَلَداً وَمَنْ وَقَعَتْ لَهُ سَوْدَاءُ لَمْ یَعْدَمْ غَمّاً وَهَمّاً شرح عبد الملک بن بحر بفتح با یکنقطه وسکون حا بینقطه ورا بینقطه شاید که راوی امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلم باشد صاحب صفت بحرست در کتاب رجال چنین است که بحر الطویل الکوفی صاحب متاع من اصحاب الصادق علیه السلم لبس بضم لام وسکون با یکنقطه مصدر باب علم است صفراء مرفوع وفاعل است الی البیاض صفت صفرا است ومقصود اینست که زرد دیمرنگ باشد پس مایل سوی بیاض خواهد بود وشاید که این اشارت بتفسیر فاقع در آیت سوره بقره باشد بابروش که ماخوذ باشد از نقوع بمعنی بیاض موافق آنچه مذکور شد در کتاب الاشربة در وجه تسمیه فقاع در شرح حدیث باب المسکر یقطر منه فی الطعام که باب بیست ونهم است لم یعدم بعین بینقطه ودال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است العدم بضم عین وسکون دال نایافتن فرق میان غم وهم اینجا اینست که اول از رهگذر مال وبا ماند آنست ودوم از رهگذر فرزند وماند آنست یعنی روایتست از عبد الملک بن بحر مروارید فروش گفت که هر که اراده کرد پوشیدن نعل را پس واقع شد برای او زردی که مایل سوی سفیدی باشد نایافته نمیشود مال را و فرزند را و هر که واقع شد برای او سیاه نایافته نمیشود غم را و هم را باب نوزدهم اصل باب الخف شرح الخف بضم خا بانقطه وتشدید فا موزه وآن پاپوشی است که محیط بجمیع قدم است وخاکسا دنیست واکثرش ساق دارد و از پوست است یعنی این باب بیان موزه است در این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ سَلَمَةَ بْنِ اَبِی حَبَّةَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قَالَ لُبْسُ الخُفِّ یَزِیدُ فِی قُوَّةِ البَصَرِ شرح روایتست از سلمه بفتح سین بینقطه وفتح لام ابن ابو حبه بفتح حا بینقطه وتشدید

الزی والتجمل

با یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پوشیدن موزه زیاد میکند در قوت دیده دوم اصل عَنْ مَنِیعٍ قَالَ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلم لُبْسُ الخُفِّ اَمَانٌ مِنَ السُّلِّ شرح منیع بفتح لام وکسر نون وسکون یا دو نقطه در پایین وعین بینقطه است الامان بفتح همزه وتخفیف میم مصدر باب علم ایمنی ومراد اینجا باعث ایمنی است یا حمل مصدر برای مبالغه است سل بکسر سین بینقطه وتشدید لام جراحتی است در شش که برطرف شدن آن بغایت بعید است یعنی روایتست از منیع گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است سوم اصل عَنْ مُبَارَکٍ غُلَامِ العَقَرْقُوفِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم قَالَ اِدْمَانُ لُبْسِ الخُفِّ اَمَانٌ مِنَ السُّلِّ شرح الادمان بدال بینقطه مصدر باب افعال پیوسته کردن کاری در اکثر اوقات یعنی روایتست از مبارک غلام شعیب عقرقوفی بفتح عین بینقطه وفتح قاف وسکون را بینقطه وضم قاف وسکون واو وفا که منسوب بموضعی است از توابع بغداد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پیوسته کردن پوشیدن موزه باعث ایمنی از سل است چهارم اصل عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السّلم اِلَی یَنْبُعَ فَلَمَّا خَرَجْتُ رَاَیْتُ عَلَیْهِ خُفّاً اَحْمَرَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا هٰذَا الخُفُّ الاَحْمَرُ الَّذِی اَرَاهُ عَلَیْکَ قَالَ خُفٌّ اتَّخَذْتُهُ لِلسَّفَرِ وَهُوَ اَبْقَی عَلَی الطِّیْنِ وَالمَطَرِ وَاَحْمَلُ لَهُ قُلْتُ فَاَتَّخِذُهَا وَاَلْبَسُهَا قَالَ اَمَّا فِی السَّفَرِ فَنَعَمْ وَاَمَّا فِی الحَضَرِ فَلَا تَعْدِلَنَّ بِالسَّوَادِ شَیْئاً شرح ینبع بفتح یا دو نقطه در پایین وسکون نون وضم با یکنقطه وعین بینقطه وهی است از توابع مدینه ابقی با یکنقطه وقاف والف افعل تفضیل است علی برای استعلا است باعتبار اینکه پای زننده بر بالای گل میباشد احمل بحا بینقطه افعل تفضیل است ضمیر له راجع بمجموع گل وباران است زیرا که مراد گلی است که از باران بهم رسیده فاتخذها بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال مقدر باستفهام است البسها از باب علم است لا تعدلن بصیغه نهی مخاطب معلوم باب ضرب موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از داود رقی بفتح را بینقطه وتشدید قاف گفت که بیرون رفتم از مدینه با امام جعفر صادق علیه السلم سوی ینبع پس در وقتی که بیرون رفتم دیدم بر امام موزه سرخ را پس گفتم او را که قربانت شوم چیست این موزه سرخی که می بینم آنرا بر تو گفت که موزه ایست که فرا گرفتم آنرا برای سفر وآن دارنده تر است بر بالای گل وباران وتاب آورنده تر است برای گل وباران گفتم که آیا پس فرا گیرم آنرا وبپوشم آنرا گفت که اما در سفر پس آری واما در حضر پس برابر مکن البته بسیاه چیزی را بیان استحباب خف سیاه می آید در حدیث آینده وعدم کراهت خف سیاه گذشت در حدیث اول باب لبس السواد که باب ششم است پنجم اصل عَنْ زِیَادِ بْنِ المُنْذِرِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلم وَعَلَیَّ خُفٌّ مَقْشُورٌ فَقَالَ یَا زِیَادُ مَا هٰذَا الخُفُّ الَّذِی اَرَاهُ عَلَیْکَ قُلْتُ خُفٌّ اتَّخَذْتُهُ فَقَالَ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ البِیْضَ مِنَ الخِفَافِ یَعْنِی المَقْشُورَةَ مِنْ لِبَاسِ الجَبَابِرَةِ وَهُمْ اَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَهَا وَالحُمْرَ مِنْ لِبَاسِ الاَکَاسِرَةِ وَهُمْ اَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَهَا وَالسُّودَ مِنْ لِبَاسِ بَنِی هَاشِمٍ وَسُنَّةٌ شرح المقشور بقاف وشین بانقطه ورا بینقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر وضرب پوستی که روی آن تراشیده شده باشد ورنگ نشده باشد بیض بکسر با یکنقطه وسکون یا دو نقطه در پایین وضاد بانقطه است خفاف بکسر خا بانقطه است یعنی

المقشوره کلام راویست جبابره عبارتست از خلفای بنی امیه حمر بضم حاء مهمله و سکون میم و را بی نقطه منصوب
و مرفوع میتواند بود و براین قیاس است سود بضم سین بی نقطه و سکون واو اکاسره عبارتست از پادشاه عجم که دار
الملک ایشان مداین بوده یعنی روایتست از زیاد بن منذر بکسر ذال با نقطه گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم
که بر من بود موزه که رو تراشیده شده بود پس گفت ای زیاد چیست این موزه که میبینم آنرا بر تو گفتم که موزه ایست
که فرا گرفتم ازا پس گفت که آیا ندانستی که سفیدها از جمله موزه ها بیجوا هر رو تراشیده شده ها را از جمله لباس جبابره است
و ایشان اول کسی اند که فرا گرفت آنها را و سیاهها از جمله لباس بنی هاشم است و سنت است ششم اصل عن
ابی سلمة السراج عن ابی عبد الله علیه السلم قال ادمان الخف یبقی میتة السل شرح یبقی بکسر قاف و سکون
یا و بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفا و اوی و معتل اللام یائی باب ضرب است میته بکسر میم و سکون یا و دو نقطه در
پایین و تاء دو نقطه در بالا مصدر برای نوع است و منصوب و مفعول دوم یقی است و مفعول اولش محذوف است
مقدر یعنی صاحبه السل مجروز و مضاف الیه است یعنی روایتست از ابو سلمه سراج از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که پیوسته پوشیدن موزه نگاه میدارد صاحبش را از مردنی که بسبب سل باشد باب بیستم اصل باب السنة
فی لبس الخف والنعل وخلعهما شرح لبس بضم لام و سکون با مصدر باب علم است الخلع بفتح خا با نقطه و سکون لام
مصدر باب منع است یعنی این باب بیان سنت است در پوشیدن موزه و نعل و کندن آنها و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال من السنة خلع الخف الیسار قبل
الیمین و لبس الیمین قبل الیسار شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم گفت که از جمله سنت است
کندن موزه چپ پیش از راست و پوشیدن راست پیش از چپ دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا لبست نعلک او خفک فابدأ بالیمین واذا خلعت فابدأ بالیسار شرح روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون پوشی نعل خود را یا موزه خود را پس ابتدا کن براست و چون کنی
پس ابتدا کن بچپ سوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان یقول اذا لبس احدکم
نعله فلیلبس الیمنی قبل الیسار واذا خلعها فلیخلع الیسری قبل الیمنی شرح روایتست از عبد الله
بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام بود که میگفت که چون پوشید یکی از شما نعل خود را
پس باید که بپوشد راست را پیش از چپ و چون کند آنرا پس باید که کند چپ را پیش از راست چهارم اصل عن الحلبی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا تمش فی حذاء واحد قلت ولم قال لانه ان اصابک مس من
الشیطان لم یکد یفارق قلت الا ما شاء الله شرح مس بفتح میم و تشدید سین بی نقطه مصدر باب نصر و علم است
و مس شیطان مذکور است در آیت سوره اعراف اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا لم یکد بفتح کاف و سکون دال
بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین باب علم از افعال مقاربه است و در بعض نسخ بضم کاف و نون از
افعال ناقصه است یا مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم

کفت

الرجل والنعل

کفت که مرد در یکنعل گفتم که وچرا گفت زیرا که بر خورد ترا در یافتنی از شیطان نزدیک نشود که جدا شود از تو
مگر در وقتی که خواهد الله تعالی ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار دلالت بر اینست که پوشیدن یک کندن
یکنعل مخالف سنت است پنجم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال من مشی فی حذاء واحد
فاصابه مس من الشیطان لم یدعه الا ما شاء الله شرح مضمون این موافق سابق است ششم
اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم عن علی صلوات الله علیه انه کان یمشی فی نعل واحدة
و یصلح الاخری لا یری بذلک بأسا شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم از علی صلوات
الله علیه اینکه علی بود که راه میرفت در یکنعل و اصلاح میکرد دیگر را نمیدید بآن بر و ابی را این منافات ندارد با آنچه
گذشت در حدیث چهارم و پنجم این باب زیرا که آنها در وقتی است که در کار اصلاح دیگری نباشد باب بیست و
یکم اصل باب الخواتیم شرح این باب بیان انگشترهاست در این باب هجده حدیث اول اصل عن هشام بن
سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من ورق شرح ورق
بفتح واو و کسر و فتح و سکون را بی نقطه و بکسر و ضم واو و سکون راست یعنی روایتست از هشام بن سالم از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از نقره دوم اصل عن عبد الله بن
سنان و معویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله
من ورق قال قلت له کان فیه فص قال لا شرح الفص بفتح و ضم و کسر فا و تشدید صاد بی نقطه نگین قال الا ع
او این زمان رسالت است بقرینه حدیث چهارم این باب و بقرینه آنچه می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم
که باب بیست و ششم است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین و معویه بن وهب بفتح واو و سکون
ها از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره راوی گفت که گفتم امام را که آیا
بود در آن نگینی امام گفت که نه سوم اصل عن یونس بن ظبیان عن ابی عبد الله علیه السلم قال من السنة
لبس الخاتم شرح روایتست از یونس بن ظبیان بفتح ظاء با نقطه و سکون یا و کسر بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که از جمله سنت است پوشیدن انگشتر چهارم اصل عن ابی خدیجة سالم بن مکرم
قال الفص مدور و قال هکذا کان خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله شرح ابو خدیجه سالم بن مکرم بضم
میم و سکون کاف و فتح را راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است یعنی روایتست از ابو خدیجه
گفت که نگین مدور است و گفت که چنین بود انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله پنجم اصل عن روح بن عبد الرحیم
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المومنین صلوات الله علیه لا تختم
بالذهب فانه زینتک فی الآخرة شرح لا تختم بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یکیاست ضمیر فانه راجع بذهب است
پس ظاهر این تعلیل اینست که ذهب غیر انگشتر جایز نباشد برای مرد یعنی روایتست از روح بضم را بی نقطه و سکون واو
و حا بی نقطه ابن عبد الرحیم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المومنین صلوات الله

عبد را انگشتری بپوشد بطلا چه بدرستی که طلا آرایش تست در آخرت ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تختموا بغیر الفضة فان رسول الله صلی
الله علیه وآله قال ما طهرت کف فیها خاتم حدید شرح در این حدیث دو احتمال است اول آنکه لا تختموا
بصیغه نهی باب تفعل باشد و در استدلال اقتصار شده باشد و مقصود این باشد که رسول الله صلی الله علیه وآله
بعد از مذمت خاتم حدید مذمت اقسام دیگر خاتم کرد سوای فضه و در کتاب مشکاة محالفان در باب الخاتم
چنین است عن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لرجل علیه خاتم من شبه ما لی اجد منک ریح الاصنام
فطرحه ثم جاء و علیه خاتم من حدید فقال ما لی اری علیک حلیة اهل النار فطرحه فقال یا رسول الله من ای شیء اتخذه
قال من ورق و لا تتمه مثقالا رواه الترمذی وابو داود والنسائی وقال محی السنة وقد صح عن سهل بن سعد
الصداق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لرجل التمس ولو خاتما من حدید دوم آنکه لا در لا تختموا قایم مقام جمله باشد
برای نفی خیال جمعی که میگویند که تختم بغیر فضه مطلقا منهی عنه است در کلام رسول الله صلی الله علیه وآله نظیر لا در لا اقسم
بیوم القیمه و امثال آن پس تختموا بصیغه امر باب تفعیل باشد و حاصل استدلال این باشد که در کلام رسول الله نهی
مخصوص حدید است و قیاس غیر آن از جمله غیر فضه بر آن باطل است شاید که نفی طهارت کف اینجا باعتبار بدبو
و بدرنگ شدن باشد پس طهارت بمعنی نظافت باشد و گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیزدهم باب
شصتم که باب اللباس تا آخر است که لا یجوز الصلوة فی شیء من الحدید فانه نجس ممسوخ و بیان شد یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که انگشتر خود مکنید بغیر نقره
زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که پاکیزه نشد دستی که در آنست انگشتر آهن تا آخر روایت که اینجا منقول نشده
هفتم اصل عن حراح المدائنی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تجعل فی یدک خاتما من ذهب شرح
روایتست از جراح مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مکن در دست خود انگشتری از طلا هشتم اصل عن
ابان عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام انه سأله عن التختم فی الیمین وقلت انی رأیت
بنی هاشم یتختمون فی ایمانهم فقال کان ابی یتختم فی یساره وکان افضلهم وافقههم شرح ضمیر انه راجع
بیحیی است و ضمیر بارز در ساله راجع بامام است و قلت کلام ابان بن عثمان است کان ابی تا آخر برای دفع کلام ابان است
و مراد اینست که پدرم انگشتر در دست چپ نیز میکرد در وقتی که چند انگشتر در دست میداشت پس این حدیث منافات ندارد
با کراهت تختم در یسار در صورت وحدت خاتم یعنی روایتست از ابان از یحیی بن ابی العلاء از امام جعفر صادق
علیه السلام آنکه یحیی پرسید امام را از انگشتر بدست کردن در دست راست و گفتم که بدرستی که من دیدم بنی هاشم را
که انگشتر بدست میکردند در دستهای راست ایشان پس امام گفت که بود پدرم امام محمد باقر علیه السلام که انگشتر در دست میکرد
در دست چپ خود و بود بهترین بنی هاشم و داناترین بنی هاشم در زمان خود نهم اصل عن علی بن جعفر قال سألت اخی
موسی علیه السلام عن الخاتم یلبس فی الیمین فقال ان شئت فی الیمین وان شئت فی الیسار شرح روایتست

از

از علی بن جعفر گفت که پرسیدم برادرم امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتر که آیا پوشیده میشود در دست راست
پس امام گفت که اگر خواهی در دست راست و اگر خواهی در دست چپ مراد اینست که در دست چپ حرام نیست
دهم اصل عن علی بن عطیة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما تختم رسول الله صلی الله علیه وآله الا یسیرا
حتی ترکه شرح تختم بخاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است الا کبیر همزه و تشدید
لام برای استثنای مفرغ است یسیرا بفتح یاء دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
مفعول به است و عبارتست از انگشتری که بهای آن کم باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم باب نقش الخواتیم که بابیست
و ششم است که فاذا حلقة فضه و فیه فص اسود و بیان میشود و ضمیر بارز در ترکه راجع به یسیر است و ترک یسیر عبارتست از انتقال
از دار دنیا یا عبارتست از انتقال سوی انگشتر قیمتی یعنی روایتست از علی بن عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که انگشتر خود نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله جز انگشتر کم بها را تا آنکه
واگذاشت آنرا یازدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله کان یتختم
فی یمینه شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه نبی صلی الله علیه وآله بود که انگشتر
میکرد در دست راست خود دوازدهم اصل وبهذا الاسناد قال کان علی والحسن والحسین یتختمون
فی یسارهم شرح و باین سند حدیث سابق امام گفت که بودند علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم که انگشتر میکردند گاهی در
دستهای چپ خود سیزدهم اصل عن حاتم بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسن والحسین
علیهما السلام یتختمان فی یسارهما شرح روایتست از حاتم بحاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا ابن اسمعیل از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بودند حسن و حسین علیهما السلام که انگشتر میکردند گاهی در دست چپ ایشان چهاردهم اصل
عن یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسن والحسین یتختمان فی یسارهما شرح
موافق سابق است پانزدهم اصل عن عبد الرحمن بن محمد العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام ان علی بن
الحسین صلوات الله علیهما کان یتختم فی یمینه شرح روایتست از عبد الرحمن بن محمد عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون
راء بی نقطه و فتح زای با نقطه و تخفیف میم که منسوب بموضعیست در کوفه از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه علی بن الحسین
صلوات الله علیهما بود که انگشتر میکرد در دست راست خود شانزدهم اصل عن العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یتختم فی یمینه شرح روایتست از عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود امیر المؤمنین علیه السلام که انگشتر میکرد در اکثر اوقات در دست راست خود هفدهم اصل عن صفوان عن
ابی الحسن علیه السلام قال قوموا خاتم ابی عبد الله علیه السلام فاخذه ابی منهم بسبعة قال قلت بسبعة
دراهم قال بسبعة دنانیر شرح روایتست از صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام گفت که قیمت کردند انگشتر
امام جعفر صادق علیه السلام را پس گرفت آنرا پدرم امام موسی کاظم علیه السلام از ایشان بهفت راوی گفت که گفتم که آیا
بهفت درهم امام گفت که بهفت دینار باب هشت و دوم اصل باب العقیق شرح این باب بیان نگین عقیق است

در این باب شش حدیث اول اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلم قال العقیق ینفی
الفقر ولبس العقیق ینفی النفاق شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلم که گفت که عقیق
برطرف میکند نیازمندی را و پوشیدن انگشتر عقیق برطرف میکند نفاق را دوم اصل عن احمد بن محمد عن الوشاء
عن الرضا علیه السلم قال من ساهم بالعقیق کان سهمه الاوفر شرح المساهمه بسین بی نقط مصدر باب مفاعله
قرعه انداختن شریک با شریکی دیگر برای تمیز نصیب هر کدام و مساهمه با انگشتر اینست که شریکان بعد از تعدیل نصیبها
بقدر وسع انگشترهای خود را آمیخته کنند و شخصی که نشناسد هر کدام را بر سر نصیبی گذارد و آن نصیب مخصوص صاحب
انگشتر شود والسهم بفتح سین و سکون ها النصیب یعنی روایتست از احمد بن محمد از حسن بن علی بن نقاش جابه از امام رضا
علیه السلم گفت که هر که قرعه انداخت با انگشتر عقیق شد نصیب او وافرتر اگر تفاوتی باشد و انگشتر شریکی دیگر عقیق نباشد
سوم اصل عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم التنوکی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی
الله علیه وآله تختموا بالعقیق فانه مبارک ومن تختم بالعقیق یوشک ان یقضی له بالحسنی شرح
یوشک بشین با نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال از افعال مقاربه است یقضی بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است حسنی مؤنث احسن است و مراد حالت بهترست وظرف دوم نایب فاعل است روایتست
از عبد الرحمن بن زید بن اسلم تنوکی بفتح تا و دو نقط در بالا و تخفیف با یک نقط مضمومه از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که انگشتر در دست کنید بعقیق چه بدرستی که عقیق مبارکست و هر که انگشتر در
دست کند بعقیق نزدیک میشود آنکه حکم کرده شود برای او بحالت بهتر چهارم اصل عن ربیعة الرای قال
رایت فی ید علی بن الحسین علیهما السلم فص عقیق فقلت ما هذا الفص فقال عقیق رومی وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تختم بالعقیق قضیت حوائجه شرح ربیعه بفتح را بی نقط و کسر با
یک نقط و سکون یا دو نقط در پایین و عین بی نقط از محالفانست و رای بفتح را بی نقط و سکون همزه بمعنی اجتهاد
ظنی است که طریقه محالفانست و چون ربیعه در زمان خود مشهور بوده باجتهاد مضاف برای شده یعنی
روایتست از ربیعة الرای گفت که دیدم در دست علی بن الحسین علیهما السلم نگین عقیقی را پس گفتم که چیست این نگین
پس گفت که عقیق رومی است و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که هر که انگشتر در دست کرد بعقیق برآورده
شد حاجتهای او پنجم اصل عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم العقیق امان فی
السفر شرح ضمیر اصحابه راجع است باحمد بن محمد که مذکورست در سند حدیث دوم این باب یعنی روایتست از
بعض یاران احمد بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که عقیق باعث ایمنی از آفاتست
در سفر ششم اصل عن الحسین بن خالد عن الرضا علیه السلم قال کان ابو عبد الله علیه السلم یقول من
اتخذ خاتما فصه عقیق لم یفتقر ولم یقض له الا بالتی هی احسن شرح روایتست از حسین بن خالد
از امام رضا علیه السلم گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که فرا گرفت انگشتری را که نگین آن عقیق است

نیازمند

الذی طلعه

نیازمند نشد و حکم کرده نشد برای او مگر بحالتی که آن بهترست هفتم اصل عن عبد الرحیم القصیر قال بعث
الوالی الی رجل من آل ابی طالب فی جنایة فمر بابی عبد الله علیه السلم فقال اتبعوه بخاتم عقیق
فاتی بخاتم عقیق فلم یر مکروها شرح فی برای سببیت است الجنایه بکسر جیم و تخفیف نون و یا دو نقط در
پایین مصدر باب ضرب کشانیدن گناه سوی کسی بمعنی بدگویی و نزد حاکم یعنی روایتست از عبد الرحیم قصیر گفت
که فرستاد حاکم مدینه سوی مردی از آل ابی طالب برای بدگویی کسی در حق او پس گذشت بامام جعفر صادق
علیه السلم پس امام گفت که تابع کنید او را بانگشتر عقیقی پس ندید ناخوشی را هشتم اصل عن محمد بن احمد بن
رفعه قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه وآله انه قطع علیه الطریق فقال هلا تختمت بالعقیق
فانه یحرس من کل سوء شرح هلا بفتح ها و تشدید لام برای تندیم است یحرس بحا بی نقط و را بی نقط و سین بی نقط
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از محمد بن احمد نسبت داد حدیث را بامامی که روایت
از او دست گفت که شکایت کرد مردی سوی نبی صلی الله علیه وآله ازاینکه بریده شد بر او راه یعنی که راه زنان مال
او را بردند پس گفت که چرا انگشتر در دست خود نکردی بعقیق چه بدرستی که عقیق نگاه میدارد از هر مکروهی باب
بیست و سوم اصل باب الیاقوت والزمرد شرح این باب بیان نگین یاقوت و نگین زمردست در این باب
پنج حدیث اول اصل عن الحسین بن خلف عن الرضا علیه السلم یقول تختموا بالیواقیت فانها
تنفی الفقر شرح روایتست از حسین بن خلف بفتح خا با نقط و فتح لام از امام رضا علیه السلم گفت که بود امام جعفر
صادق علیه السلم که میگفت که انگشتر در دست کنید بیاقوتها چه بدرستی که آنها برطرف میکند نیازمندی را دوم اصل
عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن عن ابیه عن جده صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم تختموا بالیواقیت فانها تنفی الفقر شرح این موافق سابق است سوم اصل عن احمد بن
محمد بن ابی نصر صاحب الانزال وکان یقوم ببعض امور الماضی علیه السلم قال لی یوما واملی
علی من کتاب التختم بالزمرد یسر لا عسر فیه شرح الانزال بفتح همزه و سکون نون و زای با نقط جمع نزل
بضم نون وضم و سکون زای با نقط حاضر میا بمعنی طعامهایی که برای میهمانان آماده شده باشد الاملاء مصدر باب
افعال خواندن چیزی برای کسی برای نوشتن کتاب با تنوین است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر صاحب
حاضر میاو بود که ایستادگی میکرد بعض کارهای امام موسی کاظم علیه السلم گفت که امام گفت مرا روزی و خواند
بر من از کتابی که انگشتر در دست کردن بزمرد آسانی است که نیست دشواری در آن مرا دانست که باعث آسانی
جمیع کارهاست چهارم اصل عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلم قال سمعته یقول تختموا بالیواقیت
فانها تنفی الفقر شرح این موافق حدیث اول این بابست پنجم اصل عن بکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلم
قال یستحب التختم بالیاقوت شرح روایتست از بکر بفتح با یک نقط و سکون کاف بن محمد از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که مستحب است انگشتر در دست کردن بیاقوت باب بیست و چهارم اصل باب الفیروزج شرح

این باب بیان نگین فیروزه است در این باب دو حدیثست اول اصل عن سهل بن زیاد رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلام قال من تختم بالفیروزج لم یفتقر کفه شرح روایتست از سهل بن زیاد با
بردن سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که انگشتر در دست کند بفیروزه نیازمند نشود دست
او دوم اصل عن الحسن بن علی بن مهران قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام وفی اصبعه
خاتم فصه فیروزج نقشه الله الملک فادمت النظر الیه فقال ما لک تدیم النظر الیه فقلت
بلغنی انه کان لعلی امیر المؤمنین علیه السلام خاتم فصه فیروزج نقشه الله الملک فقال
اتعرفه فقلت لا فقال هذا هو شرح خاتم با تنوین است فصه بفتح فا و تشدید صاد منقط و ضمیر غایب فیروزج است
یعنی روایتست از حسن بن علی بن مهران گفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام و در انگشت او بود
انگشتری که نگین آن فیروزه بود و نقش آن الله الملک بود پس پیوسته کردم نگاه را سوی آن پس امام گفت که چیست ترا
که پیوسته میکنی نگاه را سوی آن پس گفتم که رسیده بمن اینکه شان اینست که بود برای علی امیر المؤمنین علیه السلام انگشتری
که نگین آن فیروزه بود و نقش آن الله الملک بود پس امام گفت که آیا میشناسی آنرا پس گفتم که نه پس امام گفت که
این آن انگشتر است اصل اتدری ما سببه قلت لا قال هذا حجر اهداه جبرئیل الی رسول الله
صلی الله علیه وآله فوهبه رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین صلوات الله علیه اتدری ما اسمه
قلت فیروزج قال هذا بالفارسیة فما اسمه بالعربیة قلت لا ادری قال اسمه الظفر آیا میدانی
که چیست وسیله آن انگشتر گفتم که نه امام گفت که این سنگیست که هدیه کرد آنرا جبرئیل سوی رسول الله صلی الله علیه وآله پس
بخشید آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیا میدانی که چیست نام آن گفتم که فیروزج است
امام گفت که این لغت فارسیست بامعنی که ماخوذ از نام فارسی آنست پس چیست نام آن در لغت عربیه گفتم که
نمیدانم گفت که نام آن ظفر است بفتح طای با نقطه و فتح فا باب بیست و پنجم اصل باب الجزع الیمانی والبلور شرح
الجزع بفتح و کسر جیم و سکون زای با نقطه و عین بی نقطه جوهری سیاه و سفید که از یمن است و چشم را تشبیه بآن میکنند
و نگین انگشتر میشود و البلور بفتح بای یک نقطه و تشدید لام مضموم و سکون واو و رای بی نقطه و بکسر با و تشدید و تخفیف لام مفتوح
جوهریست معروف یعنی این باب بیان نگین جزع یمنی و نگین بلور است در این باب دو حدیثست اول اصل عن محمد بن
الحسین بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله تختموا بالجزع الیمانی
فانه یرد کید مردة الشیاطین شرح روایتست از محمد بن حسین بن علی بن حسین از پدرش از جدش امام زین
العابدین علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که انگشتر بپوشید بجزع یمنی چه بدرستی که آن بر میگرداند مکر
مرکشان شیاطین را دوم اصل عن علی بن محمد المعروف بابن وهبة العبدسی وهی قریة من قری
واسط یرفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الفص البلور شرح وهبه بفتح واو و سکون ها و بای یک نقطه مادر
علی است عبدس بفتح عین بی نقطه و سکون بای یک نقطه و فتح دال بی نقطه و سین بی نقطه است و اسط شهریست میان کوفه و بصره

یعنی روایتست از علی بن محمد مشهور بابن وهبه عبدسی و عبدس دهیست از دههای واسط بالا بردن سند حدیث را
سوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب نگینیست بلور باب بیست و ششم اصل باب نقش الخواتیم شرح
اختلاف نقش خاتم بعض ائمه علیهم السلام در احادیث این باب باعتبار تعدد خاتمهای یک امام است پس تنافی
میان احادیث این باب نیست یعنی این باب بیان نقش انگشترها است در این باب نه حدیثست اول اصل عن
عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه وآله محمد
رسول الله وکان نقش خاتم امیر المؤمنین صلوات الله علیه الله الملک وکان نقش خاتم ابی
العزة لله شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نقش انگشتری صلی الله
علیه وآله محمد رسول الله و بود نقش انگشتر امیر المؤمنین صلوات الله علیه الله الملک چنانچه گذشت در حدیث دوم
باب الفیروزج و بود نقش انگشتر پدرم العزة لله دوم اصل عن یونس بن ظبیان وحفص بن غیاث عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا قلنا جعلنا فداک ایکره ان یکتب الرجل فی خاتمه غیر اسمه واسم
ابیه فقال فی خاتمی مکتوب الله خالق کل شیء وفی خاتم ابی محمد بن علی وکان خیر محمدی
رایته العزة لله وفی خاتم علی بن الحسین الحمد لله العلی وفی خاتم الحسن والحسین حسبی الله
وفی خاتم امیر المؤمنین الله الملک شرح الله خالق کل شیء در سوره رعد و سوره زمر است حسبی الله در سوره
توبه و سوره زمر است یعنی روایتست از یونس بن ظبیان بفتح طای با نقطه و سکون بای یک نقطه و یای دو نقطه در
پایین و حفص بفتح حای بی نقطه و سکون فا و صاد بی نقطه ابن غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پایین و ثای
سه نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که گفتیم که قربانت شویم آیا مکروه است اینکه نویسد مرد در انگشتر خود غیر نام
خود و نام پدر خود را پس امام گفت که در انگشتر من مکتوبست الله خالق کل شیء و در انگشتر پدرم محمد بن علی و بود بهتر فرزند
محمد که دیدم او را العزة لله و در انگشتر علی بن الحسین الحمد لله العلی و در انگشتر حسن و حسین حسبی الله و در انگشتر امیر المؤمنین الله الملک
سوم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید قال مر بی معتب ومعه خاتم فقلت له ای شیء هذا فقال خاتم
ابی عبد الله علیه السلام فاخذته لاقرا ما فیه فاذا فیه اللهم انت ثقتی فقنی شر خلقک شرح روایتست
از ابرهیم بن عبد الحمید گفت که گذشت بمن معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالای مکسوره و بای یک نقطه
غلام امام جعفر صادق علیه السلام و با او بود انگشتری پس گفتم او را که چه چیزست این پس گفت که انگشتر امام جعفر صادق
علیه السلام است پس گرفتم که خوانم آنچه را که در آنست پس ناگاه در آن بود که اللهم انت ثقتی فقنی شر خلقک خداوندا
تو اعتماد منی پس نگاهدار مرا از شر آفریدگان تو چهارم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال کنت عند ابی
الحسن الرضا علیه السلام فاخرج الینا خاتم ابی عبد الله وخاتم ابی الحسن علیهما السلام وکان علی خاتم
ابی عبد الله انت ثقتی فاعصمنی من الناس ونقش خاتم ابی الحسن حسبی الله وفیه وردة وهلال
فی اعلاه شرح نقش مرفوع و مبتداست یا منصوب بعطف بر خبر کان است که مقدم شده ضمیر فیه راجع بخاتم ابی الحسن

علیه السلم است ورده بفتح واو و سکون زار منقط و دال منقط و تاء وحدت عبارتست از نقش کلی هلال بکسر ها
و تخفیف لام عبارتست از نقش ماه نو فی اعلاه صفت هلال است و مراد اینست که چون نگین مدور بود و موافق
انچه گذشت در حدیث چهارم باب الخواتیم که باب بیست و یکم است و حسبی الله کمیط بود پس در پایین نگین نقش
کلی شده بود و در بالای نگین نقش هلال شده بود بر بر القاعده برای انکه نگین پر شود یعنی روایتست از احمد بن
محمد بن ابی نصر گفت که بودم نزد ابو الحسن امام رضا علیه السلم پس بیرون آورد سوی ما انگشتر امام جعفر صادق و انگشتر
امام موسی کاظم علیهما السلم را و بود انگشتر امام جعفر صادق علیه السلم انت ثقتی فاعصمنی من الناس تو اعتمادی منی
پس نگاهدار مرا از شر مردمان و نقش انگشتر امام موسی کاظم علیه السلم نقش کلی بود و نقش هلالی بود در بالای آن نهم اصل
عن یونس بن عبد الرحمن قال سالنا ابا الحسن الرضا علیه السلم عن نقش خاتمه و خاتم ابیه
قال نقش خاتمی ما شاء الله لا قوة الا بالله و نقش خاتم ابی حسبی الله وهو الذی کنت اختم به
شرح ما شاء الله لا قوة الا بالله در سوره کهف است ضمیر به راجع بخاتم ابی است اختم بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب تفعل است و در بعض نسخ اختتم از باب ضربست الختم مهر کردن بر کاغذ و مانند آن یعنی روایتست از
یونس بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلم را از نقش انگشتر او و انگشتر پدرش گفت که نقش
انگشتر من ما شاء الله لا قوة الا بالله است انچه خواست الله میشود بیان این انکه نیست قوة عزم بر کاری مگر بوسیله
انگیزی الله و نقش انگشتر پدرم حسبی الله است و آن انگشتریست آنچه بودم که انگشتر در دست میکردم بآن دهم اصل
عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن علیه السلم قال کان علی خاتم علی بن الحسین خزی و شقی قاتل
الحسین بن علی صلوات الله علیهم شرح خزی بخا ربا نقط و زای با نقط و یا بصیغه ماضی غایب معلوم باب
علم برای نفرین است الخزی بکسر خا و سکون زای رسوایی در خواری و گرفتاری بلا شقی بصیغه ماضی غایب معلوم
باب علم است الشقا بفتح شین و الف ممدوده و مقصوره تنگی حال و آنچه موجب خلود در جهنم است یعنی روایتست
از حسین بن خالد از امام موسی کاظم علیه السلم یا امام رضا علیه السلم گفت که بود بر انگشتر علی بن الحسین خزی و شقی
قاتل الحسین بن علی رسوا باد و تنگی حال داشته باد کشنده حسین بن علی صلوات الله علیهم یازدهم اصل عن عبد الله بن سنان
قال ذکرنا خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال تحب ان اریکه فقلت نعم فدعا بحق مختوم ففتحه
و اخرجه فی قطنة فاذا حلقة فضة و فیه فص اسود علیه مکتوب سطران محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله قال ثم قال ان فص النبی صلی الله علیه و آله اسود شرح حق بضم حاء منقط و تشدید قاف
اسم جنس حقه است و آن ظرفیست معروف که از یکپارچه چوب تراشیده میشود حلقة بفتح حاء و سکون لام و قاف
و ضمیر راجع بخاتم مرفوع و مبتداست و حلق اسم جنس حلقه است فضة بکسر فا و تشدید صاد با نقط و تاء تانیث مرفوع
و خبر مبتداست فص بفتح فا و تشدید صاد منقط است و تاء تانیث مرفوع و خبر مبتداست فص بفتح فا و تشدید صاد
منقط است شاید که اسود عبارت باشد از حدید صینی که قیمت آن بغایت کم است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان

الذنب والجهل

که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که مذکور کردیم انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله را پس
امام گفت که آیا دوست میداری که نمایم بتو آنرا پس گفتم که آری پس خواند حقه سر بمهر را پس گشود آنرا و بیرون آورد
آن انگشتر را در پنبه پس ناگاه حلقه آن نقره بود و در آن بود نگینی سیاه بر آن نوشته شده بود بر حالی که دو سطر بود
محمد رسول الله شاید که محمد سطری باشد و رسول الله سطری دیگر باشد در بالا در پایین صلی الله علیه و آله راوی گفت که بعد از آن
امام گفت که بدرستی که نگین انگشتر نبی صلی الله علیه و آله سیاه بود دوازدهم اصل عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن الثانی
علیه السلم قال قلت له انا روینا فی الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یستنجی و خاتمه فی اصبعه
و کذلک کان یفعل امیر المؤمنین علیه السلم و کان نقش خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله محمد رسول الله
قال صدقوا قلت فینبغی لنا ان نفعل قال ان اولئک کانوا یتختمون فی الید الیمنی و انکم انتم تتختمون
فی الیسری شرح روینا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل است الترویه راوی گردن کسی را بنقل حدیثی او برای انکه
روایت کند و کذلک تا آخر نقل عمل امیر المؤمنین علیه السلم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است و قول امام کانوا یتختمون
فی الید الیمنی مبنی بر همین است پس منافات ندارد با انچه گذشت در حدیث دوازدهم باب الخواتیم که باب بیست و یکم است
یعنی روایتست از حسین بن خالد از امام رضا علیه السلم گفت که گفتم امام را که بدرستی که ما راوی کرده شدیم در حدیث
اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله بود که استنجا میکرد بر حالی که انگشتر او در انگشت او بود و چنان بود که میکرد امیر المؤمنین
علیه السلم و بود نقش انگشتر رسول الله صلی الله علیه و آله محمد رسول الله امام گفت که راست گفتند گفتم که آیا پس سزاوار میشود
برای ما اینکه کنیم مثل آنرا امام گفت که بدرستی که ایشان بودند که انگشتر میکردند در دست راست و بدرستی که شما میکنید
انگشتر میکنید در دست چپ برای ضرورتی اصل قال فسکت فقال أتدری ما کان نقش خاتم آدم علیه السلم
فقلت لا فقال لا اله الا الله محمد رسول الله و کان نقش خاتم النبی محمد رسول الله و خاتم امیر المؤمنین
علیه السلم الله الملک و خاتم الحسن العزة لله و خاتم الحسین ان الله بالغ امره و علی بن الحسین خاتمه
ابیه و ابو جعفر الاکبر خاتم جده الحسین و خاتم جعفر الله ولیی و عصمتی من خلقه و ابو الحسن
الاول حسبی الله و ابو الحسن الثانی ما شاء الله لا قوة الا بالله و قال الحسین بن خالد و مد یده
الی و قال خاتمی خاتم ابی ایضا شرح و خاتم در چهار جا مرفوع است بعطف بر نقش و مضاف محذوف شده و مضاف
الیه قایم مقام آن و معرب باعراب آن شده بتقدیر و نقش خاتم ان الله بالغ امره در سوره طلاق است و علی مرفوع است
بعطف بر نقش و دو مضاف محذوف شده و مضاف الیه قایم مقام آنها شده بتقدیر و نقش خاتم علی خاتم ابیه
منصوبست و بتقدیر نقش خاتم ابیه است و براین قیاس است و ابو جعفر الاکبر خاتم جده تا آخر امام رضا علیه السلم
ابو الحسن الثانی گفته و خود نقش را خواسته یعنی راوی گفت که پس امام ساکت شد پس گفت که آیا میدانی که چه بود نقش انگشتر
آدم علیه السلم پس گفتم که نه پس گفت که لا اله الا الله محمد رسول الله بود و بود نقش انگشتر نبی محمد رسول الله و بود نقش انگشتر امیر المؤمنین
علیه السلم الله الملک و بود نقش انگشتر حسن العزة لله و بود نقش انگشتر حسین ان الله بالغ امره بدرستی که الله رسنده بکار خود است

و بود نقش انگشتر امام محمد باقر نقش انگشتر جدش حسین بود و نقش انگشتر جعفر الله ولیی و عصمتی من خلقه الله کار ساز منست
و نگاه دارنده من از شر آفریدگان اوست و بود نقش انگشتر امام موسی کاظم علیه السلم حسبی الله و بود نقش انگشتر امام
رضا ما شاء الله لا قوة الا بالله و گفت حسین بن خالد که و امام رضا علیه السلم کشید دست خود را سوی من برای
نمودن انگشتری پدرش و گفت که انگشتر من انگشتر پدر من است نیز مراد اینست که دو انگشتر در دست میکنم یکی از
خودم و دیگری از پدرم نهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم
من نقش علی خاتمه اسم الله فلیحوله عن الید التی یستنجی بها فی المتوضا شرح المتوضا بفتح ضاد با نقط
و همزه بیت الخلا یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم
که هر که نقش کرد بر انگشتر خود نام الله را پس باید که بگرداند آنرا از دستی که استنجا میکند با آن در بیت الخلا باب
بیست و هفتم اصل باب الحلی شرح الحلی بفتح حا بی نقط و سکون لام و یا زیور طلا یا نقره و بفتح حا و تخفیف لام
والف جمع حلیه بکسر حا و سکون لام است که بمعنی زیورست یعنی این باب بیان زیور طلا و نقره است در این
باب ده حدیث اول اصل عن ابی الصباح قال سألت ابا عبد الله علیه عن الذهب یحلی به الصبیان
فقال کان علی علیه السلم یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة شرح یحلی در اول بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است و در دوم بصیغه معلوم است و ولده بضم واو و سکون لام است و مراد کودکانست
روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقط و تشدید بای یک نقط گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از طلا
که آیا زیور کرده میشوند با آن کودکان پس گفت که بود علی علیه السلم که زیور میکرد کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره
دوم اصل عن داود بن سرحان قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الذهب یحلی به الصبیان
فقال انه کان ابی یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة فلا بأس به شرح روایتست از داود بن سرحان
بکسر سین بی نقط گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از طلا که آیا زیور کرده میشوند بان کودکان پس گفت
که بدرستی که شان اینست که بود پدرم که زیور میکرد کودکانش را و زنانش را بطلا و نقره پس نیست پروایی بآن
سوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن حلیة النساء بالذهب والفضة
فقال لا بأس شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زیور زنان بطلا
و نقره پس گفت که نیست پروایی چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان نعل
سیف رسول الله صلی الله علیه وآله وقائمته فضة وبین ذلک حلق من فضة ولبست
درع رسول الله صلی الله علیه وآله فکنت اسحبها وفیها ثلث حلقات فضة من بین یدیها وثنتان من
خلفها شرح نعل سیف بفتح نون و سکون عین بی نقط عبارتست از ته غلاف و قائمه سیف بکسر همزه عبارتست از
قبضه آن و ذلک اشارتست بمجموع نعل و قائمه حلق بفتح و کسر حا بی نقط و فتح لام جمع حلقه بفتح حا و سکون لام است
اسحبها بسین بی نقط و حا بی نقط و بای یک نقط بصیغه مضارع متکلم معلوم باب منع است السحب بفتح سین و سکون حا

کشیدن

الحلی المخمل

کشیدن چیزی بر روی زمین این اشارتست بانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب ما عند الائمه من سلاح
رسول الله صلی الله علیه وآله و متاعه که باب سی و هشتم است که درع رسول الله صلی الله علیه وآله برای غیر قایم علیه السلم
موافق نمیشود و مراد درع ذات الفضول است بقرینه انچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب ... که حلقات
بفتح حا و فتح لام است مذکورست در کتاب الروضه مثل از حدیث الذی احیاه عیسی علیه السلم که درع ذات الفضول
دو حلقه نقره در مقدم دارد و دو حلقه نقره در مؤخر دارد و پوشید آنرا علی علیه السلم در روز جمل و ظاهر اینست
که نقص در کتاب الروضه باشد یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود ته غلاف
شمشیر رسول الله صلی الله علیه وآله و قبضه آن نقره و در میان آن حلقه چند بود از نقره و پوشیدم زره رسول الله صلی الله
علیه وآله را پس بودم که بر زمین میکشیدم آنرا و در آن بود سه حلقه نقره در پیش آن و دو حلقه در پس آن پنجم اصل
عن حاتم بن اسمعیل عن ابی عبد الله علیه السلم ان حلیة سیف رسول الله صلی الله علیه وآله کانت
فضة کلها قائمته وقباعه شرح کلها بضمیر راجع بحلیه منصوبست قائمه بضمیر راجع بسیف منصوبست قباعه
در نسخ بکسر قاف و تخفیف بای یک نقط و عین بی نقط و ضمیر راجع بسیف است و قباع جمع قبیعه بفتح قاف و کسر بای یک نقط
و سکون یای دو نقط در پایین است بمعنی انچه بر سر دسته شمشیر میباشد از آهن یا نقره یا مانند آنها و ظاهر اینست که
بکسر قاف و تخفیف نون باشد و عبارت باشد از نعل شمشیر که گذشت در حدیث چهارم این باب زیرا که جمع مناسب
این مقام نمینماید و ایضا مرا با مناسبترست بمقام تعمیم یعنی روایتست از حاتم بن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلم
اینکه زیور شمشیر رسول الله صلی الله علیه وآله بود نقره جمیعش خواه دسته شمشیر و خواه نعل شمشیر ششم اصل عن داود بن سرحان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس بتحلیة المصاحف والسیوف بالذهب والفضة بأس شرح
روایتست از داود بن سرحان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست بزیور کردن مصحفها و شمشیرها بطلا و نقره
پروایی مراد غیر نوشتن قرآن بطلاست چنانچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث هشتم آخر ابواب هشتم اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال لم تزل النساء یلبسن الحلی شرح لم تزل بصیغه غایبه و یلبسن بنون
بصیغه جمع مؤنث غایبه باب علم است یا لم یزل بصیغه غایب و یلبس بی نون بصیغه غایب است بنا بر اینکه نساء مانند نسوه
اسم جمع مراه است پس تذکیر و افراد آن جایز است مثل آیت سوره یوسف و قال نسوة یعنی روایتست از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که پیوسته زنان میپوشند زیور را مراد اینست که هیچ زیوری برای ایشان حرام نیست
نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان النبی صلی الله علیه وآله تختم فی یساره بخاتم
من ذهب ثم خرج علی الناس فطفق الناس ینظرون الیه فوضع یده الیمنی علی خنصره الیسری حتی
رجع الی البیت فرمی به فما لبسه شرح تختم فی یساره منافات ندارد با انچه گذشت در حدیث ششم باب سابق
زیرا که انچه گذشت در غیر طلاست طفق بطای بی نقط و فای و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم و ضرب بمعنی شروع است
الخنصر بکسر خای با نقط و سکون نون و کسر و فتح صاد بی نقط و رای بی نقط انگشت کوچک دست یعنی روایتست از عبد الله بن

میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله انگشتر کرد در جانب چپ خود انگشتری
از طلا بعد از آن بیرون آمد بر مردمان پس شروع کردند مردمان نگاه میکردند سوی آن انگشتر پس گذاشت دست
راست خود را بر انگشت کوچکتر دست چپ خود تا آنکه برگشت سوی خانه پس انداخت آن انگشتر را پس نپوشید آن
انگشتر را ابدا اگر این منافات ندارد با حرام شدن زیور طلا برای مردان موافق آنچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که فان امر النبی صلی الله علیه وآله مثل القرآن
ناسخ و منسوخ تا آخر دهم اصل عن الفضیل بن یسار قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن السریر فیه
الذهب أیصلح امساکه فی البیت فقال ان کان ذهبا فلا وان کان ماء الذهب فلا بأس شرح
روایتست از فضیل بن یسار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از تختی که در آنست طلا آیا خوب
میشود نگاه داشتن آن در خانه پس امام گفت که اگر باشد طلا پس خوب نمیشود و اگر باشد آب طلا پس نیست
پروایی باب بیست و هشتم اصل باب الفرش شرح فرش بضم فا و ضم را بی نقطه جمع فراش بکسر فا است بمعنی
گسترده شده و امثال بساط که بزیر میاندازند و فرش بفتح فا و سکون را بمعنی فراش است یعنی این بابیست در بساطها
در این باب هشت حدیث است اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال دخل قوم علی الحسین بن علی
صلوات الله علیهما فقالوا یا ابن رسول الله نری فی منزلک اشیاء نکرهها رأوا فی منزله بسطا
ونمارق فقال علیه السلم انا نتزوج النساء فنعطیهن مهورهن فیشترین ما شئن لیس لنا
منه شیء شرح بسط بضم با بی نقطه و ضم سین بی نقطه و طا بی نقطه جمع بساط بکسر با است نمارق بفتح نون و تخفیف میم
و کسر را بی نقطه و قاف جمع نمرق و نمرقه بضم نون و سکون میم و ضم را و بکسر نون و کسر را و بفتح نون و فتح را بالشها
یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که داخل شدند جمعی از مردمان بر حسین بن علی صلوات الله علیهما
پس گفتند که ای پسر رسول الله میبینیم در منزل تو چیزهایی را که ناخوش میداریم آنها را دیده بودند در منزل او بساطها را
و بالشها را پس گفت علیه السلم که بدرستی که ما جفت خود میکنیم زنان را پس میدهیم بایشان مهرهای ایشان را پس
میخرند آنچه را که خواسته باشند نیست برای ما از آنها چیزی مخفی نماند که از سیاق آن قوم گمراه بوده اند نخوانده بودند این آیت
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده را که گذشت در حدیث اول باب لبس المعصفر که باب نهم است و غیر آن دوم
اصل عن عبد الله بن عطاء قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم فرأیت فی منزله بسطا ووسائد و
انماطا ومرافق فقلت ما هذا فقال متاع المرأة شرح الوسائد بفتح واو و سین بی نقطه و کسر همزه و دال بی نقطه
جمع وساد و وساده بکسر واو بالشها الانماط بفتح همزه و سکون نون و طا بی نقطه جمع نمط بفتح نون و فتح میم نمدها
المرافق بفتح میم و را بی نقطه و کسر فا و قاف جمع مرفقه بکسر میم و سکون را و فتح فا تکیه گاهها یعنی روایتست از عبد الله بن عطا
گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم پس دیدم در منزل او بساطها و بالشها را و نمدها را و تکیه گاهها را
پس گفتم که چیست این پس گفت که متاع زنست سوم اصل عن الفضل ابی العباس قال قلت لابی جعفر علیه السلم

بفتح

قول

قول الله عز وجل یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب قال ما هی تماثیل
الرجال والنساء ولکنها تماثیل الشجر وشبهه شرح ظاهر ذکر این حدیث در تحت عنوان این بابست
که محاریب عبارت باشد از بساطها که جنیان آنها را میبافته اند در کمال وسعت برای سلیمان تا در وقت تسخیر
وعدو وشهر و رواج شهر با خیل وحشم خود بر آنها نشینند بنابر آنکه محراب در اصل بمعنی آلت جنگ است و مستعمل
میشود در چیزی که در کمال نفاست و غرابت باشد چنانچه گویا که خواهندگان برای آن جنگ میکنند با یکدیگر
وتماثیل جمع تمثال بکسر تا عبارت باشد از نقشها و طرحها که در آن بساطها بافته میشده جفان جمع جفنه بفتح جیم
وسکون فا و نون است جواب در اصل جوابی بوده یا محذوف شده و آن جمع جابیه است بجیم و الف و کسر با بی نقطه
وتخفیف یا دو نقطه در پایین بمعنی حوض بزرگ که ساخته میشود برای جمع آب بسیار تا در وقت حاجت بکار
برده شود چنانچه جمع شجره است و ارجاع ضمیر مفرد مذکر بمثل این جمع جایز است یعنی روایتست از فضل ابی العباس
گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که قول الله عز وجل در سوره سبا که جنیان میساختند برای سلیمان آنچه را
که میخواست از محرابها و صورتها و کاسهایی که مانند حوضهای آب جمع کن بود چه معنی دارد امام گفت که نیست
آن تماثیل صورتهای مردان و زنان و لیکن آنها صورتهای درختان و مانند درختانست مثل گلهای رنگارنگ
چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال کانت لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما وسائد
وانماط فیها تماثیل یجلس علیها شرح روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیهما بالشهایی و نمدهایی که در آنها بود صورتهایی مینشست بر آنها پنجم اصل
عن الحسن الزیات قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم فی بیت منجد ثم عدت علیه من الغد وهو فی
بیت لیس فیه الا حصیر وعلیه قمیص غلیظ فقال الذی رأیته لیس بیتی انما هو بیت المرأة وکان
امس یومها شرح مضمون این گذشت در حدیث سیزدهم باب لبس المعصفر که باب نهم است ششم اصل عن ابی
الجارود قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم وهو جالس علی متاع فجعلت المس المتاع بیدی
فقال هذا الذی تلمسه ارمنی فقلت له وما انت والارمنی فقال هذا متاع جاءت به امرأة
علی امرأة فلما کان من قابل دخلت علیه فجعلت المس ما تحتی شرح اسم ابو الجارود زیاد بن منذر است
وجارودیه از جمله زیدیه منسوبند باو المتاع بفتح میم آنچه از آن بهره برند و مراد اینجا جامه عرو مل است و آن فرشی
نفیس بوده جعلت بمعنی شرعت است المس از باب علم است ارمنی بفتح همزه و سکون را بی نقطه و فتح میم و نون و
تشدید یا منسوبست بموضعی از روم که از دیار نصاری است صاحب قاموس گفته که و ارمینیه بالکسر وقد یشدد الیاء
الاخیرة کورة بالروم او اربعة اقالیم او اربع کور متصل بعضها ببعض یقال الکل کورة منها ارمینیه والنسبة ارمنی
بالفتح امراة له کلام را وبست و مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی ضمیر کان راجع بکار جهان است یعنی
روایتست از ابو الجارود گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم بر حالی که او نشسته بود بر فرش نفیس پس

شروع کردم میمالیدم آن فرش را بدست خود پس امام گفت که این که میمالی آنرا از منی است پس گفتم او را که چه کار است
ترا با از منی پس گفت که این جایز نیست که آورده از امام علی او زنی بود امام را پس در وقتی که شد در سال آینده داخل
شدم بر امام پس شروع کردم دست میمالیدم آنچه را که در پایین من بود فقال کانک ترید ان تنظر الی ما
تحتک فقلت لا ولکن الاعمی تعبث فقال لی ان ذلک المتاع کان لام علی وکانت تری رای
الخوارج فادرتها لیلا الی الصبح ان ترجع عن رایها وتتولی امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فامتنعت علی فلما اصبحت طلقتها [illegible] تحتک منصوبست بعیث از باب علم است ادر نهاد ان منقط
و را منقط است و در بعض نسخ عکس است ان بفتح همزه بتقدیر لان است اصبحت بصیغه متکلم و غایبه میتواند
بود [illegible] پس امام گفت که گویا که تو میخواهی نگاه کنی بسوی آنچه در پایین تست پس گفتم که نه ولیکن کور بیهوده کاری میکند
پس امام گفت مرا که بدرستی که آن فرش نفیس بود از ام علی و بود که اعتقاد میداشت اعتقاد خوارج جنگ نهروان
و جنگ صفین و جنگ جمل پس دور فرمودم او را در شبی تا صبح برای اینکه برگردد از مذهب خود و دوست
دارد امیر المؤمنین صلوات الله علیه را پس اباکرد بر من پس در وقتی که بصبح رسیدم طلاق دادم او را نزدیک باین
گذشت در حدیث هفتم باب لبس المعصفر که باب نهم است [illegible] عن عبد الله المغیرة قال سمعت الرضا
علیه السلام یقول قال قائل لابی جعفر علیه السلام یجلس الرجل علی بساط فیه تماثیل فقال الاعاجم تعظمه
وانا لنمتهنه [illegible] الاعاجم جمع اعجم بفتح همزه و سکون عین و فتح جیم جمعی که غیر عرب اند و مراد اینکه را الست تعظیم
اعاجم بساط را نوعی از زی نیست و مراد تعظیم تماثیل است چنانچه جمعی آنها را در مرقع درج میکنند و عزیز میدارند
لنمتهنه بفتح لام و فتح نون و سکون میم و فتح تا دو نقطه در بالا و کسر ها و ضم نون و ضمیر راجع به بساط است الامتهان
مصدر باب افتعال خوار شمردن [illegible] روایتست از عبد الله بن مغیره گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت
که گفت گوینده امام محمد باقر علیه السلام را که آیا می نشیند مرد بر فرشی که در آنست صورتها پس امام گفت که گبران
عجم تعظیم میکنند صورتهای فرش را و بدرستی که ما هر آینه لگدکوب و زیر انداز میکنیم آن فرش را [illegible] عن علی
بن جعفر قال سألت ابا الحسن صلوات الله علیه عن الفرش الحریر ومثله من الدیباج والمصلی الحریر
ومثله من الدیباج هل یصلح للرجل النوم علیه والتکأة والصلوة فقال یفترشه ویقوم علیه
ولا یسجد علیه [illegible] بیان حریر و دیباج گذشت در شرح عنوان باب لبس الحریر والدیباج که باب یازدهم است تکأه
بضم تا دو نقطه در بالا و فتح کاف و همزه است [illegible] روایتست از علی بن جعفر گفت که پرسیدم امام موسی
کاظم صلوات الله علیه را از فرش حریر و مثل حریر از دیبا و از جای نماز حریر و مثل حریر از دیبا آیا خوب میشود
برای مردان خوابیدن بر آن و تکیه کردن و نماز گزاردن پس امام گفت که فرش خود میکند او را و می ایستد بر آن
در نماز و سجده نمیکند بر آن [illegible] این باب احادیث متفرقات است در این باب
دوازده حدیثست [illegible] عن العباس بن الولید بن صبیح قال سألنی شهاب بن عبد ربه ان استاذن

له علی ابی عبد الله علیه السلام فاعلمت ذلک ابا عبد الله علیه السلام فقال قل له یاتینا اذا شاء فادخلته
علیه لیلا وشهاب متقنع الراس فطرحت له وسادة فجلس علیها فقال له ابو عبد الله علیه السلام
الق قناعک یا شهاب فان القناع ریبة باللیل مذلة بالنهار [illegible] المتقنع بقاف و نون و عین
بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پوشیده بقناع بکسر قاف و تخفیف نون بمعنی جامه که بر بالای عمامه و مانند آن اندازند
شود برای پوشیدن گردن و بعض رو طرحت بصیغه متکلم معلوم یا بصیغه مجهول باب منع میتواند بود و ساده بکسر واو
ریبه بکسر را منقط و سکون یا دو نقطه در پایین و با یک نقطه است [illegible] روایتست از عباس بن ولید بفتح واو
و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد بی نقطه و کسر با یک نقطه گفت که طلب کرد از من شهاب بن عبد ربه اینرا که رخصت دخول
خواهم برای او بر امام جعفر صادق علیه السلام پس اعلام کردم بآن امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت که بگو او را
که می آید نزد ما چون میخواهد پس داخل کردم شهاب را بر امام در شب و شهاب پوشیده سر بود بقناع پس انداختم
برای شهاب بالشی را پس نشست بر آن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که بینداز قناع خود را ای شهاب
چه بدرستی که قناع باعث تهمت است در شب باعث خواریست در روز شاید که مذمت قناع باعتبار وقت
بیرون آمدن از خانه باشد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب لبس السواد که باب ششم است
[illegible] عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا
ظهرت القلانس المترکة ظهر الزنا [illegible] المترکة تا دو نقطه در بالا و را بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا
باب افعال چند ترک کرده شده که رنگ هر ترکی غیر رنگ دو طرف آنست و بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحب
چند ترک و بر هر تقدیر این غیر معتبره است که بیان شد در شرح حدیث اول باب شانزدهم که باب القلانس است زنا
بکسر زای بی نقطه و نون است [illegible] روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که چون آشکار شود کلاههای چند ترک کرده شده آشکار میشود زنا [illegible] عن ابرهیم بن عبد الحمید عن
ابی الحسن علیه السلام انه کان یقول طی الثیاب راحتها وهو ابقی لها [illegible] روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید
از امام موسی کاظم علیه السلام اینکه او بود که میگفت که تاه کردن جامهها بعد از کندن آنها باعث راحت آنهاست
و آن باقی دارنده است آن جامهها را [illegible] عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام صلوات
الله علیه قال خرجت وانا ارید داود بن عیسی بن علی وکان ینزل بئر میمون وعلی ثوبان
غلیظان فلقیت امرأة عجوزا ومعها جاریتان فقلت یا عجوز اتباع هاتان الجاریتان
فقالت نعم ولکن لا یشتریهما مثلک قلت ولم قالت لان احدیهما مغنیة والاخری زامرة
فدخلت علی داود بن عیسی فرفعنی واجلسنی فی مجلسی فلما خرجت من عنده قال لاصحابه
اتعلمون من هذا هذا علی بن موسی الذی یزعم اهل العراق انه مفروض الطاعة [illegible] داود از اولاد
بنی العباس است بئر میمون در جانب شرقی مکه در ابطح است بکمتر از ربع فرسخ مغنیه بغین بی نقطه و نون و یا دو نقطه در پایین

بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل ماخوذ است از غنا بمعنی اخص که بیان شد در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب الغناء
که باب سی وششم است یعنی روایت است از معمر بضم میم وفتح عین بی نقطه وتشدید میم مفتوحه ورا بی نقطه ابن خلاد
بفتح خاء با نقطه وتشدید لام ودال بی نقطه از ابو الحسن امام رضا صلوات الله علیه گفت که از مکه بیرون رفتم برحالی
که من میخواستم دیدن داود بن عیسی بن علی را وبود که فرود می آمد در موسم حج در بئر میمون وبود بر من دو جامهٔ
کنده پس برخوردم زنی پیر را وبا او بودند دو کنیز پس گفتم که ای زن پیر آیا فروخته میشوند این دو کنیز پس گفت که
آری ولیکن نمیخرد ایشانرا مثل تو کسی گفتم که وچرا گفت که زیرا که یکی از آنها مرد وکن است ودیگری نی نواز است
پس داخل شدم بر داود بن عیسی پس بالا برد مرا ونشانید مرا در جای لایق من پس وقتی که بیرون رفتم از نزد
او گفت بیارانش که آیا میدانید که کیست این ابن علی بن موسی است که دعوی میکنند اهل کوفه اینکه او
امامیست که بر جمیع مردمان مفروض است فرمان برداری او پنجم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله
علیه السلم انه کره لباس البرطلة شرح کره از باب علم یا باب تفعیل است لباس بکسر لام بمعنی ملبوس است و
اینجا بمعنی مصدر است البرطلة بضم با یک نقطه وسکون را بی نقطه وضم طا بی نقطه وتخفیف لام وگاهی بضم را
وتشدید طا نیز میباشد کلاهی دراز که زیاده بر قدر حاجت است وآن زی یهود بوده ونهی از آن در طواف
گذشت در کتاب الحج در حدیث چهارم باب نوادر الطواف که باب صد وسی ونهم است یعنی روایت است
از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او مکروه شمرد پوشیدن کلاه دراز زیاد از قدر حاجت را
ششم اصل عن حماد بن عیسی قال نظر ابو عبد الله علیه السلم الی فراش فی دار رجل فقال فراش للرجل
وفراش لاهله وفراش لضیفه وفراش للشیطان شرح روایت است از حماد بن عیسی گفت که نگاه کرد
امام جعفر صادق علیه السلم سوی فراشی که زیاد بر قدر حاجت بود در سرای مردی پس گفت که این فراشی است
برای این مرد وفراشی است برای عیال او وفراشی است برای مهمان او وفراشی است برای شیطان مراد
اینست که هرگاه فراش بسیار زیاد بر سه قسم اول باشد آن زیادی فراش شیطان میشود هفتم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من لبس السراویل من قعود وقی وجع الخاصرة شرح لبس از باب
علم است من بمعنی فی است قعود مصدر ونایب ظرف زمانست وقی بقاف بصیغه ماضی غایب مجهول باب ضرب
است وجع منصوبست خاصرة بخا با نقطه وکسر صاد بی نقطه است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که هر که پوشید تنبان را در وقت نشستگی نگاه داشته شد از درد تهی گاه هشتم
اصل عن علی القنی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سعة الجربان ونبات الشعر فی الانف امان
من الجذام ثم قال اما سمعت قول الشاعر ولا تری قمیصی الا واسع الجیب والید شرح
قنی بضم قاف وتشدید نون منسوبست بموضعی ودر بعض نسخ بجای نون میم است وآن معروفست جربان
بضم جیم وکسر را بی نقطه وتشدید با یک نقطه والف ونون معرب گریبانست رویدن مو در بینی یعنی رویدن

الزی والتجمل

درشت بینی است یا درو نزاید بر شامل است ولاتری آخر مصراعیست که بعض آن منقول نشده وبرای دفع
طعن جذام از خود است قمیصی بفتح ضمیر متکلم است یعنی روایت است از علی قنی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که فراخی گریبان جامه ورویدن مو در بینی ایمنی است از خوره بعد از آن امام گفت که آیا نشنیدی
قول شاعر را که ونمی بینی پیراهن مرا مگر فراخ گریبان وفراخ آستین نهم اصل عن الحسن بن الحسین العلوی
قال قال ابو الحسن علیه السلم من مروة الرجل ان تکون دوابه سمانا قال وسمعته یقول
ثلثة من المروة فراهة الدابة وحسن وجه المملوک والفرش السری شرح سمان بکسر
سین وتخفیف میم جمع سمین بمعنی فربه است الفراهة بفتح فا ورا بی نقطه مصدر باب حسن زیبائی السری
بفتح سین بی نقطه وکسر را بی نقطه وتشدید یا که در اصل منقلب از واو است بصیغه فعیل باب حسن عالی مرتبه یعنی
روایت است از حسن بن حسین علوی گفت که گفت امام علی نقی علیه السلم که از جمله آدمیت مرد اینست که باشند
ستوران او فربه راوی گفت که وشنیدم از امام میگفت که سه چیز از آدمیتست زیبائی ستور وخوش
روئی غلام وکنیز وفرش عالی مرتبه دهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه واله لا یمسح احدکم بثوب من لم یکسه شرح لا یمسح بسین بی نقطه وحا بی نقطه بصیغه
نهی یا نفی باب منع است المسح دست پاک کردن بعد از شستن دست از طعام مثلا من موصوله ومضاف
الیه است لم یکسه بضم سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب نصر است وضمیر مستتر راجع
با حدکم است وضمیر بارز راجع بمن است ومفعول اولست ومفعول دوم محذوفست تقدیر ذلک الثوب
یعنی روایت است از مسمع بکسر میم وسکون سین بی نقطه وفتح میم دوم وعین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که باید که دست پاک نکند یکی از شما بجامه کسی که نپوشانیده او را آن جامه مراد آنست
که دست پاک کردن بجامه کسی که غلام یا نوکر یا مانند آنها باشد برای دست پاک کننده مکروه نیست یازدهم
اصل عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلم قال اطووا ثیابکم باللیل فانها اذا کانت منشورة
لبسها الشیاطین باللیل شرح اطووا بکسر همزه وسکون طا بی نقطه وضم واو اول بصیغه امر معتل العین واوی ومعتل
اللام یائی جمع مذکر حاضر باب ضرب است یعنی روایت است از کسی که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که تاه کنید جامهای شما را در شب چه بدرستی که آنها چون باشد پراکنده میپوشند آنهارا شیاطین
در شب مراد اینست که داشتن آنها کمتر میشود چنانچه گویا که شیاطین آنهارا پوشیده اند وکهنه کرده اند
دوازدهم اصل عن عبد الله بن جبلة الکنانی قال استقبلنی ابو الحسن علیه السلم وقد علقت
سمکة فی یدی فقال اقذفها اننی لاکره للرجل السری ان یحمل الشیء الدنی بنفسه ثم قال
انکم قوم اعداؤکم کثیرة عاداکم الخلق یا معشر الشیعة انکم قد عاداکم الخلق فتزینوا لهم
بما قدرتم علیه شرح نزدیک باین گذشت در حدیث هفتم باب اول یعنی روایت است از عبد الله بن جبله

بفتح جیم و فتح ها یکنقطه کن زیر کاف و دو نون گفت که برخوردم امام موسی کاظم علیه السلم بر حالی که تحقیق
آویخته بودم ماهی را در دست خود پس امام گفت که بنده از آنما بدرستی که من هر آینه کراهت دارم برای
مرد عالیمرتبه اینکه بردارد چیزیست مرتبه را بخودی خود بعد از آن امام گفت که بدرستی که شما جمعید که دشمنان
شما بسیارند دشمنی کردند با شما این خلایق ای گروه شیعه بدرستی که شما تحقیق دشمنی کردند با شما این خلایق
پس آراسته شوید برای ایشان بانچه توانا شدید بر آن باب سی ام اصل باب الخضاب شرح الخضاب
بکسر خا با نقط و ضاد با نقط انچه ریش و مانند آن بان رنگ کنند و مستعمل میشود در ریش رنگ کردن موافق
انچه می آید در عنوان باب سی و دوم در این باب دوازده حدیث اول اصل عن الحسن بن الجهم قال دخلت
علی ابی الحسن علیه السلم و قد اختضب بالسواد فقلت اراک اختضبت بالسواد فقال ان
فی الخضاب اجرا و الخضاب و التهیئة مما یزید الله عز و جل فی عفة النساء و لقد ترک
نساء العفة بترک ازواجهن لهن التهیئة قال قلت بلغنا ان الحناء یزید فی الشیب
قال ای شیء یزید فی الشیب الشیب ینبت فی کل یوم شرح مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب
النکاح در حدیث پنجاهم باب نوادر که باب صد و نود و دوم است بزید در اول عقد بر مزید است یا زیاد
کردن حلاله از قلم کاتبانست و در کتاب النکاح حلاله مذکور نیست یعنی روایتست از حسن بن جهم بفتح
جیم و سکون ها گفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلم و تحقیق ریش رنگ کرده بود بسیاهی پس گفتم
که می بینم ترا که ریش رنگ کردی بسیاهی پس گفت که بدرستی که در رنگ ریش است ثوابی و رنگ ریش
و آراسته شدن از جمله چیزیست که زیاد میکند بسبب آن الله عز و جل در عفت زنان و هر اینه تحقیق ترک
کردند زنانی عفت را بسبب ترک شوهران ایشان آراستگی را راوی گفت که گفتم که رسید بما اینکه حنا
زیاد میکند در سفیدی ریش امام گفت که چه چیز است اینکه حنا زیاد میکند در سفیدی ریش سفیدی ریش زیاد
میشود در هر روزی مراد اینست که زیاد کردن حنا سفیدی ریش را باعث این میشود که ترک خضاب باید
کرد زیرا که سفیدی ریش زیاد میشود هر روز بخودی خود پس اگر خضاب بکنی هر روز مکروه طبعی تازه می بینی
مخفی نماند که اگر مراد انکار این باشد که حنا زیاد میکند سفیدی ریش را منافات بهم میرسد میان این حدیث
و انچه می آید در حدیث اول و دوم باب سی و دوم دوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فنظر الی الشیب فی لحیته فقال النبی صلی الله علیه
و آله نور ثم قال من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا یوم القیمة قال فخضب
الرجل بالحناء ثم جاء الی النبی صلی الله علیه و آله فلما رای الخضاب قال نور و اسلام
فخضب الرجل بالسواد فقال النبی صلی الله علیه و آله نور و اسلام و ایمان و محبة
الی نسائکم و رهبة فی قلوب عدوکم شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت

که آمد مردی سوی نبی صلی الله علیه و آله پس نگاه کرد سوی سفیدی در ریش او پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که این نوریست
بعد از آن گفت که هر که سفید مو شود یک سفید مویی در اسلام میشود برای نوری در روز قیامت امام گفت که پس
رنگ کرد آنمرد بحنا بعد از آن سوی نبی صلی الله علیه و آله پس وقتی که دید آن رنگ را گفت که این نوریست و اسلامیست
پس رنگ کرد آنمرد بسیاهی پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که این نوریست و اسلامیست و ایمانیست و دوستی است
سوی زنان شما و هیبتی است در دلهای دشمنان شما سوم اصل عن العباس بن موسی الوراق عن ابی الحسن
علیه السلم قال دخل قوم علی ابی جعفر صلوات الله علیه فراوه مختضبا فسالوه فقال انی رجل احب
النساء فانا اتصنع لهن شرح الوراق بفتح واو و تشدید را و بقاف بسیار دراهم احب بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب افعال صفت رجل است پس از تعیین وضع متکلم در موضع غایب است و میتواند بود که استیناف باشد
برای بیان رجلیت التصنع بنون و عین بی نقطه و در بعض نسخ بها یکنقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم
باب تفعل است یعنی روایتست از عباس بن موسی بسیار دراهم از امام رضا علیه السلم گفت که داخل شدند جماعتی
بر امام محمد باقر صلوات الله علیه پس دیدند او را خضاب کرده پس پرسیدند او را پس گفت که بدرستی که من مردیم که دوست
میدارم زنان را پس من بناخنکی میکنم برای ایشان چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال دخل قوم
علی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فراوه مختضبا بالسواد فسالوه عن ذلک فمد یده الی
لحیته ثم قال امر رسول الله صلی الله علیه و آله فی غزاة غزاها ان یختضبوا بالسواد لیقووا به علی المشرکین
شرح ضمیر مونث در غزاها منصوبست محلا و مفعول مطلق است لیقووا بسکون قاف و فتح واو اول بصیغه مضارع
جمع مذکر غایب معلوم معتل العین واوی و معتل اللام واوی باب علم است یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر
علیه السلم گفت که داخل شدند جماعتی بر حسین بن علی صلوات الله علیهما پس دیدند او را خضاب کرده بسیاهی پس پرسیدند
او را از آن پس کشید دست خود را سوی ریش خود بعد از آن گفت که بدرستی که امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
در جهادی که جهاد کرد آن جهاد با اینکه خضاب کنند بسیاهی برای اینکه غالب شوند بوسیله آن بر مشرکان
پنجم اصل عن حفص الاعور قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن خضاب اللحیة و الراس امن السنة فقال
نعم قلت ان امیر المومنین صلوات الله علیه لم یختضب قال انما منعه قول رسول الله صلی الله علیه
و آله ان هذه ستخضب من هذه شرح هذه در اول اشارت بشیبه لحیه است و در دوم اشارت بشیبه راس است
نوعی از مجاز مراد خون سر است که مجاور آن شیبه است و گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب ما جاء فی الاثنی عشر
و النص علیهم علیهم السلم که باب صد و بیست و چهارم است و آنجا در دوم هذا بود و بیان شد یعنی روایتست از حفص
اعور بعین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از خضاب لحیه و سر که آیا از جمله سنت است برای کسی که
سر تراشد پس امام گفت که آری گفتم که بدرستی که امیر المومنین صلوات الله علیه خضاب نکرد امام گفت که جز این نیست که منع
شد او را قول رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که این سفیدی البته رنگ کرده شد از این سفیدی ششم اصل عن

ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال فی الخضاب ثلث خصال مهیبة فی الحرب ومحبة الی النساء ویزید فی الباءة شرح مهیبة بفتح میم وسکون ها وفتح یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه بصیغه اسم مکان برای کثرت ماخوذ است از هیبة که مصدر باب علم است بمعنی ترسیدن و مراد اینست که جای است که دشمن بسیار ترسد از صاحب خضاب محبة بفتح میم و فتح حا بینقطه وتشدید با یکنقطه بر صیغه اسم مکان برای کثرت است و حب چون متعدی بالی شود بمعنی محبوب است الباءة با یکنقطه و الف و همزه و تاء تانیث جماع و بالف نیز بهمان معنی است یعنی روایت از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات الله علیه السلام گفت که در خضاب سه خصلت است جای کثرت هیبت است در جنگ و جای کثرت دوستی است سوی زنان و زیاد میکند در قوت جماع هفتم اصل عن الحلبی قال سالت علی ابا عبد الله علیه السلام عن خضاب الشعر فقال قد خضب النبی صلی الله علیه وآله والحسین بن علی وابو جعفر علیهم السلام بالکتم شرح خضب بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الکتم بفتح کاف و فتح تا دو نقطه در بالا وسمه و آن چون مخلوط بحنا شود در سیاه میکند ریش را یعنی روایت از حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از انچه رنگ کرده شود با آن موی پس گفت که بتحقیق رنگ کرد مو را نبی صلی الله علیه وآله و حسین بن علی و امام محمد باقر علیهم السلام بوسمه هشتم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال خضب النبی صلی الله علیه وآله ولم یمنع علیا الا قول النبی صلی الله علیه وآله تخضب هذه من هذه وقد خضب الحسین وابو جعفر علیهما السلام شرح روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ریش رنگ کرد نبی صلی الله علیه وآله و مانع نشد علی را مگر سخن نبی صلی الله علیه وآله که رنگ کرده میشود این از این و بتحقیق ریش رنگ کرد امام حسین و امام محمد باقر علیهما السلام نهم اصل عن ابی شیبة الاسدی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن خضاب الشعر فقال خضب الحسین وابو جعفر صلوات الله علیهما بالحناء والکتم شرح حنا بکسر حا بینقطه وتشدید نون و الف ممدوده است یعنی روایت است از ابو شیبه بفتح شین بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه اسدی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از رنگ مو پس گفت که مو رنگ کرد امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما بحنا و وسمه دهم اصل عن معویة بن عمار قال رایت ابا جعفر علیه السلام یختضب بالحناء خضابا قانیا شرح القانی بقاف و الف و کسر نون و همزه که گاهی منقلب بیا میشود بصیغه اسم فاعل باب منع بغایت سرخ و بمعنی سیاه نیز مستعمل میشود و هر دو اینجا مناسب است صاحب قاموس در باب همزه گفته قناکمنع قنوا اشتد حمرته و گفته که ولحیة سوداء کقنا یعنی روایت است از معویه بن عمار گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را که ریش رنگ میکرد بحنا رنگی بغایت سرخ یازدهم اصل عن عمر بن یزید قال قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک ونصول الخضاب فان ذلک بؤس شرح النصول بضم نون و ضم صاد بینقطه مصدر باب نصر و منع بر در رفتن ریش از خضاب البوس بضم با یکنقطه و سکون همزه و سین بینقطه و بضم همزه و سکون واو مصدر باب علم تنگحالی یعنی روایت است از عمر بن یزید گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دور دار از یکدیگر خود را و بیرون رفتن خضاب را چه بدرستی که آن مکروه است

الزی والجمال

دوازدهم اصل عن محمد بن عبد الله بن مهران عن ابیه رفعه قال قال النبی صلی الله علیه وآله نفقة درهم فی الخضاب افضل من نفقة درهم فی سبیل الله ان فیه اربع عشرة خصلة یطرد الریح ویجلو الغشاء عن البصر ویلین الخیاشیم ویطیب النکهة ویشد اللثة ویذهب بالغشیان ویقل وسوسة الشیطان وتفرح به الملائکة ویستبشر به المومن ویغیظ به الکافر وهو زینة وهو طیب وبراءة فی قبره ویستحیی منه منکر ونکیر شرح سبیل الله عبارتست از صدقه مستحبه یطرد بطای بینقطه و را بینقطه و دال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الغشاء بکسر غین بانقطه و تخفیف شین بانقطه و الف ممدوده پرده یلین بیا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الخیاشیم بفتح خا بانقطه و تخفیف یا دو نقطه در پایین و الف و کسر شین بانقطه و سکون یا دو نقطه در پایین جمع خیشوم بفتح خا و سکون یا و ضم شین استخوانهای نرم که در بالای دو سوراخ بینی است و خشکی آنها لازم دارد خشکی دماغ را یطیب از باب تفعیل است النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی نفس و دهن اللثة بکسر لام و تخفیف تا سه نقطه بیخ دندان الغشیان بفتح غین بانقطه و فتح شین بانقطه و یا دو نقطه در پایین بیهوش شدن و ارتکاب حرام و بفتح تا سه نقطه جاع در بعضی نسخ است بر همخوردگی طبیعت یقل بقاف و تشدید لام از باب افعال است تفرح از باب علم است یغیظ بغین بانقطه و یا دو نقطه در پایین و ظا بانقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الغیظ بفتح غین و سکون یا خشمناک شدن پنهان از روی عجز و خشمناک کردن و مراد اینجا معنی دویست پس الکافر مرفوعست طیب بکسر طا و سکون یا دو نقطه در پایین است البراءة بفتح با یکنقطه و تخفیف را بینقطه و الف و همزه مصدر باب علم جدا بودن و مراد اینجا باعث جدا نیست یی دو دوریست منکر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و نکیر بفتح نون و کسر کاف دو فرشته سوال کننده در قبر بند موافق انچه گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم آخر ابواب و در کتاب الجنایز در حدیث یازدهم باب تربیع القبر تا آخر که باب شصت و هفتم است یعنی روایت است از محمد بن عبد الله بن مهران از پدرش بالا برد سند حدیث را گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که خرج درهمی در خضاب فاضلتر است از خرج درهمی در صدقه مستحبه بدرستی که در خضاب است چهارده خصلت اول دور میکند باد را از دو گوش بامعنی که صدای زنگ را از گوش بر طرف میکند و دوم جلا میدهد پرده را از چشم و سوم ملایم میکند خیشومها را و چهارم خوشبو میکند نفس دهن را و پنجم محکم میکند بیخ دندانها را و ششم بر طرف میکند بیهوش شدن را و هفتم کم میکند وسوسه شیطان را و هشتم خوشحال میشوند بان فرشتگان و نهم شگفته میشود بآن مومن و دهم خشمناک میشود بآن کافر و یازدهم آن آرایش است و دوازدهم آن خوشبو است و سیزدهم باعث دوری از عذاب است در قبر صاحبش و چهاردهم شرم میکند از آن منکر و نکیر باب سی و یکم اصل باب السواد والوسمة شرح این باب بیان سیاهی و وسمه بفتح واو و سکون و کسر سین است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی بکر الحضرمی قال کنت مع ابی علقمة والحارث بن المغیرة وابی حسان عند ابی عبد الله علیه السلام وعلقمة مختضب بالحناء والحارث مختضب بالوسمة

وابو حسان لا يختضب فقال كل رجل منهم ما ترى في هذا رحمك الله واشار الى لحيته فقال
ابو عبد الله عليه السلام ما احسنه قال او كان ابو جعفر عليه السلام مختضبا بالوسمة قال نعم حين تزوج
الثقفية اخذته جواريها فخضبنه شرح ظاهر اينست كه اخي علقمه بايد بجاي ابي علقمه زيرا كه علقمه برادر
بزرگتر ابو بكر عبد الله بن محمد حضرمي است وما موافق ظاهر شرح ميكنيم احسنه صيغه تعجب است فخضبنه بنون بصيغه
ماضي جمع مؤنث غايبه معلوم باب ضرب است واين در وقتي بوده كه هنوز شروع در خضاب نكرده بوده بسبب اينكه
موي سفيد هنوز بسيار نشده بوده واين منافات ندارد با آنچه گذشت در حديث هفتم وهشتم ونهم باب سابق
زيرا كه آنچه گذشت بعد از بسيار شدن موي سفيد است وابتدا شروع در خضاب ملزوم آن نمي باشد يعني روايتست
از ابو بكر حضرمي بفتح حاء بي نقط وسكون ضاد با نقط وفتح راء بي نقط وتخفيف ميم مكسوره گفت كه بودم با برادرم علقمه
وحارث بن مغيره وابو حسان بفتح حاء بي نقط وتشديد سين بي نقط نزد امام جعفر صادق عليه السلام در حالي كه علقمه ريش
رنگ كرده بود بحنا وحارث ريش رنگ كرده بود بوسمه وابو حسان ريش رنگ نميكرد پس گفت هر مردي از ايشان
كه چه ميبيني در اين رحمت كند ترا الله واشاره كرد بريش خود پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه بسيار خوبست آن
گفتند كه بود امام محمد باقر عليه السلام ريش رنگ كننده بوسمه امام گفت كه آري در وقتي كه جفت خود كرد ثقفيه را گرفتند
او را كنيزان آن زن پس خضاب كردند بوسمه او را دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن الوسمة فقال لا بأس بها للشيخ الكبير شرح روايتست از عبد الله بن سنان گفت كه پرسيدم امام
جعفر صادق عليه السلام را از وسمه پس امام گفت كه نيست پروايي براي پير كهن سال اين براي دفع توهم اينست كه براي
اين قسم كسي مكروه باشد سياه كردن يا اشارتست باينكه براي صاحب دندان ضرري دارد چنانچه مي آيد در حديث سوم
وچهارم اين باب سوم اصل عن محمد بن مسلم قال رأيت ابا جعفر عليه السلام يمضغ علكا فقال يا محمد نقضت
الوسمة اضراسي فمضغت هذا العلك لاشدها قال وكانت استرخت فشدها بالذهب شرح
العلك بكسر عين بي نقط وسكون لام صمغي كه خاييده ميشود نقضت بنون وقاف وضاد بي نقط است منافات نيست
ميان اين حديث وحديث دوازدهم باب سابق زيرا كه طبايع مختلف است وخضابها مختلفاست يعني روايتست
از محمد بن مسلم گفت كه ديدم امام محمد باقر عليه السلام را كه ميخاييد صمغي را پس گفت كه اي محمد بي قوت كرد وسمه دندانهاي مرا
پس خاييدم اين صمغ را تا قوت دهم آنها را راوي گفت كه وبود كه سست شده بود دندانهاي او پس بسته
بود آنها را بمفتول طلا چهارم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام نقضت اضراسي الوسمة
شرح اين ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل عن علي بن اسباط عن عمه يعقوب بن سالم قال قال ابو عبد الله
عليه السلام قتل الحسين عليه السلام وهو مختضب بالوسمة شرح روايتست از علي بن اسباط از عم او يعقوب
بن سالم گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه شهيد شد امام حسين عليه السلام در حالي كه او خضاب كرده بود بوسمه
ششم اصل عن ابي بكر الحضرمي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الخضاب بالوسمة فقال لا بأس

قد قتل الحسين عليه السلام وهو مختضب بالوسمة صلوات الله عليه شرح روايتست از ابو بكر حضرمي گفت كه پرسيدم
امام جعفر صادق عليه السلام را از خضاب بوسمه پس گفت كه نيست پروايي بتحقيق شهيد شد امام حسين عليه السلام در حالي كه
او خضاب كرده بود بوسمه صلوات الله عليه هفتم اصل عن الحسين بن عمر بن يزيد عن ابيه قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول الخضاب بالسواد انس للنساء ومهابة للعدو شرح روايتست از حسين بن عمر بن يزيد از
پدرش گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه خضاب سياهي باعث رام شدن است براي زنان
وباعث هيبت است براي دشمنان باب سي ودوم اصل باب الخضاب بالحناء شرح الخضاب بكسر خاء با نقط وتخفيف
ضاد با نقط والف وباء يك نقطه مصدر باب ضرب مو رنگ كردن ومستعمل ميشود در آنچه بآن مو رنگ كنند حنا بكسر
حاء بي نقط وتشديد نون والف وهمزه اصليه معروفست يعني اين باب بيان مو رنگ كردن بحنا است در اين باب شش
حديث است اول اصل عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال الحناء يزيد في ماء الوجه ويكثر
الشيب شرح الشيب بفتح شين با نقط وسكون ياء دو نقطه در پايين وباء يك نقطه سفيدي مو منافات نيست ميان اين حديث
وآنچه گذشت در حديث اول باب سي ام چنانچه بيان شد يعني روايتست از هشام بن حكم از امام جعفر صادق عليه السلام گفت
كه حنا زياد ميكند در آب رو وبسيار ميكند سفيدي مو را دوم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام
الحناء يشعل الشيب شرح يشعل بشين با نقط وعين بي نقط بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است الاشعال
افروخته كردن ومطاوع آن اشتعال است كه مذكورست در آيت سوره مريم واشتعل الرأس شيبا يعني روايتست از
محمد بن مسلم گفت كه گفت امام محمد باقر عليه السلام كه حنا افروخته ميكند سفيدي مو را سوم اصل عن معوية بن عمار قال
رأيت ابا جعفر عليه السلام مخضوبا بالحناء شرح روايتست از معويه بن عمار گفت كه ديدم امام محمد باقر عليه السلام را
خضاب كرده شده بحنا چهارم اصل عن مولى لعلي بن الحسين عليه السلام قال سمعت علي بن الحسين صلوات
الله عليهما يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله اختضبوا بالحناء فانه يجلو البصر وينبت الشعر
ويطيب الريح ويسكن الزوجة شرح روايتست از خادمي براي علي بن الحسين عليه السلام گفت كه شنيدم از علي
بن الحسين صلوات الله عليهما ميگفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه خضاب كنيد بحنا چه بدرستي كه آن جلا ميدهد ديده
را وميروياند مو را وخوش ميكند بو را وآرام ميدهد زن را پنجم اصل عن عبدوس بن ابراهيم البغدادي رفعه الى ابي
عبد الله عليه السلام قال الحناء يذهب بالسهك ويزيد في ماء الوجه ويطيب النكهة ويحسن
الولد شرح السهك بفتح سين بي نقط وفتح هاء بوي ناخوش مثل بوي عرق النكهة بفتح نون وسكون كاف بوي دهن يعني روايتست
از عبدوس بضم عين بي نقط وسكون باء يك نقطه وضم دال بي نقط وسكون واو وسين بي نقط ابن ابراهيم بغدادي بالا برد
سند حديث را بسوي امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه حنا برطرف ميكند بوي ناخوش را وزياد ميكند در آب رو وخوش
ميكند بوي دهن را ونيكو ميكند فرزند را ششم اصل عن اسمعيل بن بزيع قال قلت لابي الحسن عليه السلام ان لي فتاة
قد ارتفعت علتها فقال اخضب رأسها فان الحيض سيعود اليها قال ففعلت ذلك فعاد اليها

الحیض شرح الفتاة بفتح فا وتخفیف تا دو نقط در بالا والف جوان زن خواه کنیز و خواه غیر آن یعنی روایت
از اسمعیل بن بزیع بفتح با یکنقط وکسر زای با نقط وسکون یا دو نقط در پایین و عین بینقط گفت که گفتم امام رضا
علیه السلم را که بدرستی که مراست جوان زنی که بتحقیق بر طرف شد حیض او پس امام گفت که خضاب کن مر او را بالحنا
چه بدرستی که حیض رو بر میگردد سوی او راوی گفت که پس کرد آنرا پس برگشت سوی او حیض او باب سی و سوم
باب جز الشعر و حلقه شرح جز بفتح جیم و تشدید زای با نقط مصدر باب نصر است حلق بفتح حا بینقط وسکون لام
مصدر باب ضرب است یعنی این باب بیان بریدن مو و تراشیدن موست و در این باب هشت حدیث است اول
اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال ثلث من عرفهن لم یدعهن جز الشعر و
تشمیر الثیاب ونکاح الاماء شرح روایت از معمر بن خلاد از امام رضا صلوات الله علیه گفت که سه خصلت
است که هر که شناخت لذت آنها را ترک نکرد آنها را بریدن موی شارب و مانند آن و کوتاه کردن جامها و جماع
کنیزان دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال لی استاصل شعرک یقل
درنه ودوابه ووسخه وتغلظ رقبتک ویجلو بصرک وفی روایة اخری ویستریح بدنک
شرح استاصل بهمزه وصاد بینقط بصیغه امر باب استفعال است الاستیصال از بیخ بریدن و مراد اینجا از بیخ
مقراض کردن موی سر و مانند آنست یقل بکسر قاف و تشدید لام مرفوع و استیناف بیانی سابق است الدرن
بفتح دال بینقط وفتح را بینقط مصدر باب علم چرکنی ظاهر الوسخ بفتح واو و فتح سین بینقط و خا با نقط مصدر
باب علم چرکنی پنهان تغلظ بصیغه مضارع غایبه معلوم باب حسن و ضرب است یجلو بجیم بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است الجلا بفتح و کسر جیم والف ممدوده بلند مرتبه شدن و پرداخت کردن و بنا بر اول بصرک
مرفوع است و بنا بر دوم ضمیر مستتر راجع بمصدر استاصل است و بصرک منصوبست یعنی روایت از
اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت مرا که از بیخ مقراض کن موی خود را بیان این که کم میشود
چرک ظاهر آن و جانوران و چرک باطن آن و قوی میشود گردن تو و جلا می یابد دیده تو و در روایتی دیگر این ضمیمه
هست که و استراحت می یابد بدن تو سوم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال قلت لابی الحسن علیه السلم
ان اصحابنا یروون ان حلق الراس فی غیر حج ولا عمرة مثلة فقال کان ابو الحسن علیه السلم
اذا قضی مناسکه عدل الی قریة یقال لها ساية فحلق شرح قریب باین گذشت در کتاب الحج در حدیث دوازدهم
باب الحلق والتقصیر که باب صد و هشتاد و هشتم است المثلة بضم میم وسکون وضم ثا سه نقط رسوائی سایه بسین بینقط
والف و یا دو نقط در پایین است صاحب قاموس گفته قریة بمکة او واد بین الحرمین یعنی روایت از احمد بن محمد بن
ابی نصر گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که بدرستی که یاران ما روایت میکنند این که تراشیدن سر در غیر حج و غیر عمره
رسوائیست پس امام علیه السلم گفت که بود امام موسی کاظم علیه السلم که چون آخر میکرد افعال عمره و حج را راه میگردانید سوی
دهی که گفته میشد آنرا سایه پس سر میتراشید [illegible] ظاهر این طعن در روایت آن اصحابست و میتواند بود که مراد تخصیص باشند

الرجی والعمل

چنانکه می آید در حدیث آینده چهارم اصل علی بن محمد رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان الناس
یقولون حلق الراس مثلة فقال علیه السلم عمرة لنا ومثلة لاعدائنا شرح العمرة بفتح عین بینقط وضم
میم و را بینقط آنچه بر سر گذارند مثل تاج و عمامه و کلاه یعنی روایت کرد علی بن محمد بالا برد سند حدیث را راوی
گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که مردمان میگویند که تراشیدن سر رسوائیست پس امام علیه السلم گفت
که مانند تاج است برای ما دوستان ما و رسوائیست برای دشمنان ما مراد اینست که چون مؤمنان آنرا مستحب
میدانند عادت بآن میکنند و راحت ایشانست و چون مخالفان آنرا مکروه میشمرند خلاف عادت ایشان
میشود پس رسوائیست برای ایشان پنجم اصل عن عبد الرحمن بن عمر بن اسلم قال حجمنی الحجام فحلق من
موضع النقرة فرانی ابو الحسن علیه السلم فقال ای شیء هذا اذهب فاحلق راسک قال فذهبت
وحلقت راسی شرح حجمنی بحا بینقط و جیم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است النقرة بضم نون
وسکون قاف و را بینقط قفا یعنی پس سر که متصل بگردنست احلق بصیغه امر باب ضرب است یعنی روایت
از عبد الرحمن بن عمر بن اسلم گفت که حجامت کرد مرا حجامت کننده پس تراشید چیزی از جای قفا را پس دید مرا امام
موسی کاظم علیه السلم پس گفت که کدام چیزست این برو پس تراش سرت را راوی گفت که پس رفتم و تراشیدم سرم را
ششم اصل عن ابن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی اطالة الشعر فقال کان اصحاب
محمد صلی الله علیه وآله مشعرین یعنی الطم شرح بضم میم و سکون شین با نقط و کسر عین بینقط و را بینقط است
الاشعار مصدر باب افعال بریدن مو و دراز کردن مو الطم بضم طا بینقط و تشدید میم از بیخ مقراض کنندگان مو ابن اثیر
در نهایه گفته و فی حدیث حذیفة خرج وقد طم شعره ای جزه واستاصله و صاحب قاموس گفته طم شعره جزه او عقصه
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میگوئی در دراز کردن موی سر پس
گفت که بودند اصحاب محمد صلی الله علیه وآله مشعران یعنی از بیخ مقراض کنندگان موی سر را هفتم اصل عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم قال انی لاحلق کل جمعة فیما بین الطلیة الی الطلیة شرح الطلیة بفتح طا
بینقط وسکون لام و یا دو نقط در پایین و تا وحدت مصدر باب ضرب بکسوره مالیدن یعنی روایتست از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که من هر آینه سر میتراشم در هر آدینه که در میان نوره مالیدنی تا نوره مالیدنی
دیگرست مراد اینست که در یک آدینه نوره میکشم و در آدینه دیگر سر میتراشم پس فاصله میان دو سر تراشیدن دو هفته
است و همچنین میان دو نوره مالیدن دو هفته است هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قلت جعلت فداک ربما کثر الشعر فی قفای فیغمنی غما شدیدا قال فقال لی یا اسحق اما
علمت ان حلق القفا یذهب بالغم شرح القفا بفتح قاف و تخفیف فا والف مقصوره و ممدوده پس گردن
یغمنی بغین با نقط و تشدید میم از باب نصر است یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
گفتم که قربانت شوم بسا که بسیار شد مو در قفای من پس غمناک میکند مرا غمی سخت راوی گفت که پس امام گفت مرا

کرا لحیتی آیا ندانستی که تراشیدن موی قفا برطرف میکند غم را باب سی و چهارم اصل باب اتخاذ الشعر والفرق

شرح الاتخاذ بکسر همزه و تشدید تا ر دو نقطه در بالای مکسوره که اولش منقلب از همزه است و خا با نقطه و الف

و ذال با نقطه مصدر باب افتعال فرا گرفتن یعنی این باب بیان گذاشتن موست و فرق که بیان میشود در شرح

حدیث اول این باب در این باب هج حدیث است اول اصل عن ابی العباس البقباق قال سألت ابا عبد الله

علیه السلام عن الرجل یکون له وفرة ایفرقها او یدعها قال یفرقها شرح بقباق بفتح دو بار یک نقطه

و سکون قاف اول لقب فضل بن عبد الملک است و در اصل بمعنی بسیار سخن است الوفرة بفتح واو و سکون فا

و را بی نقطه موی وافر در مراد این اثر در نهایه گفته الوفرة شعر الرأس اذا وصل الی شحمة الاذن و صاحب قاموس گفته

والوفرة الشعر المجتمع علی الرأس او ما سال علی الاذنین منه او ما جاوز شحمة الاذن ثم الجمة ثم اللمة یفرقها بفا و را بی نقطه

و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است الفرق بفتح فا و سکون را جدا کردن موا از یکدیگر مثل شانه

کردن موافق آنچه می آید در حدیث دوم و هفتم باب السکک که باب سی و دوم است و مثل جدا کردن دو

نصف موی سر از یکدیگر بعضی از جانب راست و بعضی از جانب چپ یعنی روایتست از ابو العباس بقباق

که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد او را موی سر وافر آیا جدا میکند آنرا از یکدیگر

یا وا میگذارد آنرا امام گفت که جدا میکند آنرا دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ شعراً فلیحسن و لایته او لیجزه شرح فلیحسن بسکون لام بصیغه

امر غایب معلوم باب افعالست الولایة بفتح و کسر واو کارسازی لیجزه بکسر لام و جیم و تشدید زای با نقطه و ضمیر غایب

بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت

رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که گذاشت موی راس باید که نیکو کند کارسازی آنرا یا باید که مقراض کند آنرا سیوم

اصل عن ایوب بن هرون عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اکان رسول الله صلی الله علیه و آله

یفرق شعره قال لا ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا طال شعره کان الی شحمة اذنه شرح

شحمه بفتح شین با نقطه و سکون حای بی نقطه است یعنی روایتست از ایوب بن هرون از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت که گفتم امام را که آیا بود رسول الله صلی الله علیه و آله که جدا میکرد موی سر خود را امام گفت که نه بدرستی که

رسول الله صلی الله علیه و آله بود که چون دراز میشد موی سر او میبود تا نرمه گوش او چهارم اصل عن عمرو بن ثابت

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت انهم یروون ان الفرق من السنة قلت یزعمون ان النبی

صلی الله علیه و آله فرق قال ما فرق النبی صلی الله علیه و آله و لا کانت الانبیاء تمسک الشعر شرح

تمسک بسین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است الامساک نگاه داشتن و مراد اینجا بسیار دراز

کردن است یعنی روایتست از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم که بدرستی که مخالفان روایت

میکنند اینرا که جدا کردن موی سر از یکدیگر از جمله سنت است گفتم که دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه و آله جدا کرد موی

سر خود را امام گفت که جدا کرد نبی صلی الله علیه و آله و نبودند پیغمبران که بسیار دراز کنند موی سر را پنجم اصل عن ابی بصیر قال

قلت لابی عبد الله علیه السلام الفرق من السنة قال لا قلت فهل فرق رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم قلت کیف فرق رسول الله صلی الله علیه و آله و لیس

من السنة قال من اصابه ما اصاب رسول الله صلی الله علیه و آله یفرق کما فرق رسول الله صلی الله

علیه و آله و الا فلا شرح روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جدا کردن موی سر از جمله سنت

است امام گفت که نه گفتم که پس آیا جدا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت که آری گفتم که چگونه جدا کرد رسول الله صلی الله

علیه و آله و نیست جدا کردن از جمله سنت امام گفت که هر که برخورد او را آنچه برخورد رسول الله صلی الله علیه و آله را جدا میکند

چنانچه جدا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و الا فلا اصل قلت کیف ذلک قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله حین صد

عن البیت و قد کان ساق الهدی و احرم اراه الله الرؤیا التی اخبره الله بها فی کتابه اذ یقول

لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم

و مقصرین لا تخافون فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله سیفی له بما اراه فمن ثم وفر ذلک

الشعر الذی کان علی رأسه حین احرم انتظاراً لحلقه فی الحرم حیث وعده الله عز و جل فلما حلقه

لم یعد فی توفیر الشعر و لا کان ذلک من قبله صلی الله علیه و آله شرح بیان صد و شدن رسول الله صلی الله علیه و آله

از دخول مسجد حرام در عمرة القضا گذشت در کتاب الحج در بعض احادیث باب المحصور و المصدود تا آخر که باب صد و

یکم است و در حدیث بیست و هم باب حج النبی صلی الله علیه و آله که باب بیست و هفتم است و در حدیث هشتم باب

السعی بین الصفا و المروة تا آخر که باب صد و چهل و دوم است من قبله بکسر قاف و فتح با راست یا بفتح قاف و سکون

با راست و بنا بر اول من برای سببیت است و ضمیر راجع برسول الله است و بنا بر دوم من بمعنی فی است و ضمیر

راجع بوقت صد است یعنی گفتم که چگونه است آن گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که ممنوع شد

از طواف کعبه در سال حدیبیه و بتحقیق بود که سیاقت کرده بود شتران هدی را و محرم شده بود نمود او را الله تعالی

خوابی که خبر داد ترا الله تعالی بآن در کتاب خود در جایی که میگوید در سوره فتح که هر آینه راست گفت الله رسولش را در خواب

بحق هر آینه داخل میشوید البته مسجد حرام را در وقتی که خواهد الله بر حالی که ایمان باشید تراشندگان باشید سرهای خود را

و کوتاه کنندگان باشید موهای شما را نترسیده باشید پس دانست رسول الله صلی الله علیه و آله که الله زود وفا خواهد

کرد برای او بآنچه نمود او را پس بسبب آن توفیر کرد آن موی را که بود بر سرش در وقتی که محرم شد بسبب انتظاری برای تراشیدن

آن مو در حرم از این حیثیت که وعده کرد او را الله عز و جل پس در وقتی که تراشید آن مو را برنگشت در وافر کردن

موی سر تا آخر عمرش و نبود آن توفیر شعر از جانب او صلی الله علیه و آله باب سی و پنجم اصل باب اللحیة و الشارب شرح

لحیه بکسر لام و سکون حای بی نقطه است یعنی این باب بیان ریش و موی پشت لب است در این باب دوازده حدیث است اول

اصل عن سدیر الصیرفی قال رأیت ابا جعفر علیه السلام یأخذ عارضیه و یبطن لحیته شرح العارض

بعین بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و ضاد با نقطه گونه که میان جای رستن ریش و بینی است یبطن بیای دو نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه

بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است صاحب قاموس گفته که تمطین اللحیة ان یاخذ ما تحت الذقن والحنک
یعنی روایتست از سدیر صیرفی گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم که میگرفت موی دو گونه خود را و میگرفت موی
باطن لحیه خود را که در پایین ذنخ است دوم اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما زاد
من اللحیة عن القبضة فهو فی النار شرح روایتست از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که آنچه
زیاد باشد از جمله ریش از یکقبضه که قدر عرض چهار انگشت است پس آن در آتش جهنم است یا صاحبش چنانچه
می آید در شرح حدیث آینده سوم اصل عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم فی قدر اللحیة
قال تقبض بیدک علی اللحیة وتجزّ ما فضل شرح لحیه بهر دو جا بکسر لام است و عبارتست از موی که بر زنخ
روییده پس بعض زنخ که مو بر ظاهر آن میروید داخل مقبوض است و مویی که در بالای زنخ بر ظاهر پایین روییده
داخل مقبوض نیست زیرا که آن جزو لحیه نیست یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از بعض یارانش از امام
جعفر صادق علیه السلم در مقدار طول لحیه امام گفت که میگیری بدست خود بر لحیه مقراض میکنی آنچه را که زیاد ماند از
عرض چهار انگشت چهارم اصل عن الحسن الزیات قال رایت ابا جعفر علیه السلم وقد خفف لحیته
شرح زیات بفتح زای با نقط و تشدید یاء دو نقط در پایین و الف و تاء دو نقطه در بالاست خفف بخاء با نقط
و دو فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از حسن روغن زیتون فروش گفت که دیدم
امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که تحقیق سبک کرده بود لحیه خود را پنجم اصل عن محمد بن مسلم قال رایته ابا
جعفر علیه السلم والحجام یاخذ من لحیته فقال دوّرها شرح حجام بفتح حاء بی نقط و تشدید جیم بمعنی حجامت
کن است و اصلاح لحیه را نیز او میکند دوّرها بدال بی نقط و راء بی نقط بصیغه امر باب تفعیل است یعنی روایتست از
محمد بن مسلم گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلم را بر حالی که حجام بمقراض میگرفت از لحیه و پس امام گفت که مدور کن
آنرا مراد بقدر یکقبضه کردنست که مذکور شد در حدیث سوم این باب ششم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من السنة ان تاخذ من الشارب حتی یبلغ الاطار
شرح تاخذ بصیغه مخاطب معلوم باب نصر است یبلغ بصیغه غایب و مخاطب هر دو میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع
بشارب است الاطار بکسر همزه و تخفیف طاء بی نقط و الف و راء بی نقط کنار لب بالا صاحب قاموس گفته در معانی
الاطار ککتاب که و ما یفصل بین الشفة و بین شعر الشارب یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله طریقت پیغمبران اینست که گیری از موی پشت لب تا اگر رسد بکنار
لب هفتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سالته عن قص الشارب امن السنة
قال نعم شرح القص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقط مصدر باب نصر بریدن بمقراض یعنی روایتست از علی بن
جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مقراض کردن موی پشت لب که آیا از جمله
سنتست گفت که آری هشتم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ذکرنا الاخذ من الشارب

الوفی والجبل
۳۰

فقال نشرة وهو من السنة شرح النشرة بضم نون و سکون شین با نقط و راء بی نقط افسونی که علاج کرده میشود
آن دیوانه و گرفتار جنی مقصود اینجا تشبیه است زیرا که درازی شارب نفخه جنیست عظیم و اینجا محل شیطان است
چنانچه می آید در حدیث یازدهم این باب و باسانی دفع میشود یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که مذکور کردیم گرفتن از موی پشت لب را پس گفت که مانند افسونیست و آن از جمله سنتست
نهم اصل عن عبد الله بن عثمان انه رای ابا عبد الله علیه السلم احفی شاربه حتی الصقه بالعسیب
شرح احفی بحاء بی نقط و فاء و الف منقلب از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاحفاء مبالغه در گرفتن
مو الصقه بصاد بی نقط و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الالصاق چسبانیدن و مراد اینجا مانند
کردنست و مضاف محذوفست بتقدیر الصق منبته و اگر عسیب بمعنی محل روییدن مو موافق لغت میبود و احتیاج
باین تاویل و تقدیر نمیبود العسیب بفتح عین بی نقط و کسر سین بی نقط و سکون یاء دو نقط در پایین و باء یکنقطه جای از
شاخ درخت خرما که برگ از آنجا نروییده و آن بسیار صاف و هموار میباشد یعنی روایتست از عبد الله بن عثمان
اینکه او دید امام جعفر صادق علیه السلم را که مبالغه کرده بود در گرفتن شارب خود تا اینکه مانند کرده بود جای آن را
بعسیب دهم اصل عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما زاد عن القبضة ففی النار یعنی اللحیة
شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق دوم این باب یازدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یطولن احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر
به شرح لا یطولن بصیغه نهی غایب معلوم باب تفعیل موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است المخبأ بفتح میم و سکون خاء با نقط
و فتح باء یکنقطه جای پنهان شدن یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که باید که دراز نکند یکی از شما موی پشت لب خود را چه بدرستی که شیطان فرا میگیرد آنرا جای پنهان شدنی پرده
بر خود میکند بوسیله آن مراد اینست که مسکن و ماوای شیطان میشود دوازدهم اصل عن درست عن ابی عبد الله
علیه السلم قال مرّ بالنبی صلی الله علیه وآله رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا لو هیّا من لحیته
فبلغ ذلک الرجل فهیّا لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی صلی الله علیه وآله فلما رآه قال هکذا
فافعلوا شرح روایتست از درست بضم دال بی نقط و ضم راء بی نقط و سکون سین بی نقط و تاء دو نقط در بالا از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گذشت بنبی صلی الله علیه وآله مردی دراز ریش پس نبی گفت که چه ضرر میبود بر این مرد اگر
اصلاح میکرد از ریش خود پس رسید آن سخن بآن مرد پس اصلاح کرد ریش خود را میانه دو ریش یا بمعنی که نه بسیار
دراز بود و نه بسیار کوتاه بلکه بقدر یکقبضه بود بعد از آن داخل شد بر نبی صلی الله علیه وآله پس وقتی که دید او را گفت
یاران را که چنین پس کنید باب سی و ششم اصل باب اخذ الشعر من الانف شرح این باب بیان گرفتن موی از بینی است
در این باب یک حدیث است اصل عن محمد بن حمزة الاشعری رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم اخذ الشعر
من الانف یحسّن الوجه شرح روایتست از محمد بن حمزه اشعری بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر

صادق علیه السلم که گرفتن مو از بینی نیکو میکند در باب سی و هفتم اصل باب التمشط شرح تمشط بشین با نقطه
و طاء بی نقطه مصدر باب تفعل است یعنی این باب بیان شانه کردن موی خود است در این باب یازده حدیث
اول اصل عن سفیان بن السمط قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم الثوب النقی یکبت العدو
والدهن یذهب بالبؤس والمشط للرأس یذهب بالوباء قال قلت وما الوباء قال الحمی
والمشط للحیة یشد الاضراس شرح صدر این گذشت در حدیث اول باب اللباس که باب دوم است نقی
بفتح نون و کسر قاف و تشدید یا راست یکبت بباء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است الدهن بفتح دال بی نقطه و سکون ها مصدر باب نصر روغن مالیدن بر خود و بضم دال اسم مصدر روغن
بؤس بضم باء یکنقطه و سکون همزه و سین بی نقطه است المشط بفتح میم و سکون شین با نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب
نصر شانه کردن و بفتح و کسر و ضم میم و سکون شین و بفتح میم و کسر شین و بضم میم و ضم شین و احتمال آخر که بی مشدد
طا میباشد شانه الوباء بفتح واو و تخفیف باء یکنقطه و همزه و بالف و همزه مرض عام که از ناسازگاری هوا میشود
و اد خال تب در او باعتبار اینست که از تعفن جسم هوائی که در مجاری بدن است میشود یا باعتبار اینست که
عموم دارد چون اکثر امراض در آن میباشد یعنی روایتست از سفیان بن سمط گفت که گفت بمن امام جعفر
صادق علیه السلم که جامه پاکیزه مستکند دشمن را و روغن مالیدن میبرد افسردگی را و شانه کردن برای ریش محکم
میکند دندانها را دوم اصل عن عمار النوفلی عن ابیه قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول المشط یذهب
بالوباء وکان لابی عبد الله علیه السلم مشط فی المسجد یتمشط به اذا فرغ من صلوته شرح روایتست
از عمار نوفلی بفتح نون و فتح فاء از پدرش گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که شانه کردن میبرد
وبا را و بود برای امام جعفر صادق علیه السلم در مسجد شانه که شانه میکرد با آن چون فارغ میشد از نمازش سوم اصل
عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه قال دخلت علی ابی ابرهیم علیه السلم وفی یده مشط عاج
یتمشط به فقلت له جعلت فداک ان عندنا بالعراق من یزعم انه لا یحل التمشط بالعاج قال
ولم فقد کان لابی علیه السلم منها مشط او مشطان ثم قال تمشطوا بالعاج فان العاج یذهب
بالوباء شرح عاج بعین بی نقطه و الف و تخفیف جیم مجرور و مضاف الیه است لم برای استفهام انکاریست فاء فقد
برای مجانست تانیث ضمیر منها باعتبار ارجاع با مشاط العاج است که معلوم است از سابق او باعتبار اختلاف
اوقاتست یا از شک راویست و مثل این گذشت در کتاب المعیشة در حدیث اول باب جامع فیما یحل الشراء و
البیع منه و ما لا یحل که باب صد و سوم است یعنی روایتست از حسین بن حسن بن عاصم از پدرش گفت که داخل
شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم در حالی که در دست او بود شانه استخوان فیلی شانه میکرد موی خود را با آن پس گفتم
او را که قربانت شوم بدرستی که نزد ما در کوفه است کسی که دعوی میکند که شان اینست که حلال نمیشود شانه کردن
موی خود با استخوان فیل امام گفت که و چرا پس این اگر تحقیق بود برای پدرم علیه السلم از شانه های استخوان فیل

شانه یا دو شانه بعد از آن امام گفت که شانه کنید موی خود را با استخوان فیل پس بدرستی که شانه استخوان فیل میبرد
وبا را چهارم اصل عن موسی بن بکر قال رأیت ابا الحسن علیه السلم یتمشط بمشط عاج واشتریته
له شرح روایتست از موسی بن بکر بفتح باء یکنقطه و سکون کاف گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را که شانه
میکرد موی خود را بشانه استخوان فیل و خریده بودم آنرا برای او پنجم اصل عن عبد الله بن سلیمان قال
سألت اباجعفر علیه السلم عن العاج فقال لا بأس به وان لی منه لمشطا شرح روایتست از عبد الله بن
سلیمان گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از کار فرمودن استخوان فیل پس گفت که نیست پروائی با آن
و بدرستی که مراست از آن هر آینه شانه ششم اصل عن عنبسة بن سعید رفع الحدیث الی النبی صلی
الله علیه وآله قال کثرة تسریح الرأس یذهب بالوباء ویجلب الرزق ویزید فی الجماع شرح
التسریح بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه مصدر باب تفعیل گشودن مو و مراد اینجا شانه کردن است یعنی
روایتست از عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء یکنقطه و سین بی نقطه ابن سعید که راوی امام جعفر صادق
علیه السلم است بالاخره و سند حدیث را بسوی نبی صلی الله علیه وآله گفت که بسیاری شانه کردن موی سر میبرد وبا را
و میکشاند روزی را و زیاد میکند در قوت جماع هفتم اصل عن عبد الله بن المغیرة عن ابی الحسن
علیه السلم فی قول الله عز وجل خذوا زینتکم عند کل مسجد قال من ذلک التمشط عند کل صلوة
شرح روایتست از عبد الله بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره اعراف که فرا گیرید
آرایش خود را نزد هر مسجدی امام گفت که از جمله آن فرا گرفتن است شانه کردن موی خود نزد هر نمازی بیان این
آیت شد در شرح حدیث هشتم باب اللباس که باب دوم است هشتم اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن
نوح بن شعیب عن ابن مباح عن یونس عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال اذا
سرحت رأسک ولحیتک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم والوباء شرح سرحت
بصیغه مخاطب باب تفعیل است امر بفتح همزه و کسر میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب افعالست یعنی
روایتست از احمد بن محمد بن خالد از نوح بن شعیب از ابن مباح بفتح میم و تشدید یاء دو نقطه در پایین و الف و حاء
بی نقطه از یونس بن عبد الرحمن از کسی که خبر داده او را از امام موسی کاظم یا امام رضا صلوات الله علیه گفت که چون
شانه کنی موی سر خود و ریش خود را پس بگذران شانه را بر سینه تو پس بدرستی که آن میبرد اندوه را و وبا را نهم اصل
عنه عن ابیه قال کثرة المشط تقلل البلغم شرح روایتست از احمد بن محمد بن خالد از پدرش گفت که
خود که بسیاری شانه کردن موی خود کم میکند بلغم را دهم اصل عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه
السلم قال من سرح لحیته سبعین مرة وعدها مرة مرة لم یقربه الشیطان اربعین یوما
شرح سرح از باب تفعیل است لم یقربه از باب علم است یعنی روایتست از اسمعیل بن جابر از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که هر که شانه کرد ریش خود را هفتاد بار و شمرد آنها را یکی یکی نزدیک نشد او را شیطان در

چهل روز از شب یازدهم اصل عن القاسم بن الولید قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن عظام
الفیل مداهنها و امشاطها قال لا بأس بها شرح المداهن بمیم و کسر ها جمع مدهن بضم میم و سکون دال
و ضم ها جاهای روغن یعنی روایتست از قاسم بن ولید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
استخوانهای فیل روغندانهای آنها و شانه‌های آنها امام گفت که نیست پروائی آنها باب سی و ششم اصل
باب قص الاظفار شرح قص بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه مصدر باب نصر است یعنی این باب بیان
چیدن ناخنهاست در این باب هفده حدیث است اول اصل عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن
راشد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تقلیم الاظفار یمنع الداء الاعظم و یدر الرزق
شرح الداء الاعظم عبارتست از تنگدستی موافق آنچه می آید در حدیث دهم این باب و آن بزرگتر دردیست برای
جمعی که راضی بقضا نیستند یدر بدال بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گرفتن ناخنها
مانع میشود درد بزرگتر را و فراخ میکند روزی را دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال تقلیم الاظفار یوم الجمعة یؤمن من الجذام و البرص و العمی و ان لم تحتج فحکها شرح لم تحتج
بسکون حاء بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون جیم بصیغه مخاطب و غایب معتل العین باب افتعال
میتواند بود و بنا بر اول حکها بضم حاء بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه بصیغه امر باب نصر است و بنا بر دوم بفتح
حاء و تشدید کاف مفتوحه بصیغه ماضی است یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گرفتن ناخنها در روز جمعه ایمن میکند از خوره و برص و کوری و اگر حاجت بگرفتن نداشته باشی
پس بخراش آنها را سوم اصل عن الحسن بن سلیمان عن عمه عبد الله بن هلال قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام خذ من شاربك و اظفارك فی کل جمعة فان لم یکن فیها شیء فحکها لا یصیبك جنون
و لا جذام و لا برص شرح روایتست از حسن بن سلیمان از عمش عبد الله بن هلال گفت که گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلام که بگیر از موی پشت لب تو و ناخنهای تو در هر روز جمعه پس اگر نباشد در ناخنها چیزی پس
بخراش آنها را بیان این اگر بر میخورد ترا جنونی و نه جذامی و نه برصی چهارم اصل عن ابن بکیر عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تقلیم الاظفار و اخذ الشارب فی کل جمعة امان من البرص و الجنون شرح
این ظاهرست از شرح سابق پنجم اصل عن ابن عقبة عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من السنة تقلیم
الاظفار شرح روایتست از علی بن عقبه از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله سنت است گرفتن
ناخنها ششم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال انما قص الاظفار لانها مقیل الشیطان
و منه یکون النسیان شرح قص بفتح قاف و تشدید صاد مضمومه مصدر باب نصر است یا بضم قاف و تشدید صاد
مفتوحه بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر است و در بعض نسخ قصوا بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غایب است

المقیل

الذی والجمل

المقیل بفتح میم و کسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه اسم مکان باب ضرب محل استراحت در میان
روز اگر چه بی خواب باشد و میتواند بود که مصدر میمی باشد بمعنی استراحت و حمل برای مبالغه باشد من در
منه برای تعلیل است و ضمیر راجع بمصدر مقیل یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که جز این نیست که چیدن ناخنها برای اینست که انها محل استراحت شیطانست و از استراحت شیطان
در انها می باشد فراموشی هفتم اصل عن حذیفة بن منصور عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان استر و اخفی
ما یسلط الشیطان بابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافیر شرح استر بسین بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه
افعل التفضیل باب نصر است و در بعض نسخ بتاء دو نقطه در بالا و تخفیف راست و بنا بر این شاید که ماخوذ از فعل
مجهول باشد و بر هر تقدیر مضافست بعد از عطف و اخفی عطف تفسیریست ما موصوله و مصدریه میتواند بود و بنا بر
اول یسلط بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و الشیطان منصوبست و بنا بر دوم یسلط بصیغه مجهولست
و الشیطان مرفوع و نایب فاعلست تعدیه تسلیط بباء باعتبار اشتمال بر معنی تمکین است ان بفتح همزه و سکون نون
مصدریه است ضمیر صار راجع بشیطانست یسکن بصیغه معلوم باب نصر است الاظافیر جمع اظفور بضم همزه و سکون ظاء
و ضم فاء ناخنها هشتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما ثواب من اخذ من شاربه
و قلم اظفاره قال لا یزال مطهرا الی الجمعة الاخری شرح قلم از باب ضرب یا باب تفعیل است مطهرا بصیغه اسم
مفعول باب تفعیل است جمعه بمعنی هفته است و در بعض نسخ فی کل جمعة هست بعد از اظفاره و پیش از قال و بنا بر آن شاید
که جمعه بمعنی روز آدینه باشد یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چیست ثواب
کسی که گرفت از شارب خود و چید ناخنهای خود را امام گفت که پیوسته پاکیزه کرده شده است تا هفته دیگر مراد آنست
که ثواب پاکیزه شدن در یک هفته را دارد پس اگر در هر هفته آن عمل کند همیشه پاکیزه خواهد بود و ثواب آنرا خواهد داشت
نهم اصل عن عبد الرحیم القصیر قال قال ابو جعفر علیه السلام من اخذ من اظفاره و شاربه کل جمعة
و قال حین یأخذ بسم الله و بالله و علی سنة محمد صلی الله علیه و آله لم یسقط منه قلامة و لا جزازة الا
کتب الله له بها عتق نسمة و لا یمرض الا مرضه الذی یموت فیه شرح مضمون این گذشت در کتاب
الصلوة در حدیث دوم باب التزین یوم الجمعة که باب شصت و هفتم است و در آنجا لم یمرض مرضا یصیبه الا است
و بیان شد که مراد مرض شدیدست جمعه اینجا بمعنی روز آدینه و هفته میتواند بود و اول موافق حدیث کتاب الصلوة است
القلامة بضم قاف و تخفیف لام آنچه از گرفتن ناخن افتد الجزازة بضم جیم و تخفیف دو زای با نقطه آنچه از مقراض کردن
مو افتد یمرض از باب علم است یعنی روایتست از عبد الرحیم کوتاه گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر که گرفت
از ناخنهای خود و شارب خود در هر روز آدینه و گفت در وقتی که میگیرد که مدد میجویم بنام الله و بالله و این بر طریقت
محمدست صلی الله علیه و آله نیفتاد از او ریزه ناخنی و نه ریزه مویی مگر آنکه نوشت الله برای او بسبب آن ریزه آزاد کردن
بنده را و بیمار نمیشود مگر بیماری او که میمیرد در آن دهم اصل عن محمد بن طلحة قال قال ابو عبد الله علیه السلام تقلیم

الاظفار وقص الشارب وغسل الرأس بالخطمي كل جمعة ينفي الفقر ويزيد في الرزق شرح مضمون
این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب التزین یوم الجمعة یعنی روایتست از محمد بن طلحه گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که چیدن ناخنها و مقراض کردن شارب و شستن سر بخطمی در هر روز آدینه بر طرف میکند تنگی
را و زیاد میکند در روزی یازدهم اصل عن ابي كهمس قال قال رجل لعبد الله بن الحسن علمني شيئا في الرزق
فقال الزم مصلاك اذا صليت الفجر الى طلوع الشمس فانه انجع في طلب الرزق من الضرب
في الارض فاخبرت بذلك ابا عبد الله عليه السلم فقال الا اعلمك في الرزق ما هو انفع من
ذلك قال قلت بلى قال خذ من شاربك واظفارك كل جمعة شرح احوال عبد الله بن الحسن مذکور شد در
کتاب الحجة در حدیث ششم و هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل في امر الامامة که باب هشتادم است
انفع اشارتست بانکه آن نیز نفع دارد موافق الحجه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث هشتم آخر ابواب
یعنی روایتست از ابو کهمس بفتح کاف و سکون ها و فتح میم و سین بی نقط گفت که گفت مردی عبد الله بن الحسن را
که تعلیم کن مرا چیزی در روزی پس گفت که لازم باش مصلای خود را چون گزاری نماز صبح را تا طلوع آفتاب
چه بدرستی که آن نافعترست در طلب روزی از تردد در زمین پس خبر دادم بآن امام جعفر صادق علیه السلم را پس
گفت که آیا تعلیم نکنم ترا در روزی الحجه را که آن نافعترست از آن راوی گفت که گفتم که بلی امام گفت که بگیر از شارب
خود و ناخنهای خود در هر روز آدینه دوازدهم اصل عن علي بن عقبة عن ابيه قال اتيت عبد الله بن الحسن
فقلت علمني دعاء في الرزق فقال قل اللهم تول امري ولا تول امري غيرك فعرضته على ابي عبد الله
عليه السلم فقال الا ادلك على ما هو انفع من هذا في الرزق تقص اظافرك وشاربك في كل جمعة
ولو بحكها شرح تول در اول بفتح تا و دو نقطه در بالا و تشدید لام مفتوحه بصیغه امر معتل الفاء واوی و معتل
اللام یائی باب تفعل است و در دوم بضم تا و کسر لام مشدده بصیغه نهی باب تفعیل است تقص بفتح تا و ضم قاف و
تشدید صاد مضمومه بصیغه مضارع مخاطب بمعنی امر است یعنی روایتست از علی بن عقبه از پدرش گفت که آمدم
نزد عبد الله بن الحسن پس گفتم که تعلیم کن مرا دعائی در روزی پس گفت که بگو خداوندا خود بساز کار مرا و سازنده کار
من مکن دیگری را پس عرض کردم آن دعا را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت که آیا راهنمائی نکنم ترا بر چیزی که آن
نافعترست از این در روزی میگیری ناخنهای خود را و شارب خود را در هر روز آدینه هر چند که بخراشیدن انها
باشد سیزدهم اصل عن علي بن اسباط عن خلف قال رآني ابو الحسن عليه السلم بخراسان وانا اشتكي
عيني فقال ادلك على شيء ان فعلته لم تشتك عينك فقلت بلى فقال خذ من اظفارك في كل
خميس قال ففعلت فما اشتكيت عيني الى يومي اخبرتك شرح اشتكي شین با نقطه و یا بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب افتعالست الاشتکاء درد مند یافتن عینی مفعول است ادلک بتشدید لام بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است و ظاهر این بود که راوی در جواب نعم گوید بجای بلی لیکن مصنف بجمله

یعنی روایتست از علی بن اسباط از خلف بن سلمه بصری گفت که دید مرا امام رضا علیه السلم در خراسان بر حالی
که من درد مندی می یافتم چشم خود را پس گفت که آیا راهنمائی کنم ترا بر چیزی که اگر کنی آنرا درد مند نیابی چشم خود را پس
گفتم که بلی پس گفت که بگیر از ناخنهای خود در هر پنجشنبه خلف گفت که پس کردم پس درد مند نیافتم چشم خود تا روزی
که خبر دادم ترا چهاردهم اصل عن عبد الله بن الفضل النوفلي عن ابيه وعمه جميعا عن ابي جعفر عليه
السلم قال من اخذ اظفاره كل خميس لم ترمد عينه شرح لم ترمد برا بی نقط و دال بی نقط بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر است الرمد بفتح را و فتح میم درد مند شدن چشم یعنی روایتست از عبد الله بن
فضل نوفلی از پدرش و عمش همگی از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که مستمر کرد گرفتن ناخنهای خود را در هر پنجشنبه
درد مند نشد چشم او پانزدهم اصل عن السكوني قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله للرجال قصوا اظافيركم
وللنساء اتركن فانه ازين لكن شرح لام در لکن برای تعدیه است یعنی روایتست از سکونی گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله مردان را که از بیخ بگیرید ناخنهای خود را چه بدرستی که وی نیکوتر است و اگذارید از بیخ گرفتن را
چه بدرستی که آن زینت دهنده تراست شما را اشارتست بانکه ناخن کوتاه و سر انگشت بر آمده برای
زنان بد نماست شانزدهم اصل عن ابن ابي عمير رفعه قال في قص الاظافير تبدأ بخنصرك الايسر ثم
تختم باليمين شرح تبدأ بصیغه مضارع مخاطب باب منع است الخنصر بکسر خا با نقطه و سکون نون و کسر و فتح
صاد بی نقط و را بی نقط انگشت کوچک و آن مؤنث است الایسر مضاف الیه است و موصوفش محذوفست
بتقدیر الجانب الایسر و اگر صفت باشد یا رجل میبود الیسری میگفت بالیمین بتقدیر بخنصر الیمین است یعنی روایتست
از محمد بن ابی عمیر نسبت داد حدیث را بامامی که روایت از او ست در چیدن ناخنها که ابتدا میکنی بانگشت کوچک
جانب چپ بعد از آن ختم میکنی بانگشت کوچک جانب راست هفدهم اصل عن ابن القداح عن ابي
عبد الله عليه السلم قال احتبس الوحي على النبي صلى الله عليه وآله فقيل له احتبس الوحي عنك فقال
وكيف لا يحتبس وانتم لا تقلمون اظفاركم ولا تنقون رواجبكم شرح تقلمون از باب تفعیل باب
است تنقون بنون و قاف از معتل اللام باب تفعیل است الرواجب بفتح را بی نقط و کسر جیم و با یک نقطه جمع راجبه
درزهای دست که چرک در آنها جا میکند و شاید که مراد اینجا درونهای ناخنها باشد باعتبار اینکه چرک آنجاها
وضو و غسل را ناقص یا باطل میکند اگر طول ناخن زیاد از حد باشد و گذشت در کتاب الجنائز در حدیث چهارم باب
غسل المیت که باب هفدهم است که لا تخلل الاظفار و بیان شد یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که پس افتاد وحی از رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفته شد او را که پس افتاد وحی از تو پس گفت که
و چگونه پس نیفتد و حال آنکه شما نمیگیرید ناخنهای شما را و پاک نمیکنید درونهای آنها را باب سی و نهم اصل باب جز الشیب
ونتفه شرح جز بفتح جیم و تشدید زای با نقطه مصدر باب نصر است الشیب بفتح شین با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و با یک نقطه مصدر باب ضرب سفید مو شدن و مراد اینجا موی سفید است نتف بفتح نون و سکون تا دو نقطه در بالا

و قاف مصدر باب ضرب است یعنی این باب بیان بریدن موی سفید و کندن آنست در این باب شش حدیث
اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا باس بجز الشمط و نتفه وجزه
احب الی من نتفه شرح الشمط بفتح شین با نقطه و فتح میم و طا بی نقطه مصدر باب علم سفید شدن بعض موهای سر
و مراد اینجا موی سفید است در میان موهای سیاه در ریش بقرینه حدیث آینده یعنی روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروایی بریدن موی سفید آمیخته بسیاه و کندن آن و بریدن آن
محبوبترست سوی من از کندن آن دوم اصل عن ابن فضال عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا
باس بجز الشمط و نتفه من اللحیة شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق سوم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلم ان امیر المؤمنین علیه السلم کان لا یری بجز الشیب باسا و یکره نتفه
شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم انکه امیر المؤمنین علیه السلم بود که نمیدید در بریدن موی سفید
پروایی را و کراهت میداشت کندن آنرا چهارم اصل و بهذا الاسناد قال اول من شاب ابرهیم فقال
یا رب ما هذا قال نور و توقیر قال رب زدنی منه شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب باعتبار
اینست که نور و توقیر دلالت میکند بر کراهت بریدن و کندن و این منافات ندارد با استحباب خضاب چنانچه
ظاهرست از آنچه گذشت در حدیث دوم باب سی ام که نور و اسلام یعنی و باین سند حدیث سابق گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که اول کسی که سفید موی شد ابرهیم علیه السلم بود پس گفت که ای صاحب کل اختیار من چیست این گفت
که نوریست و باعث تعظیم است گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن برای من از آن پنجم اصل عن حفص
بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان الناس لا یشیبون فابصر ابرهیم علیه السلم شیبا
فی لحیته فقال یا رب ما هذا فقال هذا وقار فقال یا رب زدنی وقارا شرح الوقار بفتح واو
و تخفیف قاف مصدر باب حسن سنگینی بمعنی رفعت شان یعنی روایتست از حفص بن بختری از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که نبودند مردمان که سفید موی شوند پس دید ابرهیم علیه السلم موی سفید در ریش خود پس گفت که ای
صاحب کل اختیار من چیست این پس گفت که این سنگینی است پس گفت که ای صاحب کل اختیار من زیاد کن
برای من سنگینی را ششم اصل عن سلیمان الجعفری عن الرضا علیه السلم عن ابائه صلوات الله علیهم قال
الشیب فی مقدم الراس یمن و فی العارضین سخاء و فی الذوائب شجاعة و فی القفا شوم
شرح ضمیر قال راجع بامام رضا علیه السلم است شیب عبارتست از ابتدا ظهور موی سفید است الیمن بضم یا دو نقطه
در پایین و سکون میم برکت و سعادت عارضین عبارتست از دو پهلوی ریش که نزدیک گوش است الذوائب
بفتح ذال با نقطه و کسر همزه و با یک نقطه جمع ذوابه بضم ذال و تخفیف همزه و الف و با یک نقطه گیسوها و مراد اینجا موهائی
که از میان سر بیرون می آید و چون بلند شود چند گیسو بافته میشود از آن و در پشت آویخته میشود الشوم بضم شین با نقطه
و سکون همزه نحوست و آن ضد یمن است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیارست از امام رضا علیه السلم

از پدرانش صلوات الله علیهم امام گفت که ابتدا ظهور موی سفید در پیش سر علامت برکت است و در دو پهلوی
ریش علامت کرم است و در گیسوها علامت شجاعت است و در پس سر علامت نحوست است باب چهل
اصل باب دفن الشعر و الظفر شرح این باب بیان پنهان کردن مو و ناخن در زمین است در این باب یک حدیث
اصل عن ابی کهمس عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل الم نجعل الارض کفاتا احیاء
و امواتا قال دفن الشعر و الظفر شرح شاید که این حدیث مبنی بر این باشد که کفات در اصل مصدر باب ضرب
بمعنی پوشانیدنست و مستعمل شده بمعنی اسم فاعل و احیاء و امواتا مفعول او است و اول عبارتست از بدن آدمی
که زنده میباشد مدتی و بعد از مردن زمین آنرا میپوشاند چون در زمین مدفون شود و دوم عبارتست از بعض اجزا
بدن آدمی که زندگی در آن نیست اصلا مثل مو و ناخن که زمین آنرا میپوشاند چون جدا کرده شود از بدن آدمی و در زمین
مدفون شود و در این آیت تفاسیر دیگر گفته اند از آن جمله ابن اثیر در نهایه گفته که و منه حدیث الشعبی انه کان بظهر الکوفه
فالتفت الی بیوتها فقال هذه کفات الاحیاء ثم التفت الی المقبرة فقال هذه کفات الاموات یرید تاویل قوله
تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا یعنی روایتست از ابو کهمس از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز
و جل در سوره مرسلات که آیا نگردانیدیم زمین را پوشاننده زندگانی را و مردگانی را امام گفت که مراد بدوم
پنهان کردن مو و ناخن است در زمین [illegible] اصل باب الکحل شرح الکحل بضم کاف و سکون حاء بی نقطه سرمه
و بفتح کاف مصدر باب منع و نصر چشم را صاحب سرمه کردن یعنی این باب بیان سرمه است در این باب پنج
حدیث است اول اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکتحل
بالاثمد اذا اوی الی فراشه وترا وترا شرح الاکتحال سرمه در چشم خود کشیدن الاثمد بکسر همزه و سکون ثاء
سه نقطه و کسر میم و دال بی نقطه سنگ سرمه که معروفست آوی بهمزه و واو و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل لازم است فراش بکسر فا است وترا وترا باعتبار عدد دو شبهاست پس عبارتست از آنکه
در یک چشم چهار میل کشد و در چشم دیگر سه میل کشد مثلا پس مجموع آنها طاق خواهد بود چنانچه می آید در حدیث آخر این باب
یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که سرمه در چشم خود میکشید
سنگ سرمه چون قرار میگرفت بسوی خوابگاه خود طاق طاق دوم اصل عن الحسن بن الجهم قال اری ابو
الحسن علیه السلم میلا من حدید و مکحلة من عظام فقال هذا کان لابی الحسن علیه السلم فاکتحل
به فاکتحلت شرح المکحلة بضم میم و سکون کاف و ضم حاء بی نقطه و تخفیف لام سرمه دان عظام بکسر عین و تخفیف ظاء
جمع عظم است یا بضم عین و تخفیف و تشدید ظاء عبارتست از استخوان فیل که بزرگست یعنی روایتست از حسن بن
جهم گفت که نمود بمن امام رضا علیه السلم میلی از آهن را و سرمه دانی از استخوانها را پس گفت که این بود از امام موسی کاظم
علیه السلم پس امام رضا علیه السلم سرمه در چشم خود کشید با آن پس سرمه در چشم خود کشیدم سوم اصل عن زرارة عن
ابی عبد الله علیه السلم قال الکحل باللیل ینفع العین و هو بالنهار زینة شرح روایتست از زراره از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت که سرمه در شب نفع میرساند چشم را و آن در روز آرایش است چهارم اصل عن عبدالله بن
الفضل الهاشمی عن ابیه و عمته قالا قال ابو جعفر علیه السلام الاکتحال بالاثمد یطیب النکهة و
یشد اشفار العین شرح نکهه بفتح نون و سکون کاف است الاشفار بفتح همزه و سکون شین با نقط و فا و را
منقط جمع شفر بضم و فتح شین و سکون فا کنارهای پلک چشم که مژه از آنها میروید و مراد اینجا پلکهای چشم است
یعنی روایت است از عبدالله بن فضل هاشمی از پدرش و عمش گفتند که گفت امام محمد باقر علیه السلام که سرمه کشیدن
در چشم خود بسنگ سرمه خوش میکند بوی دهن را و محکم میکند پلکهای چشم را پنجم اصل عن حماد بن عیسی عن
ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل یعذب الفم شرح یعذب بعین منقط و ذال با نقط و با بی نقط بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست یعنی روایت است از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در
چشم خوشمزه میکند دهن را ششم اصل عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل ینبت الشعر
و یحد البصر و یعین علی طول السجود شرح روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که سرمه در چشم میرویاند موی مژه را و تند میکند دیده را و مدد میکند بر درازی سجده با معنی که
مانع میشود از ریختن ماده نزله در چشم در وقت طول سجود هفتم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام
قال الاثمد یجلو البصر و ینبت الشعر و یذهب بالدمعة شرح روایت است از مردی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که سنگ سرمه جلا میدهد دیده را و میرویاند مو را و برطرف میکند اشک ریختن چشم را هشتم اصل
عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکحل یزید فی المباضعة شرح مباضعه با بی نقط و
ضاد با نقط و عین منقط مصدر باب مفاعلاتست یعنی روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که سرمه در چشم زیاد میکند در قوت مجامعت نهم اصل عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من نام علی اثمد غیر ممسک امن من الماء الاسود ابدا ما دام ینام
علیه شرح غیر مجرور وصفت اثمد یا منصوب و حال ضمیر نام است و بهر تقدیر مضافست و بای اول ممسک
سین منقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است بمعنی آمیخته کرده شده بمشک و بای دوم بصیغه اسم فاعل باب
افعال است بمعنی ترک کننده خوردن شام امن از باب علم است آب سیاه آبیست که در چشم ریخته میشود و دیده
را باطل میکند و علاج آن بمیل زدن میتوان کرد یعنی روایت است از حسین بن حسن بن عاصم از پدرش از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر که خوابد در شب بر سنگ سرمه که غیر مخلوط بمشک باشد ایمن شد از نزول آب
سیاه در چشم همیشه چند انکه میخوابد بر آن سنگ سرمه در چشم دهم اصل عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله
علیه السلام قال الکحل ینبت الشعر و یجفف الدمعة و یعذب الریق و یجلو البصر شرح روایت است از
حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرمه در چشم میرویاند مو را و خشک میکند اشک ریختن چشم را
و خوشمزه میکند آب دهن را و جلا میدهد دیده را یازدهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال

قال

قال امیر المؤمنین علیه السلام من اکتحل فلیوتر و من فعل فقد احسن و من لم یفعل فلا باس شرح روایت
از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که سرمه در چشم خود
کرد پس باید که طاق کند و هر که کرد طاق را پس تحقیق که نیکو کرد و هر که نکرد او را و جفت کرد پس نیست پروایی
دوازدهم اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یکتحل
قبل ان ینام اربعا فی الیمنی و ثلثا فی الیسری شرح روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بود که سرمه در چشم خود میکرد پیش از آنکه خوابد چهار میل در چشم راست
و سه میل در چشم چپ باب چهل و دوم اصل باب السواک شرح السواک بکسر سین منقط چوب دندان ساد و از
مسواک بکسر میم نیز مینامند یعنی این باب بیان مسواک است در این باب شش حدیث است اول اصل عن اسحق بن
عمار قال قال ابو عبدالله علیه السلام من اخلاق الانبیاء السواک شرح روایت است از اسحق بن عمار گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که از جمله عادتهای پیغمبران مسواک است دوم اصل عن اسحق بن عمار
عن ابی عبدالله علیه السلام قال السواک من سنن المرسلین شرح این مضمون گذشت در کتاب الطهارة
در حدیث دوم باب السواک که باب پانزدهم است یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که مسواک از جمله طریقهای رسولان است سوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خشیت ان ادرد و احفی شرح
مناسب این گذشت در کتاب الطهاره در حدیث سوم باب السواک و اینجا حتی خفت ان احفی او ادرد بود و بیان شد و اینجا میگوییم
که ادرد بدال منقط و را بی نقط و دال منقط دوم بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است الادراد فراخ دندان کردن مثل
آنکه بعض دندانها کید ر میان افتاده باشد پس میان آنها فراخ شده باشد و احفی بحا بی نقط و فا و یا بصیغه مضارع متکلم
معلوم باب افعالست الاحفاء برطرف کردن جمیع دندانها یعنی روایت است از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که پیوسته جبرئیل سفارش میکرد مرا بمسواک کردن تا آنکه ترسیدم
که فراخ دندان کنم و بی دندان کنم خود را و امت را چهارم اصل و بهذا الاسناد قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
السواک مطهرة للفم مرضاة للرب شرح مطهره بفتح میم و سکون طا بی نقط و فتح ها و را بی نقط و مرضاة بفتح میم
و سکون را بی نقط و ضاد با نقط و الف بصیغه اسم مکان برای کثرت است لام هر دو جا برای تعدیه است و اعمال
اسم مکان در جار و مجرور جایز است یعنی باین سند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که مسواک محل پاکیزه کردن بسیار است دهن را و محل راضی کردن بسیار است صاحب کل اختیار را پنجم اصل
عن میمون الاسدی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول فی السواک عشر خصال مطهرة للفم
و مرضاة للرب و مفرحة للملائکة و هو من السنة و یشد اللثة و یجلو البصر و یذهب
بالبلغم و یذهب بالحفر شرح مفرحه بفتح میم و سکون فا و فتح را بی نقط و حا بی نقط بصیغه اسم مکان برای کثرت است

لام برای تعدیه است لثه بکسر لام و تخفیف ثا رسه نقطه است الحفر بفتح حا بی نقطه و فتح و سکون فا و را بی نقطه جمع حفره عیبهای دندان مثل زردی و سیاهی و مثل چرکنی یعنی روایتست از مرازم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه اسدی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که در مسواک کردن ده خصلت است اول محل پاکیزه کردن بسیارست دهن را و دوم محل راضی کردن بسیارست صاحب کل اختیار را و سوم محل فرحناک کردن بسیارست ملائکه را و چهارم از جمله سنتست و پنجم استوار میکند بیخ دندانها را اگرچه بسیار در آن افراط نشود و چنانچه ظاهر شد در حدیث سوم این باب و ششم جلا میدهد دیده را و هفتم برطرف میکند بلغم را و هشتم و نهم و دهم برطرف میکند عیبهای دندانها را که مذکور شد مخفی نماند که میتواند بود که راوی نهم و دهم را نقل کرده باشد بقصد اختصار والله اعلم ششم اصل عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو من السنة و مطهرة للفم و مجلاة للبصر و یرضی الرب و یذهب بالبلغم و یزید فی الحفظ و یبیض الاسنان و یضاعف الحسنات و یذهب بالحفر و یشد اللثة و یشهی الطعام و تفرح به الملائکة شرح شاید که حفر اینجا عبارت باشد از زرد آمدن از بیخ دندانها یا عبارت باشد از آلودگی دندانها بطعامی که تازه خورده شده باشد که مانند پرده باشد بر دندان سفید یعنی روایتست از ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که در مسواک دوازده خصلت است اول آن از جمله سنت است و دوم محل پاکیزه کردن بسیارست دهن را و سوم محل جلا دادن بسیارست دیده را و چهارم راضی میکند صاحب کل اختیار را و پنجم برطرف میکند بلغم را و ششم زیاد میکند در قوت حافظ و هفتم سفید میکند دندانها را و هشتم چند برابر میکند ثواب اعمال صالحه را و نهم برطرف میکند خون دندانها را و دهم استوار میکند بیخ دندانها را و یازدهم باعث اشتهای طعام میشود و دوازدهم فرحناک میشوند بآن ملائکه هفتم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوصانی جبرئیل بالسواک حتی خفت علی اسنانی شرح روایتست از حماد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سفارش کرد مرا جبرئیل بمسواک تا آنکه ترسیدم بر دندانهای خود که مبادا از افراط آن تلف شود هشتم اصل عن المرزبان بن النعمان رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما لی اراکم قلحا ما لکم لا تستاکون شرح مرزبان بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح زای با نقطه و با یکنقطه است نعمان بضم نون و سکون عین است القلح بضم قاف و سکون لام و حا بی نقطه جمع اقلح بفتح همزه و سکون قاف و فتح لام زرد دندانان یعنی روایتست از مرزبان بن نعمان بالا برد سند حدیث را گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چیست مرا که می بینم شما را زرد دندانان چیست شما را که مسواک نمیکنید نهم اصل عن محمد بن مروان عن ابی جعفر علیه السلم فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلم بالسواک لکل صلوة شرح بالسواک لکل صلوة عبارتست از این لفظ پس مبتداست و خبرش مقدم بر آن شده و ظرف متعلق است

باوصیکه

با وصیکه در صدر وصیت مذکور بوده و اینجا منقول نشده یعنی روایتست از محمد بن مروان از امام محمد باقر علیه السلم در سفارش نبی صلی الله علیه و آله برای امیر المؤمنین علیه السلم بود اینکه سفارش میکنم ترا بمسواک برای هر نمازی باب چهل و سوم اصل باب الحمام شرح این باب بیان حمام است در این باب سی و هشت حدیث اول اصل عن محمد بن اسلم الجبلی رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم قال امیر المؤمنین علیه السلم نعم البیت الحمام یذکر النار و یذهب بالدرن و قال عمر بئس البیت الحمام یبدی العورة و یهتک الستر قال و نسب الناس قول امیر المؤمنین علیه السلم الی عمر و قول عمر الی امیر المؤمنین علیه السلم شرح روایتست از محمد بن اسلم جبلی بفتح جیم و فتح با یکنقطه نسبت داد حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که خوب خانه ایست حمام بیاد می آورد آتش جهنم را و برطرف میکند چرک بدن را و گفت عمر که بد خانه ایست حمام ظاهر میکند عورت را و میدرد پرده را امام گفت که و نسبت دادند مخالفان قول امیر المؤمنین علیه السلم را سوی عمر و قول عمر را سوی امیر المؤمنین علیه السلم دوم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلم قال الحمام یوم و یوم لا یکثر اللحم و ادمانه یذیب شحم الکلیتین شرح الحمام مرفوع و مبتداست و مثل این فقره می آید در حدیث چهارم باب الطیب که باب چهل و ششم است و ظاهر آنچه می آید در حدیث دوم باب کراهة ادمان الدهن که باب پنجاه و هفتم است اینست که یوم هر دو جا مجرور باشد بحرف جر محذوف بنا بر بعض مذاهب نحویان مقدر فی یوم کان و فی یوم لا یکون و این دو جمله حالیه باشد نظیر هذا البسر اطیب منه رطبا ابن هشام در توضیح الفیه ابن مالک در باب حروف الجر گفته که قد یحذف غیر رب و یبقی عملها و هو ضربان سماعی کقول رؤبة خیر و الحمد لله لمن قال له کیف اصبحت و قیاسی کقولک بکم درهم اشتریت ثوبک ای بکم من درهم خلافا للزجاج فی تقدیره الجر بالاضافة و کقولهم ان فی الدار زیدا و الحجرة عمرا خلافا للاخفش اذ قدر العطف علی معمولی عاملین تا آخر و موافق تقدیر فی اینجا نصب آن بنظر فیت است در آنچه می آید در حدیث دوازدهم باب الطیب که باب چهل و ششم است بکسر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال خبر مبتداست کلیتین بضم کاف و سکون لام و یا دو نقطه در پایین است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است از امام رضا علیه السلم گفت که حمام بر حالی که در روزی باشد و در روزی نباشد بسیار میکند گوشت بدن را و مداومت آن در هر روزی میگداخته پیه دو گرده را سوم اصل عن علی بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر شرح روایتست از رفاعه بکسر را بی نقطه و فا و عین بی نقطه ابن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بوده که میگرویده باشد در روز بازپسین پس باید که داخل نشود حمام را مگر با لنگی چهارم اصل عن سلیمان الجعفری قال مرضت حتی ذهب لحمی فدخلت علی الرضا علیه السلم فقال ایسرک ان یعود الیک لحمک قلت بلی قال الزم الحمام غبا فانه یعود الیک لحمک و ایاک ان

تدمیه فان ادمانه یورث السل شرح مرضت از باب علم است راوی بی گفته بجای نعم الزم بصیغه امر باب علم است
غبا بکسر غین با نقطه و تشدید با یک نقطه است تدمنا از باب افعالست سل بکسر سین بی نقطه و تشدید لام جراحتی است
در شش چهارم روایتست از سلیمان جعفری گفت که بیمار شدم تا اینکه رفت گوشت من پس داخل شدم بر امام رضا علیه
السلام پس گفت که آیا خوش می آید ترا اینکه برگردد بسوی تو گوشت تو گفتم که آری گفت که مداومت کن حمام یکروز در میان چه
بدرستی که شأن اینست که برمیگردد بسوی تو گوشت تو و دور دار از خود اینرا که هر روز کنی آنرا چه بدرستی که هر روز
کردن آن می آورد سل را پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تدخل الحمام الا وفی
جوفک شیء یطفئ عنک وهج المعدة وهو اقوی للبدن ولا تدخله وانت ممتلئ من
الطعام شرح یطفئ بطا بی نقطه و فا و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال صفت شیء است و مرفوع است
الوهج بفتح واو و سکون ها و جیم مصدر باب ضرب افروخته شدن و بفتح ها اسم مصدر است معده بکسر میم و سکون
عین و بفتح میم و کسر عین است لام برای تقویه است ممتلئ بهمزه بصیغه اسم فاعل باب افتعالست یعنی روایتست
از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل مشو حمام را مگر بر حالی که در شکم تو باشد چیزی که فرو نشاند
از تو افروخته شدن معده را و آن قوت دهنده تر است بدن را و داخل مشو حمام را بر حالی که تو پر باشی از طعام
ششم اصل عن رفاعة بن موسی عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان اذا اراد دخول
الحمام تناول شیئا فاکله قال قلت له ان الناس عندنا یقولون انه علی الریق اجود ما یکون قال
لا بل یؤکل شیء قبله یطفئ المرار ویسکن حرارة الجوف شرح ریق بکسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و قافست ما موصوله و مضاف الیهاست یکون تامه است و تقدیر یکون منه است و من برای تبعیض
است و ضمیر راجع بدخول حمام است المرار بکسر میم و دو رای بی نقطه جمع مره بضم میم و تشدید را المخما و آن عبارتست
از صفرا که بغایت تلخ است یعنی روایتست از رفاعه بن موسی از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام که
او بود که چون اراده میکرد دخول حمام را میگرفت چیزی را پس میخورد آنرا راوی گفت که گفتم او را که بدرستی که مردمان
نزد ما میگویند که بدرستی که دخول حمام بر ناشتا بهتر چیزیست که میباشد از جهة دخول حمام امام گفت که نه بلکه خورده میشود
چیزی پیش از دخول حمام فرو می نشاند صفرا را و ساکن میکند گرمی درون را هفتم اصل عن عبید الله الدابقی قال
دخلت حماما بالمدینة فاذا شیخ کبیر وهو قیم الحمام فقلت یا شیخ لمن هذا الحمام فقال لابی جعفر
محمد بن علی بن الحسین فقلت کان یدخله فقال نعم فقلت کیف کان یصنع فقال کان یدخل فیبدأ فیطلی
عانته وما یلیها ثم یلف علی طرف احلیله ویدعونی فاطلی سائر بدنه فقلت له یوما من الایام
الذی تکره ان اراه قد رأیته فقال کلا ان النورة سترة شرح دابق بدال بی نقطه و الف و کسر و فتح با یک نقطه و قاف
دهیست از حلب الاحلیل بکسر همزه زایده و سکون حا بی نقطه و کسر لام اول سوراخ ذکر و مراد اینجا ذکر است یعنی روایتست
از عبید الله دابقی گفت که داخل شدم حمامی را در مدینه پس ناگاه پیری بزرگسال حاضر بود و او ایستادگی کننده بشغل حمام بود

پس

النور والجمل
۲۸

پس گفتم ای پیر مالک کیست این حمام پس گفت که مالک ابو جعفر محمد بن علی بن حسین است پس گفتم که آیا بود که داخل شود
حمام را پس گفت که آری پس گفتم که چگونه بود که میکرد در آداب حمام پس گفت که بود که داخل میشد پس ابتدا میکرد پس
نوره میمالید پشت زهار خود را و آنچه در پهلوی آنست از قبل و دبر بعد از آن خرقه می پیچید بر سر ذکر خود و طلب میکرد
مرا پس نوره میمالیدم باقیمانده بدن او را پس گفتم در روزی از آن روزها که آنچه کراهت داری که ببینم آنرا تحقیق دیدم
آنرا پس امام گفت که حاشا بدرستی که نوره پرده ایست هشتم اصل عن حنان بن سدیر عن ابیه قال دخلت
انا وابی وجدی وعمی حماما بالمدینة فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممن القوم فقلنا
من اهل العراق فقال وای العراق فقلنا کوفیون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفة انتم الشعار دون
الدثار ثم قال ما یمنعکم من الازر فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال عورة المؤمن علی المؤمن حرام
قال فبعث الی ابی کرباسة فشقها باربعة ثم اخذ کل واحد منا واحدا ثم دخلنا فیها شرح
مسلخ بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح لام و خا با نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان باب منع و نصر است و جار
اول اضافه لامیه است و جار دوم بیانیه است و ای مجرور و مرفوع میتواند بود و جار اول بتقدیر و انتم من اهل
ای العراق است و جار دوم بتقدیر و ای العراق بلدکم است کوفیون بتقدیر نحن کوفیون است مرحبا بفتح میم و سکون
را بی نقطه و فتح حا بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مصدر میمی یا اسم مکان باب علم و حسن است و بر هر تقدیر مفعول فعل
محذوفست بتقدیر صادفتم مرحبا الرحب بضم را و سکون حا فراخی و اینجا عبارتست از خوشی لی و گشادگی خاطر
با در بکم برای سببیت است الشعار بکسر شین با نقطه و عین بی نقطه پیراهن چون متصل بسوی بدنست و مراد آنست
که شما نزدیکترید باهل مدینه از سایر اهل عراق الدثار بکسر دال بی نقطه و ثا سه نقطه و الف و را بی نقطه جامه که بر بالای
پیراهنست ازر بضم همزه و ضم زای با نقطه و را بی نقطه جمع ازار بکسر همزه است کرباسه بکاف معرب کرباس بفتح
کافست تا برای وحدت است یعنی روایتست از حنان بفتح حا بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه
و کسر دال بی نقطه از پدرش گفت که داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم حمامی را در مدینه پس ناگاه مردی در خانه جامه
کندن بود پس گفت مارا که از کیانید این قوم پس گفتیم که از اهل عراقیم پس گفت که و از اهل کدام عراقید پس گفتیم که
ما کوفیانیم پس گفت که برخوردید خوشی لی را ای گروه شما ای اهل کوفه شمایید پیراهن تن اهل مدینه نزدیکتر از دثارید
بعد از آن گفت که چه مانع شده شما را از لنگها چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که عورت مؤمن بر مؤمن
حرامست پدرم گفت که پس فرستاد بپدرم سوی قطعه کرباسی پس شکافت آنرا بچهار پاره بعد از آن گرفت هر
یکی از ما یکی را بعد از آن داخل حمام شدیم در آن لنگها نهم اصل فلما کنا فی البیت الحار صمد لجدی فقال یا کهل
ما یمنعک من الخضاب فقال له جدی ادرکت من هو خیر منی ومنک لا یختضب قال فغضب
لذلک حتی عرفنا غضبه فی الحمام قال ومن ذلک الذی هو خیر منی فقال ادرکت علی بن ابی
طالب وهو لا یختضب قال فنکس رأسه وتصاب عرقا فقال صدقت وبررت ثم قال یا کهل

ان تختضب فان رسول الله صلى الله عليه وآله قد خضب وهو خير من علي وان تترك
فلك بعلي سنة قال فلما خرجنا من الحمام سألنا عن الرجل فاذا هو علي بن الحسين و
معه ابنه محمد بن علي صلوات الله عليهم شرح صمد بصاد بی‌نقط و دال بی‌نقط بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر است الکهل بفتح کاف و سکون ها مرد دو موی عدم خضاب امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در حدیث نهم و ششم
باب الخضاب که باب سی ام است و آن مرد غافل بوده از آن وجه تقاضب بصاد بی‌نقط و تشدید با یک نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفاعل است عرق کمترا نسبت است باعث عرق خجالت این بوده که کلام سابق موهم انکار
افضلیت بوده باشد در بعلی برای سببیت است سنه بضم سین و تشدید نون سنت و مقصود آن نیست که خضاب افضل از
ترک خضاب است مگر آنکه مانعی باشد چنانچه در علی علیه السلام بوده و ترک خضاب با آن مانع دو قسم است اول بقصد
موافقت علی علیه السلام دوم بی آن قصد و اول بهتر است از دوم یعنی پس در وقتی که بودیم در گرمخانه حمام قصد کرد
برای جد من پس گفت که ای دو موی مانع میشود ترا از خضاب پس گفت او را جدم که دریافتم کسی را که او بهتر است
از من و از تو که خضاب نمیکرد پس پیر گفت که پس خشمناک شد برای آن شیخ تا آنکه شناختیم خشم او را در حمام گفت
که و کیست آنکه او بهتر است از من پس جدم گفت که دریافتم علی بن ابی طالب را و او خضاب نمیکرد پس پیر گفت
که پس پست افکند سر خود را و فرو ریخته شد باعتبار عرق خجالت پس گفت که راست گفتی و نیکو کردی بعد از آن
گفت که ای دو موا گر خضاب کنی پس بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق خضاب کرد و آن بهتر است از
علی و اگر ترک خضاب کنی پس ترا است بوسیله علی طریقتی پس پیر گفت که پس وقتی که بیرون آمدیم از حمام پرسیدیم
مردمان را از آن مرد پس ناگاه او علی بن الحسین بود و با او بود پسرش محمد بن علی صلوات الله علیهم نهم اصل عن علي
بن ابي حمزة قال دخلت مع ابي بصير الحمام فنظرت الى ابي عبد الله عليه السلام قد اطلى وطلى ابطيه
بالنورة قال فاخبرت ابا بصير فقال ارشدني اليه لاسأله عنه فقلت قد رأيته انا فقال
انت قد رأيته وانا لم اره ارشدني اليه قال فارشدته فقال له جعلت فداك اخبرني
قائدي انك اطليت وطليت ابطيك بالنورة قال نعم يا ابا محمد ان نتف الابطين يضعف
البصر اطل يا ابا محمد قال فقال اطليت منذ ايام فقال اطل فانه طهور شرح اطلی بتشدید طا بی‌نقط
گردو مشتق از باب افتعال است طلی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و در این قیاس است نظائر این
دو فعل الابط بکسر همزه و سکون و کسر با یک نقطه و طا بی‌نقطه بغل خبرت بخا با نقطه و با یک نقطه و را بی‌نقطه بصیغه
متکلم معلوم باب تفعیل است یضعف از باب افعال است ایام جمع قلة یوم است یعنی روایت است از علی بن ابی
حمزه گفت که داخل شدم با ابوبصیر حمام را پس نظر کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق نوره بر خود مالیده
بود و زیر بغل خود را بنوره راوی گفت که پس خبر دادم ابوبصیر را پس گفت که راهبری کن مرا بسوی او برای آنکه سؤال
کنم از او پس گفتم که بتحقیق دیدم او را پس ابوبصیر گفت که تو بتحقیق دیدی او را و من ندیدم او را راهبری کن مرا بسوی او

راوی گفت که پس راهبری کردم او را پس ابوبصیر گفت امام را که قربانت شوم خبر داد مرا عصاکش من آنکه تو نوره
بر خود مالیدی و مالیدی زیر بغل خود را بنوره امام گفت که آری ای ابو محمد بدرستی که کندن زیر بغل ضعیف
میکند دیده را این در مقامی بوده که تراشنده حاضر نبوده اگرنه در الضرورت نیز نوره افضل است چنانچه
گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم باب ما یجب لعقد الاحرام که باب هفتاد و هفتم است و می‌آید در حدیث
پنجم باب الابط که باب چهل و ششم است نوره بر خود بمال ای ابو محمد راوی گفت که پس ابوبصیر گفت که نوره بر خود
مالیدم در این چند روز پس امام گفت که نوره بر خود بمال چه بدرستی که آن پاکیزه کننده است دهم اصل عن
رجل من بني هاشم قال دخلت على جماعة من بني هاشم فسلمت عليهم في بيت مظلم فقال
بعضهم سلم على ابي الحسن فانه في الصدر قال فسلمت عليه وجلست بين يديه فقلت له
قد احببت ان القاك منذ حين لاسألك عن اشياء فقال سل ما بدا لك قلت ما تقول
في الحمام قال لا تدخل الحمام الا بميزر وغض بصرك ولا تغتسل من غسالة ماء الحمام
فانه يغتسل فيه من الزنا ويغتسل فيه ولد الزنا والناصب لنا اهل البيت وهو شرهم
شرح روایت است از مردی از بنی هاشم گفت که داخل شدم بر جماعتی از بنی هاشم پس سلام کردم بر ایشان در خانه
تاریک پس گفت بعض ایشان که سلام کن بر خصوص امام موسی کاظم علیه السلام چه بدرستی که او در صدر مجلس نشسته
است راوی گفت که پس سلام کردم بر او و نشستم در پیش او پس گفتم او را که بتحقیق دوست داشتم که برخورم ترا
از دیر وقتی برای آنکه سؤال کنم ترا از چیزهائی پس امام گفت که سؤال کن چند آنکه بخاطر رسانیدی گفتم که چه میگوئی
در حمام گفت که داخل مشو حمام را مگر متجلی بالنگی و بپوشان چشم خود را از نگاه قبیح و غسل مکن از آب ریخته حمام
چه بدرستی که غسل کرده میشود در حمام از زنا و غسل میکند در حمام ولد الزنا و کسی که دشمن است برای ما اهل البیت
مراد کسی است که مخالف مذهب شیعه امامیه است بی آنکه مستضعف باشد و ناصب بدتر از آن سه کس است
یازدهم اصل عن سليمان الجعفري قال من اراد ان يحمل لحما فليدخل الحمام يوما ويغب يوما
ومن اراد ان يضمر وكان كثير اللحم فليدخل كل يوم شرح یحمل بحا بی‌نقط بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب است یغب بغین با نقطه و تشدید با یک نقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است
الاغباب تعطیل چیزی در روزی بی تعطیل آن در سابق و لاحق یضمر بضاد با نقطه و را بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر و حسن است یعنی روایت است از سلیمان که از اولاد جعفر طیار است و راوی امام
موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است گفت که هر که خواست که بردارد گوشتی را یعنی که فربه شود پس باید که
داخل شود حمام را در روزی و تعطیل کند حمام را در روزی و هر که خواست که لاغر شود و بود بسیار گوشت
پس باید که داخل حمام شود در هر روزی دوازدهم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن الرجل يطلي بالنورة فيجعل الدقيق بالزيت يلت به فيمسح به بعد النورة ليقطع

دُهنها عنه قال لا بأس شرح یطلی بتشدید طاء مفتوحه و سکون طا میتواند بود و بلیت بتشدید تاء دو نقطه
بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یمسح از باب علم است یعنی روایت از عبد الرحمن بن
حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بر خود میمالد نوره پس میگرداند آرد را
با روغن زیتون آمیخته میکند آرد را با آن پس میمالد با آن بعد از نوره برای آنکه برطرف کند بوی نوره را
از او امام گفت که نیست پروایی مراد این است که این منافات ندارد با نهی از اهانت خبز که گذشت
در کتاب الاطعمه در بعض احادیث باب فضل الخبز که باب نهم است زیرا که اینجا نفعی دارد و پس مثل
خمیر کردن آرد و خشک کردن آن و استنجاء با آن نیست سیزدهم اصل وفی حدیث آخر لعبد الرحمن
قال رأیت ابا الحسن علیه السلام و قد تدلّک بدقیق ملتوت بالزیت فقلت له ان الناس
یکرهون ذلک قال لا بأس به شرح تدلّک با دال بی‌نقط و تشدید لام بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعّل است
یکرهون از باب تفعیل و باب علم میتواند بود یعنی و در حدیثی دیگر عبد الرحمن این است که گفت که دیدم امام
موسی کاظم علیه السلام را بر حالی که بتحقیق بر خود سائیده بود آردی که آمیخته شده بود بروغن زیتون پس گفتم
او را که بدرستی که مردمان مکروه میشمرند آن را امام گفت که نیست پروایی با آن چهاردهم اصل عن اسحق
بن عبد العزیز قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن التدلّک بالدقیق بعد النورة فقال لا
بأس قلت یزعمون انّه اسراف فقال لیس فیما اصلح البدن اسراف انّما امرت بالنقی
فیلتّ لی بالزیت فاتدلّک به انّما الاسراف فیما اتلف المال و اضرّ بالبدن شرح مضمون
این باز یافتی گذشت در کتاب الزکوة در حدیث دهم باب فضل القصد که باب سی و ششم است النقی بکسر
نون و سکون قاف مغز و مراد اینجا آرد مغز گندم است و اضرّ بالبدن باین معنی است که نفع نرساند بدن چنانچه
انکه مال قیام بدن است چنانچه گفته در سوره نساء و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و گذشت در
کتاب العقل در حدیث پنجم باب الرد الی الکتاب و السنة تا آخر که باب بیست و یکم است پس هر چه بی‌فایده بدن
خرج شود ضرر خواهد بود برای بدن یعنی روایت از اسحق بن عبد العزیز گفت که پرسیده شد امام جعفر
صادق علیه السلام از سائیدن بر خود با آرد بعد از نوره پس امام گفت که نیست پروایی گفتم که مردمان دعوی میکنند
که آن تلف خرجی است پس امام گفت که نیست در آنچه فایده کند بدن را تلف خرجی بسا که امر کردم با آرد مغز گندم پس
آمیخته کرده میشود برای من بروغن زیتون پس بر خود میسایم با آن جز این نیست که تلف خرجی در چیزیست که بی‌فایده
کند مال را و ضرر رساند بدن پانزدهم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی الحسن صلوات الله علیه فی الرجل
یطّلی و یتدلّک بالزیت و الدقیق قال لا بأس به شرح یطلی بتشدید طاء مفتوحه از باب افتعال است یعنی
روایت از هشام بن حکم از امام موسی کاظم علیه السلام صلوات الله علیه در مردی که نوره بر خود میمالد و بر خود میساید روغن
زیتون و آرد امام گفت که نیست پروایی با آن شانزدهم اصل عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله

علیه السلام انّا لنسافر و لا یکون معنا نخالة فنتدلّک بالدقیق فقال لا بأس انّما الفساد فیما اضرّ
بالبدن و اتلف المال فامّا ما اصلح البدن فانّه لیس بفساد انّی ربما امرت غلامی فلتّ
لی النقی بالزیت فاتدلّک به شرح النخاله بضم نون و خاء با نقطه سبوس یعنی آرد پوست گندم که در پرویز
میماند بعد از بیختن آرد الفساد اسم مصدر باب افعال تلف کردن مال یعنی روایت از ابان بفتح همزه
و تخفیف باء یکنقطه ابن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و باء یکنقطه گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که ما هر آینه سفر میکنیم و نمی‌باشد با ما سبوس پس بر خود میسائیم با آرد
پس امام گفت که نیست پروایی جز این نیست که هرزه خرجی در چیزیست که ضرر رساند بدن را و بی‌فایده کند
مال را پس آنچه فایده رساند بدن را پس بدرستی که آن نیست هرزه خرجی بدرستی که من بسا که امر کردم غلام خود را
پس آمیخت برای من آرد مغز گندم را بروغن زیتون پس بر خود میسایم با آن هفدهم اصل عن سیف بن
عمیرة قال خرج ابو عبد الله علیه السلام من الحمّام فتلبّس و تعمّم فقال لی اذا خرجت من
الحمّام فتعمّم قال فما ترکت العمامة عند خروجی من الحمّام فی شتاء و لا صیف شرح روایت
از سیف بن عمیره بفتح عین بی‌نقطه و کسر میم گفت که بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از حمام پس جامه پوشید
و عمامه بر سر گذاشت پس گفت مرا که چون بیرون آیی از حمام پس عمامه بر سر بگذار سیف گفت که پس ترک نکردم
عمامه را نزد بیرون آمدن من از حمام در زمستانی و نه تابستانی هیجدهم اصل عن رجل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الرجل یطّلی فیبول و هو قائم قال لا بأس به شرح این حدیث مخصص آنست که
می‌آید در حدیث دوم آخر ابواب و وجهی برای این جواب مفهوم میشود از روایت ابن بابویه در فقیه در باب
غسل یوم الجمعة تا آخر که در روی ان من جلس و هو متنور خیف علیه الفتق و وجهی دیگر که ظاهر است این است که نوره
از بعض بشره زایل میشود پس اثر نوره یکسان نمیشود یعنی روایت از مردی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد که نوره بر خود میمالد پس بول میکند بر حالی که او ایستاده است
با نوره امام گفت که نیست پروایی با آن نوزدهم اصل عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول لا لا یستلقین احدکم فی الحمّام فانّه یذیب
شحم الکلیتین و لا یدلکنّ رجلیه بالخزف فانّه یورث الجذام شرح الا بفتح همزه و تخفیف لام
حرف تنبیه است لا یستلقین بقاف و تاء دو نقطه در بالا و نون تأکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم
باب استفعال است الاستلقاء بر پشت افتادن و شاید که مراد اینجا بر پشت افتادن برای خواب و برای
استراحت در وقت خضاب متلا باشد و شامل بر پشت افتادن برای کیسه کشیدن نباشد لا یدلکن با دال بی‌نقط
و نون تأکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی غایب معلوم باب نصر است یعنی روایت از عمر بن یزید از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت که آگاه باشید باید که بر پشت نیفتد

برای خواب شدلا البته یکی از شما در حمام چه بدرستی که آن میکند از دیه دو کرده را و باید که نساید البته دو پای
خود را بسفال چه بدرستی که آن سبب میشود که ناهی خوره را بیست و اصل عن عبد الله بن مسكان
قال كنا جماعة من اصحابنا دخلنا الحمام فلما خرجنا لقينا ابو عبد الله عليه السلام فقال
لنا من اين اقبلتم فقلنا له من الحمام فقال انعم الله غسلكم فقلنا له جعلنا فداك وانا
جئنا معه حتى دخل الحمام فجلسنا له حتى خرج فقلنا له انقى الله غسلك فقال
طهركم الله شرح جماعة منصوب باختصاص است مثل نحن العرب نقرى الضيف دخلنا خبر كنا است
لقينا بفتح یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است انقى بنون و قاف بصیغه ماضی
غایب معلوم باب علم است افعال جمله دعائیه است الانقاء برگزیدن و مراد اینجا قبول کردن است انعم
مرفوع دفعلست غسلكم بفتح و ضم غین و سکون سین مصدر باب ضرب منصوب و مفعول است
یعنی روایت است از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت که بودیم جماعتی از یاران که داخل
شدیم حمام را پس وقتی که بیرون آمدیم برخورد ما را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت از کجا آمدید
پس گفتیم او را که از حمام پس گفت که قبول کناد الله شستن شما را پس گفتیم او را که قربان تو شویم و بدرستی که
آمدیم با او تا آنکه داخل شد حمام را پس نشستیم برای انتظار او تا آنکه بیرون آمد پس گفتیم او را که قبول کناد الله
شستن ترا پس گفت که تطهیر کناد الله شما را بیست و یکم اصل عن ابی مریم الانصاری رفعه قال
ان الحسن بن على عليهما السلام خرج من الحمام فلقيه انسان فقال طاب استحمامك
فقال يا لكع وما تصنع بالاست ههنا فقال طاب حميمك فقال اما تعلم ان الحميم
العرق قال طاب حمامك فقال فاذا طاب حمامي فاى شيء لى قل طهر ما طاب منك
وطاب ما طهر منك شرح لكع بضم لام و فتح کاف و عین بی نقطه است است بکسر همزه و سکون سین بی نقطه
و تاء دو نقطه در بالا بمعنی دبر است و چون آن لفظ در اول استحمام که مصدر باب استفعال است و بمعنی
دخول حمام است بود مناسب مقام نبوده چنانچه منقولست که بزرگی برای امتحان مسواکی بدست گرفت
و گفت دیگری را که ما جمع هذا گفت که ضد محاسنک برای کراهت گفتن مساویک چون بمعنی بدیهای تو میباشد
طهر بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن است یعنی روایت است از ابو مریم انصاری بالا برد سند حدیث را گفت
که بدرستی که حسن بن علی علیهما السلام بیرون آمد از حمام پس برخورد او را شخصی پس گفت که خوش باد استحمام تو پس
امام گفت که ای کودن چه کار داری با لفظ است اینجا پس آن شخص گفت که خوش باد حمام تو پس امام گفت که وقتی
خوش شد حمام من پس کدام نفع برای من است بگو که پاکیزه باد آنچه خوش شد از جمله تو و خوش باد آنچه پاکیزه شد از
جمله تو بیست و دوم اصل عن بشر النبال قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن الحمام فقال تريد الحمام
قلت نعم فامر باسخان الحمام ثم دخل فاتزر بازار وغطى ركبتيه وسرته ثم امر صاحب

الحمام فطلى ما كان خارجا من الازار ثم قال اخرج عنى ثم طلى هو ما تحته بيده ثم
قال هكذا فافعل شرح بشیر بفتح بای یک نقطه و کسر شین با نقطه است نبال بفتح نون و تشدید بای یک نقطه است فاتزر
بتشدید تاء دو نقطه در بالا و زای با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست یعنی روایت است از
بشیر نبال گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از آداب حمام پس گفت که آیا اراده داری حمام را گفتم که آری
پس امر کرد بگرم کردن حمام بعد از آن داخل شد پس لنگ بست و پوشانید دو زانوی خود را و ناف خود را بعد از آن
امر کرد خادم حمام را پس نوره مالید آنچه را که بود بیرون از لنگ بعد از آن امام گفت که بیرون رو از من بعد از آن
نوره مالید امام آنچه را که در پایین لنگ بود بدست خود بعد از آن گفت که چنین پس بکن بیست و سوم اصل سهل
رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام لا يدخل الرجل مع ابنه الحمام فينظر الى عورته شرح لا يدخل بصیغه
نفی یا نهی است فینظر عطف بر منفی یا منهی عنه است پس مرفوع و مجزوم میتواند بود و فا برای تعقیب است نه برای سببیت
و الا منصوب میبود و ضمیر مستتر راجع بالرجل و یا بابنه میتواند بود و پس ضمیر عورته بعکس اینست و بر هر تقدیر مقصود نهی از
مجموع است و راجع میشود بنهی از کشف عورت در حمام هر چند که با پدر یا پسر باشد بقرینه حدیث هشتم این باب
و مثل این حدیث می آید در حدیث سی و ششم این باب یعنی سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که جایز نیست آنکه داخل شود مرد با پسرش حمام را پس نظر کند پسر بسوی عورت پدر بیست و چهارم
اصل عن يوسف بن السخت رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام لا تتك فى الحمام فانه يذيب شحم
الكليتين ولا تسرح فى الحمام فانه يرقق الشعر ولا تغسل رأسك بالطين فانه يذهب بالغيرة
ولا تتدلك بالخزف فانه يورث البرص ولا تمسح وجهك بالازار فانه يذهب بماء الوجه
شرح سخت بفتح سین بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالاست لا تتك بتشدید تاء دو نقطه در بالای
مفتوحه که دو مش تاء افتعالست و کسر کاف بصیغه نهی مخاطب معلوم مهموز اللام است که همزه آن منقلب بیا
شده و بجزم افتاده و بیان مثال این شد در حدیث نوزدهم این باب کلیتین بضم کاف و سکون لام و یاء دو
نقطه در پایین است لا تسرح بسین بی نقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است الغیرة بفتح غین با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مصدر باب علم مرباز زدن از باعث ننگ و عار و تفصیل آن گذشت
در کتاب النکاح در احادیث باب الغیرة که باب صد و هفتاد و هفتم است یعنی روایت است از یوسف بن سخت
بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تکیه مکن برای خواب مثلا در حمام چه بدرستی که آن
میکاهد پیه دو گرده را و شانه مکن در حمام چه بدرستی که آن باریک میکند موی را و مشوی سر خود را بگل چه بدرستی
که آن میبرد غیرت را و بر خود مسا و بسفال چه بدرستی که آن سبب میشود برص را و مال روی خود را بلنگ چه
بدرستی که آن میبرد آبرو را بیست و پنجم اصل عن علي بن اسباط عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله لا تغسلوا رؤسكم بطين مصر فانه يذهب بالغيرة ويورث

الدّياثة شرح مضمون این گذشت در کتاب الاشربه در حدیث نهم باب الاوانی که باب ششم است الدیاثة
بکسر و فتح دال منقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه قوادی شدن بسبب سستی در دفع نالایق
از زنان خود یعنی روایتست از علی بن اسباط از ابو الحسن امام رضا علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که مپوشید سرهای شما را بکل مصر چه بدرستی که آن میبرد غیرت را و سبب میشود دیوث شدن را بیست
و هشتم اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعَوْرَةُ عَوْرَتَانِ الْقُبُلُ
وَالدُّبُرُ وَالدُّبُرُ مَسْتُورٌ بِالْاَلْيَتَيْنِ فَاِذَا سَتَرْتَ الْقَضِيبَ وَالْبَيْضَتَيْنِ فَقَدْ سَتَرْتَ
الْعَوْرَةَ وَ قَالَ فِي رِوَايَةٍ اُخْرَى وَاَمَّا الدُّبُرُ فَقَدْ سَتَرَتْهُ الْاَلْيَتَانِ وَاَمَّا الْقُبُلُ فَاسْتُرْهُ
بِيَدِكَ شرح مقصود درین حدیث بیان عورت مضیقه است که پوشانیدن آن فرض است پس منافات
ندارد با آنکه پوشانیدن حوالی آن نیز واجب باشد در غیر موضع اضطرار الالی و الالیة بفتح همزه و سکون لام
و یاء دو نقطه در پایین سرین یعنی روایتست از بعضی یاران ما از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که عورت
دو عورت است پیش و پس و پس پوشیده شده است به دو سرین پس چون پوشانیدی عورت در حمام ذکر را
و دو خایه را پس بتحقیق پوشانیدی عورت را و امام گفت در روایتی دیگر که و اما پس پس بتحقیق پوشانیده
اند او دو سرین و اما پیش پس بپوشان آنرا بدست خود در حمام بدانکه از این ظاهر میشود خیال جهار کس از اهل کوفه
که مذکور شد در حدیث هشتم این باب بیست و هفتم اصل عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ النَّظَرُ اِلَى عَوْرَةِ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ مِثْلُ نَظَرِكَ اِلَى عَوْرَةِ الْحِمَارِ شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
اشارتست بانکه من لیس بمسلم عبارتست از کسی که داخل حمام شود مکشوف العورة و نظر دیگران بعورت او
بی قصد یعنی روایتست از جمعی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نگاه سوی عورت کسی که نیست مسلمان
مثل نظر تست سوی عورت خر بیست و هشتم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اَيَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ صَبِّ الْمَاءِ تُرَى عَوْرَتُهُ وَيُصَبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ اَوْ يُرَى هُوَ عَوْرَةَ النَّاسِ
قَالَ كَانَ اَبِي يَكْرَهُ ذٰلِكَ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ شرح تری دراول بصیغه مضارع غایبه مجهول باب منع است عورته
مرفوع و نایب فاعل است و این جمله حالیه است او دراول بفتح همزه و سکون واو ناصب فعل مضارع است
بمعنی الی ان یصب بصاد منقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر منصوب است
او در دوم همزه استفهام و واو عطف برای سوالی دیگر است یری در دوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب
منع است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا برهنه
میشود مرد در حمام نزد ریختن آب بر خود در حالی که دیده شود عورت او تا آنکه ریزد بر خود آب را یا آیا وی میبیند
او عورت مردمان را امام گفت که بود پدرم که ناخوش میداشت آنرا که کفتی از هر کسی بیست و نهم اصل عَنْ
رِفَاعَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا يُدْخِلْ حَلِيلَتَهُ

الْحَمَّامَ شرح فلا یدخل بصیغه نهی مضارع غایب معلوم باب افعال یا غایبه باب نصر است و بنابر اول شاید که مراد
باد خال اینجا فرستادن برای استحمام و تجسس احوال زنان باشد و نهی از آن مستلزم نهی از رخصت دخول حلیله
در وقت ضرورت نباشد و موید اینست حدیث سی و یکم این باب و این بخلاف رخصت دخول بقصد سیاست
موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث سوم باب فی ترک طاعتهن که باب صد و پنجاه و هفتم است
یعنی روایتست از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که نو دگرویده باشد روز باز پسین
پس باید که داخل نکند منکوحه خود را در حمام سی ام اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ
يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا يُرْسِلْ حَلِيلَتَهُ اِلَى الْحَمَّامِ شرح این ظاهر است از شرح سابق سی و یکم
اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ فِي الْحَمَّامِ وَاَنْكِحُ قَالَ لَا بَاْسَ
شرح واو در وانکح برای عطف انفرادست و تقدیر وانکح فی الحمام است پس سوال از جمع نیست یعنی روایتست
از علی بن یقطین گفت که گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا خوانم قرآنرا در حمام و آیا جماع کنم در حمام امام
گفت که نیست پروایی سی و دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَكَانَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَنْهَى عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْاٰنِ فِي الْحَمَّامِ قَالَ لَا اِنَّمَا نَهَى اَنْ يَقْرَاَ الرَّجُلُ وَهُوَ عُرْيَانُ
فَاَمَّا اِذَا كَانَ عَلَيْهِ اِزَارٌ فَلَا بَاْسَ شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
که آیا بود امیر المومنین صلوات الله علیه که نهی میکرد از خواندن قرآن در حمام گفت که نه جز این نیست که نهی کرد
از آنکه خواند مرد در حالی که برهنه است پس اما چون باشد بر او لنگی پس نیست پروایی سی و سوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَاْسَ لِلرَّجُلِ اَنْ يَقْرَاَ الْقُرْاٰنَ فِي الْحَمَّامِ اِذَا كَانَ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللّٰهِ
وَلَا يُرِيدُ يَنْظُرُ كَيْفَ صَوْتُهُ شرح ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر بان یا فی ان است ینظر بنون و ظاء نقطه
دار منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول باب نصر بتقدیر ان ینظر است پس منصوب و مرفوع میتواند بود
و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع به الرجل است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
نیست پروایی برای مرد با آنکه خواند قرآنرا در حمام چون باشد که اراده کند رضای خدارا و اراده نکند این را که
نگاه کرده شود که چگونه است آواز او سی و چهارم اصل عَنِ ابْنِ اَبِي يَعْفُورٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ لَا تَضْطَجِعْ فِي الْحَمَّامِ فَاِنَّهُ يُذْهِبُ شَحْمَ الْكُلْيَتَيْنِ شرح روایتست از عبد الله بن ابی یعفور از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که امام گفت که پهلو بر زمین مگذار برای خواب مثلا در حمام چه بدرستی که آن بر طرف
میکند پیه دو گرده را بیان نظیر این شد در شرح حدیث نوزدهم این باب سی و پنجم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ عَنْ
عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ بَعْضِ مَنْ حَدَّثَهُ اَنَّ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ فَلَا يَدْخُلِ الْحَمَّامَ اِلَّا بِمِئْزَرٍ قَالَ فَدَخَلَ ذَاتَ يَوْمٍ الْحَمَّامَ فَتَنَوَّرَ فَلَمَّا اَنْ اَطْبَقَتِ النُّورَةُ
عَلَى بَدَنِهِ اَلْقَى الْمِئْزَرَ فَقَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اِنَّكَ لَتُوصِينَا بِالْمِئْزَرِ وَلُزُومِهِ وَقَدْ اَلْقَيْتَهُ

عن نفسك فقال اما علمت ان النورة قد اطبقت العورة شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده
است برای تاکید اتصال جواب لما بمدخول لما یعنی روایتست از عمر بن علی بن عمر بن یزید از عمش محمد بن عمر از بعض
آنکه خبر داد او را اینکه امام محمد باقر علیه السلم بود که میگفت که هرکه بود که میگرویده باشد در روز بازپسین باید
که داخل نشود حمام را مگر بلنگی راوی گفت که پس امام داخل شد در اثنای روزی حمام را پس نوره بر خود
مالید پس در همان دم که احاطه کرد نوره بر بدن او انداخت لنگ را پس گفت امام را مردی که او را بود که فدای
تو باد پدرم و مادرم بدرستی که تو هرآینه سفارش میکنی ما را بلنگ و پوشیده بودن آن و حال اینکه تحقیق
انداختی لنگ را از خود پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که نوره بتحقیق احاطه کرد عورت را سی و دوم
اصل عن محمد بن جعفر عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله لا یدخل الرجل مع ابنه الحمام فینظر الی عورته وقال لیس للوالدین ان ینظرا الی عورة
الولد ولیس للولد ان ینظر الی عورة الوالد وقال لعن رسول الله صلی الله علیه واله الناظر
والمنظور الیه فی الحمام بلا مئزر شرح صدر این حدیث بیان شد در شرح حدیث بیست و سوم این باب
یعنی روایتست از محمد بن جعفر از بعض شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله جایز نیست اینکه داخل شود مرد با پسرش حمام را پس نظر کند سوی عورت پسر و امام گفت
که جایز نیست برای پدر و مادر اینکه نظر کنند سوی عورت فرزند و جایز نیست برای فرزند اینکه نظر کند سوی
عورت پدر و چه جای مادر و امام گفت که لعنت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کننده را و نگاه کرده شده
را سوی او در حمام بی لنگی را سی و سوم اصل عن ابی بصیر قال دخل ابو عبدالله علیه السلم الحمام فقال
لصاحب الحمام اخلیه لک فقال لا حاجة لی فی ذلک المؤمن اخف من ذلک شرح روایتست از
ابوبصیر گفت که داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم حمام را پس گفت او را حمامی که خلوت کنم حمام را برای تو پس امام
گفت که نیست حاجتی مراد ران بیان این اینکه مومن سبک روحترست از آن سی و چهارم اصل حدثنا محمد بن علی
بن جعفر عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال من اخذ من الحمام خزفة فحک بها جسده فاصابه البرص
فلا یلومن الا نفسه ومن اغتسل من الماء الذی قد اغتسل فیه فاصابه الجذام فلا یلومن
الا نفسه شرح خبر داد ما را محمد بن علی بن جعفر از ابوالحسن امام رضا علیه السلم گفت که هرکه فرا گرفت از حمام سفالی را پس
خارید بآن بدن خود را پس برخورد او را برص پس باید که سرزنش نکند مگر خود را و هرکه غسل کرد از آبی که بتحقیق غسل
کرده شده در آن پس برخورد او را خوره پس باید که سرزنش نکند البته مگر خودش را اصل قال محمد بن علی فقلت لابی الحسن
علیه السلم ان اهل المدینة یقولون ان فیه شفاء من العین فقال کذبوا یغتسل فیه الجنب
من الحرام والزانی والناصب الذی هو شرهما وکل من خلق الله ثم یکون فیه شفاء من العین
انما شفاء العین قراءة الحمد والمعوذتین وایة الکرسی والبخور بالقسط والمر واللبان شرح

من

من بمعنی لام است و چون من اینجا خوشی دارد و دیگر اینکه عین بمعنی چشم زدن باشد و آن بعیدست اینجا امام در کلام خود
انما شفاء العین گفته یغتسل مقدر بااستفهام است و کل مجرور بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جارست و آن
مؤید مذهب کوفیین است ثم برای تراخی در مرتبه است و مقصود انکار اینست که تاثیر آن باعتبار برکت
و شرف آن باشد چنانچه لفظ شفا دلالت بر آن میکند معوذتین مشدد واو مکسوره عبارتست از سوره
الفلق و سوره الناس بخور بضم با یکنقطه و ضم خای با نقطه و رای منقطه مصدر باب منع است قسط بضم قاف
و سکون سین منقطه و طای منقطات صاحب قاموس گفته که عود هندی و عربی مدر نافع للکبد جدا وللمغص
والدود و حمی الربع شربا وللزکام والنزلات والوباء بخورا مر بضم میم و تشدید رای منقطه است صاحب
قاموس گفته که دوا معروف نافع للسعال ولسع العقارب ولدیدان الامعاء لبان بضم لام و تخفیف بای
یکنقطه کندر است یعنی گفت محمد بن علی که پس گفتم امام رضا علیه السلم را که بدرستی که اهل مدینه میگویند که بدرستی
که در غسل در آن آب شفاییست در چشم پس امام گفت که دروغ گفته اند آیا غسل میکند در آن جنب از حرام و زناکننده
و دشمن اهل البیت علیهم السلم که آن بدتر آن دو و بدتر هرچه آفریده آنرا الله تعالی است بعد از آن میباشد در آن
شفایی در چشم چرا نیست که شفای چشم خواندن سوره الحمد و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب
الناس و آیه الکرسی و بخور بقسط و مر و لبان است باب چهل و چهارم اصل باب غسل الراس شرح این باب بیان
شستن سر است در این باب هفت حدیثست اول اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبدالله علیه السلم
قال تقلیم الاظفار والاخذ من الشارب وغسل الراس بالخطمی ینفی الفقر ویزید فی الرزق
شرح مضمون این گذشت در حدیث دهم باب قص الاظفار که باب سی و هشتم است دوم اصل عن ابن بکیر
عن ابی عبدالله علیه السلم قال غسل الراس بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص والجنون
شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دهم باب التزین یوم الجمعة که باب شصت و هفتم است
یعنی روایتست از عبدالله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شستن سر بخطمی در هر روز آدینه یا در هر
هفته باعث ایمنی است از برص و جنون سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین
علیه السلم غسل الراس بالخطمی یذهب بالدرن وینفی الاقذاء شرح درن بفتح دال منقطه و فتح رای
منقطه است اقذاء بفتح همزه و سکون قاف و ذال با نقطه الف و همزه جمع قذی بفتح قاف و ذال و الف
باغنهای کدورت خاطر و خاری یعنی روایتست از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر
المؤمنین علیه السلم که شستن سر بخطمی میبرد چرکنی را و دفع میکند باغنهای کدورت را چهارم اصل عن عبد
الله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال من اخذ من شاربه وقلم اظفاره وغسل راسه بالخطمی
یوم الجمعة کان کمن اعتق نسمة شرح روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که هرکه گرفت از شارب خود و چید ناخنهای خود را و شست سر خود را بخطمی در روز آدینه شد مانند کسی که آزاد

کرده باشد را در ثواب پنجم اصل عَنْ اسمعیل بن عبد الخالق عَنْ اَبی عبد الله علیه السّلم قال غَسْلُ الرّأسِ بالخطمی نُشْرَةٌ شرح نشره بیان شد در شرح حدیث ششم باب اللحیة والشارب که باب سی و پنجم است یعنی روایتست از اسمعیل بن عبد الخالق از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شستن سر بخطمی باشد افسون برای دفع آفات ششم اصل عَنْ منصور بُزُرْج قال سمعتُ ابا الحسن علیه السّلم یقول غَسْلُ الرّأسِ بالسِّدْرِ یجلبُ الرّزقَ جلباً شرح بزرج بضم و فتح بای یکنقطه و ضم زای بانقطه و سکون رای بینقطه و جیم معرب بزرگ لقب منصور بن یونس است و غیر منصرفست جلب بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از منصور بزرج گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که شستن سر بسدر میکشد روزی را بجانب فاعل کشیدنی عظیم هفتم اصل عَنْ محمّد بن الحسین العلوی عَنْ ابیه عَنْ جدّه عَنْ علی صلوات الله علیه قال لمّا امر الله عزّ وجلّ رسوله صلی الله علیه وآله باظهار الاسلام وظهر الوحی رای قلّةً من المسلمین وکثرةً من المشرکین فاهتمّ رسول الله صلی الله علیه وآله همّاً شدیداً فبعث الله عزّ وجلّ الیه جبرئیل علیه السّلم بسدرٍ من سدرة المنتهی فغسل به رأسه فجلا به همّه شرح ظهر بظای بانقطه و رای بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الوحی بفتح واو و سکون حای بینقطه و یای مشددة ان شدن مصدر است بمعنی اسم فاعلست و عبارتست از محکم قرآن باعتبار اینکه بیحجابست و معنی آن زود در ذهن شنونده حاصل میشود بخلاف متشابه که بمنزله حجابست چنانچه گفته در سوره شوری که ما کان لبشرٍ ان یکلّمه الله الّا وحیاً او من وراء حجابٍ تا آخر و بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث اوّل باب الروح التی یسدّد الله بها الائمة علیهم السّلم که باب شصت و ششم است سدرة المنتهی مذکورست در سوره النجم و مذکور شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب فی ابطال الرؤیة که باب نهم است ضمیر مستتر در غسل راجع بجبرئیل و راجع برسول الله میتواند بود و بنابر اول جلا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر بمعنی ذهب است و همه منصوبست و بنابر دوم بمعنی ذهب است و همه مرفوع است یعنی روایتست از محمد بن حسین علوی از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه گفت که وقتی که امر کرد الله عزّ وجلّ رسولش صلی الله علیه وآله را باظهار دین اسلام و آشکار شد محکم قرآن برای امر باظهار اسلام دید کمی را از جانب مسلمانان و بسیاری را از جانب مشرکان پس اندوهناک شد رسول الله اندوهی سخت پس فرستاد الله عزّ وجلّ سوی او جبرئیل علیه السلم را بسدری از درخت سدرة المنتهی پس شست بآن سرش پس برد بآن اندوه را باب چهل و پنجم اصل باب النورة شرح این باب بیان نوره است در این باب یازده حدیث اوّل اصل عَنْ سلیم الفرّاء قال قال امیر المؤمنین علیه السّلم النّورةُ طهورٌ شرح سلیم بضم سین و فتح لام فرا بفتح فا و تشدید رای بینقطه و الف و همزه از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است طهور بضم و فتح طا میتواند بود و اشارتست بآیت سوره بقره انّ الله یحبّ التوّابین ویحبّ المتطهّرین یعنی روا

از سلیم فرّاء روایتست که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که نوره پاکیزه کننده است دوم اصل عَنْ عبد الرّحمن بن ابی عبد الله قال دخلتُ مع ابی عبد الله علیه السّلم الحمّام فقال یا عبد الرّحمن اطّل فقلت انّما اطّلیتُ منذ ایّامٍ فقال اطّل فانّها طهورٌ شرح اطّل بتشدید طای بینقطه مفتوحه و کسر لام بصیغه امر معتل اللام باب افتعالست یعنی روایتست از عبد الرحمن ابی عبد الله گفت که داخل شدم با امام جعفر صادق علیه السلم حمام را پس گفت که ای عبد الرحمن نوره برخود بمال پس گفتم که چرا این نیست که نوره بر خود مالیدم از چند روزی پس امام گفت که نوره بمال چه بدرستی که نوره پاکیزه کننده است سوم اصل عَنْ محمّد بن عبد الله بن علی بن الحسین قال دخل ابو عبد الله علیه السّلم الحمّام وانا ارید ان اخرج منه فقال یا محمّد الا تطّلی فقلت عهدی به منذ ایّامٍ فقال اما علمت انّها طهورٌ شرح روایتست از محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین گفت که داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم حمام را در حالی که من میخواستم که بیرون روم از حمام پس گفت که ای محمد آیا نوره بر خود نمیمالی پس گفتم که رسیدن من باطلا از چند روزیست پس امام گفت که آیا ندانستی اینرا که نوره پاکیزه کننده است چهارم اصل عَنْ خلف بن حمّاد عمّن رواه قال بعثنا ابو عبد الله علیه السّلم ان احتجم فجاء وابو عبد الله علیه السّلم قد اطّلی بالنّورة فقال له ابو عبد الله علیه السّلم صلوات الله علیه اطّل فقال انّما عهدی بالنّورة منذ ثلاثٍ فقال ابو عبد الله علیه السّلم انّ النّورة طهورٌ شرح رواه بتشدید و تخفیف واو میتواند بود و بنابر اول ضمیر منصوب راجع بخلفست و بنابر دوم راجع بحدیثست یعنی روایتست از خلف بن حماد از کسی که راوی کرد او را گفت که فرستاد امام جعفر صادق علیه السلم پسر را در خود را برای حاجتی پس آمد بر حالی که امام جعفر صادق علیه السلم بتحقیق بر خود مالیده بود نوره پس گفت او را امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نوره بخود بمال پس گفت که جز این نیست که رسیدن من بنوره از سه شبانه روزست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که نوره پاکیزه کننده است پنجم اصل عَنْ ابرهیم بن عبد الحمید قال سمعتُ ابا الحسن علیه السّلم یقول القوا عنکم الشّعر فانّه نجسٌ شرح القوا بضم قاف بصیغه امر معتل اللام باب افعالست نجس بفتح نون و کسر جیم بمعنی ناپاکیزه است و این اشارتست بآیت سوره بقره و آیت سوره توبه که گذشت در شرح حدیث اول این باب و بسکون حای بینقطه نامبارکست یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که بیندازید از خود تمام موی بدن را چه بدرستی که آن پلیدست ششم اصل عَنْ علی بن ابی حمزة عَنْ ابی بصیرٍ قال کنتُ معه اقوده فدخلتُ الحمّام فرأیتُ ابا عبد الله علیه السّلم یتنوّر فدنا منه ابو بصیرٍ فسلّم علیه فقال یا ابا بصیرٍ تنوّر فقال انّما تنوّرتُ اوّل من امس والیوم الثّالث فقال اما علمت انّها طهورٌ فتنوّر شرح قرب باین گذشت در حدیث نهم باب الحمام که باب چهل و سوم است

وآنچه مذکور شد که رفتن ابوبصیر نزد امام برای سؤالی بوده و از آن ظاهر میشود که این سلام داخل نیست در آن
سلام که ممنوع است و گذشت در کتاب العشرة در حدیث یازدهم باب التسلیم که باب هفتم است زیرا که آنجا
در غیر وقت حاجت است نور در اول بصیغه امر باب تفعل است و در دوم بصیغه ماضی است و بصیغه امر میتواند
بود و بنابر اول کلام راویست و بنابر دوم همه کلام امام است اول منصوب افعل التفضیل است بمعنی پیش از این
مبنی بر کسر است والیوم مبتدا است الثالث خبر مبتدا است یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر گفت که بودم با
ابوبصیر عصاکشی میکردم او را پس داخل کردم او را در حمام پس دیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که نوره بخود میمالید
پس نزدیک شد نشست با او ابوبصیر پس سلام کرد بر او پس امام گفت که ای ابوبصیر نوره بر خود بمال پس گفت که چنین
نیست که نوره بر خود مالیدم در پیشتر از دیروز و امروز سوم است پس امام گفت که آیا ندانستی که نوره پاکیزه
کننده است پس ابوبصیر نوره بر خود مالید هفتم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر
المؤمنین علیه السلم النورة نشرة وطهور للجسد شرح روایتست از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که نوره مانند افسونیست برای دفع آفات و پاکیزه کننده است برای بدن
هشتم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم احب للمؤمن
ان یطلی فی کل خمسة عشر یوما شرح احب بصیغه افعل التفضیل است و بصیغه مضارع متکلم معلوم باب
افعال میتواند بود و بنابر اول ان یطلی مبتدا یا خبر مبتدا است و بنابر دوم مفعول است خمس عشر باعتبار حساب کردن
مبدا و منتها ست پس فاصله سیزده روز خواهد بود بقرینه آنچه گذشت در حدیث هفتم باب جز الشعر و حلقه
که باب سی سوم است که در یکروز جمعه سر میتراشیده و در دیگری نوره میمالیده یعنی روایتست از محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که محبوبترست برای مومن اینکه نوره بر خود
مالد در هر پانزده روز مراد اینست که تاخیر از آن مکروهست نهم اصل عن الحسین بن احمد المنقری عن
ابی عبد الله علیه السلم قال السنة فی النورة فی کل خمسة عشر یوما فان اتت علیک عشرون
یوما ولیس عندک فاستقرض علی الله شرح منقر بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و را بی نقطه بدر طایفه ایست
از بنی تمیم یعنی روایتست از حسین بن احمد منقری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سنت در نوره در هر
پانزده روزست پس اگر آمد بر تو بیست روز بر حالی که نیست نزد تو خرجی نوره پس قرض کن بر الله تعالی دهم اصل
عن احمد بن ابی عبد الله رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له یزعم بعض الناس ان النورة
یوم الجمعة مکروهة قال لیس حیث ذهبت الناس ای طهور اطهر من النورة یوم الجمعة
شرح شاید که این عبارت از ائمه هدی علیهم السلم باشد مثل آیت سوره نسا ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله پس اشارت باشد بامثال روایتی که در فقیه در باب غسل الجمعه تا آخر مذکورست که در وی آتها فی یوم الجمعه تورث
البرص اسم لیس ضمیر مستتر راجع بمصدر یزعم است ذهبت بصیغه مخاطبست یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله

یوم جمعه

بالا برد

بالا برده سند حدیث را سوی امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفته شد امام را که دعوی میکنند بعضی مردمان
که نوره در روز جمعه ناخوش است امام گفت که نیست آن دعوی در جائی که رفتی مراد اینست که آن دعوی باعتبار وقت
نماز جمعه است و مطلق نیست بیان این آنکه کدام پاکیزه کننده پاکیزه کننده ترست از نوره در روز جمعه اشارتست
باینکه پاکیزگی برای نماز جمعه مطلوبست یازدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یترک عانته فوق اربعین یوما و
لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تدع ذلک منها فوق عشرین یوما شرح روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که بوده که میگرویده بالله و در روز
بازپسین پس باید که نگذارد موی پشت زهار خود را بالای چهل روز و حلال نمیشود برای زنی که میگرود بالله و در روز
بازپسین اینکه واگذارد موی پشت زهار را از او بالای بیست روز دوازدهم اصل عن عمار الساباطی
قال قال ابو عبد الله علیه السلم طلیة فی الصیف خیر من عشر فی الشتاء شرح طلیه بفتح طا و سکون لام
و یا ر دو نقطه در پایین و تا ر وحدت مصدر باب ضرب است یعنی روایتست از عمار ساباطی گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلم که یکنوره مالیدن در تابستان بهترست از ده نوره مالیدن در زمستان
باعتبار ثواب یا باعتبار راحت بدن سیزدهم اصل عن السیاری رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم
من اراد الاطلاء بالنورة فاخذ من النورة باصبعه فشمه وجعل علی طرف انفه وقال
صلی الله علی سلیمان بن داود کما امرنا بالنورة لم تحرقه النورة شرح اطلا تشدید طا مکسوره مصدر
باب افتعالست کاف در کما برای تشبیه مجازیست و بمعنی لام تعلیل است و ما مصدریه است و ضمیر مستتر
در امرنا راجع بسلیمان است و امر اینجا بمعنی ارشادست و اشارتست بحکایت سلیمان و بلقیس و امر سلیمان
بلقیس را بمالیدن نوره یعنی روایتست از احمد بن محمد بن سیار بالا برده سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلم که هر که اراده کرد بر خود مالیدن نوره را پس گرفت از نوره بانگشت خود پس بو کرد آنرا و
گذاشت بر سر بینی خود و گفت که درود کناد الله بر سلیمان بن داود چنانچه امر کرد ما را بنوره نسوزاند
او را نوره چهاردهم اصل عن حذیفة بن منصور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کان
رسول الله صلی الله علیه وآله یطلی العانة وما تحت الالیین فی کل جمعة شرح یطلی بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است الیین بفتح همزه و سکون لام و فتح یا ر دو نقطه در پایین اول و سکون یا ر دوم
است ما تحت الالیین عبارتست از دبر چون مستورست بالیین چنانچه گذشت در حدیث بیست و ششم باب
الحمام که باب چهل و سیوم است و مراد آن دو موضع و میان آنهاست یعنی روایتست از حذیفه بن منصور گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که نوره میمالید پشت زهار را و آنچه را

که ستوده است بد و سرین در هر هفته یا در هر روز آدینه یازدهم اصل عن سدیر انه سمع علی بن الحسین
صلی الله علیه واله یقول من قال اذا اطّلی بالنورة اللهم طیّب ما طهر منی وطهّر ما طاب منی و
ابدلنی شعراً طاهراً لا یعصیک اللهم انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین وابتغاء رضوانک
ومغفرتک فحرّم شعری وبشری علی النار وطهّر خلقی وطیّب خلقی وزکّ عملی شرح طیب دوجا
بصیغه امر باب تفعیل است طهر در اول بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن و نصر است و در دوم و سوم بصیغه
امر باب تفعیل است ابدلنی بصیغه امر باب افعال است لا یعصیک بصیغه نفی باب ضرب است و سبب عصیان
بشعر موی از مجاز است و مراد عصیان صاحبش است تطهرت بصیغه ماضی متکلم باب تفعلت ابتغا منصوب
و مفعول له است رضوانک بکسر و ضم را منقط است خلقی در اول بفتح خا و سکون لام است و در دوم بضم خا و
سکون و ضم لام است زک بفتح رای بانقطه و تشدید کاف مکسوره بصیغه امر معتل اللام واوی باب تفعیل است
از زکیه نمو دادن چیز را و مراد اینجا چند برابر کردنست یعنی روایتست از سدیر اینکه او شنید از علی بن الحسین
صلی الله علیه واله میگفت که هر که گفت چون بر خود مالیده نوره که خداوندا خوشبو کن آنچه را که پاکیزه شد از جمله بدن
من و پاکیزه کن آنچه را که خوشبو شد از جمله بدن من مراد اینست که چنان کن که بعد از هر پاکیزگی عضو من خوشبوئی
آن باشد و بعد از هر خوشبوئی آن پاکیزگی آن باشد تا آخر عمر من و بعوض ده مرا موی پاکیزه که عصیان نکند
ترا خداوندا بدرستی که من پاکیزه کردم برای طلب طریقت رسولان و برای طلب خوشنودی تو و بخشایش تو
پس حرام کن موی مرا و پوست مرا بر آتش جهنم و پاکیزه کن اندام مرا و خوش کن خوی مرا و مضاعف کن عمل صالح
مرا اصل واجعلنی ممن یلقاک علی الحنیفیة السمحة ملة ابرهیم خلیلک ودین محمد صلی الله علیه واله حبیبک
ورسولک عاملاً بشرایعک تابعاً لسنة نبیک صلی الله علیه واله اخذاً به متادباً بحسن
تادیبک وتادیب رسولک صلی الله علیه واله وتادیب اولیائک الذین غذوتهم بادبک و
زرعت الحکمة فی صدورهم وجعلتهم معادن لعلمک صلواتک علیهم شرح حنفیه و سمحه بیان شد در
کتاب النکاح در شرح حدیث اول باب کراهیة الرهبانیة تا آخر که باب صد و سی و نهم است مله مجرور و عطف بیان است
عاملا حال فاعل یلقاک است متادبا بهمزه و دال منقط و بای یکنقط بصیغه اسم فاعل باب تفعل است اولیائک عبارت
از اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کدام ولی امرست بعد از او یکی بعد از دیگری غذوتهم بغین با نقطه و ذال با نقطه
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است الغذو بفتح غین و سکون ذال خورانیدن و مراد اینجا تربیت است
یعنی و بگردان مرا از جمله آنکه بر میخورد ترا بر طریقت خالصه سهله که ملت ابرهیم دوست تست و دین محمد صلی الله علیه واله
که محبوب تو و رسول تست بر حالی که عمل کننده باشد باحکام تو تابع باشد طریقت نبی ترا صلی الله علیه واله جسته
باشد بآن نبی ادب آموخته باشد بنیکی ادب آموزی تو و ادب آموزی رسول تو صلی الله علیه و آله و ادب آموزی اولی الامر

توجهی که تربیت کردی ایشانرا بادب تو و کاشتی تخم حکمت را در سینهای ایشان که محل علمهای ایشانند گردانیدی
ایشانرا معدنها برای علم کتاب تو درودهای تو بر ایشان باد اصل من قال ذلک طهره الله من الادناس
فی الدنیا ومن الذنوب وابدله شعراً لا یعصی وخلق الله بکل شعرة من جسده ملکاً
یسبح له الی ان تقوم الساعة وان تسبیحة من تسبیحهم تعدل بالف تسبیحة من تسبیح اهل الارض
شرح من قال ذلک تکرار سابق است بسبب فاصله بسیار وان بکسر همزه و تشدید نون است تعدل بصیغه مضارع
غایبه مجهول باب ضرب است یعنی هر که گفت آن دعا را پاکیزه میکند او را الله از چرکینها در دنیا و از گناهان و
عوض میدهد او را موئی که گناه نمیکند و می آفریند الله تعالی بعدد هر موئی که در بدن او است فرشته که تسبیح میکند
برای او تا آنکه بر پا شود ساعت قیامت و بدرستی که یک تسبیح از جمله تسبیح آن فرشتگان برابر کرده میشود
بهزار تسبیح از جمله تسبیح اهل زمین باب صد و چهل و ششم اصل باب الابط شرح الابط بکسر همزه و سکون و کسر بای یکنقطه
و طای منقط است یعنی این باب بیان نتف بغل است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله لا یطولن احدکم شعر ابطه فان
الشیطان یتخذه مخبأً یستتر به شرح مثل این در شارب گذشت در حدیث دهم باب اللحیة والشارب
که باب سی و نهم است دوم اصل عن ابی کهمس قال قال ابو عبد الله علیه السلام نتف الابط یضعف
المنکبین وکان ابو عبد الله علیه السلام یطلی ابطه شرح یضعف بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال است المنکب بفتح میم و سکون و کسر کاف و بای یکنقطه دوش بمعنی فصل مشترک میان بازو و شانه یطلی از
باب ضرب است یعنی روایتست از ابو کهمس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کندن موی زیر بغل ناتوان
میکند دو دوش را و بود امام جعفر صادق علیه السلام که نوره میمالید زیر بغل خود را سوم اصل عن حفص البختری
ان ابا عبد الله علیه السلام کان یطلی ابطه بالنورة فی الحمام شرح روایتست از حفص بن بختری بفتح بای
یکنقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و کسر رای منقط و تشدید یا اینکه امام جعفر صادق علیه السلام
بود که میمالید زیر بغل خود را بنوره در حمام چهارم اصل عن سعدان قال کنت مع ابی بصیر فی الحمام فرایت
ابا عبد الله علیه السلام یطلی ابطه فاخبرت بذلک ابا بصیر فقال لی جعلت فداک ایما افضل
نتف الابط او حلقه فقال یا ابا محمد ان نتف الابط یوهی او یضعف احلقه شرح یوهی او یضعف
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است او از شک راویست احلقه بصیغه امر باب ضرب است یعنی
روایتست از سعدان بفتح سین بینقط و سکون عین بینقط گفت که بودیم با ابو بصیر در حمام پس دیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را که نوره میمالید بغل خود را پس خبر دادم بآن ابو بصیر را پس گفت امام را که قربانت شوم
کدام فاضلتر است کندن موی زیر بغل یا تراشیدن آن پس امام گفت که ای ابو محمد بدرستی که کندن موی زیر بغل
واهی میکند یا گفت که ضعیف میکند تراش آنرا پنجم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال کنا بالمدینة

فلاحانی زرارة فی نتف الابط فقلت حلقه افضل وقال زرارة نتفه افضل فاستاذنا
علی ابی عبد الله علیه السلام فاذن لنا وهو فی الحمام یطلی قد اطلی ابطیه فقلت لزرارة
تکفیک قال لا لعله فعل هذا لما لا یجوز لی ان افعله فقال فیم انتم فقلت لاحانی زرارة
فی نتف الابط وحلقه فقلت حلقه افضل وقال نتفه افضل فقال اصبت السنة و
اخطاها زرارة حلقه افضل من نتفه وطلیه افضل من حلقه ثم قال لنا اطلیا فعلنا منذ
ثلث فقال اعیدا فان ذلک لا اطلاء طهور شرح این را ادنی تغیری گذشت در کتاب الحج در حدیث ششم
باب ما یجب لعقد الاحرام که باب هفتاد و هفتم است لاحانی بحای منقط والف ونون وقاف صیغه ماضی
غایب معلوم باب مفاعله است الملاحاة نزاع یطلی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
قد اطلی مشدد به طا جمله حالیه است ابطیه مفعول یطلی است یکفیک بتقدیر استفهام است ومقصود اینست
که چون طلی افضل از حلق ونتف باشد حلق افضل از نتف باشد خواهد بود واین مبنی بر اینست که زراره
ترجیح میداده نتف را بنابر خیال اینکه افضل اعمال مشکلتر آنهاست چنانچه در بعض روایات واقع شده
ونتف مشکلتر از حلق وطلی است لا افعله بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع
بماست وضمیر افعله راجع بطلی است اصبت السنة واخطاها زراره مبنی بر اینست که عبدالله خصوص این را
از امام شنیده بوده وحکم او از روی علم بوده وزراره استنباط کرده وحکم او از روی ظن بوده وآن
جایز نیست یعنی روایتست از عبدالله بن ابی یعفور گفت که بودیم در مدینه پس نزاع کرد مرا زراره در کندن موی
زیر بغل وتراشیدن آن پس گفتم که تراشیدن آن فاضلترست پس گفت زراره که کندن آن فاضلترست
پس طلب رخصت دخول کردیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس رخصت داد برای ما بر حالی که او در حمام
بود نوره میمالید بر حالی که بتحقیق نوره مالیده بود دو زیر بغل خود را پس گفتم زراره را که آیا این کافی میشود
ترا گفت که نه شاید که امام کرده باشد این را برای عذری که جایز میکند آن عذر برای من این را اگر کنم آن عمل را پس
امام گفت که در چه گفتگو میدید شما پس گفتم که نزاع کرد مرا زراره در کندن موی زیر بغل وتراشیدن آن پس
گفتم که تراشیدن آن فاضلترست وزراره گفت که کندن آن فاضلترست پس امام گفت که دریافتی سنت
پیغمبر را ودر نیافت آنرا زراره تراشیدن آن فاضلترست از کندن آن ونوره مالیدن آن فاضلترست
از تراشیدن آن بعد از آن گفت ما را که نوره بمالید بر خود پس گفتیم که کردیم پیش از این سه شبانه روز پس
امام گفت که اعاده کنید چه بدرستی که نوره بر خود مالیدن پاکیزه کننده است هشتم اصل عن یونس بن
یعقوب ان ابا عبد الله علیه السلام کان یدخل الحمام فیطلی ابطه وحده اذا احتاج الی
ذلک وحده شرح روایتست از یونس بن یعقوب اینکه امام جعفر صادق علیه السلام بود که داخل میشد حمام را
پس نوره میمالید زیر بغل خود را بتنهایی ان چون محتاج میشد بنوره مالیدن ان بتنهایی آن نهم اصل عن

یونس

یونس بن یعقوب قال بلغنی ان ابا عبد الله علیه السلام تماد خل الحمام متعمدا یطلی ابطه
وحده شرح روایتست از یونس بن یعقوب گفت که رسید بمن اینکه امام جعفر صادق علیه السلام بسا که داخل
شد حمام را دانسته نوره میمالید زیر بغل خود را بتنهایی آن باب بیست ودو هفتم اصل باب الحناء بعد النورة
شرح این باب بیان حنا مالیدن بر بدن بعد از نوره است در این باب پنج حدیث اول اصل عن الحسین بن
موسی قال کان ابی موسی بن جعفر علیهما السلام اذا اراد دخول الحمام امر ان یوقد علیه ثلثا فکان
لا یمکنه دخوله حتی یدخله السودان فیلقون له اللبود فاذا دخله مرة قائم عده ومرة قاعد فخرج
یوما من الحمام فاستقبله رجل من آل الزبیر یقال له کنید وبیده اثر حناء فقال ما هذا الاثر بیدک
شرح یوقد بواو وقاف ودال منقط بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال است ثلثا عبارتست از سه ساعت روز
که بعد از گرم کردن حمام در شب چنانچه متعارفست باشد ومیتواند بود که عبارت از سه شبانه روز باشد السودان
بضم سین وسکون واو ودال منقط جمع اسود غلامان وکنیزان سیاه فا در فیلقون برای بیانست ومیتواند بود که برای
تعقیب باشد بنابر اینکه حتی حرف ابتدا باشد برای حکایت حال ماضیه وبعد مرفوع باشد مثل مرض فلان حتی لا یرجونه
یلقون بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب افعال است اللبود بضم لام وتخفیف با مضمومه وسکون واو ودال
منقط جمع لبد بکسر لام وسکون با منقط ولبدة بکسر وضم لام وفتح با بابست مرة هر دو جا منصوب بظرف زمان آست
قاعد مرفوع وخبر مبتدا محذوفست بتقدیر هو وهمچنانست قائم ومقصود اینست که بسیار زود بیرون می
آمد از حمام چنانچه گاهی اندکی مینشست وگاهی اصلا نمینشست کنید بضم کاف وتخفیف نون مفتوحه وسکون یا
دو نقطه در پایین ودال منقط است یعنی روایتست از حسین بن موسی گفت که بود پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام
که چون اراده میکرد دخول حمام خانه را امر میکرد باینکه آتش افروخته شود برای او بر حمام در سه ساعت روز پس بود که
از گرمی زمین حمام ممکن نبود او را داخل شدن حمام تا اینکه داخل شوند حمام را سیاهان پس این اینکه می انداختند برای
او نمدها را پس چون داخل میشد حمام را پس در باری نشسته میبود ودر باری ایستاده میبود تا بیرون آمدن پس بیرون
آمد در روزی از حمام پس برابر آمد او را مردی از اولاد زبیر بن عوام که گفته میشد او را کنید بر حالی که بدست امام
بود اثر حنایی پس کنید از روی سرزنش گفت که چیست این اثر که بدست تست اصل فقال اثر حناء ویلک
یا کنید حدثنی ابی وکان اعلم اهل زمانه عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه واله
من دخل الحمام فاطلی ثم اتبعه بالحناء من قرنه الی قدمه کان امانا له من الجنون والجذام
والبرص والاکلة الی مثله من النورة شرح ویلک منادای مضافست بحذف حرف ندا القرن بفتح قاف
وسکون را منقط بلندتر اجزای چیزی وشاخ ومراد اینجا سر ودوش است باعتبار اینکه بلندتر اجزای موضع
نوره است یا باعتبار اینکه دو دوش در آدمی بر آمده است مانند دو شاخ در حیوان واستعمال قرن در سر ودوش
باعتباری دیگر گذشت در کتاب الجنایز در حدیث چهارم باب غسل المیت که باب سیم است الاکلة بکسر همزه وسکون

کاف و بفتح همزه و کسر کاف خارش بدن و بفتح همزه و کسر کاف دردی در عضو که باعث ریخته شدن آن شود
بی جذام یعنی پس امام گفت که اثر حناییست ای مرد آیا گمان تو اینکه خبر داد مرا پدرم و بود داناتر اهل
زمان خود از پدرش از جدش که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که داخل شد حمام را پس نوره برخود
مالید بعد از آن تابع کرد آنرا بحنا از سر دوش او تا قدمش شد ایمنی برای او از دیوانگی و خوره و لکه پیسی و خارش
بدن تا مثل آن از نوره مالیدن دوم اصل عن الحکم بن عتیبة قال رایت ابا جعفر علیه السلام و قد اخذ
الحناء و جعله على اظافیره فقال یا حکم ما تقول فی هذا فقلت ما عسیت ان اقول
فیه و انت تفعله و ان عندنا یفعله الشبان فقال یا حکم ان الاظافیر اذا اصابتها النورة
غیرتها حتى تشبه اظافیر الموتى فغیرها بالحناء شرح ما در اول برای استفهام حقیقی است و
در دوم برای استفهام انکاریست عسیت بصیغه متکلم است شبان بضم شین با نقطه و تشدید بای منقوطه
جمع شاب است یعنی روایتست از حکم بن عتیبه گفت که دیدم امام محمد باقر علیه السلام را بر حالی که بتحقیق گرفت
حنا را و گذاشت آنرا بر ناخنهای خود پس گفت که ای حکم چه میگویی در این پس گفتم که چه میشاید مرا که گویم در آن
حال که میکنی تو آنرا و بدرستی که در شهر ما میکنند از جوانان پس امام گفت که ای حکم بدرستی که ناخنها چون
برخورد آنها را نوره تغییر میدهد بار رنگ آنها را تا آنکه مانند میشود بناخنهای مردگان پس تغییر ده رنگ آنها را بحنا
سوم اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال من اطلى فتدلك بالحناء من قرنه الى قدمه نفى عنه الفقر
شرح روایتست از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است گفت که هر که نوره برخود
مالید بحنا از سر دوش او تا قدمش بر طرف کرده شد از او نیازمندی چهارم اصل عن احمد بن عبدوس
بن ابرهیم قال رایت ابا جعفر علیه السلام و قد خرج من الحمام و هو من قرنه الى قدمه مثل الوردة
من الحناء شرح روایتست از احمد بن عبدوس بن ابرهیم گفت که دیدم امام محمد تقی علیه السلام را که بتحقیق
بیرون آمد از حمام و او از سر دوش او تا قدم او مثل گل بود بسبب حنا پنجم اصل عن الحسین بن موسى قال
كان ابو الحسن علیه السلام مع رجل عند قبر رسول الله صلى الله علیه و آله فنظر الیه و قد اخذ الحناء
من یدیه فقال بعض اهل المدینة اما ترون الى هذا كیف اخذ الحناء من یدیه فالتفت
الیه فقال فیه ما تخبره و ما لا تخبره ثم التفت الی فقال انه من اخذ الحناء بعد فراغه
من اطلاء النورة من قرنه الى قدمه امن من الادواء الثلثة الجنون و الجذام و البرص
شرح فنظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع برجل
است و میتواند بود که بصیغه مجهول باشد و الیه نایب فاعل باشد و جار اول بعض منصوب و مقدر لبعض است
یا لام از قلم کاتبان افتاده و جار دوم بعض مرفوع و فاعل قال است و بهر تقدیر ضمیر الیه راجع بامام است
اخذ بهمزه و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحناء مرفوع و فاعل است

من برای تبعیض است و متعلق باخذ است و مفعول اخذ محذوفست مقدر بموضعه و مراد اینست که حنا جا گرفته بود
در ما بیرا از حد دو دست او و براین قیاس است دو نظیرش تخبره بهر دو جا بخاء با نقطه و با یکنقطه و راء بی نقطه بصیغه
مضارع مخاطب معلوم باب نصر بمعنی تعلم است و مراد اینست که ظاهرش را می بینی و میدانی و باطنش را نمیدانی اطلاء
بتشدید طاء بکسوره مصدر باب افتعالست یعنی روایتست از حسین بن موسی گفت که بود امام موسی کاظم
علیه السلام با مردی نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس نظر کرد بسوی امام بر حالی که بتحقیق جای خود را گرفته بود حنا
از دو دست امام راوی گفت که پس آن مرد گفت بعض اهل مدینه را که آیا نگاه نمیکنید بسوی این مرد که چگونه جا گرفته حنا
از دو دست او پس امام التفات کرد بسوی آن مرد پس گفت که در اوست چیزی که تو میدانی آنرا و چیزی که نمیدانی آنرا
بعد از آن امام التفات کرد بسوی من پس گفت که بدرستی که شان اینست که هر که جا گرفت حنا بعد از فارغ شدن او
از برخود مالیدن نوره از سر دوش او تا پای او ایمن شد از سه آفت جنون و جذام و برص باب چهل و ششم اصل باب
الطیب شرح طیب بکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یکنقطه است یعنی این باب بیان خوشبوی است
در این باب هجده حدیثست اول اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطیب من
اخلاق الانبیاء شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن امام رضا علیه السلام گفت که بکار بردن خوشبوی
از جمله عادتهای پیغمبرانست دوم اصل عن ابی اسامة عن ابی عبد الله علیه السلام قال العطر من سنن المرسلین
شرح عطر بکسر عین بی نقطه و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه بمعنی طیب است یعنی روایتست از ابو اسامه زید شحام از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که خوشبوی از جمله آداب رسولانست سوم اصل عن علی بن رئاب قال کنت عند
ابی عبد الله علیه السلام و انا مع ابی بصیر فسمعت ابا عبد الله علیه السلام و هو یقول قال رسول الله
صلى الله علیه و آله الریح الطیبة تشد القلب و تزید فی الجماع شرح طیبه بفتح طاء و تشدید یاء دو نقطه
در پایین است تشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایتست از
علی بن رئاب بکسر راء بی نقطه و تخفیف همزه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و من با ابو بصیر بودم پس شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که او میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که بوی خوش استوار میکند
دل را و زیاد میکند در قوت جماع چهارم اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال لا ینبغی للرجل
ان یدع الطیب فی كل یوم فان لم یقدر علیه فیوم و یوم لا فان لم یقدر ففی كل جمعة و لا تدع
شرح یوم و یوم لا بیان شد در شرح حدیث اول باب الحمام که باب چهل و سوم است یعنی روایتست از معمر بن خلاد
از امام رضا علیه السلام گفت که سزاوار نیست برای مرد اینکه واگذارد خوشبوی را در هر روز پس اگر توانا نشود در آن
پس روزی آری و روزی نه پس اگر توانا نشود پس در هر روز آدینه یا در هر هفته و وا مگذار پنجم اصل عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام الطیب فی الشارب من اخلاق النبیین علیهم
السلام و کرامة للكاتبین شرح الکرام بفتح کاف و تخفیف راء بی نقطه مصدر باب حسن گرامی بودن و مراد اینجا باعث

آنست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت امیر المومنین علیه السلم که خوشبوئی
در شارب از جمله دابهای پیغمبرانست علیهم السلم و تعظیم دو فرشته کاتب اعمال است ششم اصل عن ابی
بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و اله الطیب یشد القلب شرح این
ظاهرست از شرح حدیث سوم این باب هفتم اصل علی بن ابرهیم رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
تطیب اول النهار لم یزل عقله معه الی اللیل و قال قال ابو عبد الله علیه السلام صلوة متطیب
افضل من سبعین صلوة بغیر طیب شرح صلوة مضافست متطیب بصیغه اسم فاعل باب تفعل است یعنی
روایت کرد علی بن ابرهیم بر حالی که بالا برد سند حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خوشبو کند
در اول روز همیشه عقل او با اوست تا شب و راوی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نماز کسی که خوشبوئی
بکار برده باشد فاضلترست از هفتاد نماز که بی خوشبوئی باشد هشتم اصل عن العباس بن موسی قال
سمعت ابی یقول العطر من سنن المرسلین شرح این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب نهم اصل
عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلث اعطهن الانبیاء صلی الله علیهم العطر
و الازواج و السواك شرح نزدیک باین گذشت در کتاب النکاح در حدیث سوم باب اول اعطهن
بعین منقوطه و طاء منقوطه و الف بصیغه ماضی غایت معلوم باب افعال صفت ثلث است یا خبر مبتداست
الانبیاء مرفوع و فاعل است و مراد اینست که هر نبی صاحب شریعتی تعلیم کرده آنها را بامت خود یعنی روایتست
از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه خصلت که داده آنها را پیغمبران صلی الله علیهم خوشبوئی
و زنان و مسواک است دهم اصل عن السکن الخزاز قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حق
علی کل محتلم فی کل جمعة اخذ شاربه و اظفاره و مس شیء من الطیب و کان رسول الله صلی
الله علیه و اله اذا کان یوم الجمعة و لم یکن عنده طیب دعی ببعض خمر نسائه فبلها بالماء ثم وضعها
علی وجهه شرح سکن بفتح سین منقوطه و تخفیف کاف مفتوحه است خزاز بفتح خاء بانقطه و تشدید زاء منقوطه
و بانقطه و زای بانقطه میتواند بود و اول بمعنی مهره فروش است و دوم بمعنی خز فروش است محتلم بحاء بی نقطه بصیغه
اسم فاعل باب افتعال عبارتست از بالغ و در بعض نسخ مسلم بسین منقوطه از باب افعال است یوم منصوب
و مرفوع میتواند بود خمر بضم خاء بانقطه و ضم میم و راء منقوطه جمع خمار بکسر خاء است تانیث ضمیر فبلها اشارتست باینکه
از هر کدام روپاکی از جمله روپاکهای او راه میگرفته تا خاطر دیگران آزرده نشود یعنی روایتست از سکن خزاز گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که لازم است بر هر بالغی در هر روز جمعه یا در هر هفته گرفتن
شارب خود و ناخنهای خود و بکار بردن چیزی از خوشبوئی و بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون میبود در روز
جمعه و نمیبود نزد او خوشبوئی میطلبید بعض روپاکهای زنانش را پس تر میکرد آنها را باب بعد از آن میگذاشت
آنها را بر روی خود یازدهم اصل عن الحسن بن علی عن ابی الحسن علیه السلام قال کان یعرف موضع سجود

ابی عبد الله علیه السلام بطیب ریحه شرح روایتست از حسن بن علی از امام علی نقی یا امام رضا علیهما السلم
گفت که بود که شناخته میشد جای سجده امام جعفر صادق علیه السلم بخوشبوئی بوی آنجا دوازدهم اصل
عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله قال لی حبیبی جبرئیل تطیب
یوما و یوما لا و یوم الجمعة لا بد منه و لا متزك له شرح تطیب بصیغه امر باب تفعل است یوم الجمعة منصوبست
ضمیر منه و له راجع بطیب است متزك بفتح میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و فتح راء منقوطه بصیغه اسم مکان باب
نصر است و عبارتست از راه ترک یعنی روایتست از یاسر از امام رضا علیه السلم گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت مرا دوست من جبرئیل که خوشبو کن خود را در روزی و در روزی نه و در روز جمعه نیست
چاره از خوشبوئی و نیست راه ترکی برای خوشبوئی در روز جمعه سیزدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله لیتطیب احدکم یوم الجمعة و لو من قارورة امرأته
شرح القارورة بقاف و الف و ضم راء منقوطه اول شیشه که عطر دان است یعنی روایتست از سکونی از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که باید که خوشبو کند خود را هر یک از شما در روز جمعه
هر چند که از عطردان زنش باشد چهاردهم اصل عن یعقوب بن یزید رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال عثمان بن مظعون لرسول الله صلی الله علیه و اله لاتدع الطیب فذاهمت ان ادع
الطیب و اشیاء ذکرها فقال رسول الله صلی الله علیه و اله لا تدع الطیب فان الملائکة
تستنشق ریح الطیب من المؤمن فلا تدع الطیب کل جمعة شرح روایتست از یعقوب بن یزید بالا
برد سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت عثمان بن مظعون بفتح میم و سکون ظاء
بانقطه و ضم عین منقوطه رسول الله صلی الله علیه و آله را که اراده کردم که واگذارم خوشبوئی را و چیزهائی که عثمان یاد کرد
آنها را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وامگذار خوشبوئی را چه بدرستی که فرشتگان بو میکنند بوی خوشبوئی
را از مومن پس وامگذار خوشبوئی را در هر روز جمعه پانزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الطیب فی الشارب من اخلاق الانبیاء و کرامة للکاتبین شرح این ظاهرست از شرح حدیث
پنجم این باب شانزدهم اصل عن زکریا المؤمن رفعه قال ما انفقت فی الطیب فلیس بسرف شرح
زکریا بن محمد ابو عبد الله المؤمن راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است انفقت بصیغه مخاطب و متکلم
میتواند بود السرف بفتح سین منقوطه و فتح راء منقوطه مصدر باب علم اسراف یعنی روایتست از زکریا مومن نسبت
داد حدیث را بامامی که روایت از وست گفت که هر چه خرج کردی در خوشبوئی پس نیست اسراف هفدهم اصل عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله طیب النساء ما ظهر لونه و خفی
ریحه و طیب الرجال ما ظهر ریحه و خفی لونه شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهتر خوشبوئی زنان چیزیست که آشکار باشد رنگ آن و آهسته باشد بوی آن

تا غیر شوهران که معتقد ایشان میکنند نشنوند و بهتر خوشبوی مردان چیزیست که آشکار باشد بوی آن و آهسته
باشد رنگ آن سیم اصل عن اسحق الطویل العطار عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله
صلی الله علیه واله ینفق فی الطیب اکثر مما ینفق فی الطعام شرح روایتست از اسحق طویل عطار از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که خرج میکرد در طلب خوشبوئی بیشتر از آنچه خرج میکرد
در خوراک باب کراهیة رد الطیب شرح این باب بیان ناخوش شمردن برگردانیدن خوشبوئی
است در این باب چهار حدیثست اول اصل عن سماعة بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته عن الرجل یرد الطیب قال لا ینبغی له ان یرد الکرامة شرح روایتست از سماعة بن مهران از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از مردی که رد میکند خوشبوئی را گفت که مراد از نیست برای او
اینکه برگرداند تعظیم را دوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال اتی امیر المؤمنین بدهن
وقد کان ادهن فادهن فقال انا لا نرد الطیب شرح اتی بصیغه مجهول باب ضرب است با در بدهن
برای تعدیه است و مراد بدهن غالیه است که مذکور میشود در باب پنجاه و سوم ادهن هر دو جا مشدد دال
منقوط مفتوح بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت که داده شد امیر المؤمنین علیه السلم روغنی خوشبو در حالی که بتحقیق بود که
روغن خوشبو بر خود مالیده بود پس روغن بر خود مالید پس گفت که بدرستی که ما برنمیگردانیم خوشبوئی را سوم
اصل عن الحسن بن الجهم قال دخلت علی ابی الحسن علیه السلم فاخرج الی مخزنة فیها مسک وقال
خذ من هذا فاخذت منه شیئا فتمسحت به فقال اصلح واجعل فی لبتک منه قال
فاخذت منه قلیلا فجعلته فی لبتی فقال لی اصلح فاخذت منه ایضا فمکث فی یدی
شیء صالح فقال لی اجعل فی لبتک ففعلت ثم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم لا یابی
الکرامة الا الحمار قال قلت ما معنی ذلک قال الطیب والوسادة وعد اشیاء شرح قریب باین
می آید در حدیث چهارم باب المسک که باب پنجاه و دوم است الی بتشدید یا مفتوح است المخزنة بفتح میم
و سکون خای با نقطه و فتح زای با نقطه و نون صندوقچه چوبین که برای نگاه داشتن چیز عزیز تراست و آن در
صندوق بزرگ گذاشته میشود شیئا یعنی چیزی اندک است تمسحت بصیغه متکلم معلوم باب تفعل است
اصلح در دو جا بصاد بی نقطه و حای بی نقطه بصیغه امر باب افعال است الاصلاح برداشتن قدری که صالح باشد
باینکه معتد به باشد لبتک بفتح لام و تشدید بای یک نقطه مفتوح و کاف تا نیث است الله بالای سینه دل او
باین کردن قال امیر المؤمنین تا آخر اشارتست بانچه گذشت در کتاب العشرة در حدیث اول باب اکرام
الکریم که باب هفدهم است الوسادة بفتح واو و تخفیف سین بی نقطه و الف و دال بی نقطه نهالی که در مجلس
انداخته میشود برای نشستن عزیزی یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلم

پس بیرون آورد بسوی من صندوقچه را که در آن بود مسکی و گفت که بگیر از این مشک پس گرفتم از آن اندکی را پس خود
مالیدم بآن پس گفت که قدری صالح بردار و بگذار در بالای سینه تو از آن راوی گفت که پس گرفتم از آن اندکی را پس
گذاشتم آنرا در بالای سینه خود پس امام گفت مرا که قدری صالح بردار پس گرفتم از آن دیگر بار پس ماند در دست من چیزی
معتد به پس امام گفت مرا که بگذار در بالای سینه تو پس کردم بعد از آن امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که وا نمیزند تعظیم
را مگر خری راوی گفت که گفتم که چیست معنی آن تعظیم امام گفت که خوشبوئی و نهالی و امام شمرد چیزهای را از اقسام تعظیم
چهارم اصل عن عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه ان النبی صلی الله علیه
واله کان لا یرد الطیب والحلوی شرح روایتست از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه
اینکه نبی صلی الله علیه بود که وا نمیزد خوشبوئی را و شیرینی را باب پنجاهم اصل باب انواع الطیب شرح این باب بیان
اقسام خوشبوئیست در این باب یکحدیثست اصل عن عبد الغفار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
الطیب المسک والعنبر والزعفران والعود شرح روایتست از عبد الغفار گفت که شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت که عمده خوشبوئی مشک و عنبر و زعفران و عود است باب پنجاه و یکم اصل
باب اصل الطیب شرح این باب بیان اول بهم رسیدن خوشبوئی در زمین است در این باب چهار حدیثست اول
اصل عن موسی بن بکر عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما اهبط آدم علیه السلم من الجنة علی الصفا
وحواء علی المروة وقد کانت امتشطت بطیب من طیب الجنة فلما صارت فی الارض قالت ما
ارجو من المشط وانا مسخوط علی فحلت عقیصتها فانتشر من مشطها التی کانت امتشطت
بها فی الجنة فطارت به الریح فالقت اکثره بالهند فلذلک صار العطر بالهند شرح اهبط بصیغه
ماضی غایب مجهول باب افعال است واو در وقد حالیه است فلما صارت فی الارض که از مضمون سابق بیفت یا جواب لما ای
اولست بنا بر مذهب ابن مالک که میگوید که فا در جواب لما میباشد مثل فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد گذشت در
کتاب الجنایز در حدیث دوم باب نود و سوم که بابی بی عنوان مقدم بر باب الاطفال است که سالت ابا
عبد الله علیه السلم عن جنة آدم علیه السلم فقال جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة
ما خرج منها ابدا و گذشت در کتاب الحج در حدیث سوم باب اول اینکه آدم در وقت هبوط از جنت در توجه سوی
مکه مرور به هند کرده و آدم در صفا و حوا در مروه واقع شده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث آخر این باب پس
الف لام الارض برای عهد خارجیست العقیصة بفتح عین بی نقطه و کسر قاف و سکون یا و دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه
گیسوی بافته یعنی روایتست از موسی بن بکر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که وقتی که فرود آورده شد آدم
علیه السلم از بهشت بر صفا و حوا بر مروه بر حالی که بتحقیق بود که شانه کرده بود گیسوی خود را بخوشبوئی از جمله خوشبوئی
بهشت پس وقتی که شد در آن زمین با خود گفت که چه امید دارم از شانه و من غضب کرده شده بر منم پس گشود گیسوی
بافته خود را پس خوشبوئی پراکنده شد از شانه کردن او که بود که شانه کرده بود گیسوی خود را بآن در بهشت پس برد اید

آن خوشبوئی را باد پس انداخت اکثر آنرا در هند پس برای آنست که گردید عمده خوشبوئی در هند دوم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن علی بن حسان مثله قال و فی حدیث آخر تحلّت عقیصتها فارسل الله علی ما کان فیها من ذلک الطیب ریحاً فهبّت به فی المشرق و المغرب فاصل الطیب من ذلک شرح روایتست از احمد بن ابو عبد الله از علی بن حسان مثل حدیث سابق احمد گفت که در حدیثی دیگر آمده است که پس حوا کشود گیسوی بافته خود را پس فرستاد الله تعالی بر آنچه بود در آن گیسو از آن خوشبوئی بادی را پس وزید در مشرق و مغرب پس اصل خوشبوئی از آنست سوم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن اصل الطیب من ای شیء هو فقال ای شیء یقول الناس قلت یزعمون ان آدم هبط من الجنة و علی رأسه اکلیل فقال قد کان والله اشغل من ان یکون علی رأسه اکلیل ثم قال ان حواء امتشطت فی الجنة بطیب من طیب الجنة قبل ان یواقعها الخطیئة فلما هبطت الی الارض حلّت عقیصتها فارسل الله تعالی علی ما کان فیها ریحاً فذهبت به فی المشرق و المغرب فاصل الطیب من ذلک شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از اصل خوشبوئی که از کدام چیز است آن پس امام گفت که کدام چیز میگویند آنرا مردمان گفتم که دعوی میکنند که آدم فرود آمد از بهشت و بر سر او بود تاجی مرصع پس امام گفت که بتحقیق آدم بود والله مشغولتر بدرد دل خود از اینکه باشد بر سر او تاج مرصع بعد از آن امام گفت که بدرستی که حوا گیسوی خود را شانه کرد در بهشت بخوشبوئی از جمله خوشبوئی بهشت پیش از آنکه واقع شود برو خطا پس وقتی که فرود آمد سوی زمین کشود گیسوی بافته خود را پس فرستاد الله عز و جل تعالی بر آنچه بود در آن گیسو بادی را که برد آنرا در جانب مشرق و جانب مغرب پس اصل خوشبوئی از آنست چهارم اصل عن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تعالی لما اهبط آدم صلی الله علیه طفق یخصف من ورق الجنة فطار عنه لباسه الذی کان علیه من حلل الجنة فالتقط ورقة یستر بها عورته فلما هبط عبقت رائحة تلک الورقة بالهند بالنبت فصار الطیب فی الارض من سبب تلک الورقة التی عبقت بها رائحة الجنة فمن هناک الطیب بالهند شرح جمله لما اهبط تا آخر خبر ان است و عاید ضمیر مستتر در اهبط بصیغه معلوم باب افعال است و مراد باهباط ایجاد امر بهبوط است طفق بطاء منقط و فاء و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم از افعال مقاربه است و جواب لما است و ضمیر مستتر راجع بآدم است یخصف بخاء با نقط و صاد منقط و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است الخصف بفتح خاء و سکون صاد گذاشتن چیزی بر موضع عیب برای پوشانیدن آن من اسم است بمعنی بعض و مفعول یخصف است یا حرف جر برای تبعیض است و مفعول محذوفست بتقدیر ورقة الورق بفتح واو و فتح راء منقط جمع ورقه برگ فاء در فطار برای تعقیب نیست بلکه برای بیان و تعلیل است الحلل بضم حاء منقط و فتح لام اول جمع حله بضم حاء و تشدید لام لباسهای بدن که نفیس است فالتقط عطف بر طفق است و فاء برای تعقیب است زیرا که التقاط بعد از ازاله خصف و تحریک اوست

ورق لیستر بها عورته اشارتست بتفصیل آیت سوره اعراف و طه و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة یعنی بکه ساتر عورت هر کدام یک برگ بوده از جمله برگهای بهشت هبط بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است عبقت بعین بی نقط و باء یکنقط و قاف بصیغه ماضی غایبه معلوم باب علم است العبق بفتح عین و فتح باء بو سرشدن بوی خوش حصر مفهوم از تقدیم ظرف در من هناک منافات ندارد با حصر مفهوم از آنچه گذشت در حدیث اول این باب زیرا که هر دو حصر اضافیست یعنی روایتست از ابراهیم بن ابی البلاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تعالی وقتی که امر بفرود آمدن از بهشت کرد آدم را صلی الله علیه و آله شروع کرد که بچسباند بعضی برگهای بهشت را بجای اینکه پریده بود از او لباس او که بود بر او از جمله لباسهای عالی قدر بهشت پس چید برگی را که بپوشاند بآن عورت خود را پس وقتی که فرود آمد پیوسته شد بوی آن یک برگ در هند بگیاه پس گردید خوشبوئی در زمین بسبب آن یک برگ که پیوسته شده بود بآن بوی بهشت پس از اینجاست خوشبوئی در هند اصل لان الورقة هبت علیها ریح الجنوب فادّت رائحتها الی المغرب لانها احتملت رائحة الورقة فی الجو فلما رکدت الریح بالهند عبق باشجارهم و نبتهم فکان اول بهیمة رتعت من تلک الورق ظبی المسک فمن هناک صار المسک فی سرة الظبی لانه جری رائحة النبت فی جسده و فی دمه حتی اجتمعت فی سرة الظبی شرح هبت بتشدید باء یکنقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الجنوب بفتح جیم و تخفیف نون مضموم و سکون واو و باء یکنقط بادی که از جانب دست راست کسی آید که رو بمشرق اعتدال دارد مانند کعبه چه اگر از نقطه وسط حقیقی کعبه خطی بنقطه شرق اعتدال رود از در کعبه میگذرد که نزدیک رکن حجر اسود است و گذشت در کتاب الحج در حدیث سوم باب اول اینکه آدم در وقت هبوط از جنت و توجه سوی مکه مرور بهند کرده مشهور است که در سراندیب از جمله بلاد هند بوده و شاید که سراندیب در طرف هند در جانب جنوب سایر بلاد هند باشد پس چون باد جنوب وزد از آنجا بسایر بلاد هند رسد مغرب بفتح میم و سکون غین با نقط و کسر راء بی نقط و باء یکنقط عبارت است از مواضعی که چون از هند باینجا روند هند ناپیدا شود و شاید که مدخول الی اینجا خارج باشد از حکم ما قبل الجو بفتح جیم و تشدید واو هوا که در میان زمین و آسمانست ضمیر مستتر در عبق راجع بجو است یعنی زیرا که آن یکبرگ وزید بر آن باد جنوب پس رسانید بهمه جا بوی آنرا تا جائی که زمین هند ناپیدا میشود از آنجا زیرا که باد جنوب برداشت بوی آن یکبرگ را در هوای میان زمین و آسمان پس وقتی که ساکن شد باد در هند پیوسته شد آن هوا بدرختهای اهل هند و گیاه ایشان پس بود اول ستوری که چرید از آن برگها آهوی مشک پس از اینجا گردید مشک در ناف آن آهو زیرا که شان اینست که روان شد بوی آن گیاه در بدن آن و در خون آن تا آنکه فراهم آمد آن بو در ناف آن آهو باب پنجاه و دوم اصل باب المسک شرح این باب بیان مشک است در این باب هشت حدیث است اول اصل عن الوشاء قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کانت لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما اشبیدانة رصاص معلقة فیها مسک فاذا اراد ان یخرج و لبس ثیابه تناولها و اخرج منها فتمسّح به شرح دشار

بیان شد در شرح حدیث پنجم باب دوم اشنیدانه بکسر همزه و سکون شین با نقطه و کسر نون و دال بی نقطه و الف و نون
و تار و حدت معرب مشکدانست و در بعض نسخ میان با و دال یا دو نقطه در پایین ساکنه هست رصاص بفتح
را بی نقطه و تخفیف صاد بی نقطه اول قدر مشترک میان سرب قلعی است و مضاف الیه است یعنی روایت از حسن
بن علی بن فضال گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بود برای علی بن الحسین صلوات الله علیهما مشکدانی
از سرب قلعی آویخته در دیوار خانه در آن بود مشکی پس چون اراده میکرد که بیرون رود میپوشید جامهای خود میگرفت
آن مشک را از او بیرون می آورد و از آن پس بر خود میمالید مشک را دوم اصل عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَتَطَيَّبُ بِالْمِسْكِ حَتَّى يُرَى وَبِيصُهُ فِي مَفَارِقِهِ شرح
یری بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع مرفوع است تقدیرا الوبیص بفتح واو و کسر بای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و صاد بی نقطه مصدر باب ضرب درخشیدن برق و مراد اینجا اثر جبریست المفارق بفتح میم و فا و الف و
کسر را بی نقطه و قاف جمع مفرق بکسر میم و سکون فا و فتح را نشانهاکه آلت جدا کردن موها از یکدیگر است یعنی روایت
از ابوالبختری از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله بود که خوشبو میکرد خود را بمشک تا آنکه
دیده میشد اثر مشک در نشانهای و سوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَتْ
لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُمَسَّكَةٌ إِذَا هُوَ تَوَضَّأَ أَخَذَهَا بِيَدِهِ وَهِيَ رَطْبَةٌ فَكَانَ إِذَا خَرَجَ
عَرَفُوا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ بِرَائِحَتِهِ شرح الممسکه بفتح میم اول و فتح سین و بضم میم و ضم سین مشکدان یعنی روایت
از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله مشکدانی که چون او
وضو میساخت میگرفت آنرا بدست خود در حالی که آن دست تر بود پس بود چون از خانه بیرون می آمد با آن
مشکدان میشناختند که او رسول الله است بسبب بوی او بی حاجت بنگاه بروی او چهارم اصل عَنِ الْحَسَنِ
بْنِ الْجَهْمِ قَالَ أَخْرَجَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِخْزَنَةً فِيهَا مِسْكٌ مِنْ عَتِيدَةِ آبِنُوسٍ فِيهَا بُيُوتٌ
كُلُّهَا مِمَّا يَتَّخِذُهُ النِّسَاءُ شرح مخزنه بخا و را با نقطه و زای با نقطه و نون بیان شد در شرح حدیث سوم باب
چهل و نهم که باب کراهة ر و التطیب است من برای تبعیض است العتیده بفتح عین بی نقطه و کسر تا در بالا و سکون
یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بوی دان و آن صندوقچه ایست که چند خانه دارد برای حاضر داشتن انواع
طیب آبنوس بهمزه و الف و فتح با یک نقطه و تخفیف نون مضمومه و سکون واو و سین بی نقطه مضاف الیه است
و آن چوبیست سیاه که در هند میباشد کلها بمعنی کل ما فیهاست ما یتخذها النساء عبارتست از انواع طیب زنان
یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که بیرون آورد بسوی من امام رضا علیه السلام صندوقچه را که در آن مشک بود
از جمله بوی دان آبنوس و در آن بود چند خانه که جمیع آنچه در آنها بود از جمله طیبی بود که بکار میبرند آنرا زنان پنجم اصل عَنْ
أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمِسْكِ فَقَالَ إِنَّا لَنَشَمُّهُ شرح نشمه
بفتح و ضم شین با نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب علم و نصر است یعنی روایتست از ابوبکر بن

عبدالله اشعری گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مشک پس امام گفت که بدرستی که ما هر آینه بو میکنیم
آنرا ششم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَارُورَةُ مِسْكٍ فِي مَسْجِدِهِ
فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَتَمَسَّحَ بِهِ شرح روایتست از عبدالله بن فضل نوفلی گفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش
از عمش اسحق بن عبدالله از پدرش عبدالله بن حارث گفت که بود برای علی بن الحسین علیهما السلام ظرف مشکی در مسجد خانه
او پس چون داخل میشد برای نماز میگرفت از آن مشک پس بر خود میمالید با آن هفتم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ يُرَى وَبِيصُ الْمِسْكِ فِي مَفْرِقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح این ظاهر است از
شرح حدیث دوم این باب هشتم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمِسْكِ
فِي الدُّهْنِ أَيَصْلُحُ قَالَ إِنِّي لَأَصْنَعُهُ فِي الدُّهْنِ وَلَا بَأْسَ وَرُوِيَ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِصَنْعِ الْمِسْكِ فِي الطَّعَامِ
شرح الصنع بضم و فتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین بی نقطه مصدر باب منع کردن چیزی از روی تدبیر یعنی روایتست
از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم او را از مشک در روغن آیا خوب میشود گفت
که بدرستی که من هر آینه میکنم آنرا در روغن و نیست پروائی و روایت کرده شده اینکه شان اینست که نیست پروایی
بکردن مشک در طعام باب نود و سوم اصل باب الغالية شرح الغالیه بغین با نقطه و الف و کسر لام و تخفیف
یا دو نقطه در پایین روغنی که مشک در آن کنند و گاهی در آن عنبر و کافور نیز داخل میکنند و گذشت در شرح
حدیث دوم باب چهل و نهم که دهن عبارتست از غالیه است و گذشت در کتاب الحج در حدیث پنجم باب ما یجوز
للمحرم بعد اغتساله من الطیب تا آخر که باب هفتاد و نهم است که و انه یدهن بالدهن ما لم یکن غالیا او دهنا فیه مسک
او عنبر و در شرح آن بیان شد که میتواند بود که او از مشک راوی باشد یعنی این باب بیان غالیه است در این باب
پنج حدیث اول اصل عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُعَامِلُ التُّجَّارَ فَأُهَيِّئُ لِلنَّاسِ
كَرَاهَةَ أَنْ يَرَوْا بِي خَصَاصَةً فَأَتَّخِذُ الْغَالِيَةَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ الْقَلِيلَ مِنَ الْغَالِيَةِ يَجْرِي وَكَثِيرَهَا
سَوَاءً مَنْ أَخَذَ مِنَ الْغَالِيَةِ قَلِيلًا دَائِماً أَجْزَأَهُ ذَلِكَ قَالَ إِسْحَاقُ وَأَنَا أَشْتَرِي مِنْهَا فِي السَّنَةِ
بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ فَأَكْتَفِي بِهَا وَرِيحُهَا ثَابِتٌ طُولَ الدَّهْرِ شرح یروا بضم یا و مضارعه و فتح را بی نقطه بصیغه
مضارع جمع مذکر غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعال بمعنی پنداشتن است و میتواند بود بفتح یا و فتح را
بی نقطه بصیغه معلوم باب منع بهمان معنی باشد یجری بجیم و را بی نقطه و یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
با زای با نقطه و همزه از باب افعال است و بر هر تقدیر و او در و کثیرها بمعنی مع است و کثیر منصوبست
سواء بفتح سین و الف ممدوده منصوب حال ضمیر مستتر در یجری است یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من معامله میکنم با بازرگان پس خود را میسازم برای مردمان برای ناخوش
داشتن اینکه گمان کنند با من درویشی و نیازمندی را پس فرا میگیرم غالیه را پس امام گفت که ای اسحق بدرستی که اندک

از غالیه روان میشود و با بسیار خوش مرا بر هر که فرا گرفت از غالیه اندکی همیشه کفایت کرد او را آن اندک کفت اسحق
که من بخرم از غالیه در هر سال بده درهم پس اکتفا میکنم بآن و بوی آن پا بر جاست در امتداد زمان زندگی دوم اصل
عن معمر بن خلاد قال امرنی ابو الحسن الرضا علیه السلام فعملت له دهنا فیه مسک وعنبر فامرنی ان
اکتب فی قرطاس آیة الکرسی وام الکتاب والمعوذتین وقوارع من القرآن واجعله بین
الغلاف والقارورة ففعلت ثم اتیته فتغلف به وانا انظر الیه شرح ام الکتاب عبارتست
از سوره فاتحه موافق انچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب قراءة القرآن که باب بیست و یکم است
معوذتین بتشدید واو مکسوره است القوارع بفتح قاف وتخفیف واو وکسر راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه جمع قارعه
آیاتی که دفع میکند شر شیاطین انس و جن را مثل آیة سخره از سوره اعراف موافق انچه گذشت در کتاب الحجة در
حدیث اول باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است و در کتاب فضل
القرآن در حدیث بیست و یکم باب فضل القرآن که باب سیزدهم است وعطف در قوارع از عطف عام بر
خاص است غلاف بکسر غین با نقطه و تخفیف لام است قارورة عبارتست از شیشه غالیه دان آتیه بهمزه و
الف از باب مفاعله است تغلف بغین با نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است التغلف در
غلاف در آمدن و مراد اینجا مالیدن روغن بسیار بر خود است چنانچه گویا که آن روغن غلاف بدن شده ابن
اثیر در نهایه گفته که فی حدیث عایشة کنت اغلف لحیة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالغالیة ای الطخها به واکثر ما یقال غلف
بها لحیته غلفا وغلفها تغلیفا والغالیة ضرب مرکب من الطیب یعنی روایتست از معمر بن خلاد گفت که امر کرد مرا
ابو الحسن امام رضا علیه السلام پس ساختم برای او روغنی که در آن مشک و عنبر بود پس امر کرد مرا بانکه نویسم در کاغذی
آیة الکرسی را و سوره فاتحه را و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس را و چند آیت دفع کننده شر
شیطان از جمله قرآن را و گذارم آن کاغذ را در میان غلاف و شیشه قاسمه غالیه پس کردم بعد از آن دادم او را
پس بسیار بر خود مالید بآن بر حالی که من نگاه میکردم سوی او سوم اصل عن محمد بن جعفر بن محمد قال خرج
علی بن الحسین علیهما السلام لیلة وعلیه جبة خز وکساء خز قد غلف لحیته بالغالیة
فقالوا فی هذه الساعة فی هذه الهیئة فقال انی ارید ان اخطب الحور العین الی الله
عز وجل فی هذه اللیلة شرح قریب باین می آید در حدیث آخر این باب یعنی روایتست از محمد بن جعفر
بن محمد گفت که بیرون آمد علی بن الحسین علیهما السلام در شبی برای نماز در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله و بر او بود
جبه خز و ردای خز بر حالی که بتحقیق بسیار مالیده بود لحیه خود را بغالیه پس یاران گفتند که آیا در این ساعت
در این هیأت میباشی پس امام گفت که بدرستی که من اراده دارم که خواستگاری کنم حور عین سوی الله عز وجل
در این شب چهارم اصل عن محمد بن الولید الکرمانی قال قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام ما تقول فی
المسک فقال ان ابی امر فعمل له مسک فی بان بسبعمائة درهم فکتب الیه الفضل بن سهل

یخبره ان الناس یعیبون ذلک فکتب علیه السلام الیه یا فضل اما علمت ان یوسف کان یلبس
الدیباج مزررا بالذهب ویجلس علی کراسی الذهب فلم ینقص ذلک من حکمته شیئا قال ثم
امر فعملت له غالیة باربعة آلاف درهم شرح البان بار بی‌نقطه و الف و تخفیف نون روغن دانه که حاصل
درختیست و آن روغن خوشبو میباشد فضل بن سهل وزیر و سپهسالار مامون بوده و او را ذو الریاستین
میگفته اند یخبره بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است یعیبون بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه
در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است مناسب این تمثیل یوسف بن یعقوب
علیهما السلام گذشت در حدیث پنجم باب لبس الحریر والدیباج که باب یازدهم است و بیان شد حاصل
اینست که اختلاط با فراعنه برای تقیه و حفظ دماء و اموال صالحان گاهی واجب میشود و در آن صورت
گاهی ارتکاب بعض انچه حرام باشد بضرورت موافق حکمت میشود مثل انچه یوسف علیه السلام کرده چه جای
انچه مباح یا مکروه باشد و امام علیه السلام باین اشارت کرده که گفته که و لم ینقص ذلک من حکمته شیئا مزرر برای
با نقطه و دو رای بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است کراسی بفتح کاف و تشدید یا است ضمیر مستتر در
قال راجع بابی جعفر ثانی علیه السلام است و ضمیر مستتر در امر راجع بامام رضا علیه السلام است فعملت بصیغه غایبه
مجهول باب علم است و میتواند بود که ضمیر قال راجع براوی باشد و ضمیر امر راجع بابی جعفر ثانی علیه السلام باشد و بر این
تقدیر عملت بصیغه غایبه مجهول و متکلم معلوم میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن ولید کرمانی گفت که گفتم امام محمد
تقی علیه السلام را که چه میگویی در مشک پس گفت که پدرم امر کرد پس ساخته شد برای او مشکی در روغن بان بهفتصد
درهم پس نوشت سوی او فضل بن سهل خبر میداد او را که مردمان عیب میکنند آن عمل را پس نوشت امام علیه السلام
سوی فضل که ای فضل آیا ندانستی که یوسف علیه السلام بود که میپوشید دیبا را بر حالی که تکمه کرده شده بود بطلا
و مینشست بر کرسیهای طلا پس ناقص نکرد آن عمل از جمله مصلحت اندیشی یوسف چیزی را امام محمد تقی علیه السلام
گفت که بعد از آن امام رضا علیه السلام امر کرد پس ساخته شد برای او غالیه بچهار هزار درهم پنجم اصل علی بن الحسین
بن یزید عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علی بن الحسین علیهما السلام استقبله
مولی له فی لیلة باردة وعلیه جبة خز ومطرف خز وعمامة خز وهو متغلف بالغالیة
فقال له جعلت فداک فی مثل هذه الساعة علی هذه الهیئة الی این قال فقال الی مسجد
جدی رسول الله صلی الله علیه وآله اخطب الحور الی الله عز وجل شرح مطرف بیان شده در
شرح حدیث اول باب الخز که باب نهم است یعنی روایتست از حسن بن یزید از بعض یاران از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیهما السلام پیش آمد او را خادمی از او در شبی سرد و بر امام بود جبه خزی و ردای
خزی و عمامه خزی و او بسیار بر خود مالیده بود بغالیه پس گفت امام را که قربانت شوم در مثل این ساعت بر این ساختگی
سوی کجا میروی راوی گفت که پس امام گفت که سوی مسجد جدم رسول الله صلی الله علیه وآله خواستگاری میکنم حور بهشت

راسوی الله عز و جل باب بیست و چهارم اصل باب الخلوق شرح خلوق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام مضمومه و سکون واو و قاف نوعی است از خوشبوئی که زعفران دارد یعنی این باب بیان خلوق است
در این باب شش حدیث است اول اصل عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن الخلوق آخذ
منه قال لا بأس ولکن لا احب ان تدوم علیه شرح آخذ بهمزه و الف بصیغه متکلم معلوم باب نصر بتقدیر
استفهام است تدوم بدال بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است یعنی روایت است از زراره
گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از خلوق که آیا فرا گیرم از آن گفت که نیست پروائی و لیکن دوست
نمیدارم که بسته باشی بر آن دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا بأس ان تمس الخلوق فی الحمام او تمسح به یدک من الشقاق تداویها به ولا احب
ادمانه وقال لا بأس ان یتخلق الرجل ولکن لا یبیت متخلقا شرح الشقاق بضم شین با نقطه
و تخفیف قاف اول و دوم ترکیدن پشت دست و مانند آن یتخلق بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است
یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست پروائی بآنکه مالی خلوق را
در حمام یا مالی بآن دو دست خود را از شقاق علاج کنی آنها را بخلوق و دوست نمیدارم مداومت خلوق را
و امام گفت که نیست پروائی بآنکه خلوق بخود مالد مرد و لیکن شب بروز نمی آورد خلوق مالیده سوم اصل
عن عبد الله بن سنان قال لا بأس ان تمس الخلوق فی الحمام وتمسح به یدک تداوی به
ولا احب ادمانه شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن محمد بن الفیض قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول انه لیعجبنی الخلوق شرح روایت است از محمد بن فیض گفت که شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که شان اینست که هر آینه خوش می آید مرا خلوق پنجم اصل عن
ابان عن رجل قد اثبته عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا بأس ان یتخلق الرجل لامرأته ولکن
لا یبیت متخلقا شرح اثبته بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است
و ضمیر مستتر راجع بابان است و ضمیر بارز راجع برجل است و مراد اینست که ابان بخاطر داشت اسم او را
و گفت و من فراموش کردم یعنی روایت است از ابان از مردی که بتحقیق یاد آورد او را از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که نیست پروائی اینکه خلوق بخود مالد مرد برای زنش و لیکن شب بروز نمی آورد خلوق
مالیده ششم اصل عن رجل عن ابی جعفر علیه السلم قال لا بأس بان یتخلق الرجل ولکن لا یبیت
متخلقا شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب بیست و پنجم اصل باب البخور شرح البخور بفتح باء
یک نقطه و ضم خاء با نقطه و سکون واو و راء بی نقطه آنچه در آتش گذارند و دود آن خوشبو باشد یعنی این
باب بیان بخور است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن علی بن ابراهیم الجعفری عن بعض
اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلم یبقی ریح العود التی فی السکک اربعین یوما

و تبقی ریح العود المطرّی عشرین یوما شرح التی صفت ریح است المطری بطاء بی نقطه و راء بی نقطه
و الف منقلبه از واو بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آمیخته شده بغیر یعنی روایت است از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار
است از بعض یاران بالا برده سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که باقی میماند بوی عود خالص که در
بدن باشد در چهل روزانه شب و باقی میماند بوی عود مخلوط بغیر آن که در بدن باشد در بیست روزانه شب اما الفت
باینکه فضیلت نماز متطیب که مذکور شد در حدیث هفتم باب چهل و هشتم که باب الطیب است در اینمدت حاصل است
هر چند که تجدید نشده باشد دوم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال ینبغی
للرجل ان یدخن ثیابه اذا کان یقدر شرح یدخن بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال یا باب علم است و باء اول ثیابه منصوب است و باء دوم مرفوع است یعنی روایت است از عبد الله
بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سزاوار است برای مرد که دود بخور دهد جامهای خود را چون
باشد که توانا شود سوم اصل عن الحسین بن الجهم قال خرج الی ابو الحسن علیه السلم فوجدت منه رائحة
التجمیر شرح التجمیر بجیم و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن چیزی ببخور یعنی روایت است از حسن بن جهم
گفت که بیرون آمد سوی من امام رضا علیه السلم پس یافتم از او بوی بخور کردن را چهارم اصل عن مرازم قال
دخلت مع ابی الحسن علیه السلم الی الحمام فلما خرج الی المسلخ دعا بمجمرة فتجمر بها ثم قال جمّر مرازما
قال قلت من اراد ان یأخذ نصیبه یأخذ قال نعم شرح المجمرة بکسر میم و سکون جیم و فتح میم
دوم و راء بی نقطه عود سوز جمر بصیغه امر باب تفعیل است یعنی روایت است از مرازم بضم میم و راء بی نقطه و کسر
زای با نقطه گفت که داخل شدم با امام موسی کاظم علیه السلم سوی حمام پس وقتی که بیرون آمد سوی جامه کن طلب
کرد عود سوز را پس خوشبو شد بآن بعد از آن گفت که خوشبو کنید مرازم را مرازم گفت که گفتم که کسی که خواهد
که فرا گیرد حصه خود را از عود آیا در خانه خود بخور کند آیا فرا گیرد امام گفت که آری پنجم اصل عن احمد بن ابی
خلف مولی ابی الحسن علیه السلم وکان اشتراه و اباه و امه و اخاه فاعتقهم واستکتب
احمد وجعله قهرمانه قال احمد کان نساء ابی الحسن علیه السلم اذا تبخرن اخذن نواة من
نوی الصیحانی ممسوحة من التمر منقاة التمر والقشارة فالقینها علی النار قبل البخور
فاذا دخنت النواة ادنی دخان رمین النواة وتبخرن من بعد وکن یقلن هو اعبق
واطیب للبخور وکن یأمرن بذلک شرح استکتب بتاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب استفعال است و ضمیر مستتر راجع بامام است الاستکتاب دادن طفل بمکتب برای
اینکه خواننده و نویسنده شود احمد منصوب بمفعولیت است القهرمان بفتح قاف و سکون ها و فتح راء بی نقطه
سرکار زراعت و مانند آن صیحانی بفتح صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه و الف و نون
و تشدید یا قسمی از خرمای مدینه است ممسوحة بسین بی نقطه و حاء بی نقطه منصوب و صفت نواة است

من متعلق بممسوحة است منقاة بنون وقاف والف مضموم صفت دیگر نواة است و مضاف
القشاره بضم قاف و تخفیف شین با نقطه و را بی نقطه آنچه ریخته شود در وقت تراشیدن پوست
از چیزی من در دوم بمعنی فی است بعد بمعنی بر ضم است اعبق بعین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه افعل التفضیل
باب علم بیان شد در شرح حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که باب اصل الطیب است لام در للبخور برای تعدیه
است یعنی روایتست از احمد بن ابی خلف غلام امام موسی کاظم علیه السلم و بود که خریده بود احمد را و
پدرش و مادرش پس آزاد کرده بود ایشان را و خوانده و نویسنده کرده بود احمد را و گردانیده بود او را
سرکار خود گفت احمد که بودند زنان امام موسی کاظم علیه السلم که چون بخور میکردند برای خود میگرفتند استخوانهای
را از استخوانهای خرمای صیحانی که پاک کرده شده بود از خرما پاکیزه کرده شده خرما و پوست بود پس
می انداختند آنرا بر آتش پیش از بخور پس چون دود میکرد آن استخوان خرما کمتر دودی می انداختند استخوان
خرما را و بخور میکردند برای خود بعد از آن و بودند که میگفتند که آن عمل خوشبو کننده تر و خوشبو کننده تر
بخور را و بودند که امر میکردند دیگران را بآن باب پنجاه و ششم اصل باب الادهان شرح ادهان بکسر همزه و تشدید
دال بی نقطه مکسوره مصدر باب افتعال است یعنی این باب بیان روغن بر خود مالیدنست در این باب
هفت حدیثست اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
والد هن یلین البشرة و یزید فی الدماغ و یسهل مجاری الماء و یذهب القشف
و یسفر اللون شرح الدهن بفتح دال بی نقطه و سکون ها مصدر باب نصر روغن مالیدن و بضم دال اسم مصدر
و روغن ملین از باب تفعیل یا باب افعال است دماغ بکسر دال است یسهل از باب تفعیل است یذهب
از باب افعال است القشف بفتح قاف و فتح شین با نقطه و فا ناصافی پوست بدن یسفر بسین بی نقطه و فا
و را بی نقطه از باب افعال است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که روغن مالیدن نرم میکند پوست بدن را و زیاد میکند در مغز سر و هموار میکند
راههای آب را در بدن و میبرد ناصافی پوست را و تابان میکند رنگ را دوم اصل عن سفیان بن
السمط عن ابی عبدالله علیه السلم قال الدهن یذهب بالسوء شرح یذهب از باب منع است السوء
بضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه برص و مانند آن یعنی روایتست از سفیان بن سمط از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که روغن مالیدن میبرد برص را سوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلم
قال الدهن یظهر الغناء شرح یظهر بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الغناء بفتح غین با نقطه
و تخفیف نون و الف ممدوده و بکسر غین و الف مقصوره مصدر باب علم بی نیازی یعنی روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که روغن مالیدن اظهار میکند بی نیازی را مراد اینست که روغن مالیدن قسمی
از تنعم است در بلادی که آن متعارفست و آن در فقرا نمیباشد و اظهار بی نیازی مستحب است چنانچه

گذشت

الوسط النمل

گذشت در بعض احادیث باب اول چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الدهن یلین البشرة و یزید فی الدماغ القوة و یسهل
مجاری الماء و هو یذهب بالقشف و یحسن اللون شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این
باب پنجم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال دهن اللیل یجری فی العروق و یروی
و یبیض الوجه شرح یجری از باب افعال یا باب ضرب میتواند بود و یروی و یبیض از باب تفعیل است روایتست از
ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت که روغن مالیدن شب روان میکند روغن را در رگها و شاداب میکند پوست را
و سفید میکند رو را ششم اصل عن مهزم الاسدی عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا اخذت الدهن
علی راحتک فقل اللهم انی اسئلک الزین و الزینة و المحبة و اعوذ بک من الشین و الشنان و المقت
ثم اجعله علی یافوخک ابدا بما بدا الله به شرح دهن اینجا بضم دال است الراحة بر را بی نقطه و الف و حا بی نقطه
کف دست الزین بفتح زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مصدر باب ضرب آرایش دادن الزینة بکسر
زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون آرایش الشین بفتح شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین مصدر باب ضرب زشتی دادن الشنان بفتح شین با نقطه و تخفیف نون اول و الف و نون دوم مصدر
باب نصر پراکندگی حال المقت بفتح میم و سکون قاف و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر دشمنی الیافوخ بیاء
دو نقطه در پایین و الف و ضم فا و سکون واو و خاء با نقطه میان کاسه سر که در آنست مغز سر ابدا بما بدا الله به یعنی بر آنست
که بسم الله الرحمن الرحیم گو یعنی روایتست از مهزم اسدی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون گذاشتی
روغن را بر کف دست خود پس بگو خداوندا بدرستی که من طلب میکنم از تو آرایش دادن را و آرایش را و دوستی
را و پناه میگیرم بتو از زشت کردن و پراکنده حال بودن و دشمنی بعد از آن بگذار آن روغن را بر کاسه سر خود
ابتدا کن بآنچه ابتدا کرده الله بآن هفتم اصل عن کثیر الدهان عن ابی عبدالله علیه السلم قال من دهن
مؤمنا کتب الله له بکل شعرة نورا یوم القیمة شرح دهن بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است
یعنی روایتست از کثیر روغن فروش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که روغن مالید مؤمنی را نوشته الله برای
او بهر موی نوری را در روز قیامت باب پنجاه و هفتم اصل باب کراهة ادمان الدهن شرح این باب بیان ناخوش
شمردن پیوسته کردن روغن مالیدنست در این باب حدیثیست اول اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبدالله
علیه السلم قال لا یدهن الرجل کل یوم یری الرجل شعثا لا یری متزلقا کانه امرأة شرح یری بر دو جا
بصیغه مضارع غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب منع است الشعث بفتح شین با نقطه و کسر و سکون عین و ثاء
سه نقطه غبار آلود ظاهر اینست که واو در و لا یری از قلم کاتبان افتاده باشد المتزلق بزای با نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل
باب تفعل درخشنده یعنی روایتست از ابی خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که روغن بر خود
نمیمالد مرد در هر روزی بیان این انکه دیده میشود مرد غبار آلود و دیده نمیشود درخشنده چنانچه گویا که او زنیست مراد

اینست که در خشکی بد تر ست برای مردان غبار آلودگی اگرچه آن هم بدست دوم اصل عن اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اخالط اهل المروءة من الناس وقد اکتفی من الدهن بالیسیر فاتمسح به کل یوم قال ما احب لک ذلک فقلت یوم ویوم لا فقال وما احب لک ذلک قلت یوم ویومین لا فقال الجمعة الی الجمعة یوم ویومین شرح المروءة بضم میم وضم را منقط وسکون واو و همزه مصدر باب حسن مردی بمعنی رعایت آداب معاش چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این کتاب اکتفی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست وضمیر مستتر راجع باهل است فاتمسح بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل مقدر استفهام است کل منصوبست یوم و یوم لا بیان شد در شرح حدیث دوم باب الحمام که باب چهل و سوم است وظاهر یومین اینجا اینست که یوم هر دو جا مجرور منون باشد بتقدیر فی و اعمال شیخ بر بعض لغات الجمعة الی الجمعة یوم و یومین عبارت از اینست که در روز جمعه روغن مالیده شود و در سه روز بعد از آن روغن مالیده نشود و در سه شنبه روغن مالیده شود و در دو روز بعد از آن روغن مالیده نشود یا عکس از آدینه تا آدینه یکبار یوم و یومین شود پس مدخول الی خارج است و یومین بتقدیر یومین لاست یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که معاشرت میکنیم اهل مروت را از جمله مردمان بر حالی که بتحقیق اکتفا کرد از جمله روغن باندک آیا پس بر خود مالم بر روغن در هر روزی امام گفت که دوست نمیدارم برای تو آن را پس گفتم که آیا در روزی و در روزی نه پس امام گفت که دوست نمیدارم برای تو آن را گفتم که آیا در روزی و در روزی نه پس امام گفت که در روز آدینه تا روز آدینه در روزی و در روز نه سوم اصل عن اسحق بن جریر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام فی کم ادّهن قال فی کل سنة مرة فقلت اذن یری الناس بی خصاصة فلم ازل اماکسه فقال ففی کل شهر مرة ولم یزدنی علیها شرح اذن بکسر همزه وفتح ذال بانقطه وسکون نون است یری بصیغه مضارع غایب مجهول باب افعال یا باب معلوم منع است الخصاصة بفتح خا بانقطه و دو صاد بی نقطه نیازمندی یعنی روایتست از اسحق بن جریر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که در چند روز روغن بر خود مالم گفت که در هر سالی یکبار پس گفتم که در این هنگام گمان میکنند مردمان با من نیازمندی را پس پیوسته مکاس و مضایقه میکردم او را پس امام گفت که در هر ماهی یکبار و زیاد نکرد مرا بر آن قاعده باب پنجاه و هشتم اصل باب دهن البنفسج شرح بنفسج بفتح بای یکنقطه وفتح نون وسکون فا وفتح سین بی نقطه وجیم معرب بنفشه است یعنی این باب بیان روغن بنفشه است در این باب یازده حدیثست اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال البنفسج سید ادهانکم شرح بنفسج ای اکثر روغن بنفشه موافق آنچه گذشت در کتاب الاطعمة در حدیث اول باب الارز که باب نود و یکم است یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت که روغن بنفشه بهتر روغنهای شماست ای اهل کوفه دوم اصل عن صالح بن عقبة عن ابیه قال اهدیت الی ابی عبد الله علیه السلام بغلة فصرع الذی

ارسلت

ارسلت بها معه فامته فدخلنا المدینة فاخبرنا ابا عبد الله علیه السلام فقال افلا اسعطتموه بنفسجا فاسعط بالبنفسج فبرا ثم قال یا عقبة ان البنفسج بارد فی الصیف حار فی الشتاء لین علی شیعتنا یابس علی عدونا لو یعلم الناس ما فی البنفسج قامت اوقیته بدینار شرح اهدیت بدال بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعال است و بنا بر اول بغلة منصوبست و بنا بر دوم مرفوع است صرع بصاد بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است الذی مفعول به است ارسلت بصیغه متکلم معلوم یا غایبه مجهول باب افعال است امته بهمزه و تشدید میم بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الام بفتح همزه و تشدید میم شکستن سر کسی بروشی که به پرده مغز سر رسد اسعطتموه بسین بی نقطه و عین بی نقطه و طا بی نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر حاضر معلوم باب افعال است الاسعاط داخل کردن دوا در بینی کسی اسعط بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال و ضمیر مستتر راجع بالذی است برا بیای یکنقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و منع است اوقیة بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین وزن چهل درهم است موافق آنچه گذشت در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب اللذی فی وضع الزکوة علی ما وضع که باب سوم است یعنی روایتست از صالح بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و بای یکنقطه از پدرش گفت که هدیه کردم سوی امام جعفر صادق علیه السلام استری را پس انداخت کسی را که فرستادم آن را با او پس شکسته سر کرد او را تا پرده دماغ پس داخل شدیم مدینه را پس خبر دادیم امام جعفر صادق علیه السلام را پس امام گفت که آیا پس در بینی او نکردید روغن بنفشه را پس در بینی او کرده شد روغن بنفشه پس صحیح شد بعد از آن امام گفت که ای عقبه بدرستی که روغن بنفشه سرد است در تابستان گرم است در زمستان نرم است بر شیعه ما خشک است بر دشمن ما اگر بدانند مردمان فایده را که در روغن بنفشه است می ایستاد قیمت یک اوقیه آن بیک دینار طلا سوم اصل عن یونس بن یعقوب قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما اتانا من ناحیتکم شیء احب الینا من البنفسج شرح این گذشت در کتاب الاطعمة در حدیث اول باب الارز که باب نود و یکم و الی الی من الارز والبنفسج بود و تتمه برداشت یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نمی آید نزد ما از جانب شما اهل کوفه چیزی که محبوبتر باشد سوی ما از روغن بنفشه چهارم اصل عن اسرائیل بن ابی اسامة بیاع الزطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال مثل البنفسج فی الادهان مثلنا فی الناس شرح الزط بضم زای با نقطه و تشدید طا بی نقطه معرب جت بفتح جیم و تخفیف تا دو نقطه در بالا دهقانان هند مثل بفتح میم وفتح ثا سه نقطه است یعنی روایتست از اسرائیل بن ابی اسامه فروشنده غلام و کنیز جت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در روغنها حال ماست در مردمان مراد اینست که آن اشرف روغنهاست پنجم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال فضل البنفسج علی

الادهان کفضل الاسلام علی الادیان نعم الدهن البنفسج لیذهب بالداء من الرأس
والعینین فادهنوا به شرح ادهنوا بتشدید دال بی‌نقطه مفتوحه وکسر ها بصیغه امر باب افتعال است
یعنی روایتست از عبدالرحمن بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رجحان روغن بنفشه بر روغنهای
دیگر مانند رجحان کیش اسلام است بر کیشهای دیگر خوب روغنی است روغن بنفشه هرآینه میبرد درد را از سر
و دو چشم پس روغن مالید بر خود با آن **ششم اصل** عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبد
الله علیه السلام فدخل علیه مهزم فقال لی ابو عبدالله علیه السلام ادع لنا الجاریة تجیئنا بدهن
وکحل فدعوت بها فجاءت بقارورة بنفسج وکان یوما شدید البرد فصب مهزم
فی راحته منها ثم قال جعلت فداك هذا البنفسج وهذا البرد الشدید فقال وما
بال اطبائكم فقال ان متطببینا بالکوفة یزعمون ان البنفسج بارد فقال هو بارد فی
الصیف لین حار فی الشتاء شرح روایتست از عبدالرحمن بن کثیر گفت که بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام پس داخل شد بر او مهزم پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که طلب کن برای ما کنیز را که آورد
نزد ما روغنی و سرمه را پس طلب کردم کنیز را پس آورد شیشه روغن بنفشه را و بود روزی سخت سرما
پس ریخت مهزم در کوکف دست خود از آن روغن بعد از ان گفت که قربانت شوم این روغن بنفشه
است و این سرمای سخت است پس امام گفت که و چیست حال روغن بنفشه ای مهزم پس گفت که بدرستی
که طبیبان ما در کوفه دعوی میکنند که روغن بنفشه سرد است پس امام گفت که آن سرد است در تابستان
نرم گرمست در زمستان **هفتم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلی الله علیه والاستعطوا بالبنفسج فان رسول الله صلی الله علیه واله قال لو یعلم الناس
ما فی البنفسج لحسوه حسوا شرح استعطوا بسکون سین بی‌نقطه وکسر عین بی‌نقطه وضم طای بی‌نقطه بصیغه
امر باب افتعال است لحسوه بفتح حای بی‌نقطه وعا و فتح سین بی‌نقطه است الحسو بفتح حا وسکون سین مصدر باب
نصر آشامیدن یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی
الله علیه وآله که دوا داخل بینی خود کنید بروغن بنفشه چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که اگر میدانستند
مردمان فایده را که در روغن بنفشه است هرآینه می‌آشامیدند آن آشامیدنی **هشتم اصل** عن محمد بن سوقه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال دهن البنفسج یرزن الدماغ شرح یرزن برای بی‌نقطه و زای با نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است دماغ بکسر دال است یعنی روایتست از محمد بن سوقه بضم
سین بی‌نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که روغن بنفشه بر جا و استوار میکند
مغز سر را **نهم اصل** عن علی بن اسباط رفعه قال دهن الحاجبین بالبنفسج یذهب بالصداع
شرح دهن بفتح دال و سکون ها است صداع بضم صاد است یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه

وسکون

وسکون سین بی‌نقطه و با یکنقطه و طای بی‌نقطه نسبت داد حدیث را که روایت از اوست گفت که روغن مالیدن
دو ابرو بروغن بنفشه میبرد درد سر را **دهم اصل** عن خالد بن نجیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال مثل
البنفسج فی الدهن کمثل شیعتنا فی الناس شرح روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون وکسر جیم و سکون
دو نقطه در پایین و حای بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال روغن بنفشه در میان روغنهای دیگر
حال شیعه ماست در میان مردمان **یازدهم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اکسروا حر الحمی بالبنفسج شرح اکسروا بصیغه امر باب ضرب است
حر بفتح حا و تشدید را است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که بشکنید گرمی تب را بروغن بنفشه **باب بیست و نهم اصل باب دهن الخیری** شرح الخیری بکسر خای
با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین وکسر رای بی‌نقطه و تشدید یا گل زرد و آن گلیست که برگهای آن سفیدست
و بشکل رنگ اشتهاست یعنی این باب بیان روغن گل زرد است در این باب دو حدیث **اول اصل** عمن ذکره
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ذکر البنفسج فزکاه قال والخیری لطیف شرح مراد بنفشه روغن بنفشه
است و همچنین مراد بخیری روغن زرد است زکاه برای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی
روایتست از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام یاد کرد روغن بنفشه
را پس مدح کرد آن را بعد از آن گفت که روغن زرد لطیف است **دوم اصل** عن الحسن بن الجهم قال رایت ابا
الحسن علیه السلام یدهن بالخیری فقال لی ادهن فقلت له این انت عن البنفسج وقد روی
فیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال اکره ریحه واکره ان اقول ذلك لما بلغنی فیه عن ابی عبدالله
علیه السلام فقال لا باس شرح واو در وقد حالیه است فیه نایب فاعل روی است و مقصود حدیث که روایت
فضیلت بسیار در روغن بنفشه شده از امام جعفر صادق علیه السلام چنانچه گذشت در باب بیان شمار الذلك
مصدر را کره در اول است لما بکسر لام و تخفیف میم است لا باس نفی باس در عدول از بنفسج است برای کسی که کراهت
از بوی آن داشته باشد زیرا که طبایع مختلف است و نظیر اینست آنچه گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث سوم
باب الجبن که باب هشتاد و نهم است و بیان شد در شرح آن یعنی روایتست از حسن بن جهم گفت که دیدم امام رضا
علیه السلام را که روغن بر خود میمالید بروغن زرد پس گفت مرا که روغن بر خود بمال پس گفتم او را که کجایی تو
از روغن بنفشه و حال آنکه بتحقیق روایت کرده شده در آن از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که کراهت
دارم بوی آن را و کراهت دارم که اظهار کنم آن کراهت را بسبب آنچه رسیده بمن از امام جعفر صادق علیه السلام
پس امام گفت که نیست پروایی در آن عدول از روغن بنفشه **باب سی‌ام اصل باب دهن البان** شرح بان
ببای یکنقطه و الف و تخفیف نون درختی است که از دانه میوه آن روغنی خوشبو حاصل میشود و آن روغن را
نیز بان میگویند موافق احادیث این باب و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب الغالیه که باب بیست و سوم است

یعنی این باب بیان روغن بان است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن محمد بن الفیض قال
ذُکِرَتْ عِنْدَ ابی عبد الله علیه السلام الادهان فذکر البنفسج و فضّله فقال نعم الدهن
البنفسج ادّهنوا به فانّ فضله علی الادهان کفضلنا علی الناس و البان دهن ذکر
نعم الدهن البان و انّه لیعجبنی الخلوق شرح ذکرت بصیغه ماضی غایبه مجهول یا متکلم معلوم باب
نصر است و بنابر اول الادهان مرفوع است و بنابر دوم منصوبست ذکر در اول بصیغه ماضی معلوم است
و ضمیر مستتر راجع با امام است فضله بسکون ضاد با نقط و تشدید و فتحش میتواند بود و فا در فقال برای بیان
است ادهنوا بتشدید دال بصیغه امر باب افتعال است دهن مرفوع و منون است ذکر در دوم بفتح ذال
با نقط و فتح کاف مرفوع و صفت دهن است و مراد اینست که در قوت جماع می افزاید لیعجبنی از باب
افعال است خلوق بفتح خا بیان شد در شرح عنوان باب الخلوق که باب پنجاه و چهارم است یعنی روایت است
از محمد بن فیض گفت که مذکور شد نزد امام جعفر صادق علیه السلم روغنها پس امام مذکور کرد روغن بنفشه
را و رجحان او را بر انها پس گفت که خوب روغنی است روغن بنفشه روغن بر خود بمالید با آن چه
بدرستی که رجحان آن بر روغنهای دیگر مانند رجحان ما است بر سایر مردمان و روغن بان روغنی است
نر خوب روغنی است روغن بان و بدرستی که شان اینست که هر آینه خوش مے آید مرا خلوق دوم اصل
عن ابن اذینة قال شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام شقاقا فی یدیه و رجلیه فقال
لخذ قطنة فاجعل فیها بانا و ضعها فی سرّتک فقال اسحق بن عمار جعلت
فداک یجعل البان فی قطنة و یجعلها فی سرّته فقال اما انت یا اسحق فصبّ
البان فی سرّتک فانها کبیرة و قال ابن اذینة لقیت الرجل بعد ذلک فاخبرنی
انه فعله مرة واحدة فذهب عنه شرح شقاق بضم شین با نقط و دو قاف است یعنی روایت است
از عمر بن اذینه گفت که شکایت کرد مردی سوی امام جعفر صادق علیه السلم ترقیدنی را در دو دستش
و دو پایش پس امام گفت او را که فرا گیر پنبه را پس بگردان در آن روغن بان را و بگذار انرا در ناف خود
پس گفت اسحق بن عمار که قربانت شوم آیا میگرداند روغن بان را در پنبه و میگذارد انرا در ناف خود پس
امام گفت که اما تو ای اسحق پس بریز روغن بان را در ناف خود زیرا که ناف تو بزرگست و گفت عمر بن اذینه
که برخوردم آنمرد را بعد از آن پس خبر داد مرا انکه او کرد انرا یکبار پس شقاق رفت از او سوم اصل
عن محمد بن الفیض قال قال ابو عبد الله علیه السلام نعم الدهن البان شرح این ظاهر است از شرح
حدیث اول این باب باب شصت و یکم اصل باب دهن الزنبق شرح زنبق بفتح زای با نقط و سکون نون
و فتح با یکنقط و قاف گلیست معروف و آن سه قسم است کبود و زرد و سفید و آنچه سفید است خوشبو
ترست و برگ آن باریکترست و صاحب قاموس گفته الزنبق کجعفر دهن الیاسمین و ورد و یعنی این باب بیان

روغن زنبق است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن السیاری رفعه قال قال النبی صلی
الله علیه و آله لیس شیء خیر للجسد من دهن الزنبق یعنی الرازقی شرح الرازقی
بالف و کسر زای با نقط و قاف و تشدید یا باریک و مراد اینجا زنبق سفید است یعنی روایت است از احمد
محمد بن سیار بالا برد سند حدیث را گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستی که شان اینست که نیست چیزی
از روغنها بهتر برای بدن از روغن زنبق میخواهد زنبق باریک که سفید است دوم اصل عن عیسی بن عبد
الله عن علی بن جعفر قال کان ابو الحسن موسی علیه السلام یستعط بالشیلثا و بالزنبق الحارّ
لحرّ خسفیه قال و کان الرضا علیه السلام ایضا یستعط به فقلت لعلی بن جعفر لم ذلک
قال علی ذکرت ذلک لبعض المتطببین فذکر انه جید للجماع شرح یستعط بسین بی نقط و عین بی نقط
و طاء بی نقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است شیلثا بفتح شین با نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فتح لام و ثاء سه نقطه و الف مقصوره معجونیست مرکب از اجزای بسیار و چکانیدن آن در بینی با آب شاهدانه
و آب مرزنگوش نافع است برای درد سر و درد نیم سر و غیر آنها علی بن عباس در کتاب کامل الصناعه گفته که صفت
الشیلثا النافع من الصرع و السکتة تا قول او که و یسعط منه للصداع و الشقیقة و اللقوة و الفالج و یسمی الحلبیة
الدهنیه اخلاطه یوخذ مسک خالص جید درهمین لؤلؤ غیر مثقوب عشرة دراهم تا قول او که و یسعط منه بقدر الحمصة
بماء الشاهفانج و ماء المرزجوش و در بعض نسخ کافی بالشلیثا بفتح شین با نقط و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین
و ثاء سه نقطه و الف مقصوره است السعد بفتح سین بی نقط و کسر دال اول مستقیم و مراد اینجا میانه است الحرّ بفتح
حاء بی نقط و تشدید راء بی نقط گرمی و آن مجرور و مضاف الیه است ضمیر راجع بزنبق است خسفیه بفتح خاء
با نقط و سکون سین بی نقط و فتح فا و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضمیر راجع با امام بصیغه تثنیه است و منصوب
و مفعول فیه است یا مجرور بتقدیر حرف جر و اعمال آن است بنابر بعض لغات الخسف سوراخی در چاه که چشمه از آن
بیرون آید و مراد اینجا دو سوراخ بینی است باعتبار اینکه از آنها بیرون می آید ضمیر قال در دوم راجع بعلی و راجع
بعیسی میتواند بود یعنی روایت است از عیسی بن عبد الله از علی بن جعفر گفت که بود ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم
که دوا در بینی خود میکرد و شیلثا و بروغن زنبق که گرمی آن میانه بود در دو سوراخ بینی خود علی گفت که و بود امام
رضا علیه السلم نیز که دوا در بینی خود میکرد با آن پس گفتم علی بن جعفر را که چرا است آن گفت علی که مذکور کردم آنرا
برای بعض طبیبان پس مذکور کرد که آن خوبست برای جماع باب شصت و دوم اصل باب دهن الحلّ شرح
حلّ بفتح حا و تشدید لام است یعنی این باب بیان روغن کنجد است در این باب دو حدیث است اول اصل
عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان اذا اشتکی
رأسه استعط بدهن الجلجلان و هو السمسم شرح اشتکی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است
رأسه منصوب و مفعول او است جلجلان بضم دو جیم و سکون لام اول و سمسم بکسر دو سین بی نقط و سکون میم اول

کنجد بست یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم که رسول الله صلی الله علیه وآله بود
که چون دردناک می یافت سر خود را دوا در بینی خود میکرد بروغن جلجلان وآن کنجد ست دوم اصل عن
مسعدة بن الیسع بن قیس الباهلی عن ابی عبد الله علیه السّلام ان النّبیّ صلی الله علیه
وآله کان یحبّ ان یستعط بدهن السّمسم شرح مسعدة بفتح میم وسکون سین بنقط وفتح عین بنقط
ودال بنقط الیسع بفتح یاء دو نقط در پایین وفتح سین بنقط وعین بنقط است قیس بفتح قاف وسکون
یاء دو نقط در پایین وسین بنقط است باهلی بها بی نقط والف وکسر ها وتخفیف لام قبل ایست یعنی
روایتست از مسعدة بن الیسع بن قیس باهلی از امام جعفر صادق علیه السلم که نبی صلی الله علیه وآله بود که
دوست میداشت که دوا در بینی خود کند بروغن کنجد باب شصت وسوم اصل باب الریاحین شرح
این باب بیان ریحانهاست در این باب پنج حدیثست اول اصل عمّن رفعه قال قال النّبیّ صلی
الله علیه وآله اذا اتی احدکم بریحان فلیشمّه ولیضعه علی عینیه فانه من الجنّة
واذا اتی احدکم به فلا یردّه شرح اتی برد وجا بصیغه مجهول باب ضربست فلیشمه بسکون لام
وتشدید میم از باب علم ونصر است یعنی روایتست از کسی که نسبت داد حدیث را با مامی که روایت
از او ست گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که چون داده شود یکی از شما ریحانی پس باید که بو کند از او وباید
که گذارد آنرا بر چشم خود چه بدرستی که آن از بهشتست وچون داده شود یکی از شما ریحانی پس
باید که وا پس ندهد آنرا دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السّلم
اذا اتی احدکم بالرّیحان فلیشمّه ولیضعه علی عینیه فانه من الجنّة شرح این ظاهر
است از شرح سابق سوم اصل محمّد بن یحیی رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السّلم الرّیحان
واحد وعشرون نوعا سیّدها الآس شرح الآس بهمزه والف وسین بنقط درخت مورد
یعنی محمد بن یحیی بالا برد سند حدیثرا گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ریحان بیست ویک قسم
است مهتر آنها مورد ست چهارم اصل عن یونس بن یعقوب قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السّلم وفی یده مخضبة فیها ریحان شرح المخضب بفتح میم وسکون خاء بانقط وفتح ضاد
بانقط وباء یکنقط وتاء تانیث بصیغه اسم مکان برای کثرت سبزه دان ماخوذ ست از خضب بکسر یا فتح
خا وسکون ضاد بمعنی سبزه صاحب قاموس گفته که خضب الشجر یخضب کسمع وعنی خضوبا وخضوب
اخضر طلعه واسم تلک الخضرة الخضب وگفته که الخضب الجدید من النبات یمطر فیخضر یعنی روایتست از
یونس بن یعقوب گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم ودر دست او بود سبزه دانی که در آن
بود ریحان پنجم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السّلم
فجاء صبیّ من صبیانه فناوله وردة فقبّلها ووضعها علی عینیه ثم ناولنیها ثم قال

یا اباهاشم من تناول وردة او ریحانة فقبّلها ووضعها علی عینیه ثم صلّ علی محمّد والائمّة
کتب الله له من الحسنات مثل رمل عالج ومحا عنه من السّیئات مثل ذلک شرح عسکر بفتح عین بنقط
وسکون سین بنقط وفتح کاف وراء بنقط اسم سامره است عالج بعین بنقط والف وکسر لام وجیم ریگستانیست یعنی
روایتست از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار ست گفت که داخل شدم بر امام علی نقی ساکن سامره علیه السلم پس آمد
کودکی از کودکان او پس داد امام را گلی پس بوسید آنرا وگذاشت آنرا بر دو چشم خود بعد از آن داد بمن آنرا بعد از آن
گفت که ای ابو هاشم هر که گرفت گلی را یا ریحانی را پس بوسید آنرا وگذاشت آنرا بر دو چشم خود بعد از آن درود کرد
بر محمد واوصیای او نوشت الله تعالی برای او از حسنات بعدد ریگ عالج ومحو کرد از او از گناهان بعدد آن ریگ
باب شصت وچهارم اصل باب سعة المنزل شرح سعه بفتح وکسر سین بنقط وعین بنقط مصدر معتل الفا واوی
باب علم است یعنی این باب بیان گشادگی منزلست در این باب هشت حدیثست اول اصل عن هشام بن الحکم
عن ابی عبد الله علیه السّلم قال من السّعادة سعة المنزل شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که از جمله رفاهیتست گشادگی منزل بقدر لایق حال دوم اصل عن معمّر بن خلّاد قال
انّ ابا الحسن علیه السّلم اشتری دارا وامر مولی له ان یتحوّل الیها وقال انّ منزلک ضیّق فقال
قد احدث هذه الدار ابی فقال ابو الحسن علیه السّلم ان کان ابوک احمق ینبغی ان تکون مثله
شرح ان کان بتقدیر استفهام انکاریست یعنی روایتست از معمر بن خلاد گفت که بدرستی که امام رضا علیه السلم خرید
سرایی را وامر کرد بردی از او را باینکه منتقل شود بسوی آن سرا وگفت که بدرستی که منزل تو تنگ است پس آن برده
گفت که بدرستی که احداث کرد این سرا را پدرم پس گفت امام رضا علیه السلم که آیا اگر باشد پدرت احمق سزاوار
میشود اینکه باشی مثل او سوم اصل عن مطرّف مولی معن عن ابی عبد الله علیه السّلم قال ثلثة للمؤمن فیها
راحة دار واسعة تواری عورته وسوء حاله من النّاس وامرأة صالحة تعینه علی امر الدّنیا
والآخرة وابنة او اخت یخرجها من منزله امّا بموت او بتزویج شرح مضمون این گذشت در کتاب النکاح
در حدیث ششم باب من وفق له الزوجة الصالحة که باب هفتم است مطرف بضم میم وسکون طا بنقط وفتح را بی
نقط وفا است معن بفتح میم وسکون عین بنقط است یعنی روایتست از مطرف برده معن از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که سه چیز برای مومن در آنست رفاهیتی اول سرای گشاد که پوشاند پوشانیدنی ورا وتنگدستی او را
از مردمان دوم زنی صالحه که مدد کند او را در کار دنیا وکار آخرت وسوم دختری یا خواهری که آن مومن بیرون
کند او را از منزل خود یا بمردنی یا بشوهر دادنی اشارتست بانچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث دوم باب ما یستحب
من تزویج النساء عند بلوغهن تا آخر که باب نوزدهم است که دختران رسیده مانند میوه رسیده اند بسیار ماندن
ایشان بی شوهر باعث تباه شدن ایشانست چهارم اصل عن بشیر قال سمعت ابا الحسن علیه السّلم یقول
العیش السّعة فی المنازل والفضل فی الخدم شرح خدم بفتح خاء بانقط وفتح دال بنقط جمع خادم است یعنی

روایتست که گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که عمده رفاهیت کشادکیست در منزلها و رجحان

در خادمان باعتبار خوش روی و خوش لباسی پنجم اصل عن عمر و احیان آنه ابا الحسن علیه السلام سئل عن

فضل عیش الدنیا قال سعة المنزل وکثرة المحبین شرح روایتست از جمعی اینکه امام موسی کاظم علیه السلم

پرسیده شد از رجحان رفاهیت در دنیا که کدام است گفت که کشادکی منزل و بسیاری دوستان که آیند

و روند ششم اصل عن علی بن ابی المغیرة عن ابی جعفر علیه السلم قال من شقاء العیش ضیق المنزل

شرح الشقا بفتح شین با نقطه و قاف و الف ممدوده و مقصوره سختی یعنی روایتست از علی بن ابی المغیرة از امام

محمد باقر علیه السلم گفت که از جمله سختی زندکانی تنکی منزلست هفتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سعادة المرء المسلم المسکن الواسع شرح روایتست از سکونی

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله رفاهیت مرد مسلمانست منزل

کشاد هشتم اصل وبهذا الاسناد قال شکا رجل من الانصار الی رسول الله صلی الله علیه و آله

ان الدور قد اکتنفته فقال النبی صلی الله علیه و آله ارفع صوتک ما استطعت وسل الله

ان یوسع علیک شرح ان بفتح همزه و تشدید نون است الدور بضم دال بی نقطه و را بی نقطه جمع دار سراها اکتنفته

بنون و فا بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افتعالست الاکتناف فرو گرفتن و مراد اینست که از تنکی جا گویا که چنان

شده که سراهای همسایکان از اطراف متصل بمنزل او شده ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست

یا مفعول مطلق برای نوعست و بنابر اول امر به بسیاری کرار دعا است بی امر به بسیاری بلند کردن آواز

و مؤید اینست آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب حج الانبیا علیهم السلم که باب هشتم است

و این منافات ندارد با اینکه در موضعی که شنیدن دیگران نیز مطلوب باشد مثل اذان و خطبه و تلبیه آواز را

بسیار بلند باید کرد یعنی و باین سند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد مردی از

انصار بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه سراهای همسایکان بتحقیق فرو گرفته او را پس گفت نبی صلی الله علیه و آله

که بر آور آواز خود را چندانکه وسعت در قدرت داشته باشی و طلب کن از الله تعالی که کشاد کند بر تو باب شصت

پنجم اصل باب تزویق البیوت شرح التزویق بزای با نقطه و واو و قاف نقش کردن خانه یعنی این بابیان

نقش کردن خانهاست در این باب چهارده حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اتانی جبرئیل و قال یا محمد ان ربک یقرئک السلم وینهی عن

تزویق البیوت قال ابو بصیر فقلت ما تزویق البیوت فقال تصاویر التماثیل شرح یقرئک

بقاف و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست السلام منصوب مفعول دوم است

ینهی از باب علم است التصاویر بصاد بی نقطه و را بی نقطه جمع تصویر صورتها التماثیل بتا سه نقطه جمع تمثال بکسر تا

دو نقطه در بالا و سکون میم صورتهای جانداران خواه سایه داشته باشد مثل بتان چنانچه مذکورست در آیت سوره

ابنا

ابنا ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و خواه نداشته باشد پس اضافه در تصاویر التماثیل از قبیل اضافه عام بخاص است

مطرزی در مغرب گفته والتمثال ما تصنعه و تصوره مشبها بخلق الله من ذوات الروح والصورة عام و یشهد لهذا

ما ذکر فی الاصل انه صلی و علیه ثوب فیه تماثیل کره له قال و اذا قطع رؤسها فلیست بتماثیل و فی منقح الجوزی ان عائشة

قالت قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و قد سترت سهوة لی بقرام فیه تماثیل فلما راه هتکه الحدیث و من ظن ان

الصورة المنهی عنها ما یختص دون ما کان منسوجا او منقوشا فی ثوب او جدار فهذا الحدیث یکذب ظنه و قوله علیه السلم

لا تدخل الملائکة بیتا فیه تماثیل او تصاویر کانه شک من الراوی و اما قولهم و یکره التصاویر و التماثیل فالعطف للبیان و اما تماثیل

شجر فمجاز انتهی یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آمد نزد

من جبرئیل و گفت که ای محمد بدرستی که صاحب کل اختیار تو میخواند تو را اسلام و نهی میکند از تزویق خانها گفت ابو بصیر

که پس گفتم که چیست معنی تزویق خانها پس امام گفت که نقشهای صورتهای جانوران دوم اصل عن محمد بن مروان عن

ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل اتانی فقال انا معشر الملائکة لا ندخل

بیتا فیه کلب ولا تمثال جسد ولا اناء یبال فیه شرح مضمون این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث سیام باب

الصلوة فی الکعبة که باب پنجاه و هشتم است معشر بفتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح شین با نقطه و را بی نقطه منصوب

باختصاص یا عطف بیانست و مراد ملائکه وارد آن برای برکت است و ایشان غیر کاتبان اعمالند تمثال منونست

جسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه عبارتست از تن بی روح مثل آیت سوره بقره عجلا جسدا و میتواند بود که جسد

بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل باشد التجسید و انمودن جسمی در سطحی برنگی و بر هر تقدیر صفت تمثال است یعنی روایتست

از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که جبرئیل آمد نزد من پس گفت

که بدرستی که ما گروه فرشتگان داخل نمیشویم خانه را که در آنست سکی و نه صورت جانوری که تن بی روح باشد و نه

ظرفی که بول کرده میشود در آن سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان جبرئیل علیه السلم قال

انا لا ندخل بیتا فیه صورة ولا کلب یعنی صورة انسان ولا بیتا فیه تماثیل شرح صورت انسان کلام

امام است که در میان کلام جبرئیل در آمده یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی

که جبرئیل علیه السلم گفت بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آن باشد صورتی و نه سکی میخواهد صورت آدمی و نه خانه را

که در آنست پیکرهای جانوران چهارم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من مثل تمثالا کلف یوم

القیمة ان ینفخ فیها الروح شرح مثل بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا بنصر است کلف بصیغه ماضی غایب مجهول

باب تفعیل است و این از قبیل مجازست و مراد اینست که عذاب کرده میشود بر ساختن آن بسبب عدم استطاعت

نفخ روح در آن ینفخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب بنصر است یعنی روایتست از مردی از امام

جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که ساخت صورت سایه داری را تکلیف کرده میشود در روز قیامت بدمیدن روح در آن

پنجم اصل عن المثنی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان علیا صلوات الله علیه کره الصورة فی البیوت شرح

روایتست از مثنی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که علی صلوات الله علیه ناخوش داشت صورت را
در خانها شاید که مراد صورت انسان باشد موافق حدیث سوم این باب **ششم اصل** عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته عن الوسادة والبساط یکون فیه التماثیل فقال لا بأس به یکون
فی البیت قلت التماثیل فقال کل شیء یوطأ لا بأس به **شرح** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه
السلم گفت که پرسیدم امام را از بالش و فرش خانه که میباشد در آن صورتهای جانوران پس امام گفت که نیست
پروایی بآن میباشد در خانه گفتم از روی تعجب که صورتهای جانورانست پس گفت که هر چیز که پا بر آن گذاشته میشود
نیست پروایی بآن **هفتم اصل** عن ابی العباس عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل یعملون
له ما یشاء من محاریب و تماثیل فقال والله ما هی تماثیل الرجال والنساء ولکنها الشجر
و شبهه **شرح** این ظاهرست از آنچه گذشت در شرح حدیث سوم این باب بیست و ششم است **هشتم اصل**
عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال لا بأس بان یکون التماثیل فی البیوت اذا غیرت
رؤسها منها و ترک ما سوی ذلک **شرح** روایتست از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلم گفت که
نیست پروایی باینکه باشد صورتهای جانوران در خانها چون تغییر داده شود سرهای آنها از آنها و واگذاشته
شود ما سوای آنچه مذکور شد مراد تراشیدن جای کردن در صورت دیوار و مانند آنست **نهم اصل** عن علی
بن جعفر عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الدار والحجرة فیها التماثیل أیصلی فیها فقال
لا تصل فیها و فیها شیء یستقبلک الا ان لا تجد بدا فتقطع رؤسها والا فلا تصل
فیها **شرح** یصلی بصیغه مجهول باب تفعیل است فتقطع بقاف و طاء منقطه و عین منقطه بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب منع یا باب تفعیل مرفوع و خبر بمعنی امرست و محتمل اند بود که منصوب بعطف بر لا تجد باشد و الا فلا
تصل فیها مبالغه است در وجوب قطع رؤس اگر میسر شود زیرا که در صورتی که چاره نباشد ترک نماز فریضه
جایز نیست و ایضا این در صورتی است که پرده بر روی آن کشیدن میسر نباشد و محتمل باشد بقرینه آنچه گذشت
در کتاب الصلوة در حدیث سی و سوم و بیست و پنجم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر **یعنی** روایتست از علی
بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از سرا و حجره که در آنست صورتهای جانوران
آیا نماز گزارده میشود در آن پس امام گفت که نماز مگزار در آن بر حالی که در آن چیزی باشد که برابر تو باشد مگر اگر
نیابی چاره را پس ببری سرهای آنها را تراشیدن موضع کردن مثلا و اگر نبری پس مگزار نماز در آن **دهم اصل**
عن الحسین بن المنذر قال قال ابو عبد الله علیه السلام ثلثة معذبون یوم القیمة رجل کذب
فی رؤیاه یکلف ان یعقد بین شعیرتین ولیس بعاقد بینهما و رجل صور تماثیل یکلف ان
ینفخ فیها ولیس بنافخ **شرح** کذب از باب ضرب است یکلف هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول باب
تفعیل استیناف بیانی سابق است و از قبیل مجازست چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب

بعقد

الوسائل

بعقد بعین منقطه و قاف و دال منقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** روایتست از
حسین بن منذر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که سه کس عذاب کرده میشوند در روز قیامت **اول**
مردی که دروغ گفت در خوابی که دیده بیان این انکه تکلیف کرده میشود باینکه گره کند میان دو دانه جو و نیست
گره کننده در میان آنها **و دوم** مردی که نقش کرد صورتهای جانورانی را بیان این انکه تکلیف کرده میشود باینکه
دمد روح را در آنها و نیست دمنده روح **و سوم** اینجا منقول نشده و آن گوش انداختن کسی بسخنی است که
صاحبانش نمیخواهند گوش انداختن او را و عذابش ریختن سرب گداخته در گوش اوست بنا بر دو حدیث کتاب
خصال ابن بابویه در باب الثلثة **یازدهم اصل** عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله فی هدم القبور و کسر الصور **شرح** فی برای تعلیل است
الهدم بفتح ها و سکون دال منقطه مصدر باب ضرب خراب کردن بنا و این مبنی بر آنست که اهل جاهلیت قبور
را ضریح میکرده اند چنانچه بعض مخالفان میکنند یا مبنی بر آنست که قبور را بسیار بلند میکرده اند و در صدر اسلام
نهی از زیارت قبور شده اگرچه منسوخ شده و جواز زیارت قبور گذشت در کتاب الجنایز در احادیث باب
زیارة القبور که باب هشتاد و پنجم است **یعنی** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم که فرستاد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله برای فرود آوردن قبرها و شکستن
صورتهای جانوران **دوازدهم اصل** عن عمرو بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام قال قال جبرئیل یا رسول
الله انا لا ندخل بیتا فیه صورة انسان ولا بیتا یبال فیه ولا بیتا فیه کلب **شرح** این گذشت در
کتاب الصلوة در حدیث بیست و نهم باب الصلوة فی الکعبة تا آخر **یعنی** روایتست از عمرو بن خالد از امام محمد
باقر علیه السلم گفت که گفت جبرئیل که ای رسول الله بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که در آنست صورت مردی
و نه خانه را که بول کرده میشود در آن و نه خانه را که در آنست سگی **سیزدهم اصل** عن عبد الله بن یحیی الکندی
عن ابیه و کان صاحب مطهرة امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله قال جبرئیل انا لا ندخل بیتا فیه تمثال لا یوطأ الحدیث مختصر **شرح** المطهرة بکسر و فتح میم و سکون
طاء منقطه و فتح ها و راء منقطه ظرف آبی که برای وضو ساختن و مانند آنست و ظرفی از پوست که برای آب سازند
است **یعنی** روایتست از عبد الله بن یحیی کندی بکسر کاف و سکون نون و دال منقطه از پدرش و بود مطهره دار
امیر المؤمنین علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت جبرئیل که بدرستی که ما داخل نمیشویم خانه را که
در آنست صورت جانوری که پا بر آن گذاشته نمیشود این حدیث مختصرست از حدیثی طویل **چهاردهم اصل** عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعثنی رسول الله
صلی الله علیه و آله الی المدینة فقال لا تدع صورة الا محوتها ولا قبرا الا سویته ولا کلبا الا
قتلته **شرح** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرستاد

مر رسول الله صلی الله علیه و آله سوی مدینه پس گفت که وا مگذار صورتی را مگر آنکه محو کنی آنرا و نه قبری را مگر آنکه برابر زمین
کنی آنرا و نه سگی را مگر آنکه بکشی آنرا شاید که این فرستادن در قبا باشد در اول هجرت از مکه سوی قبا و از قبا
سوی مدینه چنانچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث اسلام علی علیه السلام والله اعلم باب شصت و ششم
اصل باب تشیید البناء شرح التشیید بشین با نقطه و دو یاء دو نقطه در پایین مصدر باب تفعیل بلند کردن بناء
بکسر باء یک نقطه و تخفیف نون و الف ممدوده مصدر بمعنی اسم مفعول است از باب ضرب عبارتست از
دیوار خانه و مانند آن یعنی این باب بیان بلند ساختن بناء است در این باب هفت حدیث است اول
اصل عن زیاد بن عمرو الجعفی عمن حدثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل
وکل ملکا بالبناء یقول لمن رفع سقفا فوق ثمانیة اذرع این ترید یا فاسق شرح روایت
از زیاد بن عمرو جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فاء از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بدرستی که الله عز و جل موکل کرد فرشته را به بناء آن فرشته میگوید کسی را که بلند کرد سقفی را بالای هشت ذراع
که کجا اراده داری ای فاسق دوم اصل عن هشام بن الحکم و غیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
کان سمک البیت فوق سبعة اذرع او قال ثمانیة اذرع فکان ما فوق السبع و الثمان
محتضرا و قال بعضهم مسکونا شرح السمک بفتح سین بی نقطه و سکون میم ارتفاع او قال باعتبار تعدد راوی است
بقرینه واو در والثمان و مقصود اینست که فوق سبع گاهی محتضر است و فوق ثمان البته محتضر است المحتضر
بحاء بی نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مکان یا اسم مفعول باب افتعال محل حضور جمعی که از دیده
غایب اند مثل جنیان و مسکون نیز بهمین معنی است یعنی روایتست از هشام بن حکم و غیر او از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون باشد بلندی خانه بالای هفت ذراع یا امام گفت که هشت ذراع پس میباشد آنچه بالای
هفت و هشت است محل حضور جنیان و گفت بعض آن راویان که میشد مسکون سوم اصل عن ابان
بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا الیه رجل عبث اهل الارض باهل بیته و بعیاله
فقال کم سقف بیتک فقال عشرة اذرع فقال اذرع ثمانیة اذرع ثم اکتب آیة الکرسی
فیما بین الثمانیة الی العشرة کما تدور فان کل بیت سمکه اکثر من ثمانیة اذرع فهو
محتضر تحضره الجن تکون فیه مسکنه شرح العبث بفتح عین بی نقطه و باء یک نقطه و ثاء سه نقطه بعد
باب علم کار و بدن بازی کردن اهل الارض عبارتست از جنیان که در خانهای مردمان میباشند اذرع
در اول بفتح همزه و ضم راء جمع ذراع است اذرع در دوم بصیغه امر باب منع است کما تدور ما مصدریه
و دال بی نقطه و واو و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بآیة الکرسی است
و مراد اینست که چنان بنویس که مدور نماید مانند نقش خاتمی که نگینش مدور باشد یا مراد اینست که چنان بنویس
که در چهار جانب خانه باشد یا بتفریق فقرات یا بتکرار بعد از تمام یا بمد حروف و کلمات یعنی روایتست از ابان

بفتح

بفتح همزه و فتح باء یک نقطه ابن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد سوی امام مردی از کاویدن
جنیان زمین او را باهل بیت او و بعیال او پس امام گفت که چند ذراع است سقف خانه تو پس گفت که ده ذراع است
پس امام گفت که بپیما هشت ذراع را بعد از آن بنویس آیة الکرسی را در میان هشت ذراع تا ده ذراع چنانچه دوری شود
چه بدرستی که هر خانه که ارتفاع آن بیشتر از هشت ذراع باشد پس آن محل حضور است بوسیله حاضر شدن جن بیان این
که میباشد در آن زیادتی مسکن جن چهارم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی سمک البیت
اذا رفع ثمانیة اذرع کان مسکونا فاذا زاد علی ثمان فلیکتب علی رأس الثمان آیة الکرسی شرح روایت
از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در ارتفاع خانه که چون بلند کرده شود هشت ذراع
مسکون جن میباشد گاهی پس چون زیاد شود بر هشت ذراع پس باید که نوشته شود بر سر هشت ذراع آیة الکرسی و الا اینست
مسکون میشود پنجم اصل عن حمزة بن حمران قال شکا رجل الی ابی جعفر علیه السلام و قال اخرجتنا الجن عن
منازلنا فقال اجعلوا سقوف بیوتکم سبعة اذرع و اجعلوا الحمام فی اکناف الدار قال الرجل
ففعلنا ذلک فما رأینا شیئا نکرهه بعد ذلک شرح روایتست از حمزة بن حمران بضم حاء بی نقطه گفت که
شکایت کرد مردی سوی امام محمد باقر علیه السلام و گفت که بیرون کردند ما را جن از منزلهای ما پس امام گفت که بگردانید
سقفهای خانهای شما را هفت ذراع و بگردانید کبوتر را در اطراف سرا گفت آن مرد که پس کردیم آنرا پس ندیدیم چیزی را
که بخواهیم آنرا بعد از آن ششم اصل عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبد الله علیه السلام ابن بیتک سبعة
اذرع فما کان بعد ذلک سکنته الشیاطین ان الشیاطین لیست فی السماء و لا فی الارض
و انما تسکن الهواء شرح روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بناکن خانه خود را
هفت ذراع پس آنچه باشد بعد از آن ساکن میشود آنرا شیاطین جن بدرستی که شیاطین جن نیستند در آسمان
و نه در سطح زمین و جز این نیست که ساکن میباشند هوای خانها را اگر جا یابند هفتم اصل عن محمد بن اسمعیل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان البیت فوق ثمانیة اذرع فاکتب فی اعلاه آیة الکرسی
شرح روایتست از محمد بن اسمعیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد خانه بالای هشت ذراع پس
بنویس در بالای آن آیة الکرسی را باب شصت و هفتم اصل باب تحجیر السطوح شرح تحجیر بحاء بی نقطه و جیم و راء
بی نقطه مصدر باب تفعیل است یعنی این باب بیان حصار دار کردن بامهاست در این باب شش حدیث است
اول اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
ان یبات علی سطح غیر محجر شرح روایتست از هشام بن حکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه شب خواب کرده شود بر بامی که بی حصار باشد دوم اصل عن سهل بن
الیسع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بات علی سطح غیر محجر
فاصابه شیء فلا یلومن الا نفسه شرح روایتست از سهل بن الیسع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت

که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که شب خوابید بر بامی بی‌حصار پس برسد او را چیزی پس باید که سرزنش نکند
البته مگر خود را سوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره ان یبیت الرجل
علی سطح لیس علیه حجرة والرجل والمرأة فی ذلک سواء شرح الحجرة بضم حاء بی‌نقطه و سکون جیم و را بی‌نقطه
حصار یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش داشت اینرا که شب خوابد مرد
بر بامی که نباشد بر آن حصاری و مرد و زن در آن برابرند چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه
السلام انه کره البیتوتة للرجل علی سطح وحده او علی سطح لیس علیه حجرة والرجل والمرأة فیه
بمنزلة شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام ناخوش داشت خوابیدن را برای مرد
بر بامی تنهایی او یا بر بامی که نباشد بر آن حصاری و مرد و زن در آن در یک مرتبه‌اند پنجم اصل عن محمد بن ابی حمزة
وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام فی السطح یبات علیه غیر محجر قال یجزیه ان یکون مقدار
ارتفاع الحائط ذراعین شرح روایت است از محمد بن ابی حمزه و غیر او از امام جعفر صادق علیه السلام در بام
که خواب کرده میشود در آن بر حالی که غیر ممنوع است بحصاری امام گفت که کافیست خواب کننده را در آن
اینکه باشد مقدار ارتفاع حصار آن دو ذراع ششم اصل عن عیص بن القاسم قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن السطح ینام علیه بغیر حجرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن ذلک فسألته
عن ثلثة حیطان فقال لا الا اربعة قلت کم طول الحائط قال اقصره ذراع وشبر شرح
روایت است از عیص بکسر عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و صاد بی‌نقطه ابن قاسم گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از بامی که خواب کرده میشود در آن بی حصاری امام گفت که نهی کرد رسول الله
صلی الله علیه وآله از آن پس پرسیدم امام را از سه دیوار پس امام گفت که نه خوب نیست مگر چهار دیوار گفتم که چند
بلندی دیوار گفت که کوتاه‌تر آن یک ذراع و یک وجب است باب شصت و هشتم اصل باب نوادر شرح
این باب بیان احادیث متفرقه است در این باب یازده حدیث است اول اصل عمن ذکره عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من مر العیش النقلة من دار الی دار واکل خبز الشراء شرح النقلة بضم نون
و سکون قاف گذشت در کتاب المعیشة در حدیث اول باب فضل شراء الحنطة والطعام که باب شصت و
ششم است که شراء الخبز محق و در حدیث سوم که شراء الخبز فقر یعنی روایت است از کسی که مذکور کرد حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که از جمله تلخ زندگانیست انتقال از سرایی سوی سرایی سبب نداشتن سرا
و خوردن نان بوسیله خریدن از بازار دوم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال من
کسب مالا من غیر حله سلط الله علیه البناء والماء والطین شرح روایت است از هشام بن حکم
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که کسب کرد مالی را از غیر راه حلال بودن آن مسلط کرد الله تعالی بر او بنا
نهادن را و آب و گل را مراد اینست که عمارات هرزه میکند غالبا سوم اصل عن حسین بن عثمان قال

الوافی والجه ۳ / ۲

رأیت ابا الحسن موسی علیه السلام وقد بنی بمنی بناء ثم هدمه شرح روایت است از حسین بن عثمان گفت
که دیدم ابا الحسن امام موسی کاظم علیه السلام را که تحقیق بنا نهاد در منی بنائی را برای ماندن چند روزه بعد از آن خراب
کرد آن را در وقت رفتن تا کسی دعوی مالکیت نکند چهارم اصل عن داود الرقی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن قول الله عز وجل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم قال
تنقض الجدر تسبیحها شرح التنقض بنون و قاف و ضاد با نقطه بصیغه مصدر باب تفعل شکسته شدن
و بی‌فتاده شدن بمعنی شوره دادن و بر هر تقدیر دلالت دارد بر اینکه دیوارها در تحت تسخیر و تدبیر کسی است
که فاعل بعنوان کن فیکون است پس بری از هر نقص و قبیح است و از این لازم می‌آید که موصوف بهر کمال و مستحق هر
حمد باشد الجدر بضم جیم و ضم دال بی‌نقطه جمع جدار دیوارها و آن مجرور و مضاف الیه است یعنی روایت
از داود رقی بفتح را بی‌نقطه و تشدید قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول
الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل که نیست هیچ چیزی مگر آنکه تنزیه میکند با سپاس الله ولیکن نمی‌فهمید تسبیح ایشان را
امام گفت که شکسته شدن دیوارها تسبیح ایشانست پنجم اصل عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه
السلام اکنسوا افنیتکم ولا تشبهوا بالیهود شرح اکنسوا بنون و سین بی‌نقطه بصیغه امر باب ضرب است الافنیة
بفتح همزه و سکون فا و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع فناء بکسر فا و تخفیف نون و الف ممدوده فضاهای برون
درهای سراها لا تشبهوا بشین با نقطه و باء یک نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت که
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بروبید فضاهای درهای سراهای خود را و مانند مشوید بجهودان در نا روفتگی برون
درهای سراها ششم اصل عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین علیه
السلام لا تؤووا التراب خلف الباب فانه مأوی الشیاطین شرح لا تؤووا بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون
همزه و ضم واو عین الفعل و سکون واو جمع بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب مهموز الفاء معتل العین واوی و معتل اللام
یائی باب افعال است الایواء جا دادن یعنی روایت است از علی بن اسباط از عمش یعقوب بن سالم بالا برد سند
حدیث را که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که جا مدهید خاک را در پس در سراها چه بدرستی که آن مسکن شیاطین است
هفتم اصل عن احمد بن ابی عبد الله عن ابیه عن صفوان بن یحیی عن ابی جمیلة عن حمید الصیرفی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل بناء لیس بکفاف فهو وبال علی صاحبه یوم القیمة شرح الکفاف
بفتح کاف و تخفیف فا اول آنچه باز دارد از طلب و مردمان مراد قدر ضروری است یعنی روایت است از احمد بن ابی عبد الله
از پدرش از صفوان بن یحیی از ابو جمیله از حمید صراف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر بنائی که نیست مقدار ضروری
پس آن وبالست بر صاحبش در روز قیامت هشتم اصل عنه عن بعض اصحابه رفعه الی ابی جعفر علیه السلام قال
کنس البیت ینفی الفقر شرح روایت است از احمد از بعض یارانش بالا برد سند حدیث را سوی امام محمد باقر علیه السلام گفت که
جاروب کردن خانه برطرف میکند فقر را نهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول

اللّه صلى اللّه عليه وآله ان يدخل بيتا مظلما الّا بمصباح شرح نهى بصيغه مجهول و معلوم باب منع متوانم
بود و بنا بر اوّل یدخل بصیغه معلوم باب نصر است و بیتا مظلما منصوبست و بنا بر دوم یدخل بصیغه
مجهول است و بیت مظلم مرفوع است موافق بعض نسخ و مؤیّد اوّل است حدیث ششم باب آینده
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرده شد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه
درون رود خانه تاریک را مگر با چراغی دهم اصل عن ابرهیم بن الخطّاب رفعه الى ابى عبد اللّه عليه
السّلم قال شكت اسافل الحيطان الى اللّه عزّ وجلّ من ثقل اعاليها فاوحى اللّه عزّ وجلّ
اليها انّما يحمل بعضك بعضا شرح شكت بشين بانقط و تخفيف كاف بصيغه ماضى غايبه معلوم معتل اللام
باب نصر است اسافل جمع اسفل است و آن عبارتست از نصف پایین دیوار و بر این قیاس است اعالیها
یحمل بحا بینقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است بعضک بفتح و کسر کاف میتواند بود و اول
مبنی بر اینست که هر اسفل دیواری علیحده شکایت کرده و علیحده مجاب شده و این کلام از قبیل استعاره
تمثیلیه است و شاید که مقصود بیان این باشد که مقتضای حکمت بالغه اینست که اجزای دیوار بهم پیوستگی
داشته باشند و هر یکی از آن متحمّل ثقل ما فوق خود نتوانند شد بسبب اینکه دیگری متحمّل ثقل آنست تا اینکه منتهی شود
بسطح که هر که نیست و تاب تحمّل هر ثقلی دارد یعنی روایتست از ابرهیم بن خطاب نسبت داد حدیث را
سوی امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد پایینهای دیوارها سوی الله عزّ وجلّ از سنگینی بالاهای
آنها پس وحی کرد الله عزّ وجلّ سوی هر یک از آنها که بر میدارد بعض تو بعض دیگر را مراد اینست که هر یکی از جمله نصف
پایین دیوار اگر چه ثقل بالا را متحمّل شده لیکن ثقل آن را نیز دیگری متحمّل شده تا رکن اول که اساس دیوار است
و کار آن آسانترست از سایر رکنها زیرا که ثقل آن را زمین با این عظمت متحمّل شده یازدهم اصل عن عيسى
بن عبد اللّه عن جدّه قال قال امير المؤمنين عليه السّلم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله بيت
الشّياطين من بيوتكم بيت العنكبوت شرح روایتست از عیسی بن عبد الله از جدش گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خانه شیاطین از جمله خانههای شما خانه کارتنک است
دوازدهم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد اللّه عليه السّلم عن اغلاق الابواب و ايكاء الاوانى
و اطفاء السّراج فقال اغلق بابك فانّ الشّيطان لا يفتح بابا و اطفئ السّراج فانّ الفويسقة
وهى الفارة لا تحرق بيتك و اوك الاناء و روى انّ الشّيطان لا يكشف مخمرا يعنى مغطّى
شرح اغلاق بغین بانقط و قاف مصدر باب افعال است ایکاء بیاء دونقطه در پایین منقلبه از واو و الف
و همزه منقلبه از یا مصدر باب افعال است اطفاء بطاء بینقط و فا و الف و همزه اصلیه مصدر باب افعال است
لا یفتح با یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و مراد اینست که شیطان در بسته را نمیگشاید یا مراد
اینست که شیطان در صورتی که در بسته باشد دری از شر برکسی نمیگشاید بوسوسه اطفئ بحذف همزه مبنی بر

زمین

قلب آن بیا است و تعدیه آن بمن بتضمین معنی احتراز است و هی الفاره کلام راویست لا تحرق بحا بینقط و را بینقط
و قاف بصیغه نفی مضارع غایبه معلوم باب افعال مجزوم بجواب امر است و ضمیر مستتر راجع بفویسقه است
و این مبنی بر اینست که موش گاهی دنبال فتیله چراغ را میگیرد و میبرد بجانب سوراخ خود و آن باعث سوختن
خانه میشود یعنی روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از بند کردن درها و بستن
سر ظرفهای آبخوری و خاموش کردن چراغ در وقت خوابیدن پس گفت که ببند درت را چه بدرستی که شیطان
نمیگشاید دری را و خاموش کن چراغ را از فاسقک و آن موش است تا نسوزاند خانه ترا و ببند سر ظرف
آب را و روایت کرده شده اینکه شیطان نمایان نمیکند ظرف آب مخمر را میخواهد پوشیده شده را خواهد
گرفته شده باشد سیزدهم اصل ابو على الاشعرى رفعه قال قال الرّضا عليه السّلم اسراج السّراج قبل
ان تغيب الشّمس ينفى الفقر شرح روایت کرد ابو علی اشعری بلا بر دسند حدیث را گفت که گفت امام
رضا علیه السلم که روشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب برطرف میکند نیازمندی را چهاردهم اصل عن
السّكونى عن ابى عبد اللّه عليه السّلم قال كان النّبىّ صلى اللّه عليه وآله اذا خرج فى الصّيف من
البيت خرج يوم الخميس و اذا اراد ان يدخل فى الشّتاء من البرد دخل يوم الجمعة و روى
ايضا كان دخوله و خروجه ليلة الجمعة شرح قریب بروایت اخیره گذشت در کتاب الصلوة در حدیث
سوم باب فضل یوم الجمعة و لیلته که باب شصت و ششم است و این دو روایت منافی یکدیگر نیست زیرا که میتواند
بود که اول دخول در اواخر روز پنجشنبه باشد و اول خروج در اواخر روز جمعه باشد پس شب اول خروج شب مقدم
بر جمعه باشد و شب اول دخول شب بعد از جمعه باشد و مراد بلیلة الجمعة قدر مشترک میان شب مقدم بر جمعه و
شب بعد از جمعه باشد و ایضا میتواند بود که اختلاف این دو روایت باعتبار اوایل زمان رسالت و اواخر
زمان رسالت باشد خواه بعنوان نسخ و خواه بعنوان رعایت مصلحت وقت خود و الله اعلم یعنی روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که چون بیرون می آمد در تابستان از خانه
بیرون می آمد در روز پنجشنبه و چون میخواست که داخل شود در زمستان بسبب سرما داخل میشد در روز جمعه و روایت
کرده شده نیز که بود داخل شدن او و بیرون آمدن او در شب جمعه پانزدهم اصل روى ابو هاشم الجعفرى
عن ابى الحسن الثّالث عليه السّلم قال انّ اللّه عزّ وجلّ جعل من ارضه بقاعا تسمّى المرحومات
احبّ ان يدعى فيها فيجيب و انّ اللّه عزّ وجلّ جعل من ارضه بقاعا تسمّى المنتقمات فاذا
كسب الرّجل مالا من غير حلّه سلّط عليه بقعة منها فانفقه فيها شرح البقاع بکسر با یکنقط و قاف و عین
بینقط جمع بقعه بضم با یکنقط و سکون قاف مرز میناکی امتیاز دور خود دارد احب بحا بینقط و تشدید با یکنقط
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است یدعی بصیغه مضارع مجهول باب
نصر است فیجیب بجیم و یاء دونقطه در پایین و با یکنقط بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوبست یعنی روایت

کرد ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است از امام علی نقی علیه السلم گفت که بدرستی که الله عز و جل کردانید از جمله زمین
خود چند بقعه را که نامیده میشود در حرم کرده شده ها مثل مساجد دوست داشت که دعا کرده شود در آنها
پس اجابت دعا کند و بدرستی که الله عز و جل کردانید از جمله زمین خود چند بقعه را که نامیده میشود انتقام
کشنده ها پس چون کسب کند مرد مالیرا از غیر راه حلال بودن آن مسلط میکند برا و بقعه را از آنها پس خرج میکند
آن مالرا در آن بقعه بعمارت هرزه باب ششصت و نهم اصل باب کراهیة ان یبیت الانسان وحده
والخصال المنهی عنها لعلة تخوفه شرح این باب بیان ناخوش شمردن امیست که در شب خواب آدمی تنهایی خود
و بیان خصلتهایی که نهی کرده شده از آنها برای آفتی که ترسیده شده است مثل جنون و در این باب ده حدیث
اول اصل عَنِ ابْنِ القَدّاحِ عَنْ اَبِیهِ قالَ نَزَلْتُ عَلی اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلم فَقالَ یا مَیْمُونُ مَنْ یَرْقُدُ
مَعَكَ بِاللَّیْلِ اَمَعَكَ غُلامٌ قُلْتُ لا قالَ فَلا تَنَمْ وَحْدَكَ فَاِنَّ اَجْرَءَ ما یَكُونُ الشَّیْطانُ عَلَی
الاِنْسانِ اِذا كانَ وَحْدَهُ شرح یرقد برا بنقط و قاف و دال بنقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است الرقود بضم را و ضم قاف خواب شب فان بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است اجرء بجیم و را
بنقط و همزه بصیغه افعل التفضیل است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است یکون از افعال تامه
و اسناد جرات بکون از قبیل اسناد مجازیست و مراد اسناد جرات بکاین است علی متعلق با جرات
اذا برای ظرفیت است و ظرف خبر ان است وحده بتقدیر را قدا وحده است و گذشت در کتاب العقل
در حدیث دوازدهم باب اول که یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنیا
یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از پدرش گفت که فرود آمدم بر امام محمد باقر علیه السلم گفت که
ای میمون که خواب میکند با تو در شب آیا با تست پسری گفتم که نه امام گفت که پس مخواب بتنهایی چه بدرستی
که جرات دارتر بودن شیطان بر آدمی در وقتی است که باشد تنها خوابیده دوم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلم قالَ مَنْ تَخَلّی عَلی قَبْرٍ اَوْ بالَ قائِماً اَوْ بالَ فِی ماءٍ قائِمٍ وَمَشی فِی حِذاءٍ
واحِدٍ اَوْ شَرِبَ قائِماً اَوْ خَلا فِی بَیْتٍ وَحْدَهُ اَوْ باتَ عَلی غَمَرٍ فَاَصابَهُ شَیْءٌ مِنَ الشَّیْطانِ
لَمْ یَدَعْهُ اِلّا اَنْ یَشاءَ اللهُ وَاَسْرَعُ ما یَكُونُ الشَّیْطانُ اِلَی الاِنْسانِ وَهُوَ عَلی بَعْضِ هذِهِ
الحالاتِ شرح تخلی بخا با نقط بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام واوی باب تفعل است التخلی داخل بیت الخلا
شدن و مراد اینجا بول کردن یا غایط کردن است قائم مجرور و صفت ما است و مراد آب غیر روانست شرب
قائما مقیدست بغیر روز بقرینه آنچه گذشت در کتاب الاشربه در بعض احادیث باب شرب الماء من قیام آخر
که باب چهارم است در نسخ و بات بواو است و طاهرا و بهمزه و واو است و ما موافق طاهر شرح میکنیم الغمر بفتح
غین با نقط و فتح میم و را بی نقط مصدر باب علم چرکینی دست از خوردن گوشت و مانند آن من در من الشیطان
تبعیضیه یا ابتدائیه است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمانست واو در

وهو حالیست و حال قایم مقام خبر مبتدا است مثل خطب ما یكون الامیر قائما یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلم گفت که هر که بول کند یا غایط کرد بر قبری یا بول کرد ایستاده یا بول کرد در آبی که ایستاده است
یا رفتار کرد در یک کفش یا آشامید ایستاده یا در خلوت شد در خانه بتنهایی او یا خوابید بر چرکینی دست پس رسید
او را از جمله شیطان نگذاشت او را مگر در وقتی که خواهد الله تعالی و شتابانتر بودن شیطان سوی آدمی بر حالیست
که آدمی بر بعض این حالاتست اصل فانّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ فِی سَرِیَّةٍ فَاَتی وادِیَ مَجَنَّةٍ
فَنادی اَصْحابَهُ اَلا لِیَاْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِیَدِ صاحِبِهِ وَلا یَدْخُلَنَّ رَجُلٌ وَحْدَهُ وَلا یَمْضِی
رَجُلٌ وَحْدَهُ قالَ فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ وَحْدَهُ فَانْتَهی اِلَیْهِ وَقَدْ صُرِعَ فَاُخْبِرَ بِذلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاَخَذَ بِاِبْهامِهِ فَغَمَزَها ثُمَّ قالَ بِسْمِ اللهِ اُخْرُجْ خَبِیثُ اَنَا رَسُولُ اللهِ قالَ فَقامَ شرح فا
در فان برای بیانست پس شاید که در نقل این حدیث اقتصاری باشد زیرا که آنچه مذکور میشود بیان ضرر تنهایی در وطنه
جن است السریه بفتح سین بی نقط و کسر را بی نقط و تشدید یا دو نقطه در پایین طایفه از جمله لشکر بزرگ که جدا
شده باشند برای کاری مجنه بفتح میم و فتح جیم و تشدید نون بصیغه اسم مکان برای کثرت است بمعنی موضعی که
جن در آن بسیار است و اینجا علم موضعی است که در آنجا جن بسیار است و مضاف الیه است الا بفتح همزه
و تخفیف لام است لیاخذ بکسر لام بصیغه امر غایب مجزوم است یا بفتح لام مرفوع است و خبر بمعنی امر است
ولا یمضی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب بمعنی نهی است فانتهی بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعال
است الیه نایب فاعل است واو حالیه است صرع بصاد بی نقط و را بی نقط و عین بی نقط بصیغه ماضی غایب
مجهول باب منع است اخبر بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است فغمزها بعین با نقط و زای با نقط
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است خبیث بفتح خا با نقط و کسر با یک نقط و سکون یای دو نقطه در
پایین و ثای سه نقطه بتقدیر حرف ندا است و مبنی بر ضم است و عبارتست از شیطان جنی یعنی چه بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت از مدینه در طایفه از لشکر پس آمد بدره مجنه پس ندا کرد یاران خود را
که آگاه باشید باید که گیرد هر مردی از شما دست یار خود را و باید که داخل دره نشود البته مردی بتنهایی او و مراد
اینست که نرود بی گرفتن دست یار خود برای احتراز از تقدم یکی بر دیگری چون موجب تنها رفتن است امام
گفت که پس پیش افتاد سوی آن دره مردی بتنهایی او پس رسیده شد سوی او در حالی که بتحقیق مصروع افتاده
بود پس خبر داده شد با آن رسول الله صلی الله علیه و آله پس گرفت شست آن مرد را پس فشرد آنرا بعد از آن گفت
که مدد میجویم بنام الله بیرون رو ای ناپاک من رسول الله ام امام گفت که پس آن مرد برخاست سوم اصل عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلم قالَ اِنَّ الشَّیْطانَ اَشَدُّ ما یَهُمُّ بِالاِنْسانِ حِینَ یَكُونُ وَحْدَهُ
خالِیاً لا اُری اَنْ یَرْقُدَ وَحْدَهُ شرح یهم بتشدید میم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است لا اری
بصیغه نفی مضارع متکلم معلوم باب منع استیناف بیانی سابق است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر

علیه السلم گفت که بدرستی که شیطان بیشتر قصد او با آدمی در وقتی است که آدمی میباشد بتنهایی و میان این
امکه صلاح نمی بینیم ازیرا که آدمی شب خوابد بتنهایی **چهارم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيتُ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ فَقَالَ إِنِّي لَأَكْرَهُ ذَلِكَ وَإِنِ اضْطُرَّ
إِلَى ذَلِكَ فَلَا بَأْسَ وَلَكِنْ يُكْثِرُ ذِكْرَ اللَّهِ فِي مَنَامِهِ مَا اسْتَطَاعَ **شرح** روایت از سماعه بن مهران
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که شب میخوابد در خانه بتنهایی و پس امام گفت که بدرستی
که من مرآینه ناخوش میدارم آنرا و اگر بیچاره شود سوی آن پس نیست پروایی ولیکن بسیار میکند ذکر الله
تعالی را در خوابگاه خود چندانکه وسعت در قدرت دارد **پنجم اصل** عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَنَامَ فِي بَيْتٍ لَيْسَ عَلَيْهِ بَابٌ وَلَا سِتْرٌ **شرح** ضمیر انه و ضمیر مستتر در کره راجع بامام
است کره بصیغه معلوم باب علم و باب تفعیل میتواند بود ینام بنون بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم
باب علم است و بنابر اول ظرف نایب فاعل است و بنابر دوم ضمیر مستتر راجع بامام فاعل است
روایت از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او ناخوش داشت ازیرا که خوابیده شود در خانه
که نیست بر آن دری و نه پرده **ششم اصل** وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرِهَ أَنْ
يَدْخُلَ بَيْتاً مُظْلِماً إِلَّا بِسِرَاجٍ **شرح** قریب باین گذشت در حدیث هشتم باب سابق ضمیر مستتر در
یدخل راجع برسول الله است **یعنی** و بسند حدیث سابق امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله ناخوش داشت ازیرا که داخل شود خانه تاریک را مگر بچراغی **هفتم اصل** عَنِ ابْنِ
الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِيهِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ أَيْنَ نَزَلْتَ قَالَ
فِي مَكَانِ كَذَا وَكَذَا قَالَ مَعَكَ أَحَدٌ قَالَ لَا قَالَ لَا تَكُنْ وَحْدَكَ تَحَوَّلْ عَنْهُ يَا مَيْمُونُ فَإِنَّ
الشَّيْطَانَ أَجْرَأُ مَا يَكُونُ عَلَى الْإِنْسَانِ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ **شرح** در نسخ فان بفا است و بفا
مناسبتر مینماید زیرا که مخاطب در این غیر مخاطب در سابق است و ما انچه هست شرح میکنیم **یعنی** روایت از
عبدالله بن میمون قداح از پدرش میمون از امام محمد باقر علیه السلم اینکه امام گفت محمد بن سلیمان را که کجا
فرود آمدی گفت در مکانی که چنین و چنین است امام گفت که آیا با تست کسی گفت که نه امام گفت
که مباش بتنهایی تو انتقال کن از آنجا ای میمون چه بدرستی که شیطان جرأت ناکتر بودن او برآدمی
در وقتیست که باشد بتنهایی و بیان این شد در شرح حدیث اول این باب **هشتم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا تَشْرَبْ وَأَنْتَ قَائِمٌ وَلَا تَبُلْ فِي مَاءٍ نَقِيعٍ وَلَا تَطُفْ
بِقَبْرٍ وَلَا تَخْلُ فِي بَيْتٍ وَحْدَكَ وَلَا تَمْشِ بِنَعْلٍ وَاحِدَةٍ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ أَسْرَعُ مَا
يَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ عَلَى بَعْضِ هَذِهِ الْأَحْوَالِ وَقَالَ إِنَّهُ مَا أَصَابَ أَحَداً شَيْءٌ عَلَى
هَذِهِ الْحَالِ فَكَادَ أَنْ يُفَارِقَهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** النقیع بفتح نون و کسر قاف و بسکون

یار دو نقطه در پایین و عین بی نقطه آب ایستاده ولا تطیف بطا بی نقطه و یار دو نقطه در پایین و فا
بصیغه نهی معتل العین یایی باب تفعیل است التطییف بسیار گردیدن برد و رچیزی مانند کعبه صاحب
قاموس گفته طیف تطییفا و طوف اکثر الطواف و این اشارتست باینکه در مشاهد مشرفه دعای پیش رو
و پایین پا و پشت سر و بالای سر واقع میشود و آن یک گردیدن میشود و قصوری ندارد روایت
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او گفت که میاشام بر حالی که تو ایستاده
باشی بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث دوم این باب و بول مکن در آب ایستاده و بسیار طواف مکن
بقبری و در خلوت مباش در خانه بتنهایی تو بتفصیلی که گذشت در شرح حدیث اول این باب و رفتار مکن
با یک کفش چه بدرستی که شیطان شتاباتر بودن او سوی بنده در وقتیست که باشد آن بنده بر بعض
این حالها و امام گفت که بدرستی که شان اینست که نمیرسد اینکه رخورده باشد کسی را چیزی بر این حال
پس نزدیک شده باشد اینکه مفارقت کند او را مگر در وقتی که خواهد الله عز و جل **نهم اصل** عَنْ حَمَّادٍ عَنِ
الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ أَشَدُّ مَا يَهُمُّ بِالْإِنْسَانِ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ
فَلَا تَبِيتَنَّ وَحْدَكَ وَلَا تُسَافِرَنَّ وَحْدَكَ **شرح** این گذشت در حدیث سوم این باب و در
بعض نسخ اینجا این تتمه هست که فلا تبیتن وحدک و لا تسافرن وحدک پس شب مخواب البته بتنهایی تو
و سفر مکن البته بتنهایی تو **دهم اصل** عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
ثَلَاثَةٌ يُتَخَوَّفُ مِنْهَا الْجُنُونُ التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ وَالرَّجُلُ
يَنَامُ وَحْدَهُ هذه الْأَشْيَاءُ إِنَّمَا كُرِهَتْ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ وَلَيْسَتْ هِيَ بِحَرَامٍ **شرح** روایت از
ابرهیم بن عبدالحمید از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که سه عمل است که ترسیده میشود بسبب آنها دیوانگی
اول غایط کردن میان قبرها **و دوم** رفتار در یک کفش **و سوم** عمل مردی که میخوابد بتنهایی او و این چیزها جز این نیست
که ناخوش شمرده شده برای این سبب و نیست آنها حرام **اصل** هَذَا آخِرُ كِتَابِ الزِّيِّ وَالتَّجَمُّلِ وَالْمُرُوَّةِ
وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الدَّوَاجِنِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **شرح** این از الحاقات کاتبانست **یعنی** این آخر کتاب
زی و تجمل و مروات است و لاحق میشود او را کتاب الدواجن و ستایش الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر
چیز است قد فرغ من املاء شرح هذا الکتاب من الصافی شرح الکافی خلیل بن الغازی
القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن اسرته فی یوم الخمیس السابع من شهر جمادی الاخرة
من شهور ثمان و سبعین و الف هجرة حامدا مصلیا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

مم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی محمد وآله اجمعین وبعد چون بتقریر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی تمام شد بقضا فی شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی رضی الله تعالی عنهم بزبان فارسی و از جمله بیست و سه باب نی چهار کتاب که جزو کافیست بانجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعاء و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب الطهارة و کتاب الحیض و کتاب الجنایز و کتاب الصلوة و کتاب الزکوة و کتاب الصیام و کتاب الحج و کتاب الجهاد و کتاب المعیشة و کتاب النکاح و کتاب العقیقة و کتاب الطلاق و کتاب العتق والتدبیر والکتابة و کتاب الصید و کتاب الذبایح و کتاب الاطعمة و کتاب الاشربة و کتاب الزی والتجمل والمروة شروع نمود بعون الله تعالی بتاریخ دوازدهم جمادی الآخرة سال هزار و هفتاد و هشت هجری در شرح کتاب بیست و ششم اصل کتاب الدواجن شرح الدواجن بفتح دال منقط و تخفیف واو والف و کسر جیم جمع داجن جانورانی که آدمی نگاه میدارد و آنها را یعنی این باب کتاب مشتمل بر احادیث متعلقه بحیوانات درنگ کننده با آدمی است در این کتاب سیزده بابست اول باب ارتباط الدابة والمرکوب دوم باب نوادر فی الدواب سوم باب آلات الدواب چهارم باب اتخاذ الابل پنجم باب الغنم ششم باب بیت المواشی هفتم باب الحمام هشتم باب ارسال الطیر نهم باب الدیک دهم باب الورشان یازدهم باب الفاختة والصلاصل دوازدهم باب الکلاب سیزدهم باب التحریش بین البهایم باب اول اصل باب ارتباط الدابة والمرکوب شرح ارتباط براء منقط و بای یکنقط و طای منقط مصدر باب افتعالست دابة بدال منقط و تشدید بای یکنقط عبارتست از اسب مرکوب اعم از اسب و استر و خر و مانند آنهاست یعنی این باب بیان اسب و ستور سواریست در این باب ده حدیثست اول اصل عن ابن طیفور المتطبب قال سالنی ابو الحسن علیه السلام ای شیء ترکب قلت حمارا قال بکم ابتعته قلت بثلثة عشر دینارا فقال ان هذا هو السرف ان تشتری حمارا بثلثة عشر دینارا و تدع برذونا قلت یا سیدی ان مؤنة البرذون اکثر من مؤنة الحمار قال فقال الذی یمون الحمار هو یمون البرذون اما علمت ان من ارتبط دابة متوقعا به امرنا و یغیظ به عدونا و هو منسوب الینا ادر الله رزقه و شرح صدره و بلغه امله و کان عونا علی حوائجه شرح طیفور بفتح طای منقط و سکون یای دو نقط در پایین و ضم فا و سکون واو و رای منقط است متطبب بطای منقط و دو بای یکنقط بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل مبالغهٔ طبیب است ای بفتح همزه و تشدید یا منصوب و مضافست

السرف بفتح سین منقط و فتح رای منقط و فای زده خرجی ان بفتح همزه و سکون نون مصدریست و مصدر بدل یا عطف بیان هذاست البرذون بکسر بای یکنقط و سکون رای منقط و فتح ذال با نقط و سکون واو و نون یابو مؤنة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نونست یمون بسکون واو بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است الحمار منصوبست متوقعا بقاف و عین منقط بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل حال ضمیر مستتر در ارتبط است ضمیر به در دو جا راجع بمصدر ارتبط است امرنا منصوب و مفعول متوقعاست یغیظ بعین با نقط و یای دو نقط در پایین و ظای با نقط بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال مرفوع است عدونا منصوبست و این جمله معطوف بر متوقعاست باعتبار تاویل جمله بمفرد یا عکس و بر این قیاس است عطف در و هو منسوب الینا ضمیر هو راجع بمن است منسوب الینا بنون و سین منقط و بای یکنقط بصیغهٔ اسم مفعول باب ضرب عبارتست از کسی که در عبادات و سایر اعمال خود پیروی احکام اهل البیت علیهم السلم کند موافق آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب دعائم الاسلام که باب سیزدهم است که اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالة الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان ادر بدال منقط و تشدید رای منقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب افعال است شرح بشین با نقط و رای منقط و حای منقط بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب منع است بلغه بای یکنقط و غین با نقط از باب تفعیل است ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر ارتبط است عون بفتح عین منقط و سکون واو مصدر بمعنی اسم فاعل است حوائجه بفتح حای منقط و کسر همزه و جیم است یعنی روایتست از ابن طیفور حاذق در علم طب گفت که پرسید مرا امام موسی کاظم علیه السلم که کدام چیز را سوار میشوی گفتم که خر را گفت که بچند خریدی او را گفتم که بسیزده دینار طلا پس امام گفت که بدرستی که این هر آینه آنست هرزه خرجی اینکه خریداری کنی خر را بسیزده دینار طلا و واگذاری یابو را گفتم که ای مهتر من بدرستی که خرج یابو بیشتر است از خرج خر راوی گفت که پس امام گفت که آنکه نفقه میدهد خر را او نفقه میدهد یابو را آیا نمیدانستی اینرا که شان آنست که هر که ببندد اسبی را بر حالی که منتظر باشد بآن کار ما را و آزرده و خشمناک کند بآن دشمن ما را و او عمل باحکام ما کند بسیار میکند الله تعالی روزی او را و گشاده میکند سینه را بمعنی که فهم و حفظ او زیاد میکند و میرساند او را بآرزوی او و میشود آن بستن مدد کار بر حاجتهای او در سوار شدن و بار کردن و مانند آنها دوم اصل حدثنی رجل من اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال اشتر دابة فان منفعتها لک و رزقها علی الله ... اتبعه اعشار الرزق مع صاحب الدابة شرح جمع میان این و آنچه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث سوم باب فضل التجارة تا آخر و حدیث آخر آن کتاب که نه عشر رزق در تجارت است ممکن است باینکه مراد برزق اینجا رزق غیر محتسب باشد که مذکور است در امثال آیت سوره طلاق و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در آنچه گذشت رزق محتسب باشد که در کسب و صنعت میباشد یا باینکه مراد برزق اینجا یکعشر باقیمانده از نه عشر تجارت باشد

و دراینجه کذشت کل رزق باشد و بنابر هر تقدیر اگر کسی تجارت و دواب راجمع کند جمع بین الحظین کرده باشد
در میان قبیله خود یا میان اهل شهر خود یعنی خبر داد مرا مردی از یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام کفت
که بعضی روزی با صاحب اسب است سوم اصل عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلام
قال سمعته یقول اهدی امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة
افراس من الیمن فقال سمها لی فقال هی الوان مختلفة فقال فیها وضح فقال نعم فیها
اشقر بها وضح قال فامسکه علی شرح سمها بکسر سین بنقطه و سکون میم بصیغه امر معتل الفاء واوی
باب ضرب است الوسم نشان دادن چیزی بالفتح سین و تشدید میم مکسوره بصیغه امر باب تفعیل است التسمیه
نام بردن فیها بتقدیر استفهام است وضح در اول بفتح واو و دیگری بفتح ضاد با نقطه و حاء بنقطه میتواند
بود و بنابر اول بصیغه صفت مشبهه است و بنابر دوم بصیغه اسم مصدر باب ضرب است و در دوم
بفتح ضاد است بمعنی سفیدی پیشانی یا دست یا پای ستور که مخالف رنگ سایر بدنش باشد الاشقر
بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح قاف و راء بنقطه ستور سرخ علی بتشدید یاء مفتوحه است بمعنی لی یعنی
روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیارست از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام کفت که شنیدم
از او میکفت که هدیه آورد امیر المؤمنین علیه السلام سوی رسول الله صلی الله علیه و آله چهار اسب را از یمن
پس کفت او را که نشان ده آنها را برای من پس امیر المؤمنین علیه السلام کفت که آنها رنگهای کوناکون است
پس رسول الله صلی الله علیه و آله کفت که آیا پس در آنهاست اسبی که سفید در پیشانی یا در دست و پای
داشته باشد پس امیر المؤمنین علیه السلام کفت که آری در آنهاست اسبی سرخ که با آنست سفیدی کفت
که پس نکاهدار آنرا برای من اصل قال و فیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک قال والرابع
ادهم بهیم قال بعه واستخلف به نفقة لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح
شرح الکمیت بضم کاف و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا که بمعنی سرخ تیره الادهم
بفتح همزه و سکون دال بی‌نقطه و فتح هاء سیاه البهیم بفتح باء یکنقطه و کسر هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین بی‌نشان
بمعنی یکرنگ استخلف بخاء با نقطه و فاء بصیغه امر باب استفعالست ضمیر به راجع با دهم است یمن بضم
یاء دو نقطه در پایین و سکون میم است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کفت که در آنهاست دو اسب کهر که
نشان سفیدی دارند پس رسول الله صلی الله علیه و آله کفت که بده آن دو را بدو پسر تو امیر المؤمنین علیه السلام
کفت که و اسب چهارم سیاه بی نشانست رسول الله صلی الله علیه و آله کفت که بفروش آنرا و جانشین
کن آن نفقه را برای عیال تو جز این نیست که مبارکی اسبان در اسبانی است که صاحبان نشانهای
سفیدی اند اصل و قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کرهنا البهیم من الدواب کلها
الا الحمار والبغل وکرهت شیة الاوضاح فی الحمار والبغل الا کون وکرهت القرح فی البغل

الا

الا ان تکون بها غرة سائلة ولا اشتهیها علی حال شرح کرهنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب علم است
دواب اینجا جمع دابه بمعنی اعم از اسب است کرهت هر دو جا بصیغه متکلم باب علم است شیه بکسر شین
با نقطه و سکون یاء یکنقطه است الالون بفتح همزه لام و فتح واو و تخفیف نون مایل بود و رنگ که [illegible]
سر میکویند القرح بضم قاف و سکون راء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه جمع قرحه سفیدیهای پیشانیها که کوچک
است یا اعم از کوچک و بزرگ و بنابر اول استثنا منقطع است و بنابر دوم متصل است بغل در سوم
جمع بغلست ضمیر راجع ببغل است و تذکیر ضمیر این [illegible] جمع جایز است نظر بلفظ [illegible] الغره بضم غین با نقطه
و تشدید راء بی‌نقطه سفیدی پیشانی ستور که بزرگ است یا اعم از بزرگ و کوچک صاحب قاموس گفته
که و القرحه بالضم فی وجه الفرس دون الغره یعنی و راوی کفت که و شنیدم از امام موسی کاظم یا امام
رضا علیهما السلام میکفت که ناخوش داشتیم یکرنگ را از جمله ستوران همگی آنها مگر خر و استران و ناخوش
داشتم مانند نشانهای سفیدی را در خر و استر مایل در رنگ و ناخوش داشتم سفیدیهای کوچک در پیشانیها
را در استرها مگر اینکه باشد با آن استرها سفیدی بزرگی در پیشانی که روان شده باشد بجانب بینی و میل
ندارم آنها را در استرها بر هر حالی که باشد هر چند که بزرگ روان باشد چهارم اصل عن علی بن رئاب
قال قال ابو عبد الله علیه السلام اشتر دابة فان منفعتها لک ورزقها علی الله عز وجل
شرح دابه اینجا بمعنی اسب و بمعنی ستور میتواند بود یعنی روایتست از علی بن رئاب بکسر راء بی‌نقطه و تخفیف
همزه و الف و باء یکنقطه کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که خریداری کن اسبی را چه بدرستی که
بهره آن برای تست و روزی آن بر الله عز وجل است پنجم اصل عن داود الرقی قال قال ابو عبد الله علیه
السلام من اشتری دابة کان له ظهرها وعلی الله رزقها شرح روایتست از داود رقی بفتح راء بی‌نقطه
و تشدید قاف کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که خرید اسبی باشد برای او پشت آن و بر الله
تعالی است روزی آن ششم اصل عن یونس بن یعقوب قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اتخذ
حمارا یحمل رحلک فان رزقه علی الله قال فاتخذت حمارا وکنت انا ویوسف اخی اذا
تمت السنة حسبنا نفقاتنا فنعلم مقدارها فحسبنا بعد شراء الحمار نفقاتنا فاذا هی
کما کانت فی کل عام لم تزد شیئا شرح یحمل بیاء بی‌نقطه مجزوم و مرفوع میتواند بود حسبنا بحاء بی‌نقطه و سین بی‌نقطه
و باء یکنقطه بصیغه ماضی متکلم مع الغیر از باب نصر است شیئا قائم مقام مفعول مطلق است یعنی روایتست از یونس بن
یعقوب کفت که کفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که فرا کیر خری را که بردارد متاع ترا چه بدرستی که روزی آن بر
الله تعالی است یونس کفت که پس فرا کرفتم خری را و بودم من و یوسف برادرم که چون با خر میرسید سال حساب
میکردیم خرجهای ما را پس میدانستیم مقدار آنها را پس حساب کردیم بعد از خریدن خر خرجهای ما را پس ناکاه
آنها چنان بود که میبود در هر سالی زیاد نشده بود اصلا هفتم اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام

قال من سعادة المؤمن دابة يركبها في حوائجه ويقضي عليها حقوق اخوانه شرح
روایتست از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که از جمله نیکبختی مومن اسبی است که
سوار شود آنرا در حاجتهای خود و بجا آورد بر آن حقهای برادران مومن خود را در دیه و واو دیه
هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من
سعادة الرجل المسلم المركب الهنیء شرح الهنی بفتح ها و کسر نون و سکون یا دو نقطه در پایین و همزه
خوش رفتار یعنی روایتست از سکونی بفتح سین منقط از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که از نیکبختی مرد مسلمانست مرکبی که خوش رفتار باشد نهم اصل عن زیاد
القندی عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله علیه السلم اتخذوا الدابة فانها
زین وتقضی علیها الحوائج ورزقها علی الله جل ذكره قال وحدثنی به عمار بن
المبارك وزاد فیه وتلقی علیها اخوانك وروی انه قال عجب لصاحب الدابة كیف
تفوته الحاجة شرح روایتست از زیاد قندی بفتح قاف و سکون نون و دال منقط از عبد الله بن سنان
بکسر سین منقط و دو نون که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که فرا گیرید اسب را چه بدرستی که
آن آراستگی است و بر آورده میشود بر آن حاجتها و روزی آن بر الله جل ذکره است زیاد گفت که
و خبر داد مرا بآن حدیث عمار بن مبارک و افزود در آن اینرا که و برمیخوری بر آن برادران مؤمن
خود را در دیه و واو دیه روایت کرده شد اینکه امام جعفر صادق علیه السلم گفت که عجب است برای
صاحب اسب که چگونه فوت میشود از او حاجت دهم اصل عن علی بن ابی المغیرة عن ابی جعفر
علیه السلم قال من شقاء العیش المركب السوء شرح شقا بفتح شین با نقط و قاف و الف ممدوده
یا مقصوره است عیش بفتح عین منقط و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقط است سوء بضم
سین منقط و سکون واو و همزه است یعنی روایتست از علی بن ابی المغیرة بضم میم و کسر غین با نقط از
امام محمد باقر علیه السلم گفت که از جمله بدبختی زندگانیست مرکب بد خواه باعتبار رفتار و خواه باعتبار
صورت و خواه باعتبار غیر آنها باب دوم اصل باب نوادر فی الدواب شرح این باب احادیث
متفرقه در بیان ستورانست در این باب هجده حدیث اول اصل عن السکونی عن ابی عبد
الله علیه السلم قال للدابة علی صاحبها ستة حقوق لا یحملها فوق طاقتها ولا یتخذ
ظهرها مجلسا یتحدث علیها ویبدأ بعلفها اذا نزل ولا یسمها ولا یضربها فی
وجهها فانها تسبح ویعرض علیها الماء اذا مر به شرح لا یحملها بجا منقط از باب تفعیل است
و آن و نظایرش مرفوع و منصوب و مجزوم میتواند بود و بنا بر اول استیناف بیانی سابق و بتقدیر
ان ناصبه میتواند بود و بنا بر دوم بتقدیر انست یتحدث بجا منقط و دال منقط و تا سه نقط بصیغه مضارع

غایب معلوم باب تفعل حال ضمیر مستتر در یتخذ است العلف بفتح عین و فتح لام و فا خوراک ستور و بسکون
لام مصدر باب ضرب خورانیدن خوراک بستور و اول اینجا مناسبتر است و لا یسمها بشین با نقط
و تا دو نقط در بالا و تخفیف میم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است و در بعض نسخ
و لا یسمها بکسر سین منقط و تخفیف میم از معتل الفا و اوی باب ضرب است الوسم بفتح واو و سکون
سین داغ کردن حیوان برای نشان و این مناسب احادیث باب سمة المواشی نیست مگر اینکه مراد داغ
کردن در رو باشد موافق حدیث چهارم این باب تسبح بسین منقط و با یکنقطه و حا بی نقط بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب تفعیل است التسبیح تنزیه الله تعالی از نقص و قبیح و مراد اینست که آثار قدرت و تدبیر
الله تعالی در روی حیوانات ظاهرتر است از سایر اعضا و حرمت دواب در روهای آنهاست موافق آنچه
می آید در حدیث نهم این باب بلسن دابه در وقت زدن کسی بر رویش سبحان الله میگوید از روی تعجب از
جرات آنکس و بی حرمتی و مخالفت نهی الهی موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب ادنی ما
یجزی من التسبیح که باب بیست و ششم است که الا تری ان الرجل اذ اعجب من الشیء قال سبحان الله یعرض
از باب ضرب است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که برای ستورست
بر صاحبش شش حق بیان این اینکه بار نمیکند آنرا بالای توانایی آن و فرا نمیگیرد پشت آنرا مجلسی بر حالی
که گفتگو کند با مصاحبان بر سر آن و ابتدا میکند بتحصیل علف آن چون در منزل فرود آید و دشنام نمیدهد
آنرا و نمیزند آنرا در روی آن چه بدرستی که آن سبحان الله میگوید در آنوقت از روی تعجب از جرات صاحبش
برای الله تعالی و عرض میکند بر آن آب را چون گذرد بر آب دوم اصل عن سلیمان بن خالد قال اظن
عن ابی عبد الله علیه السلم قال رؤی ابو ذر رضی الله عنه یسقی حمارا بالربذة فقال له
بعض الناس اما لك یا ابا ذر من یكفیك سقی الحمار فقال سمعت رسول الله صلی الله
علیه واله یقول ما من دابة الا وهی تسأل الله كل صباح اللهم ارزقنی ملیكا صالحا
یشبعنی من العلف ویروینی من الماء ولا یكلفنی فوق طاقتی فانا احب ان اسقیه
بنفسی شرح فیما اظن مقول قال سابق است و ظرف خبر مبتدا است و مضمون قال دوم تا آخر مبتدا است روی
بر امنقط و همزه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب منع است یسقی از باب ضرب است ربذه بفتح را بی نقط
و فتح با یکنقطه و ذال با نقط دهیست بین الحرمین میان بدر و صفرا که مدفن ابو ذر است و در اینجا میبوده
بحکم عثمان اما بفتح همزه و تخفیف میم است یشبعنی و یروینی از باب افعال است فا در فانا برای تفریع است و
این تشارست باینکه این دعا راجع میشود بنفرین بر صاحبی که چنین نباشد یعنی روایتست از سلیمان بن خالد گفت
که در اینکه گمان دارم آنرا از امام جعفر صادق علیه السلم اینست که امام گفت که دیده شد ابو ذر رضی الله عنه که آب میداد
خری را در ربذه پس گفت او را بعض مردمان که آیا نیست ترا ای ابو ذر کسی که کفایت کند ترا آب دادن خر پس ابو ذر گفت

که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که نیست هیچ ستوری مگر هر صباحی که آن دعا میکند الله تعالی را و میگوید در هر صباح که خداوندا روزی کن مرا صاحبی صالح که سیر کند مرا از علف و سیراب کند مرا از آب و کار نفرماید مرا بالای توانایی من دوست میدارم که آب دهم از آبخوری خودم **سوم اصل** عَنْ طِرْخَانَ النَّخَّاسِ قَالَ مَرَرْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ نَزَلَ الْحِيرَةَ فَقَالَ لِي مَا عِلَاجُكَ قُلْتُ نَخَّاسٌ فَقَالَ اصِبْ لِي بَغْلَةً فَضْحَاءَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْفَضْحَاءُ قَالَ دَهْمَاءُ بَيْضَاءُ الْبَطْنِ بَيْضَاءُ الْأَفْحَاجِ بَيْضَاءُ الْجَحْفَلَةِ قَالَ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذِهِ الصِّفَةِ فَرَجَعْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَسَاعَةَ دَخَلْتُ الْخَنْدَقَ إِذَا غُلَامٌ قَدْ أَشْفَى عَلَى بَغْلَةٍ عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ فَسَأَلْتُ الْغُلَامَ لِمَنْ هَذِهِ الْبَغْلَةُ فَقَالَ لِمَوْلَايَ فَقُلْتُ يَبِيعُهَا فَقَالَ لَا أَدْرِي فَتَبِعْتُهُ حَتَّى أَتَيْتُ مَوْلَاهُ فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْهُ وَ أَتَيْتُهُ بِهَا فَقَالَ هَذِهِ الصِّفَةُ الَّتِي أَرَدْتُهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ادْعُ اللَّهَ لِي فَقَالَ أَكْثَرَ اللَّهُ مَالَكَ وَ وُلْدَكَ قَالَ فَصِرْتُ أَكْثَرَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَالًا وَ وَلَداً **شرح** طرخان بفتح طاء بی‌نقط و سکون راء بی‌نقط و خاء با نقط و الف و نون غیر منصرف است النخاس بفتح نون و تشدید خاء با نقط و سین بی‌نقط فروشنده ستوران و کنیز و غلام حیره بکسر حاء بی‌نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقط شهری بوده نزدیک کوفه اصب بفتح همزه و کسر صاد بی‌نقط و سکون باء یک نقطه بصیغه امر معتل العین باب افعال است الاصابة برخوردن و مراد اینجا تفحص مفضی بر خوردنست فضحاء بفتح فاء و سکون ضاد با نقط و حاء بی‌نقط و الف ممدوده مؤنث افضح است بمعنی سفید غیر شدید الافحاج بفتح همزه و سکون فاء و خاء بی‌نقط و الف و جیم جمع فحج بفتح فاء و فتح حاء بمعنی بیخ بغل و ران در طرف اندرون الجحفلة بفتح جیم و سکون حاء بی‌نقط و فتح فاء و تخفیف لام دهن ستور و حوالی آن ساعة منصوب بمضاف جمله است خندق حیره بازار ستوران بوده اذا برای مفاجاة است اشفی بشین با نقط و فاء و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاشفاء بودن در کنار خندق و مانند آن اکثر الله مالک و ولدک منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب الکفاف که باب شصت و چهارم است زیرا که احوال مردمان مختلف میباشد پس میتواند بود که برای بعضی کفاف بهتر باشد و برای بعضی کثرت مال بهتر باشد **یعنی** روایتست از طرخان ستور فروش گفت که گذشتم بامام جعفر صادق علیه السلام در حالی که تحقیق فرود آمده بود در حیره پس گفت مرا که چیست کار تو گفتم که من ستور فروشم پس گفت که بخر برای من استری فضحا را گفتم که قربانت شوم چیست معنی فضحا گفت که سیاه سفید شکم سفید بیخ رانها و بازوهای سفید دهن راوی گفت که پس گفتم که بخدا قسم که ندیدم مثل این صفت را پس برگشتم از نزد او پس در ساعتی که داخل شدم خندق را ناگاه غلامی تحقیق در کنار خندق آمد بر استری بر این صفت پس پرسیدم غلام را که از کیست این استر گفت که از صاحب منست پس گفتم که آیا میفروشد آن را پس گفت که نمیدانم

پس

پس از پی رفتم او را تا آنکه آمدم نزد صاحب او پس خریدم آن را از او و آوردم نزد امام آن را پس گفت که این صفتی است که خواستم آن را پس گفتم که قربانت شوم دعا کن الله را برای من پس گفت که بسیار کناد الله مال ترا و فرزند ترا راوی گفت که پس گردیدم بیشتر اهل کوفه باعتبار مال و فرزند **چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ قَالَ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ لَا تَسِمُوهَا فِي وُجُوهِهَا **شرح** لا تسموها بکسر سین بی‌نقط و تخفیف میم مضمومه مأخوذ است از وسم که بیان شد در شرح حدیث اول این باب **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مزنید ستوران را بر روهای آنها چه بدرستی که آنها سبحان الله میگویند با حمد الله تعالی بر حال مشقت زیرا مبنی که تعجب از جرات زننده میکنند و راضی بقضا و قدر الهی میشوند توضیح نظیر این شد در شرح حدیث اول این باب راوی گفت که و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که داغ مکنید در روهای آنها تا آخر **پنجم اصل** عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا عَثَرَتِ الدَّابَّةُ تَحْتَ الرَّجُلِ فَقَالَ لَهَا تَعِسْتِ تَقُولُ تَعِسَ أَعْصَانَا لِلرَّبِّ **شرح** عثرت بعین بی‌نقط و ثاء سه نقطه و راء بی‌نقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم و حسن است العثار بفتح عین بسر در آمدن تعست بتاء دو نقطه در بالا و عین بی‌نقط و سین بی‌نقط بصیغه ماضی مخاطبه معلوم باب منع و علم نفرینست **یعنی** روایتست از درست بضم دال بی‌نقط و ضم راء بی‌نقط و سکون سین بی‌نقط و تاء دو نقطه در بالا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون بسر در آید ستور در پایین مرد گوید آن را که فنا شوی میگوید که فنا شود عصیان کننده تر از من و تو برای صاحب کل اشیا **ششم اصل** عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى أَضْرِبُ دَابَّتِي تَحْتِي قَالَ إِذَا لَمْ تَمْشِ تَحْتَكَ كَمَشْيِهَا إِلَى مِذْوَدِهَا وَ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اضْرِبُوهَا عَلَى النِّفَارِ وَ لَا تَضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ **شرح** المذود بکسر میم و سکون ذال با نقط و فتح واو و دال بی‌نقط آخور ستور نفار بفتح نون و فاء و الف و راء بی‌نقط است و در روایت ابن بابویه در فقیه در کتاب الحج در باب حق الدابة علی صاحبها که این روایت تا آخر حدیث است و روی انه قال اضربوها علی العثار و لا تضربوها علی النفار فانها تری ما لا ترون و جمع با این روش ممکن است که مراد بنفار نفاری باشد که وجه آن معلوم نباشد مثل آنکه در شب باشد و احتمال دارد این دشمن باشد و این کلام از قبیل آنچه گذشت در کتاب الزی و التجمل و المروة در حدیث اول باب کراهة ادمان الدهن که آن پنجاه و هفتم است باشد که لا یدهن الرجل کل یوم یری الرجل شعثا و لا یری تر لها کانه امراة و بیان شد **یعنی** روایتست از علی بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیار است بالا برد سند حدیث را گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام که چه وقت زنم ستور خود را در پایین من امام گفت که چون نرود در پایین تو مانند رفتن

آن سوی آخورش و روایت کرده شد اینکه نبی صلی الله علیه و آله گفت که نزنید ستوران را بر رم کردن و نزنید آنها را بر بسر در آمدن باعتبار اینکه اول علامت قوت و دوم علامت ضعف است هفدهم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَتَوَكَّؤُوا عَلَى الدَّوَابِّ وَلَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجَالِسَ شرح لا تتوکؤوا بفتح تا و دو نقطه در بالا و تشدید کاف مفتوحه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم معتل الفا واوی و مهموز اللام باب تفعل است که همزه آن باعلال افتاده و جایزست ابقاء همزه چنانچه در بعض نسخ است یعنی روایتست از عمرو بن جمیع بضم جیم و فتح میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تکیه مکنید بر ستوران و نگیرید پشتهای آنها را نشیمنهای گفتگو هشتم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا بُهِمَتِ الْبَهَائِمُ فَلَمْ تُبْهَمْ عَنْ أَرْبَعٍ مَعْرِفَتِهَا بِالرَّبِّ وَمَعْرِفَتِهَا بِالْمَوْتِ وَمَعْرِفَتِهَا بِالْأُنْثَى مِنَ الذَّكَرِ وَمَعْرِفَتِهَا بِالْمَرْعَى الْخَصِيبِ شرح ما از برای عموم است بهمت بباء یکنقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است التبهیم جدا کردن حیوان از تمیز البهایم بفتح باء یکنقطه و کسر همزه جمع بهیمه بفتح با ستوران باعتبار اینکه بی تمیزند فلم تبهم بصیغه مضارع غایبه مجهول باب تفعیل جزای شرط است الخصیب بکسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و باء یکنقطه زمینی که گیاهش موافق طبع ستوران باشد و زمین بسیار گیاه و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از ابو حمزه گفت که بود امام زین العابدین علیه السلام میگفت که هر تمیزی که جدا کرده شده باشند از آن ستوران پس جدا کرده نشدند از چهار معرفت اول معرفت آنها بصاحب کل اختیار و دوم معرفت آنها بمرگ و سوم معرفت آنها بماده ممتاز از نر و چهارم معرفت آنها بچراگاه مناسب حال هر کدام آنها نهم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ حُرْمَةٌ وَحُرْمَةُ الْبَهَائِمِ فِي وُجُوهِهَا شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که برای هر چیزی عزتیست و عزت ستوران در رویهای آنهاست مراد اینست که چیزی بر روی آنها نمیباید زد دهم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَهْمَا أُبْهِمَ عَلَى الْبَهَائِمِ مِنْ شَيْءٍ فَلَا يُبْهَمُ عَلَيْهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ مَعْرِفَةُ أَنَّ لَهَا خَالِقاً وَمَعْرِفَةُ طَلَبِ الرِّزْقِ وَمَعْرِفَةُ الذَّكَرِ مِنَ الْأُنْثَى وَمَخَافَةُ الْمَوْتِ شرح مهما بفتح میم و سکون ها اسم است و متضمن معنی شرط است و مرفوع است محلا و مبتداست ابهم بباء یکنقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال خبر مبتداست الابهام پنهان کردن و آن ضد تصریح است من برای بیان مهماست فلا یبهم بصیغه غایب یا غایبه مجهول باب افعال مرفوع و مجزوم میتواند بود یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هرچه مخفی شد بر ستوران که چیزی باشد پس مخفی نمیشود بر آنها چهار

خصلت

خصلت اول شناخت اینکه آنها را است آفریدگاری و دوم شناخت راه طلب روزی که رفتن بجایی که مناسب است و سوم شناخت نر از ماده و چهارم ترسیدن یازدهم اصل عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اضْرِبُوهَا عَلَى النِّفَارِ وَلَا تَضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ شرح این ظاهرست از شرح حدیث ششم این باب دوازدهم اصل عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَى كُلِّ مَنْخِرٍ مِنَ الدَّوَابِّ شَيْطَانٌ فَإِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُلْجِمَهَا فَلْيُسَمِّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شرح المنخر بفتح میم و سکون نون و فتح و کسر خاء با نقطه و راء بی نقطه سوراخ بینی یلجمها بصیغه معلوم باب افعالست یعنی روایتست از یعقوب بن جعفر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که بر هر سوراخ بینی از ستوران شیطانیست پس چون اراده کند یکی از شما که لجام کند آنها را پس باید که نام برد الله عز و جل را سیزدهم اصل عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا دَابَّةٍ اسْتَصْعَبَتْ عَلَى صَاحِبِهَا مِنْ لِجَامٍ وَنِفَارٍ فَلْيَقْرَأْ فِي أُذُنِهَا أَوْ عَلَيْهَا أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ شرح نزدیک باین گذشت در کتاب فضل القرآن که باب سیزدهم است من در من لجام برای سببیت است و بمعنی من اراده لجام است نفار بکسر نون و فاء و راء بی نقطه است بمعنی رمزدگی طبیعی و آن منشاء استصعاب دابه در وقت اراده صاحبش لجام کردن آن را میشود او علیها مبنی بر اینست که گاهی میسر نمیشود خواندن در گوش یعنی روایتست از عبیده از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که هر کدام ستوری که سرکشی کرد بر صاحبش بسبب اراده لجام و رمزدگی پس باید که خواند در گوش آن یا بر آن از سوره آل عمران که آیا پس غیر دین الله را که اسلامست میخواهند و حال آنکه برای او مطیع و منقاد شد هر که در آسمانها و زمین است خواهی نخواهی بمعنی که هیچکس از نسبت بارادة و قدر و قضا و اذن و امر نمی جهد و بیان این گذشت در کتاب التوحید در دو حدیث باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة که باب بیست و پنجم است و سوی او برگردانیده میشوند برای حساب و جزای عمل چهاردهم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ يَقُولَ الرَّاكِبُ لِلْمَاشِي الطَّرِيقَ شرح الحق بفتح حاء بی نقطه و تشدید قاف بکار آمدنی و در بعض نسخ بجای آن الجور بفتح جیم و سکون واو و راء بی نقطه است و اول درصورتیست که راه فراخ باشد تنگ باشد و ممری دیگر نباشد سوای آنچه پیاده در آنست و دوم درصورتیست که راه فراخ باشد و ممری دیگر باشد الطریق منصوب بفعل محذوفست بتقدیر اریدیا اطلب مثل غفرانک ربنا که بتقدیر نطلب غفرانک است یعنی روایتست از هشام بن سالم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که درستی که از جمله حق است اینکه گوید سوار پیاده را که میخواهم راه را پانزدهم اصل و باسناده قال خرج امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و هو راکب فمشوا معه فقال الکم حاجة قالوا لا و لکنا نحب

ان تمشي معك فقال لهم انصرفوا فان مشي الماشي مع الراكب مفسدة للراكب
ومذلة للماشي شرح ضمیر مشوا راجع است بشیعه که غیر غلام و نوکرست مفسده و مذله بصیغه اسم
مکان برای کثرت است یعنی وبسند حدیث سابق گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بیرون آمد امیر المؤمنین
صلی الله علیه وآله بر حالی که او سوار بود پس شیعه پیاده رفتند با او پس گفت که آیا شما راست کاری ابن
گفتند که نه ولیکن ما دوست میداریم که پیاده رویم با تو پس گفت ایشان را که برگردید چه بدرستی که
رفتن پیاده با سوار محل فساد بسیار است برای سوار و محل خواری بسیار است برای پیاده شانزدهم
اصل عن ابرهيم بن عبد الحميد عن ابي الحسن عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله اذا ركب الرجل الدابة فسمّى ردفه ملك يحفظه حتى ينزل واذا ركب ولم
يسم ردفه شيطان فيقول له تغنّ فان قال لا احسن قال له تمنّ فلا يزال يتمنى
حتى ينزل وقال من قال اذا ركب الدابة بسم الله لا حول ولا قوة الا بالله الحمد لله
الذي هدانا لهذا الاية سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين
حفظت له نفسه ودابته حتى ينزل شرح ردفه برا بی نقط ودال منقط وفا بصیغه ماضی
غایب معلوم باب علم ونصر است تغن بفتح غین با نقط وتشدید نون مفتوحه بصیغه امر معتل اللام باب
تفعل است التغنی غزل گفتن وهجو یا مدح کردن وسرود کردن وهمه اینجا مناسب است احسن بصیغه
مضارع متکلم معلوم باب افعالست تمنّ بفتح میم وتشدید نون مفتوحه بصیغه امر معتل اللام باب تفعلست
التمنی آرزو کردن وخواندن گفته دیگری وهردو اینجا مناسب است واول مثل آنکه کسی که غزل خوب
نتواند گفت در فکر آن شود وبا خود گوید که کاش میتوانستم گفتن رکب از باب علم است الاية منصوب
بفعل محذوفست بتقدیر تعرف الاية بتمه آیت در سوره اعراف اینست که وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون یعنی روایتست از ابرهیم بن
عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که چون سوار شد مرد ستور را
پس نام برد الله را ردیف شد او را فرشته که نگاه میدارد او را تا آنکه فرود آید و چون سوار شد و نام
نبرد الله را ردیف شد او را شیطانی پس میگوید او را که شعر عاشقانه بگو پس اگر مرد گوید که خوب نمیتوانم
شیطان میگوید او را که آرزو کن آنچه را که میتوانی پس پیوسته آرزوی خام میکند تا آنکه فرود آید و رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت که هر که گفت چون سوار شد ستور را که بدمیجویم بنام الله نیست گجی عزم کسی از کاری
و نه قوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله الهی الله سپاس الله راست اگر راه نمود ما را برای این و نبودیم برای
راه یابیم اگر نمینمود ابکر راه نمود ما را الله هر آینه بتحقیق آوردند رسولان صاحب کل اختیار ما بکار آمدنی را
واهل بهشت ندا کرده شدند که این بهشت بمیراث داده شدید بآن سبب آنچه بودید در دار دنیا که میکردید

وایت

وآیت سوره زخرف که ای تتریه انکه بفرمان کرد برای ما اینرا و نبودیم برای آن بفرمان در آورندگان محفوظ شد
برای خود نفس ستور تا آنکه فرود آید هفدهم اصل علي بن ابرهيم وغيره رفعه قال خرج عبد
الصمد بن علي ومعه جماعة فبصر بابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلم مقبلا راكبا بغلا
فقال لمن معه مكانكم حتى اضحككم من موسى بن جعفر فلما دنا منه قال له ما هذه الدابة
التي لا يدرك عليها الثار ولا تصلح عند النزال فقال له ابو الحسن عليه السلم تطأطأت
عن سمو الخيل وتجاوزت قموء العير وخير الامور اوساطها فافحم عبد الصمد فما
احار جوابا شرح عبد الصمد بن علی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب از ارکان دولت عباسیه بوده
بعد از باب حسن است مکانکم منصوب باغراء است بتقدیر الزموا و مانند آن لا یدرک بصیغه نفی مجهول باب
افعال است الثار بفتح ثاء سه نقط و سکون همزه و را بی نقط کشنده خویش کسی یا خون خواهی و خون ریخته
با حق لا تصلح بصیغه غایبه باب منع و حسن است نزال بکسر نون و زای با نقط مصدر باب مفاعله است
تطاطات بدو طا بی نقط و دو همزه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعلل است سمو بضم سین بی نقط و ضم
میم و تشدید واو است خیل بفتح خا با نقط و سکون یا دو نقط در پایین جمع فرس بغیر لفظش است قموء
بضم قاف و ضم میم و سکون واو و همزه است که گاهی منقلب میشود بواو عیر بفتح عین بی نقط و سکون
یا دو نقط در پایین و را بی نقط است افحم بفا و حا بی نقط بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است
یعنی روایت کرد علی بن ابرهیم و غیر او هر کدام بالا برد سند حدیث را گفت که از خانه خود بیرون آمد
عبد الصمد بن علی و با او بودند جماعتی پس دیده ور شد بابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم بر حالی که رو برو می
آمد و سوار بود استر را پس عبد الصمد گفت جمعی را که با او بودند که نگاه دارید جای خود را تا خندانم شما را از
موسی بن جعفر پس وقتی که نزدیک شد امام با او گفت امام را که چیست این ستوری که دریافته نمیشود بر آن
دشمن خونی و خوب نمیشود نزد محاربه پس گفت او را ابو الحسن علیه السلم که پست شد از رفعت اسبان و
تجاوز کرد پستی خر را و بهترین کارها وسطهای آنهاست پس ملزم شد عبد الصمد پس جواب نداد هیچ جوابی هجدهم
اصل عن علي بن اسباط عن عمه يعقوب بن سالم رفعه قال قال امير المؤمنين عليه السلم
صلوات الله عليه قال رسول الله صلى الله عليه واله لا يرتدف ثلثة على دابة فان احدهم
ملعون شرح لا یرتدف برا بی نقط و دال بی نقط و فا بصیغه مضارع نفی یا نهی غایب معلوم باب افتعال است
احدهم عبارتست از آنکه بعد از سوار شدن دو کس سوار شده خواه در پیش و خواه در میان و خواه در پس
اگر یکی از آن دو کس غاصب و واجب النزول نباشد یعنی روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون
سین بی نقط و با یک نقط و طا بی نقط از عمش یعقوب بن سالم که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلم است نسبت داد حدیث را بامامی گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت رسول الله

صلی الله علیه و آله کرد و دیف یکدیگر میشوند کسی بر یک ستور چه بدرستی که یکی از ایشان ملعونست باب سوم
اصل باب آلات الدواب شرح این باب بیان اسباب ستوران است و درین باب شش حدیث
اول اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلم قال السرج مرکب
ملعون للنساء شرح ملعون مرفوع و صفت مرکب است و ملعون بودن سرج باعتبار سوارش است
یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از بعض یارانش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زین جای سواری
ملعونست برای زنان دوم اصل عن سماعة قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن جلود السباع
فقال ارکبوها و لا تلبسوا شیئا منها تصلون فیه شرح سباع بکسر سین بنقط و تخفیف با بی نقط
و الف و عین بی نقط است ارکبوها از باب علم است و امر برای اباحت است لا تلبسوا از باب علم است
و نهی برای تحریم است تصلون جمله حالیست ضمیر فیه راجع بشی است یعنی روایتست از سماعة بفتح سین
بنقط و تخفیف میم و عین بی نقط گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از پوستهای درندگان
مثل پوست پلنگ پس امام گفت که سوار شوید آنها را و مپوشید چیزی از آنها را بر حالی که نماز گذارید در آن
سوم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلم قال سألته عن السرج و اللجام فیه
الفضة ایرکب به فقال ان کان مموها لا یقدر علی نزعه فلا بأس و الا فلا یرکب به
شرح یرکب هر دو جا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب علم است با در به برای آلتست و ضمیر راجع
بهر یک از سرج و لجام است و ظرف نایب فاعل است ضمیر مستتر در کان راجع بهر یک از سرج و لجام است
باعتبار جزء آن که آهنی است المموه بواو و ها بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل اندوده کرده شده بآب نقره
یا آب طلا ماخوذ است از ماء بمعنی آب زیرا که اصلش موه بفتح میم و فتح واو و ها بوده لا یقدر بصیغه نفی
مضارع غایب مجهول از باب ضرب است و ظرف نایب فاعلست ضمیر نزعه راجع است بماء که مفهوم است
از مموه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زین
و لجام که در آنست نقره آیا سواری کرده میشود با آن زین و لجام امام گفت که اگر باشد آهنهای آن زین
و لجام اندوده کرده شده بآب نقره که توانای نمیشود بر جدا کردن آن آب نقره پس نیست پروای با آن
سواری و اگر چنان نباشد پس سواری کرده نمیشود با آن زین و لجام چهارم اصل عن حنان بن سدیر
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلم ایاک ان
ترکب میثرة حمراء فانها میثرة ابلیس شرح المیثرة بکسر میم و سکون یاء دو نقط در پایین مبدل از واو
و فتح ثای سه نقط و راء بی نقط جامه که بالا پوش است مثل زین پوش و تاج پوش و عبا چنانچه گذشت در کتاب الصلوة
در حدیث بیست و هفتم باب اللباس الذی یکره الصلوة فیه و ما لا یکره که باب شصتم است و در کتاب الزی
و التجمل و المروة در حدیث ششم باب لبس الحریر و الدیباج که باب دهم است و مراد اینجا زین پوشیست که

ابریشم محض است بقرینه حدیث آینده ابن اثیر در نهایه گفته که فیه انه نهی عن میثرة الارجوان المیثرة بالکسر مفعلة
من الوثارة یقال وثر وثارة فهو وثیر ای وطیء لین و اصلها موثرة فقلبت الواو یاء لکسرة المیم و هی
من مراکب العجم تعمل من حریر او دیباج یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقط و تخفیف نون ابن سدیر
بفتح سین بی نقط و کسر دال بی نقط و سکون یاء دو نقط در پایین و راء بی نقط گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله علی علیه السلم را که دور دار از خود مکید خود را و ایراکه سوار
شوی زین پوشی را که سرخ است چه بدرستی که آن زین پوش ابلیس است پنجم اصل عن ابرهیم بن ابی یحیی
المدینی عن ابی عبد الله علیه السلم ان علی بن الحسین علیه السلم کان یرکب علی قطیفة
حمراء شرح روایتست از ابرهیم بن ابی یحیی مدینی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه علی بن الحسین علیه السلم
بود که سوار میشد بر قطیفه سرخ که ابریشم محض نبود ششم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کانت برة ناقة رسول الله صلی الله علیه و آله من فضة شرح البره بضم با بی نقط و تخفیف
راء بی نقط و تاء تانیث که بجای واو لام الفعل محذوفست حلقه بینی شتر یعنی روایتست از مسمع بکسر میم
و سکون سین بی نقط و فتح میم دوم و عین بی نقط ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود
حلقه بینی ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره باب چهارم اصل باب اتخاذ الابل شرح این باب بیان
واگرفتن شتر است درین باب یازده حدیث اول اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد
الله علیه السلم قال ان علی بن الحسین علیه السلم کان لیبتاع الراحلة بمائة دینار یکرم
بها نفسه صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه شرح الراحله براء بی نقط و الف و کسر حاء بی نقط و
تخفیف لام شتری که برای سواریست ماخوذ است از رحل بفتح را و سکون حا بمعنی زین شتر یکرم بصیغه
مضارع غایب معلوم از باب تفعیل یا از باب افعالست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که بدرستی که علی بن الحسین علیه السلم بود که هر آینه میخرید راحله را بصد دینار طلا گرامی میداشت
با آن خودش را صلوات الله علیه و علی آبائه و علی ابنائه دوم اصل عن صفوان الجمال قال قال ابو عبد الله
علیه السلم لو یعلم الناس کنه حملان الله للضعیف ما غالوا ببهیمة شرح صفوان جمال شتر
بکرایه میداده در راه مکه و متعارفست که بکرایه دهندگان شتر را کبار را تکلیف زود آمدن و پیاده رفتن
در بعض راه میکنند برای ضعف شتران و امام علیه السلم این کلام برای نهی از آن تکلیف گفته الکنه بضم کاف
و سکون نون و ها مقدار چیزی الحملان بضم حاء بی نقط و سکون میم مصدر باب ضرب برداشتن بار و مراد
بعطف کردن سنگینی و آزار رسانیدن بار است ضعیف اینجا عبارتست از شتر لاغر که در راه مکه است موافق آیه سوره
حج و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق ما نافیه است غالوا بعین بی نقط و الف و فتح لام بصیغه ماضی غایب معلوم
معتل اللام واوی از باب مفاعله است المغالاة قرار دادن صاحب چیزی بهای معتد به برای آن چیز و مراد اینجا عزیز

داشتن تبر تکلیف پیاده شدن راکب آنست تا مبادا که شتر تلف شود و قیمتش نقصان صاحبش شود و مراد بهمه
اینجا شتر راه مکه است موافق آنچه می آید در حدیث چهارم این باب مقصود با مثال این حدیث بیان مبالغه حملان
است و این منافات ندارد با وجوب رعایت شتران نظیر لو نگاشتهم لما تمانشم یعنی روایتست از صفوان
شتردار که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که اگر میدانستند مردمان قدر بر داشتن الله تعالی ثقل بار را برای
شتر ضعیف در راه مکه قدر و قیمت معتد به قرار نمیداد نه برای شتری که در زیر حاجی یا زیر بار او ست سوم
اصل عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ان
علی ذروة کل بعیر شیطانا فامتهنوها لانفسکم وذللوها واذکروا اسم الله فانما یحمل
الله شرح الذروه بضم وکسر ذال بانقط وسکون را بنقط بالای چیزی امتهنوها بنون بصیغه امر باب افتعال
وضمیر منصوب راجع بذروه است الامتهان کار فرمودن چیز را و مراد اینجا بار نهادن بر پشت شتر است
ذللوها بذال و دو لام بصیغه امر باب تفعیل است التذلیل فرمان بردار کردن و مراد اینجا عدم مضائقه در گذاشتن
بار سنگین بر پشت شتر لایق آن بار ست و این اشارتست باینکه سبکبار کردن آن شتر در راه مکه مثلا باعث
طغیان شتر و انداختن بار و راکب است فا در فانما برای بیانست یحمل بیا بنقط بصیغه مضارع معلوم باب
ضرب اشارتست بانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق برای بیان اینکه مغالاة بهیمه باید کرد یعنی روایتست
از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که بر پشت
هر شتری شیطانیست پس کار فرمایید پشت شتر را برای خودتان و فرمان بردار کنید پشت شتر را و مذکور کنید
نام الله را در وقت بار سنگین گذاشتن بر آن جز این نیست که بار میدارد الله تعالی چهارم اصل عن
هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو یعلم الحاج ما للرمن الحملان ما غالی احد ببعیر
شرح بیان حملان و مغالات شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی روایتست از هشام بن حکم از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که اگر میدانست حج گزار که چیست برای وا از حمل بار بر داشتن الله تعالی فراز بهای
معتد به نمیداد کسی برای شتری در راه مکه پنجم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال مر بی ابو عبد الله
علیه السلم وانا امشی عرض ناقتی فقال ما لک لا ترکب فقلت ضعفت ناقتی فاردت ان
اخفف عنها فقال رحمک الله ارکب فان الله یحمل عن الضعیف والقوی شرح یحمل بیان شد
در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گذشت بمن جعفر صادق علیه السلم
بر حالی که من پیاده میرفتم در پهلوی ناقه خود در راه مکه پس امام گفت که چیست ترا که سوار نمیشوی پس گفتم که سست
شده ناقه من پس خواستم که سبک کنم بار را از آن پس امام گفت که رحمت کناد ترا الله سوار شو چه بدرستی
که الله بار بر میدارد از سست و تندرست و توانا در راه مکه ششم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلم
قال نهی رسول الله صلی الله علیه واله ان یتخطی القطار قیل یا رسول الله ولم قال لانه لیس من

قطار

قطار الا وما بین البعیر الی البعیر شیطان شرح تخطی با نقط و طا بنقط والف منقلب از واو
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است التخطی گذشتن از جای بگام نهادن القطار بفتح قاف و تخفیف
طا بنقط و را بنقط شتران از پی یکدیگر وان مرفوع و نایب فاعل است یعنی روایتست از کسی که مذکور کرد
حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه بگام گذشته شود
از میان قطار شتر گفته شد که ای رسول الله و چرا گفت که برای اینکه نیست هیچ قطاری مگر بر حالی که در میان شتر
تا شتر شیطانیست مراد اینست که در آن گذشتن بیم ضررست هفتم اصل عن الحسین بن عمر بن یزید
عن ابیه قال اشتریت ابلا وانا بالمدینة مقیم فاعجبتنی اعجابا شدیدا فدخلت علی ابی
الحسن الاول علیه السلم فذکرتها له فقال ما لک وللابل اما علمت انها کثیرة المصائب قال
من اعجابی بها اکریتها وبعثت بها مع غلمان لی الی الکوفة قال فسقطت کلها فدخلت
علیه فاخبرته فقال فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب
الیم شرح کثیرة المصائب بمعنی اینست که آفت بسیار میدارد و مذمت داشتن ابل گذشت در کتاب المعیشة
در حدیث ششم باب فضل الزراعة که باب صد و بیست و چهارم است من در من برای سببیت است
اکریتها بر منقط و یا دو نقط در پایین بصیغه ماضی متکلم معلوم باب افعالست سقطت بسین بنقط
و قاف و طا بنقط بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است کلها مرفوع و تاکید ضمیر مستتر در سقطت است
یعنی روایتست از حسین بن عمر بن یزید از پدرش گفت که خریدم شترانی را بر حالی که من در مدینه مجاور بودم پس
خوش آمد آنها مرا خوش آمدنی سخت پس داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلم پس مذکور کردم آنها را برای او پس
امام گفت که چکار ست ترا و شتران را با یکدیگر آیا ندانستی که آنها بسیار آفت است راوی گفت که پس از
خوشحال شدن من با آنها سخن امام را نشنیدم و بکرایه دادم آنها را و فرستادم آنها را با غلامانی که مرا بودند
سوی کوفه راوی گفت که پس سقط شدند همگی آنها پس داخل شدم بر امام پس خبر دادم او را پس امام گفت
از سوره نور که پس باید که احتراز کنند جمعی که عدول میکنند از امر رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه برخورد ایشان را
امتحانی در دنیا بنقص در اموال و انفس یا عذابی دردناک در آخرت اشارتست باینکه وصی رسول حکم رسول دارد
صلی الله علیهم هشتم اصل عن صفوان الجمال قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا صفوان اشتر لی جمالا
وخذه اشوه فانه اطول شیء اعمارا فاشتریت له جمالا بثمانین درهما فاتیته به وفی
حدیث آخر قال اشتر لی السود القباح فانها اطول شیء اعمارا شرح الاشوه بفتح همزه و سکون
شین بانقط و فتح واو و ها بشکل زشت هر دو جا عبارت از شتر است سود بضم سین بینقط و سکون واو
و دال منقط جمع اسود است قباح بکسر قاف و تخفیف با بنقط والف و حا بینقط جمع قبیح است یعنی روایتست
از صفوان شتردار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای صفوان خریداری کن برای من شتر نر را و زشت گیر از

بدشکلتر چه بدرستی که آن درازتر شتراست باعتبار عمرها پس خریدیم برای او شتر نر را بهشتاد درهم پس آوردم نزد
او آنرا و در حدیثی دیگر از صفوان امیست که امام گفت که خریداری برای من سیاهان بدشکلان را چه بدرستی
که آنها درازتر شتراست باعتبار عمرها نهم اصل عن ابن القدّاح عن ابی عبدالله علیه السلام و عن ابیه
میمون قال خرجنا مع ابی جعفر علیه السلام الی ارض بطیبة و معه عمرو بن دینار و اناس
من اصحابه فاقمنا بطیبة ما شاء الله ثم رکب ابو جعفر علیه السلام علی جمل صعب فقال له
عمرو بن دینار ما اصعب بعیرک فقال او ما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال
ان علی ذروة کل بعیر شیطانا فامتهنوها و ذللوها و اذکروا اسم الله علیها فانما یحمل
الله ثم دخل مکة و دخلنا معه بغیر احرام شرح ضمیر قال راجع بکل واحد از امام جعفر صادق علیه السلام
و میمون است الطیبه بکسر طاء بی‌نقط و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بیرون حرم که عمرو بن دینار
تابعی یکی از فقهای مخالفانست ضمیر اصحابه راجع بامام و راجع بعمرو میتواند بود اناس بضم همزه و تخفیف نون
و سین بی‌نقط است رکب از باب علم است الصعب بفتح صاد بی‌نقط و سکون عین بی‌نقط و باء یک نقطه
ستور ناهموار و آن ضد ذلول است ما اصعب فعل تعجب است بعیرک منصوبست همزه در او ما علمت
برای استفهام توبیخی است و واو برای عطف بر مقدر است و مراد تجهیل مخاطب در اظهار ظواهر بعد از تجهیل
او در غیر آنست و استشهاد باعتبار امر در فامتهنوها و ذللوها ست که بیان شد در شرح حدیث سوم
این باب بغیر احرام اشارت بانست که بحدی نرسیده بود که شرط وجوب یا استحباب احداث احرام
باشد که گذشت در کتاب الحج در حدیث یازدهم باب من جاوز میقات ارضه بغیر احرام او دخل مکة بغیر احرام
که باب هفتاد و ششم است و در بعض احادیث باب المتمتع تعرض له الحاجة خارجا من مکة بعد احلاله که باب
صد و چهل و هشتم است یعنی روایتست از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام و از پدرش
میمون هر کدام گفت که از مکه بیرون رفتیم با امام محمد باقر سوی زمینی در بیرون حرم و با او بود عمرو بن دینار و
مردمانی از یاران او پس درنگ کردیم در بیرون حرم چندانکه خواست الله و سوار شد امام محمد باقر علیه السلام
بر شتری ناهموار پس گفت او را عمرو بن دینار از روی طعن که چه ناهموارست شتر تو پس امام گفت که آیا
ندانستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بدرستی که بر بالای هر شتری شیطانیست پس کار فرمایید آنرا
و فرمان بردار کنید آنرا و مذکور کنید نام الله را بر آن چه جز این نیست که بار بر میدارد الله تعالی بعد از آن امام
داخل شد مکه را و داخل شدیم با او بی احرامی دهم اصل عن ابن ابی یعفور عن ابی جعفر علیه السلام قال
سمعته یقول ایاکم و الابل الحمر فانها اقصر الابل اعمارا شرح روایتست از عبدالله بن ابی یعفور از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که دور دارید از خود شتران سرخ مو را چه بدرستی
که آنها کوتاه‌ترین شترانست باعتبار عمرها یازدهم اصل عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله

علیه السلام یقول ان الله عز و جل اختار من کل شیء شیئا اختار من الابل الناقة و من الغنم
الضائنة شرح غنم قدر مشترک میان بز و میش است ضائنه بضاد بانقط و الف و کسر همزه و نون میش
ماده است یعنی روایتست از عبدالله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که بدرستی که الله عز و جل گزین کرد از هر چیز چیزی را گزین کرد از شتران شتر ماده را و از گوسفندان میش ماده را
باب پنجم اصل باب الغنم شرح این باب بیان گوسفندانست در این باب نه حدیثست اول اصل
عن اسحق بن جعفر قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا بنی اتخذ الغنم و لا تتخذ الابل شرح
روایتست از اسحق بن جعفر گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای پسرکم فرا گیر گوسفند را
خواه بز و خواه میش و فرا مگیر شتر را دوم اصل عن عمر بن ابان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله نعم المال الشاة شرح روایتست از عمر بن ابان از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خوب مالیست گوسفند سوم اصل عن عبدالله بن
سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله نظّفوا مرابضها و
امسحوا رغامها شرح نظفوا بنون و ظاء بانقط و فا بصیغه امر باب تفعیل است المرابض بفتح میم و را
بی‌نقط و کسر باء یک نقطه و ضاد بانقط جمع مربض بفتح میم و کسر باء خوابگاههای گوسفندان و اسبان گرد آن
شده باشد یعنی روایتست از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که پاکیزه کنید خوابگاههای گوسفندان را و برطرف کنید آب بینی گوسفندان را چهارم اصل
و بهذا الاسناد عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اتخذ اهل بیت شاة اتاهم الله برزقها
و زاد فی ارزاقهم و ارتحل عنهم الفقر مرحلة فان اتخذوا شاتین اتاهم الله بارزاقهما
و زاد فی ارزاقهم و ارتحل عنهم الفقر مرحلتین و ان اتخذوا ثلثا اتاهم الله بارزاقهم
و ارتحل عنهم الفقر رأسا شرح اتاهم از باب ضرب است با برای تعدیه است اتاهم الله بارزاقهم
مشتمل بر اقتصار است بنابر ظهور مراد که اتاهم الله بارزاقها و زاد فی ارزاقهم یعنی و باین سند حدیثیست
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون فرا گیرند و نگاه دارند خانواده گوسفندی را داد
ایشان را الله روزی آن گوسفند و زیاد کرد در روزیهای آن خانواده و کوچ کرد از ایشان نیازمندی یک
کوچ را پس اگر نگاه داشتند دو گوسفند را داد ایشان را الله روزیهای آن دو و زیاد کرد در روزیهای آن خانو
اده و کوچ کرد از ایشان نیازمندی دو کوچ وار و اگر نگاه داشتند سه گوسفند را داد الله ایشان را روزیهای
ایشان و کوچ کرد از ایشان نیازمندی بالکلیه پنجم اصل عن محمد بن عجلان قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول ما من اهل بیت یکون عندهم شاة لبون الا قدسوا کل یوم مرتین قلت
و کیف یقال لهم قال یقال لهم بورکتم بورکتم شرح لبون بفتح لام و تخفیف باء یک نقطه مرفوع وصف شاة است

قدسوا بقاف و دال منقط و سین منقط بصیغه مجهول باب تفعیل است التقدیس تطهیر و مراد اینجا بی عیب
شمردنست بورکتم جمله خبریه و دعائیه میتواند بود و دو بار باعتبار اینست که گوسفند در هر روزانه
شب دو بار دوشیده میشود یعنی روایتست از محمد بن عجلان بفتح عین و سکون جیم گفت که
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که نیست هیچ خانواده که باشند نزد ایشان گوسفندی
شیردار مگر اینکه بی عیب شمرده شدند در هر روزی دو بار گفتم که چگونه گفته میشود ایشان را امام گفت
که گفته میشود ایشان را که برکت داده شده بد برکت داده شده بد ششم اصل عن محمد بن مارد قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من مؤمن یکون فی منزله عنز حلوب الا
قدس اهل ذلک المنزل و بورک علیهم فان کانت اثنتین قدسوا و بورک علیهم فی
کل یوم مرتین قال فقال بعض اصحابنا و کیف یقدسون قال یقف علیهم ملک فی
کل صباح فیقول لهم قدستم و بورک علیکم و طبتم و طاب ادامکم قال قلت و ما معنی
قدستم قال طهرتم شرح العنز بفتح عین منقط و سکون نون و زای منقط ماده بز حلوب بفتح حا
منقط و تخفیف لام مضمومه و سکون واو و با یکنقطه فعول بمعنی مفعول است بمعنی دوشیده
شده و آن در گوسفند و در شیر شش مستعمل میشود و بنا بر اول مرفوع و صفت عنز است و بنابر دوم
مجرور و مضاف الیه است قدس بصیغه مجهول باب تفعیل است منافات نیست میان وحدت
تقدیس اینجا و تعدد در حدیث سابق زیرا که میتواند بود که یک تقدیس و یک تبریک راجع شود بد
تقدیس ما نگاه داشتن عنز افضل از نگاه داشتن ضانیه باشد و احتمال دوم مناسب ظاهر حدیث
یازدهم باب سابق نیست ادام بکسر همزه و تخفیف دال منقط است یعنی روایتست از محمد بن مارد
بکسر را منقط و دال منقط گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست
هیچ مؤمنی که باشد در منزل او ماده بزی که دوشیده شده باشد مگر اینکه تقدیس کرده شدند اهل آن
منزل و برکت کرده شد بر ایشان پس اگر باشند دو ماده بز تقدیس کرده شدند و برکت کرده شد بر
ایشان در هر روزی دو بار راوی گفت که پس گفت بعضی یاران ما که و چگونه تقدیس کرده میشوند
امام گفت که می ایستد بر سر ایشان فرشته در هر صباحی پس میگوید ایشان را که تقدیس کرده شدید و برکت
کرده شد بر شما و پاکیزه شدید و پاکیزه شد نانخورش شما راوی گفت که گفتم که چیست معنی تقدیس کرده
شدید گفت که پاک کرده شدید از عیب هفتم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قالت
رسول الله صلی الله علیه و آله لعمته ما یمنعک ان تتخذی فی بیتک برکة قالت یا
رسول الله ما البرکة قال شاة تحلب فانه من کان فی داره شاة تحلب او نعجة
او بقرة تحلب فبرکات کلهن شرح مدح داشتن غنم و بقر گذشت در کتاب المعیشة در حدیث

ششم باب فضل الزراعة که باب صد و بیست و چهارم است یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله عمه خود صفیه را که چه مانع میشود ترا از اینکه نگاه داری در خانه تو برکتی
را گفت که ای رسول الله چیست برکت گفت که گوسفند که دوشیده شود چه بدرستی که شان اینست
که هر که باشد در سرای او میشی که دوشیده شود یا ماده بزی یا ماده گاوی که دوشیده شود پس برکات
همگی آنها برای اوست هشتم اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله
علیه و آله علی ام سلمة فقال لها ما لی لا اری فی بیتک البرکة قالت بلی و الحمد لله ان البرکة لفی
بیتی فقال ان الله عز و جل انزل ثلث برکات الماء و النار و الشاة شرح الماء و دو نظیرش مرفوع
و منصوب میتواند بود و النار اشارتست بامثال آیت سوره واقعه نحن جعلناها تذکرة و متاعا للمقوین
پس هر خانه که در آن نان و مانند آن پخته نشود بی برکتست یعنی روایتست از ابو الجارود بجیم و ضم را
منقط و دال منقط از امام محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر ام سلمه پس گفت او را
که چیست مرا که نمی بینم در خانه تو برکت را گفت که بلی هست و سپاس الله راست بدرستی که برکت هر آینه
در خانه منست پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بدرستی که الله عز و جل فرو فرستاد و بقضا و قدر خود سه
برکت را آنها آب و آتش و گوسفندست نهم اصل عن سلیمان الجعفری رفعه الی ابی عبد الله
علیه السلام قال ما من اهل بیت تروح علیهم ثلثون شاة الا لم تزل الملائکة تحرسهم حتی یصبحوا
شرح تروح برا منقط و واو و حا منقط بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل است الرواح بفتح را برگشتن
بسوی منزل در آخر روز الا بکسر همزه و تشدید لام است تحرسهم بحا منقط و را منقط و سین منقط بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب نصر است یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر طیارست بالا برد سند حدیث را
بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچ خانواده که در آخر روز وارد شود بر ایشان سی گوسفند
مگر اینکه پیوسته پاسبانی میکنند ایشان را فرشتگان تا اینکه بصباح رسند باب سمة المواشی شرح السمة بکسر
سین منقط و تخفیف میم مصدر معتل الفاء واوی باب ضرب نشان کردن بداغ المواشی جمع ماشیه شتران
و گوسفندان و مانند آنها از چرندگان یعنی این باب بیان داغ کردن چرندگانست در این باب دو حدیث
اول اصل عن یونس بن یعقوب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اسم الغنم فی وجوهها فقال
سمها فی آذانها شرح اسم بفتح همزه و کسر سین منقط و تخفیف میم مضمومه بصیغه مضارع متکلم معلوم معتل الفاء
واوی باب ضرب بتقدیر استفهام است سمها بکسر سین و سکون میم بصیغه امر است اذانها بهمزه و الف است
یعنی روایتست از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا داغ کنم گوسفندان را در روهای
آنها گفت که داغ کن آنها را در گوشهای آنها دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن سمة المواشی فقال لا بأس بها الا فی الوجوه شرح روایتست از عبد الله بن سنان گفت که

پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از داغ کردن چرندگان گفت که نیست پروایی آن مگر در رو های
آنها باب هفتم اصل باب الحمام شرح حمام بفتح حا منقط وتخفیف میم جمع حمامه است و در مثل این
جمع تذکیر و تانیث جایز است یعنی این باب بیان کبوترانست در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن
معویة بن وهب قال الحمام من طیور الانبیاء شرح روایتست از معویه بن وهب بفتح واو وسکون
ونفتح ها و با یکنقطه که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است گفت که کبوتران از جمله مرغان
پیغمبرانند دوم اصل عن عبد الاعلی مولی ال سام قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان
اول حمام کان بمکة حمام کان لاسمعیل علیه السلم شرح روایتست از عبد الاعلی ملازم ال سام گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی اول کبوترانی که بودند در مکه کبوترانیست که بودند
برای اسمعیل علیه السلم سوم اصل عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان اصل
حمام الحرم بقیة حمام کانت لاسمعیل بن ابرهیم صلی الله علیهما اتخذها کان یانس بها
لها وقال ابو عبد الله علیه السلم یستحب ان تتخذ طیرا مقصوصا تانس به مخافة الهوام شرح
حفص بفتح حا منقط وسکون فا و صاد منقط است بختری بفتح با یکنقطه وسکون خا با نقطه وفتح تا دو نقطه
در بالا وکسر را منقط وتشدید یا است البقیه بفتح با یکنقطه وکسر قاف وتشدید یا دو نقطه در پایین
باقیمانده واینجا عبارتست از مرغانی که پرواز کنند بسبب بریدن پرها مانند آن یانس بهمزه و نون وسین
منقط بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و علم وحسب است یستحب بصیغه مضارع غایب مجهول
باب استفعال است تتخذ بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افتعالست طیر بفتح طا منقط وسکون یا
دو نقطه در پایین جمع طایر است و اینجا عبارتست از کبوتران المقصوص بقاف و دو صاد منقط پر
بریده تانس بصیغه مخاطب است مخافة مصدر میمی و منصوبست و مفعول له است الهوام بفتح ها وتشدید
میم جمع هامه بتشدید میم اند و گزندگان و جانورانی که در خانها بهم میرسند مثل عقرب یعنی روایتست
از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که اصل کبوتران حرم مکه پر بریدگان کبوترانست
که بودند برای اسمعیل بن ابرهیم صلی الله علیهما فرا گرفته بود آنها را بود که انس میگرفت با آنها وگفت امام
جعفر صادق علیه السلم که مستحب است اینکه فرا گیری کبوترانی پر بریده را که انس گیری با آنها از ترس آزار
رسانندگان چهارم اصل عن ابی خدیجة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول هذه
الحمام حمام الحرم هی من نسل حمام اسمعیل بن ابرهیم التی کانت له شرح روایتست از ابو خدیجه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که این کبوتران که کبوتران حرمند اینها از نسل
کبوتران اسمعیل بن ابرهیم اند که بودند برای او پنجم اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لیس من بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت افة من الجن ان سفهاء الجن

یعبثون فی البیت فیعبثون بالحمام و یدعون الانسان شرح یعبثون بعین منقط و با
یکنقطه وثا سه نقطه از باب علم است العبث بفتح عین و فتح با بازی کردن یدعون بفتح دال منقط و ضم
عین منقط است یعنی روایتست از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ خانه که
در آنست کبوترانی مگر اینکه بر نخورد اهل آن خانه را آفتی از جانب جن بیان این آنکه بدرستی که سفیهان جن
بهرزه میکاوند در خانه پس بهرزه میکاوند با کبوتران و وا میگذارند آدمی را ششم اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال شکا رجل الی النبی صلی الله علیه واله الوحشة
فامره ان یتخذ فی بیته زوج حمام شرح روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که شکایت کرد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله تنهایی و دلگیری را پس امر کرد او را باینکه فرا گیرد در خانه خود
جفتی از کبوتر را هفتم اصل عن زید الشحام قال ذکرت الحمام عند ابی عبد الله علیه السلم
فقال اتخذوها فی منازلکم فانها محبوبة لحقتها دعوة نوح صلی الله علیه وهی انس شیء
فی البیوت شرح ذکرت بصیغه مجهول غایبه و معلوم متکلم باب نصر میتواند بود محبوبه بحا منقط و دو با
یکنقطه است لحقتها بحا منقط وقاف بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است و در بعضی نسخ بصیغه غایبه
است و بر هر تقدیر استیناف بیانی محبوبه است و مراد اینست که نوح علیه السلم در وقت خروج از کشتی
دعا کرده برای کبوتران که محبوب خلایق باشند چون خدمتی بایشان فرموده بجا آوردند آنس بهمزه
والف افعل التفضیل است یعنی روایتست از زید پیه فروش گفت که مذکور شدند کبوتران نزد امام
جعفر صادق علیه السلم پس گفت که فرا گیرید آنها را در منزلهای شما چه بدرستی که آنها خوش آمده اند بیان این
آنکه لاحق شد آنها را دعای نوح صلی الله علیه و آنها انس گیرنده ترین چیزند در خانها هشتم اصل عن ابی سلمة
قال قال ابو عبد الله علیه السلم الحمام طیر من طیور الانبیاء علیهم السلم التی کانوا یمسکون فی
بیوتهم ولیس من بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت افة من الجن ان سفهاء
الجن یعبثون فی البیت فیعبثون بالحمام و یدعون الناس قال ورایت فی بیت
ابی عبد الله علیه السلم حماما لابنه اسمعیل علیهما السلم شرح روایتست از ابو سلمه بفتح سین منقط
وتخفیف لام مفتوحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که کبوتران مرغانند از جمله مرغان پیغمبران
علیهم السلم که بودند که نگاه میداشتند در خانهای خود و نیست هیچ خانه که در آنست کبوترانی مگر اینکه بر نخورد
اهل آنخانه را آفتی از جانب جن بیان این آنکه بدرستی که سفیهان جن بهرزه میکاوند در خانه پس بهرزه میکاوند
با کبوتران و وا میگذارند مردمان را راوی گفت که و دیدم در خانه امام جعفر صادق علیه السلم کبوترانی را
برای پسرش اسمعیل علیهما السلم نهم اصل عن یعقوب بن جعفر قال قال ابو الحسن الاول علیه السلم
ونظر الی الحمام فی بیته ما من انتفاض ینتفض بها الا نفر الله بها من دخل البیت من

عن بقية اهل الارض شرح ونظر جمله حاليه است بتقدير قد ما من تا آخر معقول قال است انتفاض بنون
وفا وضاد با نقط مصدر باب افتعال بمعنى تكانده شدنست چنانچه در كبوتران بى سببى گاهى ميباشد
ودر نسخ بى تاء وحدت است وظاهر اينست كه تاء وحدت از قلم كاتبان افتاده باشد بقرينه ارجاع
دو ضمير مؤنث بآن وما موافق ظاهر شرح ميكنيم ينتفض بصيغه مضارع غايب يا غايبه معلوم باب
افتعالست وضمير مستتر راجع بحمام است نفر بنون وفا وراء بى نقط بصيغه ماضى غايب معلوم باب
تفعيل است العزمه بفتح عين بى نقط وفتح زاى با نقط وتخفيف ميم جمع عازم بكسر زاى جماعتى از جن وانس كه
تجد قصد آزار مردم ميكنند يعنى روايتست از يعقوب بن جعفر گفت كه گفت امام موسى كاظم عليه السلم
برحالى كه نگاه كرد سوى كبوترانى در خانه او كه نيست هيچ تكانده شدنى كه كبوتران تكانده شوند بآن مگر اكه
دور ميكند الله بآن تكانده شدن كسى را كه داخل شد خانه را از جمله قصد بد كنندگان اهل زمين دهم اصل عن
داود بن فرقد قال كنت جالسا في بيت ابي عبد الله عليه السلم فنظرت الى الحمام راعبي
يقرقر طويلا فنظر الي ابو عبد الله عليه السلم فقال يا داود أتدري ما يقول هذا الطير
قلت لا والله جعلت فداك قال يدعو على قتلة الحسين صلوات الله عليه فاتخذوا
في منازلكم شرح راعب براء بى نقط وكسر عين بى نقط وباء يك نقطه موضعى است كه در آن نوعى از كبوتران
بسيار ميباشند يقرقر بدو قاف ودو راء بى نقط بصيغه مضارع غايب معلوم باب فعلله است
القرقره خواندن كبوتر يعنى روايتست از داود بن فرقد بفتح فا وسكون راء بى نقط وفتح قاف ودال
بى نقط گفت كه بودم نشسته در خانه امام جعفر صادق عليه السلم پس نظر كردم سوى كبوترانى از راعب
كه ميخواندند در زمانى دراز پس نگاه كرد سوى من امام جعفر صادق عليه السلم پس گفت كه اى داود آيا
ميدانى كه چه ميگويند اين مرغان گفتم كه نه بخدا قسم قربانت شوم گفت كه نفرين ميكنند بر قاتلان امام
حسين صلوات الله عليه پس فرا گيريد در منزلهاى شما آنها را يازدهم اصل عن يحيى الازرق قال
سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول ان حفيف اجنحة الحمام ليطرد الشياطين شرح ازرق
بفتح همزه وسكون زاى با نقط وفتح راء بى نقط وقاف است الحفيف بفتح حاء بى نقط وكسر فا وسكون يا
دو نقط در پايين وفاء دوم مصدر باب نصر آواز حركت چيزى ليطرد بفتح لام وطاء بى نقط وراء بى نقط
ودال بى نقط بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر مرفوع است يا بكسر لام منصوبست ودر بعض نسخ
ليطير بطاء بى نقط وياء دو نقط در پايين وراء بى نقط از باب تفعيل يا باب ضرب است يعنى روايتست
از يحيى كبود چشم گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ميگفت كه بدرستى كه آواز بالهاى كبوتران
هر آينه دفع ميكند شياطين را دوازدهم اصل عن سهل بن زياد رفعه قال قال ابو عبد الله
عليه السلم ان الله يدفع بالحمام هذه الداء شرح الهده بفتح ها وتشديد دال بى نقط شكستن يعنى

روايتست از سهل بن زياد بالا برد سند حديث را گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه بدرستى كه الله
دفع ميكند بكبوتران شكستن سرا را سيزدهم اصل عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلم قال اتخذوا
الحمام الراعبية في بيوتكم فانها تلعن قتلة الحسين بن علي عليهما السلم ولعن قاتله لعن
بصيغه ماضى مجهول باب منع جمله انشائيه است براى نفرين يعنى روايتست از سكونى از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت كه فرا گيريد كبوتران راعبيه را در خانهاى شما چه بدرستى كه ايشان لعن ميكنند قاتلان حسين بن على را عليهما
السلم ولعن قاتله چهاردهم اصل عن محمد بن ابي حمزة عن عثمان بن الاصبهاني قال استهدى الى
اسمعيل بن ابي عبد الله عليه السلم فاهديت له طيرا راعبيا فدخل ابو عبد الله عليه السلم
فقال اجعلوا هذا الطير الراعبي معي في البيت يؤنسني قال وقال عثمان دخلت على ابي
عبد الله عليه السلم وبين يديه حمام يفتت لهن خبزا شرح اصبهانى بكسر همزه وسكون صاد بى نقط
وفتح باء يك نقطه است طير جمع طاير است وعبارتست از حمام ودر آن تذكير وتانيث جايزست يفت بفاء و
تشديد تاء دو نقط در بالا بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است يعنى روايتست از محمد بن ابى حمزه
از عثمان بن اصبهانى گفت كه طلب هديه كرد از من اسمعيل پسر امام جعفر صادق عليه السلم پس هديه كردم
براى او كبوتران راعبى را پس داخل سرا شد امام جعفر صادق عليه السلم پس گفت كه بگردانيد اين كبوتر را با من
در خانه كه انس دهد مرا الحمد گفت كه وگفت عثمان كه داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلم برحالى كه در پيش
او بودند كبوترانى كه ريزه ميكرد براى ايشان نانى را پانزدهم اصل عن عبد الكريم بن صالح قال
دخلت على ابي عبد الله عليه السلم فرأيت على فراشه ثلث حمامات خضر قد ذرقن
على الفراش فقلت جعلت فداك هؤلاء الحمام تقذر الفراش فقال لا انه يستحب ان
يسكن في البيت شرح فراش بكسر فا وراء بى نقط وشين با نقط عبارتست از بساط كه در زمين خانه گسترده
ميشود مثل قالى ونمد خضر بضم خاء با نقط وراء بى نقط جمع اخضر است ذرقن بذال با نقط وراء بى نقط وقاف بصيغه
ماضى جمع مؤنث غايبه معلوم باب نصر وضرب است تقذر بقاف وذال با نقط وراء بى نقط بصيغه مضارع
غايبه معلوم باب نصر وعلم است يسكن بصيغه مجهول باب افعال است يعنى روايتست از عبد الكريم بن صالح
گفت كه داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلم پس ديدم بر بساط او سه كبوتر سبز را كه بتحقيق سرگين انداخته
بودند بر بساط پس گفتم كه قربانت شوم اين كبوتران ناپاك ميكنند بساط را پس گفت كه نه بدرستى كه شان
اينست كه مستحب است كه نگاه داشته شوند در خانه شانزدهم اصل عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلم
قال كان في منزل رسول الله صلى الله عليه وآله زوج حمام احمر شرح احمر مجرور بفتحه ومرفوع ميتواند بود
يعنى روايتست از مردى از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه بود در منزل رسول الله صلى الله عليه وآله جفتى از
كبوتران سرخ هفدهم اصل عن يحيى الازرق قال قال ابو عبد الله عليه السلم احتفر امير المؤمنين

صلوات الله عليه بئراً فرموا فيها فاخبر بذلك النجاء حتى وقف عليها فقال لتكفن او
لأسكننها الحمام ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ان حفيف اجنحتها يطرد الشياطين شرح
احتفر ببی منقط و فا و را بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است رموا برا بی نقطه و تخفیف
میم مفتوحه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است و ضمیر راجع بشیاطین است
و مراد اینست که آواز ها از انجاه بیرون می آمد که دلالت میکرد برانکه در آنجاه چیزها انداخته شده باشند
اخبر بصیغه مجهول باب افعال است لتکفن بفتح لام و تشدید فاء مضمومه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه
جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر است لاسکننها بفتح لام بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال موکد
بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است **یعنی** روایتست از یحیی کبودچشم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که کندا امیر المومنین صلوات الله علیه چاهی را پس شیاطین چیزها انداختند در آن پس خبر داده شد بآن
امیر المومنین پس آمد تا آنکه ایستاد بر سر آن چاه پس گفت شیاطین را که هر آینه باز میدارید البته خود را
از انداختن چیزی در چاه یا هر اینه ساکن میکنیم البته در چاه کبوتران را بعد از آن گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که بدرستی که آواز حرکت بالهای کبوتران دفع میکند شیاطین را **هجدهم اصل** عن بعض
اصحابنا قال ذكر الحمام عند ابي عبد الله عليه السلام فقال له رجل انه بلغني ان عمر رأى
حماما يطير و رجل تحته يعدو فقال عمر شيطان يعدو وتحته شيطان فقال
ابو عبد الله عليه السلام ما كان اسمعيل عندكم فقال صديق فقال ان بقية حمام الحرم
من حمام اسمعيل عليه السلام **شرح** يعدو بعين بی نقطه و دال بی نقطه و واو بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است ما استفهامیه است الصديق بکسر صاد بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مکسوره مبالغه صادق یعنی
راستگو **یعنی** روایتست از بعض یاران ما گفت که مذکور شدند کبوتران نزد امام جعفر صادق علیه السلم
پس گفت او را مردی از مخالفان که بدرستی که رسان اینست که رسید بمن اینکه عمر دید کبوترانی را که میپرید
از سر دیواری تا سر دیوار دیگر مثلا و مردی در پاهی ان انها میدوید پس گفت عمر که شیطانیست که میدود در پاهی
او شیطانی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که چه بود اسمعیل باعتقاد شما پس گفت که صدیق بود پس
امام گفت که بدرستی که باقیمانده کبوتران حرم از نسل کبوتران اسمعیل است مراد اینست که اگر کبوتران
شیطان میبودند پس آن دونده شیطان میبود اسمعیل انهارا نگاه نمیداشت **نوزدهم اصل** عن ابن
ابي نصير قال سأل رجل الرضا عليه السلام عن الزوج من الحمام يفرخ عنده يتزوج الطير
امته وابنته قال لا بأس بما كان من البهائم **شرح** یفرخ بفاء و را بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است **یعنی** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که پرسید
مردی امام رضا علیه السلم را از جفت از جنس کبوتران که بچه میکنند نزد او و جفت خود میکند مرغ مادرش را

و دخترش را امام گفت که نیست پروایی بآنچه صادر شد از حیوانات غیر آدمی **باب بیستم اصل باب ارسال
الطیر شرح** این باب بیان فرستادن مرغان نامه آورست در این باب چهار حدیث **اول اصل**
عن محمد بن عذافر قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الطير يرسل من البلد البعيد
الذي لم يره قط فيأتي فقال يا ابن عذافر هو يأتي منزل صاحبه من ثلثين فرسخا
على معرفته وحسبه واذا زادت على ثلثين فرسخا جاءت الى اربابها بارزاقها
شرح عذافر بضم عین بی نقطه و تخفیف ذال با نقطه و کسر فاء و را بی نقطه است الحسب بفتح حاء بی نقطه و فتح سین
بی نقطه و با یک نقطه زادگی یعنی نجابت از جانب پدر و مادر این اشارتست بانکه نامه آوری مخصوص بعض
انواع کبوترانست که قوت ادراک و قوت بال دارند و چنان بلند میشوند که از سی فرسخ شهر خود را می
بینند و متوجه آن میشوند ضمیر زادت راجع بمسافت است که مفهوم است از سابق ضمیر جاءت و از بابها
و ارزاقها راجع بطیر است که جمع طایر است و تذکیر و تانیث در آن جایز است و با در بارزاقها برای
سببیت است و مراد اینست که اگر نصیبی از روزیهای انها در خانهای صاحبان آنها مانده می آید
واگر بریده شده نمی آید چون معرفتی ندارند و آمدن آنها اتفاقیست **باکه** میتواند بود که این احد باعتبار
کبوتران نامه آور آن مکان یا از مان باشد پس اگر کبوترانی از زیاده بر سی فرسخ دانسته آیند منافاتش
با آن ندارد **یعنی** روایتست از محمد بن عذافر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مرغان
که فرستاده میشوند از شهر دوری که ندیده آن شهر را هرگز پس می آید بشهر خود پس امام گفت که ای پسر
عذافر آن می آید بمنزل صاحبش از سی فرسخ بخط مستقیم بنابر شناخت آن و زادگی آن و چون مسافت
زیاده شود بر سی فرسخ بخط مستقیم گاهی می آید سوی صاحبان آنها بوسیله روزیهای آنها در خانهای
صاحبان آنها **دوم اصل** عن سهل بن زياد رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام ما اتى من
ثلثين فرسخا فالهداية وما كان اكثر من ذلك فالاكل **شرح** ما موصوله و مبتداست و متضمن
معنی شرط است و عبارتست از کبوتر نامه آور فالهدایة مرفوع و مبتداست و خبرش محذوفست بتقدیر
اتته به و این جمله خبر مبتدای اولست و مراد اینست که راهنمایی الله تعالی آن کبوتر را باعث آمدن آن شد
و آمدنش اتفاقی نیست ما در دوم نیز موصوله و عبارت از کبوتریست اگر مقدر علی اکثر است فالاکل بتقدیر
فالاکل اتی به است الاکل بضم همزه و سکون و ضم کاف روزی و بفتح همزه و سکون کاف خوردن و هر دو اینجا
مناسب است **یعنی** روایتست از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلم که هر کبوتری که آمد از سر سی فرسخ پس راه نمود الله تعالی او را آوردش و هر کبوتر که باشد بر مسافت زیاد
زیاده بر سی فرسخ پس خوراک آن کبوتر را آوردش **سوم اصل** عن اسحق بن عمار قال قلت لابي
عبد الله عليه السلام الطير يجيء من المكان البعيد فقال انما يجيء الى رزقه **شرح** روایت

از اسحق بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که مرغ نامه آوری می آید از جای دور پس گفت که جز
این نیست که می آید سوی روزی خود چهارم اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
الحمام یرسلن من المواضع البعیدة فیأتین و یرسلن من المکان القریب فلا یأتین
فقال اذا انقطع اکله فلا یأتی شرح روایتست از حریز از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم که کبوتران
گاهی فرستاده میشوند از جاهای دور پس می آیند و گاهی فرستاده میشوند از جای نزدیک پس نمی آیند
پس امام گفت که چون بریده شده باشد روزی آن از خانه صاحبش پس نمی آید باب نهم اصل باب
الدیکة شرح دیکة بکسر دال منقط و سکون یا دو نقطه در پایین است یعنی این باب بیان خروس
است در این باب شش حدیثست اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الدیك الافرق الابیض یحرس دویرة اهله و سبع دویرات حوله شرح روایتست
از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که خروسی که دو تاج باشد سفید با
پاسبانی میکند سرای اهل خود را و هفت سرای دور خود را مراد آنست که از هر طرفی تا هفت
سرای محفوظ میماند برکت آن خروس دوم اصل عن محمد بن مخلد الاهوازی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الدیك الابیض الافرق یحرس دویرته و سبع دویرات حوله و لنفضة من
حمامة منمرة افضل من سبع دیوك بیض فرق شرح مخلد بضم میم و فتح خا با نقطه و تشدید لام
مفتوحه و دال منقط است یا بفتح میم و سکون خا و فتح لام است و لنفضة بفتح لام و فتح نون و سکون فا
و ضاد با نقطه و تا وحدت است و مراد انتفاضه است که بیان شد در شرح حدیث نهم باب الحمام که
باب هفتم است المنمرة بنون و را منقط بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعال جانوری که لکه دار
مخلوق شده باشد مثل آنکه سفید باشد و لکهای سیاه داشته باشد بیض بکسر با یکنقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه جمع ابیض است فرق بضم فا و سکون را منقط و قاف جمع افرق است
یعنی روایتست از محمد بن مخلد اهوازی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خروس سفید دو تاج محافظت
میکند سرای خود را و هفت سرای را در دور خود و هر آینه تک خود فشانی از کبوتری که لکها داشته
باشد بهترست از هفت خروس سفید دو تاج سوم اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن یحیی
عن جده الحسن بن راشد عن یعقوب بن جعفر بن ابرهیم الجعفری قال ذکر عند ابی
الحسن علیه السلام حسن الطاووس فقال لا یزیدك علی حسن الدیك الابیض بشیء قال
و سمعته یقول الدیك احسن صوتا من الطاووس و هو اعظم برکة ینبهك فی مواقیت
الصلوة و انما یدعو الطاووس بالویل لخطیئته التی ابتلی بها شرح لا یزیدك بزای با نقطه و یا دو نقطه
در پایین و دال منقط بصیغه نفی مضارع غایب معلوم باب ضرب است و فاعلش ضمیر مستتر راجع بطاووس

است

است و بنا بر بعض نسخ نفی بجای بشیء است فاعلش ظاهرست و یل بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین
عبارتست از مرگ ناگهان و دعا بویل عبارتست از گفتن یا ویل برای زاری مثلا لخطیئته با حرف جر
و فتح خا با نقطه و کسر طا منقط و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح همزه و تا تانیث و ضمیر راجع بطاووس
است ابتلی بضم همزه و سکون با یکنقطه و ضم تا دو نقطه در بالا و کسر لام و فتح یا بصیغه ماضی مجهول باب
افتعالست و مراد ابتلای بمسخ است زیرا که اشخاص ممسوخ نسل ایشان باقی نمانده و مسخ طاووس بسبب
زنا گذشت در کتاب الاطعمه در حدیث شانزدهم باب جامع فی الدواب التی لا یوکل لحمها که باب
دوم بست یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از یعقوب
بن جعفر بن ابراهیم که از اولاد جعفر طیارست گفت که مذکور شد نزد امام موسی کاظم علیه السلم خوشنمایی
طاووس پس امام گفت که زیاد نمیشود ترا بر خوشنمایی خروس سفید بچیزی از تفاوت در خوشنمایی راوی
گفت که و شنیدم از امام میگفت که خروس خوش آوازترست از طاووس و خروس بزرگ برکت
ترست بیدار خبردار میکند ترا در اوقات نماز و جز این نیست که طاووس یا ویل میگوید بسبب معصیت او
که مبتلا شده بآن چهارم اصل عدة عن بعض اصحابه رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام
الدیك الابیض صدیقی و صدیق کل مؤمن شرح صدیق بفتح صاد منقط و کسر دال منقط بمعنی
دوستاست و اینجا عبارت از محبوبست یعنی روایتست از احمد از بعض یارانش بالا برد سند حدیث را
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم که خروس سفید دوست من و دوست هر مومنی است پنجم اصل
عن ابی شعیب المحاملی عن ابی الحسن علیه السلام قال فی الدیك خمس خصال من خصال
الانبیاء السخاء و القناعة و المعرفة باوقات الصلوة و کثرة الطروقة و الغیرة شرح
اسم ابو شعیب صالح بن خالدست محاملی بفتح میم اول و حا منقط و کسر میم دوم بمعنی کجاوه فروش است
یا بمعنی ساکن طاق المحامل در کوفه است السخاء و نظایرش مرفوع است و این اشارتست بآنکه خروس
چون دانه یابد بماکیان میدهد پس خود قناعت میکند بکمتر از خوراک ماکیان الطروقة بفتح طا منقط و ضم
را منقط و سکون واو و قاف بصیغه فعوله بمعنی مفعوله منکوحه یعنی روایتست از ابو شعیب محاملی
از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که در خروس پنج خصلتست از خصلتهای پیغمبران اول بخشش دوم
قناعت و سوم شناخت باوقات نماز و چهارم بسیاری منکوحه و پنجم غیرت ششم اصل عن ابن
القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله صیاح الدیك
صلوته و ضربه بجناحیه رکوعه و سجوده شرح صیاح بکسر صاد منقط و تخفیف یا دو نقطه
در پایین و الف و حا منقط است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که گفت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که آواز خروس بجای نماز آنست و مکرر زدن آن به دو بال خود رکوع آنست

وسجود آنست باب دهم اصل باب الورشان شرح الورشان بفتح واو وتخفیف راء مفتوحه
وشین با نقطه والف ونون مرغی که بشکل کبوترست وکوچکتر از کبوترست مانند فاخته فرق اینست
که فاخته طوق دارد وآن ندارد وآنرا کبوتر کوهی گویند وبکسر واو وسکون راء جایز است یعنی این باب
بیان کبوتر کوهیست دراین باب سه حدیثست اول اصل عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من اتخذ فی بیته طیرا فلیتخذ ورشانا فانه اکثر شیء لذکر الله عز و
جل واکثر تسبیحا وهو طیر یحبنا اهل البیت شرح روایتست از ابو بکر حضرمی بفتح حاء بی نقطه
وسکون ضاد با نقطه وفتح راء بی نقطه وتخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که فرا گیرد
در خانه خود مرغی را پس باید که فرا گیرد ورشان را چه بدرستی که آن بیشتر چیزیست باعتبار ذکر برای الله
عز و جل و بیشترست باعتبار تسبیح وآن مرغیست که دوست میدارد ما خانواده رسول را صلی الله
علیهم دوم اصل عن عثمان بن الاصبهانی قال استهدی الی اسمعیل بن ابی عبد الله علیه
السلم طیرا من طیور العراق فاهدیت له ورشانا فدخل ابو عبد الله علیه السلم فراه
فقال ان الورشان یقول بورکتم بورکتم فامسکوه شرح روایتست از عثمان اصبهانی گفت
که طلب هدیه کرد از من اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم پس دید آنرا پس گفت که بدرستی که ورشان
میگوید که برکت داده شوید برکت داده شوید پس نگاهدارید آنرا در خانهای خود سوم اصل عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم انه نهی ابنه عن اتخاذ الفاخته وقال ان
کنت لا بد متخذا فاتخذ ورشانا فانه کثیر الذکر لله عز و جل شرح فاخته بفاء وکسر خاء
با نقطه وتاء دو نقطه در بالا طوق دارست وآن و ورشان دو نوع از یکجنس است ودراین کلام دو
احتمالست اول اینکه مراد اتخاذ ورشان بدل فاخته باشد دوم اینکه مراد اتخاذ ورشان با فاخته
باشد برای جبر نقصان آن یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او نهی کرد پسر
اسمعیل را از فرا گرفتن فاخته وگفت که اگر باشی ناچار فرا گیرنده این جنس پس فرا گیر ورشان را چه
بدرستی که آن بسیار ذکرست برای الله عز و جل باب یازدهم اصل باب الفاخته والصلصل
شرح صلصل بکسر وبضم دو صاد بی نقطه وسکون لام اول وتخفیف لام دوم نوعی از فاخته است یعنی
این باب بیان فاخته وصلصل است دراین باب سه حدیثست اول اصل عن رجل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال کانت فی دار ابی جعفر علیه السلم فاخته فسمعها یوما وهی تصیح
فقال لهم اتدرون ما تقول هذه الفاخته فقالوا لا قال تقول فقدتکم فقدتکم ثم
قال لنفقدنها قبل ان تفقدنا ثم امر بها فذبحت شرح الفقد بفتح فاء وسکون قاف ودال
بی نقطه مصدر باب ضرب نایاب دیدن چیزرا یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت

که بود

که بود در سرای امام محمد باقر علیه السلم فاخته پس شنید از آن در روزی در حالی که او آواز میکرد پس گفت
اهل سرا را که آیا میدانید که چه میگوید این فاخته پس گفتند که نه گفت که میگوید که نایاب بینم شما را نایاب
بینم شما را بعد از آن امام گفت که هر آینه نایاب می بینیم البته آنرا پیش از آنکه نایاب بیند ما را بعد از آن
امر کرد بآن فاخته پس ذبح کرده شد دوم اصل عن عثمان بن الاصبهانی قال اهدیت لاسمعیل
بن ابی عبد الله صلصلا فدخل ابو عبد الله علیه السلم فلما راه قال هذا الطیر المشؤم
اخرجوه فانه یقول فقدتکم فافقدوه قبل ان یفقدکم شرح الطیر صفت هذا وخبر
مبتدا میتواند بود والمشوم بفتح میم وسکون شین با نقطه وضم همزه وسکون واو وگاهی نقل حرکت همزه
بما قبل میشود وهمزه ساقط میشود نامبارک یعنی روایتست از عثمان بن اصبهانی گفت که هدیه کردم
برای اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلم صلصلی را پس داخل شد امام جعفر صادق علیه السلم پس وقتی
که دید آنرا گفت که این مرغ نامبارکست بیرون کنید آنرا چه بدرستی که آن میگوید که نایاب بینم شما را
پس نایاب بینید آنرا پیش از آنکه نایاب بیند شما را دراین سرا سوم اصل عن ابی بصیر قال دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم فقال لی یا ابا محمد اذهب بنا الی اسمعیل نعوده وکان شاکیا
فقمنا ودخلنا علی اسمعیل فاذا فی منزله فاخته فی قفص تصیح فقال له ابو عبد الله
علیه السلم یا بنی ما یدعوک الی امساک هذه الفاخته اوما علمت انها مشومة
اوما تدری ما تقول قال اسمعیل لا قال انما تدعو علی اربابها تقول فقدتکم
فقدتکم فاخرجوها شرح روایتست از ابو بصیر گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس
گفت مرا که ای ابو محمد بیا با ما سوی اسمعیل در حالی که بیمار پرسی کنیم او را و بود بیمار پس برخاستیم و داخل
شدیم بر اسمعیل پس ناگاه در منزل او فاخته بود در قفسی آواز میکرد پس گفت اسمعیل را امام جعفر صادق
علیه السلم که ای پسرکم چه چیز میخواند ترا سوی نگاهداشتن این فاخته آیا ندانستی که آن نامبارکست آیا
نمیدانستی که چه میگوید گفت اسمعیل که نه امام گفت که جز این نیست که نفرین میکند بر صاحبانش
میگوید که نایاب بینم شما را نایاب بینم شما را پس بیرون کنید آنرا باب دوازدهم اصل باب الکلب
شرح این باب بیان سگانست دراین باب دوازده حدیثست اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه
السلم قال یکره ان یکون فی دار الرجل المسلم الکلب شرح روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که مکروه و ناخوش است اینکه باشد در سرای مرد مسلمان سگ دوم اصل عن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من احد یتخذ کلبا الا نقص فی کل یوم من عمل صاحبه
قیراط شرح صاحبه از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمرست زیرا که این جمله حالیه است بتقدیر قد واز قبیل
مستثنی مفرغ است پس عاید سوی احد میخواهد صاحب قاموس گفته که القراط والقیراط بکسرهما مختلف وزنه

یمسک مع

بحسب البلاد فحکمه ربع سدس دینار و بالعراق نصف عشره و گاهی در غیر آن مستعمل میشود چنانچه گذشت
در کتاب الجنائز در حدیث چهارم و پنجم باب ثواب من مشی مع جنازة که باب چهل و سوم است که
والقیراط مثل جبل احد یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست هیچکس که
نگاه دارد سگی را بر حالی مگر بر حالی که بتحقیق ناقص شود در هر روزی از عمل نیک آنکس که صاحب سگ است
قیراطی سوم اصل عن سماعة قال سألته عن الکلب فی الدار قال لا شرح روایتست از سماعه که راوی
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از سگ که آیا نگاه داشته
میشود در سرا گفت که نه چهارم اصل عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله لا خیر فی الکلاب الا کلب صید او کلب ماشیة شرح کلب مجرور و منصوب
میتواند بود یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه
و آله که نیست خوبی در سگان مگر سگ شکاری که مشروع باشد و سگ گله پنجم اصل عن جراح المدائنی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمسک کلب الصید فی الدار الا ان یکون بینک و بینه
باب شرح لا تمسک بصیغه نهی و بصیغه نفی مضارع مخاطب باب افعال میتواند بود یعنی روایتست
از جراح مدائنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نگاه مدار سگ شکار را در سرا مگر وقتی که باشد
میان تو و میان آن دری که بسته باشد ششم اصل عن سماعة قال سألته عن کلب الصید
یمسک فی الدار قال اذا کان یغلق دونه الباب فلا بأس شرح روایتست از سماعه گفت
که پرسیدم امام را از سگ شکار که آیا نگاه داشته میشود در سرا گفت که چون باشد که بسته شود پیش
آن دری که مانع آمدن آن نزد اهل سرا شود پس نیست پروایی هفتم اصل عن زرارة عن احدهما
علیهما السلام قال الکلب الاسود البهیم من الجن شرح مناسب این گذشت در کتاب الصید
در حدیث بیستم باب اول یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت
که سگ سیاه یکرنگ از جمله جن است مراد اینست که بدخو و غافل گیر است هشتم اصل عن ابی حمزة
الثمالی قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فیما بین مکة والمدینة اذ التفت عن یساره
فاذا کلب اسود بهیم فقال ما لک قبحک الله ما اشد مسارعتک فاذا هو شبیه
الطائر فقلت ما هذا جعلت فداک فقال هذا عثم برید الجن مات هشام الساعة
فهو یطیر ینعاه فی کل بلد شرح ثمالی بضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم منسوب بثماله که طایفه ایست
اذ در اذ التفت بذال مکسوره بالتقاء ساکنین است و در بعض نسخ اذا بفتح ذال و اثبات الف در
خط است و بنابر آن برای مفاجاة است عن اسم است بمعنی جانب و بتقدیر الی عن است و حذف
حرف جر اینجا شایعست برای کراهیت اجتماع صورت دو حرف جر ما برای استفهام تعجبی است

قبحک الله بقاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل برای تعجب است مثل قاتله الله
در مقامی که فعلی بسیار عجیب از کسی سر زده باشد ما اشد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه
صیغه تعجب است مسارعتک منصوبست شبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یک نقطه و هاء مرفوع
و مضافست عثم بفتح عین بی نقطه و فتح ثاء سه نقطه در بالا و تخفیف میم است و در نسخ ثاء سه
نقطه است و آن تصحیف مینماید البرید بفتح باء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و دال بی نقطه پیک بمعنی خبر رسان هشام بن عبد الملک از خلفای بنی امیه است و موت
او در ششم ربیع الآخر سال صد و بیست و پنجم هجری شده الساعة منصوبست ینعاه بنون و عین
بی نقطه و الف منقلب از یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمرجع
هو است و ضمیر بارز راجع بهشام است یعنی روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت که بودم با امام جعفر
صادق علیه السلام در راهی که میان مکه و مدینه است وقتی که رو آورد بسوی جانب چپ خود پس
ناگاه سگی سیاه یکرنگ حاضر بود پس امام گفت سگ را که چیست ترا زشت کناد ترا الله تعالی
چه سخت است شتاب رفتن تو پس ناگاه آن سگ مانند مرغ بود پس گفتم که چیست این قربانت
شوم پس گفت که این عثم نام دارد و پیک جنیانست که در شهرها میباشند مرد هشام در این
ساعت پس او میپرد و خبر مرگ هشام میدهد در هر شهری برای جنیان نهم اصل عن مسمع عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الکلاب من ضعفة الجن
فاذا اکل احدکم الطعام و شیء منها بین یدیه فلیطعمه او لیطرده فان لها
انفس سوء شرح من برای تبعیض است ضعفه بفتح ضاد با نقطه و فتح عین بی نقطه و فتح فاء جمع
ضعیف است سوء بفتح سین و سکون واو و همزه و مجرور و مضاف الیه است یعنی روایتست
از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سگان از جمله
ضعیفان جن اند پس چون خورد یکی از شما طعام را بر حالی که چیزی از جمله سگان در پیش او باشد پس
باید که خوراند آنرا یا باید که دفع کند آنرا چه بدرستی که آنها راست نفسهای بدی دهم اصل عن
سالم بن ابی سلمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن الکلاب فقال کل
اسود بهیم و کل احمر بهیم و کل ابیض بهیم فذلک خلق من الکلاب من
الجن و ما کان ابلق فهو مسخ من الجن و الانس شرح خلق بصیغه غایب مجهول
باب نصر است من در اول برای تبعیض است و در دوم برای ابتداست و ظرف متعلق
بخلق است مسخ بصیغه ماضی غایب مجهول باب منع است و من در سوم برای ابتداست
و ظرف متعلق بمسخ است و مراد اینست که بدی آن کمتر است یعنی روایتست از

سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که امام پرسیده شد از سکان پس کفت که هر سیاه یکرنک و هر سرخ یکرنک و هر سفید یکرنک پس آن آفریده شد از جمله سکان از جن و آنچه باشد دو رنک پس ان مخلوق شده است از جن و انس یازدهم اصل عن السَّكُونِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام اَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آلِهِ رَخَّصَ لِاَهْلِ القَاصِيَةِ فِي كَلْبٍ يَتَّخِذُونَهُ شرح القاصیه بقاف و الف و کسر صاد بنقطه و یاء دو نقطه در پایین زمین جداکانه از آبادانی یا کنار آبادانی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه نبی صلی الله علیه و آله رخصت داد برای صحرا نشینان و مانند ایشان در سکی که فرا کیرند آنرا دوازدهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الْكَلْبِ السَّلُوقِيِّ قَالَ اِذَا مَسِسْتَهُ فَاغْسِلْ يَدَكَ شرح نزدیک باین کذشت در کتاب الطهارة در حدیث دوم باب الکلب یصیب الثوب والجسد تا آخر که باب سی و نهم است السلوقی بفتح سین بنقطه و تخفیف لام مضمومه و سکون واو و قاف منسوب است بموضعی که اصل سک تازی از آنجاست ذکر شد در کتاب الصید در حدیث یازدهم باب اول یعنی روایتست از محمد بن مسلم کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از سک تازی کفت که چون دست رسانی آنرا پس بشو دست خود را مشهور میان فقها اینست که اکر دست خشک باشد شستن ان بعنوان استحبابست و اکر تر باشد بعنوان وجوبست باب سیزدهم اصل باب التحریش بین البهایم شرح التحریش بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و شین با نقطه مصدر باب تفعیل شورانیدن یعنی این باب بیان شورانیدن میان ستورانست در این باب دو حدیث اول اصل عَنْ اَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ فَقَالَ كُلُّهُ يُكْرَهُ اِلَّا الْكَلْبَ شرح روایتست از ابو العباس بن فضل بن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که پرسیدم امام را از شورانیدن میان ستوران پس امام کفت که همه آن مکروهست مکر شورانیدن سک برای شکار دوم اصل عَنْ مِسْمَعٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ فَقَالَ اَكْرَهُ ذٰلِكَ اِلَّا الْكِلَابَ شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق اصل تَمَّ كِتَابُ الدَّوَاجِنِ بِحَمْدِ اللهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الْوَصَايَا وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى شرح این از الحاقات کاتبانست یعنی تمام شد کتاب دواجن بحمد الله تعالی و خوبی توفیق او و درود کناد الله تعالی بر مهتر ما محمد ۱۰۷۸

و آل او و از پی میشود او را کتاب وصایا و سلام بر کسی است که پیروی کرد و تابع شد راه هدایت و راه پاکان

بطریق حق [illegible] هزاران درود و هزاران سلام زیارت محمد و آلش تمام

وال وال

